

تاریخ

تازه نوای معارک

تازه

نواي معارک

تاليف

منشی عطا محمد شکارپوري

در سنه ۱۳۷۱ هـ

به تصحيح و تشييه و تعليق

عبدالحي حبيبي افغانی



از نشرات

سندهي ادبي بورد، کراچي، پاکستان

۱۹۵۹ء

نشر کرده :

محمد ابراهیم جویو، دبیر انجمن سندھی ادبی
(جملہ حقوق این کتاب مخصوص العین سدهی ادبی است)

باہتمام محمد اقبال عباسی
در نیو سندھ پریس، وکٹوریہ رود،
کراچی، پاکستان، طبع شد

یاد آوری ناشر

این کتاب در سلسله 'نشریات انجمن ادبی سندهی، تحت بر نامه' "وسایل تکامل تاریخ و ادبیات ملی" ترتیب و طبع گردید.

بر خوانندگان محترم پوشیده نیست، که بسا آثار گران بهای عربی و فارسی از طرف محققین بزرگ سندهی در زمینه 'تاریخ و سیر و حدیث و تصوف و ادب و شاعری' نوشته شده، و تاکنون برخی از آن بصورت مخطوطات در زوایای کتبخانههای شخصی، بطاق نسیان - اند. این انجمن می خواهد که چنین آثار گزیده از گوشه 'تاریکی و گمنامی' بر آورد، و بنظر ارباب ذوق و دانش برساند.

در مدت هشت سالیکه این برنامه از ۱۹۵۶ م تا ۱۹۶۳ م دوام می کند، در نظر داریم که (۱۳) کتاب عربی، (۳۰) کتاب تاریخی فارسی، و (۵۷) کتاب شعر و ادب فارسی، و (۷) کتاب اردو، و (۶) کتاب انگلیسی را طبع و نشر نماییم.

کتابیکه اکنون بخوانندگان گرامی تقدیم می شود، از سلسله 'نشریات فارسی کتاب دهم است - و از جمله آثاریکه تاکنون طبع و نشر آن موفق آمده ایم، پانزدهم کتاب شمرده می شود، که اینک از نظر خواننده عزیز می گذرد.

اعتراف

انجمن سندهي ادبي از مساعدي مالي وزارت
معارف حكومت پاكستان كه از روي كمال
معارف خواهي در راه طبع و نشر سلسله "مطبوعات
اين انجمن فرموده است، خيلي متشكر بوده و
اين اقدام نيكو را بنظر تقدير و استحسان
مي نگرد -

” این ملک سنده که بمنزلهٔ مادر است چگونه در تصرف
انگريزان بدهيم ؟ ” — غلام محمد لغاري .

* * *

” این ملک سنده بمنزلهٔ مادر ما بلوچان است، که از پستان
شیر پیدایش آن، پشت به پشت پرورش یافته ایم، حقوق مادر
و پدر بر اولاد بسیار است، نهایت حان را نثار راه خدمت
این والدہ خواهيم نمود ! ” — غلام محمد لغاری .

فهرست

صفحه

	آغاز:	۱
(۱)	مقدمه: عبدالحق حبیبی افغانی (مرتب)	۱
(۳)	شرح حال مولف کتاب	۳
(۵)	شغل منشی گری و ملازمت شکارپور	۵
(۶)	سفرهای پشاور و کابل و هرات	۶
(۷)	مختارکاری قندهار	۷
(۹)	سفر هرات	۹
(۱۰)	احتراز از شمول به جنگ مکه	۱۰
(۱۱)	ولادت و وفات مولف	۱۱
(۱۲)	اخلاق مولف	۱۲
(۱۲)	تالیف کتاب	۱۲
(۱۵)	یک نفر راوی	۱۵
(۱۶)	چگونگی نسخ خطی کتاب	۱۶
(۱۸)	خزاین تاریخ	۱۸

تازه نوای معارک

دیباچه (مؤلف)

۱

در بیان نعت اورنگ آرای نبوت و سروری، صدر نشین
مسند رسالت و پیغمبری، اعنی احمد مجتبی
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آله و اصحابه اجمعین

۵

- در بیانِ توصیف و ثنائیِ نیرانِ اعظم برج امامت و سروری،
ماه تابانِ فلکِ هدایت و رهبری، اعنی جناب اصحاب
کبار، رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ۶
- در بیان [منقبت] شمسوارانِ میدانِ وغا، چابک سوارانِ
عرصهٔ دشت کربلا، شافعانِ روز محشر، یعنی
جناب امامین الشهدین، رضی الله عنهما ۸
- متحرک ساختن سلسلهٔ التماس، در خدمت با برکب
نوازندگانِ قانونِ بلاغت و سخن پروری، و نغمه طرازان
ساز فصاحت و نکته پروری، در باب عیوب [پوشی]
این ذرهٔ بی مقدار ۱۰
- ۱- در بیانِ نواختن کوس سلطنت هر یک از سلاطین
نامدار و خواقینِ بلند اقتدار، از ابتدای پادشاه
[نادر شاه] لغایت عزل سلطنت محمود شاه خلف
تیمور شاه علیه الرحمة و الغفران ۱۶
- ۲- در بیان کشته شدن عالیجاه عطا محمد خان بارکزئی
برادر یار محمد خان از دست سردار سمندر خان
بامیزئی در پشاور و باز آمدن شاه شجاع الملک
از لاهور ۳۰۰ در پشاور، و گرفتار شدن شاه در پشاور
۳۰۰ و محبوس شدن شاه در کشمیر سنه ۱۲۵۶ هـ ۲۳
- ۳- در بیان گرفتار شدن شاه شجاع الملک در لاهور
بدست خالصه سنگه و گرفتن جواهر "کوه نور"

- خالصه جنگه از شاه مدوح، و فراری شدن شاه
 از حبس لاهور از راه نقب و رسیدن در لودیانه ۳۰
 در بیان جلوس بندگان محمود شاه بر تخت سلطنت
 و سرفراز شدن اشرف الوزرا [فتح خان] بخلاع
 وزارت و ایام کاسرانی بعضی و عشرت بسر بردن ۳۶
 در بیان فوتیدن مسمّاة بهاگل منکوحه اشرف الوزرا،
 که از ارباب نشاط کشمیر بود - و شادی نمودن
 وزیر در پشاور از قاضی خیلان پشاور، و گذاشتن
 او را، و بار دیگر گرفتن زنی از ارباب نشاط کشمیر
 بزور و صاحب خانه ساختن او را ۴۲
 در بیان تماشا نمودن و کلای امیران سندھ در پشاور،
 و عاشق شدن میر اسمعیل شاه بر مسمّاة لطیفی
 کنجینی، و بعد از چند ایام گریخته رفتن مسمّاة
 مذکور از خدمت میر اسمعیل شاه طرف رسول نگر،
 و نامه نوشتن طرف او ۰۰۰ و در جوابی این خاکسار
 از طرف مسمّاة مذکور ۰۰۰ ۴۵
 — نامه از طرف میر اسمعیل شاه ۴۵
 — جواب نامه : من انشاء خاکسار ۴۷
 (و سرگذشت وزیر فتح خان) ۵۱
 در بیان رفتن وزیر فتح خان در اندرون قلعه هرات
 بجهت خوردن ضیافت و گرفتار نمودن (شهزاده)

- حاجي فيروزالدين شاه، و باسيري فرستادن. او را
 ۵۶ جانب قندهار
- ۸- در بيان رفتن اشرف الوزرا وزير فتح خان بنا بر جنگ
 ميرزا عباس علي شاه و هزيمت يافتن طرفين و رسيدن
 ۶۱ وزير فتح خان در هرات
- ۹- در بيان رفتن شاهزاده كامران از قندهار طرف هرات
 و گرفتار نمودن وزير فتح خان و كور ساختن او را
 ۶۶ ۱- در بيان گرفتار شدن وزير فتح خان بدست شاهزاده
 كامران، و كشيدن چشم وزير مذكور، و فرار شدن
 برادران [وزير مذكور]
 ۷۰ ۱۱- در بيان آمدن شاهزاده جهانگير خلف شهزاده
 كامران طرف كابل، و جنگ نمودن با سردار
 دوست محمد خان و هزيمت [يافتن] شاهزاده
 ۷۳ مذكور
- ۱۲- در بيان آمدن شهزاده كامران از هرات و جنگ
 نمودن با سردار دوست محمد خان و هزيمت يافتن
 او، و كشتن وزير فتح خان را به گوناگون عذاب،
 و باز رفتن جانب هرات
 ۸۲ ۱۳- در بيان آمدن سردار محمد عظيم خان از كشمير،
 و طلبانيدن بندگان شاه شجاع الملک را از لوديانه
 و داخل شدن شاه در پشاور، و جنگ نمودن با

- سردار محمد عظيم خان، و هزيمت يافتن [شاه و
 رسيدن محمد تيمور شاه] در شكارپور ۸۸
- ۱۴- در بيان آمدن سردار محمد عظيم خان از كشمير
 و جنگ نمودن با شاه شجاع الملک در پشاور و
 هزيمت شاه، و چند روز توقف شاه در دره خيبر
 از انجا آمدن در شكارپور از راه مزارى ها برهنونى
 سيد ولي شاه ۹۵
- ۱۵- در بيان آنكه بعد هزيمت شاه شجاع الملک از پشاور
 مير صاحبان سنده در كشيدن شاهزاده محمد تيمور
 از شكارپور بسيار ساعى شدند ۱۰۱
- ۱۶- در بيان نزول اجلال شاه شجاع الملک در شكارپور ۱۰۷
- ۱۷- در بيان مراجعت فرمائى اولياى دولت از حيدرآباد
 و خيرپور ۱۱۵
- ۱۸- در بيان اطوار ظالمانه شاه [شجاع] در شكارپور ۱۱۹
- ۱۹- در بيان رفتن سيادت و شرافت پناه سيد محمد كاظم شاه
 بطريق رسالت پيش سردار محمد عظيم خان در كابل
 ... و او را همراه خود آورده اولياي دولت را از
 شكارپور كشيدند ۱۲۶
- ۲۰- در بيان آمدن سردار محمد عظيم خان بموجب
 استدعاي اميران سنده و وقوع گفتگو مابين اولياي
 دوات و اميران سنده و سردار محمد عظيم خان ۱۳۱
- ۲۱- در بيان آنكه اميران سنده از روي تجويز عاقلانه

- امتای دولت [شاه شجاع] را از شکارپور کشیده
 ۱۳۷ بطرف خود طلبانیدند
- ۲۲- در بیان رفتن شاه شجاع الملک از شکارپور ...
 ۱۴۴
- ۲۳- در بیان آمدن بعضی خوانین سردار محمد عظیم خان
 بحضور اولیای دولت [شاه شجاع] ...
 ۱۵۱
- ۲۴- در بیان مصالحه نمودن امیران سنده با سردار
 محمد عظیم خان ...
 ۱۵۸
- ۲۵- در بیان ملاقات امیران با سردار محمد عظیم خان
 ۱۶۱
- ۲۶- در بیان بعد مصالحه* امیران سنده آمدن سردار
 محمد عظیم خان در شکارپور ...
 ۱۶۶
- ۲۷- در بیان آمدن شاهزاده کامران بعزم تسخیر قندهار
 ۱۷۵
- ۲۸- در بیان کشته شدن مهولی خان در قلعه هرات از
 دست شاهزاده جهانگیر ...
 ۱۸۱
- ۲۹- در بیان رفتن سردار صاحبان قندهار از قلعه* فراه
 جانب هرات ...
 ۱۸۵
- ۳۰- در بیان جنگ نمودن سرداران قندهار با امرا و
 خوانین هرات و فریب خوردن از محمد خان خلف
 عیسی خان کوهی
 ۱۹۱
- ۳۱- در بیان رفتن سردار شیر دل خان برای ملاقات
 محمد خان کوهی، و آگاه شدن از فریب بازی*
 کوهی* مذکور و باز آمدن در هرات
 ۱۹۷

- ۳۲- در بیان فریب بازي* محمد خان کوهي و جنگ نمودن با سردار صاحبان و هزیمت یافتن کوهي* مذکور
۲۰۴
- ۳۳- در بیان مراجعت سردار صاحبان [قندهار] از هرات بی نیل مقصود ...
۲۱۴
- ۳۴- در بیان رفتن سردار شیر دل خان طرف کابل و گرفتار نمودن حبیب الله خان خلف مرحوم [سردار] محمد عظیم خان و جنگ نمودن با سردار دوست محمد خان...
۲۲۳
- ۳۵- در بیان رفتن سردار رحم دل خان از شکارپور جانب قندهار...
۲۳۰
- ۳۶- در بیان آمدن [سید] احمد [بریلوي] شاه غازي در سند ...
۲۴۳
- ۳۷- در بیان مقابله نمودن عالیجاه یار محمد خان بارکزئي ناظم پشاور با جناب سید احمد [بریلوي] شاه غازي و کشته شدن بارکزئي مذکور...
۲۵۲
- ۳۸- در بیان کشتن مولوي احمد علي را ... در پشاور
۲۵۷
- ۳۹- در بیان قلب کرم [مرگ] عالیجاه میر کرم علي خان والي هیدرآباد و نشستن بمسند مراد کامرانی عالیجاه میر مراد علي خان ... و انتقال میر سهراب خان والي* خیروپور ...
۲۶۶
- ۴۰- در بیان فوتیدن عالیجاه نواب ولي محمد خان لغاري
۲۷۲

- ۳۱- در بیان رفتن وکلای اولیای دولت بناء بر عزا پرسی
 ۲۸۰ عالیجاه مرحوم میر مراد علی خان ...
- ۳۲- در بیان گریختن کار پردازانِ امیران سنده از
 ۲۸۸ ملک شکارپور ...
- ۳۳- در بیان ماسور نمودن اولیای دولت عالیجاه سمندر خان
 ۲۹۳ در مقابله لشکر امیران خیرپور واقع سکهر
- ۳۴- در بیان جنگ نمودن لشکر امیران خیرپور با عالیجاه
 ۳۰۰ سمندر خان و هزیمت یافتن لشکر مذکور ...
- ۳۵- در بیان ماتم داری بلوچان کشته گان که در جنگ
 ۳۱۱ سردار سمندر خان کشته شدند
- ۳۶- در بیان آمدن امیران سنده با عساکر باراده*
 ۳۱۶ مقابله ... و مصالحه نمودن شاه
- ۳۷- در بیان رفتن اولیای دولت [شاه شجاع] جانب قندهار
 ۳۲۲
- ۳۸- در بیان مقابله نمودن سردار صاحبان قندهار و
 ۳۲۹ امیر دوست محمد خان ... و هزیمت شاه [شجاع]
- ۳۹- در بیان بعد هزیمت اولیای دولت [شاه شجاع]
 ۲۳۴ تمام اسباب بدست یغمای سردار صاحبان قندهار افتاد
- ۵۰- در بیان رفتن اولیای دولت در قلعه سالو خان ...
 ۳۳۷
- ۵۱- در بیان رونق افزائی* اولیای دولت در مکان
 ۳۴۵ روجهان ...
- ۵۲- در بیان رسیدن اولیای دولت در لال کانه ...
 ۳۵۱

- ۵۳- در بیان فرستادنِ وکلای استانی دولت پیش
امیران سنده ... ۳۵۶
- ۵۴- در بیان مایوس شدنِ اولیای دولت از امیرانِ سنده ۳۵۹
- ۵۵- در بیان رفتن لشکر افواج بحر امواج سرکار انگلیسه
طرف خراسان باتفاق اولیای دولت [شاه شجاع] ... ۳۶۵
- ۵۶- در بیان آمدنِ لشکر سرکار انگلیسه بهادر از بمبئی ۳۷۷
- ۵۷- در بیان هزیمت سردار صاحبان قندهار ... ۳۹۰
- ۵۸- در بیان رفتنِ افواج انگلیسه بهادر بعد فتح غزنی
جانب دارالسلطنه کابل ... ۴۰۳
- ۵۹- در بیان مراجعت افواج انگلیسه بهادر از کابل ... ۴۱۱
- ۶۰- در بیان زد برد بلوچان کوهستان و براهوی و غیره ... ۴۱۷
- ۶۱- در بیان رفتن صاحبانِ عالیشان طرف چتر و فلیجی
و گرفتار نمودن بچار خان دومبکی ... ۴۲۳
- ۶۲- در بیان رفتن صاحبانِ انگریز بهادر طرف قلعه کهان
..... و هزیمت صاحبان ۴۲۹
- ۶۳- در بیان آمدنِ میر نصیر خان [براهوی] بر قلات
و گرفتن قلات از شاه نواز خان براهوی ... ۴۳۴
- ۶۴- در بیان رفتن جناب راس ییل صاحب بهادر بطرف
شال کوت ... ۴۴۱
- ۶۵- در بیان آمدنِ امیر دوست محمد خان از بخارا ... ۴۴۶
- ۶۶- در بیان رفتن امیری نظیر در قلعه عبدالسبعان خان ... ۴۵۷

- ۶۷- در بیان آمدن امیر بی نظیر [دوست محمد خان]
 ۴۶۴ خود بغود در کابل ...
- ۶۸- در بیان مکناتن صاحب که بموجب فرمان جناب
 ملکه انگلستان مستعد فرمان فرمائی هندوستان
 ۴۷۶ گردیده ...
- ۶۹- در بیان جنگ نمودن عالیجاه عبدالله خان اچکزئی
 ۴۸۲ با فوج انگریزان ...
- ۷۰- در بیان رفتن غازیان جلادت نشان در قلعه
 ۴۹۳ مکناتن صاحب و جنگ کردن بانواج انگریز
- ۷۱- در بیان آنکه بعد هانزده روز عالیجاه عبدالله خان
 و امین الله خان ده هزار لشکر جمعیت همراه خود
 ۴۹۸ گرفته بنای جنگ نمودند ...
- ۷۲- در بیان آمدن سردار محمد اکبر خان از بخارا و
 رسیدن در کابل ... و کشتن مکناتن صاحب
 ۵۰۳
- ۷۳- در بیان آنکه بعد کشته شدن مکناتن صاحب
 بهادر، عالیجاه پاتنجر صاحب قائم مقام صاحب
 ۵۱۴ مددوح گردیده ...
- ۷۴- در بیان روانه نمودن عالیجاه شمس الدین خان را
 ۵۲۰ طرف قلعه غزنین ...
- ۷۵- در بیان رفتن سردار محمد اکبر خان جانب جلال آباد
 ... و کشته شدن شجاع الملک از دست
 ۵۲۷ شجاع الدوله ...

- ۷۶- در بیان بعد قتل شدن اولیای دولت [شاه شجاع]
مراجعت سردار محمد اکبر خان در کابل ... ۵۳۷
- ۷۷- در بیان رفتن صاحبان انگلیسه دفعه ثانی در کابل
و سوختن چهار سطح بازار کابل ... ۵۳۳
- ۷۸- در بیان فتح نمودن قلعه غزنین را بار دیگر عالیجاه
جنرال نات صاحب ... ۵۵۲
- ۷۹- در بیان آنکه راویان می گویند که دفعه ثانی
آمدن فوج انگریز صاحب بهادر در کابل و
بردن دروازه غزنین از سومات ... بسازگاری
سردار محمد اکبر خان بود ... ۵۶۳
- ۸۰- در بیان رهائی یافتن دوست محمد خان از قید فرنگ ... ۵۷۱
[قتل بازان و زاغان] ۵۸۲
- ۸۱- در بیان رفتن امیر بی نظیر [دوست محمد خان]
از جلال آباد طرف کابل ... ۵۹۳
- ۸۲- در بیان آمدن سرداران قندهار از ایران در قندهار ... ۵۹۸
- ۸۳- در بیان رفتن صاحبان انگریز بهادر در هرات پیش
شهرزاده کامران ... ۶۰۵
- ۸۴- در بیان آمدن صاحبان انگریز بهادر در ملک سنده ۶۱۱
- ۸۵- در بیان آمدن صاحبان انگریز از ولایت خراسان
به حصول مدعا ... ۶۲۰

- ۸۶- در بیان رفتن جنرل سر چارلس نیپئر صاحب بهادر
در کوت دیچی ... ۶۲۹
- ۸۷- در بیان آمدن عالیجاه خدا یار خان درقانی بامیزنی
بر شکارپور ... ۶۳۳
- ۸۸- در بیان رفتن دیوان جیت مل از شکارپور و
گرفتن مبلغان از هندوان گودامی و غیره ... ۶۴۱
- ۸۹- در بیان جنگ نمودن امیران حیدرآباد سنده با صاحبان
انگریز بهادر و هزیمت یافتن ... ۶۵۳
- ۹۰- در بیان مقابله عالیجاه میر شیر محمد خان با فوج
انگریز و هزیمت یافتن میر مذکور ... ۶۷۰
- ۹۱- در بیان تسخیر ملک سنده و نوشتن مراسله سرداران
قندهار و خراسان ... ۶۸۱
- ۹۲- در بیان رفتن عالیجاه شیر محمد خان بنا بر آوردن
کومک از قندهار ... ۶۸۶
- ۹۳- در بیان نواختن قانون خدمات میر صاحب میر
علی مراد خان بهادر ... و برعکس مکافات یافتن ... ۶۹۴
- ۹۴- در بیان متهم ساختن مدعیان میر صاحب [علی
مراد خان] را بکشیدن ورق مصحف از عهد نامه
... ۷۰۵
- ۹۵- در بیان نمک حرامی شیخ علی حسن و نوازشات
میر صاحب [علی مراد خان] بهادر ... ۷۰۹

- ۹۶- در بیان اجلاس صاحبان انگریز در مقدمه دریافت
جلسه سازی ورق کلام الله نسبت به میر صاحب بهادر ۷۱۷
- ۹۷- در بیان رفتن لشکر انگریز بهادر بملک میر علی
مراد خان بهادر و گرفتن ملک ازو ... ۷۲۳
- ۹۸- اشتہار نامہ سرکار انگریز بهادر ... در باب
عزل ریاست و غصب ملک ... ۷۲۹
- ۹۹- در بیان مایوس ماندن میر صاحب [علی مراد خان]
از ملک موروثی متعلقہ دستار ... ۷۳۲
- ۱۰۰- در بیان گوہر درج معرفت میر میان علی گوہر
کہ گوہر ... حیات را درین آرزو بخاک ... ۷۳۹

۲- تعلیقات

- ۱- ایستویک (Eastwick) ۷۴۹
- ۲- نادر شاه افشار (۱۱۰۰-۱۱۱۶ھ) ۷۵۰
- ۳- احمد شاه ابدالی و دودمانی ۷۶۹
- ۴- بارکزائی و سردار پائندہ خان و اولادش ۷۹۰
- ۵- وزیر شیر محمد خان ۷۹۵
- ۶- میران تالپوری سندھ ۷۹۸
- ۷- میر واعظ ۸۰۲
- ۸- وزیر اکرم خان، امین الملک بامیزئی پوپل زئی ۸۱۱

- ۸۱۵ - نواب ولي محمد خان لغاري
- ۸۲۳ - ۱۰ - عبدالله خان و عطا محمد خان
- ۸۲۹ - ۱۱ - عبدالغفور خان
- ۸۳۰ - ۱۲ - مهاراجه رنجيت سنگھ (۱۷۸۰-۱۸۳۹ع)
- ۸۳۳ - ۱۳ - الماس كوه نور
- ۸۳۵ - ۱۴ - قاضي خيلان پشاور و قاضي محمد حسن
- ۸۴۶ - ۱۵ - محمد زائبان شكارپور و گزهي ياسين
- ۸۵۲ - ۱۶ - قتل وزير فتح خان
- ۸۵۷ - ۱۷ - مجدديان سنده و افغانستان
- ۸۵۹ - ۱۸ - لعل شهباز قلندر
- ۸۶۲ - ۱۹ - ميان قبول محمد
- ۸۶۴ - تلنگه - گنگا جمني - كهار
- ۸۶۶ - ۲۰ - ميرزا احمد خان
- ۸۶۸ - ۲۱ - عبدالله خان اچکزئي
- ۸۷۱ - ۲۲ - وفات سردار محمد عظيم خان
- ۸۷۲ - ۲۳ - وفات سردار شير دل خان
- ۸۷۳ - ۲۴ - جنرل وينتورا
- ۸۷۴ - ۲۵ - پير صبيح الله و خاندانها
- ۸۷۷ - ۲۶ - شهادت سيد احمد بريلوي
- ۸۷۹ - ۲۷ - قاضي محمد حسن
- ۸۷۹ - ۲۸ - درگاه شاه خيرالدين

- ۲۹- میر محراب خان بلوچ و دودمانِ خانانِ قلات
(احمد زئی)
۸۸۱
- ۳۰- کیول (مسٹر کیمپبل Campbell)
۸۸۳
- ۳۱- برنس (Sir Alexander Burnes)
۸۸۸
- ۳۲- رابرت لیچ (Robert Leech)
۸۹۰
- ۳۳- پوتنجر (Pottinger)
۸۹۱
- ۳۴- لارڈ آکلینڈ (۱۸۴۹-۱۷۸۳ع)
۸۹۳
- ۳۵- مکناگتن (Sir William Hay Macnaghten)
۸۹۶
- ۳۶- ویلشائر (Sir Thomas Willshire, Bart.)
۸۹۸
- ۳۷- جنرال میل (۱۸۴۵-۱۷۸۲ع)
۹۰۱ (Sir Robert Henry Sale)
- ۳۸- ماریوت (۱۸۷۱ع) (William Frederick Marriot)
۹۰۳
- ۳۹- چارلس رابرت کریتن (۱۸۴۸-۱۷۸۹ع)
۹۰۳ (Charles Robert Curreton)
- ۴۰- سر ویلوی کاتن (۱۸۶۰-۱۷۸۳ع)
۹۰۴ (Sir Willoughby Cotton)
- ۴۱- لارڈ (Percival Barton Lord) (۱۸۴۰-۱۸۰۸ع)
۹۰۴
- ۴۲- سردار غلام حیدر خان
۹۰۵
- ۴۳- لشکر اندوس و فتح غزنی (Indus Army)
۹۰۸

۳۴- میجر ٹاڈ (۱۸۰۸-۱۸۴۵ع) (Elliot D'Arcy Todd) ۹۱۶

۳۵- سر کلود وید (۱۸۶۱-۱۷۹۳ع)

۹۱۶ (Sir Claude Martin Wade)

۳۶- شہادت میر محراب خان قلات ۹۱۸

۳۷- ملا محمد حسن و رحیم داد، وزرای قلات ۹۲۰

۳۸- کلنل دینی (۱۸۳۲-۱۷۸۵ع)

۹۳۲ (William Henry Dennie)

۳۹- فیلڈ مارشل ہالک (۱۸۷۲-۱۷۸۶ع)

۹۳۳ (Sir George Pollock Bart.)

۵۰- قتل شاہ شجاع ۹۳۵

۵۱- جنرال میکاسل (۱۸۴۵ع) (Sir John Mecaskill) ۹۳۸

۵۲- جنرال نات (۱۸۴۵-۱۷۸۲ع) (Sir William Nott) ۹۳۸

۵۳- موہن لال ۹۴۰

۵۴- الین برو (۱۸۷۰-۱۸۷۱ع) (Edward Law, First)

۹۴۸ Earl Ellenborough)

۵۵- نیپیر (۱۸۵۳-۱۷۸۲ع) (Sir Charles James

۹۵۰ Napier)

۵۶- معاهدات میران سندھ با دولت ہند برطانوی

۹۵۲ (۱) معاہدہ با میر غلام علی خان تالپور

- (۲) معاهده میران سندھ ما ن ، ۵ ، استو ۹۵۳
- (۳) عهدنامه میران سندھ با الفستن و نومبر ۱۸۲۶ ۹۵۴
- (۴) معاهده مودت و صلح ما میر خیرپور ۹۵۶
- (۵) معاهده مراد علي خان تالپر با هنري پاتنجر ۲۰ اپریل ۱۸۳۲ ع ۹۵۶
- (۶) ضمیمہ معاهده نمبر [۵] سابق الذکر ۹۵۸
- ضمیمہ دیگر تجارتی ۹۶۱
- (۷) معاهده ۲۰ اپریل ۱۸۳۸ ع ۹۶۵
- (۸) معاهده ۱۰ جنوری ۱۸۳۹ ع با میر خیرپور ۹۶۶
- میر رستم خان
- (۹) عهد نامہ تفویض کراچی بہ حکومت انگلیسی ۹۶۹
- ۳ فروری ۱۸۳۹ ع
- (۱۰) معاهده نظامی بین میران سندھ و لارڈ آکلینڈ ۵ فروری ۱۸۳۹ ع ۹۷۰
- (۱۱) عهد نامہ با میر شیر محمد خان میرپور ۹۷۴
- ۱۸ جون ۱۸۴۱ ع
- (۱۲) معاهده ۱۸۳۲ ع با میران حیدرآباد ۹۷۶
- (۱۳) معاهده ۴ نومبر ۱۸۳۲ ع با میران خیرپور ۹۷۸
- (۱۴) اسناد سیاسی سندھ هنگام لشکر کشی ۱۸۳۹ با افغانستان ۹۸۰

تازه نوای معارک (۱۸) فهرست

- ۹۸۱ (۱۵) دو اقرار نامه
 ۹۸۲ (۱۶) اقرارنامه دیگر بنام میرنورمحمد خان و نصیرخان
 ۹۸۳ (۱۷) نقل یادداشت مرسله کرنل هنری پائنجر صاحب
 ۹۸۶ (۱۸) [یاد دهانی خاص]
 ۹۸۷ (۱۹) نامه لارڈ بنتنک به میر مراد علی خان
 ۹۹۰ -۵۷- میان علی گوهر
 ۵۸- سر هنری فریر [۱۸۱۵-۱۸۸۳ع]
 ۹۹۰ (Sir Henry Bartle Edward Frere)
 ۹۹۲ -۵۹- جنرال جیکب [۱۸۱۲-۱۸۵۸ع] (John Jacob)
 ۹۹۳ -۶۰- اسماعیل شاه و کاظم شاه و غیره
 ۹۹۸ شجره نسب میر اسماعیل شاه و کاظم شاه
 ۹۹۹ -۶۱- دیوان گدومل

۳- فهرست

- ۱۰۰ -۱- فهرست اسمای رجال
 ۱۰۵۴ -۲- فهرست اماکن جغرافی
 ۱۰۸۷ -۲- نامهای کتب
 ۱۰۹۹ -۳- اسمای اقوام و قبائل
 ۱۱۰۸ -۵- مصطلحات خاص
 ۱۱۱۶ -۶- صنعت نامه

فهرست نسب فاسها

- | | |
|-----|---|
| ۴۶۷ | ۱ (شجره) نادر شاه افشار |
| ۴۶۹ | ۲ شجره ابداليان |
| ۴۷۰ | ۳ شجره نسب شاهان سدوزائي ابدالي (دراني) |
| ۴۸۹ | ۴ شجره خاندان کلهوڑه |
| ۴۹۴ | ۵ شجره بارکزائيان (حصه اول) |
| | ۶ شجره بارکزائيان (حصه دوم) اولاد سردار پاينده خان
محمد زائي يا برادران بارکزائي خانواده شاهي
افغانستان |
| ۴۹۴ | ۷ شجره بارکزائيان (حصه سوم) امير دوست محمد خان
محمد زائي، بارکزائي |
| ۴۹۷ | ۸ (شجره) باميزئي پوپلزئي |
| ۸۰۱ | ۹ حکمرانان و رجال ادب در خانواده تالپوران |
| ۸۲۳ | ۱۰ شجره دودمان نواب ولي محمد خان لغاري |
| ۸۵۸ | ۱۱ حضرات مجددي سنده و افغانستان |
| ۸۶۳ | ۱۲ شجره خاندان ميان قبول محمد |
| ۸۷۶ | ۱۳ شجره خاندان راشدي (پير پکاڙو) |
| ۸۸۲ | ۱۴ شجره نسب خاندان خانان قلات |
| ۹۲۴ | ۱۵ شجره نسب خاندان نائب خيل |
| ۹۳۱ | ۱۶ شجره خاندان ملا رحيم داد |
| | ۱۷ شجره نسب مير عبدالهادي (آغا اسماعيل شاه
و کاظم شاه) |
| ۹۹۸ | |

فهرست تصاویر

- ۱ احمد شاه ابدالی (درانی، سدوزئی) ۱۶- [۷۶۹]
- ۲ تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی ۱۶- [۷۹۱]
- ۳ شاه محمود بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی ۱۶
- ۴ شهزاده کامران بن شاه محمود بن تیمور شاه ۵۲- و غیره
- ۵ شاه شجاع بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی ۱۸- و غیره
- ۶ وزیر فتح خان بن سردار پاینده خان نارکزی ۱۷- [۷۹۰]
- ۷ سردار محمد عظیم خان بن سردار پاینده خان
بارکزی ۵۱- [۷۹۰]
- ۸ سردار پردل خان بن سردار پاینده خان
بارکزی ۷۰- و غیره
- ۹ سردار شیر دل خان بن سردار پاینده خان
بارکزی ۷۰- و غیره
- ۱۰ آغا اسماعیل شاه ۳۵- [۹۹۳]
- ۱۱ مهاراجه رنجیت سنگھ ۳۰- و غیره
- ۱۲ نادر شاه افشار ۵۹۰- [۷۵۰]
- ۱۳ نائب امین الله خان لوگری ۵۳۱
- ۱۴ عبدالله خان اچکزئی ۳۸۲
- ۱۵ عطا محمد خان بامیزئی ۲۱- [۸۲۵]
- ۱۶ قاضی محمد حسن پدشکار شاه شجاع ۳۸۰- [۸۳۵]

- ۱۷ قلعه بکهر، بر دریای اندس (دروازه شمالی) ۳۷۵
- ۱۸ کویت (شال کوٹ) ۳۸۳-۳۴۱
- ۱۹ توپ کلان غزنی ۳۹۵
- ۲۰ حمله انگلیس بر غزنی ۳۹۶
- ۲۱ قلات (دروازه قندهار) ۴۱۳
- ۲۲ خرابه زار یک کمین گاه امیر دوست محمد خان ۵۵۸-۵
- ۲۳ بالا حصار کابل ۵۳۳
- ۲۴ قلعه نواب جبار خان در جوار کابل ۴۴۹/۴۲۸
- ۲۵ مکانات نماینده مختار انگلیس در کابل ۵۱۴/۳۷۳
- ۲۶ الکسندر برنس ۳۵۹
- ۲۷ کپتان اندرسن ۳۹۰
- ۲۸ میجر هاتنجر ۵۱۴
- ۲۹ موهن لال (مؤلف حیات امیر دوست محمد خان) ۴۰۰- [۹۴۰]
- ۳۰ لیڈی سیل [۹۰۲]
- ۳۱ امیر دوست محمد خان بن سردار پاینده خان
- بارکزی ۷۳- ۶۶۴ و غیره
- ۳۲ وزیر محمد اکبر خان غازی بن امیر دوست محمد خان ۴۰۳
- ۳۳ سردار غلام حیدر خان ولی عهد
- (بن امیر دوست محمد خان) ۳۹۰
- ۳۴ مقبره میر کرم علی خان تالپر (میر حیدرآباد) ۲۶۶
- ۳۵ قبر میر مراد علی خان تالپر (میر حیدرآباد) ۲۶۶

- ۳۶ مقبره نواب ولي محمد خان لغاري "ولي" ۲۷۲
- ۳۷ مير صوبدار خان "مير" (بن مير فتح علي خان
۶۵۳-۳۷۸) (تالپر موسس دودمان تالپر)
- ۳۸ مير نصير خان "جعفري" (بن مير مراد علي خان
۶۶۴) (تالپر، مير حيدرآباد)
- ۳۹ مير شهداد خان "حيدوي" (بن نور محمد خان
۶۷۴) (بن مير مراد علي خان تالپر)
- ۴۰ مير علي مراد خان اول- مير خيرپور
- ۴۱ درگاه حضرت نظام الدين مجددي- شکارپور ۸۵۸
- ۴۲ درگاه حضرت سچل سرمست (درازا) ۸۶۳
- ۴۳ نقشه مهم لشکر اندوس (Route Map of
۳۶۵ the Army of the Indus 1839)

آغاز

در سلسله متون تاریخ سنده که انجمن ادبی سندهی به نشر و طبع آن همت گماشته یکی هم این کتابست که حوادث ایام سقوط دولت تالپوریان و اوایل نفوذ قوای انگلیسی را در سنده شرح میدهد و اکثر وقایع آن چشم دید مؤلف است که خود از مردم این سر زمین بوده و سالها با امرای تالپوری و افغانی در سنده و کابل و قندهار و هرات و پشاور محصور بوده است.

در پروگرامیکه مورد ادبی سندهی برای طبع جدید و انتقادی کتب تاریخی این سر زمین طرح کرده، نشر و طبع با تحشیه و تعلیقات این کتاب از مدتها مد نظر بود، که از روی نسخ متعدده خطی با طرز انتقادی و تحقیقی جدید ترتیب و نشر شود. ولی چون این کاربرد و مطالعه و تتبع در کتب تاریخی انگلیسی و فارسی و بلدیّت تام در تاریخ سنده و افغانستان و آشنائی کامل با رجال و حوادث و ادب هر دو سر زمین تکمیل نمیشد، بنا بران تا کنون معطل بود.

در اواخر سال ۱۳۵۷ ع هنگامیکه دوست عزیزم آقای عبدالهی حبیبی افغانی در کراچی توقف داشت، من فرصت را غنیمت شمرده و انجام این کار را بدو سپردم و نسخ خطی کتاب را با تمام منابع تحشیه و تعلیق فراهم آوردم، که اینک کتاب حاضر

با مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیقات مفصل، فاضل موصوف به
 نحویکه انجام آن مطلوب بود، ترتیب و طبع شد و تفصیل مهمی
 در شرح حواث متن کتاب در تعلیقات آن از طرف دوست
 دانشمندم که درین کار اطلاعات فراوانی دارند اضافه گردید.
 امیدوارم مطالعه این کتاب به جستجو کنندگان تاریخ
 مفید واقع گردد و انجمن ادبی سندهی مؤفق آید، که مأخذ
 و منابع تاریخ این سرزمین را تماماً با چین وضع و ترتیب
 مفید، طبع و نشر نماید.

(سید حسام‌الدین راشدی)



۱- احمد شاه ابدالی، درنی (سدوزائی)
 (متعلق ص ۱۶، ۷۶) (اصل این تصویر در ریاست پتیاله هند بود)

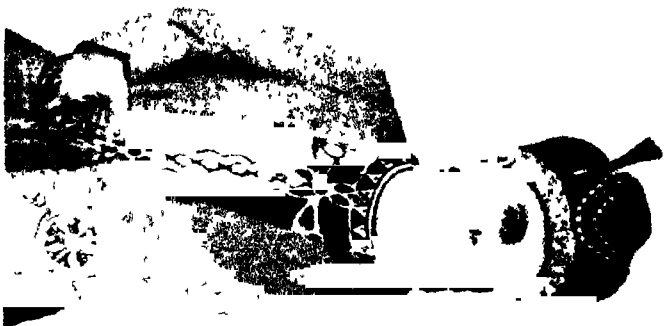


۲- سمورسایه بن احمد شاه اندالی

(معلق ص ۱۶ ، ۷۹۱)



۴- شهبازده کسرال، بن شاه محمود بن تیمور شاه
(متعلق ص ۵۲ و غیره)



۵- شاه محمود بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی
(متعلق ص ۱۶)



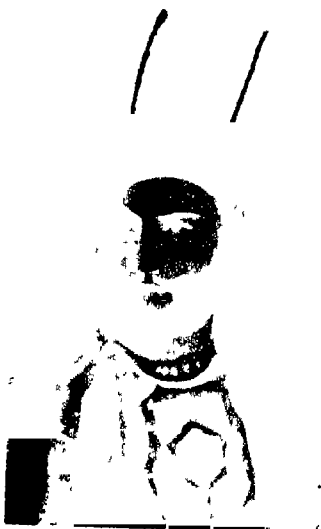
۵- شاه شجاع بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی
آخرین پادشاه خانواده 'سدورانی' (متعلق ص ۱۸ و غیره)



۷- سردار محمد عظیم خان بن سردار پاینده خان
نارکزی (متعلق ص ۵۱ - ۷۹)



۸- سردار میر فتح خان بن سردار پاینده خان
نارکزی (متعلق ص ۹۰ - ۷۹)



۹- سردار شیردل خان بن سردار پاینده خان
نارکزی (متعلق ص ۱۷۰)

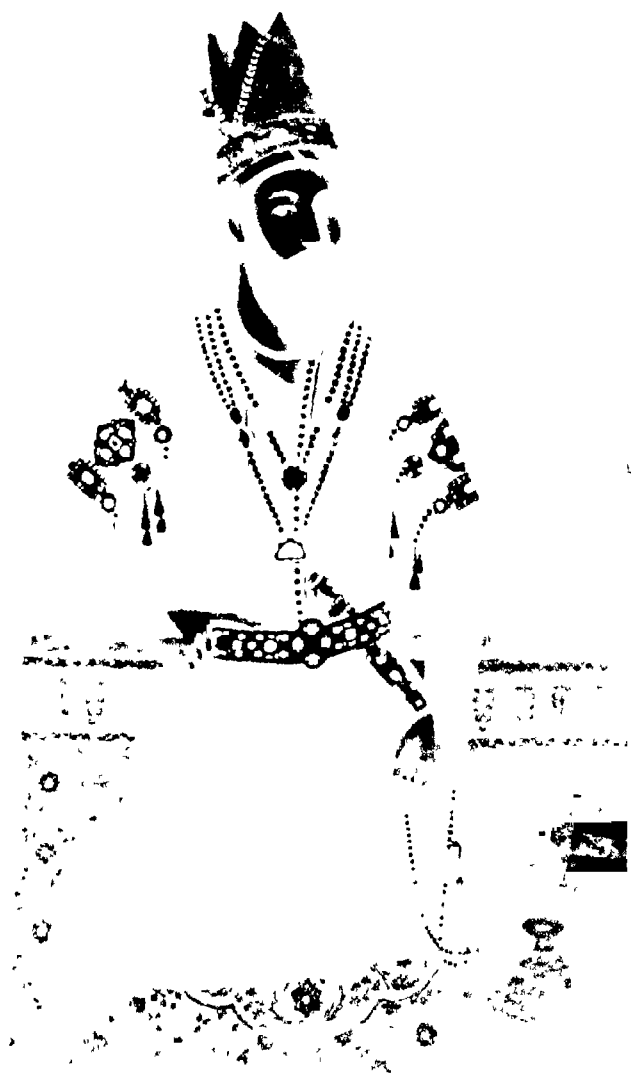


۱۰- سردار داول خان بن سردار پاینده خان
نارکزی (متعلق ص ۷۰)



۱- مها راحه زنجیب سنگھ (متعلق ص. ۳۰ وغیرہ)

.....



(متعلق ص ۵۹۰ - ۷۵۰)

۱۲ - نادر شاه افشار



۱۳- نائب امین الله خان لوگری

(متعلق ص ۵۳۱)



۱۵ - عطا محمد خان ناسیرونی (متعلق ص ۳۱ - ۸۳۵)



۱۴ - عبداللہ خان اچکونی (متعلق ص ۳۸۲)



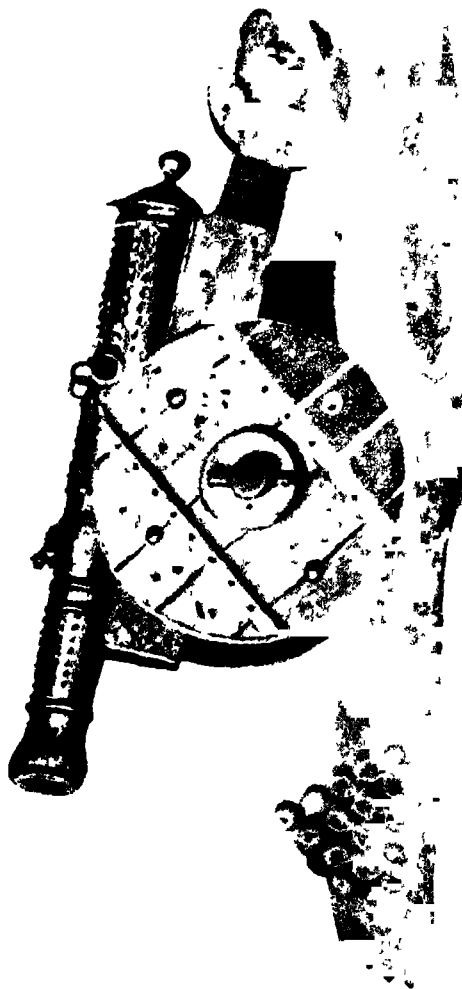
۱۶- قاضی محمد حسن پیشکار شاہ شجاع
(متعلق ص ۲۸۰، ۸۳۵ وغیرہ)

۱۷- قلعه نکهتر، بر دریای اندوس (دروازه شمالی) (متعلق ص ۳۷۵)
(از مجموعه تصاویر تاریخی افغانستان- طبع سرکیتھ اے، جیکسن، لندن ۱۸۳۹ع)





۱۸- کویتہ (سال دور) منظر عام
 (از مجموعه مصاویر تاریخی افغانستان - طبع سر کیتھ اے، جیکسن، لندن ۱۸۳۹خ)
 (متعلق صد ۳۸۳، ۳۴۱)



(متعلق ص ۳۹۵)

۱۹- یوں کلان عرنہ درختک ۱۸۳۹ع
(از مجموعہ تصاویر تاریخی افغانستان۔ طبع سرکیتو اے، جیکسن، لندن ۱۸۳۹ع)



(متعلق صد ۳۹۶)

۲۰- حلقہ انگلیس بر عزلی
 (از مجموعہ تصاویر تاریخی افغانستان - طبع سرگیتھ ائے، جیکسن، لندن ۱۸۳۹ع)



(متعلق ص ۳۱۳)

۲۱ - قلاب (دروارہ قدماں)
(ار مجموعہ تصاویر تاریخی ا استال - طبع سرکیتھ اے، جیکسن لندن ۱۸۳۹ ع)



۲۳- خرابه رار یک گه اسیر دوست نمد حال (در بین دو کوه که رسیل نال سنگل بود، متعلق صد ۳۵۸)
 (از مجموعه مصاویر تاریخی افغانستان - طبع سر کیتو ایزه، جیکسن، لندن ۱۸۳۹ ع)



متعلق ص ۵۲۳

۲۳- سٹالا حصار کابل
(از مجموعہ نصابی تاریخی افغانستان - طبع سرکنڈو اے، چکسن، لندن ۱۸۳۹ع)



(سنگی ص ۳۲۸، ۳۲۹)

۳۳ - قلمه نواب حیدر خان (در حصار کابل) (ار مجموعه تصاویر تاریخی افغانستان - طبع سر کپیته اے، جیکس، لندن ۱۸۳۹ع)



(متعلق ص ۳۵۹)



۲۶- الکسندر نرس

۲۵- نمائنده معمار انگلیس در کابل (متعلق ص ۳۰۳-۳۱۳) ۵۱



۱-۲۰۰ میجر پاتمر
(متعلق ص ۱۵۱)



۲-۳۰۰ لسان اندرسن
(متعلق ص ۹۰)



۳- لیڈی سیل (ص ۹۰۲)



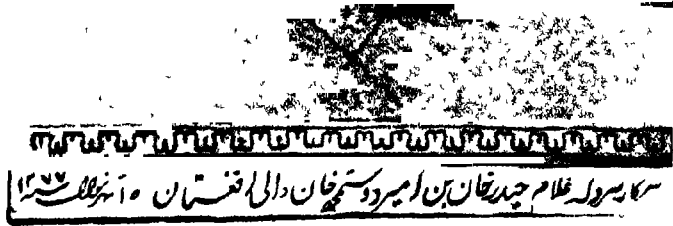
۹-۲۰۰ یوهن لال (ص ۹۳۰، ۹۳۱)



۳۱ - امیر دوست محمد خان (بن سردار پاینده خان نارکزئی)
 اولین نادساه خانواده محمد رائي نارکزئی افغانستان
 (ص ۳۶۷، ۳۶۸ وعیره)



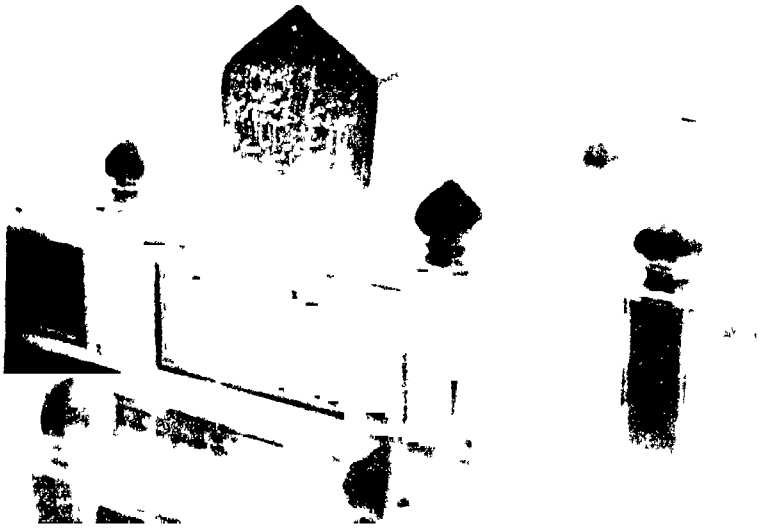
۳۲- ورير محمد اکبر خان غاري ولد امير دوست محمد خان
(متعلق ص ۴۰۳ وغیره)



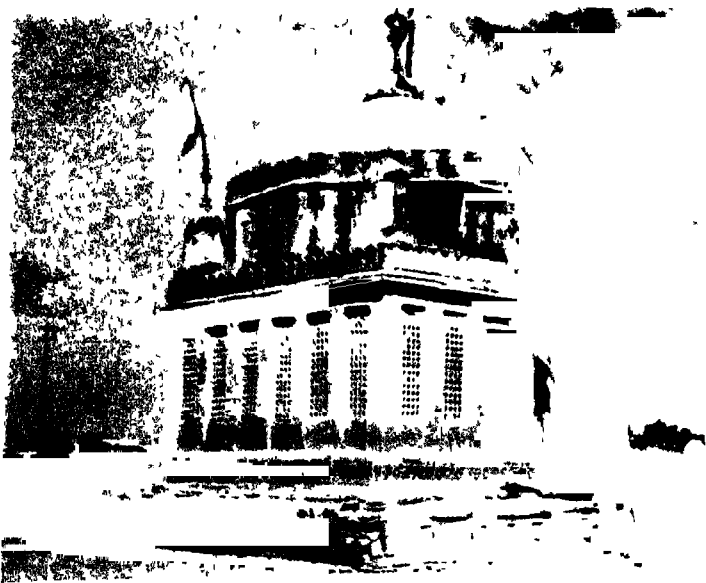
۳۳ - سردار علامہ حیدر خان، ولی عہد (بن امیر دوست محمد خان)
(متعلق ص ۳۹۰)



۳۴- مقبرہ میر کرم علی خان تالپر ، (میر حیدرآباد) (ص ۲۶۶ وغیرہ)
 (—تکملہ مقالات الشعرا)



٣٣- قبر مير مراد علي خان (مير حيدر آباد)
(متعلق ص ٣٠٣ و غیرہ)
(— تکملہ مقالات الشعراء)



٣٤- مقبرہ نواب ولی محمد خان لغاری ” ولی “
(متعلق ص ٢٤٢)
(— تکملہ مقالات الشعراء)



۳۷ میر صوبدار خان (ومیر، بن میر فتح علی خان نالپر (موسس دودمان نالپر)
(—تکملہ معالات الشعرا)
(متعلق ص ۳۷۸ وغیرہ)



۳۸۔ میر نصیر خان تالپر ”جعفری“، بن میر مراد علی خان تالپر (میر حیدرآباد)
(تکمله مقالات الشعرا) (متعلق ص ۶۶۴ وغیرہ)



۳۹- میر شہداد خان تانمر "حیدری"
 بن میر نور محمد خان بن میر مراد علی خان (میر حیدر آباد)
 (متعلق ص ۶۷۳ وغیرہ)
 (—تکملہ مقالات الشعراء)



۴۰- میر علی مراد خان اول، میر خیرپور (۱۸۴۳-۱۸۹۳ء) (متعلق باب ۹۳ تا ۹۹)

100

(A21 no. 48-9)

— درجہ، حضرت، طاہر الدین، محمدی — مکمل، اور



(متعلق ص ۸۶۳)

درگاه محراب میل در مسجد

بسمه تعالی

کتابخانه سید الشهدا دلی

مقدمه

در آغاز سال ۱۹۵۸ مسیحی هنگام سکونت کراچی،
بورده ادبی سندھ کار تصحیح و تحشیه و تعلیق نسخه "تازه
نوای معارک" را بمن سپرد.

این کتاب که تاریخ نزدیک وقایع اواسط قرن نوزدهم
سندھ و افغانستان است و مؤلف اکثر مشاهدات خود را دران
نوشته، نمودار خوب اوضاع سیاسی و اجتماعی و فکری این دیار
است، و اعمال و کردار کسانی را که درانوقت برین سر زمین
مسلط بودند، بغوی نمایندگی میکند.

نسخه کتاب ظاهراً کار آسانی بنظر می آمد، ولی بعد
ازآنکه بکار آغاز کردم، شرح و تصحیح وقایع و سنوات و اعلام
فونکی و شرقی و غیره، تدقیق و تصنیف فراوانی را در کتب دیگر
شرقی و انگلیسی لازم داشت، که برای آن جایی که در هاورتی
گنجایش بود، یادداشتها نوشتم، و آنچه تفصیل بکار داشت،
در پایان کتاب بطور تعالیق علحله آوردم.

چون انشای کتاب طوریکه در زمان فتور ادبی و آخر رواج
فارسی در سندھ معمول بود، بسا نقاط ضعیف و نواقص ادبی و
ابهام و احياناً استعمال غلط کلمات داشت، در متن آن دست

نزد، و در پاورقی به توضیح آن پرداختم. و صورت صحیح اعلام
فرنگی را از کتب انگلیسی بر آوردم، و در پاورقی اشارتی بدان
نمودم، و علاوه ازان اختلاف نسخ و شرح معانی لغات، و اسمای
اماکن نیز داده شد.

تعالیق آخر کتاب مبنی بر تفصیل برخی از وقایع و شرح حال
اعلام و اشخاص از کتب متعدد مطبوع و خطی فارسی و انگلیسی
و سندهای و پشتو ترتیب شده که معلومات فراوانی دران راجع به
رجال و حوادث تاریخی هر دو کشور مندرج است.
بهر صورت: کوشش شده که این کتاب با اصول انتقادی
عصری، با فهارس لازمه و پاورقی ها و حواشی و تعالیق ترتیب
گردد.

از جناب سید حسام الدین راشدی تشکر دارم، که مشوق
حقیقی اتمام این کار بوده و کتب نفیس چاپی و خطی کتب خانه
خود را با یادداشتهای شخصی در دسترس من گذاشتند، و از
هیچگونه کمک دریغ نفرمودند.

هوسنگ سوسایتی، کراچی. ۱۵ ستمبر ۱۹۵۸

عبدالحی حبیبی افغانی

شرح حال مؤلف کتاب

مؤلف کتاب میرزا عطا محمد نام داشت، که در بسا موارد متن کتاب نام خود را بایمائی لطیف کلمات "عطا" اشاره کرده و غالباً تخلص خود را هم "عطائی" با همین اشارات، نشان داده است، که من درها ورقی‌های کتاب جائی که این اشارات موجود است، توضیح داده ام.

در آخر نسخه^۱ کابل که بقلم محمد حسن خلف مؤلف در رمضان ۱۲۷۱ هـ نوشته شده واضحاً می نویسد: "بقلم حقیر سراپا تقصیر محمد حسن خلف مولانا میرزا عطا محمد." در آخر نسخه^۲ (الف) ۱۳۱۳ هـ نوشته اند: "تاریخ سنده و افغانستان تالیف جناب مرحوم محمد عطا".

اما خود مؤلف در دیباجه^۳ کتاب و یا جای دیگر نام خود را بالتصریح ذکر نکرده، و مکرراً در لف^۴ عبارات ایماهائی دارد. مانند:

"عین عطا بر عطا است ... و نام عطا بخطا نبرده ..."
و غیره اما نام وی عطا محمد بود نه محمد عطا. زیرا در کتاب "تاریخ سلا" کی در سنده^۵

History of Alienations in Sind

جلد دوم که از اسناد رسمی حکومت بمبئی بحکم اداره^۶ مالیات در ۱۸۸۸ ع ترتیب و طبع شده، در ضمن شرح خیرات

داران سندھ تحت نمبر ۲۲ واضحاً نام میرزا عطا محمد بشرح ذیل آمده است:

مستر فریر در نامه ۳۸۳ مورخه ۲۱- اکتوبر ۱۸۳۵ چنین نوشته بود:

”از جمله معاشات شخصی مبلغ چهار روپیه ماهوار بنام میرزا عطا محمد موجود است که من هم دادن آنرا سفارش میکنم. این شخص دارای مرتبه^۱ ممتاز علمی است در شکارپور، وی نواسه^۲ شخصی است که اصلاً این عطیه باو قبلاً داده شده بود.

در عصر شاه ولی خان (وزیر احمد شاه ابدالی) در سنه ۱۷۶۲ ع که شکارپور تحت اداره^۳ حکومت افغانی بود، به نام عبدالرحیم (جد شخص حاضر) مقداری از روغن و آرد گندم مقرر بود. و بعد ازان بموجب اسناد میر نور محمد خان و نصیر خان نیز همین عطیه داده شده، که موافق آن ماهواره چهار روپیه از طرف حکومت برطانیه هم قبول شده است، و همین عطیه قبل از فتح انگلیسی مدت ۸۱ سال قبلاً دوام داشت. و باید بعد ازین هم به ورثه نرینه^۴ میرزا عطا محمد داده شود.

حکومت بمبئی نیز بموجب نامه^۵ فوق به مکتوب ۵۳۲ مورخه ۷ فروری ۱۸۵۵ ع عطیه^۶ مذکور را بمیرزا عطا محمد پذیرفته است. (۱)

(۱) تاریخ ملائکی در سندھ (انگلیسی) ۲-۳۱۲

مقدمه تازه نوایر معارک

از نامه فریر پدیدار است، که جد میرزا عطا محمد
عبدالرحیم نامداشت و خود میرزا در سنه ۱۲۷۲ هـ یعنی یکسال
بعد از تالیف این کتاب هم زنده بود.

شغل منشی گری و ملازمت شکارپور.

میرزا عطا محمد از ایام جوانی در شکارپور شغل منشی گری داشت
و با حکام محشور بود، در انشای معمول همان عصر بزبان فارسی
دستی داشت چنانچه خودش گوید:

”این جرعه نوش باده بی کمالی، اگرچه روزی چند در
میخانه خدمت و ملازمت مخموران صهبای ریاست و حکمرانی
بسر آورده، خصوصاً در ملک شکارپور در ایام بهارستان جوانی
در اکتساب هنر انشا پردازی ۰۰۰ جرعه نوش باده منشی
گری شده (۱)“

میرزا عطا محمد بحضور شاه شجاع در شکارپور منشی بود،
چنانچه در حدود ۱۲۳۵ هـ که شاه موصوف در شکارپور بود،
وی فرامین شاهی را مینوشت و نامه های سیاسی شاهی را به
میران سند انشا میکرد (۲)

چون در سنه ۱۲۳۶ هـ سردار محمد عظیم خان و شاه شجاع
هر دو از سندها واپس رفتند، و حکمرانی شکارپور بر سردار شیردل

(۱) دیباجه کتاب حاضر

(۲) کتاب حاضر بیان نزول اجلال شاه شجاع در شکارپور

خان قرار گرفت، وی ملا مومن غلجی را به نیابتِ شکارپور گماشت، این شخص پرورنده و دوست میرزا عطا محمد بود، و بحضور نایب مذکور شغل منشی گری را ادامه میداد. تا که ملا مؤمن واپس بقندهار رفت، و میرزا عطا محمد قندهاری با سردار رحمدل خان به شکارپور آمد. درینوقت عطا محمد شکارپوری شغل منشی گری را به عطا محمد قندهاری باز گذاشت (۱)

سفرهای پشاور و کابل و هرات.

میرزا عطا محمد سکارپوری خالوئی داشت که نام او شیر محمد خان بود، این شخص یکی از اعظام دربار میرانِ خیرپور بشمار می آمد، و از طرف میران مذکور عهده وکالت (سفارت) را بدربار افغانی داشت، چنانچه در حدود ۱۲۲۵ هـ چون شاه محمود بر تخت سلطنت افغانی نشست و اشرف الوزراء فتح خان را برتبه وزیر اعظمی گماشت، از طرف دربار میرانِ حیدرآباد سید اسماعیل شاه، و از طرف دربار خیرپور همین خالوی مؤلف شیر محمد خان بکابل رفتند، و مؤلف کتاب هم با خالوی خود همراه بود. چنانچه تعریف جشن و بزم آرائی وزیر فتح خان را در برج کنار دریای کابل و عمارت متقش و مطلائی آن از چشم دید خود به تفصیل نگاشته است (۲) و بعد ازان

(۱) کتاب حاضر بیان مصالحه اسیران سنده با سردار محمد عظیم خان

(۲) کتاب حاضر، بیان حلوس محمود

هم در سفر زمستان ۱۲۳۱ هـ که شاه و وزیر به پشاور رفتند، همین سفرای سنده با مؤلف بدربار وزیر رفته، و هدایای سنگینی پیشکش نمودند، و در مجالس نشاط و عیسی و نوح ایشان شرکت کردند (۱)

چنین بنظر می آید که سفرای سنده هم کاب و وزیر فتح خان بودند، زیرا بعد از سفر پشاور چون اشرف الوزراء در سنه ۱۲۳۴ هـ به هرات رفت، مؤلف گوید که سفرای مذکور با او در هرات بودند، و چون وزیر بدفع لشکر شهزاده قاجاری عباس میرزا به مشهد رفت، کلید حصار هرات را به سفرای سنده سپرد، و ایشان دروازه‌های حصار را بعد از بازگشت وزیر بروی او کشودند، و اینقدر محل اعتماد وزیر بودند (۲)

بعد ازین وقایع چون وزیر فتح خان در هرات بدست شهزاده کامران اسیر و کور گردید، سفرای مذکور به سنده باز گشته و مؤلف در شکارپور شغل منشی گری خود را دوام داده است، و چنانچه سابقاً مذکور داشتیم، در سنه ۱۲۳۵ هـ بحضور شاه شجاع منشی بوده، و بعد ازان با ملا مؤمن خان غلزائی نایب الحکومه افغانی همین شغل داشته است.

مختار کاری قندهار

چون در حدود ۱۲۳۷ هـ سردار رحمدل خان به حکمرانی

(۱) کتاب حاضر، بیان فوتیدن بهاگل

(۲) کتاب حاضر، بیان رفتن اشرف الوزراء به جنگ عباس میرزا

شکارپور آمد، پرورنده و مخدوم میرزا عطا محمد، ملا مؤمن غلزائی از نیابت شکارپور معزول گشت و حین رفتن خود به مؤلف تکلیف رفتن بقندهار نمود، ولی والدین مؤلف اجازت رفتن ندادند. تا آنکه بعد از چند ماه پس از استرضای والدین بموجب طلب ملائی مذکور روانه قندهار گردید، و شغل منشی گری شکارپور را به دوست دانشمند خود سرزا عطا محمد قندهاری باز گذاشت، و با وجودیکه سردار رحمدل حاکم بود او را در شکارپور خواهش داشت، ولی احساسات مروت و همب، مؤلف را نگذاشت، که سفل یکتفر دوست خود را بگیرد، بنا بران به قندهار سفر نمود، و درانجا نوازشهای گوناگون نایب ملا مؤمن را دید، و از صحبت اهل ذوق آن شهر مستفید گشت، و میرزا احمد خان عهده نیابت و مختارکاری سردار شیردل خان را باو گذاشت، وی تا مدت دو سال باین عهده مشغول بود، و آقدر امانت داری و صداقت ظاهر ساخت، که مورد توجه خاص سردار و نایب مؤمن و برادرزاده نایب، طره باز خان گردید، و مبلغ دولک و چهل هزار روپیه را در تنخواه سپاه و عمله سردار، باختیار خود صرف کرد، و مورد اعتراض احدی نگردید. (۱)

مؤلف ازین اقامت دو ساله قندهار خاطرات خوبی دارد، و

(۱) کتاب حاضر، آخر بیان مصالحه امیران سنده و آمدن سردار محمد عظیم خان در شکارپور.

آنرا در آخر فصلیکه در باورقی این صفحه اشاره کرده ایم
به تفصیل نگاشته است .

سفر هرات

در سنه ۱۲۴۸ هـ شهزاده کامران حکمران هرات اراده تسخیر
قندهار کرده و با لشکر خود به فراه آمد، سرداران قندهاری برادران
وزیر فتح خان با چهار و نیم هزار قوای خود، بدفع شهزاده
روی به فراه نهادند، و سردار مهر دل خان را در قندهار به
حکمرانی گذاشتند .

چون نایب ملا مؤمن خان هم درین سفر جنگی همکام
سرداران بود، بنا بران مؤلف هم بر همان عهده خود مامور بوده
و بهرات رفت، و وقایع این جنگها را در کتاب خود مفصلاً نوشت،
که باین تفصیل در کتاب دیگری نیامده است .

(از روی فهرست کتاب به فصول مخصوص این وقایع
رجوع شود)

این سفر از جمادی الاخری ۱۲۳۸ هـ تا آخر همین سال دوام
کرد، و سرداران قندهاری به فتح هرات موفق نشده، به ۲۰ ذیحجه
سال مذکور واپس بقندهار آمدند (۱)، که مؤلف هم با ایشان
همراه بود، و بعد ازین واضح نیست که مؤلف در کدام سال
واپس به شکارپور برگشته است ؟

(۱) کتاب حاضر، اواخر بیان مراجعت سردار صاحبان از هرات .

احتراز از شمول بجنک سکهر

مؤلف بعد از ۱۲۳۸ هـ به بودنِ خود در قندهار و سنده اشارتی ندارد، ولی ده سال بعد در سنه ۱۲۴۸ هـ چون بین لشکر شاه شجاع و بلوچان در سکهر جنگ واقع میگردد، و دران سید کاظم شاه ولد سید اسماعیل شاه (به تعلیقات آخر کتاب نمبر ۶ رجوع کنید) کشته می شود، باز مؤلف بودنِ خود را در سکهر و رفتن ازانجا به شکارپور، با بیانی لطیف چنین می نگارد :

«(سید کاظم شاه) باتفاق سید تقی شاه برادرِ خود و عمله و عمله روانه سکهر گردیده، و باین خاکسار که نوازنده قانونِ این داستان است، بسیار تکلیف بردن همراه رکابِ خود نمود. لیکن بجوابِ صاف پرداخته، بخدمتش عرض کردم، که عقلاً هر جامه را باندازه اندامی دوخته اند. و خاتمِ هر هنری در انگشتی داده اند. هر قلم را بتحریر هر خطی سر نه کرده اند، کارِ باز ازبط نیاید، و لحنِ طوطی از زغن! کارِ من قلم زنی است. الحال مقدمه بشمشیر زنی سر کشیده، برایِ ما فقرات نویسرِ دانائی، همین سر بریِ قلم هم کافی است، نه خون ریزیِ ناحقِ مسلمین! این معنی درچه ملت رواست؟ اگر مقدمه جهاد باشد، هم مضایقه ندارد...»

غرض خاکسار باین مسایل و وسایل از خدمت
سید مدوح رخصت گرفته، روانه شکارپور بمکان
ما'لوفه خود شدیم (۱) .

ولادت و وفات مؤلف

مؤلف درین باره نه در کتاب حاضر چیزی را نوشته، و نه
در آثار دیگر تصریحی موجود است. ولی در سنه ۱۲۲۵ ه
ناخالوی خود سفیر سنده بکابل بود، و بعد ازان در حدود ۱۲۳۵ ه
در ایام جوانی شغل مشی گری داشت .

چون عادتاً طفل نا بالغی را به سفرهای دور و دراز نمیدرند،
بنا بران باید گفت که در ایام سفر کابل، مؤلف کتاب
حتماً جوان رشیدی بوده و لیاقت حضور امرا و محافل
بزرگان و بزم و عیص را داشته است .

اگر ما درینوقت سنین عمر او را (۲۵) سال تخمین کنیم،
باید تولدش در حدود ۱۲۰۰ ه واقع شده باشد، که عصر سلطنت
تیمورشاه سدو زائی است .

اما درباره اوآخر عمرش همان اشارت مستر فریر موجود
است که در سنه ۱۲۷۲ ه هم زنده بود، و باید بعمر زیاده از
۷۲ سالگی بعد از همین سال از جهان رفته باشد .

(۱) کتاب حاضر، آخر بیان مامور نمودن اولیای دولت، عالیجاه
سمندر خان

اخلاف مؤلف .

از روی نسخهٔ خطی کابل به یقین میگوئیم که یک پسر مؤلف محمد حسن نام داشت ، که نسخهٔ کتاب حاضر را در رمضان ۱۲۷۱ هـ در شکارپور بخط خود نوشت ، ولی از وجناتِ این نسخهٔ خطی ظاهر است ، که محمد حسن مذکور مردِ سطحی کم سوادِی بود ، زیرا در نسخهٔ نگاشتهٔ قلمش غلطی‌های بسیار و اشتباهاتِ فاحش اسلانی و ادبی موجود است که یک نفر با سوادِ کامل چنین عبارات و کلماتِ مسموخ را نمی نویسد .

قراریکه از مردم شکارپور اطلاع گزتم ، یکنفر میرزا غلام مصطفی از اخلافِ مؤلف در حدود سی سال قبل در شکارپور زندگی میکرد ، که مدیر مدرسهٔ سندهی لارکانه و پدرش هم معاون کلکتر (مستوفی) بود . این مستوفی نواسهٔ مؤلف شمرده می شد ، و دارایِ ضیاع و عقارِ ارثی بود .

دالیف کتاب .

میرزا عطا محمد مؤلف انشای عجیبی دارد ، اکثر سخنان را مستقیماً نمیگوید ، و باصطلاح از پشت سر لقمه بدهن می برد ، بجای اینکه بگوید فلان کس از شغل خود عزل گردید مینویسد : "نایب مدوح درد آشامِ قلع عزل شد" و جایی که از خوش صحبتی و بزم آرائی اهل ذوق قندهار بحث میراند گوید " هر گاه خوانِ رنگین صحبت می گسترده ، از شنیدنِ مواید سخنانِ شیرین آنها نهایت شیرین کام میشدیم ... " شنیدنِ

مواید سخنان شیرین و شیرین کامی، تعابیر عجیبی است، شنیدن از مقوله سمعیات است، و مواید و شیرین کامی از باب ماء کولات و منوط به ذائقه !

همچنین در سر تا سر کتاب حذف افعال بدون قرینه، و بطویل ناگوارِ جمل، و دیگر عیوب ادبی و حتی استعمالِ غلط لغات از قبیل استیلام بمعنی سلام کردن موجود است که از یک نفر منشی با سواد خوش قریحه بعید بنظر می آید.

در تعیین سنین و املاي اعلام نیز اشتباهاتی موجود است، که دران باره باید مؤلف رامعذور دانست، زیرا شاید حین نوشتن کتاب مأخذ عمده ای در دست نداشت، و تماماً بر مسموعات و حافظه و مشاهدات خود اتکا کرده است.

باوجود این همه عیوب، کتابش خیلی مغتنم و دارای وقایع چشم دیدِ خودِ اوست، که در مأخذ دیگر باین شرح و تفصیل ندیده ایم، و نیز میرزا عطا محمد شخص راست گوی و درست کرداری بنظر می آید، زیرا در نوشتنِ وقایع از کمال بی طرفی کار گرفته، و محاسن و ذمائم اشخاص را باوجود روابط دوستی خویش، بخوبی و وضاحت نگاشته است. هیچکس را بد نمیگوید، ولی آنچه مردم درباره کسان نظر بدی داشته اند، یا کسی مرتکب ستم و کج روی گردیده، آنرا با وضاحت و جرأت نوشته است.

کتاب را طوریکه از مقدمه پدیدار است، بخواهش استویک

نام انگلیس که مستوفی و مقتدر عصر بوده نوشته است، ولی در سرتا سر کتاب مخصوصاً در جنگهای کابل و لشکرکشی های انگلیس، ابداً ازیشان طرفداري نکرده و مداحي ننموده است . و همین رویه را راجع برجال سند و افغان و زمامدارانِ مقتدرِ عصر تعقیب کرده است، که روی هم رفته او را مؤرخ منصف و عقیق توان گفت . و حتی اگر درباره کسی نتوانسته آنچه دلش بخواهد بنویسد، باشارت ” اینجا مقام دم زدن جبرئیل نیست ” گذشته، و عذرِ خود را ایهاماً رسانیده است . مخصوصاً جائی که اعمالِ ناپسندیده برخی از روحانیونِ معتقدِ عامه موردِ بحث بوده است .

گاهی در تصویر وقایع از ریزه کاری خیلی دقیق کار گرفته، و جزویات حوادث را هم بیان نموده، که خواننده را به کنه مطالب میرساند، و اخلاق و سنجیه و کرکتر پهلوانان وقایع را بخوبی در کمال وضاحت تصویر میکشد .

مثلاً شاه شجاع را همواره باحترام و القاب ” اولیای دولت ” و غیره می ستاید، ولی در جائیکه شاهِ مذکور، عنانِ عفت و عدالت را از دست داده و در شکارپور براسوال و نوامیس رعایا و اسراء می تازد، وقایع را طوریکه دیده و یا شنیده می نویسد . هکذا اعمالِ رجالِ خود سنده و بلوچان و تالپوران و سادات و غیره را که همه اربابِ اقتدار و مربوط به خانوادهایِ متنفذ و روحانی هم بوده اند .

تازه نوای. معارک

علي اي" صورة : ميرزا عطا محمد مورخ. خوېست، و کتاب حاضرش نيز آئينه چهره نماي. روشن همان عصر است که شکل حقيقي وقايع، و رجال و ارباب اقتدار و مسلطان. عصر را از حيدرآباد تا قندهار و هرات، و از کشمير و لاهور تا کابل دران بخوبي توان دهد. اما بايد گفت : که مؤلف مرد سياسي نبود، و در اوضاع. عصر و وقايع بکنه اسرار و عوامل حقيقي و سياسي پس پرده. اين حوادث و خونريزيها و فتور و اختلال که بعد از مرگ تيمور شاه روي داده نميرسيد، و ا"لا" چون مرد عفيف بي طرفي بود آنرا هم مينوشت .

وي ملتفت بود که حق تلخ است ولي طوریکه در ديابجه کتاب گويد : "از اظهار مطلب. نفس الامر از حسن و قبح در عبارات لحاظ. بسيار نمود و وقوعات که بچشم خود در سفرهاي خراسان دهد " بقلم آورد .

از نوشته آخر نسخه کابل و نسخه الف واضح است که مؤلف کتاب حاضر را بتاريخ ۲۵ جمادي الاخری ۱۲۷۱ هـ پايان رسانيده است . که ما بعد از ۱۲۷۲ هـ چنانچه اشارت رفت از حيات وي خبري نداريم .

يک نفر راوي

مؤلف کتاب راوي وقايع را نام نمي برد، و چنانچه گفتيم علي الاکثر بر مشاهدات خود متکي است، ولي تنها در يک نسخه (ب) در آغاز بيان جنگ کابل و کشته شدن مکناتن

نوشته شده " این مدعا از مفتاح زبان فصیح البیان سید میان
عظیم الله شاه ابواب سرگذشت کابل چنان مفتوح گردید. "
اگرچه در نسخ دیگر نام این راوی نیست، ولی ما برای اینکه
یک نکته جزوی هم ناگفته نماند، این چند سطر را نوشتیم .

چگونگی نسخ خطی کتاب

در ترتیب متن و پاورقی کتاب، چهار نسخه خطی در دست،
و مورد مراجعه نویسنده بود، که یکی را نسخه اصل، و متن
قرار دادیم، و اختلافات نسخ دیگر را بطور نسخه بدل در پاورقی
اشاره کردم .

۱- نسخه اصل در کتب خانه مطبوعات کابل بوده که
من در سنه ۱۳۲۰ هـ در کابل نقلی ازان گرفته ام . این نسخه
بخط و املاي غلطی بقلم محمد حسن فرزند مؤلف نوشته شده،
و در برخی از موارد نواقص هم دارد، برخی از سطور آن سفید
است . در آخر کتاب نوشته شده " بقلم حقیر - سراها تقصیر
محمد حسن خلف مولانا میرزا عطا محمد تحریر رمضان المبارک
۱۳۲۱ هـ "

نواقص این نسخه و اغلاط املاوي آن از روی نسخهای
دیگر تکمیل و تصحیح شده است . این نسخه به علامت (ک) در
حواشی معین گردیده است .

۲- نسخه دوم (الف) در ۶۱۲ صفحه قطع فل سکهپ پرکاغذ
انگلیسی بخط متوسط نستعلیق نوشته شده، که در نواقص سطور

تازه نوای معارک

مقدمه

عیناً با نسخه (ک) شاهت دارد، اما املاي آن صحیح تر از آن است، در هر صفحه ۱۵ سطر دارد، و در آخر آن چنین نوشته اند :

”حسب الارشاد صاحب بهادر والا ثمان عادل فاصل زمان، ذي حود و الاکرام (اصل : والکرام) دیوان دیا رام حج صلح شکارپور، که از عدالت و سخاوتش روح نوشیروان و حاتم رشک کنان ، کتاب تاریخ سده و افغانستان نالیفه (کذا) جناب مرحوم محمد عطا در عرصه دو ماه بعد تعطیل همه کار حود نقل کرده شد. بتاریخ ۲۵ ربیع الآخر ۱۳۱۳ هـ، کاتب الحروف مفتی سچ دانه عفی عنه، همراه مشی عبدالرسول مقابله نموده شد“

این نسخه را بعلامت (الف) در حواشی و تمام کتاب اشارت نموده ام .

۳- نسخه (ب) که در حقیقت اختصاریست از اصل کتاب و سافصول متن را ندارد ، و در برخی موارد نکلی با اصل متفاوت است ، که ازین نسخه هم در ترتیب و تصحیح متن در جائیکه لازم بود کار گرفته ام .

این نسخه را یکی از خوانندگان ” تاریخ قندهار “ نامیده و بر ورق اول آن نوشته است . نویسنده آن حشمت رای خلف دیوان پرتاب رای سیوستانی است که در اطاق ملازمی دفترخانه بتاریخ ۲۵ صفر ۱۲۹۷ بروز شنبه وقت بر آمدن دو پاس یوم نوشته است . عدد اوراق آن (۱۲۸) است .

۴- نسخه (ج) بقطعه فل سکیپ برکاخذ انگلیسی بخط

بسیار بدی نوشته شده، و نویسنده آن هم غالباً زبان فارسی را نمی دانسته و غلطی های بسیار را در آن وارد کرده است. عدد اوراق آن هم در حدود (۱۵۰) است، که بقلم میر غلام ناقر قنبر نالپر بتاريخ هفتم جمادی الاخری ۱۲۹۲ هـ نوشته شده و هر صفحه آن (۱۷) سطر دارد.

این نویسنده چون شیعه است، در هر جا که مثلاً کلمات یا چهار یار آمده آنرا به "یا علی" تبدیل کرده، و بنی نمودارسته است که مؤلف آن کلمات را از زبان افغان سی آورده و نه شیعیان حصرت علی!

این بود سرخ نسخه که کتاب را از روی آن تصحیح کردیم و علامات مخصوصه هر یکی را در پاوردی نگاشتم. این نسخه های ثلاثه خطی را جناب دانشمند محترم سید حسام الدین راسدی از طرف سندهی ادبی بورژ بدسترس من گذاشت، که آنرا ز کتب خانهای شخصی سنده فراهم آورده بودند.

خزاین تاریخ

میرزا عطا محمد علاوه بر کتاب "تازه نوای معارک" کتاب دیگری را هم در تاریخ نوشته که نام آن "خزاین تاریخ" است. درین کتاب ذکر جنگهای چارلس نیپیر با بلوچان آمده که در سنه ۱۲۶۱ هـ روی داده بود، و نسخه این کتاب در

مقدمه

نواي معارک

موزه برطانیه O.R موجوده است، که در فهرست ۱۸۹۱ ع
دکري ازان مندرج است (۱)، ولي در سنده نسخه ازان کتاب
ديده نشده، و ممکن است، که نسخه برطانیه نسخه واحده
مؤلف باشد.

حبیبی

(۱) ماهنامه رياض، کراچی، شماره ۷ ج ۳ جولائي ۱۹۵۴ مضمون
جناب سيد حسام الدين راشدي بر مآخذ تاريخ سنده.

(۱)

متن

تازه نوای معارک

اشارات

- ۱- نسخه' اصل یا (ک) : نسخه' خطی
کابل ، قرار شرح مقدمه این کتاب -
- ۲- کلماتیکه در [] گرفته شده ، در
نسخه' (ک) نیست ، از نسخ دیگر مخصوصاً
(الف) تکمیل شده -
- ۳- (الف) و (ب) و (ج) سه نسخه' خطی
سندھ ، قرار شرح مقدمه' این کتاب -

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی قیاس که احشام (۱) افهام [و سپاه اوهام] سریر
 آرائیان کشور دانش و کمال، در تسخیر اقلیم ثنائیش (۲)،
 هر چند [ی] پهای توسن (۳) ادراک [در عرصه بلاغت] دویندند،
 بجز هزیمت (۴)، غنیمت نیافتند، و شکر سعادت لباسی که چابک
 سواران عرصه (۵) بینش و افضال، در میدان صفاتش، بسمند (۶)
 فصاحت و توهّم، ترکتاز بسیار (۷) نمودند، بغیر گوی (۸)
 و اماندگی و حیرانی نیاختند، سر پادشاه علی الاطلاق را، [که
 در ملک بی نیازی کوسر لیمن الملک (۹) نواخته] درخور و
 لایق ست (۱۰). که مبارز ارادش، سپاه ظلمت لیل و نهار را
 بدو دمه (۱۱) تیغ صبح، منهزم (۱۲) گرداند (۱۳).
 خداوندی (۱۴) که از روی صنع کامله [و حکمت شامله]
 وجود مخلوقات را، [از عدم] بر فرس وجود (۱۵) سوار نموده،

(۱) در الف، ج، ک: احتشام، و در ب: اخشام، که صحیح آن
 آحشام است جمع حسم یعنی لشکر. (۲) ب: اقالیم ستایش (۳) توسن =
 اسپ تیزگام و سرکش (۴) هزیمت = شکست (۵) الف: عرصه ندارد
 (۶) ب: صفاتش اگرچه بر سمند (۷) ب: ترکتاز از حد دراز نمودند.
 (۸) ب: بغیر کوی و اماندگی نیافتند (۹) قرآن، المؤمن ۱۶ ج ۲۳
 (۱۰) ب: را لایق و سزاوار است که مبارز (۱۱) تیغ دوم =
 شمشیریکه هر دو طرف آن تیز باشد. (۱۲) منهزم = شکسته و مات
 (۱۳) ب: گردانید (۱۴) ب: صانعی که از (۱۵) ب: فرس حیات

قامتِ استعدادِ هریک را از جبا خانه* (۱) عنایاتِ دغایاب، با
 سلاحِ گوناگونِ کمالاتِ (۲) صوری و معنوی آراسته، چمنحه
 دیده را جوشِ نظر و بیسائی پوسانده، و کمانِ [گوش] را به ترکش
 راسب سنوائی (۳) پُرتاب ساخته، و لوای زبان را در میدانِ
 دهان، بکلامِ نطق و بیان برافراخته، و تنغِ دل را بحواهرِ اسرارِ
 حقایق و معانی آراسته، و یَد را (۴) سپر داد و دِهشِ آموحه،
 و پای را کفشِ کیمخنر (۵) چانک رَوی و حُوشِ رفتاری
 پوسانده، که از طیِ طریقِ (۶) نیکو کاری نار نماند.

ناصریکه بدون سیوفِ اعانتش (۷)، ابوابِ فتح و فیروزی،
 بر چهرهٔ حالِ معرکه آرایانِ عالمِ وغا (۸) نکساید، حارسی که
 تا سپرِ حمایتش (۹) نگردد، از شمشیر اندازیِ اعدائی، عِـگـز

(۱) ب: از عطا خانه (۲) ب: با صلاح گوناگون مکمل مسلح
 ساخته، دیده را (۳) ک: ساوائی (۴) ب: و معانی روس ویر تر
 نموده، و دست را سپر داری داد و دهش آموخته، سد راه بر بلا و
 ضرر اعدای ناسد و پای را حاروق چانک روی (۵) ک: حُوش بر ورن
 می پُخت، بوسه کفل اسب و حرکه شوعِ خاص دناعب کند
 — برهان ۱۷۵۹ . (۶) ب: طریقی سلوک و نیکوکاری و نماید
 (۷) ک: سیوفِ عانتش. ب: ناصریکه بدون شمشیر و عاشتش ابواب
 (۸) وغا = جنگ (۹) ب: حارسی که تا سپر حمایتش سد راهِ ضرر
 شمشیر اندازی دشمن نشود، هرگز اعضایی را حش بزخم کاری مبلا
 نگردد .

اعضای راحت احدی، بزخم کاری مبتلا نگردد.

مالک الملکی که تا رقم — ثوتی الملک — مَن تَشَاء — (۱)
از دیوانخانه عاطفتش (۲)، بنام یکی از خاکیان، نگارش نگردد،
هرگز از وصال معشوقه مملکت و حکمرانی هم آغوش نشود،
و اگر توقع (۳) و قمع — تَنْزِعُ الملک — مَن تَشَاء — (۴)
از مستوفیان جلالش، بنام تخت نشینان [اقلیم] سلطنت (۵) و
کامرانی شرف نفاذ نیابد (۶) هر اینه دوباره دستیاب ولایت خلافت
نگردیده، آواره دشت ادبار و حیرانی بوده (۷)، دم بدم در پیچ
و تاب غم و الم بوده باشد.

عزیزست که هر گاه منشور سعادت مأثور، از جراید
تَعِیْزُ مَن تَشَاء (۸) باسم کسی از معادتمندان ازلی صدور
یابد (۹)، هر اینه پیوسته به خلّاع فاخره عزت و برتری سرفرازی
یافته، از جام جهان نمایی (۱۰) جمشید اعتبار و عزت، جرعه نوش

(۱) قرآن، آل عمران ۲۵ ج ۳ (۲) ب: از دیوانخانه عنایتش
باسم کسی شرف نفاذ نیابد، بیغایله ریب هرگز از وصال معشوقه
مملکت هم آغوش نگردیده. بی نیازست که اگر توقع — تنزع الملک
لن تشاء — از مستوفیان حلالش بنام احدی صادر گردد، هرگز دستیاب
ولایت کامرانی نشده آواز دیار را ادبار باشد [۹] (۳) توقع = فرمان
(۴) قرآن، آل عمران ۲۶ ج ۳ (۵) ک: سلطه (۶) الف: یابد
(۷) الف: بوجه [۹] (۸) قرآن، آل عمران ۲۶ ج ۳ (۹) الف: نیابد
(۱۰) الف: جهان فانی.

باده، حرمت و اقتدار گردد (۱) .

غیوریت که گردن (۲) فرازان استکبار را بحکم — تَذَلُّ
مَنْ تَشَاءُ — (۳) قلاده (۴) خوار و ذلت در گردن
راحتش انداخته، خوار و بیمقدار سازد .

غفوریت (۵) که بمقتضای کریمه — رَبَّنَا فَاعْفُ
ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا — (۶) عساکر عصیان و سیئات
را بافواج رحمت بی غایت ستهزم گردانیده . نظم :

چو خورشیدِ فضلش نمایان شود

گنه همچو خفاش پنهان شود

کریمست و بخشنده هر گناه

بُود بر گنه لطف او عذر خواه

ز جودش بُود مدعا رو سفید

نرفت از درش هیچکس نا امید

جل "جلاله و عم نواله و عظم (۷) شانه .

- (۱) ب : عزیزیت که هر گه پروانه سعادتمند نشانه — تعز من تشاء —
از جراید احسانش، بنام کدائی جاری گردد هراینه بهخلاع پادشاهی
سرفراز شده، از جام جهان نمایی جمشید عزت جرعه نوش باده راحب گردد .
(۲) ب : غیوریت که مستکبران جهان را بحکم — تدل من تشاء —
کمند اذلال در عوایق راحت انداخته (۳) قرآن، آل عمران ۲۶ ج ۳
(۴) قلاده = طوق (۵) ب : غفوریت که عساکر (۶) قرآن، آل
عمران ۱۹۳ ج ۴ (۷) ک ، ج ، ب : اعظم .

در بیانِ نعتِ اورنگِ آرایِ نبوت و سروری
صدرِ فشینِ مسندِ رسالت و پیغمبری، اعنی احمد
مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی الله علیه [و سلم] و
آله و اصحابه اجمعین

نعت و ثنای بی انتهای که جیوش (۱) عقل و هوشِ
سرورانِ کاملِ عیارانِ دانائی و ذکا در تلویحِ ثنائیش (۲)، هر
قدر که بپای (۳) فکر و خیال، تردداتِ بسیار نمودند، بجز
واساندگیِ قدسی پیهنِ نرفتند، و جنودِ (۴) فهم و ادراکِ مهترانِ
اقلیمِ بلاغت و بینائی، در توضیحِ ثنائیش، هر چند به قوتِ
حافظه و وهم، دادِ مردانگی و جولانِ گری دادند، سوائِ
شکستِ فاحش، نقشی دیگر نزدند، خاصه آن سروری را سزد (۵)،
که از کارخانهٔ عنایتِ ایزد یگانه، خلعتِ فاخرهٔ کریمه
— لَوْلَاکَ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلَاکَ — (۶) بر قامتِ استعدادِ آن
شفیعِ قیامت، برهانی است ساطع . بیت

گر وجودِ او نمیشد واسطه تا ابد بودی جهان بیواسطه (۷)

(۱) جیوش = جمع جیش بمعنی لشکر (۲) ک: ثنائیش

(۳) الف: بپای (۴) جنود = جمع جند بمعنی لشکر اسب. در ب: جهود

(۵) ب: را درخور است (۶) حدیث قدسی مشهور اسب (۷) ب: این

بیت زاید دارد:

قصرِ هستی بی وجودش بود پسب بر طغیانِ سبب شد هرچه که هست

شافعی است که از دیوان خانهٔ عنایت (۱) نامتناهی، طغرای
غُرّای (۲) [رقم] - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ -
(۳)، بر شفاعتِ عالم و عالمیان دلیلی اسب قاطع، که در بازارِ
محشر، بجز نقدِ شفاعتش، متاعِ نجات و رستگاری نخواهد خرید.
قافله مالاریست که بجز رهبری خضر معادتش، واماندگانِ
صحرائِ ضلالت و گمراهی، بسر اقلیمِ هدایت و نیکو کاری
نتوانند رسید. یشت پناهی اسب، که مستغرقانِ طوفانِ دریای
عصیان و شرمساری را بدمتیاری ملاح عنایت و "عطائی" از (م)
جذر و مدّ - قَلْزَمِ رَسْتَخِيزِ، بساحلِ شفاعت کاساب گرداند :

نکیس - ختمِ رسالت محمد عربی

امید گاه بد و نیک (۵)، احمد مختار

اگر نه واسطهٔ روی موی او بودی

خدای خَلْقِ نگفتی قسم (۶) به لیل و بهار

صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین .

در بیانِ توصیف و ثنایِ نِیّرانِ (۷) اعظمِ برجِ
امامت و سروری، ماهِ تابانِ فلکِ هدایت و رهبری،
اعنی جنابِ اصحابِ کبار، رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین

الف - تحیاتِ زاکیات، که افواجِ بحرِ امواجِ فارسان

(۱) ب: عاطف (۲) غُرّاء = هر چیز مونت سفید و روشن - غیاث .

(۳) : قرآن، الانبیاء ۱۰۷ ج ۲۷ . (م) ب: از جوش طوفان رستخیز .

(۵) الف: شفیع روز قیامت احمد مختار

(۶) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى - قرآن، اللیل ۱ ج ۳۰

(۷) الف: منیران . ب: پیران .

مضمار (۱) علم و دانائی، در طی مسافت توصیف و بیان، بمداد اندیشه و قلم تیز رقم، هر قدر که راه رفتند، بسر منزل انتهایش نرسیدند. و صنوف تعظیفات و تکریمات، که دسته دسته عساکر بکه تازان عرصه فراست و بینائی، در ادای تعریفش، بپای خیال و فکر بسپاردویدند، بغیر که گیری (۲). گام زن بیان نشدند، مرشهریاران حق و یقین، و سریر آرایان. خلافت دین متین را لایق و سزاوار است، که هر یک رکن رکن (۳) قصر امامت و سروری، و مفتاح ابواب حصار خلافت و پیغمبری میباشند، که از کارخانه عنایت لم یزلی، خلایع (۴) فاخره هر یک، بطراز — مُحَمَّدُ الرَّسُولُ اللهُ وَالْقَدِّ بْنِ مَعَهُ أَشِدُّ عَلَى الْكَفَّارِ رُحْمَةً بَيْنَهُمْ [تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا] — (۵) مَطْرَقُز و مُنْقَضُ، و از دفترخانه عاطفت نامتناهی، رقم هر یک به طغرای — إِلَّا الْقَدِّ بْنِ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ — (۶) مُوَشَّح (۷) و مزین. و در حدیث است — أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ، يَا أَيُّهُمْ أَقْدَرْتُمْ اهْتَدَى يَتُّم — (۸)

(۱) مضمار = میدان اسب دوانی — غیاث. (۲) گنه گیر = اسبی که

تن بسواری ندهد — غیاث. (۳) رکن = محکم و استوار — منتخب

(۴) خلایع = جمع خلعت (۵) قرآن؛ الفتح ۲۹ ج ۲۶.

(۶) قرآن، العصر ج ۳. (۷) مُوَشَّح = آراسته و زیور داده شده — غیاث.

(۸) حدیث صحیح است که سعید بن مسیب از عمر رضه روایت و رزین

اخراج کرده — تیسیر الوصول ۳-۲۶.

[بیت]

بمعنی همه یکدل و یک تر اند
چو احوال مبین دو، که یک قالبند
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

در بیان [نعت] شہسواران میدان و غا، چابکسواران
عرصه دشت کربلا، شافعان روز محشر، یعنی (۱)
جناب امامین الشہیدین، رضی الله عنہما (۲)

ثنائیکہ عساکر اندیشہ و قیاس فرمان وایان ولایت
خبرت و ہوشیاری، در تمغیر اقلیم ادایں (۳)، هر قدر کہ
بیای و ہم و اندیشہ، در میدان، جولانگری نمودند، راه بسر
منزل مدعاي (۴) بردند، و تحیاتیکہ جیوش ذی شعوران آگاہ
دل، در عرصه ثنائی بیانش گرم روشدند، بانتهای ادایں
نرسیدند. خاصہ آن شہسواران میدان کربلا، و نقشبندان کارخانہ
شریعت بیضا، نور دیدہ — مَازَاغَ البَصَرِ وَمَا طَغَى — (۵)
سُرُورِ سینہ — المودَّة فی القربی — را درخور و مزاور است.
نظم:

بو باوہ نہال ریاض پیمر (۶) اند
دُر دانہ یگانہ زہراء ازہر اند

(۱) ک، ب: اعنی (۲) الف، ب: علیہما الصلوٰۃ والسلام.

(۳) الف: آدایں (۴) الف: بسر منزل بردند (۵) قرآن، النجم ۷۱ ج ۲

(۶) الف: پیمر اند

دُرّ اند و گوشواره عرش (۱) معظم اند
 نور اند ، و نور دیده خورشید انور اند
 در ارتفاع منزلت از جمله کائنات
 بالاتر اند ، در شرف از حصر برتر اند
 از خلعت علوم نبوت مزین اند
 وز نگهت نسیم ولایت معطر اند
 معصوم مطلق اند جگر گوشه رسول
 پاک از همه معاصی ، طیب مطهر اند
 از افتخار لحمک لحمی (۲) مشرف اند
 وز امتیاز دمک دمی مفخر اند
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین .

(۱) الف : عرش عظیم اند .

(۲) مشهور است که حضرت رسول به علی رضه فرمود : گوشت تو چون
 گوشت منست و خون تو چون خون من .

متحرک ساختن سلسله^۱ التماس، در خدمتِ
 با برکتِ فوazندگانِ قانونِ بلاغت و سخن
 پروری، و نغمه طرازان ساز فصاحت و نکته
 پروری، در بابِ عیوب [پوشی] این ذره^۲ بیمقدار
 بر فارسانِ مصارِ بصارت و بینائی و بکه تازانِ عرصه^۳
 راست و دانائی، که برهبریِ خضرِ ادراک و دانش، سر منزلِ
 مدعا رسیده اند، ظاهر و هویدا ست، که انهزام (۱) جیوشِ نفس
 عصیان از استمدادِ عساکرِ فیروزی مآثرِ عبادت حق جل و
 یلی شانه تیسّر می پذیرد، و انکسار (۲) جنودِ ضلالت و
 لغیان، از استعانتِ (۳) سپاهِ نصرتِ انتباهِ اطاعت و متابعت
 مضرتِ رسالت پناهی [محمد مصطفی] صلی الله علیه و سلم،
 تحصیل میگردد.

بنای علی هذا بر راکبانِ (۴) سمندرِ آدمیت، که بتشریفِ
 بریف - وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ - (۵) ممتاز و سرفرازند لازم و
 مستحقّ است، که اوقاتِ حیاتِ مستعار را بترکتازِ کوجه بازارِ
 الهومی نگذارند (۶) و به اکتساب (۷) بندگی و عبودیت.
 (۱) انهزام = شکست خوردن (۲) انکسار = شکست (۳) استعانت =
 لب مدد (۴) راکبان = سواران (۵) قرآن، الاسری ۷۰ ج ۱۵
 (۶) ک : نگذارنده (۷) اکتساب = کسب کردن.

حق سبحانه و تعالی [جل] شانه و عمّ نواله، و متابعتِ محمدی کوشیده، و متاعیکه موجبِ رستگاری عقبی بوده باشد، بسعیِ دلالِ اعمالِ صالحه، از بازارِ دنیای بیوفا که - الدنیا مزرعةُ الآخرة - (۱) میباشد خریداری نمایند، که فردا در چهار سوقِ بازارِ محشر، از بی برگی و بی متاعی عمل نیکو، گونه* (۲) خجالت و زرد روئی نکشند، و از استیلا (۳) عساکرِ عصیان و خطاکاری در میدانِ روزِ حزا، هزیمتِ انفعالی (۴) نخورند. بیت :

ای نهیدست رفته (۵) در بازارِ ترسمت بر نیاوری دستار (۶)
برگِ عیشی بگورِ خویش فرس کس نیارد ز پس، تو پیش فرست
ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریابی !
فی الجمله این راکب (۷) سمندها و نادانی، و

(۱) حدیثی است که در کتب صحاح نیامده، و فقط الدیلمی در مسند الفردوس آنرا روایت کرده، و معلومست وثوقی ندارد. - کنوزالحقایق ۱۳۳. معنی آن چنین است : دنیا کشتزارِ آخرتست .

(۲) گونه = سعوف مالش روی (۳) استیلا = غلبه (۴) انفعال =

خجالت (۵) الف : رفت (۶) در نسخه* ب درینجا چندین یب دیگر هم از سعدی نقل شده، و دیباجه* فوق را کوتاه ساخته اند، که جمل آن ربطی باهم ندارد، و املائی آن هم خیلی ممسوخ است
(۷) راکب = سوار .

فارسی (۱) فرس هیچمدانی [را] بمقتضای خیال بشری، از از ترک تاز این داستانها، اوقات عزیز تر خود را ضایع نمودن و از نغمه طرازی این مقامات خارجی، قانون مسخرگی و ریشخندی برخود که ک کردن است، و بگوشمالی نوازندگان کمانچه، این فن، نن در دادنست. از اینجا که گوشه گیران پرده، اصول سخنوری، و آهنگ نوازان چنگ نکته پروری، که همیشه در مقام پرده پوشی مخالف نوایان سخن طرازی، ثبات قدم میباشند، چشم آن دارم: که هرگاه این نغمه، هیچ پوج که چندان خوشکلامی ندارد، بگوش عاطفت نبوش اصفا (۲) فرمایند، و یا جرعه، چند از می آقداح (۳) این اوراق مطالعه سرکشند، توقع که از عنایت سرخوشی نشاء عنایت و "عطائی"، بخطائی "عطائی" (۴) نپرداخته معذور دارند، که:

فکر هر کس قدر همت اوست و از کوزه همان تراود که دروس
چون این جرعه نوش باده بی کمالی، اگر چه روزی چند
در میخانه خدمت و ملازمت مخموران (۵) صهای (۶)
ریاست و حکمرانی بسر آورده، خصوصاً در ملک شکارپو در
ایام بهارستان جوانی، در اکتساب هنر انشا پردازی سیار،
و هر حاکمی که شراب (۷) حقیق (۸) حکومت و کامرانی میگردید،

(۱) فارس = اسپ سوار (۲) اصفا = شنیدن (۳) اقداح = جمع قدح یعنی جام (۴) ازین پدیدار است که "عطائی" تخلص نویسنده کتاب بود، و درینجا تلمیحاً استعمال کرده [رک: مقدمه کتاب]
(۵) الف: میخوران (۶) صهبا = شراب (۷) رَحِیق = شراب

این درد آشام قحح خاکساری، از می-تقریب (۱) و ملازمی-هر یکی آنها، جرعه نوش-باده منشی گری شده، از سینیای ضمیر که مهبط (۲) اسرار حقایق و معانی است، صهبای نرح افزای انشاء، در ساغر قرطاس (۳) تحریر می-انداختم، و جواهر-زواهر (۴) املا، در سلک رشته-تسطیر (۵) منتظم می-نمودم، و نیز اوقاتی چند، بحسب قسمت آبخورد که - قید الماء أشد من قید الحديد - (۶) است، میطار بوستان-تسافر (۷) ولایت خراسان هرات خلد آیات و قندهار و کابل و پشاور گردیده، بعضی تسویدات از وقوعات خراسان و مقدّمات شاه شجاع الملک، که نفحوای - تنزع الملک میمن تشاء - (۸)، از مملکت سلطنت، آواره شده بود، و غیره وقوعات که بچشم خود دیده بودم (۹)، هراینه نگاشته کلک خیال گردیده بود، همچنان متفرق و پراکنده افتاده بودند، لیکن از بس اندیشه های معاش روزگار، که روندگان طریق حیات و زندگانی را اولاً انتظام این سلسله معاش، ضرور بلکه مستحکم است، وقت فرصت بدست نمی-افتاد، که تسویدات مذکور را مجموعه [نموده] و در سلک تحریر

- (۱) ب: می نصرت و ملازمت (۲) سَهْط = جای هبوط و فرودگاه
 (۳) قرطاس = کاغذ (۴) زواهر = روشن (۵) تسطیر = نوشتن
 (۶) ب: این عربیه ندارد، و معنی آن چنین است: قید آب و قسمت از قید آهن استوار تر است (۷) تسافر = مسافرت کردن. در الف: تسافر [۹]
 (۸) قرآن، آل عمران ۲۵ ج ۳ (۹) ک: بودیم.

منتظم نموده شود، در حال هم اگرچه چندان دلجمعی و معشوقهٔ رفاه هم آغوش نبوده، و بر طبق مضمون : [بیت]

پیشان میکند اندک غمی، طبعِ سخنور را

که یک دو، نور، تشویشِ دماغِ خامه بس باشد

لیکن حسبِ الفرمودهٔ عالیجاهِ رفیع جایگاه، عنوانِ رسالهٔ

دانشوری، دیباجه [دیوان] بلاغت و خرد وری، امیر امراء

العظام، نادرهٔ الایام حناب ایستویک (۱) صاحب بهادر،

کلکتر (۲) شکارپور، که ناری سخن شناسِ معنی فهم بود،

اتفاق تحریرِ تسویداتِ مذکور افتاده. و دیگر التماسِ بخدمتِ

صدر نشینانِ اورنگِ (۳) سخن وری، و سریر (۴) آرایانِ

دولتِ حکمرانی آنکه : اگرچه - اَلْحَقُّ مَثَر - (۵) سخنِ حق

تلخست، باوجودیکه از اظهارِ مطلبِ نفسِ الامر، از حسن و

قبیح (۶) در عبارات، لحاظِ بسیار نموده ایم، که مبادا آزرده گی

طبیعتِ بزرگان شود، اما اگر در جائی کدام نوایِ مخالف

بی ادبی (۷) از قانونِ قلم سرزده باشد، امید که از راهِ عنایت و

"عطائی" به عفو "عطا" (۸) پرداخته، در مقامِ خشم و

(۱) در الف و ک: ایستویک، اس.ب.ب این نام ندارد. صحیح آن

ایستویک است [رک: تعلیق نمبر ۱] که در نسخه ج نیز چنین است.

(۲) کلکتر در انگلیسی مستوفی و فراهم کنندهٔ مالیات است.

(۳) [آورنگ = تخت (۴) سریر = تخت (۵) مقوله عربی است (۶) حسن

و قبیح = نیکی و بدی (۷) الف: بی در پی. ب: مانند متن (۸) در اینجا

هم کلمات عطائی و عطا اشاره است بنام و تخلص مواف کتاب

[رک: مقدمه].

خفگی (۱) نیابند، که در نزد بزرگانِ والا منهن، عفو
مُتَعَذِّر (۲)، اسیر ادناست. بهر صورت خوب و خراب، عزل
و نصب، ادبار و اقبال، غم و شادی روزگار دنیایی بیوفا،
همه در گذر است، و بر طبق مضمون بیت :

عالم همه سر سبز خیال است خیال
هر نوع (۳) خیال اگر کنی میگذرد
[رباعی]

تا نیست نگردي، روز هستت ندهند

این مرتبه، از همت پست ندهند

تا شمع (۴) صفت بسوختن تن ندهی

سر رشته^۵ روشنی بدست ندهند

چون سر مستانِ ناده^۶ عرفان، تمام (د) مال و اسبابِ جهان

دنیا را بوجود پشیزی (۶) تصور ندارند، که بگذاشته^۷ اتقیاء (۷)

برداشته^۸ اشقیاست (۸)، هر که طالب اوست ذلیل، اهلِ عبرت

را این دلیل، - قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ (۹) .

(۱) خفگی = در فارسی و پشتوی افغانستان بمعنی آزرده گی اسب .

(۲) متعذر = عذر خواه . (۳) الف : هر نوع که خیال کنی میگذرد

(۴) الف : تا هجو شمع قرار بر سوختن ندهی (۵) الف : تمام و اسباب

(۶) پشیز = پروان کنیز، پول ریزه کوچک مسی - غیث . (۷) بگذاشته^۸

اتقیاء = ترک کرده^۹ پرهیزگاران (۸) اشقیاء = گمراهان و بد بختان

(۹) قرآن، النساء ۷۷ ج ۵ .

ربیانِ فواختنِ کوس سلطنته (۱) هریک از سلاطینِ
امدار و خواقینِ (۲) بلند اقتدار، از ابتدایِ پادشاه
نادرشاه لغایتِ عزل سلطنته محمودشاه خلفِ تیمور
شاه علیه الرحمة و الغفران

بر رای (۳) اخبار جویانِ دانش و بینشِ مخفی و مستور نماند،
که در سنه^۱ یکهزار و یکصد و شصت هجری بندگانِ حلد آشیان
نادرشاه (۴) پادشاه بموجبِ حکم صاحبانِ قضا و قدر، از تخت
حیاتِ سلطنت برخاسته، سیّارِ بوستانِ سرایِ آخرت گردیده.
بعده بندگانِ احمد شاه (۵) پادشاه حلوس فرمای تختِ سلطنت و
و شهریارِ بموجبِ فرمانِ آن شهریارِ سلطنته کونین گردیده،
تا مدتِ بیست و چهار سال، لغایتِ سنه یکهزار و یکصد و هشتاد
و چهار (۶) هجری گلچینِ رباطِ دولت و کامرانی بوده، بعده
از تند بادِ اجل، برگ و بارِ نخلِ حیاتِ احمد شاه پادشاه
فرو ریخت، بدار السلطنته - کُل سی^۲ برجم الی اصله - (۷) رخ نهاد
شدند. بندگانِ تیمور شاه پادشاه ار اشاره^۳ عنایتِ پادشاهِ اقلیم

(۱) ک: سلطه (۲) خواقین = جمع خاقان (۳) ک: برای
(۴) رک: تعلیقِ نمبر ۲ (۵) رک: تعلیقِ نمبر ۳ (۶) کذا در ک، ج،
الف، ولی وفات احمد شاه ابدالی ۱۱۸۶ هـ، و زبان سلطنتش ۱۱۹۶-
سالست نه ۲۴ سال. درینجا مؤلف اشتباه کرده است [رک: تعلیق ۳].
(۷) مقوله^۴ عریس بمعنی = هر چیز ناصلِ خود بر میگردد.

لَمْ يَزَلْ^۱ و لا يَزَال، جرعه نوش^۲ باده^۳ سریر سلطنت خراسان جنت نشان گردیده، تا مدت بیست و یکسال لغایت سنه^۴ یکهزار و دو صد و پنج هجری (۱) سرخوش نشاء باده^۵ سلطنت و کامرانی بوده، آخر از دست ساقی اجل جرعه^۶ از می^۷ وصال چشیده، مین بعد آن، بندگان زمان شاه پادشاه زینت افزای اورنگ پادشاهی گردیده، تا مدت ده سال لغایت سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری، شاه زمان هم آغوش شاهد سلطنة (۲) بوده، بآرایش خط و خال چهره^۸ عروس سلطنت پرداخت، وقتیکه شاه^۹ مددوح بغرور دولت سلطنت، چند امرای سردار پاینده خان (۳) و غیره سران الوسات را بقتل رسانیده، بعده از بی اتفاقی الوسات، رخنه^{۱۰} زوال، در اساس سلطنت زمان شاه افتاده، و بعد کشته شدن سردار پاینده خان، وزیر فتح خان خلیف سردار مذکور، طرفه ایران زمین رفته، بندگان شاه محمود شاه را آورده، بصلاح و موافق اتفاق الوسات، شاه محمود شاه مستقر^{۱۱} سریر دولت خلافت گردیده، زمانشاه پادشاه را تمامی امرا^{۱۲}، از تخت سلطنت انداخته و اسیر و دستگیر نموده، از نوک^{۱۳} نشتر، می^{۱۴} بصارتش از ساغر دیده اش، بر زمین کوری ریخته، نابینا ساختند و محمود شاه دفعه^{۱۵} اول، مدت سه سال لغایت سنه یکهزار و دو صد و هژده هجری، رایات عالیات جاه و جلال، در عرصه^{۱۶} سلطنت بر

(۱) کذا درک، ج، الف. ولی این هم صحیح نیست، تیمور شاه تاریخ یکشنبه ۷ شوال ۵۱۲۰ ه در کابل از جهان رفت. — سراج ۱-۴۴.

(۲) ک: سلطه (۳) رک: تعلیق نمبر ۴.

افراخته (۱) بود، از نا محمودی بخت، نوای سلطنت (۲) محمود شاه سرنگون شده، بندگان شاه شجاع الملک، جلوس فرمای تخت سلطنت گردیده، تا مدت هفت سال لغایت سنه یکهزار و دو صد و بیست و پنج هجری، شاه شجاع الملک، کوس دولت سلطنت مینواخت.

چنانچه شاه شجاع الملک در سنه یکهزار و دو صد و بیست و یک هجری، اول مرتبه با وزیر شر محمد خان (۳)، با حشم و سامان پادشاهی، بجهت گرفتن مالیات سند، از امیران سند (۴) رونق افزای ملک شکارپور، و در باع سهزاده منزل انداز گردیده، که دران سال تولد شاهزاده محمد تیمور شاه در باغ مذکور، بصد آب و رنگ خوبی گردیده، که در شکارپور نوبت نوازی و چراغ بندی سه روز متواتر نمودند. بعد از دوسه ماه امیران سند، ادای مالیات سند نموده، و تحایف نفیسه (۵)، پیشکش ساخته، شاه مدوح را از حسن خدمات و فرمان برداری و اطاعت خود، بسیار خوشنود ساختند.

بعده شاه شجاع الملک، از راه دیره جات (۶)، و دَوَر بنو (۷)، نهضت فرمای و گلچین ریاض سلطنت و کامرانی.

(۱) الف: بر افراخته، بعده از نامحمودی (۲) ک: سلطه

(۳) رک: تعلیق نمبر ۵ (۴) رک: تعلیق نمبر ۶ (۵) یعنی پیشکش های گران بها (۶) دیره جات = دیره اسماعیل خان و دیره غازیخان که درانوقت یک ولایت مربوط سلطنت کابل بود. (۷) دَوَر = [به دو فته] نام یک قبیله افغانی است که در ضلع بنون در حواشی کوهسار سکونت دارند. و از پشاور برای دَوَر و بنو به دیره جات راه بود.

کابل گردیده، تا ملت چهار سال، در کابل سرخوش باده^۱ عیش و فرمان فرمائی (۱) بوده. بعده امیران سند، البته در ادای مالیات مقرر، تکامل (۲) ورزیدند. باز در سنه یک هزار و دوصد و بیست و پنج هجری (۳)، شاه شجاع الملک از کابل، متوجه پشاور، و در حین نزول اجلال پشاور، وزیر شیر محمد خان را جهت تسخیر کشمیر جنت نظیر، مع حشم، مامور نمود، و خود بدولت، ایام زمستان در پشاور با تقضاء آورده، در موسم بهار، باز بهار افزای کابل گردیده. و عالیجاه سیادت پناه زبدة العماء سر واعظ (۴) که باستصواب وزیر شیر محمد خان به نیابت کابل مقرر بود، چون سید معظم الیه، که سر حلقه علماء و عرفاء بود، لکها مردم از خاص و عام، حلقه مریدی سید موصوف در گوش (۵) جان داشتند، و شاه شجاع الملک همیشه از او خایف بود، در انوقت آتش جنگ و جدال، بین اهل سنی و شیعه (۶)، شعله ور گردیده، بسیاری از طرفین مقتول شده، آخر شاه موصوف، بزالل تدبیرات، انطفای (۷)،

(۱) الف: و فرمان بوده. (۲) تکامل = خود را کاهل و سب و نمودن - غیث. (۳) مورخان افغانی این سفر شاه شجاع و گماشتن شیر محمد خان را با ۸ هزار سوار بکشمیر، بعد از عید الضحی ۱۲۲۱ و سال ۱۷۴۲ هـ نوشته اند. رک - سراج ۱۰۱-۷. (۴) رک: تعلیق نمبر ۷ (۵) الف: گوش حال. (۶) الف: سنیه و تشیعه. (۷) یعنی خاموش کردن شعله های جنگ.

نواير جنگ و جدال نموده، در اول موسم زمستان، از کابل نهضت فرماي احمد شاهی (۱)، و در باب هلاکت مير واعظ، بمردم اهل تشيع فهمایش نموده بود.

چون شاه ممدوح داخل قندهار گردیده، مابين شيعه و سني باز جنگ عظيم واقع شده. آخر مير واعظ شرت شهادت نوش نموده، مردم نيعه سر او را حسن وار، در نيزه عليم ساخته، يزد کردار، آنطرف (۲) احمد شاهی و جانب شاه شجاع الملک فرستادند.

بعده شاه موصوف از احمد شاهی مع وزير اکرم خان و سردار فتح خان (۳) در سته يک هزار و دو صد و بيست و پنج هجري، رونق افزاي شکارپور، و در باغ بدل خان، نزول اجلال فرمودند. اميران سند، باز کتاب احلاص و فرمان برداري کشاده، باب باب اقياد (۴) و اطاعت، نزد شاه ممدوح خوانده، چيزي ادای مالبات (۵) و پيشکش هاي لايقه، نظر گذار شاه و وزراء و امرای شاه نموده، و عاليجاه نواب ولي محمد خان لغاری (۶) که مشر (۷) بي نظير اميران واليان حيدرآباد بود، نا ادای مالیه بطريق یرغمال (۸)،

(۱) احمد شاهی: مقصد ازان شهر قندهار کنونی است که احمد شاه ابدالی بنا نهاده. (۲) الف: طرف (۳) رک: تعليق نمبر ۸.

(۴) اقياد = فرمان برداري (۵) اين ماليات را شاه شجاع باندازه (۲۰) لک روپيه نقد علاوه بر تعائف نفيسه ديگر وصول کرد - سراج ۱-۲۰.

(۶) رک: تعليق نمبر ۹ (۷) ک: که بيشتر بي نظير [؟]

(۸) الف: یرغمال.

برکاب پادشاه تا دیره^۱ غازی خان حاضر بود، و نواب مذکور در دیره غازیخان، تمام و کمال ادای مالیات نموده و از پیشگاه سرکار اشرف، بغلای فخره سرفرازی یافته، و نقد ترخیص بدست آورده، راجع به مکان مالوفه سند و سردار فتح خان در عرض راه دیره غازیخان، با اولیای دولت، در مقام مخالفت آمده، از انجا بعه^۲ عمله و نعل^۳ خود، از راه بوری (۱)، روانه احمد شاهی گردیده، و اسنای دولت بقطر منازل، تشریف فرمای پشاور شدند. و وزیر شیر محمد خان که بموجب امر جلیل القدر اولیای دولت، مامور کشمیر بوده، خطه^۴ کشمیر سی نظیر، از عالیه سردار عبدالله خان الکوزئی (۲) گرفته، به سردار عطا محمد خان بامیرئی عطا نورد، و خود وزیر شیر محمد خان بعد انتظام سهم کشمیر، پیش از ورود شاه شجاع الملک در کابل رسیده، و از شهید شدن مرحوم میر واعظ که نایبش در کابل بود بسیار اشکبار گردیده، و این حرکت ناصواب شهید شدن مرحوم میر واعظ از دست شیعیان دیده و دانسته از شاه ممدوح دانسته، و در ساعت جمع آوری عساکر نموده، بعزم مقابله شاه شجاع الملک،

(۱) بوری وادی جنوب غربی دیره غازیخان است، که تا وادی ژوب امتداد دارد، و راهی از انجا از نشیب های کوه سلیمان به ژوب و قلعه سندین میرسد. درینجا اقوام کاکو و بابو و غیره ساکنند.

(۲) الکوزئی قبیله معروفیست از درانی قندهار. در باره عبدالله خان

و عطا محمد خان رک: تعلیق نمبر ۱۰.

از کابل روانه^۱ پشاور، و در مقام تهکال (۱) [تعلقه] پشاور رسیده، بمقابله و مجادله^۲ شاه ممدوح پرداخت. از قضا^۳ قادر لایزال، وزیر شیر محمد خان و برادرش وخوجه محمد خان و شهنواز خان و غیره امرا^۴ در جنگ کشته شدند. پادشاه شجاع الملک هم آغوش^۵ شاهد فتح و فیروزی گردیده، چند ایام در پشاور مکث (۲) نموده، درین اثناء وزیر فتح خان، بندگان^۶ محمود شاه را باز بر تخت سلطنت جلوس داد، و اجتماع قشونات و ایلات والوسات نموده، از احمد شاهی روانه^۷ کابل، و از کابل عازم^۸ پشاور، و چون در مکان نمله (۳) رسید، و با شاه شجاع الملک معرکه آرای مقابله گردیده. چنانچه مابین شاه موصوف، و وزیر فتح خان جنگ عظیم واقع شد، از طرف شاه ممدوح، وزیر اکرم خان و عالیجاه غفور خان فوئزی (۴) و غیره امرای خاص بقتل رسیدند، و نسیم نصرت و فتح در پرچم لوای اقبال وزیر فتح خان، از عیایت ایزدی، بوزیدن آمده. شاه موصوف از میدان معارک، گوی جنگ را باخته، پس خیز معرکه^۹ فرار گردیده، و حرم محترم برداشته، از دریای آتک (۵) عبور نموده، بقطع منازل، برابر

(۱) تهکال: در غرب پشاور بفاصله دو میل واقع و مسکن اقوام خلیل است. (۲) مکث = ایستادگی و معطلی. (۳) ک: مکان غله [؟]
 الب: مقام نمله، و این صحیح است که منزل معروفی است، در ۱۶ میلی شرق کابل بطرف جلال آباد. (۴) پوهلزی طایفه معروفی است از درانی قدهار. راجع به غفور خان رک: تعلیق نمبر ۱۱.
 (۵) معبر آتک بر دریای سند در پنجاه میلی شرق پشاور واقع است.

متوجه لاهور گردیده، پیشِ خالصه سنگه (۱)، ملجایِ خود ساخت. چند مدت درانجا آسایش پذیر شده، و خالصه سنگه، در تعارف و تلاقی، از هر قسم و رسم، از شاهِ ممدوح خود را معاف و مقصر نداشت (۲)، فقط.

(۱) مقصد رنجیب سنگه حکمران معروف سکه است، که از خانه جنگی سلطنت افغانی استفاده نموده و در پنجاب حکومت مستقلی را تأسیس نمود.
 رک: تعلیمی نمبر ۱۲ (۲) ک: نداشته.

در بیان کشته شدن عالیجاه عطا محمد خان بارکزئی،
برادر یار محمد خان، از دست سردار سمندر خان
بامیزئی (۱) در پشاور

و باز آمدن شاه شجاع الملک از لاهور بموجب صلاح و مشورت
عالیجاه سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر در پشاور، و گرفتار
شدن شاه در پشاور بدست سردار سمندر خان و جهان داد خان،
از قرار صلاح ناظم مذکور و محبوس شدن شاه در کشمیر
سنه ۱۲۵۶ هـ (۲)

شاهین قلم شکسته رفتم، در فضای این مدعا، چنین پال
افشان بیان میگردد: که اولاً ملک پشاور در تصرف عالیجاهان
عطا محمد خان و یار محمد خان و سلطان محمد خان و سعید
محمد خان و پیر محمد خان بارکزئی برادران وزیر فتح خان
بوده (۳)، سردار عطا محمد خان الکوژی ناظم کشمیر،

(۱) الف، ج: سمندر خان و جهان داد خان بامیزئی (۲) کذا در
ک، ج، الف، ولی این سنه صحیح نیست، زیرا این وقایع بدور
اول سلطنت شاه شجاع و قبل از ۱۲۲۵ هـ تعلق دارد، و در سنه ۱۲۵۶ هـ
شاه شجاع دفعه دوم بمدد انگلیس بر تخت کابل متمکن بود.
(۳) رک: تعلیق نمبر ۴.

عالیجاهان سردار سمندر خان [و] جهانداد خان بامیزی را از کشمیر مامور نموده بود، که رفته ملک پشاور را از دست عالیجاهان مذکور برادران وزیر فتح خان گرفته، در قبضه حکم و عمل خود آورند [آنها] در پشاور بجمعیت عساکر رسیده، سرگرم محاربه و مجادله با سرداران پشاور گردیده، عالیجاه عطا محمد خان بارکزی کشته شده، و دیگر برادرانش فرار اختیار نمودند. ملک پشاور بدست سردار سمندر خان و جهانداد خان افتاده، جرعه نوش باده فتح و فیروزی شدند.

درین اثنا عرایض سردار عطا محمد خان الکوزی ناظم کشمیر، به پیشگاه بندگان شاه شجاع الک در لاهور رسید بدین مضمون که :

همیشه رایات (۱) عالیات شهریاری اولیای دولت، در میادین (۲) معاندین، به اشاعت -
نصرت^۳ مین الله و فتح قریب - (۳)،
جلوه گر باد !

از آنجا که آوارگی سرکار اشرف، از دست مخالفین، و رفتن در لاهور، بر دل صداقت منزل ما هواخواهان دولت، نهایت ناگوار آمد (۴)، میخوایم حان ناتوان خود را، در رکاب اولیای دولت فدا نموده، انتقام از معاندین سرکار اقدس گرفته شود، و تاج دولت

(۱) رایات = بیرف (۲) الف : در میان معاندین (۳) قرآن، الصف ۱۳ ج ۲۸ (۴) الف : ناگوار، میخوایم قاشق خون جان

سلطنت بر فرقِ همایون زینت پذیر گردد، اسنای
دولت از لاهور، زود تشریف فرمای پشاور
شوند، که ملک پشاور، در تصرف و احاطه^(۱)
ماست، بعد کابل [و] قندهار، از دست
مخالفتِ دولت گرفته خواهد شد.

اولیای دولت، فریفته^۱ نوشتجاتِ سردار عطا محمد خان
ناظم کشمیر گردیده، از لاهور برآمده، داخلِ پشاور شده،
چند ایام در پشاور، خیالِ پلوهایی پادشاهی می پخت. درین
اثناء^۲ نوشته^۳ سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر، برای عالیجاهان
سردار سمندر خان و جهانداد خان رسید: که شجاع الملک
پدر من کشته، او را بهر قسم و تدبیری اسیر و دستگیر نموده،
بطرفِ کشمیر بفرستند. عالیجاهان مذکور، روزی مجلس
آرائی نموده، دران مجلس حاص با پادشاه، خبروزهای شیرین،
تناول می نمودند، و از روی ظرافت و استهزا، پوستهای
خربوزه بروی یکدیگر گستاخانه میزدند، آخر رفته رفته، شاه
ممدوح را گرفته اسیر نمودند، و از تختِ سلطنت فرو آورده و
نظربند نموده، روانه^۴ کشمیر ساختند، که سردار عطا محمد خان
ناظم کشمیر، شاه موصوف را در بالا حصار محبوس ساخت.

وزیر فتح خان بعد کشته شدنِ عطا محمد خان بارکزی
برادرش، مع جمعیتِ قشونات، از کابل برآمده، بقطعِ منازل،
داخلِ پشاور گردیده، و سردار سمندر خان و جهانداد خان که

(۱) الف: و احتیاط ماست.

سابق در پشاور بودند، هرچند با وزیر فتح خان، مرتکب جنگ و فساد شدند، لیکن هزیمت را غنیمت دانسته، فرار اختیار نمودند. وزیر فتح خان مظفر و منصور گردیده، ملک پشاور در تصرف خود آورده، چند روز به تجهیز و سامان لشکر پرداخته، از راه گجرات (۱)، حدود خالصه سکه، عازم کشمیر گردیده، و با عطا محمد خان الکوزنی ناظم کشمیر مقابله نموده، شهر کشمیر را فتح نموده، و عطا محمد خان در بالا حصار رفته، بدست خود، خود را محبوس ساخت.

آخر سردار عطا محمد خان از روزیکه بنظاست کشمیر مقرر شده بود، هرچه که دولت کشمیر پیدا می نمود، از آن جواهرات گوناگون خرید نموده، در صندوقه نگاه میداشت، و بمقابل هر جواهر صادقه، جواهر باطله (۲)، برابر بوزن و درازی هُوبه هُو (۳)، از استاد کاران در ست کنایده، در صندوقه دیگر نگاه داشت میکرد. و در روز محاصره بالا حصار، همان صندوقه حواهر جوهته (۴)، به همراه خود برداشته، و از بالا حصار فرود آمده رفته سلام وزیر فتح خان نموده، وزیر مذکور، نهایت خوشوقت

(۱) در ک : بجای این کلمه نقاط گذاشته اند، در الف، ج بصورتی نوشته شده که بخوبی خوانده نمی شود، و ثجب بنظر می آید، طوریکه سراج التواریخ تصریح کرده (۱-۸۵) وزیر فتح خان بسبب وفور آب در بای مظفرآباد از جاده پنجاب به گجرات رفته و درانجا با رنجیت مقابله کرده، بعد از آن بر کشمیر تاخت. (۲) الف : جواهر کاذبه (۳) الف : موبه مو. (۴) الف : جوئه بمعنی کاذب و ثقلی کلمه هندوست.

گردیده . بعده شمع خلوت مابین روشن کردند ، سردار عطا محمد خان بوزیر مخاطب شده ، که شهر کشمیر ، بدست وزیر آمده ، باقی سر من مانده ، اگر سر بکار است ، اینک سر ! و اگر دولت کشمیر از ایام نظامت کشمیر مطلوب دارند ، پس این صندوقچه جواهرات ! که از قرار قسم کلام الله ، از دولت کشمیر ، همین جواهرات خریده نموده ایم .

وزیر مدوح چون صندوقچه جواهرات ، از سردار عطا محمد خان گرفته کشاده ، گوناگون جواهرات بصد زرق و برق ملاحظه نموده ، چون گل شکفته (۱) مُبتهج و مسرور گردیده ، و صندوقچه جواهر مذکور بدست آورده ، سردار عطا محمد خان را رخصت داد ، و از کشمیر بیرون کشید ، و سردار محمد عظیم خان برادر خود را بنظامت کشمیر مقرر نمود . و مردم کشمیر بعد مقرر محمد عظیم خان ، زنان خود را با این ترانه :

"عطای محمد" تو برداشتی بلای "عظیمی" تو بگماشتی (۲)
مترنم و آسنا ساختند .

روز دوم ، وزیر موصوف ، حواهر شناسان را طلبانیده ، جواهرات مذکور نشان داد ، مشخص و معلوم گردیده ، که جواهر جوته (۳) و با طله می باشد . بر فریب بازی سردار عطا محمد خان دست افسوس می سائید ، و عطا محمد خان را نمی یافت .

(۱) الف : چون گل شکفته (۲) الف : بلای عظیمی بما کاشتی .
اما در کابل این بیت چنین مشهور است :

عطای محمد ز ما برده ای بلای 'عظیمی' فرستاده ای
(۳) الف : جوته

از گوشهٔ بامی که پریدیم، پریدیم

وزیر سمدوح، شاه شجاع الملک را از (۱) بالا حصار کشمیر کشیده، مطلق العنان نمود، که شاه روانه لاهور گردید. وزیر فتح خان معه حشم، از کشمیر معاودت نموده، روانهٔ کابل گردید. و بندگان محمود شاه باز دفعهٔ ثانی، ابتدای سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج هجری، لغایت سنه یک هزار و دویست و سی و شش هجری (۲) مدت یازده سال، از محمودی طالع، سریر آرای دولت سلطنت خراسان بوده، وزیر فتح خان، چون ایاز سر بهلقهٔ اطاعت و فرمان برداری شاه محمود داشت.

—

(۱) ک: در بالا حصار. الف: مانده متن.

(۲) شاهي دوم شاه محمود تا ۱۲۳۳ هـ دوام کرد، و در همین سال در سیدآباد وردگ (بین کابل و غزنه بمفاصله ۵۳ میلی شمال شرق غزنه) از لشکر امیر دوست محمد خان شکست خورد و بهرات رفت.

در بیان گرفتار شدن شاه شجاع الملک در لاهور

بدست خالصة سنگه و گرفتن جواهر کوه نور (۱) ،

خالصة سنگه از شاه مدوح ، و فراری شدن شاه از

حبس لاهور، از راه نقب و رسیدن در لودیانه

شاه قلم جواهر رقم ، از زندان چاه مداد برآمده در عرصه^۱ مدعا (۲) چنین تیز روی بیان می نمود (۳) که : وقتی که شاه شجاع الملک از حبس کشمیر رهائی یافته ، بامید ملجأ در لاهور آمده ، خالصة رنجیت سنگه بطمع اخذ جواهر کوه نور ، چشم از حقوق و مراعات مهمان داری پوشیده ، شاه مدوح را نظر بند و محبوس ساخت . تا مدت بسیار در حبس گرفتار بود ، آخر بهزار شدت و عذاب رسانی ، که ملازمان خالصة سنگه ، شاه را در آفتاب تموز نشانده ، باز یافت جواهر مذکور می نمودند ، و شاه از تاب آفتاب ، هم چیزی پروا نکرده ، هرگز اقرار دادن جواهر کوه نور نمی کرد ، و آخر شاهزاده محمد تیمور ، که خورد سال بود ، چوکیداران خالصة سنگه ، او را بر بام قصر کلان ، در آفتاب پای برهنه و سر برهنه نشانیده ، از نردبان بزیز می آوردند ، و هم نالا میفرستادند . شاهزاده از بسکه نازنین

(۱) رک : تعلیق نمبر ۱۳ . (۲) الف : در عرصه جای چنین

(۳) الف : می شود .

اندام بود، از بس سوختگی آفتاب، پای و سرش میسوخت، و
 فریادها میکرد، و رنگش از تاب [آفتاب] بغایت متغیر گردید.
 شاهِ مدوح، هر گاه اینچنین حالتِ شاهزاده فرزندِ دلبرِ
 خود دیده، لاچار جواهر کوه نور، که دیده^۱ استطاعتش بود،
 حواله خالصه سنگه نمود. باز هم رهائی شاهِ مدوح، از حبس
 نگردیده، و شب و روز، دستِ دعا بهزار عجز و زاری بدرگاهِ
 ایزدِ باری، چنار آسای فراز داشت. ازانجا که سایلِ
 عجز و نیاز، از درگاهِ حق جل و علی شانه محروم نمیکرد
 آخر برهبری خضرِ ادراک و دانش، تجویزی بکار برده، اولاً
 حرمِ محترم خود از لاهور کشیده، روانه^۲ لودیانه نمود، چنانچه
 احادی و فردی از مُستَحْفِظِین (۱) برین معنی وقوف نیافته و
 پُسی نه بردند. بعد کشیدنِ حرمِ محترم، شاهِ مدوح، در فکر
 رفتنِ خود گردیده، در عمارتی که نظر بند بود، متصلِ آن
 خانه^۳ یکی همسایه بود، شاه باو سازگاری نموده، و مبلغِ کلی
 باو داده، راهِ نقب از خانه^۴ او گرفت. تا همینکه بتدریج که
 کس واقف حال نشود، از اندرونِ عمارت خود، نقب زده، از
 خانه^۵ همسایه کشیده، و چون نقب تیار گردید، چند روز پیش
 از نقب، همسایه^۶ آن خانه، معه^۷ عیال [و] اطفال، خانه را
 گذاشته، و دروازه را مقل (۲) ساخته، جای دیگر فرار (۳) گرفت،
 و شاهِ مدوح از لودیانه سید میر ابوالحسن شاه، امیرِ خاص
 خود را معه اسبان تیز رفتار صبا کردار طلبیده، بیرونِ قلعه^۸

(۱) یعنی نگهدارندگان (۲) یعنی قفل زده (۳) الف: قرار گرفت.

لاهور، بر سُورِی (۱) که مجرای باران لاهور بود، حکم ایستادن اسپان داده بود.

سید مذکور، بموجب همان انجامِ معهود، بوقت شبِ تاریک، معهٔ اسپان و چند سوارانِ جرّار کُرّار آمده، بیرون قلعه بمقابلِ سُورِی قلعهٔ لاهور استاده شدند. ازانجا که محافظین چوکی (۲) خالصه سنگه، بموجب قاعدهٔ مستمری، صبح و شام، مشرفِ سلامِ شاه، هر روزه گردیده، و شا را دیده رفته، بجایِ چوکی خود می نشستند، و در سبِ تشریف بردنِ (۳) شاه از حبس، بدو سه پیش خدمتانِ خود فهمایش نموده بود، که بعد رفتنِ سرکار اشرف، یکی (۴) از شمایان بر پلمگ (۵) که محلِ استراحت سرکار است بخوابند، و دیگر پیش خدمتان، بر دروازه بنشینند، هر گاه بوقتِ صبح، محافظینِ چوکی، بدستور اصلی، بجهتِ سلام سرکار اشرف بیایند، آنها را مانع گردیده، اندرون نگذارند و بگویند: که سرکار اشرف، تمام شب در طبیعت ناخوش بوده، و آرام نکرده، و حالا باینوقت، چشمِ بیداریش بخواب رفته. هر گاه از خوابِ استراحت بیدار گردیده، آنوقت آمده، دولتِ سلام (۶) سرکار اشرف حاصل نمایند.

(۱) الف: لاهور که منجر آب باران بود [۹] ولی صورت متن اصح است و موری مجرای آبست در زیر زمین.

(۲) چوکی = از سوکی پشتو آمده که معنی محافظ دارد.

(۳) الف: بیرون شاه (۴) الف: احدی از شمایان.

(۵) پلمگ = چارپائی خاص آهنی یا چوبی برای خفتن.

(۶) الف: دولتِ استیلام.

سرکار اشرف، بعد فهمایش، نوعیکه مذکور شده، سه چهار پیش خدمت خود، درانجا گذاشته، بوقت شب از راه نقب برآمده، و از موری قلعه لاهور، بهر قسم جان نازنین خود بیرون کشیده، و بر اسپان باد رفتار سوار گردیده، باتفاق سید میر ابوالحسن شاه و سواران جرّار، رخ نهاد دارالامان لودیانه، و باستعجال (۱) تمام هراسان که مبادا در عقبم کسی از ملازمان خالصه منگه برسد، سالماً خود را در لودیانه رسانیده، شکر حیات تازه نمود، و پیش خدمتان شاه ممدوح که بجایش مامور بودند، بموجب فهمایش و تعلیم شاه عمل نمودند.

بوقت صبح محافظین چوکی، برای سلام شاه آمدند، پیش خدمتان، به آنها مانع شدند، و عذر ناخوشی مزاج مقدس شاه، پیش نمودند. محافظین بی تکرار واپس آمده، بجای و مکان های ما'لوفه خود نشستند. مسیّفی 'شاه و جب' پیش خدمت شاه که بجای شاه بر پلنگ شاه بخواب رفته بود، بعد از ساهتی از خواب برخاسته، و متّکای کلان، بر پلنگ شاه انداخته، و چادر سپید، بران هموار نموده، خود بکدام بهانه از عمارت شاه، بیرون آمده، در شهر لاهور رفته، در جائی پنهان گردید.

چون یکدو ساعت گذشت، محافظین (۲)، چوکی دیدند، که کسی از پیش خدمتان شاه، از بیرون پس نیامدند، و از

(۱) استعجال = شتاب. (۲) الف: محافظت چوکی.

بالاخانه شاه هیچ صدائی و ندائی بگوش نمیرسد، متحیر مانده سراسیمه شدند. هرگاه بر بالاخانه رفتند، آهسته آهسته رفته از دروازه نگاه کردند، دیدند که بر پلنگ شاه چادر سفید افتاده، و کسی بصورت آدمی بخواب رفته است. و چون نیک ملاحظه نمودند، که جنبش نفس از چادر بر نمی آید، حیران این واقعه مانده، تعجب کنان قدم پیش نهادند.

چون نزدیک پلنگ رفته، نیک ملاحظه نمودند، و چادر را بالا کردند دیدند، که متکای خالی سر پلنگ افتاده، و بوی شاه هم نیست پس سراسیمه ایطرف و آنطرف زیر و بالا دویدند، اثری از شاه نیافتند، و در سطح بالاخانه، شکاف را ملاحظه کردند، چون بزیر آمدند، نقب را دیدند، دانستند که شاه ازین نقب بدر رفته، هر چند تلاش نمودند، بی بمقصد نبردند، هبث سرگردانی ها کشیده، رفته این ماجرا را بسمع خالصه سنگ رسانیدند. دریای خشم و غصه خالصه سنگ در تلاطم آمده، محافظین چوکی را سخت حکم بر قید داده، در شهر لاهور کوچه بکوچه سنادهای برخاستند، و بر دروازه های لاهور قدغن گردیده، و فوجهای لشکر هر طرف مامور شدند، لیکن:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین

شاه شجاع الملک (۱) چون عنقا معدوم شده، در دارالامان

(۱) شاه شجاع در واقعات خود نوشت خویش ص. ۵۰ بعد این داستانهای فرار را به تفصیل نوشته است، چون ماسورین انگلیسی (بقیه پا وزقی در صفحه ۳۵)

لودیانه، آشیانه پذیر گردیده، و صاحبانِ عالیشانِ انگلند بهادر،
 بدرِ نظر بلند ناموسی، مقدمِ شاهِ مدوح، بسیار عزیز دانسته،
 انواعِ تعارفات و مهمانداری شاه نمودند. بلکه ماه به ماه سواجب
 مقرر نموده، عطا میکردند. چنانچه مدتِ چند سال، شاهِ مدوح
 معه وابستگان در لودیانه، بر تخت آسودگی استراحت پذیر،
 و از غمِ روزگار آزاد بوده، لیکن خمارِ بادهٔ سلطنت از سرش
 نیرفت، و همیشه نقشِ تسخیر ولایتِ خراسان، بر گینِ خیالِ
 خود می‌کند، و این حلوائیِ شیرینِ سلطنت، در مطبخِ
 آرزویی، بآتشِ نرمِ تدبیرات می‌پخت، لیکن — یَفْعَلُ اللهُ
 مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱).

(سلسله صفحه ۳۴)

میخواستند شاه شجاع را در وقایع آیندهٔ افغانستان به نفع خود استعمال
 نمایند، تمام این وسایل فرار را محرماتِ فراهم آوردند، و شاه را پیش
 خود در لودیانه نگهداشتند، اگرچه مؤلف این کتاب و خود شاه بامداد
 انگلیسیان اشارتی ندارند، ولی رقتِ شاه به لودیانه و پذیرائی ماسورین
 انگلیسی و بعد ازین استعمال شاه بمنافع خویش، همه دلالت دارد که
 درین رهائی و فرار شاه نیز دستیِ محرماتِ کار میکرد.

(۱) قرآن، الحج ۱۳ - ۱۸ ج ۱۷. در (ج) این آیه نیست.

در بیان جلوس بندگان محمود شاه

بر تخت سلطنت ، و سرفراز شدن اشرف الوزرا^۱ بخلاع

وزرات و ایام کامرانی بعیش و عشرت بسر بردن .

محمود قلم خوش رقم ، که سریر آرای سخن طرازیست ، چون ایاز ، فقرات نویس این مدعا می شود : که بعد زوال سلطنت شاه شجاع الملک در سنه یکهزار دوصد و بیست و پنج هجری ، بندگان محمود شاه ، بمقتضای - تَوْتِي - الْمُلْکِ مَنْ تَشَاءَ - (۱) ، جلوس فرمای تخت سلطنت گردیده ، اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان ، از محمودی طالع ، حلقه ایازی محمود شاه ، در گوش جان انداخته ، بخلاع وزارت سرفرازی یافت ، چنانچه :

چو بخت دولت محمود شاه معظم شد

ایاز خاص فتح خان ، وزیر اعظم شد

اشرف الوزرا^۱ ، از روی اقبال محمودی ، بانظام مجموعه^۲ امورات سلطنت ، بخوبی می پرداخت ، و از تاب آفتاب اقبال محمودی . وزیر مدوح ، ناظران ملک سند و بهاولپور و ملتان و دیره جات و کشمیر و روسای خراسان ، همه ذره وار ، مطیع و فرمان بردار و مال گذار بودند ، که سال بسال و کلای سند و غیره ، به پیشگاه سلطانی حاضر ، و ادای مالیات مقرر

(۱) قرآن ، آل عمران ۲۵ ج ۳ .

می نمودند، و فقرات دلکشی جود و نوال، و عبارت رنگینی (۱)، شجاعت و دلاوری. اشرف الوزرا^۲ وزیر فتح خان چه شرح داده شود؟ پیغمبر همت نوالش حاتم باین سخاوت (۲) که شهره آفاقست، خمیازه کش. انفعال و شرمساری، و رستم دستان در عرصه شجاعت و بهادری، چون هزار داستان، نغمه طراز داستان آفرین خوانی.

اشرف الوزرا^۳ بغرور دولت سلطنت، همیشه جرعه نوش باده عیش و عشرت، و به تماهای ناح (۲) گلرحان پریوسان لولیان کشمیر، شمع افروز بزم ارم نظم نشاط و حرّمی بوده، و در عین نشاط و سرشاری، دست بخشش و نوال، چون ابر بهار ریزش می نمود.

اسپان ایرانی، و سالهای کشمیری گران قیمت، نامرا^۴ و خوانین خاص و عام، انعام و عطا می نمود، و در شهر کابل، بر کنار رود، یک برج از عمارت عالی منقش باب (م) طلائی و لاجورد، استادان مانی کردار، تیار نموده بودند، که نقاشان چین انگشت نحیر، بدنشان میگرفتند. و از زرق و برق رنگ آمیزها، چشم بیننده خیره می گردید. و مشتمل بر هفت طبقه حواض (ه) مربع مسدس درست نموده، فوارهای ترتیب داده

(۱) الف، ج : رنگین (۲) الف، ج : باین همه سخاوت.

(۳) ناچ در پشتو به چ مهموس سه نقطه بالا، و هم در زبانهای

هندي بمعني رقص است. (م) الف، ج : به آب (ه) جمع حوض است

بودند [و نحوي (۱) صنعت کرده بودند] که آب از دریا در حوض‌های بالای برج میرسید، و مقابله^۲ هر حوض، درمیان هر سطح، آئینه‌ها را نصب کرده بودند، آب از فوارها می‌جهید، درمیان آئینه سر میزد، و آئینه گوناگون رنگها می‌نمود. و اشرف الوزراء وزیر فتح خان، روزی دران برج جشن جمشیدی نموده بود، که این حاکسار عاجز حاضر بود، چون تعریف جشن مذکور را اگر مفصّل بیان نمایم، یک جزو علاحد خواهد شد.

یک طرف نغمه شرشره فوارهای حوایض بلند آواز، و دگر طرف صدای قلقل صراحی‌های می^۳ رنگین که در قدح سرنگون می‌شدند و قهقهه میکردند، و درانوقت این ایات بخاطر خاکسار رسیده :

ایات

قدح کرد روزی زمینا سوال
که ای از تو روشن، دل وجد و حال
صفای دلت صبح انوار راز
خیال قدت سرو گلزار ناز
جگر تشنه^۴ حسرت (۲) قلقلت
نظر بر کمین گاه رنگر ملّت
اگر این نماز است قهقهه چراست ؟
وگر لهو باشد سجودت کیر است ؟

(۱) الف عبارت بین قلابین ندارد، ج دارد. (۲) الف : میرتی

صراحی ز غیرت جنون ساز شد
 ز خونِ جگر، شعله پرداز شد
 که ای چشمت از نورِ عبرت تهی
 نداری ز اوضاعِ دهر آگهی !
 همه چشمی و نیستی دیده ور
 همه گوشي و از جهان بی‌طبر
 بمثلِ تو خضرِ حقیقت نما
 نزیبد براهِ طریقت خطا
 کیه داده است بر قتلِ عابد صلاح ؟
 کیه گفته است، خونِ مصلاهی مباح ؟
 ازین غم بدل خونِ نکریم چرا
 بر اوضاعِ دنیا نخندم چرا ؟
 یکی غافل از رمزِ ما و منی
 نوآموزِ نیرنگِ علم و فنی (۱) !
 ز طاقِ سرا تافت (۲) آئینه‌ای
 صفا در بغلِ طبعِ بی‌کینه‌ای
 دران آینه صورتِ خویش دید
 گرفتار شد، هر قدر پیش دید

غرض دران مجلس جمشید اساس، نغمهٔ سازهای گوناگون

(۱) الف : علم و دلی (۲) ج ، ک ، الف : یالت . که صحیح آن
 باید [تالت] باشد .

از ستارها (۱) و کمانچه‌ها و بوسلیک (۲) و مَرَدَنگ (۳) و
 طبله (۴) و نی‌های خوش صدا :
 بشنو از نی چون حکایت میکند وز جدائی‌ها شکایت میکند
 و چنگ‌ها و رباب‌ها و عود

چیست میدانی صدای چنگ و عود اَنت رَبِّی اَنتَ حَسْبی (ه) یا ودود
 بلند، و درنوا بودند. و لولیانِ گلرخانِ کشمیر جنت نظیر،
 بصد آب و رنگ، چون هزار داستان، دران بوستانِ مجلس،
 درخواندن و رقاصیدن، و ادای ناز و نیاز سرگرم بودند، و
 فروش‌هایِ قالینِ پشمینه، گوناگون گسترده، و شمع‌هایِ
 کامورِ رنگارنگ، دران محفل (۶) روشن. درمیان شمع‌ها
 بقدر مفاصله ده انگشت، آتش بازی را ترتیب داده بودند. هرگاه
 شمع سوخته، بر آتش بازی میرسید، تمامِ مجلس، بگل‌هایِ
 آتش بازی روشن میگردد.

فی‌الواقعہ : اگر جمشید زنده می‌بود، بر این جشن،
 حسرت می‌برد. چراغ بنّدی که درمیانِ باغ، بنا نموده بودند،
 فلک باین همه چراغانِ انجم، نجومِ حسرت بر زمینِ حیرت
 می‌انداخت. و درختانِ آتش بازی، از هر قسم که درست

(۱) ستار = نام یک آله ساز هندیست (۲) بوسلیک = نام مقامی
 از دوازده مقام موسیقی که بهندی ثوڑی گویند - غیاث. (۳) مَرَدَنگ =
 نوعی است از دهل که بین آن نسبت به سروته فراخ است - قاموس هندی.
 (۴) الف : و طبل‌های خوش صدا (۵) الف : اَنت حَسْبی اَنت کافی یا
 ودود ! (۶) الف : دران مجلس.

نموده بودند، بوقت آتش دادن، عجب تماشا، در چشم
نظاره گیان بنظر می آمده. حاصل وزیر فتح خان، از محمودی
طالم، اوقات حیات خود را بکمال عیش و عشرت بسر می آورد. فقط

22336

28336

22336

در بیان فوتیدن مسلمات بهاگل منکوحه اشرف الوزرا^۱
 که از ارباب نشاط کشمیر بود، و شادی (۱) نمودن وزیر
 در پشاور، از قاضی خیلان (۲) پشاور، و گذاشتن او را و
 بار دیگر گرفتن زنی (۳) از ارباب نشاط کشمیر بزور،
 و صاحب خانه ساختن او را.

خسرو قلم شیرین رقم، فرهاد وار در کندن بیستون این
 مدعا، چنین بیان می نماید: که اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان،
 از کمال تعشق، مسلمات بهاگل، از ارباب نشاط کشمیر،
 در سلک ازدواج خود آورده بود، و باو بسیار محبت و دلبری
 داشت، و ازو دو فرزند متولد گردیده، یکی مسمی سربلند خان،
 و دیگر شاه پسند خان. از قضاء کردگار در حین تولد شاه
 پسند خان، مسماة مذکور، سر حیات در نقاب تراب کشیده.
 اشرف الوزرا^۱ از سوز و گداز مفارقت او مجنون وار، صحرا
 نورد لیلی جمال حیرانی او بوده. بعد مرور چند ایام [تدارک
 هم بستری موفوره داشت.

(۱) شادی = هروسی. (۲) راجع باین دودمان رک: تعلیق

نمبر ۱۳. (۳) الف: زنکه

در سنه یکهزار و دوه صد و سی و یک هجری، در ایام (۱) [زمستان، باتفاق شاه محمود خان از کابل برآمده، روثی افزای پشاور گردید، درانجا دختری جمیله که خورشید خاوری از حسن دلاویزش، اقتباس نور نماید، و قمر باین همه دلبری، مستفاد از جمال بلا انگیز (۲) او شود، از دودمان قاضی خیلان (۳) که از قدیم بارباب دول، قرب و منزل دارند، بدست آورده. در شب اول گوهر ناسفته اش، بسوزن الماس جدا سفته، و آب و تاب از غنچه بکارتش، از گلبن وجودش ریخته، باز بخانه پدر فرستاد، و منزله سرو، او را از بهر جهان آزادی بخشید. و باز دران روزها، ارباب نشاط از کشمیر دختری آورده، ته دختري، بل ماه آسمان خوبی، و خورشید اوج محبوی، و شیرین باین همه حسن که داشت، چون سها پیش آفتاب متصور، و لیلی باین شورش جمال، چون لیل پیش نهار. همانا گلدسته ای که از بس لطافتش، آب از چهره گل رفته، و از نهایت نزاكتش، شاخ گلبن، خار خار حسرت شده.

اشرف الوزرا نادیده بمقتضای :

نه تنها عشق از دیدار خمزد بساکاین دولت از گفتار خمزد
شیفته جمال با کمال او شده، و بزور او را در مشکوی
اقبال برده، صاحب خانه ساخته، گلهاي عیش و عشرت از
بوستان صحبت او می چید، و هر روزه مجلس آرای، و شمع

(۱) جمال بین قلايين در الف نیست. ب : ۱۲۳۲ هـ

(۲) ک : بلا انگریز [۹] (۳) الف : قاضی خیلان پشاور که در قدیم .

نای و نوش، و تماشای لولیان روشن بوده . میر اسمعیل شاه وکیل
 ناظمانِ هیدرآباد و خالویم (۱) شیر محمد خان وکیلِ والیانِ
 خیبرپور، بجهت مبارکبادی، نزد اشرف‌الوزرا رفتند، و هدیه
 سنگینی پیشکش نمودند، اشرف‌الوزرا نهایت خوش شده، و
 تاشای لولیان بوکلای مذکور، معه اکل و شرب عطا
 نمود، و هم خلاءِ فاخره عوض مبارکبادی مرحمت فرموده فقط.

(۱) خالو = ماما و برادر مادر - برهان.

در بیان تماشا نمودن و کلای امیران سنده در پشاور
و عاشق شدن میر اسمعیل شاه بر مسماة لطیفی کنچینی (۱)، و
بعد از چند ایام گریخته رفتن مسماة مذکور از خدمت میر
اسمعیل شاه، طرف رسول نگر، و نامه نوشتن طرف او بکمال
سوز و گداز، و در جوابش این خاکسار از طرف مسماة مذکور
گستاخانه بجهت گرمی بازار محبت عشق نوشته.
و نامه از طرف میر اسمعیل شاه:

تازه گل بهار روحانی، ثمره گلزار جاودانی، شکر لب
شیرین شمایل، عذرا خدم، لیلی نسیم، عنبر موی، نسترن بوی،
دلبر جانی، سرمایه زندگانی، اعنی لطیفی (۲) جان پیوسته در
مجلس دلربائی، بالا نشین (۳) بوده غمزدای عشاق (۴) باشد!
از روزیکه خدنگ عشق تو از کمان ابروی نازت،
بر هدف دلم رسیده، چند ایام، ما و شما در عالم اتحاد،
مانند حسن (۵) و نظر، نغمه و اثر، جویای دیدار، و ملاقات
یکدیگر بودیم، و چون روح و تن، و نسیم و گلشن، راه
مواقت می پیمودیم.

- (۱) الف: لطیفی کنچینی. کنچینی = زن روسی و فاحشه است.
(۲) الف: لطیفی جان (۳) ک: بالا نشینی بوده.
(۳) الف: عشاق بوده باشند. ج: مانند متن.
(۵) الف: حسن که نظر.

لیکن از قضای طبع بوقلمون، خوی سپهر ستیز جوی،
چنین اتفاق افتاده، که بنا بر چهره کشائی اسری از امور، از
سرا پرده، مقارنت و حضورم، از من مهجور بی دماغ گردیده،
دور و جدا شده اند.

ازین سبب، روز و شب، گرفتار درد و داغ آتش بی
رحمانه سوز آلام هجران و فراق می باشم، و فرهادِ جانم،
تیشه اندوه، بر بیستون دل میزند، و مجنون صبر و قرارم،
سراسر گردد صحرای بیخودی و اضطرابم. و هر نفس قطرات
سروشک از سحاب دیده، بر مزرعه بیقراری افشاندن میگویم:

[بیت]

بی وجودت (۱) یکنفس، ای دوست نتوان زیستن

نست ممکن جسم را بی جوهر جان زیستن

ای انیس موافق! و ای جلس مشفق! کجائی؟ که تا از بیاض
اقلیم دیده، بسواد قلمرو مسافرت [نقل نمودی] (۲) گردن محمود
دل، پای بند زنجیر مرغوله کاکل ایاز حضورت (۳) گشته،
و وجود و امق حیاتم، سبند وار، در مجمر سوز [و] گداز
آرزوی عذرای حمال جهان آرای تست. ابیات

باز آ، که بی تو نیست مرا تاب زندگی

بکشا بروی آرزویم نابِ زندگی

(۱) الف، ح: بی وجودی دوست نتوان زیستن

(۲) الف: نداد

(۳) الف: حضوری

در کاروانِ عمر، ز تاراجِ هجر تو
چیزی بجا نماند ز اسبابِ زندگی

بی جذبه، وصالِ تو، ای مایهٔ حیات!
بر دیده ام حرام بُوَد، خوابِ زندگی

خدای شاهدِ حالست: که از مفارقت و دوریِ آن دلربایی،
چون مجمعِ بی کباب، و شیشهٔ بی شراب، و ماهیِ بی آب،
و دیدهٔ پر آب، و دل حیران، و سینهٔ بریان!!

از آنجا که هر دلِ حزین منزل، که بموانستِ آن یارِ حانی
خوی گرفته، تسلی پذیر و آرام گیر، بجز خیالِ وصالِ آن بدرِ
منیر نمیگردد، امید که از عنایتِ بطف، زود وقت رسد این
مشتاقِ مهجور، و عاشقِ رنجور گردیده، بزالِ اتصال،
انطفایِ نوایرِ آتشِ اضطراب و بقراریِ نمایند. که آینده تابِ
مفارقتِ آن نور دیدهٔ عشاق، در جانم نماند:

من از تو دور ندانم (۱) که خوابِ راحت چیست
چگونه هست شکیب (۲) و چگونه هست قرار (۳)
زیاده بجز سوز و گداز چه نویسم.

جواب نامه: من انشاء خاکسار -

”محبوسِ دایرهٔ جسم و جسد، میر اسمعیل شاه!
از غیرت (م) صاعقهٔ پیشِ کارانِ ما هر حذر بوده بداند: عریضهٔ
اخلاصِ فریضهٔ شما، از نظر گذشت، سوزشِ حالت و گذارش

(۱) الف: نماند (۲) الف: شکست (۳) ک: فرباز [۹]

(م) الف: از صاعقهٔ غیرت.

خود، که از مهاجرت ما معروض نموده بودی. ای کم حوصله^۱
 کشاده زبانا! این چه آئین خام کاری است، که بنیاد
 بهاده‌ای! و این چه رسم ناهموار است که در پیش گرفته‌ای؟
 عاشق شدن و از خود دم زدن؟ شمع را ندیده‌ای، که تمام
 سوخته، آه نزده. پروانه را تماشا نکردی؟ که جان داده،
 آواز نکشیده:

سعدی

ای مرغِ سحر! عشق ز پروانه بیاموز
 کان سوخته را جان نده و آواز نیامد
 و بمنزل^۲ آتش، زبان کشیدن، و چون خاک ملول شدن،
 و مثل آب بهم پیچیدن، و مانند باد، غار انگیختن از چه روست؟
 اگر عاشقی! به خود میر، و دم میار، و درهم سوز و ناله مکش!
 نشنیدی (۱) که در گستان گفت

سعدی آن پخته (۲) بلبل شیراز

عاشقان کشتگانِ معشوق اند

بر نیاید ز کشتگان آواز

سنگِ قهر ما نخورده‌ای! و آسیای عشق [ما] بسر
 نگستانده‌ای! و به تیرِ مژگان ما، سینه ندیده‌ای! و به
 خنجرِ جفای ما، پهلوی نشکافته‌ای! و شمه‌ایکه بتو لطف
 کردم، دلیرانه آمده‌ای! و سخنانِ لاطایل و مقدمات بی‌حاصل
 آغاز میکنی! باه، که بر اسبِ اختیارِ خود سوار، و بوارق (۳)

(۱) الف: نشیده^۲ (۲) الف، ج: کهنه.

(۳) بوارق = جمع بارقه یعنی بجلی.

حسن جهان سوز، در خرمن هستی تومی اندازم، و به نوایر (۱)
بی مهري، خانمان وجود تو می سوزم .

عاشق شوی، و میل باسودگی کنی ؟
اندیشه دور دار! که این کار نازکست

بلبل بشاخ هر گل (۲)، آهسته پا بنه
در باغ عشق، خار ز گلزار نازکست
نادانا! چه دانسته ای که عشق نام گلی است در بهار،
یا دهی (۳) است در دیار؟ نیست! مگر آتشی است جهان سوز،
که شراره بلند، در فانوس عالم زده . و خونابه ایست مرگ
خیز، که ذایقه [حیات] (۴) هر کس را مرارت اندود نموده .
— العیشق نار یحرق ما سیوی الحیب — (۵) .

گر طمع داری ازین جام مرصع می لعل
دُر یاقوت، بنوک مژغات باید مفت

تا ابد، بوی محبت بمشامع نرسد
آنکه خاک در میخانه پرخسار نرفت

نادانا! منزل عشق دور و دیجور، افتراقی (۶) هایل، و
عبور از بحر ناپیدا کنار دشوار، و راه بغایت لبریز اشار! بهتر
است که قدم خود را ازین بادیه هولناک باز کشی! و عبث

(۱) نوایر = جمع نایره یعنی شعله (۲) ک: هر گلی .

(۳) الف: عشق نام گلیسب در بهار با دست در دیار نیست. [۹]

(۴) الف: ندارد (۵) مقوله تازیست یعنی: عشق آتش است که جز

دوست، همه را سی سوزاند. (۶) ک: افتراق ناقابل عبور.

خود را، در چهار سوجه* بلا انگیز، که عبارت از چهار ابروی
ما می باشد نیندازی !

آری ز چار (۱) ابروی، سختست جان کشیدن

کشتی ز چار سوجه، مشکل بساحل آید
و اگر پس شدنت، بناامکانی رسیده، و ناچار گرفتار
پنجه* خون ریز بلا انگیز حسن ما آمیدی، پس صبر کن،
و غوغا مساز، و راز خود را بیرون مده ! و قدم جرأت فرا تر
از دایره* ادب منه ! و خاطر جمع دار، که به عقب هر قتل
عشاق، در صف جلوه ظهور میزنم، ترا هم از مقتولان خنجر
خون خوار نگاه آبدار توانم کرد. و به تکرار از الف، ما،
دم نزنم، و این حرف، بجناب زبان نرانم ! و الا خوبی (۲)
نخواهی دید، خبر شرط باشد [بیت]

عاشقی چیست بگو، بنده جانان بودن

دل بدست دگری دادن و حیران بودن (۳)

زباده تهدید نرفت . "

از آنجا که میر اسماعیل شاه، بلباس رنگین حسن دانش
و کمال، آراستگی تمام داشت، بعد مطالعه* جواب مذکور،
نهایت حظی برد، و سرخوش باده* تمشقی گردیده، و این

(۱) الف، ج : ز چهار بار ابروی [۹]

(۲) الف : و الا چون نخواهی [۹] ج . : و الا خرج نخواهی [۹]

(۳) الف، ج : گر عاشقی دم بسینه می باید داشتن که این
کوهیست که این جا برف بر او ز می بارد [۹] زباده بجز تهدید نرفت.

کمترین را بزبان تحسین، آفرین خوانی نمود، و هم صله‌ای عطا نمود.

ازانجا که دیده حقایق بین ارباب بصیرت، از قطره‌ای استنباطِ چگونگیِ حالِ بحری تواند نمود، و از حقیقتِ حالِ برگی، به کُنه (۱) صفاتِ نخلی تواند رسید:

برگِ درختانِ سبز، در نظرِ هوشیار

هر ورقش دفترِست معرفتِ کردگار

* * *

غرض که باز چنگِ سرگذشتِ اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان در نوای بیان آورده می‌شود: که در سته یکهزار و دو صد و سی و دو هجری، وزیر مدوح، بندگان شاه محمود شاه را در پشاور گذاشته، خود معه^۲ حشم و امیر دوست محمد خان، روانه کشمیر گردیده، که سردار محمد عظیم خان ناظم کشمیر، بهوای کشمیر، در مقامِ بغی و متمرّدی آمده بود.

اشرف الوزرا^۱ بقطع منازل در کشمیر رسیده. سردار محمد عظیم خان را عظیم گوشمالی داده، فرمان بردار نمود، و مالیاتِ کشمیر ازو گرفته، و زمامِ نظامتِ کشمیر، باز بدست آورده، مراجعت فرمای پشاور، و بندگان شاه محمود شاه، ایام زمستان در پشاور گذرانیده، پیش از ورود وزیر موصوف، در موسم بهار، عازم کابل، و باستمam گلهای عیش و نشاطِ کابل، مشامِ آرزو را مَعْطَر و مَعْئَبَر داشت.

(۱) کُنه = اصل و چگونگی

و شاهزاده کامران (۱)، در احمد شاهی (۲)، جرعه نوش.
 اده^۱ دولت کاسرانی بوده، و حاجی فیروزالدین شاه (۳) در
 اراسلطنه^۲ هرات، معتکف^۳ حریم^۴ کعبه^۵ مسرت و انبساط بوده،
 که درین اثنا^۶ در ماه ربیع الثانی [۵۱۲۳۲هـ] (م) شاعراده میرزا
 عباس علی (ه) نایب مشهد مقدس معلی، معه سامان^۷ محاربه
 جیوش به عزم تسخیر^۸ هرات، از مشهد مقدس برآمده. حاجی
 فیروزالدین شاه، بدریافت^۹ این معنی، احرام^{۱۰} کعبه^{۱۱} مسرت و
 نبساط شکسته، چون [موج] در اضطراب و پیچ و تاب آمده،
 نحام سرگذشت عزم و اراده^{۱۲} شاهزاده میرزا عباس علی شاه بقلم
 آورده، طرف بندگان شاه محمود شاه، و شاهزاده کامران، بدست
 چاپاران (۶) برق شتاب، روانه^{۱۳} قندهار و کابل نموده، و استمداد
 و کمک طلب کرده، که زود کمک برسد، والا^{۱۴} ملک^{۱۵} هرات،
 از دست تصرف ما خواهد رفت.

شاه محمود شاه که در کابل به نظاره^{۱۶} گلهای گوناگون
 عیش و نشاط سرگرم بود، بمجرد دریافت این خبر وحشت اثر،
گلهای عشریش در چشم راحتش خار بنظر آمده، سرعتاً همین
(۱) کامران پسر شاه محمود. (۲) احمد شاهی = شهر قندهار.
 (۳) حاجی فیروزالدین برادر شاه محمود و پسر تیمورشاه بن احمد شاه
 ابدالی [رک: تعلیق ۳] (م) این سنه در ک، ج نیست، در
 الف ۵۱۲۳۲هـ، و در ب: ۵۱۲۳۰هـ اسب.

(۵) عباس میرزا بن فتح علی شاه قاجار یکی از شاهزادگان قاجاری و
 درینوقت حکمران خراسان بود.
 (۶) چاپار = پیغام رسان تیز رو.

احوال را ، طرف اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان که در پشاور بعد معاودت کشمیر رونق افزای بود ، بدست چاهاران^۲ سریع السیر فرستاده .

اشرف الوزرا^۱ مذکور ، بمجرد استشمام رایحه^۳ این احوال ، انتظام بعضی مهمات^۴ پشاور که در نظر داشته ، همچنین مهمل گذاشته ، بجناح^۵ استعجال^(۱) ، از پشاور معه حشم روانه^۶ کابل گردید ، و بقدّم بوسی شاه محمود شاه مشرف شده ، در جزو روز تدارک^۷ سامان گرفته ، از حضور شاه ممدوح ، بحصول^۸ خلاع رخصت ، بسرفرازی خلعت^۹ فاخره ، روانه^{۱۰} احمد شاهی گردیده ، و بطی مراحل ، فوراً داخل احمد شاهی گردیده ، بسلام^{۱۱} شاعرزاده کامران کامباب شده ، در ساعت بخلاع^{۱۲} فاخره سرفرازی یافت . و در چند روز ، جمع آوری قشونات از طایفه^{۱۳} درانی^(۲) بارکزی و فوفلزی و نور زئی و بامیزی و اچکزئی و بابری^(۳) و غلزی^(۴) و هوتکی و آندری و غیره طوایف نموده ، و مبلغات^(۵)

(۱) یعنی بیال شتاب .

(۲) درانی [ابدالی] طایفه^۱ معروفیست که از قندهار تا هرات سکونت دارند ، بارکزی و فوفلزی و نور زئی و بامیزی و اچکزئی شعب این طایفه هستند . سلطنت افغانستان با این طایفه است .

(۳) ک : غلزی و انگزئی و خلزئی [؟] و هوتکی ... چون بام انگزئی و خلزئی در قندهار قبیله ای نیست ، بنا بران حذف شد ، و بجای آن بابری که طایفه^۲ مشهور است و در [ب] آمده آورده شد .

(۴) غلزی = طایفه^۳ معروف افغانی است که از شرقی قندهار تا کابل سکونت دارند ، و هوتکی و آندری شعب غلزی هستند ، که در کلات غلزی و غلزی ساکنند . (۵) الف : مبلغان .

سی لکه روپیه ، عوضِ تنخواه بسپاه داده ، سران و سردگان را بخلاص فاخره سرفراز ساخته ، معهٔ جمعیتِ پنجاه و شصت هزار لشکرِ شاستهٔ مسلح مکمل خوش اسباب (۱) و آلاتِ محاربات از نوپها و شهین (۲) خانه و زنبورک (۳) و شمخال (۴) و غیره ، از احمد شاهی ، عازمِ هرات گردیده . و اشرف الوزرا ، از بسکه شجیع و سخا بود ، در عرضِ راهِ هرات ، دستِ جود و کرم بکشاد ، خوانینِ عالی مقام ، و امراء ذوالاحترام و هر خاص و عام ، در هر منزل بخلاص فاخره ، و بخششِ متکاثره ، سرفراز و خوشدقت می نمود . تا رفتنِ هرات بست و چهار لکه روپیه ، فقط بخششِ اشرف الوزرا بقلمِ محاسبه آمده .

و قتیکه اشرف الوزرا داخلِ هرات گردیده ، حاجی فیروزالدین شاه ، از مقدمِ اشرف الوزرا نهایت در مقامِ عرفات لبیک گوی خوشی و نشاط آمده ، در باغ شاهزاده ابوالقاسم ، که در نزهت و صفائی با فردوسِ برین ، دمِ موافقت میزد ، حکمِ اقامتِ وزیرِ مددوح داد . و در مراسمِ اعزاز و اکرام و مهمانداریِ اشرف الوزرا ، دقیقه از دقایقِ ناسرعی نگذاشته ، و آنآ قانآ از

(۱) الف : خوش اسباب .

(۲) شهین = یک نوع سلاح آتشین بود مانند تفنگ .

(۳) زنبورک = بندوف کلان که بر شتر نهاده می برد - غیاث .

(۴) شمخال = تفنگ دهن پر یکله لوله کشادی داشته و از تفنگهای

دیگر بسار سنگین بود - نظام .

اهتزاز نسایم. عنایت شاهانه، بشگفتگی ازهارات خاطر
اشرف الوزرا می پرداخت.

و ساعت بساعت از می خوشگوار اشفاقات خسروانه، بسرشاری
دماغ وزیر موصوف می کوشید. لیکن خود از آن غافل و
بیخبر، که فلک نیرنگ طراز، در انتظام سلسله چه لعبت
بازیست! و منشی کارخانه قضا و قدر، در انشای رقم چه
تدبیر است!

در بیان رفتن وزیر فتح خان در اندرون قلعه هرات
بجهت خوردن ضیافت و گرفتار نمودن حاجی فیروزالدین شاه
و باسیری فرستادن او را جانب قندهار

دبیر قلم خوش رقم، انشای این مدعا را، بر صحیفه بیان،
چنین نگارش میدهد که : اشرف الوزرا وزیر فتح خان، بعد
ورود هرات، در ظاهر احرام کعبه عبودیت و خدمتگذاری
حاجی فیروزالدین شاه سته، در مقام عرفات بندگی و فرمان
برداري لبیک گوی، و در باطن روی گردان قبله صداقت و
اخلاص بوده، در فکر و تدبیر تسخیر قلعه هرات و گرفتاری
حاجی فیروزالدین شاه بوده.

از آنجا که قلعه هرات در استحکامی و متانت، نظیر ندارد،
بلکه چون سد سکندریست، که اکثر مخالفین یا جوج و ماجوج
طیلتان را هرگز بران دسترس نیست. مگر از اندرون قلعه،
کدام آتش دغا بازی شعله ور نگردد، و الا ممکن نیست، که
به آسانی به تسخیر قلعه هرات کسی پردازد.

با وجودیکه حاجی فیروزالدین شاه بر دروازه های قلعه هرات
چوکی مقرر نموده، همین حکم داده بود : که احدی از لشکر
اشرف الوزرا (۱) با سلاح اندرون قلعه مذکور نگذارند، و
اگر بی سلاح در آید، مضایقه ندارد.

(۱) الف : اشرف الوزراء بی سلاح اندرون دراید.

اشرف الوزرا^۱ ازین ماجرا واقف شده، و صورت این احتیاط و تعیّظ (۱)، بر مرآت ضمیر اشرف الوزرا^۲، انعکاس پذیرفته. بعده باخوان گرامان (۲) خود، و امراي همراز هر یک سردار بردل خان و سردار کهنندل خان و سردار شیردل خان (۳) و غیره خوانین هم خوان، شمع افروز مشورت و مصلحت در مجلس- و شتاوړ^۴ هُم فی^۵ لامتر- (م) گردیده، چنین تجویز قرار دادند: که جوانان زبده^۶ نهنګ دریا (ه) جنگ، یگان یگان، از هر دروازه^۷ هرات، اندرون قلعه^۸ هرات رفته، در کاروانسرایها متوقف شوند، و از بازار هرات از هر قسم، اسلحه خریده، مستعد و آماده باشند، و در وقت کار آمده حاضر شوند.

بعد از سه روز، اشرف الوزرا^۹، حسب طلب حاجی فیروزالدین شاه، بجهت ضیافت خوری معه سه چهار صد عمله و قلعه^{۱۰} خود، و برادران و امراء، اندرون قلعه^{۱۱} هرات رفته، حاجی فیروزالدین شاه در باغ شالامار، که اندرون قلعه^{۱۲} هرات است، اساس ضیافت و مهمانداری برپای نمود، [فروش پشمینه^{۱۳} رنگا رنگ گسترانیده، و شمع های کافوری روشن ساخته، و چراغان بندی نموده] و لولیان^{۱۴} پری و شان^{۱۵} خوش خوان، که بیک ادای ناز و کرشمه، و اشاره^{۱۶} ابروی کمان و تیر^{۱۷} مژگان

(۱) ک: تیخذ [۹] الف: تعیظ = از ماده^{۱۸} غیظ بمعنی خشم. ج: تیقط [۹]

(۲) الف: گمراهان [۹] ج: مانند متن.

(۳) این هر سه نفر برادران وزیر فتح خان و هسران سردار پاینده

خان اند (رک: تعلیق نمبر م). (م) قرآن، آل عمران ۱۵۹ ج ۴.

(ه) ک: دریای جنگ. ج: مانند متن.

غمزه ، هزارها دل شوریدگانِ عالمِ نظاره را مجروح ساختی ،
و به یغما بردی ، ملتس بلباسهای رنگین ، و مزین بزیورهای
سنگین ، دران مجلس خلد اساس حاضر آمده بودند .

هرگاه اشرف الوزرا^۱ ، داخل مجلس ضیافت گردید ، اولاً^۲
مجمعه‌های پر از کباب ، و شیشه‌های پر از شراب کهنه ،
حاضر آوردند . بعده قانون نای و نوش ، بلند آواز گردیده ،
و شمع محفل آرائی روشن شده ، و اطعمه^۳ گوناگون در خوانها ،
با بالاپوشهای زربفت و کمخواب حاضر آوردند .

بعد تناول غذا ، سازهای کمانچه و ستار و چنگ و مردنگ
و طبله وغیره دران مجلس درنوا آمدند . و لولیای شیرین کار
شهر آشوب ، در خواندن و رقصیدن آمدند . [مصرعه]

چنان بردند صبر از دل ، که ترکان خوان یغما را
اشرف الوزرا^۱ از معاینه^۲ این تماشا ، نهایت نغمه سنج مسرت
و خرمی گردیده ، اولاً^۳ مینای صهبا ، دم بدم بسر نگونی اقبال
حاجی فیروزالدین شاه ، بلب ریزی (۱) قدح بخت می پرداخت ،
و قدح دست بدست ، چون آسیای فلک در گردش بود ، که بزم
نشینان از بس باده خوری ، بر فرش بیخبری و بیهوشی ، نقشِ قالین
شدند ، که یکبارگی از مینای ضمیر وزیر ، قلقل گیر گیر حاجی
فیروزالدین شاه برآمده ، در حین بزم نشاط ، چنگ جنگ ، درنوا
آمده ، عمله^۴ اشرف الوزرا^۱ که سابق در شهر هرات آماده نشسته
بودند و منتظر این نغمه بودند ، هر گاه ازین نغمه^۵ جنگ آگاه

(۱) ک : بلب زیرین [؟] . الف : مانند متن .

شدند، باتفاق سردار دوست محمد خان، جلوه ریز بر قلعه^۱ ارگ هرات گردیده، و در طرفه العین قلعه^۲ ارگ را گرفتند.

و در یکدم ساقی اجل، می خوشگوار حیات چندین مبارزین، بضرب شمشیر و تفنگ، از شیشه^۳ زندگانی، بخاک مماب ریخته و مبارز اراده^۴ حق، در میدان چندین سرها را لوی فنا ساخته.

درانوقت در شهر هرات شور و غوغای رستخیز بر پای (۱) شده، حاجی فیروزالدین شاه، از نوای چنگ عیش، در چنگ نیس وزیر مبتلا، و از قهقه^۵ مینای عشرت، سرنگون قدح حسرت، و از تماشای لولیان گلرخان پری و شان، عرق انقال بر جبین حال آورده، چون شمع در سوز و گداز حیرانی، و از آوازهای خوش ساز (۲)، سازهای آه اندوه و ملال از گوشه^۶ دل می کشید، و ادای ناز (۳) و نیاز، بدرگاه ایزد بی نیاز نموده، دست افسوس می سائید، و لب حسرت، دندان می خائید، و می سرائید [و میگفت]:

ازان غافل که ایام ستمگر

چه دارد با من دلخسته در سر

نبودم واقف از تمهید ایام

که میسازد چنین، صبح مرا شام (۴)

جهان را مقتضای حال اینست

که با کس گه چنان، گاهی چنین است

(۱) الف: پیدا شده. (۲) الف: خوش سازی. (۳) ک: و از ادای.

(۴) الف: که سازد مرا چنین شوریده احوال [؟]. ب: که می سازد مرا شوریده ایام.

بدین قرار : (۱) اسیری حاجی فیروزالدین شاه ، در سنه یکهزار
دو صد و سی و سه هجری (۲) مقدسه در هرات صورت وقوع
گرفت .

(۱) الف : از اینجا که اسیری .

(۲) الف : یک هزار و دو صد و چهار سی مقدسه [۹] . ب : اس سه
ندارد . ج : ۱۲۳۷ . وزیر فتح خان در اواخر ۱۲۳۲ هـ بهرات حراست
کرده بود ، و در اوایل ۱۲۳۳ هـ شهزاده فیروزالدین را گرفت و هرات را
تحت کرد — سراج ۱-۹۳ .

در بیان رفتن اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان

بنا بر جنگ میرزا عباس علی شاه، و هزیمت یافتن طرفین،
و رسیدن وزیر فتح خان در هرات حلد آیات.

وزیر قلم مشکین رقم، که باطم میام و لایب سحندان است، در تحریر این مدعا، چنین بیان میساید که: چون اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان، باین حیل و رور و تزویر، رخنه انداز کعبه^۲ خاندان حاجی فیروزالدین شاه گردیده، تمامی خزاین و دفاین، از جواهرات و اقمشه^۱ (۱) نفیسه و زر و رور و غیره متاع گران مایه، هر چه در صنادیق^۲ (۲) سلطنتی بود، همه را بدست یغمای خود آورده، بعد از چند ایام حاجی فیروزالدین را معه^۳ حرم محترم، باسیری و دستگیری در کجاوها انداخته، بار اشتراک نموده، با سواران چوکی، روانه قدهار، بحضور شاهزاده کامران نمود.

اگرچه از ارتکاب چنین حرکت وزیر فتح خان، نسبت بخاندان حاجی فیروزالدین شاه، میر غضبان پیش روی خیال غیرت شاهزاده کامران، در عین غضب آمده، و شمشیرهای برهنه^۴ انتقام بدست گرفته، در فکر روانگی هرات گردیده،

(۱) اقمشه = جمع قماش بمعنی رغب پوشیدنی.

(۲) صنادیق = جمع صندوق.

که انتقام حاجی فیروزالدین شاه را از وزیر فتح خان بگیرد، که درین اثنا خبر رسید :

که شاهزاده میرزا عباس علی قاجار نایب مشهد مقدس، بجمعیت لشکر بسیار و سامان محاربه^۱ بی‌شمار، داخل مرحدِ هرات گردید.

شاهزاده کامران از دریافت این اخبار وحشت آثار، روانگی هرات موقوف داشته، چند ایام، توقف اختیار نموده، اشرف الوزرا^۲ وزیر فتح خان، که در هرات [دایر] بود، باستدراک حرکت شاهزاده میرزا عباس علی قاجار، معه^۳ جمعیت عساکر و اسباب محاربه، مستعد^۴ مقابله^۵ میرزا عباس علی، و مکالید^۶ (۱) ابواب قلعه^۷ هرات و محافظت آن، سپرد و کلای امیران^۸ سنده، هریک زبده^۹ نجبا میر اسمعیل شاه و کیل امیران حیدرآباد، و شرافت پناه (۲) حاجی شیر محمد خان و کیل امیران خیرپور نمود، آنها را محل اعتبار خود دانسته.

بعده روانه^{۱۰} مقابله^{۱۱} میرزا عباس علی گردیده. و چون نزدیک یکدیگر رسیدند، اولاً از طرفین، وکلای معتبر که نغمه طرازان^{۱۲} مقام خیر و آهنگ نوازان قانون دفع شرمی^{۱۳} باشند، تعیین شدند. هرچند وکلای مذکور، چنگ مصالحه و مصافحه (۱) شاید این کلمه را از کلید فارسی ساخته باشند بر وزن و قاعده^{۱۴}

عربی. زیرا در عربی ناین معنی نیست، والا کلید بمعنی مفتاح هم در عربی دخیل است. — المجد. شاید اصل آن مقالید بود، بمعنی کلیدها. — المنجد.

(۲) الف. شرافت پناه خالوی^{۱۵} ام قاضی شیر محمد خان. ج: مانند متن

در محفلِ طرفین ، بصد طرزِ عاقلانه در نوا در (۱) آوردند ،
لیکن از ناسازگاریِ فلک ، آهنگِ موافق (۲) بسازگاری نیامده ،
بلکه نوای مخالف جنگ برآمده ، و از نعماتِ اضرابِ اتواب ،
نغمهٔ خونریزی از طرفین بلند گردید .

در این حالت شیرِ بیشهٔ جلادت و بهادری ، و هزبرِ کوه
شجاعت و دلاوری ، سردار شیر دل خان (۳) از روی شیردلی ،
پروای توپ و تفنگ نکرده ، بلکه گوره خر (۴) پنداشته ،
بجمعیت دو هزار جوانانِ خواهی اسپه (۵) کار آزموده ، از عملهٔ
خود پروانه وار ، بر شمعاعِ شمعِ توپخانهٔ قاجار ، جلوه ریز
گردیده ، توپخانه بدست خود آورده ، بعد گرفتنِ توپخانهٔ لشکر
قاجار ، چون دود باهم (۶) پیچیده ، که از سِ دودِ توپخانه ،
شش جهاب هم بنظر نمی آمده ، درهم و برهم گردیدند .

در عینِ این هنگامهٔ رزم ، از قضای آلهی ، گولهٔ تفنگ
بر خسارهٔ وزیر فتح خان خورده مجروح گردید ، و از میدانِ
جنگ عنان تاب گردیده ، رخ نهادِ هرات ، و شاهزاده میرزا
عباس علی بجای خود ، معهٔ حشم ، صحرا نوردِ هزیمت .

اشرف الوزرا در عرصهٔ دوازده پاس ، خود را از میدانِ گاهِ
جنگ ، با قلبی سپاه در قلعهٔ هرات رسانیده ، و مفتاحِ ابوابِ

(۱) الف : در نوای آوردند : (۲) الف : نهرنگ موافق .

(۳) شیردل خان برادر وزیر فتح خان بود . (۴) الف : گورخر .

(۵) ک : خوسی اسپه [؟] . (۶) الف : بهم .

قلعه مذکور، که بدسب وکلای سنده بوده، در همان وقت،
ابواب هرات بروی وزیر مدح کشادند.

از اینجا که ملک هرات، سخت ملکی است، و از ترکناز
جماعه اوزبک مردم فروش خلاصی ندارد، و از اهل شکست،
گاهی دوباره در قلعه هرات، راه دخول (۱) نیافته، و همیشه
لشکر هزیمت یافته، باسیری اوزبک و ترکمن (۲) میروند.
لیکن اشرف الوزرا، بسبب سپرد مکالید قلعه هرات بوکلای
امیران سنده، از چنگ ترکناز اوزبک و ترکمن (۲) امان یافته،
سالمآ در اندرون قلعه مذکور، باز جای کامرانی و حکمرانی یافت.
بعد این خدمت، وکلای امیران سنده در حضور اشرف
الوزرا بسیار معزز و محترم و مقرب گردیدند. و عجیب تر
نکته اینست: که و تیکه عساکر طرفین، از میدان گاه جنگ،
اسباب جنگ و خیام گلگون، و غیره سامان گذاشته، چنگ
فرار در نوا آوردند (۳)، [بعد مدتی] چون نبرد گاه از غبار دود
مصفا گردید، درین اثنا عیسی خان کوهی خر سواره، و بنیاد بیگ
هزاره (۴) که همیشه کوه نشین و صحرا نورد زد و برد می داشتند،

(۱) الف: دخل. (۲) الف: ترکمند [؟] (۳) الف: آورده بودند.

(۴) در ک: بجای بنیاد بیگ نقاط گذاشته اند. در الف: بنیاد
بیگ است. در ب: غیبی خان کوهی و بنیاد بیگ هزاره اسب. و هزاره
قوم معروفیست ساکن وسط افغانستان، و نام بنیاد بیگ هم در بین شان
مروج اسب. قراریکه سراج التواریخ (ج ۱ ص ۹۲) گوید: بنیاد خان هزاره و
نصیر خان برادرش، درین محاربه، بسا لشکر قاجاری را تلف کرد.

در میدان گاه جنگ رسیده، تمام اسباب از حیام گمگون و غیره
در جنگ غنیمت خود آورده، بار خران (۱) نموده بردند.

چون زهر جنگ آنها چشیدند، و می خوشگوار غنیمت اینها
نوشتیدند، عجب کارخانه الهی جل شانہ میباشد. این همه
بزاع مابین مخلوقات، محض به آرزوی نفس نافرجام، و دنیای
بیوفاست. فقط.

[و این مقدمه در سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری
صورت وقوع یافته] (۲)

(۱) الف: با خران بار نموده.

(۲) حمل بین قلايين در الف، ب نیست. این جنگ در کهسان

غربي هرات در اوایل معزم ۵۱۲۳۸ واقع شده است — سراج ۱-۹۵.
در نسخه ج ۵۱۲۳۳ اسب.

در بیان رفتن شاهزاده کامران از قندهار طرف هرات
و گرفتار نمودن وزیر فتح خان و کور ساختن (۱) او را.

توسن قلم مشکین رقم، در طی منازل این مدعا، چنین
تیزگام بنان میرود: که هر گاه این نوای مخالف، از قانون
هزیمت وزیر فتح خان، بگوش شاهزاده کامران رسیده، از
غیرت در پش و ناب آمده، در چند روز تهه و سامان گرفته،
و جمع اوری قسونا ب کرده، معه اسرا هر یک شاه پسند خان
الکوزئی و یار محمد خان و عبدالمنصور خان بارکزئی (۲)
و غیره خوانین از قندهار، تشریف فرمای هرات، و خوانین
مذکور با وزیر فتح خان در مقام مخالفت و عناد ثابت قدم
بودند، و همیشه ارغنون عداوت، و طبل نا موافقی با وزیر
مدح می نواختند، لیکن قادر نمی شدند، و منتظر وقت
بودند.

هرگاه شاهزاده کامران، بقطع منازل، رونق افزای هرات
گردیده، سردار دوست محمد خان، بیض از نزول اجلال شاهزاده
کامران، با اشرف الوزرا وزیر فتح خان، بر جواهرات غنیمت،
حاجی فیروزالدین شاه، طبل نا سازگاری نواخته، معه عمله
لشکر خود از هرات برآمده، روانه کشمیر گردید، که در نزد

سردار محمد عظیم خان رفته ، خود را بدست خود ، گرفتار و
نظر بند نمود (۱) .

و اشرف الوزرا [وزیر فتح خان] معه برادران خود هر یک
سردار پردل خان و سردار کهندل خان و سردار شیردل خان ،
مشرف استیلام شاهزاده کامران گردیده ، مفاتیح ابواب قلعه
هرات ، بعد ادای آداب و نماز ، تسلیم شاهزاده ممدوح نمودند ،
و بنوازش خلاع فاخره سرفرازی یافتند .

اگرچه اشرف الوزرا تسخیر قلعه هرات ، از دست حاجی
فیروزالدین شاه ، و گرفتاری او بموجب حکم و صلاح شاهزاده
معظم الیه نموده بود ، که تمثال تسخیر سلطنت هرات ، همیشه
در مرآة خیال خاطر شاهزاده ممدوح جلوۀ تازه میداد ، باوجودیکه
اشرف الوزرا ، مطابق حکم شاهزاده کامران ، مرتکب این امر
گردیده بود لیکن چوب (۲) حکم حاکم دو سر دارد ، و تلون
مزاجی سلاطین رسمی است قدیم .

بسبب گوناگون بی عزتی و بدناموسی [خاندان] حاجی

(۱) فیض محمد هزاره مورخ دربار امیر حبیب الله می نویسد :

سردار دوست محمد خان درحلی و حلل بانوان حرم حاجی فیروزالدین
سیماً حرم محترم شهزاده ملک قاسم (بن حاجی فیروزالدین) که نسبت
بنتیه شاه محمود داشت و رقیه بیگم نامیده میشد ، دست درازی کرده
و زهورات شانرا ماخوذ داشته راه کشمیر پیش گرفت . — ص ۶۴ پیما

تحفة الحبیب خطی . رک : تعلیق ۱۶

(۲) الف : چون حاکم [۹] ج : مانند متن .

فیروزالدین شاه، غبار آزرده گی، بر آئینه ضمیر شاهزاده کامران
نشسته بود، و میر غضبان خیال شاهزاده مدوح شمشیرهای
انتقام در دست داشته. از آنجا که دنیای بیوفا دار مکافات
است، هرچه نکاری همان دروي حاصل کندم کندم، و حاصل
جو، جو است: [بیت]

مزد (۱) نیکی عاقبت، پاداش بدکاری بدبست
اجرتی از بهر هر کاری مهیا کرده اند
فی الجمله چند ایام شاهزاده موصوف، از روی مصلحت وقت
بمفرح دلجوئی و اعزاز و اکرام، [تقویت دماغ اشرف الوزرا و
برادرانش گردیده، تا آنکه زنگ مخافه (۲) و رعب، به صیقل
کاری] (۳) نوازشات شاهزاده کامران، از سرآت ضمائر وزیر و
برادرانش برطرف، و هر لمحہ صورت اطمینان مشاهده می نمودند،
و از بس اشفاقات شاهانه، در لباس فرحت و خرمی نمی گنجیدند،
و بر حسن خدمات خود، مباحات و افتخار مینمودند.
باوجودیکه بعضی امرا و خوانین، در حین شمع افروزی بزم
خلوت، از قانون صداقت و اخلاص، نواهای مخالفت و عناد
شاهزاده کامران و امیرانش، گوشزد وزیر نمودند. از آنجا که
اشرف الوزرا مست باده غرور و بی پروائی بوده، و به خدمات
و جانفشانیهای خود مینازید، ازینجهت نغمه راسد قولی مصلحت
امیران و خوانین صداقت آئین، بگوش خیال نمی آورد، و در
مقام خود پسندی و خود بینی ثابت قدم.

(۱) الف، ج: مژده نیکی عاقبت [؟] (۲) یعنی ترس و بیم.

(۳) الف: ندارد ج: دارد ولی خیلی غلط.

چون خود پسندی دلیل نادانی است، اشرف‌الوزراء از جلاد
 قضا و قدر، غافل و بیخبر، که ساطور انتقام در دست دارد،
 و از فصّاد (۱) منتقم حقیقی بی بصر، که چگونه نوکِ نشتر،
 در چشمِ بهارتش میزند؟ و آبِ نور دیده، از بزمِ بصیرتش
 میریزد؟

—

(۱) فصّاد = رگ زن. الف: و از قضا و منتقم.

در بیان گرفتار شدن وزیر فتح خان بدست شاهزاده کامران و کشیدن چشم وزیر مذکور و فرار شدن برادران [وزیر مذکور]

نوک نشتر قلم تیز رقم، چنین رگ زن چشم مدعا میشود :
که بعد از چند روز شاهزاده کامران، در باغِ شاهي که بیرونِ قلعه هرات است، اساس جشن و بزم آرائي برپاي نمود، لولیانِ گلرخان بعد زیبایی و رعنائی دران مجلس حاضر آمدند، و نوازندگان ساز عیش و عشرت موجود شدند، و مجمعه هاي کباب و شیشه پر شراب مهیا نمودند، و بازار تماشاي ناچ (۱) سرگرم گردید .

بعد حکم بر احضار وزیر و برادرانعي داده، اشرف الوزرا معه برادران هر یک سردار پردل خان و سردار کهندل خان، بموجب حکم شاهزاده کامران، در باغ آمده، بی پروا قدم نهاد مجلس جشن گردیده، دم بدم اقداح شراب میزدند، و کباب را می خوردند، و محو تماشای ناچ لولیان بریوشان خوش خوان شدند، و از بس باده خواري طافح (۲) گردیده، چنانچه طائر هوش وزیر مذکور، از آشیانه دماغ پریده، مست و مدهوش دران مجلس افتاده .

شاهزاده کامران اگرچه پیشتر ساز گرفتاري وزیر ممدوح.

(۱) ناچ = رقص (۲) طافح = بکسره فا، بدست .

با حریفان هم راز، کوک ساخته بود، و در وقت بیهوشی وزیر مذکور، حریفان بزم نشینان، بموجب اشاره شاهزاده کاسران از جای بسته، وزیر [مذکور] را گرفته، دست و پای وزیر، بکمند [قهر] بسته، بعد بصدد گونه نوک نشتر، می بصارتش از ساغر دیده اش بر خاک (۱) ریختند. سردار پردل خان را باینهمه پردلی در حبس بردند، و سردار کهندل خان از روی کوه دلی از مجلس دارگیر برآمده، روی در فرار نهاد، و سردار شیردل خان که در خیام های خود با لشکر فروکش بود، از شعله افروزی این واقعه هایلله یکبارگی در لشکرش شراره تفرقه (۲) افتاده، لیکن از شیر دلی مستعد محاربه گردیده، و با عمله جوانان پهلوان خود، حملات دلیرانه بسیار نموده، لیکن صورت تفریق لشکر خود دیده، پای استقرار در میدان رزم نگرفته، طوعاً و کرهاً عنان تاب گردیده، تاب مقاومت نگرفته و روی فرار بجانب قلعه گرش (۳) ملک خود نهاد.

شاهزاده کاسران، بعد کوری وزیر مذکور، و گرفتاری پردل خان، شادان و فرحان از باغ برآمده، داخل اندرون قلعه هرات شده، بر تخت سلطنت هرات جلوس فرمای، و منادی دور دور حکمرانی و جلوس سلطنت خود در شهر هرات کنانید. و به دلاسی امن

(۱) الف: بر خاک می بصارتش ریختند (۲) الف: شراره افراقری

(۳) گرش = به سکون اول و کسره ثانی صورت ملفوظ گرشک

است، که قلعه ایست بر کنار هلمند در حدود ۲۳ میلی غرب قندهار و مسکن اقوام بارکزیی است.

و امان رعایای ساکنین هرات، از خاص و عام پرداخت، چون نوعیکه اشرف الوزرا، وزیر فتح خان، طایر وجود حاجی فیروزالدین شاه، بدام حیل وری صید مدعای خود نموده بود، خود هم در چند اوقات معدوده، در همان سنه، صید سر پنجه شاهین انتقام شاهزاده کامران گردیده، از آنجا که دنیا، دار مکافات است، و شهنه قضا و قدر را تیغ انتقام در دست، و بر چهار سوق بازار مکافات، منتظر (۱) ایستاده [که کرد و نیافت] بر طبق مضمون بیت :

جهان دار مکافاتست، دارد طبع آئینه

بهر رنگی که گردی، صورت خود را چنان بنی.

در بیان آمدن (۱) شاهزاده جهانگیر خلف شهزاده کامران طرف کابل

و جنگ نمودن با سردار دوست محمد خان و هزیمت [یافتن]

شهزاده مذکور

صیادِ قلم خوش رقم ، در صید طایران این مدعا ، چنین دامِ بیان می گسترد : که چون شاهزاده کامران ، بعد کوری و اسیری وزیر فتح خان ، مُستقیر سریر سلطنتِ هرات گردیده ، رقم های مبارکبادی از انتقام وزیر مذکور و جلوس بر تخت سلطنت هرات خلد آیات . به پیشگاهِ بندگان محمود شاه والد ماجد خود و غیره هواخواهان دولت ، رقمزده^۱ منشیان عطارد رقم نموده ارسال ساخت .

و التماس طلب شاه محمود شاه ، جانب هرات کرد ، و شاهزاده جهانگیر خلف خود را که در قندهار بود ، معه سردار عطا محمد خان الکوزئی حکم رفتن کابل داد . و شهزاده سلطان علی (۲) سابق در کابل ، صدر نشین حکمرانی بود .

(۱) الف : دیدن شاهزاده .

(۲) شهزاده سلطان علی بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی ، در سال ۱۲۳۴ هـ از طرف سردار دوست محمد خان در خلال خانه جنگی سدوزئی و بارکزی ، بنام پشاهی کابل برداشته شد ، و بعد از چند روز خلع او بعمل آمد . (افغانستان در قرن نوزدهم ص ۲۹)

چون شهزاده جهانگیر، معه^۱ حشم و سامانِ رزم، در قلعه^۲ قاضی که نزدیک کابل است، منزل انداز گردیده، شاهزاده سلطان علی توان^۳ مقابله و مجادله در خود ندیده، کابل را گذاشته، روانه^۴ سمت پشاور گردیده، و شاهزاده جهانگیر بی دغدغه^۵ مقابله و جنگ داخل کابل گردیده، و جرعه نوش^۶ باده^۷ حکمرانی شده، و بندگان محمود شاه، حسب التماس کامران از احمد شاهی، تشریف فرمای جانب هرات.

بعد رسیدن محمود شاه در هرات، شاهزاده کامران، خاتم سلطنت هرات، بانگشت^۸ اقتدار محمود شاه، پدر ماجد خود داده، معه^۹ جمعیت^{۱۰} حشم، معه وزیر فتح خان و سردار پردل خان از هرات برآمد. بطی منازل، داخل قندهار گردیده. سردار دوست محمد خان که در کشمیر، پیش سردار محمد عظیم خاد نظر بند بود، بعد اصغای (۱) این واقعه^{۱۱} کوری^{۱۲} اشرف الوزرا^{۱۳}، بموجب^{۱۴} مصلحت^{۱۵} سردار محمد عظیم خان، بنا بر گرفتن انتقام اشرف الوزرا^{۱۶}، بکمال درد و سوز گداز، از کشمیر برآمده، فوراً بقطع منازل وارد پشاور گردیده، و از آنجا برادران^{۱۷} (۲) خود را، هر یک عالیجاهان یار محمد خان و سلطان محمد خان و پیر محمد خان و سعید محمد خان باهم متفق نموده، با چهار هزار سوار جرار^{۱۸} خوش اسبه، از پشاور عازم کابل، و در عرض^{۱۹} راه، شاهزاده سلطان علی که از کابل فراری شده بود، با سردار

(۱) ک: خبر اصغای. (۲) الف: سرداران خود

دوست محمد خان ملاتی گردیده . سردار ممدوح شاهزاده مذکور را با اتفاق خود گرفته راجع کابل [شدند] .

چون نزدیک کابل رسیدند ، سردار عطا محمد خان الکوزئی که وزیر شاهزاده جهانگیر در کابل بود ، نهایتِ مردِ قابلِ ذوفنون بود ، صورتِ مخالفت را بلباسِ موافق آراسته ، بطریقِ اخفاء ، همراهِ سردار دوست محمد خان سلسلهٔ اتحاد و اتفاق را در حرکت ، و کتاب لطایف الحیل را کشاده ، جملاتِ نیرنگ طرازی ، و کلمات (۱) فنون سازی خواندن گرفت ، و مراسلهٔ پر حیل و بدین مضمون طرف سردار دوست محمد خان نوشته فرستاد ، که :

”ما از تشریف فرمائی ایشان ، نهایتِ خوش شدم ، و اینچنین وقت را از خدای عز و جل میخواستیم . الحمد لله که بآرزوی دل خود کامیاب گردیدیم . بر جهان و جهانیان ظاهر و باهرست : که شاهزاده کامران ، بسیار ظالم و خدا ناترس ، که از ستم گاری او هر کس وضع و شریف ، صغیر و کبیر داستان طراز اند (۲) . اشرف الوزرا وزیر فتح خان ، چقدر خدمات و جانفشانی ها نمود [باوجود این همه جانفشانیها] با او چه کرد ؟ رفته رفته خلعتِ کوری چشم باو پوشانید . پس دیگران را چه توقعِ خوبی و بهبودگی است ؟ مایان همیشه از شاهزاده کامران ، در هراس و نفس بکام دل بر نمی آریم .

(۱) الف : و آیات فنون سازی . ج : و آیات فنون سازی .

(۲) الف : داستان طراز و افسانه روزگار دارند .

مدبّر اندیشه و فکر ما همین تدبیر نموده است :
 که ما و شما باهم متفق (۱) گردیده ، و مابین
 عهد و پیمان ، بموجب قسم کلام الله موثق ساخته ،
 شاهزاده سلطان علی را پادشاه مقرر نموده ، بر تخت
 سلطنت ، جلوس داده شود . و شاهزاده جهانگیر که
 در کابل می باشند ، بدست اختیار ما ست ، او را
 دستگیر ساخته ، در بالا حصار نظر بند خواهیم نمود .
 بعدۀ فکر تخریب بنیاد شاهزاده کامران کرده ، انتقام
 اسراف الوزرا^۱ وزیر فتح خان از او کشیده خواهد شد .
 لیکن بشرطیکه قامن^۲ استعدادم بخلاع وزارت سرفرازی
 یابد ."

سردار دوست محمد خان و برادرانش (۲) ، هر گاه از نوشته^۳
 سردار عطا محمد خان واقف شدند . از روی مصلحت وقت ، شاهد
 وزارت سردار عطا محمد خان در آغوش امال خود جا داده ، بموجب
 قسم کلام الله هم اتفاق شدند . و سردار عطا محمد خان با
 شهزاده جهانگیر ، بجای خود مشورت نموده ، دام حیلۀ و فریب بازی ،
 بجهت گرفتاری سردار دوست محمد خان و برادرانش (۲) ، در راه
 مدعا گسترده ، شاهزاده جهانگیر را از حرکت مقابلۀ سردار
 موصوف منم^۴ مطلق نموده بود ، که گرهی که بناخن خلاص شود
 حاجت دندان نیست . دشمن که بحیلۀ و فریب گرفتار شود ،
 احتیاج جنگ و جدال نیست .

(۱) الف : اتفاق کرده .

(۲) الف : و برادرش . ج : مانند متن .

تدیري که جهت گرفتاری دارم مدوح و برادرانش (۱) نموده بود، تماماً در خلوت که خالی از اغیار بود، به شهزاده جهانگیر حالی نموده، بالش استراحت بزیر سرش گذاشته، اطمینان او نمود.

سردار عطا محمد خان خود از صیادان کارخانه فضا و قدر غافل، که چه نحو دام در راهش انداخته اند، هرگاه سردار دوست محمد خان و برادرانش، بموجب عهد انجام و قسم کلام الله، با شهزاده سلطان علی بخاطر جمع، معه حشم داخل کابل گردیده، احدی از شهزاده جهانگیر و سردار عطا محمد خان متعرض و مزاحم حال سردار دوست محمد خان و برادرانش نگردیده. ظهور این معنی علاوه تشفی بخش خاطر سردار دوست محمد خان نده، در شهر کابل، برج عمارت اسرف الوزرا وزیر فتح خان اقامت گرفته. روز دیگر سردار عطا محمد خان، کمان تزویر و فریب بازی را از گوش تا گوش زه نموده، و تیر حیل وری در چله انداخته، مستعد زدن نشانه مجوزه گردیده، لیکن سردار دوست محمد خان بمجرد رسیدن کابل، بوئی از فتیله تفنگ حیل وری و فریب بازی سردار عطا محمد خان برده بود.

سردار عطا محمد خان چنان [حیل] نموده بود: که در سرای خود، خروارها باروت در زیر زمین مدفون ساخته، مطمح نظر داشت: که سردار دوست محمد خان و برادرانش را بطریق

ضیافت و مهمانداری طلبانیده، در سرای محل باروت، مجلس آرای ضیافت خواهیم نمود. در وقت تناول طعام، باروت را آتش داده خواهد شد، که احدی از سردار مدوح و برادرانش ازین آتش [نمرودی] جان سلامت نخواهد برد.

چون سردار دوست محمد خان سابق ازین معنی اطلاع یافته بود، دعوت سردار عطا محمدخان را که عینِ عداوت بود قبول نکرده، پیغامش فرستاد: اولاً ایشان شریف فرمای گردیده، شرفِ سلام سهزاده سلطان علی شوند، که عطای خلعت وزارت بایشان نموده شود. بعد عطای خلعت، سوار ضیافت‌های یکدیگر، نوش جان خواهیم نمود. و سردار دوست محمد خان از خدنگِ حیل و ربه عطا محمد خان به تمهزاده سلطان علی اطلاع داده، بای گرفتاری او ساحه بودند.

هرگاه سردار عطا محمدخان، نامدر نوازشِ خلعت وزارت، مشرف استیلام (۱) سهزاده سلطان علی گردیده، ساعتی شمع افروز خلوت گردیده، بعد سهزاده مدوح، حکم عطای خلعت

(۱) استیلام = اصلاً بدو یای مقوطه بمعنی بوسیدن اسب، و یا سوردن سگ را بسبب غیث چون از باب افتعال اسب سابران استیلام غلط خواهد بود، ولی درین کتاب چون همواره بدو ذکر جای بوسیدن استعمال شده، آنرا بمعنی سلام کردن تصور کرده و استیلام مغلوط را مصطلح ساخته اند. چون این استیلام بمعنی سلام کردن و احترام نمودن از مقوله غلط مشهور است و نزد متاخران مصطلح شده، بنابراین ما آنرا در تمام کتاب بحال خود گذاشتیم که لامشاحه فی الاصطلاح.

داد . سردار پیر محمد خان برادر سردار دوست محمد خان ، که در میان عهد پیمان و قسم کلام الله نبود ، بچه خلعتِ سنگین معه جغه مرصع آورده ، پیش سردار عطا محمد خان گذاشته ، و بدست خود ، خلعت وزارت را بسردار عطا محمد خان پوشانیده ، عندلیب زبان را در گلزار مبارک بادی مترنم ساختند . و وقت زدن جغه مرصع ، در سر عطا محمد خان ، سردار پیر محمد خان او را گرفته ، بسر (۱) زمین زد ، و رفا را آواز داده . سردار عطا محمد خان را با خلعت وزارت با کمند ذلت (۲) بسته ، چون گوسفند بر زمین انداختند . بعده خنجر آبدار [از] کمر خود کشیده ، رشته سمع نور بصارش منقطع ساختند و در حبس گرفتار نمودندش .

در صورت این واقعه ، در شهر کابل نوایر آتش شور و شورشعله ور (۳) گردیده ، سردار دوست محمد خان در شهر منادی اس و امان گردانیده ، بانطقای نوایر شور و شر پرداخت ، و جمع آوری لشکر نموده ، رخ نهاد بالاحصار کابل شد ، که شهزاده جهانگیر را اسیر و دستگیر نماید ، و بالاحصار را چون نقطه پرکار ، سخت محاصره نمود ، و مدت چهل روز مابین شهزاده جهانگیر ، و سردار دوست محمد خان چنگ جنگ در نوا بود .

آخر سردار دوست محمد خان ، برج قلعه بالاحصار را نقب زنی

(۱) الف : بر زمین .

(۲) الف : با کمند دسب بسته .

(۳) الف : شعله دار .

نموده، دران خروارهای باروت انداخته آتش دادند، که
 برج مذکور چون کاغذ بادی بر هوا پرید. بعد منهدم شدن
 برج مذکور، شهزاده جهانگیر، جهان را بر خود تاریک دانسته،
 در نصف شب از دریچهٔ بالاحصار برآمده، روی فرار نهاد،
 و سردار دوست محمدخان جرعه نوش بادهٔ فتح و فیروزی گردیده
 تقارهای شادایانه چنان بلند آواز نمود، که صدایش در
 گنبد گردون نیلوفری پیچیدن (۱) گرفت، و چند روز متواتر
 اساس جشن برپای بود، و مرارت جنگ مبارزین اشجعین را
 بانگین عطای خلایق و فائز و بخششهای متکثره، شیرین
 کام نمود.

از اینجا که سردار عطا محمد خان، بمقتضای - مَن عَمِلَ
 صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا - (۲)، در بدی نفس
 خود گرفتار آمده، چراغ دیدهٔ بصارت خود را، از تند باد نیت
 ناصواب خاموش ساخت، و پای راحت را در سلسلهٔ حبس گرفتار
 نمود. تعمر بدی کاشتن، و چشم نیکی داسن، کار
 خردمندان نیست. سعدی:

هر آنکه تعمر بدی کیش و چشم نیکی داشت

دماغ پییده بهخت و خیال باطل بست.

از اینجا که کوری اشرف الوزرا وزیر فتح خان، اگرچه از

(۱) الف: سنجیدن. ج: مانند متن.

(۲) قرآن، فصلت ۴۶ ج ۲۴.

تقدیراتِ ازلی و شومیِ اعمالش بود، لیکن سردار عطا محمد خان
درین امر بسیار ساعی و مشورت کننده بود، که از دست سردار
دوست محمد خان در این دارِ دنیا به انتقام رسید.

در بیان آمدن شهزاده کامران از هرات
و جنگ نمودن با سردار دوست محمد خان و هزیمت
یافتن او، و کشتن وزیر فتح خان را بگوناگون عذاب،
و باز رفتن حانبِ هرات (۱)

شهر یارِ قلم، که سریر آرای اقلیمِ مخنورِ است، در میدانِ مدعاه، چنین لَوایِ بیان می افرازد: که چون شهزاده کامران بندگانِ شاه محمود شاه والدِ ماجدِ خود را بر تختِ سلطنتِ هرات جلوس داده، خود بجمعیّتِ عساکر، از هرات بقطعِ مراحل و منازل، رونق افزای قندهار گردیده. از شنیدنِ خبرِ وحشت اثرِ کوری و گرفتاریِ سردار عطا محمد خان و مغروریِ شهزاده جهانگیر خلفِ خود، در اضطراب و بقراری آمده، بجمعیّتِ هشتاد هزار لشکر و اسبابِ معاربه، از اتواب و غیره از احمد شاهی بهزمِ مقابلهٔ سردار دوست محمد خان روانهٔ کابل گردیده، و سردار پر دل خان که در حضورِ شاهزاده کامران در حبس مبتلا بود، برفاقتِ حریفان، از قندهار گریخته رفت.

هر چند تلاشِ گرفتاریِ او بسیار نمودند، لیکن تیرِ جسته باز نیامد. چون بسببِ گریختنِ سردار پر دل خان، بر

(۱) در نسخهٔ ب: درینجا سنه ۱۲۷۴ نوشته اند، که صحیح نیست و این وقایع در سنه ۱۲۳۴ هجری روی داده بود.

اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان سخت بهره و چوکی مقرر شده. آخر شاهزاده کامران، وزیر مذکور را بهمرکاب خود طرف کابل برده، و چون شاهزاده^۲ مدوح در منزل بینی بادیام (۱) منزل انداز گردیده، بعده بخوانین [خود] هر یک یار محمد خان و عطا محمد خان الکوزئی و عبدالمجید خان بارکزی و غیره امرای خود را حکم اعضا بری وزیر فتح خان داده، بسبب همین که مابین خوانین و امرای مذکور و سردار دوست محمد خان و برادرانش، طریق مخالفت و عناد الی الابد واقع بوده باشد.

خوانین مذکور بموجب حکم شهزاده کامران، اعضای وزیر مذکور [را] هر یک جداگانه بریدند. عبدالمجید خان (۲) که خود بینی برید بود، بر بینی خود هم پیش بینی نکرده، بینی وزیر مذکور برید. باین همه عذابها وزیر فتح خان را کشتند.

سردار دوست محمد خان که در کابل بود، بدریافت این چنین مرگ وزیر موصوف، در جوش و خروش آمده، جمعیت لشکر سه چهار هزار، بعزم مقابله شاهزاده کامران، از کابل روانه گردیده، در عرض (۳) راه مابین کابل، خود را بر حشم شاهزاده کامران رسانیده، [لیکن] لشکر سردار مدوح قدری

(۱) الف: در منزل بادیام منزل انداز. در ب، ج: مانند متن. ولی در تواریخ دیگر مقتل وزیر فتح خان سید آباد و ردگ است [رک: تعلیق لمبر ۱۶].

(۲) تنها در نسخه ب: عبدالمجید خان بارکزی عمو زاده وزیر است، و ازین قریب نزدیک وی با وزیر هدید می آید. [رک: تعلیق ۳]
(۳) الف: در عرصه راه.

قلل، و از شاهزاده معظم الیه بسیار. لشکر سردار موصوف
بمعاینه جمعیت موفوره شاهزاده کامران، در هراس بلکه مستعد
فرار گردیدند.

سردار دوست محمد خان مشاهده این حالت لشکر خود
سر خود، بر لشکر خود چوکی و بهره میداد، که مبادا،
فراری شوند. اربنجا که سردار مدوح بمقتضای
— الْحَرْبُ حِدْعَةٌ — (۱) اولاً تدبیری ساخته، مراسلات خود
را باسم جمیع خوانین شاهزاده کامران، باین مضمون نوشته فرستاده:

”چون مراسلات آن عالیجاهان، که در خصوص

معذرت اشرف الوزرا وزیر فتح خان، و اعضا بری

اشرف الوزرا بموجب حکم شاهزاده کامران ظالم

خدا ناتس [رسید] درین (۲) حرکت ناصواب

نسبت بوزیر مدوح (۳) که ازیشان صادر شده،

از اختیار [ایشان] سرون [بود] و محض بزور

ظالم کامران [بوده]. بر آن عالیجاهان هیچ حرف

نیست، تقدیرات [رب] قدیر چنین بوده. نهایت

قرارداد گرفتاری شاهزاده کامران که نوشته

[بودند] بایغای آن پردازند، که وقت همین

است، والا هر چه بادا باد. فتح و نصرت

(۱) مقوله عربیه است یعنی جنگ فریب است. (۲) الف: و این.

(۳) الف: مدوح اران عالیجاهان که صادر شده.

بر بسیاری و کمی چشم نیست و بر طبق مضمون
 کریمه - کَم مِّن فِئْتَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئْتَةً
 کثیره - يَا ذَنّٰلله - (۱) دلیلی است ساطع و در
 صورت ایفای قرارداد، باعث ازدیاد محبت و
 اتحاد خواهد بود، فقط."

سردار دوست محمد خان مراسلات مذکور، بمضمون صدر
 نوشته، بدست هرکاره (۲)، جانب خوانین و امرای شاهزاده
 کامران ابلاغ داشته، و از قضای کردگار، هرکاره سردار
 مدوح، بدست چوکی شاهزاده محترم الیه، معه کاغذات
 گرفتار آمده، و او را معه مراسلات، بحضور شاهزاده کامران
 حاضر نمودند.

چون شاهزاده مدوح از مضمون مراسلات واقف گردیده،
 از خوانین و امرای خود متشکی شده و در هراس بوده، که مبادا
 از دست خوانین خود گرفتار سوم. آخر شبی سردار دوست محمد
 خان، معه پانصد سوار جرّار و چهار عرابه توپ، بر یک کوه
 بالا رفته، ناگهانی شلک اتواب متواتر نموده، که یکبارگی
 در لشکر شاهزاده کامران تفرقه افتاده، سراسیمه شدند.

بعد ساعتی خویشتن داری نموده، مستعد و آماده مقابله
 گردیدند، و نقاره جنگ بلند آواز ساختند، و شلک اتواب کردند،
 و مورچل (۳) جنگ شروع نمودند، تا آنکه شهسوار عرصه

(۱) قرآن، البقره ۲۴۹ ج ۳ (۲) هرکاره = بمعنی خبر رسان و
 جاسوس است که در عصر غزنویان منتهی میگفتند.

(۳) مورچل یا مورچه = کمین گاه جنگ.

فلک، اعنی آفتابِ عالمتاب، از تردداتِ روز، در خیمامِ شام، منزل انداز گردیده، آتشِ [مورچه] جنگ از طرفین انطفا پذیرفت.
چون شب شد، شاهزاده کاسران در ظاهر با خوانینِ خود صلاح و مشورتِ شبخونی نمود، و در باطن از پس خیالِ واهمه، سر رشتهٔ احتیاط از دست داده، از خوفِ امرای خود، که مبادا گرفتار نموده، بدستِ سردارِ دوست محمد خان بدهند، شبِ شب پس خیزِ معرکهٔ فرار گردیده (۱)، از راهِ هزاره (۲) برابر رخ [بهاد] هرات، و چون زاغِ سب، از خوفِ سنقار زرّین چنگِ آفتاب، روی در فرار نهاد.

[چون] روز روشن گردید، سردارِ دوست محمد خان، از ماجرای گریزِ شاهزاده کاسران ناخبر سده، هرگز اعتبار نیاورده، که آیا چون شد؟ که شهزادهٔ ممدوح باین همه جمعیتِ لشکر، بی جنگ، چنگِ فرار نواخته باشد؟

با آنکه جوایس فرستاده، تصدیقِ این خبر ساخت. بعده سردارِ موصوف در لشکر گاهِ شاهزاده رفته دید، که میدانِ مصاف، صاف افتاده، و چیزی که اسباب از خیمای غیره دران میدان افتاده بود، همه را بدستِ یغما آورده، مظفر و منصور بر گردیده، شلکِ اتواب فتح مندی نمود، و نقارهای فیروزی بلند آواز ساخت، و فتح نامجاتِ عباراتِ رنگین و استعاراتِ

(۱) الف: فرار نموده.

(۲) هزاره = قومیهی که در وسطِ افغانستان ساکنند، و راهِ هزاره بین غزنی و هرات راه مستقیم کوهستانیه.

دلگزين ، جانبِ کابل و برادران خود هر یک سردار کهنـدل
خان و شیر دل خان و رحمدل خان و مهر دل خان که در قلعهٔ
معروف (۱) بودند ، نوشته فرستاد ، و خود مراجعت فرمای
کابل گردید .

سردارانِ مدوح ، بعد ورود فتح نامـجات ، ابوابِ فتح و
مسرت ، بر چهرهٔ حال فرخنده [قال] خود کشاده ، جمع آوری
لشکر نموده آمده ، داخل قندهار شدند ، و از موایدِ کامرانی
احمد شاهی شیرین کام گردیدند . و تقارهٔ دَور دَور ریاست
و حکمرانی سردار ، در ملکِ خراسان بلند آواز گردیده ، روز
پروژ چراغِ حکومتِ سرداران ، در شبستانِ خراسان روشن گردید .
وقوع این واقعه مطابق سنه ۱۲۳۴ هـ میباشد .

(۱) قلعهٔ معروف = حائـست در حدود چهل میلی جنوب شرقی قندهار ،
که مسکن اقوام بارکزی و پرورشگاه قدیم دودمان وزیر فتح خان بود .

ر بیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر

طلبانیدن بندگان شاه شجاع الملک را از لودیانه ، و داخل

ن شاه در پشاور، و جنگ نمودن با سردار محمد عظیم خان،

و هزیمت یافتن [شاه و رسیدن شهزاده محمد تیمور شاه]

در شکارپور (۱)

سردار قلم عظیم الوقار، که ناظم کشمیر ولایت سخنوریست، انتظام ولایت مدعا چنین می پردازد: که سردار محمد عظیم ن ناظم کشمیر، سبب سوز و گداز مقدمه اشرف الوزرا وزیر خان، صلاح کار خود در طلبانیدن بندگان شاه شجاع الملک نه، و در میزان فکر خود سنجیده، و کلاء و عرایض خود را عبرت گوناگون شرایط خدمتگذاری و فرمان برداری و عهد ان موثق نوشته، به پیشگاه شاه ممدوح، جانب لودیانه نه نمود.

شاه موصوف اگرچه در دارالامان لودیانه، زیر سایه عاطفت کار انگلیسیه بهادر، فارغ البال اوقات حیات مستعار، بکمال ساط و خرمی بسر می آورد، لیکن معشوقه سلطنت و شهریاری، چنان معشوقی است، که کسی عمداً از وصال او، لها و

(۱) ب: و آمدن شاهزاده تیمور شاه در شکارپور بموجب صلاح ن سنده.

امتناع ورزد. شاهِ مدوح را همیشه، صورتِ شاهدِ سلطنته
و فرمانِ روانی در مرآتِ خیال رخ نما بوده، باوجودیکه بر قول
و فعلِ طایفهٔ بارکزنی، چندان اعتبار نداشت، لیکن از کمال
تعشقِ معشوقهٔ سلطنتِ بفحواي، بیت:

رشته‌ای در گردنم افکنده دوست می برد هر جا که خاطر خواهِ اوست
بموجب خواهش و معروضاتِ سردار محمد عظیم خان،
در سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری مقدسه، معهٔ
قدری سواران و پیاده و چند عرابه توپ، از لودیانه برآمده،
بقطعِ منازل، رونق افزای دیرهٔ غازیخان [گردید].

در آنوقت سردار سمندر خان نامیزنی بنظامتِ دیرهٔ غازیخان،
مامور بود، باولبایِ دولت، مرتکبِ بی ادبیِ مقابله گردید،
لیکن تابِ مقاومت نیاورده، از روی مصلحتِ وقت، فرار اختیار
نمود. و امنایِ دولت چند ایام در دیرهٔ غازیخان مانده،
باتنظامِ مهام دول و جمع آوری سوار و پیاده و سامانِ جنگ
می پرداخت.

درین اثنا سردار پردل خان که از قیدِ شهزاده کامران،
از قندهار فراری شده بود، مشرفِ عتبه بوسیِ اولیایِ دولت
گردیده، بخلاعِ فاخره سرفرازی یافت. و سرکارِ اشرف از آمدنِ
سردار پردل خان نهایت هم آغوشِ شاهدِ فرحت و انبساط گردیده
بعد از چند مدت، سرکارِ اشرف، عالیجاه محمد زمان خان
خلف سردار اسد خان (۱) را بحکومتِ دیرهٔ غازیخان سرفراز

(۱) اسد خان برادر وزیر فتح خان بود [رک: تعلیقِ نمبر ۴]

ساخته ، خود بدولت تشریف فرمای سحت پشاور، و شهزاده محمد تیمور خلف خود را روانه شکارپور نمود . و میر صاحبان سنده ، هر یک عالیجاهان میر کرم علی خان و میر مراد علی خان ناظمین حیدرآباد ، و عالیجاهان میر سهراب خان و میر رستم خان [و میر مبارک خان] والیان خیرپور (۱) باستدراکِ حال عزیمت و اراده سرکار اشرف ، که باستدعا و صلاح دیدر سرداران خراسان ، هر یک سردار محمد عظیم خان و سردار دوست محمد خان و غیره برادرانش، بهوای دوان سلطنت، روانه خراسان می باشد . از آنجا که میر صاحبان سنده ، بطر بر عاقبت اندیشی و لحاظ زور پادشاهی (۲) ، خود را پیش انداخته ، عرایض مشعر بر گوناگون معارف و خدمتگذاری و استدعای روانگی شهزاده محمد تیمور جانب شکارپور بود . بسرکار اشرف عرض نمودند .

هرگاه شهزاده موصوف ، بموجب استدعای میر صاحبان سنده ، از دیره غازیخان برآمده ، بقطع منازل ، داخل قلعه سبزل (۳) سرحد میر صاحبان سنده گردیده ، معتبران امیران مددوح ، بجهت استقبال و بجا آوری خدمات شهزاده موصوف مامور شدند . و عالیجاهان مقصود خان و تاج محمد خان بارکزی ، دران ایام سیار گزار حکومت شکارپور بودند .

(۱) رک : تعلیق نمبر ۶ . (۲) ک : روز پادشاهی .

(۳) قلعه سبزل [سبزل کوٹ] بفاصله ۷۷ میل شمال شرق روڑی واقع ، و از بهاولپور چهار میل فاصله دارد . این قلعه سرحد سنده و بهاولپور شمرده می شد . [— سند گزیتیر ۹۲۳].

هرگاه عالیجاهان مذکور از آمدن شهزاده مذکور، آگاه شدند، گلزار حکومت شکارپور در چشم آنها خار مغیلان گردید، و چون موج دریا در پیچ تاب و اضطراب آمدند، بلکه مانند سپند، در مجمر بقراری، وطن ساختند.

فی الجمله جمع خوانین پته داران (۱) شکارپور، هر یک عالیجناب جمعه خان بارکزی و سعادت مند خان (۲) الکوژی و خیرالله خان و مدد خان فوغلزئی [و مولا داد خان فوغلزئی] و سلطان خان نابری و شاهوکاران (۳) شکارپور، هر یک سیئه تندن مل و سبوا سنگه و کلاب رای و غیره پنجابی ها (۴)، بین خود جمع گردیده، در خصوص آمدن شهزاده مدحوش مشورتها کردند، و قلم آسا دم بدم در مدار بدیرات غوطه میخوردند. لیکن قهرای از فقرات مدعای مافی الضمیر، بر صفحه مصلحت، نگارش داده نمی توانستند.

رفته رفته تمثال این معنی را در آئینه سنجش حلوه گر

(۱) پته دار = شخصیکه زمین دولتی را باجاره میگیرد، و یک حصه عواید آنرا به حکومت میداد.

(۲) ب: سعادت محمد خان.

(۳) شاهوکار یا ساهوکار = بازرگان و سوداگریکه تجارت کلی شهر در دست می داشت و کار بانکداری هم میکرد.

(۴) الف: و غیره پیچات [۹] که صحیح آن پنجات اسب. یعنی مجلس مشوره یک ده یا یک شهر، که در سیستم اداره قدیم، مرکز فیصله تمام امور مردم بود.

نمودند (۱): که درین بابت با میر صاحبانِ سنده مشورت باید نمود، و انکشافِ این عقود (۲) مشکله، موقوف بر رایِ خرد نماییِ میر صاحبانِ سنده باید گذاشت، ببینیم که مدبرِ اندیشه و عقلِ بالغه^۳ میر صاحبان چه فتوا میدهد؟

هر گاه آمدنِ شهزاده^۴ کاسروایِ والا تبار، باستصواب و صلاحِ امیرانِ سنده می باشد، پس تدبیراتِ مایان همه در خاک باید کرد، و اگر نحوِ دیگر است، پس بصلاح و استمدادِ میر صاحبان دفع و رفعِ شهزاده آسان خواهد شد.

چون خوانینِ پته داران و شاهوانِ سکارپور، برین مصلحت هم اتفاق و همدستان گردیده، عالیجاهِ جمعه خان نارکژئی را که در مراتبِ عقل و دانائی خود را سرآمدِ روزگار میدانست، پیشِ میر صاحبانِ خیرپور فرستادند، تا معلوم نماید، که اراده^۵ میر صاحبان چیست؟

ازانجا که آمدنِ شهزاده محمد تیمور، در اصل بموجبِ صلاحِ امیرانِ سنده بود، عالیجاهِ جمعه خان در حین ملاقاتِ میر صاحبان، چندین طومار و رساله^۶ تدبیراتِ مدعایِ خود خوانده، و از هر سخنانِ بیان نمود، لکن فایده نشده، بلکه میر صاحبان عالیجاهِ جمعه خان را بانفاقِ معتبرانِ خود، بحضورِ شهزاده^۷ موصوف روانه نمودند، که در مکانِ گهونکی (۳) رفته،

(۱) الف: کردند. (۲) عقود = جمع عقد بمعنی گره.

(۳) گهونکی = در ۱۸ میلی شمال شرقِ روهڑی بر جاده^۸ عمومی واقع و ایستگاه کوچک راه آهن است [— گزیتیر سند ۹۲۳].

مشرفِ سلام شهزاده^۱ والا تبار گردیده، مقربانِ شهزاده^۲ عالی تبار، بسیار بدلاسانی و استمالتِ عالیجاهِ مذکور پرداخته. بعد حصولِ سلامِ شهزاده، عالیجاه جمعه خان تمامی سرگذشت را طرفِ عالیجاهان مقصود خان و تاج محمد خان و جمیع خوانین پته داران و شاهوکاران نوشته فرستاده، که آمدنِ شهزاده^۳ والا تبار، محض بمصلحت و صلاحِ امیرانِ سده می باشد. درین صورت ترکِ شکارپور نمودن، و از معشوقه^۴ حکمرانیِ شکارپور مفارقت اختیار نمودن، بسا بهتر و مقرونِ مصلحتهاست.

عالیجاهانِ مذکور بعد رسیدنِ نوشته^۵ عالیجاه جمعه خان، داغِ حکمرانیِ شکارپور بر دل گذاشته، سینه سوزان، اسک ریزان، دستِ افسوس چون مگس سائیده، بر فرق حسرت زنان، عالیجاهِ تاج محمد خان روانه^۶ سمتِ خراسان، و مقصود خان بمفاصله^۷ چهارکروه از شکارپور در اورنگ آباد (۱) رفته، بر اورنگِ حسرت نشسته، بعد از چند روز شهزاده محمد تیمور [در سنه ۱۲۳۴ هـ] معه سید میر ابوالحسن شاه [و آقا حسن ناظر باشی] و دلاورخانِ پیش خدمت، بجمیتِ دوهصد سوار و پیاده داخلِ شکارپور گردیده. و از طرفِ امیرانِ خیرپور عالیجاه حمزه خان تالهر و دیوان دلپت رای (۲)، بجهتِ خدمتگذاری و دلجوئی و دلاسانی رعایای شکارپور، برکابِ شهزاده^۸ موصوف حاضر بودند. و مبلغِ هفت رویه یومیه متصرف میشدند. و در حینِ جلوسِ فرمائیِ شهزاده^۹ ممدوح بر مسندِ حکومتِ شکارپور، تمامی خوانین پته دار و

(۱) اورنگ آباد = ناکنون بهمین نام موجود و مشهور است.

(۲) ک: ذل هست رای [؟] در الف، ج: مانند متن

شاهوکار آمده، دولت استیلام شهزاده^۱ بمدوح حاصل نمودند. و از دفتر خانه^۲ عاطفت شهزاده، فرمان جهان مطاع دلاسانی و استمالت، بنام رعایای شکارپور، و هر خاص و عام، شرف صدور یافت. در شهر شکارپور منادی امن و امان، در هر کوچه و برزن گردانیدند.

شهزاده^۳ والا تبار، که عن موسم بهار گلزار جوانیش بود، و اوقات خود را به گلچس ریاض عیش و عشرت و کاسرانی بسر می آورد، و روز بروز گلچهره^۴ رخس، طراوت نازه میگرفت، و در [هر] روز هفت لباس گوناگون رنگ می پوشید، و در باغهای شکارپور، هم آغوش ساهد تمانا و نای نوش بوده تا مدت هفت هشت ماه مطلق العنان بوده، از معشوقه^۵ حکمرانی شکارپور و گلرخان پری و شان سکارپور، حظهای می برد، که درین اثنا، خبر وحشت اثر هزیمت اولیای دولت از پشاور رسیده، که شکر عیش در کامش، چون رهبر نلخ گردیده، و از انتظار اولیای دولت، چشم براه، و هر نفس، نفس های سرد از دل میکشید. و ایادی دعا بدرگاه ایزد کبریا برداشته، از وود اخبار اختیار اولیای دولت (۱) آمین آمین میخواند.

(۱) درک: مسوخ اسب، خوانده نمی شود

در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر

و جنگ نمودن با شاه شجاع الملک در پشاور، و هزیمت شاه،

و چند روز توقف شاه در دره خیبر. از اینجا آمدن در شکارپور

از راه مزاری ها (۱) برهمونی سید ولی شاه

هزار داستان قلم خوش رقم، در نغمه طرازی این داستان،

در بوستان بیان، چنین خوشنوا (۲) میگردد: که هرگاه سرکار

اشرف، از دیره غازیخان برآمده، نقطه منازل، رونق افزای

پشاور گردید، و بر تخت سلطنت جلوس نموده، بانتظام امورات

جهاندارى مى برداشت.

سردار محمد عظیم خان از دارالجنه کشمیر بی نظیر، معه

جمعیت خزاین و حشم، روانه پشاور گردیده، و عالیجاه

عبدالجبار خان برادر خود را در کشمیر گذاشته، و سردار

موصوف از می [دولت] کشمیر چنان سرشاری داشت، که در

وقت سواری، فقط سی چهل اسب با یراق طلا و جلهای ربفت

(۱) ک: از راههای بیراهي برهمونی... الف: از راه مراری ها.

مزاری فومست از بلوچ، که در ضلع دیره غازیخان سکوب دارند

[—تاریخ بلوچستان ۵۷] و این صحیح است، زیرا خود شاه شجاع هم راه

آمدن خود را به شکارپور این سبب به تفصیل بیان کرده [—واقعات ۶۷].

(۲) الف: خوشنوايي میکنند.

و کلنگی‌های (۱) مرصع، در جلو سردار موصوف می‌رفتند. و از خیابانهای گلگون پشمینه، و غ. اسباب و سامان که به‌همراه سردار مدح بود، تعداد آن از تحریر و تقریر خارج. و همین اراده داشت: که همه دولت و سامان، نظر گذار اولیای دولت نموده، بخلاع وزارت سرفرازی خواهم یافت. و در خدمات اولیای دولت، در همه باب حائشانی نموده، حلقه بگوش و بنده بفرمان خواهم بود.

لکن از مشت حق بیخبر، که دهقان قضا و قدر، چه نخل‌های کبنه (۲) و بدسلوکی در زمین‌های دل‌های طرفین می‌رویند؟ و مبارز اراده حق، چه چیزها (۳) بر پای می‌نماید؟

هر گاه سردار محمد عظیم خان، نزدیک بکدو منزل سواد پشاور رسیده، مردم خوانین، در سرکار اشرف عرض نمودند: که پاس عزت و حرمت سردار محمد عظیم خان در نظر سرکار اشرف داشتن، و چندی (۴) از امرا برای استقبال فرستادن، بعید از اشفاق خسروانه، و عنایات شاهانه نخواهد بود.

چونکه سردار موصوف، از نظر الطاف سرکار اشرف، بخلاع فاخره وزارت دولت سلطنت، سرفرازی خواهد یافت، در

(۱) در هندی کلنگی به فتحین حیز رنگ شده، منقش، نقطه‌دار است
[— قاموس هندی] .

(۲) الف: کبنه. ج: مانند بتن.

(۳) الف: چه فسادها. (۴) الف: واحدی از امرا.

صورت اقبال این التماس ما هواخواهان دولت، یکی نیکنامی و بلند همتی سرکار اشرف، و دیگر خوشنودی خاطر و سرفرازی سردار موصوف خواهد شد. و در امور دولت سلطنت، مجوز این نحو کارها مقرون مصلحتهاست.

از آنجا که سرکار اشرف، همیشه جرعه نوش ناده خود پسندی [بود]، حرف مصلحت و خیراندیشی دیگری از امرا گوش (۱) نمیداد. بامرای خود جواب داده که: هر گاه سردار محمد عظیم خان خود را از خدمتگذاران و حان فشانان سرکار اشرف میداند، پس [از] استقبالش چه احتیاج؟ خانه دول سلطنت، همه از خود اوست. باید که با همه اسباب دولت کشمیر، برابر خود را باستان فلک بنیان رسانده، دولت عتبه بوسی (۲) حاصل نماید. بعده نوازش او اختیار سرکار اشرف می باشد.

هر چند خوانین درین باب بارها عرض کردند، لکن بدرجه اجابت و اقبال نرسیده. [اولیای دولت] از توسن سرکش استبداد خود فرو نیامد.

درین صورت: دانسته سردار محمد عظیم خان شده، که اول بسم الله غلط! هنوز شاه بی سر و سامان و در ابتدای کار، که تا حال جلوس فرمای تخت سلطنت نگردیده، چنین روش کم التفاتی بمفرمایند، و در عین سلطنت که خمخانه غرور است،

(۱) الف: دیگری از امراء گوزر خر میدانست.

(۲) ک: عقبه بوسی [۹]

چه نحو گله‌ها از اهتزاز نسایم بی مه‌ری سرکار اشرف،
نسبت ما هواخواهان متبسم خواهد شد!

رفته رفته از آهنگ نوازان ساز قضا و قدر، از طرفین قانون
ناسازگاری و عناد در نوا آمده. سردار محمد عظیم خان، عالی‌جاه
مهر علی خان میر اخور خود را بجمعیت لشکر، در مقابله
سرکار اشرف [بخلع فاخر] ماسور نمود.

چون موسم بهار بود، اکثر اسپان عمله^۱ فعله^۲ سرکار
اشرف، بجهت خسیل (۱) خوری، در دهات گرد و نواح پشاور
رفته بودند. هر گاه اولیای دولت، ازین سراره^۳ فساد آگاه شدند،
لاچار بجمعیت معدوده^۴ موجوده سوار و پیاده، از بالاحصار پشاور
فرود آمده رفته، در میدان جنگ پای پر دلی افشوده، جنگ
جنگ را در نوای آورده، و پیادگان پلتن (۲)، در اضراب اتواب
و تفنگ‌ها، در چستی و چالاک‌ی، برق شتاب بودند. لکن از
برق آسمانی خبری نداشتند، که شعله افروزان قضا و قدر، در
عین شعله افروزی جنگ، شراره^۵ آتش در بارودخانه^۶ سرکار
اشرف افکنده (۳)، و دبه‌های باروت را شعله^۷ آتش گرفته،
بنحوی صداها بلند گردیده، که گویا از فلک رعد بر زمین رسیده.
و از بس دود بارود، راه شش جهات بنظر نمی آمده، و اکثر

(۱) خسیل = کش سرسبز گندم و جو که هوز دانه نکشیده

باشد.

(۲) الف: پلتن. اما پلتن بمعنی عسکر مسلح تربیه شده است.

(۳) ک: افتاده.

پیادگانِ شاه، چون بکاغذ بادی برباد رفتند.

مهر علی خان میر آخور، این حالت دیده، صدهای دبه‌های بارود شنیده متحیر مانده، که آیا این چه طلسم بازی است، و پای خود را از کارزار سست گرفته، چون بعد سوختن آتش خانه بارود، شاه بر اسب خود (۱) سوار، و قیل کردار رخ نهاد دره خیر گردیده. بعد از ساعتی که غبار دود فرو نشست، میر آخور مذکور دید، که میدان جنگ صاف افتاده. بعده رفته، توخانه شاه و غیره سامان، بدست یغمای خود آورده، و در تعاقب سرکار اشرف مبلغی راه رفته، و اسبان خود را دوانید، لیکن بر گردش برسید، پس گردید.

و سرکار چون بوی [آسا] شتاران، خود را در کوهستان خیر رسانیده، حند ایام در کوهستان خیر توقف گرفته. هر چند سردار محمد عظیم خان، هب بدست آوردن ساه، بطایفه خیریان تلاش نموده، ندادش.

هرگاه سردار موصوف از دره خیر عبور نموده، داخل کابل گردیده. بعد از دوسه ماه خبر رسید، که خطه کشمیر جنب نظیر را خالصه رنجست سنگه فتح نمود، و عبدالجبار خان فراری شده داخل کابل گردید.

سردار محمد عظیم خان ازین معنی در عظیم غم و الم مبتلا گردیده، دست افسوس می مائبد، و چون مگس بر سر نداشت خود میزد، و از دست جبر جبار خان فریادها میکرد، که ای

(۱) الف: بر اسب فرار، و قیل کردار.

جبارا اینچه خبر کردی؟ که ملک کشمیر از دست دادی؟
لیکن با تقدیر رب قدر چه تدبیر؟ — يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ
وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ — (۱).

چون خالصه سنگه، این نامی ملکه‌های کشمیر و پشاور
و غیره که گرفته بود، بضرب شمشیر، که چندین هزاره‌ای
فوج لشکر خود را در میدان معارک بر باد داده، و شرح
جنگ‌های خالصه سنگه دفتری علل‌عده می‌خواهد.

غرض ولایت کشمیر، در ازه و صفائی بی نظیر، و محل
عیش و تماشا می‌باشد، دیده مردم بهاشاین، از نظاره آن محور
حیرت می‌شوند. بهشت برین را با او چه مشابعت؟ و روضه
جنت را با او چه نسبت:

بچشم (۲) کم نبینی ملک کشمیر

که صد فردوس پیشش خونه چین است

لیکن دولت کشمیر، عجب تأثیری دارد. در هر خاده
حاکم [که] راه یافته، خانمان او را بر باد فنا داده. چندین
ناظران کشمیر، خراب و بر باد گردیده، خرابی بنیاد سردار
محمد عظیم خان از دولت کشمیر بعمل آمده. و بنیاد سلطنت
خالصه رنجیت سنگه، که در عقل نمی‌آمد، از دولت دخل
کشمیر منهدم ساخته، بر باد رفت.

(۱) قرآن، الحج ۱۳-۱۸ ج ۱۷.

(۲) الف: خطه کشمیر را بچشم کم ببینی

که صد فردوس رو خوسه چین است [۹]

در بیان آنکه بعدِ هزیمتِ شاه شجاع‌الملک از پشاور
میر صاحبانِ سنده در کشیدنِ شاهزاده محمد تیمور
از شکارپور بسیار ساعی شدند

و جمعه خان نارکزی را بر پای نمودید، که با شاهزاده

سمدوح جنگ نموده، فراری شده و آمدن در شکارپور

تیغِ قلمِ تیز رقم، در معرکه آرائی این مدعا، چنین جلوه
بیان میدهد: که هرگاه سرکارِ اشرف، از مقابلهٔ میر علی خان
میر آخور، هزیمت یافته، در کوهستانِ حیر (۱) رفته متواری
گردید، و این خبرِ هزیمتِ ساه، در تمامِ اکنافِ عالم
شهرت گرفته، لکن چند روز، خبرِ سرکارِ اشرف، محقق معلوم
نمی شد، که کجا هستند؟

میر صاحبانِ سنده بدریافتِ این خبر، یک مرتبه دستِ
طمع و توقع از خلافتِ سلطنتِ شاه شسته، و چشمِ اخلاص را
پوشیده، جانبِ شاهزاده محمد تیمور، که در شکارپور سرخوش
بادهٔ نشاط کامرانی بود، عرایضِ خود باین مضمون نوشته
فرستادند که:

”از تقدیراتِ الهی، مقدمهٔ خلافتِ سرکار

همایون، باین قسم درهم برهم گردیده، که

احوال کما [هو] حقه اولیای دولت معلوم بیست
 که کجا نزولِ اجلال دارند، و طایفهٔ نارکزئی
 در قرب و جوارِ شکارپور، بلکه در عینِ شکارپور
 توقف دارند، و اوسان منتظرِ چنین وقت بودند،
 مبادا از روی سبزه و کینه وری، با ملازمانِ
 شاهزاده، در مقامِ سرکشی در آیند، و چشم
 زخم رسانند، و فردا با اخلاص کیشان، در حضور
 امنای دولت، محلِ عتاب و خطاب سویم، و
 فقرات نویسِ سرمساری گردیم، که چرا صلاحِ
 خیر ندادند. بفکرِ و رای خیرنمای ما هواخواهان
 همین میرسد، که ملازمانِ شاهزاده اگر از
 شکارپور تشریف فرمای طرفِ دیگر شوند، عین
 قرین مصلحت. و در این اسر محض خیرِ دولتِ
 ملازمانِ شاهزاده متصور! "

و بطرفِ عالیجاهان جمعه خان و مقصود خان نوشته
 فرستادند که :

"مقدمهٔ سلطنت شاه شجاع الملک، باین قسم
 که بمطلبِ دولت نارسیده، از جنگِ سردار
 محمد عظیم خان، جنگِ مدعای خود، بهخانی
 خونِ هزیمت رنگین ساخته، جنگِ فرار نواخته
 است. سراغش معلوم نمیشود که کجا رونق
 افزای میباشند (۱). در حال توقفِ شاهزاده

در [ملک] شکارپور، مقرونِ مصلحت
 دور اندیشی نیست. از روی صلاح میباشد که
 ملازمانِ شاهزاده از شکارپور، منزل اندازِ طرفِ
 دیگری شوند، که بهتر است ایشان هم متحرکِ
 این سلسله گردیده. اگر سخنانِ اهلِی و
 انسانیت، رفتنِ ملازمانِ شاهزاده گردد،
 زهی احسن. و الاً بمقتضای مضمون:
 چون زاهلیت نگردد کارها صورت پذیر
 چس-ارورا، کلیدِ مخزنِ مقصود کن!
 زیاده اختیار دارند، فقط."

اراجا که عالِمجاهانِ موصوف، بعدِ مطالعهٔ این مراسله
 در کشیدنِ شاهزادهٔ مدحِ ارشکارپور، هر چند بمهدانِ
 حیل وری در پیش نمودند، لیکن بحضورِ ملازمانِ
 شاهزاده پیش نرفتند. رفته رفته مابین ملازمانِ شاهزاده و
 عالِمجاهانِ جمعه خان و مقصود خان، نوایرِ آتشِ خنک سعله ور
 گردیده، از طرفین چند نفر میاهیان کشته شدند.

آخر عالِمجاه جمعه خان بارکزی، از روی مصلحت، فرار
 اختیار نموده، رفته در اورنگ آباد، باتفاقِ عالِمجاه مقصود خان
 هم مقصودِ توقف گردیده. اگرچه میر صاحبانِ سنده، بجهت
 کشیدنِ ملازمانِ شاهزاده [از شکارپور] تیرها در کمانِ تدابیر
 خود انداخته، بزورِ بازوی شعور و دانش با گوش کشیدند (۱)،

لیکن بر هدفِ مدعائیِ نخورده (۱)، ملازمانِ شاهزاده، شمشیرِ مردانگی بر کمرِ همت بسته، در جوابِ باصواب، جانبِ میرِ صاحبانِ سنده، فرمانِ جهانِ مطاع باین مضمون نوشته فرستادند که:

”از شرایطِ صداقتِ اخلاصِ کشی، و هواخواهی که آن عالیجاهانِ خواص خیر خواه دولتِ اند مدت میباشند، بسیار تعجب گردیده. امروز روزِ امتحانِ نقص و عیار (۲) زرِ کاملِ عیارانِ بوته^۳ صداقتِ اخلاصِ میباید، و هم از قانونِ مخالفِ نوایانِ دغل اندیش آگاه شدن است.“

ملازمانِ شهراده، ناستظهارِ صداقتِ اخلاصِ آن عالیجاهانِ نشسته، خاطر جمع می باشند (۳). و این چه خیالِ محالِ اندیش، در سرِ صداقتِ اثر گرفته: که جمعه خانِ نارکزئی را انگشتِ به کُتون داده بر پای کرده اند (۴)، که با ملازمانِ شاهزاده، محرک (۵) سلسله^۴ بی ادبی و فساد مگردد، و آن عالیجاهانِ بچشم تماشا می بینند، و استمداد (۶) نمی کنند، این چه

(۱) الف: نویسنده. (۲) ک: عیار از.

(۳) الف: می باشم. (۴) الف: گرداند. (۵) ک: متحرک.

(۶) الف: استعداد.

مروت و چه اخلاص ؟ و از کدام ننگ (۱)
مسلمانی و قرب و جوار تصور نموده می شود ؟
[مصرعه]

مکن مکن که نکو محضران چنین نکنند
و تا خبر سرکار اشرف شاه با ما (۲) محقق
معلوم نگردد ، رفتن ملازمان شاهزاده از شکارپور
محال . و اگر بفریب دنای بیوفای (۳)
دو روزه بی اعتبار ، دست فتنه و فساد کوتاه
ندارند ، اختیار دارند ، بیت :

هرچه آید بر سر فرزند آدم نگذرد
مرد را ناید که از سردانگی خود نگذرد

میر صاحبان سنده چون از مضمون جواب شاهزاده والا تبار
مطلع شدند [سر] خیال ، حسب (م) عاقبت اندیشی فرو برده ،
و دست (ه) تحمل در حلقه ابواب بردباری زده ، طریق
اصطبار (۶) در پیش گرفتند ، و هر روز یک نغمه تازه از قانون
لطایف الحیل ، بذریعه عرایض می نواختند .

تا مدت چهل پنجاه روز ، مابین شاهزاده و میر صاحبان
سنده ، در بزم گفتگویی ، نسی حکایات و شکایات بلند آواز بود .
در این صورت عالیجاهان مولا داد خان و خیرالله خان و مدد خان
فوقلونی آمده ، در خدمت شاهزاده والا تبار حاضر شدند ، و چند

(۱) ک : نیک . (۲) الف : شاه بابا . (۳) الف : بی وقار .

(م) الف : بجهت (ه) الف : دوس [۹] (۶) اصطبار = صبر کردن .

کسمان سپاه، از مردمان شور، از قسم جولاً و موچیان (۱) و قصابان و غیره اصناف گران جمع نموده، از نظر شاهزاده گذرانیدند، و لاف و گزاف، از خدمت گذاری و حان فشانی میزدند، و قسم ها (۲) می خوردند، که در دفع و رفع مخالفین دولت، خودها را معاف و مقصر نخواهیم کرد، و حان را نثار راه خدمات سرکار اشرف خواهیم نمود، و سوم (۳) حصه از پیدایش مالیات سائر شکارپور [از] شاهزاده مذکور میگرفتند، و دلجوئی شاهزاده می نمودند، و شاهزاده چشم انتظار راه سرکار اشرف داشت، و از صدور احبار، آمین آمین میخواند [ند].

(۱) موچی = کفش دور. (۲) الف: و قسم های شاه بانا اولیای دولاب می برداشتند.

(۳) ب: ملازمان شهزاده از پیدایش سائر شکارپور، سویم حصه مالیه، عوض مدد معاش به عالیجاهان مذکور عطا می فرمود. ج: و سویم حصه از پیدایش مالیات سائر شکارپور میگرفتند و دلجوئی

در بیان نزولِ اجلالِ شاه شجاع الملک در شکار پور

و بجلدی تشریف بردن شاه پسر میر صاحبان سندھ،

و عهد و پیمان کردن با امیرانِ سندھ، و باز

نشریف آوردن در شکار پور

توسنِ قلمِ مشکین رقم، در قطعِ منازلِ این مدعا، چنین
تیز رَوِ بیان میگردد که : هر گاه سرکارِ همایون از درهٔ
خیبر (۱) برآمده، رخ نهادِ دیرهٔ غازیخان گردیده، چون
نزدیکِ دیرهٔ مذکور رسیده، عالیجاه محمد زمان خان (۲) که
ناظمِ دیره بود، بدریافتِ خبرِ هزیمتِ اوایای دولت، جمع
آوری لشکر نموده، مستعدِ مقابله و محاربه گردید.

ازانجا که اولیای دولت، نظر بر صورتِ حالِ آوارگی
خود، اقامتِ مقابله نگرفته، رخ تاب شده، روانهٔ شکار پور،
و برهبری [مید] میان ولی شاه سکنهٔ شکار پور، از راه روجهان
و کشمور (۳)، بطریقِ منازل واردِ شکار پور [شدند].

(۱) ک : خیبر پور [۹]. ج، الف : مانند متن .

(۲) رک : تعلیقِ نمبر ۳ .

(۳) روجهان = علاقه نصیر آباد متصل جبکب آباد که مسکن قوم
(بقیه بر پاورقی صفحه ۱۰۸)

بعضی معاندین که فلک وار دغدغه داشتند، از پرتو
مقدم آفتاب سرکار اشرف (۱)، حماس رار، در آتشیانه هراس
پنهان شدند، و بروز مجال پرواز [و تردد] نداشتند.
سرکار اسرف بعد نزول اجلال شکارپور، در عرصه چند
روز، از هسب و نیست مالیات [سکارپور] و تمامی اسورات
واقع گردیده، دانست که اربین مالیات سایر شکارپور، حفظ
احراحاب خوانجه سرکار اسرف هم نخواهد شد، و انتظام
امور دول سلطنت، بدون خزاین متعذر، و هم بوسف
سر دار معلی در شکارپور، بجر سازگاری و موافق سر صاحبان
سندھ صورت پذیر نخواهد شد.

اولاً: بشرط ورود سکارپور، دستخط های مبارک، مشعر
بر نزول احلال خود، و مراسم صداقت و احلاص و حرخواهی
و سرم و ناموس داری، بمضمون مرعوب که راقم دستخط های
مدکور این خاکسار بود بوسه، جانب میر صاحبان فرستاده،
و بعد از چند روز، از روی مصلحت وقت، خود اولیای دولت،
به بهانه زیارت فیض بشارت مخدوم حضرت لعل شهباز (۲)

(بمه حاسیه ص ۱۰۷)

حمالی بلوچ اسب [تاریخ بلوچستان ۵۳] و از سرحد سده هنب میل
فاصله دارد [سد گرییر ۹۱۳] اما کسمور در شمال عربی حیکب آباد
بفاصله ۲۰ میل، و ارسکهر بفاصله ۸۰ میل واقع اسب [سد گزیتیر ۹۱۸]
که بلوچیان دران ساکنند.

(۱) الف: سر دار امدس. (۲) رک: تعلیق نمبر ۱۸.

قدس الله سره العزیز، بسواری کشتی‌ها، از ناله^(۱) سندشکارپور، در عینِ موسم طغیانی، معه^۲ چند خوانین و عمله و فعله، تشریف فرمای بسمتِ امیران سنده گردیده.

هرگاه سرکارِ اشرفِ اعلی، زیر قلعه^۳ بکهر (۴) عبور فرمودند. مستحفظین قلعه مذکور، نفکها بر کشتی سرکارِ همایون زدند، لیکن خیر حیر کنان، زورق‌های سرکارِ اشرف، چون برق بروی دریای قلعه بکهر گذشتند و رفته در مکان دوهه لنگر انداز گردیده. میر صاحبانِ خسر پور، چون لنگر اندازی سرکارِ اشرف شنیدند، عالیجاهانِ امران هر یک میر سهراب خان و میر رستم خان و میر مبارک خان، و دیگر صاحبزادگان سرعتاً از خیرپور سوار گردیده، در مکانِ دوهه مشرف سلامِ سرکارِ اشرفِ اعلی گردیدند، و آدابِ عبودیت و اخلاص را بجا آورده، تحایفِ نفیسه از هر قسم، بیشکش نمودند، و در تعارفِ مهمانداریِ اولیایِ دولت، دقیقه از دقایق نا مرعی نگذاشتند.

به مد نظر اینکه صدر نشینانِ دولت و اقبال، که جرعه از جامِ جهان نمایی عقل و خرد نوشیده اند، شخصی [که] عزیز کرده^۴ ناز و نعمتِ خاندان عظیم الشان باشد، او را بچشمِ حقارت ملاحظه نمیکند، چه جائی که پادشاه باشد، امیرانِ

(۱) ناله = یک شعبه^۵ کوچک دریا.

(۲) در ک بجای این کلمه نقطه گذاشته اند. اما بکهر مقابل سکهر بن دریای سنده است.

ممدوح بعد نظر (۱) بلند ناموسی خود، در بجا آوری مراسم میزبانی اولیای دولت، قصوری نکردند.

سرکار اشرف، میر صاحبان ممدوح را در خلوت خاص، شرف احضار داده، وبخلاع تقرب سرفراز ساخته، و از گردشات رورگار غدار، بار (۲) شرم نام و ناموس، بر دوش احلاص بیوش (۳) و همت میر صاحبان انداخته، و فقرات رنگس بند ناموسی و ننگ داری، بر صحایف خاطر امیران ممدوح نگارش داده، بخواند [ن] - بِسْمِ اللَّهِ - مسجریها و مَرْسُهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ الرَّحِيمُ - (۴) نشریت فرمای حیدرآباد، که در عرصه دوازده پاس، لمگر انداز حیدرآباد گرفته.

دوانوق امیران حیدرآباد هر یک عالیجاه میر کرم علی خان و عالیجاه میر مراد علی خان، تقریب نشا بر شکار سسریف برده بودند. هر گاه از نزول احلال اولیای دولت، واقعه حیدرآباد بشنیدند ذایقه سکار (۵) در کام امیران ممدوح، ناگوار افتاده، سرعتاً ترک شکار، که یار دایخواه است نموده، و دوش خیاالات را در میدان تفکرات دوانده دوانده، وارد حیدرآباد شدند، و از غفلت

- (۱) الف: ملاحظه بلند ناموسی (۲) الف: بار کرم نام ناموس.
 (۳) سبع بدی احلاص بیوش نا دوش خلی بارد است ریرا دوش نموده نمی تواند. (۴) برآن، هود ۳۳ ح ۱۲
 (۵) در ک دوبار بحای سکار، سکارپور آمده، ولی صحیح نیست زیرا هود ساه شجاع از سکارپور حرکت کرده به حیدرآباد آمده بود، اگر امیران سده در سکارپور بودند، شاه شجاع برای دیدن ایشان نا به حیدرآباد نیامدی از روی الف، ج تصحیح شد.

کار پردازانِ خود، نهایت در جوشِ خشم شدند، که از آمدنِ شاه، هرگز خبری و اطلاع ندادند، اگر خدا نخواسته، کدام غنیمِ دیگر می بود، چه فسادها می انگیزتند؟

غرض بعدِ این همه سخنان طوعاً و کرهاً به تعارف و تلافیِ اولیایِ دولت پرداختند و بموجبِ [امر] معلمِ فکرِ دور اندیش، کتابِ لطائف الحیل، پیشِ معلمانِ اولیایِ دولت کشاده، بابِ بابِ صداقت و خدمت گذاری و جان فشانی ها مطالعه نمودند، تحویکه همای طبعِ اولیایِ دولت، فریفته حطامِ تملق شیرین زبانی های خود نمودند.

سرکارِ اشرفِ اعلیٰ، در صورتِ مشاهدهٔ چنین صورتِ اخلاصِ امیرانِ مدوح، نهایت سرخوش بادهٔ نشاط گردیده، امیرانِ را بنوازساتِ شاهانه و عنایاتِ خسروانه امیدوار ساخته، سلسلهٔ عهد و پیمان را در تحرک آورده، امیرانِ موصوف هر چند از نظام (۱) سلسلهٔ عهد و پیمان، پهلوی تهی کردند، و بسیار داستانِ حیلهوری خواندند، لیکن به پیشِ [قاری قرائت مدعای] اولیایِ دولت پیشِ نرفتند، و امیران را کما هو حقّه قایم گرفت، تا عهد و پیمان با سرکار اشرف نکند، هرگز رفتنِ سرکار از حیدرآباد نخواهد شد، و چند روز مابین سرکارِ اشرف، و امیرانِ حیدرآباد، در عهد نامه مباحثه میرفت، آخر لایچار امیرانِ موصوف متعهدِ عهد و پیمان گردیدند.

بموجبِ قسمِ کلامِ الله همین عهد نمودند: که دشمنِ سرکارِ اشرف اول دشمنِ ما ست، و دشمنِ ما دشمنِ سرکار.

تازه نوای معارک

۱۱۲

و خیر و شر و ننگ و ناموس دولتمن حکم واحد دارد، و بر خلاف آن کوشدن (۱)، گویا پشت به کلام الله دادن، خانه دول و اقبال خود را خراب و برباد کردندست (۲)، و در استمداد اولیای دول از هر قسم و رسم، حتی الامکان خودها را مقصر نخواهیم داس.

چون بعد این عهد و پیمان، سرکار اشرف از حیدرآباد، مراجعت فرمای خربور، و در وقت روانگی اولیای دول، امیران حیدرآباد، مبلغ بیست و پنج هزار روپیه نقد و دیگر تحایف نفیسه پیشکش [سرکار اشرف نمودند] و چند مملکها چنانچه محال گوسرخی (۳) و قلعه کترن (۴) و گهڑی یاسین (۵) و سوم حصه محال روپاه (۶)، بجهت مدد معاش سرکار اشرف واگذار شدند. و هم مراسلات خود را در خصوص ادای مالیات مقرر دیهات متعلقه شکار پور جانب میر صاحبان [خربور]

(۱) ک: کوشیدند [۹]. الف: مانند من.

(۲) الف: برباد دادن اسب. (۳) ک: کویزخی، که صحیح

آن قرار الف، ب، ح: گوسرخی اسب، و در جنوب شرق شکارپور فاصله بحمینی ۲۰ میل واقع اسب [سند گزیتیر ۸۲۴].

(۴) بیرون شکارپور فاصله چهار میل بر راه گڑھی یاسین واقع است.

(۵) گڑھی یاسین در جنوب شکارپور فاصله ۱۸ میل واقع و در

حدود ۱۸۷۰ م مالیه آن دولک و بیسب هزار، و نفوس آن ۷۵ هزار و

مشمول بر ۹۹ ده، و مساحه ۴۰۲ مربع میل بود. [گزیتیر سکه ۲۲].

(۶) روپاه = سر زمین بین شکار پور و جیکب آباد که در شمال

شکار پور واقعست.

نوشتند، که ماه بهاء بموجب اقساط رسانیده باشند، و بهر حال رضا جوئی [خاطر] سرکار اشرف خواهد نمود.

هر گاه امنای دولت بعد مراجعت حیدرآباد، تشریف فرمای خیرپور گردیدند (۱) میر صاحبان خیرپور در بجا آوری خدمات و مهمانداری، و اعزاز و اکرام سرکار اشرف اعلی، بهیچ وجه قصوری نکردند، و امنای دولت بموجب دستور عهد و پیمان امیران حیدرآباد، بمیر صاحبان خیرپور هم (۲) تکلیف عهد و پیمان نمود.

از آنجا که میر سهراب خان که دانای زمان و دیرینه سال و نشیب و فراز روزگار غدار دیده، و سردی و گرمی زمانه چشیده بود، از نمودن عهد و پیمان، باولیای دول، جواب صاف دادند و عرض کردند: که عهد و پیمان امیران حیدرآباد [که نموده است] کافی است، احتیاج جداگانه ندارد.

هر گاه امیران حیدرآباد، بایفای عهد و پیمان پرداختند، پس مقتدی را در پشت امام، اقامت نمودن ضرور است. و اگر او شان وفاي عهد و پیمان نکردند، پس مایان را معذور انگارند.

هر چند اولیای دولت درین خصوص مبالغه بسیار نمود، لیکن فایده نشد. بلکه میر صاحب میر سهراب خان والی خیرپور، بر عدم رسانی هوش امیران حیدرآباد، افسوس میکرد و میگفت:

(۱) در ک، ج این جمله مفشوش است از الف تصحیح شد.

(۲) ک: خیرپور اسم تکلیف؟

که مهمام پادشاهی مشکل، و از معرکه امیران حیدرآباد هرگز
ایفای عهد و پیمان [پیش] نخواهد رفت. عبت خود را بدنام،
و قسم کلام الله مبتلا نمودند، نا دیده شود، که چه گلهایی
از نسایم گردساب روزگار غدار متبسم شوند.

اولیای دولت از عهد و پیمان میر صاحبان خیرپور مایوس،
و لب به خاموشی مراجعت فرمای شکارپور [شدند]،

در بیان مراجعت فرمائی اولیای دولت از حیدرآباد و خیرپور

و رسیدن در شکارپور و گرفتن سامان و جمع آوری لشکر ،
و نمودن قواعد پلتن و در بحر فکر و تشویش شناوری نمودن

امیران منده

قاری قلم خوش رقم ، در قرائت سوره^۱ این مدعا ، چنین
خوش الحان میگردد که : هر گاه سرکار اشرف ، بعد عهد
و پیمان قسم کلام الله ، تفاسیر (۱) آیات ننگ و ناموس
و احادیث خیر و شر ، بامیران حیدرآباد بیان نموده ، رونق
افزای شکارپور گردیده ، حسب صلاح امیران ممدوح [قلم]
نگهداشت لشکر سوار و پیاده [در شکارپور آمده] جاری نمود ،
و از هر طرف و جوانب ، مرجع سپاه سوار و پیاده گردیده ، و
از خراسان چند خوانین ، هر یک عالیجاهان نور محمد خان
الکوزئی و بلوچ خان اچکزئی و عبدالوهاب خان و عبدالمجید خان
بارکزئی یمینی بریده و غیره خوانین معه^۲ جمعیت سواره و پیاده
در شکارپور آمده ، مشرف سلام سرکار اشرف شدند .
و از اسراء میر افضل خان اسحاق زئی و خوانین غلام خانه

(۱) الف : و تفسیر . ج ، ک : مانند متن .

هر یک عالیجاه خان شیرین خان خوان شیر و بیات و قزلباش و عرب و تاجک و غیره، عرایض مشعر بر خدمت گذاری، و رسوخ اخلاص کیشی، با شرایط عهد و پیمان، به پیشگاه اسنای دولت عرص میگردند، و استدعای تحرک رایان عالیات، سبب خراسان می نمودند.

سرکار اسرف نیر در فکر و تهیه سامان استعداد و آمادگی حراسان بود، ولیکن در هر امور [از] اسواران کلی و حزوی، مصلحت و مشورت نامیران سنده میفرمود، و از هر احوال خام و پخته ما فی الضمیر خود، امیران سنده را مطلع و باحبر میساخت و صلاح صواب می طلبید.

نامدت دو سال اولمای دولت در شکارپور شیرین کام سید کامرانی بودند. درین عرصه سامان حگ از انوای و تفنگها و جزائیل (۱) و ناروب خانه، همه را صورت انتظام داده، و جمع آوری لسكر سوار و پیاده بهم رسانیده، در هفته دو بار قواعد پلان (۲) و شلکهای انوای و تفنگها، بیرون دروازه هزاری (۳) مقرر نموده بود.

هر گاه بوقت سحر، صدای انوای رعد نوا، بآن لب دریا، بگوش هوش امیران سنده میرسیدند، موج صفت در پیچ و تاب اضطراب و بیقراری آمده، حباب وار حیران و سرگردان دریای بی کران تشویش و فکر می بودند و میگفتند: که

(۱) جزائیل یا جزایر = سدوف کلان و سلاح جنگ بود.

(۲) پلاتی = همان پلتی یعنی لشکر منظم است.

(۳) یکی از دروازه های شهر شکارپور.

چنین پادشاه نامدار، در قرب و جوارِ خود نشانیدند (۱)، دیده و دانسته خود را در رنج و بلا انداختند (۲)، و این تیشه غفلت و خطا کاری، بدستِ خود پاهایِ خود زدیم، تا بینیم که عاقبتِ کار کجا سرکشد؟ و در شطرنج بازی شاه چه رخ نماید؟ و فیل این فساد در هندوستان کدام خرابی پردازد؟ و اسب این فتنه تا کجا تازد؟ و سواران و پیادگان شاه که جمع نموده است، بوزیرِ کدام تدبیر از عرصه شکارپور کشیده شود؟ که هنوز خود بدولت شاه، در ششدرِ حرانی روزگار خود مات است.

هر وقت (۳) تدبیری صایب باید نمود، که مات شاه، از عساکرِ خراسان رخ نماید، و وسعتِ (۴) این بدناموسی در صورتِ عهد و پیمان مایان نه نشیند. و عقلا گفته اند: که سه چیز را کم نباید دانست:

اول: مخاصمتِ اعدا، اگر در ظاهرش بوقوع نیاید، صد چند آن از کمینش بوقوع خواهد رسید. دوم: شراریکه در نیم نفس عالم را بسوزاند. سوم: بیماریست که در اندکشن اگر معالجه نکند، رفته رفته تسلط یابد، و معموره حیاتش زیر و زبر سازد.

فی الجمله امیران سنده، بمقتضای: نه یار رنجد و نه لعل

(۱) الف: نشانیدن. (۲) الف: انداختن.

(۳) الف: بروقت.

(۴) الف: و وسیع [؟] و سَمَتٌ بمعنی داغ کردن است [— غیاث].

بشکند ، - بجهت کشیدن اولیای دولت ، خسارهٔ دولت و
 اخراجات بر خود هموار (۱) نموده ، رقم مدعا را در خصوص طلبانیدن
 سردار محمد عظیم خان از خراسان ، معهٔ حشم ، از دفتر
 خانهٔ دانش خود ، بنام وکلای خود نگارش دادند ، و انتظام
 مجموعه دولت ریاست خود را از دست ندادند .



(۱) الف : همراه . ج ، ک : مانند متن .

در بیانِ اطوارِ ظالمانهٔ شاه در شکارپور

و بعد فوتِ سعادت‌مند خان الکوزئی، خانهٔ او را غارت نمودن،
و متاعِ گرانمایه ازو بدستِ یغما آوردن، و بحال منسوبان آنها
گوناگون عذاب دادن، و فرسِ ظلم را در میدانِ شهوت پرستی
مطلق العنان تاختن (۱) و غیره وقوعات سنّیه

شحنهٔ قلم که فقرات نویسنده خیر و شر، که عبارت از عدل
و ظلم است، در دارگیر این ماجرا، چنین آواز بیان میدهد که:
هر گاه سرکارِ اشرف، چند مدت از گلزار حکومت شکارپور،
گل‌های کامرانی و عیش و عشرت، بکام دل چیده، و از مواید (۲)
گوناگون نعمتها، شیرین کام گردیده، بعد سیارِ ریاض معاشرت (۳)
کاری شده، توسن سرکش ظلم را در میدانِ آرزوی نفس نافرجام
میدواند، و جرعه‌ای از جام ستم [می] آشامید. هر جا که
سراغِ دختری باکرهٔ مطهره می یافت، اشهب ظلم میتاخت (۴)،
و جای که چراغِ دولت را فروخته میدید، پروانه وار خود را
رسانیده، بتاخت و تاراج آن می پرداخت.

(۱) الف: ساختن [؟] (۲) مواید = جمع مایده یعنی دستر خوان.

(۳) الف، ج: مباشرت و زناکاری. (۴) الف: می باخت.

اولاً: خانه^۱ عالیجاه سعادت [مند] خان الکوزئی و نایبش عبدالعزیز خان، بعد وفات عالیجاه مذکور آوازه^۲ دولت او را شنیده، حکماً و جبراً [بحیث] تاراج آورده، دولت بسیار از نقد و جنس، از قسم طلا و زیورات مرصع و مینا کاری و جواهرات گران قیمت، و اسلحه از شمشیر جوهر دار کُردی و ایرانی و تفنگ های جواهر دار (۱) رومی و خیام کلگون کشمیری [و مشک و پشمینه] و شالهای عمده، و ظروف تقره و سمن، و غیره اثاث البیت او را همه در دست یغما آورده، و جهت پیدا کردن دولت عالیجاه مذکور، بعد این همه یغما، فرهاد وار تیشها (۲) بدست آورده، در کندن بی ستون خانه^۳ سعادت خان، در هر دیوار و زمین که گمان داشت تقصیر نکرده، بکن بکن بود، تا اینکه تمام زمین خانه^۳ عالیجاه مذکور را کتند، و از یافت دولت شیرین کام گردید.

بعد پس ماندگان عالیجاه مذکور از نساء، چند ایام در قید سخت مبتلا بودند، و تفنگ جزایر (۳) بر شانه^۴ مستورات بپاره گذاشته، در آفتاب استاده میکردند. انواع انواع عقوبت، بحال آن عاجزان می نمودند. و بجهت جستجوی عبدالعزیز خان تلاشی بسیار کردند که بدست آید، لیکن ناسپرد، بدست اولیای دولت نیامده. آخر مبلغ هفت هشت هزار روپیه عوض جرمانه، از پس ماندگان عالیجاه مذکور باز یافت نموده، بعد رهائی داد.

(۱) در ک: مغشوش است، از الف تصحیح شد.

(۲) الف: بیشه کلگها. (۳) الف: تفنگ خرابی.

مین بعد آن مبلغ دولک روپیه عوض "کوه نور" که خالصه رنجیت سنگه در حین قید اولیای دولت [گرفته بود] از گماشتگان ساهوکاران شکارپوری واقعہ امرتسر (۱) طلب نمود (۲)، چنانچه چند بازوی معتبر (۳) ساهوکاران: هر یک سیتھ تندن مل و سیتھ گلاب رای وغیره در صندوق خانہ پیش [محمد] قدیر خان صندوقدار نظر بند کنانیده، دم بدم شعلہ^۱ خشم بر فروخته، تاب و دهشت بر ساهوکاران می انداخت، که زود مبلغان مذکور، داخل صندوق خانہ^۲ سرکار نماید، و در صورت عذر اہمال، در حق ایشان خوبی و بہبودگی نخواهد شد، و آب و آبروی و عزت خود نریزند.

ساهوکاران عرض میرسانیدند: کہ مایان خود، داخل صندوق خانہ^۳ سرکار می باشیم، احتیاج ادخال مبلغان نیست. لیکن شاہ عدل و انصاف فرماید. شاہ تبسم فرموده، سر رشتہ^۴ مطلب خود را از دست نمیداد. تا اینکه چند اہام، مابین سرکار اشرف و طایفہ^۵ ساهوکاران، گفتگوی میرفت.

چون قاعدہ^۶ سرکار اشرف بود، کہ بوقت سحر بر اسب [دلخواہ] خاصہ سوار گردیده، بجهت هوا خوری رفته تشریف بیرون شهر تا نالہ^۷ سنده میروند. روزی کہ برای هوا خوری

(۱) الف: انبرت سر.

(۲) این چند حملہ درک، الف پریشان و مغشوش اسب، از بہ تصحیح و الفاظ زایدہ^۱ بی معنی حذف شد. درک چنین است: واقعہ^۲ امرتسر، باولیای دولت... بود از ساهوکاران طلب نمود.

(۳) ک: متمبر [۹]

رفته ، در نالهٔ سنده کجاوهای پوش دار خراسانی دید ، و
اسپ را دوانید ، معلوم نمود : که این کجاوهای مستوراتِ
عالیجاه جمعه خان فوفلزئی میباشند ، که از ترس شاه ، بیرون
جانبِ قریهٔ بیچانچی (۱) میرفتند .

شاه همان وقت بعالیجاه [آقا] نیکو خان خواجه حکم داد :
که درمیانِ عورات رفته ملاحظه نمایند ، که کدام دختری
باکرهٔ جمیلهٔ لایق هم آغوشی سرکار باشد ، زود باخبر سازند .
خواجهٔ مذکور چون در میانِ عورات رفت [های و هوی و] فریاد
و فغان از قانونِ وحود زنان خاست . آخر دخترِ عالیجاه جمعه خان
که نامزد شده بود دید ، چه دختری ؟ بلکه اخترِ آسمان خوبی
بود . بیت :

دل آرامی که مه وقبِ کمالش

تجلی کسب کردی از جمالش

سریرِ حسن را زیبا نگاری

بر اورنگِ رعونت گلعذاری

سرکار اشرف چون چنین [تعریف حسنِ دختر] شنید ،
در ساعت زمام شتران کجاوها ، حکماً بدست خواجهٔ مذکور
داده ، کشان کشان آورده ، داخل اندرون شهر شکارپور نمودند .
و عالیجاهان مولا داد خان و مدد خان و خیرالله خان فوفلزئی را
به پیشگاهِ اشرف بار احضار داده ، بابت تزویجِ دختر مذکور

(۱) بیچانچی = در جنوب غربی شکارپور فاصله ۴ میل از گوسرجمی

واقع و دهکدهٔ مشهور است [— سند گزیتیر ۸۲۰] .

۱) نمود، کجاوها را حواله^۱ عالیجاهان مذکور نمود.
 ۲) عالیجاهان مذکور، بسبب ناسزدگی دختر مذکور،
 یای دولت، فریاد و فغان نمودند، لیکن مؤثر نگردیده،
 ۳) روز تیر کمان را، بخانه^۲ دختری فرستاده، موجب
 ۴) شاهانه، تزویج^۳ نموده، در دولت خانه^۴ خود آورده،
 ۵) زوی قوت، کمان مباشرت را کشیده، تیر اندازی باو

عمله بسبب اینچنین ظلم ها و نظر بند نمودن
 ۶) را، و بزوربردن دختران باکره از خانهای مردم،
 ۷) کارپور تفرقه واقع شده، و رعایای غربای شکارپور،
 ۸) بن رفتارهای ظلم فرعون^۵ی، چون رود نیل در تلاطم
 ۹) بریشانی آمدند. و عرایض مشعر بر ظلم اولیای دولت،
 ۱۰) صاحبان سنده [عرض نمودند، و استمداد^۶ موسوی از
 ۱۱) رعایای عدالت و غور رسی خواستند].

حیان سنده، بعد دریافت چنین رفتارهای ظلم و تعدی
 ۱۲) ناه نواب ولی محمد خان مشیر تدبیر امیران حیدرآباد
 ۱۳) حزه خان تالپر، از طرف امیران خیرپور، بجهت رستگاری
 ۱۴) ، و باز داشتن از امورات^۷ شنیعه، ماسور خدمت
 ۱۵) لت کردند (۲)، و در حین استیلام سرکار اشرف،
 ۱۶) سخنان نوحش آمیز نییض انگیز را بسمع اولیای دولت

ب : فهمایی .

ج : شدند .

رسایدند، و چند روز مابین سرکار اشرف و وکلای امیران سنده، معرکه ارائی این قیل و قال میرفت، و این مسئله مشکله رستگاری ساهوکاران حل می نگردید.

آخر رفته رفته از خزانه العلوم دانائی، حل این مسئله نمودند: که مبلغ یک لک روپیه، عوض دعوی جواهر "کوه نور" و باب مال مقصود خان و جمعه خان بازگشتی. از ساهوکاران حصول نموده، عاید خزانه سرکار اشرف نمودند، و موجب نجات و رستگاری ساهوکاران شدند. و مراسله از شاه، جانب خالصه سنگه، در باب حصول مبلغ مذکور بابت "کوه نور" به ساهوکاران نویسانده دادند.

بعد وصول مبلغان، سرکار اشرف، ساهوان (۱) را بخلاع فاخره سرافراز نموده، بدلا سائی و استمال آنان پرداخته، رقم استمال از دفترخانه عاطفت، بنام ساهوکاران و غیره رعایای خاص و عام نگارش دادند. [لکن مار گزیده از ریسمان می ترسد] ساهوکاران و رعایای سکارپور، از ظلم سرکار اشرف، همیشه در هراس، و جهت رفتن شاه از سکارپور، آمین آمین میخواندند.

لیکن - کئل "آمر" سرهون* یا وقتا تها - (۲)، اولیای دول، مدت دو سال از ابتدای سنه یک هزار و دو صد و سی و چهار هجری لغایب (۳) سنه یک هزار و دو صد و سی و شش هجری

(۱) الف: ساهوکاران و رعایای شکارپور را نوارش نموده بدلا سائی.

(۲) مقوله عربیست یعنی هر کار وابسته بوقت آنست.

(۳) ک: مطابق.

در شکارپور دایر بوده . تا اینکه امیران سنده ، وکلای خود
را جانب خراسان، پیش سردار محمد عظیم خان فرستاده ، تجویز
اخراج شاه از شکارپور بعمل آمده ، فقط :
شاهبکه بر رعیت خود میکند ستم

مستی بود که از بدن خود خورد کباب

* * *

نماند ستمگار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار
— لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاطِمِينَ — (۱) برهانی است قاطع . زیاده
زیاده است (۲) .

(۱) قرآن ، عراف ۴۴ ج ۸ .

(۲) شاه شجاع در واقعات خود نگاشته خویشتن ، مسئولیت ناکامی
خود را تماماً بدوش امیران سند انداخته و آنها را بدعهد و انمود میکند .
ولی ظاهر اسب که درینجا اضافه ستانی و ستم نموده و مردم را مجبور
ساخت ، که برای نجات خود ، بدعوت سردار محمد عظیم خان اقدام
کردند . نوشته‌های مؤلف این کتاب که وقایع چشم دید خود را
می نویسد و مخالف شاه هم نیست ، درین مورد دلیل بیراهی و تعدی
شاهسب ، و وی چنین نقاط ضعیفی را در شخصیت خود داشت ، که
بتلاش سلطنت موروثی همواره آواره بود ، و بالاخر سر خود را درین
راه گذاشت . اگرچه اسرای سند هم نمی خواستند که در شکارپور
نفوذ شاهی دوام کند ، و درین راه علناً تحریکها میکردند ، و
میخواستند شر شاه را بغیر هموطنانشی دفع نمایند . ولی اگر شاه ،
براه راست رفتی ، و رعایا را نیاززردی ، بهین حالت گرفتار نیامدی .

در بیان رفتن سیادت و شرافت پناه سید محمد کاظم شاه بطریق رسالت

پیش سردار محمد عظیم خان در کابل، و بوعدهای عظیم

او را حوثن نموده، معه حشم عظیم همراه خود آورده،

اولیای دولت را از شکارپور کشیدند

صراف قلم جواهر رقم، زر کامل عیاری این مدعا را در
مخیال بیان چنین سنجش می نماید که : امیران سنده بعد
استدراک اینحین روشهای ظلم سرکار اشرف، و مشاهده شاهد
جمعیت او، که روز بروز بمشاطگی قوت، بارایش سپاه و خط
و خال سامان، زیب تازه گرفته میرود، مانند شانه در گیسوی
مدعا پیچیده در آویخته، آئینه تدبیر در پیش روی خیال،
بزانوی فکر و اندیشه گذاشته، صورت اخراج اولیای دولت
را از شکارپور میدیدند، که به چه نحو صورت کشیدن شاه
صورت وقوع یابد .

رفته رفته تمثال طلبانیدن سردار محمد عظیم خان از خراسان،
در سرآت مدعای خود مشاهده نموده، عالیجاه سید محمد کاظم شاه،
وکیل خود را طرف کابل، نزد سردار محمد عظیم خان
فرستادند، و هم عرایض خود را بعبارات رنگین، بوساطت

وکیل، باین مضمون نوشتند (۱) که :

” استای دولت را خیال تسخیر ولایت خراسان، و استیصال معاندان بسیار، و در ملکه شکارپور روز بروز جمعیت لشکر و سامان معاربه و مجادله گرفته میرود. بعد استحکام اساس جمعیت، تشریف فرمای خراسان خواهد شد. و امرای خراسان، تماسی باولیای دولت، همدم مصلحت و هم اتفاق بنظر می آیند. هر گاه پای سرکار اشرف در خراسان رسید، همانوقت پای سرکار از خراسان کشیدن، مشکل و دشوار خواهد شد. و فیما بین ما و اشرف الوزرا از قدیم، سلسله محبت و اخلاص کیشی در انتظام. نظر بران مراسم خیر خواهی و بهبود خاندان عظیم الشان، از همه جهات ملحوظ خاطر صداقت مظاهر داریم.

پس رای خیر نمایی ماهواخواهان، متفق بران است، که خود بدولت سردار، معه حشم رونق افزای شکارپور گردد، که باتفاق یکدیگر انتظام [مجموعه] جمعیت اولیای دولت، گسیخته شود، از راهی که آمده است، بهمان راه روانه نموده (۲) شود، و هم مبلغان کلی عوض اخراجات و مالیات سنده، خدمت سردار نموده خواهد (۳) شد.

(۱) ک: نوشتند مضمون مدعای که امنای ...

(۲) الف: روزانه خواهد شد.

(۳) الف: سردار نموده شود.

هر گاه وکیل مذکور، باین همه محاکات و مدارجات، روانه کابل گردید (۱)، سرکار اشرف بدریافت این خبر، فقرات نویس تشویش و حیرانی گردید، و جوش اندیشات (۲)، بر حصار وجودش استلاء آورده، و از س تشویش، چون سیماب بقرار شده، حانب امیران سنده نگارش نمود که :

"اگرچه صورت [خوب] و زشت، و مثال نیک و بد [خود را] هر کس در آئینه مدعای خود، خوب می بیند، لیکن بسبب فرستادن وکیل، پیش سردار محمد عظیم خان، سرکار اشرف را عظم تعجب دست داده، که باوجود (یکه) مثل سرکار، پادشاه نامدار، در پهلوی و قرب و جوار نشسته، فرستادن وکیل پیش محمد عظم خان و طلبانیدن او، از چه مصلحت و از چه اراده، در میزان عقل سنجیده اند؟ هر گاه کدام مخالف اطراف، در نواختن قانون مخالفت آن عالیجاهان سرکشیده باشد، بفضل الهی و اقبال عد و مال (۳)، گوشمالی آن مخالف نوایان ماز ناسازگاری، بیک اشاره گوشمالی انگشت تداییر سرکار اشرف بعمل خواهد آمد."

و ازین قسم چندی نواهای بلند ناموسی و عاقبت اندیشی، از قانون قلم خوش رقم، در مجلس فهمایش امیران سنده درنوا

(۱) ک: گردد. (۲) اندیشات [؟] = جمع اندیشه، استعمال نا روی بارد است. (۳) ک: عز و مال. الف، ب: مانند متن.

آورده، لیکن در گوشِ سماعت نیاوردند، سوالی و جوابی دیگر می نوشتند، که ما هواخواهان خلاصه خیر اندیش سرکار اشرف می باشیم. رفتن وکیل مایان جانب خراسان، از روی مصلحت بعضی مطالب ضروریست.

اولاً: وکلای (۱) صاحبان انگلیسی بهادر، در حیدرآباد آمده اند، و عجب نعمات ناساز، از قانون مدعای خود می نوازند، که ممکن آن ناممکن است. از روی نگاه دور اندیشی و مصلحت وقت، سردار محمد عظیم خان را از خراسان طلبانیده ایم، که با ابراهالی انگلستان، نیک معلوم شود، که امیران سنده و اولیای خراسان، نا هم یک اتفاق دارند.

و دیگر اینکه باره ننگ سرکار اشرف بر گردن ما هواخواهان است، انشاء الله تعالی بسمعی و سرفروشی (۲) ما هواخواهان، معشوقه دولت و سلطنت، هم آغوش اولیای دولت گردد، که عین سرخ روئی و بلند ناموسی ما اخلاص کیشان است. دیگر هیچ یک خیال ما هواخواهان نیست و نخواهد بود. سرکار اشرف ازین معنی بالکل خاطر مبارک مطمئن فرماید عهدی که سته ایم، بسته همان عهد و پیمان میباشیم.

با وصف این همه عرایض معروضه امیران سنده، صورت اطمینان در مرآت خیال سرکار اشرف جلوه نمای نگردیده، بلکه یقین دانسته: که طلبانیدن محمد عظیم خان، محض برای

(۱) الف: وکلای سرکار انگریز بهادر. (۲) الف: سرجوئی.

کشیدن سرکار اشرف خواهد بود . دم بدم مثل قلم ، در سیه
 پاه مداد اندیشه غوطه خورده ، فقرات حیرانی (۱) می نوشت ،
 و از گلبن خیال گوناگون ، گلهاي (۲) رنگارنگ می چید ،
 و در بحر این اندیشه ، هر چند بزور بازوی شعور و داناتی ،
 شناوری میکرد ، لیکن از کنار مدعای خود ، نشانی نمی یافت .
 و حیران این ماجرا بود ، خون جگر میخورد و دم نمی زد ، و
 از آمدن سردار محمد عظیم خان ، در عظیم قلم اندیشه افتاده ،
 و منتظر تماشای این شطرنج بازی روزگار گردید .

(۲) الف: گلهاي افکار می چید.

(۱) الف: خرابی .

در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان بموجب
استدعای امیران سنده و وقوع گفتگو مابین اولیای
دولت و امیران سنده و سردار محمد عظیم خان

و از تدبیرات امیران سنده، اولیای دولت، بغیر و عافیت متوجه

لودیانه (۱)، و سردار محمد عظیم خان عزیمت فرمای خراسان،

و امیران سنده جلوس فرمای مسند ریاست سنده [نه جنگ شده،

شاه از هوا آمد و بهوا رفت]

شاه قلم که شاهسوار توسن سخنوریست، رخ نهاد این
داستان گردیده، بار این همه وقوعات بر فیل مدعا انداخته،
بمنزل مدعای رسانیده میشود که: هر گاه سید محمد کاظم شاه،
از جانب امیران سنده، بطریق رسالت روانه کابل کردند (۲)،
از گلستان ملاقات سردار محمد عظیم، گلهای مراد بکام دل
فراهم چید (۳). وکیل موصوف دسته گلهای رنگین زر کشیر (۴)،
در نظر سردار مدح جلوه ناز داده، راغب شکارپور نمود.

(۱) در ک بجای این کلمه نقاط گذاشته اند، از الب نوشته شد.

(۲) الف: گردید. (۳) ک: چید.

(۴) ک: رنگین از کشیر، در نظر.

سردار موصوف نیز فریفته^۱ رنگ و بوی گلهای زر-کثیر (۱) گردیده، معه^۲ برادران و سرداران هریک سردار دوست محمد خان و سردار شیر دل خان و امرای عالیشان به جمعیت^۳ هساگر چهل پنجاه هزار خوش اسبه (۲) و جوانان زره پوش، که نهنگ دریای همگ بودند، معه^۴ وکیل اسیران سنده از کابل برآمده، از راه احمد ساهی، بقطع^۵ مارل، وارد^۶ مکان دادهر (۳) سرحد والی قلات گردیده. سرکار^۷ اشرف از ورود سردار محمد عظیم خان در مکان دادهر (۳)، نهایت در هراس آمده، دستخطهای مبارک، بجهت دریافت نقص و عمار زر^۸ اخلاص (۴) و صداقت، بطرف ا^۹ را^{۱۰} و حوایی که هم رکاب سردار ممدوح بودند، بطریق^{۱۱} اخفاء^{۱۲} دسته فرستاد که:

”سردار محمد عظیم خان، چون آهوئی ندسب^{۱۳}
ختن مراد آمده و بر طبق مضمون:

صند معصودی که من در آسمان میخواستم
در زمین اکسوں، بدام بخت مقصودم قتاد
در حال صلاح آن امرائیکه خود را از خویشان
و هواخواهان سرکار اسرف میشمارند چیست؟ که

(۱) ک: گلها، ار کشمر [۹].

(۲) ک: هرا رحویش دسته^{۱۴} حوانان [۹].

(۳) این کلمه در ک نیست از الف گرفته شد، ڈاڈهر در ده
میلې حوب عرب سبی، سرحد سنده و بلوچ بود.

(۴) ک: ار احلاص [۹].

مقدمه نزدیک آمده است، هر چه که ما فی الضمیر
آن عالیجاهان بوده باشد، زود بعرض رسانید، که
دانسته سرکار اشرف گردد.

خوانین مذکور، در جواب بذریعه عرایض بعرض رسانیدند که:
"مایان از حلقه بگوشاں و خدمتگذاران و جان فشاناں
سرکار اشرف میباشیم، و برای دولت سلطنت سرکار
تشنه لب، بلکه یعقوب صفت از س انتطار [مفارقت
یوسف لقای سرکار اشرف، چشم بی نور گردیده، که
بعد از مدت، نسیم این پیراهن] یوسف سلطنت اولیای
دولت، بمشام آرزو رسیده، که روشنی افزای دیده
مدعایم (۱) گردیده. خدا نخواستند هر گاه سردار
محمد عظیم خان با سرکار اشرف، در میدان مقابله،
چنگ جنگ در نوا آورد، انشاء الله تعالی در عین (۲)
نواختن چنگ جنگ، آهنگ خارجی از قانون ناساز
کاری بر آورده، خود را از سردار محمد عظیم خان
جدا ساخته آمده، ملحق رکاب سرکار اشرف خواهیم
شده و این شکار که عبارت از محمد عظیم خان میباشد،
پای خود بدام صیاد می آید، او را گرفتار ساخته،
بسرکار اشرف خواهیم داد."

چون چنین عرایض خوانین مذکور، به پیشگاه اولیای دولت
رسید، باری شاهد جمعیت، هم آغوش سرکار اشرف گردیده،

و صورت اطعمیان از مرآت آرزویش رخنمائی شده . در ساعت همین احوال خوانین مذکور، در حیّز- تحریر و تعبیر (۱) آورده ، جانب امیران سده فرستاده و هم اعلام نمود: که حال اندک استقامت آن عالیجاهان بکار است .

چونکه دستور دیرینه افغانان خراسان است ، هرجائیکه چراع- دولت افروخته بیند ، پروانه وار هجوم می آرند . و در مجلسی که سفره شیرین [مکنب] گسترده یابد ، مگس وار رجوع مسگیر (۲) . هر گاه خوانین خراسان ، صورت اتعاق سرکار اسرف و آن عالیجاهان، در آئینه خیال سلاطین نمودند، همانوقت بی حسگ آمده ، برکات نصرت مآب ملحق خواهند شد ، و این فتح و فیروزی ، هم آغوش اولیای دولت خواهد گردید ، و نقش بیکامی و علو همتی آن عالیجاهان ، با ابد یادگار عرصه روزگار خواهد ماند (۳) . و این ارتفاع ناموس آن عالیجاهان ، در شهر و تمام اکناف عالم حلوه نمائی خواهد گرفت ، و منفعت این دولت بلند ناموسی، نصیب حال آن عالیجاهان خواهد شد .

ازانجا که امیران سنده در اصل، لباس کشیدن امنای دولت اسکارپور، بخاطر اندیشه (۴) و صلاح ، موافق اندام استعداد اولیای دولت ، بگز- تدبیر پیموده ، و به مقراض فکر صایبه ریده ، و برشته سوزن تجویز و حیل دواخته بودند ، با وجود نوشتن فقرات رنگین از بلند ناموسی ، هرگز در دل امیران سنده

(۱) الف: تقریر . (۲) ک: میگزیدند . الف: مانند متن .

(۳) الف: خواهد شد . (۴) ک: اندلیث [؟] .

سرایت نمیکرد، و اصلاً [ملفت] نوشتجات اولیای دولت نمیشدند، و در پی حصول مدعای خود، بیش از پیش میکوشیدند.

تا اینکه میر صاحبان حیدرآباد و میر صاحبان خیرپور از روی خیر و دفع شر، باده^۱ مدعا را در شیشه^۲ اتفاق بین خود بند نموده، امیران حیدرآباد هر یک عالیجاهان میر کرم علی خان و میر مراد علی خان و دیگر امیران و امیران خیرپور هر یک عالیجاه میر سهراب خان و سر رستم خان و غیره امیران معه^۳ قشونات^۴ سقور و آلات محاربات: اتوپ و تفنگها و شمشیرها و سپرهای کلان، که در سایه^۵ آن سیر ماده^۶ یا شیر پچها خواب کند، و خيام گلگون و لواهای بوقلمون و غره سامان رزم و بزم، از حیدرآباد و خیرپور بنا بر مقابله و مصالحه^۷ سردار محمد عظیم خان بر آمده. به قطع منازل، مشورت کنان عبور دریا نموده، وارد لاژکانه (۱)، و چند ایام درانجا توقف گرفته، بعد از سلسله^۸ عزیمت را بحرکت آورده، در مکان قبه^۹ مرحوم محمد شاهل عباسی (۲)، منزل انداز گردیده. خام گلگون درانجا مضرب نموده، توپخانه^{۱۰} تدابیر خود را آتش دادند. آنچه که

(۱) ک: لدوکانه [؟] که صحیح آن لاژکانه است، در (۱۲) میلی جنوب غرب شکارپور برکنار راست دریای سند ه.

(۲) ک: محمد شاهي عباسي. ولي صحیح آن مطابق الف، ب، ج محمد شاهل است، و این نام سندهی است، و جای معروفیست در لاژکانه. مردم آنرا شاهل محمد هم گویند. از لاژکانه ۶ میل فاصله دارد (— سند گزیتیر ۳۹۸).

باروت خانه از فن و دانشِ خودها، در صندوقخانه^۱ استعدادِ
دانشوری و حیلہ ساریِ خود داشتند، همه را صرف این معرکه
آرائی [می] نمودند، فقط .

در بیان آنکه امیران سنده از روی تجویز عاقلانده امنای دولت را از شکارپور کشیده بطرف خود طلبانیدند

قانون قلم مشکین رقم، درنواختن نغمات این مدعا، در محفل
بیان، چنین بلند آواز میگردد که: در سنه یک هزار دویست و سی
و شش هجری، سردار محمد عظیم خان، بموجب استدعای
امیران سنده، بقطع منازل، منزل انداز مکان بهاگ (۱) گردید.
همانوقت فباین- امیران سنده و سردار (۲) موصوف،
بر وجه اخراجات معهوده مالیات مقرر، که از خبر (۳) انجام
داری آن هراسناک بوده گفتگوی واقع، و ارغنون ناسازگاری
از طرفین در نوا آمده. سردار ممدوح، مطابق انجام، عوض
مبلغان اخراجات، که از هر منزل از کابل تا شکارپور یک یک
لک روپیه مقرر در (۴) انجام نموده بودند، بدل مالیات مقرر
از امیران سنده درخواست نمود.

چون از قرار منازل، مبلغان باین (۵) اخراجات، در

(۱) بهاگ = بقاصله ۳۴ میلی جنوب دادر بر راه شکارپور واقع بود.

(۲) الف: سرداران (۳) الف: که از چیزی انجام ادای آن

در بهاگ بود

(۴) الف: مقرر و انجام نموده بودند، بدون مالیات

(۵) الف: بابت اخراجات

نظر امیران سنده بسیار آمده ، و هم صورت این ماجرائیکه
 مابین سردار محمد عظیم خان و سرخیلان [جهوش] زمزمه
 بی اتفاقی ، از جنگ نامواقت در نوا ، و جنگ موافقت و
 اتفاق ، در بزم آرزوی اولیای دولت می نوارند (۱) ، چون امیران
 موصوف از زمزمه مذکور آگاه شدند ، این نوای خوش نمایی
 را عین مراد خود دانسته ، بیک بار تار ستار انجام معهوده
 را بدست بی پروائی ، گوشمانی پیچ و تاب [داده] گسیختند ،
 و در خواندن مقام دیک (۲) که عمارت از متمردي است آمدند .
 و از دادن احرارحت معهوده مالیات مقررہ متمر ، و قدر قلیلی
 دادنی کردند . سردار مدوح ، هرگز باقبال آن نه پرداخته ،
 در فکر معارک آرائی گردید .

چون امیران سده ، ازین اراده سردار موصوف مطلع شدند ،
 و زمزمه جنگ [بنای] جنگ بگوش شنیدند ، بعده از روی
 مصلحت ، وکیل مقرر خود (۳) را معه عرایض ، به پیشگاه
 سرکار اشرف ، در شکارپور فرستادند ، و بکمال عجز و تملق
 که روش روزگار است بعرض رسانیدند که :

”بر رای جهان آرای روشن است : که طلبانیدن

سردار محمد عظیم خان در خراسان ، از

روی مصلحت ملک داری و نشان دهی-

(۱) ک : سوارید

(۲) دیک = یکی از مقامات موسیقی هندیست که گویا با تمرد و
 سرشاری نواخته می شود .

(۳) الف : معتبر خود

وکلای اجلائی سرکار انگلیسیه بهادر، صورت وقوع یافته بود، و حالا وکلای اجلائی سرکار مدوح، بعد (۱) انتظام مهام مرام خود (۲) روانه انگلستان گردیدند. در حال سردار محمد عظیم خان، دهان صنادیق طمع، چنان کشاده دارد [که] اگر گنجهای روی زمین، دران (۳) انداخته شود، هرگز پُری ندارد، و خیال بهبوده مآلِ مقابله در سر گرفته است. با وجودیکه صورت نفاق و اتمافِ امرا و حواین، بر مرآبِ ضمیر، که انطباع (۴) پذیر اشراقات (۵) عالم قدس است، انعکاس پذیرست. با وصفِ این همه حال، مایان از رویِ مصلحت و عاقبت اندیشی، پاسِ لحاظ مراسم دوستی مرحوم اشرف الوزرا و وزیر فتح خان در مقاومتِ مقابله با سردار مدوح نهایت چشم پوشی می نمائیم، و طریق تحمل و برداری را از دستِ خودها نمیدهیم، که بفریبِ دنیای بیوفا، کشت و خونِ مسلمین طرفین نگردد. لیکن سردار محمد عظیم خان باغی دولت

(۱) ک: بر انتظام. (۲) ک: خود گاه روانه.

(۳) ک: زمین داران [؟] (۴) ک: انتفاع.

(۵) الف: اثر جات. ک: اشراقات. ولی اشراقات بمعنی روشنی هاست.

کشمیر و لشکر خراسان می‌نازد، و توسن آرزوی خود را، در میدان سرکشی میتازد. ازانجا که چون پرتو چراغِ عمرِ صیدی بپایان رسد، با ضیغم سرزه جنگ آغاز کند. با وجودیکه مثل سرکار اسراف پادشاه نامدار شجاع، پیغمبر امام خود داشته باشیم، از سردار محمد عظیم خان چه خیال داریم؟ او را بدبختی برداشته است، که چپس خیال بیهوده (۱) مآل نموده اسب. این همه (۲) آثار طلوع آفتاب و مراد، از مشرقِ دولت و اقبالِ اولیای دولت است.

امید داریم: که سرکار اسراف فوراً از سکارپور معه سامان، نهضت فرماید، مزل قبه محمد شاهل (۳) عباسی شوند، که این قاسقِ خون جان نایوان خود را برکات سرکار اشرف نثار خواهیم نمود، و سعادت اندی حاصل نمائیم.

سرکار اشرف، بعد ملاحظهٔ معروضات امیران سنده (م)، و از سندن سخنان و کلمات، چند روز نامدبر اندیشه در رای (ه) خود مشغول میگردد. آخر طوعاً و کرهاً، از روی مصلحت دور اندیشی، اولاً حرم محترم خود را معه اسباب نقد و جنس

(۱) الف: وندمال. (۲) ک: این چه آثار.

(۳) ک: محمد شاهلی [؟]. الف، ب: محمد شاهل، که صحیح

اسب.

(م) ک: سد بوده و ارشیدن. (ه) الف: و امرای خود.

نقیسه ، روانه ، ملکر امیران منده ، بآن لب دریا نموده .
و در دستخط مبارک چندین آیات بینات ننگ و ناموس ، و احادیث
حمیت و غیرت نوشته ، جانب اسیران موصوف فرستاده . و بعد
از چند روز باز شهزاده محمد بی‌مور خلف‌الصدق خود را مامور
نمود . و همین مصمون دستخط مبارک ، رقمزده ، کلمک خیال
منشیان گردیده (۱) که :

”سابق حرم محترم ، بدولت حانه آن عالیجاهان
فرستاده شد . حالا قره (۲) ناصره عظمت و
کامکاری و عرقه (۳) ناصیه دولت و بختیاری ،
شاهزاده محمد بی‌مور را روانه نمودیم . از آنجا
که آن عالیجاهان بمقتضای ذات و صفات
بلوچیه (۴) ، در مراتب ننگ‌داری و علوهمتی ،
شهره آفاق اند ، که هر کس وضع و سریف ،
از حسن ننگ‌داری و جوان مردی آن عالیجاهان
دامتان طراز و افسانه روزگار اند (۵) . نظر
بران : اولاً حرم محترم ، دوماً شاهزاده کامگار
روانه نموده شد . این همه بار ناموس ، بر گردن
آن عالیجاهان است . باید که نهال این ناموس را

-
- (۱) الف : کردند . (۲) قره = روشی که در ، ک : قوه [۹] و در
الف : قره است . (۳) غره = سفیدی جین ، که در ک : غبره [۹] است .
(۴) میران سند تالپوری بودند ، و تالپور یکی از قبایل بلوچ است .
(۵) ک : روزگار دارند .

که - أَصْلُهَا ثَابِتٌ * وَفَرُّ عُمَاهَا فِي السَّمَاءِ - (۱)
 دارد، بزال همت و بلند ناموسی پرورش داده،
 سیار بوستان ننگ داری که - اِرْمَ ذَابِ الْعِمَادِ
 الْقَتْبِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا [فِي الْبِلَادِ] - (۲)
 اسب خواهند شد. و در پی زرد روئی گل‌های
 بی ننگی و بدناموسی نخواهند کوسید، که
 روزگار دنیای پیوفا در گذر است. [یب]
 هر چه آید بر سرِ ورزندِ آدم نگذرد
 مرد را باید که از مردانگی خود نگذرد
 سرکارِ اشرف از چندین کورهای وقوعات
 روزگار غدار برآمده است. [مصرعه]
 این هم اندر عاشقی بالای عمهای دگر
 لیکن در صوب بی نمخی و دون همتی آن
 عالیجاهان، نام زست با ابد یادگار، عرصه
 روزگار خواهد ماند، و محل طعن و لعن هر
 خاص و عام، در تمام اکساف عالم خواهد شد.
 بلکه هر کس از اطراف و جوانب از ارباب داعیه
 (۳)، هوس تسخیر ملک و جان و مال آن
 عالیجاهان خواهد نمود. [یب]
 من آنچه شرطِ بلاعت با تو میگویم
 تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

(۱) قرآن، ابراهیم ۲۴ ج ۱۳.

(۲) قرآن، العج ۷ - ۸ ج ۳۰. (۳) ک: ارباب و رعیه.

با وصفِ این همه نصایح و مواعظِ اولیای دولت، هیچ
 در دلِ امیران سنده سرایت نکرد. بیش از پیش در اخراج
 سرکار اشرف از شکارپور کوشیدند، و هرگز به ننگ داری و
 ناموس نپرداختند، و نقض عهد و پیمان روا داشتند.

در بیان رفتن شاه شجاع الملک از شکارپور

موجب استدعا و مصلحت امیران سده، و رحمت دادن

ساهوکاران را از شکارپور، و گرفتن مبلغ سی هزار روپیه

عوض رخصتانه از ساهوکاران، و فریب بازی

امیران نسب اولای دولت

آهوی قلم سیه چشم، در حوالی ختن مدعا، چین چشم گردان تیز روی بیان میرود که: در سه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری، هر گاه امنای دولت، حسب الخواهش امیران سده، از شکارپور اراده روانگی جانب امران ممدوح نمودند. اولاً ساهوکاران شکارپور هر یک سیتیه تدن مل و سیتیه سیوا سنگه و سیتیه گلاب رای و غیره سیتیه (۱) را حکم احضار داده، در حین احضار ناانها امر نمود که:

سرکار اسرف را معامله مقابله سردار محمد عظیم خان دریغ است. از روی مصلحت و حسب الخواهش امیران سده، عزم بالجزم است، و از کارخانه قضا و قدر، کسی را خبر و آگاهی نیست، که از آئینه (۲) مشیت حق چه نحو تمثال عکس پذیر گردد. و شما رعایای شکارپور، چند مدت در سایه

(۱) الف: و غیره پنجات را. (۲) الف: که ازین مشیت.

عاطفتِ سرکار بسر آورده اند، و با سرکارِ اشرف بدنام شده اند. مبدا فردا در پنجه ستم و گیر و دارِ سردار محمد عظیم خان گرفتار آیند. در آنوقت بد دعائی و شکوه از سرکارِ اشرف نمایند [خوب نیست]. وقت همین است، اگر صلاح رفتن از شکارپور و خواه ماندن در نظرِ خیرِ خود داشته باشند، بسرکارِ اشرف عرض نمایند.

ساهوکارانِ کلان بعد تأمل و فکر، صلاح کارِ خود در رفتن از شکارپور دیده، مطابقِ رخصتِ امنای دولت، معه^۱ خانه کوچ، روانه^۲ لوهري (۱) آن لبِ دریا گردیده. در حینِ رخصت، مبلغ سی هزار روپیه (۲) از ساهوکاران، سرکارِ اشرف گرفته، و در زمانِ نقلِ مکان، با ساهوکاران چندین نقصان ها رسیدند. لیکن در آن وقت بجز سوختن و ساختن، ساهوکاران دیگر علاجی ندیده روانه شدند.

سرکارِ اشرف بعدِ رفتنِ ساهوکاران، بجمعیت سواران و پیادگان از شکارپور برآمده، و از معشوقه^۳ کاسرانی شکارپور وداع ساخته — هذا فیراق^۴ بیئینی و بیئَنک^۵ — (۳) گفته بیرونِ شهر در عیدگاه منزل انداز گردیده، چند روز در عیدگاه (۴)

(۱) لوهري = همین روهري کنونی واقع کنار دریای سده مقابل سکهر و جنکشن معروف ریل اسب که در زمان قدیم الرور بود، و مورخان عرب بدین نام آورده اند.

(۲) ک، الف، ج : سی هزار. ب : پنجاه هزار.

(۳) قرآن، الکهف ۷۸ ج ۱۶.

(۴) الف : در عیدگاه داهر، درین ...

مانند . درین اثنا باز وکیل امیران سنده، نزد سرکار اشرف حاضر آمده آمده، بالتماس سرعتاً بلا دیر، به تحرک رایات عالیات پرداخت .

سرکار اشرف اعلیٰ ضروره [بلا دیر] از عیدگاه شکارپور، معه جمعیت کوچ فرموده، در گهڑی یاسین (۱)، منزل انداز گردیده . درانجا باز عرایض امیران موصوف به پیشگاه اشرف اعلیٰ رسد ناین مضمون که :

” وکلای سردار محمد عظیم خان نزد مایان آمده اند، و خوان رنگین محاکمات (۲) گسترده، آرزوی تناول میواید پر فواید مصالحه دارند . ازبیطرف هم وکلا هر یک حناب عرفان مآب عمده اعارفین پیرمیان غلام محی الدین صاحب (۳) سرهندي، و سیادت پناه زنده نجبا شیخ الزمان (۴) سید اسماعیل شاه، به نفویض مطالبات ما فی الضمیر، از طرف سردار ممدوح ماموراند . هرگاه سردار موصوف، از روی بهبودی (۵) و نیک اندیشی خود، در مقام سلوک آمده، و اطاعت و فرمان برداری سرکار اشرف قبول نموده، عین مدعا . و الا بر خلاف آن رفتاری

(۱) شرح آن در حواشی گذشته گذشت . (۲) الف : محاکمات .

(۳) رک : تعلیق نمبر ۱۷ . (۴) الف : مسیح الزمان .

(۵) الف : بهبودگی .

پیش گرفته، پس جان را نثار خدمتِ سرکار
 اشرف خواهیم نمود. بالفعل سرکار اشرف
 در عرض راه اقامت پذیر بوده، تعمیل (۱)
 حرکت روا ندارند، عقدي که بناخن تدابیر،
 انکشاف یابد، حاجت دندان نیست. کاری
 که بشیرین کامی بدست آید، چه جای بلخ
 کامیست؟"

سرکار اشرف با استدراکِ مضمون عرایض امیران محشتم الیه،
 رساله تخیل کشاده، فقرات بحیر و حیرانی مطالعه می نمود،
 و با خوانین و امرای خود، شمع مشروب و صلاح، در بزم مدعای
 خود می افروخت، تا آنکه بتوقف و تحرک (۲) منازل پرداخته،
 در عرصه چند روز، در منزل قبه محمد ساهل عباسی (۳)،
 در اردوی امیران سنده، رونق افزا گردیده. امیران موصوف
 بدریافت این خبر، عالیجاهان نواب ولی محمد خان لغاری و
 سید محمد کاظم شاه بقدر مسافت اندک، طوطاً و کرهاً بجهت
 استقبال اولیای دولت فرستادند، و متصل (۴) اردوی خود
 بمفاصله قدر قلیل، جای توقف دادند. و مراسم تعارف و
 مهمانداری (۵)، بنحویکه شایان شان سرکار اشرف اعلی بود

(۱) الف: تعجیل (۲) الف: حرکت.

(۳) ک: محمد شاهی. الف، ب: محمد ساهل که اصح همین است.

(۴) ک: و مشعل اردوی خود بموضع قدر نیل، جای توقف [؟]
 الف: مانند متن.

(۵) الف: جهانداري.

بجای نیاوردند (۱) .

روز دوم امیران سنده هر یک میر کرم علی خان و میر مراد علی خان والیان حیدرآباد ، با عملۀ خواص خود ، برای استیلام اولیای دولت آمدند ، و دسته دسته گلہای صفا و مرجبا ، از بوستان خوش آمد و تملق چیدہ ، در نظر سرکار اشرف اعلی جلوه تازه دادند ، و باہتزاز نسیم (۲) اخلاص کیشی و حدست گذاری ، غنچہ خاطر سرکار اشرف اعلی را متبسم نمودہ ، شاہد اطمینان ، ہم آغوش سرکار اشرف ساخته راجع خیامہای خود شدند .

سرکار اشرف اعلی نیز چندین گلہای مواعظ و نصایح کہ رنگ و بوی نیکامی و [بلند] ناموسی داشتہ ، در سر و دستار ، و کلاہ افتحار امیران موصوف زدہ . بعد از ساعتی منشی خوشخرام [خوشی رام (۳) معتبر] خود را نزد سرکار اشرف فرستادند ، و او انشای مدعا را بہ پیشگاہ اشرف اعلی ، بر قرطاس التماس نگارش دادہ کہ : مضمون صداقت و اخلاص و فقرات رنگین . اتفاق امراء و حوائق حراسان را کہ ہم اتفاق سردار محمد عظیم خان میباشند ، ہمہ معلوم ، کہ آیات نویس صداقت و خدمتگذاری ، و احادیث طراز موافق و جان فشانی سرکار اشرف اعلی هستند .

(۱) ب : بجای آوردند .

(۲) الف : نسایم اخلاص و ہم آغوشی و اخلاص کیشی .

(۳) در ک ، ب ، ج نام خوشی رام نسب ، از الف در متن آورده شد ، این ہندو منشی تالہوران سدہ بود .

البته درین نزدیکی ، عرایضِ شعر بر صداقت و اخلاصِ خوانینِ مذکور ، نزدِ سرکارِ اشرفِ اعلیٰ رسیده باشد . میر صاحبانِ بجهتِ و معاینه و مطالعهٔ عرایضِ مذکور ، نزدِ سرکارِ اشرفِ التماس دارند ، تا آنکه صورتِ اتفاق و نقایِ خوانینِ مذکور ، از سرّانِ مضمونِ عرایضِ مذکور جلوه نما گردد ، که تا به چه حدِ نزدِ سرکارِ اشرفِ اعلیٰ ، رسوخِ اخلاصِ [و صداقت] کیشی دارند ؟

امتای دولت بی قامل ، عرایضِ خوانینِ خراسان از دفترِ خانه کشیده ، حوالهٔ منشیِ امیرانِ نموده . امیرانِ ممدوح بعدِ مطالعهٔ عرایضِ مذکور ، حصولِ مطالبِ ما فی الضمیرِ خود دانسته ، بجسه و بدستِ معتبری بوساطتِ وکلایِ خود ، نزدِ سردارِ محمدِ عظیمِ خانِ فرستاد و هم نوشتند که : "خوانینِ خراسان که هم رکابِ ایشان میبایستند ، همین صورت دارند ، که در ظاهر بایشان نغمهٔ موافقت میخوانند ، و در باطن باولیایِ دولت ، قانونِ اتفاق می نوازند ، چنانچه از مضمونِ عرایضِ خوانینِ [خود] حسن و قبح و خیر و سرِ خود معلوم می نمایند (۱) . بعد از عزمِ رزمِ باخیر اندیشانِ مجوز دارند .

باوجودِ این همه صورتِ مناقشتِ خوانینِ خراسان ، ما هواخواهانِ نمی خواهیم ، که چهرهٔ عافیتِ آن عالیجاهان از سیلیِ آلامِ تا موافقتِ مجروح گردد ، و چشمِ زخمِ برسد ، بهتر است : که طریقهٔ سلوک و اتحادِ قدیم از دست نداده ، هوایِ زباده

طلبی اخذِ مالیات و اخراجات مجوز ندارند ، و شمع طمع آرزوی
نفس را در کاشانه حرص و آز نیفروزند . - الحیرصُ شُومُ و
الحیرِصُ مَحْرُومُ - (۱) . و بمقتضای - خیرُ الاسُورِ اَوْسَطُهَا -
(۲) عمل نماید .

وکلایِ امیرانِ مدوح ، شانه وار در عقده کشائی زلفِ
معشوقه مدعای خود با سردار محمد عظیم حان آویزان بودند .

(۱) مقولهای تاریس یعنی حرص نفس اسب و آرمند محروم است.
(۲) یعنی حد میانه بهترین کارهاست . و این حدیث صحیح را
رُزین از ابوهریره چنین روایت کرده : - خیرُ الاسُورِ اَوْسَطُهَا -
[- تیسیر الوصول ۱-۳۲]

در تبیان آمدن بعضی خوانین سردار محمد عظیم خان بمحضور اولیای دولت

و تصدیق شدن قول امیران ، پیش سردار محمد عظیم خان

بسبب آمدن خوانین ، و مقرر نمودن چوکی امیران بر

شوارع (۱) ، جهت محانعت خوانین خراسان که در محضور

شاه نیایند (۲) .

امیر قلم سحر رقم ، که چون هاروت و ماروت در سیه چاه
پابل با مداد ، همیشه آویزان سخن طرازیست چینن جادوی
مدعا بیان می نماید که :

هر گاه امیران سنده باین سحر کاری ، عرایض خوانین
خراسان ، از اولیای دولت گرفته و نوشته پیش سردار محمد عظیم
خان بوساطت وکلا فرستادند ، و منتظر صدور این جواب بودند ،
که درین اثنا عالیجاه خالو خان الکوزئی ، از لشکر سردار محمد
عظیم خان بمعه چهار صد [سوار] فراری شده آمده ، مشرف
عتبه بوسی سرکار اشرف گردیده ، و بهخلاع فاخره سرفرازی یافت .

(۱) ک : سواع [؟] الف : سوائح [؟] که ظاهراً صحیح آن شوارع

است ، و در متن مضمون هم شوارع آمده .

(۲) ک : بمانند [؟]

از آنجا که از آمدن عالیجاه مذکور، به پیشگاه اشرف اعلیٰ،
 موجب تصدیق قول امیران، در پیش سردار ممدوح شده و هم
 متعاقب متواتر دسته دسته لشکر از سردار موصوف جدا گردیده
 آمده، ملحق رکاب اولیای دول میشدند. سردار محتشم‌الیه
 بمعاینه این حالت لشکر خود، البته فرات نویس تردد و حیرانی
 گردیده، جمیع خوانس و امرای خود را پیش خود طلبانیده، شمع
 خلوت را روشن نموده، و قطعات عرایض که امیران، از اولیای
 دولت به بهانه مطالعه گرفته فرستاده بودند، بهر یک امیران
 و خوانین خود نشان داده، تبسم کنان به امرا و خوانین مخاطب
 سده: که شاه شجاع الملک از ملک هدوستان، همین بازی
 مهر کسمی یاد گرفته، که عرایض از طرف سما خوانین نوشته
 و مهرهای هر یک زده، امیران سنده را فریفته، میخواهد که
 باین حله سازی، رخنه انداز اساس جمعیت ما شود.

این گفت و عرایض بدست هر یک خوانین داد. آنها
 بمعاینه عرایض خود، عطسه نداشت از دماغ حماقت خود
 زده، با یکدیگر نگاهها کرده، و بغیام‌های خود رفته، دست
 افسوس می سائبند، و لب حسرت بدندان نداشت می خائیدند
 و می گفتند: که این آتش، افروخته باد تزویر امیران سنده
 و این غبار فتنه، انگیزته تدابیر آنهاست، و این آب آورده
 از جوی حيله وری اوشان است. زود است که جوهر صداقت
 اخلاص و ایفای عهد و پیمان، با اولیای دولت بمنصبه شهود
 جلوه گر می سازند (۱).

(۱) الف: جلوه گر می شود.

خوانین خراسان، بعد معاینه^۱ این صورت ، قلم و قدم خود را از نوشتن و رفتن ، پیش امنای دولت موقوف و کوتاه داشتند ، و مرهون منت و احسانِ سردار محمد عظیم خان شدند ، باوجودیکه تمامی منسوبان و خانمانِ خوانین و امرای مذکور در خراسان واقعه^۲ کابل و قندهار ، بدستِ سردارمدوح بود ، اگر درخور چنین حرکاتِ نفاق طراز ، پاداشِ سزای خوانین و امرای مذکور می پرداخت جای داشت .

لیکن سردار موصوف ، از روی فکر صابیه و اندیشه^۳ بالغه و مصلحت وقت ، با خوانین مذکور ، چون گل شگفته و فرحان و شادان ، و گاهی چین خشم (۱) و کین و ملال هرگز بر جبین خود نینداخته ، با امراء و خوانین خود سوره^۴ عبس نخوانده ، که مبدا باعث تشویش و اندیشه^۵ خوانین مذکور گردد . بلکه بیش از پیش از اهتزاز نسایم التفات و مهربانی ، موجب شگفتگی ازهار (۲) دلهای خوانین خود میگرددند .

فی الجمله امیرانِ مدوح ، باین حسن لطایف که مذکور شده ، سردار محمد عظیم خان را از توسنِ سرکش خیالِ جنگ و جدال فرود آورده ، خودها (۳) را بر سمند مدعای ما فی الضمیر خود سوار کردند (۴) ، بندوبست اخراجات معهوده و مالیاتِ مقرر با سردار مدوح نمودند .

(۱) الف : چین خشم آگین بر جبین .

(۲) ک : ازهار اولیای خوانین [۴] . ازهار = بمعنی شکوفه است .

(۳) الف : خودها بر .

(۴) الف : گردیده .

بعد ازان چوکی های لشکر خود را بموجب صلاح سردار موصوف، بر شوارع تعیین نمودند و حکم قطعاً دادند که : هر گاه احدی سوار خواه پیاده، از لشکر سردار محمد عظیم خان فرار گردیده، بحضور اولیای دولت برود، نگذارند و از قتل و قتال آن صرفه نکنند، که دوباره احدی از لشکر سردار مدوح، هوس رفتن به پیش پادشاه نکند.

چوکی لشکر امیران، چندین کسان سوار و پیادگان، از لشکر معروفه سردار موصوف بقل رساندند. هر گاه صورت این واقعه بر مرآب ضمیر اولیای دولت، عکس پذیر گردیده [چون آنسه] آبدیده، درهم برهم گردیده، جانب امیران موصوف اعلام نموده، که این چه رفتار اخلاص شعار است، که در پیش گفته اند ؟ که [متعینان] چوکی آن عالیجاهان، سدر راه خوانین خراسان گردیده، نکست و خون لشکر خراسان، که در پیش سرکار اشرف اعلی می آیند می پردازند ! این چه اخلاص و چه آئین است ؟ بلکه جای تعجب و حیرانی است !

امیران موصوف در جواب، دس در حلقه اعتذار زده، ابواب تملق و چاپلوسی کشاده، بعرض امنای دولت رسانیدند که : روز بروز بدلی چوکیها می شود، و مردم بلوچان و حوشان، از خود و بیگانه خبری ندارند. ازین جهت مرتکب چنین رفتارها می شوند. مین بعد ازین به سرخیلان لشکر، همایش خواهد شد : که بار دیگر بقتل و قتال افغانان خراسان نخواهند پرداخت.

چون امیران موصوف در ظاهر ساز سازگاری باولیای دولت می نواختند، و در باطن نغمه^۱ دلکشای موافقت با سردار مدوح میخواندند، در پی حصول شاهد مدعای خود بودند، و در [هر] ساعت در آئینه^۲ خیال، تمثال مدعای خود می دیدند، و عجب تر نغمه آنکه:

روزی در لشکر امیران، زمزمه از قانون افواه مردم افتاد؛ که شیر بیشه^۳ شجاعت و جلالت، سردار نسیر دل خان معه^۴ جمعیت سواران حرار خوش اسبه^۵ (۱) زره پوش، بطریق چیاول از سردار محمد عظیم خان مامور، که چون شهباز بلند پرواز خواهد افتاد.

از شنیدن این نغمه^۶ ناموافق (۲)، در لشکر امیران، عظیم تفرقه افتاد، که دست و پای احتیاط گم نموده، بی اذن و اجازت مؤکلان خود، تمامی لشکر، سراسیمه سوار گردیده، نعره زنان در مقابل^۷ سردار شیردل خان روانه شدند، و فقط امیران موصوف، با چند نفر عمله و فعله^۸ خاص خواص خود، تنها در خیامها حیران مانده، و بر بی وقوفی و حماقت لشکر خود نفرین میگفتند، و کمان اندیشه، بزور بازوی عاقبت اندیشی کشیده، سهام گوناگون خیالات، بر هدف عاقبت کار خود می زدند، که آیا چگونه این مقدمه خواهد شد؟

و از امنای دولت هم در هراس! که مبادا مقدمه نحو دیگر چهره کشا گردد، که اولبای دولت، وقت فرصت یافته، بر

(۱) ک: جرار خویش آئینه زره پوش [؟]

(۲) ک: ناموافق [؟]

سر مایان که تن تنها می باشم جلو ریز گردد ، و الامان
و الامان ورد زبان دانستند .

هر چند عالیجاه نور محمد خان الکوزئی که اسیر کبیر و مرد
شجع بود، بعرض سرکار اسرف رسانید : که عجیب میدان صاف !
و امیران بی انصاف ، که سب و روز در فریب بازی سرکار
اسرف ساعی می باشند ، بن تنها در خیام های خود نشسته اند ،
مسائل حال ، وقت فرصت بدست نخواهد آمد .

اگر از سرکار اسرف امر گردد : که امیران را بچنگ آورده ،
چنگ خود را بحنای مدعا رنگین ساخته شود . انسانی دولت
ناین معنی تن نداده ، مانع گردید . که هرگز دهان خود را
ناین چنین لقمه ناگوار ، که از غلو همتی دور است آلوده
نخواهیم نمود (۱) ، که در دفتر خانه مشیت حق چه نوشته
خواهد بود ؟ مبادا اران سو رانده ، و ازین سو مانده شویم .

[مصرع]

مرد آخر بین مبارک بنده است

هنوز اولیای دولت با حواین خود درین گفتگویی بودند ،
که لشکر حماقت اثر امیران موصوف اسپان را دوانیده دوانیده
پس آمدند ، و پیاوه گوئی می نمودند ، نا آنکه بهاله های
زمردگون زده ، بعه آرام گرفتند ، و آوازه چپاول سردار موصوف ،
دروغ بی فروغ شده . بعد معاودت لشکر ، باری آب اطمینان ،
بر آتش دل بقراری امیران افتاده ، و غبار تشویش که از باد

(۱) الف : نخواهیم کرد .

اندیشه‌ها ، در ضمایر امیران انگیخته بود فرو نشست ، و سرخیلان لشکر خود را ، از روی خشم سرزنش می نمودند ، و حیف صد حیف می گفتند ، بلکه بسیاری سرخیلان لشکر خود را ، بسبب این حرکت ناصواب که :

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت

از نظر عاطفت خود انداخنند .

عنایت حق سبحانه تعالی ، امیران را ازین آتش فتنه ، در امان خویش نگهداشته ، والا^۱ از حماقت لشکر ، در گرفتاری امیران موصوف چیزی باقی نمانده بود ، بت :

دسمن چه کمد چو مهربان باشد دوست

در ظل خودش نگاه دارنده هم اوست

در بیان مصالحه نمودن امیران سنده با سردار محمد عظیم خان

و عبور کنانیدن ، شاه را از دریا بآن لب دریا

اسر قلم خوش رقم ، که جلوس فرمای مسند سخندانانی
است ، در تحریر این مدعا چنین حلوه^۱ بیان میدهد که : در سنه
یکهزار و دویصد سی و شش هجری ۱۲۳۶ هـ اسبران سنده ،
مدبتر اندیشه^۲ وزیر تدبیر خود ، و ناستظهار اولیای دول شاه ،
عدان اسپ سرکش عزیمت سردار محمد عظیم خان ، از مالیه ستانی
و احراحت^۳ معهود کثیر تافته ، بر - خیرالامور^۴ و اوسطه^۵
راضی ساخته ، او را رخ نهاد سلوک و اتحاد خود نمودند ، و
شاه از بساط شطرنج بازی امیران سنده ، پاده وار ، در ششدر
حرانی مات گردیده ، فل کردار باربونه^۶ (۱) رفتن خود انداخته ،
آه سرد از سنه^۷ بی کینه^۸ خود میکشید ، و بر صداقت و اخلاص
و بلند ناموسی امیران مددوح ، دست افسوس می سائید .

هر گاه امیران موصوف ، چون اساس قصر مدعای ما فی الضمیر
خودها را با مساله^۹ (۲) تدبیرات ، به همراه سردار مددوح
مستحکم نمودند ، بعده در تجویز ملاقات حسمانی سردار موصوف

(۱) باربونه = سامان و لوازم و زاد و راحله سفر .

(۲) مساله = لوازم هر چیز که غالباً مُصَحِّف مصالح عربی است .

شدند ، و ابواب رسل و رسائل ، بر چهره^۱ حال یکدیگر مفتوح ساختند .

لیکن سردار معظم الیه ، بسبب بی اعتباری امرا^۲ و خوانین خود ، دل نهاد ملاقات نگردیده ، بامیران موصوف نوشته فرستاد : که تا اولیای دولت بآن لب دریا ، منزل انداز نشود ، هر آینه فیما بین شمع ملاقات در بزم آرزوی یکدیگر روشنی پذیر نخواهد شد ، و عکس صورت ملاقات در آئینه^۳ خیال نخواهد دید .

امیران موصوف چون ازین چنین نوشته^۴ سردار معظم الیه واقف شدند ، در ساعت وکلای خود را به پیشگاه اشرف ، واقع منزل^۵ قبه^۶ محمد شاهل عباسی (۱) فرستادند ، و التماس کردند : که ما هواخواهان را آداب حرف عزا پرسی ، که رسم عالم اسباب است ، از مرحوم وزیر فتح خان با سردار محمد عظیم خان از جمله^۷ ضروریاتست .

لیکن سردار موصوف از اندیشه و خیال سرکار اشرف اعلی^۸ دل نهاد ملاقات نمی شود ، هر گاه امنای دولت از راه نوازش شاهانه و عنایت خسروانه ، عبور دریا فرموده ، منزل انداز آن لب دریا گردد ، عین لطف سرکار اشرف خواهد بود ، و بعد ملاقات سردار مدوح و ادای [فاتحه] معذرت مرحوم وزیر فتح خان ، اولاً بانتظام مجموعه^۹ امورات اولیای دولت خواهیم پرداخت ، و انشاء الله تعالی این زنگ کلفت و کینه^{۱۰} دیرینه که بر مرآت ضمائر دولتین نشسته است ، بصیقل کاری تدبیرات (۱) ک : قبه^{۱۱} محمدشاهی ، که قرارالف ، ب ، ج قبه^{۱۲} محمدشاهل عباسی صحیح است . و محمدشاهل یکی از اجداد سلاله کلهوره^{۱۳} سنده بود .

صایبه مصفا نموده، چهرهٔ شاهد دولت سلطنت، بکام دل امنای دولت رخ نمایی خواهد شد. و بعد ازان سردار عظیم الوقار و برادرانش و جمیع خوانین و امرای خراسان در همه ناب فرمان بردار و تابع فرمان اولیای دولت خواهد بود.

ازانجا که اولیای دولت، سابق ز ارادهٔ امیران مطلع بودند، که این همه لطایف الحیل بجهت کشیدن سرکار اشرف می نمایند، طوعاً و کرهاً از منزل قبهٔ مذکور نقل فرموده، واپس منزل انداز. لاژکانه (۱)، ازانجا هم امران ساعی نده، بهر قسم سرکار اشرف را راغب عبور دریا نمودند.

اولیای دولت از سحری، چون موج در خروش و پیچ و تاب آمده، لابد عمور دریا نموده، نه آن لب دریا منزل انداز، و از خدعه طرازی امیران موصوف، حباب وار حیران این ماجرا مانده، و از بدعهدی امیران تأسف می نمود.

در بیان ملاقاتِ امیران با سردار محمد عظیم خان

و ضیافت نمودن با یکدیگر

دریای قلم صاف رقم ، در تحریر این مدعا ، چنین موج زنِ بیان می شود که : هرگاه اولیای دولت در سنهٔ صدر، بدستِ یاریِ ملاحِ عاقبت اندیشی ، بموجب کشاکشِ ناخدايِ بی وفائيِ امیران موصوف ، بعداً جمعیتِ موجودهٔ خود ، در زواریقِ (۱) اراده نشسته ، عبور دریا [نموده] لنگر اندازِ آن لب دریا گردیده .

امیرانِ ممدوح با سردار محمد عظیم خان بخاطر جمع ، سمع افروزِ مجلسِ ضیافت و ملاقات گردیده ، بانتظامِ مجموعهٔ اموراتِ خود پرداخته . اولاً بسببِ فاتحه خوانیِ مرحوم وزیر فتح خان، سردار معظم الیه ضیافت و مهمانداریِ امیرانِ ممدوح نموده ، و دران صحرا ، انواع انواعِ اطعمه و اقسام اقسامِ اغذیه ، درخوانها ترتیب دادند ، و خیامِ گلگونِ پشمینهٔ (۲) کشمیری برافراخته ، و فروشِ رنگینِ پشمینه گسترده ، و شمع های کافوری برافروخته . بعده امیران موصوف را حاضر آورده ، خوانِ اطعامِ آلوان پیش رویِ امیران گذاشتند .

(۱) زواریق = جمع زورق بمعنی کشتی کوچک است .

(۲) الف : پشمینه از کشمیر مضرب ساخته .

چون اميران ممدوح اولاً بمشاهده خيام گلگون و فروش بوقلمون محور حيرت گرديدند ، بعده به تناول طعام ميل فرمودند ، و اكثر ماکولات را نمي شناختند ، که اين چه طعام است ؟ بلکه اين چنين طعام در خوان خمال هم ندیده بودند .

بعد از تناول طعام ، نهايت شيرين کام گرديده ، چون هزار داستان ، نغمه سنج داستان شکر گذاری و ثنا خواني گرديده ، و مدني تماشاى لوليان گلرخان پري و شان کشمير ديده ، و نعمات حزين دلکشاى شنیده ، خوشر وقت شدند ، و قانون محبت آرائي کوک ساخته ، از نواهاي دلکشاى ملاقات يکديگر حطی بردند . بعده آهنگ رفتن نمودند . اميران موصوف بخيام خود شريف آوردند .

روز دوم اميران موصوف ضيافت و مهمانداري سردار محمد عظيم خان پرداختند ، و اساس مجلس آرائي برپاي نموده ، خيام گلگون و فروش بوقلمون زده و گسترده ، و چندين قسم طعام از طبابخان ولايتي (۱) تيار کنانيدند .

خصوصاً ماهی (۲) را که لطيف ترين غذاي اهل سند ميشد ، و بر طبق مصمون :

” شست قلب نازکان را ماهی از مهتاب برد ”

(۱) ولايت = درانوقت اصطلاح اهل هند عبارت از کابل و خراسان بود .

(۲) ماهی بسيار نازک و لطيف لذيد سند را پتلو گویند ، که در موسم زمستان در مواقع خاص درياي سنده بعد از سحر بدست مي آيد .

بصد آب و رنگ پخته ، در خوانهای اطعام رنگین ، در مجلس سردار موصوف حاضر آوردند .

سردار و برادرانش ، و جمیع اسراء از اکل ماهی ، مردم در دریای التذاذ غوطه میخوردند ، و از شنای تعریفش بکنار انتهایش نرسیده سهر نمی شدند . بعد تناول ماکولات ، طبله خواندن و رقصیدن لولیان پر تمکین ملاحات آگین ، در محفل بلند آواز گردیده ، تا مدتی بازار ساز و ناز و نیاز لولیان گرم مانده . هر چند امیران موصوف در بزم آرائی ضیافت قصوری نکردند ، لیکن بر طبق مضمون : [بیت] .

آن مه تابان کجا ، و آن عارض جانان کجا ؟

هر دو تابانند ، اما این کجا و آن کجا ؟

از آنجا که ضیافت و بزم آرائی امیران را با ضیافت و مجلس آرائی سردار موصوف چه نسبت ؟

بین تعاون راه از کجا سب تا بکجا ؟

فی الجمله اسران موصوف با سردار محتشم الیه ، همدم خوان محبت و یکرنگی گردیده ، و ساین خود عهد و پیمان موثق ساخته ، و تحایف نفیسه و ارمغان (۱) لطیفه از هر قسم بنادیقی میر خانی جوهر دار کار بهر پوره (۲) و شمشیرهای جوهر دار با ساز طلا و مرصع ، واقمشه سنگین که قریب لک رویه خواهد شد ، با سردار موصوف و برادرانش و اسرای عالیمقام پیشکش

(۱) الف : ارغوان [؟] .

(۲) بهر پوره قصبه ای بود که دران بنادیقی میر خانی می ساختند .

نموده ، مبلغ دوازده لک (۱) روبیه عوض اخراجات لشکر و مالیات مقرر علاوه بر سردار ممدوح دادنی کردند ، و بخلاص فاحره سرفرازی یافته ، و وکلای خود را مامور نموده و از خدمت سردار معظم اله شرف نرحیص حاصل نموده ، از بس سوف خضر وار - هَذَا فِراق بَنی و بَنیک - (۲) بر زبان محب ترحمان خود رانده . امیران حیدرآباد بر جهمتی های (۳) خاص مرکوب گردیده بد وار در میان دریا روانه حیدرآباد ، و امیران حیرپور ، بخضر راجع حیرپور . و سرکار اسرف برکار دریا از بلاطم امواج روزگار غدار و صداقت اخلاص امیران نامدار موج صفت در سج و ناب حرب ، و در دریای حسرت و حیرانی هردم غوطه میخورد ، و لیکن از کنار مطلب خود نشانی نیاب .

آخر چون خضر ، کستی مدعای خود سکسته ، نکمال مایوسی و نا اسدی از کنار دریا روانه ، و بمکان درازه (م) منزل انداز گردیده ، ملاقات حباب عرفان مآب زنده السالکین ، قدوة العارفین ،

(۱) درک ، الف : ۱۲ لک . ب : ۸ لک .

(۲) قرآن ، الکهف ۷۸ ج ۱۶ .

(۳) ک : برحمتی های [۹] الف : همی [۹] . درج بحای آن کشتی های خاص اسب اسما صحیح جهمتی Jhampti که در زبان سندهی کشتی کوچک سرکاری اسب و این کلمه را مخصوصاً میران سنده برای رورقهای خود استعمال میکردند [گزیتیر سند ۸۸۹] .
(م) درازه : قرار نوشته شاه شجاع بر کنار دریای سند نزدیک روهری واقع بود [واقعات ۷۳] .

فخیر میان قبول محمد صاحب (۱) فایز گردیده چند روز آنجا اقامت پذیر، و سپاهیان بجهت ایصال تنخواہ خود باولیای دولت، مرتکب فساد شدند.

بصد هزار تلخ کامی تنخواہ سپاہ سوار و پیاده متعینہ خود داده، و چند عرابہ توپ، بطریق امانت بهالیجہ میر رستم خان والی^۲ خیرپور تفویض نموده، از آنجا از راه جیسل میر (۲) رخ نهاد لودیانه، و در عرض راه بسبب مسافت ریگستان و نایابی آب و کاه و دانه، بسیار صعوبات کشیده، و زهر تلخکامی ها چشیده، بعد از چند ماه بقطع منازل، رونق افزای لودیانه گردیده، بسریر استراحت و آرام، جلوس فرما گردیده، از ملاقات منسوبان و متعلقات خوشوقت شدند.

(۱) رک: تعلیق نمبر ۱۹.

(۲) ک: جیلمیر، که صحیح آن مطابق الف، ب: جیسل میر است، و شهریسب در راجپوتانہ ہند غربی، کہ در جنوب شرقی روہری بمفاصلہ بخمینا ۱۵۰ میل واقع است، و اردینجا نا لودھیانہ بمخط مستقیم شمال شرقی فاصلہ چہار صد میل تخمین می شود، کہ خط سیرشاہ بطرف لودھیانہ باشد. ج: راہ جمیکہ [۹].

در بیانِ بعدِ مصالحهٔ امیرانِ سنده، آمدنِ سردارِ محمدِ عظیم خان در شکارپور

و وصولِ مالیات از امیران، و روانه شدن طرفِ خراسان

نقاشِ قلمِ مانی رقم، که مصوّرِ تالیفِ سخن طرازِ است،
نصویرِ (۱) این مدعا را چنین نگارش میدهد که: در سنهٔ
صدر، بعدِ سرّیفِ فرمائی امنای دولتِ جانبِ لودیانه، و روانگی
امیرانِ سنده بمکانِ مألوفه، عالیجاهِ سردارِ بلندِ اقتدارِ محمد
عظیم خان، رونی افزای سکارپور، و در ناغِ ساهی منزلِ انداز
گردیده، سب و روز در نای و نوش و نماشای لولسانِ شهر
آسوب و سرّینِ کارِ کشمیرِ بی نظرِ محو، و مستِ جامِ
می عیش و عشرت بود.

بعد از چند روزِ مبالغِ احراجات و مالیات، از امیرانِ موصوف،
عایدِ خراشهٔ خود نموده، و برای طلبانیدنِ ساهوکارانِ که
مرازی بودند، سیار استمالتِ نامها نوشته فرستاد. لیکن ساهوکاران
بدار مدار پرداخته، از لحاظِ عاقبتِ اندیشی و ترسِ جان و
عزتِ خود، از آمدنِ خود در شکارپور (مستعدرو) پهلوتهی
میگردند، و در جوابِ استمالتِ نامها، عرایضِ خود را بعباراتِ

(۱) الف: بصور ک، ب: تصویر.

مرغوب بعرض رسانیده، بخوش دلی سردار مدوح می پرداختند، و گماشتگان معتبر و هوشیار بجهت خدمتگذاری سردار معظم الیه مامور نمودند.

تا همینکه: سردار موصوف معده حشم، از شکارپور برای کچهی (۱) تشریف فرمای خراسان، و بسبب قلت آب، دسته لشکر جداگانه از دشت بدشواری گذشتند، با این هم بسیاری از مردم لُسکر و اسبان ضایع شدند. و زمام نظام سرملک شکارپور سردار مدوح، بعالیجاه سردار شیر بیشه جلالت و شجاعت سردار شیر دل خان (۲) مفوض نموده. از جانب او عالیجاه رفیع جایگاه عدالت دستگاه نایب ملا مومن خان غلزاری به نیابت عهده نظامت شکارپور مامور گردید.

هر چند قصاید جوانمردی و علوهمتی و عدالت گستری نایب مدوح، از مدح شعرائ فصیح اللسان و بلیغ البیان بیرون (۳) و کریم الاخلاق کثیر الاشفاق رعیت پرور عدالت گستر منبع سخاوت، مظهر شجاعت بوده. در عین جلوس حکومت شکارپور نایب مذکور، مردم بلوچان قطاع الطریقان شقاوت نشان، در تاخت و تاراج رعایا و مردم مترددین الی

(۱) کچهی = سرزمین بین جیکب آباد و سی را کچهی گویند که بطرف شمال جیکب آباد فاصله ۶۰ میلی واقع است، و راه آهن از آن بطرف سی و دره بولان میگذرد.

(۲) در سراج التواریخ بجای شیر دل خان، رحمدل خان است.

(۳) ک، الف: برنی [۹] ب: بیرون.

دروازه شکار پور صرفه نمیگردند. نایب مدوح از روی غیرت ایمانی و شجاعت و مردانگی، باوجودیکه ماه صیام و ایام گرم که ماهی در مجمر دریا می سوخت، و روزه بدهن داشت، با اینهم بمعده عمل خود در تعاقب بدکاران افتاده. و چون باز بلند پرواز، خود را بر سر بدکاران رسانیده، طائر جان بدکاران، صید سرپنجه اقتدار خود می نمود.

بعضی از مفسدان رهنان را درانجا مقتول ساخته، سرهای آنها را بریده، و برخی را زنده اسیر نموده می آورد. چنان قانون سیاست و حکمرانی در نوا آورده بود، که دوباره زمزمه زد بُرد بدکاران گوشزد هر خاص و عام نمیگردید، و شاهد امن و امان هم آغوش خلقی الله رعایا گردیده. مترددین شوارع بی دغدغه بخاطر جمع، آمد و رفت شهر شهری، قریه قریه می نمودند.

نا مدب هف هشت ماه، نایب معظم الیه، جرعه نوش باده حکومت شکار پور بوده، از روی عدالت و انصاف، برطبق مضمون کریمه - *إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ يَنْهَى عَنْ الظُّلْمِ* - (۱) عمل نموده، بانتظام مجموعه اسورات خلقی الله، رعایای شکار پور می پرداخت، که هر کس وضع و شریف، از حسن عدالت و انصاف و رعیت پروری نایب مدوح، ممنون و شکر گذار بودند.

بعد ازان سردار باند اقتدار سردار رحمدل خان (۲) از قندهار

(۱) از آیات قرآنی اقتباس شده مضموناً. (۲) یکی از برادران وزیر فتح خان [رک: تعلیق م].

بنا بر حکومت شکارپور تشریف فرمائی گردیدند. و نایبِ مدوح، دُرْد آشامِ قدحِ عزل شده، متوجه خراسان. و در حینِ روانگی این نوازنده، قانونِ سخنوری را نیز تکلیفِ رفتن، جانبِ خراسان نموده، لیکن در آن اوقات، بسببِ عدمِ رخصتِ والدینِ که رضا جوئیِ او شان سعادتِ دو جهانی و خوشنودیِ یزدانی است، اتفاقِ رفتنِ خاکسار نرفتاد.

بعد از چند ماه بموجبِ طلبِ نایبِ موصوف و حصولِ رضامندیِ والدین، روانهٔ خراسان گردیدیم. هر چند نندگانِ سردار رحمدل خان بجهتِ ملازمتی و توقف در شکارپور به خاکسار بسیار فرسود، لیکن عالیحضرتِ رفیعِ منزلتِ سرزا عطا محمد خان قندهاری که بلباسِ رنگینِ بلاغت و سخنوری و بحلیهٔ فصاحت و نکتهِ پروریِ آراسته و پیراسته بود، بانفاقِ سردارِ مدوح بر عهدهٔ میرزائیِ مامور بود. روزی بخاکسار انشایِ مطلبِ خود را به صحیفهٔ بیانِ نگارش داد که: امروز اربابِ حکومت و کامرانی، اکثرِ تنگ چشم، و دستِ داد و دهش در آستینِ امساک (۱) کشیده دارند. هر گاه توقفِ شما در شکارپور گردیده، پس کارِ روزگار من چندان رواج نخواهد گرفت. و این زحمتِ مسافرتِ خراسان و اخراجات که نموده ایم، همه بر من نقصان و بیهوده (۲) خواهد شد.

اگرچه رزاق علی الاطلاق کریم ذوالاشفاق است، لیکن برای

(۱) ک: انصاف.

(۲) ک: بهبود [؟]

نفس نافرجام ، خار راه دیگری شدن و پای بر روزی دیگری گذاشتن ، از قانون مروت و همت بسیار دور است . آخر خاکسار حسب البیان (۱) میرزای مدوح و بمقتضای قسمت آبخورد که - قَيْدُ الْمَاءِ أَشَدُّ مِنْ قَيْدِ الْحَدِيدِ - (۲) است ترک شکارپور نموده ، روانه قندهار . دو سه صد نفر سپاه پیاده از روئیله (۳) و هندوستانی و تلنگه (۴) که از شاه شجاع الملک از نوکری مانده بودند ، بموجب خواهش سردار شیردل خان به اتفاق عبدالصمد خان پیش خدمت سردار مدوح ، روانه قندهار بودند ، خاکسار هم با آنها قطع منازل داخل قندهار ، و در خدمت نایب موصوف مشرف شدیم .

اوشان از روی بزرگ، منیشی و مسافر نوازی و قدردانی ، بگونه گوناگون نوازشها و عطاها به "عطائی" پرداخته ، هماندم حمام فرستاده و دلاکان اهل حمام ، از مالش زدن کیسه و سنگ های و حجامت فصور نکردند ، و دم بدم صحت حمام میگفتند ، تا آنکه تمام اعضايم که از مسافرت چرکین و کوفته مانده شده بودند ، از سس سست و شوی و کیسه مالی ، بنحوی (۵)

(۱) ک : حسب اللسان .

(۲) مقوله عربی اسب که معنی آن در صفحه ۱۳ ، ۶۸ گذشت .

(۳) ک و الف : روئیله ، که صحیح آن روئیله است ، در هند افغانان را روئیله می گفتند ، منسوب به "روه" یعنی کوهسار از حسن ابدال تا هرات (فرشته) . (۴) ک : تملکینه الف : تلنگه که صحیح آن تلنگه اسب یعنی سپاهی تربیت یافته تلنگانه هند جنوبی [برای شرح رک : تعلیق ۱۹] . (۵) الف : بغویی .

پاک و صاف نمودند، که گویا بو تولد شدیم، و اثری از ماندگی منازل در جانم نمانده. و ساعتی در جامه کتن (۱) آرام گرفتم، که بخارات حمام برطرف گردیده، و شرب‌های قد یزدي با بید مشک نوش نمودیم، و خلعت فاخره که از نایب مدوح عطا شده بود پوشیدیم، و در خدمت نایب موصوف حاضر آمدیم، و ضیافت را برای حاکسار نموده بود، و این چمن طعام‌های گویاگون در خوان حاضر آوردند، که تعریف آن از تحریر خارج است.

تا چند مدت از خوان احسان نایب ملا مومن خان شیرین کام، و هر روزه بجهت تفرج بسایس و زیارات اولیاء الله میرفتم، و با هر کسی مردم اعزه خراسان، راه معرف پیدا نمودیم، و کسانی که اهل کمال و ارباب رقم بودند، مانند قلم بر ریاض تقرب جایی داده، فقرات نویس مهمانداری بودند.

هر گاه خوان رنگین صحبت می گسترند، از شنیدن مواید سخنان شیرین آنها نهایت شیرین کام میشدیم، و طبع آزمائی میکردیم، نه مثل این ملک سنده، هر گاه نان گندمی نیست، زبان مردمی (۲) چه شد؟ درین ملک نه نان گندمی و نه زبان مردمی! نان ایشان جواری، و زبان شان خواری! و از علم و کمال عاری! و با حسد و کینه پرباری!

في الجملة نایب مدوح که بعهده نیابت و مختارکاری بندگان سردار شیردل خان مامور بود، زمام مختارکاری سردار

(۱) جامه کتن = اطاق جامه کتنی در حمام.

(۲) الف: مروت.

موصوف، تفویض خاکسار نمود، که بافضل رب متعال، بانتظام
جمع امورات مختارکاری می پرداختم .

و عالیجاه شاه فرد (۱) دیوان مروت و انسانیت، مطلع
قصیده، مرحمت و عنایت، پسندیده اخلاق کریم الاشفاق میرزا
احمد خان (۲)، که سابق بعهد مختارکاری سردار موصوف
مأمور بود، هرگاه عهده مختارکاری، بوساطت ناظم ممدوح
نعلق بخاکسار گرفت، از اینجا که دنیای بیوفا، محل حسد
و حایِ حقد مییاسد، لیکن عالیجاه میرزا احمد خان از روی
نمک داتی و نجات خود، گاهی با خاکسار، طریقه حسد
را که بدترین عملی از عملهای ناصواب است پیش نورزیده، و
چین بر حین نور آگین خود نینداخته، بلکه طایر دل خاکسار،
فریفته دانه و دام مهربانی و سیرین زبانی خود نموده، تا مدت
دو سال در ایام عمل مختارکاری، باستمداد و مراعات و
رضا جوئی خاکسار می پرداخت .

اگرچه روی اهل حسد و نفاق، همیشه مانند روی قلم
میاه، و در سیه چاه مداد غم و حسرت هر دم غوطه میخورد،
و همیشه فقرات بویس تعصب و حرانی میباشد، لیکن آفرین بر
سرزای ممدوح، و رحمت خدای براو و پدر بزرگوار او باد !
که در محل حسد با خاکسار، طریقه سفق و محبت ورزید .
این همه از معرفت و کمال اوست .

(۱) ک : فرو دیوان [؟] .

(۲) این شخص مستوفی فندهار بود . [رک : تعلیق نمبر ۲۰]

هر چند روزگار بیوفا همچون برق در گذر است، لیکن از مردان نیکوکار، همین قصه‌های مردی و نیکوئی یادگار عرصه روزگار میماند، و بر طبق مضمون:

نه این نزم و نه این ساقی نه این پیمانه می ماند !
 همین حرف مروت در جهان افسانه می ماند !
 و از حسن خوبی و نیک اخلاقی و علوهتمی نایب ممدوح،
 و عالیجاه نور دیده سعاد و کامگاری طره ناز خان برادر زاده
 نایب موصوف چه انشا نمایم:

این نه بحرست که پایان و کناری دارد !

خدای شاهد حالست: که در ایام مختارکاری، مبلغ دو
 لک و چهل هزار رویه در تنخواه سپاه و عمده سردار شیردل خان،
 بدست خود صرف نمودیم، لیکن نایب ممدوح گاهی نپرسیده،
 که مبلغان را چه نحو خرج نمودند، و به کیه دادند؟ و
 خاکسار را محل اعتبار کلی می دانستند، و خاکسار هم
 بمقتضای:

نیست در دولت رهی ناراست را

نیر کج هرگز نباید بر نشان (۱)

از روی امانت و دیانت، که شیوه مجاهدین طریق
 حق شناسی و صداقت است، راست رَوِ طریقه مختارکاری بوده،
 دیناری بیجای صرف نکردیم، و قدر یک خرمهره خیانت را
 روا نداشتیم و بفحوائی مضمون:

هر که پوشد (۱) دیدهٔ اخلاص از حق نمک
چشمِ امیدش، زمیلِ یاس ناینا شود
عمل نمودیم، تا مدت دو سال در قندهار بخدمت نایب
موصوف و سردار بلند اقتدار سردار شیردل خان، بعهدهٔ
مختارکاری روزگار خود را بسر آوردیم. بعهدهٔ بسمب آمدنِ
بندگان شهزاده کامران از هرات بعزمِ تسخیرِ قندهار، اتفاق
رفتنِ سردار صاحبانِ قندهار، بنا بر مقابلهٔ شاهزادهٔ مدح
افتاده، و حاکمِ هم در عزمِ این سفر، همکابِ سردار
صاحبان بوده، بعهدهٔ خود مامور بودیم، و آنچه که وقوعات
جنگ و جدال و غیره سردار صاحبان در سفر هرات، رخ نمایی
گردیده، مفصل رقم زدهٔ کلک بیان میگردد.

— —

در بیان آمدن شاهزاده کامران بعزم تسخیر قندهار

و داخل شدن در قلعه فراه (۱) ، و رفتن سرداران

قندهار (۲) ، بنا بر مقابله شاهزاده مدح و گرفتن

قلعه مذکور را

هزار داستان قلم خوش رقم ، برخسار این مدعا ، چنین خوش الحان بیان میگردد که : در سنه یکهزار و دوصد و سی و هشت هجری مطابق ماه جمادی الثانی ، سردار صاحبان قندهار در قندهار سبار گلزار استراحت و جرعه نوش باده فراغت و آرام بودند ، و الا" (۳) عموم رعایا و مستاجرین را تکلیف مالا بطلاق مهروسانیدند . خصوصاً عالیجاه خدای نظر خان مامای سرداران که زمام مختارکاری قندهار بدست اقتدار او بود از خدا ناترسی ، دست تعدی و ظلم بحال رعایا و تجاران (۴) دراز داشت ، و رعایا و مستاجرین ، از دست جور و ستم او ، دست نفرین بدرگاه خدای جل شانہ فراز داشتند .

از آنجا که اساس ظلم بر روی آب می باشد ، و بیک آه

(۱) الف : قلعه هرات [؟] . اما فراه صحیح است که در غرب قندها

بفاصله ۳۷۸ کیلومتر واقع است . (۲) رک : تعلیق نمبر ۴ .

(۳) الف : و البته بمردم رعایا .

(۴) الف : و تاجران قندهار .

مظلوسی از پای دراید ، و بر طبق مضمون :

چو آزردي دلی را ، ز مکافاتش مباح ایمن
که از هر مد آهش (۱)، کار صد شمشیر می آید

در این (۲) اثنا خبر رسیده ، که شاهزاده کامران ، بعزم تسخیر قندهار ، معه عساکر و سامان محاربه و مجادله ، از دارالسلطنه هرات برآمده ، و شاهزاده جهانگیر خلف خود را معه عالیجاه و کامل حاکم که مامی شاهزاده جهانگیر بود ، و مهولی خان (۳) پیش خدمت خود را در هرات گذاشته ، بقطع منازل داخل قلعه فراه ، و در اینجا بفراهمی لسكر ایلات و الوسات می پردازد .

چون عالیجاه گلزارخان (۴) بامیزنی که با شاهزاده کامران سیار گلزار مخالف بود ، همین احوال ورود شاهزاده مددوح در قلعه فراه ، جانب سردار صاحبان قندهار نوشته فرستاد ، که شاهزاده را عزم تسخیر قندهار بالجزم است ، و روز بروز جمع آوری لشکر می نماید ، هنوز چندان استقلال نگرفته :

سر چشمه شاید گرفتن به بیل (۵)

چو پُرسند ، نشاید گذشتن به بیل

(۱) الف : آه مدش .

(۲) ک : چون در این .

(۳) الف : هوپی خان . ب : فویی خان [؟] . ج : مانند متن .

(۴) ب : گلغزار خان عموی شاه پسند بامیزنی .

(۵) ک : به میل .

هر گاه بدفع ساهزاده موصوف پردازند ، وقت بهتر از حالا نخواهد بود .

سردار صاحبان ، بمعجزه استدراکِ این خبر ، در قلعهٔ فکر محبوس گردیده ، در صددِ تجهیز سامانِ مقابله و جمعِ آوری لشکر شده ، در عرصهٔ اندک جمعِ آوری قشونات و سامان نموده ، هر یک سردار که دل خان و سردار پردل خان و سردار شیردل خان معهٔ خوانین عالیجاه عبدالله خان (۱) اچکزئی و نایب ملا سومن خان غلزئی و رمضان خان هوتکی و هوت خان (۲) غلزئی و یوس خان بارکزئی و تاج محمد خان نارکزئی و میرزا احمد خان عمله بانسی و غیره ، بجمعیتِ سه هزار سوارهٔ جرار خوش اسپه زره پوش ، و یک هزار و پنج صد نفر پیاده روهیله و نجیب و تلنگه (۳) هندوستانی و هفت عرابه نوبِ جلوی ، از قندهار برآمده ، رخ نهادِ قلعهٔ فراه ، و عالیجاه سردار مهردل خان را معهٔ نایب گل محمد خان بجمعیتِ معدوده در قندهار گذاشتند . و سردار رحمدل خان درانوقت در شکار (۴) سرخوشِ بادهٔ حکومت شکارپور بوده .

هر گاه سردار صاحبان سمدوح، بطی منازل در منزل خرمالک (۵)

(۱) الف : عبدالرحمن خان اچکزئی .

(۲) ج : عزت خان غلزئی .

(۳) کذا در ک ، الف ، ج . ب : نافکه [؟] (رک : تعلیق ۱۹)

(۴) الف : در شکارپور .

(۵) خرمالک بشرق فراه منزل معروفست فاصلهٔ تخمینی ۱۲ میل .

منزل انداز گردیدند، درانجا خبر رسید، که ساهزاده کامران،
خلف خود شهزاده سلطان علی را در قلعه^۱ فراه گذاشته، خود
طریق استعجال معاودت فرمای دارالسلطنه^۲ هرات گردیده.

• سردار صاحبان، باسماع این خبر فرحت اثر، چون گل
شگفته، نعمه^۳ هیچ مسرت و انتهای گردیده، و در ساعت کوچ
منزل نموده، روانه^۴ قلعه^۵ فراه. هر گاه نزدیک قلعه^۶ مذکور
رسیدند، شاهزاده سلطان علی باب مقاومت نیاورده، بی مقابله
و مجادله، فرار در قرار اختیار نموده. سردار صاحبان تجویز صف
آرائی لشکر خود نمودند.

سردار شیردل خان بمع^۷ عمه^۸ لسكر خود، که همه جوانان
شایسته^۹ زره پوش بودند، پیش قراول گردیده، و سردار پردل خان
مع^{۱۰} قشون خود، در صف قلب، و سردار کهندل خان در صف
آخرین ترتیب (۱) گرفته، رح نهاد قلعه^{۱۱} فراه، و در عرض راه
تمامی اربابان و کدخدایان قلعه^{۱۲} مذکور، بجهت استقبال
سردار صاحبان آمده. مشرف سلام شدند، و سر اطاعت و فرمان
برداری، بر رکاب نصرت مآب اتقیاد^{۱۳} سردار صاحبان گذاشتند،
و بخلاص^{۱۴} فاخره سرفرازی یافتند.

سردار صاحبان، بیرون قلعه^{۱۵} فراه، خیام گلگون مضرب
ساخته، فروکش گردیدند. و عالیجاه میرزا ابوالقاسم [خان] را
باندرون قلعه^{۱۶} مامور نمودند، و در شهر قلعه^{۱۷} فراه، منادی امن
و امان گردانیدند، و به استمال^{۱۸} و دلاسی رعیت پرداختند.

(۱) الف: ترتیب پلتن ها بسته رخ نهاد.

بعد از چند روز، قلم تحصیل مالیات جاری نمودند، و فتح نامجات احتوای معاودت شهزاده کامران جانب هرات و فراری شدن شاهزاده سلطان علی از قلعه^۱ فراه و تسخیر نمودن قلعه^۲ مدکور، بمضمون رنگینی جانب کابل، بخدش امیر دوست محمد خان و قندهار و شکارپور وغیره، رقمزده^۳ کلک^۴ جواهر سلک^۵ منشیان بلاغت نرجمان گردیده. و چند روز بانتظام مهام مالی و ملکی آن سرزمین پرداخته، بعده در مجلس مشورت، قانون عزیمت هرات، بین خودها می نواختند، و این خوان در مطبخ^۶ حیا^۷ می پختند.

اراده^۸ سردار کهندل خان و پردل خان همین بود، که قلعه^۹ فراه را در تحت تصرف حکم خود آورده، و رعایای قلعه^{۱۰} مذکور، مطمع فرمان خود ساخته، و حاکم از طرف خودها در قلعه^{۱۱} مذکور مقرر نموده، و چند نفر از روسا^{۱۲} بطریق یرغمال گرفته، بندوست پخته نموده، و معاودت فرمای قندهار شویم، که قلعه^{۱۳} هرات، در استواری چون سد سکندریست، باین مشتشکر، تسخیر آن سیار دشوار و ناممکن است.

سردار شیردل خان که بشیر دلی^{۱۴} خود مغرور بود، هرگز این سخنان برادران و امیران خود، بگوش اصفا نیاورده، چنگ مدعای خود را، در بزم برادران در نوا آورده، این نغمه می سرائید: که این چنین وقت غنیمت (۱) بدست نخواهد آمد، شاهزاده کامران بالفعل از تخت سلطنت^{۱۵} هرات آواره، و

(۱) ک: وقت غنیم [؟].

انشاء الله تعالی زود، صیدِ سر پنجهٔ اقتدار مایان خواهد شد،
و تا هرات در تعاقبش رفته، انتقام اشرف الوزرا و زیر فتح خان از
او خواهیم گرفت.

دشمن هر وقت که دست دهد، در دفعِ آن فرصت و تاخیر
نباید کرد، تا آنکه تمامی سرداران طوعاً و کرهاً رضا جوئی سردار
شیردل خان مقدم دانسته، و حاکم خود را در قلعهٔ فراه گذاشته،
عزیمت فرماید جانبِ هرات شدند.

—

در بیان کشته شدن مهولی خان در قلعه هرات از
دست شاهزاده جهانگیر

و باغي شدن امراي هرات و کشیدن شاهزاده مذکور را از

هرات ، و جلوس دادن حاجي فيروزالدین شاه را بر تخت

و باز عزل شاه مذکور ، و نصب شاه محمود شاه و

نگذاشتن شاهزاده کاسران را در قلعه هرات

شبدیز قلم شیرین رقم ، در میدان این مدعا ، چنین
ترکتاز می نماید که :

در سنه صدر [هرگاه] شاهزاده کاسران ، قلعه هرات را
تفویض شاهزاده جهانگیر خلف خود، و وکیل خان و مهولی خان
پیش خدمت خود نموده ، بعزم تسخیر قندهار ، رونق افزای
قلعه فراه گردیده .

درین اثنا مابین وکیل خان و مهولی خان ، آتش عناد
شعله ور گردیده ، چنانچه شاهزاده جهانگیر ، بموجب مصلحت
وکیل خان خالوی خود ، صورت حیات [او] از صحنه زندگانی
محو ساخت .

از آنجا که دنیا دار مکافاتست ، بعد از چند روز عالیجاهان

مصطفی خان زوری (۱)، و دوست محمد خان ابدال زُنی و دیگر امرا با هم متفق شده، شهزاده جهانگیر و وکیل خان را از تخت جهانگیری هرات معزول ساخته، اخراج نمودند. بعده حاجی فیروزالدین شاه را بر سریر سلطنت هرات، جلوس دادند. چند روز حاجی موصوف، بزیارت کعبه تخت سلطنت هرات پرداخته، و امرا و رعایای هرات همه معتکف حریم کعبه طاعت و فرمان برداری او بودند.

بعد از چند روز امرای هرات، احرام کعبه عبودیت و بندگی حاجی ممدوح شکسته، رُخ ناب گردیدند. و بمذبح وزیر تدبیر و مصلحت وقت، نندگان محمود شاه را بر اسب اقتدار سوار نموده، به تخت سلطنت فرود آوردند. و خود امرای مذکور، فیل و بارکش خدمات، و مانند پیاده چپ و راست در دایره خدمتگذاری میدویدند، تا مدت یکنیم ماه، از شطرنج بازی روزگار غدا را، این همه عرل و نصب پادشاهان، بر تخت سلطنت هرات، صورت وقوع گزید.

چون شاهزاده کامران، هرگاه در قلعه دره، ازین وقوعات هرات واقف شده، اولاً از محور صوب هسّتی مهولی خان پیش خدمت خاص، محور حسرت و افسوس گردیده، و محور خیال

(۱) الف: زوری [؟]. زوری قوم معروف غوریست که اکنون در شمال غرب هرات در نادغیس سکونت دارند، و این همان قوم است که به «سوری» شهرت یافته اند، و از اقوام معروف افغان بشمار می آیند، و در عصر غوریان تا هندوستان پراکنده شده، و شیر شاه سوری ازین قوم بود. اجداد شاهان غور هم همین سوری یا زوری بودند.

و عزیمت تسخیر قندهار از صحیفه^۱ خاطر محو نموده ، باستعجال تمام ، معاونت فرمای هرات خلد آیات [گردید] .

هرگاه شهزاده کامران بقطع منازل ، منزل انداز بیرون قلعه^۲ هرات گردیده ، امرا^۳ و خوانین هرات ، ابواب قلعه^۴ هرات ، بر رخ شاهزاده کامران مسدود ساخته نگذاشتند که قدم نهاد اندرون قلعه^۵ هرات گردد . تا مدت چند ایام ، بیرون قلعه^۶ مذکور ، در باغ شاهی ، سیار خیابان حیرانی ، و گلهای اندوه و حسرت می چید ، و از مفارقت معشوقه^۷ سلطنت هرات ، لاله وار داغ داغ حزن و بقراری !

هر چند طرف اسرای هرات ، ابواب رسل و رسایل مفتوح ساخته ، لیکن هرگز ابواب قلعه^۸ هرات بر چهره^۹ حالش نکشادند تا آنکه شبی از شبها ، بموجب صلاح و رهنمونی طایفه^{۱۰} بردرانی (۱) ، که اندرون قلعه^{۱۱} هرات ، محله^{۱۲} علاحده دارند ، از محله^{۱۳} آنها نردبان ها بر دیوار قلعه گذاشته ، هوس جلوه ریزی نمودند .

درین اثنا چوکی مستحفظین قلعه^{۱۴} مذکور باخبر شدند ، پروانه وار خودها را رسانیده ، شمع^{۱۵} حنگ را بر افروخته ، و بسیاری از لشکر شاهزاده ممدوح بضرب شمشیر و تفنگ ، از نردبان حیات بر زمین مات انداختند . بقیه تاب مقاومت نیاورده ،

(۱) بردرانی طایفه ایست از افغانان ، که با درانی از یک نژادند .

القوام یوسف زئی و مهمند و غیره را بردرانی گویند ، یعنی درانی علیا . این اقوام در افغانستان کمترین ، اکثر ایشان در شمال پشاور تا سوات و دره^{۱۶} کُتُر ، و نیز در باجوڑ و خیبر سکونت دارند .

نردبانها درانجا گذاشته فراري شدند ، و در باغِ هزیمت داخل شدند .

هر چند شهزاده کامران ، با امرا و خوانینِ قلعه هرات ، بسیار اسبان حیلِه و ري خود را در میدان تمهیدات و تدبیرات دوانید ، لیکن گوي مراد از میدان مدعا نبرد . امراي مذکور بحضور شاهزاده موصوف نوشته فستادند ، که سرداران قندهار از فراه در تعاقب شاهزاده می آیند ، و عزمِ مقابله دارند . اولاً رفته بمقابله سردارانِ ممدوح پردازند . اگر بفتح و فیروزی کامیاب گردیدند ، بعده مقالید (۱) ابواب قلعه هرات دریغ نداشته خواهد شد .

حاصل که شاهزاده کامران از کامرانی هرات ، بسبب عنادِ امراي هرات ، نالکل مایوس گردیده . روزي چند در باغ شاهی انتظار کشیده ، و از گلچینی گلزارِ سلطنت هرات خارهاي حسرت در پایِ مدعا خورده ، مانند بلبل نالهای اندوه می کشید .

تا آنکه سردار صاحبان قندهار در قلعه میرداؤد (۲) که نزدیک سوادِ هراتست منزل انداز شدند ، و دمبدم توسن خیالِ مقابله شاهزاده مذکور در میدان آرزو می دوانیدند . و ساعت بساعت سمندر اراده را در عرصه [قلعه] تجویزات میخواستند .

(۱) مقالید = جمع مقلاد بمعنی مفتاح و کلید است [—المنجد]. همین کلمه در صفحات گذشته «مکالید» آمده که شاید تصحیف کاتبان باشد .
(۲) میر داود = در حدود ۲۰ میلی جنوب هرات منزل مشهور است و ازینجا بعد وادی هریرود آغاز می شود .

در بیان رفتن سردار صاحبان قندهار از قلعهٔ فراه جانبِ هرات

و رسیدنِ عالیجاهِ شمان آخند زاده (۱) بطریق رسالتِ امر
شاهزاده، نزدِ سردار صاحبان در عرضِ راه، و سلسلهٔ محاکاتِ
مصالحه را در تحرک آورده، و پس رفتنِ وکیلِ مذکور،

بیمحصلِ مدعا

رسولِ قلم که فقراتِ نویس خیر و رفعِ شر میباشد، در
تبلیغِ این مدعا چنین بیان می نماید که: در سنهٔ صدر، هرگاه
سردار صاحبان موصوف از قلعهٔ فراه در تعاقبِ شاهزاده کامران

(۱) الف: شمال اخوند زاده، ولی در متن مثل ک شمان اخند
زاده است. در ب اخوند زاده تمان است، که همان شمان اخند زاده
صحیح است. در نسخه ب درینجا مطلبی است که در امر معاصرهٔ
هرات بین سردار پردل خان و سردار شیر دل خان اختلافِ رائی بود،
سردار شیر دل خان میخواست هرات را بگیرد. ولی سردار پردل خان
خواهشِ هودت بقندهار داشت، تا که بالاخر سردار شیر دل خان آزرده
خاطر گردیده و ترکِ سرداری کرد و ارادهٔ رفتن حج نمود. درین
صورت سردار پردل خان هم طوعاً و کرهاً متوجه هرات گردید.

عزیمت فرمائی جانب هرات شدند، در منزل خاک سفید (۱)، عالیجاه شمان اخند زاده و کلل شاهزاده^۲ ممدوح، چون باد در نزد سردار صاحبان ورود آورده، رساله^۳ مدعا را پیش معلم دانش سردار صاحبان مطالعه نموده، شرح مطول مدعای موکل خود را عبارات مختصر بیان نمود که:

الحال شاهزاده^۴ موصوف، از آتش کینه و تلافی، نالکل دست بردار، و بشه^۵ آب زلال ابصال و اتحاد است، که اراده^۶ تدریس رساله^۷ مودب و اتفاق، نسبت سردار صاحبان بخاطر دارد، و بغیر ازین هرگز مباحثه^۸ منازعه و فساد نخواهد کرد. بلکه به تفاسیر کریمه^۹ — یُحِبُّهُمْ و یُحِبُّونَهُ — (۲) خواهد پرداخت، که نهال محبت و اتحاد را — أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ — (۳) است.

و از قرار عهدنامه، ملک فراه که بعلقه^{۱۰} قلعه^{۱۱} هراست، در تصرف سردار صاحبان واگذار خواهد شد، و مبلغ یک لک روپیه عوض نعل نندی هم خواهد داد، و یکی از فرزندان خود در خدمت سردار صاحبان مأمور خواهد شد (۴)، که همیشه خواهد ماند. اما شرطیکه سردار صاحبان، عزیمت هرات موقوف داشته، مراجعت فرمای قندهار شوند.

(۱) خاک سفید — منزلیست در عرب فراه بماصله بحمیه بیست میل

بر راه سابق هرات.

(۲) قرآن، المایده ۵۴ ج ۶.

(۳) قرآن، ابراهیم ۲۳ ج ۱۳.

(۴) الف: خواهد نمود.

هر گاه سردار صاحبان از [بیان] شمان اخند زاده وکیل مذکور، بر معنی لفظِ مدعا واقف شدند، به تحشیت (۱) رساله^۱ انبساط و خبرمی پرداخته، جواهر اسرار معنی مشورت و مصلحت را مابین خود مطالعه نموده، گاهی حاشیه^۲ عهد و پیمان شاهزاده^۳ موصوف مطالعه می نمودند، و گاهی از رعونت^۴ نفس تکرار میکردند، که امروز شاهزاده کامران از سریر کامرانی آواره و مایوس، وقت بهتر از حالا بدست نخواهد آمد. و از رسم لفیف^۵ مفرو^۶ در گذشته، (۲) درس لفیف^۷ مقرون شاهزاده^۸ موصوف میخواندند، و بدلا سایی وکیل مذکور می پرداختند، و منزل بمنزل سرعت تمام تر، جانب هرات میرفتند.

هر گاه سردار صاحبان منزل انداز بزیارت حضرت خواجه (۳) اوریا صاحب قدس الله سره العزیز گردیدند، دران منزل با علما^۹ دانش و اصحاب^{۱۰} بینش مشوره نموده، مختصر مدعای خود را نوشته، بدست اخوند زاده^{۱۱} مذکور داده رخصت دادند. و بجانب شاهزاده^{۱۲} مددوح نوشتند که :

”وکیل والا معه“ (۴) دستخط معلی رسیده،

(۱) الف : نخست رساله .

(۲) الف : وا گذشته .

(۳) ج : خواجه دریا [؟]. اما اوریا قریه معروفی است در شمال شرق فراه بفاصله ۴۰ میل [— قاموس جغرافی افغانستان ۱ — ۱۸۰] که از سبزوار ۲۱ میل فاصله دارد [— دیوس راپورت ۳۰۲] .

(۴) ک : وکیل در لامعه [؟]

سخنانی که مقرون مصالحه و رفع منازعه بود
 بیان طراز نمود، لیکن حالی رای شاهزاده
 [معلى] خواهد بود، که مایان و مرحوم
 اشرف الوزرا وزیر فتح خان، چقدر خدمات و جان
 فشانیها، در خانواده سدوزائی خصوصاً از والد
 ماجد ایشان، که عبارت از بندگان محمود شاه
 است نموده ایم. نتیجه خدمات همین بود که
 اشرف الوزرا وزیر فتح خان را بگفته معاندین،
 بگوناگون عقوبات هلاک نمودند. نظر بران
 بر عهد و پیمان ایشان چه اعتبار؟

هر گاه مرد میدان میباشند، نسیم الله این
 گوی و این میدان! که ارین عرصه رخ تاب
 نگردیده، اسپ هم خود را در این میدان
 مبارک نتارند، نا بموجب مدبر وزیر تقدیر، برد
 و مات از طرف که باشد؟

شاهزاده کامرن چون از نوشته سردار صاحبان، و بیان
 نمان احمد زاده و لیل خود مطلع گردیده، پماده وار در نسندر
 حیرانی آمده، ناروخته اراده خود را بر قبل فرار انداخته، با
 اسپ خیزان (۱) و دوان، رخ نهاد قلمه لاش (۲). و در
 [حین] مات شاهزاده کامران، اکثر خوانین او معه لاسکر

(۱) الف: مانند اسپ حیران و دوان.

(۲) لاش = در جنوب غرب فراه بماصله ۹۲ کیلومتر واقع است.

آمده، مشرف استیلام سردار صاحبان شدند، و بخلع فاخره سرفرازی یافتند.

و باز درین اثنا وکلای بندگان محمود شاه و امرای هرات، معه محاکات مصالحه بحضور سردار صاحبان آمدند و بیان نمودند: که امرا و رعایای خاص و عام، از رفتارهای ظلم و تعدی شاهزاده موصوف، در کوره عذاب و ناخوشی (۱) بودند. ازین جهت او را در اندرون قلعه مذکور راه دخول ندادند. الحال اراده شاه مدوح و امرای هرات همین است که: فیما بین طریقه اتحاد و سلسله مودت و وداد، صورت استحکام و انتظام پذیرد. احسن و انسب آنست که: سردار کهندل خان را در قلعه هرات بگذارند، که با ما همدم [خوان] اتفاق، و شمع افروز مجلس وفاق بوده باشد.

و آنچه که مالیات هرات خواهد بود، آنرا بقرار چهار حصه قسمت کرده، دو حصه خلاصه از شاه مدوح، و یک حصه از امرایان، و یک حصه بسردار کهندل خان داده خواهد شد. و در معامله نیک و بد و مقابله اعدا، با میان شریک خواهد بود.

سردار صاحبان باین قسمت راضی نشدند. بلکه فریب بازی تصور نموده بخیال دانستند که در قلعه هرات، لشکر قدر قلیل و از جای دیگر هم استمداد برای اهل هرات نخواهد رسید، و قلعه را باسانی فتح خواهیم نمود و بکام دل، هم آغوش شاهد سلطنت هرات خواهیم شد.

و کلاي امراي هرات را بجواب صاف پرداخته رخصت دادند .
و تُخْمِـرِ قلعهُ مذکور در مزرعهٔ خیال می کاشتند . و از
دهاقین قضا و قدر غافل [که] بسیاری کسان ، مزرعهٔ خود را
درویده ، خرمن ها تیار نموده میخواستند که بردارند ، صاعقهٔ
تقدیر ، گوشهٔ چشمی نمود ، و نگذاست که یکدانه تصرف ،
نمایند .

در بیان جنگ نمودن سرداران قندهار با اسراء و خوانین هرات و فریب خوردن از محمد خان خلف عیسی خان کوهی

لوائی قلم. مشکین رقم، که معارک آرای میدان سخن
طرازبست، در عرصه بیان این ما عا چنین بر افراشته میشود که :
در سنه ۱۲۳۸ صدر (۱)، سرداران قندهار، داخل سبزوار
گردیدند، درانجا مراسلات عالیجاه بنیاد یگ (۲) هزاره،
بصحابت معتبری بحضور سردار صاحبان رسیدند باین مضمون که :

” ما از قدیم هوا خواه و اخلاص کیس سابق
هستیم (۳)، در خدمتگذاری مرحوم اشرف الوزرا وزیر
فتح خان، بهیچ وجه قصور نکرده ایم، و از مقدم
شریف سردار صاحبان باین ملک هرات بسیار خوش
شدیم .

در حال قلعه هرات، خالی افتاده، بدون مصطفی خان
زوری (۴) و دوست محمد خان ابدال زئی، دیگری
اندرون قلعه مذکور نیست و چندان قوت مقابله

(۱) الف : در سنه ۱۲۳۸، که صحیح آن ۱۲۳۸ هـ است.

(۲) ذکر وی سابقاً گذشت از روی فهرست کتاب رک :

(۳) ک : سابق هم در. (۴) الف : روزی [؟]

ندارند. هر گاه سردار صاحبان بزودی تشریف فرمای
 سر زمین هرات شوند، عجب میدان خالی افتاده است،
 و ما هم بجمع جمعیت موجوده خود، هم رکاب اتفاق
 سردار صاحبان گردیده، جواهر زواهر خدمات و
 جان فشانی خود را، در سلک مدعا منتظم خواهیم نمود."

از آنجا که بنیاد بیگ هزاره، پیش از ورود سردار صاحبان،
 سه هزار لشکر در قلعه هرات (۱) بر مصلا (۲) فروکش
 بوده، اولاً با امرا و خوانین هرات، نان موافقت و سازگاری
 در تنور مدعای خود می پخت. و جهت اندرون رفتن قلعه هرات
 قانون حیل سازی را در نوا آورده. لیکن نواهای حیل سازی
 او در گوش اسرای هرات ناموافق افتاده، هرگز او را اندرون
 قلعه هرات جای ندادند، بلکه برایش نوشته فرستادند، که
 هر گاه شما با مایان، در مقام موافقت و اتحاد میباشید، پس
 اولاً با سرداران قندهار که بعزم تسخیر قلعه هرات، داخل
 سر زمین هرات میباشند، رفته مقابله نمایند، و ازینطرف هم
 کمک خواهد شد. هر گاه به هزیمت سرداران موصوف پرداختند،
 بعد در اندرون قلعه مانند مردمک دیده بشما حای خواهیم داد.
 و نوعیکه مرکوز ما فی الضمیر شما خواهد بود، دران خواهیم
 کوشید، و الا این سخنان شما، محض بی بنیاد است.

از آنجا که بنیاد بیگ هزاره، بنیاد مقابله سرداران

(۱) الف: لشکر واقعه هرات. ب: مصلاي واقعه بیرون هرات.

(۲) مصلي متصل شهر هرات است.

مذکور نداشت، و از امرای هرات هم بنیاد کار خود محکم ندیده، در آب و گل مایوسی چون خرفرو رفته. بعد از روی مصلحت، بوضع ارتفاع بنیاد کاخ محبت و اتحاد سردار صاحبان ممدوح پرداخته، راغب تسخیر قلعه هرات گردید.

چنانچه سردار صاحبان از منزل میر داؤد کوچ نموده، عبور دریا ساخته (۱)، نزدیک پل مالان (۲) منزل انداز شدند. و دران منزل خلف بنیاد بیگ هزاره معه تحایف نفیسه و دوراس اسپان، بجهت ملاقات سردار صاحبان آمده، مشرف سلام گردیده، تحایف پیشکش نموده. سردار صاحبان هم به تعارف مهمانداری خلف مذکور بخوبی پرداختند. و او بسردار صاحبان، شمع افروز نزم خلوت گردیده، چراغ بدعای خود را، از شعله التفات و محبت سردار صاحبان بر افروخته. روز دیگر رقم رخصتی از دفتر خانه مهربانی و عنایت سردار صاحبان ممدوح حاصل نموده، روانه منزل گاه خود [گردید].

روز سوم عالیجاه سردار کهندل خان، بجهت ملاقات بنیاد بیگ هزاره، نشریف فرما گردیده، با او بنیاد دوستی و عهد و پیمان مستحکم نموده، مابین متفق اللفظ والمعنی شدند. بعده در تجویز و تدبیر وضع بنیاد محاصره قلعه هرات سعی گردیدند.

(۱) مقصد دریای هریود است.

(۲) پل مالان در حدود سه میل هرات بر راه قندهار بر هریود واقع است.

سردار صاحبان طرف مشرق، بفاصله^۱ نیم گروه قلعه^۲ هرات سنگر زده، دران دایر شدند. و حاجی خان (۱) کاکری را حکم دادند، که از گرد و نواحی هرات، مردم بلدان فراهم نموده، بوقت سب تاریک، روبروی دروازه^۳ هرات، بفاصله^۴ (۲) نرس تفنگ، برحها برتسب داده، سپاهیان برجسته، با جزایلهادران برحها تعیین نمایند، که احدی از اندرون قلعه آمد و رفت نکند. هر چند در وقت بنای برجهای مذکور، چندین مرتبه مابین لشکر هرات و سردار صاحبان، مقابله و مجادله روی داده، لیکن بهر صورت برجها را بمقابله^۵ هر دروازه^۶ هرات قایم نمودند، و سدر راه آمد و رفت مردم قلعه (۳) شدند، و هر که از اندرون قلعه بیرون می آمد ساهیان از برحها جزایل مزدند، و بسیاری را هلاک می نمودند.

اما آنکه امرای هرات نیز تمامی ابواب هرات خاکریز نموده، یک دریچه از دروازه^۷ مشهد (۴) مقدس گذاشته بودند، که ازان دریچه آمد و رفت می نمودند، و هر شب سواران و پیادگان از قلعه^۸ مذکور برآمده، با سواران چوکی سردار صاحبان، گرگ جنگی

(۱) یکی از رجال معروف و وزیر سرداران قندهار است، که در حوادث سیاسی همین عصر دسب قوی داشت. و کاکڑ قوم سب که در ژوب و اکثر بلاد افغانی سکونت دارند.

(۲) الف: بمقابله.

(۳) الف: مردم کپل شدند.

(۴) این دروازه بغرب هرات بود، و ازان بسوی مشهد مقدس میرفتند.

نموده ، کشته و کشتانده باز باندرون قلعه مذکور میرفتند ، و سواران از لشکر سردار صاحبان تا بدروازه قلعه هرات در تعاقب سواران و پیادگان تعاقب میکردند . و چون از بالای قلعه ، شلک اتواب و جزایر (۱) می نمودند ، سواران سردار صاحبان ، از عین دروازه واپس می آمدند .

تا مدت چهل پنجاه روز ، مابین لشکر سردار صاحبان و لشکر هرات ، گرگ خنکی واقع بوده ، و دوان سال بحکم ایزد منعال ، سقای ابر بهار ، تاب باشی آن سرزمین چنان پرداخته بود ، که از سی آب و لای ، پیاده چون خر بگل فرو میرفت ، چه های سواره ، که بحرک نماید .

سردار صاحبان ایام بارش ، در سنگر توقف داشتند ، و قدمی بیرون نمی گذاشتند ، و دران سنگر چنان آبادی دَکاکین از سوه فروسان و طبّاخان و قصّابان و رخب فروسان و عمره کنانیده بودند ، که هرات ثانی در نظر مردم می آمد . و عالیجاه گلزارخان (۲) که مامای عالیجاه سالو خان بود ، بسبب واقف کاری ، او را بجهت تحصیل مالیات دیهات بیرونات (۳) قلعه مذکور مامور نمودند ، که در عرصه اندک چهارلک (۴) جمع آوری مالیات نموده ، و داخل خزانه سردار صاحبان نمود .

(۱) الف : و جرائل ها می نمودند .

(۲) الف : گلزارخان .

(۳) بیرونات = جمع بیرون و از استعمالهای ناروای سررایان این عصر

است ، که با معاییر ادبی موافقتی ندارد .

(۴) ب : دوسه لک .

سردار صاحبان بسبب چنین خدمات مالیات ستانی، تقدّر اعزاز و آبروی، در جیب مدعای عالیجاه گلزار خان می انداختند، و بهر حال بتازه روی گلزار عزت و حرمت عالیجاه مذکور می پرداختند.

لیکن رفته رفته بمقتضای — مَن عَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ — (۱) درخور این همه خدمات جمع آوری مالیات، بوقت مراجعت هرات، چنان نتیجه یافت، که ذکر آن در داستان مراجعت هرات بیان نموده خواهد شد، که گلزار عزتش را در طرفه العین برباد دادند.

(۱) مقوله عربی است یعنی: کسیکه نا شکرگاری مددگاری کرد، خدا او را بر وی گماشت.

در بیان رفتن سردار شیر دل خان برای ملاقات محمد خان کوهی و آگاه شدن از فریب بازی کوهی مذکور و باز آمدن در هرات

ابر قلم سیه رقم، که اقطار (۱) بار لائی سخنان آبدار است، بهارستان این مدعا را چنین سرسبز ساخته بیان می نماید که: بعد ممانعت بارش باران، سردار صاحبان از سنگر کوچ نموده، در باغ شاهي که متصل قلعه هرات است، منزل انداز گردیدند، و هر روز چوکیهای طرفین، دست از گریبان جنگ و جدال و قتل و قتال کوتاه نمیکردند.

درین اثنا مراسلات عالیجاه محمد خان کوهی (۲)، به خدمت سردار صاحبان ورود (۳) یافتند، دران مندرج بود: "که ما همیشه اخلاص کیش و هوا خواه خاندان عظیم الشان بوده و قدوم میمنت لزوم سردار صاحبان [را] از خدای عز و جل میخواستیم. الحمدلله که بکام دل رسیدیم. الحال اراده خاطر این

(۱) اقطار را مولف جمع قطره پنداشته، در حالیکه جمع قطر بمعنی ناحیت زمین یا قطر دائره است. بجای آن قطرات صحیح است.

(۲) مقصد از کوهی منسوب به فیروز کوه است که اقوام سکنه

آنها فیروز کوهی گویند و در قلعه نو و بادغیس شمال هرات در نشیب های غربی فیروز کوه ساکنند.

(۳) ک: وارد یافتند.

اخلاص کیش همین است که باهم متفق گردیده ، مهم تسخیر قلعه هرات را بانجام رسانم . لیکن دو حرف حجاب راه این مدعا شده اند : یکی آنکه بدست که عالیجاه سالو خان ، پیش من التجا آورده و اراده ملاقات سردار صاحبان دارد ، و از خصوص سردار صاحبان ، نهایت در هراس ، و چون قلم سرگردان فقرات نویس وسواس ۱

هر گاه یکی از سردار صاحبان ، شمع قدوم اشفاق لزوم ، بزم افروز ملاقات ما شوند ، که رفع تیرگی وسوسه و هراس عالیجاه سالو خان ، بحراغ مهربانی و التفات آن عالیجاهان نموده شود . که او هم پس بعد از این در دایره خدمتگذاری و حان فسانی ، بصدق عقیده و اخلاص ثابت قدم خواهد بود ، و هرگز بای از دایره فرمان برداری سرون نخواهد گذاشت .

و دیگر اینکه : نشاد سگ هزار ، با ما نیادر مخالف و عباد مستحکم دارد ، و بالفعل نشاد سگ مذکور ، [بنیاد] انداز اقباس ، در نزد آن سردار صاحبان میباید . هر گاه به تخریب بنیاد نهاد بیگ مذکور پرداخته ، او را اسیر و دستگیر نمایند ، یقین که بنیاد محبت و وداد ، مستحکم مابین خواهد بود ، و تا اند مرهون احسان سردار صاحبان خواهیم بود . بعد انجام این هر دو مطلب ، ما هم بجمیعت لشکر آمده ، حاضر رکعت عودار صاحبان خواهیم شد ، و بفضل الهی کشایش قفل ابواب قلعه هرات ، موقوف تحک اشاره مقالیه تدبیر منست ، چرا که امرای هرات بدون ما دیگر جای استمداد

ندارند . این قدر خویشتن داری که در قلعه مذکور نموده
اند ، محض بامید استمداد و کمک نیست ، انشاء الله بشرط
رسیدن ، مفاتیح ابواب قلعه مذکور بدست من خواهد افتاد ،
و فتح قلعه مذکور ، بی جنگ و جدال ، نصیب سردار صاحبان
خواهد شد .^۱

چون سردار صاحبان از چنین نوشته کوهی مذکور مطلع
شدند ، فریفته سخنان تزویر بنیان او گردیده ، ماسن خود ، شمع
خلوت را روشن کردند ، و شعله این سخن (۱) را بیان نمودند :
که مردم این سر زمین ، نهایت دغا باز ، که در تلبیس ، انلیس
لعین را هم درس میدهند ، مبادا کدام دام حيله وری در
رهگذر مدعای مایان انداخته ، طایر وجود مایان را صید
سرنجه مدعای خود نمایند ، و درین باب ، فکر مفصل و
تدبیر بر اصل باید نمود : که فردا دست تغابن (۲) و حسرت
نمالیم ، و لب افسوس بدندان ندامت نخائیم .

سردار صاحبان هنوز راه این مدعا را بهای اندیشه و تدبیر
می پیخودند ، که در این ضمن خبر رسد : که عالیجاه محمد خان
کوهی ، لک لک خانه (۳) ملک بنیاد بیگ هزاره [را] در
تحت تصرف خود آورده ، به تخریب بنیاد هزاره مذکور پرداخته .

(۱) الف : بخان .

(۲) تغابن = زیان کاری و مجازاً بمعنی فسوس [— غیاث] .

(۳) الف : یک شلک خانه [۹] . لک لک خانه مطابق ک ، ب

جائی بود در قلعه نوشمال هرات مسکن قبائل هزاره که ذکر آن
در تاریخ هرات سیفی (ص ۳۱۹) هم آمده است .

بنیاد بیگ هزاره که در نزد سردار صاحبان واقعه^۱ هرات بود ، بمجرد شنیدن این خبر وحشت اثر ، بنیاد هوش و حواس خود را از دست انداخته ، و خلف خود را بمع^۲ عمل^۳ قدرقلیل ، در خدمت سردار صاحبان گذاشته ، خود بجمعیت موجوده از خدمت سردار صاحبان مرخص و روانه^۴ ملک مألوف^۵ خود شده .

سرداران مددوح ، بعد رفتن بنیاد بیگ هزاره ، پاس بنیاد بلند اساس ناموس و سرداری خود ملحوظ نداشته ، بموجب نوشته^۶ کوهی مذکور ، کوه الوند بدنامی را بر سر خود برداشته ، از روی مصلحت وقت ، خلف بنیاد بیگ هزاره را در بنیاد نظر بندی انداختند . بعد ازان سردار هزار بیشه^۷ سجاعت و دلایری سردار شیردل خان ، بجمعیت یکنیم هزار لشکر حر^۸ ار خوش اسبان زره پوش شمشیر زن نیزه باز ، بجهت ملاقات کوهی مذکور ، روانه^۹ مشهد خورد ریزه (۱) گردیده .

هرگاه سردار موصوف ، سرخوش باده^{۱۰} ملاقات کوهی مذکور شده ، مشار^{۱۱} الیه مقدم سردار مددوح [را] از جمله^{۱۲} مددگاری بهفت و طالع قوی خود دانسته ، انواع انواع مراسم مهمانداری و تعارف بجا آورده . لیکن از خبث باطن ، تخم اندیشه^{۱۳} باطله در زمین خیال خاطر خود کاشته ، اراده داشت ، (۲) که در حین شمع افروزی مجلس ضیافت ، بر خوان یکرنگی به لقمه^{۱۴}

(۱) خورد ریزه جائیست در بادغیس شمال هرات مسکن فیروز کوهی .

(۲) ب: اراده داشت که سردار مددوح را بر خوان یکرنگی به لقمه^{۱۵} یکرنگی اسیر و متیلا نمایند .

نیرنگی گرفتار و مبتلا نمایم . لیکن یکنفر توپچی باشی که سابق با سردار ممدوح معرفت داشت ، بلکه ملازمی سردار موصوف هم نموده بود ، سردار مذکور را از همین اراده^۱ باطله^۲ کوهی مذکور مطلع و باخبر نموده بود .

سردار موصوف ، باطلاع این معنی ، از روی شیر دلی مستعد و آماده گردیده ، سپاه خود را مسلح و مکمل نموده ، دست بشمشیر نشستند . چون کوهی مذکور این حالت را معاینه نمود دانست : که سردار صاحب معزی الیه ، از قتیله^۳ تفنگ اراده^۴ ما بوئی برده است . بعده دست کوتاه فکری خود ، در آستین عاقبت اندیشی باز کشیده ، در تمهید رفع اندیشه^۵ سردار موصوف گردید . بھر قسم سردار مذکور را در مجلس ضیافت خود آورده ، مابین خودها عهد و پیمان نمودند ، و والوخان را نیز با سردار صاحبان [آشتی داده ، رفع کدورت و کینه^۶ دیرینه نمودند .

روز دیگر کوهی مذکور ، تحایف نفیسه و اسهان^۷ خاصه ، پیشکش سردار موصوف نموده رخصت داده ، و عالیجاه خدا نظر خان مامای سردار صاحبان [پیش خود توقف داد ، و به سردار شیر دل ، کوهی مذکور مخاطب گردیده ، که عساکر میمنه (۱) و آور گنج (۲) ، برای تخریب بنیاد بیگ هزاره طلبانیده بودیم . بعد فتح ملک

(۱) شهرست در شمال هرات بقاصله ۵۲ کیلومتر که مرکز ضلعی بهمین نام شمرده می شود .

(۲) آور گنج = همان گرگانج [جرجانیه] پای تخت خوارزم قدیم است ، که درین اواخر شامل جماهیر آسیائی شوروست .

لکی لکی خانه ، بنیاد جمعیت بنیاد بیگ هزاره کشیده شده ؛
که او جانب قلعه^۱ بامیان (۱) ، آواره و در پدر میگردد ، و
پسرش نزد سردار صاحبان نظر بند .

دشمن قوی بنیاد من ، همین بنیاد بیگ هزاره بوده ، الحال
احتیاج طلبانیدن لشکر مسمنه و آورگنج نیست ، بالفعل عالیجاه
سالو حان بجهت ممانعت لشکر مذکور فرستاده می شود ، که
حرکت لشکر مذکور از انجا نگردد ، و امرای قلعه^۲ هرات که
چشم امید بر کمک من دارند ، بمحرد رسیدن سر زمین هرات
فتح قلعه مذکور نصیب سردار صاحبان خواهد شد ، و حالا که
فرستادن سالو حان طرف میمه و آورگنج محض برای طلبانیدن
لشکر ما در مقابله و مجادله^۳ سردار صاحبان بود .

سردار صاحبان از چنین وریب نازی و سالوسی سالو حان بی
نبردند ، و بحسب استدهای محمد خان کوهی ، عالیجاه خدا نظر
حان مامای خود را در نزد کوهی مذکور گذاشته ، خود سردار
شیر دل خان از مشهد خورد ریزه مراجعت فرمای هرات گردیده .
بعد از چند روز کوهی مذکور معه چهار هزار لشکر^۴ ، دو هزار
سواره اسپان و یکنتم هزار خر سواره جزایلی ، و پانصد نفر پیاده^۵
تفنگچی ، و چهار عرابه نوپ ، بانفاق مامای مذکور ،

(۱) بامیان = در شمال غرب کابل در سلسله کوه نانا فاصله ۱۴۰
میل واقع و ارتفاع ۸۴۸۰ م از سطح بحر کاین است . درینجا تنهای
بزرگ بودا در صخرهای کوه موحود است ، و مرکز مهم بودائی در
عصر قبل الاسلام بود ، اکنون دران وادی اقوام هزاره سکونت دارند .

بقطع منازل داخل هرات گردیده ، بر لب دریای (۱) متصل
 هل مالان (۲) فروکش شده ، سردار صاحبان بجهت استقبال
 کوهی مذکور ، سردار عظیم الوقار سردار کهنندل خان را مامور
 نمودند . وهم ندارک ضافت و مهمانداری کوهی مذکور
 گرفتند ، و چشم انتظار براه آمدن کوهی مذکور داشتند .

بعد از چند مدت سردار موصوف پس آمده بیان نمود : که
 محمد خان کوهی بسبب (۳) آمدن پس ماند لشکر خود و تجهیزه
 سامان ، سه چهار روز مهلت طلب [نموده] بعد ازان آمده ، ملحق
 رکاب خواهد شد . سردار صاحبان ، سخن کوهی مذکور ،
 محل اعتبار دانسته ، چهار روز طریق اصطبار ورزیده ، و بجرعه
 نوش باده انتظار بودند و نمی دانستند ، که کوهی مذکور
 خود مجنون وار عاشق جمال لیلی قلعه هرات ، و فرهاد وار
 در کندن بیستون مدعای تسخیر هرات جان شیرین میداد (۴) ،
 و خسرو آرزوی خود را بر سر راه اتفاق امرای هرات جلوس داده ،
 بفریب بازی و خدعه طرازی سردار صاحبان می پرداخت . بلکه
 خیال اسیری و دستگیری سردار (۵) موصوف در دل خبث منزل
 خود داشت ، لیکن قادر نشد .

(۱) الف : بر آب دریا .

(۲) هل مشهور هریرود که بجنوب شهر هراتست .

(۳) ک : سبب .

(۴) الف : میدارد .

(۵) الف : سرداران .

در بیان فریب بازی محمد خان کوهی و جنگ نمودن با سردار صاحبان و هزیمت یافتن کوهی مذکور

مبارزه قلم تیز رقم ، که معارک آرای سخن طرازیست ،
در میدان این مدعا چنین ترددات بیان می نماید که : در
سنه ۱۲۳۸ صدر ، هرگاه محمد خان کوهی داخل سرزمین هرات
گردیده ، در ظاهر بنواختن طبل اتفاق و کمک سردار صاحبان
می پرداخت ، و در باطن قانون سازگاری و موافقت با امرای
هرات در نوا می آورد . تا اینکه بعد از چهار یوم سردار کهندل
خان ، باز بجهت ملاقات و استقبال کوهی مذکور ، تشریف فرما
گردیده . و سردار صاحبان ، در باغ اسباب ضیافت و مهمانداری
از اغذیه گوناگون و فروش بوقلمون مهیا و موجود ساخته ، و
اتوای سلامی تیار ساخته منتظر مقدم کوهی [مذکور] بودند .

سردار کهندل خان هنوز نارسیده ، که کوهی مذکور پیش
از رسیدن سردار مددوح ، خر سواره و پیاده ها پیش روی خود
ساخته ، و سواران پس پشت خود نموده ، بموجب سازگاری
امرای هرات ، رخ نهاد اندرون قلعه هرات گردیده . و عالیجاه
خدا نظر خان ماما ، که با کوهی مذکور همکاب بود ، بملاحظه
این صورت ، محو حیرت شده ، مضطربانه مدله عمله خود ، جلور
اسهان برداشته ، از لشکر کوهی مذکور جدا گردیدند .

در این صورت مابین مامای مذکور، و لشکر کوهی، فساد (۱) برپای گردیده، از طرفین چند نفر مقتول و مجروح شده. آخر مامای مذکور، جان خود را کشیده، افتان و خیزان و گریزان، خود را در باغ با صد داغ حسرت، نزد سردار صاحبان رسانیده. و کوهی مذکور باین فریب بازی، طرف قلعۀ هرات رفته. اسرای هرات، لشکر کوهی را در اندرون قلعۀ راه نداده، بیرون قلعۀ متصل دیوار حصار، جای توقف دادند. فقط تن تنها بمعۀ چند نفر خواص محمد خان کوهی را در اندرون قلعۀ بردند.

درالوقت از اندرون قلعۀ، این چنین شلک اتواب متواتر گردید، که رعد فلک در خروش، و گاو زمین در جوش لرزه آمده. سردار صاحبان، از شلک اتواب مذکور یکبارگی در تعبیر آمده، حیران این ماجرا ماندند، و رسالۀ تدبیر (۲) و اندیشه را مابین خود کشاده مطالعه می نمودند، و انواع انواع فقرات، بر صحیفۀ مصلحت نگارش میدادند.

درین اثنا گوناگون اخبارات رسیدند، بعضی میگفتند: که مصطفی خان زوری در قلعۀ آرگ (۳) هرات، لوای بنی و عناد بر افراشته است. و برخی بیان می نمودند: که محمد خان کوهی، سردار کهندل خان و [ماما] خدا نظر خان را اسیر و دستگیر نموده، همراه خود در اندرون قلعۀ برده.

(۱) الف: کوهی دست فساد.

(۲) الف: تدبیر و دلاسه را.

(۳) آرگ = قلعۀ شاهی.

هرگاه اینچنین اخبارات مختلفه ، بسمع سردار صاحبان رسیده ، هوش و حواس خود باخته ، فقرات نویسنده غم و الم گردیده ، تجویز کردزد ، که الحال در باغ نشستن ، دیده و دانسته ، خود را در آتش جنگ سوختن است ، که مبادا لشکر کوهی مذکور و لشکر هرات ، دیوارهای باغات را گرفته ، مایان را محاصره نمایند ، بعده جان کشیدن نتوانیم . بهتر است که ازین باغ خودها را بیرون کنیم .

در صورت مجوز این مصلحت ، عالیجاه [سردار] شیردل خان ، از روی شیر دلی معه^۱ عمله^۲ خود ، در ساعت سوار گردیده ، یفته پیش روی لشکر هرات گرفته که هوس برامدن باغ نکنند . بعده سردار کثیرالقدر سردار پردل خان از پردلی تمام جمیع اسباب خیم و صندوق خانه و اتواب و دکاکین اردو بازار و غیره از باغ کشیده ، معه سوار و پیاده متوجه تخت صفر (۱) که واقع هرات است گردیده .

لشکر محمدخان کوهی ، بعد معاینه^۳ صورت کوچ^۴ لشکر سردار صاحبان ، یورش (۲) جانب باغ مذکور نمودند . عالیجاه سردار شیردل خان که پیش راه^۵ آنها گرفته ، و در دایره^۶ جلادت و مردانگی ثابت قدم بود ، نگذاشت که لشکر کوهی مذکور قدم پیش نهاد شود . مابین لشکر هرات و سردار موصوف ، نایره^۷ آتش جنگ و جدال شعله ور گردیده . بسیاری از لشکر

(۱) تقریب گاه معروفیست در حدود ۳ میلی شمال هرات .

(۲) ک : یرش . یرش یا یورش در تورکی بمعنی هجوم و حمله است .

کوهی مذکور، چون بزهای کوهی، بساطور جلادت و دلاوری
حلال نموده، در مسلخ قتل و قتل آویزان می نمودند.

هر گاه سردار کهندل خان بهمیم اسباب، سالمآ از باغ
مذکور برآمده، منزل انداز تخت صفر گردیده، همان وقت
سردار شیر دل خان از روی مصلحت از میدان وغا (۱)، عنان
تاب گردیده، رخ نهاد دامن کوهستان [گردیده] و لشکر
کوهی بعد عنان تابی سردار موصوف، تفنگ زنان در تعاقبش،
چون سایه افتادند، بغیال اینکه سردار موصوف هزیمت
خورده می‌رود.

چون لشکر کوهی و هرات، از دیوارهای باغات بیرون آمدند،
و بمیدان صاف رسیدند، همانوقت سردار شیر دل خان از روی
جلادت و شیر دلی معه سپاه و عمله، یکبارگی جلواسپان برداشته
خودها را بر لشکر کوهی مذکور رسانیدند. و بسیاری از لشکر
کوهی، زیر تیغ بی دریغ کشیدند. و در حین مقابله، لشکر
کوهی فقط از شنیدن آواز مهیب بزن بزن جوانان لشکر سردار
ممدوح، اسلحه حیات (۲) از تن خود دور انداخته، جرعه نوش
باده بی‌هوشی می شدند.

جوانان مذکور، دست برپیش دراز آنها انداخته بر زمین
میزدند، و سرهاش می بریدند. و لشکر پیادگان کوهی،
ملک الموت را بهشم خود دیده، بجوانان مذکور بکمال عجز

(۱) وغا = جنگ.

(۲) الف: سلاح حیات.

و ژاري میگفتند: که برای خدا ما را نکشید، که مسلمانان اهل سنت و جماعت میباشیم. افغانان بزبان افغانی با آنها مخاطب میشدند "ستامی وژل لوی ثواب لری" (۱) افغانان همین میگفتند: که کشتن شما، برای ما بسیار ثواب دارد، و سر آنان را بیرحمانه می بریدند، و بقتراک اسپان خود می بستند، تا آنکه لشکر کوهی و هرات شکست فاحش خورده. لشکر سردار موصوف، مظفر و منصور گردیده، سربازی لشکر کوهی بر تخت صفر آورده، به پیش سردار بردل خان می گذاشتند. و از خدمت جنگ بیخود شده، بزبان افغانیه، بسردار صاحبان، اظهار خدمتگداری و جانفشانی و مردانگی خودها را کرده، تقاضای انزودی تنخواه میکردند (۲). سردار صاحبان می خندیدند، و آفرین آفرین بجوانان می گفتند. و هریک را بفرخور مردانگی و شجاعت، بانعام لایقه و خلاع فخره سرفراز و خوشوقت می نمودند.

بعد ساعتی هنوز غبار جنگ از فلک فیروزه رنگ برطرف نشده بود، که امرای هرات، بحمیت سوار و پیاده اندرون قلعه هرات برآمده، بنواحتن طبل جنگ پرداختند. سردار شیردل خان باوجود ماندگی و هلاکت جنگ سابق [باهم]

(۱) این خطاییه پشتو در هر سه نسخه غلط نوشته شده، مطابق مجاوره پشتوی قندهار در متن قرار داده شد.

(۲) این جملهها از ک عناً نوشته شد، اما در نسخه الف چنین است: "بزبان افغانیه بسردار صاحبان میگفتند: داسرونه ددشمنانوستا (در ص ۲۱۹)

عنان تابی را عار دانسته، عنان اسپ همت خود را معه^۱ عمله^۲ سپاه نصرت پناه (۱) جانب لشکر درات گردانیده، و در میدان جنگ، تردداتِ دلیرانه (۲) و حملات بهادرانه^۳ بسیار نمود تا

(بقیه حاشیه ص ۲۱۸)

به گونه مندم، و گوره مرونه دغسی توری و هی، تاسی هر تنخواه ز موژ کونه شوروی - این سرهای دشمنان به کون شما بیندازم ببینید مردان باین قسم شمشیر میزنند و شما بر تنخواه مایان کون خود را شورش میدهید!

مرتب نسخه^۴ ک شاید این جملات را قصداً حذف کرده و خلاف تهذیب پنداشته است. در نسخه^۵ ب هم حذف شده و فقط بجای آن نوشته اند: «سخنانِ پیوده سردار میگفتند». چون در نسخه الف متن آن موجود است ما حذف آنرا جایز ندیدیم، و یقیناً طرز خطاب آن از روی آداب کنونی عصر ما، خلاف تهذیب است، ولی باید دید که مؤلف بیچاره بزبان قرن بیستم حرف نمی زند، بلکه زبان و طرز ادای دو قرن پیشتر است، و آنهم طرز خطاب مردم ساده و بدوی و بی تعلیم! اما این طرز خطاب بخوبی واضح میگرداند، که افغانان دلاور و ساده و آزاده با چه سادگی و مساوات سرداران خود را می دیدند و خطاب میکردند! و حتی با شاهان مقتدر نیز چنین بودند! و این نکته ایست که احساس اتکا^۶ بخود و غرور قومی و خودی فردی و نظر مساوات افغانان ساده و آزاده را بخوبی نمایندگی میکند. پس حذف چنین چیزها که مخالف آداب امروزه است از اوراق تاریخ جایز نیست. و ما نمی توانیم مدعی باشیم، که اجداد ما دو صد سال قبل با همین آداب و نزاکتهای معاوره و مغایبه^۷ تملق آمیز مروج کنونی حرف میزدند!

(۱) الف: نصرت التباه. (۲) الف: تردداتِ دیوانه.

آنکه امرای هرات، پیاده وار در ششدرِ هزیمت، مات گردیده، فرار اختیار نموده، داخل اندرون قلعه^۱ شدند و دوباره سرِ شورش و عناد از گریبانِ فساد بیرون نکشیدند.

دوین اثنا ممارزِ آفتاب عالمتاب، تردداتِ نور و ضیا نموده، منزل اندازِ مغربِ زمِن، و وشاقانِ (۱) انجم در چهار سوق لیل قایم کردند (۲). سردار صاحبان از س تردداتِ جنگ، از میدان و غا، عان تاب گردوده، بر منزل تختِ صفر (۳) مستقر، و صبح از انجا کوچ نموده، در چمن (۴) زارِ هرات که مفاصله^۲ سه کروه دارد رونق افزای شدند و با خوانین خودها هر یک عالیجاهان عبدالله خان اچکزئی (۵) و نایب ملا موین خان غلزئی و رمضان خان هوتکی و حاجی خان کاکری، شمع افروز بزم خلوت گردیده بیان نمودند، که محمد خان کوهی چنین نردِ دغا بازی ناخته، و سالو خان نیز برای گرفتن لشکر میمنه و آورگنج رفته است، هرگاد سالو خان با اجتماع قشونات به آن لبِ دریا آمده، و ازین طرف لشکر قلعه^۳ هرات خواهد شد. پس درسان دو لشکر گرفتار خواهیم شد. دران وقت جان کشیدن ازین دو عساکر بسیار مشکل!

(۱) وشاق = در تورکی بمعنی امرد و بجه خوشروی است.

(۲) الف: گردیدند. (۳) الف: تخب سفر.

(۴) ک: در چمن ... از هرات. الف: مانند متن.

(۵) در باره^۴ این رجال تعلیق نمبر ۲۱ را بخوانید.

انسب (۱) آنست که از دریا عبور نموده، در مکان میر داؤد منزل انداز شویم. اگر ازان طرف سالو خان آمده، پس بمقابله او خواهیم پرداخت. هر گاه لشکر هرات آمده، هر اینه باو چنگ جنگ را در نوا خواهیم آورد، و از اندیشه دو لشکر قارغ البال خواهیم شد.

سردار صاحبان و خوانین و امرا، بدین مصلحت همدستان (۲) گردیده. روز دوم از چمن زار کوچ نموده از مکان آوبه (۳) عبور دریای هرات نموده، در منزل میر داؤد آمده، فروکش شدند. چند روز مکث پذیر بوده، در بحر اندیشه و تدبیر تسخیر قلعه مذکور شناوری میکردند، و در گرداب انتظار غوطه میخوردند، که درین اثنا چاپار از قندهار معه نوشته سردار مهر دل خان ورود آورده. مندرج بود که: عالیجاه سمندر خان (۴) بامیزئی، بجمعیت لشکر بر سر قندهار آمده، سخت محاصره نموده است. و نایب گل محمد که عزیز قریب اوست (۵)، مبادا قریب بازې نموده، زمام ملک قندهار، بدست او سپارد. درینصورت خرابی کلی روی خواهد داد. یکی از سردار صاحبان [بزودی] عزیمت فرمای [اینطرف] قندهار گردد، که

(۱) ک: مشکل آن است که از.

(۲) الف: همدستان. (۳) الف: روته [؟]. اما آوبه جای

معروفیست بدو طرف هریرود در شرق هرات.

(۴) سمندر خان بامیزئی در دهله شمال قندهار اقطاع داشت و نایب گل محمد خان فرزند شاه ولی خان صدر اعظم احمد شاه ابدالی بود.

(۵) ک: وقت [؟].

بر وقت بدفع دشمن پرداخته آید، و الا صورت حال مقدمه دگرگون
بنظر می آید .

سردار صاحبان بمجرد دریافت این خبر وحشت اثر، نهایت
مشوش گردیده، خیال محال تسخیر هرات از سر کشیده و فکر
نمودند، که مبادا ازین سو رانده، و ازان سو مانده شویم، و
بر طبق مضمون بیت :

پیچاره خر آرزوی دم کرد

نا یافته دم و دو گوش کم کرد

مبادا ملک قندهار هم از دست برود . همان دم، لاله وار
داغ مفارقت هرات، بر دل گذاشته، بمعنی "جمعیت لشکر خود،
مراجعت فرمای قندهار، و از دغا بازی محمد خان کوهی و
سالوسی سالو خان، دست افسوس چون مگس می سائیدند .

در بیان مراجعتِ سردار صاحبان [قندهار] از هرات

بی نیل مقصود

و در عرض راه غارت نمودن شهزاده سلطان‌علی خلف شهزاده

کامران را و جنگ نمودن با او

شب‌دیز (۱) قلم مشکین رقم در طی منازل این مدعا چنین
تیز رو بیان میگردد که : در سنه یکهزار و دوصد و سی و هشت
هجری ، هرگاه سردار صاحبان ، باین همه فریب بازی ، از
تسخیرِ هرات مایوس ، و مراجعت فرمای قندهار شدند .

در اول منزل عالیجاه گلزار خان که عمر سالو خان بود ،
او را بسبب عداوت و عنادِ سالو خان ، باوجود [خدمات] مالیه
ستانیِ هرات و غیره ، همه را نسیاً منسیا (۲) نموده ، در عین
سواری ، سواران سردار صاحبان ، بموجب حکم ، از چهار طرف
بر عالیجاه گلزار خان جلوریز شده ، گلزار عزت و تمکین او را
بر باد دادند . کسی از سواران شال از سرش برداشته و کسی
شمشیر از کمرش خلاص نموده . و کسی تفنگچه‌ها و کسی
قبا و چوغه (۳) از برش بیرون آوردند . در یک پیراهن و

(۱) شب‌دیز = شب رنگ واسط سیاه خسرو پرویز [—غماث].

(۲) یعنی فراموش .

(۳) چوغه یا چوخه = نوعی از قبا ست .

زیر جامه (۱)، از اسپش فرود آورده و بازویش بریسمان بسته ،
بر استر (۲) لگد پُران [او را] سوار نموده ، تا بقندهار آوردند، و
بدست ستم عالیجاه خدا نظر خان ماما سپردند ، تا مبالغ کثیر ازو
حصول نماید .

مامای مذکور در صورت (۳) ملای خدا ترس، و در ستم گاری
از حجاج بن یوسف هم گذشته ، عالیجاه گلزار خان را در
مجلس خود نار احصار داده ، و یکجای همراه خود بر خوان
طعام خورانیده ، بعده حکم بر عقوبت او میداد، که او را در
شکنجه عذاب گرفتار نموده (۴) ، از حد بیحد ظلم بر حالش
میکردند . نعوذ بالله هیچ مسلمانی را بدست ستم اینچنین ظالم
[خدا] گرفتار نکند (۵) . غرض باین همه عقوبات گوناگون و
عذابها ، مبلغ یک لک روپیه از عالیجاه گلزار خان حصول
نموده ، او را رهائی دادند . آخر نیجه خدمت هرات همین
بود ، که عالیجاه مذکور ، از سردار صاحبان یافت .

شهزاده کامران بعد فرار هراب در قلعه لاش رفته ، آتش

(۱) الف : براهن از زین اسپش فرود .

(۲) آستر : خنجر .

(۳) ک : بجای [ملای] نقاط گذاشته اند .

(۴) الف : نموده ، و آب دم های تماکو داده ، طعابیکه خورده
بود از کون او میکشیدند، نعوذ بالله .

(۵) الف : بیت :

نماند ستمگار بد روزگار بماند برو لعن پایدار

افسوس و اندوه هرات در مطبخ خیال می پخت ، و در آتشی انتظار می سوخت ، که آیا مقدمه هرات چگونه خواهد شد ؟ و این معشوقه سلطنت هرات ، هم آغوش که خواهد گردید ؟

مغنی (۱) قلم مشکین رقم ، چنین نغمه طراز بیان میشود که :
 هرگاه سردار صاحبان بدریافت خبر قندهار ، عزیمت تسخیر هرات موقوف داشته ، مراجعت فرمای قندهار ، و بسرعت سریع ، دو منزل را یک منزل نموده [روانه شدند] ، درین اثنا شهزاده کامران از مراجعت سردار صاحبان باخبر گردیده ، نهایت خوشوقت سده ، در ساعت شاهزاده سلطان علی خلف خود را معه خوانین ، هر یک عطا محمد خان الکوژی و جهان داد خان بامیزی (۲) معه قدری لشکر مامور نمود [که رفته پیش روی شکست سرداران بگیرند .

شاهزاده سلطان علی (۳) داخل سبزوار گردیده ، درانجا جمع آوری لشکر می نمود . هرگاه سرداران مذکور ، نزدیک سبزوار (۴) آمدند ، شاهزاده سدوح و خوانین مذکور مطلع شدند که سرداران موصوف ، در واقعه هرات نیز خوب مقابله و مقاتله با لشکر هرات و محمد خان کوهی نموده ، با جمعیت

(۱) ک: چون معنی ، ولی چون زاید است .

(۲) جهان داد خان ولد حافظ شیر محمد خان مختار الدوله ولد

شاه ولیخان صدر اعظم احمد شاهی بود [— تیمورشاه ص ۲۵۴] .

(۳) ک: چون شاهزاده [؟] چون زاید است .

(۴) سبزوار = فاصله ۱۳۰ کیلومتر جنوب هرات واقع و همان

اسفزار تاریخی است .

سامان معاربه و لشکر، بسبب شنیدن خبر وحشت اثر قندهار معاودت نموده اند. شاهزاده و خوانین مذکور، باستماع خبر توانِ مقابله و مجادلهٔ سردار صاحبان در خودها ندیده، از سبزوار برآمده، بمفاصله دوازده کروزه رفته، در کوهستان روی پویش و متواری گردیدند.

سرداران مذکور چون داخل سبروار شدند، وقت نصف لیل بود، که یک افغان [اچکزئی] نزد سردار صاحبان آمده گفت که: شاهزاده سلطان علی معهٔ خوانین و قدری لشکر، معهٔ صندوق‌های خزاین، که همه مملو از (۱) طلاست، بجهت گرفتن پیش روی سرداران، داخل سبزوار گردیده، جمع آوری لشکر می نمودند. [لیکن] چون از جمعیت لشکر و توپخانه وغیره سردار صاحبان واقف شدند، باب مقاومت نیاورده رفته در کوهستان فروکش شده اند.

سردار صاحبان هرگاه نام خزاین و فرار شاهزاده مذکور شنیدند، همانوقت سردار شیردل خان بجمعیت پانصد سوار جرار [کرار] خوش اسب، بطریق چپاول، برهنمونی افغان مذکور چون شهباز تیز پرواز، بوقت سحر که نسیم سحری، غنچهٔ صبح را در تبسم آورده بود، خود را دران سر زمینی رسانیده. درانوقت شاهزاده و خوانین مذکور معهٔ لشکری، همه بغواب آرام رفته بودند. سردار موصوف اولاً بر چوکی سواران (۲)

(۱) الف: همه مهرها و طلاست.

(۲) الف: سرداران.

آنها که بر شوارع مامور بودند رسیده ، و از قضای کردگار
[سواران] نوم ، بر حصار جانِ سواران چوکی ، استیلائی
آورده بود ، که از غفلت خواب خبری نداشتند .

سردار ممدوح ، سواران چوکی مذکور ، اسیر و دستگیر
نموده ، اسبان و اسلحه آنها غارت کرده ، بعد گرفتاری چوکی
مذکور ، سواران سردار موصوف ، چون گرگ در پی صید شاهزاده
و خوانین مذکور ، در میان کوهستان متفرق و متلاشی گردیده .
آخر چند سواران بر خیام شاهزاده مذکور افتادند . شاهزاده و
خوانین مذکور ، یکبارگی چشمها از خواب بیداری بکشاده
دیدند که : چه نحو صورت دارد ؟ . هرگاه سواران چپاول
ملاحظه نمودند ، هوش و حواس باخته ، مضطربانه به چشم
خواب آلوده ، بر سر کوه پایی فرار ، افتان و خیزان بالا میرفتند ،
و سواران دست به یغماي اسباب شاهزاده مذکور دراز کردند .

هرگاه شاهزاده مذکور به سر کوه رفته دید ، که سواران
چپاول [قدر] قلیل [است] ، حیف دانسته هماندم معه خوانین
مذکور از کوه فرود آمده ، بمقابله سواران مذکور پرداختند .
چنانچه سواران مذکور درهم برهم شدند . شاهزاده مذکور
بفرامی اسباب و سامان خود پرداخته آماده گردید ، که درین
اثنا سردار شیر دل خان ، معه لشکر در مقابله شهزاده و خوانین
مذکور رسیده . آتش جنگ شعله ور گردیده ، لشکر شهزاده
مذکور [باز] روی در فرار نهادند . و شاهزاده معه خوانین ،

پای پماده بر سر کوه افتان و خیزان میرفت .
هرگاه شاهزاده و خوانین و لشکرش بر بالای کوه رفتند ،
بمئات کوه ، باز اتفاق مقابله و مجادله افتاده ، تا مدت دو
پاس خوب جنگ تفنگ زنی ، مابین طرفین واقع شده ، و سردار
هم نتوانست ، که بر سر کوه حمله کند . آخر خوانین شاهزاده*
مذکور ، بعد انعام باروت و گوله‌ها ، عاجز آمده ، بزبانِ افغانیه*
خود ، بسردار موصوف مخاطب شدند که : ای سردار (۱) !
روی خدا بین ! مایان هم درانی و سیال و عزیز شما میباشیم .
از تقدیر خدا الحال مایان گریخته ایم ، در حال بشما صلاح ندارد ،
و پس مایان نیائید ، واپس بروید ! از ما و شما یابن کار ،
کلان پرده میباشد .

سردار موصوف چون دید که : شاهزاده و خوانین مذکور ،
بسیار عاجز شده اند ، و در عجز کشاده التجا می نمایند ، و زور
من هم بکوه نمی رسد ، لاچار بمد نظر التجای آنان (۲) ،
تعاقب شاهزاده* مذکور [را] گذاشته ، و از جنگ دست بردار

(۱) درینجا جملات پشتو را در ک حذف کرده اند ، که در الف
چنین است : *روی د خدای و گوره ، مژهم دورانی ستاسی سیال یو ،
تقدیر د خدای اوس مژ شتیدلی یو ، اوس تاسی لره صلاح نلری ، او مژ
پسی مرازی بیرته و لاؤسی ، ستاسی او مژ پدغه کی لو پرده ده* ایلای
این کلمات پشتو قدری اصلاح شد ، زیرا کاتب آنرا مسخ کرده است .
(۲) معافی دشمن عاجز و زاری کننده ، از خصایل خاص ملی
افغانانست ، و بنا بران سردار درینجا دشمنان عاجز خود را نکشته و
رفته است .

گردیده، آنچه که خیام و فروش و اسبان و غیره اسباب شاهزاده مدوح و لشکرش در منزل باقی افتاده بود، همه را لشکر سردار موصوف بچیزِ یغما آورده، واپس داخل سبزوار شدند، و چند روز درانجا اقامت گرفتند.

و عجیب تر نغمه آنکه: سواران لشکر، که درین چپاول هرکاب سردار مدوح بودند، بعضی ازانها، باتفاق سردار موصوف، چنگ (۱) جنگ را در نوا می آوردند، و برخی چنگ (۲) یغما دراز نموده اسباب و سامان شاهزاده موصوف، بچنگ تصرف خود می آوردند. و نوازندگان چنگ جنگ را درانوقت، چیزی از یغمای شاهزاده بچنگ نیامده، و دیگران که چنگ یغما می نواختند، چنگ خود را از حنای یغما، رنگین ساختند. هر گاه سردار موصوف، بعد نواختن چنگ رزم شاهزاده مدوح، بزم افروز منزل سبزوار گردیده، همانوقت چنگ حکم خود را در نوا آورده که: هر که از سپاه متعینه، چپاول غنیمت شاهزاده، در چنگ خود آورده است، همه را در سرکار ما حاضر نمایند، که بموجب قسمت، بهر کس سپاه متعینه چپاول، عطائی خواهد شد.

چون سپاهیان باستماع این نوای چنگ حکم سردار موصوف، غنیمت را از چنگ تصرف خود بیرون دادن محال دانسته، مستعد و آماده نواختن چنگ جنگ شدند. هر گاه سردار موصوف، از نغمه ناسازگاری سپاه آگاه گردید، از روی تجویز

(۱) چنگ = ساز مخصوص و آله موسیقی. (۲) چنگ = چنگل دست.

عاقلا نه، آنچه که اسپان خوب و خاصه از یغمای شاهزاده مذکور
 بچنگ سپاه آمده بودند، همه بوعده عطای قیمت، از چنگ آنها
 بیرون آورده، در اصطبل خاص ستانیدند. مابقی را در چنگ
 سپاه واگذاشته (۱)، و کسانی که غنیمت ساهزاده، بچنگ
 خود نیاورده بودند، آنها را از چنگ نوال و جود خود،
 خوشدل ساخت.

بعده از سزل سبزوار، چنگ تحرک در نوا آورده، روانه
 قلعه فراه گردیده. درین اثنا خبر قندهار رسید که: عالیجاه
 سمندر خان، چند روز بنواختن چنگ و خنک و محاصره قندهار
 پرداخته، و چند هزار مبلغان، بصلاح صواب نایب گل محمد
 خان از سردار مهر دل خان گرفته، بچنگ تصرف خود آورده،
 روانه مکان مالوفه گردید.

سردار صاحبان ار سماعب این نغمه دلکشا، چنگ خونسی
 و حرمی در برم آرزو، نوا آورده، بقطع منازل، داخل قلعه
 فراه شدند. و مبلغ دوازده هزار روپیه سردار صاحبان [را] که
 در حین رفتن جانب هرات، در دریای فراه غرق شده بودند،
 غواصان و شناوران جمع نموده، بکشیدن مبلغان مذکور حکم
 دادند. چیزی مبلغان کشیدند، و چیزی در قعر دریا فرو رفته.
 سرداران باقی مبلغان مغروقه، بموجب تقسیم، حکماً از رعایای
 فراه تحصیل کردند (۲).

(۱) ک: وا گذشته.

(۲) الف: در حین ایصال آوردند.

بعده چنگِ عزیمتِ شهزاده کامران ، در بزمِ خیال خاطر
 در نوا آورده ، مستعدِ جانبِ قلعه^۱ لاش شدند ، و میرزا ابوالقاسم
 خان بجهت جمع آوریِ سرسات (۱) و غیره سامان مامور نمودند .
 از آنجا که در عینِ تیارگی (۲) قلعه^۲ لاش ، نغمه^۳ ناخوش ،
 بگوش سردار صاحبان رسیده ، که از گوشمالیِ نوازندگان سازِ
 قضا و قدر ، تارِ عمرِ سردار محمد عظیم خان ، از قانونِ حبات
 گسسته . سردار صاحبان نشیندنِ این نوای اندوه افزای ، چنگ
 ماتم داری در نوای آوردند (۳) ، و عزیمتِ لاش ، سنگونِ
 نامیمون دانسته ، و میرزا ابوالقاسم خان را واپس طلبانیده ، و دو
 عرابه توپِ کلان ، که در قلعه^۴ فراه افتاده بودند ، آنها را به زورِ
 باروت شکستانده ، تکه تکه نموده ، بر ستران بار نموده ، بطریقِ
 استعجال تمام روانه^۵ قندهار ، که در عرصه^۶ هفت یوم از قلعه^۷
 هرات بتاریخِ بیست و پنجم ماه ذیحجه الحرام سنه یک هزار و دو
 صد و سی و هشت هجری [۱۲۳۸ هـ] رونق افزای قندهار شدند ،
 و در حمام ها رفته ، و بحوضِ عشرت نشست ، و از طاس (۸)
 آبِ صحت بر سرِ خود انداخته ، و کیسه^۹ فرحت بر اعضا مالیده ،
 و سنگِ راحت پهای زده ، و چرکِ منافرت را پاک و صاف

(۱) سرسات یا سیورسات = مواد غذایی و سامان لشکری که از مردم
 جبراً فراهم آوری شود .

(۲) تیاری یا تیارگی = تهیه سامان و تجهیز .

(۳) رک : تعلیق نمبر ۲۲ .

(۸) الف : طاس انتعاش ، آب .

نموده، از مواید خوان رنگین و فواکهاات شیرین بهره ور و شیرین
 کام بوده، هم آغوش شاهد کامرانی قندهار شدند. و چند روز
 این رساله، فر هرات و فریب بازی محمد خان کوهی مابین
 خود مطالعه می نمودند، و از هرات افسوس میخوردند.

در بیان رفتن سردار شیردل خان طرف کابل
و گرفتار نمودن حبیب الله خان خلف مرحوم [سردار] محمد عظیم (۱)

خان و جنگ نمودن با سردار دوست محمد خان و بعد مصالحه
نمودن، و تمام دولت مرحوم محمد عظیم خان را بدست آوردن

و باز داخل قندهار شدن

مغنی قلم خوش رقم ، در نواختن این نغمه ، خوش الحان
می گردد که : در سنه صدر هرگاه سردار صاحبان در عرصه
شش ماه ، از هرات مراجعت نموده ، داخل قندهار گردیدند .
بعده یکی از سرداران ، بجهت عزا پرستی مرحوم سردار محمد عظیم
خان در فکر رفتن کابل شده ، که درین اثنا مراسله عالیجاه
حبیب الله خان ، خلف مرحوم [نزد] سردار صاحبان قندهار ورود
آورده . دران مندرج بود که : ”سردار دوست محمد خان بفریب
دنیا ی دو روزه بی اعتبار ، معنون وار فریفته جمال لیلی مال و
اسباب مرحوم پدرم گردیده ، با ما ، در مقام عناد و معرکه آوائی
است . و بجهت رفع این فتنه و فساد ، یکی ازان سردار صاحبان ،
بزودی متوجه [این طرف] کابل شود ، که آتش عناد ، روز بروز
اشتعال پذیر است ” .

(۱) ک : محمد اعظم [۹] .

سردار صاحبان ، بعد دریافت این مضمون ، مابین خود رساله مشورت را مطالعه نموده ، رفته رفته فهرست رساله شجاعت و جوانمردی ، سردار شیردل خان معه یکهزار سوار جرار شیر بیشه جلادت و جنگ ، در آخر ماه صفر سنه یکهزار دو صد و سی و نه هجری روانه کابل گردید .

بعد ورود کابل ، سردار موصوف ، اولاً با سردار دوست محمد خان ، همدم خوان انفاق گردیده ، و عهد و پیمان ساخته یکدل شدند . بعده از روی مصلحت ، مابین خود گفتگوی زرگری (۱) نموده آمده ، بعالیجاه حبیب الله خان ، خلف مرحوم مذکور ، بجای خود سلسله ، اتحاد و انفاق را صورت انتظام داده ، در صورت دوستی و اتحاد او را گرفتار ساخته ، تمام مال و اسباب از دولت کشمیر بچنگ آورده ، عالیجاه حبیب الله خان بچنگ اسبری ، روانه قلعه عالیجاه خدا نظر خان ماما نمودند ، که درانجا بچنگ حبس گرفتار بوده باشد . و خود سردار شیردل خان در کابل متوقف گردیده ، بغیر دولت کشمیر ، خیال ریاست کابل و گرفتاری سردار دوست محمد خان [هم] در سر گرفته ، چنانچه روزی سردار شیردل خان ، مجلس ضیاف برای سردار دوست محمد خان ترتیب داده ، طلب سردار مدح نمود .

چون سردار دوست محمد خان ، از آفت ضیاف مذکور پیخبر بود ، هرگاه معه عمله خواص خود ، داخل مجلس گردیده ، بعضی از امرای مجلس ، نغمه گرفتاری ، بگوش سردار مدح

(۱) الف : گفتگو از سرگرمی نموده .

رسانیدند . هماندم ترک مجلس نموده برخاسته ، روانه بجای خود گردید ، در بنای ضیافتِ مقابله و مجادله^۱ سردار شیردل خان ساعی گردیده . تا چند مدت فبماینِ سردارانِ ممدوح ، ضیافتِ جنگ و حدال برپای بود . تا آنکه سردار پردل خان ، از چنین ضیافتِ معرکه آرائی آگاه شده ، از قندهار سرعتِ سریعه خود را برخوان ضیافتِ جنگ و جدالِ سرداران رسانیده ، بچند مواید^(۱) مواعظه و نصایح ، رفع تلخِ کامی نفاقِ سردارانِ ممدوح مینمود .

لیکن سردار شیردل خان ، موایدِ مواعظه را ناگوار دانسته ، بیک بارگی پیاله^۲ آب جنگ را از سردار دوست محمد خان دریغ نداشته ، آتشِ مقابله را شعله‌ور ساخت ، و بسیاری لشکریان از طرفین برباد قتل و قتل رفتند . آخر سردار دوست محمد خان از خاک میدان و غا ، عنان تاب گردیده ، داخل اندرون شهر کابل گردید .

سردار شیردل خان ، بعد عنان تابی سردار دوست محمد خان ، معه^۳ چند نفر خواصِ خود ، در اندرون کابل رفته ، دست اتحاد در معانق^(۲) سردار دوست محمد خان انداخته ، از ضیافتهای یکدیگر مخاطب گردیده ، از موایدِ خوانِ یکرنگی و برادری خودها ، شیرین کام گردیدند ، و در چمنِ موافقت و یک وجودی ، پسان گلِ شگفته^(۳) ، خندان میشدند .

(۱) مواید = جمع مایده بمعنی دسترخوان است .

(۲) از ماده عتق بمعنی گردن است .

(۳) الف : گل گل شگفته

گویا غبار کینه و فساد بردامن حال سردار صاحبان ممدوح
نه نشسته بود . چند ایام سردار شیردل خان و سردار پردل خان
در کابل به بوستان سرای (۱) سردار دوست محمد خان بتماشای
کوناگون گل‌های کابل که گفته اند :

گل بکابل ، باده در شیراز رنگین می شود

زلف در ایران ، کمر (۲) در هند هر چین می شود

چون ولایت کابل را حق تعالی ، از شه فرد دیوان
ولایات آفریده است ، سردار صاحبان نضارت (۳) بخش دیده
فرحت و انبساط بودند . و از اقسام اقسام اطعمه ، و انواع انواع
فواکحات محبت لاکلام یکدیگر ، شیرین کام بوده ، طرفین
بکام دل رسیدند .

سردار شیر دل خان غنیمت کشمیر مرحوم سردار محمد عظیم
خان [را] عظیم غنیمت دانسته ، غنیمت ریاست کابل ، در
تحت تصرف سردار دوست محمد خان ، بمد نظر نگاه یکم جوادی
(م) ، غنیمت تصویریده ، از گلزار خدمت سردار دوست محمد
خان ، دسته دسته گل‌های مهر و محبت بدست آورده ، بحصول
گل‌های رخصت ، از دارالفردوس کابل ، رخ نهاد قندهار گردیدند .

(۱) بوستان سرای = باغ معروفی است در کابل ، که اکنون
مقبره امیر عبدالرحمن و وزارت معارف در آنجا است . متصل ارگ شاهی
وده افغانان .

(۲) الف : مگر در هند .

(۳) نضارت = تازگی و زیبائی [- المنجد] .

(م) الف : نگاه و حودی .

وسردار دوست محمد خان در دارالسلطنه^(۱) کابل، مستقر سریر ریاست و کاسرانی گردیده، آنچه که منکوحات و غیر منکوحات، از طایفه^۲ ارباب طرب، از مرحوم بودند، همه را گل رخصت بدست داده، مطلق العنان نموده [شد]، مگر یک زوجه^۳ از مرحوم سردار محمد عظیم خان، در حواله^۴ نکاح خود آورده و عالیجاه حبیب الله خان را از قلعه^۵ عالیجاه خدا نظر خان ماما^(۲) طلبانیده، و صورت دیوانگی و بیهوشی او دیده، که بسبب رفتن دولت کشمیر و خزاین پدرش، دیوانه گردیده بود، بمراعات سردارانه و برادرانه پرداخته، عنان توسل جهانگردی بدست اختیار آورده، که ولایت بولایت، اوقات [عمر] ناپایدار را بگدائی بسر می آورد. و در وقت کاه رانی دوازده هزار لشکر، در پس عالیجاه حبیب الله خان سوار می شدند، و در حین سواری اسپ، کرمی زوین- [مرصع] در زیر پای عالیجاه مذکور می گذاشتند، که بران پای گذاشته، بر اسپ و رکاب سوار می گردید، و عاقبت کار او بگدائی سرکشید.

از اینجا مت که بر نقش^(۳) و نگار بیهوده دست گاه تعلقات دنیای بی وفا، هیچ اعتبار نیست، خصوصاً رایحه^۶ این اخبار،

(۱) الف: دارالجنة.

(۲) این شخص ماما سرداران قندهاری و از قوم سهاک خلجی بود.

خواهر وی در حواله^۴ نکاح سردار پاینده خان آمده، و پنج نفر سرداران قندهاری از بطن وی پیدا شدند. [رک: تعلیق م].

(۳) ک: از اینجا که بر نقش.

بمشام هر خاص و عام رسیده باشد ، که دولت کشمیر (۱) ،
 وبال جان است ، بخانه* هرکس راه یافته ، زود خانه* عاقبت (۲)
 او را خراب نموده . سردار محمد عظیم خان که دولت کشمیر
 بجور و تعدی جمع نموده بود ، بعد وفاتش در طرفه العین (۳)
 بر باد رفته ، بدست یغمای سردار شیردل خان افتاد ، و خانه* او را
 هم بر باد داد ، و نزودی از دارالفنا بدار بقا شتافت (۴) ، و از
 دولت کشمیر بهره نیافت . و پسران سردار شیردل خان هم دیوانه
 و کچکول گدائی در گردن دارند ، ولایت ولایت میگردند (۵) .

(۱) الف : دول کثیر . (۲) الف : زود عاقبت او را .

(۳) یعنی چشم زدن . (۴) رک : تعلیق نمبر ۲۳ .

(۵) مؤلف درین کتاب چندین بار به نحوست اموال کشمیر اشاره
 کرده ، و مرگ و ذلت اولاد رنجیت سنگه و سرداران افغانی را شومی
 دولت کشمیر دانسته ، که نمودار سویه* تفکر و عقاید مردم آن
 زمانست . ولی گدائی سردار زادگان افغانی ، مانند سردار حبیب الله خان
 و سلاله* شیردل خان و غیرهم نتیجه عدم تربیه* آنهاست ، که از
 جوانی در بزم نا اهلان راه می یافتند ، و به کشیدن دود چرس و
 خوردن بنگ و استعمال انواع کشتهجات و افراط در شهوات ، صحت و
 دماغ و جوانی و سرداری خود را نرماند داده ، و ثروت پدری را در راه
 عیاشی می نهادند . تا که بعد از ختم آن ، با بدن ناتوان و دماغ غیر
 سالم دست به ملنگی و قلاشی میزدند . و ما صدها جوان سردار زاده را
 در حالت قلاشی و ملنگی نا وضع نیم دیوانه دیده ایم . آنهایکه پول
 و ثروت کشمیر را نخورده بودند ، نیز چنین شدند . و این نتیجه حتمی و
 لازمی همان طرز تربیه و بی پروائی است ، که در خانوادهای بزرگان
 معمول بود ، و اولاد ایشان در اثر خبط دماغ ، زیانهای کمر شکنی
 را بوطن و ملت رسانیدند . و مدت یک قرن کشور وسیعی را به خانه
 جنگی های خود تباه کردند !!!

حالِ دنیایِ دنیِ اینست :
 زاهدی خواب رفت در فکری
 دید دنیا چو دخترِ بکری
 کرد از وی سوال : کای دختر !
 بکر چونی ، باین همه شوهر ؟
 گفت دنیا ؛ که من بگویم راست
 که مرا هر که مرد بود نخواست
 هو که نامرد بود خواست مرا
 این بکارت از او بجاست مرا
 چون دنیا ، بگذاشته اتقیاء ، و برداشته اشقیاست ، هر که
 طالبِ اوست ذلیل ، و اهلِ خبرت (۱) را این دلیل : — قُلْ
 مَسْتَاعِ الدُّنْيَا قَلِيلٌ — (۲) .

(۱) الف : اهل عزت .

(۲) قرآن ، النساء ۷۷ ج ۵ . — یعنی کالای گیتی ناچیز است !

در بیان رفتن سردار رحمدل خان از شکارپور جانب قندهار

و مقرر نمودن عالیجاه عبدالمنصور خان بعهده^۱ حکومت شکارپور،
و گرفتن شکارپور امیران سند، و کشیدن عبدالمنصور خان
از شکارپور

مشاطه^۲ قلم مشکین رقم، در چهره آرائی عروس این مدعا،
بخط و خال، و سمه و غازه^۳ (۱) عبارات، چنین زینت افزای بیان
میشود که: هرگاه در سنه یکهزار و دویست و سی و نهم هجری،
عالیجاه سردار شیر دل خان از کابل بحصول شاهد مدعای خود،
مراجعت نموده، داخل قندهار گردیده، بعد از گذشتن یکدوماه،
سردار رحمدل خان برادر خود را که در شکارپور، هم آغوش
معشوقه^۴ حکومت بود، طلب قندهار نمود. سردار موصوف،
بموجب طلب شیر دل خان، تشریف فرمای قندهار گردیده.
و عالیجاه عبدالمنصور خان خسر (۲) پوره^۵ خود را بعهده^۶ نیابت
حکومت شکارپور مامور نمود.

(۱) وسمه رنگ موی و غازه رنگ گونه است.

(۲) ک: خیرپور [؟] که مطابق الف: خسر پوره صحیح است بمعنی
خسر زاده که اصطلاح مردم کابل است.

بعد گذشتن چهار ماه، آوازه^۱ آمد آمد افواج خالصبه سنگه، بهزم تسخیر شکارپور، منتشر عالم گردیده، بلکه عالیجاه موسیو نورلیه و نظوره فرانسس (۱)، بجمعیت عساکر، داخل دیره^۲ غازیخان شده. امیران سند بدریافت این معنی، فقرات نویس تشویش و تجویز گردیده، بمقتضای "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد" درین صورت گرفتن شکارپور، عین مدعای خود دانسته، عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری را که مشهور بی نظیر امیران سنده بود، مامور نمودند که طایفه افغانان را از شکارپور اخراج نموده، ملک شکارپور را در قبضه^۳ اقتدار خود آرند.

نواب مذکور اولاً از لاژکانه (۲)، نوشتجات خود را متواتر، بطرف عالیجاه عبدالمنصور خان بهمین مضمون فرستاده که: "اراده آمدن افواج خالصبه سنگه، بنا بر تسخیر ملک شکارپور مصمم. و حالا که ملک شکارپور در قرب و جوار همسایگی مایان است، خدانخواستہ، اگر ملک شکارپور، تصرف خالصبه سنگه گردیده، پس خوب نیست. از همسایگی خالصبه مذکور، برای مایان، چندین شگوفهای خراب (۳) متبسم خواهد شد.

(۱) کذا در ک، که در الف موسیر نواله و نظوره فرانسس است. در ب مسخ شده که خوانده نمی شود. در سراج التواریخ [۱-۸۸] ون توره است این شخص یکی از فرانسویان بود در خدمت رفعت سنگه [رک: تعلیق نمبر ۲۴].

(۲) ک: لئوکانه [؟] (۳) الف، ب: خرابی.

نظر بران "علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد" گفته.
 خردمندان است، بالفعل اهالی خراسان را قدرتِ مقابله.
 خالصه سنگه نمی باشد. سردار صاحبان در خراسان، لحم.
 گوسفندان ناصری (۱)، و برنج های پشوری، و انگور صاحبی
 و خلیلی و کشمکشی (۲) و خربوزها و سردها و تربوزهای شیرین،
 و انارهای بی دانه و فالوده ها، نوشِ حان (۳) میفرمایند، و
 آبِ یخ مینوشند. ازین سبب، لشکرِ برودت، بر حصار.
 وجودِ سردار صاحبان، استیلا آورده، که اصلاً گرمی غیرت
 اسلامی، در شریانِ جان ندارند (۴)، تا لشکر از خراسان بیاید
 بسیار سفر میخواهد، و ملکِ شکار پور از دست خواهد رفت.
 مشتی که بعد از جنگ بیاد آید، بگردنِ خود باید زد. افضل
 همین است که ملک شکار پور بدستِ تصرف مایان سپارند،
 که باز اهل اسلام میباشیم.

هرگاه سردار صاحبان، ملک های دیگر سلطنت، از
 خالصه سنگه گرفتند، و بر اعدای دین مظفر و منصور شدند.
 پس ملک شکار پور دور نیست، دولتِ خالص (۵) ایشان است.

(۱) ناصری قبیله ایست از غلجی افغان که در حدود مقر سکونت
 دارند و کوچی اند، و گوسفندان آنجا خیلی گوشتِ لطیف و نازک دارد.

(۲) این سه نوع انگور بسیار لذیذ و لطیف قندهار است.

(۳) الف: تناول میفرمایند.

(۴) فسوسا! که سردار صاحبان ازین طعنها نیز متنبه نشدند !!!

(۵) الف: دولت خاص.

الحال مهربانی نموده، بزودی بلا توقف، یکدم تشریف فرمای خراسان شوند، که پرده کار طرفین [در این] است. بغیر و عافیت رفته، با سردار صاحبان، همدم خوان گوشت و پلوه و فواکहत شیرین، شیرین کام گردیده، صحت حمام حاصل نمایند. و اگر بنحو دیگر، اراده مطمح نظر دارند، [پس] این گوی و این میدان! و عبت خود را و ما را، در فکر دور و دراز نیندازند، که عاقبت سود ندارند."

عالیجاه عبدالمنصور خان هر گاه، از چنین نوشتجات نواب موصوف مطلع گردیده، مانند دود بر خود پیچیده، حیران این ماجرا شده، و هیچ چاره این کار نتوانست کرد. لا علاج در فکر تدارک روانگی خود، جانب خراسان گردیده. و در جواب بطرف امیران سنده و نواب مذکور نوشته فرستاد که: "لشکر خالصه سنگه قدر قلیل، و در حدود دیره غازیخان، بجهت انتظام امور خود، دران سرزمین دایر است، و اراده ملک شکارپور ندارد. و اکثر ملکهای متعلقه شکارپور، همه باحاطه تصرف ایشان است، فقط چار دیوار شکارپور مانده بود، که الحال بران هم دندان طمع خود را تیز نموده اند، و لحاظ عاقبت اندیشی ندارند. و چشم اخلاص از اهالی خراسان پوشیده، و بهانه خالصه سنگه، پیش نهاد خاطر خود نموده. باین حیله وری، ملک شکارپور را بدست تصرف خود می آرند [مصرعه]: "مکن مکن که نکو محضران چنین نکنند". و دوستی و الهان خراسان، بفریب دنیای بی اعتبار، از دست ندهند، و از تصرف

شکارپور هیچ نتیجه^۱ خوبی و بهبودگی نخواهد دید، بلکه بدنامی بسیار دارد.

لیکن امیران سنده، بمقتضای -الملک لیمان غلب- (۱)، شیرازه^۲ مجموعه سلطنت خراسان درهم درهم دیده، و آوازه^۳ آمد آمد لشکر خالصه سنگه، سپر مدعای خود نموده، عالیجاه نواب ولی محمد خان معه^۴ قدری لشکر و چند سرکردگان، بنا بر تسخیر شکارپور، در سنه یکهزار و دوصد و سی و نه هجری، مامور نمودند. چنانچه نواب مذکور آمده، در باغ شاهی واقع شکارپور، منزل انداز گردیده و عالیجاه جمعه خان بارکزی را پیش خود طلبانیده، [و نشیب و فراز نشان داده،] و از کتاب لطایف الحیل، مسایل نوش و نیش خوانده حکم داد که : عالیجاه عبدالمنصور خان را زود، بهمان دم از شکارپور، روانه^۵ خراسان نمایند. و مالیه^۶ سایر شکارپور، مطابق تاریخ صدور حکم پروانه^۷ [سرکار] ما، از عالیجاه مذکور باز یافت نموده، زود برسانند. و الا^۸ در حق شما خوبی نخواهد شد، و بی شک این مبلغان، از شما باز یافت [نموده] خواهد شد.

عالیجاه جمعه خان از این چنین سخنان دهشت آمیز نواب مدوح، دل از دست داده، صورت وای ویلا، آه آه سرد از دل کشیده، پیش عالیجاه عبدالمنصور خان آمده، در باب رفتن از شکارپور، و دادن مالیه^۹ مایر، مطابق حکم پروانه^{۱۰} عالیجاه موصوف، گفتگوی سخت و درشت نموده. لیکن عالیجاه عبدالمنصور خان از رفتن خراسان عذری نکرده، و از مالیات سایر

(۱) مقوله عربی است یعنی: ملک ازان غالب است.

جواب صاف نداده (۱)، بلکه چند روز مهلت طلب گردید، تا درستی فرمایشات سردار صاحبان بعمل آید.

لیکن عالیجاه جمعه خان که چشم خشم آلوده نواب معظم الیه دیده بود، از لحاظ نقض عزت خود، طنبور آه و آخ، کوک ساخته، هر دم در پیش عالیجاه عبدالمنصور خان نغمه می و وای و وای میسرانید و میگفت: که من درمیانه چه گناه و چه تقصیر نموده ام، که نواب مذکور بر من زهر غصه و خفگی از مار زبان می ریزد، و آبروی میگیرد، و شما بجای خود، طبل بی پروائی می زنید، این چه حال و چه خیال است؟ هنوز عالیجاه جمعه خان، همین چنگ گفتگوی مینواخت، که در این اثنا، مسمی دلاور خدمتگار نواب مذکور، با چند نفر کلاهداران ژولیده (۲) سوز ستیزه خوی جامه چرکین، چشم رنگین، بر انگبین حکم شکارپور، چشمک زنان پری رخان شکارپور، معه چوهداران شهر، بر و بر و کنان، داخل شهر شدند، و در قصر سیه میارام (۳) در باغچه سردار، بر مسند حکمرانی آرام گیر، و در پیرهن خرمی و خوشحالی چون غنچه نمی گنجهند. و در ساعت منادی حکم حکم امیران سنده در کوچه و بازار شهر گردانیدند. و جای بجای بر محال سایر و کوئوالی (۴)، و هشت دروازه، آسمان خود را مقرر نمودند، و

(۱) الف، ج: داده.

(۲) ک: لولیده [؟]، الف: یولیده [؟].

(۳) ب: و به ماری میارام شاهو آمده.

(۴) کوئوالی = محل اداره مامورین حفظ شهر، کوئوال بمعنی شهر دار کلمه پشتوست.

مکالید ابواب شهر، بدست خود کردند.

روز دوم خدمتگار مذکور، مستعد شهر گردی شده،
 ریش را سانه فرج داد، و در سر افتخار فرج کشیده، بیرهن
 ململ و کلاه مخمل و تنبان گلدن با دک و حب بخیه کاری
 در لنگان سه فام نویسنده، و لونگی (۱) زری کنار مستعمل نکمر
 نازنین بسته، و شمسیر آویزان ساحمه، معه سواران حرک بوسان
 به عباسا و به نظاره شهر، در هر کوچه و بازار بهرج کنان،
 و بیری رحان دوسیرب شکارپور دردد، و حیرت می شدند.
 و به نکدنگر نگاهها کرده، و چشمکها (۲) زده می گفتند:
 واه شکارپور! واه شکارپور! [پتلا پتلا مار مارینداسون
 ژی، رئیس حی سیرک حی سلامتی هجی] (۳).

یعنی باش باش! ترا زده و میرنم، و از رئیس سر سلامت
 نباشد. این حنن سخنان بیهوده [مان] کنان، از هر کوچه
 گذر کنان میرفسد.

مردم شهر بمعانته این حال خدمتگار مذکور و سوارانش
 حیران [و عرب کنان] و حدین رباعیات [اسهزاع] می خواندند،
 و دست افسوس می سائیدند و می گفتند: که ملک شکارپور،

(۱) الف: لونگی زرکار. لونگی یک نوع حادر رنگین زری و
 ابریشمین است.

(۲) الف: چشمک زبان.

(۳) این جمله سدهی را از ک حذف کرده اند، از الف تا
 املاي خاص زبان سدهی نوشته شد، که معنی فارسی آن در متن
 موجود است.

محل حکام و سلاطین خراسان و امرای عالی مقام بود . الحال
 باین درجه رسیده ، که از رسائی هوش کار پردازان امیران
 سده ، زمام حکومت شکارپور ، بدست چنین خدمتگاران هرزه گوی
 افتاده است .

فی الجمله : روز سوم عالیجاه عبدالمنصور خان ، بموجب
 مصلحت عالیجاه جمعه خان بجهت ملاقات نواب موصوف ، در
 باغ شاهی رفته ، نواب مذکور ، مقدم او را عزیز دانسته ، بسمار
 تعارف و تملقات او نموده ، او را مرخص ساخت . عالیجاه
 مذکور تمام فرمایشات سردار صاحبان که هنوز نا تمام بمانده
 بودند ، بارِ اشتران و در گاڑی ها انداخته ، از شکارپور روانه
 گهڑی یلسین ، و چند روز بجهت درستی فرمایشات ناتمام ،
 بموجب فرموده نواب موصوف ، در گهڑی مذکور متوقف گردیده ،
 خیاطان و غیره صنعت گران ، بموجب حکم نواب مذکور ، در
 گهڑی مذکور رفته ، فرمایشات ناتمام را تمام می نمودند .

چیزی تمام شده ، و چیزی ناتمام بودند ، که باز حکم
 نواب معزی الیه در باب روانگی عالیجاه عبدالمنصور خان از
 گهڑی یاسین صادر شده . عالیجاه مذکور لاعلاج از انجا هم کوچ
 نموده ، منزل بمنزل روانه خراسان گردیده . و از مفارقت معشوقه
 شکارپور ، که از سالهای سال ، یار دلخواه و الیان خراسان بود ،
 [دیده گریان و] سینه بریان ، جامه دران و افسوس کنان
 میرفت .

چنگِ قلم (۱) خوش آهنگ ، نغمه^۱ این مدعا را چنین در نوای بیان می آورد که : بعد روانگی عالیجاه عبدالمنصور خان ، عالیجاه نواب ولی محمد خان بر حسنِ رای خرد پیرای و فکرِ رسای هوش خود ، بلبلِ زبان را در گلزار تحسین و آفرین خوانی ، بر شاخسار بیان مترنم می ساخت و میگفت : که این چنین ملکِ شکارپور ، که معشوقه^۲ قدیم اهلایان سلطنت خراسان بود ، بی فتنه و فساد ، بدست انقیادِ خود آوردیم ، و بر تسخیر این چنین ملکها [ی نامدار] چندین احراجاب لشکر کشی [و قصص لشکر کشی] می شود تا بدست تصرف می آید .

قطب با آب و تاب سخنان حکمت بیان ، ملک را بدست آوردیم ، مجلس نشینان نواب ممدوح باصفای این سخنان ، زبان مدح و ثنا ، چون هزار داستان ، بداستان طرازی هر گونه تعریفات می کشادند ، و طبیعت لطیف نواب موصوف را در [جلق] نشاط می آوردند . عجب نوایی بود !! اگر لطایف اوصافش مفصل بیان نمایم ، قلم سیه رقم ، سر بسودا می کشد !! (۲)

فی الجمله بعد از چند روز نواب مذکور ، باتفاق عالیجاه

(۱) در الف این سطر بطور عنوان فصل ، بخط قرمز نوشته شده .

(۲) این سخنان ذو معنین ، با لهجه^۳ تمسخر انتقادی مؤلف خیلی شیرین است ، و با اشارات مرموز ، در دوسه سطر اوضاع را بخوبی و الموده است .

فتح محمد خان گوری (۱) و اعتمادی رئیس محمد گور (۲) خدمتگار امرای امیران خیرپور، بانتظام امورات مالیه سایر شکارپور پرداخته، بقرار هفت حصه مقسوم نمودند: چهار حصه از امیران حیدرآباد، و سه حصه از امیران خیرپور مقرر نمودند. و از طرفین امیران، کارکنان و حاکمان جداگانه مقرر شدند. و حسن انسانیت حاکمان شکارپور، که در هر ماه، ماه حیات حکومت شان در برج زوال میرفت، چه انشا نمایم؟ اکثر جاهل و از خرد بیگانه، و در فسق و فجور یگانه! پری رخان شکارپور دیو سیرت دیده، مجنون وار صحرا نورد لیلی جمال پری رویان دیو سیرتان شکارپور بودند، و همیشه بدر در سرخمار زناکاری مبتلا.

آخر بعد از چند ماه، طلوع ماه سیادت دستگاه امیر امرا، نادره الايام، سید محمد کاظم شاه، از طرف مغرب عنایت امیران حیدرآباد، بر شهر (۳) شکارپور گردیده، و از امیران خیرپور، فقیر عالم خان مری (۴) که حکماء یونان دانش و

(۱) الف: گوری. ک: گوری. گوری از قبایل مند است ساکن اطراف سکهر و شکارپور [—گزیشیر سنده ۸۰۸].

(۲) کذا در الف، اما در ک محمد کهنور است، و در سندهی کهنور عَلم است، مصحف کلمه گوهر، و شاید محمد کهنور نام این شخص بود.

(۳) الف: بر حکومت شکارپور.

(۴) در ک میری است ولی مطابق الف مری اصم* است که طایفه معروفیست از بلوچ. ب: بکلی نام این شخص را نیآورده است.

بینش از معالجهٔ آن عاجز آیند مامور گردیده . فقیر مذکور بزودی بر قصر رفیع اساس حکومت شکارپور نشسته ، و صورت پرې رخاں شکارپور دیده ، مجنون گردیده ، و پیالهای زمردگون نا شیراب (۱) آمیز زده ، تمام روز یاوه گوئی می نمود . و در طریق فقر و درویشی دلریشی نموده ، سخنان بی معرفت بیان می نمود . و چون آسیا ، در هر کوچه و بازار ، روز و شب در گردش و عیش (۲) می نمود . هر کجا و هر کوچه که کدام حریف زنکه بازی می دید ، او را استادن نمی داد ، و بلکه آنها را سخت دشنام می داد ، که مبادا زیور حسن (۳) از محسنان کشیده بروند . خود شیفته و فریفتهٔ حسن گلرخاں شکارپور بوده ، دیگری را روا نداشت ، که پای درین گلزار حسن بگذارد .

در یوم میلهٔ هندوان ، بر نالهٔ سنده ، گاه سوار و گاه پیاده ، غبار کف پای پری رویان ، افتخار سر و روی خود دانسته ، بر نالهٔ مذکور در میله حاضر می شد ، و بی محابا در میان هورتان عور و پوشیده خود را داخل می نمود ، و بدلیجوئی آنها می پرداخت . و بعضی عورتان خنده کنان از او حجاب می نمودند ، و بعضی متنفّر می شدند .

فقیر مذکور بمعانیهٔ این حالت در زبان سندهی بعورتان

(۱) الف : با شراب آمیزیده . مقصد از پیالهای زمردگون ، کاسهای پنگ و حشیش است .

(۲) الف : و عسی می نمود ، هر جای و هر کوچه .

(۳) الف : ثور حسن .

مخاطب مگردید (۱) :

[فقر کؤن چو ئیون پچو، چو ئمون لکؤ، حابی اوان جی
چترئی دابی فقر عالم خان حی سیری۔ ادن میگفت و سرخوش باده
سحری، گردیده، چون میمون، این قامبـ موزون مرقصید۔ یعنی]
از فقر چرا می گردزید (۲)، و چرا بهای می سوید (۳)، هر جا
که از شمانان مکر (م) در اینجا از هیر عالم حان (ه) و سر
خواهد بود۔ چون ازین قسم چندین احتراغابـ فقیر مذکور
می باشد۔ اگر تشریح داده شود، هراینه مجموعه هزلیات
خواهد شد۔

و از عالیجاه زنده نجبا، سید محمد کاظم شاه، چه دان
نمایم ؟

صفت پاک وی از مدحـ ما مستغنی است

دسبـ (۶) مشاطه چه با حسن حداد کند؟

در نجات ذات و حسن صفات، نگانه روزگار، و قدر
اهل کمال و سربسار مبدانـ (۷)، و خود هم در کمال
(۱) این جمله سدهی را از ک حذف کرده اند، از الف، ج
به تصحیح املائی سدهی نوشته شد۔

(۲) الف: می گیرند۔ (۳) الف: می شوند۔

(۴) الف، ح: پیگیر۔ و این ترجمه کلمه حترئی سدهی است،
که معنی گوسه داس است۔ که در ک بجای آن [بیکر] نوشته اند۔
(۵) الف: فقیر عالم خان، سر خواهد بود۔

(۶) الف: فکر مشاطه

(۷) ک: سا می مبدانـ [؟] الف: مانند سی۔

حسن و صورت معنی نظیر نداشت . و دستِ نوازش (۱) چون ابر-
 بهار در ریزش ! عجب جوان رعنا قد، زیبا صورت، شیرین کلام،
 خسرو معنی شناس بود . و بانتظام امورات ریاست شکارپور
 بخوبی می پرداخت ، که هر کس وضع و شریف ، از حسن-
 اخلاق کریمانه (۲) او ممنون و ثناخوان بوده . مگر آدمان-
 عمله اش اکثر بادی (۳) آتش خوئی که اصلاً آبِ سروت در
 دیده^۴ حیا نداشتند، و بر اندک سخن، چون غبار آشفته می شدند .
 فی الجمله از سرآیدن این نغمه ، مطرب خامه را باز داشته،
 بنواختن طبلِ جهاد جناب عرفان مآب، میر (۴) میان احمد شاه
 غازی پرداخته می شود .

(۱) الف : نوازش .

(۲) الف : گرانمایه .

(۳) بادی = مغرور .

(۴) الف : میر .

در بیان آمدن احمد شاه غازی در سند

و دعوت نمودن طایفهٔ مسلمین خاص و عام بجهاد، و بعده

روزانه شدن او طرف خراسان

واعظِ قلم خوش رقم، در تفسیر آیاتِ جهاد، بر منبر بیان چنین خوش الحان میگرد که: در سنه یکهزار و دوصد و چهل [۵۱۲۰] جناب عرفان مآب، زندهٔ سادات عظام، خلاصهٔ خاندان کرام، رافعِ رأیاتِ اسلام، قاطعِ نیادِ کفر و ظلام (۱) میر احمد شاه غازی، به مقتضای حصول سعادتِ سرمدی و پامیدِ حیاتِ ابدی، بر طبقِ مضمون (آیه) کریمه (۲): — يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ، تَوَّابُونَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ، ذَالِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ، إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينُ طَيِّبَةِ فِي جَنَّاتٍ عِدْنٍ ذَالِكِ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، و آخری

(۱) ظیلام = جمع ظلمت بمعنی تاریکیِ اسب.

(۲) در ک آیهٔ شریفه را نیاورده اقد و چنین اسب: بر طبق مضمون آیهٔ کریمه که در باب تاکید و اسر جهاد نزول یافته اسب، عمل نموده

لُحْيَٰثُونَهَا، نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ، وَبَشِيرٌ لِّمُؤْمِنِينَ - (۱). عمل نموده، از مکان بریلی (۲) ضلع هندوستان، لوائی عزیمت جهاد کفار سکه، بر عرصه خاطر همت مظاهر بر افراشته، با پشت جماعه مسلمان مجاهدین بادق، تشریف فرمای ملک سنده گردیده، با امبران سنده و سادات عظام و علمای کرام و امرای عالِمقام و مشایخ ذوالاحترام هر خاص و عام [از طایفه] اهل اسلام دعوت (۳) جهاد کرد.

لیکن احدی و فردی از ملک سنده، اعلی و ادنا، بسبب دون همتی و شهوت پرستی، دل نهاد سعادت جهاد نشدند. بلکه معاینه یک مشت جماعه مجاهدین بی سر و سامان، حمل بر فریب بازی جناب ممدوح نموده، گاهی از قانون زبان اعتراض، نغمه و هابی (م)، نسبت جناب ممدوح می خواختند. گاهی

(۱) قرآن، الصف ۱۳ ج ۲۸.

(۲) بریلی = شهریب که فاصله ۴۱ میلی جنوب رام پور در هند به جنوب شرقی دهلی واقع است. (۳) ک: دعوی جهاد.

(۴) فرقه معروفست از سنیان حنبلی که از طرف محمد بن عبدالوهاب [۱۱۱۳-۱۲۰۱ ه مطابق ۱۷۰۳-۱۷۸۷ ع] در نجد عربستان بنا شده و خود آنها خود را موهبون می گفتند. محمد مذکور از عرب نبی سنیان تیمی بود، و در اعمال دینی بر نصوص قرآنی و حدیث تاکید می نمود. این فرقه در نجد و عربستان مصدر تحولات سیاسی شدند، تا که بالاخر حکومت تمام مملکت عربیه سعودیه بایشان تعلق گرفت.

[—دائرة المعارف اسلامی]

نوای جلسوسی صاحبان انگلیس (۱) بهادر، از ارغنون دل برمی آوردند، و اصلاً بر اقامت جهاد جناب موصوف، اعتماد و اعتبار نمی کردند، که ازین یک مشت مجاهدین چه بندد و چه کشاید؟ و چگونه نظام مهام جهاد خواهند داد؟ و محض فریب نازی و خدعه طرازی میدانستند.

چون جناب ممدوح، چند ایام نمساکنِ مخزنِ معارفِ انسیّه، معدن لطایف قدسیّه پیر میان صبغة الله (۲) توقف پذیر گردیده، و درانجا بندوبست نشانیدن اهل قوافل که عبارت از پرده نشینان طهارت و عصمت است نموده، ازانجا تشریف فرمای شکارپور، که درانوقت عالیجاه سیادت پناه، سید محمد کاظم شاه الحسینی (۳)، جلوس فرمای بر مسند حکومت شکارپور بوده. ناظم مذکور، شمع افروز بزم ملاقات جناب سید ممدوح گردیده، از مواید پُر فواید — یُحِبُّهُمْ و یُحِبُّونَهُ — (۴) نهایت شیرین کام شدند، و در حین اختلاط و مجلس آرائی جناب ممدوح، مطابقِ نَظَرِ قرآنی و احادیث قدسی، ناظم مذکور را راغب جهاد کفار فُجَّار نموده، و مابینِ خود، عهد انجام موثق نمودند. چنانچه ناظم مذکور همین انجام نمود (۵) که : وقت جهاد آمده با مجاهدین دین حاضر خواهیم شد.

- (۱) الف : انگلیسیه . (۲) از روحانیون بزرگ سند و یکی از اجداد دودمان سادات بگاڑو اسب [رک : تعلیق نمبر ۲۵] .
 (۳) ک : محسنی . (۴) قرآن، المایده ۵۴ ج ۶ .
 (۵) ک : انجام خود که [؟]

لیکن لذتِ معشوقه^۱ حکمرانی شکارپور، دامن گیر ناظم-
مذکور بوده، باوجود صدور چندین دعوت نامه، ناظم مذکور
متوجه سعادتِ جهاد نگردیده. ابوابِ رسل و رسایل مشعر
بر اقاویلِ جهاد، فتوح داشت و نرفت، و در جنگِ سکهر (۱)
برباد رفت، که ذکرِ آن در داستانِ جنگِ سکهر (۱)
مستدرج است.

چون جناب سیدِ مدوح، از شکارپور، عازمِ خراسان
گردید، اولاً در ملکِ کجھی (۲) رسیده، والی^۳ قلات را
و سایر رؤسای آن سرزمن از خاص و عام، از قانونِ اسلام،
زمزمه^۴ دعوت جهاد بگوش رسانیده. لیکن هر کس این آهنگ
خوش نوا را خارج از عقل ناقص خود دانسته، هرگز این نغمه^۵
دلکشای را بگوشِ هوش نیاورده. علاوه رباب استهزا^۶ و خندگی
می نواختند، و چنگ از دلِ بر زنگِ خود، بر قولِ محال،
در مجلس مشورت در نوا می آوردند.

چون جناب مدوح، از ملکِ کجھی، ساز همت را کوک
ساخته، متوجه^۷ قندهار، و ادراک ملاقات سردار صاحبان قندهار
نموده، به قندِ یزد (۳) جهاد، شیرینی بخش کام سعادت
فرجام سردار صاحبان گردیده، و هم سایر امرای عالی مقام
و ساداتِ عظام و علمای کرام و مشایخ ذوالاحترام

(۱) ک: سکّه. مطابق الف، ب: سکهر صحیح است.

(۲) بین جیکب آباد و دره بولان. (۳) قند یزدی = منسوب به یزد
شهر ایران که در قندهار شهرت داشت.

و هر خاص و عام [را] دعوت جهاد نمود. علمای قندهار در صورت دعوت جهاد، عداوت دانسته، با سید صاحب مدوح، معرکه آرای مسئله و مسایل گردیده، و باستمداد عساکر علوماتِ منطقی و معانی، و اصول و فروع و صرف و نحو و فقه و تفاسیر و احادیث و غیره علوم، در پی شکستِ لشکر عزیمتِ جهاد میدمدوح شدند.

تا چند ایام، مابین علمای قندهار و سید موصوف، مباحثه میرفت. لیکن جناب سید مدوح (۱) نیز علمای متبحر همراه آورده بودند. در صورت گفتگویی، علمای قندهار، نتوانستند که شکست افواجِ بهرامواجِ عزیمتِ جهاد سید صاحب نمایند. بعده سید موصوف از قندهار تشریف فرمای سمتِ کابل گردیده، در اثنای راه، با مؤمنینِ راسخین و مسلمینِ صادقین، از صفار و کبار، خارج از حدِ شمار ملاقات کرده، هر کس را دعوتِ جهاد می نمود.

هرگاه واردِ کابل گردیده، اهالیِ کابل از ساداتِ عظام و علمای کرام، و مشایخ ذوالاحترام و رؤسای عالیمقام، و سایر خواص و عوام، بکمال محبت و نهایتِ سودت آمده، ملاقاتِ جناب سید مدوح نمودند.

دران ایام فیما بین سرداران کابل، مقدمهٔ قتل و قتال و جنگ و جدال واقع بود. سید مدوح، جهتِ اندفاعِ این شرارت و انطفای این نایرهٔ آتشِ فساد، مابینِ سردارانِ مذکور، بسیار

(۱) الف: مدوح را نیز علمای متبحر همراه بودند.

سعی و تلاش نموده ، لیکن موثر نشد . بعد از چهل و پنج روز سید ممدوح از کابل ، روانه طرف پشاور ، و در عرصه راه با مؤمنین راسخین که ملاقات می نمودند ، از تبلیغ این باده دلکشای فرح افزای دعوت جهاد ، سرشار و خبردار می نمودند .

و قتیکه سید ممدوح ، رونق افزای پشاور گردید ، درانجا ملاقات صغار و کبار اهل ابرار (۱) نموده ، و به نسایم خوش شمایم دعوت جهاد ، سگفتگی بحش غنچه مراد سعادت نراد آنها گردیده ، سه روز اقامت بدیر گردیده ، شریف فرمای موضع اشنگر (۲) که مفاصله ده کروه بسمت اوطان یوسف زئی ها از پشاور واقع سده است ، چند رور درانجا مکت (۳) پذیر گردیده ، مؤمنین آن دیار و مسلمین آن اقطار را بسوی اقامت جهاد و ازاله کفر و فساد ترغیب نمود .

ازانجا که بقدرت کامله رب قدیر ، جمعی کثیر و جم غفیر (۴) از مؤمنین راسخین اطراف و اکناف به نب ادای سعادت ، و ادراک این عبادت ، بحضور سید ممدوح فراهم آمدند بعد ازان از موضع مذکور کوچ نموده ، به موضع خشکی (۵)

(۱) الف: اهل آن دیار .

(۲) اشنگر یا اسغر یا هسب نگر ، فاصله ده میل در شمال پشاور است مسکن یوسرئیهای پشتون . (۳) مکت پذیر .

(۴) حم غفیر = توده بزرگ مردم اسب .

(۵) خویشکی = طایفه افغانی است که نام ایشان حائی در جنوب مردان برکنار دریای کابل واقع اسب . املاي آن در هر سه نسخه خشکی اسب ، ولی ما مطابق تلفظ نوشتیم ، در کتب انساب افغانی آنرا خویشکی هم می نویسند .

تازه نوای معارک

۲۴۹

رسیدند . و از آنجا بموضع نوشهره (۱) آمده ، چند روز توقف کردند ، که درین اثنا ، لشکر خالصه سنگه ، بمقدار شش هفت هزار بسر کردگی لوده سنگه (۲) ان- عم- خالصه رنجیت سنگه بموضع اکوژ (۳) رسیده . هر چند در میان جنود نصرت آمود مجاهدین و لشکر سکھ ، دریای مسمی لنڈی (۴) حایل بود ، لیکن جماعه مجاهدین از روی حمیت اسلامی و غیرت ایمانی ، بوقت شب که آن شب را قدر سعادت خود دانسته از دریا عبور نموده ، در ماه جمادی الاول (۵) سنه یکهزار و دو صد و چهل دو ۱۲۴۲ هجری ، بر سر لشکر سکھ رسیده به مقابله پرداختند . غازیان ، بسیار از لشکر خالصه سنگه بسیوف قاطعه (۶) ، بدار جهنم رسانیدند ، و بسیاری مجروح ساختند ، و اشیای نفیسه از جنس اسپان و اشتران و اسلحه و اقمشه به یغما آوردند .

بعد از چند روز عساکر فیروزی مآثر مجاهدین ، از دریای

(۱) نوشهره = در ۲۷ میلی غرب پشاور بر جاده عمومی واقع است .

(۲) ب : بوده سنگه .

(۳) اکوژ = بر کنار دریای کابل در غرب نوشهره بفاصله ۱۱ میل

بر راه عمومی واقع ، و مرکز قدیم قبیله ختک است

(۴) در هر سه نسخه لنده است که صحیح آن لنڈی باشد . دریای

کابل را از نوشهره تا اتک باین نام خوانند . معنی لنڈی در پشتو کوتاه است ، چون درین حوالی عرض دریا کم است ، بدین نام مسمی شده .

(۵) صحیح آن جمادی الاولی است .

(۶) یعنی شمشیرهای بُرنده .

اباسین (۱) عبور نموده ، بر قریه حَضْرُو (۲) تاخت آورده ، جمعی را از لشکر سکه زیر تیغ بیدریغ کشیدند ، و جمعی را بطریق دستگیری آوردند . و دران نوبت اموال خطیر و غنایم کثیر ، از تقود و اجناس ، اینقدر بدست عوام الناس آمده ، که از تحریر و تقریر بیرون است .

لشکر خالصه سنگه ، بسرکردگی لوده سنگه ، در این هردو نوبت ، شجاع مومنین و جلالت مجاهدین ظاهر و باهر دیده مغلوب گردید ، آحر الامر از قدم گاه خود ، رخت اقامت برداشتند ، و در مقام دیگر فرو کشی شده ، گرداگرد لشکر خود سگر زدند .

چون جمهور مومنین و حاضرین از سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ ذوالاحترام و امرای عالیمقام و سایر خاص و عام از اهل اسلام که برکاب جناب سد ممدوح حاضر بودند ، برین معنی اتفاق کردند (۳) ، که اقامت جهاد و ازاله کفر و فساد ، مطابق وجه مشروع ، بدون نصب امام ، صورت پذیر نخواهد شد ، بناءً علیه بتاريخ دوازدهم ماه جمادی الثانی

(۱) در پشتو دریای سد را اباسین گویند یعنی بدریایا . در حد اتمک اباسین با دریای کابل [لَسْدَی] می آمیزد .

(۲) حَضْرُو = برکنار راس دریای سده بعد از اتمک بفاصله ده میل طرف غرب شمالی آن واقعست . در الف ، ب : خصرو ، که صحیح نیست ، و مردم ارزو تلفظ میکنند .

(۳) الف : نمودند .

سنه یکهزار و دوصد و چهل دو ۱۲۴۲ هجری بیعت امامت ،
 بر دست جناب سید مدوح بجای آورده ، خطبه بنام سید موصوف
 خواندند (۱) . و من بعد آن مومنین صادقین و مجاهدین
 راسخین ، بیش از پیش ، در تحصیل سعادت جهاد ، کمر همت
 بسته ، بزبان صدق ترجمان ، این نغمه می سرایندند :
 ماسبک روحان بامید شهادت زنده ایم
 پیش ما ذکر حیات جاودان باشد گران



(۱) این یکی خطایای سیاسی مجاهدین بود ، که در آینده علت
 مهم ناکامی ایشان گردید ، زیرا دعوی امامت و خواندن خطبه بنام
 سید احمد ، تمام سرداران افغانی را که بر پشاور تا هرات مسلط بودند
 متوحش ساخت ، و او را در امر جهاننداری رقیب خود شمردند .
 درحالیکه سید در ابتدای کار فقط وجهه دینی داشت ، اکنون لباس
 سیاست و دنیا داری و حکمرانی را نیز پوشید . خوانین و امرای افغانی
 یوسفزئی که مدار نیروی لشکری وی بودند ، نیز ازین عنوان ترسیدند ،
 و وجود سید را برای اقتدار عنعنوی خود مضر دانستند ، بنا بران کمک
 خود را ازو باز داشته ، و گذاشتند که بدست سکه نابود گردد .

اگر سید شهید این روحیه لشکریان خود را مراعات میکرد ، و به
 همان لباس بی غرضی و دینی باقی می ماند ، شاید تحریک وی کامیاب
 میشد . بهر صورت شهادت و ناکامی این گروه مجاهدین از وقایع
 اسفناکی است [برای تفصیل رک : تعلیق نمبر ۲۶] .

در بیانِ مقابله نمودن عالیجاه یار محمد خان (۱) بارکزی ناظم پشاور

با جناب سید میر احمد شاه غازی، و کشته شدنِ بارکزی

مذکور، و گرفتن پشاور سید ممدوح، از دستِ برادران

یار محمد خان مذکور

مجتهدِ قلم صدق رقم، در جهاد این مدعا، چنین معرکه
آرای بیان میگردد که: هر گاه جناب سید ممدوح را جمعیتِ
لشکر ظفر پیکر مجاهدین دین، و مومنینِ صادقین، بسیار از
حد بی شمار گردیده. عالیجاه سردار یار محمد خان بارکزی
ناظم پشاور، که بعدِ مقابله سید مذکور به لقب "یار سنگه"
ملقب گردیده، از معاینه جمعیتِ لشکر جناب ممدوح بمقتضای
— خَتَّاسُ السَّيِّدِ یُوَسُّوْسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ — (۲)
وساوسِ شیطانی را در خاطرِ خود راه داده، از روی شقاوت
نفسانی، در پیچ و تاب آمده، حمیت (۳) مسلمانی را در پسِ
پشتِ خود انداخته، بموجبِ حکمِ خالصه سنگه، جمع آوری
لشکر نموده، جانبِ یوسفزنیها رفته، با جناب ممدوح، آتش

(۱) یار محمد خان یکی از برادران وزیر فتح خان و نرزنه سردار
پاینده خان بود [رک: تعلیق ۳].

(۲) قرآن، الماس، ۵ ج ۳۰ (۳) ک: جمعیت [۹]

مقابله و مقاتله بمضمون: «کریمه» — «خسیر الدُّنْیا وَالْآخِرَه» — (۱)
بر افروخته ، تا از دست مجاهدین دین ، درین آتش جنگ ،
راه درک الاسفل (۲) پیش گرفته .

«افسوس! از چنین مسلمانی ، که صراط المستقیم هدایت
ایمانی را از دست داده ، بحکم خالصه سنگه دیده و دانسته ،
خود را در چاه ضلالت انداخته ! اینچه آئین و چه ملت و
چه اسلام ؟ بی تکلف که جایی تحسین است !!!

چون بعد کشته شدن عالیجاه یار محمد خان (۳) ، لشکرش
روی در فرار نهاد (۴) ، بمقتضای — «جاء الحق» و «ز هق الباطل» —
(۵) چون جناب مدوح بر طریق حق ثابت قدم بود ، مظفر و
منصور گردیده ، عالیجاه مذکور بموجب (۶) حکم خالصه
سنگه بر باطل بود ، بسزای اعمال خود رسید (۷) .

(۱) قرآن ، الحج ۱۱ ج ۱۷ (۲) درک الاسفل = پائین ترین
حصبه جهنم .

(۳) سردار یار محمد خان در میدان حگ کشته شد ، اوایل
۱۲۳۴ هـ عمرش ۳۹ سال بود ، و در جنب مزار سید حبیب متصل
جنوبی پشاور مدفون است . [— سراج ۱ — ۱۱۱] .
(۴) درینجا درک کلمات جناب سید مدوح مکرر و زاید است که
حذف شد .

(۵) قرآن ، بنی اسرائیل ۸۱ ج ۱۵

(۶) الف : بحکم .

(۷) درینجا در الف این بیت شکسته و بی نمک نوشته شده که
درک ، نیست . بیت :

از ادب دین رسیدن بر سریر اعتبار

بی ادب دین هرگز نه گردد مطلب کامگار [۹]

چون جناب سید ممدوح ، بعدِ قتلِ عالیجاهِ مذکور [و]
 شکست لشکرش ، سه چهار هزار لشکر جرّارِ کرّارِ مجاهدین
 که هر یک پروانهٔ شمع دین متین توان گفت ، با رکابِ نصرت
 مآبِ خود برداشته ، سرعتاً داخلِ پشاور گردیده (۱) ، بالا حصار
 را چون نقطهٔ پرکار ، سخت محاصره نموده . عالیجاهان سلطان
 محمد خان و پیر محمدخان برادران عالیجاه یار محمد خان ، معهٔ
 جمعیت لشکر ، در بالا حصار پشاور اقامت داشتند . هر چند
 مستعدِ مقابلهٔ جناب ممدوح شدند ، لیکن از جهتِ دو امر
 پهلوی خود را از مقابلهٔ سید موصوف تهی نموده ، معارک آرا
 نشدند !

اول اینکه : از قتلِ عالیجاه یار محمدخان برادرِ خود ، در ماتم
 داریِ غم و الم گرفتار بودند . دویماً : مهام دینداری جهاد بوده ، و
 هم معاینهٔ حال " یار سنگه " برادرِ خود را که باین لقب اشتها
 در تمام اکناف عالم گرفته بود شنیده ، حیرانِ ماجرای عاقبتِ
 کار خود بودند . آخر الامر طاقتِ مقابلهٔ مجاهدین ندیده ،
 از بالا حصار بی مقابله فرار بر قرار اختیار نمودند ، و در موضع
 عالیجاه ارباب فیض الله خان ، که از پشاور در سه گروه (۲)
 مفاصله دارد ، رفته منزل انداز شدند .

از آنجا که اربابِ مذکور ، در خدمتِ جناب سیدِ ممدوح ،
 حسنِ عقیده و طریقهٔ کمالِ رسوخ ارادت مندی داشت ،

(۱) الف : شده .

(۲) در جنوب پشاور مسکن قبیلهٔ مهمند است .

عالیجاهان مذکور، بواسطت ارباب مشار^۱ الیه، با جناب سید ممدوح، متحرک سلسله^۲ مصالحه گردیده، حلقه^۳ اطاعت و فرمان برداری جناب موصوف، در گوش جان خود انداخته، راجب دولت ملاقات سید صاحب شدند.

آخر ارباب مذکور، بدعوت ضیافت جناب سید ممدوح پرداخته، هر گاه جناب موصوف، بدعوت ضیافت در موضع ارباب مذکور تشریف فرمای گردیده، شمع افروز بزم خوان اطعام شدند. درانوقت عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمد خان، برهبری ارباب مذکور در مجلس آمده، از مایده^۴ سلام جناب سید موصوف، شیرین کام گردیده، از کرده^۵ خود نادم و پشیمان، و در مقام عذر خواهی آمده، عفو^۶ تقاصیر گذشته خواستند، و قسم های کلام الله یاد کردند، که بعد ازین مایان باولیای دین [و دولت] هرگز مرتکب فتنه و فساد نخواهیم شد، و در همه باب مطیع و فرمان بردار بوده، در مقابله^۷ اعدای دین، جان ناتوان خودها را برکاب نصرت مآب دین متین فدا نموده، سعادت دوجهانی حاصل خواهیم نمود.

ازانجا که جناب سید ممدوح را در اصل خیال تخریب جماعه^۸ مسلمین و تسخیر ملک پشاور نبود، بعد (۱) اقیان و فرمان برداری، جناب سید معظم الیه، باز ملک پشاور را به دستور اصلی، بدست عالیجاهان مذکور تفویض نموده، و مابین خود همین انجام نمودند، که امورات شرعیه که اعظم رکن رکن

(۱) ک: لیکن بعد اقیاد. الف: لیکن بغیر اقیادی. ب: حسب التجا باز ملک پشاور را.

قصر اسلام است، باولیای دولت دین تعلق دارد. و معاملات
ملکی از مالیه ستانی و حکمرانی بعالمجاهان مذکور تعلق گرفت.
چنانچه باین عهد انجام، جناب سیدر مدوح خوش گردیده،
جناب مولوی احمد علی صاحب (۱) را در موضع مذکور، بجهت
انتظام مهم شریعت بیضا گذاشته، خود تشریف فرمای اوطان
جماعه^۱ مسلمین مجاهدین یوسفزئی، و در اینجا رسیده [به]
انتظام مجموعه^۲ جهاد ساعی، و به ترغیب (۲) مومنین صادقین
مجاهدین راسخین، بنا بر حصول سعادت جهاد می پرداخت،
که بسیاری از مجاهدین از اطراف و اکناف (۳) بامید شهادت
جمع آمدند.

—

(۱) الف: مولوی محمد حیات [؟] که قرار ک، ب، ج صورت

متن اصح^۳ است.

(۲) الف: ترتیب.

(۳) اکناف = جمع کف بمعنی کناره و طرف [—منتخب].

در بیان کشتن مولوی احمد علی را

عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمد خان در پشاور،

بفریب ضیافت

شمعِ قلم روشن رقم، در مجلس افروزی این مدعا چنین
شعله افروز بیان میگردد که: در سنه یکهزار و دو صد و چهل
و دو ۱۲۴۲ هجری، جناب سید میان احمد شاه غازی، ملک
پشاور بدستورِ اصلی، تفویضِ عالیجاهانِ سلطان محمد خان و
پیر محمد خان نموده، عزیمت فرمای جانبِ یوسفزئی‌ها گردیده
[ملت] دو ماه حکم پشاور، بدستِ عالیجاهانِ مذکور، و انتظام
مهام (۱) شریعتِ غرا و ملتِ بیضای آن سر زمین، بجناب
مولوی میان احمد علی صاحب تعلق داشت.

لیکن عالیجاهانِ مذکور، تخمِ عداوت و کینه جناب سید
سمدوح، در زمینِ خاطر کاشته. و نهالِ نفاق را، از سر چشمه
غبار آلوده شقاوت [آب] داده، در شوره زین قلبِ قلب (۲)
پرورش می دادند و منتظرِ وقت بودند، تا رفته رفته، آتشِ
گرفتاری مولوی مذکور به هیمة (۳) حسد و آتشِ حقد (۴)، در

(۱) مهام = جمع مهم است.

(۲) قلب اول بمعنی دل، و قلب دوم بمعنی مفشوش و ناسره است

(۳) هیمة = چوب سوختنی. (۴) حقد = حسد و رشک.

مطبخ خیال پخته ، در صورت دوستی و کمال اراده عقیقت ،
مولوی مذکور را معه ارباب فیض الله خان ، بنا بر دعوت ضیافت ،
در بالاحصار پشاور ، صورت احضار داده ، شمع مجلس آرا روشن
ساختمند . و انواع مواید طعام رنگین در خوان شقاوت نشان (۱)
حاضر ساختند .

بعد نوش جان غذا ، خوان رنگین صحبت و اختلاط از
هر قسم ، در بزم آرزوی یکدیگر گسترده ، از مواید نکات
عجیبه و غریبه ، شیرین کام شدند . لیکن مولوی موصوف از
طبّاخ اجل (۲) غافل ، که چه آتش در مطبخ خانه تقدیر
ازلی پخت و پز خواهد شد . هنوز بازار صحبت گرم بود ،
که مجمعه (۳) چای خوری که رسم سلاطین روزگار قدیم است ،
در مجلس نزد مولوی مذکور حاضر آوردند و در عین چای خوری ،
جناب مولوی و ارباب فیض الله خان را باین همه مراعات و
نیکوئی که در حق مقدمه پشاور بعالیجاهان مذکور نموده بود ،
بفتّا (۴) بضرب شمشیر قاطعه مقتول ساخته ، در چاه شهادت
انداختند . و از روی شقاوت جزای (۵) ابدی - وَ مَنْ يَقْتُلْ
مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيْهَا - (۶)

(۱) ک : شقاوت شان .

(۲) الف : طبّاخ رحیل .

(۳) الف : مجموعه .

(۴) بفتّا : ناگهان . (۵) الف : خرابی .

(۶) قرآن ، النساء ، ۹۳ ج ۵ .

حاصل نموده، و بر انتقام کشی عالیجاه یار سنگه به سبب سید مدوح خوش وقت شدند.

چون این خبر وحشت اثر، بسمع (۱) سید موصوف رسیده، بسیار از دغا بازی عالیجهان مذکور، مشوش و پریشان خاطر گردیده، دستِ افسوس بهم می سائید، و در فکر انتقام مولوی مذکور گردیده، که درین اثنا، خالصه شیر سنگه [خلف رنجیت سنگه]، به جمعیت لشکرِ وافره و آلاتِ محاربات متکاثره، بمقابلهٔ جناب سید مدوح، نیرانِ جنگ و جدال را در اشتعال آورده. هزارها از لشکر خالصه سنگه، بسیوفِ قاطعهٔ مجاهدین، بدار جهنم رفتند، و بسیاری از مجاهدین شربِ شهادت — سَقْتُهُمْ وَ بَشْتُهُمْ — (۲) چشیدند، و در قرب و جوار رب العباد آرمیدند، و جناب سید مدوح و جناب مولوی محمد اسماعیل صاحب که پیش امام و ناظمِ مهام جهاد بودند، بامید خریدِ متاعِ زندگانی جاودانی، تقدّرِ حیاتِ مستعار را در میدانِ جهاد باخته، جرعه نوشِ بادهٔ حیاتِ شهادت گردیده، بمرادِ دل خود کامیاب گردیدند (۳).

خوشا (۴) بحالِ کسانی که نقدِ حیاتِ مستعار، بر خریدِ متاعِ حیاتِ جاودانی صرف نمودند، و جان ناتوان را در راه حق باختند، و بمقتضای [مضمون] کریمه — وَ تَجَاهِدُونََ سَبِيلَ اللَّهِ

(۱) ک: هرگاه بسمع، که هرگاه زاید است.

(۲) بران، الدهر ۲۱ ح ۲۹.

(۳) برای تفصیل رک: تعلیقِ نمبر ۲۶.

(۴) الف: خوشحالِ کسانی که.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ، يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَسَاكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي
جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ — (۴) عَدْنٌ نمودند.

اگرچه بعد شهادت سید ممدوح، پیغمبرین روایات، مشهور
عالم گردیدند؛ بعضی کسان می گفتند که: در فلان کوه
اقامت دارد، و برخی سی گفتند، که باز اجتماع قشونات
مجاهدین بفلان مکان می نماید. از آنجا که در حیات زندگانی
جناب ممدوح، هیچ یک خلاف نیست، کسی را که از شهادت،
حیات اندی حاصل گردیده، چه احتیاج این حیاتِ مستعار فانی
است! آفرین! هزار آفرین! بر استقامت و علو همتی جناب سید
ممدوح! که با یک مشت مجاهدین که فکر هر کس در این
اسرار ناسا بود، چه کارهائی کرد! و با وجودیکه در حین
حیات خود برای هر کس از طایفه مسلمین خاص و عام، باین
مضمون دعوت نامها نوشته فرستاد. لیکن در گوشِ غفلت
نیوش هیچکس مؤثر نیفتاد:

مضمون دعوت نامه (۴)

سید میان احمد شاه غازی، که برای دعوت عامه مسلمین

(۱) قرآن، الصف ۱۲ ج ۲۸.

(۲) چنین بنظر می آید، که این عین متن دعوتنامه سید شهید
نباشد، زیرا اکثر خطوط سید قلم مولوی اسمعیل دهلوی نوشته می شد
که عالم حید و معقنی بود، و انشای روان و استواری داشت، و نحوه
آن کتاب صراطِ مستقیم فارسی اوست درین دعوتنامه شاید مؤلف کتاب
دست برده، و برخی از عبارات و جملات سرد و بی نمکی را در آن وا
کرده است، که از قلم مولف در سر تا سر کتاب بنظر می آید.

مؤمنین نوشته بود :

بر الواحِ خواطرِ ساداتِ کرام و مشاهیرِ علمایِ عظام و
جماهیرِ مشایخِ ذوالاحترام و اراکینِ عالی مقام و سایرِ خاص و
عام از اهلِ اسلام، و کافهٔ اهلِ دین و جماعهٔ اربابِ صدق
و یقین، بطریقِ دعوتِ عامه، نگارش کرده می شود که :

ای مومنانِ پاک! و ای مسلمانانِ چست و چالاک! شکر
منعمِ علی الاطلاق بجا آرید! و حقوقِ مالکِ بالاستحقاق بیاد
آرید! و برحمیت (۱) اسلامی کار فرمائید! و غیرتِ ایمانی،
بروی کار آرید! و این جانِ ناتوان و نهادِ مست بنیان، بخداوند
حقیقی و خاوندِ تحقیقی بسپارید! که متاعِ زندگانی [فانی]
بعوضِ راحتِ جاودانی بفروشید، و در تحصیلِ رضا جوئی حضرت
رب العزتِ یکمالِ علوهت و تاکیدِ عزیمت بکوشید، و لباس
صبر و استقامت، درمیادین (۲) شجاعت و شهامت بپوشید، و
آبِ شمشیرِ بُرّان، مثل آبِ زلال بنوشید!

بالجمله محبتِ اهل و عیال، و [الفت] اخوان و اوطان،
همسِ پشت انداخته، جان و مال، در رضا جوئی ایزدِ متعال در
باخته، و اطاعتِ رب ذوالجلال قبلهٔ همت ساخته، و علمِ دین
متین بر افراخته، و کوسِ تائیدِ شرعِ مبین نواخته، مردانه وار
در معرکهٔ جهادِ کفارِ فُجّارِ نگوئسار در آئید، و گوی
سعادتِ دو جهانی و راحتِ جاودانی، بقوتِ ایمانی از میدانِ

(۱) که : جمعیت [؟]

(۲) میادین = جمع میدان.

شجاعت و جلادت برپائید! و در مصافِ قتل و قتال، و معارک جنگ و جدال، مثل کوه متین در مقابلهٔ اعدای دین، ثابت القلب و راسخ القدم باشید! و شکستنِ رونقِ اهلِ کفر [و جدال] و عناد، و برباد دادنِ نمایشِ اربابِ شرک و فساد بمشابهٔ راندنِ مگسِ ناپاک، نا پر تافتن (۱) خس و خاشاک بشمارید! و نصِ قرآنی یاد آرید: — **إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصَرْكُمْ وَ يَشْجِبْ أَقْدَامَكُمْ** — (۲) در دلِ جلادت منزل، ملاحظه کنید! و آیهٔ فرقانی — **وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ** — (۳) — **وَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ** — (۴) به لسانِ صدقِ برحمان بخوانید! [و مضمون] — **فَإِذَا هَبَّ** **أَسْت وَ رِيْشُكَ فَتَقَابَلَا** **إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ** — (۵) — **وَ لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُودَرِه** — (۶) مثلِ قاعدینِ سابقین بر زبانِ حدثِ نشانِ مرانید! گلگونهٔ شهادت، بر چهرهٔ عروسِ عبودیت و اطاعتِ مالیده، سرخِ روئیِ دنیا و آخرت حاصل کنید! [و انگشت] **وفا و انصافِ بهنای خونِ اهلِ کفر و فساد رنگین کرده، عروسِ وار در محضرِ داورِ دادار جلوه گر شوید!** و چون [به] همین رفتار و کردار و گفتار، و این نیتِ چست و عزیمتِ درسب، مثلِ سیرِ عسکران و پیلِ مستِ دمان (۷)، در مقابلِ

(۱) پرتافتن = دور انداختن است.

(۲) قرآن، محمد ۷ ج ۲۶.

(۳) قرآن، الروم ۷ ح ۲۱. (۴) قرآن، البقره ۲۴۹ ج ۳.

(۵) قرآن، المائد ۲۴ ج ۶. (۶) قرآن، البقره ۲۴۹ ج ۳.

(۷) دمان = حوشده و دمنده و حشما که [— غیث]،

اهل کفر و طغیان خواهند رسید، ضرور بالضرور بر طبق مضمون لازم الوثوق - وَ لَنْ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ - (۱) مظفر و منصور خواهند شد، و از آلوات (۲) آثام (۳) مطهرتر گردیده، و از عذاب جهنم نجات یافته، بمدارج عالیّه و مراتب شامخه (۴) در ریاض جنان و روح ریحان (۵) در جوار ملک المنان خواهند رسید، و در سلک عباد مقررین و حماعه سابقین از بندگان خاص و مقبولان ذوالاختصاص منسلک خواهند گردید.

و علاوه برین آنکه: اینجانب در منامات (۶) بیشمار و معاملات خارج از حد و حصار، در باب سرانجام دادن این امر عظیم و مهم فخیم (۷)، از پرده غیب، باشارات ربانی مامور، و از مَسْكَمَن (۸) لاریب به بشارات رحمانی مبشّراست. و چونکه الهام غیبی بکلام لاریبی مصمم گردد، پس در نظر مومنین راسخین و مخلصین کامل الاعتقاد، بمشابه - نُورٌ عَلَى نُورٍ - (۹) جلوه گر شود. اگر تقاعد (۱۰) و تساهل (۱۱) درین باب بعمل خواهد آمد پس چنانکه [در] دار دنیا منکوب شده (۱۲)، در آخرت بعذاب الیم (۱۳) در درکات جحیم

(۱) قرآن، الصافات ۱۷۳ ج ۲۳. (۲) الواث = آلودگیها.

(۳) آثام = جمع إثم بمعنی گناه. (۴) شامخه = بلند.

(۵) بمعنی مهربانی و خوشی (۶) منامات = خوابها و رویاها.

(۷) فخیم = بزرگ. (۸) مَسْكَمَن = جای پوشیده شدن [-منتخب].

(۹) قرآن، النور ۳۵ ج ۱۸. (۱۰) تقاعد = فرو نشستن.

(۱۱) تساهل = سهل انگاری. (۱۲) الف: شده اید.

(۱۳) الیم = دردناک.

گرفتار خواهد گردید، و در عوض ایشان، دیگر سعادتمندان؛ ازلی و مقبولانِ لم یزل، در سلکِ جودِ ربانی بنسبک خواهند شده. قال الله تبارک و تعالی - وَ یَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَیْرَکُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَیْئًا وَاللَّهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ - (۱). بالجمله ازین زندگانی فانی [روزی] گذشتی و گذشتی است. و در محکمه حساب و کتاب و سوال و جواب، در حضرتِ ربِّ الارباب حاضر شدنی است. اهل تقاعد و تساهل در معرکه حساب و کتاب، بکدام زبان جواب خواهد داد؟ و در حضورِ ملکِ علی الاطلاق و مالکِ با استحقاق، بکدام روی حاضر خواهد شد؟ و از گرفت و گیرِ آن ربِ قدیر، بکدام حیل و تزویر، رهائی خواهد یافت؟ - وَمَا عَلَیْنَا اِلَّا الْبَلَاغُ - (۲) - وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی - (۳).

* * *

باوجود ارقام و اصدار اینچنین دعوت نامها، با آنهم احدی و فردی از ملک سنده و کچه‌ها و قلات و قندهار و کابل، از خواص و عوامِ اهلِ اسلام، با جناب سیدِ ممدوح، در میدان جهاد، گویِ موافقت و استعانت نزدند. بلکه به تیرِ طعن، از کمانِ تفاق، هر هدفِ اهانت، نسبتِ جنابِ سیدِ ممدوح میزدند، و نغمه و هابی می سرائیدند:

(۱) قرآن، التوبه ۳۹ ج ۱۰، این آیت را در الف، ک غلط نوشته اند، از قرآن عظیم تصحیح شد.

(۲) قرآن، یس ۱۷ ج ۲۳. (۳) قرآن، طه ۴۷ ج ۱۶.

چه حکمتست که در فرقهٔ مسلمانان

کسی نژاد، که آزلو (۱) دیگری نکند

هزار طایفه بیخ است ذاتِ هندو را

که هیچ طایفه انکار دیگری نکند

و علاوه چندین سخنانِ ناتراشیده از خود تراشیده، نسبت

جناب سید ممدوح میگفتند، این عجب مسلمانی است! جای

افسوس و حیرانی است! باقی آفرین هزار آفرین! طایفهٔ صادق

یوسفزنی را، که چون [یوسف] از چاهِ ظلمت نفاق [اخوان]

زمان پر آمده، هر یک صغیر و کبیر خودها را مانند زال،

[در] خریدارانِ یوسف، جهاد منسلک (۲) نموده، در مصر مدعا

با جناب سید ممدوح، خلعت شهادت حاصل نمودند، و همه

بی رنگی و بی عاری، بر چهرهٔ زلیخای حمیت ایمانی خود

نگذاشتند، و به بوی پیراهنِ یوسف شهادت، چشمِ یعقوبِ دنیا

و آخرت خود را روشن نمودند.

(۱) الف: که استهزا دیگری.

(۲) ک: مسلک.

در بیانِ قلبِ کرم (۱) عالیجاه میر کرم علی خان والی حیدرآباد

و نشست (۲) بمسندِ مراد کامرانی عالیجاه میر مراد علی خان

تالپر (۳) و انتقال مرحوم [بندگان] خلد آشیان میر سهراب

خان والی خیرپور، وانگیختنِ غبارِ فتنه و نفاق مابین

امیران خیرپور

فاخته* قلم مشکین رقم، که نوا خوان سخن طرازست،
در شاخسار این مدعا، چنین نغمه طرازِ بیان می شود که :
در سنه یکهزار و دوصد و چهل و چهار ۱۲۴۴ هجری محمدی
از قضای کردگار، عالیجاه میر کرم علی خان والی* حیدرآباد،
دنیای بیوفا (م) را گذاشته قلب کرم اختیار نموده، و بدانه*
آکله (ه) راحله از دنیای بی اعتبار کرده. اگرچه روزی چند

(۱) مقصد مرگ اسب.

(۲) ک: و نشستندگان مسند مراد کامران عالیجاه.

(۳) ک: تالپر [؟] الف: میر علی مراد خان [؟] ج: مانند متن.

(م) الف: بیوفا از دسب داده، قلب کرم.

(ه) آکله = زحمتی اسب در بدن انسان کد هوس و گوسب را میخورد

[—فرهنگ نظام]. ب: بهارزه دنبال.

از قلب کرم، در حیدرآباد، بادِ مخالف شرو و شور بوزیدن آمده، لیکن مرحوم میرکرم علی خان، از رنگ و بوی گلهاي اولاد عاري بوده. عالیجاه میر مراد علی خان برادرش، از روی رای و کمال هوش و دانائی، شعله آتش فساد را سرکشیدن نداده، بزالِ تدبیراتِ فایقه خاموش نموده، و تمام مال و ملکش در پنجهٔ اقتدار خود آورده، و باحدي دیگر نگذاشت، که انگشتِ مداخلت، در مال و ملک مرحوم میر موصوف بگذارد. و پسماندگان و منسوبانِ مرحوم مذکور، عالیجاه میر مراد علی خان از حسنِ مراعاتِ خود، ممنون و مشکور داشته، بهر حال رضا جوئی آنها می نمود. و بانتظام مجموعهٔ اسرارِ ملکنَداری بخوبی می پرداخت، که از تیقظ (۱) و هوشیاری عالیجاه میر ممدوح، هیچ یک رخنه در اساس سلطنت سنده نیفتاد.

باز از تقدیرِ ربِ قدیر، در سنه یکهزار و دوصد و چهل و شش ۱۲۴۶ هجری بندگانِ خلد آشیان، مرحوم میر سهراب خان علیه الرحمة و الغفران، بمقتضای :

اجل دریچهٔ قصرش نشانه (۲) کرد و بزد

مطابق بیست و هفتم ماه صفر، سفر آخرت اختیار نموده، از بامِ قصرِ حیات، بر زمینِ ممات افتاد. اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.
(۳) عجب مرحوم میر ممدوح کامل صفات و دانای زمان بود.

(۱) تیقظ = بیداری.

(۲) الف، ب، ج: بهانه کرد.

(۳) قرآن، البقره ۱۵۶ ج ۲.

بلکه اسیم اعظم در جبین نور آگین خود داشت . در ملک داری
و غریب پروری و قدر شناسی و اشراف نوازی و مسافر پروری ،
ضرب المثال عالم توان گفت .

بعد قضیه^۱ نابر ضیه^۲ مرحوم مررور ، مابین اولادش ،
غبار فتنه و فساد برانگیخته ، و نابره^۳ آتش نفاق و عناد شعله ور
گردیده . عالیجاه مرر مبارک خان که فصیح اللسان بلند البیان ،
نسخه^۴ جامعه^۵ ذو فنون بوده ، از روی حکمت عملی ، عالیجاه
میر رستم خان را که صاحب دستار ریاست بوده ، بجای خود
برپای نموده ، در مقابله^۶ عالیجاه میر علی مراد خان صاحب ،
مسلله^۷ شور و شر ، بحرکت آورده . و خود را بمع^۸ فرزندان هر
یک میر محمد [نصیر خان] و میر محمد علی خان و میر فضل محمد
خان و میر علی محمد خان بخیال تصرف نواله^۹ چرب دنیای
پیوفا ، برخوان یکرنگی عالیجاه مرر علی مراد خان متفق ساخته ،
فرزندان خود را در ملازمی مرر صاحب میر علی مراد خان
مقرر نمود . و ملک [ساح بیلوی] (۱) عوض جاگرات ملازمی
فرزندان خود از میر علی مراد خان صاحب گرفته بتصرف (۲)

(۱) نام این حاجی در ک نیسب ازالف تصحیح شد . بیلوی تا
کنون در خیرپور موجود و مشهور است ، میر معصوم گوید که موضع
بیلو در سه گروهی^{۱۰} بهکر است . [معصومی ص ۱۴۴ و غیره] این جای
به نزاهت ولطافت معروف بود . و همایون بن بابر در رمضان ۹۴۷ هـ در
چهار باغ بیلو توقف کرده بود [معصومی ۱۶۷] .

(۲) ک : متصرف .

نمود آرزو، و بساط خطرناک بازی گسترده، در برد و مات شاه
مدحای همد گردید.

گاهی بوزیری میر صاحب مدوح، خود را نسبت میداد،
و گاهی پیاده وار در خدمت گذاری میدوید، و جمع آوری سپاه
بلوچان ملازم خود و میر صاحب مدوح نموده، کیل های (۱)
سرسات را در متصرف سپاه، بیهوده بر باد می داد. و شب و
روز زمزمه اسلحه سپر شمشیر و تفنگ سپاه در خیرپور در هر
کوچه و برزن بلند، و سپاه مذکور از بس خوردن زورینه (۲)
و لقمهای چرب از مطبخ خانه میر صاحب مدوح، و زدن
چالهای (۳) زهر د رنگ، مستعد تاختن جنگ جنگ نموده
گوئی. و در وقت اختصار کچه‌ری (۴) جالب سرخیلان (۵)
و غیره خاص و عام رخ نهاد گردیده، از قاتلون زبان، عجب
نعمات استهزا آمیزی سرانیده و خندها می نمود.

تا مدت چند ماه، اسپر آرزوی خود را در میدان مدعا،
با میر صاحب میر علی مراد خان می‌تاخت. و از روی تملق و

(۱) کذا در الف، ک. شاید صحیح آن بولها باشد یعنی مبالغ
می‌ورسات.

(۲) در ک، زورینه است، یعنی نان مقوی که با لقمهای چرب
ما بعد مناسبتی دارد. اما در الف، زورینه است که شاید مقصد از آن
خوراک روز مره و مقرری خوراک هر روز باشد.

(۳) مقصد پالهای حشیش و بنگ است که رنگ سبز زردین

دارد، و خوردن آن رواج تام داشت.

(۴) کچه‌ری = جای دفاتر حکومتی بود.

(۵) الف: سپر خیلان [۴].

حکمتِ عملی، آهسته آهسته دندان طمعِ خود را چوند موش تیز نموده، فراضه^(۱) زر و اسلحه باربند (۲) طلا و بهرپوره از بنادیق و شمشیرهای جواهردار و اقمشه^(۳) نفیسه، از صندوق خانه^(۴) استطاعتِ میر صاحب میر علی مراد خان کشیده، در سوراخ دهانِ خود فرو می برد. از آنجا که درانوقت عالیجاه میر علی مراد خان صاحب، باقتضای بهارِ شبابِ جوانی، سرخوش نشه^(۵) باده^(۶) بی پروائی، و از چنین نشیب و فرازِ روزگار آگاه نبود، لیکن از روی آگاه دلی، روزی چند مابین خود، پیشِ معلم و مدرّسِ اتفاق، رساله^(۷) محبت و وفاق مطالعه می نمودند. و از خوان موافقت، بانگشتهای موافقت، لقمهای موانست می برداشتند. و شمعِ یکرنگی در بزم یک جهتی می افروختند.

لیکن بعد از چند ایام، میر صاحب میر علی مراد خان از روی کمال دانش و رسائی هوش دریافت که: عالیجاه میر مبارک خان در صورتِ اتحاد، طریقه^(۸) مخالفت را، در پیش گرفته است. تا آنکه از کشاکش (۳) گردش روزگار، شیرازه^(۹) مجموعه^(۱۰) موافقتِ (۴) اتحادِ طرفین از انتظام اتفاق افتاده. میر صاحب میر علی مراد خان معه اَحمال و اَقال (۵) و میرهای محترم، از خیرپور، تشریف فرمای قلعه^(۱۱) احمدآباد (۶)، که

(۱) الف: فریفته زر [۹] اما قراضه [ک] صحیح است بمعنی ریزه زر [— نصاب].

(۲) الف: ماربند.

(۳) ک: از کسانش [۹] الف: موافقت و اتحاد.

(۵) اقال = سنگین بار.

(۶) ب: از خیرپور انتقال نموده و در کوت پیچی نشسته.

درانجا رفته اقامت گرفت، و دادِ مردانگی و همتِ خود را از دست نداد. و در صورت رفتن میر صاحب مدوح جانب قلعهٔ احمدآباد، آتش فتنه و فساد، بیش از پیش شعله ور گردید.

هر چند میر صاحب میر رستم خان که محاسن سفید و صاحب دستار بود، در انطفای نایرهٔ فساد، کوشش و سعی می نمود، لیکن حرارتِ کینهٔ قلبی از طرفین، بموجب تقدیر ازلی هرگز برطرف نمی گردید. اگر روزی چند خاموش میشد، باز از تحرک باد فتنهٔ مفتشنان در اشتعال (۱) می آمده. تا آنکه درین اندیشه و رفتار و گفتار کینه و مخالفت، عالیجاه مرحوم میر مبارک خان در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه ۱۲۵۰ هجری تمام متاع دولتی مملکت و کینه و مخالفت باولادِ خود گذاشته، از دارِ فنا بدارِ بقا ارتحال فرموده. در حینِ حیات هر قدر که کوشید و جوشید، و در پیِ کیمیائی گردید، فایده ندید، و حسرت برد.

بعد رحلتِ مرحوم میر مبارک خان، قانونِ فتنه و نفاق، مابینِ اخلاف (۲) مرحوم مذکور و میر صاحب میر علی مراد خان، بیش از پیش در نوا آمده، تا رفته رفته از آهنگ‌های مخالف، رباب (۳) ریاست سنده، از گوشمالی نغمه طرازان قضا و قدر از هم درهم افتاد، که نغمهٔ خرابی سنده، موافق مقام از قانونِ قلم در نوا آورده خواهد شد. از انجا که: بیت

دولت همه ز اتفاق خیزد بیدولتی از نفاق خیزد

(۱) اشتعال = شعله زنی.
 (۲) الف: خلفان.
 (۳) الف: زبان [؟].

در بیان فوتیدن عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری

مشیر بی نظیر امیران حیدرآباد ، و آمدن عالیجاه بهادر خان

کھوکھر (۱) ، بر مختارکاری لاژکانه و نظامت شکارپور و

معزولی عالیجاه سید کاظم شاه و آمدن بندگان شاه شجاع الملک

خسرو قلم شیرین رقم ، فرهاد وار بر بیستون این مدعا ،
چنین تیشه بیان میزند که : در سنه یکهزار و دوصد و چهل
و هفت ۱۲۴۷ هجری ، مرحوم عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری
که مشیر بی نظیر امیران حیدرآباد بود ، و زمام نظم و نسق
ملک چاندوکه (۲) بدست اختیار او بود ، و در رسائی هوش
خود را سرآمد ارباب هوش می دانست ، و همیشه فقرات نویسر
قداپر ملک داری بوده ، بموجب حکم مالک مختار ، اختیار
ملک حیات از دست داده ، از عهده حکمرانی معزول گردیده .

از آنجا که بعد عزل حیات نواب مذکور ، البته رخنه نفاق ،

- (۱) ک : کھگر که صحیح آن در الف ، ب ، ج : کھوکھر است .
یک قبیلہ بلوچ که در ضلع حالا سکونت دارند [- گزیتیر سند ۱۹۵] .
(۲) کذا در ک ، ب . الف : چاندکه . این نام در مقالات الشعرا
چندوکه است [ص ۸۱۶] که جائیست در لاژکانه و محل زمینداری
آدم شاه کلهوره بود . [- گزیتیر سکھر ۵۸] .

در اساس اتفاق میر صاحبان سند بوقوع آمده . عالیجاه میر مراد علی خان ، والی حیدرآباد ، باوجود این همه خزاین و دقاین (۱)، که از تعداد شمار بیرون بود ، نهایت سخت دل و دست تنگ (۲) بود . مرحوم نواب مذکور ، که بر اسب کاغذی حکمرانی ملک می نمود ، و از هر چهار طرف از دوست و دشمن برفتن و آمدن قواصد (۳) خبر گیری می نمود . عالیجاه میر مراد علی خان ، بسبب اخراجات قاصدان هم تنگدل میگردد ، و بیان میفرمود که : نواب ولی محمد خان ، تمام مالیه ملک چاندوکه ، در اخراجات قاصدان برباد میدهد ، ازین سودا چه باید کرد ؟ بعد وفات نواب مذکور ، میر صاحب مدوح ، از اخراجات قواصد ، باری اطمینان حاصل نمود . و عالیجاه بهادر خان کهوکه از حقّه تریاق (۴)، همیشه ورم در گودال چشم داشت ، معه عالیجاه سمندر خان (۵) درانی بامیزئی ، بر مختارکاری ملک چاندوکه [و] شکارپور مامور شدند . و عالیجاه سید محمد کاظم شاه ، که چند سال ، از مواید خوان حکومت شکارپور ، شیرین کامی حاصل نموده بود ، از کم التفاتی میر صاحب میر مراد علی خان ، زهر عزل چشیده ، به تلخ کامی از شکارپور روانه گردید . و در شب روانگی سید مذکور از شکارپور عجب

(۱) دقاین = جمع دقینه است بمعنی خزانه^۲ زیر زمین نهاده .

(۲) دست تنگ = بخیل .

(۳) قواصد = جمع قاصد بمعنی پیغام رسان .

(۴) الف : که از خورد تریاق همیشه پنکی هائی در گودال چشم [؟].

(۵) سمندر خان درینوقت در خدمت امیران سده بود .

واقعۀ صادر شده، که از فلک فیروزه رنگ، این قدر ستاره بر زمین افتاده، که عبرت افزای دیدۀ عالم و عالمیان گردیده، و هر خاص و عوام متحیر این واقعۀ بودند، که آیا چه حادثۀ روی خواهد داد؟

چون بعد از چند ماه، بندگان شاه شجاع الملک، حسب الخواہش عالیجہ میر مراد علی خان والی حیدرآباد، که از روی مصلحت وقت طلبانیدہ بود، در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و ہشت ۱۲۴۸ ہجری (۱)، از لودیانہ قطع منازل، رونق افزای شکارپور [شدند]. هر چند میر صاحبان خیرپور در آمدن شاه ممدوح، بسیار ناراض، لیکن از لحاظ برادری عالیجہ میر مراد علی خان، سر از گریبان نافرمانی کشیدہ نمی توانستند. تا آنکہ عالیجہ سید محمد کاظم شاه، از طرف والی حیدرآباد، بموجب حکم مؤکل، بجهت استقبال شاه ممدوح تا بقلعہ سبزل مامور گردیدہ، و از امیران خیرپور عالیجہ فتح محمد خان غوری روانہ شدہ، کہ شاه موصوف را خدمت کنان، بکمال اعزاز آورده، داخل شکارپور نمودند. و عالیجہ میر زنگی خان، از میر صاحبان خیرپور و میر جهان خان از والیان (۲) حیدرآباد، پیش از تشریف فرمائی اولیای دولت، در شکارپور رسیدہ، بدلاسامی و استمالت رعایای شکارپور می پرداختند.

لیکن روزیکہ عالیجاہان امیران مذکور، داخل شکارپور

(۱) حرکت شاه شجاع از لودیانہ ۶ رمضان ۱۲۴۷ ہ بود
[اوقات ص ۷۶].

(۲) ک: بوالیان [؟].

می شدند، مردم تماشا بین، بیرون دروازه^۱ لکهی (۱) استاده، از مقدم امیران موصوف نظاره میکردند، سواران همکاب امیران مذکور، خلق الله شکارپور را دیده، اسبان خود را در جست و حیز آوردند، چون ترک سواران در میدان می تاختند. بمجرد دوانیدن اسبان، از چند کسان سواران، کلاهان از سر بر زمین افتادند، و بعضی ها، خود نقش زمین شدند. [مردم تماشا بین] بمعاینه^۲ این حالت افتادن کلاهان و سواران، شگون (۲) نامیمون گرفتند.

از اینجا که از امیران سند و اولیای دولت، مابین خود همین انجام (۳) بود، که بعد از مرورِ چهل روز، اولیای دولت، چهل هزار روپیه، عوضِ اخراجات از امیران موصوف گرفته، تشریف فرمای خراسان خواهد شد. چون انقضای میعاد گردیده، و مبلغان معهود. عاید سرکار اشرف گردید، لیکن بسبب ایام گرما و بادِ سموم، تحرکِ اولیای دولت از شکارپور نشده. مدت چهار ماه در باغ شهزاده واقعه^۳ شکارپور منزل انداز بوده، و به تجهیز سامان جمع آوری سوار و پیاده و آلاتِ محاربات از اتواب و تفنگ ها می پرداخت. عالجهان سیر زنگی خان و میر جهان خان تا زمان روانگی اولیای دولت، در شکارپور

(۱) ک: لهی [؟] اما قرار الف لکهی صحیح است که در جنوب شرق

شکارپور بفاصله^۳ تخمیناً ۱۵ میل واقع است، و از دروازه^۳ لکهی

شهر شکارپور بدین سو میرفتند.

(۲) الف: بسکون ناهمواره.

(۳) انجام = در اینجا بمعنی قرارداد است.

متوقف و انتظار میکشیدند که : کبی شاه محدوح ، روانه خواهد شد .

چون عالیجاهان مذکور دیدند که : باوجود گذشتن میعاد [و] گرفتن مبلغان ، هنوز امنای دولت تشریف فرمای خراسان نمی شود ، آیا چه خیال ، سرکار اشرف در دل دارد ؟ عالیجاهان مذکور ، هر دم چون قلم در سیه چاه مداد اندیشه ، غوطه میخوردند ، و فقره از فقرات مدعای خود نمی نوشتند . آخر از توقف خود بسار عاجز شدند و ده بگ آمدند . فی الجمله به تجویزی از حضور اولیای دول ، شرف ارتخاص (۱) یافته و سرفراری خلac حاصل نموده ، مانند مرغ که از قفس آزاد شود ، دال افشان ، در اوج مدعا گردیده ، رخ نهاد آسبانه مکان مالوفه ، و شکر پادسah علی الاطلاق بجای آوردند ، و نذرانه را ادا نموده . و عالیجاه سید محمد کاظم شاه ، که درانوقت ناظم شکارپور بود ، در خدمت گذاری اولیای دولت حاضر بوده ، و انتظام مجموعه امورات ، از رسائی هوش خود ، بخوبی می پرداخت ، و امنای دولت را تدابیر فرزانه ، مستعد خراسان نمود .

لیکن اولمای دولت ، چیزی مبلغان خرج و شتران ، بجهت بار برداری و بازوی عالیجاه سمندر خان دورانی (۲) که پیشرو والیان حیدرآباد بود ، از عالیجاه سر مراد علی خان درخواست

(۱) ارتخاص = رخصت یافتن .

(۲) کلمه درانی در کتب قدیمه گاهی دورانی بواو هم نوشته

می شد .

تازه نوای معارک

۲۴۴

نموده . عالیجاه میر ممدوح ، از دادن بازوی سمندر خان عذری نکرده ، بحضور اولیای دولت فرستاده داد . و این نغمه از قانون زبان سرائیدن گرفت که : در سرکار ما بسیاری سمندرهایی آتشین مزاج می باشند ، ازین سمندر پروائی نداریم . و هم در استمداد خرج و از دادن شتران دار مدار میکرد . بلکه به پیشگاه اشرف بعرض رسانید که : شتران لایق بار برداری منازل خراسان ، در این ملک سنده بهم نمیرسد . اگر اسباب را از این ملک ، در گادی انداخته ، واقعه ملک کچهی منزل انداز شوند ، درانجا بسیاری شتران سرکار اشرف موجود خواهد شد .

اولیای دولت از چنین التماس میر موصوف ، نهایت در تمجب آمده ، به عالیجاه سید کاظم شاه که حاضر سلام بود مخاطب گردیده که : اسباب و سامان دولت سلطنت ، گاهی در گادیها نرفته ، مگر عالیجاه میر مراد علی خان ، این کلام رنگین از راه صداقت [و] اخلاص [خود] عرض میکند ؟ و یا از روی استهزا بیان داده ؟ (۱) فی الجمله مدت یکنیم ماه ، مابین شاه و امیر موصوف ، هر خرج و شتران گفتگوی میرفت . لیکن بسببی که شتران برای چرا [گاه] در صحرائی عدم رفته بودند ، و بهیچ وجه از صحرا باز نگردیدند . ازین معنی اولیای دولت ، از بس خار خار شتران در انتظار ، و کف تلخ کاسی از دهان میریخت ، و در صحرائی تفکر و حیرانی می گردید و میگفت که : الحال چگونه ، مهار اشتر ، از دست میر ممدوح گرفته شود ؟

(۱) الف : دارد .

چند روز، خار خار این نعنای، دامنگیر خاطر اولیای دولت بود، که ناگهائی خبر وحشت اثر واقعۀ هایلۀ انتقال مرحوم میرمراد علی خان، بگوش امنای دولت و هر خاص و عام رسیده، که در سنه یکهزار و دوصد و چهل و هشت ۱۲۳۸ هـ، دست مراد از حیات مستعار شسته، و متاع زندگانی فانی را بر شتران مسافت بار نموده، منزل انداز سرای آخرت گردیده. *إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* (۱).

چون اولیای دولت، باستماع این واقعۀ هایلۀ میرمدوح، نهایت غمناک و اندوهگین گردیده، افسوس میخورد و بیان میکرد که: مرحوم میرموصوف، باری دیرینه سال و ذی هوش و باران دیده، نشیب و فراز روزگار بوده، و وقت را قضا [هرگز] نمیکرد. الحال خلفانش بسبب ایام بهار جوانی و ناز پروردگی که زرد روئی خزان گلزار واقعات روزگار را هرگز ندیده اند، دیده شود که: با سرکار اشرف، کدام راه عرب سلوک، و یا ترکستان (۲) عدم سلوک اختیار خواهد نمود؟

افسوس! دانا مردن و نادان زیستن! و بلبل زبان [را] بر شاخسار این ابیات مترنم می نمود:

(۱) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲.

(۲) تلمیح است به ییب مشهور:

قرسم نرسی بکعبه ای اعرابی !
کاین ره که تو میروی به ترکستان است

بوقت (۱) نزع شنیدم که گفت افلاطون
 هزار حیف که نادان بمند و دانا رفت
 چه جای مجلس عیش است این سرای دو در
 از این جهان همه یاران مجلس آوا رفت
 [بجای بلبلِ دستان نشست زاغِ بباغ
 دمید خار، به بستان (۲)، بهار گلهای رفت]
 این نغمه می سرائید و دست افسوس می سائید .

(۱) الف : شبی بوقت نزع گفت افلاطون [؟] .
 (۲) الف : به بوستان بیار [؟] این بیت در الف ، ج بصورت
 مغلوط موجود است ، که تصحیح شد .

در بیانِ رفتنِ وکلایِ اولیایِ دولت

بنا بر عزا پرسی عالیجاه مرحوم میر مراد علی خان ، پیش خلفانش

هر یک میر نور محمد خان و میر محمد نصیر خان ، و دادنِ

خلاع فاخره ، و فهمایش نمودن به آنها

منشی [باشی] قلم خوش رقم ، در تحریر بر دستخط این مدعا ، چنین فقرات مان مینگارد که : در سنه یکهزار و دوصد و چهل و هشت [۱۲۴۸] هجری ، هرگاه عالیجاه میر مراد علی خان ، بمرادِ انتهای عمر خود رسیده ، اولایِ دولت عالیجاه فضایل دستگاه قاضی محمد حسن (۱) باتفاقِ عالیجاه سید محمد کاظم شاه ، معه^۱ خلاع فاخره و دستخطِ مبارک ، مشعر بر القابِ مرحوم پدرش ، جانب عالیجاهان میر نور محمد خان که ولیعهدِ مرحوم میر موصوف بود ، و میر محمد نصیر خان ، بجهت ادایِ مراسم عزا پرسی و تهنیتِ جلوس مسند کامرانی مامور نموده ، و آنچه که شرایط سلوک و اتحاد و ناموس داری و بزرگ منشی بود ، همه در سواد دستخط مبارک رقم زده^۲ کلک بیان گردیده ، و هم زبانی (۲) بقاضی معظم الیه ، از حضورِ اولیایِ دولت ، فهمایش

(۱) قاضی محمد حسن رتبه^۳ سفارت ساه را بدربار رنجبت داشته و خان علوم و پیش نماز شاه بود [واقعات ص ۷۶ و نیز ركب : تعلیق ۲] .

(۲) ک : و هم زبانی [؟] .

رفته و منتظر استمداد خرج و اشتران بوده .

عالیجاهان میر نور محمد خان و میر نصیر خان ، روزی چند به قسمت مال و ملک مرحوم پدر خود پرداختند ، اگر چه عالیجاهان مذکور [از] خود هم خزانه مالامال داشتند ، لیکن خزانه پدرش ، علاوه از دیاد دستگاه دولت آنها گردید .

از آنجا که خمار دولت را غرور بسیار مییابد ، عالیجاهان مذکور را یکی خمار دولت ، و دیگر نشه جوانی و حکمرانی ! بخیال آن یکبارگی راه احتیاط و عاقب (۱) اندیشی را از دست داده ، بموجب مصلحت امرای کوتاه رای که اکثر هم نشین امیران ممدوح [مردم] صباغ (۲) و ولگرد (۳) و حمال و دلاک و سگبان و قلتبانان و غیره سهل [و] سفله بودند ، از استمداد خرج و اشتران ، با اولیای دولت بجواب صاف پرداختند . بلکه از غرور نومسند نشینی ، از طنبور زبان ، نعمات خشونت آمیز ، و زمزمه کلمات فتنه انگیز ، نسبت با اولیای دولت ، در نوا آوردند .

سرکار اشرف ، نعمات هیچ پوچ امیران مذکور ، در گوش سماعت نیاورده ، از روی تحمل و بردباری [باری] سعی میفرمود ، که آنش فتنه و فساد ، مابین سرکار اشرف و امیران ممدوح شعله ور نکردد ، بلکه تشدید (۴) بنیاد قصر سلوک و اتحاد بعمل آید . و به مقتضای آنکه انسان را تا مقدور کاشتن

(۱) ک : عاقبت . (۲) صباغ = رنگریز ،

(۳) الف : نیلگر . (۴) تشدید = استوار ساختن .

نیشکرِ اخلاص و محبت باشد، کاشتنِ حنظلِ عناد (۱) و
 محبوسیت، عینِ دونِ همتی است. و تا غواص را دسترسِ گوهرِ
 محبت باشد، جستجویِ حَذَفِ (۲) کلفتها، کمالِ بلاهت (۳)
 و بدگوهری است.

اولیای دولت، این همه مدارج در نظر داشته، در
 تحرک سلسلهٔ خیر و صلاح بود، لیکن از تقدیر ازلی بحکمِ
 — جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ کَایِن — (۴) صورتِ این معنی برعکس
 بر آئینهٔ ضمیر منیر امیران ممدوح رخ نمای گردیده که: اولیای
 دولت، بعد وفات مرحوم پدرم، مایان را طفلِ مکتبِ نادانی
 دانسته، هوسِ مالیه ستانی و ملک گیری می نماید. و هم
 سفالگانِ همنشینِ مجلس، از چنگِ زبان، هر یک نغمهٔ سخنانِ
 رکبیک میسرایند، و میگویند که: اول بسم الله غلط! ابتدای
 جلوس مسند کامرانی سرکار دولت مدار است، هر گاه مثل شاه
 که یک مشتِ مردمِ هندوستانی سر برهنه کون برهنه، و چند
 مردمِ افغانانِ فلاکب زده شکم گرسنه همراه دارد، باینوقت
 اگر مالیات و شتران از ایشان گرفته، پس چگونه تثبیت (۵)
 اموراتِ ملکداری خواهد نمود؟

اگر در آغازِ جلوس مسند کامرانی، نقشِ سیاست و حشمتِ خود

(۱) الف: فلفل فساد. (۲) حَذَف = سفال ریزه [— غیاث].

(۳) بتلاوت = نادانی.

(۴) این حدیث را طبرانی روایت کرده [— کنوز الحقایق ۱۱۴].

(۵) الف: تشبث.

را بر الواح روزگار، مَرْتَسَم (۱) نساختند، پس هر کس از مخالفین اطراف، که در مکن (۲) منتظر نشسته اند، زود هوس تصرف ملک و مالیه ستانی سنده خواهد نمود.

امیران سنده بموجب صلاح امرای کوتاه رای، و سفلگان ناخردمندان، رخ اخلاص از شاه تافته، بموجب مدبر وزیر تدبیر خود، بر اسب متمردي سوار شدند، و چون فیل دمان، مستعد میدان جنگ گردیده [لیکن] از پیادگان قضا و قدر غافل که چگونه در ششدر حیرانی مات می شوند!

شاه ممدوح هر چند نصایح عاقلانه و مواعظ فرزانه با امیران حیدرآباد بسار بقلم آورده، لیکن همه را گوزر خردانسته، و از آستر لگد پیران [استبداد] خود فرود نیامدند. لاچار سرکار اشرف، صلاح کار خود، در توقف شکارپور دانسته، جانب امیران مذکور اعلام نمود که: بالفعل بسبب پراگندگی کارهای ضروری، روانگی سرکار اشرف، سمت خراسان نخواهد شد. هر گاه رونق و بندوبست کارهای مرجوعه سرکار اشرف بعمل آمده، همانوقت تحرک لَوای فلک فرسای، جانب خراسان صورت وقوع خواهد گرفت.

امیران مذکور هر گاه از چنین اعلام شاه ممدوح آگاهی یافتند، مانند دود بر خود پیچیدند. و چون آتش، شعله خشم از کانون وجود بر کشیدند. و مثل موج آب، در پیچ و تاب

(۱) مَرْتَسَم = نقش کرده شده.

(۲) الف: مکن.

خفگی آمده، چون غبار از بادِ غرور برخاستند، و مصلحت نمودند، که هنوز شاه مذکور چندان جمعیت لشکر ندارد، چون زلف، سیاه روزگار و پریشان است، باید که جمع آوری سپاه (۱) نموده، به دبدبه و های و هوی، از شکارپور اخراج نموده شود، که مین بعد ازین توقف شاه در شکارپور مقرون مصلحت نیست.

هر گاه اولیای دولت، ازین عزیمت امیران آگاه گردیده، در فکر تهیه و سامان خود شده، و این خبر نراع مابین اولیای دولت و امیران ممنوع، در تمام عالم صورت اشتها یافته. کار پردازان امیران که در ملک آبائی (۲) بر حکمرانی نشسته بودند، از دریافت این معنی، سراسیمه گردیده، خود بخود از خوف جان، کلاه تالپوری که بر سر خودها کیج نهاده، خرامان خرامان، چون کبک رفتار می نمودند، در ساعت کلاهای مذکور از سر برداشته و در بغل خود نمودند، و دستار سیاه (۳) چون ماتم زدگان بر سر بسته و بغر لباس ساخته، ملکها را گذاشته، شبشب عبور دریا نموده فراری شدند.

عالیجاه سید محمد کاظم شاه، پیش ازین واقعه، معه تحایف نفیسه و اسپان از موکلان خود، مامور اولیای دولت بوده، و در خیبرپور رسیده، بسبب حدوث این واقعه درانجا متوقف شده قدمی پیش نمی برداشت.

(۱) الف: جمع آوری لشکر بلوچ نموده.

(۲) الف: که در ملکها بر حکمرانی.

(۳) الف: بوجن سیاه. [در زبان سندهی بوجن چادر کوچک زنانه

و مردانه را گویند].

تازه نوای معارک

۲۸۵

هر چند دستخط مبارکد امضای دولت، در خصوص طلب عالیجاه سید محمد کاظم شاه، مشعر بر کمالِ خاطر جمعی، متواتر در خیرپور میرسیدند، لیکن مابین سید ممدوح و عالیجاه سمندر خان، البته غبارِ کلفت واقع بود. ازین جهت که مبادا غبارِ بی غیرتی بر دامنِ حالم بنشیند، رغبتِ آمدنِ خود به پیشگاهِ اولیای دولت نمیکرد، و بدار و مدار می پرداخت. و با وجودیکه سرکار اشرف، برای عالیجاه سید موصوف، دستخطهای مبارک امر صادر می نمود، که شما بمنزلهٔ فرزند سرکار میباشید، و عنایتِ شاهانه بر شما بسیار است، هر گاه ملک شکارپور، از سرکار اشرف گردید، بازهم (۱) زمام حکم شکارپور بدستِ اختیار عالیجاه خواهد بود. و اگر از امیران سنده گردید، نیز آن عالیجاه حاکم این ملک شکارپور خواهد بود، که الطاف خسروانهٔ سرکار اشرف بران عالیجاه بسیار است. و هیچ خیالِ دیگر بغاطر خود نیارند، که هتکِ (۲) پردهٔ عزتِ وکلا، در هیچ ملت و دین و آئین (۳) روا نیست.

لیکن عالیجاه سید موصوف، بمقتضای سلسلهٔ تقدیر رب قدیر، هرگز از خیرپور، حرکت جانبِ اولیای دولت نکرد، درانجا سکث پذیر بود. در تجویز و فکرِ طلبانیدن سید محمد تقی شاه برادرِ خود، که بعهدۂ نیابت شکارپور درانوقت مامور بود،

(۱) ک: باهم. الف: تاهم.

(۲) ک: نک [؟]. اما قرار الف، هتک بمعنی دریدن صحیح

است.

(۳) ک: و دین امین روا نیست. الف: مانند متن.

گردیده، و عالیجاه رحیم خان کوسه (۱) را که باو دمـ محبت داشت صلاح طلبانیدن برادر خود از شکارپور، بطریق اخفا که احدی و فردی مطلع احوال برادرش نگردد، نمود. و او را ماسور کرد، که در شب تار، انجام این کار نماید. لیکن سید محمد تقی شاه، از بسکه اتقاي محبت درم و دینار دنیای بیوفا دارند، بملاحظه این تفرقه ناگهانی، نهایت دل از دست داده، هوش و حواس باخته، در هراس آمده، و از خوف سرکار اشرف چون سیماب در بوته بیقراری نرزان و حیران (۲)، در فکر رفتن خود گردیده، آخر بتجویزی از پیشگاه اولیای دولت، نقد و خصت بدست آورده، و آنرا غنیمت دانسته، مانند هد هد بموجب حکم سلیمانی شاه جم جاه، در فضاي مدعای خود در پرواز آمده، رخ نهاد شبستان (۳) آرزوی خود گردیده، که شباشب خود را در خیرپور، نزد عالیجاه سید محمد کاظم شاه برادر خود رسانیده. در صورت اتصال قانون شوق، نغمه و اشوقه، و اشوقه (۴) مابین خود می سرائیدند.

هر گاه سید محمد تقی شاه در خیرپور بنوعیکه مذکور شده، بملاقات عالیجاه سید محمد کاظم شاه مشرف گردیده، مابین خود صحبت آرائی [و] از تلخ کامی وقوعات روزگار شیرین کامیها

(۱) کهوسه = قبیله ایست از بلوچان که در سند علیا نیز سکونت دارند.

(۲) الف: خبزان.

(۳) ک: شب سای [؟]. الف: شهر حیای [؟]

(۴) ک: واشوقاً واشوقاً [؟]. الف مانند متن.

نمودند . آخر بعد این همه نغمه [خوانی] ها ، رفته رفته از
 سرنای و کرنای زبان همین نغمه را خواندند : [مصرعه]
 رسیده بود بلائی ولی بغیر گذشت
 و سجداتِ شکرانهٔ بیکرانه ، بدرگاهِ ایزدِ یگانه بجای آورند .
 فقط .

در بیانِ گریختنِ (۱) کار پردازانِ امیرانِ سندھ از ملکِ شکارپور [و]

مواضع [متعلقه آن] خود بخود ، آمدنِ رعایایِ غربایِ

شکارپور و غیره مواضع آن بحضور شاه ، جهتِ داد رسی.

خود [و] تعیینِ حاکمان از سرکار اشرف بر دیهات (۲)

شکارپور، و آمدنِ لشکر میر صاحبانِ خیرپور و واقعهٔ سکهر (۳)

[و واقعهٔ جنگِ سکهر] از چنگِ قلمِ عجبِ نغمهٔ

رنگینِ سرانیده شده است .

تبرِ قلمِ راستِ رقم، از کمانِ مدِّعاً، چنینِ نشانه بر هدفِ
بیان می زند که : در سنه یک هزار و دوصد و چهل و هشت [۱۲۳۸]
هجری، کار پردازانِ امیرانِ سندھ ، ملکهایِ متعلقهٔ شکارپور، از
خوفِ جانِ خود گذاشته فراری شدند. همانوقت تمام رعایایِ ملکها
به پیشگاهِ اولیایِ دولت آمده بعرض رسانیدند [که] کار پردازانِ
امیران، خود بخود، ملکها را گذاشته رفتند. و ملک ها از حاکمِ

(۱) ک : گرفتن .

(۲) ک : بر والیانِ شکارپور [۹] .

(۳) ک : تا آخر همین فصل بجایِ سکهر [سهکه] است ، که

تصحیفِ کاتبِ خواهد بود

وقت خالی افتاده اند . و طایفه ' بدکاران ' رهنمان اگرچه پیش ازین هم در تاخت و تاراج ما غربای رعایا ، قصوری نداشتند الحال که ملک ها خالی دیده اند ، شب و روز ترکتاز و دست بُرد می نمایند هرگاه از سرکار اشرف ، حفاظت و نگهبانی غربای رعایا بعمل آید بهتر ، و الا ' طعمه ' کام نهنک بلوچان بدکاران خواهیم شد .

امنائی دولت ، حسب استدعای رعایا ، بنا بر حفاظت ، آدمان خود را بر ملکها مامور نموده ، که رفته بدلا سائی و استمالت رعایا پردازند که متفرق و فراری نشوند ، و بدستور اصلی باماکن خود آبادان باشند .

امیران سند چون دیدند ، که آدمان اولیای دولت ، در ملکها رفته نشستند ، از بس حدت (۱) غصه ، مانند دیگر در جوش ، و چون موج در پیچ و تاب آمدند . اولاً امیران خیرپور قدری لشکر جمع نمود ، بسر کردگی عالیجاهان میر مبارک خان و میرزنگی خان مامور [وارد لوهری] گردیده ، لشکر را حکم عبور دریا دادند ، که در سکه (۲) فروکش شدند ، و در بحر تدبیر شناوری مینمودند ، که بتجویز و تدبیری ، رفع اولیای دولت از شکارپور نموده شود .

ازانجا که — التقدیر یر یتضحک علی التقدیر — (۳) فقیر

(۱) حدت = تیزی .

(۲) ک : سکه [؟] .

(۳) مقوله عربیست بمعنی = تقدیر بر تدبیر می خندد .

عالم خان مری، که چند سال از مواید خوان نعمت حکومت شکارپور شمرین کام گردیده بود، هرگاه یاد مواید حکومت شکارپور می نمود، از حسرت آن، نهایت تلخ کام شده، دست تغابن و افسوس چون مگس مالیده، بر فرق (۱) خود میزد. و از سوز حکومت شکارپور و مفارقت پری رویان (۲) و لولیان شکارپور سپند وار در مجمر سوز و گداز میسوخت. و آه آشنایک از دل سوخته میکشید، و هسی شکارپور! هسی شکارپور! میگفت. آخر مری مذکور، بلا فرصت، معه جهان خان خلف خود و لشکر متعینه، عبور دریا نسوده وارد سکهر (۳) شده. دمبدم از هوای شکارپور نعرها (۴) می زدند. روز دیگری، مری مذکور از سکهر سوار شده، تناخت و تاراج رعایای غربای ده جعفر آباد و قریه آباد (۵) و غیره دهات پرداختند، و هیچ رحم، بحال مردم غربا نکردند.

حاجی هدایت الله خان که از سرکار اشرف، در محال گوسرچی (۶) مامور بود، نداریات این خبر، از گوسرچی معه چند نفر سواران سوار شده در مقابل مری مذکور آمده. هر چند بنا بر عدم ایزای رعایا، به مری مذکور هدایت نموده، لیکن

(۱) الف: بر حسرت خود.

(۲) الف: پری رویان دیو حصلتان شکارپور.

(۳) ک: سهکه.

(۴) الف: نعرهای دم بهاءالحق از فقیر دهان خود میزدند.

(۵) این دو قریه در حدود پنج میلی بر راه سکهر و شکارپور واقع اند.

(۶) ک: کوفرچی [؟].

باز نیامده بی محابا مرتکب فتنه و فساد گردید. از آنجا که جمعیت لشکر مری مذکور بسیار، و از عالیجاه مذکور چند نفر سواره بودند، لا علاج از کارزار و رخ تاب نشده، در میدان مقابله ثابت قدم گردیده، تا از قضای کردگار، گوله تفنگ، بجان مری مذکور که سرکرده جنگ و جدال بود خورده، از اسیر حیات، بر زمین ممات افتاده، رخ نهاد منزل آخرت گردید.

بعد قتل مری مذکور، جهان خان پسرش از سوز و گداز پدر خود عنان اختیار بدست بی صبری داده، چون فیل دمان بر عالیجاه مذکور، جلوه ریزی نموده (۱) بضرب تفنگ او را، روانه آخرت نمود (۲). و دیگر سواران عالیجاه [مذکور] پیاده وار (۳) در شندر گریز، مات شدند. جهان [خان] مری، سر عالیجاه مذکور چون سر قلم بریده، در عام عظم ساخته، مثل دار بازان می گردانید، و به لگد بی رحمانه سرش می کوبید (۴)، و قفها بر رویش می انداخت. و از انتقام پادشاه علی الاطلاق غافل، که وزیر تقدیر در چه تدبیر است!

از آنجا که در هر سَرِی سَرِی است، عالیجاه مذکور یکی بزبور علوم آراسته، دوم دیده آرزوی خود را بکحل الجواهر لقای زیارت فیض بشارت حرمین الشریفین - اَدَاهُمَا اللهُ شَرَفًا و تعظیماً - منور نموده بود. سوم از طرف پادشاه اسلام،

(۱) الف: جلوه ریزی کرده.

(۲) ب: او را زو^۳ار کعبه آخرت نمود.

(۳) ک: پیاده وارد ششدر. (۴) ک: می کوبند.

برای (۱) حق نمک و محض برای خیر خلق الله [رعایا] کشته
 شده. ببینید که سر این سر کجا سر می کشد! نظم:
 هر یکی را رنگ وجهی داد سلطانِ ازل
 هر سری را سر نوشتی کرد دیوانِ ازل
 احتیاطِ ما چه سنجد، پیشِ تقدیر آله
 چون ترا چون گوی چوگان [کرد] چوگانِ ازل
 هر چه کاری در بهاران تیر ماه [آن] بدروی
 تا چه تخم انداخت اول دستِ دهقانِ ازل

در بیان مامور نمودنِ اولیایِ دولت، عالیجاه سمندر خان

در مقابلهٔ لشکرِ امیرانِ خیرپور واقعہ سکھر (۱) و لاق

و گزافِ زدن (۲) لشکرِ مذکور و غیره

تیغِ قلمِ تیز رقم، که معرکه آرای میدانِ سخنورِ پست،
در رزمِ این مدعا چنین جلوه افروزِ بیان میگردد که: هرگاه
در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت [۱۲۴۸] هجری،
عالیجاه حاجی هدایت الله امیرِ کبیرِ اولیایِ دولت، از دستِ
جهان [خان] مری کشته شده، درین صورت، آتشِ خشمِ
اولیایِ دولت شعله ور گردیده. عالیجاه سمندر خان را بمعہ
سه هزار لشکرِ سوار و پیاده و هفت عرابه توپ حکم داد که:
امیرانِ خیرپور، هیچ ادب و لحاظ سرکارِ اشرف، ملحوظ
نداشتند. الحال سرکار را لاچار ست:

چو از سر بگذرد آبِ ای خرد مند!

نهد مادرِ یویرِ پایِ تو بوند

شما رفته در مقابلهٔ لشکرِ امیرانِ خیرپور، بجولانِ مریدی
بکوشید، هرچه بادا باد! نوعیکه رقمِ ازله دو دفتر تقدیر

بمقتضای — جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ کَايْنُ* — (۱) ثبت است،
از پرده تقدیر جلوه گر خواهد شد.

و امیران خیرپور نیز بسبب کشته شدن عالم خان مری،
عالم عالم فتنه و فساد، و جهان جهان شور و عناد برخاسته،
طوایف بلوچان سرکردگان هر یک محبت خان مری و
دهگانه خان مری (۲) و جلال خان مری و فضل محمد خان مری
و طایفه نظامانی (۳) و جلبانی و باکرانی و غیره طوایف از (۴)
عالمجه میر رستم خان و سید میان غلام مرتضی شاه، از
میر صاحب میر علی مراد خان، که سید ممدوح همیشه سرخوش
باده غرور و بهادری، و سرمست شراب معارک و حوان مردی،
بلکه خود را رستم دستان می گفت، از انتقام کشی عالم خان
مری، که پیاده کارزار بود، چون شیر غران و مانند رعد
خروشان، معه جمعیت لشکر موفوره، چون گرد باد [پحان و]
از هر طرف دوان دوان، و کلاهای تالپوری بر سرهای خود
کج نهاده و پروتها را تاب داده، یاوه گویان خودها را در

(۱) حدیث شریف است که شرح آن گذشت.

(۲) مری = قبیله معروف بلوچ است در سنده علیا و بلوچستان.

(۳) نظامانی = یک قبیله بلوچ در سیهون و هاله و مند علیا
[—گزیتیر سنده ۶۹۹—]. جلبانی و باکرانی هم دو قبیله بلوچند در سند علیا.
(۴) ک: در. — مقصد اینست که اداره این طوایف بلوچی مربوط
به همین اشخاص بود.

لوهری رسانیدند. و عبور دریا نموده در مقام سکهر (۱) رسیده، دست ظلم بتخریب رعایای سکهر، از تکالیف ما لایطاق (۲) دراز نمودند. و ادب درگاه فیض پناه حضرت شاه خیرالدین (۳) علیه الرحمه مرعی نداشتند. باوجودیکه :

اولیا را هست قدرت از اله تیر رفته باز گرداند ز راه
هر که در مهام، توسل و استمداد از اولیاء الله نجوید،
در هیچ معارک [کمر] فتح و نصرت نه بندد. و عالیجاه
سیه محمد کاظم شاه، که چند روز حسب الارشاد مؤکلان
خود در خیرپور متوقف بود، در اندفاع شرارت [و] فساد،
و انطفای آتشی فتنه و عناد، و بنای اساس سلوک و اتحاد
مایین امیران و شاه، بسیار سعی و تلاش نمود، لیکن از
تقدیر ربِ قدیر مؤثر نیفتاد. عالیجاه سید ممدوح، بجهت توقف
خود در خیرپور، بمیر صاحبان خیرپور بسیار گفتگو نموده،
لیکن امیران مذکور، از لحاظ عتاب امیران حیدرآباد در جواب
گفتند: که مایان نمی گوئیم، که در خیرپور بمانید یا
بروید، اختیار خود دارید!

آخر بعد از چند ایام، پروانه امیران حیدرآباد، موسومه
سید موصوف صدور یافته. مضمونش اینکه: لذت خوان رنگین

(۱) ک: سهکه [۹] (۲) یعنی بلند تر از طاقت.

(۳) در ب نام خیرالدین نیست و ققط حضرت شاه است. درگاه

شاه خیرالدین یکی از مزارات معروف سکهر کهنه است.

[رک: تعلیق نمبر ۲۸].

طعام. امیران خیرپور بشما نمی گذارد، که از اینجا حرکت
نمائید، و قدیمی از خیرپور بردارید! باید که دست خود را
ازین خوان رنگین، کوتاه نموده، از اینجا روانه لاژکانه (۱)
گردید، بعالیجاه بهادر خان کهوکههر همدم مایده خوان اتفاق
شوید!

چون از صدور اینچنین پروا، بسیار مکروه طبیعت عالیجاه
حیه مذکور شده، از بی انصافی و بی تمیزی مؤکلان نوجوان خود
افسوس میخورد [ند] - [آخر الامر] - أَلَمْ تُورْ مَعْدُور - (۲)
سید مذکور، ترک خیرپور نموده، بعزم لاژکانه روانه، منزل
اول در تندو (۳) لقمان [خان] انداخته. اتفاقاً دران شب، خبر
کشته شدن عالم خان مری در خیرپور رسیده. و در نصف شب
های و هوی در شهر خیرپور واقع شده. و در هر کوچه و
بازار (۴) تگ و دور مردم بلوچان میرفت. و بزبان سندهی
آواز میدادند [و یلوه گوئی میکردند] - پلا پلان سجان
چند سون [یعنی: باش! ما هم، همچنین کرده، شجاع
ترا نگذاریم!]

- (۱) ک: لدوکانه [؟] (۲) مقوله عربیست بمعنی = امر شده
معذور است. (۳) ک: تندره [؟]. تندو لقمان به شمال خیرپور متصل
آن واقع است، ۱۵۰۰ نفر نفوس دارد. در سنه ۱۷۸۵ ع لقمان خان تالپور
بنای آن نهاده است [گزیتر سند ۸۳۵].
(۴) الف: و بازار بلوچان میرفتند و بزبان سندهی میگفتند پلا ...

چون صبح شد، عالیجاه سید محمد کاظم شاه بدریافت این خبر
سری مذکور، رفتن خود جانب لاژکانه (۱) موقوف داشته. از تنده (۲)
لقمان خان پس آمده، مشرف سلام میر صاحب میر رستم خان
گردیده گفت: که الحال مقدمه جنگ و جدال از طرف سکهر
(۳) روی داده، رفتن ما طرف لاژکانه چگونه شود؟ میر
موصوف هنوز در فکر جواب بود، که از (۴) روی عقل سنجیده
جواب دهد (۵)، که پیادگان قضا و قدر، سید مذکور را (۶)
ایستادن یکدم نداده و نه جواب شنیده، بمیر موصوف خدا حافظ
گفته، باتفاق سید محمد تقی شاه برادر خود و عمله و فعله،
روانه سکهر گردیده. و باین خاکسار که نوازنده قانون این
داستان است، بسیار تکلیف بردن همراه رکاب خود نموده، لیکن
بجواب صاف پرداخته، بخدمتش عرض کردم که: عقلاء هر جامه
را باندازه اندامی دوخته اند، و خاتم هر هنری در انگشتی
داده اند (۷).

هر قلم را بهر تحریر خطی سر کرده اند

کار باز از بط نیاید، لحن طوطی از زغن

کار من قلم زنی است. الحال مقدمه بشمشیر زنی سر کشیده.

(۱) ک: لدوکانه [؟]. (۲) ک: تندره [؟].

(۳) ک: سهکه [؟]. (۴) الف: که بیافه عقل.

(۵) ک: جواب داند [؟].

(۶) ک: سید مذکور را برمه استادن [؟]. الف: مانند متن.

(۷) الف: داده اند. بیت: هر قلم.....

برای ما فقرات نویس داناتی، همین سربری قلم هم کافی است، نه خون ریزی ناهق مسلمین! این معنی در چه ملت رواست؟ اگر مقدمه جهاد باشد، هم مضایقه ندارد. اگر درین جنگ بی سود کسی کشته شود چه سود؟ بجز سرمایه - خَسیر الدُنْیا والاخیره - (۱) چه حاصل خواهد شد؟

غرض خاکسار باین مسایل و وسایل، از خدمت سید ممدوح رخصت گرفته، روانه شکارپور بمکان مألوفه خود شدیم. باوجودیکه سید محمد تقی شاه برادرش، باو بسیار ازین حرکت ناصواب ممانعت نموده، لیکن بمقتضای - أَذًا جَاءَ الْقَضَا عَسَى الْبَصَرُ - (۲) سخنان برادر خود را هرگز بگوش نیاورده، روانه جانب لوهری گردیده، هرگاه در عرصه راه آمدند و دیدند که: جنازه عالم خان مری می آوردند. آنرا شگون نامیمون دانسته، خارخار این معنی در دل آنها راه یافته. و یک طاقه شال بر نعش مری مذکور انداخته، وسوسه کنان داخل لوهری شدند، و بلا فرصت به تعجیل تمام، عبور دریا نموده، وارد سکر گردیدند. و بلوچان جلادت نشان لشکر اسیران، که مقدمه جنگ بیگانه گاهی ندیده بودند، بشمشیر زنی خانگی خود که بر سرگ گرگین و گربه [مسکین] و مرغ و بز و بزغاله چرکین، مابین خود جنگ می نمودند، خود را سرخوش باده بهادری و پهلوانی

(۱) قرآن، الحج، ۱۱ ج ۱۷.

(۲) مقوله عریست یعنی = وقتی که قضا آید، چشم کور شود.

انسته ، از سرنای (۱) زبان ، نغمه^۱ لاف و طبلِ گزاف
 نواختند (۲) که : اینک لشکرِ شاه را که اکثر پیاده و قدري
 سواره^۲ فلاکت زده می باشند ، بیک چالِ پهلوانه [و ترکناز
 هادرانه ، مات ساخته ، برابر رخ نهادِ شکارپور می شویم ، و
 شاه را با وزرا^۳ و امرا^۴ اسیر و] دستگیر نموده می آریم ، و ملک
 شکارپور را غارت نموده ، فیل های زر و زیورات بار نموده ، و
 طایرِ جانِ پریِ رخا^۵نِ شکارپور ، که برهمزن خاسمانِ عشاق
 می باشند ، چون شهباز در پنجه^۶ اقتدارِ خود صید نموده خواهیم
 آورد . و شکارپور را همچنین صاف خواهیم نمود ، که دوباره
 هوسِ احدی و فردی از غنیم نخواهد شد .

ازانجا که هر که لافید نیافید ، و حالا که (۳) خود از شاهین
 قضا و قدر غافل و بیخبر ، که چگونه طایر جان لشکرِ امیران
 و سرکردگان^۷ش ، شکار پنجه^۸ شاهین مبارزینِ اولیای دولت
 می گردد! و از سیلیِ هزیمت ، رخِ خود را مجروح ساخته ،
 غرقِ دریا می شوند !

(۱) الف : از قرنای زبان .

(۲) در اینجا یک جمله^۹ خیلی مستهجن در الف موجود است ، که

در ک حنف کرده اند ، و ما هم نیاوردیم .

(۳) الف : و چالاک [۹] ،

در بیان جنگ نمودن لشکر امیران خیرپور با
عالیجاه سمندر خان [امیر کبیر شاه]
و هزیمت (۱) یافتن لشکر مذکور و غرق دریا شدن

شجاع قلم جلالت رقم، که همیشه پهلوان میدان سخنور است،
در معرکه آرائی این مدعا، چنین حملات دلیرانه [بیان] می نماید
که: در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت [۱۲۴۸] هجری،
هر گاه عالیجاه سمندر خان، بموجب امر جلیل القدر اولیای دولت،
معه جمعیت سه هزار لشکر سوار و پیاده، و هفت عرابه توپ،
از شکارپور بعزم رزم روانه، و بطی منازل سه چهار گروهی
آهسته آهسته توقف کنان، و از عاقبت کار هراسان، که آیا
شاهد فتح و نصرت بکه رخ نماید، در عرصه هفت هشت پوم
وارد جعفرآباد (۲) گردیده، لشکر امیران خیرپور که خارج از
تعداد بود، از روی فریب بازی که — الْحَرَبُ خِدْعَةٌ — (۳)

(۱) ک: عزیمت [۹].

(۲) جعفرآباد در حدود چهار میلی سکر بر راه شکارپور واقع است.

(۳) حدیث صحیح است که احمد در مسند و بخاری و مسلم و ابو داؤد
و ترمذی در صحاح خود روایت کرده اند [جامع الصغیر ۱-۱۵۲]
یعنی = جنگ فریب دادن است.

خ: (۳)

اکثري در ناله لاله واه (۱) که متصل سکهر (۲) است، چون خرگوش، خود را خوابانیده پنهان نشستند و تفنگهاي اجل، بدست خود گرفته، منتظر آواز ملک الموت بودند.

عاليجاه سمندر خان، چون بوي فلیته (۳) تفنگِ فريب بازي. لشکر امیران برده بود، قدمی پیش جانب سکهر از شاهراه نگذاشته، از روي تدابير فرزانه، لوائي مبارک لشکر خود را در مقابلهُ لشکر امیران، بمسافت نیم کروه، بر سر درختان نصب نموده، و جزوي لشکر خود را درانجا گذاشته، که طنبور و طبلهاي جنگ درانجا می نواختند، چنانچه بر لشکر امیران، معلوم شود، و یقین دانند که: جیوش شاه، در زیر لوا صف آرائي نموده ایستاده اند، و ازان غافل که، برق [بلائی] از طرف دیگر، بر خرمن حیات آنها، از آسمان اجل می افتد.

عاليجاه سمندر خان بعد این همه تدبیر تزویر، علمهاي جنگ بر درختان جنگ نصب نموده، خود برهنموني کسان واقف کاران سرزمین، معه جمعیت قدری سواران و پیادگان و دو عرابه توپ، به آهستگی تمام، که صدای پای پسر گوش هم نرسد، بطریق عیّاران، از راه کوه آدم شاه (م)، که

(۱) واه در سندهي بمعني نهر و ناله است [—گزیتیر ۸۹۸].

(۲) ک: سهکه [؟].

(۳) فلیته = مصحف فلیله عربي است بمعنی تابنده از قتل عربي [—غیاث].
(م) در شرق سکهر تپه کوچکی بنام آدم شاه موجود است، و بران قبر همین شخص است. این شخص مورث اعلاي دودمان کلهوره سنده است که در چند و که لاژکانه زمینداري کوچکی داشت. بعد ازان به ملتان رفت و جم غفیر مریدان بدور وي گرد آمدند و نیروي بزرگی تشکیل دادند. آدم شاه با حکمداران عصر در آویخته و در جنگي هلاک گردید. مریدان نمي او را به سکهر آورده بالاي همین تپه دفن کردند. این تپه چون موقعیت نظامي دارد، در دست لشکرانست [—گزیتیر سنده ۵۸].

روز اول منشور (۱) آیه کریمه - و یَسْفِكُ الدِّمَاءَ - (۲) بنام آدم صادر است، بر سر کوه آدم شاه، بهزار شدت سوار شدند، و دو عرابه اتواب را نیز بر سرش سوار نمودند.

این آدم نشد بلا شد! بعده یکبارگی بفتتاً بر لشکر امیران، که سران و سرکردگان، معه خیام‌های گلگون چرکین، بر لب دریا، مضرب ساخته غافل نشسته بودند و تماشای امواج دریا می نمودند، و از اجرای آب عبرت میگرفتند، چنانچه:

بر سر جوی نشین و گذر عمر بین

کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

که در حین عبرت از سر کوه آدم شاه، شلک اتواب متواتر از جانب سردار موصوف شعله ور گردیده، چندین خیام و اسبان و آدمان از ضربا ضرب اتواب، چون کاغذ بادیه سر هوا پدیدند.

هر گاه سران و سرکردگان لشکر امیران، چنین شعله ناگهانی بدیده، بیخبری ملاحظه نمودند، سر رشته احتیاط را از دست هوش داده، چون سیماب در بوه حیرانی بی قرار، و مانند موج در پیچ و تاب اضطراب (۳) آمدند. و مثل دیده حباب، حیران این واقعه (۴) گردیده، از عدم حفاظت کوه آدم نادم، و مستعد مقابله و معامله شدند. هر یک از لشکر امیران، بی ترتیب، روی سوی خود نعره دم بهاء الحق زنان،

(۱) ک: منشور. (۲) قرآن، البقره ۳۰ ج ۱،

(۳) الف: اضطراب. (۴) الف: واقعه هاپله.

بنا بر مقابله رخ نهاد کوه شدند.

عالیجاه سید میان غلام مرتضی شاه که چون کوه الوند (۱) بود، از پس نشه^۱ باده^۲ غرور و بی پروائی، درین صورت هیچ تحمل نکرده، بر اسب اجل سوار گردیده، خود را بسلاح آراسته، و بروتها را تاب داده، معه^۳ عمله^۴ خود، روانه^۵ میدان جنگ، و بوقت رفتن، بیاران و رفقای خود، که هم نواله و همکاسه^۶ محبت و اتحاد بودند، روی گردانیده و مخاطب شده که: اینک مشتی مرغان را کنجشک مثال، که عبارت از لشکر اولیای دولت میباشد [به منجنیق] حملات دلیرانه [و ترددات] نهادرانه، از سر کوه پرانیده، مظفر^۷ و منصور^۸ پس می آئیم. و عالیجاه سید محمد کاظم شاه که یار وفادار او بود، هر گاه چنین تعجیل کاری سید غلام مرتضی شاه را معاینه نمود، دست افسوس بهم سائیده و نمی توانست که عنان اسب او بگیرد، و آخر خود هم لاچار گردیده، و روی از رفاقت یار وفادار نگردانیده، عندلیب^۹ زبان را بترانه سازی این بیت مترنم ساخته:

سخن درست بگویم، نمی توانم دید

که مَی خورند حریفان و من نظاره کنم

این بگفت و در ساعت بر اسب اجل راکب شده، رخ نهاد میدان کار زار گردیده، و چند قدم پیش از غلام مرتضی شاه رفته، به ترددات دلیرانه، چند نفر از پیادگان لشکر اولیای [دولت] مقتول و مجروح ساخته، خود هم بضرب تیر تفنگها، از توسن

(۱) ک: الون [؟]

حیات بر زمینِ سمات افتاده، تیز روِ منزل آخرت گردید .
 إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱) .

بعد ازان سید غلام مرتضی شاه، شمشیر برهنه بدست و لب
 حسرت بدندان گرفته، چون فیل دمان خرامان خرامان، در میدان
 رزم آمده، می مقابله و مجادله، از دور طعمهٔ اژدهای تفنگ
 گردیده، از اسب سرزمین غلطیده، و آه سرد از دل بر آورده
 گفت: رایگان برباد رفتم، و هیچیک مقابله با غدا^۲ اری (۲)
 نکردم .

بعد غلطیدن سید مدوح، پیادگانِ رو هیله (۳) بر سرش
 رسیده، سرش چون مرغ بریده، و لباس فاخره از برش کشیده،
 و سلاحش برداشته رفتند . و بعده دریاخان نظامانی که ملازم
 وزیر (م) خاصِ امیران حیدرآباد بود، از قضای کردگار، در میدانِ
 کارزار پیدا شده، برادرزادهٔ عالیجاه سمندر خان، اسبِ خود را بر او
 قاخته، بیک ضرب شمشیر و نیزه، سرمایهٔ حباتش را ربوده، از
 زینِ اسبِ او را کشیده بر زمین انداخت، و شمشیرِ اعلی از
 کمرش واز نموده برد . و باز شجاعت نشان (۵)، جهان خان مری

(۱) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲ .

(۲) الف: باعدأ نکردم .

(۳) الف: رو هیله [؟]. ک: رو هیله [؟]، و صحیح آن رو هیله است، در هند
 افغانان را رو هیله گویند، منسوب به روه یعنی سرزمین از حسن
 ابدال تا هرات [—فرشته] .

(م) الف: و امیر خاص .

(۵) ک: شجاعت بشاه [؟] .

معه^۱ پنجاه شصت نفر مبارزین اشجعین، دامنهای پیراهن-
حیات، با یکدیگر بسته که رسم بلوچان است، بازی شمشیرها
کنان، در میدان جنگ حاضر آمدند، و بخوبی جنگ جنگ را در
نوا آوردند، و بسیاری از لشکر اولیای دولت، زیر تیغ پیدریغ
خود کشیدند، و داد مردانگی و همت از دست ندادند، تا
آنکه خود را معه^۲ رقا، بر باد فنا داده. لیکن بر شجاعت جهان
خان مری جهان جهان آفرین باید نمود!

اما عجب از نادانی و حماقت بلوچان، که در وقت کارزار
[از] اسبان فرود آمده، پیاده شمشیرهای برهنه بدست، و لب
بدندان گرفته، نعره زنان، بر کوه می دویند، و نا رسیده بر کوه
به تیرهای تفنگ محاربین، خودها را ضایع می نمودند. و
نحوی آتش جنگ و جدال در اشتعال آمده، که خرمن حیات
چندین بلوچان خاص و عام، بر باد فنا رفت.

و عالیجاه فتح محمدخان غوری وزیر (۱)، و میر
صاحب میرستم خان و محبت خان مری و غیره، که در ناله^۳
لاله واه (۲) پنهان بودند، اصلاً سر از ناله مذکور بالا نکردند،
بلکه در وقت جنگ، نقش زمین شده افتاده بودند، و نفس بر
نمی آوردند بامید اینکه پهلوان زنده خوش است.

لشکر (۳) اولیای دولت، که همه سواران خراسانی و پیاده^۴

(۱) الف: پر تزییر میر صاحب

(۲) ک: در ناله و لاله و آه [؟] اما لاله واه الف صحیح است که

ناله ایست متصل سکهر.

(۳) ک: شکر [؟].

رومیله و هندوستانی بودند، سلاح شمشیرها و تفنگهای باربند طلا و تقره بلوچان دیده، چون مجنون، صحرانورد (۱) تعشق جمال لیلی زر (۲) نار بند طلا و تقره سلاحها گردیده، دست به یغمای مقتولان و مجروحان بلوچان دراز کردند و هر احدی که بلوچان چون آهو، صید تفنگ خود می نمودند (۳)، سر آن [را] بی رحمانه بریده، فرش (۴) روی زمین میکردند.

بعد کشته شدن امرای امیران سنده، جنانچه سید میان غلام مرتضی شاه و عالیجاه سید محمد کاظم شاه و عالم خان مری و شجاعت نشان جهان خان مری، که هر یک شه فرد غزل دیوان دلیری، و مطلع قصیده بهادری بودند، هرگز سزاوار قتل این چنین جنگ نبودند، لیکن با تقدیر رب قدر چه ندیبر؟ بهر صورت بقیه لشکر بلوچان، تاب مقاومت نیاورده، طرف دریا رخ نهاد فرار شدند.

نهنگر (۵) قلم دریا رقم، در بحر این مدعا چنین غوطه بیان میدهد: هرگاه لشکر بلوچان، از مقابله عساکر فیروزی متأثر اولیای دولت، هزیمت را غنیمت دانسته، هجوم بر کشتیهای گذر دریا آوردند، عالیجاهان میر مبارکخان و میر جنگی خان

(۱) ک: صحرائی عار تعشق [؟].

(۲) ک: از بار بند [؟]

(۳) الف: میکردند.

(۴) الف: چپ روی بر زمین مینمودند.

(۵) الف: امیران امرای سنده.

(۶) الف: چون نهنگ.

بفرموده^۱ امیران (۱) در مقام^۲ لوهري دایر بودند ، چون از گه گیری اسب^۳ هزیمت^۴ بلوچان مطلع شدند ، چون گرداب در پیچ و تاب آمده ، از موج خفگی حکم بر مسدودی کشتی های معابر دادند ، که احدي از بلوچان را نگذارند که عبور دریا کنند .

بلوچان بیچاره دل داده هوش باخته ، در دو شکنجه^۵ آب و آتش گرفتار آمدند ، از یک طرف حدت^۶ آتش جنگ سردار سمندر خان شعله ور ، و طرف دیگر ، آب دریا موج زن ! هرگاه از تاب آتش جنگ سردار مذکور ، جانب دریا می آمدند ، از مسدودی کشتی ها ، گذر راه عبور نیافته ، از خوف تعاقب سردار موصوف ، غرق دریا می شدند . و اگر طرف سکهر پس می آمدند ، هر آینه در آتش جنگ سمندر خان ، سمندر وار جاي می گرفتند .

لشکر بلوچان از واهمه^۷ لشکر اولیای دولت ، بلا تعاشی خود ها را در دریا می انداختند ، و بستان خود ، خود ها را غرق دریا می نمودند . و بعضی بلوچان از حدت^۸ آتش جنگ ، لب خشک در آب دریا تا بعنق (۲) ایستاده ، آب آب میگفتند ، و از بیهوشی باوجودیکه در آب بودند ، آب را نمی دیدند . و برخی از بلوچان بملا^۹ حان و کشتی باتان عجز و زاری میکردند ، که برای خدا

(۱) ک: بفرموده شاه . در الف هم چنین است ، ولي بهمان خط ماتن ، بالاي شاه "امیران" نوشته شده ، که مقصد از آن امیران سنده اند ، و این صحیح است . زیرا این امراء به شاه تعلقی نداشتند ، بلکه مقابل وی بودند .

(۲) عُنُق = گردن .

عبور دریا کنانید! و بسیاری بلوچان دُمِ اسبان گرفته، در دریا می افتادند، و بکنار ناریسیده، معه اسبان غرق دریا می شدند. و اکثری از بلوچان، خُرجین (۱) رخت خود را در میان فراشی پیچیده، و بران ریسمان بسته، چون تور (۲) ساخته، و مانند مشک بران سوار شده، دسب زنان میرفتند، هرگاه رخت تر میگردید در دریا فرو میرفتند و غرق میشدند.

هرگاه عالیجاهان میر مبارک خان و میر جنگی (۳) خان دیدند، که لشکر بلوچان بالکل ایستادگی ندارند، و غرق دریا می شوند، بعده حکم معابر کشتیها بملاحان دادند. و بلوچان بر کشتیها اینچنین هجوم آوردند [که] اگر کسی ملا^۱ خان [از] لویه^۲ مطول شان گرفته، کش کشان (۳) داخل کشتی می نمودند، با آنها از خود خبری نداشتند.

چون اینچنین طوفان هزیمت، بلشکر بلوچان روی داده، که از تقریر و تحریر خارج است. بعد از هزیمت بلوچان، عالیجاه نواب احمد خان لغاری که یار غمگسار [سید] میان غلام مرتضی شاه و سید کاظم شاه بوده، عبور دریا نموده، زیر قلعه [بهکر] رسیده، کنار دریای کرڑی (۵) فروکش، و از غم و الم یاران

(۱) خُرجین = دوپله بافته پشمی است که مسافران اسباب سفر را دران انداخته بر راحله بار می نمودند.

(۲) الف: توز [؟]. (۳) ک: میر خیکی خان [؟].

(۴) الف: کشش کنان.

(۵) ک: کهرای. الف: کهرری. در خود زبان سندهی اصل این نام کتر^۱ ری است، صور دیگر آن تصحیف کاتبان است. سندیان کرڑی چقوری^۲ کده^۳ عمیق را هم گویند. این جای عمیق دریا زیر قلعه بهکر واقع است.

غمگساران خود، اشکر حسرت از دیده تاسف میریخت و دست افسوس بهم می سائید، و محاسن شریف را باین همه درازی میلرزانید، و در مقابله اعدا، قدمی پیش نمی رفت. و فتح محمد خان غوری و محبت خان مری و غیره که در ناله لاله واه پنهان بودند، بعد انطفای نایره جنگ، از ناله مذکور، چون مردگان سر از دخمه گورستان بیرون کشیده، یحیی و یسار نگاه کنان، هراسان، افتان و خیزان، دوان دوان خودها را برکشتی رسانیده، عبور دریا نموده، داخل لوهری شدند، و شکر حیات تازه، بدرگاه حق جلّ و علّی شانه بجای آوردند.

عالیجاه سمندر خان، بفتح و فیروزی کامیاب گردیده، در میدان جنگ، علم فتح و نصرت نصب ساخته، و تقاره فیروزمندی بلند آواز نموده، جانب میران اعلام کرده که: من در مدت العمر هفتاد و دو [۷۲] جنگ نموده ام. و در هر جنگ از کشتها پُشتها کرده ام. و این جنگ هفتاد و سوم [۷۳] بود، الحمد لله که از کشتها خالی نمانده. ییاری ایزد باری، و اقبال لایزال شاهنشاهی، شاهد فتح و فیروزی هم آغوش اولیای دولت گردیده، و گوی فتح و نصرت، از میدان و غا برده ام. الحال میدان جنگ صاف افتاده، هرگاه احدی از ایشان، خیال مقابله دارند، بسم الله این گوی و این میدان! و این چاه و [این] ریسمان! و این ساقی و این جام! هر که هوای جرعه نوشی این باده در سر دارد، خوش باشد، که این چنگ جنگ، عجب نغمه حزین دارد، و محک امتحان جلادت مبارزین جهان است.

با وجود اینهمه نغمه خوانی، احدی از امیران مذکور، دوباره
سر شورش، از گریبان مقاپه بر نیاوردند، و مانند صورت بیجان،
حیران و پریشان این واقعه هایلر گردیده، بر لشکر بلوچان
خود نفرین میکردند، و در میدان تدبیر، دو اسپه میخواستند.
آخر رفته رفته طرف امیران حیدرآباد، رخ بهاد شدند، و معالجه
این هزیمت فاحشه را موقوف بر تدابیر افلاطونی امیران
حیدرآباد گذاشتند.

در بیانِ ماتم داری بلوچانِ کشته گان که در جنگ سردار سمندر خان کشته شدند

دیرِ دلتِ دیوانخانه^۱ قضا و قدر، اعنی قلم سیه رقم،
که مضمونِ نویس فقراتِ شادی و غم است، از سیه چاهِ مداد^(۱)
حزن و اندوه، سوادِ الوجهی^(۲) حاصل نموده، چنین مرثیه^۳
این واقعه^۴؛ هایلہ بر صفحه^۵ بیان نگارش میدهد که: در سنه
یکهزار و دوصد و چهل و هشت هجری، بعد هزیمت لشکرِ
امیران خیر پور و کشته شدنِ (۳) سران و عمدگان و غیره،
در ملک سنده، دهل ماتمداری، در خانهای بلوچان، از غمِ
کشتگان بلند آواز گردیده، منسوبان و اخوان و عزیزان
کشتگان، کلاهها از سر برداشته، و بر زمین زده، و لباسهای
سیاه پوشیده، و رویهای خود را بناخنِ حسرت خراشیده، گریبانها
چاک زده، و بر سرها خاک انداخته [مردان یا حسین یا حسین و]
عورتانِ معجزه^(۳) را دریده، بزبان سندهی میگفتند:

هئی هئی جو جوان هو، جنگ جو پهلوان هو [یعنی چطور
جوان بود، و در جنگ چقدر پهلوان بود؟] اگر نعماتِ ماتمداری
کشتگان، از قانونِ قلم سرائیده شود، هر آینه شرحِ مطوّل می شود،

(۱) که: مداد [۱]. (۲) سوادِ الوجهی = سیه روئی.

(۳) ک: شدند [۱]. (۳) معجزه = چادر.

به مختصر مدعا باید کوشید، بهر صورت: [بیت]

خدا کشتی آنجا که خواهد برد

و گر ناخدا جامه برتن درد (۱)

در امور (۲) قضا و قدر، جای دم زدن نیست: [بیت]

عالمی را در دمی ویران کند

اوست سلطان هرچه خواهد آن کند

امیرانِ خیرپور، بعد از چنین چشم زخم، چشمِ حیا را بالا
نمیکردند، و دم بدم عرقِ انفعال بر جبینِ حالِ خود آورده،
از بی تدبیری [و] تعجیلِ کاریِ خود نادم، و از بلوچانِ لشکر
خود، افسرده دل گردیده، بزبانِ حال، بیانِ این مقال
میفرمودند: [بیت]

گر خواجه من خواجه حسن خواهد بود

ما را نه جواب و ترس خواهد بود (۳)

اگر این بلوچانِ رستم دستان، باین همه جلادت و مردانگی
که دارند، و غواص بحر شعور و دانائی میباشند! دیده شود
که هاقبتِ کار کجا سر کشد؟

از آنجا که سردار سمندر خان بر سمند خوشترنگ فتح و فیروزی
سوار گردیده، فرحان و شادان، ققاره زنان و شلکی اتواب کتان

(۱) ک: دارد [؟]. (۲) الف: در کهنه کارخانه قضا و قدر

(۳) این بیت در ک، ب نیست. در الف بصورت شکسته متن موجود
است، که شاید مصراع دوم چنین باشد: "ما را نه چوب و نه
رسم خواهد بود".

از مکان سکهر (۱) رخ نهاد. شکارپور، و بقطع مسافت، مشرف دولت استیلام [اولیای] دولت گردیده، و آداب عبودیت و بندگی بجای آورده، فیلهای هر بار متاع (۲) تهنیت، و شبارکبادیهای فتح و فیروزی، پیشکش اولیای دولت نموده، بخلاص فاخره^۳ تعظیم و تکریم و آفرین، از سرکار اشرف اعلی سرفرازی یافت.

در حین معاودت، لشکر اولیای دولت، از پس غنیمت بلوچان، در وقت جنگ، چنگ مدعای خود را بهنای غنیمت خوب رنگین ساخته بودند. کلاههای تالپوری از زربفت و کیمخواب و مخمل و خود بافت (۳)، و درائی کاشان و لوئی های رنگین لار (۴)، از روی استهزا^۴ بر سر خودها کج نهاده و تفنگهای اعلی و شمشیرهای باربند طلا و نقره، بکمر و دوش، و سپرهای کرکدن در پس پشت آویزان، و دف زنان، رقص کنان، دست افشان، بذله خوانان، نغمه گویان، خیزان و دوان و تفنگ زنان و قرابین (۵) شلک کنان، داخل شکارپور شدند.

مردم تماشا بین، از خواص و عوام شکارپور، بمشاهده این حالت در حیرت، [در عبرت] چندین نغمات حزین نسبت بامیران سنده، از چنگ زبان می نواختند. اولاً همین که هر که از

(۱) ک : سهکه [؟]. (۲) ک : امتاع.

(۳) الف : خود باف.

(۴) این همه نامهای البسه فاخره آنوقت اند.

(۵) قرابین یا غرابین = نوعی از تفنگ قدیم.

روی متابعتِ نفس نافرجام، از راهِ شریعت بیضا برگشته، هرآینه برگشته بخت گردیده . دوم هرکه با بزرگان افتاد در افتاد ، اولیای دولت که پادشاه و مالکِ ملک و حق دار بوده ، و هم مهمان و مسافر ، امیرانِ سنده از بس غرور دولت (۱) و ایلات [و] الوسان ، هیچ پاس ادبِ او را نگاه نکردند .

کفار باوجودِ قساوتِ قلب ، هم پاسِ ادب و رعایتِ مهمان میکنند . این همه شاست از بی ادبی باحکامِ دینِ مبین است ، که در صورتِ چنین عظم و اقبال و خدم و حشم ، از دستِ قدرقلیلِ جمعیتِ لشکرِ اولیای دولت ، هزیمت یافته ، خود را رسوایِ عالم ساختند .

غرض ازین قسم چندین سخنان از خود تراشیده (۲) و بیان می نمودند . ازان روز اسب که پرده رنگ و بوی گلزار سنده بر باد رفته . ازانجا که دنیای بیوفا محل (۳) عبرت و جای حسرتست، باین زالِ مکتبواره ، دلبستگی نشاید . و برطبقِ مضمون :

چيست دنیا، کهنه زالِ پُرفنی مکاره‌اي

لولیِ آدمِ فریبی ، ساحری ، عیاره‌اي

دیو طبعی ، چابلوسی ، بد سرشتی ، بد رگی

ماده غولی، کوز پشته، لاشه‌اي (م)، پتیاره‌اي (ه)

(۱) الف : غرورِ دولت و امیری و ریاسِ هیچ .

(۲) الف : خراشیده . (۳) ک : محال .

(م) لاشه = زبون و لاغر [— غناث] .

(ه) پتیاره = آفت و بلا [— برهان] .

مست عهدی ، بیوفائی ، زود رنجی ، ظالمی
 کنده پیری ، قحبه‌ای ، شوهر کشی ، خون خواره‌ای
 هر که دل بندد بدین زال فسونگر ، هیت او :

ابلهی ، لایعقلی ، دیوانه‌ای ، بیکاره‌ای
 فی الجمله زال (۱) جهان مکاره ایست لبریز شراب مکر و
 تزویر ، و عروس دوران جهان ، خونخواره ایست آدم کُش
 چون در نظر سر مستان باده عرفان ، اموال و اسباب جهان ،
 وجود پشیزی ندارد ، هر که را مست تعلق او بینند معدوم
 انگارند ، و دیده حقایق بین را از ما سویی الله پوشیده در همه
 حال ، هیت :
 که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو
 تعلق دل داشته باشند .

(۱) زال = پیر سفید موی [— غیاث] .

دربیان آمدن امیران سنده

باعسا کر باراده* مقابله، و مصالحه* اولیای دولت، واقعه* ده

مدیجی (۱) و مصالحه نمودن شاه

مصلح قلم خیر رقم، که قترات نویس خیرالامور است، در صلاحیت این مدعا، چنین بیان می نماید که: هرگاه در سنه یکهزار و دوصد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری مطابق ماه صفر، اولیای دولت، بهزیمت لشکر امیران خیرپور پرداخته، هم آغوش شاهد فتح و نصرت گردیده، امیران حیدرآباد از دریافت این باد مخالف هزیمت امیران خیرپور، چون گرد باد، از خشم و عناد برخاستند، و جمع آوری قشونات ایلات الوسات بلوچان نموده، و تجهیز سامان محاربه گرفته، بعزم مقابله* اولیای دولت، از حیدرآباد، چون باد سریع السیر، روانه و بقطع منازل، منزل انداز. لاژکانه. امیران خیرپور [هم] معه* حشم چشم زخم خورده رفته بامیران حیدرآباد ملحق شدند.

درین اثنا انواع انواع اخبارات مختلفه امیران ممدوح، صورت

(۱) ک: بدیجی [؟] که صحیح آن مطابق الف، ب: مدیجی است، در تعلقه نوشهرو مریوط سکهر و شکارپور برکنار نهر گار در ۲۰ میلی جنوب شکارپور و ۲۶ میلی لارکانه واقع است [—گزیتیر سند ۵۰۵]

لشکر گرفته به اولیای دولت، هرگز اخبارات مختلفه، در گوش سماعت نیاورده، بتوکل علی الله بجمعیت چهار هزار لشکر سوار و پیاده و هشت عرابه توپ، از باغ شاهزاده نقل فرموده، در باغ شاهي متصل شهر شکارپور طرف جنوب منزل انداز گردید. امیران مذکور از لاژکانه برآمده، و کنار دریا گرفته، آهسته آهسته بقطع مسافت، وارد موضع مدیجی، و لوازم (۱) منازل کشتی ها از راه دریا به همراه خود داشتند، بخیال اینکه: مبادا به مقتضای - کَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ، غَلَبَتْ فِئَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ - (۲) صورت مقدمه مجادله از آئینه فتح، منعکس و رخنمائی (۳) کرده، پس لوازم (۴) کشتی ها، بوقت کار فرار بکار خواهد آمد، و از طوفان هزیمت نجات خواهیم یافت.

باین همه لحاظها، امیران موصوف، باز ابواب رسل و رسائل به پیشگاه اولیای دولت مفتوح ساختند، و خدا ام کرام ذوالاحترام مطلع انوار - أَوَلَيْكَ الْمُقَرَّرُونَ - (۵) مظهر آثار - لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا يَحْزَنُونَ - (۶) جناب عرفان مآب پیر میان نظام الدین صاحب و پیر میان فدای محی الدین صاحب سرهندي (۷) را بطریق رسالت، بحضور امنای دولت مامور نمودند.

(۱) الف: نواره [۴]. (۲) قرآن، البقره، ۲۴۹ ج ۳.

(۳) الف: رخنمای گردد. (۴) الف: نواره [۴].

(۵) قرآن، الواقعة ۱۱ ج ۲۷. (۶) قرآن، البقره ۳۹ ج ۱.

(۷) رک: تعلیق نمبر ۱۷.

پیر صاحبانِ مدوح، بعد از استیلام، از کنز العرفانِ هدایت، و خزانه العلومِ صلاحیت، ارشاد فیض مهلد (۱) مصالحه با اولیای دولت تلقین و بیان نمودند. سرکار اشرفِ معاشی در مراقبهٔ فکر [فرو رفته، آخر از توجه ظاهر و باطن پیر صاحبانِ مدوح، سر از مراقبهٔ فکر] و عاقبت اندیشی بر آورده، روی ارادت (۲) از کلامِ مفخر نظام پیر صاحبانِ مدوح، بر نتافته، گردن ارادت و انقیاد در دایرهٔ صلاحیت نهاده، جویای معشوقهٔ مدعای ما فی الضمیر خود گردیده، عالیجاهان محمد شریف خان ضبط بیگی و قاضی محمد حسن (۳) را به اتفاق جناب پیر صاحبانِ مذکور، طرف امیران موصوف مامور نموده. در حین ملاقات اولاً امیران بغرورِ حشم، قانونِ خشم ساز کرده، از روی حکمِ عملی، چند نعماتِ موافق و مخالف، از چنگِ زبانِ عالیجاهانِ مذکور در نوا آوردند.

بعد این همه نغمه طرازی در مقام سلوک آمدند. و عالیجاه بهادرخان کهوکر امیر کبیر خود را به پیشگاهِ اولیای دولت روانه نمودند، که عالیجاه مذکور، بوساطتِ سردار سمندر خان که باهم دَمِ موافقت و یکجود (۴) میزدند، و از خوانِ الفت، مایدهٔ اتحاد میخوردند، مشرف استیلامِ اولیای دولت

(۱) الف: فیض ایجاد.

(۲) الف: روی آرائی [؟].

(۳) رک: تعلیق ۲۷.

(۴) الف: یگان وجودی.

گردیده، و بتدائیر عاقلانه و تجویزات فرزانه، برضا جوئی سرکار اشرف پرداختند. و مبلغ چهار لک نقد، عوض اخراجات و هانصد (۱) نفر شتران بجهت بار برداری در سرکار اشرف دادنی کردند. و یک لک روپیه عوض ناف مالی (۲)، بخوانین و امرای اولیای دولت خدمت کردند، و هم انجام (۳) نمودند: که عالیجاه بهادرخان معه یکصد سواره تا به قندهار حاضر رکاب نصرت مأب اولیای دولت خواهد بود.

بعد این همه عهد و پیمان و ادای مبلغان و دادن شتران، امیران ممدوح، سرکار اشرفه را از شکارپور روانه خراسان نمودند. و خودها را بر زورقها و سندیسهای (۴) خاص بنگله دار (۵) [سوار] ساخته، و بزبان صدق ترجمان - بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِلِهَا و مُرْسِلِهَا، اِنْ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۶) رانده، و لنگر کشتیها برداشته، درمیان تیغه دریای موج زنان، فرحت و خرمی کنان، چون باد، تشریف فرمای حیدرآباد گردیدند. و امیران خیرپور بغیر و عافیت راجع خیرپور شدند. و از اینجا که

(۱) الف: مهار شتران.

(۲) ناف مالی = در زمان قدیم به نامهای مختلف از مادونان باج و خراج می گرفتند، مانند سر چربی یی، بروت چربی، ناف مالی وغیره. اما در نسخه ب این مبلغ پنجاه هزار روپیه است.

(۳) انجام = در اینجا بمعنی قرارداد است.

(۴) سندیس = در سنسکریت بمعنی پیام و قاصد است [قاموس هندی ۳۸]. شاید در اینجا کشتیهای تیز رفتار پیام رسان مقصد باشد.

(۵) بنگله = قصر. (۶) قرآن، هود، ۴۳ ج ۱۲.

دُنیا دار مکافاتست، هر چه بکاری بدروی . [بیت]

هر آنکه تغمِ بدی کِشت و چشمِ نیکی داشت
دماغِ بیهده پخت و خیالِ باطل بست

چون امیران سنده، دفعهٔ اول در مقدمهٔ سردار محمد عظیم خان، باوحد قسم عهد و پیمان، باولیای دولت بردِ فریب بازی، که ذکر آن مافوق مندرج است باختند، و هیچ مراعاتِ ننگ و ناموس نکردند، آخر رفته رفته نتیجه یافتند. چشم زخمِ هزیمت امیران خیرپور و کشته شدنِ امرای عالِمقام و سرکردگانِ عظامِ یکطرف، و خسارهٔ اخراعاتِ لشکرکشی و دادنِ مبغلان و شترانِ باولیای دولت دگر طرف، و خندگیِ عالمِ خواص و عوامِ علاوه بران! ازانجا که در آغازِ کار ملاحظهٔ عاقبتِ کار باید نمود: [بیت].

اول، اندیشه و انگهی گفتارِ پایِ پیش آمده است و پس دیوارِ هر گاه امیران در ابتدا برای شترانِ اولیای دولت، بر شترانِ بادی، بهوایِ نفسانیِ سوار نمی شدند، و شتران را باولیای دولت میدادند، هرگز این بارِ بلندِ ناموس از شترانِ اقبالِ امیزان، بر زمینِ هزیمت نمی افتاد.

و دیگر اینکه - خَیْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا - (۱) است. هر چیز که از حدِ اعتدال می گذرد، دران خلل های فاحش بهم رسند. در اوقاتی که امیرانِ سنده مالیه گذار پادشاهِ خراسان بودند، همانوقت گلزار دولت ریاست سنده، روز بروز در

(۱) حدیث صحیح است، که شرح آن در حواشی گذشته گذشت.

نشو و نمای ترقی دولت که هر خاص و عام از گلزار دولت اسیران موصوف، گلهای آرزو بداسن مراد خود می چیدند (۱).
 هر گاه بموجب اشاره باغبان قضا و قدر، گلزار دولت سلطنت خراسان، از تند باد خزان بی اعتدالی و ستم، سر به زرد روئی کشیده، انواع انواع گلهای فتنه و فساد در خراسان سلطنت، متبسم شدند. امیران سنده [بمقتضای - بی مدعی فضل خدای - دانسته] دست تصرف در ملکهای متعلقه شکارپور دراز نمودند. و بدکاران و دزدان را حرکت دادند، که تا دهن دروازه شکارپور بتاخت و تاراج غربای رعایای شکارپور می پرداختند. تا اینکه اکثر ملکهای متعلقه، در احاطه تصرف خود آوردند. فقط چهار دیوار قلعه شکارپور گذاشته بودند، دران هم چشم طمع داشتند، که کتی بدست خواهیم آورد؟ (۲)
 تا آخر رفته رفته ملک شکارپور را به بهانه خالصه سنگه، در تحت تصرف خود آوردند.

بعد تصرف شکارپور، هیچ تمثال خوبی و بهبودگی در مرآت مراد خود ندیدند، بلکه در هر سال بیک بلا مبتلا می شدند. تا از طفیل شکارپور ملک سنده را هم برباد دادند. از آنجا که - الحیر ص شوم والحریر ص محروم - (۳) چون امیران سنده هر قدر که هوای زیاده طلبی میکردند، روز بروز تیرگی بی برکتی، در دولتخانه آنها راه می یافت، تا بعدیکه

(۱) الف: می چیدند.

(۲) الف: خواهیم نمود.

(۳) یعنی آرزو و آرمند معروم است، مقوله عربی است.

دانه^۱ اسپان اصطبل خاص، از البار خائنه پیدا نمیشد، تا نصف شب توتره‌های اسپان، بر دکان‌های بازار میگردیدند (۱) .

(۱) خود شاه شجاع در واقعات [ص ۸۳] درین باره می نویسد:
 "بندگان ما ساعبر نوروز فیروز که واقع ۱۳ رمضان سنه ۱۲۳۹ هجریه بود، بجانب لارکانه حرکت فرموده، بیک منزلی رونق افروز شدند. میر نور محمد خان و میر محمد نصیر خان ولدان نظام‌الملک مرحوم که به بندگان ما در حین حیات پدر نهایت اخلاص و محبت داشتند، اگرچه در ابتدا خود را از طریق صواب پدر ظاهراً بدر کردند، اما حرف ملامتی بر ایشان نیست، چراکه بقرابت و عزیزداری حق بجانب ایشان بود، که زباده ازین نمک‌هاش جراحت خیرپوریان می شدند، مگر باز در مال کار اندیشیده، بوصایای پدر عمل نموده، پای از دایره^۲ ادب بیرون نتهادند"^۳

در بیان رفتن اولیای دولت جانب قندهار

و جنگ نمودن با سرداران قندهار و هزیمت یافتن او

سلطان قلم زرّین رقم ، که سریر آرای ولایت سغندانی است ، در اقلیم مدعا ، چنین بیان مینماید که : در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری مطابق ماه صفر ، بعد مصالحه^۱ امیران سنده ، اولیای دولت [از] شکارپور متوجه^۲ سفر خراسان شدند (۱) . عالیجاه میر محراب خان (۲) برومی والی قلات ، به تعارف و مهمان داری سرکار اشرف بخوبی پرداخته ، از حدود ملک خود سالمآ و غانمآ گذرانیده ، همراه همراکب اولیای دولت ، رونق افزای شال کوٹ (۳) گردیده . درانجا لشکر افغانان از هر طرف به پیشگاه اشرف رجوع آوردند ، تا رفته رفته چهل و پنجاه هزار ، جمعیت لشکر شده .

(۱) آغاز شهر ذی القعدة سنه ۱۲۴۹ هجری [— واقعات ۸۶] .

(۲) رک : تعلیق نمبر ۳۹ .

(۳) نام قدیم کویته تالکوٹ است ، و آنرا شال هم می گفتند . در زبان پشتو این نام تاکتون مروج است . قدیمترین ذکر این ناحیت را مقاسی در ضمن شهرهای والستان بلام [شال] کرده است [— ص ۵۰ . احسن التقاسیم ، لیدن ۱۹۰۶] .

بعد از اوتراک (۱) چند ایام، از شال کوٹ، اولیای دولت، لوائی فلک فرسای عزیمت ست قندهار بر افراشته. عالیجاهان سردار صاحبان هر یک سردار کهندل خان بمقتضای کوه دلی خود چون کوه الوند، پای استوار در قلعه قندهار قایم نموده استقرار گرفت. دوم سردار رحمدل خان از بس رحمدلی [دل] رحم از قندهار بر نگرفته. سوم: سردار مهردل خان سلسله مهر و محبت را از معشوقه کامرانی قندهار از دست نداده. هر سه اخوان بر خوان اتفاق همدم مواید یکجود و وفاق گردیده، معه جمعیت سه هزار لشکر عمله و فعله خود، تجهیز سامان جنگ و آذوقه قلعه بندی گرفته [در] اندرون قلعه قندهار بتوکل علی الله، هوشیار و برقرار نشستند، و داد همت و مردانگی از دست نداده، پای نهاد رکاب توسن مقابله و مجادله شدند.

هر گاه اولیای دولت، رونق افزای قندهار کهنه (۲) ویرانه گردید، در این اثنا اندازه هفتاد و هشتاد هزار لشکر از طایفه افغانان در سرکار اشرف جمع آمدند، و چشم امید در خزانه

- (۱) اوتراوی یا اتراق = در تورکی بمعنی توقف کردن در سفر است [نظام ۱- ۱۶۷]. در نسخه الف بجای این کلمه تمکث است.
- (۲) شاه شجاع از بندر ذاکر واقع جنوبی شرق قندهار آمده در قلعه نادری توفت کرد [واقعات ۸۹]. این همان قلعه است که نادر شاه افشار در سال ۱۱۵۰ هجری محاصره یکساله قندهار در جنوب شهر کنونی قندهار بنا نهاده بود، ولی مسکون نشد. و چون اعلیحضرت احمد شاه ابدالی شهر کنونی قندهار را بنا کرد، شهر کهنه نادرآباد بکلی متروک گردید. اکنون فقط آثار قلعه و بروج آن نمایانست.

سرکار اشرف داشتند ، و "شاه بابا" می گفتند ، و از سرنای (۱) زبان ، باواز بلند در زبان افغانیه نغمها می سرائیدند و می آمدند : شاه بابا چیره دی ، الله دی را وله ، زموژ سترگی اوس روشانی سویی ، ستا دشمنان به پیاری د خدای او اقبال د پادشاه ژوندی نه پریژدو ، تخت پادشاهی ستادی (۲) .

یعنی پادشاه بابا کجاست (۳) ! خدای ترا بیاورد (۴) الحال چشمهای ما روشن شد ، دشمنان [ترا] پیاری خدای [و اقبال پادشاه] زنده نخواهیم گذاشت ، و تخت پادشاهی از شما ست .

غرض در صورت نزولِ اجلالِ لویِ انسانی دولتِ واقع^۵ قندهار کهنه ، سردار صاحبان ، ابوابِ حصار قندهار بر روی خود مسدود ساخته ، و اتواب بر برجهای قلعه سوار نموده ، از شلک اتواب و شبخون صرفه نمی کردند . تا مدتِ چهل و پنجاه روز مابین لشکرِ طرفین ، گرگ جنگی و شبخونی واقع بود . و سردار صاحبان ، چشم انتظار ، بر مقدمِ امیر دوست محمد خان داشتند .

چون در رسیدن امیر ممدوح در (۵) قندهار ، بسیار روزها دیر و فرصت کشیده ، آخر از روی مصلحتِ وقت ، تا رسیدنِ امیر دوست محمد خان از کابل ، فیما بینِ اولیای دولت و

(۱) الف : سرنای .

(۲) این جملات پشتو را از ک حذف کرده اند . در الف ، ج به املای

مغلوطی نوشته شده ، که مطابق معاویه پشتو تصحیح شد .

(۳) ک : کجائی . (۴) ک : آورد .

(۵) ک : واقع^۵ قندهار .

سرداران قندهار، سخنان مصالحه بواسطتِ امراء و مقربین در پیش شدند، که در این اثنا امیر دوست محمد خان معه جمعیت دوازده هزار لشکر، و چند عرابه توپ، از کابل داخل قندهار گردیده.

اگرچه پیش از ورود امیر موصوف، دوسه مرتبه، لشکر اولیای دولت، بر قلعه قندهار جلوه ریزی ها نمودند، لیکن قادر نشدند. بلکه بسیاری از لشکر سرکار اشرف، از ضربات توپ و تفنگ قلعه گیان تباه شدند. آخر شبی لشکر اولیای دولت، نردبانها برداشته، در شب تاریک چون عیاران، آهسته آهسته زیر قلعه رفته ساکن شدند و منتظر بودند، که هر گاه لشکر خواب بر قلعه گیان استیلا آورد، همانوقت نردبانها بر دیوار قلعه گذاشته، جلوه ریزی در اندرون قلعه خواهیم نمود، و حالا که لشکر اولیای دولت، از خواب اجل غافل! هر گاه زیر قلعه رسیدند، از قضای کردگار، جیوش نوم (۱)، که اخ الموت (۲) است، بر حصار وجود لشکر اولیای دولت هجوم آورده، که از خود خبری نداشتند. تا آنکه شهنه (۳) آفتاب عالمتاب، بر چهارسوق بازار روز نشسته (م)، اولیای دولت منتظر و گوش هوش طرف قلعه قندهار بر لشکر ماموره خود داشت، که از راه نردبان اینک داخل اندرون قلعه مذکور میشوند. لیکن (ه) دید: هیچ غوغائی بر نمی آید، و آفتاب سر از گریبان

(۱) جیوش نوم = لشکر های خواب. (۲) اخ الموت = برادر مرگ.

(۳) شهنه = عس و محافظ شهر. (م) ک: نشیند.

(ه) الف: لیکن هیچ غوغائی بر نمی آمد.

بپراهن صبح میکشد، و خبری از لشکر ماموره^۱ قلعه معلوم نمی گردد، که چه شدند؟ و کجا رفتند؟

بعده حکم بر شلک توپ (۱) چھوتی داد، همین که آواز توپ [مذکور] بلند شد، لشکر امنای دولت، که در زیر قلعه غرق در پای خواب غفلت بودند، یکبارگی بیدار گردیده دیدند، که صبح سرکشیده، دست افسوس می مائیدند. لاچار از خوف اولیای دولت، نردبان ها بر دیوار (۲) قلعه گذاشته بالا شدند.

مردم قلعه گیان سابق هوشیار، و از صدای توپ چھوتی هوشیار تر شدند، و بر فراز (۳) تخت و چوکی قلعه، خبردار خبردار میکردند، که درین اثنا لشکر شاه، از نردبانها سر بالا کشیدند. مردم قلعه گیان بر آنها جلوه ریزی نموده، بضرب توپ و تفنگ و سیوف (۴) از نردبان حیات، در خندق ممت انداختند، و لشکر اولیای دولت نتوانستند که داخل اندرون قلعه شوند. اکثری از ابواب اجل، داخل قلعه فنا شدند و بقیه هزیمت یافتند.

فی الجمله در عرصه^۲ چهل و پنجاه روز، لشکر سردار صاحبان از ترک تاز و جنگ و جدل، با جیوش اولیای دولت تقصیری نکردند. خواب و آرام بر طرین ناگوار بود.

لیکن بعد ورود امیر دوست محمد خان، سردار صاحبان

(۱) چھوتی = یک نوع توپ قدیم بود.

(۲) الف: نردبانها در قلعه. (۳) الف: برگ بخت و چوکی [۴]

(۴) سیوف = جمع سیف بمعنی شمشیر.

هار بر ولایت نشاط [و فتح] و انبساط دست یافتند، و در
حفل آرزو، شمع اتفاق بر افروخته، در فکر و بندوبست
اتر شاه گردیده، بمصلحت وزیر تدبیر، بر اسپ همت سوار
گردیده، و از روی شطرنج بازی فریب امرا و خوانین خود،
بیر ممدوح نهایت در اندیشه و دغدغه بود، و برانها چندان
عتماد نداشت.

اکثر خوانین امیر موصوف، در ظاهر با امیر ممدوح در
سواقت می باختند، و در بواطن رخ التفات با شاه داشتند.
زین جهت اراده امیر موصوف همین بود، که فیل هندوستان
نفاق را به کجک های اخلاص از ساحت دل رانده، بر اسپ
مصلحه سوار شویم، که مبادا از دغا بازی امرا و خوانین،
پیاده وار، حیران میدان هزیمت شویم.

از آنجا که امیر موصوف در مضممار (۱) این مدعا، با خوانین و
برادران خود دو اسپه می تاخت، لیکن پادشاه کارخانه قضا و قدر
نگذاشته، که مابین اولیای دولت و سردار صاحبان ممدوح،
صورت مصلحه از مرآت تمنا رخ نما گردد.

(۱) مضممار = میدان اسپ دوآلی [غیاث].

در بیان مقابله نمودن سردار صاحبان قندهار و امیر دوست محمد خان

باولیای دولت، و هزیمت شاه، و رفتن جانب قلمه^۱ سالو خان

سپه سالار قلم مشکین رقم، که معرکه آرای سخن طرازیست
در میدان این مدعا، چنین ترکتاز بیان می نماید که: هرگاه
در سنه یکهزار و دوصد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری، امیر
دوست محمد خان از کابل، با هشتم داخل (۱) قندهار گردیده،
و با سرداران قندهار برادران خود، همدم مواید خوان اتفاق
گردیده. همانوقت اولیای دولت که در شهر قندهار کهنه،
نزول اجلال داشتند، از روی مصلحت، ترک قندهار کهنه اختیار
نموده، که مبادا امیر دوست محمد خان، آب روان جویبارهای
قندهار بگیرد، از عطش (۲) آتش جنگ، لشکر ما بخاک تباهی
افتد، باد وار متوجه^۲ طرف باغستان و انهار آب گردید (۳).
هر چند اسرای خوانین، به پیشگاه اولیای دولت، در باب
عدم تحرک نوای فلک فرسا، از شهر قندهار کهنه التماسها
نمودند، هرگز بگوش نیاوردند تا آنکه موجب اراده مبارز

(۱) الف: وارد قندهار. ج مانند متن.

(۲) الف: از آتش عطش جنگ لشکر ما بخاک تباه افتد.

(۳) این باغستان، متصل جنوب و غرب شهر قندهار است.

قضا و قدر، اولیای دولت از شهر قندهار، معه خدم و حشم برآمده در باغها و کنار انهار رسیده، تمامی قشونِ اولیای دولت که قریب هفتاد هشتاد هزار بودند، همه روبسوی خود، در باغها متفرق و باغی باغی آرام در حصار سایه درختان شدند.

امیر دوست محمد خان چون دید که: اولیای دولت، شهر [کهنه] قندهار بامید تسخیر شهر نو قندهار گذاشته، در باغها کلچینِ نزولِ اجلال گردیده، از استشامِ ازهارِ این معنی، موجب شگفتگی غنچه مددگاری بختِ خود دانسته، در صورت تغیر لباسِ سرِ خود سوار شده، استدراکِ حقیقتِ لشکرِ اولیای دولت نمودند. دید که جمعیتِ لشکرِ امّتای دولت، همه متفرق و پراکنده در باغها زیر سایه درختان به آرام، چون سایه بر زمین افتاده اند. از اینجا زود برگشته، در لشکر خود آمده، حکم دادن تنخواه لشکر خود بمستوفیان داد. چون مستوفیان به دادنِ تنخواه مهتاه شدند، در این صورت امیر موصوف، سه هزار لشکر جرّار به همراهِ خود گرفته، و هم سردارانِ قندهار معه جمعیتِ لشکر خود از قلعه قندهار برآمده باتفاقِ یکدیگر از روی تجویز [فرزانه]، بعضی رفته، شهر کهنه قندهار گرفتند. و برخی ها از هر طرف دسته دسته لشکرها شده، از هر چهار طرف، بر لشکرِ اولیای دولت که در میان باغات افتاده بودند جلوریز شدند.

اکثری از لشکرِ اولیای دولت که در میان باغها پنهان شدند، و اکثری نایره آتش جنگ [و] جدال را در اشتعال آورده اند، و نحوی کشت و خون واقع شده که از کُشتهها پشتهها شدند.

نزدیک بود : که جمعیت لشکر سردار صاحبان درهم و برهم گردیده در عین شعله افروزی مقابله و مقاتله مسمی شیخ شاغاسی (۱) که از روی فریب بازی از طرف سرداران گریخته آمده بعقبه بوسی سرکار اشرف مشرف گردیده سلام نمود، و بخلاع فاخره سرفرازی یافت .

چند ایام در رکاب اولیای دولت حاضر بود . در روز جنگ شاغاسی مذکور حیلۀ بر انگیزته، در لشکر اولیای دولت، همین آواز می داد : که شاه گریخت ! و در اردوی شاه، دست غارت دراز کرد . و لشکر اولیای دولت چون این آواز شنیدند و ایشیک آقاسی را دیدند که غارت می نماید، سراسیمه و حیران این واقعه شدند . و حالانکه امنای دولت در میدان و غا (۲)، سرگرم محاربه بودند . و کیول (۳) بمعهد پلتن خود طنبور جنگ می نواخت . و از بس ضربات و تفنگها دود بر فلک پیچیده . جوانان سر باز خراسان، پروای اتراپ نکرده، جلو اسپان رفق شتاب برداشته، خودها را در پیش (م) مذکور رسانیده، دست به شمشیر کردند، و کیول مذکور را اسیر و دستگیر نمودند ، و

(۱) ک : مهی شیخ شاغاسی . که صحیح آن در متن از الف ، ج

گرفته شد . کلمه شاغاسی مفقوث ایشیک آقاسی تورکیست ، بمعنی

حاجب و ناظم دربار شاهی [—نظام] .

(۲) ک : دغا [؟] و غا بمعنی جنگ است .

(۳) این شخص انگلیس بود برای شرح حالش [رک : تعلیق نمبر ۳۰]

(م) الف : خودها را در میان پلتن رسانیده .

توپها را بدست خود آوردند (۱) .

بعد گرفتاری کمول مذکور، تفرقه هزیمت، در لشکر اولیای دولت افتاده عالیجاه سمندر خان برادر زاده خود را دران جنگ بقتل داده طرف شمال کوٹ فرار بر قرار [اختیار] نموده و عالیجاه بهادرخان کهوکر که از اسران سنده برکاب شاه بود، او هم اسباب و حیمه و فرش و فروش و دیگ و دیگری بر آتش بار کرده، معه سامان دیگر گداسته زبان سنده می گفتند :
- پیچو پٹائن مار یو- یعنی بگریزید افغانان کشتند و روی در گریز نهادند، و رخ بملک سده کردند.

و علی هدالقماس : هر کس حاص و عوام، از لشکر اولیای دولت، بصورت و نفسی آواره دشت فرار شدند و خود بدولت بندگان اقدس، بعد معاینه صورت سکست لشکر خود، عنان تابی را لاچار عنیمت دانسته، و صنادیق خزانه شکستانده، از تقد آنقدر در خرحین های چرمین انداخته، بر شش اسبان پیش خدمتان و دیگر سواران معتبران سوار نموده، نوسن سواری خاص خود را مهمیز کنان، تیز و طرف حدود ملک هرات گردیده . چنانچه از بیم تعاقب، دو منزل عظم را یک منزل ساخته [بجر ثقل] و رنج مسافت سخت کشیده، داخل قلعه

(۱) این جنگ بقول شاه سحاح روز سه شنبه ۲۲ صفر ۱۲۵۰ هـ [در مطبوعه کابل ۱۲۴۵ غلط طبع شده] واقع شده که شاه این روز را نحس اکبر شمرده بود [واقعات ۹۷].

عالیجاه سالو خان گردید (۱) .

ساری اطمینان نفس سوخته اش شده . لیکن عالیجاه سالو خان هم اسر کبیر و صاحب الوسان و قلعه جان خود بوده، که از دست سالوسی شاهزاده کامران والی هرات رهائی نداشت . اولیای دولت فز از سالوسی سالو خان در هراس، و نفسی نکام دل نمیزد . هر چند نامبرده بدل جوئی اولیای دولت بسیار پرداخته، لیکن اطمینان خاطر اولیای دولت نمی شد . طوعاً و کرهاً (۲) چند روز در قلعه عالیجاه سالو خان آرام پذیرفت .

(۱) شاه شجاع از قندهار بسوی عرب حرکت کرده، بعد از عبور دریای هیرمند که بفاصله صد کیلومتر در غرب قندهار است، به موضع دوسنگ و واشیر و سرحدات سیستان رسیده، در قلعه لاش و جوین مرکز سالو خان اقامت کرد . و علی حان بلوچ والی سیستان و غلام رسول خان ولد بزرگ سالو خان ازو پذیرائی کردند و تا دو ماه آنجا توقف کرده، مهمان سالو خان و عمر او گلزار خان بود . درین اثنا ناسهای شهزاده کامران برادر زاده وی که حکمران هرات بود رسیده، و شاه را دعوت آمدن هرات نمود . و نیز قایم مقام حکمران مشهد، خسرو میرزا بن نائب السلطنه عباس میرزا نامها فرستاده و آمدن شاه را به مشهد خواهش کرد [واقعات ۹۸ بعد]

ولی شاه ترفوت و چنانچه بیاید بسوی قلات رجوع نمود .

(۲) یعنی بخوشی و ناخوشی و دل خوش ناخوش .

در بیانِ بعدِ هزیمتِ اولیای دولت

تمام اسباب و سامان و خیام و غیره بدستِ یغمای

سردار صاحبان قندهار افتاد

ادهم (۱) خوش خرام قلمِ شکنِ رقم، که منازل پیمای
طریقی سخنوریست، در قطعِ منازل این مدعا، چنان ترکتا ز
بان می نماید که: هرگاه در سنه یکهزار دوصد و چهل
و نه [۱۲۴۹] هجری (۲) مطابقِ ماه صفر، از جنگِ سرداران،
اولیای دولت هزیمت یافته، رخ نهاد قلعهٔ عالیجه سالو خان
شده. سردار صاحبان قندهار اراده داشتند، که در تعاقب شاه
بروند، لیکن امیر دوسف محمد خان به مخالفتِ سردارانِ
موصوف پرداخته، احدی را نگذاست، که در تعاقبِ اولیای
دولت، حرکت کند.

حصول این فتح و نصرت را از حملهٔ مددگاری بخت خود
میدانستند، و کوسِ نشاط در میدان انبساط می نواختند، و
از میدان و غا، بسیار غنمت از خیام گلگون و اتواب و هزارها
بنادیق و صدها صنادیق (۳) و اسبان و غیره سامان، از لشکر هزیمت

(۱) آدهم = اسپ سیاه (— غیاث) .

(۲) چنانچه در صفحه گذشته گفتیم، سنه وقوع جنگ ۱۲۵۰ هـ است.

(۳) صنادیق = جمع صندوق .

نر اولیای دولت، بدست عساکر فیروزی مآثر سردار صاحبان مدوح افتاد، که از تعداد خارج است. و بعضی از سپاه ماه جم جاه، که طرف ریگستان فراری شده بودند، سواران جرّار کرا، از لشکر سردار صاحبان، در پی آنها رفته، هرجا که می یافتند می کشتند، و اسامه و جامه و همپانی زرهای آنها را تصرف می شدند. تا چند مدت این رسم زد و برد از هر چهار طرف گرد و نواح قندهار، در کوه و صحرا و دیهات جاری بود.

دیگر اینکه: پانصد نفر پیاده، روهیله، از لشکر شاه باهم یک آواز تفنگ اتفاق گردیده، و بر سر کوه رفته، تفنگها را پر نموده، بدست اتفاق گرفته، بمردانگی خود نشسته بودند، بخیال اینکه: هرگاه از لشکر سردار صاحبان بر سر میان آمده، یکبارگی بشلک تفنگها، صید سر پنجه، اقتدار خود خواهیم نمود، بعده هرچه بادا باد! و لشکر سواران سردار صاحبان هم، چون این اتفاق و احتیاط مردم روهیله معاینه نمودند، جرأت رفتن، بر سر مردم روهیله بالای کوه نمی کردند. و زیر کوه، دور از ضرب گوله، تفنگ گردا گرد کوه، طایف (۱) بودند.

تا مدت دوسه روز همین حالت مابین روهیله (۲) و لشکر سردار صاحبان واقع بود. آخر یکی از سرداران بر سر کوه پیش مردم روهیله رفته و بدلاسانی و استمالت آنها پرداخته، و بعهد

(۱) طایف = گردنده و طواف کننده. (۲) ک: رد حیل [۹]

و پیمان، دل آنها را خوش ساخته، و امان جان بآنها داده، از بالایی کوه، بزیر آورده، تمام اسلحه ازانها گرفته، ابواب ارتخاص، بر چهره حال آنها کشاده مطلق العنان کردند.

و مسمی کیول (۱) را که معلّم و سرکرده پلاتن بود، او را امیر دوست محمد خان نوازش خلعت و تعظم و تکریم نموده، پیش خود در سلک ملازمان مسلک نمود. امیر موصوف با وصف نفاق امراء و خوانین لشکر، از روی تدابیر فرزانه و همت بهادرانه، گوی فتح و فتروزی، از سدان جنگ اولیای دولت برده، و تمامی اسباب محاربه اولیای دولت از اتواب و غمره بدست خود آورده، و دست رخصت از برادران سردار صاحبان قندهار گرفته، تشریف فرمای کابل گردیده. و سردار صاحبان قندهار نیز در قندهار، هم آغوش شاهد آرام و کامرانی شدند. و بنوازش ملازمان جانباز نمک حلال خو، و بسزای مردم نمک بحرام می پرداختند. و از خبر گیری اولیای دولت نیز غافل نبودند.

(۱) داستان این انگلیس را که بعدها مسلمان شده در تعلیق نمبر ۳۰ بخوانید.

در بیانِ رفتنِ اولیایِ دولت در (۱) قلعهٔ سالو خان
و آمدنِ خلف شاهزاده کامران بنا بر کمکِ اولیایِ دولت، و
فراری شدن از قلعهٔ مذکور، ورخ نهادنِ جانبِ قلات، و آمدنِ

سردار رحمدل خان در تعاقبش

خنک (۲) قلم تیز رقم، در عرصهٔ این مدعا، چنین حولان
بیان می نماید که : هر گاه اولیایِ دولت در سته، یکهزار و دو
صد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری (۳)، بعدِ هزیمت قندهار
داخلِ قلعهٔ عالیجاه سالو خان گردیده . عالیجاه مذکور در
تعارف و مهمانداری امنایِ دولت، از خود قصوری نکرده، دم بدم
بدلعهوئیِ اولیایِ دولت می پرداخت .

(۱) الف : واقعه قلعه سالو خان .

(۲) الف : خنک . ولی بمناسبت کلمات عرصه و جولان، خنک صحیح
اسب، بمعنی اسب سفید [— غیاث] .

(۳) صحیح آن چنانچه گذشت ۵۱۲۵ هـ .س . زیرا جنگ فیصله کن
آخرین بعد از محاصره ۵۲ روزه شهر قندهار در سه شنبه ۲۲ صفر
۱۲۵۰ واقع شده و شاه شجاع به لاش و جوین گریخته ازانجا از راه
قلات بلوچ و سند و بیکانیر بتاریخ ۱۷ ذی قعدة ۱۲۵۰ هـ لودیانه
رسید . [— سراج ۱- ۱۲۵] .

چونکه عالیجاه مذکور صاحب (۱) ایلات والوسات بود، باز بتدارک سامان جنگ و جمع آوری قشونات تازه می پرداخت . لیکن هرگاه این نوای چنگِ عزیمت چنگِ اولیای دولت، بسمع گوش بندگان شاهزاده کامران والی هرات رسید، از آنجا که مابین شاهزاده موصوف و عالیجاه سالو خان، صورتِ مخالفت و کینه دیرینه واقع بود، شاهزاده کامران بخیال اینکه مبادا عالیجاه مذکور، از روی عداوت دیرینه، باولیای دولت سازش نموده، رخ نهادِ دارالسلطه هرات شوند . پس در صورتِ اتحاد و اخلاص، خلف خود را معه چهار راس اسانِ خاصه و چیزی تحایف نفیسه، معه جمعیت لشکر بجهتِ استمداد اولیای دولت مامور نمود، و هم نامه ای باین مضمون نوشته فرستاد :

نوشتن نامه شاهزاده کامران در خدمت اولیای دولت
 مامور نمودن خلف خود

”همیشه رایاتِ عالیات، در معارک میادین (۲) معاندین دولت باشعاعات (۳) فتح و فیروزی جلوه گر بوده، شاهدِ دولت سلطنت هم آغوشِ اولیای دولت باد !

درینوقت تمثالِ این اخبار بر مرآتِ ضمیر محبت نظیر ما رخنمای گردیده که : از تقدیرِ الهی جل شانه، اولیای دولت، از دستِ سرداران قندهار، که همیشه با خاندان

(۱) الف : مالک .

(۲) الف : معارک مبارزین معاندین دولت .

(۳) اشعه = جمع شعاع و اشعاعات مزید علیه آنست .

عظیم الشانِ ما ، در مقامِ عناد می باشند ، چشم زخم خورده ،
رونی افزای قلعه^۱ عالیجاه سالو خان گردیده اند .

ازین معنی افواجِ اندوه و تشویش ، بر حصارِ وجودم بسیار
استیلا آورده . از آنجا که اولیای دولت عموی بزرگ و بجای
پدر بزرگوار من می باشند ، اگر باین طرف هرات تشریف فرمای
شوند ، عینِ سعادت و سرفرازی ما ست ، و بر طبقِ مضمون :

[بیت]

رواقِ منظر چشمِ من آشیانه^۲ تست

کرم نمایی و فرود آ ! که خانه خانه^۳ تست

بالفعل شاهزاده سلطان علی خاں خود را معه^۴ جمعیت لشکر و
ارمغان ، مامور خدمتِ اولیای دولت ، که مشرف عتبه بوسی (۱)
گردیده ، بهر حال مترصد (۲) فرمان خواهد بود .

هر گاه این نامه^۵ شاهزاده کامران به پیشگاهِ اولیای دولت ،
شرفِ ورود آورده ، بعدِ مطالعه^۶ آن ، افواجِ تفکرات و عساکر
خیالات ، از هر چهار طرف ، بر حصارِ وجودش هجوم آورده
با خود گفت که : استمدادِ شاهزاده^۷ موصوف بجای خود ماند ،
لیکن صورتِ فساد رخنمای نگردد . ازان بهتر همین است
که پیش از رسیدن شاهزاده سلطان علی خاں شاهزاده کامران ،
خود را ازین ملک بیرون کشم ، که خار خار سالوسی سالو خان
یکطرف ، و اندیشه^۸ آمدن شاهزاده^۹ مذکور دگر طرف ! که مبادا

(۱) عتبه = چوبِ پائین در [- غیاث] .

(۲) مترصد = نگران و منتظر .

گرفتار آیم (۱) .

آخر به تحويز [ي] جان خود را از قلعه^۱ عاليجاه سالو خان کشيده، از راه ريگستان (۲) که سخت ترين راه می باشد، بعه^۲ عمله و فعله^۳ خود، رخ نهاد. قلات ملکی عاليجاه مير محراب (۳) بروهي گردیده. سردار صاحبان قندهار که [همیشه] مستخبر (۴) احوال اولیای دولت بودند، هر گاه از روانگی اولیای دولت، از قلعه^۴ عاليجاه سالو خان، طرف قلات مطلع شدند، همانوقت عاليجاه سردار رحمدل خان معه^۵ شش هفت صد سواره جرّار خوش اسبه، از قندهار سوار گردیده، بخیال اینکه پیش روی اولیای دولت بگیرد. لیکن :

عنقا شکار کس نشود دام باز چین !

(۱) شاه شجاع درین اندیشه حق بجانب بود، زیرا کامران مرد الفسار گسیخته‌ای بود، که وزیر فتح خان را کور کرد و کشت، و پدر خود محمود و عم خود حاحی فیروزالدین را رانده بر هرات دست تصرف یارید. بنا بران شاه شجاع نیز ازو امیدى نداشت، و عاقبت حالش در هرات همان بود که برادرانش دیده بودند. ازین روست که شاه شجاع سفر صعب یکساله را از سیستان تا لودهیانه بر رفتن هرات ترجیح داد .

(۲) این ریگستان از حوالی سیستان تا جنوب قندهار در جنوب افغانستان و شمال بلوچستان ممتد است .

(۳) رک : تعلق نمبر ۲۹ . در (ک) براهوي است. در الف : بروهي و این صحیح است که قبیله ایست از بلوچ .

(۴) مستخبر = خبرگیر و پژوهنده^۶ حال .

سردار ممدوح در عرض راه، باولیای دولت ملاقی نگردیده .
چون سرکار اشرف سالماً و غانماً (۱) داخل قلات شدند، عالیجاه
میر محراب خان [بروهی] در بجا آوری اداب بندگی اولیای
دولت، خود را معاف [و مقصر] ندانسته (۲)، دمت ادب پر
حینه، عبودیت بسته ایستاده بود، و از اهتزاز نسایم خدمتگذاری،
هر دم شکفتگی بخش غنچه خاطر اولیای [دولت] بوده، تا
اینکه روز سوم سردار رحمدل خان وارد قلات شده، و به همراه
عالیجاه میر ممدوح، در خصوص طلب بازوی شاه، معرکه آرای
گفتگو و قیل و قال گردیده . میر موصوف بجواب صاف پرداخته
بسردار ممدوح گفت که : کفار باوجود قساوت قلب هم عار
میدانند که بازوی مهمان (۳) ادنی کشیده، بدست معاندش
بدهد، چه جائیکه پادشاه نامدار باشد .

با وصف این همه خاندان [ما] که پادشاه کوهستان
گفته می شویم، باین همه [ایلات] الوسات بلوچستان، چگونه
روا دارم، که بازوی اولیای دولت، از گلیم (۴) بلوچیه خود
کشیده، بایشان بدهم، و چهره خاندان خود را بخط و خال
بی تنگی خود آرایش دهم؟ این خیال خام، سردار صاحب از
سر بیرون کشیده، و گیرد این امر محال نگردند، که هرگز

(۱) یعنی بسلامتی و غنیمت یابی .

(۲) الف : نداشته .

(۳) الف : مهمان را کشیده .

(۴) الف : از حکم بلوچیه .

تمثال این آرزو در آئینه مراد خود نخواهد دید .

فی الجمله بعد از چند ایام سردار رحمدل خان صورت مدعای خود را در مرآت (۱) مقصود ندیده ، بی حصول مدعا ، باد پیمای از قلات ، روانه قندهار گردیده و اولیای دولت چند روز در قلات اقامت گرفته ، از اینجا برآمده ، رونق افزای مکان گنجابه (۲) ، و در اینجا متفکر (۳) و متردد خاطر گردیده ، که از کدام راه عازم دارالامان لودیانه شوم . هرگاه از راه هرنائی و داجل (۴) اتفاق رفتن اولیای دولت واقع شود ، پس از خار خار سو مزاج خالصه سنگه رفته نمیتوانم (۵) ، که مبادا خار راه گردیده ، خار اذیت و ضرر او ، در پای راحتم خنّاد . و اگر از راه سنده میروم ، مبادا بلوچان سنده از غم کشتگان خود ، در جوش و

(۱) مرآت = آئینه .

(۲) گنجابه از مضافات سیوی است . کوه سیتور بصورت نصف دایره دران افتاده و در مابین همه دشت است که راه قندهار ازان میگذرد . طول آن صد کروه است از دریا تا سیوی ، و عرض آن شصت کروه است . باد سدوم دران می وزد [—معصومی . ۱۳] .

(۳) ک : متفکر [؟]

(۴) هرنائی = در سطح مرتفع زیارت به شرق کویته در حدود چهل میل واقع است ، و تا لورلانی بر خط آهن ۳۵ میل فاصله دارد . اما داجل در جنوب دیره غازیخان بفاصله چهل میل بعد از جام پور واقع است . ج : از راه هژند و داجل .

(۵) زیرا درانوقت دیره غازیخان و اسمعیل خان و تمام پنجاب در تعریف سکه بود ، و شاه را بایستی که ازان راه بگذرد .

خروش آمده ، ساتماداری تازه نمایند .

چون اولیای دولت ، چند یوم در گنجا به ، از گنج فکر و تدبیر خود زر (۱) این معنی را بر محکم امتحان دانش میزد ، و در میزان عقل و دانائی خود می سنجید ، که در این اثنا ، عالیجاه سردار سمندر خان ، از ملک سیوی بر سمند عزیمت عتبه بوسی سرکار اشرف سوار گردیده آمده ، مشرف استیلام اولیای دولت شده . باز در فکر تحرک سلسله جمع آوری قشونات شدند ، که در این صورت از تقدیر ناظم سلسله کاپانات ، پای صحت عالیجاه سردار سمندر خان در سلسله سخت بیماری مبتلا گردیده . آخر از سلسله جنبانی این سلسله دست بردار گردیده ، و در پیشگاه اولیای دولت ، متحرک سلسله [التماس] ارتخاص گردیده ، روانه ملک سیوی اماکن مالوفه خود گردید . درانجا رفته ، رفتن سفر آخرت اختیار نمود و از [دار] دنیا و مافیها آزاده شده و سلسله هوا هوس خود را با خود برد (۲) .

ازانجا که هر گاه آوازه سلسله گسیختن نفس عالیجاه سردار سمندر خان ، بسمع مبارک اولیای دولت رسید . پس سلسله حزن و اندوه را در شورش آورده ، و سلسله انتظام مجموعه عساکر سوار و پیاده از دست داده ، و بتوکل علی الله از گنجا به

(۱) ک ، الف : ازین مدعا [؟]

(۲) تاریخ مرگ سمندر خان بامیزئی اواسط سال ۱۲۵۰ هـ در یک منزلی بهاگ است [— واقعات ۱۰۲] . بهاگ در ۳۳ میلی جنوب دادهر واقع و از سی ۶۵ میل فاصله دارد .

کنج. کنج. صبر در دل اختیار نموده ، رخ نهاد. ملک سنده ،
و بقطع منازل ، منزل انداز مکان روجهان (۱) و از انجا سرعتاً
کوچ منزل نموده ، تشریف فرمای ملک لاکانه شد .

(۱) روجهان = برکنار راست دریای سنده در مدیله شمال شرقی
شکارپور واقع است .

در بیان رونق افزائی اولیای دولت در مکان روجهان

و رفتن سید محمد تقی شاه برادر سید محمد کاظم شاه از شکارپور

[به] تعاقب اولیای [دولت] طرف روجهان ، و پیش از رسیدن

او سرکار اشرف وارد لاژکانه شد

ناظم قلم خوش رقم ، بر توسن این مدعا سوار شده ، تیز
رو بیان میشود که : هر گاه اولیای دولت در سنه یکهزار و
دو صد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری (۱) ، بعد هزیمت قندهار
از گنجابه بقطع منازل ، داخل مکان روجهان گردیده ، عالیجاه
سید محمد تقی شاه ناظم شکارپور ، بمجرد شنیدن این خبر
اولیای دولت ، بنا بر خیال بیهوده مال تعرض اولیای دولت ، از
جوش مرحوم عالیجاه سید محمد کاظم شاه برادر خود ، از شکارپور
معه ترک سواران شکارپور از طایفه افغانان و قدری سواران
سندھی بادی (۲) ، که بدون مواجب ، محض بخوشامدی خشک
و خالی جبه ها (۳) پوشیده و مندیلهای ململ و دودامی (۴)

(۱) صحیح آن چنانچه گذشت ۱۲۵۰ ه است .

(۲) بادی = مغرور و یا سوار اشتر بادی .

(۳) ک : خالی جبه های و جبه های پوشیده [؟] .

(۴) الف : دداسی [؟] ظاهراً دودامی نام رختی بود . ج : دورانی .

فرنگی بسر بسته و ریشها را بروغن چرب ساخته و شانه^۱ عاج داده، و پروتها را به پیچ و تاب علم ساخته و شمشیر و سپرها بکمر و شانه آویزان نموده، و چون خمیر ماش [پوینده] گردنهای خود را از افتخار علم نموده، خرامان خرامان در کجهری ناظم. مذکور آمده، سلام می نمود [ند].

آنها را ناظم مزبور، روغن بتلسان (۱) بسرپای اعضای خوشامد و تلامی مالیده، راغب تیارگی ساخته، بهمراه خود برداشته، در مقابل و تعرض اولیای دولت، بسرعت تمام از شکارپور روانه^۲ [طرف] مکان روجهان گردید. هرگاه ناظم. مذکور در ده جاگن (۲) رسیده، درانجا خبر شد، که اولیای دولت، بلا توقف از مکان روجهان تشریف فرما بسمت لاژکانه (۳). ناظم. مذکور از دریافت این خبر، چون مار در پیچ و تاب آمده زهر عصه و خشم بگفتن سخنان لایعنی نسبت بسرکار. اشرف بر جان خود میریغ و میگفت: ای کاش! باولیای دولت اگر مقابل میشدم میدیدند که چه کارهایی می نمودم.

ترک سواران حاشیه نشین، به ناظم مذکور میگفتند: آری! در جلادت و جوانمردی ایشان هیچ شکی نیست. بیت:

گر گدا پشرو لشکر اسلام بُود.

کافر از نیم توقع برود تا در چین!

(۱) بتلسان = درختی است کوچک که از برگ آن روغن گیرند [غیاث]

(۲) ک: جاگن [؟] که صحیح آن جاگن است، که فاصله ۱۲ مای

شمال غربی شکارپور [— گزیتیر سند ۲۸۱].

(۳) ک: لدوکانه [؟].

آخر ناظم مذکور از ده جاگن باز اراده رفتن لاژکانه
بتعاقب شاه نمود، و عنان توسن تیزگام، معه ترک سواران
مذکور، جانب لاژکانه گردانید.

درین صورت لشکر اوزبک جوع (۱)، بر حصار وجود
ترک سواران هجوم آورده، بناظم مذکور التماس نمودند که:
معالجه بیماری جوع، بیک لقمه علاج پذیرد، و فساد سیری
بقصد (۲) قصه‌اد و نوک نشتر و صد جلاب رنگ نگیرد.
درینوقت از سیری شکم در گذشتیم. نهایت اگر به لقمه نانی
ناشتا دریا بند، بسیار خوب خواهد شد.

از آنجا که ناظم مذکور ماشا' الله سفره همت خود چنان
گسترده دارد، که گریه ابو هریره را باستخوانی و ریزه نانی
نخواختی. باوجودیکه ترک سواران مذکور بر طبق مضمون:

بیت

عقده امساک ممسک و نشد مانند قفل

تا کلید آسا، کسی انگشت در کونش نکرد

پرده حیا را از رخ برداشته، بار دیگر التماسها بناظم
مذکور کردند، لیکن هرگز به لقمه ناشته ترک سواران مذکور
نپرداخت. و سفره تکلم را کشاده، بمواید سخنان شیرین
خوشامد آمیز هریک ترک سواران مذکور پرداخته، از آنجا شکم

(۱) جوع = گرسنگی.

(۲) یعنی رگم رگزن.

گرسه ، بشدت سرما و باد سرد ، روانه^۱ لاژکانه (۱) شدند ،
 که افتان و خیزان ، بوقت وسط لیل ، داخل لاژکانه گردیدند .
 ترک سواران از سی مانند گی منزل دراز و گر سنگی ، فرش
 زسن شده افتادند ، و از خود خبر نداشتند ، تا آنکه قرص خورشید
 از سفره^۲ فلک فیروزه رنگ سر بر آورده که چند قرص نان در سفره
 پیچیده ، و قدری مسکه و دوغ ، همت ناشته^۳ ترک سواران مذکور ،
 حاضر آوردند . ترک سواران سر از خواب مانند گی برداشته ، سفره
 نانی با قدری مسکه و دوغ دیده ، با یکدیگر نگاهها کرده ،
 این نغمه را از سرنای (۲) زبان راندند : [رباعی]

ای کاسه^۴ بو ساه و دیگی تو سپید

از آتش [و] آب هر دو بیریده امید

وان سسته (۳) نشد مگر باب باران

و این گرم نشد مگر نتاب^۵ خورشید

این رباعی نسبت^۶ ناظم^۷ مذکور خوانده گفتند که : [مصرعه]

کوفته را نان تهی کوفته است

بخواند (۴) و زهر مار نمائند ! که سزای ما ترک سواران

بادی همین است ، که " نخورده و نرده و درد^۸ گرده " که بر

(۱) ک : لدوکانه [؟]

(۲) الف : قربای .

(۳) الف : وان سسته نمی شود مگر از باران

وین گرم نمی شود مگر از خورشید

(۴) الف : بخورند و زهر مار نمایند .

ناحق در مقابلۀ اولیای دولت، با چنین ناظم صاحب کرم [!] ترکناز نمودیم.

از آنجا که ناظم مذکور را چه لیاقت و چه قدرت بود، که متعرض حال اولیای دولت میگردد، لیکن بسبب کشته شدن مرحوم [سید] محمد کاظم شاه برادرش و بجا آوری خدمات اولیای رفته بود، که چیزی در عرض راه از اولیای دولت، از سال دنیا اخذ نماید. لیکن بکام دل نرسیده، و به بیهوده خود را و ترک سواران شکار پور را هلاک و خوار نمود.

بعد مراجعت از لاژکانه، با ترک سواران خود، در مسافت سخنان و تکلم [نمودن] همین ترکناز بیان می نمود، که بمقتضای "در عفو لذتی است که در انتقام نیست" امروز باین وقت، انتقام برادر خود از شاه گرفتن امر آسانست، لیکن در خانه مایان امیران سنده آمده است چه باید کرد! [بیت]

بدی را بدی سهل باشد جزا

اگر مردی احسین الی من آسا (۱)

چون انسان (۲) را اگر دسترس نیکوئی باشد، پس پای در راه بدی گذاشتن، عین بی جوهریست بر طبق مضمون :

تا توانی در نیکو زیور دستار کرد (۳)

سنگ بد کاری زدن بر سر، گل دیوانگیست

(۱) یعنی نیکوئی کن با کسیکه بدی کرد.

(۲) الف: ایشان.

(۳) الف: تا توانی در نیکو زیور دستار کن. ج: ناتوانی در نیکو زیور دستار کرد.

دوستی با دوستان چندان ندارد منتی (۱)
هر که با دشمن نکوئی میکند مردانگیست

ناظم مذکور اینچنین سخنان معرفت نشان بیان کنان، چون
بومِ شوم سایه انداز سکارپور گردید [فقط] تا چند مدت در حین
کچه‌ری، به پیش خاص و عام، همین نغمات را از قانون زبان
می سرائید.

محفل نشنان کچه‌ری، بعض جنگ بحسین را نسبت اسیران
سنده و ناظم مذکور مینواختند، و برخی‌ها از راست قولی از زیر
و بم طنبور جواب، همین آواز میدادند که: "خانه نشیمی بی‌بی
از بی چادرست نه از مستوری".... (۲) ملخ چه خفته چه بیدار!
اگر امیران سنده همت و حمیت (۳) میداستند، پس اولیای
دولت را از ملک سنده نمی گذاشتند، قلعهٔ بهکر و شهر
شکارپور چه قدر مالیه دارد، که در صورت این همه اسباب
دولت و بلند ناموسی از اولیای دولت دریع میدارند. غرض
ازین قسم چندین سخنان، حریفان نسبت اسیران سنده و ناظم
مذکور بیان می نمودند.

(۱) الف: نیتی.

(۲) ... ملخ در ک نیست. در الف پیش از ملخ یک کلمه
بصورت [کبر] به نظر می آید. ج: کبر چه خفته که صحیح
آن [ی] بجای [ب] خواهد بود.

(۳) ک: جمعیب.

در بیان رسیدنِ اولیای دولت در لاژکانه (۱)
و عدم التفات میر اسمعیل شاه مختارکار لاژکانه، و گفتگوی

مابینِ اولیای دولت و مختارکارِ مذکور، بموجب حکمِ

امیران روانهٔ حیدرآباد گردیدن (۲)

مختارکار قلم مشکین رقم، که ناظمِ امور ولایتِ سخن طرازیست، در انتظامِ این مدعا چنین می پردازد که: هرگاه اولیای دولت، تشریف فرمای لاژکانه گردیده، درانوقت عالیجاه خلاصهٔ حاندانِ عظام میر اسمعیل شاه والد مرحوم محمد کاظم شاه بعهدۂ مختارکاری لاژکانه مامور بود. اوشان از سوز و جوش فرزند خود، مرحوم مذکور، با اولیای دولت در مقام ترشروئی و تلخ گوئی و بددعائی آمده و به تعارف و مہانداری اولیای دولت نپرداخته.

هر چند اولیای دولت، طرف میر اسمعیل شاه گفته فرستاده، که سرکار اشرف از کشته شدنِ فرزند شما میر کاظم شاه، بسیار ناخوش! باوجودیکه سرکار اشرف، چندین مرتبه دستخطهای مبارک، طرف فرزند شما نوشته فرستادم، که شما بمنزلۂ فرزند سرکار اشرف می باشید، به خاطر جمع خود را در حضور برسانید، اگر ملک شکارپور، از سرکار اشرف شد، از طرفِ سرکار اشرف، شما حاکم خواهید (۳)

(۱) ک: لدوکانہ [؟]. (۲) الف: شدن. (۳) ک: خواهند شد.

شد. و اگر از امیران گردیده هم مالک میباشید!

با و صبر این همه صدور دستخطها هرگز فرزند شما، نه پیشگاه اشرف نیامده، و خود را با لشکر امیران خیرپور ملحق نموده، بدست خود خود را هلاک نموده. سرکار عمداً فرزند شما را نه کشته و نه گفته بود، که شما در جنگ بیائید! دین صورت، هیچ عتاب شما، طرف سرکار اسرف نیست، خود کردگی (۱) را عاجبی نمی‌باشد. تقدیر الهی چنین بود. این ترش روئی و تلخ گوئی شما، نسبت بسرکار اسرف از چه روست؟

از آنجا که میر اسمعیل شاه، شخص ذی هوش و دانادود، سخنان اولیای دولت را راس و برحق دانسته، سربگریان خاموشی کشیده. بعده از مقدم اولیای دولت در لاژکانه، حقیقت را معصل، بذریعه عریضه، جانب امیران حیدرآباد و موکلان خود عرض نمود.

امیران موصوف هرگاه ازین ماجرا اطلاع یافتند، در ساعت پروانجات، در خصوص تعارف و خدمت گذاری اولیای دولت [و] روانگی جانب حیدرآباد، سواری کشتیها بنام مختارکار لاژکانه و دیگر کار داران، بتاکید تمام صادر شدند، که بدان موجب سرکار اشرف تشرف فرمای جانب حیدرآباد گردیده سید ابراهیم شاه خلف میر اسمعیل ساه، بتا خدمتگذاری اولیای

(۱) الف: خود کردنی.

دولت، تا به حیدرآباد ماسور گردید (۱) .

هرگاه اولیای دولت، رونق افزای حیدرآباد شدند، امیران حیدرآباد در تعارف و مهمانداری سرکار اشرف، دقیقه‌ای از دقایق نا مرعی نگذاشتند . تا چند روز اولیای دولت در حیدرآباد مکث (۲) پذیر بودند . و درحین شمع افروزی بزم ملاقات با امیران سنده آنچه که شرایط خیر اندیشی و بهبودگی نسبت بامیران ممدوح بودند، همه را اولیای دولت بامیران ممدوح فهمایش نموده، که سرکار اشرف را از دست خود ندهند، فقط ملک شکاربور و قلعه بهکر بسرکار اشرف واگذارند، که قرب و حواره سرکار، باعث چندین خوبی و بهبودگی ایشانست . و اگر ازین امر چشم پوشی نمودند، و این سخنان سرکار اشرف که محض خیر ایشانست، در گوش سماعت نیاوردند، پس یقین داند که تمثال خوبی در مرآت مقصود خود نخواهند دید، و دست افسوس و ندامت بر سر حسرت خود خواهند زد .

امیران موصوف دران زمان، از روی مصلحت وقت، بدلاسانی و استمالت اولیای دولت پرداخته التماس نمودند که : بالفعل سرکار اشرف تشرف فرمای لودیانه شوند، که بعد از چند ماه مابین خود صلاح و منجش نموده، نوعیکه مدعای مرکوز (۳)

(۱) شاه شجاع نخسب در سیون زیارت لعل شهباز شرف گردیده،

بعد ازان تاریخ ۲۹ رمضان ۱۲۵۰ هـ در حیدرآباد برکنار رود

فلیلی در باغ میرزین العابدین نزول کرد [واقعات ۱۰۳] .

(۲) ک : مکث . الف : مکث . (۳) الف : مذکور .

خاطر اولیای دولت خواهد بود، در بجا آوری آن شرایط خدمت گذاری، از روی صداقت شعاری بجا آورده خواهد شد.

فی الحمله امیران موصوف، بعد رضا جوئی سرکار اشرف، چیزی تحفه و تحایف و خیام و یک زنجیر فیل و چند هزار روبیه نقد عوض خرج راه، ناولیای دول داده و نفی خود (۱)، برکاب اولیای دولت مقرر نموده از حدود ملک خود سالماً گذرانیدند، که قطع منازل از راه جیسلیمیر (۲) بخیریب داخل لودیانه گردیده و شهد ملاقات منسوبان شیرین کام سده، هم آغوش استراحت و آرام گردیدند (۳).

(۱) الف، ح: و معتبری خود.

(۲) الف: حیسیر [؟]. ک: چلر [؟] صحیح آن جیسلیمیر است

که در شرق سد واقع است و در ح چنین است.

(۳) شاه شجاع گوید که: از راه جیسلیمیر و بیکانیر، تاریخ ۱۷ ذیقعد

[۱۲۵۰هـ] به لودیانه رسیدم [—واقعات ۱۰۳]. دریحا است که

شاه شجاع دفتر دوم واقعات خود را حتم کرده و بعد از آن دفتر

سوم را یکفر محمد حسین تاجر هراتی تکمیل نموده است.

در آخر دفتر دوم شاه شجاع داستان نا کامیهای خود را چنین

نگارش میدهد: "سلاطین با تاج و نگین را ازینگونه واقعات

سی رو داده و ایشان از سفله پروری روزگار، سختی و تعب

نهایت کشیده! قطع نظر از سابقین نظر در لاحقین باید نمود و

بر صفحه احوال ایشان مطالعه باید فرمود، که فرمان فرمای

ایران فتح علی شاه قاجار با وجود شوکت و اقتدار، در گرفتن

هرات، چه هزیمتها که ندیده، چه مشقتها که نکشیده.....

[بقیه بر پاورقی صفحه ۳۵۵]

(بقیه حاشیه صفحه ۳۵۴)

بندگان ما را از هزیمت لشکر و سفله پروری سپهر اخضر و سختی و تعب سفر، چندان باک و خطر نبوده و نیست، اما ازینجهت غمناک بل سینه چاکیم، که از نهایت اهتمام گلبن امید را زینت افروز گلستان جهان ساختیم، ولی تمایض نکرديم و نشو و نمایش ندیدیم آنقدر زحمت و مشقت و محنت و مؤنت در جمع آوری لشکر و فراهمی سامان جنگ و حفر بکار بردیم ... هیچ بکار نیامد ... امید این نیازمند بجناب کبریائی دراز است ... بینیم چه کند:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
 یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید . « [واقعات ۱۰۴]
 شاه شجاع بلاشک در سلاطین سدوزائی بعد از احمد شاه، مردِ داعیه طلب، فاضل و زحمتکش بلند همتی بود. از لودیانه تا هرات بارها تاخت، جنگید، باخت، برد. بیابانهای خراسان و هند را بارها در نوردید. سالها سفر کرد. کرورها روپیه گرفت و داد. با حکمرانان همسایه نیز در آویخت و ساخت، و بالاخر سر خود را در راه جهانداري داد. ولی هزار افسوس! که این همه استعداد در راه خانه جنگی بر باد رفت، و بدرد کشور نخورد! اگر دودمانهای معظم بارکزائی و سدوزائی را با هم افاق بودی و بر سر امارت و سلطنت با هم نجنبیدی، نبوغ و استعداد وزیر فتح خان و برادرانش و هم شاه شجاع بسود کشور صرف شدی. و آن کاخ عظیمی که احمد شاه ابدالی بنا نهاده بود سرنگون نیفتادی! [ح].

در بیان فرستادن وکلای امنای دولت، پیش

امیرانِ سنده

معه دستخط مبارک و استدعا کردن از ملک شکارپور و قلعہ

بہکر و حواب صاف داد امیرانِ مذکور، و مایوس شدن شاه

مانی قلم زرین رقم، کہ نقاشِ کشورِ چینِ سخنوریست،
نقشِ این مدعا را بر صحیفہٗ بیان چنین نگارش میندہد کہ:
اولیای دولت در سنہ یکہزار و دویست و چہل و نہ [۱۲۴۹] ہجری،
نقشِ این ہمہ سامان جمعیتِ لشکر و اسبابِ محاربات، کہ
ہرنگ آمیزی تدابیرِ فرارہٗ خود تیار نمودہ بودند از کاوش و
سامان کارخانہٗ قصا و قدر [در] حکمِ قندہار پرباد دادہ، و
چندین ہزار مردم از لشکر، عرقِ دریای قتل و قتال نمودہ،
بہرارت و بلخ کامی بسیار، رونق افزای لودیانہ گردید.

ازانجا کہ بادہٗ دولت و سلطنت را دردِ سر و خمار بسیار
است، اولیای دولت باوجود این ہمہ دردِ سریہا، با آنہم دست
آرزو از گریبان معشوقہٗ سلطنت کوتاہ نساختہ، بیش از بیش،
شایقِ اتصالِ معشوقہٗ سلطنت، و شب و روز مجنون وار صحرا
نوردِ خیالِ دمشقِ جمالِ لیلیٰ سلطنتِ خراسان بودہ، خسرو
آرزویش مانند فرہاد، جانِ شیرین میداد.

بعد از دو سہ سال در سنہ یکہزار و دویست و پنجہا و یک

[۱۳۰۱] هجری، و کلای خود را معه دستخط مبارک اعلی، جانب امیران حیدرآباد فرستاد و مضمون دستخط مبارک همین بود که: "آن عالیجاهان، عهد انجام با سرکار اشرف نموده بودند، که مابین خود صلاح و مشورت نموده، بعد از چند ماه، سرکار اشرف را خواهیم طلبانید. آنرا مدت سه سال گذشته، که هنوز مشورت و صلاح آن عالیجاهان باتمام نمی رسد. عجب مشورتی است! که انتهائی ندارد، و سرکار اشرف، آن عالیجاهان را خلاصه از اخلاص کیشان و خیر اندیشان دانسته مراسم خوبی و بهبودگی آن عالیجاهان از همه جهات ملحوظ خاطر سرکار اشرف میباشد، نمی خواهم که شیرازه مجموعه ریاست سنده آن عالیجاهان از انتظام افتد. و آن عالیجاهان از انقلاب روزگار و دوست و دشمن خبری ندارند، و در خواب غفلت رفته اند. وقتی که بالش از زیر سر ایشان کشیدند، و سر ایشان بزمین خورده، همانوقت چشم باز نموده، اینطرف و آنطرف [خواهند] دید، که بالش از سرم که برده؟ آنوقت خواهند دانست، که چه نحو صورت دارد. از آنجاکه قرب جوار سرکار اشرف، برای آن عالیجاهان بالش سر استراحت است، و از معاندان هر که باشد، از گزند آن در امان و آرام خواهند بود. و در صورت بودن سرکار اشرف اعلی، به همسایگی آن عالیجاهان، هیچکس از معاندان، هوس ملک سنده نخواهد کرد. بلکه روز بروز گلزار ریاست سنده، در نشو و نما و طراوت افزای ابدی خواهد بود. قلعه بهکر و چهار دیوار شکارپور، چندان

ملک زرخیز نیست. قلعهٔ بهکر محل اقامتِ اهلِ حرمِ محترمِ سرکار اشرف خواهد شد، و شکارپور خرجِ خوانِ سرکار اشرف است. نمی دانم که چه بدبختی و ادب‌باری است، که درین امر، دل بستگی آن عالیجاهان نمی شود. هر گاه [مجوز] این معنی در نظر آن عالیجاهان، امرِ محال و دشوار بنظر می آید، خود داند، لیکن یاد دارند که پنجروز پیش خواه پس، دستِ افسوس چون مگس به حس مالیده، بر سرِ ندامتِ خود خواهند زد :

من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم
تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

امیران موصوف با وصفِ این همه نوشتجات و فهمایشِ اولیای دولت، از بس بادِ غرورِ حیدرآباد، سخنانِ سرکار اشرف، چون باد دانسته، در گوش نصیحت نیوشِ خود نیاورده و در جواب دستخط، مضمونِ حیل و نیرنگ نوشته، و وکیل را بسخنانِ تملق و شیرین، خوش ساخته مرخص و از پیشِ خود روانه نمودند.

در بیان مایوس شدن اولیای دولت از امیران سنده
و سازش نمودن با سرکار انگلیسه بهادر، و رفتن اسکندر (۱)

برنس صاحب بجانب خراسان

شاه قلم زرین رقم، که صدر نشین اورنگِ سخنور است،
در انتظام مهام این مدعا چنین می پردازد که: هرگاه وکلای
امتای دولت، از امیران سنده باز آمده، و از عرایض امیران
مذکور، مضمون یاس سرکار اشرف [را] معلوم شده، درین
صورت اولیای دولت، بسیار افسوس خورده گفت: [ع] "حیف دانا
مردن و صد (۲) حیف نادان زیستن" از آنجا که بر اولیای دولت
ناگوار بود، که باستمداد و استظهار سرکار انگلیسه بهادر،
تسخیر ولایت خراسان نمایند و بر طبق مضمون:

رفتن بیای مردی همسایه در بهشت

حقا که با عقوبت دوزخ برابر است
چون از هر طرف از طایفه اهل اسلام، امید منقطع نمود،
بعده لاچار در باب گرفتن ولایت خراسان با اهالیان سرکار
انگلیسه بهادر بندوبست نموده: اولاً هالیجاها اسکندر برنس

(۱) رک: تعلیق نمبر ۳۱.

(۲) الف، ک: صد افسوس.

صاحب بهادر و لیچ (۱) صاحب بهادر و داکتر (۲) صاحب بهادر،
 بجهت دریافت احوال سده و خراسان در سنه یکهزار و دو صد
 و پنجاه و دو [۱۲۵۲] هجری وارد ملک سند و شکارپور شدند
 و بامیران سنده ملاقی گردیده، از روی دانش افلاطونی،
 تمامی دریافت احوال ملک سنده نمودند، و دانستند که اساس
 اعمار ریاض سنده فقط بر آب و گل است، چندان استحکامی
 ندارد، بمجرد تحرک باد مخالف، از پای خواهد افتاد.

چند روز صاحبان مدوح، در شکارپور متوقف بودند، و
 مردم شکارپور، برای دیدن صاحبان می آمدند. عالیجاه
 اسکندر پرنس صاحب، از خسته خود بیرون آمده، بمردم از روی
 تمسخر می گفت که: بیائید، دُم و ساخ ما را ببینید! مردم
 تبسم میکردند. کسانی صاحب مدوح میگفتند که: دُم شما

(۱) رک: تعلیق نمبر ۳۲.

(۲) دکتر نام شخصی بیس، یکفرطیب با این هیئت همراه بود.
 این وفد ریاض برنس در اواخر نومبر ۱۸۳۹ از طرف گورنر
 جرال هند لارڈ آکلید برای جریان تجارت دریای سده و انکشاف
 اراضی عربی آن مقرر شده بود، که لفتن رابر لیچ انجنیر
 لشکر بمبی و لفتن جان وڈ عضو بحریه هند و پرسبول دکتر
 لارڈ ایم - بی، اعضای این وفد بودند. و سنده و افغانستان را تا
 کابل و بخارا دیدن کردند، و راهبتهای مفصلی بر اوضاع
 سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نوشتند. شرح این سفر را خود
 برنس در کتاب یادداشتهای کابل طبع لندن ۱۸۴۲ ع در ۳۹۸ صفحه
 نوشته است.

دراز تا بولایت انگلستان، و شاخ شما در خراسان سر خواهد کشید! صاحب بهادر خنده میکرد.

غرض بعد از چند يوم، صاحبان ممدوح از شکارپور برآمده، در میان دریا بسواری کشتیها، دریا پیمایش کنان، روانه سمت دیره جات و باغان (۱) گردیدند، و از راه پشاور داخل کابل شدند. درانوقت آوازه روس (۲) گرم بوده. صاحبان ممدوح

(۱) ب: باغان. الف، ج: مانند متن.

(۲) امیر دوست محمد خان در سنه ۱۲۵۳ هـ ۱۸۳۶ ع برای مقابله رنجیت سنگه از دولت انگلیس و ایران و روس استمداد کرد. دولت روس پکنفر نماینده سیاسی خود ویکوچ را بکابل فرستاد، و لارد آکلند نایب السلطنه هند سر الکساندر برنس و میجر لیچ و لغتنب وڈ و مستر لارد را بحیث میشن اولین سیاسی و اقتصادی بکابل ارسال داشت. این هیئت سیاسی توسط اعتبار نامه ۵-۱۸۳۷-۱۲۵۳ هـ [بحضور امیر دوست محمدخان بکابل رسید و با گرمی و احترام پذیرائی شد. -حیات امیر دوست محمدخان، از: مودن لال ۱-۲۵۳ بعد] چون دولت هند برطانوی برای دفاع حملات محتمله روس، در افغانستان شاه دست نشانده خود را می خواستند، بنا برآن با شاه شجاع معاهده کرده، او را با قوای خود بر افغانستان سوق دادند، و در ماه نومبر ۱۸۳۸ جنگ اول انگلیس و افغان آغاز شد. شاه شجاع بتاريخ ۱۲ مارچ ۱۸۳۸ معاهده اولین خود را متضمن ۴ ماده با رنجیت بسته و اراضی اتک و پشاور را تا خیبر و سند به رنجیت گذاشت. و بعد ازان بتاريخ ۲۵ جولائی ۱۸۳۸ معاهده لاهور در ۱۸ ماده بین شاه شجاع و انگلیس و رنجیت سنگه امضا شد، و اتحاد حربی هر سه دولت را تصدیق کردند [افغانستان بعد از اسلام - حبیبی]

در کابل سرخوش باده ملاقات سردار فلک اقتدار خورشید
 اشتهار امیر دوست محمد خان گردیدند. و در خصوص انتظام
 سلسلهٔ والف و اتحاد مابین اولیای دولت شاه شجاع الملک و
 سرکار خالصه سنگه و رفع غبار قتنه و فساد، انواع انواع سخنان
 محبت آمیز و اقسام اقسام کلمات موافقت انگیز، در خدمت امیر
 موصوف، از قانون دانش، در نوا آوردند. لیکن امیر موصوف،
 در گوش سماعت نیاورده، آخر صاحبان ممدوح چون دیدند، که
 امیر ممدوح به هیچ وجه، در مقام سلوک نمی آید. بعده
 بطریق خفا بملاقات امرای عالی مقام و خوانین ذوالاحتشام و روسای
 کابل پرداختند. هر یک را بجای خود، بطمع و توقع معشوقه
 زر که عجب جوهریست فرح بخش! که از دیدن آن طبیعت
 خلق در نشاط، و از شنیدن نغمهٔ جپ جپ آن، سرمایهٔ رفع ملال
 و کدورتست، فریفته نموده و از خود ساخته و مشخص معلوم
 نمودند، که تماسی امرا و روسای کابل، راغب خدمتگذاری
 و جان فشانی اولیای دولت میباشد.

بعد این همه دریافت و بندوبست، عالیجاه اسکندر برنسی
 صاحب بهادر، از کابل براه پشاور مراجعت فرمای لودیانه، و
 عالیجاه لیچ صاحب بهادر از کابل در قندهار رسیده، بملاقات
 سردار صاحبان فایز گردیده، و بجهت انتظام امورات مرجوعه
 خود، بخدمت سردار صاحبان مذکور بسیار ساعی شده. لیکن
 بمنزل مدعای مافی الضمیر خود نرسید. و از خدمت سردار صاحبان
 قندهار، رقم مایوسی حاصل نموده، باز بجای خود، با امرای

خوانین قندهار دیده، و دیده^۱ هر یک خوانین را چنانچه حاجی خان کاکری و غیره را بکحل الجواهر طمع از احمر و ایض منور ساخته، و از خود نموده، بخاطر جمع از قندهار برآمده، بقطع منازل، داخل قلات گردید.

عالیجاه رفیع جایگاه حشمت و شوکت دستگاه، شه فرد دیوان شجاعت و بهادری، مطلع قصیده^۲ همت و دلآوری امیر میر محراب خان (۱) براهوی (۲) والی قلات را ملاقات نموده، و بوعده^۳ مبلغان کثیر، راه تردد افواج انگلیسه بهادر را از ملک کچهی و دادهر و شال کوٹ خواستند.

عالیجاه میر ممدوح نیز بطمع جیفه^۴ دنیای بیوفا، انجام دادن راه، بنا بر عبور لشکر از ملک خود ساخته. از آنجا که صاحبان ممدوح بزور بازوی دولت، تمام کارهای مرجوعه^۵ خود را انتظام داده، و تمام احوال ملک سنده و خراسان دریافت نموده، معاودت فرمای شدند. و عالیجاه پاتنجر (۳) صاحب بهادر، در حیدرآباد پیش امیران حیدرآباد تشریف آورده [از] قانون فرهنگ و دانش، نواهای موافق و مخالف گوشزد امیران ممدوح نموده، و عهد انجام ساخته، راه عبور افواج عساکر و سامان از دریا و خشکی گرفته، خاطر جمع شدند. از آنجا که امیران سنده و عالیجاه میر محراب خان ازین غافل!

(۱) رک: تعاقب نمبر ۲۹.

(۲) الف: بروهوی.

(۳) رک: تعلیق نمبر ۳۳.

بیت

هر کس که مار را بدهد جا در آستین

باید کشد همیشه، بمرگِ خود انتظار

نقل است که : شخصی در عالم خواب دید که : مارِ سیاه
از شکم من عبور نمود . از هراس آن از خواب بیدار گردیده ، در
قعرِ چاهِ فکر و تشویش فرورفت ، که مبادا این مار که بر شکم
من راه نموده است ، روزی زهر در کارِ وجودم نماید . ازانجا که
شخصی در عالم خواب فقط مار را دیده بود ، تمام عمر بآرام
نخف ، چه جائیکه در بیداری ازدها عبور نماید ، و مردم هر
خاص و عام در آرام ناسند ، ممکن نیست . چندین عالم خراب
و آباد خواهد نمود .

در بیان رفتن لشکر افواج بحر امواج سرکار انگلیسه بهادر طرف خراسان

اتفاق اولیای دولت و شاهزاده محمد تیمور

اسکندر قلم، که مالک هفت اقلیم مغنوریست، از چشمه حیوان مداد سیه فام، چنین بر ولایت خراسان بیان نگارش میدهد که: هرگاه عالیجاه سکندر برنس صاحب بهادر از کابل مراجعت نموده، داخل لودیانه گردید، تمام صورت حال خراسان به پیشگاه اولیای دولت، از اتفاق امرای خراسان، بیان و گذارش نمود، و در فکر تجهیز سامان و لشکر بنا بر تسخیر ولایت خراسان ساعی شدند.

چنانچه بتاریخ سوم ماه نومبر سنه هزده صد و سی و نه [۱۸۳۹] عیسوی مطابق بیست و پنجم ماه شعبان سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری مقدسه، افواج سرکار انگلیسه بهادر، از شاه جهان آباد برآمده. هرگاه قطع ثلاث منزل نمودند، از قضای تقدیر ربِ قدیر، لشکر بیماری هیضه و طاعون، بر حصار وجود افواج عساکر انگلیسه بهادر هجوم و استیلا آورده. چنانچه پانصد نفر از افواج مذکور، درین لطمه طعمه کام نهنگ اجل گردیدند. مابقی افواج از ترک تاز لشکر اوزبک طاعون رهایی یافته، سالماً داخل فیروز پور شدند، که درین

اٹنا لارد اکلند (۱) بهادر شانزده رجمنٹ (۲)، و دیگر هفتم گورها سرخ پوش، و سوم رساله ترک سواران از گوره و از دویم رساله کالی (۳)، و دیگر سوم رساله (۴) از بیست و دویم پلتن و ششم توپخانه، و دیگر چهارم رساله سکندر صاحب بهادر معه سپه سالار کماندر چیف جنرال فین (۵) صاحب بهادر در مقام

(۱) رک: تعلیق نمبر ۳۴.

(۲) در انگلیسی یک گروه نظامیان مسلح و محهر اسب. ک: رجمنٹ.

(۳) گوره باصطلاح هد لسکریان انگلیسی را گویند یعنی سرخ، و کالای یعنی سیاه لشکریان هدی را میگویند

(۴) رساله اصطلاحاً بمعنی دسته سواران محهر و مسلح نظامی است.

(۵) ک، ج: جبرال بسین صاحب [؟]. الف: حرنیل پستن صاحب [؟]

ولی دریوقت سپه سالار کل هد جنرال فین بود، که امور لشکر کشی افغانستان را بر عهده داشت و بعد از ان قیادت لشکر اندس نه بر افغانستان می ساختند، نه نارون حال کین کماندر انجیم سپرده شده بود. رک تعلیق نمبر ۳۴. مؤلف در اینجا اشاره کرده، زیرا کیتی پوستین Postans در سال ۱۸۴۱ع شکارپور را دیده بود، که گریتر سکهر ص ۵۲ راجع به شکارپور شرحی را از او نقل میکند شاید پوستین مذکور یکی از منصب داران فرعی انگلیس در شکارپور بود، که مولف از او سپه سالار شمرده است.

اما یک نفر کاتبین که نام وی پتیس Pattison بود، نیز درین قسود کسی حضور داشت، که موهن لال از کوئبه بمعبی سرانکسدر برس و مستر سمپس و همین پتیس بدربار فلاب رفته بود. وی به قوای نیره دار نمبر ۱۶ تعلق داشت.

[— حیات امیر ۲—۱۸۷۷]

(نقیه بر آخر صفحه ۳۶۷)

فیروزپور رونقی افزای شدند. در این ضمن مهاراجه رنجیت سنگه

(سلسله پاورقی صفحه ۳۶۶)

شاید مولف را با نام این شخص خلط و اشتباه روی داده باشد.

چنین بنظر می آید که مآخذ این فصول کتابیت بنام تاریخ افغانستان، که بزبان اردو از طرف میر اشرف علی نانی مجمع الاخبار ترتیب و در سنه ۱۲۶۱ هـ ۱۸۴۵ ع در بمبئی طبع شده. نویسنده یک حصه این کتاب سید فدا حسن عرف نبی بخش بهجاری حیدری جمعدار ترک سواران فوج انگلیس است که در سه ۱۸۳۹ بالشکر اندس همراه بود، و در تمام این لشکر کشی ار فیروزپور تا سنده و کابل شرکت داشت و مشاهدات خود را نوشته و در دهلی بعد از سال ۱۸۴۲ طبع کرده بود. میر اشرف علی عین نوشتہای فدا حسین را گرفته، و بران درباره جنگهای وزیر اکبر خان از روی یک ترجمه اردوی تاریخ منظوم افغانستان [غالباً ظفر نامه ابوالقاسم دهلوی] که شیخ ذوالفقارالدین سحونپوری بار دو کرده بود، و هم از روی اطلاعات حراید ایزاداتی نموده، و تاریخ افغانستان را با احوال سنده در ۳۴ صفحه متوسط چاپ کرد.

امکان دارد، که همین کتاب طبع ۱۸۴۵ ع یا خود کتاب فدا حسین، حین نوشتن نوای معارک در دست عطا محمد بود، و از روی آن، فصول ما بعد را به فارسی نوشته باشد. زیرا اکثر حوادث و اسمای رجال و غیره درین کتاب مطابق تاریخ افغانستان سابق الذکر است، که همین نام سه سالار هند هم بصورت مسموخ پستین یا لپتین در ص ۶ همین کتاب طبع شده. اما کلمه کماندر و کماندر ان چیف انگلیسی درین کتاب در (بقیه بر آخر صفحه ۳۶۸)

والی* لاهور و صاحبزاده کهڑک سنگھ معه سی هزار فوج شایسته و بایسته سلاح و مکمل حوش (۱) اسان، خیزان و دوان، برای گلزار ملاقات لارد صاحب بهادر ناین لب دریا آمده، لنگر انداز آرام شدند.

بعد ملاقات صاحب مدوح و معاینه* قواعد پلتن مهاراجه موصوف، یک یک رویه سر نفر، طریق انعام، بر پلتن مذکور مبذول فرموده. هفت راس اسبان ولایتی حوش رنگ خوش رفتار معه* برای های طلا، و یک رنجریل معه* هودج (۲) مسعرق طلا، و دیگر تحایف نفیس، از روی تعارف بصاحب بهادر پیشکش نموده. صاحب بهادر نر دو صرب بوب گگاجمنی (۳) با مهاراجه مدوح عیایب ندوده. عده سه سالار کماندر چیف بهادر، پلتن چهارم و دیگر بوجخانه در ویرزور گذاشته، باقی

(سلسله ناورمی صفحه ۳۶۷)

تمام نسخ عموماً کمانیر آمده و جمع آن کمانیران هم استعمال شده، و معلوم است که مصحف گردیده، که ما صورت اصل آن را در متن نوشته ایم. ولی این مصحف نویسد، وقتی که اثر انگلیس به سده رسید، کلمات کمانیر و افسر را از کماندر و آفیسر انگلیسی گرفتند، مثلاً در یک پروانه* میان علام شاه حکمدار سنده که تاریخ ۱۸ محرم ۱۷۵۸ ع نوشته شده هر دو کلمه کمانیران و افسران را استعمال کرده اند [تاریخ سنده مولانا مهر ۲-۶۵۸].

(۱) ک: خویش.

(۲) یعنی پالکی و کجاوه* فیل به طلا آراسته شده [نظام ۳-۱۸۸]

(۳) شرح این کلمه را در پایان تعلیق ۱۹ بخوانید.

فوج از پلتن پانزدهم تلنگی (۱) و از پلتن گوره، و سیزدهم از لعل کورتی (۲) رساله رجمنت دهم، سی و هفت پلتن و چهار توپخانه دو از اسپان و یک از اشتران و یک از گاوان، و دیگر پلتن از اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم شاهی (۳)، و دو هزار سواره از اندرسین صاحب و کرشین صاحب (۴) و دو توپخانه، معه بندگان شاه شجاع الملک، طرف بهاولپور تشریف فرمای شدند. و بخشی صاحب بهادر (۵) بانفاق شاهزاده

(۱) ک: ملکی [۹] الف: تلنگی. بلکه و تلنگی نام لشکر هندی بود، در واقعات و تاریخ فدا حسین ص ۶ هم تلنگه است [رک: تعلیق نمبر ۱۹].

(۲) لعل کورتی = سرخ میص، که کرتی سرخ داشتند و در تاریخ فدا حسین نیز چنین است ص ۶.

(۳) الف: پادشاهی.

(۴) ناسهای این دو منصبدار در کتب دیگر ذکر نشده، در کتاب "لور آف دی اندوس" از جنرال سر جارج مکمن طبع لندن ۱۹۳۳ ذکر تمام قوای اندوس و منصبداران آن آمده [ص ۵۰] که تحت قیادت میجر جنرال سر ولویی کاتن Willoughby Cotton و لفتننت جنرال سر جان کین Keane بودند. در منصبداران فرعی نیز ذکر ازین دو افسر نیست.

شاید مقصد همان Curreton باشد که ذکرش بعد هم می آید [رک: تعلیق ۳۹] در تاریخ فدا حسین [ص ۷] نیز عیناً مانند متن است.

(۵) ک: صاحب لار. چنانچه بعداً می آید، فرماندان این لشکر سرکلود وید بود [رک: تعلیق ۴۵] ج: نجسی صاحب بهادر فدا حسین ص ۷: بخشی وید صاحب.

محمد تیمور، معه افواج انگلیسه بهادر و هشت پلانن مهاراجه رنجیت سگه، روانه دره خیبر (۱) شدند.

وقتیکه صاحبان عالیشان و اولیای دولت، در اضلاع بهاولپور رسیدند، والی بهاولپور اولاً راه سرک خوب صاف تیار ساخته، که آن سرزمین از خس و خاشاک فتنه و فساد سارقین و عارتگران پاک ساخته بود. و دویماً سامان از قسم غله هر اجناس و آرد [خشکه] هزارها خروار و شکر سفید و قند سیاه و روغن زرد و برنج و بزها و گوسفندان و تخم مرغ و سرغان و غیره هزارها موحود مهیا کرده بود، که از تحریر خارج است.

افواج سرکار انگلیسه بهادر، هر چیز که می طلبیدند می یافتند. و بقدر دوسنزل از بهاولپور، حلب نواب بهاول خان (۲) برای اسقبال صاحبان مدوح رسته، یکصد اشرفی طلا نثار سپه سالار کماندر چیف بهادر نموده. و صاحب [بهادر] مدوح هم سیار التفات و مهربانی برخلاف مذکور نموده. چنانچه خلف مذکور، صاحب بهادر را باعزاز و اکرام تمام خدمت کنان آورده داخل بهاولپور نموده. و دو روز آنجا صاحب مدوح مقام نموده، بعده تشریف فرمای احمدپور (۳) شدند، و از آنجا نیز روانه و رخ نهاد طرف لوهري ملک سنده گردید.

(۱) الف: بخیر [؟].

(۲) ک: بهادر خان [؟] ب: بهاول خان داود پوتره. الف، ج:

مانند متن. فدا حسین: فرزند نواب بهاول خان.

(۳) احمدپور بقاصله ۳۴ میل جنوب غربی بهاولپور واقع است.

هر گاه افواج بقطع منازل، در جنگل لوهري رسیدند، بسبب کثرت جنگل راه رفتن گم نموده، مدت یکپاس، صاحبان در جنگل حیران و سرگردان و جامه دران و تلخ کامان می گردیدند. تا آنکه شخص سفید ریش، ناگهانی درانجا پیدا گردید، خضر وار هادی (۱) راه آنها شده، که برهبري او افواج آمده، و منزل انداز لوهري شدند، و بر کنار دریا خیامهای گلگون، مضرب ساخته فروکش شدند.

عالیجاه اسکندر برنس صاحب لارد، پیش از ورود افواج، در خیر پور رسیده، به عالیجاه میر رستم خان والی خیر پور ملاقات نموده. و از روی فراست افلاطونی و حکمت لقمانی، میر موصوف را بدام محبت (۲) و اخلاص خود آورده، و عهد انجام موثق (۳) ساخته، راه عبور افواج از قلعه بهکر خواستند، و هم اجازت جسر از قلعه بهکر از میر ممدوح گرفتند.

اگرچه صاحبان عالیشان از ساختن جسر بر دریا (۴) چندین

(۱) استعمارپون هوشیار، مطابق عقاید مردم، چنین افواها را نشر میکردند، تا نیروی نظامی خود را موید من الله نیز و نمود کنند، ورنه اطراف روهري نه آنقدر جنگل غلو دارد که لشکری عظیم دران گم شود، و نه خضر برهنمائی آنها آمده بود! فقط هوشیاری و نیروی نظامی و پولی، خضر راه ایشان بود!!! این داستان عیناً از تاریخ قدا حسین [ص ۹] گرفته شده.

(۲) ک: صحبت [۹].

(۳) ک: موفق [۹].

(۴) این کلمه در ک خوانده نمی شود مغشوش است.

مدعاها در نظر داشتند: یکی آنکه بر هر خاص و عام تا به خراسان معلوم گردد، که اینقدر افواجهای لشکر از هندوستان و بمبئی (۱) آمده اند، که بدون حسر، عبور آنها متعذر است. دویماً صانع حکمت افلاطونی خود، و اسراف زر (۲) بی شمار بسبب ساختن جسر، که گاهی بر دریای سنده که سنجر هفت دریا است، اتفاق جسر نیفتاده، که هر کس دیده، عبرت پذیر می گردیدند.

فی الحقیقه این چنین حسر نه افلاطون بسته و نه ارسطو! عجب کار نمایان کار کرده بودند، که عقل افلاطون منشأ از دیدن آن حیران، و فهم ارسطو طبعا از مشاهده صنعت آن سرگردان (۳)! سوماً: صاحبان عالیشان را اراده تسخیر قلعه (۴) بهکر ملحوظ خاطر بود. و اسیران خیرپور از شعبده بازی فلک نیرنگ ناز غافل بودند که در پس پرده چه لعبت بازی (۵) است! و عالیجاه لح صاحب بهادر در شکارپور، جمع آوری

(۱) بجای کلمه بمبئی در ک فقا گذاشته اند.

(۲) ک: و اطراف از بی شمار سبب [؟]

(۳) این لشکر که بماسب گذشتن بر پل دریای سنده به «لشکر اندس» سهرت یامت، بتاريخ ۱۰ دسمبر ۱۸۳۸ ع از فیروزپور حرکت کرد. و در ۲۰ ماه جنوری ۱۸۳۹ به روهري رسید. پل مذکور را کپتان تاسمن و انجنیران نکال ساختند. و عساکر بتاريخ ۳ فروری ۱۸۳۹ بران صور نمودند. — عروج بارکزائیان ص ۱۷۰ [

(۴) الف: قلعه نو بهکر.

(۵) ک: در پس پرده در چه لعبت بازیست. الف: در پس پرده چه بازیست.

مرسات و سامان ساختن کجاوها و صندوقها و غیره می پرداخت .
و برای نزول افواج عساکر، بیرون دروازه هزاری و هاتی (۱)
شکارپور، طرف مشرق، متصل ناله رایس واه (۲) جنگل شکافیها
کنانیده، در عرصه دو کروه میدان صاف مثل کف دست
ساختند . و مبلغان زر مانند بارش باران می باریدند، هر که
اینچنین زر افشانی میدید محو حیرت میشدند .

بعد از مدت معدوده، (۳) اولیای دولت و عالیجاه ولیم
مکنتان (م) صاحب بهادر، معه افواج و توپخانه، در حدود
امیران خیرپور تشریف فرما شدند . عالیجاه میر زنگی خان و
فتح محمد خان غوری از امیران خیرپور، برای استقبال اولیای
دولت و صاحب مدوح معه تحایف (۵) لفیسه مامور گردید،
که در مکان عالی (۶) و آهن، تشریف (۷) استیلام اولیای
دولت، بملاقات ولیم مکنتان صاحب بهادر مشرف و سرور گردیده،

(۱) ک: هزاری دهاتی [۹]. الف: مانند متن . شهر شکارپور هشت
دروازه داشت، از جمله آن دروازه هزاری و دروازه هاتپی مشهور
بودند [—گزیتیر سنده ۷۹۱].

(۲) ک، ج: ناله بس واه [۹] الف: ناله رایس واه . شهر شکارپور از
درهائی سند دو نهر بزرگ دارد، که در جنوب آن نهر چوتا
بیگاری و در شمال آن رایس واه جاریست [—گزیتیر سنده ۷۸۷].
(۳) الف: معهوده .

(۴) الف: مکناش [۹]. ولی مکنتان صحیح است [رک: تعلیق ۳۵].
(۵) ک: تحالف [۹].

(۶) الف: غالی . (۷) ک: تشریف . الف: تشریف .

و تعایفِ نفیسه نظر گذار نمودند، و در بجا آوری خدمات حاضر بودند. تا آنکه اولیای دولت و صاحب ممدوح معه افواج از گذر سعیدپور (۱)، عبور دریا نموده، بتاريخ هفتم ماه ذیقعد (۲) سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری (۳)، رونق افزای شکارپور گردیدند.

و سپه سالار کماندر چیف بهادر و غیره صاحبان واقعه لوهري بر لب دریا، منزل انداز بود، و تماشای اسواج نشاط دریا می نمودند. و عالیجاه میر رستم خان والی خیرپور، در مکان ببرلوی که از لوهري فاصله چهار کروه دارد، معه لشکر بلوچان جلادت نشان منزل انداز بود. از اینجا که لغتت لارد صاحب بهادر، که دانای زمانه، و در جلادت و بهادری یگانه بود، معه دو کس سرداران و پنجاه سوار حرار، جانب میر موصوف تشریف فرما گردیده، علی الصبح میر ممدوح را از خواب غفلت بیدار ساخته، و آب سرد محبت را بر چشمان خمار آلوده او زده، هوشیار نمودند، و از چرب زبانی روغن بلسان (م) بر سراپای اعضای میر موصوف مالیده، او را به همراه خود گرفته، داخل لشکر فوج خود گردید.

کماندر چیف صاحب بهادر، بوقت سحر، تمام فوج را مسلح و مکمل ساخته و مانند قواعد صف بسته ایستاده کرده بود. و بعد از شمع افروزی ملاقات، خلوتکده ضمیر میر صاحب ممدوح

(۱) ب: سید پور. (۲) در "واقعات" شهر ذیحجه است.

(۳) ب: ۱۲۵۴ [؟].

(م) ک: روغن لسان.

را بانوار سخنان شیرین و رنگین منور و مسرور ساخته، بمیر موصوف فرمود: که فوج دریا موج را ملاحظه فرمایند، که چه امواج میزند!

تا مدت یکپاس بازار صحبت مابین خود گرم نموده، بعده میر مذکور را سالماً در لشکر خودش رسانیدند، و آنچه که جواهر استعدادش بود، صاحبان مدوح همه را دریافت نمودند، و در میزان دانش خود سنجیدند. بعد از دو پاس صاحبان لقمان حکمت و افلاطون صفت، قلعه بهکر را خالی از لشکر اسیران دیده، دیده تسخیر بران کشاده و دو ضرب توپ و چهار کشتیبان (۱) بر کشتی‌ها را کب نموده، ماسور قلعه مذکور نمودند، که از دریا عبور کرده، داخل قلعه بهکر شدند. و علم و نشانها بر برجهای قلعه منصوب نموده، طنبور سرور و فتح و فیروزی در نوا آوردند، و قلعه را محل (۲) خواند و سامان مقرر نمودند.

اسیران خیرپور در صورت گرفتن قلعه بهکر، صورت مایوسی و ملال در آئینه خاطر خود دیده، چون قلعه (۳) در پیچ و تاب آمده، لیکن بجز سوختن و ساختن، دیگر چاره کار خود ندید. و صاحبان فرنگ (۴) از روی کمال دانش افلاطونی، زود غبار مایوسی میر صاحب مدوح بعطای یک لک روپیه به عالیجاه

(۱) الف: کتان [۹].

(۲) در ک بجای این کلمه نقاط گذاشته اند.

(۳) الف: قلعه.

(۴) الف: فرهنگ.

فتح محمد خان غوری وزیر میر رستم خان از مرآت خاطر بر طرف نمودند، و بسبب مهم خراسان بدلجوئی میر ممدوح پرداخته و از خود راضی و رضامند نمودند (۱) .

(۱) محمدحسین هروی در دفتر سوم "واقعات شاه شجاع" می نویسد که :
میران سد در اوایل این وقایع، خیال مقابله داشتند، ولی چون دیدند که عساکر انگلیسی از بر و بحر بر سنده فرود آمده اند، ناچار به صلح و آشتی پرداختند، و ۲۸ لک روپیه نقد را دادند. قوماندان افواج انگلیس ۱۵ لک روپیه آنرا به رنجیت سنگھ رسانیده و سیزده لک را بشاه شجاع سپردند. [—واقعات ۱۱۴۸] اما قدا حسین گوید [ص ۱۲۴] که در همین اوقات در جراید نوشته شد، که امیر حیدرآباد ۲۲ لک روپیه را گرفته و به انگلیس راه داد.

در بیان آمدن لشکر سرکار انگلیسه بهادر از بمبئی
و شورش فساد نمودن بلوچان، و غارت نمودن چهاونی (۱)

و رفتن فوج طرف قندهار و تسخیر قندهار

ضیغم قلم شجاعت رقم، در پیشه این مدعا چنین صید
مر پنجه بیان مینماید که: در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه
پنج [۱۲۵۵] هجری، هرگاه صاحبان عالیشان، هر یک
سرجان کین صاحب (۲) بهادر و جنرل ویلشائر صاحب (۳)
آترم صاحب (۴) بهادر و غیره صاحبان معه افواج بحر امواج
واره و پلاتن گوره و تلنگه (۵) و توپخانه، از کراچی بندر
رامده داخل تهته نگر (۶) شدند. درین اثنا عالیجاه میر

(۱) چهاونی = قرارگاه لشکر منظم. (۲) الف، ج: لکن، که صحیح
آن کین Keane است. (۳) الف: ایلد شار. ب، ج: پلاشار.
ک: ایلاشار که صحیح آن ویلشائر Willshire است.

[رک: تعلیق ۳۶]

(۴) رک: تعلیق نمبر ۳۶. (۵) ک: تبنکه [۹] که مطابق

الف و واقعات و ب و ج، تلنگه صحیح است، که نام یک دسته
نظامی بود. [رک: تعلیق ۱۹] (۶) ک: تهته [۹] ولی قرار ج
تهته شهر معروف تاریخی است در ۵۰ میلی شرقی کراچی که مردم
آنها نگر تهته هم گویند، و در عرض ۲۴ درجه و ۴۴ ثانیه شمالی
و طول ۶۸ درجه شرقی، بارتفاع ۳۹ فوت از سطح بحر کاین است
[—گزیتیر سند ۸۳۷—]

شیر محمد خان جمع آوری لشکر بلوچان نموده، مستعد بمقابله و مجادله گردیدند. و عالیجاهان امیران مبر صوبدار خان و میر میر محمد خان (۱) نیز به همراه میر شیر محمد خان در این [امر] هم مصلحت و رفیق بودند. و اینقدر لشکر بلوچان جمع شده بود (۲)، که از تعداد شمار خارج بود، و دم بدم طبل الحرب الحرب (۳) می نواختند، و آنچه که کدام در چهاؤنی سرکار انگلیسه بهادر افتاده بود، همه را بلوچان به یغما بردند (۴). در صورت این هنگامه آرائی، رویکار (۵) روزگار دگرگون گشته و در ملک سنده تفرقه واقع گردیده. عالیجاه ولیم مکناتن صاحب بهادر، که در شکار پور باتفاق اولهای دولت تشریف داشت، بدریافت ابن رویکار (۵)، نهایت اندیشه ناک و در

(۱) در الف، ج، ک مانند متن است. در ب میر نور محمد خان است. چون میر نور محمد خان امیر حیدرآباد طرفدار این حمله نبود، و بسعی او شورش خاموش گردیده، بنا بران صورت متن صحیح خواهد بود، که میر میر محمد خان دران دسب داشت.

[ر ک: تعلیق ۶]

(۲) الف: جمع شدند. (۳) دم بدم محرب محرب مینواختند. (۴) این قرارگاه نظامی انگلیس در سه میلی حیدرآباد بر کنار دریا واقع بود، و بتاريخ ۱۵ فروری ۱۸۴۳ ع تاراج شد. و میجر آترم قوماندان قوای انگلیسی بوسیله کشتی گریخت. [گزیتر سنده ۳۸] ظاهراً مولف خلط وقایع کرده، و این واقعه را که چند سال بعد واقع شده بود، بسال ۱۸۳۹ ع که ایام لشکر کشی بافغانستان است ربط داده است. (۵) الف: رویکار [۹]

بحر - تشویش شناوری می نمود. و در ساعت دیوان جهتل (۱) را که از طرف میران حیدرآباد بعهدہ نظامت شکارپور ماسور بود، بار - احضار داده، فهمایش نمود، که سرکار انگلیسه بهادر را مهم خراسان در پمشی، و امیران سند را چنین رفتار (۲) نشاید که باقواج سرکار متکبر فتنه و فساد می شوند. و الا^۳ اول همین مهم - سند است، هر چه بادا باد! خود تماشا خواهند دید. و حکم روانگی سپه سالار کماندر چیف صاحب بهادر، و اسکندر برنس صاحب بهادر و غیره صاحبان که نان لب دریا در لوهری دایر بودند، طرف حیدرآباد [ابر]، داده. دیوان (۳) مذکور بعد فهمایش جناب مکنتان صاحب بهادر، در ساعت همین کیفیت را برای امیران حیدرآباد بذریعہ عریضہ مشروحاً نوشته، جلد تر از راه دریا در میان کشتی خورد، بدست معتبری خود فرستاد.

از اینجا که میر نور محمد خان که باری نور فراست و دانائی در چشم عاقبت بین خود داشت، در عین ظلمت فساد، نور مصالحه روشن (۴) ساخته، میر شیر محمد خان [را] مانع گردید، بلکه از خود چیزی مبالغه بعالیجاه میر شیر محمد خان مذارا نموده، رفع این شور و فساد نمود. و مبلغ بیست و چهار لک (۵) رویه

(۱) الف: چیته مل - سندی = چیتمل.

(۲) الف: روش.

(۳) دیوان اصطلاحاً بطور لقب اعزازی هندوان استعمال شده، مثل لالا.

(۴) ک: روش ساخته.

(۵) الف: بیست چهل لک رویه. ب: سی لک رویه. ج: ک:

مانند متن.

عوض غارت. گدام جهانوی در سرکار انگلیسه بهادر داده، صاحبان عالیشان را از خود ممنون و رضامند ساخته. و سپه سالار و غیره صاحبان هرگاه از لوهری چند منزل رفته، در مکان هاله کندی (۱) داخل شدند، در این اثنا خبر مصالحه^۱ میر شمر محمد خان و صاحبان عالیشان رسیده، بعده سپه سالار و غیره صاحبان از هاله کندی معاودت نموده، وارد لوهری، و از جسر دریا عبور نموده، داخل شکارپور شدند.

صاحبان دیگر هر یک حترال و یلشائر (۲) صاحب بهادر و سرحال کین (۳) صاحب بهادر و آترم صاحب بهادر و غیره صاحبان از احاطه بمبئی (م) بمحیی^۲ لشکر و سامان محاربه از راه سیوستان داخل لاژکانه شدند. و از اینجا از راه جهل (۵) و طسو، روانه^۳ حراسان. و سرکار اشرف و عالیجاه ولیم مکناتین صاحب بهادر، سپه سالار کماندر چیف صاحب بهادر و اسکندر برنس صاحب بهادر و غیره صاحبان از شکارپور معه^۴ عساکر و

(۱) یکی از مربوطات حیدرآباد است که بمساحت ۲۵۰۰ میل مربع در شمال آن واقع و مرکز آن هالا، شمالاً از شهر حیدرآباد ۳۵ میل فاصله دارد. ح: مکان لوهری هاله کندی [؟].

(۲) ک: ایلد شار. الف: ایلاشار [ر: : تعلیق ۳۶].

(۳) الف: سرحان لیکن. ک: سرحان لکن. ب: سرحان کین [رک: : تعلیق ۳۶]

(م) در ک بجای این کلمه نقاط گذاشته اند

(۵) الف، ک: جهل و طسو [؟] اما جهل در سرزمین کچهپی واقع و مسکن بلوچ مگسی و لاشاریست، و تسونیز در کچهپی مسکن قوم عمرانی بلوچست. [تاریخ بلوچستان ۳۱۳-۳۱۵].

آلاتِ محاربات، تشریف فرمایِ خراسان گردیدند .

وقتیکه افواج عساکر نزدیک خانگهر (۱) رسیدند، از قلعه مذکور تفنگ صدا نموده و گوله بجان سپه دار کمپنی دویم خورده، آواره دشتِ هلاک شده. بعد عالیجاه پوستن (۲) صاحب بهادر [؟] خیال گرفتن قلعه مذکور در نظر داشته، معه قدری فوج و چهار ضرب توپ رخ نهاد قلعه مذکور شدند، و پنجاه گوله توپ زدند، و هشت نفر از بلوچان در قلعه جان بجان آفرین دادند، و شش نفر از توپخانه آوازه موت شنیدند .

هرگاه دروازه قلعه مذکور شکسته شد، لشکر سرکار انگلیسه بهادر جلوه ریز گردیده، قلعه را از دست بلوچان فتح نمودند، و شب درانجا مقام گرفته، بوقت صبح ازانجا افواج نصرت امواج کوچ کرده، و چهارده گروه منزل سخت، از دشت دهشت انگیز طی نمودند، در گهڑی خان محمد عثمانی (۳) منزل انداز شدند. و درانجا قدری آب بدست افواج آمده، که رفع یک تعطش (۴) سپاه گردیده، و شتران و اسبان و غیره حیوانات را همچنین، لجام تشنگی و مهار تعطش در دهان و بینی بوده، هرگز لب را بآب تر نکردند. صبح ازانجا نقل

(۱) خان کُره = همین جیکب آباد کنونیست .

(۲) تاریخ فدا حسین ۱۳ : پوسین صاحب و پرویصاحب سرکردگان همان لشکر .

(۳) عثمانی = یکی از قبایل بلوچ است که در منجوتی سرزمین کجی سکونت دارند [— تاریخ بلوچستان ۵۳] .

(۴) تعطش = تشنگی .

منزل نموده، داخل مقام شاه پوره (۱) شدند، و درانجا بسبب کثرتِ ما، آسایش افواج و دواب بخوبی صورت گرفت. و ازانجا نیز کوچ افواج گردیده، در مکانِ فلیجی (۲) فروکش شدند. و بجارخان ڈومسکی (۳) که مالکِ مکانِ مذکور بود، از خوب عساکر، فراری گردید، و در کوهستان (۴) رفته حای گرفت.

صبح از مکانِ مذکور کوچ نموده، داخل مکانِ لهری (۵) شدند، و درانجا آب و دانه، بهر کسِ مباح رسد. و بلوچ خان که رئیسِ آن ملک بود پیش آمده، ملاقاتِ صاحبانِ حلیل القدر خوشوق گردیده، افواجِ یک مقام (۶) درانجا نموده. باز برهبری بلوچ خان، روانهٔ دادهر (۷)، و از ملکِ سوی (۸) بآرام

(۱) شاه پوره در حدود سی میلی شمال حکم آباد واقع است.

(۲) ح، ک، فلهجی الف: فلیجی فلیجی در حتر. ۵ میلی شمال حیک آباد است.

(۳) ک: دوسکی [۴] الف: ڈومسکی. که صحیح آن ڈومسکی نام قبیله ایست از بلوچ ساکنانِ لاهڑی [— تاریخ بلوچستان ۳۱۱].

(۴) کوهستان = سرزمینِ ته رار شمالی سیون که طول آن شمالاً و جنوباً ۶۰ میل و عرضش شرقاً و غرباً ۵۰ میل است. و بین سند و بلوچستان افتاده [— گزینش سند ۴۴۴].

(۵) لاهڑی در شمال فلیجی فاصله ۲۴ میل و در حوب شرقِ سیبی ۲۲ میل واقع است.

(۶) الف: یک مکان

(۷) ڈاڈهر = در ده میلی غربیِ سیبی.

(۸) این همان سیوستان تاریخی است، که فاصله ۳۰ میلی جنوب درهٔ بولان واقع است.

تمام گذر کرده ، داخل دادهر شدند . لیکن مابین راه از زد و بُردِ بلوچان ، بسیار تکلیف بافواج رسیده ، که از تحریر و تقریر خارجست ، هر که مانند ماند هر که رفت رفت .

لیکن صاحبان عالیشان ، از دشت جهنم آسا ، به تجویزی آب و دانه و گیاه بر شتران بار نموده ، اندک اندک فوج ، ازان دشت برآمده ، داخل دادهر شدند . چند ایام درانجا مقام نموده ، اسباب و سرمات از هر قسم غله و هیمه (۱) و گیاه گرفته داخل درهٔ بولان (۲) شدند .

هر طرف کوهسار (۳) آسمان سای و نشیب و فراز و سنگهای بی شمار (۴) ! افواج مذکور دیده حیران ماندند . و

(۱) ک : غله و یا مهمه . الف : مانند متن . هیمه بمعنی خوب سوختنی است .

(۲) درهٔ بولان = در ۱۴ میلی خوب کویته .

(۳) الف : کوههای آسمان سا و پش فراز .

(۴) درینجا در نسخه ب مطلبی است که در ک ، الف ، ج نیست :
 " عالیچاه میر محراب خان براهوی والی قلات نیز سازش نموده
 مبلغ یک لکه روپیه بخان موصوف دادنی کردند ، چنانچه چهل
 هزار روپیه بخان مشار^۵ الیه رسانیده دادند " اما محمد حسین
 هروی می نگارد : " که شاه شعاع بعد از حرکت شکارپور به
 محراب خان خط نوش که بحضور آید ، ولی محراب خان عذر
 پیش آورده معتمدان خود را فرستاد ، و منع رهنی و غارت بلوچان
 را نیز نتوانست نمود . و بنا بران لشکریان بمبئی انگلیسی بعد
 (بقیه بر آخر صفحه ۳۸۴)

بلوچان کوهستان از تاخت و تاراج افواج، قصوری نکردند. هزاران قسم اسباب و شتران و اسبان و فیلان، سبب بار برداری ناسقاط رسیدند. و بسیاری مردمان لاسکر، از ماندگی راه، از دست بلوچان ضایع شدند. و غلاب و اسباب سیار از لشکریان بدست بلوچان راهزنان افتادند.

فی الجمله بهزار محب و [صد] هزار مشقت، ذلیل و خوار، بعد از یکماه داخل شال کوٹ (۱) گردیدند. بعد مدتی یکماه بر کونل (۲) رسیدند. و سبب عدم موجودی سرسب، تنگی و

(نمونه حاشیه ۳۸۳)

ارحک افغانستان در حین بارگسی، سرزمین محراب حان را غارت نموده و ملوک و اولادش تهاوی رسانیدند [دوم سوم واقعات ۱۱۳] موهن لال که خودش درین مذاکرات حاضر بود. مینویسد که:

"من با سرالکسندر برنس و کاپیتان تاتیس و سمپسن بقلات رفتیم و بوسیله نواب ملا محمد حسن وزیر و سید محمد سریف با محراب حان ملاقات کردیم و برای حفاظت راه بولان و معاهده با انگلیس سالانه دو لک روپیه خواست و من تقدماً دو هزار روپیه باو دادم. ولی چون محراب حان با صداقت و حلوص پیش نیامد، الکسندر برنس از قلات واپس رفت، در حالیکه مردم بروهی فراهم آمده اراده کشتن هیئت ما را داشتند. بدیصور همکاری مخلصانه محراب خان میسر نشد" [حیات امیر دوم محمد حان ۱۸۷-۲ بعد].

(۱) شالکوٹ = کویتة حالیه.

(۲) مقصد کونل معروف کُٹوک است، که با ارتفاع ۷۸۰۰ فوت در حدود شصت میلی شمال غربی کویتة افتاده و راه معروف قندهار است و تونل راه آهن آن هم مشهور است.

عسرت گذران بجدي شده، که یک آثار (۱) آردِ خشکه سري سپاهی مقرر شده، و باقی لشکر یکپاوه آردِ خشکه میدادند. و دیگر به لشکر از سرکار همین انجام شده، که عوض کمی آرد، درم نقد بموجب نرخ روز مره، ماه بماه از سرکار عنایت خواهد شد.

و از چاري (۲) کوتل، گذشتن عساکر و سامان نهایت مشکل بود. و صاحبان عالیشان، دو ماه پیش ازین دو ضرب توپ و هزارها خروار باروت، بر کوتل جهت صفای راه فرستاده بودند، که بهزار شدت، راه یک توپ بر کونل کوه، درسب نموده بودند.

آخر صاحبان بهادر، رسن ها باتوای بسته، یک یک توپ را بزور بازوي همت خود کشیده، از کوتل کوه گذرانیدند، و دیگر اسباب و سامان نیز علی هذا القیاس از کوه مذکور گذرانیدند. لکن در این صدمه هزارها ستران و اسپان و گاو، بسبب ماندگی راه برنادر فنا رفتند. باوجود این همه بندوبست، سامان لشکریان اکثر بغارت رفته، و بسیاری آدمیان از ماندگی و نایابی آب و نان هلاک شدند.

سه شباروز، تمام فوج، دران دره^۱ بی آب و نان ماندند، و نحوهی حالت بود که نیم آثار آرد، بمقابله یک روپیه بدست نمی آمد. بعد از اندک فرصت، همان نیم آثار آرد هم نا پیدا گردید،

(۲) آثار = غلط مشهور جمع سیر اسب.

(۳) چاري = قله دشوار گذار کوتل.

بمقابلۀ پجروبه یک آثار آرد پیدا نمی شد.
مدت سه روز دران مقام دوزخ انجام، توقف افواج گردیده.
بروز چهارم بهزار خرابی و حواری و رسوائی ازانجا کوچ نموده،
بیک نهر آب منزل انداز شدند و ازانجا نیز کوچ کرده، برجوی
آب دیگر فروکش شدند.

درین اثنا خبر محقق رسید که: سردار کهندل خان والی^۱
قندهار، معه^۲ جمعت لشکر از قندهار برآمده، زیر کوه قیام
نموده است، و سر نهر آب را که طرف لشکر سرکار انگلیسه بهادر
منجر بود مسدود کرده است. و اراده^۳ شبخون دارد. بمجرد
ننیدن این خبر وحشت اثر، لشکر سرکار انگلیسه بهادر،
مراسیمه و مضطرب حال گردیده. صاحبان عالیشان افواج [را]
چنین انتظام دادند، که اتواب را هر چهار طرف لشکر خود نصب
ساخنه، تمام فوج را در میان گرفتند. گویا قلعه فوج بنا کردند (۱)،
و تمام شب فوج تیار و مسلح مانده، و فتیلهای اتواب روشن.
و بسبب مسدودی نهر آب، بسیار شدت و سختی، بافواج مذکور
روی داد.

اگر چه قدری آب بدست افواج بود، لیکن تمام بدبوی و
گنده و چرکین! که در میان آن جانوران مرده افتاده بودند، هر
که از افواج، آب ازان می نوشیدند بدر شکم مبتلا میگردیدند،
شکم (۲) آنها جاری می شد. درانجا دو روز آب بافواج

(۱) الف: گردیده.

(۲) الف: و اطلاق از شکم.

بدست نیامده، ازین جهت، آدیبان لشکر و اسبان و شتران و گاوان، نزدیک هلاک رسیدند، و از بی آبی مانند بید بر خود میلرزیدند.

آخر برهمنونی یک شخص واقف کار، بشرط اخذ انعام و افره، هنگام شب یک جمعدار و دو حوالدار و دو نایب (۱) و بیست نفر سوار و سی نفر عمه دار، برای بریدن بندر نهر مامور شدند، که درانجا رسیده، بند را قطع ساخته، آب را طرف لشکر جاری نمودند. چنانچه بوقت نصف شب، آب حیات در لشکر سرکار انگلیسه بهادر رسید، گویا جان رفته باز بجان آمده. مردم لشکر آب را دیده [و دیده] بر آب افتادند. هر که بلا تعاشی آب را نوشید، در ساعت غرق آب ممات گردیدند (۲). هزارها [مردم] لشکر و غیره باین علت پر آفت، طمه^۳ کام نهنگ اجل شدند. چون صبح شد، هر آینه چهره^۴ پژمرده^۵ لشکر تازگی^۶ زندگی یافته، و ازان حالت پر ملالت رهائی پذیرفتند. که در همان روز حاجی کاکر شقاوت اثر، نمک بحرام، رانده^۷ بیت الحرام، از سالها سال حقوق سردار صاحبان فراموش نموده، بامید نواله^۸ پاره (۳)، حریصانه دویده آمده، بحضور صاحبان عالیشان، شرف استیلام حاصل نموده، و سر عجز و نیاز بر آستان نهاده بیان نمود، که سردار کهن دل خان معه^۹ جمیعت^{۱۰} لشکر، برای شبخون و مقابله و مقاتله می آمد، لیکن بعد آمدن من نا امید و

(۱) الف: نایک.

(۲) الب: حیات شد.

(۳) الف: نواله^{۱۱} تازه چون سگ دویده آمده.

منصرف (۱) پس خیز معرکه* فرار گردید .

سحرگاه اولیای دولت و صاحبان عالیشان، معه اقواج از آنجا کوچ نموده، بطی* شش منزل داخل قندهار شدند، و شهر را خالی دیده، شلک انواب سلامی نمودند، و طنبور فتح و فیروزی (۲) بنواختند . و علدها بر اوج (۳) قلعه* [مذکور] نصب نمودند . و بعد از ده روز یک دکانچه مثل تخت از گل تیار ساخته، اولیای دولت را بران دکانچه جلوس داده، تمام فوج اولیای دولت و انگلیسه بهادر تیار کرده، بملاحظه* اولیای دولت آوردند . و اتواب سلامی و تفنگهای مبارک بادی متواتر شلک کردند . و سکه* ضرب مبلغان بنام کمپنی (۴) جاری نمودند . و منادی دور دور اولیای دولت و سرکار انگلیسه بهادر، در شهر قندهار گردانیدند .

چون فتح قندهار، باین قسم که مذکور شده، نصیب اولیای دولت و سرکار انگلیسه بهادر گردیده، و سردار (۵) صاحبان قندهار [به] سبب دغا بازی حاجی کاکری از مقابله

(۱) الف: و متفرق و پس خیز .

(۲) الف: فیروزی بو. مدعی فضل خدا .

(۳) الف: بر بروج قلعه .

(۴) مقصد ایست انڈیا کمپنی است .

(۵) ب: بمعہ عیال و اطفال به جمعیت عمله* خود و چند عرابه توپ، عازم ملک ایران تعلقه قاجار شدند .

مایوس، و از قندهار بی مقابله و جنگ، چنگِ فرار در نوا
آوردند. (۱)

(۱) نام حاجی خان کاکری اصلاً تاج محمد خان بود که درینجا از حضور شاه شجاع به لقب نصیرالدوله نواخته شد. عساکر انگلیسی و شاه شجاع بتاریخ ۱۲ صفر روز یکشنبه ۱۲۵۵ هـ بشهر قندهار رسیده و یکروز بعد دران شهر تخت نشینی کرد. و حاجی خان مذکور و حاجی دوست محمد خان اسحاق زنی گرمسیری به پیشکاری او مقرر شدند، و دولک مالیه اضافی را به مردم بخشید. ازینجا کپتان دارکی بدربار کامران بهرات فرستاده شد، و مبلغی هم بنام تعمیر قلعه هرات بکامران ارسال گردید. [عروج بارکزائی ۱۷۱ و واقعات ۱۱۶] موهن لال تاریخ تخت نشینی شاه شجاع را بر تخت قندهار ۲۵-۱۸۳۹ می نویسد، و گوید که میجر تاد بدربار هرات فرستاده شد. [سحیات امیر ۲-۲۱۵] دارکی، تاد یکنفر است. [رک: تعلیق ۴۴].

در بیانِ هزیمتِ سردار صاحبانِ قندهار
و توقفِ فوجِ در قندهار [و کشیدنِ بیماری] و بعد دو ماه
روانه ندر جانب قلعه غزنی و فتح قلعه مذکور،
و دستگیر نمودن عالیجاه سحاعت دستگاه علام حیدرخان
حلب الصدق امیر دوست محمد خان

سردار قلم که معرکه آرای میدانِ سخنوایست، در طی
مسارل این مدعا چمن بیان می نماید که: در سنه یکهزار دوصد
پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری، هرگاه سردار صاحبانِ قندهار،
هر یک سردار کهدل خان و سردار رحمدل خان و سردار
مهر دل خان از سرِ دعانازی و نمک پهرامی حاجی کاکری
روی گردانِ کعبه اسلام رانده، بیب الحرام، از مقابل و شبخون
افواح سرکار انگلیسه بهادر که از بی آبی و بی قوتی، نزدیک
شکست رسیده بودند، رح تاب گردیده، و قلعه قندهار را گذاشته،
معه عمله و معله و اتوای، روانه قلعه گیرش شدند، که صد
کروه مواصله از قندهار دارد و صاحبانِ عالیشان، بعد تسخیر
قندهار، بنا بر گرفتاریِ سردار صاحبانِ مدوح یک پلتن و پنجاه سوار
از ترک سواران، و یک پلتن و هزار سوار، و اندرسین (۱) صاحب

(۱) ک: اندرسین [؟] مدا حسین ۲۲: اندرسین .

بهادر، و از فوج اولیای دولت، دو ضرب توب و دیگر اسباب جنگ تیار کرده، روانه قلعه گیرش نمودند.

چون لشکر نزدیک قلعه مذکور رسیدند سردار صاحبان تاب مقاومت نیاورده، قلعه گیرش را گذاشته، طرف ایران زمین رخ نهاد شدند.

بعد رفتن سردار صاحبان، فوج یک پلتن از اولیای دولت و هزار سواره اندرسین صاحب بهادر و چهار ضرب توب در قلعه گیرش گذاشته، دیگر افواج واپس آمده داخل قندهار شدند.

با مدت دو ماه توقف افواج انگلیسه بهادر در قندهار واقع بود. و در لشکر بیماری اسهال چنان شده بود که در میان جیوش [طاعت] تحرک نمانده، و نحوی ضعیف و نحیف گردیده بودند، که چون برگ کاه بر خود می لرزیدند. و در آنوقت گرانی غلات باین حد بود، که دو آثار گندم و دو آثار برنج فی روپیه ارزش داشت. و دیگر اجناس هم علی هذه القیاس نرخ داشت. مگر فواکहत از قسم آلوچه و آلو و خیار بسیار ارزان بودند. مردمان لشکر و غیره سبب گرانی و نایابی غلات، بر فواکहत مذکور اوقات گذاری خود می نمودند.

بهر صورت افواج سرکار جهان مدار واقعه قندهار [ایام] سخت و نحس و مصیبت انگیزی را گذرانیدند. و بسیاری مردمان افواج و حیوانات از اسپان و شتران و غیره در این ایام نافرجام ضایع و برباد رفتند.

آخر صاحبان عالیشان سر از نو بندوبست غله و غیره سامان از لکهای روپیه تجویز کردند. چنانچه از سر خریداری سامان

سرسات و غیره، رعایای ملک قندهار تمام متمول و آمده حال شدند. چنانچه کاه فروشان، از فروش کاه [بوس و رشقه و اسپست (۱)] جوالهای زر از سکه کمپنی بهادر، مالا مال نمودند، لیکن چه فایده که سکه ضرب رویه کمپنی بهادر هرگز خیر و برکت ندارد. [و نور بضاعت پیشینان یک قلم مفقود الاثر (۲) میماند و هم می برد و می رناید.]

فی الجمله اولیای دولت و صاحبان عالی شان، بعد تجهیز سامان که مطلوب داشتند، از قندهار برآمده، تشریف فرمای قلعه غزنی، که در عرصه یازده روز، بقطر منازل نزدیک قلعه غزنی رسیدند. و عالیجاه شهسوارِ میدان جلالت و بهادری غلام حیدر خان خلف الصدق (۳) [امیر] دوست محمد خان، در قلعه مذکور پای اقامت، در میدان معارک افشرده بود، و نوایر آتش جنگ و جدال از سُلک اتواب و تفنگها مابین افواج انگلیسه بهادر و خلف موصوف شعله ور گردیده. چنانچه هر گوله که از قلعه مذکور سی آمد، گویا آفت سماوی بود، که بر لشکر سرکار انگلیسه بهادر می افتاد. و تمام روز جنگ واقع و سپاهیان اکثر گرسنه و تشنه کمر بسته ایستاده بودند، و شتران و یابوگان تا شام، زیر بار مفلوک بودند،

(۱) کلمات بین قوسین در ک نیست. بوس در پشتو بمعنی کاه خشک و اسپست رشقه و یونجه است. در الف نیز این کلمات

[بهوس و شقت و است پسند] نوشته شده، که تصحیح شد.

(۲) ک: کلمات بین قوسین ندارد، در الف: مفقود الامر [؟] است.

(۳) ک: خلف صدق.

بعد از شام، جای مورچه بندی منزل انداز شده، از جنگ آرام گرفتند. روز دوم بوقت دوپاس، سردار محمد افضل خان خلف امیر ممدوح، به جمعیت شش هزار لشکر، بعزم مقابله از یک کوه بر آمده، افواج با خبر گردیده جنرال رایت (۱) صاحب بهادر و جنرال ساکو صاحب بهادر و دیگر دوازده صاحبان بهیچستی و چالاکی تمام مسلح و مکمل گردیده، تیار شده، معه دو پلتن و شش ضرب اتواب، برای مقابله محمد افضل خان رفتند. تا مدت یکپاس از [هر] طرف نغمه جنگ جنگ در نوا آمده، و بسیار مردمان از جانبین ضایع شدند.

درین اثنا تمام لشکر انگلیسه مستعد گردیده، جانب قلعه غزنی جلوریز شدند، که در این حالت دو گوله توپ از جانب قلعه بر آمده، در میان لشکر افتادند، یک نفر شتر و یک نفر سپاهی و یک اسب، چون کاغذ بادی بر هوا پریدند. صاحبان عالیشان هر گاه همان گوله [را] وزن کردند، بیست و شش آثار وزن پخته شده. در صورت رسیدن اینچنین گوله های توپ در لشکر باعث تهلکه شده، و تمام فوج در هراس آمده.

آخر صاحبان عالیشان هر یک کرنیل میرت (۲) صاحب بهادر

(۱) ک: رایت. ج: رایت که در محاوره عوام رابرت را رایت گفته اند، و مقصد ازان جنرال سر رابرت سیل معروف است، که درین جنگ شامل بود. — حیات امیر ۲-۲۲۷ [فدا حسین ۲۶: رایت صاحب، جنرل ساگونصاحب. [رک: تعلیق ۳]

(۲) رک: تعلیق ۳۸. در الف میرک غلط است. فدا حسین ۲۷: مرنصاحب.

و میجر کالس صاحب معه کمپنی گوره و فوج پادشاهی و کپتان لارد (۱) صاحب بهادر و لفتننت کرسین (۲) صاحب و جنرال کاتن (۳) صاحب این همه صاحبان بنا بر مقابله سردار محمد افضل خان بر سر کوه بالا رفته، چنگ جنگ را انتظام دادند، و دو صد و پنجاه نفر از لشکر انگریز چون اوراق، از چنگ جنگ، بر زمین مات افتادند.

یوقت شام از تقدیرات ربِ قدیر سی نفر از لشکر سردار موصوف، زنده اسیر و دستگیر شدند. صاحبانِ عالیشان آنها را محافظت چوکی، در حضور ساه فرستادند. همانوقت امیران (م) بموجب فرمان اولیای دولت قتل رسیده، بی کفن بی گور، نعش‌های آنها، در صحرا انداختند.

القصه تمام روز یکطرف هنگامه رزم گرم و از طرف دیگر صاحبانِ لقمان حکمت، در ندیر مورچه بندی قلعه و کندن (۵) بقع مصروف بودند، چون از مضبوطی مورچه (۶) و نقب نهایت بندوبست کرده، از کتاب آردرس (۷) حکم بر آمده، که جمیع (۸)

- (۱) رک: تعلیق ۴۱. فدا حسین ۲۷: کپتان لارنصاحب.
- (۲) الف، ج: کرسین. رک: تعلیق ۳۹. فدا حسین ۲۷: لفتننت کرسین صاحب.
- (۳) رک: تعلیق ۴۰.
- (۴) کذا در الف، ک، ج. شاید صحیح آن اسیران باشد.
- (۵) الف: کندیدن [۹].
- (۶) الف: مورچل.
- (۷) در ک، الف، ج: آردس است، شاید صحیح آردرس باشد، جمع آردر Order انگلیسی بمعنی حکم و امر و دستور.
- (۸) ک: جمع.

صاحبان ، بوقتِ علی الصباح در قلعه مذکور رسیده ، حاضری را در آنجا تناول خواهند نمود . و یک یک [اشرقی] طلا بسپاهیان هر که سرِ حریفان بریده آوردند از سرکار انعام باو داده خواهد شد .

چون فردا شد تمام فوج از سوار و پیاده تیار شده ، نزدیک قلعه مذکور رسیده ، هر چهار طرفِ قلعه را چون نقطهٔ پرکار محاصره نمودند ، و یک نقب را از دروازهٔ مغرب قلعه بمقاصله هزار قدم تیار ساخته و با باروت پر نموده ، و یک مشک باروت بیرونِ دروازهٔ قلعه گذاشته ، دفعتاً سه هزار گوله توپ و تفنگ بر ابواب (۱) قلعه مذکور زدند ، و هم نقب را آتش زدند ، که یکبارگی نقب دریده ، زمینِ آن بر آسمان پریده ، و چنان طوفانِ دود و غبار گردیده ، که شش جهات بنظر نمی آمدند .

در این صورت دروازهٔ قلعه که بضرب گوله‌ها مُشَبَّک (۲) گردیده بود ، بر زمین افتاده ، همانوقت حسنی پلتن و گورها یُرش (۳) اندرون قلعه بردند ، و داخل قعه شدند . از آنجا که در آن زمان در میان قلعهٔ مذکور سه صد نفر غازیانِ جلادت نشان مردمِ هندوستان متوقف بودند ، در عین یُرش شمشیرهای آبدار ، از نیامِ جلادت اهتمام بر آورده ، از روی حمیتِ مسلمانی و غیرتِ ایمانی ، چنان مقابله و مقاتله نمودند ، که سه دفعه

(۱) ک : بر اتواب .

(۲) مُشَبَّک = سوراخ دار .

(۳) یُرش یا یورش = هجوم و حمله .

سپاهیان حسنی پلتن را شکست داده، از دروازهٔ قلعه بیرون کردند، بلکه از قلعه بیرون آمده تمام فوج را از جلادت و شجاعت خود پس پای نمودند، و بر مفاصله هزار قدم توپ‌ها را میزدند. در این صورت فوج مذکور، چون موج از جوش بحر این معارک، در اضطراب و پیچ تاب آمدند.

در این اثنا کین (۱) جنرل صاحب بهادر و کماندر چیف بهادر، صورت اضطراب (۲) سپاه خود دیده و همین آواز داد [ند] که: ای مردان! بکوشد، و جامه زنان نپوشید! در این حالت غازیان جلادت نشان از بس ترددات دلیرانه، و حملات بهادرانه، از میدان و غا رخ تاب نگردیده، اندرون قلعه رفتند.

چون در این دو توپ صدها مردم، در قلعهٔ غزنی، غذای تنغ می‌دریغ غازیان شدند (۳)، و صدها بزمهای کاری مبتلا گردیدند، باز فوج بنگاله [و بمبئی] هر چهار طرف قلعه (۴) یورش آوردند. نا وصف این قدر یورش و معرکه آرائی، مردمیکه از قدیم ملازم و رفیق نواب غلام حیدر خان بودند، از روی نمک بحرایی، بطمع جیفهٔ دنیای بیوفا، دین خود را فروخته، و از اخذ مبلغان کمپنی، روی خود [ها] را سیاه

(۱) الف، ک، ج: لین، که صحیح آن کن است [رک: تعلیق ۳۴]

(۲) الف: اضطراب.

(۳) بقول فدا حسین ۲۹ درین گروه مجاهدین هندی، مولوی غلام امام متوطن کوپل و مولوی علی نقی شکارپوری هم بودند.

(۴) ک: فعله.

نموده، از میدان جنگ بی جنگ [— کَحْمَرُ مُسْتَنْفِرَةٌ
فَرَّقَتْ مِینَ قَسْوَرَه — (۱)] گریخته رفتند. و هر قدر غازیان
جلادت نشان، که در قلعه مذکور بودند، شربت شهادت از
آب کوثر نوشیدند، و داخل روضه — جَنَاقَاتُ تَجْرِی مِینَ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ — (۲) شدند (۳).

[بعد] از شهادت غازیان علیهم‌الرحمه، افواج انگلیسه بهادر
استیلا آورده، داخل اندرون قلعه مذکور گردیدند، و طنبور
فتح و فیروزی نواختند، و آنچه که اسباب در اندرون قلعه افتاده
بود، چنانچه سه هزار اسپان ترکی تازی و ایرانی، دو هزار
شتران کابلی و بلخی و بخارائی و بغدادی، و قبضه‌های شمشیر
ایرانی اصفهانی و طهرانی و فارسی و عربی، و صدها شالهای

(۱) قرآن، المدثر، ۵۱ ج ۲۹.

(۲) قرآن، البقره، ۲۵ ج ۱.

(۳) در نسخه ب درینجا مطلبی است که در نسخه دیگر نیست،
و ذیلاً آورده می‌شود: "میگویند که فتح قلعه مذکور بصلاح
و رقابت بعضی امرای سردار مذکور [غلام حیدر خان] شده،
و جناب زبده سادات عظام قدوه علمای کرام، رافع رایات اسلام،
مولوی نصیرالدین صاحب که بعد شهادت جناب مولانا سید میان
احمد شاه غازی در ملک سنده آمده بود، بسیاری از اهل اسلام
را دعوات جهاد کرد، و پیش دوده خان مری و بهار تومبکی
رفته چند ماه درانجا متوقف بوده، جهت جهاد کفار سکه بسیار
سمی و تلاش نمود، لیکن مؤثر نیفتاده و جناب مولوی صاحب
موصوف هم در همین جنگ قلعه غزنی با مجاهدین مومنین
راسخین، جرعه نوش باده شهادت گردید"

پشمینه کشمیری، و هزارها منی کشمش و بادام و هسته‌های خندان نمکین، و روغن زرد و برنج و آرد خشک، و هزارها تفنگچه، و چند هزار جلد کتاب از هر علوم منطق و معانی و اصول و فروع و صرف و نحو و عربی و فارسی (۱) هر چه که بودند، همه را داخل گدام سرکار نمودند.

و عالجاء نواب غلام حیدر خان صورت فرار را در مرآت خیال خود نازیبا دیده بلکه عار دانسته، بن تنها دست بشمشیر در قلعه مذکور بر کرسی جلالت نشسته بود. گردا گرد نواب ممدوح کمپیان سرکار ایستاده شدند، تا آنکه از کماندر حیف صاحب بهادر حکم شد، که پلتن حسنی [فداحسین: حسنی] و حنرال راپ صاحب بهادر، و برنس سکندر خورد، و بهاء سوار و احمد یار خان (۲) حلف وزیر وفادار خان کپتان پرت (۳) صاحب در قلعه رفته، نواب غلام حیدر خان را گرفته

(۱) سردار غلام حیدر خان مرد دانشمند و شاعر و ادیبی بود، ییلو در سفرنامه خود [— ص ۵۰] گوید که وی هفت جلد کتب قدیم تاریخی فارسی و پشتو بمن داد. کتابخانه او در غزنی معروف بود [رک: تعلیق ۴۲].

(۲) ک: احمد یار خان.

(۳) الف: کپتان پرنیصاحب [؟]. شاید صحیح آن کپتان پین باشد، که یکی از منصبداران انگلیسی بود درین جنگ. [— حیات امیر ۲۲۶—۲۲۷] فداحسین ۴۱: پرنیصاحب.

بیرون بیارند (۱) .

صاحبانِ مدوح بموجب حکمِ کماندر چیف صاحب رفته نواب [مذکور] را از قلعه بیرون آورده، در خیمه کماند، چیف صاحب بهادر رسانیدند. صاحبِ مدوح نواب مذکور را بکمال اعزاز و اکرام بر کاویل (۲) کمخواب نشانیده و بسیار تعارف و صفا و مرحبا نموده، بعد لَمعهٔ صاحبانِ مدوح بر اسبان سوار شده، و نواب معظم الیه و با بهمه را خود گرفته، در خیمهٔ اولیای دولت تشریف فرمای شدند. و در حین استیلام، نواب مذکور، بی حکم بر کرسی بحضور شاه جلوس نموده، و هیچ آداب شاهانه بجای نآورد، و سلام شاه نکرد، بلکه سخنان [سخت] دُشمن، نسبت باولیای دولت، بزبان آورد. و آب برای نویسدن طلب کرد. هماندم

(۱) موهن لال که ناظر همین وقایع بود می نویسد: بتاریخ ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ غزنی فتح شد. و چون ما به قصر سردار غلام حیدر خان داخل شدیم، زن وی دختر سردار محمد عظیم خان را دیدم و شناختم، زیرا او را در سنه ۱۸۳۲ هم دیده بودم. کپتان کونولی به حفاظت او مامور شد، و میجر مگریگور گماشته شد، که سردار را بیاورد. وی سردار را با یک عدهٔ مسلح بالای برج دید، و اطمینان امان جان داد. سردار بعد ازین بر اسبی از برج فرود آمد و با میجر مگریگور به خیمه کماندرانچیف رفت. و بعد از آن ما من [موهن لال] در یک خیمه می زیست. چون بحضور شاه شجاع رفت با کمال مهربانی پذیرفته شد [— حیات امیر ۲۳۰—۲].

(۲) فدا حسین ۳۱: کرسی کمخواب.

آب از صراحی اولیای دولت، در گلاس (۱) برایش آوردند. پادشاه باو فرسود که: همین آب بخور! نخورد. بعد از صراحی مرزا قلی کشمیری (۲) که خال سیاه کفر را از چهره خود به آب اسلام شسته بود، آب آورده بنواب مذکور دادند، که نوش جان نمود.

باوجودیکه ساعتی مابین اولیای دولت و صاحبان مدوح و نواب موصوف شمع قیل قال در مجلس اجلاس روشن گردید، لیکن غنچه طبع نواب مذکور از اهتزاز نسایم گفتگوی اولیای دولت و صاحبان مدوح هرگز متبسم نشده. بعد شمع مجلس آرائی خاموش گردیده، نواب مذکور با اتفاق صاحبان مدوح سوار شده، در خیمه کماندر چیف صاحب بهادر آمده آرام پذیر گردیده.

اولیای دولت هر چند بازوی نواب مذکور، از صاحبان مدوح درخواست نمود [هرگز] ندادند، و در قبضه (۳) خود نگهداشتند، و بعد فتح قلعه غزنی، آنچه که اسباب و سامان از هر قسم در حیث تاراج آورده بودند همه را ضبط سرکار نمودند. و هر چه که سپاه انگریز درین جنگ [از] کشته پشته شده بودند، همه را یکجای در چاه خندق کلان انداختند، و نعش های غازیان شهیدان که مثل شهدای کربلا بی گور و کفن

(۱) ک: در کاسه برایش.

(۲) فدا حسین ۳۲: میرزا قلی کشمیری عرف موهن لال که در رفاقت سکندر برنس صاحب از قدیم مسلمان شده بود [رک: تعلیق ۵۳].

در میدانِ معارک افتاده بودند، مردمِ مسلمین میخواستند، که بموجب آئینِ دین پیغمبری، [تجهیز و] تکفین نموده مدفون نمایند. لیکن سرکار حکم نداد، از آنجا که بقدرت الهی در همان شب تمام نعش‌های غازیان شهیدان، از میدان جنگ غایب شدند، و الله اعلم، بقدرت کامله ذوالجلال و عنایتِ شامله ایزدِ متعال کجا رفتند، که نشانِ آنها معلوم نشد! بلکه خون شهیدان که بر زمین ریخته بود، از آن نیز اثری پیدا نکردید.

و عجب تر آنکه: یکفر غازی اندرونِ برجِ قلعه نشسته بود، و گوله‌های تفنگ میزد، چنانچه هفتاد نفر از لشکریانِ بر باد داده. هر که از لشکر بر او میرفت باز زنده نمی‌آمد. آخر بعد از سه روز، همان غازی معلوم نشد که کجا رفت؟ و در میان قلعه غزنی، این چنین زیر زمین‌های عظیم بودند، که تا مدتی ازین معنی، بافواجِ سرکار انگلیسه بهادر خبر نبود. آخر بعد مدتِ چند ماه، هشت صد عورات محترم خورد ساله معه اطفال و پانصد مردان خراسانی، و سه صد راس اسبان از زیر زمینها برآمده بطرفی رفتند، و احادی و فردی از لشکریانِ مزاحیم و مستعرضِ حال آنها نشدند، و نه پرسیدند که کیستند؟ و کجا بودند؟ و کجا میروند؟

چون بعد از پنج روز تمام اسباب از قلعه غزنی، صاحبان عالیشان، بیرون کشیدند، طبیل حکمرانی سرکار انگلیسه بهادر

در قلعهٔ غزنی و اضلاعش در نوای آورده‌اند (۱) .

(۱) موهن لال در کتاب 'حیات امیردوست محمد خان' و جنرال ایبت در روزنامهٔ خود مشاهدات این وقایع فتح غزنی^۲ را به تفصیل نوشته‌اند. آنچه برای تکمیل این مبحث ضروریست اردو کتاب مذکور در تعلیق ۴۳ تلخیص کرده‌ام، بدان رجوع شود .

در بیان رفتن افواج انگلیسه بهادر، بعد فتح
غزنی جانب دارالسلطنه کابل

و برآمدن امیر دوست محمد خان بعزم مقابله تا به قلعه

قاضي (۱)، و از دغا بازی خوانین نمک بحرام بی مقابله

هزیمت یافته، مع جمیع منسوبان رخ نهاد بلخ،

و گرفتار شدن امیر مذکور و محمد اکبر خان

در نزد پادشاه بخارا

محمود قلم جواهر رقم، که شیفته ایاز آداب سخن دانی
است، بعد تسخیر قلعه مدعا چنین بیان مینماید که: هرگاه
در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری، صاحبان عالیشان
و اولیای دولت، فتح قلعه غزنی نمودند، از آن پس حسنی (۳)
پلتن و رساله کرنیل سکندر صاحب بهادر بجهت محافظت
قیدیان (۳) در قلعه غزنی مامور نمودند. تمام افواج بمبئی (۲)
و بنگاله و اولیای دولت، طنبور فتح و فیروزی نواخته، از قلعه

(۱) قلعه قاضي بفاصله ۱۵ میلی غرب کابل بر راه قندهار واقع است.

(۲) در تاریخ فدا حسین مکرراً حسینی پلتن است.

(۳) ک: این کلمه ندارد.

غزنی، سمت کابل روانه شدند (۱) .

بعد قطع شش منازل بحضور صاحبان ممدوح خبر رسید، که امیر دوست محمد خان باوجود غم و الم اسیری و دستگیری بواب علام حیدرخان فرزند دل بند خود، معه' عساکر نفاق مآثر، و افواج دغا اسواج، و اسباب جنگ از اتواب و غیره از کابل برآمده، بمسافت دوازده کروه در قلعه' قاضی منزل انداز، و پای هم و جلادت چون سد سکندری استوار نموده، بندوبست مورچه بندی بقرار واقع (۲) مینماید .

صاحبان افواج باسدراک این خبر وحشت اثر، بوقت نصف شب، حکم مقام لشکر خود دادند. چون صبح شد، خوانین نمک بحرام و ملازمین بد انجام امیر دوست محمد خان چشم از حق نمک پوسیده، و خال سیاه بی ایمانی بر رخ خود نهاده، امیر ممدوح را از مقابله و مقاتله' افواج انگریز بهادر، جواب صاف دادند، و غاشیه' اطاعت و فرمان برداری اولیای دولت بر دوش کشیده، فوج فوج و دسته دسته عساکر از امیر دوست محمد خان جدا شده آمده، داخل لشکر انگریز شدند. و امیر موصوف از دغابازی آن دغَل اندیشان نمک بحرام در آن میدان حیران و پریشان مانده، عالیجاه سردار محمد اکبر خان خلف الصدق اسیر بی نظیر که در شجاعت و جوان مردی یگانه روزگار میباشد، و بموجب حکم امیر ممدوح والد خود، که در مقابله'

(۱) تاریخ حرکت بکابل ۳۰ جولائی ۱۸۳۹ [— حیات امیر ۲— ۱۰۵] .

(۲) الف: واقعی .

شاهزاده محمد تیمور و بخشی وید (۲) صاحب بهادر و فوج خالصه سنگه جانب دره^۱ خیبر مامور بود، تا بودن سردار مددوح در آنجا، قدور کسی نبود، که در میدان جنگ در مقابله^۲ آن شیر غران در آید. همه لشکریان مثل رویاه در شواعب (۳) جبال روی پوش افتان و خیزان اوقات میگذرانیدند. در آن زمان، بعضی مردم نمک بحرام، بحطام (۴) دنیا، سردار محمد اکبرخان را زهر قاتل داده بودند، که رقی در جاننش باقی مانده بود [که] بصورت مردگان بر چهار پائی انداخته، همان شب در نزد امیر بی نظیر آوردند.

امیر مددوح بمعاینه^۳ این واردات جگر پاره فرزند^۴ خود، پاره پاره جگر گردید، و دست افسوس [سائیده] بر سر [اندوه] خود میزد، و اشک حسرت از محاب دیده می بارید، و آه و زاری می کرده لیکن بجز صبر و شکیبائی و سوختن و ساختن چاره^۵ کار دیگر ندیده و عالیجاه سردار محمد اکبرخان را باین همه بیماری مهلکه با پنج هزار اسپان و یابو بار بردار معه^۶ عیال و اطفال سی و دو فرزندان و هفت خواهر زادگان و سیزده برادر زادگان و سی و دو نواده (۷)، و سه صد نفر غازیان هندوستان و چهار صد نفر غلامان، که در اوقات شدید سهم

(۱) الف، ک: دید. — که صحیح آن سر کلود ویداست [رک: تعلیق ۳۵].

(۲) شواعب = جمع شعب و منی راه بین کوه [— المنجد].

(۳) حطام دنیا = مال دنیا [— المنجد].

(۴) الف: قورصه. فدا حسین ۳۵: بیست و سه فرزند و بیست و سه نواصه

و غمخوار او بودند، همراه سردار محمد اکبر خان فرزند دل بند خود داده روانه [طرف] بلخ نمودند.

چون بسبب دغا بازی و نمک بحرانی آن جماعت دغا باز میدان مصاف از امیر بی نظیر خالی و صاف گردیده، همانوقت افواج انگلیسه کوچ نموده داخل شهر کابل شدند (۱)، و از مشاهده شهر کابل و چهار سوق کابل که قابل تحسین است و دکاکین مرغوب و حوایض (۲) مربع مسطح، و عمارات دل گزین، و بساتین (۳) — ارم ذات العیماد القتی لم یخلقن مثلها فی البلاد — (۴) دیده محور حیرت شدند.

از آنجا که دارالسلطه کابل گویا دارالجنه است، و متصل کابل محله [موعله] جوان شیران علاحد می باشد، در یک قلعه چهار محله هستند: یکی از جنداول (۵)، دویماً طایفه سات، سیوما سیروانی، چهارم مراد خانی. و از هر یک محله سردار

(۱) تاریخ فتح کابل ۷ اگست ۱۸۳۹ مطابق عره جمادی الثانیه ۱۲۵۵ هـ [— حیات امیر ۲ - ۲۴۸ و واقعات ۱۲۰].

(۲) حوایض = جمع حوض.

(۳) بساتین = جمع سستان بمعنی ناع.

(۴) قرآن، العجر، ۸ ج ۳۰. (۵) در قسمت جنوب غربی شهر

کنونی کابل. فدا حسین ۳: جدول محل سکونت قرامش که

رئیس آن شهرین خان است. دوم محله بیات بریاس یار محمد خان.

سوم محله شیرانی بریاست عبدالسیحان خان. چهارم مراد خانی

که رئیس آن عبدالعلی خان است.

علاحدہ جدا گانہ مقرر است، و کسی را طاقت نیست، کہ بی اذن و اجازتِ سرانِ قلعہ، دران محلہا تردد و تفرج نماید .

روزی پنج نفر تلنگہ، برای دیدنِ محلہ ہای مذکور، سر خود و بی اذن رفتہ بودند . آنہا را کشتہ در [انہار] آب انداختہ بودند، کہ طعمہٗ حشرات شدندہ کسی نہ رسید، کہ چہ شدند و کجا رفتند؟ ہر گاہ این خبر لارڈ صاحب بہادر شنید، حکم داد ہر کس درین چہار محلہ خواہد رفت، جانِ سلامت نخواہد بردہ . ہر روز ہمین منادی در شہر کابل می گردانیدند .

صاحبانِ عالیشان، بعدِ ورودِ کابل حکم دادند : کہ پنجاہ سوارہ از رسالہٗ دوم معہٗ لفتنتِ لارڈ صاحب بہادر (۱) و کپتان ملار صاحب و گلاب سنگھ صوبدار، و پانزدہ سوار حاجی کا کر شقاوت مآثر، و برگدیر جنرال سیل صاحب (۲)، کرنیل اود صاحب، میجر فلسن صاحب (۳)، و کپتان نل صاحب و کرنیلی صاحب (۴) وغیرہ بطور دورہ درہی امیر دوست محمد خان روانہ شدند، تا بمقامِ

(۱) رک : تعلیق ۳۱ . فدا حسین : لاریصاحب [۹] .

(۲) رک : تعلیق ۳۷ .

(۳) الف : فلس . ج : فلس [۹]

(۴) بقول مومن لال کلنل آترم با کپتان لارنس و تروپ و تاپلر و کرسی و هاگ وغیرہ بہ تعقیبِ امیر مامور شدند [حیاتِ امیر ۲۴۶-۲۴۷] فدا حسین ۳۹ : کپتان ویلار صاحب، برگدیر جنرال سیل صاحب، کرنل اوڈ صاحب، میجر فلتن صاحب، کپتان دیٹ صاحب، کرنیلی صاحب، دارسی صاحب .

بامیان که صد گروه از کابل دور سمت بلخ واقع است تشریف فرمای شدند، که در آن سر زمین رسیده خوب تماشاهاى آن ملک نمودند، [و طنبور سرور مسرت هردم مینواختند و جستجوی امیر بی نظیر می نمودند] که بعد از چند روز از کابل نزد صاحبان مدوح خبر رسید، که امیر بی نظیر رخ نهاد ملک اوزبک (۱) گردیده که مرزا مراد بیگ والی آن ملک بسیار تعارف و مهمانداری و بجا آوری خدمات امیر مدوح نموده تا مدت دو ماه امیر خورشید نظیر در آنجا اقامت پذیر بوده، بعده تشریف فرمای بلخ شده، والی بلخ از روی مهمان نوازی بسیار باعزاز و اکرام امیر موصوف پرداخته، مدتی دو ماه امیر بی نظیر در بوستان سراي بلخ بود، که در این عرصه رقم های پادشاه بخارای شریف، در خصوص طلب امیر بی نظیر، بدست شتر سواران، متواتر شرف نفاذ یافتند.

امیر مدوح حسب الحکم ارقام قضا نظام پادشاه موصوف وابستگان عیال اطفال تمام خود را در بلخ گذاشته، خود و سردار محمد اکبر خان خلف خود را به همراه رکاب برداشته، روانه بخارای شریف گردید، که بقطع منازل بدارالعلم بخارای شریف رسیده، رساله سلام که طریقه سنت سید انام است، بحضور پادشاه بخارا مطالعه نمود، و مستظهر بسیار نوازشات شاهانه و عنایات خسروانه گردیده. یک قلعه خاص (۲) بجهت

(۱) ک، الف، ج: اورنگ [؟] که تصحیف کاتبانس و اوزبک صحیح است.

(۲) الف: قلعه فاضی [؟] ج: مانند متن.

توقف امیر بی نظیر، از سرکار شاه ممدوح عطا شده، و از اخراجات مایحتاج مستغنی نمودند. و گاه و بیگاه امیر موصوف، بی معانعت حاجبان (۱)، شرفِ احضار شاه بخارا می یافت.

بعد از چند مدت روزی در مجلس خاص، پادشاه ممدوح بامیر بی نظیر، شمع بعضی سخنان بر افروخته، امیر از روی تأمل در جواب آن تاخیر نمود، لیکن سردار محمد اکبر خان که شجاع و دلاور روزگار بود، تاب سخنان شاه بخارا نیاورده در جوابش سخت گفتگوی ناموافق نمود.

بعده امیر موصوف و سردار ممدوح، از دربار شاه، و اجماع بمکان مالوفه شدند، که در این اثنا دریای خشمِ ساه موصوف در توج آمده، از روی قهر سلطانی، به عالیجاه سردار سعید خان معه دو هزار نفر اوزبک حکم داد که: امیر را باز گرفته بیاورند.

هرگاه سردار مذکور بموجب حکم شاه، در تعاقب امیر ممدوح روانه گردید (۲)، بامیر موصوف در عرض راه رسید، درانوقت هفت هشت سوار، بامیر مذکور، حاضر رکاب بودند. از قضای کردگار مابین امیر و سردار [مذکور] اتفاق مقابله و مقاتله افتاد. سی سوار اوزبک بقتل رسیدند، و هفت سوار از امیر بی نظیر کشته شدند. امیر و محمد اکبر خان هر دو در آن میدان مجروح شدند. از سمر ضرب زخمها پیهوش شدند. آخر گرفتار نموده، هر دو را بحضور شاه حاضر آوردند. شاه جان بخشی مجروحان مهجوران نموده، حکم بر قید آنها داده.

(۱) ک: صاحبان [؟]. (۲) الف: روانه شده

و حکیم جراح بجهت مرهم زخمهای اوشان ماسور گردیده، که در عرصه اندک، از معالجه حکیم باعث اندمال (۱) زخمهای مجروحان شدند.

در حین حبس امیرِ مدوح نزدیک (۲) بادشاه بخارای شریف، صاحبانِ عالیشان انگلیسه بهادر، در گرد و نواحِ اضلاع کابل بخاطر جمعی تفرج می نمودند، و برای دیدن بندِ بربر (۳) رفتند، و عجایب و غرایبِ بند مذکور را معاینه نمودند. بعده در کابل آرام گرفتند، و بانتظام اسورات آن سر زمین می پرداختند، و از عاقبت کار خود خبری نداشتند.

(۱) اندمال = مرهم شدن زخم و علاج زخم.

(۲) الف؛ نزد پادشاه.

(۳) بربر قوم هزاره را میگفتند، که در وسط افغانستان سکونت دارند، مقصد از بندِ بربر، بند مشهور امیر است در شمال غرب کابل نزدیک بامیان، که هژده نهر بلخ ازان سر چشمه میگیرند. ج: بند بربر [۹]. فدا حسین ۴۳: بند بربر.

بیان مراجعت افواج انگلیسه بهادر از کابل
ایل شدن با عالیجاه میر محراب خان براهوی والی قلات و

شهید نمودن او را

هزار داستانِ قلم خوش رقم، بر شاخسارِ این مدعا چنین
م بیان می گردد که : صاحبانِ ایشان در سنه یکهزار دو
و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری، بعدِ ورود کابل، بیرون
جهاونی را بنای کرده، و عماراتِ عالی درست کنانیده
ن پذیر شدند. و اسکندر برنس صاحب بهادر اندرونِ شهر
برای نواب امین الملک متوقف گردیده، اوقات را بعیش و
ت بسر می آوردند. بعدِ مرور یک ماه، صاحبان حکم دادند که :
م بمبئی (۱) از راهی که آمده، از همان راه روانه شوند.

بسبب همینکه صاحبان [موصوف] اراده گرفتند قلات در
داشتند، اولاً از فوجِ بنگاله یک رجمنت گوره، دوماً
ت ترک سوار [ان] و توپخانه همراه قیدیان داده، روانه
ستان نمودند. و از رساله دوم یک پلتن طرف غزنی
ده، در عرصه بیست روز نواب غلام حیدر خان را از غزنی
یده و دو روز مقام در کابل نموده، بعدِ نواب مذکور و

ک : این کلمه ندارد .

حاجی کاکر را بهمهراه جنرال [ساکول] (۱) صاحب بهادر از راه پشاور روانه نمودند.

نواب مدوح از دریای آتک بسواری کشتی ها از راه سکهر و بهکر تشریف فرمای [ممئی] گردید. و کاکر مذکور روانه هندوستان شده. بعده افواج [ممئی] بقطع منازل از کابل برآمده، و در دره بولان رسیدند. جنرال صاحب بهادر معه چهار پلتن کوره و توپخانه روانه قلات گردیدند. عالیجاه میر محراب خان براهوی والی قلات، بسمارتعارف و ضیافت صاحب مدوح نمود، و از شعبده نازی ملک سرنگ ناز حبری نداشت، چون صاحب معظم الیه طرف میر مدوح در صورت دوستی پیغام فرستاد که :

(۱) این نام درک بیسب، و قلات درین کتاب [ساکول] آمده است. در ب گوید که : جنرال ابلاشار [صحیح آن : ویلشایر، رک : تعلیق ۳۶] با دوسه هزار لشکر و چند عرانه بولان حملہ کرده محراب خان را شهید و ملا رحیم داد و محمد حسن را زنده دستگیر کرده هفت روز قلات را غارت نمودند. و ۱۲ لک رویه نقد و جواهر خزانہ خان موصوف را تصرف کردند. موهن لال گوید، بعد از ۱۷ ستمبر ۱۸۳۹ که شاه شجاع حکم شاهنشاهی درانی را مجدداً در کابل جاری کرد، جنرال ویلشایر با عساکر ممئی از راه بولان به هند نازگشت و در راه، قلات را گرفت و محراب خان را کشت. و لشکر اندوس بحکم ۹ اکتوبر منحل گردید [— حیات امیر ۲-۱۰۹]. ویلشایر قلات را بتاريخ ۱۳ نومبر ۱۸۳۹ گرفت. [— بیوگرافی هندی ۳۵۴]. برای تفصیل رک : تعلیق ۳۶-۴۷. ج : جنرال ساکوتصاحب. قدا حسین ۷۷ : ساکوتصاحب.

مشتاق ملاقات میباشیم و هم تماشای قواعد پلاتن که چه نحو حظ دارد. میر موصوف اولاً از آمدن خود بود، آخر صاحب مدوح، بهزار منت و اشتیاق مندی وقت را بحضور خود شرف احضار داد.

صحبت آرائی گرم نمودند. بعد ملاقات، تماشای قواعد میر مذکور نشان داده، سپاه و پلاتن، در عین حرکت قواعد، شلک اتوپ و بنادیق (۱)، جانب میر مذکور در این صورت اسیر مذکور، صوت مقدمه را بر عکس در روزگار دیده، معه سواران همراکاب (۲) خود، ها از نیام کشیده، بر پلاتن جلوه ریز گردیده، تمام تیغ بیدریغ کشیده. بعده رخ نهاد قلعہ سیری قلات بکن دو پلتن پیش از این، نزدیک قلعہ مذکور رسیده، وی میر موصوف گرفته بودند. یکبارگی دهمیر مذکور، قابله و مجادله بر افروختند. و در آن میدان کارزار بوف، از روی غیرت ایمانی و جمعیت مسلمانی، داد و مردانگی را از دست نه داده، کار رستمانه کرد، شنها پشتها نمود. آخر خود هم سرخوش باده شهادت. چنانچه یوم جمعه ماه رمضان المبارک سنه صدر هجری حوشهادت شہسوار میدان جلادت و یکہ تاز عرصه، میر محراب خان براهوی گردید (۳).

نادیق = جمع بندوق بمعنی تفنگ است.

لف: همراهی رکاب خود.

رای تفصیل این واقعه، رک: تعلیق ۴۶.

از آنجا که میر مذکور را از چنین خدمه طرازی صاحبانِ عالی‌شان اطلاعی نبود و باغوای خدمات خود از دادنِ راه بافواج انگلیسه بهادر از ملک موروثه خود و غیره مغرور بود، [و ملا رحیم داد و محمد حسن (۱) هم مانع شدند، لیکن] اصلاً بفکرش نبود، که افواجِ سرکار انگلیسه، بی سبب، مرتکبِ مجادله و مقابله خواهد (۲) شد، ازین معنی بالکل غافل نشسته بود.

هر گاه صاحبِ ممدوح نزدیک قلات رسیده، همانوقت میر ممدوح را چیزی بوی ازین فلیته تفنگِ شرارت و فساد، بدماغ هوش رسیده بود. عالیجاه محمد اعظم خان برادر خود را طرف ایلات و الوساتِ بلوچان براهویان فرستاده، استمدادِ لشکر طلب کرد، لیکن اکثرِ روسای بلوچان سبب ناسازگاری و بی‌اتفاقی، دل نهادِ استمداد نشدند. مگر طایفهٔ جهلوان و سراوان (۳) طوعاً و کرهاً (۴) معهٔ جمعیت دوازده هزار لشکر، باتفاقی

(۱) این حمله در ک، ح نیسب از الف گرفته شد، که دران محمد حسین اسب، و صحیح آن درپ محمد حسن است. این هر دو ویران محراب خان شهید بودند. [رک: تعلیمی ۷۴]

(۲) الف: نخواهد شد.

(۳) ک: سربان، که صحیح آن جهالاوان و سراوان است. جهالاوان در جنوب قلات بین قلات و لس ییلا سب. و سراوان در شمال قلات و جنوب مستنگ سطح مرتفع است که بلندترین موقع آن ۱۰۷۵۰ فوت از سطح بحر کاین اسب. درین هر دو سرزمین قبایل متعدد بلوچ ساکنند. و سرداران هر دو پیش از تسلط انگلیس اهمیت بسزا داشتند [— تاریخ بلوچستان ۳۰۸ پیعد].

(۴) یعنی بخوشی یا ناخوشی.

عالیجاه محمد اعظم خان بنا بر استمداد، رخ نهاد قلات شدند. لیکن بعضی از رسیدن لشکر مذکور، عالیجاه میر محراب خان بدرجه شهادت رسیده بود.

[بعد] از شهادت میر معظم الیه، مدت هفت روز شهر قلات را غارت می نمودند و میگویند که دوازده لک روپیه نقد و جواهر گران مایه و اجناس نفیسه از اقمشه و پشمینه و سلاح و شمشیرهای جواهر دار و تفنگ های رومی و اسهان خاصه ولایتی و غیره سامان از هر قسم به حیث تاراج بردند. و غنیمت شهر که تعداد آن معلوم نیست، همه بدست افواج انگریز بهادر افتاد.

بعد از هفت روز صاحبان عالیشان، منادی امن و امان در شهر گردانیدند، و بدلا سائی رعایا پرداختند. و ملکی که در احاطه تصرف میر مسدوح بود، در تصرف سرکار انگلیسه بهادر آمد.

جنرال صاحب بهادر، عالیجاه شاه نواز خان (۱) براهوی برادر زاده مرحوم میر محراب خان، معه لبدین (۲) صاحب بهادر،

(۱) شهنواز خان بن احمد یار خان.

(۲) این لبدین با شهنواز خان در قلات بود، که نصیر خان و محمد خان شهنوائی لشکر کشی نموده و بعد از فتح قلات او را گرفتند. چون نصیر خان بعد از آن شکست خورد، لبدین را به قاسو نام سپرده بود، قاسو او را کشت و خودش فرار کرد. اما اخیراً چون نصیر خان با جنرال آترم در کویته معاهده بست، قاسو را بدست انگریز سپرد، و ایشان در عوض خون لبدین او را بر دار کشیدند ۱۲۵۶ هـ. [تاریخ بلوچستان ۲۳۳]

در قلات بر مسند ریاست مقرر نموده، و ملا رحیم داد [خان] و محمد حسن و غیره خوانین خان موصوف گرفتار نموده، بهمراه خود آورده، وارد شکارپور، و خوانین مذکور را در قلعه بهکر محبوس ساخته تشریف فرمای بمبئی (۱) گردیده. و عالیجاه راس پیل صاحب بهادر، اجنت سند، در ملک خان معدوح تا به شال کوٹ (۲) بنای چاونی‌ها مقرر نموده. و عالیجاه میر نصیرخان خلف مرحوم میر محراب خان، در صغر (۳) سن بعد شهادت پدر بزرگوار خود والده مسمی بی‌بی گنجایه، و دیگر عیال و اطفال و نایب گل محمد خان و چند سرکردگان در کوهستان آواره می گردیدند، لیکن در ترک تاز و ناخ و تاراج افواج انگریز بهادر قصور نمی‌کردند.

(۱) ک : این کلمه ندارد.

(۲) شالکوٹ = کوپته.

(۳) صغر = خورد سالی.

در بیان زد برد بلوچان کوهستان [و] براهوی و غیره
 در حین روانگی افواج، جانب خراسان، و بنا نمودن چاونیها
 در سکر و شکارپور، و دریافت نمودن احوال سنده و آموختن
 زبان بلوچی و افغانیه و سنده، و هزیمت یافتن [ایمیل]
 صاحب بهادر از بلوچان (۱) [کوهستان] و غیره

ترک سوار قلم تیز رقم، در میدان این مدعا چنین ترک‌تاز
 بیان مینماید که: در حین روانگی افواج انگلیسه بهادر جانب
 خراسان، بلوچان ترک علی جهکرانی (۲) و بگتی و دویبکی
 و کهلهر (۳) و بیرک (۴) و براهوی از تاخت [و] تاراج
 سامان کدام و شتران و غیره، در عرض راه تقصیری نکردند، و
 صاحبان عالیشان، این همه هرج و مرج دیده، بسیار خشم آگین
 می شدند و دم نمی زدند، خون جگر میخوردند. عالیجاه ولیم

- (۱) الف: از بلوچستان و غیره.
 (۲) جهکرانی قبیله ایست از بگتی بلوچ که در میدان لاهڑی و سند
 آباد اند [— تاریخ بلوچستان ۱۰۰].
 (۳) کهلهر از بلوچان بگتی سکنه کوهستان [— تاریخ مذکور ۱۰۰]
 (۴) ک: میرک. الف، ج: بیرک. صحیح آن بیرک زئی است
 از تمن بگتی، که ذیره بیرک مسکن تمندار قوم بگتی اسب.
 [— تاریخ مذکور ۹۸]

ایستویک (۱) صاحب بهادر در شکارپور رسیده، در تجویز و بندوبست بلوچان مذکور شده شیر محمد بُلیدی (۲) را بمعرفت عالیجاه فتح محمد خان غوری مشیر تدبیر عالیجاه میر صاحب میر رستم خان والی خیرپور پیش خود طلبانیده، قدری مواجب بُلیدی مذکور مقرر نموده، عهد انجام ساخته، از بدی و بدکاری دست بردار نموده. و نیز بمعرفت سیٹھ جیٹھ سنگھ (۳) شاهوکار شکارپوری، بنای طلبانیدن بجار خان (۴) [ڈومبکی] نموده بود. و دیگر هم علی هذه القیاس بندوبست بلوچان بدکاران مینمود، که درین اثنا عالیجاه راس پیل صاحب بهادر اجنت منده مقرر شده، داخل شکارپور گردید. بعد ورود صاحب ممدوح عالیجاه ولیم ایستویک صاحب بهادر تشریف فرمای ولایت گردیده. و عالیجاه تامس پوستین (۵) صاحب بعهدہ کلکتری

(۱) الف، ک، ح: استوک [رک: تعلیق ۱].

(۲) در الف، ک بلدی است. اما بلیدی قبیله معروف بلوچ است. که در نصیرآباد متصل چیکب آباد ساکن اند این شیر محمد خان یکی از سرداران آنها بود [تاریخ بلوچستان ۵۳].

(۳) ک: حهب سنگھ [؟] ح: چیٹ سنگھ.

(۴) این بجار خان نیز از قبیله جهکرائی [ڈومبکی] بلوچ بود، که در ۱۸۳۹ بر لشکر اندوس حین رفتن افغانستان تاختنا نموده بود. [تاریخ بلوچستان ۸۲].

(۵) این کلمه در الف مغشوش است، و در ج نیست در ک تامس پوستین و در الف لوس است. چون پوستین درین اوقات در منده بود، و گزیتیر سند و سکهر مکرراً به معلومات او حواله میدهند پس درینجا هم نام وی صحیح خواهد بود.

شکارپور ماسور شده، و ایستویک صاحب خورد، نیز بهمهراه کلکتر صاحب مذکور بر کار خزانة مقرر مانده. از آنجا که صاحبان مذکور بسیار هوشیار و دانای زمانه بودند، دریافت ملک سند از هر قسم و رسم نمودند. و زبان افغانیه و بلوچیة و سندیه و فارسی و عربی می آموختند. بلکه از زبان های مذکور کتابها [ترجمه*] انگریزی درست ساختند. و هر یک از صاحبان عالیشان، بعهده کار خود ماسور بودند. بعضی پیمایش زمین ملک سنده، آباد و غیر آباد جنگل و شوره می نمودند. و برخی خانه شماری و آدم شماری می کردند. و بعضی نقش های ملک تیار (۱) مینمودند. و بعضی خریداری گدام می ساختند، و مبلغان سکه کمپنی مثل بارهس باران می ریختند. و در مکان چهری (۲) واقعه لب دریا بنگله های بسیار خوب و مطبوع مرتب ساختند. و صدر بازار بنا کردند. و در شکارپور هم صدر بازار و بنگله ها تیار ساختند. و روزگار مردم هر خاص و عام جاری گردیده. و مردم سند این چنین زر ریزی گاهی بچشم خود ندیده بودند، از سکه کمپنی دیده و مجنون وار شیفته و آشفته در پی روزگار می گشتند. و صاحبان عالیشان در ملک سند رجوع آوردند، یگان می آمدند و یگان می رفتند.

از زبان بعضی صاحبان شنیده شد که می گفتند: که هرگاه در ملکی یکی از صاحبان انگریز آمده دایر (۳) شد، او را یکی

(۱) الف: بازی مینمودند [۹].

(۲) الف، ج: چهری. ب: چهری که آنرا حالانو سکهر میگویند.

(۳) الف: وارد شد.

نداندند، (۱) گویا هزار یاجوج بهمراه دارد. و جایی که صدها صاحبان آمده جمع شوند، پس صد هزارها شیاطین جمع میشوند. آدم بیچاره از یک شیطان امان نیافته، که از بهشت محروم ماند، چه جاییکه هزارها شیاطین گرد آیند. پس وای بر حال مردمان آن سرزمین است! خصوصاً آدمان ملک سنده از خاص و عام اکثر از خود بیگانه! ملک سند زود تر خراب خواهد شد، که از آتشی فتنه انگیزی صاحبان انگریز خسر ندارند.

فی الجمله کپتان ایمل (۲) صاحب بهادر ماسور محافظت ملک بالادشت گردیده، و قلم نگه داشت سپاه جاری نموده. چنانچه مردم افغانان و بلوچان کوسه و کهری و غیره باشنده این ملک اندازه سه [چهار] صد سواره ملازم داشتند. و فی سواره بیست رویه و پانزده رویه و جمعدار پنجاه رویه مشاھر مقرر نمودند. و عالیجاه الف خان برین (۳) نیز در آن ایام ناچهل پنجاه سواره در ملک ملازمس. سرکار انگلیسه بهادر منسلک گردیده، که رفته رفته از بس خدمات سرکار بلقب "خان بهادر"، ملقب شده. چون جناب ایمل صاحب بهادر باین همه سپاه، از شکارپور روانه مکان شاه پور، درانجا رفته دایر گردید، لیکن مردم بلوچان کوهستان، از زد برود و قتل و قتل افواج انگریز بهادر، هیچ صرفه نمی کردند. و صاحب مدوح هم در تعاقب بلوچان بدکاران رفته، از کشتن و بستن آنها دریغ نمی کرد، لیکن

(۱) ک: نراند [؟].

(۲) الف، ح: ایمل صاحب. ب: اسمعیل صاحب [؟].

(۳) ترین = قام قبیله افغانی که در وادی پشین ساکنند.

همان آهش در کاسه بود ، بازار تاخت و تاراج بلوچان روز بروز گرم .

روزي بلوچان کوهستان اندازه سه صد نفر سوار و پیاده نزدیک مکان چهرت رسید ، در پشت (۱) نی آب پنهان گردیدند (۲) . و چند نفر سواره بلوچان ، از روی چال فریب بازی ، در شاه پور رسیده ، خود ها را باقواج انگریز نشان داده پس پای شدند . ایمیل صاحب بهادر ، که معه چند سواران ، برای هوا خوری رفته بودند ، با سواران بلوچان فریبه مقابل شده ، در تعاقب آنها افتاد . چون نزدیک پشت (۳) نی رسیدند ، صاحب مدوح از فریب بازی بلوچان مذکور خبری نداشت ، بلوچان که در نی متواری بودند ، بفتتاً تفنگها بر روی سواران صاحب مدوح زدند . چند سواره از صاحب موصوف بضرب شلک تفنگ ها ، از اسب حیات بر زمین مات افتادند . مسمی اعتبار کهری (۴) معه سواران دیگر ، بمشاهده این حالت ، دل از دست داده ، چون گه گیران (۵) پس خیز معرکه فرار گردیده . صاحب مدوح هر چند به کهری مذکور ناهش باش می نمود ، او زیاد هاش هاش فرار میگردید (۶) ، هرگز پای استقرار نگرفت .

[صاحب] محتشم تن تنها در آن میدان عنان توسن کشیده

(۱) الف : نشیب . (۲) الف : شدند .

(۳) الف : نشیب . (۴) کهری = نام قبیله بلوچ .

(۵) ک : چون کچه کهران [۹] . اما گه گیر متن صفت اسب است ،

که نمی رود ، و پس پشت میدود .

(۶) الف : میگرد .

استاده شد، و شمشیر از نیام بیرون آورده، و بدست شجاعت گرفته، مستعد حمله بهادرانه گردید. که در آن اثنا اعتبار کهری، بلحاظ پاس اعتبار خود، ناز در نزد صاحب مدوح آمده، بر اسپ صاحب بهادر تازیانه حواله نمود، تا بی اختیار، اسپ صاحب بهادر، در میدان تیز روی شده، باین طریق صاحب بهادر، از آنجا برآمده، حان سلامت آورده.

این خبر بطریق هزیمت صاحب موصوف از افواه عوام الناس منتشر عالم گردیده. چنانچه بعد از چند ماه صاحب معظم الیه برای جواب دهی این هزیمت، در مقام سکر بحضور صاحبان [در] کونسل حاضر شده. آخر از روی کورت (۱) چیزی قصور بر صاحب مدوح ثابت نشده، از آنجا رهائی یافته. بعده بزودی روانه ولایت گردید. چون صاحب مدوح بسیار جوان مرد و عالی هم بود، و دست نوال همیشه کشاده داشت، در ابتدای ورود افواج بحر امواج انگلیسه بهادر، در بجا آوری خدمات سرکار انگلیسه بهادر قصوری نکرده [بود].

(۱) کورت - ر انگلیسی بمعنی محکمه است.

در بیان رفتن صاحبان عالیشان طرف

چهار و (۱) فلیجی

و گرفتار نمودن بجار خان (۲) دومبکی و ترک علی جکه‌رانی

و غیره جکه‌رانیان

ترک سوار قلم تیز رقم، در میدان گرو دار این مدعا،
چنین تیز رو بیان میشود که: در سنه یک هزار و دو صد پنجاه
و شش هجری، عالیجاه کپتان ایمیل صاحب بهادر، از شاه پور
تشریف فرمای چهار گردید. بجار خان دومبکی پیش از رسیدن
صاحب ممدوح، از مکان مذکور فراری شده، طرف کوهستان
دیره بیرک (۳) رفته سکونت گرفت. باقی میر حسن خان
نوتهانی و بلوچ خان دومبکی در مکان مذکور آمده، بسلام
صاحب ممدوح مشرف شدند، و مصدر نوازشات گردیدند.
دو صد روپیه به بلوچ خان سرکرده طائفه بلوچان دومبکی
و مبلغ صد روپیه به میر حسن خان نوتهانی عوض خلعت،

(۱) چهار = در ۳۸ میلی شمال جیکب آباد.

(۲) ک: دو یکی [؟] الف: دو یکی [؟] دومبکی قبیله معروف بلوچ است.

(۳) ک: بیرک. الف: بیرک. صحیح آن دیره بیرک است.

آرا سیاه اف هم گویند در علاقه هرند ضلع دیره غازیخان واقع

است [تاریخ بلوچستان ۱۰۰ ج: دیره بیرک.

صاحبِ ممدوح عطا نموده و آنها را از خود بسیار بخشود نموده.
 بلوچ خان دومبکي حلقهٔ اطاعت و فرمان برداري سرکارِ
 جهان مدار، در گوشِ جان انداخته. بعدِ عهد انجام، از
 خدمت صاحبِ بهادر رخصت گرفته، جانبِ مکانِ لهري ملک
 خود رفته. و مير حسن خان نوتھاني حسبِ الحکمِ صاحبِ بهادر،
 معهٔ پيغامات، طرفِ ببيړک بُگتي (۱) روانه و مامور شده، که
 بُگتي (۲) مذکور را هدايت نموده، راغبِ سلامِ صاحبِ
 معظم اليه نمود.

چنانچه احمد خان خلفِ ببيړک مذکور باتفاق مير حسن نوتھاني
 آمده، مشرفِ سلامِ صاحبِ بهادر گرديد. و عزت و آبروي بسيار
 يافته، بعده انجام انداختن چهاونی در ديره ببيړک نموده رفت.
 درين اثنا ميچر بليمان صاحبِ بهادر معه پلتنِ خود و دو عرابه
 توپ در ديرهٔ مذکور رفته دایر گرديد. ببيړک نيز بسلامِ صاحبِ
 ممدوح آمده، سر تسليم بر آستانِ فرمان برداري گذاشته. و کپتان
 ريت صاحبِ بهادر از ديره ببيړک عازمِ قلعه کھان (۳) شده.

(۱) ک: ببيړک بُگتي [؟]. الف: ببيړک بُگتي. نامِ اين شخص ببيړک
 خان قوم بُگتي بلوچ بود. در سنه ۱۸۴۰ ميچر بلمور با هفت
 صد سوار بر ايشان تاخت. در جنگ ديره ببيړک ۹ نفر بلوچان
 را کشته و لفتنت کلارک مجروح شد. تا که بالاخر ببيړک
 را گرفتار و تا دو سال زنداني کردند و بعد ازان رهائي يافت.
 [— تاريخ بلوچستان ۱۰۱]

(۲) ک: ببيړک. الف: بُگتي [؟]

(۳) کھان = در حدود ۵۰ ميلي شمال شرقي جيکب آباد واقع است.

و شجاعت نشان دوده خان مری معه^۱ پانصد سواره از قلعه کهان برآمده سلام ریت صاحب بهادر نمود و گفتگوی انداختن چهاونی در قلعه^۲ مذکور مابین صاحب ممدوح و مری مذکور واقع شده . لیکن مری مذکور انداختن چهاونی در قلعه کهان ناگوار دانسته ، بجواب صاف (۱) پرداخت و هماندم روانه گردیده ، در اندرون کوه رفته ، طبل متمردي بنواخت .

کپتان ریت صاحب بهادر در قلعه کهان کپتان برون صاحب بهادر را گذاشته ، خود باز در دیره^۳ بیبرک آمده دایر گردید . چون بیبرک مذکور شنید که دوده خان مری با صاحبان در مقام سلوک نیامده ، از انداختن چهاونی جواب صاف داده ، او هم از قلعه^۴ خود ، تمام سامان و اسباب بطریق اخفا کشیده بوقت شب از دیوار قلعه برآمده میخواست که روی در فرار آرد . درین صورت چوکی داران (۲) قلعه با خبر گردیده بیبرک را گرفتار نمودند . بعد گرفتاری او قلعه را تاراج (۳) نموده ، تمام اسباب [مغروته] (۴) قلعه را لیلان (۵) نموده داخل سرکار کردند (۶) .

(۱) ک : صاحب .

(۲) الف : درینصورت متعینان چوکی قلعه .

(۳) الف : قلعه را وا نموده .

(۴) مغروت = از غارت بمعنی غارت شده .

(۵) الف : نیلام .

(۶) الف : گردیدند .

درین اثنا^۱ عالیجاه طامس پوستن (۱) صاحب بهادر داخل مکان لهري شده، سید امیر شاه را برای گرفته آوردن بجارخان دومبکی فرستاد. نامبرده آمدن خود بحضور صاحب مذکور اختیار نکرده. مگر بحضور کپتان ایمیل صاحب بهادر آمده سلام کرد، و تجویز ایمیل صاحب بهادر همین بود، که بالفعل از روی صلاح وقت بلوچان را گرفتار نباید کرد، بلکه در ملازمی سرکار نگاه باید داشت، تا آنکه همه بلوچان کوهستان به تجویز [ي] بدست سرکار آیند.

کپتان ایمیل صاحب سیادت پناه سید عنایت شاه را نزد شجاعت نشان دوده خان مری فرستاده که او را رهبری نموده در سرکار بیارد، که بعد آمدن مری مذکور، بندوبست بلوچان بخوبی نموده خواهد شد، که درین صورت، حکم جناب راس ییل صاحب بهادر اجنت سنده در ناب مقیدی بلوچان مذکور صادر گردید.

ایمیل صاحب بهادر مطابق حکم اجنت سنده نازوی بلوچان هر یک بخارخان دومبکی و دریاخان جکههرانی و جانی جکههرانی و غیره جکههرانیان، بطریق آئین قیدیان، بدست عالیجاه الفخان [ترین] جمعدار، جانب لهري پیش طامس پوستن صاحب بهادر روانه کرد. مگر ترک علی جکههرانی که سرکرده جکههرانی ها بود، او را پیش خود معطل نمود. طامس پوستن صاحب بهادر، بلوچان مذکور را در قید محکم کنانیده

(۱) الف: پونس. ک: پوتنس [۹] صحیح آن پوستن معروف است، که در الف هم بعداً چنین است.

صبح از لهوي سوار گردیده، داخل شاه پور شده، و با کپتان ایمیل صاحب بهادر مشورت نموده، همه بلوچان را سپرد کپتان دونصاحب بهادر نمودند. و دوست علی برادر زاده دوده خان مری، که بموجب هدایت سید عنایت شاه، بجهت سلام صاحبان می آمد، لیکن در عرض راه خبر قید شدن بلوچان مذکور شنیده، قدسی پیش نگذاشته، واپس روانه مکان مألوفه خود شده. و سید مذکور باز آمده، صورت حال پس رفتن دوست علی مری بصاحبان مددوح حالی نموده.

بعده کپتان دونصاحب بهادر معه بازوی بلوچان قیدی باحیاط تمام از شاه پور روانه گردیده، داخل شکارپور شده. و بعد از چند روز طاسی پوستن صاحب تشریف فرمای شکارپور گردیده. تمام اسپان مادیان و سلاح بلوچان مذکور لیلان (۱) کرده داخل سرکار نمودند. و بجارخان دویبکی وغیره را در قلعه بهکر محبوس نمودند. جانی جکههرانی که هست قامت و حرام زاده بود او را در شکارپور مقید نمودند. لیکن نامبرده هرگز بهمراه قیدیان بر سر کار نمیرفت، و اگر میرفت باز هم کار نمیکرد.

باوجودیکه محافظین چوکی او را میزدند، هزارها سخنان فحش بمحافظین چوکی میداد. و او را زنجیرها در پای و دست و گردن انداخته، سخت عذاب میدادند. باز هم هیچ پروائی نکرده، به آدمان سرکار میگفت که: زنجیرها در تمام اعضاي من انداخته اند مگر..... من بی زنجیر مانده است او را هم

زنجیر بیندازند و ... خود را به آدمان سرکار نشان میداد.

چون جهگرانی مذکور چنین سرکش و بی باک و شوخ بود، ترک علی جگهرانی را معه بیست نفر سواره و محمد خان دوسبکی را در سرکار ملازم داشته در خدمت کپتان ایمیل صاحب بهادر مقرر نمودند، که با صاحب مدوح در خدمات مرجوعه ترک تاز [ی] می نمودند، تا رفته رفته طایفه جگهرانی از مهربانی سرکار جهاندار کامیاب مطالب مافی الضمیر خود شدند.



در بیان رفتن صاحبان انگریز بهادر طرف قلعه کهان
و بنا کردن (۱) چهاونی و کشته شدن صاحبان از دست
بلوچان مری و هزیمت صاحبان (۲)

رستم داستان قلم شجاعت رقم ، در میدان رزم این مدعا
چنین بیان می نماید که : در سنه ۱۲۵۶ هـ صدر، کپتان
کلارک (۳) صاحب بهادر که معه' گدام جانب قلعه کهان
رفته بود، گدام را در قلعه' مذکور در نزد کپتان برون صاحب
رسانیده مراجعت نمود . هرگاه صاحب مدوح در مکان سارتاب
که در میان کوه واقع است رسیده ، درین صورت شجاعت نشانان
بلوچان مری پیش روی صاحب معظم الیه [گرفته] چقمق شرارت
و فتنه برسنگ مقابله و مقاتله زده ، مستعد محاربه شدند.

درانوقت همراه صاحب مدوح، چهل سواره و پنجاه شصت
نفر پیاده حاضر رکاب بودند . سواران هرگز با حریفان مقابله
نکردند ، بلکه پس پای شدند ، و صاحب مدوح ، با پیادگان

(۱) الف: بنا نهادن (۲) الف: هزیمت آنها .

(۳) الف: کلک صاحب . ک، ج کلک که صحیح آن لفتنت
وال پول کلارک است که در سرتاف از دست دین محمد خان
پسر دوده خان تنندار مری با جمعی دیگر بقتل رسید
[- تاریخ بلوچستان ۸۳ بعد] .

جنگ کنان از دست بلوچان کشته شده . و هفت هشت صد نفر شتران معه سامان بدست یغمای بلوچان مری افتاده . و هشتاد نفر دیگر پیاده از فوج انگریز که پیش برون صاحب طرف قلعہ کھان میرفتند، آنها را نیز بلوچان در راه زیر تیغ بی دریغ کشیدند و در قلعہ ممات انداختند .

غرض بلوچان مذکور چون زنبور متفرو گشته ، هر جا و هر مکان که از لشکر انگریزان در کوهستان می یافتند ، به نبش ضرب نمشیر و تفک و سنگ می کشتند . و هیچ صرفه نمی کردند .

درین ایام حاکم راس بیل صاحب بهادر اجنت سنده ، بجهت هوا حوری سمب سملہ بشریف فرمای گردیده بود . و کپتان اندرمند جان برون صاحب بهادر ، در چهاونی سکھر بجایش مقرر بود . هرگاه این احبار اب مذکور با اجنت سنده رسیده ، از انجا چتهی (۱) انگریزی برای کپتان ایمیل صاحب بهادر نوشته فرستاد که : هر قسم که داند سجاات نشان دوده خان مری را در حباله اطاعت و فرمان برداری سرکار بیارند ، که از حسن خدمات ایشان متصور اس .

صاحب مذکور حسب نوشته اجنت سنده باز از شاه پور سوار شده ، در مکان لهری داخل گردید . و مدت سه ماه در انجا متوقف بود ، با طایفه بلوچان مری ندوستان می نمود . آخر مری مذکور بدست وکلای معتبر خود ، بخدست صاحب

(۱) چتهی = مکتوب و نامه .

ممدوح پیغام فرستاد، که ما مردم بلوچان، کوه نشین و صحرا
نورد میباشیم. کدام ملک زر خرید، بدست نداریم. سنگ و
سنگ ریزهای بسیار داریم. اگر خواهش و آرزوی سرکار برآن
باشد، پس بارها نموده بحضور سرکار فرستاده آید. سرکار
جهان مدار مهربانی نموده از ما بلوچان کوه نشین در گذرد،
بنای چهاونی در قلعه کهان بالکل روا ندارند، که پس و پیش
از انداختن چهاونی، صورت بهبودگی هرگز در مرآت مدعای
خود نخواهد دید، گویا سر خود را بسنگ زدن است. آینده
سرکار مختار است.

چون کپتان ایمبل صاحب بهادر، همین سرگذشت بلوچان
مری بحضور اجنت سنده طرف کوه شمله نوشته فرستاد، از
آنطرف باز حکم آمده که: چهاونی را ضرور بالضرور در قلعه
کهان بنا خواهند نمود. چنانچه عالیجاه گلبرن (۱) صاحب بهادر
معه سه صد سواره و شش هفت عرابه توپ و شش هفت صد
پیاده و یک هزار و چهار صد شتران بار سرسات و سامان و خزانه
روانه قلعه کهان شده. هرگاه صاحب ممدوح در مکان
لفنگ (۲) رسیدند، از آنجا که مکان مذکور چون نفس بسیار تنگی
میباشد، بلوچان مری در آن مکان بر سر کوه رفته، مستعد و
آماده جنگ نشسته بودند. در این صورت کپتان ریت صاحب
بهادر و کپتان مور صاحب و لفتنت مرکن صاحب معه دو صد

(۱) میجر گلبرن با سه توپ و لشکر سوار و پیاده در سنه ۱۸۳۹ ع

باین جنگ رفت [— تاریخ بلوچستان ۸۳].

(۲) ک، ج: لنگ [۹] الف: مکان تنگ. این جنگ در کوتل

که نذک چهار میلی سرتاف واقع شد [— تاریخ مذکور ۸۳].

نفر پیاده، بر مکانِ لُفنگِ بالایی کوه رفتند. بلوچان مری که سابقِ مستعدِ محاربه نشسته بودند، یکبارگی جلوه ریزی بر صاحبانِ مدوحِ نموده، دوسه (۱) صاحبان و دوصد نفر پیاده بزدنِ تفنگ‌ها و سنگ‌های بالایی کوه هلاک نمودند. و در آن مکانِ لُفنگ، نفس‌های حیاتِ صاحبانِ مدوح و پیاده‌گانِ لشکر گرفتند.

جنابِ گلبرنِ صاحبِ بهادر از نایابی آب نهایت بی‌تاب گردیده سیرِ حسنِ نوتھانی و اعتبارِ خانِ کسهری معه پنجاه اسپانِ توپخانه، برای آوردنِ آب فرستادند. اگر چه آبِ نزدیک بود، لیکن کار گزارانِ قضا و قدر چشم نامبردگان از آب پوشیده، آبِ نزدیک را ندیده، طرفِ مکانِ سارتاف (۲) رفتند. در اثنای راه بلوچان مری به آنها (۳) مقابله نموده، بسیاری [را] آبِ زندگانی گرفته، اسپان را بغارت بردند.

در این صورت گلبرنِ صاحبِ بهادر رویِ آبِ ندیده، از عدم رسیدنِ آب بی‌تاب شده، تابِ مقاومت نیاورده، تمامیِ اسپان و سامان و شتران و خزانه و سه عرابه توپ در آنجا گذاشته، و سوراخِ دُنبالهٔ توپ‌ها بند نموده، جریده طور گریزان، افتان خیزان خود را در شاه‌پور رسانیده، از شومیِ مکانِ لُفنگ چندین

(۱) الف: که سه صاحبان.

(۲) الف: سرنان، و این همان سرتاف اسب که قبلاً در متن سرتاب و در حواشی سرتاف آمده.

(۳) الف: بمشار الیه.

نفس‌های لشکریان بر باد داد. نفس‌خاص خود را در شاه‌پور آرام داده، نفسی بکام دل بر آورده.

کپتان برون صاحب که در قلعه کهن دایر بود سابق از عدم رسیدن و موجودی سرسات بسیار تنگدل بوده. خصوصاً از شنیدن خبر هزیمت و کشته شدن صاحبان مدوح بسیار بی‌قرار و مشوش احوال گردیده. آخر از روی صلاح وقت، به همراه بلوچان سری سازگاری نموده، [و مبلغان بآنها] داده و امان خواسته، قلعه کهن را گذاشته، برای جان خلاصی خود با مری عهد انجام ساخته، و چتی انگریزی نوشته داده، باعانتِ بیواران بلوچان سری از قلعه مذکور بر آمده، داخل مکان لهری گردیده، شکر حیات تازه نمود.

صاحبان انگریز بهادر، از روی انصاف، از جوان مردی و شجاعت بلوچان مری خود معترف و آفرین آفرین می‌گویند. فی‌الحقیقه باوجود تسخیر قلات و قندهار و کابل و غزنی باز هم بلوچان مری در کوهستان متمرّد نشسته از تاخت و تاراج و قتل و قتال افواج انگلیسه بهادر، دست خود را کوتاه نداشتند. و صاحبان انگلیسه بهادر هنوز در تجویزات تسخیر کوهستان و استیصال طایفه بلوچان مری می‌باشند. دیده شود که عاقبت این کج‌اثر کشد، و صورت این معامله چگونه از مرآت مدعا رخنه گردد.

در بیان آمدن میر نصیر خان [براهوی] بر قلات و گرفتن قلات

از شاه نواز خان براهوی و کشته شدن لبدین صاحب [بهادر]

نصر قلم خوش رقم، که مفتوح ابواب قلعہ محالک
مغنوریست، در فتح قلعہ این مدعا چنین جلوہ ریزر بیان
میگردد که: هر گاه صاحبان انگلیسه بهادر در سنه یکهزار و
دو صد و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری فتح قلات نمودند، راس
بیل صاحب بهادر اجنت سند، عالیجاه شهنواز خان براهوی عموزاده
مرحوم میر محراب خان را بعطای لک روپیه و ملکها باتفاق
عالیجاه لبدین صاحب بهادر، بر مسند ریاست قلات جلوس داده
تا مدت چند ماه عالیجاهان مذکور جرعه نوش باده حکمرانی
قلات بودند و میر محمد نصیر خان حلف مرحوم میر محراب خان،
معه عیال و اطفال خانه بدوش در صحرا و کوهستان آوارگی
می گردیدند.

آخر میر نصیر خان جمع آوری قشونات الوسات طایفه
جهلوان و سرابان وغیره نموده، بر سر قلات [رفته قلات را]
محاصره سخت نمودند و در قلات افواج انگلیسه بهادر قدر
قلیل بود. هر گاه بنای مقابلہ شده، احدی از الوسات براهوی
بکومک شاه نواز خان نپرداختند، بلکه آنچه که بلوچان براهوی

اندرون قلعه قلات بودند ، همه از اندرون برآمده نا عالیجاه میر نصیر خان ملحق و متفق شدند ، و قلات را بدست میر مذکور دادند ، و شاه نواز خان از قلات جان خود کشیده ، روی در فرار نهاد ، و طرف باغان رفته سکونت پذیر گردیده .

عالیجاه لبدین صاحب بهادر از فرار عار دانسته در قلات مانده ، میر مذکور صاحب مدوح را گرفتار نموده محبوس گردانید و اسباب و سامان صاحب مدوح همه در حیّز تاراج آورده . و براهویان بنا بر انتقام مرحوم میر محراب خان ، انواع انواع عقوبات بصاحب مدوح می نمودند ، و در کاسه (۱) سگ باسگ آب و نان ، بصاحب مدوح میخورانیدند . بعد از چند روز میر موصوف محمد اعظم خان عموی خود را در قلات گذاشته ، معه جمعیت دوازده هزار لشکر روانه شال کوت (۲) گردیده ، و لبدین صاحب را هم بر شتر پشت برهنه سوار نموده ، و زنجیرها در پایش انداخته ، بهمهرا خود برده . و در عرض راه ، براهویان سنگدل ، سنگ و کلوخ بر جان نازنین صاحب مدوح میزدند .

در مقام شال کوت عالیجاه پین (۳) صاحب ، باستقلال تمام دایر بود ، و هم پلاتن بنا بر کمک ، از قندهار در شال کوت رسیده بودند . میر مذکور هر چند جهت گرفتن شالکوت بسیار کوشش نمود ، لیکن قادر شدن نتوانست ، تا مدت سه ماه در مکان

(۱) این کلمه در (ک) نیست ، در الف و ج چهلست . ب : کاسه .

(۲) شالکوت : کویته .

(۳) ک : لبدین [؟] . الف ، ج : پین . در نفقت در کویته دو نفر صاحب

منصب انگلیسی پین و همیلی مقیم بودند [— تاریخ بلوچستان ۲۳۱]

مستونگ (۱) منزل انداز بود. و عالیجاه ایستویک صاحب بهادر، بموجب حکم اجنت سنده بنا بر تعمیر بنگله‌ها طرف بهاگ از شکارپور روانه گردیده، اولاً در جانی دیره بنگله را بنا ساخته، بعده وارد برشوری (۲) شده، در آنجا نیز بنای تعمیر بنگله نموده.

لیکن درانوقت در مکان برشوری خبرهای شرشور بلوچان براهوی متواتر میرسیدند. صاحب ممدوح سبب شنیدن این اخبارات شرشور، از آنجا کوح مکان نموده، داخل بهاگ شد. و سید محمد شریف عامل کجھی که از سرکار جهان مدار مقاطعه‌دار ملک کجھی بود، بخدمت صاحب ممدوح حاضر آمده، از روی حکمت عملی انواع انواع سخنان دهشت آسز [از] لشکر براهویان بحضور صاحب معظم اله بیان نموده. صاحب ممدوح شنیدن سخنان آمد آمد لشکر براهویان متردد خاطر گردیده، سواری شتر بادی حریده طور از بهاگ روانه مکان چتر و پهلجی (۳) گردیده، و افواج سرکار که در آنجا دایر بود، در عرصه دو روز یکهزار سوار و پیاده و چهار عرانه توپ، از آنجا به همراه رکاب خود گرفته، باز داخل بهاگ گردیده. در این

(۱) مستنگ = نام مقام قدیم تاریخی اسب که جغرافیون عرب هم ذکر آنرا کرده اند، و فاصله ۳۲ میل طرف جنوب غربی کویته واقع اسب.

(۲) الف: بر سوئی [۹]. ج: در مکان شوئی.

(۳) ک: ملهجي [۹] و ان همان مقام فلیجي اسب متصل چتر که قبلاً مذکور افتاد. ج: هلجی.

صورت باری اطمینان رعایای بهاک شده .

چون در این اثنا رحیم خان و عیسی خان بنگل زئی (۱) و غیره سرکردگان معه دو هزار لشکر در کوتله (۲) رسیده سرسات از آنجا گرفته ، داخل گنجابه شدند و منشی موهن لعل که از سرکار انگلیسه بهادر در آنجا بعهدہ کارداري مامور بود فراری شده ، طرف چهل احمد خان مگسی رفته پای قرار گرفت . و لشکر پراهیوان در گنجابه افتاده کدام سرکاری همه را غارت نموده بردند . و سمت بهاک بسبب بودن افواج سرکار انگلیسه بهادر جرات آمدن نکردند . و عالیجاه ایستویک صاحب بموجب حکم اجنت سنده از بهاک کوچ نموده ، داخل چهر و از آنجا بر آمده وارد شاه پور ، بملاقات کپتان ایمیل صاحب بهادر مسرور گردیده ، دو (۳) شب در آنجا اقامت گرفته ، بعده روانه شکارپور گردید ، که روز دویم تشریف فرمای شکارپور شده .

بعده عالیجاه طامس پوسین (۴) صاحب بهادر بمعہ دو هزار لشکر سواره و پیاده پلتن گوره روانه دادهر گردیده ، و

(۱) ک، ج : بنگل زئی ، که صحیح آن در الف بنگل زئی است ، یک قبیله بلوچ که در اسپلنجی و مستنگ و شال و غیره مواضع بلوچستان ساکنند [— تاریخ بلوچستان ۳۳۳] .

(۲) الف، ج : در کوتله رسیده . ب : کوتره . ک : کوتل . که کوتله صحیح و نام جائیست ، که در آخر همین فصل هم ذکر آن آمده .

(۳) الف : در شب .

(۴) ک : پونس [؟] ج : طامس پوسن .

عالیجاه میر نصیر خان پیش از رسیدن عالیجاه صاحب ممدوح ، از شالکوت رخ تافته ، بر دادهر آمده ، بافواج انگریز که در دادهر بود ، مقابله و مقاتله نموده ، و یک شبان روز لشکر براهویان ، در میان شهر دادهر افتاده ، تمام شهر دادهر غارت نمودند .

چون عالیجاه طامس پوستان صاحب بهادر ، بقطع منازل ، داخل دادهر گردید ، لشکر براهویان مرکب خنک و جدال شدند . از طرف کستحون واقع گردیده ، آخر لشکر براهویان تاب مقاومت نیاورده ، با میر نصیر خان فرار برقرار نمودند ، و در وقت فرار عالیجاه لبدین صاحب را براهویان کشته در میدان انداخته رفتند .

هرگاه طامس صاحب ممدوح ، در میدان نبردگاه آمده دید ، که لبدین صاحب مقتول سده افتاده است ، و زنجیر در پای دارد ، ازین معنی نهایت حنکی خاطر صاحب ممدوح گردیده ، و در جوش و خروش آمده . ایکن چه فایده ، تیری که از کمان برحسنت ، باز بسعی تدنر بر نمیگردد .

پوستان صاحب بهادر آنچه که سامان لشکر براهویان ، در میدان مصاف افتاده بود ، همه را [به] یغما آورده ، و بعضی لبدین صاحب برداشته ، داخل دادهر گردید ، و به تدفین و تکفین او پرداخت و افسوس میخورد . و میر نصیر خان براهوی معه لشکر در میان کوهستان فراری شدند . و طامس پوستان صاحب بهادر ، بعد این فتح بموجب حکم راس ییل صاحب بهادر

اجنت سنده مراجعت فرمای شکاپور گردید.

بعد ورود صاحب ممدوح، جناب راس پیل صاحب بهادر بموجب شفاعت میر رستم خان صاحب والی خیرپور محمد حسن و ملا رحیم داد امرای مرحوم میر محراب خان از قید رهایی یافته و صاحب ممدوح آنها را خلعت و خرج عطا نموده، روانه پیش میر محمد نصیر خان نمودند، که میر مذکور را هدایت نموده، راغب استیلام صاحب بهادر کرده، که اطاعت و فرمان برداری سرکار جهان مدار نمایند. چنانچه نامبردگان پیش میر مذکور رسیده، بهزار نصایح و مواعظ، راغب ملاقات صاحبان و فرمان برداری سرکار نمودند.

هرگاه میر نصیر خان نزدیک کوتله رسید صاحبان عالیشان هر یک والس صاحب بهادر و بنزول (۱) صاحب بهادر معه جمعیت لشکر در کوتله دایر بودند. هر چند صاحبان ممدوح، استمالت نامها، طرف میر موصوف نوشتند، لیکن میر مد دور، از بس اندیشه و خوف، دل نهاد آمدن بملاقات صاحبان ممدوح نمی گردید (۲) و در مقام خوف و رجا بود.

از آنجا که صاحبان موصوف چون دیدند که میر مذکور بنا بر ملاقات نمی آید، بعده بجمعیت لشکر بر سرش جلوه ریز گردیده بمقابله و مقاتله پرداختند و جنگ عظیم واقع شد. از طرفین قتل

(۱) در الف، ک، ج: تیز دل اسب، که ظاهراً بنزول نسخه ب صحیح بنظر می آید، زیرا تیز دل ترکیب فارسی است و نام مرد انگلیس نخواهد بود.

(۲) الف: نه گردیده.

و قتال بسیار شده . یک صاحب بهادر در میدان جنگ بقتل رسیده و یکصد و چهل نفر معه^۱ بوهرخان (۱) و مرادخان پسرش زنده اسیر و دستگیر شدند . و میرمدوح هزیمت یافته ، باز آواره^۲ کوهستان ، و از صلح مایوس مانده .

صاحبان مدوح بلوچان اسیران بحفاظت تمام گرفته ، مراجعت نمودند . و اسیران مذکور در قلعه بهکر مقید ساختند . و خرج یومیه بخوبی از سرکار بقیدیان مرحمت میکردند . و چند مدت واقع بهکر در قید گرفتار بودند ، و از خرج یومیه مبلغان جمع نموده ، ماه به ماه جانب عیال و اطفال خود میفرسادند .



(۱) الف ، ج : بوهرخان . ک ، ب : لوهرخان . که صحیح آن میر بوهر سردار موسیانی است ، و با وی صالح محمد سردار ذایان و صاحبداد زرک زئی و عزیز محمد زرک زئی و منگی زرک زئی و شاد محمد زرک زئی و دیگر معتبران موسیانی [تماماً از قبایل بلوچ] نیز دستگیر و مقید شدند [— تاریخ بلوچستان ۲۸۵]
مخفی نماند که این بوهرخان ولد نور محمد بن بوهر از سرداران قوم زهري موسیانی بلوچ بود ، که سه فرزند بنام مرادخان و قیصرخان و امید علی خان داشت [— تاریخ مذکور ۳۵۰] .

در بیانِ رفتنِ جنابِ راسِ بیل صاحبِ بهادر بطرفِ شالکوت

و بندوبست نمودنِ اموراتِ آن سرزمین و فوتیدنِ درانجا (۱)

ادهم۔ قلمِ سریم السیر، در میدانِ این مدعا، چنین تیز گام۔
بیان می شود که : در سنه یک هزار و دوصد و پنجاه [و] شش
[۱۲۵۶] هجری، جنابِ راسِ بیل صاحبِ بهادر اجنتِ سنده، از
کوه شمله مراجعت نموده داخلِ سکهر گردید.

بعده بزودی تشریف فرسایِ ملکِ کچهی و شالکوت شده
بهر خان (۲) و مراد خان پسرش و غیره بلوچانِ براهوی قیدیان
که در قلعهٔ بهکر محبوس بودند، آنها را رهائی داده. و
بهر خان را بهمرکابِ خود برده، از ملکِ کچهی او را
رخصت داده پیشِ میر نصیر خان فرستاد، که میر مذکور را
هدایت نموده، باستیلامِ صاحبِ مددوح مشرف سازد. لیکن میر
موصوف بغرور (۳) اِهمالِ پرداخته، دل نهادِ سلامِ صاحب
معظم الیه نشد !

(۱) الف : فوتیدن آن .

(۲) ک : لوهرخان [۹] .

(۳) ک : موصوف بعد از اِهمالِ [۹] .

صاحب بهادر چند روز انتظار ملاقات میرمدوح کشیده (۱)، بعده روانه ملک سیوی گردیده از آنجا که مثل مشهور است که "بلوچان مری بر کوه می نازند، و مردم خجک در میدان گوی شجاعت می ربایند" مابین افواج انگایسه بهادر و مردم خجک (۲) آتش جنگ و جدال شعله ور گردیده. مردم خجک داد مردانگی از دست نداده، خوب مقابله و مقابله نمودند، که یکبارگی افواج انگریز بهادر، از میدان و غا رخ تاب گردیده پس پای شدند.

چون مبارزه آفتاب از پس ترددات، از میدان فلک رخ تاب شده، در مغرب زمین منزل انداز گردیده، و افواج نجوم در عرصه سپهر جلوه نما گردیده، مردم خجک از نبرد گاه پس آمده، داخل قلعه سیوی شدند، و تمام سامان و اثاث البیت معه عیال و اطفال از قلعه مذکور کشیده، و طرف کوهستان نزد مری رفتند.

افواج انگریز بعد رفتن خجک، بر قلعه یورش نموده، قلعه را خالی از حریفان دیده گرفتند. بعده بموجب حکم، قلعه سیوی را با ضربات توپ سسمار نموده، با خاک برابر ساختند،

(۱) ک: کشیده بوده روانه.

(۲) این کلمه در ب افغانان خجک است. قبیله افغانی بنام خجک متصل تمن مری بلوچ و باروژی هنی افغان در تهل چوتالی شمال غربی کویت سکونت دارد، و در حدود ۱۹۰۰ ع سرداران این قبیله مته خان و یعقوب خان بودند، اگرچه در تعداد کم اند ولی همواره بمردانگی مشهور اند [— تاریخ بلوچستان ۷۳۹ ج: خجک .

و غنیمت را بدست تصرف خود آوردند .

جناب راس بیل صاحب بهادر بعد فتح قلعه مذکور، بندویست آن سرزمین پرداخته، از آنجا تشریف فرمای سمت مکان داده گردیده، و چند ایام در داده توقف گرفته، بعد مستعد جانب شال کوت شده، که در این اثنا مردم خجک حلقه اطاعت و فرمان برداری سرکار جهان مدار به گوش جان انداخته، مشرف سلام صاحب مدوح شدند. صاحب بهادر به عفو جرائم آنها پرداخته، به خلاع فاخره آنها را سرفراز ساخته، ملکر سیوی بدستور اصلی، در تصرف مردم خجک وا گذاشتند. و کپتان فرنچ صاحب بهادر چند ایام در قلعه سیوی توقف گرفته، قلعه را سر از نو مرمت نموده تیار کرده، حواله مردم خجک ساختند.

در حین توقف جناب راس بیل صاحب بهادر در ملک سیوی و چهر و پهلجی، دوست علی برادرزاده شجاعت نشان دوده خان مری، مشرف سلام صاحب مدوح گردیده، چہتی (۱) انگریزی کپتان برون صاحب بهادر که از عهد انجام به مری مذکور نوشته داده بود، بملاحظه صاحب مدوح آورد، از عطای خلعت [فاخره] سرفرازی یافت. بعد بحصول رخصت واپس بمکان مالوفه خود رفته و صاحب مدوح برای ملاقات دوده خان مری بسیار حیلها نموده، لیکن پیش نرفته. مری مذکور هرگز بسلام صاحب بهادر نیامده. از آن بعد صاحب بهادر از مکان داده

(۱) ک: چہتر [؟]. چہتی بمعنی مکتوب و نامہ است .

تشریف فرمای شال کون، و چند ماه در آنجا رونق افزای بوده، و بجهت ملاقات میر نصیر خان براهوی بسیار بندوبست و تجویزات می نمود. و [او] از لحاظ خوف جان خود هرگز دلهاد ملاقات صاحب ممدوح نشده، بهادر و مدار می پرداخت.

در این اثنا از قضای الهی پای صحت صاحب ممدوح در سلسله بیماری مقید شده، هر چند حکما و داکتر (۱) معالجه نمودند، لیکن مؤثر نیفتاد، و روز بروز جوش بیماری به حصار وجودش استیلا آورده. آخر لشکر زندگانش منهزم گردیده، لوائی مرگ در میدان آخرت بر افراشت، و در شالکون او را مدفون ساختند.

بعد از ارتحال صاحب ممدوح عالیجاه والس صاحب بهادر بر عهده کار سرکار مامور شده، بانتظام امورات می پرداخت. بعد از سه ماه عالیجاه آترم صاحب بهادر بعهدہ اجنت سنده مقرر گردیده، تشریف فرمای سکهر شده، از آنجا بلا توقف بسواری شتران بادی روانه شال کون، و در آنجا رسیده، عالیجاه میر نصیر خان براهوی والی قلات را بعهد انجام موئی پیش خود طلبانیده، بسیار تلافی و تعارف و نوازش عالیجاه مذکور نموده، از خود ممنون ساخت. و ملک موروثی تماماً تفویض میر مذکور ساخت، و کلکتران (۲) که در ملک خان ممدوح نشسته بودند همه

(۱) الف: حکما و اکثر معالجه.

(۲) ک، الف: کلکتران [؟]. ب، ج: کلکتران و این صحیح است
کلکتور در انگلیسی بمعنی مامور مالیه است، که معمولات دولتی را فراهم آورد.

موقوف شدند. و تعمیرات که در ملک خان مذکور درست ساخته بودند جای بجای حکم تخریب عمارات صادر گردید.

امیران سنده هر گاه اینچنین صورت خرابی عمارات معاینه نمودند، و موقوفی کلکتران دیدند و شنیدند، هر آینه بخیال خام رفته دانستند، که الحال سرکار انگلیسه بهادر بسبب هزیمت خراسان، تمام چهاونی خراب و ویران ساخته، ازین ملک سند یک قلم میروند. ازین معنی بسیار خوتنحال شدند، و از حال خود غافل که فلک نیرنگ در چه لعبت بازی است، و کوکب نیت (۱) صاحبان انگریز بهادر، در اوج فریندگی چگونه سیار است، از آنجا که شرح تسخیر سند موقوف بر وقوع واقعه داشت، الحال عنان توسن قلم در میدان وقوعات مقدمه^۴ امیر بی نظیر دوست محمد خان متعطف نموده می شود.

(۱) الف: کوکب نسب [؟]. ج: مانند متن.

در بیان آمدن امیر دوست محمد خان از بخارا
که بواسطت کدام سوداگر از قید والی بخارا رهایی یافته ،
با افواج انگریز چندین جنگها نموده ، بعد خود بخود ، در کابل
آمده ، مشرف سلام صاحبان انگلیسه گردید .

شهسوار (۱) میدان سخن وری ، اعنی خامه ندرت نگار ،
در نشیب و فراز عرصه [معارک] مدعا ، چنین ترکناز بیان
می نماید که : هر گاه صاحبان عالیشان شریف فرمای دارالجنه
کابل شدند ، در مدت دو ماه اکثر روسای کابل و گرد و نواح
کابل را ، در اطاعت و فرمان برداری خود آوردند . اگر احدی
سر از اطاعت و فرمان داری می پیچید ، همانوقت مال و جان و
قلعه جان او را ضبط سرکار می نمودند ، و او را بسزای اعمال
ناصواب می رسانیدند .

در حین آمدن مبلغان خزانه از هندوستان در دره خیبر
مایم لشکر انگریز بهادر و افغانان خیبر ، بسیار جنگ و جدال
واقع ، و بسیاری از فوج انگریز بقتل رسیده ، بعد این همه قتل
و قتال ، روزی چند صاحبان عالیشان در کابل هم آغوش شاهد
آرام شدند ، که درین اثنا [در] سنه یکهزار و دو صد پنجاه و
شش [۱۲۵۶] هجری خبر رسید که : امیر دوست محمد خان

(۱) ک : شهناز [۹] .

باعانت کدّام کسیّ تجار (۱) که او مبلغ ده هزار روپیه ، از خود بمحافظین چوکی که بر امیر تعیین بودند داده ، باعث رهایی امیر بی نظیر از قید گردیده .

امیر در وقت فرار از قید ، سردار محمد اکبر خان خلف خود را گفت که : شما هم در این میدان با من گوی موافقت ، در میدان فرار زنید (۲) . سردار مذکور ، از فرار عار دانسته اختیار نکرد ، بلکه بامیر موصوف مخاطب گردید که : از فرار مردن بصد درجه در صورت مردانگی بهتر و خوش تر است . امیر در جوابش گفت که پهلوان زنده خوش است و بر طبق مضمون : [بیت]

چو از سر بگذرد آب خرد مند

نهد مادر بزیر پای فرزند

جائی که دست قدرت نا رسا است ، از آنجا فرار کردن هم کار جوان مردان عالی همت است .

امیر این چنین مقوله بسردار محمد اکبر خان بسیار بیان نمود ، لیکن [سردار] در گوش سماعت نیاورده قبول نکرد . آخر امیر بی نظیر برفاقت تجار ، از گرفتاری قید والی بخارا رهایی یافته ، بقطع منازل مطول ، در شهر سبز (۳) بحضور شاه مردان والی شهر سبز داخل گردیده . شاه موصوف از مقدم امیر بی نظیر بسیار خوشوقت شده در مراسم تعارف و مهمان داری امیر بی نظیر

(۱) الف : کس سوداگر . ج : مانند متن .

(۲) الف : نزنند .

(۳) شهر سبز در جنوب سمرقند بفاصله قحیمینا ۵۰ میل واقع است .

دقیقه از دقایق فرو نگذاشت .

باوجودی که مابین شاه ممدوح و صاحبان عالیشان بسیار دوستی و اتحاد بود، با آنهم پاس خاطر و حرمت امیر موصوف از حد نهایت ملحوظ نظر داشت، بلکه مبلغ سه لک روپیه به خدمت امیر ممدوح دادنی کرده و بامیر گفت که : ایشان عیال و اطفال را در شهر سبز بمقتضای سرسبزی ریاض محبت و صداقت پیش ما گذاشته، تدارک سامان مقابله مخالفین خود گرفته، در قتل و قتال و جنگ و جدال مخالفین قصوری نکنند. امیر موصوف بعد انجام صدر، از شاه ممدوح شرف ارتعاص حاصل نموده، روانه طرف بلخ گردیده، بملاقات عیال و اطفال و منسوبان خود نهایت محظوظ و خوسوقت گردیده. بعد از یک ماه امیر بی نظیر از والی بخارا رخصت گرفته معه عیال و چهارصد نفر غلامان وفادار جان نثار روانه گردید، که درین اثنا عبدالجبارخان برادر امیر بی نظیر آواره و پریشان روزگار مراسم مضطرب الحال آمده، مشرف ملاقات امیر موصوف گردید. امیر بسیار خوش شده، و خاطر داری آن برادر (۱) از حد نهایت نموده و باو گفت که : شما تمام عیال و اطفال گرفته در شهر سبز برسانید. و آن جابر انگشت اینمعنی بر دیده قبول نهاد.

امیر بی نظیر او را زاد و راحله داده، تمامی منسوبان و متعلقان خود باتفاق جابر مذکور روانه طرف شهر سبز نمود، و خود روزی چند تا رسیدن احوال وابستگان در بلخ متوقف و منتظر

(۱) ک : آن جابر [۹] .

بود. لیکن جابر مذکور از روی بی ایمانی و طمع توقع حطا دنیا و امید عطای ملک غزنی، با اولیای دولت و صاحبان انگلیس بهادر ساز گاری نموده، و تمام وابستگان امیر، کبیر و صغیر د کابل برده (۱) در پنجه^۱ اولیای دولت و صاحبان انگریز گرفته نمود. و یک خلعت فاخره از شاه، و چیزی نوازش از صاحبان انگریز بخونی یافت، و روی خود را سیاه نمود (۲).

بعد از آن یکهار سوار و ده عرابه توپ و از رساله دوم، توپ بهمراه جابر مذکور معه^۲ وابستگان امیر بی نظیر داده روانه^۳ قلعه^۴ غزنین بنا بر حبس نمودند. جابر مذکور را درخ

(۲) ک: بوده [؟].

(۲) اینکه نواب حبارخان اطفال امیر دوست محمد خان را بهغیا: پیش انگلیسیان آورده مورد تأمل است. سراج التواریخ [۱-۵۷ می نویسد که امیر اولاد و اطفال خود را برضای خود بکا فرستاد، زیرا واقف بود که انگلیسها باعیال و اطفال سر غلام حیدرخان رویه^۵ خوبی نموده اند. چون اطفال امیر نکا رسیدند، انگلیسیان با احترام و راحت تمام ایشان را بغزنه فرستاد تا با اطفال و نسوان سردار غلام حیدر خان یکجا باشند. همین مطلب را محمد حسین هروی که مورخ معاصر است، دفتر سوم واقعات شه شجاع تذکار کرده و به خیانت جبار^۶ اشارتی نکرده است [— ص ۱۲۸] اتکنسن در کتاب لشکر که بر افغانستان [ص ۳۳۱ بعد] می نویسد که بتاريخ ۱۵ جولای ۱۸۴۰ جبارخان با دودمان برادرش ذروادی شمال هندو^۷ک مجبور به تسلیم گردید.

این خدمت، حبس قلعه غزنی [عطا] کردند.

هرگاه جابر و منسوبان امیر بی نظیر، داخل قلعه مذکور شدند، بعد صاحبان عالیشان [جابر مذکور را نپریدند، که این سگ نجس نجس هست یا نیست. در نظر اولیای دولت و صاحبان عالیشان] مردود گردیده.

چون متعلقان امیر بی نظیر بچنین حیل و تزویر، از بدطینتی جبار خان جابر [بتیان] در قلعه غزنی قید شدند، امیر بی نظیر از شنیدن این خبر بسیار اندوهگین گردیده، اشک حسرت ریخته، دست افسوس میساید. آخر گفت که: ازین زندگانی مرگ بصد هزار درجه بهتر است. هماندم فاتحه خوانده بر خواسته، از شهر بلخ برآمده، طرف بامیان معه جمعیت موجوده روانه گردید. و در قلعه بامیان افواج لشکر انگریز افتاده بود. امیر بی نظیر در آنجا رسیده، با بارتن لارد (۱) صاحب بهادر متحرک سلسله جنگ و جدال گردیده و از کابل نیز پلاتن و توپخانه پادشاهی معه سه پلاتن بنا بر استمداد صاحب مدوح روانه شدند. چنانچه امیر موصوف یک جنگ از انگریزان فتح نمود، و یک توپ برنجی هشت پهلومعه خیام وغیره سامان، در این میدان بدست امیر افتاده، و یک هزار مردم از طرفین در این جنگ ضایع شدند.

(۱) ک، ج: دات واگر [۹] الف: درت داکر [۹] سراج التواریخ [۱-۱۵۸] داکتر لات انگلیس باچندی از پیاده و سوار و چند توپ در بامیان مقام گزیده بود. ظاهراً تمام این ضابطها تصحیف نام اصلی این شخص پرسیول بارتن لارد است که در بامیان بود [- بیوگرافی هندی ص ۲۵۴] برای شرح رک: تعلیق ۳۱.

بعد از چهارم روز، امیر بی نظیر بانصد سوار جرار کم هر یک نهنگ دریای جنگ بود بهمراه خود گرفته بافواج انگریز مقابله نمود، چنان شمشیر زنی نمود، که فوج انگریز بهادر شانزده گروه فرار نموده رفتند. دوباره قوت مقابله جنگ در وجود کس نمانده. تمام اسباب فوج انگریز بهادر، که از فرار عار میدانند، بدست امیر بی نظیر آمده. مگر مبلغ نه لک روپیه در آنوقت که در خزانه کمپنی بهادر موجود بود، صاحبان عالیشان دیدند، که جنگ درهم برهم می شود، و مبلغان خزانه برداشته نمی شود، هر گاه خزانه بدست حریف یعنی (۱) امیر افتاد هر آینه کمال تقویت امیر خواهد شد، ازین سبب از روی مصلحت تماماً خزانه [را] در میان دریا انداختند و غرق نمودند.

بسبب معاینه^۲ این حادثه، در دل فوج [انگریز] آنچنان رعب و هراس پیدا شد، که از صد گروه در کابل اگر چیزی خبر امیر بی نظیر می افتاد، تمام فوج انگریز پرجان خود مانند برگ (۲) درختان میلرزیدند. خصوصاً اولیای دولت از خوف امیر مدوح همیشه در هراس، بلکه بوقت شب محل استراحت خود گذاشته رفته، در باغ شاهی گل چین ریاض خواب (۳) آرام میگردیدند، وزیر تخت خود، در خفیه یک نقب تیار ساخته، محل گریز خود مقرر نموده بود.

روزی اتفاقاً پای اسب سواره بیرون دروازه، در نقب فرو رفته

(۱) الف: اعنی .

(۲) الف: مانند ورق پید می‌لرزیدند .

(۳) ک: خوان [۹] .

سر خفیه^۱ نقب مذکور معلوم شده. در این صورت عالیجاه لارد صاحب متحیر (۱) گردیده، که اولیای دولت از راه نقب خفیه، اراده فرار دارد.

صاحب مدوح از استدراک این حال نهایت در استعجاب آمده، هماندم صاحب مدوح و کرنل دینی (۲) صاحب دو پلتن بهمره خود گرفته، در میان نف مذکور اندرون رفتند، هرگاه از نقب بیرون آمدند دیدند: که ساه براسپ سوار میشود، و اراده فرار دارد. صاحبان موصوف اولیای دولت را بسیار فهمایش نمودند و به کمال دلاستائی و خاطر جمعی آورده، بر بخت خلوس دادند.

در اینصورت ماسن اولیای دول و صاحبان عالیشان، بسیار مخان عاب آسز و محب انگیز بزبان رفت. آخر دو پلتن و هزار سوارحان در در قلعه^۲ بالا حصار کابل بر چوکی و بهره^۳ اولیای دول مقرر نمودند.

بعده یک پلتن لعل کرتی و دو تروپ (۳) ترک سواران، بجهت سر راه امیربی نظیر، طرف کوه هندو کش که از کابل سی کروه مفاصله دارد [و] صاحبان فوج روانه نمودند و در

(۱) الف: محیر شده.

(۲) ظاهراً کرنیلی نسخه الف، ک تصحیف کرنیل دینی است، که یکی از اسیران انگلیسی در کابل بود. رک: تعلیق نمبر ۴۸.

(۳) الف، ک: دو ترب. که اصل آن دو تروپ بود و در انگلیسی بمعنی یکمسته لشکر منظم است.

تعاقب ترک سواران، جنرال سیل (۱) صاحب کماندر بعد از سه روز در مکان چاریکار داخل گردیده، آن مقام بسبب فرط انهار و اشجار و فواکها کونا گون و گلهاي بوقلمون نهایت خوش هواست و عجایب طلسمات دارد، و آن کوه را زندان حضرت سلیمان علیه السلام میگویند. و هم نوبت (۲) خانه امام مهدی آخرالزمان مشهور است. هرگاه در آنجا آوازه تقاره، خواه صدای تفنگ شود، پس صدها (۳) بلکه هزارها من برف از آن کوه از قدرت کامله ایزد متعال فرو می افتد. چنانچه صاحبان هر یک لات صاحب و راپت صاحب و کرنیل دینی صاحب و فریزر (۴) صاحب و غیره صاحبان معه سی سواران، بر بالای آن کوه رفته ملاحظه نمودند که: زمین هموار و صاف و وسیع، لیکن سبب افتادن برف معلوم نگردید، که چه حکمت بود؟

حاصل کلام که در آن مقام در عرصه بیست روز مابین امیر بی نظیر و افواج انگریز بهادر اتفاق مقابله و جنگ افتاد، و میزده جنگ نمودند. لیکن افواج انگریز روی شاهد فتح ندیدند. و صدها مردم در آن میدان گوی فنا شدند. و در این میزده نوبت امیر بی نظیر، گوی فتح و نصرت از میدان و غا

(۱) الف: جنرال سلبر صاحب کمانیر. ک: خبر سلبر صاحب کمانیر [۹].

غلط نویسی نام جنرال سیل است، که کماندر لشکر اعزامی به چاریکار بود و در ج درست نوشته شده است. رک:

تعلیق ۳۷. (۲) الف: توپ خانه. (۳) ک: صدها [۹]

(۴) ک: فریری [۹] الف، ج: فریر که صحیح آن فریزر است

[— افغانستان در قرن ۱۹ ص ۸۶.]

برده. آخر فوج انگریز، از کوه مذکور نیم جان سراسیمه^۱ پریشان بی اسباب و سامان، در مقام چاریکار رسیدند.

هرگاه یک پلتن از گوره و یکهزار سوار اندرسین صاحب در مقام مذکور آمدند، پس امیر نصرت نظیر مه کروه در تعاقب فوج انگریز [بر] آمده، در میر (۱) مسجد [؟] فروکش گردید. چون فوج انگریز امیر را در مسجد دیدند، پس تمام فوج تیار شده، نوایر آتش جنگ را از اضراب اتواب و تفنگ ها در اشتعال آوردند. و در میدان میر مسجد [؟] دو روز جنگ واقع بود. و یک سپاهی اسر از دیوار تفنگ را میزد، بهر گلوله تفنگ یک آدم را میکشت، تا یکصد و هفده نفر طعمه^۲ تیر تفنگ نموده بعد از دیوار بیرون آمده و یک تعویذ بر قر که در آن میر مسجد بود پهنیده و در میان لشکر انگریز آمده، تفنگ را زده، تمام توپ ها را بند نمود.

(۱) در هر سه نسخه چنین است، ولی سهو مؤلف است. میر مسجد نام حائنی نیست، بلکه میر مسجدی خان ولد خواجه اسحق یکی از معاهدین بزرگ شمالی کابل بود، که درین جنگ بطرفداری امیر دوست محمد خان با لشکر انگلیس می جنگید و زخمی برداشت، ۳- اکتوبر ۱۸۴۰ ع. [— رک: سراج ۱- ۱۵۸، — افغانستان در قرن ۱۹ ص ۸۵] قلعه میر مسجدی خان در خواجه خضری جنوب چاریکار بود [— واقعات ص ۱۲۷].

کپتان برنس (۱) صاحب یک توپ آهنی را نظر گرفته ، بر همان کس زد و او را کشت . بعده آدمان خانه آن کس [بیرون] آمده ، نعش او را برداشته رفته . و باز صبح امیر بی نظیر چون آفتاب تابان در میدان جنگ آمده ، چنگ جنگ در نوا آورده ، از حملات دلیرانه و ترددات بهادرانه ، یکهزار مرد زیر تیغ پیدریغ کشیده ، بوقت شام باز بر بالای کوه می رفت . تا مدت هشت روز امیر اینچنین محاربه می نمود . و صورت حال افواج انگریز بحدی رسیده بود ، که اگر در خواب ، نام امیر می شنیدند ، از بس برودت خوف در پوستین می لرزیدند ، و چه مقدور فوج انگریز بود که در تعاقب امیر روند .

بعد از دوازده روز امیر بی نظیر در میان یک کوه آمده ، و پنجاه سوار به همراه (۲) رکاب نصرت مآب داشت . تمام شب در آنجا مسلح مکمل ایستاده بود . چون امیر آفتاب عالم تاب سر از گریبان صبح بر آورده ، امیر بی نظیر نماز فجر (۳) خوانده ، و فاتحه یاد کرده ، معه عمله شجاعت شامله خود ، بر اسب همت سوار گردیده ، و شمشیرهای آبدار از نیام کشیده ، چون شیر غران و فیل دمان ، در لشکر انگریز بهادر افتاده ، صد نفر سپاه مقتول و بسیاری مجروح ساخته ، از میان پلتن گره مانند باز بلند پرواز بیرون رفته ، باز بر بالای کوه رفته ، علم اقامت زد .

(۱) الف : برنصاحب .

(۲) الف : سوار هم رکاب نصرت مآب .

(۳) الف : نماز صبح .

از آنجا که امیر بی نظیر این چنین شیر دلیر بود، که اگر پنج سواره یا ده سوار، خواه بیست سواره به همراه رکابش میبود، پس بر هزار نفر فوجِ انگریز حمله می کردند. و هیچ یک اندیشه نداشت، که این لشکر است، و یا که زانانِ ملک هندوستان است، و یا پنج پنج سواران بفتاً (۱) در افواجِ انگریز افتاده و چهار نفر کشته و مجروح ساخته میرفت.

این چنین شهنشوار میدان دلاوری، و این قسم شه فرد عرصه بهادری در این روزگار دیده رمانه ندیده. هر جانب، امیر بی نظیر که حمله می کرد، کشته پشته می ساخت. و هر طرف که می تاخت از مخالفین، لشکری می انداخت. آب تیغ آتش بارش هر باد پسا را که بگردن (۲) رسیدی، بر خاک هلاک می افتاد، و آتش حمله دوزخ شرارش، هر مخالف را که دریافتی، رخنِ حیاتش را بزایه^۳ هاویه می فرستاد [بیت] بهر جاکه شمشیر در کار کرد

یکی را دو کرد، و دو را چار کرد
از آنجا که بیانِ جلادت و دلاوری امیر بی نظیر، فوق الذکر
تحریر و تقریر است.

(۱) یعنی ناگهانی.

(۲) ک: بگردون [؟].

در بیان رفتن امیر بی نظیر در قلعهٔ عبدالسبحان خان
و او امیر را در قلعهٔ خود پنهان ساخته، و [پنهان] برادر خود
را بحضور صاحبانِ عالیشان فرستاده، از امیر با خبر نمود و آمدن
فوجِ انگریز بر قلعهٔ مذکور، و رفتن امیر از قلعه، و کشتن

عبدالسبحان را معه متعلقاش و جنگ نمودن با فوج

امیرِ قلم نصرت رقم، در معارکِ این مدعا چنین بیان
مینماید که: امیر بی نظیر بعد از دوازده روز از کوهِ صدر
مراجعت نموده، معه شانزده سوار در قلعهٔ عبدالسبحان خان که
سردار هشت قلعه و ده هزار سوار و پیاده از خود لشکر داشت،
تشریف برده دایر گردید. سردارِ قلعه بسیار تعظیم و تکریم
امیر بی نظیر نموده، در قلعهٔ خود، امیر را جای داد. ظاهر در
مقامِ عبودیت و اخلاص و خدمتگذاری امیر بی نظیر ثابت قدم،
و در باطن بامیدِ جیفهٔ دنیایِ بوقا، که از صاحبانِ عالیشان
در صورتِ گرفتاریِ امیر بی نظیر صورتِ اشتها پخته بود، چون
سگ دندانِ طمع خود را تیز نموده، [محمد سعید خان] برادرِ
خود را بطریقی خفیه در خدمت جنرال سیل صاحبِ بهادر و لات
صاحبِ بهادر فرستاده پیغام نمود که: هر گاه دستگیر نمودن
(۱) امیر بی نظیر منظور دارند، پس امیر معهٔ فرزندانِ خود

(۱) الف: دستگیر کردن.

در قلعه ما موجود است، و بموجب اشتهاار مبلغ دولک (۱) رویه که انجام سرکار است آن نیز مرحمت گردد.

صاحبان مدوح سبب آوردن خبر امیر، از محمد سعید خان نهایت خاطر داری تلافی می نمودند. و به وسه تازه دلایه مبلغان، چهره عروس مدعای او را سیاه نموده، هماندم صاحبان مدوح معه پلاتن لشکر برهبری محمد سعید خان روانه قلعه عبدالسبحان خان شدند، و بسرعت تمام در آنجا رسیده، هر چهار طرف قلعه را محاصره نمودند.

درانوقت امیر بی نظیر به تناول طعام مشغول بود. هنوز یک دو لقمه تناول نموده بود، که کسی از رفقا نامیر. بی نظیر خبر نمود که: افواج انگریز هر چهار طرف قلعه را محاصره نموده اند، و ایشان غذا نوش جان میفرمایند. امیر همانوقت دست از طعام کشیده برخاست دید که: فوج انگریز گرداگرد قلعه را گرفته مستعد محاربه میباشند.

امیر بعده روی طرف عبدالسبحان خان نموده گفت که: ای مردود کافر! این چه بی ایمانی است؟ که فوج انگریز بر من آوردی! و شمشیر آبدار بجانهی حواله نمود، دو قطعه اش کرد. بعده امیر [در] اندرون برای عبدالسبحان خان رفته

(۱) سران انگلیسی اعلان کرده بودند، که هرکس امیر دوست محمد خان را دستگیر نماید، دولک رویه باو اتمام داده می شود. [واقعات ۱۳۷۰] این فصل با تمام تفصیل تا آخر، عیناً در تاریخ فدا حسین ص ۵۷ بعد موجود است.

چهل و پنج نفر آدمان خانه^۱ او را از عورات و غیره بقتل رسانیده. و محمد سعید خان برادرش که به همراه فوج بود، از مرگ امان یافت.

بعده امیر بی نظیر معه عمله خود بر اسپان سوار گردیده و فاتحه خوانده از دروازه^۲ قلعه بیرون بر آمده. هر گاه فوج انگریز امیر را ملاحظه نمودند، هوش و حواس خود باخته، چون صورت بیجان امیر را می دیدند، و اصلاً حرکت نمی کردند.

امیر بی نظیر بی پروا از میان فوج، خود را کشیده، سالمآ روانه گردیده. و هر که از فوج انگریز پیش رویش آمد، بیک ضرب شمشیر بر آن کارش ساخته، برابر بالایی کوه رفته آرام گرفت.

روز دیگر امیر بی نظیر یک هزار سوار جرار مردانه^۳ کار زار از میر مسجد [ی خان] برکاب نصرت مآب خود گرفته، برای شبخون فوج انگریز بر آمده، تمام فوج را متفرق و پراکنده نمود. باز بطرف میر مسجد [ی خان] عنان تاب گردیده. در این صورت، تمام افواج انگریز کمرها بسته تیار شدند، و رخ نهاد میر مسجد [ی خان] گردیدند.

در این اثنا خبر شنیدند که: امیر بی نظیر معه سه هزار سوار و پنج هزار بنادیق (۱) بر بالایی کوه، چون کوه الوند استوار استاده است. صاحبان عالی شان بشرط شنیدن این خبر، تمام لشکر خود را تیار ساخته، بنا بر مقابله و مجادله^۴ امیر روانه^۵ طرف کوه شدند، و به نزدیک کوه بمفاصله^۶ یک کروه، در یک میدان وسیع صف آرائی لشکر نموده، مدت یک پاس فوج در آن میدان

(۱) ک، الف، ج: بنادیق که در تاریخ قدا حسین ۷۸ بندوقچی است یعنی لشکر تفنگ دار.

استاده بود، و از طرف امیر پهن دستی و سبقت واقع نشده. در این صورت کپتان فریزر (۱) صاحب کمانیر (۲) ترک سواران را گمت که: شما سواران خود گرفته پیش روید، که امیر شما را دیده، از سر کوه بزیر پای خواهد آمد. کمانیر صاحب قبول نکرد.

ناز جنرال سیل صاحب بهادر سالتر (۳) صاحب را حکم داد. موافق حکم به پلتهای خود حکم داده و کپتان فریزر صاحب چهار توپ همراه خود گرفته، طرف میدان روانه شد. هر گاه نیم کروه راه رفتند، یک سپاهی بصاحب مدوح گفت که: الحال وقت مقابله نزدیک آمده، اگر حکم باشد که همه تفنگها پر گلوله (۴) و باروت نموده شود. صاحب روی سپاهی نموده گفت: خاموش باش! گولدها و باروت سرکار ضایع نکند، اراده [همین] داریم که: امیر را بی مکروهات زخم، سالمآ زنده دستگیر نمائیم.

هنوز صاحب مدوح در این تکرار بودند، که امیر نصرت نظیر، به همراه هفتاد سوار از سر کوه بزیر آمده، و یک

(۱) ک، الف، ج: فریز [؟]. که صحیح آن فریزر است [افغانستان]

در قرن ۱۹ ص ۸۶-۸۷- حیات امیر ۲-۳۵۵ و - فدا حسین ۷۸.]

(۲) در الف، ک، ج چنین است، این کلمه را از کماندر انگلیسی ساخته اند.

(۳) در الف، ک، ج: سالتا. که صحیح آن کلنل سالتر است، [حیات امیر ۲-۳۵۵].

(۴) الف: پر بگوله و باروت.

علم سرخ همراه داشت، برابر سر فریزر صاحب جلوه انداز گردیده. صاحب مذکور سپاه خود بموجب آئین حکم داد که: شمشیرها عریان نمایند، آنها شمشیرها از نیام کشیده علم ساختند.

در این اثنا امیر بی نظیر، فاتحه خوانده، شمشیرها از نیام کشیده، با صاحب مدوح مقابله نمود. چنانچه روی اسپ امیر [به ران] صاحب مذکور خورده [گردن] اسپ صاحب بر [زانوی] امیر رسیده. امیر از روی طریق مسلمانان آواز السلام علیکم داد. صاحب مدوح باوجود (۱) اهل کتاب بودن از خوف جواب سلام نداد. لیکن مسمی صلابت خان، حولدار جواب وعلیکم السلام گفت.

صاحب مذکور روی بطرف حولدار مذکور گردانیده گفت: خاموش باش! خیر من شما را خواهم دید. درین صورت امیر پرسید که: سردار کلان شما کیست؟ مسمی حمید بخش حواله دار بصاحب موصوف گفته که: امیر می پرسد که: سردار کلان شما کیست؟ صاحب جواب نداده، یکدست شمشیر بزور بر امیر زده گفت که: من سردار کلان میباشم. امیر با تدبیر، جان خود را از ضرب شمشیر نگهداشته، هیچ زخمی بجانش نرسیده. باز صاحب مدوح از کمال رعب و هولناکی تمام، دیگر دست شمشیر بامیر حواله نمود، لیکن کارگر نشد. تا سوم مرتبه علی هذا القیاس شمشیر زنی از صاحب بهادر بعمل آمده،

(۱) الف: باوجود که اهل کتاب بوده از خوف.

لاکن بیک موی امیر ضرری نرسیده . بعده امیر . نصرت نظیر ، یک دست شمشیر بر صاحب بهادر زده ، دست صاحب را چون قلم قلم نموده ، و شمشیرش بر زمین افتاد .

در این صورت صاحب بهادر عنان اسب خود را از میدان وغا گردانیده و پس خیزه معرکه فرار شده . امیر بی نظیر گفتش که : سردار کلان هستی ، و خود را بهادر میگوئید و از جنگ میگریزد (۱) ! این را بگفت و باز شمشیر بر پشت صاحب حواله نمود ، که بی اختیار فرار نموده .

بعده منبئی [؟] (۲) صاحب بر اسب سوار شده ، بر جای فریزر صاحب مفروزه آمد ، که ممبر (۳) او بود . از هر دو طرف شمشیر بازی صورت وقوع گرفته . عالیجاه محمد افضل خان یک شمشیر بر روی صاحب مدح زده که از اسب فرو افتاد . آخر سپاهیان حوالدار ، صاحبان را بر اسبان [خود] سوار نموده بمنزل گاه آوردند . و عالیجاه شیر علی خان خلف امیر بی نظیر یک دست شمشیر به کرسپین (۴) صاحب زده که سرش از تن جدا افتاد . در این صورت ، صاحبان بهادر پس پای شدند .

(۱) الف : میگوید و از جنگ میگریزند .

(۲) کذا در ک ، الف . فدا حسین ۸۰ : نتی [؟] . ج : نتی [؟] .

(۳) در ک این کلمه نیست ، ممبر در انگلیسی عضو یک هیئت را گویند . در تاریخ فدا حسین ص ۸۰ لمبر است که مصحف نمبر باشد .

(۴) الف ، ک ، ج : کرسپین [؟] . بقول موهن لال کرسپین صحیح است .

آخر میجر اهر صاحب بهادر دو ضرب توپ بهمراه خود برده
 بطرف امیر متواتر زده، از لشکر امیر یک پای اسب هرباد رفته،
 لیکن لشکر انگریز صورت فتح ندیده هزیمت یافتند.

بعد هزیمت آنها امیر نصرت نظیر بخاطر جمع، باز بر
 بالای کوه رفته، طبل فتح نواخته. و فوج انگریز در میدان
 همچنین صف‌های بسته تا شام بیک پای بمقام خوف استاده
 بودند، و قدرت پیمش رفتن نداشتند. بعد گذشتن یکپاس شب،
 افواج انگریز از میدان بر گشته بدیره^(۱) خود آمده مقام
 نمودند، و امیر بی نظیر از کوه بزیر تشریف فرما گردیده،
 علم اقامت زد، و به آرام شب را بروز آورد (۲).

(۱) دیره در پشتو بمعنی قیامگاه و قرارگاه است، و در فارسی افغانستان
 هم دخیل شده.

(۲) این جنگ بقرار بیان موهن لال که دران حاضر بود، در تتمده
 وادی پروان بتاریخ ۲ نومبر ۱۸۴۰ وقوع یافت. و امیر باقوای
 دشمن جنگ شمشیر دست بدست کرد، که دران میجر هانسون بی،
 و فریزر سغت زخمی، و مستر لارد پولتیکن ایجت، و لقتنت
 برود فوت، و ایدجوت کرسپین کشته شدند. و در فوج
 انگلیسی و شهزاده تیمور هراس صعب افتاد. ولی دو روز بعد
 ۴ نومبر از کابل بایشان خبر تسلیمی امیر دوست محمد خان رسید.
 [— حیات امیر ۳۵۴-۳۵۵ بعد]. در تاریخ فدا حسین ص ۸۱ این
 نامهای انگریزان چنین است: بتی صاحب، کرسطن صاحب،
 کپتان اهر صاحب.

در بیان آمدن امیر بی نظیر خود بخود در کابل
بلام نمودن صاحبان عالیشان و خوش شدن صاحبان ، و فرستادن

امیر را بعد از چند ایام [به] طرف هندوستان

بشیر بی نظیر قلم ، که فقرات نویسنده مصالحه و خیر است ،
ندیر این مدعا چنین بیان مینماید که : امیر بی نظیر بعد
از پایدن صاحبان عالیشان مذکور ، از روی مصلحت وقت
فارخا گرفتاری منسوبان متعلقین (۱) خود ، که از دست
یت جبار خان ، در پنجه سرکار انگلیسه و اولیای دولت
فتار بودند ، حسن صورت خیر خود را در آئینه مافی الضمیر ،
بلام صاحبان عالیشان دیده ، بعد این همه جنگ ها و دلاوری ها ،
کوه مذکور بوقت علی الصباح ، معه دو صد سواره جرار ،
به سمت کابل گردیده ، که وقت شام تشریف فرمای سواد
لی شده . از اتفاق در آنوقت لارد (۲) صاحب بهادر ، هواخوری
، طرف بنگله خود راجع [بود] که در این اثنا امیر
نظیر ، سر خوش باده ملاقات لارد صاحب گردیده . امیر

الف : متعلقان .

مقصد مکتاتن حکمران انگلیسی کابل است .

بی نظیر یک قطعه کاغذ مرقومه بدست صاحب مددوح داد (۱) .

از آنجا که صاحب معظم الیه امیر بی نظیر را گاهی ندیده بود و نمی شناخت، بعد مطالعه کاغذ مذکور دانست که این امیر دوست محمد خان میباشد . همامدم از اسپ خود فرود آمده، از بس ذوق و شوق، هلال آسا آغوش کشاده، هم آغوش شاهد معانقه و مواصله امیر بی نظیر گردیده، نهایت هم آغوش شاهد فرحت و نشاط شده، امیر را بکمال (۲) اعزاز و اکرام باتفاق خود گرفته، در بنگله رسیده، کرسی را بدست خود برداشته، پیش امیر نهاد که بر آن جلوس فرمای گردیده، شمع اختلاط و صحبت داری مابین خود روشن نمودند. و لارد صاحب دم بدم بدلاجوئی و تلافی امیر بی نظیر می پرداخت، و خود هم در جامه نشاط نمی گنجید گویا بر هفت اقلیم دست یافتند .

(۱) درین مورد موهن لال که ناظر وقایع بود چنین می نویسد :
شام ۳ نومبر ۱۸۳۰ سر ولیم مکناتن با دو افسر دیگر سوار گردیده و بر راهپوتهای غم انگیز جنگهای پروان صحبت میکردند . درین اثنا یک نفر سوار [بقول مورخان دیگر نایب سلطان خدمتکار امیر] پیش آمد و گفت « شما لارد صاحب هستید ؟ » مکناتن جواب داد بلی !
آن سوار گفت امیر دوست محمد خان رسیده و حاضر است ! مکناتن با تعجب گفت : که حساب ؟ با لشکر یا بدون لشکر ؟ درینوقت امیر آمد، و از اسپ پیاده شده پناه خواست . مکناتن سلاح او را گرفت و با احترام تماشای به مسکن خود برد [- حیات امیر ۲- ۳۵۹] .

(۲) ک : بکابل [؟] . الف ، ج : مانند متن .

از آنجا که این خبرِ فرحت اثر تشریف آوری امیر بی نظیر در تمام فوج انگریز افتاد که [تهنیت] های شادی و شادمانی بلند آواز نمودند، و از خوفِ امیر آرمیدند، و شکرانهٔ حیاتِ تازه بجا آوردند. و صاحبِ مدوح یک دیره^(۱) کلان در باغ متصل بنگلهٔ خود، بجهتِ آرام و استراحتِ امیر برپا کتانیده، و اسباب و فروش و پلنگ و غیره ضروریات همه در آنجا موجود و مهیا نمودند. و نصفِ شب آمد و رفتِ صاحبان افواج، پیشِ امیر بی نظیر میرفت. و بعدِ ملاقاتِ امیر، صاحبان از کمالِ خوشی و خوش حالی خیزهای نشاط زده^(۲)، کلاههای انبساط بر هوای آسمان می انداختند، و لارِد صاحب بهادر در خدمتِ امیر بی نظیر حاضر بود.

چون امیر بوقتِ رفتن به خیمهٔ خود جهتِ استراحت، از روی تدبیر فرزانه، شمشیرِ خود را از کمرِ واز نموده، و بهر دو دستِ خود گرفته، از روی ادب و همواری تمام، بدستِ صاحبِ مدوح داده مخاطب شد که: تا امروزه^(۳) روز شمشیر را بهمت و مردانگی خود بکمرِ ظفرِ اثر بسته بودیم، الحال ایشان بگیرند و به بندند. صاحبِ مدوح شمشیر را از امیر بی نظیر، بدستِ خود گرفته، باز بدستِ خود بکمرِ امیر بستانیده^(۴)

(۱) دیره = در پشتو قرار گاه است.

(۲) الف: نشاط داده.

(۳) الف: تا امروز.

(۴) مصدر بستن خود متعدیست و حاجت به بستانیدن نیست.

گفت که : سابق شمشیر، بخوشي خود، بر کمر همتِ خود، بسته بودند، و الحال از ملکهٔ انگلستان به بندند .

بعد این همه گفتگوها امیر بی نظیر، در خیمهٔ خود تشریف فرما گردیده، که در این اثنا پنج خوان طعام [رنکین] و پنج خوان فواکهأ بو قلمون، از طرف اولیای دولت، بدستِ پیش خدمت، پیش امیر بی نظیر آمده . لارنس صاحب بهادر بامیر معطاب شد که : پنج خوان طعام و پنج خوان فواکه، بجهتِ تناولِ امیر، اولیای دولت فرستاده است . امیر گفت واپس بدهند .

هر چند صاحبِ ممدوح درین باب بسیار تکرار (۱) کرد، لیکن امیر اختیار نکرد . بعد از اندک فرصت سه خوان طعام و دو (۲) خوانچه میوه، عالیجاه شیرین خان برای امیر بی نظیر ارسال نموده . صاحبِ ممدوح باز ازین معنی بامیر اطلاع داد . امیر حکم داد که : خوانِ طعام و فواکهٔ شیرین خان بیارند . و بساط (۳) را گسترند، و امیر به تناولِ طعام شیرین خان شیرین کام گردید .

چون صبح شد جنرال صاحب بهادر حکم برای طلب سیل صاحب بهادر داد، که سیل صاحب معهٔ فوج از کوه مراجعت نموده، داخل کابل گردیده . بعده یکهزار سوار (۴) از رسالهٔ

(۱) الف : تکرار نمود .

(۲) الف : و ده خوانچه .

(۳) الف : و سباط را .

(۴) الف : سواران رساله .

جانباژ بجهت گرفته آوردن عیال و اطفال امیر از قلعه غزنین مامور شده، که در عرصه یک ماه (۱) تماسی منسوبان و متعلقان امیر بی نظر از قلعه غزنین گرفته در کابل آوردند.

چنانچه ست و دو فرزندان امیر و سیزده نفر برادر زاده گان امیر بودند، و بیست و نه (۲) نفر و چهار صد غلامان و سه صد نفر جاریه و حییه شایسته صورت مهر طلعت، که تماماً متعلقان امیر یکهزار و یکصد و پانزده نفر بودند، که از قلعه غزنین آمده، مشرف قدم بوسی امیر گردیده، مسرور و خوش وقت شدند.

بعد رسیدن منسوبان امیر مذکور، حکم صاحبان عالیشان در باب روانگی امیر بی نظیر، جاسب لودیانه صادر گردیده. و یک پلتن گوره کلدک (۳) و بیست و سوم پلتن و رساله ترک سواران و یک توپخانه، به همراه امیر بی نظیر معین نمودند.

(۱) امیر نه ۳ نومبر ۱۸۳۰ تسلیم شد، و بتاریخ ۱۲ نومبر پاکتانه پیتز نکولسن به پشاور فرستاده شد، که در کلکته و لودیانه سکونت داشت [عروج نازک زائی ۱۸۰]. در پشاور تمام افراد خانواده اش ۱۳۹ نفر با و ملحق شدند و سالانه سه لک روپیه از طرف حکومت هد با و داده میشد. [افغانستان در قرن ۱۹ ص ۸۸] نثاران درینجا عرصه یکماه غلط اسب.

(۲) الف و بیست و نه نفر قولصه [؟] و چهار صد غلامان. فدا حسین ص ۸۴: ۲۲ فرید ۲ خواهر زاده و ۱۳ برادر زاده و ۲۹ نواسه و ۴۰۰ غلام و ۳۵۰ کنیز گلفام جمله (۱۱۱۵) نفر. (۳) کذا در ک اما در الف: کوره کلاک است [؟].

و در حین روانگی لارنس صاحب بهادر بامیر گفت که : باین وقت روانگی اگر ملاقات اولیای دولت نمایند مضایقه ندارد .

امیر هرگز قبول نکرد ، و بصاحب معدوح گفت که : ملاقات شما صاحبان که کردیم کافی است ، همین نتیجه یافتیم ، که نقد فرنگ می رویم ، و از ملاقات شاه چه تمتع و بهره (۱) خواهم دید . این همه طوفان آورده اوست و الا شما انگریزان را چه قدرت بود که بسر خود بی مظاهرت اولیای دولت باین ملک خراسان می آمدید !

بعد این همه گفتگوی آخر امیر بی نظیر معه^۱ جمیع منسوبان همراه فوج سرکار انگلیسه ، بتاريخ دوازدهم ماه نوبر سنه یکهزار و هشت صد و چهل عیسوی مطابق [سنه] ۱۲۵۶ هجری از کابل تشریف فرمای جلال آباد ، و از جلال آباد داخل دره^۲ خیبر شدند .

فی نفر یکروپیه بعالیجاه طره باز خان سردار طایفه^۳ خیبریان داده ، بحفاظت تمام از دره^۲ خیبر گذشته داخل جمروود گردیدند ، و از آنجا کوچ نموده در پشاور رونق افزای شدند . و خالصه شیر سنگه (۲) از ممر آمد و رفت افواج انگریزان بهادر ، مبلغ بیست و دولک روپیه عوض پایمالی ملک خود ، از سرکار انگلیسه بهادر گرفته ، و حالانکه از یک خس و خاشاک نقصان ملک خالصه^۳ مذکور نشده بود . سرکار انگریز بهادر در ابتدا (۳)

(۱) الف : تمتع و بهتر خواهم دید .

(۲) شیر سنگه جانشین رنجیت سنگه .

(۳) الف : بهادر از لاچار مبلغان .

مبلغان مذکور ادا کرده (۱) و دادند.

درانوقت عالیجاه نتول صاحب از طرف خالصه سنگه در پشاور بخلاصه فاخره حکومت سرفراز بوده. شش روز امیر بی نظیر و فوج انگریز را در پشاور مهمان داشت، و از تعارف مهمانداری دقیقه^۱ از دقایق نامرعی نگذاشت.

چون این خبر مهمانداری بسمع مهراجه شیر منگه رسید، چون آتش در مقام خشم بر افروخته، جانب حاکم پشاور سخت حکم فرستاد، که از یکروز زیاده بوقف فوج انگریز، در سرکار خالصه [ما] منظور نیست، و عوض مقام شش روز فوج انگریز در پشاور، مبلغ شش لک روپیه از حاکم پشاور [بابت جریمانه] باز یافت نمود.

حاکم پشاور بموجب حکم خالصه ادای جریمانه نموده، در ساعت فوج انگریزان را از نواح پشاور روانه نموده و یکدم توقف دادن آنها را نداد. هرگاه امیر بی نظیر سردار دوست محمد خان در مکان راولپنڈی داخل گردید، عالیجاه محمد [امین] خان ناظم پنڈی مذکور، مبلغ یکهزار روپیه نقد و دوراس اسپان خالصه^۲ ولایتی، بطریق ضیاء و تعارف مهمانداری پیش امیر بی نظیر آورده. هر چند امیر پذیر نمی کرد، لیکن عالیجاه مذکور بهزار منت نظر گذار و پیشکش امیر بی نظیر نموده.

روز دیگر از آنجا کوچ فرموده، بقطع منازل، روز سوم در در قلعہ رھتاس (۲) کده منزل انداز گردیده. عالیجاه مردان خان

(۱) ک: ادا کرده بود دادند.

(۲) رھتاس = حصار مشهور واقع ضلع گجرات.

حاکم آنجا مبلغ دو هزار روپیه نقد و دو راس اسپان و دو قطعه دوشاله پشمین سنگین، نذرانه^۱ امیر بی نظیر نموده و بسیار ضیافت‌های رنگین نمود. امیر اگرچه نذرانه^۲ عالیجاه مذکور را اقبال نمی‌کرد لیکن از بس الحاح عالیجاه مذکور امیر را قبول کنانیده. بعده امیر از آنجا روانه گردیده، در شهر کاشور (۱) که محل اقامت افغانان میباشد، منزل انداز شدند.

در آنجا عالیجاه سلطان محمد خان برادر امیر بی نظیر بود، بجهت ملاقات امیر برادر خود آمده، هزارها مبلغان نقد و دو طاقه دوشاله پشمینه و چند توپ، کم‌حواب و غیره نفایس نفیسه و یک زنجیر فیل و هشت راس اسپان، بطریق نذرانه پیشکش امیر بی نظیر نموده، و مابین خود از موایده ملاقات شیرین کام گردیده، خوان رنگین صحبت داری و اختلاط مابین خود گسترده (۲).

عالیجاه سلطان محمد خان بامیر بی نظیر، مخاطب گردید که: رفتن شما با عیال و اطفال، طرف انگلستان خوب نیست، چرا که کار انگریزان تمام رنگریزی (۳) و فریب بازی است، و بر عهد و پیمان آنها هیچ اعتبار نیست. گلزار سخنان اهل انگلستان، از آب و رنگ ایفا عاری است.

(۱) الف، ک، ج: کاشور، که مطلب اران کاسور [قصور] شهر است در ۳۴ میلی جنوب لاهور و از آنجا تا فیروزپور فاصله ۱۶ میل است. فدا حسین ص ۸۹: کاسور.

(۲) الف: گسترانیدند.

(۳) ک: انگریزی.

از قید فرنگ کسی رهائی نیافته . کسی را در قید جان
می گیرند، و کسی را به سیاحت و تماشای ولایت ها، سیار
فضای ولایت مرگ مسازند . ازین قسم چند در چند عالیجاه
مذکور با سیربی نظیر، سخنان سان نموده . لیکن امیربی نظیر
قبول نکرد، بلکه در جواب بعالیجاه موصوف مخاطب شده، که
شما هرگز درین مقدمه^(۱) ما که از تقدیرات ازلی است [راه]
نیایید (۲) و بر طبق مضمون : [ابیات]

چون قضا آید نماند فهم را

کس نمیداند قضا را جز خدای

چون قضا آید فرو پوشد بصر

تا نداند عقل ما پارا (۳) ز سر

زان امام المتقین داد آن (۴) خبر

که اذا (۵) جاء القضا عمس البصر،

بهر صورت من بخوشی خود میروم، ما را کسی از انگریزان

بجلادت و مردانگی خود گرفتار نکرده : [مصرعه]

صید را چون اجل آید سوي صیاد رود .

(۱) الف : درین امور ما .

(۲) الف : نیایند .

(۳) الف : ما را از سر .

(۴) ک : دادن خبر .

(۵) یعنی وقتی که قضا آمد، چشم کور شد .

من بهای خود ، بدام صیاد آمده ام [مصرعه] :

بیدل نیم هنوز بینم چه می شود !

— يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ — (۱).

ناز عالیجاه سلطان محمد خان دامیر گفت که قبایل خود را در اینجا بگذارند (۲) ، امیر قبول نکرد .

بعد امیر از آنجا تشریف فرمای [جانب] فیروزپور و از فیروزپور رونق افزای دارالامان لودیانه گردیده . و صاحبان عالیشان ، حرم محترم اولیای دولت را که در عمارات عالیه نشسته بودند ، آنها را بیرون کشیده ، منسوبان و متعلقان امیر بی نظیر را در آنجا ، جای اقامت دادند .

بعد از چند یوم محترم اولیای دول و بندگان زمان شاه (۳) معه دو بلتن سکندر برنس صاحب روانه ولایت خراسان نمودند . و بعد روانگی آنها تمام عمارات و مکانات اولیای دولت تفویض امیر بی نظیر نمودند ، که معه جمیع متعلقان و منسوبان در آنجا هم آغوش شاهد آرام ، و از کوح مکان آسایش پذیر گردیده . از آنجا که می گویند که شصت هزار فوج انگریزان : می هزار از احاطه بنگاله و سی هزار علاقه [بمی] بدون عمله و فعله ، طرف خراسان رفته بودند ، از آن جمله هفت هزار زنده مجروح و مفلوک پس آمدند و باقی افواج همه در آن سر زمین

(۱) قرآن ، الحج ، ۱۳-۱۸ ج ۱۷ .

(۲) الف : گذرانند .

(۳) زمان شاه بن تیمور شاه برادر شاه نجاع که کور کرده شده بود .

رک : تعلیق ۳ .

بی گور کفن، چون گوره خر نرناد فنا رفتند. ازانجا (۱) که سرکار انگلیسه بهادر جوایای معشوقه^۲ زرمیباشند، هر جا که ملک زرخیز می بینند (۲) بدست می آرند، و در (۳) ملک خراسان چه خیر دیدند؟ و از کشت زار خراسان چه حاصل برداشتند؟ و بر طبق مضمون: [بیت]

بیچاره خر آرزوی دُم کرد

نا یافت دُم و دو گوش گم کرد

نقص خزاین بی شمار یکطرف، و زوالِ فوج دیگر طرف. آخر از خراسان چون خرِ خروشان، بی نیل مراد پس آمدند! امیران سند را غافل و بی سر و سامان دیده و از تنبلانِ شاه عباس و لعل شهباز دانسته، در طرفه العین، فوج مفلوکِ ملک سند را گرفتند، که شرح آن بوقت موقع بیان [نموده] خواهد شد. جائیکه زور است (م) ۰۰۰ حساب! در حال باز سر گذشت. عالیجاه شجاعت دستگاه، شهنسوار میدان دلاوری، یکه تاز عرصه بهادری، سردار محمد اکبر خان خلف الصدق امیر

(۱) الف: چونکه سرکار.

(۲) الف: زرخیز باشد. (۳) الف: واز ملک.

(م) در اینجا فحش است از ک حذف کرده اند. در الف، ج

موجود است.

دوست محمد خان، و امراي جلادت پيراي عاليجاه عبدالله خان
اچکزني غازي، و ديگر امراي کابل بيان نموده ميشود .
هست (۱) اين قصه دامتانِ عجيب

بهره بردار زين بيانِ عجيب
عقل بايد که نکته گوش کند
مرد بايد که جرعه نوش کند (۲)

(۱) الف: اينست قصه [؟] .

(۲) اين ابيات در الف درهم و برهم است از ک، ج، صحيح آن
نوشته شد . راجع به عبدالله خان اچکزني رک: تعليق ۲۱ .

در بیان مکناتن صاحب که بموجب فرمان
جناب ملکه انگلستان مستعد فرمان فرمائی
هندوستان گردیده

[و] خوشی ها نموده، و در باب گرفتاری بعضی امرای کابل

تدابیر در خاک می نمود [و] اولیای دولت، دولت

مصلحت نموده و در چاه نیت خود افتاده

وزیر اعظم قلم، که ناظم مهم نکتہ پروریست، در
انتظام مهم این مدعا چنین (۱) بیان مینماید که: هرگاه
اهالی سرکار انگلیسه بهادر، اولیای دولت را بعد این خرابی
جنگ های عظیم بر سریر سلطنت کابل جلوس دادند، امیر بی
نظیر دوست محمد خان غازی را به بیدلی و ناخوشی تمام روانه
هندوستان نمودند. امرای کابل و گرد و نواح آن رعایا،
همگی مطیع و فرمان بردار حکم اولیای دولت و اهالی انگلیسه
بهادر شدند. سرکار اشرف همایون اعلی، عالیجاه مکناتن
صاحب بهادر را وزیر اعظم (۲) خود مقرر نموده، بخلاص قاهره
وزارت سر افزای یافت. و انتظام مهم ملک داری دارالجنه کابل،

(۱) الف: مدعای خوش بیان.

(۲) الف: وزیر معظم.

همه تفویض صاحب مدوح نموده و انکشاف عقود تمام مهام، موقوف برای افلاطونی صاحب مدوح گذاشته، و خود بدولت بر سریر سلطنت، هم آغوش شاهد استراحت بود. قانون مدعای خود را به نعمات تدبیرات مینواخت، و از گوش مالی نغمه طرازان قضا و قدر غافل، که از پس پرده تقدیر چه آهنگ‌ها بر می‌آیند!

افواج بحر امواج انگریز که در مهم خراسان در عرض راه زهرِ سختیها چشیده، و شداید مصیبتها دیده بودند، در ایام سلطنت اولیای دولت، چند مدت در کابل آسایش پذیر گردیده، از تناول اقسام طعام از گوشت پلو و لوزینه و فالوده و کباب و غیره گوناگون فواکها از قسم انگور صاحمی و خلیلی و خایه غلامان و کشمش و لعل و غیره که از چهل قسم میبایند، نهایت شیرین کام گردیدند. و استخوان‌های اعضایی آنها، که سوخته فلفل سرخ و چپایی و دال هندوستان بودند، در عرصه اندک، قوی اندام شدند، و از لاغری روی بفریهي آوردند، و از دال و چپاتی هندوستان نادم و بزبان حال میگفتند (۱):

توبه کردم ازین چپاتی چار

و قینار بقتنا عذاب النار (۲)

غرض در آن ایام، دور حکم اولیای دولت و صاحبان عالیشان گردیده. کسی را از رعایا مقدور نبود، که انحراف حکم ورزند.

(۱) ک: میگویند

(۲) یعنی = خدایا ما را از عذاب آتش نگهدار! قرآن، البقره، ۲۰۱ ج ۲

از آنجا که افواج انگریز و صاحبان افواج، بمقتضای اینکه
 "زن کابل بی یار نیست و آرد پشاور بی جوار نیست" این
 نغمه از نئی زبان مردم شنیده، شب و روز توسن آرزوی نفس
 نافرجام خود را در میدان شهوت پرستی میراندند، و شراب
 بی شرمی مینوشیدند، و از مهمیز کاری چابک سواران عرصه
 انتقام که "هر عمل (۱) اجری و هر کرده جزائی دارد" غافل
 رفته رفته در سینه یک هزار و دوصد و پنجاه و نه (۲) [۱۲۵۹]
 هجری از وقوع این چنین واقعات شنیعه در گلزار دول سلطنت اولیای
 دولت، بادر خزان خرابی و زوال در وزیدن آمده، که شرح آن
 نوک ریز خامه ندرت نکار میگردد:

که درین آوان، فرمان عالیشان ملکه انگلستان، موسومه
 لات مکناتن صاحب بهادر وزیر اعظم باین مضمون، شرف صدور
 و عز نزول یافت که: از ممر رسیدن ایشان باتفاق شاه فلک
 استباه در کابل، آنچه کوششها (۳) و جان فشانهائی که
 در این مهم کابل نموده اند، همه بر رای ملکه جهان آرای،
 پرتو ظهور افکند. و حسن اوصاف ندایر و مراسم نیک تجویز،
 که از فکر رسا و هوش و ذکا، درین مهم بکار برده اند، از
 تحریر و تقریر خارج است. درخور این خدمت لایقه، خلاع فاخره منصب
 فرمان فرمائی دار الحکومت و تمام ممالک هندوستان، مادام الحیات

(۱) الف: که هر عمل خرابی کرده جزائی دارد.

(۲) کذا در هر سه نسخه، ولی صحیح آن ۱۲۵۸ ه است که درین سال
 قیامهای ملی در کابل آغاز یافته بود.

(۳) الب: کوششها و سرجوشی و جان فشانیها.

در باره^۱ ایشان عنایت و مرحمت گردیده است. لازم که بملاحظه^۲ فرمان هذا از کابل بجلدی روانه شده بر عهده خود مامور شوند، که سرکار ملکه از حسن خدمت ایشان نهایت خوشنود خاطر و رضامند می باشد.

مکاتبن صاحب بهادر بصدور فرمان مذکور از بس سرور و ابتهاج در پراهن انبساط و نشاط نمی گنجید، و بلبل زبان را در گلزار این اسعار مترنم می ساخت: [شعر]

ای [خلق] جهان اسروز مبارک بمن دهید

شکر خدا که مرا بخت مددگار شد (۱)

و تقارهای شادمانه بلند آواز نمودند، و طنبور خوش خوش حالی نواختند، و از شادی مرگ خود خبری نداشت، که نوب نوازان قضا و قدر، در عالم اسرار نقاره^۳ مرگ او مینواختند. غرض تمامی صاحبان افواج، بوزیر اعظم، از صدور فرمان، مبارک بادی ها (۲) میدادند و این مصرع میخواندند. [مصرع]:

بتو این مسند شاهانه مبارک باشد

مگر اولیای دولت به سبب روانگی وزیر اعظم در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته. وزیر اعظم، عالیجاه مستر پرنس صاحب بهادر که مرد هوشیار و دانشمند و معزز در افواج انگریز بود، او را به پیشگاه حضور احضار داده، احوال صدور فرمان ملکه^۴ انگلستان، و روانگی خود بیان نمود، و هم او را بر عهده^۵ وزارت

(۱) کذا... ولی نظم نیست، وزن عروضی صحیح ندارد.

(۲) که: مبارک باوی میدادند [۹].

خود مقرر نموده گفت: که بعد دو روز روانگی [ما] جانب
[بمبئی] خواهد شد.

لیکن یک خطر و واهمه در دل ما هم رسیده است. اگرچه
تمام رعایا و سرداران کابل و غیره، در سلطنت اولیای دولت
بسیار خوش و رضامند میباشند، مگر بعضی امرا در پی فتنه و فساد
ساعی هستند. مبادا بعد روانگی من کدام خلل و فساد برپای
گردد، که زوال دولت سلطنت شاه بعمل آید. در این
صورت مناسب همین است، که شما در حضور اولیای دولت
رفته، در خلوت خاص که متنفس حاضر نباشد، از طرف ما
بعد ادای مراسم آداب، بحضور اولیای دولت عرض نمایند،
که اگر حکم قضا شیم نافذ گردد، که سرداران کابل را
گرفتار نموده، همراه خود طرف هندوستان گرفته بروم.

خصوصاً عالیجاهان عبدالله خان اچکزائی و امین الله خان
لوگری و شمس الدین خان برادرزاده امیر دوست محمد خان
که نامبردگان همیشه در فکر زوال سلطنت اولیای دولت
میباشند. چون ماندن عالیجاهان مذکور در ولایت خراسان
مقرون مصلحت نیست، از آن [رو] بردن آنها جانب
هندوستان بهتر و افسب میباشد، که ماده فتنه و فساد کلی
هستند. بعد رفتن عالیجاهان مذکور، هیچ رخنه خرابی و
فساد در اساس دولت سلطنت، راه نخواهد یافت.

چنانچه عالیجاه برنس صاحب بهادر، بموجب حکم مکناتن
صاحب وزیر اعظم، به پیشگاه اولیای دولت شرف استیلام

یافته، در خلوتِ خاصِ تمامِ سرگذشتِ عالیجاهانِ مذکور
بسمعِ اشرفِ اعلیٰ رسانیدند.

اولیایِ دولت، بعدِ اصفایِ سرگذشتِ مذکور، عالیجاه
برنس صاحبِ بهادر را حسبِ دستورِ خلعتِ فاخره عطا نموده،
امر کرد که جوابِ این سخن، بعدِ مشورتِ بوجهِ احسن داده
خواهد شد. عالیجاهِ مذکور از حضورِ اولیایِ دولت، شرف
ارتعاض حاصل نموده، پیشِ وزیرِ اعظم آمده تمامِ احوال را
بیان نمود، وزیرِ اعظم چشمِ انتظار بر صدورِ جوابِ اولیایِ
دولت داشت.

در بیان جنگ نمودن عالیجاه عبدالله خاق اچکزئی با فوج انگریزان

و شهید شدن [عمو زاده] عالیجاه مذکور

فرمان فرمای قلم ، که ناظم مهمان ولایت سخن ورست ،
در تسخیر [حصار] این مدعا چنین بیان مینماید که : هرگاه
عالیجاه برنس صاحب بهادر ، از آستان فلک بنیان اولیای دولت
شرف ارتخاص یافته ، از مجلس خلوت روانه گردید ، اولیای
دولت جمیع (۱) سرداران کابل را بحضور اشرف ، حکم احضار
داده امر نمود که : تجویز و صلاح عالیجاه مکاتبات صاحب در
گرفتاری ایشان و بردن (۲) شما را همراه خود جانب هندوستان
کماحقه میباشد ، و درین باب حکم اجازت از حضور ما میخواهد ،
لیکن هنوز از سرکار اشرف باو حکم نافذ نگردیده . سرداران
مذکور هرگاه این کلام وحشت انجام ، از زبان گوهر فشان
اولیای دولت بگوش هوش شنیدند گستاخانه راست براست ، از
قانون زبان همین نغمه نواختند که :

ای باد صبا این همه آورده تست !

مایان (۳) طایفه انگریزان را هرگز نمی شناسیم و نمیدانیم

(۱) الف : تمامی . (۲) الف : بودن .

(۳) الف : ما بان طایفه رندان نمیباشیم [؟]

که از کجا هستند و کیستند؟ سرکار اشرف سالهای سال آواره و پریشان، از اتصال معشوقه دولت سلطنت کابل بودند، و امیر بی نظیر بزور شمشیر خود ولایت خراسان میخورد. و بر ایلات و الوسات هیچ اعتبار نداشتند و ما سرداران (۱) فقط بدو انگشت کاغذ دست خط خاص، از امیر بی نظیر دوست محمد خان رخ تافته، سرکار اشرف را معه صاحبان انگریز و فوج در کابل آورده بر سریر دولت سلطنت جلوس دادیم.

الحال این سزای مایان است، که هر روز از نسایم فریب بازی انگریزان یک نو (۲) شکوفه بدنامی متبسم میشود. هر گاه همین حالت است، پس عنقریب از عورتان (۳) کابل میمون ها متولد خواهد شد. هر گاه در سلطنت و حکمرانی سرکار اشرف، باین همه دولت و بلند ناموسی، چنین گلهای بدنامی شکفته شوند، هر آینه از گلزار حیات و زندگانی چه حظ! غیر (۴) زرد روئی و شرمساری بر طبق مضمون، [یت]:

گلشن ناموس هر کس را نباشد آب و رنگ

زندگانی بر سرش باشد گل شرمندگی

اولیای دولت هر گاه این نحو سخنان، از سرداران کابل شنید، آه سرد از دل پر خون [خود] کشیده باسرا در جواب امر نمود که: از دل جراحت منزل سرکار اشرف خبر ندارید،

(۱) ک: و ما برادران [۹]

(۲) ک: یک نوع.

(۳) عورت = زن.

(۴) الف: عین زرد روئی.

که سرکارِ اشرف، این قدر تابعداری و فرمان برداری انگریزان که بینمایم از دلِ خوش است؟ و شب و روز محکومِ حکم چوکی بهره آنها میباشم، لاچار سوختن و ساختن است! اما چه فایده که "آن قدح بشکست و آن ساقی نماند" و آن دکان برچیده شد، و آن دفتَر گاو خورد، و آنچه دیدی از دست رفته. مردانِ کاری صاحبِ غیرت و حمیت از خراسان مردند و رفتند! در حال کس از مردانِ اهل غیرت (۱) و ایمان دار بنظر نمی آید، و الا سرکار اسرفِ خوش نیست، که در ولایت اهل اسلام، حکم نصرانیان نافذ باشد. خانه نشینی بی بی از بی چادری است نه از مستوری! چه باید کرد؟ جای افسوس هزار افسوس است! و الا این شمشیر سرکار اشرف شمشیر اسلام است! هر که صاحبِ همت و غیرت باشد، بسم الله این گوی و این مدان نباید بردارد. بلکه مبلغانِ کلی بجهت اخراجاتِ غازیان بطریقِ اخفا از خزانه خود خدمت میکنند، لیکن بشرطیکه افشای این راز نگردد، مبادا گرفتار آییم. سردارانِ خراسان هر گاه این کلمات از زبان گوهر فشانِ اولیای دولت شنند، یکبارگی دیگ حمیت و غیرتِ سرداران مذکور از آتشِ ایمانی در جوش آمده، از پشگاهِ شاه رخصت گرفته، بجای و مکان های خود آمدند.

چون خسرو زینِ قبای آفتاب، بر سریرِ مغرب زمین جلوس فرما گردیده، و وزیر مهتاب بافواجِ کواکب و سیاره، در عرصه

سپهر جلوه نما شده، تمامی سرداران (۱) خراسان هریک عالیجاهان عبدالله اچکزائی و نائب ملا مومن خان غلزائی و امین الله خان لوگری و شمس الدین خان بارکزئی و گل محمد خان و عبدالعزیز و محمد شاه خان سلیمان خیلی و اسکندر خان بامیزائی و عبدالسلام خان قوغلزئی و غیره خوانین باهم مانند پروین در سپهر وفاق (۲) جمع آمده، شمع صلاح و مشورت را در محفل مصلحت روشن نموده، در میان خود قسم کلام الله نموده متفق شدند، و در قتل و قتل افواج انگریز و عالیجاه مکاتن صاحب کمر همت و اتفاق محکم بستند.

بعد این همه اتفاق، همین مشورت کردند که: اولاً از طرف خود متحرک سلسله بدی و بدکاری نسبت بانگریزان [شدن] مقرون مصلحت نیست (۳) ! باش که کدام حرکت ناهنجار و رفتار بد کردار، از جانب انگریزان صورت وقوع یابد، بعده اختیار مایان [است] هر چه که در پاداش آن روا داریم سزاوار است.

بعد این مصلحت از آنجا که — إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا هَيَّيْهُ
 اسبابه — (۴) از قضا کردگار همان شب [یک] نفر جاریه

(۱) الف، ج: سرداران. ک: برادران [۹].

(۲) وفاق = برابری و همراهی.

(۳) الف: نسبت بانگریز شد مقرون نیست [۹].

(۴) مقوله عربیست یعنی وقتی که خدا چیزی را بخواهد اسباب آنرا نیز مهیا گرداند. ک: اسبابها.

عالیجاه عبدالله خان اچکزئی گریخته، در کوتی عالیجاه جنرل اسکندر برنس صاحب بهادر رفته متواری گردیده.

چون عندالاستفسار بعالیجاه سردار عبدالله خان معلوم گردید که کنیز بی تمیز در سرای صاحب ممدوح میباشد. در این صورت نهایت در مقام خشم و جوش و خروش آمده، هماندم بقهر ملازم (۱) خود، جانب صاحب ممدوح فرستاده استدعای کنیزک نمود.

صاحب معظم الیه صاف انکار کنیزک کرد، بلکه معتبر مذکور را ناغوی (۲) غرور حکمرانی و خمار باده بی پروائی، از سرای خود بضرب آسیب‌ها بیرون کشانیده، و سخنان ناشایسته و کلمات ناپایسته گفتش گرفت.

معتبر مذکور لاچار لب گزان خشم کنان پس آمده، و صورت واقعه را بعالیجاه عبدالله خان، بی کم و کاست بیان نمود. عالیجاه موصوف، بشرط شدن این صورت واقعه از خود بی خود (۳) شده، از روی دل سوختگی تمامی سرداران رفقای خود را پیش خود طلبانیده، همین صورت واقعه بیان نموده گفت: که الحال اتمام حجت (۴) مایان گردیده، و حرکت نا صواب، از جانب انگریزان سر زده است، که دست تظلم را در پرده دری هر خاص و عام دراز کرده اند، "بازی نازی با ریش

(۱) الف: هماندم ملازم معتبر خود جانب.

(۲) ک: باغوری غرور [؟].

(۳) الف: از خود بی هوش شده.

(۴) الف، ک: اتمام صحبت [؟].

بابا هم بازی" ! اگر تدارک این کار کنیزک که گائیدن کنیزک به غسل نمی ارزد، نکردیم، پس انگریزان بی باک، [خر] آرزوی خود را در میدان سفاهت خواهند تاخت، و در عرصه اندک تمامی سرداران را گرفتار و اسیر قید فرنگ خواهد نمود.

من بتوکل علی الله میروم، و علم محمدی علیه الصلوٰة والسلام برپای کرده، غزائی مینمایم. اگر بیاری ایزد باری جل "شانه" و اعانت احمدی، بر اعدای دین مظفر و منصور شدیم فهوالمراد، اگر از خوان شهادت غذائی نوش جان نمودیم، پس از مواید بر فواید — [و تَجَاهِدُونََ فِی سَبِيلِ اللّٰهِ بِنَآئِ مَوَالِیکُمْ وَ اَنْفُسِیکُمْ ذَالِیکُمْ خَیْرٌ لِّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ- الخ (۱)] حظ تمام حاصل خواهیم نمود، و ازین بی آروئی و بی ننگی طایفه انسانی را زندگانی حرام است.

هرگاه عالیجاه سردار عبدالله خان همین سر گذشت مقدمه کنیزک مذکور، سرداران کابل بیان نمود، همانوقت عالیجاهان نایب ملا مومن خان غلزئی و امین الله خان لوگری که از ایام صغر من بار وفادار عالیجاه عبدالله خان بودند، کمر همت و شجاعت بر غزا قائم بسته، مستعد جهاد شدند.

روز (۲) دوم پیش از طلوع آفتاب عالمتاب، عالیجاهان بمدوح باهم متفق گردیده، و فدري عساكر عمله از جوانان شایسته جنگ

(۱) قرآن، الصم، ۱۱ ج ۲۸.

(۲) این قیام ملی بتاريخ ۱۷ رمضان ۱۲۵۸ مطابق ۲ نومبر ۱۸۴۱ ع آغاز یافته بود، و موهن لال مینویسد که ساعت ۷ صبح خادمه در اطاق مرا زده فریاد بر آورد " آغا! شما خواب هستید و شهر چپه شد " [— حیات امیر ۲-۱۰۴].

آزموده جان باز شمشیر زن نیره انداز، به همراه رکابِ نصرت مآب خود ها گرفته رخ نهاد بر کوتی برنس صاحب بهادر شده، چون نقطه (۱) بر کار سخت محاصره نمودند و آتش جنگ و جدال را در اشتعال (۲) آوردند. آنچه که سپاهیان بر کوتی صاحب مدوح مقرر و حاضر بودند، همه را از حملات دلیرانه و جلالت بهادرانه زیر تیغ بیدریغ خود کشیدند. و در این مقابله عمو زاده^۳ عالیجاه سردار عبدالله خان عازم دارالجنان گردیده جرعه^۴ ریحی (۳) از جام شهادت نوشید.

ارانبجا که در آن هنگام نغمه^۵ این جنگ جنگ در شهر کابل بگوش هر خاص و عام رسده، مردمان کابلی که در اصل بشور پشت مشهور و معروف میباشند، این چنین روز غزا چون غذا از خوان احسان خداوند جهان، بدعوات سحری و زاریهای نیم شبی میخواستند. بمجرد شنیدن این نغمه^۶ دلکشا، هماندم مردم کابل از خاص و عام و اهل بازار، دکاکین خود را تخته نموده، سلاح ها بسته، از هر چهار طرف دویده دویده نعره های "یا چهار یار، یا چهار یار" زده، بر کوتی برنس صاحب، چون ملخ ریختند.

درانوقت برنس صاحب در حرم سرای با معشوقه^۷ خود، در حمام بحوض عشرت نشسته، دیگ مهر و محبت از آتش خوش وقتی

(۱) الف، ک: نکته [۹].

(۲) اشتعال = شعله زنی.

(۳) ریحی = می.

بجوش آورده، گرمابه^۱ صحبت از اختلاط رنگین ساخته [از طاس انتعاش] آب فرحت بر سر ریخته، از کیسه^۲ الفت و سنگ^۳ محبت سراپای اعضای خود را پاک و صاف می نمود.

در این اثنا غازیان نصرت توأمان، از روی دلیری در سرای صاحب ممدوح جلوه ریز گردیده، کنیزک^۴ مذکور را و دومیم صاحبیه که معشوقه^۵ دلخواه صاحب ممدوح بودند، معه صاحب بهادر، از حمام بیرون کشیده، [در جامه کن] جامه^۶ زندگانی آنها از برش بضرب شمشیرها کشیدند (۱)، و داخل گلخن مات نمودند. آنچه که اسباب از نقد و غیره در کوتی^۷ مذکور افتاده بود، همه را غازیان بغارت بردند. و هر یک دامن دامن مبلغان سکه کمپنی که عجب نغمه^۸ شرنگ شرنگ داشت، صنادیق شکسته، پر نموده، رفتند.

چون غازیان جلادت نشان، بعد اتمام کار برنس صاحب بهادر، بر کوتی^۹ بخشی جان سین صاحب که از گدام و خزانه مالا مال بود، جلوه ریز گردیده، در یکدم بتاراج و غارت بردند. هر که از صاحبان انگریزان در شهر کابل توقف داشتند، بملاحظه^{۱۰} این حالت، افتان خیزان نفس زنان بهرادر مشقت و خواری گریزان از کابل برآمده، خودها را در چهاونی رسانیدند. چون جناب مکناتن صاحب وزیر اعظم ازین واقعه^{۱۱} هایله و طوفان بلا انگیز خیر شده، هوش و حواس خود باخته، از بس خوف و هراس، مانند بید بر خود میلرزید. در این صورت

(۱) الف: کندیند.

[خبر] غزا و جنگ، در اطراف و اکناف کابل منتشر گردیده. هزارها غازیان دسته دسته از هر چهار طرف آمده، در نزد عالیجاه سردار عبدالله خان غازی جمع شده، همدم غذای خوان غزا شدند.

مکنتان صاحب همانوقت حکم بر تیارگی فوج بنا بر مقابله داده، یک قطعه عرضی فوراً مشعر حال اشتعال نوایر جنگ و جدال و کشته شدن برنس صاحب بهادر، که سر دفتر دیوان معارک بود، نوشته به پیشگاه اولیای دولت عرض نمود.

مضمونش این بود که: هر گاه امروز این آتش فتنه و فساد، انظفا پذیر نشده، پس حرامی کلی و ربادی رعایا و ویرانی کابل متصور. و هم سرکشان روز بروز جمعیت گرفته، بمقابله اولیای دولت خواهد پرداخت. سرانوقت دفع این آتش فتنه و فساد بسیار دشوار خواهد شد. انسب (۱) آنست که: بهر تدبیری باین وقت سرکشان را گرفتار کرده در قید نگاه دارند.

اولیای دولت چون از مضمون عریضه صاحب مددوح مطلع گردیده، هماندم خوانین خود را حکم داد که: شهزاده فتح جنگ را همراه خود گرفته رفته رفع این فساد نمایند. هر گاه محاربان (۲) در قهمایش آمدند فهوالمراد، و الا گرفتار نموده، در حضور حاضر نمایند.

(۱) آنستب = مناسب تر.

(۲) الف: محاربین.

از آنجا که شهزاده^۱ مذکور حسب الحکم اولیای دولت، دو چهار صد سواران و دو پلتن و چهار ضرب توپ [به] همراه خود گرفته، نزد عالیجاه عبدالله خان اچکزئی و امین الله خان لوگری و غیره محاربین رفته، ابواب سواعظ و نصایح بر رخ عاقبت اندیشی آنها کشاد. بسیار فهمایش نمود و لیکن مؤثر نیفتاد.

اگرچه در ظاهر اولیای دولت، متابعت حکم صاحبان افگریز [بجای] نمود، اما در باطن با مجاهدان (۱) سازگاری داشت. آخر رفته رفته آتش مقابله و مقاتله مابین شاهزاده^۲ مددوح و سرداران مجاهدین شعله ور گردیده. غازیان شهاست اندیش و بهادران شجاعت کیش، یکبارگی بر شهزاده، حمله آورده، هزیمت دادند.

و عالیجاه محمد شریف خان ضبط بگی دران میدان، نشریف فرمای دارالبقا گردیده. شهزاده^۳ مذکور بر اسب تیز رفتار، روی در فرار نهاده، سراسیمه داخل قلعه^۴ بالا حصار شده، ابواب قلعه^۵ مذکور مسدود ساخت.

چون اولیای دولت ازین حال واقف شده، در ظاهر خشمگین و در جوش و خروش آمده، بجهت رفع این فتنه و فساد، دیگر (۲) هم تدبیرات بسیار نمود، لیکن پیش نرفت. بعد بطرف مکناتن صاحب بهادر نوشته فرستاد که: سرداران کابل، رشته اطاعت و فرمان برداری سرکار اشرف از چند جای

(۱) ک : با مجاهدین. ج : ندارد

(۲) ک : و مکرهم تدبیرات. ج : مانند متن.

گسیخته، در مقام عناد میباشند و بالکل حکم سرکار قبول ندارند و از سرکار اشرف، الحال رفع این فتنه و فساد شده نمیتواند. ایشان را [هر] نحویکه ممکن شود، رفع شرارت و فساد نمایند، و از طرف سرکار اشرف اختیار باقی است.

— — —

در بیان رفتن غازیان جلادت نشان (۱) در قلعهٔ
مکناتن صاحب بهادر و جنگ کردن با فوج انگریز

سبازر قلم تمیز رقم، که معرکه آرای میدان سخن ورست، در
عرصهٔ این مدعا چنین جلوریز بیان میشود که : هرگاه چنین نوشته
اولیای دولت بخدمت مکناتن صاحب وزیر اعظم رسیده، همانوقت
بر نیارگی فوج حکم داد، که همه مسلح و مکمل گردیده،
توپها را بر برجهای قلعه سوار (۲) نموده، تمام فوج که بیرون
قلعه افتاده بود همراه خود گرفته داخل اندرون قلعه شده،
و دروازهٔ قلعه بند کرده حکم داد که : هرگاه غازیان افغانان
یورش بر قلعه آوردند، همانوقت توپها را شلیک نمایند و افغانان
را نگذارند، که نزدیک قلعه بیایند.

چون عالیجاهان عبدالله خان و امین الله خان غازیان دیدند،
که مکناتن صاحب معه فوج اندرون قلعه رفته، توپها را بر برج
قلعه سوار ساخته، درینصورت عالیجاهان مدح مستعد گردیده،
ارادهٔ رفتن، جانب قلعه نمودند.

در این اثنا بسبب شنیدن نغمهٔ دلکشای غزا، مردم
افغانان بهادران، از هر چهار طرف خیزان و رقص کنان، طبل
شادی و شادمانی زنان، نژد عالیجاهان موصوف حاضر آمدند.

(۱) الف : جلادت بیان . (۲) الف : قلعه برپا نموده .

چون جمعیتِ غازیان، موفوره گردیده، همانوقت عالیجاهانِ مذکور بر کوهیکه متصلِ قلعه بود، بالا رفته عَلمِ محمدی [ص] نصب نمودند. و تمامِ افواجِ غازیان زیر عَلمِ مذکور صف آرائی نموده اقامت گرفتند، و یکبارگی بجلدی تمام شلکِ تفنگ‌ها بر قلعه نمودند.

هرگاه صاحبانِ انگریزان، علیه غازیانِ افغانان ملاحظه نمودند، بعده بافوجِ خود حکمِ مقابله دادند. جنرل سیل (۱) صاحبِ بهادر، افواجِ خود بهمراه گرفته، از قلعه برآمده، در میانِ مصاف رسیده، صفوفِ لشکر آراسته، حکمِ جنگ داد. افواجِ انگریز بموجبِ حکم، شمشیرها از نیام کشیده، و عَلمِ ساخته حانبِ کوه بر غازیانِ افغانان حمله آوردند. چون نزدیک رسیدند، غازیانِ جلادت نشان بر اسپان سوار گردیده و فاتحه خوانده شمشیرهای آبدار از غلاف بر آورده، "یاچار یار، یاچار یار" کنان، و بزبانِ صدق ترجمانِ گویان، از بالایی کوه بزیر آمدند، و مانند دود در آتشِ جنگ پیچیدند. در یکدم صدها از افواجِ انگریز، علفِ تیغِ بیدریغِ غازیان شدند.

فی الواقعه داد شجاعت و مردانگی که غازیان درین جنگ نمودند، توصیف آن از تقریر زبانِ قلم بیرون است. و فوجِ انگریز بهادر نیز از جلادت و دلیریِ قصوری نکردند، که بسیاری از غازیان طعمه نهنگِ شمشیر آنها گردیده، جرعه نوشِ باده شهادت شدند. و هزارها مجروح و سرخ روی گردیدند.

آخر غازیان از میدان رزم پس پای شدند، و جانب کوهستان رفتند. افواج انگریز بهادر بعد از این فتح، ابواب مسرت و ابتهاج، بر چهره^۱ حال خود مفتوح ساخته آمده داخل قلعه شدند. روز دوم هرگاه مبارزه آفتاب، پای نور و ضیای، در میدان سپهر گذاشته، باز عالیجاهان عبدالله خان اچکزئی و امین الله خان لوگری در باب غارت نمودن گدام سرکاری باهم مشورت نموده، معه^۲ جمعیت لشکر ظفر پیکر، برسم ایلغار بر گدام رسیده، تا محافظین گدام معارک آرای شدند. از بس آواز تفنگ ها گویا نمونه^۳ محشر برپا گردیده. آخر غازیان نصرت مند و یلان همت بلند، یکبارگی بر فوج انگریز حمله آورده، بسیاری را رهگرای مطموره^۴ (۱) نیستی نموده، تمام اسباب گدام از جنس غله و غیره همه در حیّز تاراج آوردند.

عالیجاهان مذکور بعد حصول این فتح و فیروزی، تشریف فرمای یک قلعه که متصل قلعه شاهی بود گردیده، سامان گدام مغروته (۲) در آن قلعه نگاه داشته بلا فرصت طرف قلعه^۵ صاحبان انگریز گوله های تفنگ زدن گرفت. هرگاه صاحبان انگریز دلیری و شجاعت از غازیان ملاحظه نمودند نهایت (۳) در ششدر حیرانی آمدند. جنرل سیل صاحب بهادر که مرد دانا و بهادر بود پیش مکناتن صاحب بهادر رفته عرض کرد که: اگر حکم

(۱) مطموره = مدفن و جای زیر خاک نهادن و ته خانه [—غیاث].

(۲) مغروته = غارت شده، الف: مفتوحه.

(۳) الف: بنایب.

باشد که بعالیجاهان مذکور جنگ نموده قلعه را گرفته شود .
صاحب مذکور حکم جنگ داد .

بعده جنرل سیل صاحب بهادر ، فوج ظفر موج به همراه خود گرفته ، طرف قلعه مذکور رفته ، اولاً بعالیجاهان مذکور پیغام فرستاد ، که مناسب همین است که قلعه را حالی نمایند ، و الا بزور جنگ ، قلعه را تسخیر نموده خواهد شد .

عالیجاهان مذکور گذاشتن قلعه را ناگوار دانسته ، زیاده از سابق اقامت پذیر گردیده ، در این صورت صاحب بهادر [از] هر چهار طرف قلعه را محاصره نموده ، برجهای قلعه را بضرب اتوپا ، چون کاغذ باد برباد داد . و از هر چهار طرف قلعه را گوله ها زدن گرفت .

عالیجاهان مذکور از روی مصلحت ، به جوان مردی و همت از قلعه بیرون بر آمده ، مقابل کمان متوجه کوهستان گردیدند . از آن بعد فوج انگریزان داخل قلعه شده ، نقاره فتحمندی بلند آواز نمودند ، و تمام اسباب گداز که غازیان بغاوت آورده بودند دستیاب شدند .

وزیر اعظم مکاناتن صاحب بهادر از شجاعت و حسن تدبیر جنرل سیل صاحب بهادر بسیار خوشوقت گردیده ، از روی انصاف خلایق فائز بصاحب موصوف عنایت نمود . و از این فتح [و] فیروزی ، ابواب نشاط و اسباب انبساط ، بر چهره حال صاحبان افواج ، مفتوح و آماده گشت . بعد این فتح مدت پانزده روز در

گلستان شهر کابل، گلهاي امن و امان از نسيم آرام متبسم
شدند، و خارش و فساد درپاي استراحت احدي و فردي نخليد،
و کسي از سرکشان غازيان، سر سرکشي از گريبان فساد
بالا نکردند.

در بیان آنکه بعد پانزده روز عالیجاه عبدالله خان و امین الله خان

غازیان، ده هزار لشکر جمعیت همراه خود گرفته، نزدیک قلعه

بنای جنگ نمودند [و شهادت عبدالله خان اچکزئی]

غازی قلم نصرت رقم، در غزای این مهم چنین نگارش میدهد که: بعد از پانزده یوم، عالیجاهان عبدالله خان و امین الله خان معه ده هزار لشکر نصرت پیکر، همه سواران جرار کرار همراه خودها گرفته، زیر قلعه مکناتن صاحب بهادر رسیده، بنای مورچه‌های جنگ برپای نمودند. یکبارگی شلک تفتنگ‌ها بر قلعه نمودند.

جنرل سیل صاحب بمعاینه این حالت، از خدمت وزیر اعظم مکناتن صاحب بهادر، اجازت رخصت گرفته، معه شش کمپان تلنگه و سواران رساله از قلعه برآمده، بر سر کوه که عالیجاهان مذکور دیره اقامت داشتند، جلوه ریز گردیده. هر گاه غازیان نصرت توانمان، فوج انگریز را از دور دیدند، شمشیرهای خون آشام، از نیام کشیده، بر فوج مذکور "یا چار یار، یا چار یار" گویان حمله آورده، آتش جنگ شعله‌ور گردیده، غازیان تلنگها را

زیر تیغ بیدریغ کشیده، داخل فی النار و السقر نمودند (۱).
سواران فوج انگریز چون غلبه غازیان ملاحظه نمودند،
دست حیات از جان شسته، طوعاً و کرهاً بر غازیان حمله
آوردند، و قدر دو ساعت، بازار مقابله و مقاتله گرم بود. آخر
غازیان پس پای شده، و سواران فوج انگریز توپ‌های غازیان
را بدست خود آوردند.

از آنجا که درین جنگ شش کمان تلگه طعمه تیغ
بیدریغ غازیان شدند، باقی سواران رساله فوج انگریز هندوستانی،
همت و جوان مردی نموده، فتح این جنگ نمودند. جنرل سیل
صاحب بهادر از شجاعت و جوان مردی سواران مذکور نهایت
خوشوقت گردیده، هر یک را بمقدار مرتبه انعام از سرکار اعطا
نمود، [و] چند روز باز دفع فساد گردیده.

روزی بصاحبان انگریز خبر رسیده که : غازیان جلادت
نشان، در مکان ماه رو (۲) آمده علم اقامت زده، ساکنین (۳)
آنجا را می‌زنند و می‌کشند. چون مکان مذکور طرف مشرق [؟]
متصل کابل بمفاصله یک کروه بالایی کوه مییاشد، چون
وزیر اعظم مکانات صاحب هرگاه خبر مذکور شنید، بسیار خائف
گردیده، به جنرل سیل صاحب بهادر گفت که : هرگاه غازیان
در مکان مذکور استقامت گرفتند، پس دفع کردن آنها بسیار

(۱) الف : کردند.

(۲) تپه بی بی ماهرو در شمال کابل متصل آبادیهایی جدید
واقع است.

(۳) الف : ساکنان.

مشکل خواهد شد. همانوقت پنج پلتن تلنگه و سواران هندوستان از رساله نو بهمرازی جنرل سیل صاحب مقرر نموده مامور مکان مذکور کرد. و در آن روز عالیجاه عبدالله خان در شهر کابل بشریف داشت.

چون جنرل صاحب ممدوح معه فوج انگریزی به مکان ماهر رسید، با غازیان نصرت توانمان، آتش مقابلہ بر افروخته، بزدن اتواب پرداخته، چون صداهای اتواب رعد خروش، در کابل سمع عالیجاه عبدالله خان رسیده گفت: امروز جنگ عظیم واقعست. هماندم پیش عالیجاه سمس الدین خان که او کار آزمود، و گرم و سرد رورگار دیده و چشیده بود رفته، چنگ مشورت را در نوا آورده، مستعد مکان مذکور شدند.

لیکن غازیان نصرت کش و بهادران فتح اندیش، که در مکان مذکور فروکش بودند، بهمرای افواج انگریزان در مقابلہ و مقابله پرداختند. تا مدت دو پاس نوایر جنگ و جدال سعله ور (۱) بود، صداها از غازیان، شرب سهاد نوشیدند، و غم دنیا و ما فیها فراموش کردند. و هزارها مجروح و صداها [در] زد و کوب راه عدم گرفتند. و فوج انگریز خارج از تعداد در آتش جنگ سوختند، چنانچه میدان جنگ پر از نعشها گردیده، درباهای خون جاری شدند.

آخر غازیان از میدان رخ تاب گردیده، جانب عالیجاه عبدالله خان غازی که در کابل بود پیغام فرستادند، که فوج

انگریزان استیلا آورده، رسیدن ایشان ضرور است. عالیجاه مذکور بمجرد شنیدن این پیغام [راحت انجام] هماندم باتفاق عالیجاه شمس الدین خان از کابل سوار گردیده، خود را میدان مصاف رسانیده، باز غازیان را که پس پای شده بودند جمع نموده، بر افواج انگریز حمله آورده، هزارها از فوج انگریز پای مال سم اسپان غازیان جلادت نشان، و علف شمشیر بران گردیدند.

در این کار زار قتل عام افواج انگریز شده، توپهای انگریزان تماماً بدست غازیان افتاد. از هر طرف که غازیان شمشیرها کشیده "الله اکبر" گفته رخ طرف لشکر انگریز می نمودند، آنها تاب مقاومت نیاورده، روی در فرار می نهادند. و از بخت رسیده خود چون آهوی رمیده می گریختند و غازیان نصرت انجام و پهلوانان فتح فرجام، نعره‌ای بلند زده بافواج انگریز می گفتند که: [کجا] میگریزید ای قوم نابکار! لیکن فوج انگریز هرگز در مقابله غازیان هوس مقابله نکردند.

هرگاه وزیر اعظم مکاتبات صاحب این حالت شکست فوج انگریز ملاحظه نمود، از روی هوشیاری، تمام توپهائی که در قلعه بودند همه را بر قلعه سوار نموده، یکبارگی شلک اتواب طرف لشکر غازیان نمود. از قضای کردگار در این صدمه عالیجاه عبدالله خان غازی زخمی شده، لیکن میدان جنگ از لشکر انگریزان خالی گردیده و عالیجاه مذکور بعد هزیمت فوج انگریز مظفر و منصور بکمال خوش وقتی معه غازیان نصرت توامان مراجعت نموده، داخل شهر کابل شده، بعد از ده روز عالیجاه مدوح بسبب خوردن زخم کاری، جان بجان آفرین

داد (۱) — إِنَّا لِنَلِيْهُ وَ إِنَّا لَنَاجِيْهِ رَاجِعُوْنَ — (۲) .

عالیجاه مدوح عجب بنده خالق العباد بوده، که از روی حمیت ایمانی و غیرتِ مسلمانی، بجهت تحصیلِ رضای یزدانی بکمالِ علو همت و تاکیدِ عزیمت، در معارک نصارا کوشیده و لباس استقامت در میادین شجاعت و شهامت پوشیده، و آب شمشیر بر آن مثل آب باران بپوشید، و گویِ سعادت جاودانی و راحتِ دو جهانی، به قوتِ ایمانی، از میدان شجاعت و جلالت بر بوده، و در ریاضِ جنان و روح و ریحان، در جوارِ ملکِ المنان رسیده، در سلکِ عبادِ مقربین و حماعهٔ سابقین از پندگان خاص و مقبولان ذوالاختصاص منسلک گردید .

(۱) عبدالله خان اچکزئی در میدان جنگ بی بی ماهرو تاریخ

۱۳ نومبر ۱۸۴۱ [= ۲۷ رمضان ۱۲۵۷هـ] شهید شد . برای شرح

رک: تعلیق ۲۱ .

(۲) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲ .

در بیان آمدن سردار محمد اکبر خان از بخارا و رسیدن در کابل

و ملاقات نمودن بعالیجاه مکناتن صاحب بهادر و کشتن او

اکبر نامدار قلم شجاعت رقم ، به جیوش انامل (۱) تحریر بر حصار (۲) این مدعای کابل را چنین در تصرف بیان می آرد که: دوسنه یکهزار و دو صد و پنجاه هفت [۱۲۵۷] هجری سردار محمد اکبر خان خلف الصمدق امیر بی نظیر دوست محمد خان، بعد رفتن امیر جانب هندوستان و وقوع جنگهای سرداران کابل با فوج انگریزان، بوساطت (۳) علمای بخارای شریف، از قید شاه نصرالله (۴) والی بخارا معه رفقا رهائی یافته و بخلاص فاخره سرفراز گردیده، از آنجا روانه کابل، و رفقای سردار موصوف پیشتر داخل شهر کابل شدند، و بملاقات

(۱) انامل = انگشتان

- (۲) ک، الف: بر حصار [؟] ولی بر حصار همان بالا حصار است.
(۳) سردار اکبر خان بوساطت عم حضرت صاحب بتخاک عبدالشکور صاحب که پیر شاه بخارا بود نجات یافت [— سراج ۱-۱۶۵]
(۴) ک: نصرالدوله [؟] الف: نصیرالدوله. ولی نام این شاه امیر نصرالله بن حیدر توره از شاهان منغیتی بخارا است که از ۱۲۴۲ ه تا ۱۲۷۷ ه سلطنت کرده است. [— دول اسلامیة ص ۴۹، طبع استانبول]

عزیزان و دوستان خوشوقت گردیدند.

مگر سردار مدوح در قلعهٔ نامیان که شش هفت منزل از کابل مفاصله دارد منزل انداز گردیده. سرداران کابل بشنیدن خبر سردار محمد اکبر خان سیار خوش شدند. هماندم مراسلهٔ خودها را باین مضمون نوشته فرستادند که: از رهایی ایشان، از غم و الم رهایی یافته، نهایت خوش شدیم، و اینچنین روز را از خدای عز و جل میخواستیم.

شکر خدا که از مدد بخت سازگار

بر حسب آرزوست، همه کار و بار (۱) دوست

باقی درینوقت مابین سرداران کابل و افواج انگریزی چنگ جنگ در نواست. و بیاری ایزد بازی و استعانت احمدی [ص] افواج انگریز بسیار مغلوب و ذلیل گردیده، توان مقابله ندارند. باینوقت رسیدن سردار عالی، عین مناسب! که وقت انتقام امیر بی نظیر است! دشمن عجب مغلوب گردیده است!

سردار موصوف بمجرد ملاحظهٔ مراسله، بجناح (۲) استعجال خود را در کابل رسانیده (۳)، سرداران و امرای عالیمقام کابل، از مقدم سردار محمد اکبر خان نهایت هم آغوش شاهد مسرت و خرمی گردیده، تماماً بجهت حصول ملاقات سردار مدوح رفته، در حین اتصال، همین فرد از بلبل زبان بر شاخسار بیان

(۱) الف: همه کار ما درست.

(۲) یعنی بیال زودی

(۳) تاریخ وصول سردار بکابل ۸ نومبر ۱۸۳۱ ع.

مترنم میساختند :

خوش آمدي که خوش آمد مرا ز آمدنت

هزار جانِ گرامی فدای هر قدمت

لبکن اولیای دولت را از آمدنِ سردار محمد اکبر خان این قدر خوف و هراس، طاری گردیده، که تمام اعضایش در لرزش آمده، در ششدر اضطراب حیران، و چون خس در بحر اندیشه سرگردان ! که آیا الحال چگونه خواهد شد ؟

سرداران کابل در وقت ملاقات، تمام سر گذشت ستم و نعدی انگریزان، بخدمت سردار ممدوح گزارش و بیان نمودند، و استدعای استمداد و اعانت کردند .

سردار ممدوح از هر قسم و رسم، بخاطر جمعی و تسلاي سرداران کابل پرداخته . اولاً نامه بخدمت مکناتن صاحب وزیر اعظم، در خصوص کمال اشتیاق و آرزوی ملاقات و تشدید مبانی مودت و وداد، بمضمون مرغوب محبت اسلوب، بقلم اعجاز رقم آورده ارسال نمود .

وزیر اعظم بعد مطالعه نامه دلگزین جان ربای سردار ممدوح بسیار خوشوقت گردیده، در جواب رقمزده کلک محبت سلک منشیان بلاغت رقم گردیده که ما از مدتهای مزید، تشنه لب زلال اتصال ملاقات فرح افزای غمزدای محبت پیرای ذات [خاص] والا میباشیم . حمداً متواتراً متوالیاً دادار جهان را است که : از ذلت و خواری قید والی بخارا که نصیب اعدا باد، رهائی یافته، سالمأ و غانماً تشریف فرمای کابل ولایت

مالوفه گردیده اند. ازینمعنی انواع انواع گلهای نشاط، و اقسام اقسام ازهار (۱) انبساط درگلشن آرزویم متبسم و شکفته گردید.

[بیت]

برین مژده گرجان نشانم رواست

که این مژده آسایش جان ماست

لیکن ماجراهای درد اشتیاق مندی لقای جمال با کمال
و غیره وقوعات در دل بسیار داریم . الحال التماس همین است
که هر گاه از کمال عنایت و اخلاص پروری دیده آرزویم
بکحل الجواهر لقای فرحت افزای، و قدوم میمنت لزوم منور فرمایند،
بعید از الطاف سردارانه و اعطاف بزرگانه نخواهد بود . چونکه
آمدن مشتاق مهجور، در کابل، بسبب بعض جهات و سرکشی
سرداران کابل، بس متعذر .

سردار موصوف بعد مطالعه اجوبه، در جواب باز نوشته
فرستاد، که هر گاه آمدن ایشان در کابل نمیشود، و اندیشه
در خاطر اخلاص مظاهر دارند مضایقه ندارد، و هر کس مصلحت
کار خود را خوب میداند .

صلاح ما همه آنست کان تراست صلاح

از دوست یک اشاره و از ما بسر دویدن

نهایت اگر بین شهر کابل و قلعه خود، کدام مکان مقرر
نمایند، که در آنجا رسیده از شهد ملاقات یکدیگر شیرین
کام شویم .

مکانات صاحب وزیر اعظم ازین معنی انگشت رضا بدیده قبول

(۱) ازهار: شگوفها .

قبول نهاده، مکانی را بجهت ملاقات، تعیین نمودند. روزِ دومِ سردار محمد اکبر خان معه چند کس معتبرینِ خود، از کابل سوار گردیده، بمکانِ مقررهِ تشریف برده. مکثاتن صاحب نیز با چند صاحبان در آنجا هم آغوشِ شاهدِ ملاقات یکدیگر شدند. و هلال آسا آغوش کشاده، بشوق و ذوقِ تمام بغل گیری مابینِ خودها نمودند.

بعد صفا و مرحبا خلوت گزین گردیدند، و در خلوتِ خاص که اغیار را دران راه نبود، شمع مکالمه و اقاویل مدعا را چنان روشن نمودند، که پرتو آن در فانوسِ دل‌های غیری نیفتاده. لیکن ایتقدر پرتو ظهور افکنده، که سردار محمد اکبر خان بوزیر اعظم گفته: که بعد ازین ماندنِ ایشان در کابل خوب نیست، و از مصلحت‌های عاقلانه بسیار دور! و انسب آنست که یکی از صاحبانِ عالیشان را نزدِ من گذاشته، خود تشریف فرمای شوند، که عین صلاح است.

هرگاه اسیر بی نظیر والد ماجدِ ما را از قیدِ فرنگ رهایی داده روانه این طرف خراسان نمودند. بعده صاحبِ عالیشان را بکمال اعزاز و رخصت داده خواهد شد. مکثاتن صاحب در جواب سردار مدوح گفت: بسا خوب است [مراد] ما فی الضمیر من هم همین بود، و این سخن مرغوب طبع من میباشد.

از هر چه بگذرد سخن دوست خوشتر است

هرگاه مابین وزیر اعظم، و سردار موصوف، همین صلاح و مصلحت قرار گرفت، هر کس که این سخن می شنید، زبانِ "

خود را به تحسین خوانی آشنا میکردند، و تمامی اهلایان انگریز را همین منظور بود، که بتوعی باز جنگ و جدال و قتل و قتل نگردد.

سایین سردار مدوح و وزیر اعظم درین باب عهد انجام نامه نوشته شده، بعده هر دو از یکدیگر رخصت شده، مراجعت فرمای بمکان های خود شدند.

از قضای الهی در آن ایام اینقدر بارش و برف گردیده، که بسیاری سپاه انگریز که روی برف خراسان ندیده بودند، در آن برف از بس سردی، چون برف گداز شدند. و هم بسبب غارت شدن گدام، تمام فوج انگریز، از گرسنگی هلاک میشدند. و کار بحدی رسیده، که فوج مسلمین گاو و و شتران را حلال نموده، گوشت را مسلمانان [میخوردند] و پوستها را فوج هندوان تناول می نمودند.

در آن حالت پر آفت از هندو و مسلمان و مذهب و ملت هیچ فرقی نبود، صورت و نفسی رخنمای بوده (۱)، بلکه در این واردات اکثر مردم از لشکر انگریزان، داخل درک الاسفل شدند. اگر مفصل این واقعه شرح داده شود، دفتر عظیم درست خواهد شد.

فی الجمله مکناتن صاحب وزیر اعظم، بعد ملاقات سردار فلک اقتدار محمد اکبر خان، و عهد انجام داخل قلعه خود گردیده. از آنجا که بمقتضای اینکه صید را هر گاه پرتو چراغ

عمر به پایان رسد، با ضیغم، آغاز ستیزه کند. وزیر اعظم یک خط خفیه طرف امرای اولیای دولت باین مضمون نوشته فرستاد: که هر که سر سردار محمد اکبر خان بریده بیاورد، او را ده هزار رویه از سرکار انعام اعطا خواهد شد و هم نایب کار من مقرر خواهد شد.

هرگاه امیران مضمون خط ملاحظه نمودند، فوراً بخدشت سردار مدوح، خط را بجنسی رسانیدند. سردار موصوف همان خط را پیش خود نگهداشته طرف مکنتان صاحب پیغام نمود، که من اراده ملاقات ایشان دارم، که بعض سخنان مابین مشورت کردنی است، و بدستور معهوده بر مقام مذکور قدم رنجه فرمایند.

از آنجا که وزیر اعظم از ماجرای خط خود غافل بود، اگر صورت اطلاع میداشت، هرگز برای ملاقات سردار مدوح نمیرفت، لیکن - اذاً جاً القضا عَمی البَصَر - (۱) روز دوم هرگاه، اکبر آفتاب بر کرسی سپهر اخضر جلوس نمود، و تمغ نور و ضیا، از نیام لیل کشیده، سردار محمد اکبر خان و وزیر اعظم در مقام معهوده تشریف فرما گردیده، و جرعه نوش باده ملاقات یکدیگر شدند.

سردار مدوح همان خط را بجنسه بوزیر اعظم نشان داده، او بمجرد ملاحظه خط خود که برای امر جهت قتل سردار مدوح نوشته بود، اینقدر در هراس و اضطراب آمده، گویا طایر

(۱) مقوله عربی است، یعنی: چون قضا آمد چشم کور شد.

روحش، از قفسِ عنصری در پرواز آمده، و ملک الموت را بچشم
معاینه نمود.

سردار موصوف بوزیر اعظم مخاطب گردید که ای دغا باز -
پیوفا! و ای حيله ساز - پر جفا! زود بود که عهد و پیمان را
بجای آوردند و شرطِ مروت را بظهور رسانیدند. اراده ما همین
بود که ایشان را بحفاظتِ تمام، بکمالِ عزت و احترام از کابل
روانه هندوستان نمایم، که شما برخلافِ عهدِ انجام، در قتل
سر - من دودر بهوده خیالِ باطله، در کاخِ دماغ پیچیده اید.
افسوس، هزار (۱) افسوس!

در دشمنی کسی کسی اینچنین نکرد

آخر چرا تو این همه در دوستی کنی!

در حال انساب آنست که همین وقت ایشان، باتفاق من
طرف کابل تشریف فرما شوند که بخوبی بجا آوری خدمات شما،
حسبِ دلخواه نموده آید.

وزیر اعظم هر گاه این سخن از زبانِ بیان سردار موصوف
در گوشِ هوش شنید، هوش و حواسِ یاخته، از رشته حیات
اسید مقطع نموده، از آنجا اراده رفتن نمود، که بنوعی طایر -
جانِ خود را از پنجه شهبازِ قدرت سردار موصوف کشیده در
پرواز آید.

سردار شجاعت شعار دید، که وزیر اعظم بال گریز
می کشاید. هماندم دستِ همت را در دامن وزیر اعظم انداخته،

محرکه آزادی قتل و قال و هشت و هشت مابین خود شدند. آخر سردار مدوح شمشیر خون آشام از نیام بر آورده، بیک ضرب سر وزیر اعظم را از تن جدا ساخته، و چهار صاحبان دیگر که باتفاق وزیر اعظم بودند، بمعاینه این حالات پر ملالت، بجهت مقابله پیش سردار مدوح آمدند.

سردار نامدار کار زار، کار هر یک را باتمام رسانیده، از غم کار زار آزاد نموده، سه نفر دیگر زنده گرفتار نموده، و سر و نعش مکتان صاحب وزیر اعظم از آنجا چون سگ دیوانه کشان کشان در کابل آورده، در چهار سطح بازار کابل، مانند دار بازان آویزان کنانید. و طنطنه اکبر غازی دز شهر کابل و گرد و نواح آن بلند عالم گردیده، و هر یک از غازیان خاص و عام اهل اسلام در بازار آمده سر و نعش مکتان صاحب را آویزان دیده، تف ها میزدند. و سه نفر که زنده گرفتار شده بودند، از آن دو نفر را سردار مدوح حکم بر قتل داده، و یک نفر مسلمان را در قید داشته. و از حصول این فتح مندی ابواب شادی و شادمانی بر چهره حال هر خاص و عام از اهل اسلام مفتوح و کشاده گردیده. و عندلیب زبان هر کس صغیر و کبیر، بر حسن تدبیر و همت و شجاعت سردار موصوف، در گلشن آفرین خوانی مترنم شد.

از آنجا که صاحبان عالی شان انگریز بهادر، سر خود را به در تدبیر افلاطون ثانی میدانند، و در شجاعت و بهادری یگانه روزگار! لیکن بعضی سرداران خراسان هیچ یک تدبیر و بهادری

صاحبان انگلیسی بهادر پیش نرفت، و چون خَر در گیل فَر و ماندند. و از خراسان، خَر مدعای خود را مفلوک و مجروح و لاغر، بی حصول بارِ مدعا پس بردند، و داغ حسرت بر دل خود ها گذاشتند. و عورتان ولایت هندوستان را در ماتم شوهران، لباس سیاه پوشا میدند.

از آنجا که راستی و ایفای عهد و پیمان زریست رائج و کامل عیار، دیناری از آن که در جیب تصرف هر که باشد، شیرازهٔ رساله تمکین و وقارش از کشاکش حوادث هرگز نا منظم نگردد: [بیت]

تا توان (۱) دُرِّ صداقت، زیورِ دستار کرد
سنگِ بد عهدی زدن بر سر، گل دیوانگیست
گر توان کردن تفرج در بهشت راستی
میرِ صحرای شقاوت از خرد بیگانگیست

میتوانی تا شوی از راستی محبوبِ خلق
از کجی در هر نظر مردود میگردی چرا ؟

هرگاه مکناتن صاحب وزیر اعظم، با سردار محمد اکبر خان طریقِ راستی و ایفای عهد و پیمان میبرد، هرگز گردِ خلل و هلاکت، بر دامن حیاتش نمی نشست، و آویزانِ چهار سطحِ بازارِ کابل نمی شد. از آنجا که کامل عیارانِ بوتهٔ خرد مندی را لازم که بمقتضای ثبات وفا بعهد عمل نموده،

(۱) این ابیات در الف، ج مغلوط است. تصحیح شد.

خلاف عهد و پیمان نکنند، تا مانند صاحب مدوح، آویخته
دار، به نسبت بد عهده نشوند، که - الصِّدْقُ یُنْجِی
وَ الْکَذِبُ یُهْلِکُ - (۱) دلیلی است واضح .

(۱) مقوله عربیست بمعنی: راستی رستگاری یافت و دروغ
هلاک گشت .

در بیان آنکه بعد کشته شدن مکناتن صاحب بهادر
وزیر اعظم عالیجاه مستر پاتنجر صاحب بهادر
قایم مقام صاحب ممدوح گردیده

و سردار محمد اکبر خان طرفش نوشت خواند نموده، از کابل

کشیده غارتش نمود :

چابک سوار عرصه سخوری اعنی قلم نصرت رقم، در میدان
این مدعا چنین ترکتاز بیان مینماید : هر گاه سردار فلک اقتدار
محمد اکبر خان غازی، بیاری ایزد باری، کار مکناتن
صاحب بهادر وزیر اعظم امنای دولت را بحسب دلخواه
ناقظام رسانید، که خلعت (۱) وزارت حیات را بصد خواری
و رسوائی از برش کشیده لباس ممات را پوشانید. بعده عالیجاه
مستر پاتنجر صاحب بهادر، قایم مقام وزیر اعظم ممدوح گردیده،
بر کرسی وزارت امنای دولت جلوس نمود، و زمام اختیار
تمام فوج انگلیسه، بدست اقتدار خود آورده، به تسلی و تشفی
افواج مذکور پرداخته، مستعد جنگ گردید.

لیکن بر افواج مذکور از سردار ممدوح اینچنین خوف و رعب
غالب گردیده بود، که فقط از شنیدن خبر آمدن سردار

موصوف، سلاح حیات از تن می انداختند، لیکن امر نوکری لاجاری است، چار ناچار، پای ثبات در میدان معارک آرائی مستحکم نمودند. هرگاه سردار ممدوح این خبر شنید، گفت که: سگ زرد برادر شغال (۱)، یعنی پاتنجر صاحب، الحال مالک فوج انگریز خود را دانسته، چنین خیال بیهوده مال، در دماغ ورزیده است، که اراده مقابله دارد.

همانوقت تعلقچه (۲) رفیعه ناین مضمون نوشته طرفش فرستاد که: شما را کوح نمودن از کابل ضرور، که قابل مقابله غازیان جلادت نشان نیستید! عبث خود را برباد ندهید، که سودی ندارد. مقرون مصلحت عاقلان همین است که: هر قدر اسباب و زاد و راحله، بایشان مطلوب باشد بنگارند (۳)، که مهیا و موجود نموده، برای ایشان فرستاده آید.

از آنجا که اصل مدعای سردار ممدوح همین بود، که هرگاه باقی مانده صاحبان انگریز معه لشکر بود و نابود خود، از چهاونی کابل بیرون روند، پس در عرض راه، انگریزان را زنده اسیر و گرفتار نمائیم.

عالیجاه پاتنجر صاحب، بعد ملاحظه تعلقچه رفیعه سردار موصوف، بی آنکه از راه عقل و تمیز اندیشه نماید، بی تأمل، حکم کوچ فوج و لشکر خود از چهاونی کابل داد. روز دوم صاحب مذکور پیش از طلوع آفتاب، خائف و هراسان به یمن و یسار نظر کنان از چهاونی مذکور روانه گردیده. و از قضای کردگار

(۱) مثل فارسی است. (۲) ج: مراسله.

(۳) الف: برنگارند.

همان روز اینقدر برف از آسمان بر زمین باریدن گرفت، که در یکساعت یک گز برف بر زمین افتاده.

ازین آفت سماوی برف بر زمین، رفتن فوج انگریز نهایت دشوار، و چون خرمی لغزیدند، و بر جان خود از شدت سرما می‌لرزیدند. در این صورت سردار محمد اکبر خان غازی، معه^۱ جمعیت شایسته و سواران بایسته، بر افواج مذکور رسیده، سد راه آنها گردیده، اساس مقابله و مقاتله بر پای نمود. و به عالیجاه جنرل سیل صاحب گفت که: این وقت سرداران کابل که دولتخواه و خیر اندیشان ایشان بودند کجاستند؟ بطلبانند که ازین آفت سردار ارض (۱)، و برف سماوی ایشان را نجات و رهایی دهند، و محافظ مال و حال ایشان شوند.

صاحب مدح و جواب گفت که تمامی سرداران کابل نمک بحرام و دشمن جان مایان میباشند. سردار موصوف بمحض شنیدن این سخن، از زبان صاحب معظم الیه نهایت ترش روی و تنگی دل گردیده، غازیان نصرب توائمان هم‌رکاب فتح مآب خود را در زبان افغانه، حکم داد: "اوس وقت دمرانی دی"، همت و کانی، "لول فرنگیان ژوندی و نیسی" یعنی الحال وقت همت و مردانگیست، همت بکنید! تمامی انگریزان را زنده بگیرد!

غازیان موافق حکم سردار موصوف، کمر همت بسته، از روی مردانگی و دلاوری در لشکر انگریزان هوش باخته

(۱) ح: آف ارضی.

دل سوخته کلاویز (۱) گردیده. باتنجر صاحب و دیگر صاحبان همگی هفتاد نفر و شش نسا [میم ها] خاص از صاحبان زنده دستگیر نمودند. و جنرل سیل صاحب از آنجا فراری شده رفت. و غازیان دست غارت در لشکر انگریزان دراز نمودند. فوج انگریزان نیز از روی دلیری، خوب مقابله نمودند.

در عین مقابله برف از آسمان باریدن گرفت. غازیان جلادت نشان از برف هیچ پروا نداشتند که در اصل پرورده برف بودند. مگر فوج انگریزان از پس سردی برف اکثر از دار دنیا کوچ نمودند، و آنچه که زنده مانده بودند، از شدت برف طاق تحرك در وجود آنها نمانده و قدرت مقابله بالکل از جان آنها رفته. باقی سپاه گریخته، در مقام "خورد کابل" (۲) آمده اقامت پذیر شدند. لیکن چیزی خوراک در آنجا بدست سپاه مذکور نیامده.

چون اکبر آفتاب عالمتاب، پای نور و ضیا در عرصه سپهر اخضر گذاشته، قاصد سردار محمد اکبر خان، نزد جنرل سیل صاحب بهادر آمد، همین پیغام داد که: هر قدر صاحبان از فوج انگریزان باقی مانده بودند، همه در نزد سردار موصوف همدم خوان صحبت گرفتاری میباشند. جنرل سیل صاحب بمجرد شنیدن این خبر از مقام "خورد کابل" بهراس تمام کوچ نموده،

(۱) الف، ج: جلوه ریز.

(۲) خورد کابل در شرق کابل بفاصله ده میل واقع است. لشکر انگلیس بتاريخ ۶ جنوري ۱۸۴۲ بدین طرف حرکت کرده بود.

روانه^۱ پیشتر گردید. لیکن از بس هراس، راه گم نمودند و بسیاری لشکر از تشنگی و گرسنگی در آن راه آخرت گرفتند. باقی مانده افتان و خیزان [و حیران] در مقام تیزین (۱) رسیدند، و قدری آرام یافتند.

جنرال صاحب مدوح از آنجا، شمشیر خود را از کمر کشاده بخدش سردار مدوح فرستاده داد و امان خواست. سردار موصوف شمشیر را باز نزد صاحب مدوح واپس روانه کرد و پیغام فرستاده که: شما امروز در مقام تیزین مقام نمائید، که مابین ملاقات نموده سود. صاحب مدوح از خوف جان خود توقف نگرفته، هماندم از آنجا کوچ نموده. هرگاه سردار موصوف خبر کوچ صاحب مذکور شنید، در تعقیبش (۲) روانه شده، خود را بر فوج انگریز رسانید. و غازیان شمشیرها از نیامها کشیده، بر فوج حمله آوردند. در این مقابله بسیار مقاتله^۲ افواج انگریز گردیده.

صاحب مدوح در این حالت، صورت زندگی خود را در آئینه حیات ندیده، از فوج و لشکر خود جدا شده، تن تنها پیش سردار موصوف رفته سلام نمود. سردار هیچ لحاظ نکرده، صاحب مدوح را نظر بند نمود. میگویند که چهل هزار فوج انگریز در کابل بودند از آنجمله بسیاری اسیر و دستگیر شدند.

- (۱) الف: نبران [۹] ک: نبران [۹] ج: متران [۹] صحیح آن تیزین است، که لشکر انگلیس تا ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ در آنجا تپاه شدند و بین جگد لک و خورد کابل اسب.
- (۲) الف، ج: تعاقبش.

و بسیاری دست و پای بریده در کابل ماندند. باقی همه فوج در همین لطمه بحر جنگ، طعمه نهنک شمشیر غازیان نصرت توامان شدند. از آنجا که تسخیر ملک خراسان آسان نیست: [بیت]

درین ورطه کشتی فرو شد هزار

که پیدا نشد تخته اش بر کنار

و سردار مدوح بعد حصول این فتح و فیروزی، از آنجا

مراجعت نموده، تشریف فرمای کابل گردیده، در انتظام امور باقی مانده متوجه گردید.

در بیانِ روانه نمودن عالیجاه شمس الدین خان را طرف قلعه غزنین

و فتح نمودن قلعه مذکور، و گرفتار نمودن

صاحبان (۱) انگریزان را (۲)

صیادِ قلمِ خوش رقم، که آهوگیرِ سخنانِ صحرايِ ختنِ
نکته دانی است، غزالانِ مدعا را چنین در دامِ بیانِ می آورد
که: هرگاه سردارانِ کابل، بعد از این همه جنگها و حصول
فتح و فیروزی در دارالجنه کابل هم آغوشِ شاهدِ آرام شدند،
و در شهر کابل بجز اولیای دولت که در بالا حصار بطورِ
نظر بندی بود، دیگر از فوجِ انگریز باقی نمانده بود.

سردار محمد اکبر خان، بجهتِ تسخیرِ قلعه غزنین، که
در آنجا دو پلتن و دوازده نفر صاحبان و چهار صد سوار متوقف بودند،
عالیجاهان محمد زمان خان و شمس الدین خان را معه جمعیتِ
سوارانِ جرار بهادر کار زار، مأمورِ قلعه مذکور نمودند.

لیکن در ایامیکه در کابل ما بین سرداران و صاحبان انگریز،
آتشِ جنگ و جدال شعله ور بود، در آنوقت رُسا و کدخدایان

(۱) ک: صاحب انگریزان.

(۲) این فعل در (ج) نیست.

غزنین را سخت محاصره نموده بودند. و صاحبان انگریز معهُ فوج در قلعهٔ بالا حصار که اندرون غزنین برکوه واقع است اقامت داشتند، و تمام گدام و خزائن در آن قلعه بالا حصار نگاه داشته بودند. و بر آن قلعه چهار ضرب توپ کلان از اصل سوار بودند.

چون روسا و زمینداران و رعیت غزنین هر گاه خبر آمدن سردار شمس الدین خان شنیدند، از راه جرأت و دلاوری یک حمله بر قلعهٔ مذکور نموده، شهر غزنین را بدست تصرف خود آوردند. و مردم تلنگها (۱) از فوج انگریز که بر ابواب قلعهٔ مذکور مامور بودند، همه را بقتل رسانیدند.

صاحبان انگریز که در بالا حصار بودند، بمعاینهٔ این حالت پورهی آورده، غازیان را از شهر غزنین، بیرون کشیدند، و ابواب قلعه را بر روی خود مسدود ساختند. غازیان باز نقب زده، از راه نقب در شهر داخل شدند، و مدت چهار روز، مانین صاحبان (۲) و غازیان ناپره آتش جنگ در استعمال بوده. روز پنجم غازیان، برای کرنیل صاحب که افسر فوج انگریز بود پیغام فرستادند که بهتر همین است، که ایشان معهُ فوج از قلعهٔ بالا حصار فرود آمده، بخیر و عافیت تمام روانهٔ هندوستان شوند، و الاً از راه نقب قلعه را چون کاغذ بادی بر هوا پرنایده خواهیم داد.

(۱) ک: و مردم ها از فوج.

(۲) قوماندان لشکر انگلیس در غزنی کرنیل پالمربود، که بتاريخ ۶ مارچ ۱۸۴۲ به ملیون افغانی تسلیم شد.

صاحبِ مدوح در جواب گفته فرستاد که : یک چهتی (۱)
انگریزی ما در جلال آباد، بخدستِ جنرل بالک صاحب بهادر
رسانیده بدستند، و تا صدور جواب آن، مقدمه جنگ و جدال را
معطل دارند. هر قدر مبلغان بایشان بکار باشند، من داده
میتوانم.

غازیان مبلغ ده هزار روپیه از کرنیل صاحب گرفته، در
تصرفِ خود آوردند. بعده چهتی صاحب معظم الیه را گرفته
طرف کابل، پیشِ سرداران کابل فرستاده دادند (۲) و عالیجاه
شمس الدین خان، بسببِ کثرتِ برف که راه تردد سواران
مسدود بود، در اثنای راه معطل گردیده، جانب غزنین آمده
نمیتوانست. و غازیان قلعه غزنین نیز تا آمدن عالیجاه مذکور،
دستِ شجاعت و پایِ همت از (۳) میدانِ مقابله باز داشته،
منتظرِ آمدن عالیجاه مذکور می بودند.

هر گاه باریدنِ برف منع گردید، عالیجاه مذکور فوراً بقطع
منازل داخلِ غزنین شده، غازیانِ غزنین از آمدن عالیجاه
موصوف بسیار خوشوقت گردیدند. و تمامی غازیانِ غزنین عالیجاه
مذکور را افسر و سپه سالارِ خود دانسته، زمامِ تمام اختیار
بدستش دادند که : هر گاه بصاحبانِ انگریز جنگ میکند و خواه
صلح، اختیار دارند. مایان همه تابع حکم میباشیم.

عالیجاه مذکور بدلاسا و تسلی غازیانِ غزنین پرداخته،

(۱) چهتی = مکوب و نامه.

(۲) رک : تعلیق ۴۹.

(۳) الف : همت اندران مقابله.

چند روز آرام گرفت، در این صورت کرنیل صاحب بهادر بسبب شنیدن خبر آمدن عالیجاه مذکور نهایت هراسان گردید. چرا که گدाम هم از صاحبان بالکل تمام شده بود، کار آنها بعدی رسیده بود، که اسبان را در قلعه^۱ بالا حصار ذبح (۱) نموده میخوردند، و برف را گرم نموده آب مینوشیدند.

عالیجاه شمس‌الدین خان طرف صاحب مدوح پیغام نموده که: نوشته^۲ بندگان شاه شجاع‌الملک، بنام ایشان صادر است که تمام فوج خود را به‌مراه خود گرفته، روانه^۳ هندوستان شوند. صاحب مدوح همان نوشته از عالیجاه مذکور طلب نمود، که معاینه نمایم.

از آنجا که نوشته^۴ اولیای دولت، پیش عالیجاه مذکور موجود نبود، در این صورت بدار مدار پرداخته، طرف سرداران کابل در خصوص فرستادن نوشته^۵ اولیای دولت اسمی صاحب مدوح نوشته فرستاده، که اگر نوشته^۶ اولیای دولت، در باب رفتن انگریزان از قلعه^۷ غزنین جانب هندوستان فرسیده، پس بسیار خرابی پیش خواهد شد.

سرداران کابل حسب نوشته^۸ عالیجاه مذکور در خصوص فرمان مذکور بحضور اولیای دولت عرض کردند. امنای دولت از خوف خرابی خود طوعاً و کرهاً فرمان را باسم صاحبان انگریز قلعه^۹ غزنین، نوعیکه مرضی و صلاح سرداران کابل بود نوشته داد. چون آنهمه حیل سازي و تلبیس بازي عالیجاه شمس‌الدین

خان بود، برای همینکه صاحبان انگریز را زنده گرفتار نماید، و تمام خزانهٔ صاحبان انگریز بتصرف خود آورد.

عالیجاه مذکور بعد از چند روز، فرمان اولیای دولت بحسب المدعای خود، از کابل اسمی صاحبان ممدوح طلبانیده، و در بالاحصار، جانب صاحب مذکور فرستاده داد.

هرگاه صاحبان، فرمان اولیای دولت را ملاحظه نمودند، بسیار متحیر و در ششدر آمدند. آخر کرنیل صاحب بعد مطالعهٔ فرمان شاه، مبلغ سه لک روپیه نقد، و دیگر اسباب هر چه که در قلعه بالاحصار موجود بود، همه را بقریض عالیجاه مذکور نمود، و خود معهٔ فوج، از قلعهٔ بالاحصار فرود آمده، مبلغ هفت هفت روپیه فی نفر بجهت زاد و راحلهٔ بسپاهیان فوج خود داده، مستعد رفتن شدند.

بعده عالیجاه مذکور معهٔ لشکر خود داخل قلعهٔ بالاحصار گردیده، تمام خزانه و باروت خانه و غیره اسباب، همه بدست خود آورده، حکم ممانعت غازیان داده، که کس واحدی و فردی از غازیان در قلعه نیایند.

غازیان چون این حکم شنیدند و دیدند که عالیجاه مذکور تمام خزانه و سامان در تصرف خود آورده، و یک حبه و دیناری بکسی از غازیان نمیدهد، ازین سبب تمام غازیان باهم اتفاق نموده و کمر همت بسته، همراه فوج انگریز مستعد مقابله و مقاتله شدند، که در یکدم فوج انگریز را برباد دادند، و مال و متاع آنها را تمام، بغارت بردند، و چند نفر از فوج مذکور

زنده اسیر و دستگیر نموده آوردند، که از آن کار مزدوری میگرفتند. و آنچه که رساله دار و جمعدار در فوج انگریز بودند، اینچنین هوائی پیدا کرده بودند، از بس غرور و تکبر، با کس هم کلام نمی شدند، بلکه جواب سلام نمی دادند. آنها انبار اسپان غازیان خراسان، بر سر افتخار خود می کشیدند، و جاروب اصطبل می نمودند.

فی الجمله بوقت مقابله غازیان، صاحبان انگریز فراری شده، در قلعه بالا حصار پیش عالیجاه موصوف رفته آرام گرفتند. مگر یک صاحب معه میم (۱) صاحب خود بدست غازیان افتاده بود، غازیان از روی سنگدلی او را به سخت ترین عذاب کشتند (۲). و باو دشنام ها داده میگفتند: خوب بخور انگور عزنین که بس شیرین است.

حاصل کلام آنکه تمامی صاحبان انگریز که پیش عالیجاه مذکور در قلعه بالا حصار رفته بودند، در قید نگاهداشته، و از کمال خوشی و فرحت فتحنامه تسخیر قلعه غزنین و اسیر و دستگیر نمودن صاحبان انگریز، جانب سرداران کابل نوشته روانه نمود که در جنگ غزنین دو پلتن و چهار رساله ترک سوار و یازده صاحبان انگریز زنده اسیر و دستگیر و باقی همه علف تیغ بیدریغ غازیان شدند.

(۱) میم = بانوی فرنگی.

(۲) الف: عذاب کشیده باو میگفتند که ای خوب بخور

عالیجاه مذکور بعد نوشتن فتح نامه در قلعه غزنین تقارن
این فتح و فبروزی بلند آواز ساخته به نظم و نسق امور آن
سرزمین و بدلجوئی غازیان و رعایا [سی] پرداخت .

در بیان رفتن سردار محمد اکبر خان جانب جلال آباد

و محاصره نمودن صاحبان انگریز را ، و کشته شدن شجاع الملک

از دست شجاع الدوله بموجب تأثیر اسم در کابل

نسایم نصرت شمایم ، از قلم مشکین رقم ، بر گلزار بیان ،
چنین در اهتزاز می آید که : هر گاه سرداران کابل از اهتزاز
نسایم عنایت ایزدی ، سرزمین کابل و غزنین و غیره قلعه جات
را از خس و خاشاک افواج انگریزان پاک و صاف نمودند ، که
یک نفس از صاحبان باقی نماند ، سردار محمد اکبر خان غازی ،
شش هزار لشکر جرّار کرّار همراه گرفته ، بجهت مقابله انگریزان
که در جلال آباد دایر بودند از کابل روانه جلال آباد گردیده ،
و در عرصه راه دیگر لشکر را گذاشته ، فقط پانصد سوار مسلح ،
مکمل پروانه [شمع] محفل جنگ ، بر کاب نصرت مآب خود گرفته
بزودی تمام ، خود را در جلال آباد رسانیده ، فوج انگریز را از
هر چهار طرف محاصره نموده . و هم دران سرزمین سنادی کنانید ،
که هر که از جماعه مسلمین مؤمنین راسخین میباشند باید که
بمقتضای مضمون کریمه - وَ تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ

تَعَلَّمُونَ - (۱) عمل نموده فوراً خودها را در این معارک نصارا حاضر نمایند .

بائری منادی دو هزار جوانان جان نثار ایمان دار نزد سردار محمد اکبر خان غازی حاضر آمدند . و مافی الضمیر سردار موصوف همین بود . نوعیکه در کابل صاحبان انگریز را زنده اسیر و دستگیر نموده ، خزانه را به یغما آورده بود ، در جلال آباد هم چنین حکمت عملی نموده ، صاحبان انگریز را بدست خود آورد ، تا آنکه امیر دوست محمد خان از قید فرنگ رهائی یابد . غرض که مدب دومه سردار ممدوح ، در جلال آباد رونق افزای بوده ، بنای نقب زنی را برپای نمود ، نقب را تیار ساخته ، که در این اثنا فوج انگریز [ان] از هندوستان بنا بر کمک داخل پشاور شدند .

سردار موصوف باستشمام رایحه این شگوفه خبری طرف کابل بخدمت عالیجاهان محمد زمان خان و امین الله خان لوگری و غیره سرداران کابل نوشته فرستاده ، که فوج انگریزان برای استمداد انگریزان داخل پشاور است . ایشان را مناسب بلکه متحتم است که : بندگان شجاع الملک را بر تخت سلطنت جلوس داده ، پادشاه اسلام مقرر نموده بعده بعرض اشرف اقدس [اعلی] برسانند ، که امروز روز غزا میباشد ، حسباً الله کمر همت بسته ، همدم غذای خوان غزای [محمدي] شوند ، و بجانب جلال آباد معه جمعیت لشکر زود تشریف فرمای شوند .

از آنجا که از روزیکه شهزاده فتح جنگ هزیمت یافته بود، ز همان روز اولیای دولت، ابواب قلعه^{*} بالا حصار کابل بر روی نمود مسدود ساخته، پای در دامن اصطبار (۱) کشیده خاموش شسته بود، و روی التفات، از سرداران کابل تافته بود، با هیچ کس التفاتی نداشت.

- سرداران کابل حسب نوشته^{*} سردار محمد اکبرخان باهم چون روین مجموع گردیده، بدروازه^{*} بالا حصار رفته، و التماس ساخته، افتتاح ابواب بالا حصار کنانیده، بشرف استیلام اولیای دولت شرف گردیده، بعده بعرض اقدس رسانیدند که: شکر پادشاه^{*} لمبی الاطلاق را است، که هنوز آفتاب عالمتاب اسلام بر سپهر سلمانی ضیا بخش قلوب مسلمین و مؤمنین است، که اولیای دولت چون مهر انور، نور افزای سریر سلطنت میباشند، و الحال راده^{*} رفع ظلمت کفر و غزا باید فرمود، که موجب تزیید و شنائی آفتاب عالمتاب دین محمدی علیه الصلوٰه والسلام متصور است. و ما سرداران از قدیم غلام شاه و حلقه بگوش فرمان ردار میباشیم، و از اطاعت و فرمان برداری اولیای دولت هرگز [انحراف جایز نخواهیم داشت. حکم [حکم] از شاه از بندگان بسر دویدن است.

اولیای دولت بعد عرض سرداران کابل، در آنوقت به آری بلی پرداخته، حکم بر ارتخاص سرداران مذکور داد، و جواب صاف آنها نپرداخت. بلحاظ اینکه سرداران کابل

يکي از متعلقان امير دوست محمد خان ميباشند، و هميشه بسرکار اشرف کينه، ديرينه قلبي دارند، مبدا بکدام قريب بازي و خدعه طرازي، در صورت دوستي زوال دول حياتم نموده، تمام مال دنيا را به يغما برند. و ديگر اينکه گاه باشد از اراده حق، باز صاحبان انگريز بهادر فتحياب خراسان شوند، پس از هر دو طرف از اين سو مانده و از آن سو رانده شوند (۱).

ازين قسم اين چنين خيالات بيالغه، فکر و تميز خود رسانيده، از ملاقات سرداران البته ملاحظه و احتراز تمام مي نمود. و حالانکه در آن ايام پيش اولياي دولت مقدار ده هزار فوج، و دوازده ضرب توپ و خزانه بي شمار و باروت خانه بسيار موجود بود.

القصه، هر گاه اولياي دولت بحشم ملاحظه مي نمود که هر طرف غازيان، روي ايمان خود را نغازه تازه جلادت مي آرايند، هم آغوش عروس فتح مي شوند، بعده طوعاً و کرهاً بهمهراي سرداران کابل قايل صلاح و مشورت گرديده، و عهد پيمان موثق نموده، مستعد عزيمت جلال آباد شده. تمام لشکر خود را معه شاهزادگان، حکم رفتن داد. و حرم محترم خود را در بالاحصار گذاشته، بيرون کابل، بمسافت يک کروه منزل انداز گرديده. و مبلغ يک دولک روپيه نقد و پانصد طاقه دوشاله بجهت خلعت هاي سرداران برداشته، هر يک سرداران

را [بقدر] مرتبهٔ عزت، بخلاع فاخره و انعام متکاثره سرفرازی بخشید .

خصوصاً عالیجاه امین الله خان لوگری را بسیار میخواست، و مَحْرِم و مقرب اولیای دولت بوده . و دیگران مثل عالیجاه محمد زمان خان و غیره سرداران که متعلق و عزیز امیر دوست محمد خان بودند، عطای خلعت سرفراز نکرده، بلکه از نظری شاهانه خود انداخته، و حالانکه عالیجاه محمد زمان خان بسیار ذیجاه و صاحب عزت بود و خلفان او بسیار دلاور و شجاع . و عالیجاه امین الله خان همیشه از سردار محمد اکبر خان و محمد زمان خان در سلک ملازمان و تابعداران بود . و این تقرب عالیجاه امین الله خان بحضور امنای دولت، بعالیجاه محمد زمان خان نهایت ناگوار بود .

از آنجا که اولیای دولت بسرداران دیگر، خلac را عطا نموده بود، و عالیجاه محمد زمان خان و خلفان او را هم بخلاع فاخره سرفراز می نمود [هر آینه] هرگز گردِ خلل و فساد، بدامن سلطنت اولیای دولت نمی نشست، و فتنهٔ خفیه پیدا نمی گردید . لیکن با میر غضبان قضا و قدر چه ستیزه ؟ روزی که اولیای دولت تمام لشکر را جمع نموده حکم داده بود، که ما بدولت و اقبال، جانب جلال آباد نهضت فرمای خواهیم شد، تمام فوج مستعد و آماده باشند .

چون اولیای دولت از کابل معه حَشَم برآمده منزل انداز بیرون کابل شده، از آنجا که قاعدهٔ اولیای دولت بود، که تمام روز در لشکر تشریف میداشت، و شب تن تنها معه چند

کمی پیش خدمتان و کهاران (۱) در قلعه^۲ بالاحصار کابل تشریف میبردند. همان روز نیز همین اراده^۳ امنای دولت بود، که بوقت صبح، بعد از ادای نماز فجر، از تمام منسوبان و عیال — آلوداع^۴ سنّی و سنّی — (۲) خوانده در اردو رسیده، از آنجا لوی عزیمت جانب جلال آباد بر افراخته (۳) خواهد شد.

چون اولیای دولت را همین منظور بود، که در جلال آباد رسیده، صاحبان انگریز را طرف هندوستان روانه کرده خواهد شد، و از روی مصلحت وقت هر چه که قرار داد مناسب خواهد بود، با صاحبان انگریز نموده خواهد شد. لیکن عالیجاه محمد زمان خان و خلعان او بسبب کم نظری و کم التفاتی اولیای دولت، نهایت بددل و جگر خون و سوخته دل بودند. شجاع الدوله خلف کلان عالیجاه محمد زمان خان، که شجاع و هم اسم اولیای دولت بود چنانچه در دیره^۵ غازی خان تولد او شده بود، درانوقت اولیای دولت بزبان مبارک خود، نام او را شجاع الدوله گذاشته بود، و این تاثیر همان اسم بود که نسبت باولیای دولت بهر صده ظهور میبرد.

حاصل کلام آنکه: عالیجاه شجاع الدوله هر گاه این حالت

(۱) کهار = یعنی حامل تخت روان، برای شرح این کلمه رک:

تعلیق ۱۹.

(۲) یعنی خدا حافظی بین من و تو!

(۳) ک: بر افروخته.

کم التفاتی و کم نظری اوایای دولت ملاحظه نموده، بسیار خشمناک و پر شور و شر گردیده، بعالیجاه محمد زمان خان والد ساجد خود گفت که: اولیای دولت امین الله خان لوگری را که ملازم مایان بود، و غیره امرای کم پایه را خلعتها و مناصب کلان داد، و بنایه^۱ اعلی میرساند، و مایان با این همه جان فشانیها و خیرخواهی از عطای اولیای دولت خشک لب و محروم ماندیم، و چیزی عزت و قدر دانی مایان نکرده. اگر دست من رسید و قادر شدم بالضرور شاه را از سریر دولت سلطنت حیات، معزول خواهم نمود.

عالیجاه محمد زمان خان هر چند خلف خود را فهمایش نمود، که باینوقت مهام غزا یا افواج انگریز در پیش است، اینچنین خیال باطله از عقل دور است، و هرگز مرتکب این حرکت ناصواب نشوند. لیکن باو موثر نشد.

روز دیگر هر گاه، شاه زرین کلام آفتاب جهان تاب، بر سریر سپهر اخضر جلوس نمود، اولیای دولت بدستور معهود بر تخت روان سوار گردیده، از قلعه^۲ بالاحصار برآمده رخ نهاد لشکر [گاد] گردید. در این اثنا عالیجاه شجاع الدوله پانزده نفر تفنگچی بهمراه خود گرفته، در عرض راه مخفی و پنهان نشسته، منتظر آمدن سواری شاه بوده. هر گاه سواری شاه نزدیک آمده، عالیجاه مذکور بی محابا یکبارگی تفنگها بر روی اولیای دولت شلک نمود. از قضای کردگار، یک دو گوله تفنگها، بجان نازنین اولیای دولت خورده، از تخت روان بر زمین افتاده،

سواران و حاملان بمعاینه^۱ این حالت چون پیادگان در ششدر-
 حیرانی آمده، مانند اسب خیز زنان، روی در فرار نهادند. در
 این صورت عالیجاه شجاع الدوله مثل فیل دمان، خود را بر
 سر شاه رسانیده، از روی جرات و جهالت و سنگین دلی (۱)
 یک ضرب شمشیر آبدار، حواله^۲ جان نازنین شاه نموده گفت:
 بده خلعت امین الله خان را! اگرچه شهباز روح پر فتوح اولیای
 دولت، بضرر تفنگ و شمشیر، در فضایی عالم بالا در پرواز
 آمده بود.

عالیجاه مذکور تمام زیورات و جواهرات و پوشاک و کمر بند
 زرین و شمشیر بار بند طلا که جمله تخمیباً از مبلغ ده لک
 روپیه مالیه بود، همه را به یغما برد. و نعش نازنین شاه را
 که بر بسترهای پشمینه و مخمل پرورش یافته بود، از پای گرفته
 بر زمین سخت سنگریزه کشیده، در انهار آب روان انداخته
 رفت. — اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ — (۲)

شاه مرحوم عجب بادشاه ذی جاه و عالی همت بود. تا
 آنکه سرخوش یاده^۳ حیات بود، هرگز هوای معشوقه^۴ سلطنت
 خراسان، از سرش نرفته. و چندین بار جمع آوری قشونات و
 اخراجات نموده، هزارها عالم در جنگهای مخالفین کشته و
 کشتانده، پس خیز. معرکه^۵ فرار میگردد.

و این نوبت آخرین هم هزارها افواج انگریز و لشکر خراسان،

(۱) الف: سنگدلی.

(۲) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲.

برکاب خود از عالم فنا به عالم بقا برده تن تنها نرفته . هزارها افواج برکاب خود گرفته رفته است . معلوم نیست که در آنجای در چه معرکه آرائی است؟ و جواب (۱) سوال چه خواهد بود؟ از آنجا که دنیا دار مکافات است . [بیت]

جهان دارِ مکافات است دارد طبع آئینه

بهر صورت که هستی، عکس خود را آنچنان بنی

چون بندگان شاه شجاع الملک ، در ایام سلطنت بهوای نفس نافرجام ، جناب میر واعظ صاحب را که از سادات عظام و علمای کرام بود ، و لکها مرید داشت ، از دغدغه زوال سلطنت خود از دست مردم اهل تشیع ، بر ناحق شهید کرده (۲) بود ، از آن رو از سریر سلطنت آواره گردیده در بدر میگشت . هرگاه اساس جمعیت لشکر و غیره سامان درست ساخته روانه خراسان می شد ، زود پرهم خورده ، روی در ولایات آوارگی می نمود ، و به آرزوی دل نمرسید . مگر این نوبت باستظهار صاحبان انگلیسیه بهادر در دارالسلطنه کابل رفته ، در بالا حصار کابل چون محبوسان بر تخت سلطنت جلوس نمود . لیکن از آنجا که اولیای دولت در سر زمین کابل یک خون ناحق از جناب میر واعظ علیه الرحمه که [از] اولیا الله بود کنانیده بود ، در مکافات آن منتقم حقیقی ، در آن سر زمین خون ریزی اولیای دولت نمود . علاوه هزارها فوج انگریز از طفیلش برباد رفته ، از آنجا که بر طبق مضمون :

(۱) ک : و خواهد [؟] .

(۲) الف : کشتانده .

چون نهالِ ظلم را بنشانده*

دیر گیرد، سخت گیرد، خوانده* ؟

[قط] از آنجا که در هر سری سری است، برای یک سر
اولیا^۱ الله چندین هزارها سر، که دوست اولیای دولت بودند ،
طعمه^۲ تیغِ بیدریغِ قتل و قتل شدند (۱) .

—

(۱) راجع به تفصیل قتل شه شجاع رک: تعلیق نمبر ۵۰ .

در بیان (۱) بعد قتل شدنِ اولیای دولت

سردار محمد اکبر خان توقف خود در جلال آباد مقرون

صلاح ندیده، مراجعت فرمای کابل و بندوبست

نمودن کارهای آنجا

شجاع الدوله اعنی قلم زرین رقم که شجاع میدان سخن وزی است، در عرصه^{*} این مدعا چنین ترددات^{*} بیان مینماید که: هرگاه شاه شجاع الملک از دست شجاع الدوله جرعه نوش^{*} باده^{*} شهادت گردیده، همان وقت در لشکر بسیار تهلکه افتاده، و دست غارت دراز کردند. هر چیز که بدست کسی آمده از آن شده. شاه زاده خلف شاه^{*} ممدوح، افتان و خیزان هراسان از لشکر گاه طرف^{*} قلعه^{*} بالا حصار کابل فراری گردیده، داخل بالا حصار شده، و ابواب^{*} قلعه^{*} بالا حصار بروی خود مسدود ساخت.

تا مدت یکماه ابواب^{*} قلعه مسدود و عالیجاه اسین الله خان لوگری باتفاق شاهزاده در قلعه متوقف بود. و عالیجاه محمد زمان خان و خلفانش معه چند ضرب اتوپ در شهر کابل دایر، و سردار محمد اکبر خان در جلال آباد بمحاصره^{*} انگریزان

(۱) این فصل در الف، ک وارد است، در ب، ج نیست.

سخت پرداخته بود، و عالیجاه شمس الدین خان در قلعه^۱ غرنین اقامت پذیر.

در این صورت جرنیل پالک صاحب بهادر بجهت کشیدن سردار ممدوح از جلال آباد، بسیار بجویزات میکرد، لیکن پیش نرفته، آخر یک کس که خاص خدمتگزار سردار موصوف بود، او را بطریق اخفا نزد خود طلبانیده گفت که: هرگاه سردار ممدوح را بقتل میرسانند (۱)، هر آنکه مبلغ دوسه لک روپیه از سرکار بشما عطا خواهد شد.

چنانچه آن کس [نحس] نحس بطمع حطام دنیا، دین و ایمان خود را فروخته، از روی نمک بحرانی، مستعده این امر ناشایسته گردیده و جنرل صاحب ممدوح چیزی مبلغ، همانوقت باو عطا کرد. و آن بی ایمان در پی قتل سردار موصوف شد، لیکن وقت فرصت میدید.

آخر یک روز گوله تفنگ به سردار ممدوح زد. از آنجا که اگرچه دشمن قوی است، اما نگاهبان قوی تر است، از قضای الهی گوله تفنگ بشانه^۲ سردار ممدوح خورده لیکن کارگر نشده، از مرگ امان یافته، امّا در اردوی لشکر سردار موصوف، آوازه^۳ مرگ سردار افتاد. باثر (۲) این آوازه تمام لشکر، روی در فرار نهاد، و سردار موصوف در آن میدان تن تنها مانده.

بعده سردار ممدوح، اقامت خود را در جلال آباد قرین مصلحت

(۱) الف: میرسانید.

(۲) الف: بشرط این آوازه.

ندیده، و هم خبر رسیدنِ فوجِ انگریز نزدیکِ جلال آباد شنیده، لاچار روانهٔ کابل شده، و در حینِ ورودِ کابل، تمامیِ سردارانِ کابل، پیشِ سردارِ مدوح حاضر آمدند، و او را سردارِ افسرِ خود مقرر نموده، حلقهٔ اطاعت و فرمان داری (۱) سردارِ موصوف، در گوشِ جان انداختند. مگر شاهزادگان و دیگر متعلقانِ اولیایِ دولت، در ریاستِ سردارِ مدوح بسیار ناهوش شدند، و قدم خودها را از بالا حصار بیرون نیاوردند. آخرِ سردارِ معظمِ الیه بدلاسانی و تشفیِ شاهزاده‌ها و متعلقانش پرداخته سازگاری و آمیزش نمود. در این اثنا جنرلِ پالک صاحبِ بهادر و جنرلِ سیل صاحبِ از-راه-گندمک (۲) معهٔ فوجِ خود از جلال آباد ارادهٔ عزیمتِ کابل نمود.

اولاً جنرلِ سیل صاحبِ بهادر جاسوسِ خود را طورِ مخفی در کابل فرستاده، همینِ اشتهار گوش زد مردم نمودند، که اگر افغانانِ قیدیانِ انگریزان را کدامِ اذیت رسانیدند، پس تخمِ افغانان از رویِ زمین کشیده خواهد شد. و تمامِ شهرِ کابل ویران و بی چراغ نموده خواهد شد.

هرگاه همینِ اشتهار بر خاص و عام ظاهر و هویدا گردید، پس تمامِ سردارانِ کابل هم اتفاق گردیده، از رویِ مصلحت

(۱) الف: فرمان برداری.

(۲) گندمک = جائی است بین کابل و جلال آباد، که از کابل ۷ میل شرقاً فاصله دارد بارتفاع ۴۶۱۶ فوت.

پنجهزار بندو قچی را جانب کوه گندُمک تعین و روانه نمودند، که رفته سَد راهِ فوجِ انگریز شوند .

روز دوم جنرل پالک صاحب بهادر به فوج خود حکم داد که از کوهِ جگد لیک (۱) کوچ نموده روانه گندُمک شوند. هرگاه فوج مذکور در گندُمک آمدند، افغانانِ غازیان که اکثر قوم غلزائی بودند، از هر چهار طرف بر فوج انگریز حمله آوردند. تا مدتِ دو پاس روز، خوب جنگ و جدال و قتل و قتال واقع گردید. فوج انگریز سیار مقتول و مجروح شدند، و از سس تشنگی عاجز و جان بلب آمدند. از جلادت و همت و مردانگی غازیان غلزائی چه نوشته شود، زبان قلم از تحریر و تقریر آن بیرون است .

هرگاه جنرل صاحب ملاحظه نمود که فوج انگریزی مفت تباه میشود، در این صورت حکم داد که : تمام فوج دسته گردیده، از هر چهار طرف بر افغانان حمله نمایند. در مدت چهار ساعت بسببِ صدمه اتوای و تفنگها پیاده افغانان غلزائی پراکنده و پریشان شدند. و در این حمله شصت [و چهار] نفر از فوج انگریز مقتول شدند .

بعد پراگندگی غازیان افغانان، راه کوه گندُمک چون

(۱) جگد لیک = فاصله ۴۸ میلی شرق کابل بارتفاع ۵۳۷۵ ف.

درز گندم کشاده شد. بوقت شام، تمام فوج انگریز، از بالاي کوه بزیر آمدند، و در آنجا مقام نمودند.

چون این خبر هزیمتِ غازیان غلزئی در کابل بسمع سردار محمد اکبر خان رسیده همان وقت آنچه قیدیان انگریز در کابل نزد سردار ممدوح بودند، همه را بدست عالیجاه محمد صالح خان برادر زاده^۱ امیر بی نظیر داده، به حفاظت و احتیاط تمام روانه^۲ قلعه^۳ بامیان نمود. و خود سردار موصوف دو روز در بالا حصار کابل اقامت گرفته، اطوار حسن و قبح دوستی دوستان معلوم نموده دید که رنگی ندارد و همه متغیر اند.

بعده توقف را ناگوار دانسته، معه^۴ عیال و اطفال (۱) و آحمال مستعد قلعه^۵ بامیان شده. و عالیجاه امین الله خان را که بلباس نمک حلالی و زیور شجاعت و دلآوری آراسته بود، او را پیش خود طلبانیده، سپه سالار تمام فوج مقرر نموده. و کپتان ساندرس صاحب را برکاب خود گرفته روانه^۶ قلعه^۷ بامیان شده. و باقی بیست نفر صاحبان انگریز که بسیار ذی هوش بودند، به هوشیاری تمام و حفاظت لا کلام بدست معتبری (۲) داده روانه^۸ قلعه^۹ مذکور نمود.

در حین رفتن سردار موصوف عالیجاه محمد شاه خان غلزئی آنچه که متاع زر و جواهرات و غیره سامان از غنیمت مکناتن

(۱) یعنی چیزهای گرانبهار.

(۲) این کلمه در ک نیست، بجای آن نقاط گذاشته اند.

صاحب وزیر اعظم بدست یغمای خود آورده بود ، همه را آورده
بسرदार موصوف نظر گزار نمود ، و مصدر آفرین ها گردیده ،
و سردار معظم اله از عالیجاه محمد شاه خان نهایت خوش دل
شده ، او را بخلعت فاخره سرفراز ساخت .

در بیانِ رفتنِ صاحبانِ افگلیسه دفعهٔ ثانی در کابل

و سوختنِ چهار سطح (۱) بازارِ کابل و رهانیدنِ قیدیانِ خود (۲)

هزبرِ قلمِ تیز چنگ ، نخچیرِ این مدعا را چنین صیدِ
سرپنجهٔ بیان می نماید که : در سنه یکهزار و هشت صد و چهل و
دوی عیسوی سی ام ماه ستمبر سنه ۱۸۴۲ مطابقِ بهشت و چهارم
ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری
مقدسه ، عالیجاه جنرل میکاسل (۳) صاحبِ بهادر ، معهٔ جمعیتِ
لشکرِ موفوره ، هر گاه داخلِ کابل شده ، از عالیجاه سردار
امین الله خان و صاحبِ ممدوح ، مابینِ آتشِ مقابله و مجادله
شعله ور گردیده . صاحبِ بهادر پلتنِ چهل و یکم در این جنگ
در پیِ قواعدِ میدانِ فنا رفته ، و دیگر سواران و پیادگان از فوجِ
انگریز بسیار مقتول و مجروح شدند ، که تعدادِ آن از شمار
بیرون است .

چون غازیانِ افغانان در جنگ و مقابلهٔ فوجِ انگریزان ،
اینچنین دلیری و بهادری مینمودند ، گویا مثلِ شیر گرسنه بر
نخچیرِ حمله می آوردند ، نزدیک بود که : غازیانِ مظفر و منصور

(۱) خود مردم کابل این بازار را چارچته گویند .

(۲) این فصل نیز در ج نیست ، و فقط از ک ، الف گرفته شد .

(۳) رک : تعلیقِ نمبر ۵۱ .

شوند، که درین اثنا توپ خانه انگریزان رسیده، و از هر چهار طرف گوله‌ها مانند بارش باران باریدن گرفت. در این حالت غازیان از بس اضراب اتواب مقاومت نیاورده متفرق و پریشان گردیده، در عمارتها پناه میگرفتند.

فوج انگریزان در این صورت پیش رفت نموده آمده، داخل شهر کابل شدند. آنچه که عمارات کلان کلان بودند، بضرب اتواب، همه بخاک برابر نمودند. و چهار سطح بازار کابل که یکی گلدسته (۱) بود، از معر انتقام مکاتن صاحب بهادر، که او را غازیان در چهار سطح مذکور آویزان نموده بودند، مسمار و منهدم ساختند. و انتقام صاحب مدوح از چهار سطح مذکور گرفتند مثل مشهور است که "زور به شتر نمیرسد ده به پالان".

بعد خرابی کابل، جنرل مکاسل صاحب بهادر، برای جست و جوی قیدیان خود، عالیجاه نشکتر (۲) صاحب را معه فوج لشکر بسیار به [سمت] قلعه بامیان روانه نمود. در اثنای راه سردار محمد اکبر خان چنان شبخون بر فوج مذکور آورده که

(۱) سقف این بازار مسطح منقش رنگین بود، که بعد ازین تخریب باقی نماند، ولی در چند جای که یکدو نمونه آن نقوش کهن باقیمانده خیلی زیباست، و ازان پدید می آید، که چارپته مذکور نمونه دلکشی نقاشی قدیم بود.

(۲) کذا در ک. الف: نیشکر [۹] این نام در کتاب موهن لال و "لور آف دی اندوس" و روزنامه جئرال ایست و غیره نیامده.

تمام (۱) اجناس مودی خانه (۲) و باروت خانه همه در قبضه^۱ تصرف سردار مدوح آمده . و در لشکر فوج انگریز ، این چنین تپلکه و تفرقه افتاد ، که هر یک [روی سوی خود] مانند [یکه] شیر در غنم (۳) افتد ، و گرگ در رمه ، روی در فرار نهادند . از آنجا که چندین مرتبه لشکر انگریز این چنین قسم تباه و خسته حال گردیده ، بر قیدیان خود رسیده نتوانستند .

درین ضمن جنرل نات صاحب بهادر را از سرکار حکم دادند که : زود معه^۲ فوج ، خود را در غزنین رسانیده عالیجاه شمس الدین خان را گرفتار نموده ، و قلعه^۳ غزنین را گرفته ، بعده طرف بامیان بجهت رهائی قیدیان روانه شوند . (۴)

صاحب مدوح به موجب حکم روانه گردید . هر گاه به فاصله بیست و هشت کروه غزنین رسیده ، طرف عالیجاه شمس الدین خان پیغام مقابله^۴ جنگ نمود .

عالیجاه مذکور به مجرد شنیدن پیغام (۵) [بتاریخ] بیست و چهارم ماه رجب سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری مطابق بیست و سیوم (۶) ماه اگست سنه یکهزار و هشت صد و چهل و دو عیسوی معه^۵ یازده هزار تفنگ چیان و یک ضرب

(۱) ک : که تمام فوج اجناس .

(۲) مودی خانه = تحویلخانه^۱ الغذیه و لوازم عسکری .

(۳) غنم = گوسفند .

(۴) رک : تعلیق نمبر ۵۲ . درین اوقات جنرل نات در قندهار بود .

(۵) ک : پیغام صلح [؟] .

(۶) الف : بیستم ماه .

توپ در دامن کوهستان پنهان ساخته، و دو هزار لشکر طرف شمال بر صاحب مدوح آمده.

در آن صورت صاحب معظم الیه لشکر خود را حکم تیارگی و آمادگی داده، از منزل گاه برآمده و نوپها را نزد فوج گذاشته، خود پیش آمده، طنبور جنگ را در نوا آورده، تا مدت دو پاس نوایر جنگ شعله ور بوده، از کشته ها و خسته ها پشته ها گردیده، که در حساب نامد.

غازیان از روی حمیت ایمانی و همت مردانگی بر قدم گاه خود چون کوه الوند ثابت بودند. و در لشکر انگریز اینچنین تفرقه افتاده، که هوش و حواس خود ناخته، هراسان و ترسان گردیدند. در این حال صاحب مدوح، کلاه خود را از سر برداشته نفوج خود مخاطب شده که شما یان از احتیاط (۱) ... میباشند [۹] بهادری و جوان مردی ایسان در مدراس (۲) و احیاط بنگاله مشهور و معروف! اگر در این جای بی همتی را شعار خود نمودند، پس تمام همت سوابی و لواحق ایشان برباد خواهد رفت. هر گاه همت را گذاشتند پس سر خود را بسنگ ندامت خواهند زد (۳) و عرف افسوس و انفعال بر جبین حال خواهند آورد. اگر ناینوقت با حریفان مقابله نکردند، پس یکی هم

(۱) کذا در ک بعد از کلمه احتیاط نقاط گذاشته شد. الف: شما یان از احیاط بمعنی می باشد [۹]

(۲) الف: ایشان در مدراس و احیاط بنگاله [۹] ک: ایشان در مدراس و احتیاط بنگاله [۹]

(۳) ک: خواهند داد. الف: مانند متن.

زنده نخواهد ماند، بهتر همین است که یکبارگی تمام فوج بر حریفان حمله کنند.

فوج انگریز بشنیدند این حکم صاحب مدوح، رگ حمیت آنها در حرکت، و دیگ غیرت و همت آنها در جوش آمده، هر یک از روی همت و جوان مردی، بر حریفان غازیان جلو ریز شدند که در یک حمله بسیاری از حریفان، طرف کوه و جنگل فراری شدند.

عالیجاه شمس الدین خان نیز به معاینه این حالت معه سی سواران، عنان تاب طرف قلعه غزنی گردیده، در این صورت فوج انگریز نزدیک غزنین رسیده، و غازیان که در کوه پنهان بودند، یکبارگی از کوهستان بیرون برآمده، و شمشیرهای خون آشام از نیام کشیده، در فوج انگریز [ان] افتادند، و در یک لمحّه دو صد و چهار سپاهی از فوج انگریز، در خاک قتل و قتال انداخته، باز طرف کوهستان رفتند.

روز سیوم جنرل نات صاحب بهادر، متصل قلعه غزنین، معه فوج و اتواب رسیده، اتواب زدن شروع نمود، و ابواب قلعه غزنین را بزدن اتواب بر باد داده. و عالیجاه قمرالدین خان برادر شمس الدین خان معه دیگر رفقای غازیان، از ابواب شهادت، داخل دارالجنه شدند.

درانوقت عالیجاه شمس الدین خان با رفقای خود، مشورت طلب گردیده، بعضی رقا در مجلس مشورت، چنگ صلاح جنگ نواختند. و برخی در محفل سنجش، شمع این معنی را بر افروختند که: مصلحت وقت این است که جلد در کابل

رسیده ، و از آنجا جمعیت لشکر سوفوره گرفته آمده ، بعده بنای
مقابله نموده شود .

عالیجاه مذکور را این مصلحت ، پسندِ خاطر اقتاده موراً
قدری سواران جرار خوش اسبه همراه خود گرفته روانه کابل
گردید . چون عالیجاه مذکور نزدیک کابل رسید ، در آنجا
غلبه صاحبان انگریز شنیده ، ترک رفتن کابل کرده ، از راه
کوهستان عازم قلعه باسیان گردید .

جنرل نات صاحب بعد روانگی عالیجاه مذکور مددگاری
بخت خود دانسته ، بجلدی تمام داخل غزنین سده ، شان
فتح و فیروزی بر قلعه نصب نموده ، طبرورِ سادمانی و [طرب]
فتح‌مندانه بلند آواز نمود . لیکن روز و شب از نرسِ شبخون
غازیان در اندیشه و خوفناک بوده ، به حفاظتِ تمام و
هوشیاری لا کلام اوقات گذاری می نمود .

چون بار دیگر هر گاه این خبر تسخیر قلعه غزنین ،
بسمع لارد صاحب بهادر افسر فوج انگریز رسید ، انواب نشاط
و حُرّمی و اسباب سادی و انبساط بر چهره حال صاحب
ممدوح مفتوح و آماده گشت . همانوقت طرف جنرل نات صاحب
حکم فرستاد ، که انواب قلعه غزنین که سلطان محمود شاه
غزنین از سومات هندوستان آورده بود ، آن را بجلدی تمام و
احتیاط کلی ، از غزنین روانه هندوستان نمایند ، که این
دلیل قوی ، از دوباره فتح و تسخیر خراسان ست .

و دیگر اینکه از کمی محاصل خراسان و بسیاریِ مخارج ،
عذری پیشنهادِ خاطرِ خود نموده ، ملکر خراسان کابل و

قندهار گذاشته روانه^۱ هندوستان گردیدند. از آنجا که این مثل بدان می نماید: جائیکه زور است سند قدر ندارد (۱).
 لیکن این خرابی‌های جانبی و نقصان مالی که انواع انواع بسرکار انگلیسه بهادر از دست غازیان سرداران خراسان رسید آنرا نسیاً نسیاً نمودند، که تا حال از لاش‌های مردگان فوج انگریز راه تردد، در خراسان مسدود. و این مرتبه دویماً که فوج انگریز در خراسان رفته بودند، محض برای رهائی پندیان خود! میگویند که لکھوکهای (۲) مبلغان باهالیان خراسان داده، بهزار خواری و هزارها کشتبخون داخل کابل شده، دو چندان خرچ عمارات منهدمه (۳) بمالکان داده، بعده به تخریب عمارات و چهار سطح بازار کابل پرداخته، پرده^۴ کار خود نموده، و ابواب سومنات هندوستان از غزنین برداشته، راجع هندوستان شدند.

و الا صاحبان انگریز، ولایت خراسان را بجان خریدار بودند، که خیال هوس (۴) در سر داشتند، که در آنجا محکمه^۵ خود گرفته، سد راه روس شوند. لیکن چه فایده که هم جانها دادند، و هم زر افشانند، بجز خرابی و هزیمت نتیجه^۶ دیگری نیافتند، و داغ حسرت بر دل گذاشتند.

(۱) در الف: این مثل فحش است، درک مانند متن است.

(۲) لکھوک = جمع لکھ یعنی صد هزار است.

(۳) منهدم = خراب شده.

(۴) الف: خیال اروس در سر.

از آنجا که "خانه نشینی بی بی از بی چادری است نه از مستوری" هرگاه صاحبان انگریز بهادر دست قدرت بر ملک خراسان می یافتند کی می گذاشتند، و اقسام اقسام فواکها که فقط انگور چهل و چهار قسم میباشند، و دیگر فواکها سیب و انار و ناک و رواش و تون بیدانه و خربوزه شیرین و نربوزه و سرده و آلوچه و شفتالو و غیره که بیان هر یک میوه عجیب لذیذ دارد، در ملک دیگر کجا پیدا می شوند؟ قطع نظر ازین فقط آب یخ در تمام ملک هندوستان بهم نمی رسد، چه جای فواکهاست. اگر کدام سوه در ملک هندوستان پیدا می شود هم نابود، چرا که رنگش بین حالش میپرس! مردم هندوستان چه شهاب لطیف و چه لباس شریف دارند! جامه های شان چون [تفنگ] تنگ و با دال چپانی در جنگ. [ابیات]

توبه کردم ازین چپانی چار و قینا رستا عذاب السار

خانه (۱) شان بلند و همت پس

یا رب این هر دو را برابر کن

از آنجا که لشکر هندوستان سوخته استخوان را با لشکر خراسان که غذای شان همه گوشت گوسفندان ناصری و انگورهای صاحبی و خلیلی و حسینی و غیره فواکها می باشد، چه نسبت! گویا کلوخ را بر سنگ زدن است. اگر در دال چپانی چیزی قوت می بود، پس لشکر هندوستان از تاب برف خراسان نمی گداختند. و در باب همت و جوان مردی لشکر هندوستان شاه جهان

(۱) الف: خانها شان.

بادشاه هندوستان عجب نغمه از قانون طبع نواخته است، "بابای
من بهادر، من دیروز صاحبِ نُه لک سوار بودم، امروز برای
رکاب دار محتاجم، مغرور مباح با لشکر هندوستان، چه هندو
و چه مسلمان [همه بی ایمان، از کرده خود پشیمان] . بیت

بیما تفرج این چرخ بی مدارا کن

نظر به شاه جهان و بحال دارا کن

قضا قضا نشود ای عزیز من هرگز

تو خواه فال بزن خواه استخارا کن

از آنجا که چرخ بی مدارا با هیچکس مدارا نکند . [بیت]

گردشِ گردونِ گردان، گردنان را گرد کرد (۱) .

بر سرِ اهل تمیزان ناکسان را مرد کرد

گردشِ گردونِ گردان، این چنین دارد خمال

هر کمالی را زوالی، هر زوالی را کمال

—

در بیان فتح نمودن قلعه غزنین را بار دیگر عالیجاه جنرل نات صاحب

و از انجا طرف قلعه بامیان بجهت رهائی قیدیان رفتن

دوال (۱) قلم خوش رقم، طبل این مدعا را چنین می‌نوازد که: هرگاه جنرل نات صاحب بهادر، قلعه غزنین را از دست عالیجاه شمس الدین خان فتح نمود، بعد از سه روز از قلعه غزنین معه فوج لشکر خود، بنا بر رهائی قیدیان، روانه طرف قلعه بامیان گردید. و عالیجاه محمد صالح خان (۲) که به موجب حکم سردار محمد اکبر خان، قیدیان را در قلعه بامیان برده، به مکانات تنگ تاریک جداگانه، عورتان را علاحده و مردان را علاحده در حبس داشتند.

(۱) دوال = تسمه تاپیده چرم که بدان طبل می‌نواختند

[— فرهنگ نظام]

(۲) بقول تاریخ افغانستان [ص ۱۷۵] این صالح محمد خان از پدر قزلباش و مادر پشاور و سکه کشمیر بود، که به دربار امیر دوست محمد خان منزل رفیعی داشت، ولی حین تسلط لشکر انگلیس نمک حرامی کرده باغواي موهن لال در سلک خدمتگاران انگلیس آمد، و با انگلیس‌ها یکجا به هند رفت.

[— ریم ثانی از ذوالفقارالدین سجنو پوری]

چون اسیران پنجه جفا، و گرفتاران بندر بلا، هرگاه دیدند که تکلیف قید از حد گذشته، و نزدیک بود، که طایر روح آنها از قفس عنصری پرواز نماید و رشته حیات آنها از مایوسی گسیخته گردد، و همین فکر میکردند، که تا دم حیات در قید خواهیم ماند، و یا افغانان بطریق غلامی (و کنیزک) در کوهستان خواهد فروخت. درین صورت قیدیان باهم مصلحت کردند، که الحال تدبیری باید نمود، که از آن صورت رهایی در آئینه مدعا رخ نما گردد، و تیر تدبیر را از کمان اندیشه، چنان باید زد، که بر نشانه مراد خورد.

از آنجا که قیدیان عالیجاه لارنس صاحب بهادر را در این امر مختار نمودند و صاحب مددوح سیار دانا و آزموده کار روزگار بود، یک روز صاحب موصوف پیش عالیجاه محمد صالح خان رفته و آداب تسلیمات بجا آورده، دور ایستاده شده عالیجاه مذکور از روی لطف و مهربانی، ملتفت حال صاحب مددوح شده پرسید: که چه خبر دارند بنشیند، هر چه احوال ما فی الضمیر دارند بلا سک بگویند. صاحب مددوح از کمال دانغن و شعور، به عالیجاه مذکور جواب داد که: تمام حال و احوال ما گرفتاران چون روز روشن، بر خاطر مبارک ظاهر و از آفتاب روشن تر است، احتیاج تقریر و بیان نیست، از آنجا که عیان است چه حاجت به بیان؟ لیکن بالفعل از قضای کردگار، ما اسیران در قبضه اقتدار ایشان گرفتار می باشیم، و آن عالیجاه درین مدت حبس همیشه غمخوار و مددگار

ما گرفتاران بندِ بلا هستند. بی تکلف و خوشامد میگویم که: سردار محمد اکبر خان قدر مقدار ایشان نمی داند، و جوهر حسن نیک ذاتی ایشان نمی شناسد. خدا شاهد است، اگر از ما و شما سابق ملاقات می بود، و رابطه دوستی و اتحاد مربوط! میدانید که شما را چه مرتبه و علو درجه می رسانیدم. لیکن چه فایده که مایان، امروز خود گرفتار میباشیم، لاچار چیزی کرده نمیتوانیم، و بر طبق مضمون: [مصرعه]

او خویشتن گم است کرا رهبری کند

لیکن اگر پانیوقت ایشان یک مهربانی بر ما گرفتاران پنجه جفا نمایند، عین احسان خواهد بود، که مایان را یکبارگی در مقام گندمک در نزد پالک صاحب رسانیده دهند، پس یک لک روپیه خدمت ایشان میکنم، و سوا ازین دیگر وظیفه سالیانه نیز مقرر از سرکار کنانیده خواهد شد.

عالیجاه موصوف بعد شنیدن این سخنان دلفریب صاحب ممدوح، در مقام صبر آمده چیزی در جواب صاحب ممدوح تکلم نکرده. بجهت خوردن طعام و نوشیدن آب و گردانیدن صاحبان اسیران حکم داده.

از آنجا که در اوقاتی که خبر فتح غزنین از جنرال نات صاحب بهادر رسیده بود، در آنوقت صاحبان اسیران دلریشان و پریشان یک اقرار نامه در خصوص اینکه هرگاه تمام قیدیان را در مقام گندمک پیش جنرال پالک رسانیده دادند، پس مبلغ یک لک روپیه نقد، خدمت آن عالیجاه میکنیم، و تمام عمر از

سمر این جان بخشی‌ها، مرهون احسان عالیجاه خواهم بود. و از سرکار انگلیسه بهادر وظیفه مقرری، بجهت آن عالیجاه و اولاد آن عالیجاه تا دم حیات از سرکار عطا خواهد شد، نوشته عالیجاه موصوف را داده بودند.

باز در آن روزها قاصدی از طرف کابل معه خط جنرل هالک صاحب بهادر، بخدست عالیجاه مذکور رسیده در آن نوشته بود که: اگر مهربانی کرده صاحبان اسیران را در نزد من رسانیده میدهند، هر آینه بالفعل بیست هزار روپیه نقد سر دست و مبلغ یک هزار روپیه عوض سالیانه از سرکار بآن عالیجاه عطا خواهد شد. از آنجا که عالیجاه مذکور را این سخن صاحب ممدوح بسیار خوش آمده، در فکر همین بود که بر نوشته صاحب ممدوح عمل نماید. چونکه زر عجب جواهری است فرح بخش، که از دیدن آن طبیعت در نشاط می آید، و از شنیدن نغمه [جب جب] آن، مایه رفیع ملال می شود [از آنجا] [بیت]

که وجه سرخ روی سکه داری

عزیزی! قابل صاحب عیاری!

گهی بگرفته خوبان را سر دست

گهی سیمین بران را کرد پا بست

فرح بخش درونهای پریشان

کلید قفل مشکلهای دوران

چون عالیجاه مذکور بامید لقمه^(۱) شیرین زر میخواست،

که بندوبست فرستادن قیدیان، طرف کابل پیش صاحب مدوح نماید، که درین اثنا رقعہ دستخطی سردار محمد اکبر خان بنام محمد صالح خان ورود آورده باین مضمون که :

بمجرد ملاحظه رقعہ هذا قیدیان انگریز از قلعه بامیان بجلدی کشیده باحتیاط و هوشیاری و خبیداری تمام، روانه خلم (۱) شوند، که در کابل انگریزان باز غلبه شده، افواج آنها هر چهار طرف، بجهت تفحص قیدیان متلاشی. و اسروز فردا نزدیک قلعه بامیان خواهند رسید. نظر بر آن علاج واقعه پیش از وقوع واقعه باید نمود. خبردار در بجا آوری این حکم تاخیر نباید کرد.

عالیجاه موصوف بموجب حکم سردار مدوح، طوعاً و کرهاً قیدیان را از قلعه بامیان کشیده، عزم رفتن خلم نمود، که درین اثنا قاصدی آمده خبر داد که لشکر انگریزان بر موضع تاجبین (۲) که متصل بامیان ست (۳) رسیده، با افغانان مقابله

(۱) خلم = اکنون تاشقرغان گویند، که از کابل بفاصله ۵۶۳ کیلومتر در شمال غرب واقع است. شهر قدیم خلم که اکنون خرابست بفاصله نه کیلومتر شمال آن است، در طول البلد مشرقی ۶۷ درجه ۴۲ دقیقه ۲۲ ثانیه و عرض البلد شمالی ۳۶ درجه ۴۶ دقیقه ۷ ثانیه [— قاموس جغرافی افغانستان ۱-۱۴۴]

(۲) الف: تاجبین. سجونپوری ۱۶۴: تاجبین.

(۳) بامیان = موضع تاریخی معروف در ۱۳۰ میلی شمال غرب کابل عرض البلد شمالی ۳۴ درجه ۴۳ دقیقه ۲۲ ثانیه و طول البلد شرقی ۶۷ درجه ۲۹ دقیقه ۴۱ ثانیه.

نمودند و شکست فاحش بافغانان داده اند .

چون این خبر از زبان منشی موهن لعل کشمیری (۱) که رفیق برنس صاحب بود ، بعالیجاه لارنس صاحب رسیده ، بسیار خوشوقت گردیده ، و باعث تقویت دل او گردید . از آنجا که قیدیان بسبب شنیدن خبر آمدن فوج انگریز و خوردن شکست افغانان ، یکبارگی در مقام جرات (۲) آمدند ، لیکن عقل دوراندیش مانع پذیرفتن این جرات گردیده . بعده منشی مذکور لارنس صاحب بهادر همراه خود گرفته ، پیش عالیجاه محمد صالح خان آمدند و گفتند که : مایان شنیده ایم ، که فوج سرکار انگلیسه بهادر ، فتح موضع تاجبین (۳) نمودند ، و افغانان هزیمت یافتند . و امروز فردا در اینجا خواهد رسید ، و خوب میدانیم که شما یان را طاقت و توانائی مقابله فوج انگریز بالفعل نیست ، طرفه العین درهم و برهم خواهید شد . و این مبلغان نذرانه که نقد رقم میباشد ، از دست شما خواهد رفت ، و داغ حسرت آن ، لاله وار در جگر ایشان خواهد ماند . بلکه بیم آنست که مبادا طایر وجود شریف ، در دام فوج انگلیسه بهادر گرفتار آید . بعد خرابی بصیرت چه سود ؟ و تمام عمر به حسرت و افسوس بسر خواهند آورد و فی الواقعه که مایان الحال بر شما احسان مینمائیم که چنین سخنان خیر اندیشی

(۱) این شخص با قشون اندوس در جنگ اول افغان همراه بود .

رک : تعلیق ۵۳

(۲) الف : حیرت .

(۳) الف : سجونپوری تاریخ افغانستان ۱۶۳ : تاجن .

[و به طلبی] از روی اخلاص بشما گفتیم، آینده اختیار باقی.

[بیت]

من آنچه شرطِ بلاغ است با تو میگویم

تو خواه از سخنم پندگیر خواه ملال

لازمهٔ دانایان دوراندیش عاقبت بین همین است که ما
قیدیان را رهائی دهند، و بطرفِ کابل روانه نمایند، که
بهبودی و حسنِ خدمتی و نیک ذاتی ایشان در این است. و
آنچه که رفقای عالیجاه محمد صالح خان بودند، آنها نیز همین
صالح و تدبیر بهتر دانسته پسندیدند.

آخر الامر بعد از جدوجهد بسیار عالیجاه مذکور اقرار نامه
حسب المدعا از صاحبانِ اسیران نویسانیده، و ضامنِ کپتان
تکر نصاحب (۱) گرفته و بر ضمانت نامه نیز دستخطِ تمامی
صاحبان قیدیان انداخته. و آن اقرار نامه را حجت و شفای (۲)
حیاتِ خود دانسته، که بعده جمیع صاحبان قیدیان را رهائی داده،
روانهٔ کابل نمود.

هر گاه صاحبان قیدیان از قید رهائی یافته، چون باز (۳)
تیز پرواز خود را در چهاونِ کابل پیش جنرل نات صاحب بهادر

(۱) کذا در ک. الف: تکر نصاحب. این نام را موهن لال در اسناد
مربوط بهمین واقعه ذکر نکرده [— حیات امیر، ج ۲ ص ۴۰۷ پیوسته]
و صحت آن معلوم نشد.

(۲) الف: بقی.

(۳) الف: باز شهر تیز پرواز.

رسانیدند . صاحب مدوح از رهائی قیدیان ، دستیابِ ولایت (۱) نشاط و خرمی گردیده ، نقارهای شادمانه بلند آواز نمود . و محفل جشن جمشیدی آراسته ، از بس خوش و خرمی بازارِ رقص گرم ساختند . و عنادل (۲) زبان را در گلزارِ محفل آرائی به نعماتِ دلکشای انگریزی مترنم کردند ، که از آوازه‌های حزین و سرودهای دلگزین زهره ناهیدِ فلک آب گردید .

غرض بعد رسیدنِ قیدیان ، مبلغ سه صد روپیه مشاوه بطریقِ وظیفه ، برای عایجه محمد صالح خان از سرکار مقرر نمودند . و دیگر اقرار نامه‌ها و عهد انجام همه پیچیده در بغلِ دغل خود داشتند .

بعده جنرل نات صاحب بهادر بتاريخ چهاردهم ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۲ چهتی انگریزی طرف کپتان جی ، سی (۳) صاحب باین مضمون نوشته فرستاد که : جنرل هالک صاحب هر گاه داخلِ کابل شود ، او را بگویند که : الحال از شما وقت بدی (۴) رسیده ، و نیز یک متنفس از صاحبانِ انگریز در کابل نخواهد ماند . باقی آنچه که مردم کابل بملازمانِ انگریز اذیت و سختی‌ها رسانیده در عوض آن انتقام از عماراتِ کلانِ کلانِ امرای عالی مقام کشیده شد ، سوختانیده خاکستر نموده شد .

مخلص بعد از پنج روز جنرل هالک صاحب بهادر از کابل

(۱) الف : مانند متن . ک : درایت [؟]

(۲) الف ، ک : عنادل [؟] صحیح آن عنادل است جمع عنذلیب
یعنی بلبل .

(۳) الف : جی ما سی .

(۴) الف : وقت بدلی .

روانه^۱ جلال آباد گردیده - چون در مقام کوتل رسیده ، در آنجا غازیان افغانان ، بر فوج صاحب مدوح شب خون آورده ، تمام اسباب و سامان ، از فوج مذکور بغارت بردند . و کپتان از پلتن چهل دویم ، و دو کپتان از پلتن چهل و سواران بجهت استمداد صاحب مدوح مامور بودند . یک جنگ به همراه آنها از غازیان واقع شده ، مقدار شصت آدم و افسر اسبان مقتول گردیده ، و چندین اسبان مجروح شدند .

القصه هر گاه جنرال پالک صاحب از جلال آباد باز تدارک سامان و اسباب گرفته ، روانه^۲ سمت پشاور شد ، در اثنای راه باز غازیان افغانان ، چندین شب خون ها بر فوج انگریز نمودند ، و اسباب و سامان را به یغما بردند . هر گاه فوج انگریز نزدیک دره^۳ خیبر رسیدند ، درین اثنا^۴ دو صد نفر افغانان غازیان دلاور ، چون هزیران شمشیرها برهنه بدست همت گرفته ، بر فوج مذکور حمله آورده ، اینچنین زد کوب و شمشیر بازی نمودند ، که سپاهیان پیاده از فوج انگریز ، قواعد^۵ بندوق های خود فراموش نموده خطا شدند ، و دست و پای آنها تمام آبله گردیده ، طریق گریز اختیار نمودند .

درین بلوه (۱) پنج توپ بدست غازیان افتاده و باروتخانه^۶ [بسیار] در تصرف غازیان آمده . لیکن طرفه کار این بود ، که افغانان را قواعد^۷ توپ زدن نمی آمد . اگر می آمد پس راه گذر مسدود می بود ، یک ذی نفس زنده نمی رفت .

(۱) بلوا = جنگ و قیام عامه مردم را گویند .

فی الجمله هر قدر که افواج انگریز بهادر، وقت آمد و رفت از درهٔ خیبر فی نفر یک روپیه کلدان عوض گذر به مردم افغانان خیبر داده، بعده جان سلامت از درهٔ خیبر کشیده بردند. مگر دو پلتن از دادن مبلغان انکار نمودند، آنها سه شبانه روز در کوه بند و معطل بودند. هر گاه ادای مبلغان بدستور دیگران کردند، بعد از آن راه گذر یافتند. فوج معینی (۱) جنرل هالک صاحب بهادر، که در کابل و جلال آباد از سوحتانیدن عمارات چیزی دست و پای زده، اسباب را جمع نموده بودند، و بکمال غرور و بی پروائی معه اسباب محروقه (۲) داخل درهٔ خیبر شدند، و رجعت از جنرل میکائیل صاحب هم همراه آنها بود. درین صورت یکبارگی مردم افغانان چیزی که بر بالای کوه بودند، تفنگ ها بر فوج مذکور زدن گرفتند.

در این ضمن یک جماعه پیاده سر و پای برهنه از افغانان شمشیرهای برهنه بدست گرفته، در فوج افتادند. در عرصهٔ چهار ساعت لاش ها بر لاش ها شدند. و جای بجای از کشته ها پشته ها گردیدند. و مردم ماربان و مایسان اسپان که تمام مال و از مبلغان نقد و جنس همراه داشتند، همه را غازیافه غارت نمودند. بسبب کثرت لاشهای مردگان، شش روز راه مسدود بود. هر گاه فوج انگریزان بسیار جمع گردیده، بعده (۳)

(۱) الف: متعینه. (۲) الف: مغروته.

(۳) الف: گردیده بود، بعده.

بصد مكروهې لاهن‌هاي مردگان از راه دور كرده، درميان نشيب كوه انداختند، از آن بعد راه تردد كشاده شد.

از آنجا كه اينقدر تباهي و خرابي بافواج انگريز در خراسان پيش آمد، كه از گفتن و نوشتن نيست. آنچه خواريهاي جهان و شرمساري‌هاي زمان بودند، همه عايد حال صاحبان انگريز و افواج گرديده. ميگويند كه اگر قطره غيبت در وجود صاحبان انگريز مې بود، پس زندگي بر خود حرام مې دانستند و يك گولي (۱) زهر قاتل خورده، خود را هلاك مينمودند.

ليكن صاحبان انگريز كه هر يك موسوم باسم بهادري ميباشند، اين همه خفتها و بي‌شرميا را پس پشت خود انداخته گفتند كه: پهلوان زنده خوش است.

القصه كه صاحبان انگريز بعد خرابي‌هاي جانبي و مالي و حيله وري، عمارات كابل را سوختانده، و ابواب قلعه غزنين كشيده، بارشتران نموده، روانه هندوستان نمودند. و قيديان خود را رهانيدند.

در اين اثنا حاكم جناب نواب گورنر جنرل لارد لين برو (۲) بنام صاحبان متعينه افواج خراسان شرف افزاز يافته كه: اولاً ملك خراسان زرخيز نيست، نفق كم خرج بسيار. دوماً جماعه افغانيه بي رحم سنگدل همه كوه نشين و صحرا نورد ميباشند. باين قسم جماعه مقابله و مصالحه نمودن بالفعل صورت ندارد.

(۱) الف: و يا گولي.

(۲) ك، الف: الين برود [؟] نام صحيح وي ايدورد لاو، ارل آف الين برو گورنر جنرل هند است [— رك: تعليق ۵۴].

ایشان بلا توقف یکدم قیدیان را همراه خود گرفته ، خودها را در فیروز پور رسانند ، که درخور این خدمت و جانفشانی ها که درین مهام پر آفت تمام خراسان نموده اند، مصدر عنایات و انعامات سرکار انگلیسه بهادر گردیده ، بمرتبه مناسب (۱) و عهده کلان سرفرازی خواهند یافت .

چون جنرل هالک صاحب بهادر و جنرل نات صاحب بهادر و غیره صاحبان ماموره (۲) خراسان ، مطابق حکم نواب گورنر صاحب مدوح ، قیدیان خودها را از خراسان گرفته تشریف فرمای مکان دارالامان فیروزپور شدند ، و از غم و الم شدائد خراسان رهایی یافتند . و در فیروزپور تشریفیده ، (۳) شکر حیات تازه بجای آوردند .

از آنجا که "ولایت خراسان، محل بازان و ملک هندوستان مکان زاغان" مثل مشهور است . که زاغان را به بازان آشنائی نباید . درین خصوص یک نقل [از بازان و] زاغان تصنیف عقلا و فصحا است که بعداً تمام صورت واقعه نوشته خواهد شد ، که بمطالعه ناظرین این رساله هزلیه خواهد آمد .

(۱) الف : مرتبه مناصب اعلا و عهده کلان .

(۲) ک : ماهواره [؟] .

(۳) ک : تشریفده . اما تشریفیده صیغه ایست که از مصدر جعلی تشریفیدن ساخته اند ، و استعمال یابد است .

در بیان آنکه راویان میگویند که دفعهٔ ثانی
آمدن فوج انگریز صاحب بهادر در کابل

و سوختن عمارات و چهار سطح کابل و گرفتن قلعهٔ

غزین و بردن دروازهٔ غزین از سومات هندوستان

جانب هندوستان، و رهانیدن قیدیان خود،

محض بسارکاری سردار محمد اکبر خان بود.

بلبل قلم خوش روم، در بوستان این داستان چنین خوش
الحان می شود که : هرگاه سردار فلک (۱) اقتدار محمد اکبر خان،
از روی همت و دلاوری، تمام کوهستان کابل و غزین
و قندهار و غیره که محل سهبازان غازیان بودند، از ظلمت
نورانی نموده، رونق افزای جلال آباد گردیده، عالیجاهان
جنرل نات صاحب بهادر و جنرل پالک صاحب بهادر، معهٔ افواج
در حلال آباد دایر بودند، آنها را سخت محاصره نموده تا مدت
دو ماه سردار موصوف در آنجا منزل انداز بود، و لقب را
تیار کنانید.

درینصورت صاحبان انگریز نهایت عاجز و در ششدر حیرانی
آمدند، و در دفع سردار موصوف بسیار تدبیرات در خاکه

(۱) الف : ملک اقتدار.

میکردند، لیکن پیش نرفته. آخر روی التجا سردار مذکور آورده بعرض رسانیدند، که این قدر خرابی و بدناموسی که در ملک خراسان از دست سرداران خراسان، سرکار انگریز بهادر رسیده، در مدت العمر جائی ندیدیم، و این چنین مرارت‌ها و تلخکامی‌ها گاهی نجشیدیم. [بیت]

اگر این بار جان برم ز غمت هوس عاشقی دگر نکم (۱)
این سزاهائی که یافته‌ایم کافی، و این (۲) که کشیده‌ایم
وافی است. و امیر دوست محمد خان را هم از هندوستان
طلبانیده حاضر مینمائیم. و از مبلغان نذرانه نوعیکه مرضی
و خواهش خاطر سردار خواهد بود خدمت میکنیم، بشرطیکه
پرده کار مایان از مصلحت و اعانت ایشان بعمل آید.

اولاً اینکه قیدیان مایان را رهائی بخشند. و دیگر اینکه
مایان معه فوج یکبارگی در کابل و غزنین رسیده، انتقام
خود را از تخریب عمارات کابل و چهار سطح کابل که در
آن مکنا تن صاحب را آویزان نموده بودند کشیده، بعده بلا توقف
یکدم راهی هندوستان خواهیم شد. عهد و پیمان موثق مینمائیم،
و هم دوباره این چنین هوس نخواهیم کرد.

سردار موصوف در جواب امر نمود که: کار ایشان همه

(۱) الف، ج:

این بار اگر جان برم ز غمت دیگرم عاشقی هوس نشود

(۲) ج: این محنت هائی که کشیده ایم.

رنگریزی (۱) و حمله سازی، و عهد و پیمان ایشان لایق اعتبار نیست. مگر از اهالیان ولایت انگلیسه عهدنامه بیاید (۲)، و هم از جناب امیر بی نظیر والد ماجد ما، در آنجا تشفی و تسلی گردد، و نوشته امیر بی نظیر درین خصوص موسومہ من برسد، بعد تجویز کرده نوعیکه اقتضای خواهش سرکار انگلیسه بهادر خواهد بود انشاء الله تعالی از قوه بعمل خواهد آمد.

چون صاحبان انگریز مصلحت امر سردار موصوف بجان خود منت دانسته قبول دار شدند، و الا^۱ ممکن نبود، که صاحبان انگریز دفعه^۲ ثانی، کابل و غزنین و قیدیان خود را، از سردار مددوح بگیرد. هرگاه صاحبان انگریز برور بازوی همت، قیدیان خود را خلاص نموده بودند، پس چه احتیاج داشتند، که بعد رهائی قیدیان، خود امیر دوست محمد خان را از قیدِ رنک رهائی دهند؟ رفتن صاحبان انگریز دفعه^۳ ثانی در کابل، و سوختن عمارات و گرفتن غزنین، و رهانیدن قیدیان بسازگاری سردار محمد اکبر خان بود.

وقتیکه سردار مددوح از قید والی بخارا رهائی یافته داخل کابل گردیده بود، دران وقت چه دولت و چه سامان داشت؟ فقط بدست خالی و بی سر و سامانی، چه قدر جنگ ها با فوج انگریز نمود؟ که تمام فوج انگریز را ذلیل و هلاک نموده، از ملک خراسان کشیده. و حالا که خزانه سردار موصوف از

(۱) ک، الف: انگریزی. ج: رنگریزی.

(۲) ک: بیاید.

یغمایِ فوجِ انگریز مالا مال، و اسباب و سامانِ جنگ از اتواب و بنادیق و باروتخانه و گدام همه موجود و مهیا داشت، و هزارها غازیانِ شجاع برکابِ نصرت^(۱) مآب حاضر بودند، چه نحو شد، که صاحبانِ انگریز بهادر باینقدر قلیل فوج، باز در کابل و غزنین رفتند و قیدیانِ خود را بی مقابله و مقاتله از قید خلاص کنانیده آوردند.

از آنجا که فرمانِ روایانِ خطه^{*} عقل و دانش و سریر آرایانِ کشورِ فهم و بینش کجا باین قولِ محال، تن داده، در محلِ اعتبار می آرند؟ اصلِ مدعا این است که: هر گاه عهد نامه^{*} اهلایانِ انگلستان، معه^{*} مکتوبِ مرغوبِ امیر دوست محمد خان مشعر بر تشفیِ سردارِ مدوح، شرفِ نفاذ یافته، و نیز در این اثنا خبرِ قتلِ بندگانِ شاه شجاع الملک از دستِ شجاع الدوله که ذکرِ آن در صحایفِ صدرِ مستدرج است، بسمعِ سردارِ موصوف رسیده، پس از لحاظِ خرابیِ کابل که مبادا آتشِ فتنه و فساد شعله ور گردد، ازین سبب بعدِ حصولِ عهد نامه^{*} مذکور، و ایصالِ مراسله^{*} امیرِ بی نظیر، با صاحبانِ انگریز سازگاری نموده، خود روانه^{*} کابل شده، و بصاحبانِ انگریز که در جلال آباد بودند، فهمایش نمود، که هر گاه من علانیه، با صاحبانِ سازگاری نموده [بازوی] ^(۲)

(۱) ک: نصرت بالشی. الف: برکابِ نصرتش. ج: مانند متن.

(۲) بازو = درین کتاب مکرراً بمعنی یرغمل آمده است.

قیدیانِ ایشان را رهائی و حوزه کابل و غزنین بدست ایشان
واگذارم، پس چندین فتنه ها و فساد برپای خواهد شد، که
رفع و دفع آن بسیار مشکل و دشوار خواهد شد :

اولاً همین غازیان و سرداران کابل در هلاک من دریغ
و صرفه نخواهند کرد. دوماً قیدیانِ ایشان را زیر تیغ بیدریغ
خواهد کشید. (۱) سیوماً از ایشان یک نفس زنده واپس
نخواهد رفت. تدبیری باید نمود که [بی] اشتباه و شکوک،
مطالب و مقاصد ما فی الضمیر ایشان بدست مدعا آید.

در حال ایشان در ظاهر با فوج خود مردانگی در تعاقب
ما جانب کابل تشریف فرمای شوند. اگرچه افغانان پیش
راه ایشان گرفته بمقابله خواهند پرداخت، لیکن وقت کارزار
پس پای شده خواهد رفت. و ایشان جنگ کنان داخل شهر
کابل شوند. و من پیش از ورود ایشان، از روی مصلحت با
سرداران کابل در مقام رنجش آمده، قیدیان را روانه سمت
قلعه بامیان خواهم نمود. خود هم از کابل برآمده بدر
خواهم رفت.

بعده ایشان بخاطر جمع، تخریب عمارات کابل و چهار
سطح بازار کابل ساخته، روانه قلعه غزنین شوند، که
عالیجاه شمس الدین خان بموجب فهمایش، قدری بازار جنگ
گرم نموده، و قلعه غزنین را گذاشته، طرف قلعه بامیان

(۱) الف : باید کشید. ج ، ک : مانند متن

خواهد آمد. بعده ایشان قلعه غزنین را بدست خود آورده،
لوائی نصرت برافراشته، و دروازهٔ قلعهٔ غزنین را برداشته، و
دلیل قوی دربارۀ فتح خراسان ساخته، بعده روانهٔ طرفِ قلعهٔ
باسیان شوند، که صورتِ تجویزِ رهائیِ قیدیان صورتِ
وقوع یابد.

هرگاه صاحبانِ ممدوح باین همه مصلحت و سازگاریِ
سردارِ موصوف، بعدِ فتحِ قلعهٔ غزنی روانهٔ باسیان گردیده،
چون قیدیان پیش از رسیدنِ صاحبِ ممدوح [از (۱) عالیجاه
محمد صالح خان نوعیکه بالا ذکر یافته رهائی یافته، روانهٔ
کابل شده بودند] بهمراهِ عالیجاهِ مذکور آنچه که قرارداد و
عهد انجام، صاحبانِ انگریز نموده بودند، برخلاف آن پرداخته،
هیچ نایفای آن نپرداختند.

از آنجا که رفتنِ صاحبانِ انگریز دفعهٔ ثانی در کابل
محض از سازگاریِ سردارِ محمد اکبر خان بوده و آنچه قدرت
داشتند، که باین همه خرابی ها [و شکست های] فاحش،
بکدام رویِ طرفِ کابل میرفتند؟ لیکن مثل است که "با مَلِیکِ
بساز، و دِه را بتاز". باوجودِ این همه سازگاری هم از ناسازیِ
بختِ رسیدهٔ خود چه قدر زحمت ها و خواری و محنت ها
کشیده می حصولِ گوهرِ مدعا راجعِ هندوستان شدند [فقط]
از آنجا که — خَیْرُ الْاُمُورِ اَوْ سَطُّهَا — است چیزی که از حد
اندازه بیرون می شود، در آن خلل های فاحش بسیار میشوند،

(۱) کلمات بین قوسین در الف نیست. در ک، ج موجود است.

لقمه را باید برداشت که توان خورد . از آنجا که صاحبانِ
انگریز صاحبِ داعیه میباشند ، ازین چنین شکست و فتح هیچ
پروائی ندارند، دیده شود که عاقبتِ کار کجا میسر کشد [فقط]

در بیانِ رهایی یافتن امیر بی نظیر دوست محمد خان از قید فرنگ

بزورِ بازویِ همتِ سردار محمد اکبر خان غازی، و ملاقاتِ

خالصه شیر سنگه با امیر بی نظیر و رفتن در کابل، و خوش

وقت شدن از ملاقاتِ سردار محمد اکبر خان فرزندِ

دلبند خود و غیره (۱)

امیرِ قلمِ ندرت رقم، در تحریر این مدعا چنین بیان می نماید که: هر گاه جنرل پالک صاحب بهادر و جنرل نات صاحب، معه قیدیان بموجب حکم نواب گورنر لارْد الین برو بهادر، از ولایت خراسان روانه هندوستان گردیدند (۲)، در این صورت حکمِ نوابِ ممدوح، در باب روانگی امیر دوست محمد

(۱) این عنوان در ک، الف مانند متن است، اما در ج چنین است: در بیان هر گاه جنرل پالک صاحب بهادر و جنرل نات صاحب معه قیدیان بموجب حکم گورنر صاحب بهادر از خراسان روانه هندوستان گردیدند، بعده حکم گورنر صاحب بهادر در باب روانگی امیر دوست محمد خان صادر شده و امیر ممدوح روانه خراسان گردیده.

(۲) عساکرِ برطانیه در ماه نوامبر ۱۸۴۲ [رمضان ۱۲۵۸ هـ] به تخلیه افغانستان آغاز نمودند [— افغانستان در قرن ۱۹ ص ۱۱۸].

خان، معه^۱ جمیع منسوبان و متعلقان، جانب خراسان شرف نفاذ یافته (۱). امیر موصوف در آن روز در مکان میسوره بسیار خوشوقتی نمود. و جشن آرائی (۲) کرده، تمام مردم اعلی و ادنای مکان مذکور را ضیافت نموده، گونا گون اطعام به مردم خورانید.

بتاریخ پنجم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت [۵۰۲۵۸ هـ] مطابق نهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی (۳) از مکان میسوری تشریف فرمای فیروز پور گردیده، و با نواب گورنر جنرل صاحب بهادر ملاقات نموده، و رخصت یاب گردیده. و در حین رخصت، صاحب ممدوح پانصد سوار و پیاده و چند زنجیر فیلان و شتران و چکهکرها (۴) بنا بر بار برداری، بامیر موصوف داده روانه نمود. و عالیجاه نواب غلام حیدر خان خلف امیر بی نظر که در جنگ غزنی گرفتار شده بود، در بمبئی نظر بند بوده او را هم گورنر صاحب بهادر از بمبئی (۵) طلبانیده، طرف لودیانه در خدمت امیر بی نظیر فرستاده، و حاجی کاکر را نیز بعالیجاه نواب مذکور داده.

چنانچه نواب ممدوح در لودیانه بقدم بوسی^۱ امیر بی نظیر،

(۱) پیغام لارڈ الین برو گورنر جنرل هند بتاریخ ۲۵ ماه اکتوبر ۱۸۴۲ ع

در باب رهائی بامیر رسید [—عروج بارکزائی ۱۸۵].

(۲) الف: جشن ها کرده.

(۳) ک: هجری [؟].

(۴) چکهکڑا در هندی بمعنی گردون و عراده و گاری است

[—قاموس هندی]

(۵) ک: بیئی [؟].

والد ماجد خود مشرف گردیده، مسرت اندوز شده، شب دیچورِ فراق را بصبحِ وصال مبدّل نمودند. بعد از دو ماه اسیر بی نظیر از لودیانه، مستعد ولایت خراسان گردیده. وقت ارتخاص، لارد صاحب بهادر، یک خلعت سنگین بامیر مدوح اعطا نمود. و در وقت روانگی، خود به نفس نفیس لارد صاحب بهادر، بطریق پیاده (۱) به همراه امیر بی نظیر بسیار راه رفته. صاحب مدوح در حین معاودت، مدت یکپاس با امیر بی نظیر خلوت نمود. از کمال محبت و نهایت مودت، بامیر بی نظیر، فهمایش نمود و تاکید کرد که: زنهارد زنهارد! با سرکار انگلیسه بهادر هرگز رفتار مخالفت و بدسلوکی پیش نخواهند گرفت. و با سکهان هم آمیزش و سازش خواهد نمود. و از طریق خصومت و عداوت بالکل احتراز خواهند کرد، که نتیجه عاقبت کار ندارند. و عالیجاه محمد اکبر خان را از حمله پشاور و قتل سکهان منع مطلق باید نمود.

صاحب مدوح، بعد این همه نصایح و مواظبه عاقلانه، از امیر بی نظیر دست رخصت گرفته — وَ هَذَا فِرَاقٌ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ — (۲) بر زبان محبت ترجمان مابین رانده، و وظیفه روزمره و مشاخره امیر بی نظیر تا به دره خیبر مقرر نمود، و معاودت فرمای گردید.

چون امیر بی نظیر، بقطع منازل رونق افزای سرحد ممالک

(۱) ک: بطریق اعاده.

(۲) یعنی اینست جدائی بین من و تو.

محرومه^۱ خالصه مهاراجه سنگه گردیده، کار پردازانِ خالصه شیر سنگه بموجب حکم موکل خود، در نزول منزل بطریق استقبال پیشِ امیر بی نظیر آمدند، و تعارف و ضیافت‌ها از هر قسم نمودند.

مخلص واقعه بتاریخ بستم ماه جنوری سنه ۱۸۴۳ عیسوی (۱) مطابق هژدهم ۱۸ ماه ذیحجه الحرام سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری مقدسه در شهر لاهور تشریف فرما شده، مهاراجه شیر سنگه امرای خاص و همنشین اختصاص خود را بنا بر استقبال امیر بی نظیر مامور نموده بود. و هم لوازم (۲) ضیافت و اسباب مهمانداری (۳) از هر اقسام ماکولات بوجه احسن مهیا و موجود کنانیده، بعالیجاه حکمت دستگاه حکیم عزیزالدین خان که اخص مصاحب و خیر خواه بلا اشتباه مهاراجه مددوح بود، حکم داد که اراده^۲ سرکار [ما] بجهت ملاقات امیر بی نظیر، در باغ حضوری منظور نظر است، که هم تماشای باغ دلکشا، و هم از گلزار ملاقات امیر بی نظیر، گلهای صحبت رنگین بدست آرزو، آورده خواهد شد.

سردارانِ عالیشان معه^۳ افواج شایسته و لباس بایسته، در کمال زرق برق فوراً در باغ مذکور حاضر دارند. روزِ دوم مهاراجه^۴ مددوح، در باغ بصد زیب و آرایش، که شرح آن

(۱) الف، ک: ۱۸۵۸ ع [؟] که غلط صریح است. ج ندارد.

صحیح آن ۱۸۴۳ ع است که در متن نوشتیم.

(۲) ک، الف، ج: لوازمه.

(۳) ک: جهانداري. الف، ج: مانند متن.

اگر داده شود، هر آینه^۱ شرح مطول میگردد، چون نسیم-سحری، شگفتگی بخش گلهاي باغ- مذکور گردید. امیر بی نظیر را تکلیف نظاره^۲ گلهاي بوستان ملاقات و صحبت خود نمود.

امیر بی نظیر از استشمام رایحه^۳ این معنی، خود را چون گلستان آرایش داده، متوجه باغ مذکور گردید، لیکن پیش از رفتن خود، یک قبضه شمشیر اعلی، و دو راس اسبان تازی و پانصد روپیه نقد، بجهت نثار، بخدست مهراجاه^۴ ممدوح فرستاده بود، و خود هم در تعاقب آن تشریف فرما گردید.

هر گاه امیر بی نظیر زینت افزای باغ- مذکور شد، مهراجاه^۵ موصوف، تالب- فرش بجهت تعظیم و تکریم- امیر بی نظیر چون گلبرگ از نسیم بس اشتیاق تحرک نموده، از بس شوق و ذوق- محبت هلال آسا، آغوش کشاده، یکدیگر را چون غنچه در بغل تنگ گرفتند. بعد صفا (۱) و مرحبا بخوبی سرخوش- باده^۶ نشاط ملاقات یکدیگر شدند. خیلی مدت در محفل خاص مابین شمع- مکالمه و صحبت روشن نمودند، چنانچه (۲) از صحبت- شیرین یکدیگر سیری نداشتند.

در این اثنا بحضور مهراجاه خبر رسید که: سردار محمد اکبر خان، بجمعیت سی هزار فوج- لشکر، نزدیک دره^۷ خیبر منزل انداز گردیده است، و عزیمت- هشاور دارد. در صورت شنیدن این خبر، مهراجاه از امیر بی نظیر پرسید که: سردار محمد اکبر

(۱) الف: صفائی و مرحبائی.

(۲) الف: چنانکه.

خان چقدر عمر دارد ؟ امیر فرمود که بیست و شش سال عمر او خواهد بود . باز مهاراجه بامیر مخاطب شد که : سردار محمد اکبر خان اجتماع فوج لشکر بسیار نموده است ، آیا [که] کدام اراده در دل دارد ؟ امیر فرمود که : برای استقبال ما آمده باشد . مهاراجه گفت که البته قصد بیرون آمدن از دره خیر داشته باشد ، امیر را ازین (۱) معنی خوب اطلاع خواهد بود . امیر باز در جواب مخاطب شده ، قطع ازین کلام نموده ، باز سیار بوستان دیگر سخنان محبت بنیان شدند .

بوقت عصر امیر بی نظیر باتفاق مهاراجه سوار گردیده ، تماشای پلتن پیاده مهاراجه را ملاحظه نمودند . بعد تماشای مذکور ، مهاراجه رونق افزا در بارگاه خود ، و امیر بی نظیر ، نظارت بخش باغ مذکور گردیده ، تمام شب گلچین ریاض عیش و عشرت بوده . تا مدت یکماه امیر بی نظیر در لاهور بیابان مذکور اقامت پذیر بوده ، گونگون گلهای مسرت و نشاط و آزار فرحت و انبساط ، بدامن ابتهاج می چید .

اگرچه درین اوقات از اخبار نویسان ، انواع [انواع] اخبارات از سردار محمد اکبر خان از اراده گرفتن پشاور ، بسمع مهاراجه شیر سنگه میرسیدند . و درین خصوص امرای مهاراجه ،

(۱) ج : ازین معنی خوف در دل خواهد بود ، و از شنیدن این محاکات [در اصل مهاکات] خوب اطلاع خواهد شد . امیر باز در جواب مخاطب نشد . از کلام باز سیار بوستان دیگر سخنان محبت جنیان شدند .

چندین خیالات [را] بدل خود راه داده (۱) و مشورت هائی می کردند .

آخر الامر راجا دهیان سنگه و دیگر سرداران و امیران مهاراجه شیر سنگه در خدمت امیر بی نظیر شرف احضار یافته ، از توقف چند روز دیگر ، بسیار عرض و التماس (۲) نمودند . و هم استدعای تازه عهد و پیمان ، بامیر بی نظیر کردند . لیکن امیر بی نظیر از عهد [نامه] بازه چشم پوشی کرده ، چندان ملتفت نشده ، از لاهور روانه گردید .

هر گاه امیر بی نظیر دو منزل از [در] لاهور دور شده ، آنچه که سواران و پیاده گان سرکار انگلیسه بهادر ، تا به دره خیر برکاب امیر بی نظیر مامور بودند ، همه را طرف فروز پور رخصت داد .

در این اثنا چهار هزار فوج خراسانی برکاب امیر بی نظیر آمده حاضر شدند . و از فوج سکهان امیر را بقدر سر موی اندیشه و خیال نبود . و در دل سکهان ، خوف و هراس ، از فوج خراسانی بسیار بود . لیکن در عرض راه هیچکس از سکهان ، سرشورش از گریبان خود بالا نکردند . و یک سردار از سکهان همراه رکاب امیر بی نظیر ، در خدمت گذاری حاضر مانده ، که در هر منزل ضیافت کنان ، بکمال اعزاز و اکرام ، امیر را داخل دره خیر نمودند . بعده امیر سکهان رخصت یاب گردیده ، و بعطای خلعت

(۱) الف : ک : راه کرده . ج ، الف : مانند متن .

(۲) الف : التماس هم نمودند .

فاخره از خدمتِ امیر بی نظیر دوست محمد خان سرفرازی یافته ،
راجعِ لاهور گردید .

هر گاه امیر بی نظیر تشریف فرمای درهٔ خیبر گردیده و
طایفهٔ افغانانِ خیبر (۱) از مقدمِ امیر بی نظیر، ابواب [قلعهٔ خیبر]
فرحت و ابتهاج بر چهرهٔ حالِ خود کشادند و به پیشِ امیر
آمده ، مراسمِ تسلیمات بجا آورده ، در زبانِ افغانی مبارک بادی
میدادند، و خوشیها میگردند تا مدتِ پنجروز، امیر را توقف داده ،
انواع انواعِ مهمانداری و ضافت‌ها نمودند .

بعد از پنج روز امیر بی نظیر از درهٔ خیبر بر آمده ، بقطعِ
منازل تشریف فرمای جلال‌آباد گردیدند . سردار محمد اکبر خان
بشنیدنِ این مژدهٔ دلکشای فرح افزای [نزع زدای] ، عندلیبِ
زبان را باین ترانه مترنم ساخت : [بیب]

بر این مژده گر جان فشانم رواست

که این مژده آسایشِ جانِ ما ست

پای برهنه دوان دوان رفته ، سعادتِ قدم بوسی امیر والدِ ماجد
خود حاصل نمود . و دیدهٔ رَمَد (۲) کشیدهٔ مهاجرت و مفارقت را
بجواهر سرمه لقای (۳) مسرت افزای غمزدای قبله گاهِ خود نورانی
نمود . و از بس شوق و افتراق این قصیده را ازبر خواندن گرفت .

(۱) ک : افغانان خیر مقدم امر بی نظیر [؟] . در ج هم این جمله
مشوش است . از الف تصحیح شد .

(۲) رَمَد = دردِ چشم است . در الف : امید کشیده .

(۳) ک : بقای .

قصیده (۱):

فغان که از حرکاتِ سپهر کج رفتار
فتاد طرحِ جدائی میانه من و یار
زمانه پیش من آورد آن چنان روزی
که روشنم شد از آن [روز] معنی شبِ تار
هر آن گلی که ز گلزار وصل او چیدم
ز هجر بر دلم آمد هزار نشترِ خار
بدامن مژه رفتن [ز] طرفِ خارا خس
به پلک دیده ستردن، ز روی صحرا خار
به قعر چاه فتادن ز آسمان بلند
بغرقِ مر (۲) شدن از دشت، جانبِ کهسار
هزار لقمه بدنِ ربودن از دمِ شیر
هزار عقده بناخن کشودن از دمِ مار
ازین مخاطره گر صد هزار پیش آید
بیه از جدائی یاران، هزار بار هزار
بجست و جوی تو آم یَا لُغْدُ و (۳) و الْاَصَال
بگفتگوی تو آم بیا لُعْشِی و الْاَبْکَار
اگر بیابانِ روم، باغ داغ دِل گردد
و گر بگل نیکرَم، گل بچشم آید خار

(۱) در نسخه ج از کلمات [بای برهنه ...] تا آخر این قصیده نیست.
در الف، ک مانند متن است.

(۲) الف: برق تر.

(۳) یعنی سحرگاهان و شبانگاهان

[اگر به یوسف مصری نظر کنم بی تو:
بود برابر چشم چو گرگِ مردم خوار]

من از تو دور ندانم که خواب راحت چیست
چگونه هست شکیب و چگونه هست قرار

سحر که سرخ چمن راه بوستان گیرد
بمنزل تو درایم بصد فغان چو هزار

گاهی چو حلقه نهم چشم خون فشان بر در
گاهی چو کاه نهم روی زرد بر دیوار

بگرد آن در و دیوار کردم و گویم
بآه و ناله، که ای کردگار لیل و نهار!

تو آن امیر سفر کرده را بمن برسان!
از آن دیار فرنگ، و باین دیار بیار (۱)

سردار محمد اکبر خان، بعد اتمام این قصیده حزین،
سر خود را بر قدم مبارک امیر گذاشته، خیلی مدت افتاده
بود، و از سحاب دیده، اشک می بارید. و امیر بی نظیر نیز
چون ابر نیسان (۲) میگریست. و از طرفین نوایر درد فراق

(۱) این قصیده معلوم نیست که مال کیست، از جمله پسران امیر،
سردار احمد خان شاعر صاحب دیوان فارسی است و سردار غلام حیدر
خان هم اشعاری گفته. ولی راجع بسردار محمد اکبر خان چنین
چیزی نه خوانده و نه شنیده ایم. شاید که سردار موصوف شاعر
نبود، ولی شعر فهم و سخن شاس بود.

(۲) الف، ج: نیسان چشم بار، از طرفین

سر بفلک کشید.

آخر الامر امیر بی نظیر از روی مهر پدری، سردار مذکور را در بغل عنایت و اشفاق خود گرفته، سر و چشم فرزند را بوسه داد و گفت که: ای لختِ جگر من! و ای نور دیده من! و ای جانِ پدر! و ای روح و روان من! اگرچه از فضل الهی جل شانہ است لیکن به سببِ دلاوری و جوان مردی آن فرزند دل بند، که از بندِ فرنگِ رهایی ناممکن بود، صورتِ رهایی در آئینه مرادم جلوه نما گردید.

سردارِ ممدوح در حواب التماس کرد که: این همه از تأییدات الهی جل شانہ و سیانِ برکاتِ آن قبله گاهی متصور! اگر والی بخارای شریف سلسله نظر بندی در پایم نینداخته بود، چگونه روا میداشتم که آن قبله دوجهان اینقدر مدت، با این همه اهل و اعیال و اطفال، در قید انگلستان متردد خاطر باشند. باو خودیکه امیر بی نظیر چقدر جنگهای و دلاوری ها با فوجِ انگریز بهادر نمودند هم بر اسیر قادر نشدند. باز هم امیر از روی مصلحتِ وقت و معاینه صورتِ نفاقِ سردارانِ خراسان، خود بخود آمده، استیلام صاحبانِ انگریز نمودند. و اوشان هیچ یک انصاف نکردند، بلکه بمقتضای بی انصافی و حق ناشناسی، اسیر را چون اسیران، روانه هندوستان نمودند. و من بی حضور آن کعبه و قبله چگونه زندگی میکردم؟ الحال اراده همین بود، که بیاری عنایتِ ایزد باری جل شانہ، و اعانتِ حضرت رسالتِ پناهی، لوائِ نصرتِ اتمای

اسلام در ولایت نصب مینمودم .

امیر بی نظیر ازین تقریر دل پذیرِ سردارِ محمد اکبر خان، نهایت خوشوقت گردیده، سردار بلند اقتدار را در آغوش عاطفت گرفته، سر و چشمش بیوسید و تحسین کرد (۱) .

از انجا که در این مقام نقلِ بازان و زاغان بسیار مناسبِ حال افتاد. نقل است که : طبلة (۲) بازان در یک جزیره که بنزّهت و صفا، دمِ موافقت با بهشتِ برین میزد، و در آن جزیره مسکن و ماوای خود ساخته، فارغ البال، بال افشانِ استراحت و آرام بودند. و طایفه زاغانِ ظلمت سرشت راصعوه خیالِ تصرفِ آن مکانِ جنت نشان، در هوای خاطر بسیار بود. لیکن بسبب زبردستی و زندگی بازان جرات کرده نمی توانستند، و همیشه تدبیرات را در خاک میکردند.

آخر از قضای کردگار، و گردشِ لیل و نهار سرکرده بازان، که شهبال نام داشت، بالِ صحتی در دامِ بیماری

(۱) درینجا غیر از نسخه ک در نسخ الف، ب، ج سه و چهار بیت در مدح اکبر خان آمده که باختلاف عبارات در هر سه نسخه وارد است، ولی هیچ وزن و قافیه و قیمت ادبی ندارد، و نمیتوان آنرا شعر بلکه نظم گفت. چون بکلی بیفایده بود، حذف شد. اما حکایت مابعد نیز فقط در ک، الف موجود است در دیگر دو نسخه نیست.

(۲) طبلة = چیز پست از مو بالته که باز داران در دست داشته چون آنرا بهوا پرانند، باز آمده بر دست صاحب خود نشیند] — فرهنگ نظام ۳-۶۳۵]. درینجا مقصد از طبلة بازان نوعِ اصیل باز شکار پست.

پیچیده، چند مدت در جزیره رنجور بود. از آنجا که بموجب عادت و عرف، تبدیل مکان مریض به محل دیگر ضرور و لازم است، سرکرده^۱ بازان حسب مصلحت امرای خود، بنا بر شفایابی، از مکان اصلی نقل نموده، بمکان دیگر رفت. هرگاه دفع بیماری شهبال گردید، پیاده آرامگاه اصلی خود، باسرا^۲ حکم رفتن جزیره اصلی داد.

زاغ قلم سیه رقم، بر شاخسار این مدعا، چنین غوغای بیان می نماید: چون زاغان، جزیره^۳ بازان خالی یافتند، وقت را فرصت یافته، از روی خام طمع و سیه بختی خود آمده به مکان بازان نشستند. و آشیانه ها در جزیره طرح نموده، بال افشان سرور و انبساط بودند و بر رسائی عقل و هوش خود، بال تحسین می کشادند، که عجب جزیره^۴ بازان، بی رنج و محنت، بدستم افتاده. و تا [چند] مدت، زاغان، در مکان بازان، فارغ البال سیه روزگار [ی] خود بسر می آوردند.

روزی عنقا سرکرده^۵ زاغان رؤسای خود را طلبانیده مشورت نمود که: این جزیره، آرامگاه بازانست، [و مدت است که] مبادا بجهت تفرج رفته باشند. گاه باشد که یاد آرامگاه اصلی خود نموده معاودت (۱) نمایند. و مایان حریف^۶ مقابل^۷ بازان نیستیم. همیشه فتح از بازان، و هزیمت از طرف ما زاغانست. درین باب خفتاش (۲) عقل شما، در شب این مصلحت چه

(۱) معاودت = بازگشت

(۲) خفتاش = شهره

پرواز مینماید ؟

چون عتقا را با بوم (۱) شوم دوستی بود، با اسرای خود برای مشورت و صلاح این امر، پیش بوم رفته، سرگذشت تیرگی روزگار خود بیان نمود. بوم ساعتی صحرا نورد ویرانه فکر و اندیشه گردیده، باعث سرکرده زآغان گفت که : شما یان به حسب ظاهر، ناب مقابله بازان ندارید، و طایر فتح [و] نصرت، همیشه صید سر پنجه اقدار بازان است، و جیفه (۲) هزیمت، نصیب شما زآغانست.

بهرتر است که بگفته خردمندان "علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد" اگر ترک مکان بازان نموده جای دیگر رفته، آشیانه پذیر شوند، عین مقرون مصلحت و بهبودی (۳) است. و الا بسیار زحمتها خواهید (۴) کشید، تا از چنگ بازان رهائی یابید ! مکر عقلای دانشمند و بلغای ارجمند، تدبیرات را در هر امری از امور روزگار جایز دانسته اند. خصوصاً در نحو این مقدمه مصلحت بهتر از اتفاق نیست. هرگاه در ظلمت کده ضمیر ایشان چراغ اتفاق روشن است، باری چند روز طوعاً و کرهاً در مکان بازان، روزگار خود را بسر خواهد آورد، و الا محالست.

(۱) الف : شوم بوم

(۲) جیفه = مرداری

(۳) الف : بهبودی

(۴) الف : خواهند کشید بایند.

درینصورت عنقا سرکرده^۱ زاغان، روی طرف^۲ امرا^۳ خود گردانیده بآنها گفت که: از ویرانه^۴ طبع^۵ بوم، چنین مصلحت سر زده^۶ - الحال شما یان بچه [پیروی] مصلحت میل دارید؟ امرا^۷ زاغان بال^۸ همت را تکان داده گفتند که: مایان همه در جیفه خوری اتفاق ثابت قدم می باشیم، و کرکس وار بچنگال و منقار^۹ جلادت و بهادری دیمار از روزگار^{۱۰} فرقه^{۱۱} بازان بر می آریم، و روی همت را از کارزار^{۱۲} بازان نخواهیم تافت^{۱۳} - جان را نثار این راه خواهیم نمود^{۱۴} .

عنقا سرکرده^{۱۵} زاغان چون این سخنان تهورانه، از امرا^{۱۶} - زاغان شنید، باری بال^{۱۷} اطمینان تکانیده (۱)، خوشوقت از بوم باز گشته (۲)، در جزیره^{۱۸} بازان رفته، آسمانه پذیر آرام شدند^{۱۹} . و قدر قلیل از زاغان^{۲۰} فلاکت زده از خود جدا نموده، بر شوارع^{۲۱} (۳) مقرر نمودند، که هرگاه اثری از بازان معلوم شود، زود خبر برسانند، که به قرعه^{۲۲} زندگی، دیمار از دماغ^{۲۳} بازان کشیده شود^{۲۴} .

از آنجا که هرگاه زاغان به تمهیدی که مذکور شد، دام^{۲۵} - حیل^{۲۶} وری در راه^{۲۷} بازان انداخته، بخاطر جمع در جزیره^{۲۸} بازان نشستند^{۲۹} . چون روزی شهبال سرکرده^{۳۰} بازان، هرگاه یرو بال^{۳۱} صحتش از دام^{۳۲} بیماری رهایی یافته بمقتضای حسب^{۳۳} الوطن^{۳۴}

(۱) الف: تکیده.

(۲) الف: باز کشیده.

(۳) شوارع = جمع شارع، به معنی شهره.

بال افشان (۱) هوای جزیره مکان مألوفه گردیده. هرگاه در عرض راه رسید، وزیر با تدبیر شهبال به شهبال گفت که: همیشه کبکان مراد طعمه کام آن خدایگان باد! مدت است که جزیره را گذاشته ایم، مبادا از اصناف طایران خام طمع، از روی جهالت و رذالت خود رفته، دران جزیره آرامگاه خود ساخته باشند، و دام حيله وري نوعیکه خاطر خواه آنها باشد، در راه مدعایم افکنده باشند، و مایان غافل بر سر آنها برویم. پس تیریکه در کمان حيله خود داشته باشند بر هدف جانم زنند و چشم زخم هزیمت برسد.

مقرون مصلحت اینست: که اول جاسوس فرستاده، خبر بگیریم، که چه نحو صورت دارد؟ شهبال بوزیر گفت: که کیرا مجال از طیوران است، که چنین حرکت نمایند! همچنین برابر میرویم، احتیاج فرستادن جاسوس نیست. باز وزیر عرض نمود: [مصرعه]

مرد آخر بین مبارک بنده است

چون احتیاط و عاقبت اندیشی، کار پادشاهان ولایت عقل و دانش است آخر بموجب صلاح وزیر، جاسوسی را تعیین و روانه نمودند، و خود روزی چند در عرض راه بانتظار خبر، توقف کردند. جاسوس عود (۲) نموده گفت: ساحت (۳)

(۱) الف: بال افشای.

(۲) عود = باز گشت.

(۳) ساحت = میدان و صحن سرای.

دارالملک امیر، نزهتگاه و نزول زباغان ظلمت سرشت شده،
[سراشق استقامت کنده، ثابت قدم] و آماده خصوصت و
منارعه اند.

شهبال بامرا گفت: چون نخچیر را پرتو چراغ عمر بهایان
رسد، با ضیغم آغاز ستیزه نماید. اکنون درین امر مصلحت
چیست؟ امرا گفتند: تدبیر و اندیشه در دفع آنها لازم نیست (۱)
همین که همه را بیمن اقبال ملک کشای امیر، اسیر و دستگیر
نموده، و مستقر سریر تخت گاه خود میگردیم.

شهبال گفت: فرقه (۲) زباغان بحیله وری و بازندگی
مشهور اند، تا بوجهی از وجوه دلجم پناه بحصار اطمینان نبوده
باشند، قدرت ارتکاب چنین جرأتی ندارند. دشمن هر که باشد،
از خصوصتش ایمن نتوان بود، و سر رشته محافظت حال و ضابطه
احتیاط و دور اندیشی، از دست نباید داد. قدیر (۳) و حقیر
خصم را از یک دودمان و سلسله باید شمرد. [بیت]

خصم را عاجز شمردن نیست آئین خرد

یک شر و بنیاد صد خرمن کند زیر و زبر

عقلا گفته اند که: کم سه چیز را بسیار باید دانست:

اولاً مخاصمت اعدا است، که هر فتنه و خللی که از بسیار

(۱) الف: لازم است، شان بیوجودان را چندان اعتنا و وقعی نمی باشد.

چنین که میروم همه را به یمن

(۲) ک: قرعه [۹]

(۳) یعنی دشمن بزرگ و نیرومند و دشمن کوچک.

او آید، از کمتش نیز بوقوع انجامد. و دیگری بیمارست،
 که اگر در علاج اندکش نپردازد عنقریب دست تسلطش
 قوت یافته، معموره حیات را زیر و زبر سازد. سوماً آتش است
 که شراری از آں در نیم نفس، عالمی را بسوزاند. [بیت]
 هر دشمنی که هست، قوی بایدش سمرد

کز پشه ضعیف شود فل در عذاب
 بر هر تقدیر اگرچه غافل بر سر دشمن رفت، و بخدعه و
 فریب، خصم را عاجز و زبون ساختن، دسر مرتبه شجاعت
 ارباب صول (۱) و قدرتست، نه یت چون تنبیه خود ناشناسان
 بی ادب و گمراهان فساد طلب، بهر یک از صدر نشینان کشور.
 قدرت، بهر وضعی (۲) که پیش رود واجب است. [بیت]

نا بیم تازهانه نماند کمت را
 بر راه راست کتی نهد از سرکشی قدم
 آنچه بخاطر میرسد آنست که: اگر همه بیک مرتبه داخل
 حزیه سویم، ممکن که آنها از راه احتیاط، طرح تمهیدات نموده
 مستعد محاربه باشند، و نیرنگات (۳) و حیلها که در نظر
 دارند، بخاطر جمع بظهور رسانند. اگر نسیم فتح از پرچم
 علم اقبال ما حرکت آید، ما را انواع رنجهای باید کشید، که

(۱) صولت = هیبت و دبدبه.

(۲) الف: وصی.

(۳) ک: تیر نگاه [؟]

سدِ تدبیرات آنها را بشکنیم. و گاه باشد، که همه متفرق گشته، نتوانیم که بطریق لازم انتقام از آنها بکشیم. و اگر نصرت جانبِ آنها باشد، بسیار سعیها باید کرد تا از چنگِ عقوبتِ آنها نجات یابیم. رای سلیم آنست که [از پلور (۱) خود] قلیلی سپاه را جدا کرده پیش فرستیم، و خود با لشکریان از راه دیگر رفته، بحوالی جزیره پنهان گردیم. و چون آن گروه بازآغان آغازِ جدال کنند، از راه مصلحت بعجزِ اعتراف کرده امان خواسته فراری شوند. و بعد از آنکه زآغان بخاطر جمع، بجای و مکانِ خود قرار گیرند، از کمین درآمده غافل بجزیره داخل گردیم، و همه آنها را بجنگ آورده نگذاریم که احدی جان سلامت بیرون برد.

چون عقدِ این امر و تدبیر انتظام پذیرفت، بنحویکه ذکر یافت، شهبال معمول ساخته، همه زآغان را اسیر ساخته، بطریق خاطر خواه سزا و جزای به آنها دادند، و خود بسریر عز و احترام بولایتِ جزیره خواهش خود مستقر گردیدند.

از آنجا که پادشاهی نقش خاتم کسی است که بزمِ معاش و سلوک را از مصباح رعایت حد و پایه خود مجلی ساخته، دست از صیانت حال و مرتبه خود کوتاه نسازند، و به تلاش و وسعت دستگاه و حب ریاست و جاه، از بساط آرسیدگی و قناعتِ نفس قدم بیرون نگذارد، و موافقِ رویه و سلکِ موروثی خود زندگانی

(۱) پَلَو = کلمه پشتوست، یعنی از جانبِ خود.

کند، که اگر [در] روزگار راحت و عافیت موجود است، در عالم سلامت نفس و عدم داعیه است. اگر فی الواقع زاغان را از سیه بختی، نایره^۱ بلند پروازیها مشتعل نگشته، تلاش هم چشمی شهبال نمیکردند. پیوسته صدر نشین آشیان عافیت و بالاگود^۲ هوای اوج عافیت و فارغیالی می بودند. بدانکه همیشه راحت هم سفر اهل قناعت، و عزل و شرمساری در سراغ خانه^۳ ارباب منصب است: [بیب]

با قناعت عافیت پیوسته باشد همعنان

در سراغ خانه^۴ منصب بود سیلاب عزل

از آنجا که ارباب بصیرت و دانائی را یک نکته کافی است. هر گاه صاحبان انگلیسه بهادر هوس تسخیر ملک خراسان نمی کردند، هر آینه این همه خزاین و دقایق و گداز و انواب و دواب از قسم اسبان و شتران و غیره که بعد از آن از حساب بیرون است، و هزارها سپاه سیاه و سفید از هندوستان و انگلستان، مانند زاغان صید سر پنجه^۵ افتدار غازیان شهبازان خراسان نمی شدند فقط.

از آنجا که سلطنت خراسان آسان نیست [که نواله^۶ هر یک ارباب داعیه باشد جنت مکان] نادرشاه پادشاه باوجود حشم خراسان، بنحوای مضمون:

شغال پیشه^۷ مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی

و چندین خزاین و دقایق و اسباب رزم نتوانست، که تمام ملک خراسان در قبضه^۸ تصرف خود آورد. اگر یک کوهستان

میگرفت ، دیگر کوهستان یاغی و باغی می بود . و چندین سالها سال جنگها کرده ، هرگز بملک خراسان قادر نشد . چه جایی صاحبان انگریزان باین لشکر هندوستان که صورت زاغان بودند ، که در عرصه ده یازده ماه تصرف ملک خراسان نمایند . [مصرعه]

صید را چون اجل آید ، سوي صیاد رود

از اینجا که از مردم هندوستان چنین اجل رسیده بود ، که بی گور و کفن در حراسان ، از دست غازیان ، طعمه نهنگ دریای هلاک شدند . و غازیان اسلام که همیشه (۱) تشنه زلال جهاد بودند ، سرخ روئی دنیا و آخرت دانسته ، جان ناتوان را نثار راه این سعادت جهاد نمودند . خوشا بحال کسانی که سربت شهادت نوشیدند . وای بر حال آنها که گوی دین و ایمان خود را درین میدان معارک با نصاری باختند . (۲)

(۱) ک : همه .

(۲) در نسخه ب در بحث عودت امیر دوست محمد خان مطالبی است ، که در نسخ دیگر نیست ، و ما آنرا در ذیل مختصراً می آوریم : " شیر سنگه مقدم امیر را نهایت گرامی دانسته و ضیافتها و احترامات بجا آورد . و در حین ترخیص دو زنجیر لیل با هودج نقره و طلا و مبلغ دو لکه روپیه نقد و یک خیمه پشمینه مع تحایف نفیسه و دیگر پیشکش های لایقه بامیر موصوف داد ... بعد رسیدن امیر موصوف در پشاور ، مردم شاهوان شکارپور را که در حین مقدمات کابل مضرت دیده درهم درهم شده بودند (بقیه بر صفحه آینده ۵۸۳)

(سلسله پاورقی صفحه گذشته)

طلبانیده باستمالت پرداخته ، باتفاق خود برداشته ، حین ورود
جلال آباد روسای خراسان را احضار داده امر نمود که هر چه مال
سرکار انگلیسه بطریق یغما برده اند برایشان معاف اسب ،
اموالی که از شاهوان شکارپور که رعایای کابل اند ، آن
بموجب یاد داشت بلا عذر کم و کاست رسایده دهند
چنانچه اکثر مال شکارپوریان بمعرض ایصال درآمد .

در بیان (۱) رفتن امیر بی نظیر از جلال آباد طرف کابل

و مشورت نمودن با سرداران کابل، و گرفتن مبلغان از

سرداران کابل که از چنگ افواج انگلیسه بهادر،

بدست یغما آورده بودند [و غیره]

امیر بی نظیر قلم خوش رقم، که مسند نشین ولایت سخن دانی است، در تحریر این مدعا چنین بیان مینماید که :
هرگاه امیر دوست محمد خان در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری در ماه صفر المظفر، (۲) سفر با ظفر هندوستان نموده، رونق افزای جلال آباد گردیده، سرخوش نشه باده ملاقات سردار محمد اکبر خان فرزند دلبنده خود شده، بعده مستعد کابل گردید .

چون این خبر آمدن امیر بی نظیر، بسمع سرداران کابل

(۱) این فصل در نسخه ب، ج نیست .

(۲) سراج التواریخ مراجعت امیر دوست محمد خان را بکابل اواخر

۱۲۵۸ ه و جلوس اورا دوباره بر تخت امارت اوایل ۱۲۵۹

مطابق ۱۸۴۳ می نویسد [ص ۱۹۸ ج ۱] .

رسید، پس باهم مجموع شده، از روی مصلحت اتفاق نموده، از علمانی عظام آنجا فتوا گرفتند، که برای جهاد حاکم از بنی هاشم باید. بالفعل خلف مرحوم میر واعظ علیه الرحمه که از سادات کرام است، حاکم خود مقرر می نمائیم، و امیر دوست محمد خان و سردار محمد اکبر خان و عالیجاه محمد زمان خان و غیره سرداران، همه سرکردگان جیوش اسلام مقرر خواهد شد.

چون سرداران کابل رقم این مشورت را از دفتر خانه مصلحت خود نگارش دادند، امیر بی نظیر [بمطلع مضمون رقم مذکور] روز دوم، شمع مجلس آرائی روشن ساخته، تمامی سرداران کابل را بار احضار داده، از روی کشاد پیشانی بسرداران کابل مخاطب گردید که: الحال ما را بحکومت و ریاست خراسان هیچ مداخلت نیست، هر نحویکه صلاح و مرضی تمامی سرداران اقتضا نماید، عین مداسست، و هر که را حاکم خود مقرر نمایند، اختیار دارند. لیکن من از مدت مدید و عهد بعید، از صورت حال افغانان، خوب واقف، و از سبب آنها نهایت عارف، و ما را بهر امیر و سردار مشورت کردن ضرور است، و بر عکس آن نمودن دور از دانش و عقل است.

چون امیران را این سخن امیر بی نظیر بسیار پسند آمده، و بر مصلحت امیر همه راضی شده، گوش هوش خود ها را باصفای کلام امیر بی نظر داشتند. بعد امیر فرمود: که اولاً آبادی ملک و آسودگی رعایا (۱) از همه امورات مقدم باید، که زینت

(۱) الف: که اولاً آبادی ملک و آسودگی رعایا ست زینت پادشاهی.
دویماً.....

دلبران خط و خال، و وسمه و غازه و زینت بادشاهی آبادی
ملک و آسودگی رعایا است. دوماً آمادگی و تیارگی لشکر
و سامان بخوبی باید نمود، که صید افکنی شتقار بقوت پر و بال
است، و سرداری سردار باستمداد لشکر است. سوماً در عرصه
دو سه سال تدارک این همه اسباب گرفته، بعده کمر بر جهاد
سته آید. مثل است که "اولاً" بندوبست خانه بعد از آن
عزم سفر بیگانه" باید کرد.

سرداران کابل چون این کلام از زبان امیر بی نظیر شنیدند،
نهایت خوشوقت گردیده، از جان و دل امیر بی نظیر را به
حکومت و ریاست خراسان اختیار نموده، زمام نظم و نسق جمیع
مهام، بدست اقتدار امیر بی نظیر وا گذاشتند. بعد ازین همه
انجام و قرار داد، امیر بی نظیر بر جلوس سریر ریاست خراسان
جلوه استقرار گرفته. عالیجاه امین الله خان لوگری که خزانه
انگریز و مال تجاران و غیره، بدست یرغما آورده بود، سردار
بی نظیر او را مقید ساخته، درخواست مال غنیمت ازو نمود.
لیکن عالیجاه مذکور در قید خود راضی بود، و بدادن مال
غنیمت بسیار ناخوش بوده. آخر بعد از چند روز تمامی مال غنیمت
آورده تسلیم صندوق خانه امیر بی نظیر نموده رهائی یافت. و از
عالیجاه طره باز خان مبلغ ده هزار روپیه، و از عالیجاه خلعت خان
میمندی (۱) هفت هزار روپیه، و از عالیجاه آغا جان پنج هزار
روپیه، و از عالیجاه برکت الله خان غلزئی پانزده هزار روپیه

(۱) کذا در الف، ک، که صحیح آن مهمندی است منسوب به مهند

قط بسنخان زبانی، امیر بی نظیر حصول (۱) نمود.
 غرض آنچه که سرداران کابل مال و متاع، از لشکر
 انگریزان غارت نموده بودند، از هر یک باز یافت نموده داخل
 صندوق خانه خود نموده و سرداران مذکوره بملاحظه حفظ
 آبروی خود، مبلغان و مال و متاع مغروته، همه بامیر بی نظیر
 بی چون و چرا رسانیده دادند.

یک روز صندوق دار به امیر بی نظیر خبر داد که خزانه
 در صندوق خانه موجود نیست و سپاه نخواه میخواهد. امیر
 بی نظیر، در ساعت در شهر کابل منادی کنانید که پیش
 هر که از اسرا مبلغان سکه کمپنی (۲) موجود باشد، بلا فرصت
 آورده، در سرکار حاضر نماید و [اگر] کسی اهمال نمود،
 مورد سخت سزا خواهد شد.

سرداران کابل بشنیدن این منادی، بسبار ناخوش گردیده،
 لیکن بمقتضای "حکم حاکم، مرگ مباحات" است، لاچار طوعاً
 و کرهاً بجا آوری حکم امیر لازم دانسته، چیزیکه مبلغان سکه
 کمپنی در خزانه خود داشتند، برداشته پیش امیر حاضر نمودند.
 مطلب که امیر بی نظیر به تجویزی درجه بدرجه اکثر مال
 غنیمت از مرداران کابل، در حیث تصرف خود آورده، به تجهیز
 سامان و لشکر و هلاتن می پرداخت، و روز بروز جمعیت لشکر
 سامان گرفته میرفت. تا آنکه هوای بلند پروازی که سرداران
 مذکور در سر پیدا نموده بودند، همه را امیر بی نظیر، از سر

(۱) الف: وصول.

(۲) ایست اندیا کمپنی.

آنها کشیده، در هر باب مطیع و فرمان بردار شدند. و بعضی امرا^۱ که در حین ورود صاحبان انگریز با امیر بی نظیر، بیوفائی و دغا بازی نموده بودند، آنها از امیر نهایت در خوف و هراس بودند. امیر از روی برد باری به مقتضای "در عفو لذتی است که در انتقام نیست" از سر تقاصیر (۱) آنها در گذشته، هر یک را بخلاع^۲ فاخره سرفراز نمود و [بسیار] دلجوئی آنها کرد (۲). چنانچه آنها از بس معاینه^۳ مهربانیهای امیر بی نظیر سُرمنده و خجالت زده می شدند. لیکن امیر هر یک را بعهده خدمات لایقه مامور و ممتاز نموده از خود خوشنود ساخت.

از آنجا که خصمی را روزگار، عاجز و زیون نماید، قاعده^۴ مروت و اهلیت آن باشد، که نام خطای او نبرده، چشم از بلافی و بازخواست آنها (۳) پیوشند، بلکه در عوض بدی به نیکوئی بکوشند، ناحق جل^۵ و علی^۶ بسبب این نیکو کاری، بزم مراد مقصود ایشان را از پرتو سمع التفات، مسجل^۷ (۴) گرداند فقط.

(۱) تقاصیر = جمع تقصیر بمعنی گناه.

(۲) ک: نموده.

(۳) الف: آن.

(۴) مجلی = روشن و فروزان.

در بیان (۱) آمدن سرداران قندهار از ایران در قندهار

و رفتن فوج انگریز از قندهار و گرفتار نمودن

شاهزاده صفدر جنگ را

سردار قلم فیروز رقم ، در طی منازل این مدعا چنین بیان
مینماید : از روزیکه صاحبان انگریز بهادری بمقابله داخل
قندهار شدند ، از بس ترک تاز و زد و کوب افغانان ، همیشه
در فغان و ساعتی نکام دل بسر نمی آوردند ، و همه وقت در
خوف و هراس می بودند . اگر زرافشانی با افغانان می نمودند ،
البته اوقات گذاری میکردند . هرگاه دست خود را از زرافشانی
در آستین کوتاهی میکشیدند ، پس صورت حال خود را در
مرآت مراد برعکس میدیدند (۲) .

از آنجا که حاصلات (۳) خراسان دراصل کم ، و دیگر

(۱) این فصل در، ج نیست ،

(۲) الف ، ب : میدیدند . چون افغانان خراسان هر یک مانند کوه

جگدلی ، و بر طبق مضمون بیت

که کوه جگدلی فریاد دارد زربیار و زربیار و زربیار از آنجا ...

(۳) الف : محاصل

تحصیلِ مالیات، از افغانانِ رعایا که در کوهستان ساکن اند خیلی دشوار! تا جنگ و جدال نکنند، هرگز دلتعهد دادنِ مالیات نمی‌شوند، و مالیاتِ تقدی چندان ندارند، مگر جنس قدری غله و کاه [بوس و گوسفندان] با وصفِ جنگها ادا کرده می‌دهند. [سوماً در] آمدنِ خزاین از انگلستان باین شدایدِ راه، و زد و بردِ بلوچانِ کوهستان و افغانانِ کوه‌نشین، بس محال!

بهر صورت صاحبانِ انگریز صورتِ گذران در خراسان سخت دیده، قدری فوجِ انگریز که در قندهار دایر بودند، بشنیدنِ اخباراتِ کابل در ششدرِ حیرانی آمدند، و برای رفتنِ هندوستان دستِ دعا بر آسمان (۱) برداشتند. که درین اثنا سردار محمد اکبر خان بعد صفائی (۲) فوجِ انگریز، از کابل برای سردار صاحبان قندهار، مراسلهٔ خود را جانبِ ایران باین مضمون نوشته فرستاد: "که از عنایتِ قادر علی الاطلاق و کریم ذوالاشفاق، همیشه نسایم فتح و فیروزی، در پرچمِ لُوایِ فلکِ فوسایِ اولیایِ دولتِ اسلام در اهتزاز، و زردِ روئیِ خزانِ هزیمت، نصیبِ نخلِ جمعیتِ معاندینِ دینِ باد! از آنجا که طایفهٔ انگریزان که بهوایِ خراسان باستظهارِ بندگان شاه شجاع الملک، که بارِ فتنه و فساد را (۳) در خراسان آورد"

(۱) الف: در آسمان داشتند

(۲) این دو کلمه در ک نیست.

(۳) الف: و فساد، برغرِ عزیزم در خراسان آورده

کشاده بودند از آنجا که :

بیچاره خر آرزوی دُم کرد نا یافته دُم دو گوش گم کرد
 بسزای رفتارِ ناهنجار [خود] رسیدند ، که تمامی فوجِ
 انگریز طعمهٔ تیغِ بیدریغِ غازیانِ نصرتِ توأمانِ خراسان شدند.
 و تمام اسباب و سامان آنها بدستِ غنیمتِ غازیان افتاد .

الحال فضایی دلکشای کابل و غزنین و غیره از خس و خاشاک
 لشکر انگریز پاک و صاف شده . آن عالیجاهان بخاطر جمع ، معه ،
 متعلقان ، زود متوجه قندهار شوند ، و دولت سرای وطن مائلوفه
 را بانوار شمعِ قدومِ میمنتِ لزومِ خود متجلی سازند ، که
 شداید مسافرت و جلائی وطن بسیار کشیده اند . من بعد ازین
 آوارگی آن عالیجاهان باین همه فتح و فیروزی و تخریبِ بنیادِ
 مخالفین روا نداریم . فوراً تشریف فرمای قندهار شوید ، که باقی
 فوجِ انگریز که قدرِ قبل در قندهار مانده است ، بمجرد آمدن
 آن عالیجاهان روانهٔ هندوستان خواهند شود .

و در صورتِ توقفِ فوجِ مذکور ، پس از آن طرف ، آن
 عالیجاهان و ازینطرف اینجانب ، معهٔ جمعیتِ موفوره رسیده ،
 اخراجِ فوجِ انگریز نموده خواهد شد .

از آنجا که سردارانِ قندهار بر طبقِ نوشتهٔ سردار محمد
 اکبر خان ، همازمِ نذارک تیارگی گرفته ، از ایران زمین (۱)

(۱) ب : میگوید که والی ایران بهمراه سردارانِ مدحِ چندان
 مراعات نکرده ، بهر صورت خواهی نخواهی روزگار خود را دران
 سر زمین بسر می آوردند

بر آمده بقطعه منازل، داخل قلعه گیرش شدند. در این اثنا سه چهار صد لشکر، پیش سرداران جمع شدند. و فوج انگریز که در قندهار بودند بشنیدن خبر آمد آمد سرداران مذکور در اضطراب و یقرازی آمده، شاهزاده صفدر جنگ (۱) و عالیجاه عطا محمد خان بامیزی (۲) را در قندهار گذاشته، شکر کنان روانه هندوستان گردیدند و بزبان حال بیان می نمودند:

[مصرعه] "رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت."

چون سردار صاحبان نزدیک قندهار آمدند، شاهزاده ممدوح و عالیجاه مذکور مستعد مقابله شدند. از آنجا که سردار صاحبان را بر لشکر خود اعتماد نبود، و تمامی افغانان قندهار با سردار صاحبان در مقام مخالفت بودند، از روی تدبیر فرزانه با شهزاده ممدوح، جنگ موافقت و سازگاری در نوا آورده، شمع موافقت در بزم ساهزاده مذکور (۳) روشن ساخته، بعهد انجام داخل قندهار شدند.

سردار صاحبان قندهار و عالیجاه عطا محمد خان باهم متفق شده، بانتظام مجموعه امور مالی و ملکی میپرداختند، و توسن سرکش نفس نافرجام سردار صاحبان، بسبب مهمیز کاری حوادث روزگار، و جلازی وطن، و منازل نشیب و فراز، باری سرآخور تسلیم آورده، از رفتار ظلم عنان گیر بود.

(۱) بن شاه شجاع

(۲) ب: خلف مرحوم سردار سمندر خان

(۳) الف: موصوف.

اولاً اجرای احکام شریعتِ غُراً و ملتِ بیضا نمودند. چونکه در ایام فوج انگریز خمخانه های شراب در جوش، و علانیه بازار شراب خوری گرم بوده، همه را مققودالاثّر نمودند. و محتسبان در هر محله و کوچه بازار میگردیدند. و هر یک را نهی منکر نمودند (۱). و هندوان که بازین براسپ سوار می شدند، آنها را از سواری زین، معانت کردند، که بر پالان سواری میکردند. هر گاه سردار صاحبان، احکام شریعت غرا، موافق حکم کتاب جاری نمودند. پس رعایای خاص و عام، از حسن اخلاق کریمانه سردار صاحبان، نهایت خوشنود [خاطر] شدند، و میگفتند که: سردار صاحبان بلخکامی آوارگی وطن چشیده، و شداید غربت و مسافرت دیده اند، باری رحمدل گردیده، باحیای مراسم عدل و انصاف می پردازند.

چون چند ایام برین نهج گذشته، و اندک و غبار غربت، از دامن خاطر سردار صاحبان برطرف شده، ار مواید (۲) رنگین ریاست قندهار شیرین کام گردیدند. از آنجا که باده ریاست و حکمرانی را خمار غرور بسیار است. اولاً شاهزاده صفدر جنگ را در چنگ خود آورده، در حبس مبتلا نمودند. دویماً پیش هر کس که مبلغان (۳) سکه کمپنی بود، همه را گرفته،

(۱) الف: را از نهی و منکر منع مطلق ساختند.

(۲) مواید = جمع مایده یعنی دستر خوان.

(۳) الف: مبلغات.

در کوره^۱ آتش گداز نموده، سکه^۲ خود را جاری نمودند. و از یکروپیه دو رویه مسکوک نمودند. بدستور اصبی طرح ظلم برپای نمودند.

از آنجا "که قدر عاقبت کسی داند که مصیبتی گرفتار آید" سردار صاحبان باوجود این همه صعوبات که دیده و چشیده بودند، نسیاً منسیاً (۱) انگاشته، بیش از پیش متابعت آرزوی نفس میپرداختند. از آنجا که سالکان راه راست حقایق ساس، هرگز باطاعت نفس نافرجام نپرداخته، و قدمی بآرزوی نفس نبرداشته، بر خلاف آن کونینده عمل نموده اند. بلکه پای نفس بیهوده خیال را بسلسله^۳ خوفِ ناز حواست اخروی محکم بسته، ما یعرف^۴ گنجینه^۵ عالم را قابل ندیده، دست آرزو از اخذ حقوق مال خلق الله کوتاه نموده اند. و هر بی خبری که خار نقص و خللی در راه برهنه نائی افکند، هر آیه طراوت گلزار اقبالش افسرده^۶ خزان^۷ قهر^۸ جبار حقیقی شود، بر طبق مضمون:

[بیت]

بر تو گر امروز آسان مردم آزاری گذشت
بایدت فردا ازین آسان بدشواری گذشت
هر قدم لغزش گهی دارد بطلی (۲) زندگی
زیں ره لغزنده نتوان با گران باری گذشت

(۱) یعنی بکلی فراموش شده.

(۲) الف: طریق زندگی.

کامل عیار بوته جوان مردی کسی است، که فریب شیطان
نفس خطا کار نخورد، تا مزرعه امید خود را تشنه زلال
جویبار الطاف سبحانی نبیند، اره نقص و خالی در نخل آسایش
غمیری نگذارد [فقط]

در بیان رفتن و احبایان انگریز بهادر در هرات پیش شاهزاده کامران

بطریق رسالت ، و از دست یار محمد خان وزیر مایوس شدن

از مدعای خود

رعناي قلم زیبا رقم ، در چهره آرائی شاهد این مدعا چنین
می پردازد که : چند سال پیش از جنگ کابل و غزنین ،
عالیجاه پاتنجر صاحب بهادر ، بطریق رسالت ، بحضور شاهزاده
کامران واقعه هرات تشریف فرما گردیده بود ، که صاحب
ممدوح چند مدت در خدمت شاهزاده ممدوح ، جرعه نوش باده ،
صحبت بوده ، به تشدید (۱) میانی قصر رفیع اساس موافقت و
اتحاد میپرداخت و جهت قلعه هرات بنا بر استحکامی سر راه
روس ، بسیار تدبیرات افلاطونی و حکمتهای لقمانی بکار برده
لیکن پیش نرفت .

در این اثنا عساکر قاجار ، خارج از شمار ، بر قلعه هرات
آمده ، قلعه را چون نقطه پرکار ، سخت محاصره نموده . تا مدت
ده یازده ماه ، لشکر مذکور در دور قلعه مذکور افتاده بودند .

(۱) تشدید = استوار ساختن .

هر روز آتشِ مقابله و مقاتله شعله ور بود . بوقتِ شب از جیوش شاهزادهٔ مددوح، سواران حرار برق شتاب، از اندرونِ قلعه برون برآمده، و در لشکر قاجار، بطریق شبخون افتاده، و چندین لشکریان را مقتول و محروح ساخته، و چون بازِ تیز پرواز، باز داخل اندرون قلعه می شدند .

در آنوقت عالیجاه پاتنجر صاحب بهادر، نیز در اندرونِ قلعه هرات مددگارِ شاهزاده کامران بوده . از بدیر و بوفرِ اخراجات، بهیچ وجه من الوجوه قصوری نکرده . ناوجودیکه تمام سامان [در] گدام [و] اسبابِ آذوقه از قلعه گیان تمام شده، نزدیک بیجان دادن رسیده بودند . نا آهنگ حلاب و بهادری را از دست نداده، در قتل و قتالِ لشکر قاجار صرفه نمیکردند، چنانچه روزِ فراغت و شبِ آرام، بر لشکرِ قاجار حرام بود .

رفته رفته عالیجاه ناسمجر صاحب پای مصالحه درمیان طرفین گذاشته، و چند لک رونه، عوضِ نعل بندیِ عالی حضرت مرزا محمد شاه قاجار داده، رفعِ فتنه و فساد نمود . هر گاه لشکر قاجار راحم گردید، قلعهٔ هراب که از سِ اضرابِ اتواب، بمکست ریخت گردیده بود، صاحبِ مددوح مسلغانِ کلی خرج نموده، تعمیرِ قلعهٔ مذکور نمود . و از بیستر هم قلعه را مضبوط و مستحکم کرد .

شاهزاده کامران از حسنِ تدابیر و استمدادِ صاحبِ موصوف نهایت خشنود خاطر، و در همه باب، خاطر داری و اعزاز و اکرام صاحبِ بهادر می نمود . لیکن عالیجاه آصف الدوله وزیر یار محمد خان که نهایت ذی هوش و ذوقنون بود، در ظاهر بعالیجاه پاتنجر صاحب، در مقامِ سلوک، و هر روز رسالهٔ خوشامد

و تلافی پیش معلم دانشِ صاحبِ مدوح مطالعه می نمود. و در باطن چون زید و عمر بودند، و همیشه کمانِ کینه زه نموده میخواست، که نیز ضرر به هدفِ جانِ صاحبِ معظم الیه بزند. و بخوش اختلاطی و شیرین زبانی، در هر ماه (۱) مبلغان از صاحبِ مدوح میگرفت.

آخر کار بجای رسید که صاحبِ مدوح از توقفِ هرات به تنگ آمده ندوبست قلعهٔ هرات بجای خود ماند. لیکن جانِ کشی از صاحبِ مدوح از قلعهٔ هرات مشکل گردید، و از تزویرِ وزیر همیشه خایف بوده. فی الجمله به نجویزی طایرِ جان خود را از دامِ وزیر کشیده، چون شاهن تیز پرواز، بال افشانِ فضای انگلستان گردید.

بعد از آن عالیجاه تاژ (۲) صاحبِ بهادر باغوايِ تصرفِ کابل و قندهار و غزنین داخلِ هرات شده. عالیجاه وزیرِ یار محمد خان از آمدنِ صاحبِ مدوح در قلعهٔ هرات، ابوابِ شادی و شادمانی بر چهرهٔ حال خود مفتوح ساخته، و کلاهِ نشاط بر آسمان افکنده، بلبلِ زبان را باین نغمه بر شاخسار بیان مترنم میساخت: [بیت]

صیدِ مقصودیکه من در آسمان می جستش

در زمین اکنون بدامِ بختِ مسعودم فتاد

(۱) ب: در هر ماه مبلغ یکدولک روپیه عوض خرج از صاحب.

(۲) الف، ک: نات [؟] ب: ٹاٹ کہ نام اصلی وي ٹاٹ است

[— رک: تعلیق ۴۴]

وزیر موصوف مقدم صاحب مدوح، از جمله مددگاری بخت مسعود و طالع محمود دانسته، باز دام محبت و حيله وري در رهگذر مدعا بصاحب مذکور انداخته، و او را فریفته دانه مهرياني و شیرين زباني خود ساخته، و هر روز بزم آرائی نموده، محفل خاطر صاحب مدوح را بانوار شمع صحبت داري منور میساخت، و از می خوشگوار او را سرشار ساخته، جام مدعای خود را از اخذ زر مالا مال می نمود.

صاحب مدوح هر چند جرعه ریزی صهبای خوش نمای زر بسیار نمود، لیکن خود جرعه بکام دل نه چشیده، آخر بهزار حيله طایر جان خود را از چنگ شاهین وزیر مدوح رهائی داده، از هرات بدر رفته.

از آنجا که صاحبان انگلیسه بهادر اگرچه در مراتب دانش و عقل یگانه روزگار، بلکه افلاطون را از جمله جزو کشان عقل خود میدانند، لیکن با وزیر مدوح هیچیک تدبیر و حيله شان در بندوبست قلعه هرات بجائی نرسیده. هر چند از شاه فکر و اندیشه، اسب تدبیر (۱) خود را در میدان آرزوي تاختند، لیکن چون فیل در گل، از عدم حصول مدعا فرو ماندند. و پیاده وار در ششدر حیرانی مات شدند. و باز از رفتن هرات رخ تاب گردیده، و از وزیر موصوف بسیار ناخوش، و لاله وار داغ حسرت بر دل گذاشتند.

بعد از چند ماه وزیر مذکور شهزاده کامران را از تخت

(۱) ک: خواست تدبیر [؟].

کامرانی هرات انداخته، بر تخت حبس جلوس داد. و به سخت ترین عذابها کشته، و تمام خزاین و خانمان او را در حیّز تاراج آورده، خود بر سریر سلطنت هرات جلوس فرما گردیده و نحوی ضابطه و قانون حکم را در نوا آورده که: پیر زنی زر بمشت گرفته بی دغدغه و رفیق در شوارع تردد می نمود، احدی متعرض حال زن نمیگردید، که کیست و از کجا می آید و کجا می رود؟ و طایفه اوزبک که همیشه ترکتاز در ملک هرات می نمود، و مردم را باسیری میبردند بر آنها تاخت و تاز نموده، و دربار از آنها کسید. بلکه آنها را بمعه عیال و اطفال اسیر ساخته در هرات آورده جای داد. از آنجا که وزیر مذکور در جلادت و عقل و فراست نظیر نداشت، آخر حان به پیک حق پرداخته، و تمام اساس سلطنت هرات را در دنیا گذاشته رفت: (۱)

[پیت]

هر که را خوابگاه آخر به میان خاک است

گو چه حاجت که بر افلاک کشد ایوان را

(۱) وزیر یار محمد خان بعد از کشتن کامران بر هرات مستقلاً

حکمران گشت، و شمالاً تا میمنه فتح نمود، و در جنوب هم تا فراه قابض گشت، ولی در بین راه مریض شد، و بتاریخ سلخ

(بقیه بر صفحه ۶۱۰)

(بقیه حاشیه ۶۰۹)

شعبان ۱۲۶۷ هـ [۸ جون ۱۸۵۱ ع] در گذشت. و در هرات
 در جوار مزار حضرت مولانا جاسی مدفون شد. این وزیر دانشمند
 و هوشیار خاف لایقی نداشت. و پسرش سید محمد خان نیم دیوانه
 بود، که بعد از حندی شهزاده یوسف نواده حاجی فیروزالدین
 سدوزئی بمدد عیسی خان وریر خویش، جای او را گرفت، و سید
 محمد را قتل کرد [— عروج بارکرائی ۱۷۸].

در بیان آمدن صاحبان انگریز بهادر در ملک سندھ
و راه گرفتن از دریا و پیمایش نمودن آب دریا، و انداختن

طریق سلرک و غیره وقوعات

ملاح زورق نشین۔ سخن وری، اعنی خامه^۱ نکته پروری،
بدست یاری نادبان بیان، کشتی این مدعا را از بحر مداد چنین
ساحل مراد مرساوند: در اوقات سعادت آیات، که امیران سندھ
هر یک عالیجنابان میر صاحبان میر کرم علی خان و میر مراد علی
خان ناظمان حیدرآباد، و میر صاحب میر سهراب خان (۱) و
مشیران هر یک نواب ولی محمد خان لغاری و سید [میان] گوله
شاه و غیره امراء عالی مقام، زورق نشین دریای حیات بودند۔
صاحبان انگلیسه بهادر بجهت بنای اساس دوستی، که
— أَصْلُهَا ثَابِتٌ * وَ فَرَّعُهَا فِي السَّمَاءِ — (۲) دارد و
انداختن چهاونی در ملک سندھ بسیار سعی و تدبیرات افلاطونی
بکار بردند۔ لیکن امیران موصوف، که از پیچ و تاب امواج
دریای نشیب و فراز روزگار ماهر، و از گرداب بحر حوادث
وقوعات ملک داری، از هر قسم و رسم با خبر بودند، از روی
دور اندیشی و عاقبت بینی، هرگز صاحبان انگریز بهادر را در ملک

(۱) ج: میر سهراب خان والی خیرپور۔

(۲) قرآن، ابراهیم، ۲۴ ج ۱۳۔

سندھ نمی گذاشتند، که نکام خود، گامزنِ مدعا شوند. اگر صاحبانِ انگریز بهادر، اندک سلسلهٔ مدعای خود را در شورش می آوردند، هماندم انواع انواعِ بدبیرات صایبه پیش گرفته، کمک عساکر از سردارانِ حراسان می طلبانیدند، و چندین حکمتِ عملها بکار برده، هر وقت به مهمِ ملک داری خود میرسیدند. و صاحبانِ انگریز هم از سِ معاینهٔ تنقظ (۱) و هوشیاری میر صاحبان، صومارِ آرزوی خود را پیچده در بغل میداشتند، و حرفی از مدعای خود نمیخواندند، و جرات آمدن در ملکِ سند نمی کردند، چراکه همه نندرهای کراچی و غیره بدست امیرانِ سند بودند و راهِ تحرک نمی یافتند، و جرعه نوشِ بادهٔ انتظار می بودند و وقت می طلبیدند.

تا آنکه بعد از مدتی از قضای کردگار، امیرانِ ممدوح ایامِ عمرِ مستعارِ خود را نانتها رسانیدند، و کوسِ ارنحال ازین سپنجی سرای در نوای آورده، لوای ممات در میدانِ آخرت بر افراشتند. بعده زمامِ ریاستِ ملکِ سند بدستِ اختیار عالیجاهانِ امیران هر یک میر نور محمد خان و میر نصیرالدین خان خلفانِ مرحوم میر مراد علی خان والیانِ حیدرآباد، و عالیجاهانِ امیران میر رستم خان و میر مبارک خان و میر علی مراد خان خلفانِ میر سهراب خان، والمانِ خیرپور صورتِ قرار گرفت.

از آنجا که هر کمالی را زوالی، و هر بهاری را خزان

(۱) تنقظ = بیداری.

در پی است ، بموجب شعبده بازی فلک پر نیرنگ ، مابین امیران حیدرآباد و خیرپور بر دستار بندی دستار ریاست ، گردِ نفاق بر دامنِ اتفاق نشسته ، روز بروز از وزیدن بادِ مخالف ، آتش کینه و فساد شعله ور گردیده ، و بهیچ زلالِ نصایح و مواعظ خاموش نشده ، رفته رفته دستار نفاق را بر سر اتفاق محکم بستند .

در این اثنا صاحبانِ انگریز وقت را فرصت یافته ، در صورت دوستی رخ نهادِ ملک سنده شدند . بعضی بطریقِ رسالت ، و بعضی برای پیمایش دریا آمدند . اولاً از قانونِ فرهنگِ دانش ، نسخهٔ اخلاص و اختصاص منتخب نموده ، تعالیجاه میر نور محمد خان ، که صاحب دستار و ولی عهدِ مرحوم میر مراد علی خاں بود ، طریقهٔ سلوک و اتحاد و رویهٔ محبت و وداد در پیش گرفته ، و او را بالکل فریفتهٔ شیرین زبانی نموده .

اولاً باین مضمون عهدنامه نوشتند : که ملک‌های محروسهٔ امیرانِ سند از ابتدأ کراچی لغایتِ قلعهٔ سبزل و دیگر قلعه جاتِ ریگستان بدستور همه در تصرف امیرانِ سنده خواهد ماند . سرکارِ انگلیسه بهادر در آن هیچیک مداخلت (۱) نخواهد کرد ، مگر چهاونی سرکار واقع کوتله بر لبِ دریا انداخته خواهد شد ، و مبلغ سه لک روپیه عوضِ خرچِ چهاونی ، سال بسال از امیرانِ سنده باز یافت در سرکار

انگلیسه بهادر خواهد شد. و اگر کدام غنیمت اطرافى از خراسان و غیره بر ملک سند آمده، اهلایان دولت انگلیسه بهادر در دفاع آنها خواهد پرداخت."

هرگاه باین قسم عهد نامه، از سرکار انگریز بهادر بامیران عنایت گردیده، نهایت خوشوقت شدند. و آن را تعویذ حرز جان خود ساخته، فرحان و سادان شمه بر سعور کاردانی خود تحسین می نمودند، که از یاری بخت بلند و طالع ارجمند، این چنین عهد نامه از سرکار انگریز بهادر، بدست مراد مایان افتاد. و ازان غافل که فلک نیرنگ در پس پرده چه لعبت بازی است.

بعد از چند روز، ناز صاحبان انگریز دوازده قلم دیگر پیش نمودند. چون قلم مذکور امیران محوژ نمودند، ناز بست و چهار قلم جاری کردند. نا رفته رفته یک حلد کتاب از اقلام مطالب مرجوعه سرکار انگریز بهادر درست گردیده، اگر مفصل بیان نموده شود، دفتری خواهد شد (۱). امیران سنده طوعاً و کرهأ ناقبال اقلام مذکور پرداختند.

هرگاه صاحبان انگریز بهادر شاهد مطالبات مرجوعه را هم آغوش مدعای خود نمودند، و عهد انجام و اساس دوستی را بامیران سنده مستحکم و مربوط نمودند، بعده در صورت دوستی بجهت عزم سفر خراسان، راه تردد از دریا از امیران خواستند. امیران مدوح بمقتضای "خود کرده را علاج نیست" لاچار چشم (۱) معاهداتیکه میران سنده با انگلیس نمودند، به تفصیل در تعلیق (۵۶) موجود است.

از اخلاصِ دیرینه^۱ والیانِ خراسان پوشیده، بلکه بارِ عداوتِ آنها بر دوشِ خودها برداشته، راهِ عبور از دریا و خشکی از ملکهای خود بصاحبانِ انگریز بهادر دادند.

چون این خبرِ عزیمتِ صاحبانِ انگریز، که امیرانِ سنده راه دادند، بسمعِ والیانِ خراسان رسیده، از امیرانِ سنده نهایتِ ناخوش شدند. بلکه امیر دوست محمد خان مراسله^۲ موسوم^۳ به "امیرانِ سنده باین مضمون نوشته فرستاد که: "آن عالیجاهان همیشه از اخلاصِ کیشان و خیر اندیشان دولتِ سلطنتِ خراسان متصور، و همیشه مال گذار بودند. مدتی است که از میر^۳ بی انتظامیِ مجموعه^۴ سلطنت، ماله گذاری بجای خود مانده. علاوه ملکهای پادشاهی بمقتضای - الْمُلُکُ لِمَنْ غَلَبَ - (۱) در تصرفِ خود آورده اند، و از بی اتفاقی، اتفاقِ عزیمتِ آنطرف نمی افتد. ازینجهت آن عالیجاهان پای خود را در دایره^۵ متمردي (۲) گذاشته، سرِ اخلاص را پیچیده اند، و صاحبانِ انگریز را از ملکِ خود راه داده اند. اگر آن عالیجاهان دراین امر بالکل متعذر میباشند، پس اعانتِ خزانه بکنند، بعده من دانم و انگریزان! و لا^۶ این معنی از قوه بفعل نیاید (۳)، پس یقین دانند که: دینِ نصرانیان اختیار خواهند نمود از آنجا که: [بیت]

(۱) ضرب المثل است بمعنی "شاهی ازان غالب است"

(۲) الف: براه متمردي

(۳) الف: نمی آید

خلاف، پیمبر کسی ره گزید
 که هرگز بمنزل نخواهد رسید
 این شرط مسلمانی و اخلاص قدیم نیست . هر چه (۱) میکند
 بخود میکند ، مایان گرگ باران دیده میباشیم . [بیت]
 هر چه آید بر سر فرزند آدم بگذرد
 [مرد را باید که از مردانگی خود نگذرد]
 از آمدن انگریزان هیچ پروا نداریم . [بیت]
 آن دولتی که می طلبیدیم از خدای
 پرسید (۲) راه خانه ام و بر در آمده
 این سعادت جهاد را از خدای عز و جل میخواستم ، الحمدلله
 که این صید پیاپی خود ، بخانه صیاد می آید . خواهند دید و
 خواهند شنید ، که چگونه نخچیر سر پنجه شکار شاهین جلادت
 غازیان خراسان میشوند؟ وای بر حال آن عالیجاهان است!
 — مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَقَ اللَّهُ عَلَيْهِ — (۳) دلیلی
 است ظاهر . پس (۴) نتیجه این امر خواهند دید .

(۱) الف: هر که .

(۲) الف: پرسید خانه و خود بر درم آمده [؟]

(۳) این حدیث ضعیف است که ابن عساکر از ابن مسعود روایت کرده [— جامع الصغیر ۱۶۵-۲] معنی آن = کسیکه ستمگری را کمک نماید ، خدا بر وی گماردش .

(۴) الف: پیش پس .

از آنجا که باوجود این همه نوشته^۱ امیر بی نظیر سردار دوست محمد خان، امران سنده هیچ پی به نکته^۲ حقیقت نبرده، نوشته امیر بی نظیر را در سماعت نیاوردند. علاوه رباعیات استهزا آمیز نسبت سردار موصوف میخواندند. و با صاحبان انگریز در مقام اخلاص ثابت قدم شدند. چنانچه روز بروز سامان صاحبان انگریز از بندر (۱) فیروز پور، از راه دریا بسواری جهاز دودی و کشتی متواتر می آمد، و در قلعه^۳ بهکر جمع میگردد. و در مقام چهری (۲) چهاونی را بنا کردند. بعده^۴ در شکارپور چهاونی را قرار دادند، و دریاف ملک سنده بخوبی می نمودند و از زبان سندهی و بلوچی و افغانی کتاب هائی درست ساختند. و از غفلت امیران سنده خوب واقف شدند، که شب و روز به مطالعه^۵ ورق الخیال، و جویای چشمه^۶ آب حیوان، و از ملک داری بیخبر!

[بیت]

هر که در دام زن نیفتاد است
عقل شاگرد او چو استاد است (۳)

-
- (۱) کذا در ک. الف: از بندر بمبئی و فیروزپور و از راه دریا بسواری. ج: از بندر کراچی و بمبئی و فیروزپور. ب: از راه دریای ستلج از بندر فیروزپور بسواری.
- (۲) کذا در ک، ج. در الف، ب: چهری.
- (۳) بعد ازین در نسخه ک: بیب دیگری بود، که خوانده نتوانسته و بجای آن نقاط گذاشته اند. درب، ج نیست. فقط در الف چنین نوشته شده که معنی ندارد:
- وآنکه بر اوس پنجره کرد درس

عقل او تیره شد چو در که اوس [؟]

صاحبان انگریز، هرگاه بیخبری و بیهوشی امیران سنده دیدند خاطر جمع شدند. ".... ملخ چه خفته و چه بیدار" تصور نموده، چند روز بسبب دهد و پیمان، پای در دامن سکوت کشیدند. هرگاه از مضای آفرنده مهر و ماه، نور آفتاب حیات میر نورمحمد خان والی حیدرآباد، در مغرب سمات فرو رفته، بعده هوس صاحبان انگریز به گرفتن ملک سند زیاد شده.

قطع نظر از امیران دیگر، فقط چشم احتیاط (۱) و لحاظ، از میر صاحب میر علی مراد خان صاحب میزدند (۲). او را هم سبز باغها نشان داده، در دام محبت خود آوردند. هر چند میر صاحب مدوح، نامیران برادران خود سیار نصایح و مواعظ عاقلانه درخصوص پیوند رشته اتحاد و اتقیاد با صاحبان انگریز نموده، لیکن به مقتضای — اِذَا جَاءَ الْقَصَا عَمِيَ الْبَصَرُ — (۳) در دل امیران موثر نیفتاد، بلکه نصایح میر صاحب مدوح را قبیاح و عداوت میدانستند، و بر نوسن سرکش نفاق سوار گردیده، تیز رو میدان عناد بودند. از آنجا که کاشفان صدق و صفا را تا شکر (۴) دوستی و محبت تمام نشود، هرگز لب بحنظل خصومت و عداوت نیالاید، و تا تواند که از نشاء کیفیت می فرح افزای دوستی و اتحاد تر دماغ گردد، خود را بدر در خمار نفاق و عناد گرفتار نسازد. هرکه را زاد این مدعای توشه راه

(۱) الف: چشم حیا و لحاظ.

(۲) الف: میکردند.

(۳) چون قضا آید چشم کور شود.

(۴) ک: لشکر [۹]

مفر محبت طلبی باشد ، البته حسب المرام طی مراحل اقلیم
سعادت نموده ، صحیح و سالم بمنزل مراد جاودانی برسد :
[بیت]

تواند طی کند مردانه راه ملک و دولت را
کسی کز راه و رسم دوستداری (۱) با خبر باشد
و ذلت‌های عالم ، در سر راه نفاق و عناد مهیا و آماده است .

در بیان آمدن صاحبان انگریز از ولایت خراسان

بی حصول مدعا

و گرفتن ملک سنده و تفاق انداختن مابین امیران سنده،

و فرار سدن میر رستم خان از خیرنور، و دستار دادن

به میر علی مراد خان وعیره و فوعات

دبیر پر تدبیر قلم بلاغت رقم، در انشای این مدعا چنین نکته سنج بیان می‌شود که: هرگاه صاحبان انگریز بهادر، در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری از خراسان، هزیمت یافته، وارد ملک سند گردیدند، اولاً از روی حکمت عملی آنچه که چهاونی‌ها در ملک سند واقع سکهر و شکارپور و غیره مکانات بنا کرده بودند، همه را موقوف نموده، و تعمیرات هنگله‌ها را منهدم ساختند، تا آنکه بر هر خاص و عام معلوم گردد، که صاحبان انگریز ملک سند را گذاشته می‌روند. و حالا که این بنای طلسم بازی بود.

در صورت این طلسم بازی سه مکان از امیران سند درخواست نمودند: یکی کراچی بندر، دویمآ قلعه بهکر، سیومآ مکان کیتہ (۱). لیکن مردم بلوچان که دشمن عقل خود می‌باشند، (۱) ک: بینہ [۹] الف و ج: کیتہ که کینہ هم خوانده می شود، (باقی بر حاشیه صفحه ۶۲۱)

شجاعت و بهادری افغانان خراسان شنیده مغرور شدند. و اراکین قاعابت بین و مشیران بی خرد گزین، بامیران سند صلاح دادند؛ که انگریزان از ولایت خراسان کفش کاری خورده و هزیمت یافته، ذلیل و خوار در ملک سند رسیده اند. سابق بیک بندر قلعه، کراچی راضی بودند، و حال که پراگنده و پریشان روزگار میباشند، هوس زیاد طلبی ملک میکنند.

در این صورت، امیران به لیست و لعل پرداخته، چون افغانان ملادت نشان، پای مردانگی در دایره گذاشته، رویه، غازیان خراسان در پیش گرفته. چنانچه بلوچان کوهستان، بجهت شبخون و غارت لشکر انگریز بهادر بر پای گردیده و بی به نکته، حقیقت نبردند، که خلق افغانستان از کوهستان، و پیدایش بلوچان سند از خاک و ریگستان! خاک را بسنگ چه نسبت! فی الجمله در این اثنا رویکار روزگار دگرگون شد، صاحبان انگریز از روی مصلحت، فوج لشکر خود را جای بجای قایم داشتند. و از اراده، امیران سند خوب واقف شدند، بلکه در فکر تجویز همین گردیدند که "کلوخ انداز را پاداش سنگ است".

(بقیه، حاشیه ۶۲۰)

ممکن است مقصد کیتی باشد که بر کنار دریای سند در آخر حصه، جنوبی جیرک واقع و با دریای شور پیوسته است. عرض شمالی ۲۵ درجه ۱۳ دقیقه و طول شرقی ۶۷ درجه ۲۵ دقیقه که در حدود ۱۸۴۵ یگانه شهر تجارتی در دلتای سند بود [گزیتیر سند ۱۹۰۱]

آخر بتاریخ بیست و چهارم ماه نومبر سنه ۱۸۳۲ عیسوی (۱) از جناب گورنر صاحب [بهادر بمبئی] حکم صادر گردید، که از تمامی امیران سند دستخط به اقرار نامه^۲ جدید درست کنانیده بزودی بفرستند. و هم جنرل سر چارلس نیپیر صاحب بهادر (۲) که مختارکار از سرکار کمپنی بهادر و سردار تمام لشکر و گورنر سند بود، با میران سند در باب اقرار نامه^۳ جدید بسیار گفتگوی نمود. لیکن امیران پهلوتھی کرده حجتهای بیفایده در پیش گرفتن کردند و گفتند که: از راه دوستی از ملک خود بایشان راه، طرف خراسان دادیم. الحال هم از راهی که آمده اند، همان راه را گرفته بروند. جنرال صاحب مدوح کر^۴ة بعد آخری (۳) باز هم با میران مذکور بسیار فهمایش نمودند، که این اقرار نامه^۵ جدید را قبول کنند و الا^۶ برای ایشان بسیار خرابی خواهد شد. و میجر آترم صاحب بهادر را که خیر خواه قدیم از امیران سند بود، او را بجهت فهمایش امیران حیدرآباد نیز مامور نمود. و هم تدبیر تزویر انگیخته، عالیجاه میر صویدار خان را بوساطت وکلا بوعده^۷ دستار بندی سرداری ریاست سنده خوشوقت نموده، هیمة^۸ کلفت، در گلخن^۹ فاق امیران حیدرآباد انداخته، تابه^{۱۰} مخالفت را مابین امیران

(۱) ک: ۱۸۳۸ [؟]. الف: ۱۸۳۲. ج: ۱۸۳۶ که سنه الف صحیح بنظر می آید.

(۲) ک: چارلس پتر [؟] که صحیح آن مطابق الف، ج: نیپیر است [رک: تعلیق ۵۵]

(۳) الف: مدوح بعد آخر بار هم.

حیدرآباد گرم ساخته، خود صاحب ممدوح رونق افزای مقام سکهر گردیده، و بامیر صاحب میر علی مراد خان ملاقات نموده، از اهتزاز نسایم مهربانی، انواع انواع گلهاى الفت، در چمنستان خاطر میر موصوف متبسم ساخته، از خود یک رنگ ساخت. و انجام دستار بندى سرداري، بامیر ممدوح نموده گلهاى شور و شر را در نشو نما آورده، که میر صاحب ممدوح بجمعیت لشکر و سه عرابه توپ بر سر خیرپور واقع نونار رسیده، نسلک اتواب نمود.

امیران خیرپور هر یک میر رستم خان و میر نصیر خان و میر محمد حسن خان و میر محمد علی خان و غیره امیران غافل بودند، چون بر صورت حال واقف شدند، بعده عالیجاه رستم خان سواری خاصه واقع نونار رفته، ملاقات میر صاحب میر علی مراد خان نموده رفع فتنه و فساد نمود. در این صورت حقایق و معارف آگاه پیر میان علی گوهر (۱) در میان گردیده، سخنان دستاربندی [در] پیش نمودند.

از آنجا که میر صاحب میر علی مراد خان آرزومند این دستار ریاست، و میر محمد حسن خان خلف میر رستم خان علحده این حلوائ دستاربندی، در مطبخ خیال خام خود می پخت، و میر علی مراد خان بجای خود [ستار این] دستار مینواخت. تا چند مدت مباحثه این صیغه مجهول مطلق مابین خود امیران مذکور می نمودند، لیکن صفت مشبّه باحدی (۲)

(۱) رک: تعلیق ۵۷.

(۲) الف: لیکن تشبه به کسی حاصل نمی شد [؟]. ج: لیکن صفت تشبه حاصل نمی شد [؟].

حاصل نمی شد، و هر یک درین آرزو چون حرف علت وای وای می نمودند.

آخر روزی میر صاحب میر علی مراد خان از کوت دیچی (۱) سوار شده، در مکانِ خانپور که متصل خیرپور است رسیده، از آنجا [معتبری] خود بخدمت میر صاحب میر رستم خان فرستاده او را پیشِ خود طلبانیده، مابینِ خود، شمع افروزِ بزم خلوت شدند.

میر صاحب میر علی مراد خان [نظر] بر صیدِ مدعای خود گرفته، فی الفور فلیته^۲ (۲) تدبیر را از چکمک (۳) آرزو روشن ساخته، بر ماسه^۳ تفنگ مراد گذاشته، چنین بر نشانه^۳ نخچیر مدعا زده که: صاحب میر رستم خان، چون صیدِ مجروح در اضطراب و بیقراری آمده، طرفِ خیرپور جانبِ فرزندانش و برادر زادگان که در خیرپور بودند نوشته فرستاده، که رویکار صاحبانِ انگریز نحوِ دیگر بنظر می آید، که اراده^۳ گرفتاری مایان دارند. در این صورت توقف یکدم جایز نداشته، معه خان کوچ ها از خیرپور کوچ نموده، روانه^۳ قلعه جات ریگستان شوند. و ما هم

(۱) احمدآباد مقر حکومت میر علی مراد خان تالپور واقع عرض شمالی ۲۷ درجه ۲۴ دقیقه و طول شرقی ۶۸ درجه ۵۸ دقیقه. بمفاصله ۱۲ میلی جنوب خیرپور کاین است [— گزیتیر ۱۵۳] و درینجا ست که اکنون آثارِ مدنیت قبل التاریخ مهمتر از موهنجو دیرو پیدا شده است.

(۲) مقلوب فتیله.

(۳) کذا، مصحفِ چقمق.

باتفاق میر علی مراد خان طرفِ قلعهٔ احمدآباد میرویم. ببینیم که در آنجا چه نحو صورت از مرآتِ عاقبتِ کار رخنمای میشود.

فرزندان و برادر زادگانِ میر ممدوح، بمجردِ استدراک این معنی، دست و پای حوصله را گم کرده، در صددِ انتقال شدند. که بتاریخ بیست و پنجم ماه ذیعقده سنه یکهزار و دوصد پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری، وقتِ نصف شب از خیرپور برآمدند. سر محمد حسن خان و میر نصیر خان باتفاقِ یکدیگر معهٔ خان لوح [روانهٔ طرف مقام بهورئی شدند، و خان کوچ] عای میر صاحب میر رستم خان جانبِ قلعه جات ریگستان متوجه گردیدند. و دیگر صاحبزاده‌ها روی سویی [خود] بطرفی رخ نهاد شدند.

در وقتِ انتقال اسیران از خیرپور، در خیرپور اینچنین حادثهٔ قیامت انگیز برپای شده، گویا غوغای رستاخیز ناگهانی واقع شده. ساکنین خیرپور ملایم خواه غیر ملایم، حیران و پریشان این واقعه گردیده، اکثری روی در فرار نهادند. و بیرون خیرپور حریفان دستِ غارت بهالِ مردم مفروز دراز نمودند. چندین‌ها را از مال و اقبال سبکبار ساختند.

چون شبِ ارتحال اسیران از خیرپور در اصل تیره و از ابر و بارشِ باران تیره‌تر مانند شبِ دیجور گردیده، شدتِ باران و سرما یکطرف، و تیرگی شبهای آوارگی دگر طرف. پرده نشینان سرادقاتِ عصمت و عفت که در مدت عمر این چنین حادثه گاهی ندیده بودند، در عرض راه بسیار هلاک و ذلیل شدند.

و از بس اندوه و غم و ذلت مسافرت رنگهای ارغوانی هر یک زعفرانی گردیده، افتان و خیزان، خودها را در قلعه جات ریگستان رسانیدند. و خود میر صاحب میر رستم خان در قلعه^۱ احمدآباد متوقف بود. تا آنکه دستار ریاست و سرداری از [سر] خود برداشته، بموجب عهد انجام نامه که مابین از اصل قرار داده بودند، سر مبارک میر صاحب میر علی مراد خان گذاشته، و ملکها که تعلق دستار و سرداری داشت تفویض میر صاحب ممدوح نموده و عهد نامه موثق نوشته داد.

بعده از کون احمدآباد، روانه قلعه جات ریگستان شده. و فتح محمد خان غوری که وزیر بی نظیر و مشیر بی تدبیر میر صاحب میر رستم علی خان بود نیز گرفتار آمد. از آنجا که بیان خصایل و شمایل وزیر مذکور از تحریر و تقریر خارج است. [بیت]

بر زبان تسبیح در دل گاو خر

این چنین تسبیح کی دارد اثر

باوجود محاسن سفید، تمام شب بفسق و فجور میگذرانند (۱). اگرچه خرابی میر رستم خان، از تقدیرات ازلی توان گفت، لیکن از شومی (۲) صحبت و مصلحت وزیر مذکور متصور! از آنجا که از صحبت و مجالست گمراهان سیاه دل، و غافلان بی حاصل

(۱) درینجا چند بیت قبیح و شکسته در معایب وزیر آمده، که از نسخه ک حذف کرده اند، و در ب هم نیست. چون ابیات و جملات مذکور خارج از عفت و ادب بود، آورده نشد، فعفی محض است.

(۲) ک: لیکن شوخی صحبت.

که خارِ صحرایِ شقاوت و چغدِ ویرانه^۱ ضلالت اند، دوری و اجتناب جستن بر همه کس لازم و واجب! زیرا که صبحتِ سفله و اختلاط^(۱) ناجنس، سیلابی است که قصر نیکنامی ارباب ننگ و نام را از پایی در آورده، و صاعقه ایست^(۲) که در یک نفس زورقهای عافیت و حیات خاص و عام را بدست طوفان چهار موجه^۳ بحر حوادث و انقلاب سپارد. و هر جاهل پست فطرتی که بنا بر قلت شعور، نقد وقار را از کف اختیار، بسودای بی منفعت موافقت آن گروه قبایح کردار داد، هرگز درمی از زرِ کامل عیار فیروز بختی و اعتبار در جیب تصرف خود ندیده. [بیت]

ز هم صحبتانِ دَغَلِ اختلاط

ضرور است بر خاص و عام احتیاط

ندانند حقِ نمک خوارگی

ز انصاف دوراند یک بارگی

ز تلبیس گرم است بازارِ شان

بود یار بازی دِهِ کار شان

باده^۴ مصاحبت آن بی باکان نا پاک از بیهوش داروی خدعه و حیلہ مغشوش، و دیگ یاری و معاونت آن دغل پیشگانِ بی ادراک از آتش عناد و خسران در جوش است، و از بوی گلِ آشنائی آن نا آشنایانِ طورِ وفاداری، بهیچ شامه رایحه^۵ انتفاعی نرسیده. و از زبانِ اختلاطِ آن مخالف نوایانِ مقامِ ناراستی،

(۱) الف: و خلطِ ناجنس.

(۲) ک: و صاعقه زشت.

ز سزمهٔ وفا، گوشِ هیچ بزرگ و کوچک نشنیده (۱) .



(۱) در نسخه ب بعد از ذکر معایب وزیر فتح محمد خان غوری این حمله آمده ، که در نسخ دیگر نیست: فی الحمله خرابی امیران خیبرپور از شومی چنین وزیر پرتدبیر بعمل آمده ، و دیگر از هیله سازی و فریب بازی شیخ علی حسن هندوستانی که وزیر مدارالمهام میرعلی مراد خان است ، این همه تفرقه در ملک سنده افتاده ، که فتون هیله وری او چه بیان شود .

در بیان رفتن جنرل سر چارلس نیپیر صاحب بهادر در کوٹ دیجی

و فرستادن میجر آرم صاحب بهادر میر صاحب میر علی مراد خان

در تعاقب میر رستم خان وغیره [میران] و منهدم نمودن

امام گهر و رفتن میر رستم خان در شهادت پور (۱)

وغیره وقوعات

رستم داستان قلم، که پهلوان میدان سخن طرازیست، در معارک این مدعا چنین جلو ریز بیان میشود که: در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری بعد قرار شدن میر رستم خان از خیرپور، جناب سر چارلس نیپیر (۲) صاحب بهادر، معه جمعیت سواران و پلتن و توپخانه از سکهر سوار شده داخل قلعه دیجی گردیده. از آنجا میجر آرم صاحب باتفاق میر صاحب میر علی مراد خان را در تعاقب میر صاحب میر رستم خان وغیره امیران، مامور قلعه جات ریگستان نمودند. چنانچه میجر آرم

(۱) در شمال شرقی حالا بمفاصله ۱۵ میل و در چهل میلی شمال

شرقی حیدرآباد واقع است. عرض شمالی ۲۵ درجه ۴۹ دقیقه

و طول شرقی ۶۸ درجه ۴۴ دقیقه، که از مربوطات هالاست

[گزشتیر سنده ۷۶۹].

(۲) ک: پتر [؟].

صاحب، در قلعهٔ ریگستان با میر رستم خان ملاقی شده بدل جوئی میر موصوف پرداخته، خاطر جمعی تمام داده انجام نمود که: بعد مراجعت امام گهر ایشان را به همراه خود گرفته بر مسند خیرپور بدستور اصلی جلوس خواهم داد. و تا زمان مراجعت من در اینجا در قلعه توقف داشته باشند.

صاحب ممدوح بعد ملاقات میر موصوف و انجام مذکور، عازم جانب امام گهر (۱) که در اینجا عالیجاه میر محمد خان که مشهور به کهو کریست که بیک قطعه مرغ خروس دیگ مطبخ خانه اش در حوش اسب متوقف بود. هر گاه که عالیجاه مذکور، خبر آمدن صاحب ممدوح شنیده، چون مرغ نیم سمل در طپیدن آمده، قلعه امام گهر را گذاشته، مانند مرغ پریده، طرف حدود حسلمیر (۲) رفته. میجر آترم صاحب بهادر در قلعهٔ امام گهر رسید، آنچه که اسباب و سامان در قلعهٔ مذکور، افتاده بود، همه را در تصرف آورده، دیوار قلعه را با ضرب اتواب و آتش باروت بخاک برابر ساخته. ازان بعد مراجعت فرمای گردیده پیش میر رستم خان آمده.

لیکن میر موصوف پیش از ورود صاحب ممدوح، جانب شهدادپور تشریف برده بودند. صاحب موصوف بسیار افسوس خورده، که میر رستم خان عبث خود را حراب کرده. هر گاه میر ممدوح

(۱) این جای اکنون بنام تندو سیر امام تالپور در جنوب شرقی خیرپور بفاصله تخمینی ۲۰ میل واقع است.

(۲) ک: جلمیز [۹]. الف: جیسر. ب، ج: جیسلمیر. صحیح است.

داخل شهدادپور گردیده در آنجا ده دوازده هزار لشکر بلوچان پیش میر موصوف جمع آمدند . هر یک از بلوچان لاف و گزافهائی میزدند . میر صاحب میر رستم خان از روی مصلحت میر محمد حسن خان ، خلف خود را بمقتضای : [یت]

گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود

ما را نه جوال و نه رسن خواهد بود

بسرکردگی لشکر بلوچان در شهدادپور گذاشته ، خود میر صاحب میر رستم خان و میر محمد نصیر خان روانه حیدرآباد پیش امیران حیدرآباد شدند .

در این اثنا وکلای امیران حیدرآباد جداگانه ، چنانچه سید محمد تقی شاه از میر حسین علی ، و آخوند بچل عطار باشی از میر صوبدار خان علحده ، و از میر محمد خان علحده بحضور جنرال چارلس نیپیر صاحب بهادر رسیده ، هر یک از وکلای مذکور بمدعی موکلان خود نفقات مخالف نوا ، از قانون تدبیرات خود بنواختند . و هیچ یک از وکلای مذکور در مقام موافقت ، چنگ مدعی سازگاری نخواستند . و مانند زیر و بم در نوای مایوسی بودند .

صاحب مدوح از هیچ یک وکلا نفعه مطالب را بگوشه سماعت نمی آورد ، و طلبه مدعی مافی الضمیر خود را مینواخت . و وکلای مذکور حیران و پریشان ، در پیش منشیان (۱) و

شاهوکاران رفته چاره^۱ مطلب خود می طلبیدند، لیکن از کسی بجز یاس (۱) سخنی دیگر نمی شنیدند. وکلای مذکور هرچه که از معرفت، درخزانه^۲ دانش خود داشتند، همه را صرف نمودند، لیکن متاع نفیس مدعا بدست نیاوردند. همچنین بی حصول مدعا باد پیما روانه^۳ حیدرآباد شدند. و صاحب ممدوح از بس خدمات و جانفشانی ها و صداقت اخلاص میر صاحب میر علی مراد خان [بهادر] نهایت ممنون و خوشوقت گردیده، دستار ریاست و سرداری بمیر صاحب ممدوح عطا نمود. و میر صاحب را بجهت بندوبست بعض سرکشان و فتنه انگیزان ماسور ساختند. خود بدولت معه^۴ افواج قلیلی تشریف فرما حانب حیدرآباد شدند. لیکن از حکمت الهی رعب در دل بلوچان که خود را رستم دستان میگفتند افتاده بود، که هرگاه نام لشکر انگریز می شنیدند، هوش و حواس باخته مانند بید بر خود می لرزیدند، و روی در وادی فرار می نهادند. از آنجا که برهمگان معلوم است که مردم بلوچان در جلادت و مردانگی شهره آفاق و از فرار عار میدانند، باوجودیکه فوج انگریز بهادر قدری قلیل بوده، اگر مردم بدمعاشان مطلق العنان می بودند، هم برای فوج مذکور کافی بودند. لیکن میر صاحب میر علی مراد خان که از جان و دل بر سرکار انگلیسه بهادر کمر همت بسته، بصدق

(۱) الف: یاس و زر پاش سخن دیگر. ج: بجز یاس و از یاس سخن دیگر.

اخلاص در بجا آوری خدمات از هر قسم و رسم مددگار بوده،
مردم بلوچان بمشاهده این حالت، ششیر از کمر و سپر از
دوش و تفنگ از دست گذاشته، بمثل "آب نادیده موزه کشیده"
میرفتند -

در بیان آمدن عالیجاه خدا یار خان درانی بامیزئی

بر شکارپور

و مقابله نمودن با شیخ غلام حیدر خان (۱)

مطرب خوش نوا اعنی قلم مشکین رقم، چنن نغمه سنج بیان می شود که : هرگاه میر صاحب میر رستم علی خان و میر نصیر خان و غیره امیران از خیرپور متفرق شدند پس کار کنان امیران موصوف که بر سه حصه شکارپور مامور بودند، شکارپور را گذاشته، راه فرار پیش گرفتند.

در این اثنا شیخ غلام حیدر بوساطت شیخ علی حسن مختارکار، سرکار میر صاحب میر علی مراد خان بر سه حصه شکارپور مقرر گردیده، داخل شکارپور، و در قلعه چهاونی سرکار انگریز بهادر فروکش شده. در این صورت عالیجاه خدایار خان (۲) بموجب حکم میر نصیر خان خیرپور، برای تصرف حصه شکارپور و غیره ملکهای متعلقه میر مذکور مامور گردیده داخل ده ماری (۳) شد در آنجا جمع آوری سه چهار

(۱) این فصل در ج نیست.

(۲) ب : خدایار خان دورانی بامیزئی

(۳) ک : دامه ماری. ب : مکان ماری. الف : ده ماری

صد سوار و پیاده نموده، لشکر بازاری که قط بر یکنیم پاو آرد خشکه و دودانه جواری جمع آمده بودند، بهمراه خود گرفته، وارد شکارپور شده بمحاصره شیخ مذکور پرداخت. و اخراجات لشکر مذکور را از مردم غربای رعایای متعلقه ملک میر موصوف بضرب شلاق می گرفتند.

خصوصاً شرارت شعار ابلیس کردار سوس مار گهه جونجه (۱) که بسیار ظالم و بد نفس است، بجهت تحصیل مالیه، چنین دست ظلم و تعدی دراز نمود، که اکثر مردم غربا فراری شده، آه کنان از خانه های خود بیرون می رفتند.

از آنجا که خانه ظلم همیشه خرابست هر چند عالیجاه خدایار خان با شیخ مذکور مقابلہ تفنگ زنی بر قلعه مذکور نموده، لیکن قادر نشده بدیوار قلعه میزد. تا آنکه چند روز بیرون قلعه افتاده بود. و در شهر شکارپور سید ابراهیم شاه و دیوان جیتمل (۲) از امیران حیدرآباد مامور عهده حکومت شکارپور بودند. و بر هشت ابواب شکارپور، آدمان چوکی خود مقرر نموده بودند. احدی از لشکر خدایار خان و شیخ غلام حیدر اندرون شهر شکارپور نمی گذاشتند. و حصه مالیات شکارپور به شیخ مذکور رسانیده میدادند. بلکه دیوان مذکور در خفا مددگار شیخ مذکور بود.

بعد از سه چهار روز عالیجاه حافظ حکومت خان، از میر صاحب

(۱) الف : گهه جونجه [؟]. ب : اهرکهه نام جونجه [؟].

(۲) ک : جهتال [؟]. ب : دیوان شهابت نشان جیتمل

میر علی مراد خان معه^۱ سه چهار صد سوار و پیاده و یک ضرب توپ روانه گردیده. چون عالیجاه مذکور وارد ده کھوسه (۱) که متصل شکارپور است شده، عالیجاه خدایار خان محاصره^۲ قلعه موقوف (۲) ساخته، معه لشکر شطرنج، در مقابل حافظ حکومت خان آمده، در ناله^۳ سند فروکش شد. و پناه بناله^۴ مذکور گرفته، مستعد^۵ مقابله گردید.

هرگاه از حافظ^۶ مذکور دوسه مرتبه شلک بوپ نمودند، لشکر شطرنج تاب صدای توپ نیاورده، چون مرغان پریده رفتند. عالیجاه خدایار خان هرگاه دید، که حریفان راه پرواز گرفتند، خود لب خشک دهان واز حیران مانده، خود هم در پرواز فرار آمد. عالیجاه حافظ حکومت خان بعد هزیمت عالیجاه خدایار خان، داخل شکارپور گردیده، چند روز توقف گرفته روانه طرف (۳) بلدکه شد. و شیخ غلام حیدر خان بخاطر جمع، در حصه^۷ امیران خیرپور مداخلت نمود.

درین ضمن خبر رسید که عالیجاه میر محمد نصیر خان براهوی (۴) والی^۸ قلات، لشکر خود را بر قلعه^۹ روجهان فرستاده میخواهد که قلعه^{۱۰} مذکور در [حبطه^{۱۱}] تصرف آورد. دیوان جیشل (۵)

(۱) ب : کوثر

(۲) ک : موصوف [؟]

(۳) ب : ملک بلدکه

(۴) ک : محمد نصیر خان بر حوالی والی قلات [؟]. الف ، ب :

مانند متن .

(۵) ک : چنتل [؟]

مطابق حکم موکلان خود، جمع آوری لشکر بلوچان و افغانان و هندوستانی معه یک ضرب توپ بسرکردگی پسر خود [نوتن داس] مامور قلعه روجهان نمود.

هرگاه پسرش منزل انداز ده جونیجه (۱) گردید، در این اثنا پروانجات میر صاحب میر نصیر خان والی حیدرآباد، موسومہ دیوان مذکور باین مضمون ورود آورده که : اگرچه ما بین صاحبان انگریز بهادر، طریقه دوستی و اتحاد واقع ست، و اصلاً خیال برخلاف آن نداریم لیکن عالیجاه میر رستم خان، از سبب نفاق خانگی، از مخافه (۲) صاحبان انگریز معه خانه کوچ ها از خانمان خود آواره، روی التجا بمن آورده، درین باب وکلای خود را طرف صاحبان انگریز فرستاده شد که گفتگو نموده، رفع فتنه و فساد نموده خواهد شد. لیکن خیال صاحبان انگریز بوضع دیگر به نظر می آید. پس علاج واقعه پیش از وقوع واقعه قول خردمندان است، شما در آنجا جمع آوری لشکر و پیاده موجب دار نموده، آماده نشسته باشند، و منتظر صدور حکم ثانی باشند.

از آنجا که دیوان مذکور، مطابق حکم موکل، جمع آوری لشکر نموده، چشم انتظار بر حکم ثانی داشت، در این صورت از اتفاقات، ما بین دیوان مذکور و شیخ غلام حیدر گرد فتنه و فساد برانگیخته. چنانچه هر ملازم که از شیخ

(۱) ک : دمه جونیجه [؟] الف، ب : ده جونیجه که متصل

شکارپور است.

(۲) مخافه = ترس

مذکور، بدست دیوانِ موصوف می‌آمد، او را خوب کنش کاری
 نموده، ریسمان در پای او انداخته، چون دار بازان در بازار
 شکارپور آویزان می نمود. و هر وابسته^۱ دیوان که بدست
 شیخ مذکور می افتاد، او را هم همین لباس می پوشانید. رفته
 رفته آتش جنگ و جدال از طرفین اشتعال گرفته. لشکر طرفین
 قصرهای رعایای هندوان و مسلمانان گرفته تفنگ زنی نمودند.
 تا چند روز اینچنین بازار مناقشه و جنگ طرفین گرم بوده،
 و مردم غربای رعایای شهر از این فتنه و فساد عاجز آمدند.
 آخر مصلحینِ مقریین (۱)، در میان آمده، مصالحت پرداختند.
 و بازوی (۲) ملازمان و وابستگان طرفین که نزد هر یک مقید
 بودند، رهائی دادند. مگر یک بازوی هندو که خاص وابسته^۲
 دیوان مذکور بود شیخ غلام حیدر از قید رهائی نداد. ازین معنی
 باز دود خشم و غصه^۳ دیوان مذکور سرکشیده. به لشکر خود
 حکم داد: که هان! شیخ مذکور نگذارند! لشکر دیوان که
 همه جوانان شایسته^۴ سرباز بودند، در ساعت فلیته‌های (۳)
 تفنگ‌ها روشن ساخته، و شمشیرهای برهنه بدست گرفته، بر لشکر
 شیخ مذکور جلوه ریزی نمودند. اکثر قصرهای هندوان از
 آدمان^۵ شیخ مذکور خلاص کنانیده، برابر داخل کچه‌ری شدند.
 نه نفر از سپاهیان شیخ مذکور بقتل رسانیدند. و چند نفر را

(۱) الف: معتبرین.

(۲) بازو = درین کتاب مکرراً بمعنی یرغمل استعمال شده.

(۳) الف: فلیله‌ها.

مجروح ساختند . و ما بقي سپاه مذکور روي در فرار نهادند . و بازوي وابسته ديوان مذکور که در قيد بود ، او را از کنده کشيده آوردند . و آنچه اسبان و اسلحه وغيره سامان سپاهيان شيخ مذکور بودند همه را به يغما آوردند .

ديوان مذکور (۱) وقتیکه اين فتح دست دادش ، هر کس از سپاهش را بقدر مرتبه ، بخلاص فائز سرافراز نمود . چون داد و دهش ديوان مذکور در اکناف عالم منتشر گرديد ، بعد هر یک از سپاهيان اطرافي ، باميد ملازمي ديوان مذکور رجوع آوردند . رفته رفته دو سه هزار فوج شايسته سوار و پياده ، نزد ديوان مذکور جمع آمدند (۲) . از آنجا که بسبب جمعيت لشکر ديوان مذکور ، البته در چهاوني سکه دغدغه و رعب بسيار افتاده . صاحبان انگريز بهادر تيقظ و خبرداري کلي می نمودند ، بلکه در عوض راه سکه و شکارپور ، سپاهيان چو کي تعين شدند . و ديوان مذکور در صورت جمعيت لشکر ، هوش و گوش بر صدور حکم ثاني ، موکلان خود داشت و ميگفت که : در صورت حکم ثاني ، اگر امر جنگ با صاحبان انگريز صادر شده ، پس تجويز نموده ، چهار پانصد نفر بلوچان وغيره جوانان آب باز شناور دريا معه اسلحه بر مشکها سوار نموده ، از راه دريا شبشب بر چهاوني سکه فرستاده خواهد شد . و خود من از راه خشکی معيت جمعيت

(۱) الف : ديوان مذکور ، بعد اين فتح دست داد و دهش بر سپاه خود کشاده هر کس را بقدر مرتبه بخلاص فائز ...

(۲) الف : شدند . ب : به جمعداران شصت رويه بعضي پنجاه رويه برخي چهل رويه و مي رويه ميداد . بسواران ييست و پنج رويه ، ييست رويه ، پانزده رويه و پياده ده رويه مقرر [اصل : مقرر] داشت .

لشکر و اتواب روانه سکهر خواهیم شد، که از چهار طرف،
 جهانوی را محاصره نموده چنگِ جنگ را در نوا خواهیم آورد،
 هر چه بادا باد. و مردمِ مقربین (۱) و علمای عظام و قضاتِ
 اسلام را طلبانیده و خلعت‌های فاخره داده، هر کس را می‌گفت که
 پیش امام اسلام شوند. امروز روز جهاد است.

از آنجا که دیوان مذکور، هنوز در بحرِ این اندیشه‌ها
 و خیالات مالبخولیا شناوری می‌نمود، که در این اثنا خبر نکبت
 هزیمت و گرفتاری امیران حیدرآباد بگوشِ دیوان مذکور رسیده
 بمجرد دریافت این خبر وحشت اثرشادی مرگ شده، دردربایی
 غم و الم متغریق (۲) گردیده. لبکن در ظاهر آب و تاب حکم
 خود را نگذاشته، زیاد از سابق بازارِ حکمرانی خود را گرم‌ساخته،
 و در باطن تدارکِ فرار می‌گرفت فقط.

(۲) الف: مستغرق.

(۱) الف: معتبرین.

در بیان رفتن دیوان جیتمل از شکارپور و گرفتن
مبلغان از هندوان گودامی و غیره

و جنگ نمودن در گڑھی یاسین با سپاه شیخ غلام حیدر و نشستن

شیخ مذکور بر حکومت شکارپور، و تشریف فرمائی جناب میر

مراد علی خان از لاڑکانہ با حقایق آگاہ پیر علی گوهر (۱) و

مناقب آن [حضرت] (۲)

بلبل۔ قلم کہ نغمہ خوان حدیقہ سخن دانی است، بر شاخسار۔
این مدعا چنین مترنم میشود کہ : در سنہ یکہزار دو صد و پنجہ
و ہشت [۱۲۵۸] ہجری، ہر گاہ خبر گرفتاری امیران حیدر آباد،
بدیوان مذکور رسیدہ، در باطن ہوش و حواس خود باختہ، در
ظاہر طبل بی پروائی و بلند پروازی نواختہ، سرشتہ سیاست
ریاست از دست ندادہ، چنان تاب و دہشت خود بر مردم انداختہ
بود، کہ احدی و فردی پیش او مجال دزدن نداشت،
باوجودیکہ از گرفتاری امیران مدوح، کمر طاقتش شکستہ بود،
بآہم احدی عنان گیر توسن سرکش او نمیشد۔

خان کوچ ہای خود را معہ اسباب، سابق بطور اخفا

(۱) ک: میر علی گوہر۔

(۲) این فصل ہم در ج نیست۔

کشیده بود. خود هم اراده داشت، که شهر شکارپور را دست و پای زده، هرچه از غنیمت شکارپور بدستم آمده غنیمت باید دانست. لیکن بعضی اشخاص که صاحبان او بودند، او را از غنیمت شکارپور منع مطلق نمودند، که این بدنامی غنیمت شکارپور که شهریست در تمام اکفاف عالم مشهور و معروف، و حکام سابق از اقاغنه هم چنین کاری نکرده اند، بر خود نبردارند که نتیجه و عاقبت خوب ندارد.

آخر دیوان مذکور ازین حرکت ناصواب ناز آمده، چند نفر هندوان گوداسی‌ها (۱) گرفته، مبلغان خرج گودام خود از آنها کشیده و از خانه قیمت رای هندو، بی پردگی ساخته، بروز روشن به کروفر تمام از شکارپور، روانه گهڑی یاسین (۲) گردیده، واحدی از حاکمان، متعرض حال او نگردیده و برود گهڑی مذکور چیزی مبلغان بضرب شلاق از هندوان آنجا گرفته و مدت یکپاس درانجا توقف ورزیده، بعده روانه ده (۳) درود گران شده. چند روز در آنجا مکث (۴) گرفته و اخراجات لشکر از اجاره داران بکفش کاری میگرفت. و بازار لشکر کشی خود

(۱) ب: هندوان گودانی هر یک چمن هندو و ناراین هندو

و غیره شاهوان.

(۲) الف: گڑھی.

(۳) ک: دمه و رود گران [۹] الف، ب: مانند متن. درود گر در

فارسی بمعنی نجار است [—فرهنگ نظام].

(۴) ک: مکنت. الف: مکث. ب: توقف.

گرم داشت، و منتظر خبر ثانی حیدرآباد بود.

چون از حیدرآباد اخبارات مخالف رسید، بعده باد پیمانه دشت آوارگی شده چون در صورت توقف [درودگران، مسم سدوره (۱)] خدمتگار، از جانب میر صاحب میر علی مراد خان نزد دیوان مذکور [آمده] از طرف میر موصوف، بسیار بدلا سائیم او پرداخت، و از مائده ملازمی میر صاحب، او را شیرین کا ساخته. لیکن دیوان مذکور خدمتگار مذکور را خوش باش نموده و رخصت داد. و خود دیوان مذکور، از ده درود گرا سوار شده، معه جمعیت سپاه، روانه محال مبارک پور شده. چو داخل گهري یاسین گردیده، از طرف شکارپور، لشکر شیخ غلام حیدر سوار و پیاده معه یک ضرب توپ، پیش روی دیوان مذکور گرفته، سرکب مقابله گردید. و از صبح تا شام مابین طرفین جنگ عظیم واقع شده. بسیاری از طرفین، مقتول و مجروح شدند. [سپاه] دیوان یکبارگی حمله آور شده، سواران شیخ مذکور روی در فرار نهاده مگر چهل نفر [پیاده] با توپ د نبرد گاه بی باروت و گوله ها ماندند. سپاه دیوان مذکور پیادگان جلوریز شدند. آنها الامان الامان کرده زنهار خواستند دیوان مذکور جان بخشی آنها نموده، مطلق العنان کرده.

چون این خبر فتح دیوان مشار* الیه در شکارپور رسید شاهوان شکارپور، در هراس و وا همه آمدند، که مبادا دیوان مذکور باز در شکارپور آمده، طوفان ظلم و تعدی برپای نماید

(۱) ب: سدوره نام وکیل میر علی مراد خان.

و پرده، عزت و ابروی مردم عزت دار بر دارد. ازین سبب مردم هندوان عزت دار، اسپان خود را زین نموده، مستعد میدان گریز بودند، که هر گاه دیوان مذکور از یک دروازه شهر شکارپور اندون آمده، مایان از دروازه دیگر بدر خواهیم رفت. و همان تنب اکثر مردم هندوان شکارپور ازین اندیشه، چشمان تشویش خود را بخواب آشنا نکردند، "واه گرو واه گرو" میگفتند.

لیکن دیوان مذکور بعد فتح گهري یاسین داخل کوت سلطان گردیده، هندوان آنجا را گوشمالی داده مبلغان وصول نموده، در عوض مبلغان نقدي، غلات جنسی را بهندوان نوشته داد. از آنجا سوار شده وارد محال مبارک پور گردیده، بتای دیرهای (۱) غلات جواری جاری نمود. و غلات حصه سرکار، در مصارف سپاه متعینه خود سی آورد. و سرکردگان اشکر را بفراخور مقدار، از خرمن بخشش کسی را ده خروار کسی را بیست خروار امداد می نمود. و اراده داسب که در قلعه مبارک پور محکمه خود نموده، چند روز اقامت گیرد (۲). و هوش و گوش طرف

(۱) ک: بتای دیر های [؟]. ب: بتای دیر حات غله جاری نمود.

الف: بتای دیره جات غله جواری جاری نمود. بتای کلمه سندیست بمعنی حصه سوم خرمن غله که حکومت میگرفت [گزیتر سنده ۸۸۳] اما ڈیر در سندهی و پشتو بمعنی خرمن و توده است.

(۲) ب: درین ضمن کهتان فرید بخش بمعنه پیادگان و توپ از گهري امان خاسته وارد شکارپور گردید. باری اطمینان شاهوان و شیخ مذکور گردید.

اخبار عالیجاه میر صاحب میر شیر محمد خان داشت .
 در این ضمن از قضای کردگار، خبر هزیمت میر موصوف
 منتشر عالم گردیده . ظهور این معنی علاوه باعث دل شکستگی
 و مایوسی دیوان مذکور شده . و [نیز] میر صاحب میر علی مراد
 خان که در آن ایام در خدمات سرکار انگلیسه بهادر از هر قسم
 و رسم خود را مقصر نداشت ، بجهت انتظام اسورات ملک داری
 تشریف فرمای لاژکانه شده ، به بندوبست آن سرزمین پرداخته ،
 بعده متوجه شکارپور گردیده .

دیوان مذکور از تشریف فرمائی میر صاحب مدوح ،
 نهایت متفکر شده . بعضی اشخاص که همراز دیوان مذکور
 بودند از گردش روزگار ناهنجار و انقلاب زمانه غدار ، سخنان
 نصیحت آمیز و مصلحت اندیش ، بدیوان مذکور بیان نمودند ،
 که گوساله بزور میخ می پرَد (۱) الحال هر دو نیست ،
 خود را عبث هدف تیر ملاست نمودن ، و بدست خود خود را
 در مهالکه انداختن ، قرین مصلحت عقل دور بین نیست . به
 نحوی تجویز باید نمود که پرده عاقبت کار بعمل آید .

دیوان مذکور فهمید و دانست که : الحال کوشش و
 جلادت ما سود ندارد ، گویا سر خود را بسنگ زدن است .
 آخر صلاح کار خود را برقرار دانسته ، از محال مبارک پور ،
 معه دو صد نفر سواره روانه ملک کچهی شده ، و دیگر لشکر
 دیوان مذکور ، روی بسوی خود رفتند . و مردم معتبر ساکنین

(۱) الف : می جهد ، و کنیزک بکیر آغا می نازد ، الحال ...

شهر شکارپور، که از روی مصلحت وقت باتفاق مذکور بودند، از ترس شیخ غلام حیدر در شکارپور نمی آمدند، که مبادا نقض عزت نماید. و شیخ مذکور بعد فرار دیوان مذکور بر مستند حکومت شکارپور جلوس نموده، چون سوس مار باد از دهن میدمید، و دست غارت بخانمان و وابستگان دیوان مذکور دراز نمود. و محمد حسین خان (۱) داروغه را نیز گرفته محبوس ساخت. و سلسله در پایش انداخته، یکشنبه روز داروغه مذکور ذایقه حبس چشیده، ابواب تونه بر روی خود کشاده استغفار میخواند.

آخر بتوجه عنایت جناب فیض مآب سلطان العارفین پیر میان نظام الدین صاحب سرهندی دآم بر کاته، بشرط دادن قدری [شربت] دینار، ارجس رهائی یافته، بدستور سابق بعهد کتوالی شکارپور مأسور گردیده. و میرزا کاله خان که ملازم میر نصیر خان خیرنوری بود، اوهم پناه بآستان فیض بنیان موصوف برده بود، که از گزند شیخ مذکور امان یافته. و دیگر معتبرین شهر ارسال خان (۲) و محمد رحیم خان بابری وغیره بوساطت پیر صاحب مدوح آمده، سلام شیخ مذکور نمودند، و قدری نذرانه داده از کشاکش بی عزتسی رهائی یافتند. و بعد از چند روز جناب میر صاحب میر علی مراد خان بهادر از لاژکانه رونق افزای شکارپور گردیده، چند ایام

(۱) ب : محمد حسن

(۲) الف : ارسال خان

توقف گرفته ، بعده تشریف فرمای خبرپور . و گوهر دریای معرفت و ایقان ، پیر میان علی گوهر [ب : خلف پیر میان صبغة الله دام برکاته] هم دران وقت برکات میر صاحب ممدوح حاضر ، و همدم خوان خاص میر صاحب موصوف بوده ، کنزالعرفان اخذ مال مردم مطالعه نموده ، از هر کس که اسپ نرینه و مادبان خوب میدید ، و یا تفنگ و شمشیر اعلی می شنید ، او را بنام سر صاحب ممدوح نموده ، بدست خود می آورد . اگر کسی از ارشادش انحراف می ورزید ، بر او افترا نموده ، او را گرفتار سرکار میر صاحب بهادر می نمود . چون مناقب پیر موصوف چه شرح رود و بر طبق مضمون . [مصرعه]

چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ؟

از آنجا که بزرگان و پیران ، برای رستگاری گرفتاران بندر بلا میباشند ، و نه بجهت گرفتاری خلق الله مظلومان ! چون محققان دارالارصاد معرفت و کمال ، و مدققان رموز دیوان حقیقت و افضال ، که از مائده پر فایده - هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ - (۱) حظ تمام دارند ، هرگز به لقمه غذای ناموافق عیوب و اخذ مال کسان و صحبت ارباب دولت و ریاست ، دهن خود را آلوده نسازند ، بلکه دوری و تنفر جسته اند . چنانچه بموجب مضمون : - إِذَا رَأَيْتَ أَلَمِيرَ

(۱) یعنی = آیا دانشمندان با نادانان برابر اند ؟

بِیْسَابِ الْفَقِیْرِ فَتَنِیْمَ الْاَمِیْرِ ، وَاِذَا رَاَیْتَ الْفَقِیْرَ
بِیْسَابِ الْاَمِیْرِ فَبِیْئُسَ الْفَقِیْرِ - (۱) واقع است .

از آنجا که محققان این زمان ، که بوی درویشی بمشام
اوشان نرسیده ، و از صورتِ قال بمعنی حال نیامده ، صحبت اهلِ
دول (۲) و اربابِ ریاست ، از جمله کرامات خود دانسته ، بران
مغرور می شوند . و دلیل بر کمال خود میدانند ، هیئات !
هیئات ! که مراسم درویشی مرتفع گردیده ، و دزدان و راهزنان
جای ایشان گرفته . مثنوی [معنوی] :

حرفِ (۳) درویشان بدزدِ مردِ دون
تا بخواند بر سلیمی زان فسون
چونکه صیاد آورد ناسگِ صغیر
تا فرید مرغ را زان مرغ گیر
بشنود آن مرغ بانگِ جنس خویش
از هوا آید بسوی دام پیش
چشمِ ایشان را ضیائی چون نبود
نیک و بد در چشمِ شان یکسان نمود

(۱) این مقوله اصلاً چنین است : - نعم الامیر علی باب الفقیر ، و بش
الفقیر علی باب الامیر - یعنی نیکا امیر بر در فقیر ، و بدا فقیر بر در امیر .

(۲) ک : اهل دل [؟]

(۳) این ابیات مثنوی در هر سه نسخه الف ، ب ، ج مسوخ است ،
از مثنوی تصحیح شد . ابتدای دفتر اول حکایت مرد نقال و طوطی .

سحر را با معجزه کرده قیاس
هر دو را یکرنگ پندارد اساس
ساحران با موسی آر استیزه را
بر گرفته چون عصای او عصا
آنچه مردم میکند بوزینه هم
آن کند کز مرد بیند دم بدم
او گمان برده که من کردم چو او
فرق را کتی داند آن استیز رو
این کند از آمر و آن بهر ستیز
بر سر استیزه رویان خاک ریز

[سب]

هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظر است
عشق بازی دگر، و نفس پرستی دگر است (۱)
فی الجمله دیوان جیثمل در ملک کچهی واقع مکان جهل
پیش احمد خان مگسی (۲) توقف گرفته و فضیلت پناه ملا محمد
طونیه که از طرف میر صاحب میر علی مراد خان نزد او رفته
که او را دلالت نموده در سرکار میر صاحب مدوح بیارد
لیکن مشار^۳ الیه را ناف مالی نموده، و از مگسی مذکور جواب

(۱) الف: حق پرستی [؟].

(۲) مگسی = یکی از قبایل بلوچ.

دهانیده، واپس روانه نمود. و خود چند ایام در جهل (۱) و چند مدت در نزد ولی محمد خان چانديه مكث پذیر بود.

هر گاه سرمایه^۱ استطاعتش نزدیک با تمام رسید، بعده عیال خود را در نزد چانديه^۲ مذکور گذاشته، خود روانه قندهار شده، بسلام سردار صاحبان مشرف گردیده، مصدر عزت و آبروی شده، یک لک روپیه از اجاره قندهار اضافه نموده اجاره را گرفت. چند ماه در کار اجاره داري مصروف مانده، بعده مستأجران اصلی لک روپیه اضافه هم دادنی کردند و لک روپیه عوض پیشگی هم به سردار صاحبان داده، باز اجاره را بدست خود آوردند.

دیوان مذکور ازین معنی بسیار بدل و ناخوش شده، مبلغ سه چهار صد روپیه عوض خدمت اضافه^۳ اجاره از سردار صاحبان گرفته، بحصول رخصت از قندهار برآمده روانه شد. بعد رفتن دیوان مذکور از قندهار پانصد سواره در تعاقب او بجهت گرفتاریش مامور شدند. لیکن دیوان مذکور ازین معنی اطلاع یافته بود. در آن روز هفتاد گروه راه منزل نموده، در قافله^۴ مردم لتواني (۲) افغانان خود را رسانیده پناه گرفت و لشکر

(۱) در رک بعد از جهل "بندی خانه" نوشته اند، و این سهواست که کلمه جهل را حیل انگلیسی بمعنی محبس بنداشته اند. جهل نام جای معروفست در کجی جنوب دره^۵ بولان، که شرح آن در صفحات گذشته گذشت.

(۲) ک: نوهالي [؟] الف: نوهاني. اصل این نام پشتو لَوَّڼ و لتواني است، که فارسی زبانان آنرا باملاهای مختلف نوهاني، لوحاني، نوهاني وغيره نوشته اند و قبيله^۶ معروف سیار و سوداگر افغانی است که تا اقصای هند رفت و آمد داشتند. و بسامشاهیر نوهانیان در هند گذشته اند رک: مخزن افغانی و حیات افغانی.

پانصد سواره^۱ قندهار بر قافله^۲ مذکور رسیده، بازوی دیوان مذکور از قافله باشی طلب نمودند. مردم قافله که یکهزار و پانصد نفر فقط تفنگچی بودند، تفنگ‌ها را پر نموده، با سواران قندهار، مستعد مقابله شدند. و از بازوی (۱) مذکور جواب صاف دادند.

سواران قندهار طاقت مقابله ندیده واپس روانه^۳ قندهار شدند. و دیوان مذکور چند روز با قافله مذکور توقف گرفته، بعد روانه طرف ملتان شده، و چند ایام با دیوان مولچند ناظم ملتان توسل گرفته، آخر در آنجا هم رونق کار روزگار خود ندیده، روانه^۴ لاهور گردیده. و میر صاحب میر شیر محمد خان را در لاهور ملاقات نموده، و از اراده^۵ خود او را آگاهی داده، قدری مبلغان رای خرج گرفته، داخل لودیانه گردید. و از آنجا هم چیزی مبلغان بطریق مساعد از اقا یاقوت خواجه^۶ پادشاه شجاع الملک گرفته، روانه^۷ ولایت کلکته گردیده. و در آنجا بملاقات امیران سند خوش وقت شده، و چند مدت پیش امیران موصوف متوقف بوده، و تلاش نوکری بسیار نمود. لیکن بکام دل نرسیده، باز از آنجا بر آمده براه خشکی داخل حیدرآباد گردیده، چند روز در حیدرآباد توقف گرفته، بعد به خواش ملازمی میر صاحب میر علی مراد خان بهادر مشرف بسلام میر صاحب مدوح شده، از سرکار میر صاحب بهادر باو بسیار دلاسانی و استمالت نمودند، و پنج روپیه عوض خرج یومیه باو

(۱) الف: و از بازوی دیوان در جواب - الخ. درینجا بازو بمعنی

بناهنده است.

عطا گردیده. لیکن پای صحتش در سلسله بیماری مقید شده و در اهل کاران [سرکار] میر صاحب مدوح، از آمدن دیوان مذکور بسیار تهلکه افتاده، و در خوف و هراس بودند، که آیا چگونه خواهد شد؟ تا آنکه اجلاس امان نداده جرعه نوش باده آتش ممات شده، همنشین خاکستر گردیده. از آنجا که دیوان مذکور اگرچه هندو بود، لیکن جلادت و مردانگی را تا دم حیات از دست نداده [فقط].

.

در بیان جنگ نمودنِ امیرانِ حیدرآبادِ سنده با صاحبانِ انگریز [بهادر]

و هزیمت یافتنِ امیران و غارت نمودنِ متاعِ [امیران]

از قلعهٔ حیدرآباد و غیره وقوعات

غواص بحرِ سخن وری، اعنی قلمِ جواهر رقم، لولوی مدعا را از قعر دریایِ این واقعه، چنین بدستِ بیان می آرد که : هرگاه در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری مطابق ماه ذیحجه الحرام عالیجاهان میررستم خان و میر نصیر خان والیانِ خیرپور بامیدِ استمداد و اعانتِ داخلِ حیدرآباد شدند، و امیرانِ حیدرآباد هر یک میر محمد نصیر خان و میر شهداد خان در آنوقت بتقریبِ سیرِ نشاطِ شکار (۱) تشریف فرما شده بودند. مگر میر صاحبانِ میر صوبدار خان و میر محمد خان و میر حسین علی خان در قلعهٔ حیدرآباد تشریف داشتند .

اوشان از آمدنِ امیرانِ خیرپور نهایت ناخوش و ملال آگین (۲) شدند، و چندان ملتفتِ احوالِ امیرانِ خیرپور نشدند.

(۱) ک : شکارپور [۹]. الف، ب، ج ; شکار .

(۲) ک : ملال انگیز . الف، ب، ج : آگین .

بعد از دو سه روز، میر صاحبان میر محمد خان و میر شهداد خان (۱) از شکار گاه راجع حیدرآباد گردیده، در تعارف و دلجوئی امیران خیرپور دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشتند، و در پیش آمد (۲) مقدمه صاحبان انگریز بهادر تدبیرات و سنجشات در پیش گرفتند. هر چند امیران حیدرآباد را خیال مقابله و مجادله صاحبان انگریز پیشنهاد خاطر نبود، چرا که عالیجاه میجر آترم صاحب بهادر که خیر خواه امیران سند بود، از روی خیر خواهی با امیران سند، انجام ملکهای مطلوبه سرکار انگریز بهادر بخوبی نموده، اقرار نامه (۳) از امیران مدوح نویسانیده گرفته بود، که در این اثنا مسمی بختیار لغاری تریاقی که همیشه در پنکی تریاق (۴) سر بسجود بود، بسبب آوارگی عالیجاه میر رستم خان یکبارگی از پنکی تریاق سر بر آورده و پرده خمار آلوده از چشم بیهوش خود برداشته، از مخدرات تریاق، بر اسپ عراقی عزیمت مقابله صاحبان انگریز سوار شده. باتفاق علام محمد خان لغاری کوپلی والہ پیش الوسات و اقوام خود که آنها ازو در مقام

(۱) ک: میر محمد خان مکرر نوشته شده. الف: میر شیر محمد خان

و میر شهداد خان. ب، ج: میر محمد نصیر خان و میر شهداد خان.

(۲) الف: آمدن. باقی نسخ مانند متن.

(۳) تمام معاهدات انگلیس را با امرای سند در تعلیق [۵۶] بخوانید.

(۴) یک: پنکی [؟]. الف، ج: پنکی. ب: یکی [؟] اما صحیح آن

پنکی Pinki کلمه هندوست بمعنی گردشهای نشه افیون

[— فرهنگ هندی]

بی دماغی بودند رفته، آنها را آشتی داده، از خود ساختند .
 بعده پیش میر جان محمد خان ولد مرحوم میر بوده جان رفتند،
 و بواسطت میر مذکور مابین طایفه لغاری و محمد خان
 ولد مرحوم لقمان خان تالپر که بر سانگ بندی (۱) خویش ها نزاع
 داشتند، رفع نزاع کنانیده یکدل شدند پس (۲) این همه نامبرداران،
 مابین خود قسم کلام الله نموده، متفق اللفظ و المعنی شدند .
 و طایفه لغاری ها همین اظهار می کردند، که "این ملک سنده
 بمنزله مادر ما بلوچان است که از پستان شیر پیدایش آن،
 پشت به پشت پرورش یافته ایم . حقوق مادر و پدر بر اولاد
 بسیار است، نهایت جان را نثار راه خدمت این والد (۳)
 خواهیم نمود، و اگر جان را نثار نکردیم، از جمله ولد الزنا
 خواهیم بود".

با وصف این سخنان بیهوده (م) و عهد انجام، غلام محمد
 لغاری ریش را شانه شجاعت و بروتها را پیچ و تاب جلادت داده،
 بحضور میر محمد نصیر خان والی حیدرآباد رفته عرض نمود که :
 خانکوی های میر صاحب میر رستم خان در ریگستان آواره

(۱) سانگ بندی = اصطلاح مقامی سنده است : سنگا بندی یعنی رشته
 قرابت زنانه .

(۲) ب : بعده با میر جان محمد خان هم قسم کلام نموده، متفق اللفظ
 و المعنی شدند .

(۳) ک : ج : والدین .

(م) ک : بیوجه .

و خود میر موصوف بدروازه^۱ ایشان التجا آورده ، و ننگ بختانه^۲ ما بلوچان انداخته نشسته است . و این ملک سنده که بمنزله^۳ مادر است ، چگونه در تصرف انگریزان بدهیم ؟ هر گاه کمر همت را کما هو حقّه می نندند بسا بهتر و خوشتر ! و ما بلوچان ایلات و الوسات که هم اتفاق شده ایم جمع گردیده بمقابله و مجادله^۴ فوج انگریزان که قدر قلیل است خواهیم پرداخت . هر گاه هم آغوش شاهد فتح و فیروزی شدیم ، همین علو همتی و بلند ناموسی است . و اگر جان را نثار این راه نمودیم ، هم ادای حق مادرانه^۵ سنده و سعادت دارین حاصل خواهیم نمود .

میر صاحب میر محمد نصیر خان ، هر چند لغاری مذکور را فهمایش و ممانعت نمود ، که روی جنگ بسیار سخت است . نمیدانم که جمیله^۶ فتح و نصرت ، از طرف کدام در مرآت^۷ مراد رخ نما گردد ، و بر تقدیر بر فوج انگریزان فتح یاب شدیم ، با آنهم بدست خود ، شعله^۸ آتش را در ملک سنده بدودمان آرام خود انداختیم ، و علی الدوام خایف و بی آرام خواهیم بود . مخالفت و دشمنی یک خس هم خوب نیست بر طبق مضمون : [بیت]

خضم را عاجز شمردن ، نیست آئین خرد
یک شدد بنیاد صد خرمن کند زیر و زبر

هر دشمنی که هست قوی بایدش شمرد
کز پشه^۹ ضعیف بود فیل در عذاب

چه جای عداوتِ صاحبانِ انگریز است ؟ باوجودِ این همه مواظ و نصایح میرِ مدوح ، لغاری مذکور از کوتاه فکری باز نیامده . روزِ دیگر علی الصباح ، لغاری مذکور معه چند نفر دیگر سرکردگانِ بلوچان ، کلام الله بر سر و شمشیر بدست ، و لباسِ زنانه و پیشگیر و چادر و چولی (۱) در بغل گرفته ، پیش میرِ نصیر خان آمده عرض نمود که : اولاً روي همین کلام الله دیده ، همین دم سوار شوند که بمقابله و مقاتله فوج انگریزان پردازیم . و اگر سوار نمی شوند و اراده جنگ ندارند ، پس همین لباسِ زنانه بپوشند ، و ترک ریاست کنند .

میر صاحبِ مدوح بمعاینه این حالت ، نهایت حیران و پریشان خاطر شده . اگر بر خرابیِ بلوچان بانیِ فساد حکم میدهد با آنها شور و شر در خانه پیدا میشود ، اگر موافقت نمیکند (۲) باز هم طوفانِ فساد برپای میشود . در میانِ دو شکنجه گرفتار آمده ، لا علاج از روي مصلحتِ وقت و اندیشه عداوتِ میرِ صوبدار خان که گویا عقرب در آستین داشت بر طبق مضمون :
[مصرعه]

اقرَب چو عقربست زند نیشِ خویش را

طوعاً و کرهاً بموجبِ مرضیِ بلوچان مذکور از قلعه حیدرآباد بر توسن باد پایِ سوار گردیده ، در باغِ مرحوم میر فتح علی خان

(۱) ک: پیشکرد و چودر و چولی [۹] مطابق الف، ج صورت متن

اصح است . و مقصد روي بند و بقره و دلاق است .

(۲) الف: نمیکند تا هم در بلوچان فساد پیدا می شود .

منزل انداز شده. باغبان خیالش هر دم، تخم مصالحه در زمین
دل می کاشت. لیکن از باغبان قضا و قدر غافل که چه
گلهای فتنه و فساد از شاخسار روزگار میرویند و متبسم
میسازد ؟

درین اثنا خبر رسید که وڈیره (۱) حیات خان سري [و فہیم
خان مري] از اماکن خود سوار شده، طرف حیدرآباد می آمدند.
لشکر صاحبان انگریز، نامبردگان را در عرض راه گرفته پیش
خود نگه داشتند و نمیگذارند. طایفه بلوچان بمجرد شنیدن
این خبر، بر چھاؤنی انگریز بہادر جلوہ ریز گردیدہ، دست غارت
و قتل و قتال دراز نمودند. در این صورت میجر آترم صاحب
بہادر کہ خاص خیر خواہ امیران بود، چند نفر کشتہ و کشتانده،
بر بتیلہ (۲) سوار شدہ، جان خود را از این گرداب کشیدہ،
باد پای (۳) گردیدہ.

چون نیپیر (۴) صاحب بہادر در آنوقت، در مکان ہالہ کہ

(۱) الف: دیرہ جات خان مري [؟] کہ مطابق ب، ج، ک: مانند
متن اصح است. وڈيرو کلمہ سندھیست بمعنی زمیندار و رئیسِ دہ
و دھخدا [—گزیتیر سندھ].

(۲) ج: بتیلہ. الف، ک: تیلہ. ب: جہاز دودي. کہ صحیح مانند
ج است. بتیلو در سندھی یک نوع کشتی بہن است.

[—گزیتیر سندھ ۸۸۳]

(۳) الف: بر باد پای گردیدہ. ب: روانہ گردید. ج: بر باد پای
سوار گردید.

(۴) ک: ہنر [؟]

بیست گروه از حیدرآباد فاصله دارد. منزل انداز بود، هر گاه این خبر غارت چهاونی و باد پائی آترم صاحب بهادر شنید، از زیادی (۱) غصه، مانند بید لرزیدن گرفت. همان وقت فوج حکم کوچ داده سوار شده و از راه کنار دریا طی مسافت نموده، و در صحاری (۲) شکار گاه امیران حیدرآباد منزل انداز گردیده (۳)، روز دوم بندوبست صب آرائی فوج لشکر خود نمود.

در این صورت میر صاحبان حیدرآباد هر یک میر محمد نصیر خان و میر شهادت خان و میر رستم خان و خلف میر صوبدار خان از ناغ مرحوم میر فتح علی خان، معه جمعیت دوازده هزار لشکر و چند توپ سوار شده، در مکان کانهری (م) که سه گروه از حیدرآباد فاصله دارد منزل انداز شدند.

دوین اثنا دوسم محمد خدنگار برای امیران موصوف خبر فرستاد، که پانصد سوار لشکر انگریز، مسور آنطرف است، خبرداری و هوشیاری از دست نداده، پای پردلی و مردانگی در دایره جلادت ثابت و محکم سازند. در این صورت امیر صاحبان مدوح به لشکر خود حکم دادند که: سوار شده

(۱) الف، ج: از پس جوش و غصه.

(۲) ک: صحاری که جمع صحراست. الف، ج: بهاری [؟]

(۳) فقط در نسخه ب: جمعیت لشکر پییر دوسه هزار پیاده و سوار و هفت عرابه توپ، است.

(م) ب: کالتری [؟]. ج: کاتری.

پیش روی لشکر انگریزان بگیرند. احادی از بلوچان بمقتضای
 — لَا يَتَحَرَّكُ شَيْءٌ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ — (۱) عمل نموده، از جای
 حرکت نکردند. چون مبارز آفتاب لَوای نور و ضیا در میدان
 سپهر اخضر بر افراشه، فوج لشکر انگریز بهادر از دور نمایان
 شده، در این صورت عالجه میر جان محمد خان بلشکر بلوچان
 و سران آواز داد که: به تازگی (۲) قسم کلام الله نموده اند،
 حالا وقتِ مقابله و مردانگست، که تمام عمر ملک سند خورده
 اند این چنین وقت را قضا نکند. لکن از قضای الهی احادی
 از بلوچان از حای حرکت نکردند، مگر حاجی الحرمین حاجی
 خدا بخش معه پنجاه شصت سوار عمله خود نامید. بخشایش
 الهی جل شانہ، و مراد علی خان چانک بنوقع مراد یابی
 دنیا و آخرت، و نصیر خان چانک صدای چنگ سعادت ابدی
 معه برادرِ خود، و حاجی غلام محمد خان تالپر حلقه غلامی
 کعبه سعادت دوجہانی در گوش حان انداخته، و مبارک خان تالپر
 مبارک وقت خود دانسته، و مر غلام شاه خلاف مرحوم
 محراب خان تالپر روی در محراب مسجد این عبادت گذاشته،
 باتفاق میر حان محمد خان غازی سوار شده، پروانه وار خود را
 و بر شعاع سمع مقابله فوج لشکر رسانیده، ساعتی بازار تفنگ
 زنی گرم ساختند. لیکن طایفه بلوچان همشہ بر شمشیر زنی

(۱) ا، ب، ج: لا تحرک ذرہ. یعنی هیچ چیزی بدون ادن خدا حرکت نمیکند.

(۲) ک: بتاریکی [؟]. الف: تبارکی [؟]. ب، ج: بتازگی.

می نازند، از روی حمیت ایمانی و غیرت مسلمانی از پناه گاه
برآمده از غایت دلیری و بهادری بر فوج انگریز حمله آوردند.
از آنجا که مدار جنگ فوج انگریز بهادر بر توپ و تفنگ،
و سیف آخر الحیل است، بلوچان غازیان مذکور نا رسیده بفوج
انگریز، از دور طعمه اژدهای توپ و تفنگ فوج انگریزان شدند
و شربت شهادت نوشیدند. و بعضی بلوچان حلاب نشان از
آتش توپ و تفنگ امان یافته، رفته بلشکر انگریزان آمیخته
و خوب شمشیر زنی نموده. بسیاری از لشکر انگریزان زیر تیغ
بیدریغ کشیدند. و دسته لشکر از عبدالله خان نظامانی
و میرزا خان نظامانی و غیره سرکردگان نظامانی، در عین این بلوا،
خودها را رساییده، از ترددات دلیرانه و حملات بهادرانه قصوری
نکردند. تا آنکه خلیل وار خودها را در آتش نمرودی جنگ
انداخته، گلچین جهان (۱) و فردوس برین گردیدند. بعد شهادت
بلوچان مذکور، بر گشته بخت بختیار لغاری و غلام محمد لغاری
کوهلی واله که اصل بانی فساد بود، و احمد خان لغاری
و غلام محمد کهتران و غلام حیدر کهوکر (۲) و غیره بلوچان
- کَأَتْتَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَقَتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۳) -

(۱) الف: جنات.

(۲) ک: غلام حیدر غلام محمد کهتران کهوکر و غیره [۹]

الف، ب: مانند متن. ج: غلام محمد کهتران و غلام محمد کهوکر.

(۳) قرآن، المذثر، ۵۱ ج ۲۹ یعنی گویا ایشان خران تور خورده اند
که از شیران گریختند.

فرار برقرار اختیار نمودند. [و در حین (۱) گریختن ازار بندر شان
سست و تنبان در پای آویخته و بوجهن های (۲) بیست زرع
از کمر سان آویزان، و نفنگها بر دوش شان لرزان و سپرهای
کرگدن بر پشت شان آویزان، افتان و خمزان و گریزان پس پشت
هود نگاه کنان میرفتند] و آغا حلی که در ایام حکومت شکارپور
در مجلس کچهری همیشه بلبل زبان را بر شاخسار بیان این نغمه
مترنم می ساختند: [سب]

هم بدیوان قلم زن هم بسدان تیغ زن
درجهان نام خدا در هر دو صنعت ما عریم
درین وقت، قلم بلاغ رقم سان از سیه چاه مداد،
سواد الوجهی حاصل نموده، هیچ فقره از هرات خبر و صلاح
بر صحفه احوال امیران، سده ننوسند و سمسیر جلادت خود
را در هفت نم پیمده نگهداسته، و تسبیح هزار دانه بدست
گرفته "الله الصمد، الله الصمد" می خواندند، و بزبان حال
می گفتند: ای نانا!

من (۳) نه هستم ز جمع شمشیری کار ماهست فقر و درویشی
من چه دانم ز جنگ نصرانی ترک کردیم کار دیوانی
فی الجملة بعد هزیمت بلوچان، امیران موصوف از میدان

(۱) حملات بین قوسین فقط در الف اسب، در دیگر نسخ نیست.

(۲) یعنی چادرها.

(۳) این ابیات در تمام نسخها مغشوش است، از همه آنچه با وزن
موافقت میکرد نوشته شد.

جنگ عنان تاب گردیده، رخنه‌دار قلعهٔ حیدرآباد شدند. فوج انگریزان در میان جنگ رسیده، آنچه اسباب و سامان و توپخانه و خیام امیران مدوح افتاده بودند، همه را بدست غنیمت آوردند و اکثر خیمه‌های چرکین کهنه را آتش زده خاکستر نمودند.

امیران موصوف (۱) چون داخل قلعهٔ حیدرآباد شدند از دغدغه و اندیشهٔ میر صوبدار خان که مبادا سبب آمیختگی و رفاقتی که با صاحبان انگریز دارد، مایان را گرفتار نموده، بدست صاحبان انگریز بدهد، بصلاح مدتر اندیشه و بعضی مشیران ناخردمندان، خیر خود را در استیلام و ملاقات صاحبان انگریز دانسته، اولاً مراسلهٔ خود [را شعر] بر حماقت بلوچان خرد دسمن، و عذر حرکت بی اختیاری خود و استعفای آن بمضمون مرغوب نوشته به خدمت نیپیر صاحب بهادر، بدست معتبری خود فرستادند، و استدعای سلام و ملاقات نمودند. نیپیر صاحب بهادر در جواب بسا (۲) خاطر جمعی، طرف امیران مدوح نوشته فرستاده، و از فریب بازی غافل بودند.

روز دیگر امیران مدوح به موجب تسلی و تشفی صاحب بهادر، خودها را بلباس رنگین سنگین (۳) آراسته، و شمشیرهای

(۱) ب: موصوف هر یک میر محمد نصیر خان و میر شهادت خان و میر حسین علی خان.

(۲) الف: جواب بیاس خاطر جمعی، طرف امیران.

(۳) ک: رنگین رنگین.

مرصع بکمر بسته، و بر اسپان خوش رفتار مغروقه^۱ یراق طلا
سوار گردیده بمقتضاي : [مصرعه]

صيد را چون اجل آید، سوي صياد رود

خرامان خرامان رفته، شرف اسيلام صاحب ممدوح حامل
نمودند. و بر طبق مضمون کریمه - وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ
إِلَى التَّهْلُكَةِ (۱) عمل نکردند.

نیپیر صاحب بهادر در حین ملاقات بغیر از میر نصیر خان،
بدیگر امیران هرگز التفات نکرد. ساعتی سمع افروز مجلس-
ملاقات با میر موصوف گردیده، حکم بر چوکی (۲) و بهره^۲
امیران داده، که چوکی داران چون نقطه^۳ پرکار، امیران را
محاصره نموده ایستادند. در این صورت امیران را صورت منکر
نکیر نظر آمده گفتند : وای به نشد بدتر شد! و سر افتخار
خود را در میان زانوي غم و اندوه فرو بردند و بدست خود
خود را گرفتار نمودند.

بعد گرفتاري امیران جنرال چارلس نیپیر صاحب بهادر،
حکم به پلاتن لشکر، جانب قلعه^۴ حیدرآباد داده، که لشکر مذکور
بی ممانعت احدی و فردی داخل اندرون قلعه^۵ حیدرآباد گردیده، علم
نصرت و فتح مندی، بر برج های قلعه نصب نمودند، و تنبور-
شادی و شادیانه در نوا آوردند. و از روی فریب بازی، در
شهر حیدرآباد منادی گردانیدند که : ملک سند را سرکار

(۱) قرآن، البقره ۱۹۵ ح ۲ یعنی خود را بدست خود به تهلكه نیندازید.

(۲) چوکی و بهره = سپاهیان محافظ.

انگلیسه بهادر فتح نموده، و زمام ریاست و سرداری از سرکار، تفویض به عالیجاه میر صوبدار خان شده و دستار سرداری تمام بلوچان سند تعلق به عالیجاه میر موصوف دارد. بر خزاین و دقایق و توشخانه^(۱) امیران چوکی‌های خود تعیین نمودند. و بر دیرهای^(۲) خام و پخته [نیز پختگی] محافظت و چوکی بخوبی نمودند.

در آنوقت در حیدرآباد چنان واقعاتی^(۳) برپا گردیده، که گویا واقعه^{*} کربلا تجدید صورت وقوع یافته. روز دیگر نیپیر صاحب بهادر و دیگر صاحبان برای معاینه^{*} قلعه و ملاقات عالیجاه میر صوبدار خان در قلعه^{*} مذکور تشریف فرمای شدند. عالیجاه میر مدوح که بعهد انجام صاحبان بابت ریاست و دستار سرداری سرخوش ناده^{*} نشاط بود، دربار کچهری خود نفروش بوقلمون آراسته، برمسند تمکین و ناز، اتکا بر بالش وقار زده نشسته، منتظر مقدم صاحبان عالیشان موصوف بود، که اینک دستار سرداری و ریاست بر سرم، از دست صاحبان مدوح جلوه و زینت تازه میگیرد. و صاحبان عالیشان، عجب دستار رنگین سنگین تمام زری، که در عرصه^{*} دوران باهتمام سرداری خان خانان تمام شده، بآب زینت تاج کیوان، و باءث

(۱) الف : توشه خان. ج : توشا خانه.

(۲) ک : ویر برها [؟]. الف، ب، ج : مانند متن. دیره = شاید

مقصد ازان زنان حرم میران باشد.

(۳) الف، ج : چنان واقعه^{*} هاپله.

سرفرازی فرقِ فرقدان (۱) بود، بمیر موصوف بستانیدند. چنانچه هرگاه صاحبانِ ممدوح، داخلِ کچه‌ری میر مذکور شدند، میر صاحب چون سرو به تواضع صاحبانِ ممدوح برخاست. بعد تعارف صفا و مرحبا، صاحبانِ انگریز، حکم بر گرفتاریِ میر مذکور دادند که او را چون قزاقان گرفته، بر فیل پشت برهنه سوار نمودند، و دستار مال چاه (۲) بر فرقش گذاشته، از قلعه کشیده، روانهٔ جهاونی نمودند.

خاص و عام از مشاهدهٔ این حالت، متحیر و متعجب ماندند، و انگست عبرت‌بندها حیرت گرفته می‌گفتند که: زود بود که صاحبانِ انگریز، میر صوبدار خان را بر فیل عزب سوار نموده، در هودج ریاست نشانیدند، و خوب دستارِ گران بهای سرداری بر سرش بستند، که از زرو و بروی آن، چشمِ آفتاب خیره می‌شود.

فی الجمله میر مذکور بجای خود با امیران برادران، عهد انجام بموجب قسم کلام الله نموده بود، و بصاحبانِ انگریز علحده حلوای مدعا، در دیگِ عهد و انجام پخته بود، لیکن بکامِ دل نرسیده. از آن سو رانده و ازین سو مانده، بهر صورت:

[بیت]

هر تخمِ فتنه که فشانی نکشت دهر

از حاصلِ جزا، بیابی سزای خویش

(۱) فرقدان = دو ستارهٔ پیشین بنات النعش نزدیک قطب شمالی

[فرهنگ نظام]

(۲) کذا در الف، ج، ک که معنی آن فهمیده نشد.

از آنجا که بعدِ گرفتاریِ امیرانِ مذکور، صاحبانِ انگریز، دستِ یغما بقلعهٔ حیدرآباد دراز نمودند. آنچه که دیرهای خام (۱) که بقدرِ دو صد نفر از امیرانِ حیدرآباد بودند، اسبابِ زر و زیور و لباسِ فاخرهٔ همه از دیرهای خام گرفته، راهِ خام بیله (۲) نشان داده مطلق العنان نمودند. و آنچه دیرهای پخته بودند، آنها را به پختگی تمام در تندره (۳) محمد یوسف خدمتگار امیران نشانیدند.

از آنجا که در صورتِ وقوعِ این واقعهٔ هایلِه، چند روز در حیدرآباد، تلاطمِ دریایِ آشوب از وزیدنِ بادِ مخالف، چنان در تموج آمده، که اسمِ صعوباتِ طوفان را از یاد دورانِ برده، و ناخنِ کاوشِ استیلایِ آنِ بلایِ خون، جراحاتِ واقعهٔ کربلا را بجوش آورده. [بیت]

آن چنان شوری بلند آوازه شد

کز ظهورش خونِ طوفان تازه شد

(۱) شاید مقصد ازان سرای و زنان حرم میران باشد.

(۲) کذا در ک. الف: جام بیله [؟]. ج: بیله خام [؟] معنی یکی ازین کلمات مفهوم نشد.

(۳) کذا در همه نسخ. این جایِ نزدیکِ حیدرآباد سنده بود که در زبانِ سندهیِ هندو است و باملايِ فارسي تنده، تانده، تندره است. این کلمه در زبانِ سندهی و پشتو مشترک است. در پشتو جمعیت و مجمع و مسکن و انبوهی مردم و روستا معنی دارد. در سندهی بجایِ "آباد" و "ده" آمده و بسا قرا و روستاها باین نامست، مانند: تندوآدم، قندو لقمان، قندو مستی و غیره.

عرصهٔ آن وادی محشر نشان
گشت لبریزِ بلا تا آسمان

زد تلاطم آن چنان بحرِ ممت
کز فلک بگذشت سیلابِ الم
کرد تا جولان، سمندرِ روزگار

این چنین جوئی نگردید آشکار
بعدِ چند روز، تمام خراین و دفاین از نقد و پشمینه و
اقمشهٔ نفیسه و جواهرِ گران قیمت و اسلحه از هر قسم شمشیرهای
حوهر دار مرصع کاری و نادیق رومی و خراسانی و میرخانی و
خنجرها و کاردهای حوهر دار و اسپانِ ولایتی و سُتران و مالِ
مواشی و غیره اسباب کلی و جزوی و زیوراتِ طلا و مرصع زنانه
که از لکها بودند، و دو کرور و سی لک روپیهٔ نقد از توشخانه
امیرانِ حیدرآباد در تصرف سرکار انگلیسه بهادر درآمدند.
سواي آن واقفانِ دربارِ قلعهٔ حیدرآباد یک یک صد روپیه
از سرکارِ انگریز گرفته، لکها و هزارهای مبلقان که در زمین
مدفون بودند، بصاحبانِ انگریز نشانی دادند. افسوس که
امیرانِ حیدرآباد چون مار بر گنج نشسته بودند، از آنجا که :

[بیت]

ز گنجهای گران مایه بی نثار چه حظ
اگر ز خود نه فشانی ببرگ و بار چه حظ
امیرانِ سنده باوجودِ این همه گنجها بجز رنجها، دیگر
حاصل نکردند، و حسرتها بردند. في الجملة مدتِ دو ماهِ کامل

در ملک سند این چنین آتش خرابی شعله ور بوده ، که از تحریر و تقریر خارج است . لیکن صاحبان انگریز بهادر از روی تدبیر فرزانه و مصلحت وقت ، با میر صاحب میر علی مراد خان والی خیبرپور ، عهد انجام جدید نمودند . آنچه ملک ها تعلق بسردار و دستار داشتند ، بمیر صاحب ممدوح مفوض نمودند ، و آنچه ملکهای والی قلات بودند ، آن را بتصرف میر محمد نصیر خان براهوی بدستور اصلی سپرد کردند .

باین حیلہ وری تمامی سرداران بلوچان سنده و کچهی را بوساطت میر صاحب میر علی مراد خان بهادر ، مطیع و فرمان بردار سرکار انگلیسه بهادر نمودند . و امیران اسیران حیدرآباد تا صدور حکم فرمان فرمای هندوستان ، چند ایام در حیدرآباد معطل بودند . و صاحبان انگریز ، بانتظام امورات ایلات الوسات بلوچان می پرداختند . و از چشمه تدبیرات ، زلال اصلاح ، بر آتش فتنه و فساد می انداختند ، که مبادا از باد مخالف ، ناپره فساد و شور و شر شعله ور گردد .

در بیانِ مقابلهٔ عالیجاه میر شیر محمد خان با فوج انگریز
و هزیمت یافتن میر مذکور از دست فریب بازی سرکردگان

لشکر خود

شیر قلم تمز چنگ، در نیستان این مدعا چنین صیدِ
آهوان بیان مینماید که: هر گاه امیران حیدرآباد در سنهٔ
یکهزار دو صد و پنجاه و نه [۱۲۵۹] هجری مطابق ماه
محرم الحرام، از تقدیر الهی، صیدِ سر پنجه فریب گرفتاری
نیپیر صاحب بهادر شدند، بعدهٔ عالیجاه شیر پیشهٔ جلادت و
مردانگی میر شیر محمد خان والی میرپور بجمعیت عساکر
متکاثره (۱) و حیوش متوافره (۱) و توپخانه و غیره سامان، بعزمِ
رزم افواج انگریز، از مکان مالوفهٔ خود بر آمده رخ نهاد
حیدرآباد گردیده. چون [به طی منازل نزدیک حیدرآباد] بفاصله
چهار کروه متصل تندو موسی خان کهتران، بر کنار فلیلی (۲)
سمت مشرق رسیده، فوج انگریز بهادر نیز در مقابلهٔ میر موصوف
رفته، آتش جنگ را در اشتعال آوردند.

اولاً هوش مند خدمتکار، از روی هوش مندی بامید خرید

(۱) یعنی لشکرهای فراوان.

(۲) ک، ج: پهلوی [۹]. الف: یلولی. مقصد از آن رودی فلیلی
است که در حیدرآباد میگذرد.

متاع سعادت سرمدي، معه^۱ دسته^۱ سپاهيان خود، در ميدان جنگ آمده، بانتظام جنگ جنگ پرداخته، از ترددات دليرانه و حملات بهادرانه قصوري نکرده، آخر خوش دل از دنيا و مافيها رفته، جرعه نوش باده^۲ شهادت گردید.

از آن بعد مير غلام علي خان خلف مرحوم عبدالله خان تالپر و رحيم خان تالپر و علي خان تالپر و کمال خان مري و نبي بخش مري و بلوچان نوحانی، معه دوسه صد (۱) لشکر در عرصه^۳ کار زار رسیده، جنگ جنگ را در نوا آوردند. بسياري از فوج انگريز در موج بحر، قتل (۲) و غرق نمودند. در اين صورت جنرال نيپير (۳) صاحب از معاينه^۳ هلاکت لشکر خود، دست افسوس مائیده بر سر خود میزد، و از بس غصه و خفگی، موي سر خود می کند، نزدیک بود که. فوج انگريز درهم و برهم شود.

در اين اثنا از قضاي کردگار، طوفان باد مخالف بر پای شده. و از بس غبار چنان تاریکي شد، که زمین و آسمان بنظر نمی آمد. و بلوچان شجاعت نشان نحوي شمشیر زنی نمودند که از بیان بیرون است. آخر شربت شهادت نوشیدند. میگویند که محمد خان تهوره بحسب صلاح صاحبان انگريز بهمراه لشکر مير شیر محمد خان آمده ملحق گردیده بود، و در وقت طوفان باد،

(۱) ب: معه بکصد و چهل نفر.

(۲) الف: بحر قتال غرق نمودند.

(۳) این نام در ک هرجا "پنر" نوشته شده که صحت ندارد.

باروت خانه^۱ میر موصوف را آتش داده، تهوره^۲ مذکور و خان محمد خلف میر غلام علی تالپر و غلام محمد (۱) لغاری کهوهلی والہ تہ نالہ (۲) گرفته فراری شدند .

در صورت مفروزی نامبردگان، تفرقه در لشکر میر موصوف افتاده. و شش ضرب توپ کلان در میدان و غا گذاشته، امیر موصوف پس پای گردیده، و در نصرپور رسیده، آب نوشیده طرف میرپور مکان مألوفه رفته، قبائل خود را بیشتر طرف ریگستان روانه کرده بود. ما بقی اسباب هر چه که در دست بود، از میرپور کشیده، روانه ریگستان شده، و از آنجا پس آمده، داخل شهادادپور گردیده، باز جمع آوری لشکر بلوچان نموده، این قدر اسباب و سامان محاربه جمع نموده بود، که از تعداد خارج! که صورت هزیمت میر ممدوح در مرآت خیال بنظر نمی آمد. و ضیفم همت میر موصوف، چنان مستعد شکار افواج انگریز گردیده بود که همه را صید سر پنجه^۳ اقتدار خود می نمود. و شیر شجاعت او نحوی در خشم آمده بود که بزور پنجه^۴ ناخن شجاعت و بهادری، اجسام احشام انگریز، چون روباه می درانید.

در این صورت میر صاحب میر علی مراد خان پاس استمداد و اعانت صاحبان انگریز مد نظر داشته، از روی تدابیر مائید و حکمت عملی میر احمد خان لنگی که جسد^۵ میر شیر محمد خان

(۱) ج: احمد خان لغاری .

(۲) ک: کهوهلی والہ، نہ ہالہ [؟] . الف: کہوہلی والہ تہ نالہ .

ج: کوہلی والہ شکم نالہ .

بود و دیگر سرخیل‌های لشکر که بانی بنیاد جنگ و فساد بودند، همه را در دام ملازمت خود آورده، از میر شیر محمد خان متفرق ساخت. هر گاه میر مذکور چنین سران و سرکردگان لشکر خود معاینه نمود، و نوای مخالف از قانون موافقت رفا که مدارالهام رزم بودند، بگوش هوش شنید، در ساعت ساز جمعیت خود را شکسته، شکست بر شکست اختیار نمود، و چون زیر و بم ناله کتان روی در فرار نهاده. و بعد هزیمت میر موصوف سواران فوج انگریز در تعاقب میر موصوف افتادند. بعضی سواران بطرف قلعه عمرکوت و برخی جانب تندره الهیار (۱) رفتند، لیکن بمیر ممدوح نرسیدند. و او از مکان بلال نزدیک تهته عبور دریا نموده، بسمت شمال روانه گردید.

از آنجا که هزیمت میر موصوف اگرچه از تقدیرات الهی متصور، لیکن بموجب تدبیر میر صاحب میرعلی مراد خان توان گفت. و عالیجاه میر شاه محمد خان که برای جمع آوری لشکر سیستان (۲) رفته بود، او هم پیش از هزیمت میر شیر محمد خان از قضای کردگار، بدست لشکر انگریز گرفتار آمده، که عالیجاه الف خان افواج انگریز به همراه خود برداشته، ناگهانی بر میر مذکور افتاده خوب مقابله نمودند. و از طرفین کشت و خون واقع شده، آخر لشکر میر مذکور شکست خورده. و خود میر شاه محمد خان

(۱) در سندهی تندو الهیار.

(۲) کذا در الف، ج، ک. املاتی است از سیستان که در تاریخ

معصومی و غیره مذکور است، و مقصد از آن مهوان است، بر کنار

چپ دریای سنده در شمال غرب حیدرآباد سنده.

مجرع گردیده. آخر زنده اسیر و دستگیر نموده، جانب حیدرآباد بخدمت نیپیر صاحب بهادر فرستادند. که صاحب ممدوح او را در جهاز دودی انداخته روانه بمبئی نمود.

چون مهر مذکور بتاریخ هشتم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه [۱۲۵۹] هجری گرفتار گردیده، نیپیر صاحب بهادر بعد هزیمت میر شیر محمد خان وارد حیدرآباد شده. امیران حیدرآباد هر یک میر محمد نصیر خان و خلفانش و میر میر محمد خان و میر صوبدار خان و سر سهاداد خان و امیران خیرپور میر رستم علی خان و میر نصیر خان بسواری جهاز دودی روانه بمبئی نمودند. و در روز رفتن امیران حیدرآباد، نیپیر صاحب بهادر به تمام رعایا و مهاجن (۱) حیدرآباد حکم داد، که امیران سند، حاکم شمایان بودند، حالا بحسب قسمت آبخورد، برای سیاحت ملک انگلستان میروند. شمایان رفته، صورت وداع حاصل نمائید، که داغ مفارقت بر دل ایشان نماند. رعایای حیدرآباد، تمام صغیر و کبیر، خاص و عام بموجب حکم نیپیر صاحب بهادر، بجهت وداع امیران ممدوح رفتند. بمعاینه حالت پرملاحت امیران زار زار بگریستند، و اشک حسرت از دیده غم و الم میریختند.

از آنجا که بموجب تنگ چشمیهای روزگار بیوفای و موافق ضابطه سپهر نیرنگ، طراوت گلشن هر اقبالی (۲) افسرده دم.

- (۱) ک: مهاجرین [؟] در دیگر سه نسخه: مهاجن. و این صحیح است، بمعنی سوداگر و شخص ثروتمند هندو [— سند گزین ۸۹۱]
(۲) ک: آفتابی [؟]

سردی خزان ادبای، و گرگ تیز چمکال ذلت و اضطراری
در کمن عزت و اعتباری است، نظر بران امیران سند از تقدیر
الهی، ترک ریاس سنده و دیار و عیال و اطفال نموده، چشم
پر آب و دل کباب، روانه ملک انگلستان شدند.

چون امیران موصوف، داخل بمبئی گردیدند، جناب نواب
مستطاب گورنر فرمان فرمای بمبئی، کپتان بروس صاحب بهادر
افسر پلس (۱) و کپتان اولیور لخب (۲) صاحب مجسترتین
والی صاحب (۳) سکرتری تعلقه عامه، بنا بر استقبال امیران
مدوح تالب دریای شورمه چارت (۴) دو اسپه به بندر پالوی
فرستاده اسکون صاحب سکرتری از میر نصیر خان دست گرفته،
از کشتی برکنار فرود آورد.

درین اثنای بروس صاحب بهادر، بروی امیر مدوح آمده
سلام داد. میر مذکور بصاحب مدوح، جواب سلام داده فرمود:

(۱) ک: بش [۹]

(۲) کذا در ک، الف ج: اولیور لخب [۹]

(۳) کذا در ک، الف: ولی صاحب. ج: ولی صاحب [۹] این نامها
در تاریخ افغانستان نصف آخر از سید اشرف علی [ص ۳۰۸] چنین
است: کپتان بروس صاحب پولیس، و کپتان اولیور لیجت صاحب
مجسترتین ولی صاحب سکرتری علاقه مملکتی و اسکونب صاحب
سکرتری تعلقه عامه.

(۴) کذا در ک، الف: چاررت. ج: چهار ائمه [۹] که مقصد
ازان گاری اسپه است.

که: من این صاحب می‌شناسم، که در سنه ۱۸۲۸ عیسوی در دربار من حاضر آمده بود. صاحب مذکور جواب داد که: در آنوقت ماشاء الله ایشان هم جوان، و سرخوش نشاء (۱) باده شباب و جوانی بودند. الحال از گردش زمان ناهنجار بسیار ضعیف و لاغر شده اند. امیر موصوف باز فرمود که: من در طریق دوستی ایشان و کمال جوش محبت ایشان در اینجا آمده ام. باز صاحب جواب داد که: استیلاي الفت و محبت مایان بحدی بود، که ایشان را کش (۲) نموده، چون کهربا درینجا رسانیده.

فی الجمله بغیر این همه اختلاط‌ها، امیر موصوف، بسواری چارت دواسه سوار گردیده، ترک سواران پیش و پس برکاب میرمدوح حاضر، و دور دور کمان، امیر را بکمال اعزاز آورده، و در ایوان خاص گوربر صاحب فرود آورده مهمان نمودند. بعد از چند روز امیر مذکور را در مقام دمدبی که نزدیک کلکته میباشد، در آنجا مقام استراح مقرر نمودند. میر شهداد خان را در قلعه سورت صورت آرام دادند. و میر رستم خان را در مقام ساسو که متصل شهر پونه میباشد سکونت پذیر نمودند. و مبلغ پانزده هزار روپیه عوض مشاخره از سرکار با میران مدوح عنایت شد.

چون امیران مذکور از غم ریاست آزاد، و از هزارها افکار

(۱) الف، ج: نشاط داده.

(۲) الف، ج: کشش.

روزگار دنیا رهائی یافته ، چند اوقات بارام ، و شاهد فراغت هم آغوش داشتند . لیکن - حُبُّ الْوَطَنِ مِنْ الْإِيْمَانِ - (۱) در سر داشتند و در تدبیر رهائی خود و ملک خود بسیار کوششها نمودند و انواع انواع نوشتجات نمودند . و در ولایت لندن در کورت (۲) از اعتراضات نیپیر صاحب بهادر حواب ها دادند . و بعض صاحبانِ انگریز در کورت از طرفِ امیران گفتگو نمودند . مطلب را باین حد رسانیدند که امیر محمد نصیر خان والی حیدرآباد را معه^۱ لواحق ناز بر مسند ریاست سند جلوس دهند .

در این ضمن خبر رسید که میر شیر محمد خان طرفِ خراسان بجهت کومک لشکر ، نزد سرداران قندهار رفته است . اهالیان انگلیسه باصفای این خبر در تریخ میر موصوف بدارمدار پرداخته . در این عرصه از قضای کردگار امیر مدوح ، در حالت صحت بدن مشغول نماز و اوراد بود ، که ناگهانی عارضه مکتبه لاحق حال امیر مدوح شده . بتاریخ نششم ماه ربیع الثانی سنه یک هزار و دوصد و شصت و یک [۱۲۶۱] هجری ، مطابق چهاردم ماه اپریل سنه یک هزار و هشت صد و چهل و پنج [۱۸۴۵] عیسوی در مقام دمدی سیار بوستانِ سرای آخرت گردیده ، جان بحق تسلیم نمود . ^۱إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ . و از بعض اخبارات معلوم شده ، که امیر مدوح از بس اندوه و الم ریاست سند و جلاوطن جام مسموم از دست ساقی اجل نوشیده . بعض بر آنند که از عارضه مکتبه جان بجان

(۱) یعنی دوستداری وطن از ایمانست .

(۲) کورت در انگلیسی بمعنی محکمه و داورگاه است .

آفرین سپرد . و بعد از آن مرحومان میر صوبدار خان و میر رستم
خان از غم دنیا و مافیها در آنجا رهائی یافته ، از ملک
انگلستان راه ملک - کُلُّ سَنِيَّةٍ يَرْجِعُ إِلَيْهِ أَصْلِيهِ - (۱)
گرفتند ، بر طبق مضمون : [سب]

هر که افروزد بزمِ زندگی شمع وجود
سازدش خاموش آخر سیلی نادِ اجل
در سراغِ حرمنِ عمر اسبِ دایم برق مرگ
زندگانی محو گردد یکدم از یادِ اجل
طائر هستی اگر در جرخ سازد آسان
عاقبت گردد اسیر دامِ صیادِ اجل
هر که آید در دیارِ زندگی زان پیشتر

در کمینش (۲) می نشیند دستِ جلادِ اجل
امیرانِ سنده حجتِ تعمیراتِ اساسِ منهدمه ریاست
سنده ، سیار (۳) مصالحِ تدرسات جمع نمودند ، لیکن معمار
دارانِ قضا و قدر بدرستی آن نپرداخت و غم و الم بیهوده
کشیدند . حافظ سیرازی علیه الرحمه می فرماید :
هر کس را خوابگاهِ آخر بمانِ خاکست
گوچه حاجت که بر افلاک کشد ایوان را (۴)

- (۱) یعنی هر چیز به اصلش رجوع میکند .
(۲) الف : سزند کف در کمیش دسب . ج : تیغ بر کف در .
(۳) بعد ازین تا آخر فصل چندین سطر در ک ، الف نیست . از ج
تکمیل شد .
(۴) در اینجا در نسخه ب مطالبی است که در نسخ دیگر نیست ،
(باقی بر صفحه ۶۷۹)

(بقیه پاورقی صفحه ۶۷۸)

چون حاکی از اوضاع خصومی دربار و فساداداره اسب ، مطالعه^۱ آن برای اشخاصیکه در عوامل سقوط حکومت سنده تحقیق میکنند بیفایده نخواهد بود . بنا بران لب لباب مطالب را بدون عبارت آرائیهای بیجا آوردیم :

” هر حد امیرانِ مذکور در مراسم خدمتگذاری و فرمان برداری صاحبان انگلیسه قصوری نکردند ، لیکن ازان غافل که — مَنی آعَانٌ طَالَمَا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللهُ عَلَیْهِ — هر که اعانبِ ظالم میکند ، حق تعالی همان ظالم را پروغالب میگرداند . امیرانِ سنده بتوقع دوستی صاحبان انگلیسه را از ملکِ خود ، حایِ عمور داده روانه^۲ خراسان نمود . فکر همینکه مایان آمده حال ، از گزند اعدا در اسان فارغ البال خواهیم بود ، و اهلِ خراسان بلا گردان مایان خواهد بود . از انجا که اگر نیبِ بد در باره^۳ غیری نماید بر سرش آید ، امرای سده خود هدف تیر بلا شدند . هر چند امیران سده به نفسِ نفیسِ خود بلباسِ رنگینِ مروب و حیا آراسته و زیورِ غریبِ پروری و عاجز نوازی آراسته بودند ، لیکن زمامِ نسق و نظمِ مهامِ ملک داری خود ، بدستِ سفلگان ناپخته سپرده بودند . آنها باقتضای ردالبِ طبع و شومی نفسِ نافرجام ، حدین خلل های فاحش بمال و حالِ ناسوسِ مردم و خللِ الله ، خلافِ قانونِ عدالبِ شرعیه می رسانیدند ... امیران سنده اکثر پرورش سملگان می پرداختند . و با مردمان سهل اوباش از طایفه صباع و غلام و نیلگر و کفشگر و حمالان و ملاحان و سگ بانان و قلتبانان جلسِ صحبت بودند ... و از ملک داری و رعیت پروری و دوست و دشمن شناسی اصلاً خبری نداشتند ... اگرچه زوال ریاست و مملکتِ امیران سنده از تقدیرات الهی

است ، لیکن همه از شومی بد نفسی و ظلم کار کنان سفلگان باید دانست . و از شومی و نحوستِ وزیر پر تدبیر که باوجودِ محاسن سفید ، توسن آرزو را در میدانِ فسق و فحور و زنا کاری میدوانید . خصوصاً از مناقب جناب اقا صائی (کذا) چه عرض رود ، که خود را سید عظام و علما کرام و امرای ذوالاحترام میخواندند ... ولی : اینجا مقام دم زدنِ جبرئیل نیست ! در ایام نظامتِ شکارپور اسباب سازی هر گونه فرمایشات هرگاه مفصل بیان نمایم ، دفتری علیحده خواهد شد . و درین مدب بیست و چهار و پنج سال هرچه سامان ساخته و پرداخته بودند ، تعدادِ آن خدای میداند . باز هم سیری نداشتند ، و روز بروز دیگبِ حرصِ اوشان در جوش بود ... خصوصاً از حناپ محمد تقی شاه چه سرح رود ... که اورادش همین بود : — اللهم ارزقنا درهماً احمرّاً مسکوکاً نقیصاً و همدماً موافقاً انیساً — ... وجود ذی جودش بلباس رنگین — لایا کل ولا یعطی بل یدنع — آراسته ... در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه نه [۱۲۵۹] هجری مطابق ۱۳ محرم الحرام واقعهٔ اسیری امیران محدود صورت وقوع گرفت ... »

در بیان (۱) تسخیر ملک سنده، و نوشتن مراسله

سرداران قندهار و خراسان

با میران سنده، که انگریزان را از ملک خود هرگز

باینطرف راه ندهند

قلم صداقت رقم، در تشریح این خدعه طرازی بر صحیفه بیان، چنین نگارش میدهد که: صاحبان انگریز بهادر، ملک سنده را از بهادری و شجاعت نگرفتند، محض بفریب بازی و حيله وري اولاً با میران سنده، متاع دوستی و اخلاص را پیش نمودند، و امیران مدح را فریفته دانه و دام مهربانی و الفت خود ساخته، راه تردد طرف خراسان گرفتند. امیران موصوف باوجودیکه بوالیان خراسان، از قدیم رابطه اتحاد و مال گذاری داشتند، آن را محض بخوشنمائی گلهای رنگا رنگ صاحبان انگریز فراموش نموده، و بر قول و فعل و عهد و پیمان صاحبان انگریز اعتماد کرده، به تقدیم هزار گونه خدمات، از ملک خود راه عبور دادند و والیان خراسان را، که از قدیم دوستان امیران بودند با خود دشمن ساختند.

(۱) این عنوان در ک نیست. در الف فقط "در بیان تسخیر

ملک سنده" بقلم سرخ نوشته شده. اما در ج کلمات "و

نوشتن مراسله الخ" بخط قرمز موجود است.

ناوجودیکه والیان خراسان، کرات و مرات بطرف اسیران
 سند مراسلات نوشتند، که انگریزان را از ماک خود راه ندهند،
 که نفعی ندارد. مثل است که شخصی در عالم [خواب] دید
 که مار بر شکم من گذشته، بهولناکی تمام از خواب بیدار گردید،
 متحیر ماند. کسی پرسیدش که چه حیرانیست؟ باو بیان
 خواب [نموده (۱)] گفت: که مار بر شکم من پدا نموده،
 می ترسم که مسادا روزی زهر در حان من کد بر طبق مضمون:
 [بیت]

هر کس که مار را بدهد جا در آستین
 باید کشد همیشه بمرگِ خود انتظار
 هرگاه ایشان توان راهِ مقابلهٔ صاحبانِ انگریز ندارند،
 پس استمدادِ مبلغانِ خرج راه نمایند، که از خراسان، افواجِ غازیان،
 برای ایشان خواهد رسید.

با وصف این همه نوشتجاتِ والیانِ خراسان، امیرانِ سنده،
 نوشتجاتِ [نصایح آمیزِ والیانِ خراسان، هرگز بگوشِ غفلت
 نبوش خود نیاوردند. هرگاه صاحبانِ انگریز از مهمیزِ کاری
 غازیانِ خراسان، حمارِ آرزوی خود را مجروح و مفلوک ساخته،
 بی بارِ مدعا، سرِ خود را به آخورِ ملکِ سنده کشیدند.
 اولاً تعمیراتِ بنگله‌هایِ چاونی خود منهدم ساختند، تا از
 شعبده بازی‌شان، با میرانِ سند معلوم و یقین گردد، که صاحبانِ
 (۱) ازینجا تا کلمه "نوشتجات" که بین [] آمده، در کب، الف
 نیست، از ج تکمیل شد.

انگریز، ملکِ سند را گذاشته میروند.

ظهور (۱) این معنی علاوه باعث غفلتِ امیران مدح گردیده، و هم از روی ساده لوحی (۲) و صفای قلبِ خود، بر عهد انجام صاحبانِ انگریز اعتماد کلی داشتند، و برخدساتِ لا کلامِ خود مغرور بودند و میگفتند که: مایان از ملکِ خود راه دادیم، و در ملکِ مایان چهاونی‌ها انداختند. و از هر قسم و رسم، بجا آوری خدمات نمودیم. نظر بر آن صاحبانِ انگریز، هرگز نمایان نقضِ عهد و پیمان جایز نخواهند داشت، و ازین معنی بی خبر: [بیب]

طالبِ دنیا چه داند نیوهٔ پیمانِ عهد

هست در فکرِ خطا اندیشی و مشقِ دغل

از برای اخذ مال و حبِ جاه و (۳) روزگار

افکند هر لحظهٔ خود را بگردابِ خلل

از آنجا که کاخِ وجودِ اهلِ دول، در اصل بآب و گلِ بیوفائی سرشته اند، صاحبانِ انگریز، چون نجاران، تیشهٔ خرابی بدست گرفته، [اساس (۴) تعمیرِ قصرِ اتفاق امیران سنده را از

(۱) ک: طنبور [۹]

(۲) الف: ساده دلی.

(۳) ک: در روزگار.

(۴) از کلمات اساس تعمیر نا الوسات بین [] در ک، نیست و در

الف هم ناقص است، از ج تکمیل، و برخی عبارات غلط

ج تصحیح شد.

پای انداختند. چنانچه امیران حیدرآباد را باد خزان نفاق، در نخل جمعیت شان راه دادند، و امیران خیرپور را در آتش شرور خود انداختند.

هرگاه دیدند که الحال، این اساس نفاق آب و گل تدبیرات مایان، مابین امیران سنده مستحکم گردیده، بعد پای خود را در میدان تسخیر ملک سنده بیض گذاشتند. و الا^۱ ممکن نبود که باین قدر قلیل فوج، تسخیر ملک سنده می نمودند. والوسات[[] بلوچان سنده اگر چند لک (۱) مبلغان، حسب الخواش والیان خراسان میفرستادند، هم کوسک هزارها لشکر از خراسان، بجهت امیران سنده میرسیدند.

لیکن تقدیر رب قدیر چنین بود که: امیران سنده را هیچ تدبیر بدست نیامده، مابین خودها سپند وار در مجمر نفاق، از آتش کینه، در اضطراب بودند. از آنجا که صاحبان انگلیسه بهادر، خودها را مرد میدان می گویند، پس لازمه^{*} مردانگی این بود که: چند وقت پیشتر از اراده^{*} باطن خود، با امیران سنده تنبیه میکردند، که تا اوشان سامان و تهیه^{*} خود می گرفتند. بعد اگر جنگ نموده، ملک سنده را تسخیر می نمودند، هم مضایقه نداشت، "غداد را مفت نبرد بقسم برد" این چه ملک گمری بود، که در صورت دوستی، امیران سنده را سرشار باده^{*} غفلت نموده، و بخیله وری ناگاه بر خانه^{*} امیران سمدوح غافل رفته، امیران را صید سر پنجه^{*} روباه فریب خود نمودند. این

(۱) الف: چند لک روپیه را حسب الخواش.

چه شجاعت و مردانگیست؟ بلکه جای نفرین است .
 از آنجا که غافل بر سر دشمن رفتن ، و بفریب و خدعه خصم
 را عاجز و زبون خود ساختن کسر برتبه شجاعت ارباب
 صولت و قدرت است ، کسی بکسی چنین نکند . این که در
 دوستی با میران کرد ، اگر چه داستان این داستان طرازی بسیار
 است ، اگر بیان نمائیم هر آینه شرح مطول می شود . موقوف
 بروقت دیگر گذاشته ، باز قلم [بسر گذشت عالیجاه میر
 شیر محمد خان آسنا نموده می شود] .

در بیان (۱) رفتن عالیجاه شیر محمد خان بنا بر آوردن گومک از قندهار

و پس معاودت نمودن بی حصول مدعا

[هژبر قلم تیز رقم ، نخچیران این مدعا را چنین صید
سر پنجه بان می نماید که : در سنه ۱۲۵۹ هجری مقدسه ، میر
شیر محمد خان تالبر از سنده هزیمت یافته روانه قندهار گردیده
و عالیجاه احمد خان لغاری معه منسوبان خود در کوهستان ،
نزد بلوچان مری رفته سکونت گرفت .

هر گاه میر مذکور ، به قطع منازل ، داخل قندهار شد ،
سردار صاحبان قندهار ، در تعارف و مهانداری میر موصوف به
هیچ وجه قصوری نکردند . و مراسم اکرام و اعزازش
بجا آوردند (۲) . میر مذکور مبلغ دوسه لک روپه ، بجهت

(۱) این عنوان در هر سه نسخه الف ، ج ، ک ، ناقص است ، بصورت
فوق از هر سه تکمیل شد . و مطور بعد عنوان هم در نسخه
ک ، الف نیست ، تنها از ج نوشته شد بین [] .

(۲) در اینجا نسخه ب مطالبی دارد ، که چنین است : «میگویند که از
چهارده پانزده هزار تحفه میر معظم الیه بسرداران بیشکش نموده .
سرداران هم در عوض بیست و چهار هزار روپه تعایف و ارمغان
(بقیه بر آخر صفحه ۶۸۷)

کومک لشکر، سردار صاحبان قندهار، بالفعل بشرط رسیدن شال کوت دادنی کرده، بندوبست کار مرجوعه خود نموده.

(بقیه حاشیه صفحه ۶۸۶)

بمیر موصوف مرحمت نمودند. میر موصوف استدعای استمداد، سردارانِ مدوح نموده، سرداران گفتند: آنچه مقدور مایان است دریغ نخواهیم کرد، لیکن مقدمهٔ مقاله انگریز مقدمه ایست عظیم که سامان و تهیهٔ زیاد میخواهد... هرچه که جمعیت سه چهار هزار لشکر عمله و فعلهٔ خودها داریم، بی طلبِ تنخواه حاضر. و هرچه تنخواه آنها شد، جامهٔ خود را فروخته خواهیم داد. لیکن جمع آوری لشکر الوسات، بدونِ احراب و خراین کلی نخواهد شد. و تا آنکه که جمعیبِ لشکر الوسات حراسان نشود، هرگز این کارِ مقاله انگریز، پیش نخواهد رفت و این سه چهار هزار عملهٔ مایان در یک دو حلو ضرب اتواب انگریز خواهد شد... میر مذکور گفت: هرگاه سرداران بعهٔ جمعیبِ لشکر، رزل انداز مکان شالکوت شوند، مبلغ دو لکه رویه درانجا خدمت میکنم، و اگر داخل دادهر سدیم، یک لکه رویه درانجا میدهم. و قتیکه داخل ملک کچهی سدیم، همانوقتِ مواجب و تنخواه همه لشکر بذهٔ من است.

سرداران از روی ننگِ گلیم طوعاً و کرهاً باین انجام میر موصوف راضی گردیده، سردار میر افضل خان را بهمراه میر موصوف تعیین نمودند، که تا شال کوت رفته، مبلغان مذکور بدست نمایند. بعد تصرف ببلغان، مایان از قندهار تدارک گرفته، داخل شالکوت خواهیم شد.

و قتیکه سردار میر افضل خان، باتفاق میر موصوف رونق افزای
(بقیه بر پاورقی صفحه ۶۸۸)

سردار صاحبان این حقیقت میر موصوف مشروحاً جانب امیر دوست محمد خان نوشته فرستادند و مصلحت طلب گردیده. امیر موصوف بسردار صاحبان، صلاح دادنِ کومک، به میر مذکور نداد، که از بعضی مدارج اب که شرح آن مستنع الوقوع است، در نظر عقل دورین من بعید از مصلحت است. باقی نیک و به خود را هر کس خوب میداند، آینده احتیاط باقی دارند.

شش [اصل: تنگ؟] گردیده، از قدرت الهی اینچنین بارش ناراض شده، که در مدب العمر آمده بود. تا مدب یکنیم ماه در پشین افتاده بودند. سردار موصوف بامید نوالهٔ مبلغان انتظار می برد، لیکن مبلغان میر موصوف، درین عرصه در شالکوب هرگز نرسید... میر موصوف گفت: در مکان دادهر سلیمان خواهم داد. سردار میر افضل خان... همین حقیقت را پیش سرداران مسدوح نوشته فرستاد. سرداران در جوابش اعلام نمود که: میر شیر محمد خان اختیار دارد، اگر طرف قندهار باید، آنچه گذران مایان اسب باو یکجا خواهم نمود، و اگر دیگر طرف عیال خود روانه شود، هم مانع نشده، بخوسدلی مرخص خواهید نمود. چون سرداران آوازهٔ کشش مقدمهٔ هرات، پیش نهادِ خاطر نموده، سردار میر افضل خان از پشین [اصل: پشگل] مراجع فرمای قندهار، و میر موصوف را به آدمیان معتبر خود داده، تا در مکان دادهر رسانیده رفتند. در دادهر چیزی مبلغان میر موصوف رسانیده بودند. آنها را برداشته شباً شب سرعتاً روانهٔ قلعهٔ کهان گردید، و عالیجاه احمد خان لغاری نیز از کوهستان چاندیه بمعهد عیال نقل نموده، در قلعهٔ کهان با میر موصوف ملحق گردید...».

سردار صاحبان قندهار بعد نوشته^۱ امیر موصوف، غنان توسن عزیمت خود را معطوف داشته، پای خیال کومک [خود را در (۱)] لحاف تحمل کشیده، بدار مدار و دلا سائی میر مذکور می پرداختند، بخیال اینکه چیزی مبلغان از میر مذکور کشیده، در سوراخ دهان خود اندازیم. آخر تجویز نموده، سردار کهندل خان را بمعده^۲ قدری لشکر همراه میر موصوف تعیین نمودند، که تا شال کوت برود. هر گاه بموجب انجام، مبلغان میر موصوف رسیدند، بعد تدارک جمع آوری لشکر موفوره گرفته، به تمشیت مهام میر مذکور پرداخته خواهد شد.

چون خلف سردار کهندل خان، باتفاق میر مذکور وارد پشین (۲) شدند، درانجا این چنین بارش باران [متواتر گردیده، که راه تردد تا به شال کوت مسدود شده. چند ایام در پشین توقف پذیر شدند، و در این ایام توقف، صورت رسیدن مبلغان میر معدوح بنظر نیامده. آخر خلف سردار کهندل خان، بموجب ارقام والد خود، واپس روانه^۳ قندهار گردید.

- (۱) سطوریکه بین [] است، در ک، الف نیست، از ح تکمیل شد.
- (۲) وادی پشین بعرض ۵۰ میل در شمال کوپته است که راه قندهار از آن میگذرد، و در آخر آن کوه کوژک افتاده. این کلمه را اشتباهاً پشنگ می نوشتند، که با پوشنگ تاریخی غرب هرات التباس دارد. خود مردم آنجا و مردم قندهار آنرا پشین خوانند، و این صحیح است.

میر موصوف بعد روانگی خلف سردار موصوف، بقطع مراحل، داخل قلعہ کھان شدہ، بعدہ در مکان چہتر و پولجی رسیدہ، جمع آوری لشکر بلوچان کوهستان می نمود و عالیجہ محمد صدیق خان خلف سردار سمندر خان نیز معہ پانصد سوارہ آمدہ، ملحق رکاب میر مذکور شدہ، در نندوبست تخریب چھاوئی حان گھر شدند، کہ در این اسامی وزیر خان خلف بجارحان دوبہکی (۱) معہ پانصد سوار بتاریخ بیسب و ہشتم ماہ حمادی الاولی سنہ یکہزار و دو صد شصت [۱۲۶۰] ہجری در گرد و نواح خانگھر بطریق چاول رسیدہ، کاہیان (۲) فوج انگریز معہ سواران چوکی، کہ برای علف بری رفتہ بودند، قریب ہفتاد نفر علف تیمغ بیدریغ نمودہ، و تمام اسپان و سلاح آنها غارت کردہ رف .

افواج انگریز کہ در چھاوئی خانگھر دایر بودند، تعاقب آن نکردند. مگر دل مراد حان کوسہ را ماسور نمودند کہ رفتہ بہ تکفین کشتگان انگریز پرداختہ . و باز بتاریخ چہار دہم ماہ جمادی الثانیہ سنہ روان مقدار [چہار صد (۳) پانصد لشکر بلوچان، در محال روپاہ افتادہ، مال مواشی غربای رعایای ذالہ

(۱) ک، الف: دو نکی [؟] و صحح آن ڈوبکی اس نام قبیلہ ای از بلوچ .

(۲) شاید مقصد کسانی باشد کہ برای لسكر کاء جمع میکردند . در ک کائیان و در الف گاہان و در ناقي نسخ کاہیان است .

(۳) سطور یس [] در الف، ک نیست، ارح نوشته شد

کورار و جلال پور و ناله تانوری و بتل و تهل و غلامه (۱) [کذا] بغارت بردند. و مردم آبادکاران رعایای دیهات مذکور، مابین جمع شده، در تعاقب غارت گران رفتند. قدری مال مواشی خود را از غارت گران مسترد نموده می آوردند. که درین اثنا لشکر انگریز، در عرض راه به آبادکاران مذکور رسیدند. "لوئو (۲) لوئو" گفته آبادکاران رعایا و غربا را مقتول نمودند. چنانچه که دو صد و بیست نفر [آبادکاران بر ناحق از دست لشکر انگریزان کشته شدند. از آنجا که مال و مواشی غربای آبادکاران، عارتگران بغارت بردند، و متاع رندگانی آنها را لشکر انگریز به یغما بردند. عجب انصاف و رعیت پروری صاحبان انگریز بهادرست! چند ایام در واقعه سکهر، صاحبان انگریز کورت این مقدمه کشتگان رعایا نمودند، لیکن هیچ انصاف نکردند، و آبادکاران غربا رایگان رفتند.

[عالیجاه (۳) میر شیر محمد خان در مکان چهر و پولنجی

(۱) در نسخه ب این نامهای روستاها نیست و گوید: دیه میان صاحب مرحوم عبدالحکیم صاحب را تاراج نموده و شصت و هفتاد نفر غربا را قتل نموده و مرحوم محمد قاسم علیه الرحمه نیز ازین غصه جان بحق تسلیم نمود. این واقعه در ماه ربیع الثانی ۱۲۶۰ هجری وقوع یافت. ب: کورار و جلال پور تانوری و بلبل و ننهال و علاقه [؟]

(۲) "لوئو، لوئو" = یعنی غارت کنید، غارت!

(۳) سطور بین [] در الف، ک نیست از، ج تکمیل شد.

چند روز توقف گرفته ، و توان مقابلهٔ فوجِ انگریز ندیده ، واپس روانهٔ کهان شد . و ازانجا باز روانهٔ ملتان و لاهور شد . در لاهور پای در دامنِ اصطبار کشیده ، روی توسلِ بصاحبان انگریز نهاده آمد . سرکار انگریز صاحب بهادر ، بسببِ جوانمردی و همت میر موصوف ، از روی الطاف ، چیزی مدد معاش باو مقرر نموده ، در ضلع لاهور جای توقف دادند [که چند مدت درانجا مکث (۱) پذیر بوده . و میر شاه محمد خان برادرش را که در بمبئی نظر بند بود ، او را هم رهایی داده وا گذاشتند ، که در لاهور آمده بامیر مذکور ملاقی شد . و عالیجاه احمد خان لغاری از کوهستانِ مری [داخل (۲) ملک نواب بهاول خان والی بهاولپور شد . درین اثنا به میر مذکور بسیار تصدیعات رسیده . دو مرتبه اسبابش در آتش سوخته . آخر در سرکار انگریز عرایض بی قصوری خود نمود . اجازتِ نوفی ملک سنده از سرکار گرفته ، داخل ملک سنده گردیده ، و کنج درویشی را اختیار نموده ، در قلعهٔ صوفیان صاف دل پاک نشسته اوقاتِ حیات مستعارِ خود را بسر می آرد .

امیرانِ سنده نیز چند روز آواره که از قیدِ فرنگ رهایی یافته ، ارادهٔ وطنِ مالوفه دارند ، که بعطایِ مشاهرهٔ سرکار ، در اطاقِ مالوفهٔ خود ، اوقاتِ گذاری خواهد نمود [لیکن هنوز

(۱) الف، ج: مکنث پذیر.

(۲) از کلمه "داخل" تا "خواهند نمود" که بین [] آمده ، در الف، ک ناقص است از ج تکمیل شد .

داخلِ منده نشده اند. معلوم نیست که از چه سبب، باز توقف
 امیرانِ اسیران، درانجا گردیده. درین باب از افواهِ عوام الناس
 چندین روایات شنیده می شود — و الله اعلم بالصواب.

در بیان (۱) نواختن قانون خدمات میر صاحب میر
علی مراد خان بهادر نسبت به سرکار
انگلیسه بهادر

و برعکس مکافات یافتن از سرکار انگریز بهادر به مقتضای

مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ (۲)

[امیر (۳) بی نظیر قلم، که فقرات نویس حسن و قبح وقوعات روزگار است، در تسخیر ملک این مدعا، چنین بر صفحه بیان نگارش میدهد: روزیکه سرکار انگلیسه، بعزم خیال خام تسخیر ملک خراسان، رویق افزای این ملک سنده گردید، جناب میر صاحب میر علی مراد خان بهادر، در سمع افروزی بزم مؤدت و وداد، و ضیای چراغ مجلس موافقت و اتحاد، و انوار گوناگون خدمات، از هر قسم رضا جوئی و خیراندیشی و بیه طلبی سرکار جهان مدار انگریز بهادر، بهیچ وجه من الوجوه، خود را معاف و مقصّر نداشته. با وجودیکه بعضی اسرا و روسای

(۱) این عنوان در الف، ک، ح ناقص است، از هر سه تکمیل شد.

(۲) یعنی کسیکه باستمگاری مدد نماید، خدا او را بروی گمارد.

بدون کلمه [فقد] حدیث ضعیف است، که این عساکر از

این مسعود روایت کرده [— الجامع الصغیر ۲-۱۶۵].

(۳) سطور بین [] در ک، الف نیست، از ج گرفته شد.

بلوچان، درین امر از میر صاحب بهادر، بسیار ناخویش و نا راضی بودند [بلکه (۱) بزبان اعتراض میگفتند که: گلهای دوستی و عهد و پیمان سرکار انگلیسه، بهادر میر^۱ از خزان بیوفائی نیست. هر چند برادران امیران خود را در انتظام سلسله، انقیاد و فرمان برداری] سرکار انگلیسه، بهادر و رفع فتنه و فساد، و دفع شرارت و عناد، که باعث تازه روئی گلستان خوبی و بهبودی (۲) آنها بود، بسیار سعی و تلاش نمود، که تا آب و رنگ عزت بهارستان این خاندان بر باد نرود. و گلزار (۳) ننگ و نام این دودمان از انقلاب بادِ حوادث روزگار ناهمجار، سر بزد روئی نکشد. باوجود این همه نصایح عاقلانه و مواعظ مشفقانه، میر صاحب بهادر، در دل خار منزل آنها بمقتضای:

نرود میخ آهنین در سنگ

هیچ سرایت نکرد، و از تقدیر ازلی (م) - [جَفَّ الْقَلَمُ] -
 یما هو کاین - آن سرگشتگان بادیه قصا و امیران پنجه، تقدیر را
 براه راست نیک اندیشی، و بصیراط المستقیم عاقبت کشی هدایت
 نگردید. تا آنکه اوراق مجموعه، ریاست سنده از انتظام
 افتاده، بعضی امیران سنده مسند [نشین باسیری رفتند، و برخی
 فراری شدند. و میر صاحب میر علی مراد خان از روی صداقت و

(۱) سطورین [] در ک نیست، در الف هم ناقص است.
 از الف، ج تکمیل شد.

(۲) الف: بهبودگی.

(۳) ک: و از ننگ [۹].

(م) سطورین [] در الف، ک نیست از ج تکمیل شد.

اخلاص، دست در فتراک خدمتگذاری و جان فشانی سرکار انگلیسه^۱ بهادر زده، مانند شاطران در بجا آوری هر گونه خدمات میدوید.

اولاً در مقدمه^۲ عالیجاه میر شیر محمد خان، بوقت کار زار خود را رسانیده، اگرچه میر مذکور اسباب محاربه و جنگ و سامان مجادله و رزم، از لشکر بلوچان و غیره مایحتاج، چندان جمع کرده بود، که صورت تفریق این همه جمعیت میر مذکور در نظر معرکه آرایان و غا دشوار بنظر می آمد. و تمثال هزیمت میر مذکور در مرآت خیال نوازندگان کوس [رزم جلوه گر نمی گشت. و رأی] اهل روزگار، در این امر تیره و پریشان، و فکر جهانیان در این باب متحیر و سرگردان! لیکن میر صاحب [بهادر] از راه کمال دانش و نهایت ینش و فرزاندگی، تدییری بکار برده، که میر احمد خان جد میر شیر محمد خان و دیگر سرخیلان لشکر که بانی مبانی کار جنگ و جدال و مقدمه الجیش حرب و قتال بودند، آنها را عطای نوازشات و اسید ملازمت، از میر شیر محمد خان جدا نموده، در سلک ملازمت خود منسلک نمود.

هر گاه صورت این واقعه، بر مرآت ضمیر شیر محمد خان انعکاس پذیرفته، و این نوای نا موافقت از قانون [خویشان و] سران لشکر بگوش شنید، همانوقت تاب مقاومت نیاورده و از عین جنگ (۱) [جنگ فرار درنوا آورده، هزیمت را غنیمت

(۱) این سطور بین [] نیز در دیگر نسخ نیست از ج گرفته شد.

دانست . هر گاه از حسن تدبیر کامله و فرد بالغه^۱ میر صاحب بهادر، شیرازه^۲ مجموعه^۳ جمعیت میر شیر محمد خان از انتظام افتاده، چون اوراق متفرق گردید . چون بعد فراغت^۴ این مهم خبر رسید که : محمد علی خان فرصت یافته در ملک شرقیه ابهه^۵ (۱) غبار فتنه و فساد بر انگیزخته و آتش شور و فساد بر افروخته و آب شرارت نوشیده ، و چون باد مخالف برخاسته نزدیک بود ، که از بلوای عام او در تمام سند فتنه^۶ نو برخیزد ، و صورت خلل خوابیده سر نو بیدار شود .

آدمان^۷ شیخ علی حسن مختارکار^۸ میر صاحب ، که در ملک ابهه ماسور بودند، ناانها مقابله و مجادله نموده ، از طرفین کشت و خون واقع گردیده ، که در این اثنا^۹ میر صاحب میر علی مراد خان بهادر چون شهباز^{۱۰} تیز پرواز ، در عرصه^{۱۱} اندک ، مسافت بعید طی نموده ، و خود را در آن سر زمین فتنه آئین رسانیده ، نا میر محمد علی خان سرگرم مقابله و مجادله گردیده . از آنجا که هر طرف که میر صاحب بهادر ، عنان^{۱۲} توسن خوشخرام منعطف مفرماید، فتح و بصرت دوامپه جهت استقبالش می آید . سر محمد علی خان تاب مقاومت نیاورده ، فرار برقرار اختیار نمود ، و منسوبان خود برداشته عبور دریا شبا شب نموده رفته در مکان^{۱۳} روجهان مزاربها باتفاق^{۱۴} میر محمد حسن خان خلف^{۱۵} میر رستم خان توقف گرفت .

(۱) این دو کلمه در ک نیست. الف : مانند متن . ج : ابهه .

و دیگر ودیره ولی محمد خان چاندیه (۱) که سرکرده دوازده هزار لشکر بلوچ قوم خود میباشد، نامبرده از استیلام صاحبان انگریز بهادر، در مقام متمرّدی بود. و سرکار انگریز بهادر نیز از وحایف بود، که مبادا سر از گریبان فساد برآورده، متحرک سلسله شور و شر گردد. جناب میر صاحب بهادر سر خود معه جمعیت فوج در ملک چاندکه رسیده چاندیه مذکور را پیش خود حاضر ساخته. او را از اطاعت و فرمان برداری سرکار انگریز بهادر، بسیار فهمایش نمود. لیکن [آن] کل از کتّال (۲) خود دست بردار نشده، و کتّال آن کتّال، بر طبیعت میر صاحب مدّوح ناگوار افتاده. آخر از ترددات دلیرانه و حملات بهادرانه، چاندیه مذکور را گرفتار ساخته، در خدمت اهلایان دولت انگلیسه بهادر، طرف حیدرآباد فرستاده، که رفته حلقه اطاع و اتقیاد سرکار انگریز بهادر در گوش جان انداخته، بعطای خلعت سرفرازی یافته، واپس بمکان مألوفه خود آمده، سکونت پذیر گردید. و سواي آن هر کدام سران و سرکردگان بلوچان سنده که سر بشورش می برداشتند میر صاحب بهادر، سرغنه آنها را زیر حکم خود پایمال نموده نمی گذاشت، که احدی از بلوچان، مرتکب فساد شوند و الا

(۱) الف: ولی محمد خان لغاری که سرکرده. ج: ولی محمد خان چاندکه سرکرده.

(۲) الف، ج: لیکن آن از قلقل خود دست بردار نشده و قلقل آن کل [؟] که صورت متن مطابق ک موافق محاوره است کتّال کتّال بمعنی میاهو و غوغا است.

بدمعاشان بلوچان یاجوج ماجوج طیتان اگر مطلق العنان
می بودند و سد سکندری ممانعت و حکم نادری میر صاحب بهادر،
در راه آنها نمی بود، چه فمادهائی میکردند! لیکن میر صاحب
بهادر برای روسای بلوچان سخت احکامات جاری داشت، که زنهار
صد زنهار! که اگر حرکت ناهنجار و رفتار بدکردار نسب
بسرکار انگریز بهادر نمودند، در ساعت بدار جهنم خواهند رفت.
بلوچان مذکور طاقت نفس کشیدن نداشتند. و بهر حال
نظر بر حکم میر صاحب بهادر داشتند، و علاوه آن بلوچان
کوهستان که نهنگان دریای شرارت و پلنگان صحرائی غارت
بودند، چنانچه [ابیات]

خون خوار، ظالمان سیه کار پر جفا (۱)
بی ناک و شوخ تر ز یهودان خیبری
غارت گران و راه زنان جمله عاصیان
هر یک گرفته پیشه و کار مسمگری
هر یک (۲) سمند دیو جفا کار کینه ور
میراند بهر غارت مردم تگآوری
از صولت و مهابت شان روز و شب بجان
ترسند دل رعیت و لرزنده لشکری
مسدود گشت راه همه رهروان کار
وز قتنه و فساد ازین قوم مضطری

(۱) این ابیات در ج نیست.

(۲) الف: هر یک چو ترک دیو.

ني دېده هېچکس عَلمِ کاویان مگر
 نشیده این گروه کهي طبل۔ سنجري
 نگرفت دست۔ این همه دیوان۔ جنگ جوي
 در دور۔ حکم خويش، سليمان ز داوري
 هرگز نه (۱) بست درو۔ یاجوجیان مگر
 داراي۔ روزگار بسد۔ سکندري
 [تسخیر۔ کس نگشت بر این کوه این گروه
 از دور۔ شاه۔ دُرَّان (۲)، وز عهد نادري]
 کشور کشاي سنده عدو بند۔ صف شکن
 فرمان رواي ملک گورنر ز داوري
 آورد جیش از بی۔ تنبیه۔ (۳) این گروه
 از هندي و فرنگي و مردان۔ صفدي
 کردند تاخت بر سر این کوه و این گروه
 با توپ و با تفنگ بسانان۔ آذري
 شد پیشوای۔ لشکر انگلیسیه همه
 میر علي مراد، بصد شان۔ سروري

(۱) الف:

هرگز نه بست دره یاجوجیان این داراي روزگار سد سکندري
 (۲) مقصد احمد شاه ابدالي افغان و نادر شاه افشار است.

(۳) الف: از بی پشه [؟]

میر علی مراد بر افراخت چون عَلم
شد معرکه نمونهٔ صحرای محشری

میر علی مراد چو بنواخت کوسر جنگ
شد در غریو گنبد گردون اخضری

میر علی مراد به تدبیر کار جنگ
بربود گوی ز اهل فرنگ از دلاوری

از حسن رای و دانش و فرهنگ و فکر و هوش
وز فرج جاه و شوکت و شان بهادری

میر بلند شان، سران گروه کوه
آورد در حبالهٔ دام مسخری

فیروز گشت خسرو اسلام داد گر
میر امیر [این] بصد فرج حیدری

شد فتح مند میر امم در زمان خویش
بر کود چون محمد از فتح خیبری

گفتند صاحبان فرنگ، آفرین تمام
بر مردی و شجاعت آن میر گوهری (۱)

از آنجا که در هنگامهٔ مهم کوهستان، میر صاحب بهادر
مبلغان لکها از خود خرچ نموده، بجمعیت لشکر توپخانه باتفاق

نیپیر (۱) صاحب گورنر سند بر کوهستان رفته، بجار خان دوسبکی (۲) و طایفه جکههرانی که اصل معدن فتنه و فساد بودند، میر صاحب بهادر به نفس نفیس خود اندرون کوهستان تشریف فرما گردیده، بحملات دلیرانه، بلوچان مذکور را از کوهستان گرفتار نموده آوردند. بلوچان جکههرانی را در سرکار انگریز بهادر ملازم داشتند و بجار خان را معه عیال و اقربا از سرکار انگریز بهادر سپرد. میر صاحب (۳) بهادر نمودند، که در خیرپور مدت بسیار نظر بند بودند و مدارات مدد معاش از انعامات و جاگیرات دوسبکی مذکور همه مر صاحب بهادر میفرمود. تا آنکه دوسبکی مذکور در خیرپور فوت نموده (م). بعد از چند سال سرکار انگریز بهادر، وابستگان دوسبکی مذکور از خیرپور طلبانیده، طرف مکان مألوفه، آنها را رخصت دادند. لیکن بعد گرفتاری بلوچان دوسبکی و جکههرانی، باری انطفای آتش زد برد (ه) گردیده. سوا از این دیگر خدمات از هر قسم و رسم که اثر تشریح داده سود، یک کتاب علحده درست خواهد شد. قطع نظر از آن هرگاه دزدی صاحبان انگریز

(۱) ک: پتر [؟]

(۲) ک، الف: دونبکی [؟]

(۳) ج: سپرد نیپیر صاحب بهادر.

(م) الف، ج: فوتیده.

(ه) ک: روبرو

و خواه مردمِ مترددین، در حدود ملک میر صاحب بهادر میگردید (۱) [از یک بده] از کار کنان سرکار میر صاحب بهادر باز یافت می نمودند. با آنهم میر صاحب بهادر رضامندی سرکار انگلیسه^۱ بهادر مقدم دانسته، گاهی چین بر جبین مبارک خود نینداخته ادا می نمود. و اگر کدام از صاحبان عالیشان بملاقات میر صاحب بهادر فایز می شدند، هزار گونه تعارف و مهمانداری آنها می نمود. و هرگاه کس از صاحبان انگریز در عالم دوستی کدام تفنگ و خواه تفنگچه و یا اسپی به پیش میر صاحب بهادر سفارستادند، صد چندان در عوض آن به مد نظر علوهمتی خدمت اوشان میکرد.

خصوصاً در حسکه سرکار فرمان فرمای هندوستان رونق افزای چهاونی سکهر گردیده بود، میر صاحب بهادر، از روی دوستی و اخلاص شعاری، در تعارف و تلافی فرمان فرمای هیچ دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشته، در عین شمع افروزی بزم ملاقات، تحایف نفیسه و ارمغان حاصله از قسم سادیق جوهردار رومی با سامان طلا مرصع و بهرپوره دار و شمشرهای اعلی با ساز طلا و زیورات مرصع و حواهرات بی نظیر که دیده ناظران از دیدن آن خیره [خیره] می شد، و اسپان ولایتی و عربی و شتران مهاری باد رفتار، که تعداد ثمن او قریب [مبلغ] پنجاه شصت هزار رویه خواهد بود، پیشکش فرمان فرمای مدوح ساخت. و کمال اخلاص و نهایت صدق اختصاص خود، بحضور جناب فرمان فرمای مدوح بمنصبه^۲ ظهور آورده.

شاید صله^۱ این همه اخلاص شعاری و تحایف گذاری این بود که از کارخانه^۲ مهربانی و انصاف فرمان فرمای مذکور خلعت^۳ فاخره^۴ عزل عهده^۵ ریاست و غصب ملک و مملکت، بمیر صاحب بهادر مرحمت گردیده. از آنجا که هر که توسل^۶ سیاحت را در عرصه^۷ عالم بجولان آورده، و نرد^۸ اختلاط^۹ گبر و یهود باخته، و عتلم^{۱۰} مصاحبت^{۱۱} فرنگی و جهود برافراخته، و از گلشن مخالطت^{۱۲} اصحاب^{۱۳} مذاهب مصنوعه، و ارباب^{۱۴} ملل^{۱۵} مختلفه، گلهای تجربه بر سر^{۱۶} دستار^{۱۷} [حافظه خود] زده باشد، هر آینه در گلزار اطوار هیچ فردی (۱) از افراد کائنات، و چمن اوضاع^{۱۸} هیچ صنفی از اصناف موجودات، رایحه^{۱۹} ریحان^{۲۰} نوشگفنه، بمشام ادراک احدی نرسیده، که در راه اهل عزت و احترام و ارباب شوکت و احتشام، خار^{۲۱} بد عهدی و بیوفائی افشاندن، دوکان مروت و دوستی را تخته نمودن، و طایر^{۲۲} (۲) جان عزیز او را در قفس^{۲۳} محنت و تشویش مقید کردن، در ملت^{۲۴} کدام طایفه جایز، و در شهر^{۲۵} کدام [مردم] نقد^{۲۶} این شیوه رایج است ؟ افسوس ... [بیت]

شسته (۳) شد کحل^{۲۷} ضیا از چشم^{۲۸} یعقوب و فتاد

یوسف^{۲۹} مهر و مروت در چه^{۳۰} ظلمت سیاه

رفت عدل و معرفت، انصاف از ارباب^{۳۱} حکم

کشت در لای^{۳۲} تظلم^{۳۳} جامه^{۳۴} عصمت^{۳۵} سیاه

(۱) بعد ازین تا کلمه " افسوس " در، ج نیست

(۲) ک : طاهر [؟]

(۳) این ابیات در ک نیست، در ج، الف هم مفلوط است.

حتی المقدور از هر دو اصلاح شد.

در بیان (۱) متهم ساختن مدعیان، میر صاحب بهادر
را به کشیدن ورق مصحف از عهدنامه

و در اعتبار آوردن قول مدعیان سرکار انگریز بهادر،

و نمک بحرایی شیخ علی حسن و نوازشات

میر صاحب بهادر باو [و غیره]

مشیر (۲) قلم که ناظم ولایت سخن دانی است، قلم این
مدعا را چنین در حیث (۳) تصرف بیان آورده میشود که :
بر جهان واضح و لایح است، که میر صاحب میر علی مراد خان
بهادر، با سرکار انگلیسه بهادر، در ایام تسخیر ملک منده
چقدر جانفشانی ها، از جان و مال و تدبیر فررانه نموده، چنانچه
سرکار انگریز بهادر، صداقت اخلاص و حسن خدمات میر صاحب
مدوح دیده، بحد نظر حصول مدعای خود هزار گونه تعظیمات
و تکریمات میر صاحب مدوح معظم الیه می نمودند و بوقت
تشریف فرمائی میر صاحب بهادر، برای ملاقات صاحبان عالیشان،
شلک اتواب سلامی میکردند و بر میز طعام خوری، بیحجاب

(۱) این عنوان در ج نیست.

(۲) ک : مبشر .

(۳) ک : خبر .

میر صاحب را جای میدادند، که طعام خود را طلبانیده، یکجا با صاحبان عالیشان نوش [جان میکردند و جرعه نوش] باده صحبت رنگین یکدیگر گردیده، سرخوش باده نشاط میشدند. و اینچنین [سیرازه رساله مروت و یگان وجودی] ماسن صاحبان انگریز و میر صاحب بهادر مستحکم و مربوط بود، که از کشاکش هیچ حوادث نا منظم ندنی نمود، بلکه دولت طرفین واحد بود.

با وصف این همه صورت اتحاد چگونه شد که اینچنین امیر صاحب عز و تمکین را به قول و فعل مدعیان نمک بحرامی که داستان طرازی آنها عللحه در این رساله مندرج است، از رتبه و مرتبه عز و ریاست انداختند؟ صورت این معنی در مرآت خاطر جهانیان عجب جلوه عبرت میدهد. و تمثال این حقایق در آئینه خیال ضمیر عالم و عالمیان غریب چهره حیرت مینماید.

شیخ علی حسن در اول چه بود، و چه رتبه داشت؟ و از کیمیای نظر میر صاحب بجه قدر و مرتبه رسیده، که زمام اختیار تمام ملک میر صاحب بهادر، بدست اقتدار او بود و یک عللحه سرکار خود بنا کرده بود، که وقت داخل شدن مکان [برلوی] سلک اتواب سلامی میکنند، که صاحبان انگریز، صدای توپ های او واقعه چهاونی سکهر بگوش خود می شنیدند.

از آنجا که شیخ مذکور، به غرور نفس خطا کار، هوای

بلند پروازی در سر گرفته، طریقه^۱ نمک بحرایی در پیش گرفت، چنانچه برطرفی او نیز بموجب صلاح و رفاقت سرکار [صاحب] انگریز بهادر صورت وقوع گرفته. باوجود این همه حال، هرگاه میر صاحب ورق عهد نامه از کلام الله کشیده، و دیگر ورق نوشته بجایش داخل نموده بود، پس ورق اول چرا بدست شیخ مذکور میداد، در ساعت او را پاره پاره نموده (۱) گم میکرد، و یاجای نگهداشت ورق مذکور، پیش میر صاحب بهادر نبود؟ [و اگر بسبب] اعتبار، مختارکاری، بشیخ مذکور میداد، پس از ممر عدم افشای راز، با شیخ مذکور طریقه^۲ سلوک میگرفت.

و سر صاحب بهادر ماشا الله در مراتب عقل و دانش، افلاطون زمان، و در مراسم فهم و حکمت لقمان دوران! پیش حکمت میر صاحب بهادر گرفتن ورق مصحف مملو عهد نامه از شیخ مذکور چه امر بود؟ یک اشاره ابروی ذهن مستقیم خود ازو میگرفت.

اما میر صاحب بهادر، باین همه شان و شوکت بلند ناموسی اقبال، چگونه جعل سازی (۲) ورق کلام الله می نمود؟ [ظهور] این معنی در نظر حقایق شناسان معنی، امتیاز جلوه صدق نمیدهد. این همه از فریب بازی و خدعه طرازی شیخ مذکور توان گفت. از آنجا که درخت نیکوکاری را بار سعادت

(۱) الف: کرده

(۲) ک: جفا سازی [؟]

در باره و جفاکاری (۱) و امکافات در پی است، اهل ادراک و دانش خوب قیاس نمایند، که بعد از این افترا نسبت به میر صاحب بهادر، مدعیان کاذبان میر صاحب بهادر کجا رفتند؟ و در طرفه العین بر طرفی مدعیان میر صاحب بهادر از عهده [جات] گذشته، که تجربه هر خاص و عام شده، که بیان آن عللحه رقم زده کلک عبرت سلک گردیده .

حق سبحانه تعالی منتقم حقیقی است. با وجودیکه که "کرد و نیافت" با وصف زود خراب شدن و راه عدم گرفتن مدعیان میر صاحب بهادر، که عبرت افزای دیده جهان و جهانیان است، چه نحو شد که قول اینحنین مدعیان کاذبان از چه روی و چه دانست و کدام عدالت و انصاف، در سرکار انگلیسه بهادر صورت تصدیق گرفته؟ که میر صاحب بهادر را از عهده ریاست بر طرف نمودند (۲). و ملکش را بافترای مدعین و کاذبین غصبیده گرفتند (۳) ! جای افسوس [است] .

اگرچه این ملک را میر صاحب تن تنها نمی خورد، مقسوم چندین هزار عالم بود، و هم در مصارف خدمات سرکار انگریز بهادر می آورد. پس برین عدل و انصاف سرکار انگلیسه بهادر باید گریست. این چه انصاف [و عدل و چه مذهب] و چه ملت !!! بی تکلف که جای تحسین است !!!

(۱) الف، ج: خطا کاری .

(۲) الف: نمودن .

(۳) الف، ج: گرفتن .

در بیان نمک حرامی شیخ علی حسن و نوازشات میر صاحب بهادر

نسبت شیخ مذکور، و شمه^۱ مناقب پیر میان علی گوهر صاحب

زاغ. قلم سیه رقم، از مدار افترا سواد الوجهی حاصل
نموده، بر شاخسار مدعا چنین قان قان (۱) بیان مینماید :
که جند ویرانه^۲ دنائت (۲) و کرگس صحرای نجاست، شیخ
علی حسن، در اصل ساکن ملک هندوستان، باتفاق عالیجاه
اسکندر خان خاکوانی (۳) آمد، در ملک ملازمت میر صاحب
بهادر منسلک گردیده بود. و از مبلغ شش هفت روپیه بارگیر
عالیجاه مذکور بود. لیکن در تلبیس ابلیس لعین را درس میداد.
و میر صاحب بهادر از روی کیمیا نظری، باین درجه و مرتبه
رسانیده، که مدارالمهام تمام مملکت میر صاحب بهادر بود.
و خاتم حل و عقد هر [مقدمات و] مهمات در انگشت اقتدار
او بود. و لکهای مبلغان از سرکار میر صاحب بهادر، سواي
وجوهات مقررہ انعام می یافت. باوجود این همه نوازشات و

(۱) الف : غوغای بیان.

(۲) در ک این سطر مغشوش است.

(۳) خاکوانی یا خوگیانی قبیله ایست از افغانان و بلوچان.

انعامات و کمال اعزاز میر صاحب بهادر بر طبق مضمون [بیت]
 می کند آخر بروز از هر که (۱) آئین سرشت
 از لایم آید خطا و از اهل ، رسم بندگی
 از آنجا که مشاطگان حجله خانه دولت ، که بگلگونه
 آداب دانی ها ، چهره عروس مملکت و حکمرانی را آراسته اند ،
 دخل شوکت نجای (۲) نیک ذات عاقل را مُسَدِّ پایه قصر
 عظمت و اقبال دانسته اند . و اگر فی المثل ، نا جنس نسبت
 قابلیت و کاردانی به لقمان و افلاطون رساند ، او نامحرم بساط
 دولت و اعتبار تصور کرده ماند . چنانچه شیشه را از سنگ
 محافظت و نگهداری میکند ، گلزار دولت را نیز از خس و
 خانناکِ مجدیتِ دون همت سفله ، حراست و صیانت نموده
 و سینماید .

هر ذی شوکتی که سایه چتر عاقبت بر فرق نا مسعود
 دنی زاده (۳) ناکس گستراند و نا جنس را بنار و نعیم خواند
 همدی و وفاق پرورش دهد ، عاقبت کار چهره شاهد خوبی
 و بهبودگی در مرایای مقصود خود نه یبند .
 شیخ مذکور که بنای وجود نا مسعودش ، در اصل بآب
 و گیل نا جنسی (۴) تعمیر شده بود ، باین همه قدر و مرتبه و

(۱) الف : از هر که از آئین .

(۲) ک : بهنجای [؟]

(۳) ک ، الف : ولی زاده ، که ظاهراً باید دنی زاده باشد .

(۴) الف : نابختی . ج : بد بختی .

دولت اقبال ، که میر صاحب بهادر باو رسانیده بود ، حقوق همه نعمتها و نوازشات ، فراموش نموده ، و چهره ماه حق نمک را بخسوف کفر نمک بحرایی پوشیده ، باطاعت و فرمان برداری نفس نافرجام ، با میر صاحب آقاي ولي نعمت خود ، طریقه عناد و نمک بحرایی در پیش گرفته و بر طبق مضمون :
از لثیمان چشم یاری داشتن

در دل شب ، مهر تابان جستن است

چنانچه درین باب قصه بهرام گور سوافی حال مینماید :

نقل است

که بهرام گور یکی از ملوک عجم بود . خود در ایام شباب که هنگام مستیهاست ، سرشار باده عیش و عشرت بوده ، اکثر شکار دوست ، و زمام ملک داری و انکشاف عقود مهم مملکت خود ، همه بدست اختیار وزیر داده بود . از آنجا که وزیر مذکور بیرون کرد سرافرده بی سعادت و نا نجاتی [بود] از دنائت طبع نامسعود وزیر مذکور ، آبادی مملکت بهرام گور را خزان خرابی راه یافته . و یکی از مخالفین که پیوسته حنظل عداوت در زمین شقاوت (۱) بهرام گور کاشته میداشت ، عزه محاربه بهرام گور نمود . چون بهرام چشم از خواب غفلت کشاد [دید ، که عجب مقدمه] رویداده ! وزیر را طلبانیده

(۱) الف ، ک : شقا . ج : شقاوت .

حکم داد : که اسباب محاربه و سامان مقابله^۱ [خصم مهیا و موجود نمایند . وزیر عرض نمود] که صنادیق خزانة همه خالی افتاده، سامان مقابله^۱ دشمن گران سنگ از کجا سرانجام نموده شود ؟ بهرام چون این سخن از وزیر شنید، ساعتی در بحر این اندیشه فرو رفته بعد گفت که : این خطای من است، که چون تو سفلہ^۱ دنی را لایق تشریف وزارت دانسته، زمام مملکت را به [ید] اختیار تو وا گذاشتم . خود کردنی را عاجی نیست . این بگفت و در ساعت سوار شده ، روانه^۱ شکار گردیده . چون [بعد اصطیاد] مراجعت نمود ، در عرض راه دیده، که چوپانی سگی را آویخته چوب (۱) میزند . بهرام گور چون این حال را مشاهده نمود عنان کشیده از چوپان سوال نمود که : ازین سگ چه جرم و تقصیر دیده ای ، که رنجه میداری ؟ چوپان گفت : ای خسرو سیاره سپاه ! و ای شهریار عالم پناه ! [بیت]

هر کس بدست سفلہ دهد اختیار خویش

باشد چو مار را که دهد ره در آستین

با آنکه بزرگان گفته اند که : سفلہ و دنی را اعتماد نشاید . من این سگ را مناط اعتماد و محل اعتبار ساخته ، اکثر اوقات اختیار کله کوسفندان را بقبضه^۱ حراست او گذاشته میرفتم، و به نمک حلای و احتیاط او، خاطر جمع بودم . میدیدم که

روز بروز تنزلی در گوسفندان همیرسید. و نمی دانستم که این آفت از کجا ست ؟ تا اینکه اکثری از گله ام تلف گردید.

اسروز از راه امتحان ، بر نهج استمرار اوقات سابق ، گوسفندان را بامید او گذاشته ، خود بگوشه مخفی شدم. دیدم که ماده گرگی از دور ظاهر گردیده. چون نزدیک آمده با سگ در آویخته، بعد ازان که مطلب [سگ ازان] از قوه بفعل آمده ، گوسفندی را انتخاب کرده برداشته برد. من چون این خیانت و ناراستی از این خیانت اندیش دیدم ، اکنون بجریمه این تقصیر تنبیهش میکنم.

بهرام گور چون این ماجرا از چوپان شنید ، با خود گفت :
مقدمات چوپان و سگ ، معاملات من و وزیر است. همین که از شکار [مراجعت (۱) کرد ، حکم بر گرفتاری و حبس وزیر داد. و مال و نعمت او را بر سپاه انعام کرد. و از میان وزیر ، نوشتجات دشمن بهرام برآمده مشخص گردید ، که آن دشمن بدلالت و مظاهرت وزیر ، آهنگ محاربه بهرام گور نموده بود. ازانجا که [سریر (۱) آرایان کشور دانش ، نانجیان را و سفله فتنه خوئی را در گلزار حال و کار خود] رخصت عبور ندهند ، و اندام نافرجام آن را از لباس اعانت و اقتدار نیارایند ، که از سبب اقتدار سفله ناکس ، ابواب انواع خلل و نقصان بر چهره حال خاص و عام کشاید ، و بسی فتنه ها برخیزند.

(۱) جمالات بین [درالف ، ک نیست ، از ج تکمیل شد .

چون اورنگ آرایان خطه بختیاری، آراذل (۱) و سفله را محرم سرا پرده اعتبار نداشته (۲) اند. هرگاه شیخ مذکور از بد طینتی و نمک بحرایی خود، از نظر عاطفت میرصاحب بهادر مردود شده، از سمنند اقتدار و عزت بر زمین ذلت افتاده، آواره دشت اِدبار گردید. چند روز در صدر بازار سکهر توقف گرفته، و از کشاکش تنخواه سپاه [متعینه] خود فرار نموده، طرف ملتان و لاهور رفته، چند مدت در آنجا چون آسیای فلک سرگردان و حیران مانده، به سبب نمک بحرایی، او را در دربار هیچ بزرگی راه ندادند.

از آنجا تهی دست مدعا و خشک لب پس آمده، چند روز پیش میر محمد حسن خان خلف مرحوم میر رستم خان توقف پذیر گردیده، و میر مذکور را سبز باغ نشان داده بصلاح و مشورت او در سرکار انگریز بهادر (۳) آمده، و با جناب عرفان مآب پیر میان علی گوهر متفق گردیده، باب الافترا (۴) نسبت به میر صاحب بهادر از کنز العرفان حق [نا] شناسی و خزانه العلوم خدا فائز می خواندن گرفتند. و هم چند کسان ناکسان دیگر را نیز درین باب تلقین نموده، شاهد مقال خود ساختند.

(۱) الف، ک، ج: ارازل ولی جمع ارذل عربی اراذل است بمعنی قرومایگان.

(۲) ج: ندانسته اند.

(۳) الف، ج: در سرکار بهادر انگریز بطریق رسالت و بجانب.

(۴) الف: باب الاتقاری [۹]. ک: باب الافترا [۹]. ج: مانند متن.

اگرچه اختیار این چنین کارهای افترا پردازی، از خاندان اهل ارشاد و تلقین، نهایت نازیبا و بسی نامستحسن [بلکه باعث (۱) تاریکی] چراغ بزم ارباب معرفت و ایقان است، لیکن [چون] پیر صاحب مدوح، چند ایام با میر صاحب بهادر، از خوان حکومت و کامرانی ملک چاندوکه (۲) و غیره لقمه چرب و شیرین تناول فرموده بودند، ازین ممر مفتاح الارشاد تقوی را پیچیده در بغل دغل خود داشته [”هی حکومت“] [”هی حکومت“] می نمودند. و بر جامه عاریتی حکمرانی میر صاحب بهادر طریقه عناد پیدا نموده، در پی خرابی اساس عزت و احترام میر صاحب بهادر گردیده. چنانچه عرفان مآب مذکور و شیخ مردود باهم متفق اللفظ والمعنی گشته، بوساطت جناب (۳) صاحب بهادر [آفیسر پولیس] شکارپور، چند مدت، حلوی این افترا نسبت میر صاحب بهادر بر آتش عناد، در هیزم قساوت قلبی، در دیگ می پختند، تا رفته رفته مقدمه در سکهر باجلاس کمیشن نزد صاحبان عالیشان دایر گردید (م).

(۱) ک: بجای این کلمات قاط گذاشته اند. الف: و بی چراغ بزم.

ج: مانند متن.

(۲) الف: چاندوکه.

(۳) نام این آفیسر در ک، ج نیست، در الف [هنکصد؟] بنظر می آید

این شخص غالباً همان لیوکس است که مددگار جیمس کمشنر سند بود [لب تاریخ سند ۲۳۲-۲۳۵].

(م) بعد از جنگ میانی بموجب معاهده نونهر ۶ دسمبر ۱۸۴۲ ع باندازه

(باقی بر صفحه ۷۱۶)

(سلسله پاورقی صفحه گذشته)

[۵۳۱۲] میل مربع سر زمین سنده به میر علی مراد خان تالپور داده شده بود. اما در عهد حکمرانی فریر بسال ۱۸۵۰ع این مسئله به یک کمیسیون خاص برای تحقیق سپرده شد. و تحت کمشنری مستر پرنگل Pringle جعل ساری دران معاهده ثابت گردید. و سر علی مراد در ۱۸۵۲ع از حقوق برخی از زمین های سنده محروم کرده شد. [— تاریخ سند ۱-۱۵۰].

در بیانِ اجلاسِ صاحبانِ انگریز در مقدمه دریافت
جعل سازی ورق کلام الله نسبت بمیر صاحب بهادر

مَدَبَرِ ممالکِ سخن وری، اعنی خامه ندرت نگار، در
اجلاس این مدعا چنین نگارش بر صحایف بیان مینماید که :
هر گاه عرفان مآب میان علی گوهر و شیخ علی حسن، طومار
افترا نسبت بمیر صاحب میر علی مراد خان، از کنزالعرفان
حقیقت، و کشف الحقایق معرفت، و مفتاح دقایق طریقت و
مصباح الانوار شریعت درست ساخته، و جزویان و تاویلات
همه فرا گرفته، مقدمه جعل سازی ورق کلام الله بابت عهدنامه،
در اجلاس کمیشن واقعه سکهر، بحضور صاحبانِ عالیشانِ
انگریز بهادر دایر گردید. و خود جناب میر صاحب بهادر در
آن مجلس حاضر آمده. بعد گرفتنِ سوالات و جوابات از میر صاحب،
که گاهی مدت العمر اینچنین مقدمات ندیده بود، که از روی
قانون و آئین سرکار انگریز بهادر رفع این مقدمه [مجبوسی]
نماید. بسبب (۱) اینکه اکثر خریدار متاع دروغ بیفروغ،
اگر کسی در حقیقت در دعوی خود کاذب باشد، چون مطابق
آئین [گفتگوی نماید، دعوی کاذبه او بصدق] مشهود (۲)، و

(۱) ج: چرا که اکثر.

(۲) ج: بصدق می شود.

هر گاه صادق و حقدار باشد، هر آئینه بموجب آئین سرکار
انگریز گفتگوی نکرده پس محروم الحق میشود. خصوصاً بسبب
مهر اسمی میر صاحب بهادر که خط طغرا داشت، در عهد
[رزیدنت] کپتان مالیب بهادر مفقود شده بود. باوجودیکه میر
صاحب بهادر اطلاع گم شدن مهر مذکور، بصاحب محدوح
کرده بود. آن مهر شاید بدست شیخ علی حسن رسیده بود،
و یا آنکه باعث فقدان مهر مذکور، شیخ مشار^۳ الیه بود، که
هنگام اجلاس کمیشن صاحبان انگریز، هر کاغذی جعلی که
شیخ مذکور می بر آورد، مزین بآن مهر بود، پس هرگاه حال
گم شدن مهر مذکور، بر صمایر ادراک مآثر صاحبان عالیشان بهادر،
هم بوجه احسن بود، نآنهم بر کاغذهای مجعولی شیخ مذکور
خط بطلان نکشیدند، بلکه باعتنا چنین فردهای ناطله، از میر
صاحب بهادر، که دوست بهدلی صادق د م، و راسخ قدم سرکار
انگلیسه بهادر بود، روی التفات و اخلاص درهم پیچیدند، و
کما هو حقّه دریافت حق و ناطل نکردند.

و عجب تر نغمه آنکه: هنوز میر صاحب بهادر در جواب دهی
مقدمه پیش آمده بود، جناب افسر پُرس صاحب بهادر مقدمه
مبلغ هژده هزار روپیه طلا، نسبت ارتش^۴ میر صاحب بهادر پیش
نمود، و میر صاحب بهادر ازین معنی انکار مطلق نمود. تا چند
یوم بر این معنی تکرار میرفت، لیکن بهایه^۵ ثبوت نرسیده، و در
عوام الناس مشهور بود که: مدعیان میر صاحب بهادر، برفاقت (۱)

دیگر حریفان که در ظاهر [شهد (۱)] نوح دوستی، و در باطن زهر نوح دشمنی میر صاحب بهادر بودند، این زر را از خود در سرکار انگریز پیش نموده، باعث متهم ساختن میر صاحب شدند. و آن طلا، چند مدت در سرکار امانت بود، بعد تسخیر ملک نیلام کرده، داخل خزانه عامره سرکار [نمودند. از آنجا که هر گاه مجموعه اجلاس متفرق گردیده، میر صاحب بهادر مدت چند سال بدستور اصلی، بر ملک های مقبوضه موروثه خود برقرار مانده، و جناب هنگفند (۲) صاحب بهادر در آن روزها، بعد اجلاس از سکهر مراجعت نموده، بلا توقف یکدم بطریق داک (۳) اسپان، باستعجال تمام، روانه خدمت فرمان فرمای هندوستان گردید.

و الله اعلم، صورت مقدمه میر صاحب بهادر، چه نحو در سرکار فرمان فرمای گذارش نمود. درین باب از سرکار فرمان فرمای هندوستان هیچ دوباره دریافت نگردیده. از آنجا که در دارالعدالت عالیّه سرکار فرمان فرمای هندوستان، آفتاب عدالت و انصاف بمقتضای - إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ - (۴) از مشرق اقبال طالع، و خصوصاً از بندگان خاص رب العباد،

(۱) این سطور بین [در الف، ک نیست، از ج نوشته شد.

(۲) ک: یکفشد [؟] شاید که صحیح آن همان لیوکس باشد که در صفحه ۷۱۵ ذکر شد.

(۳) یعنی اسپان حامل هست.

(۴) قرآن، النحل، ۹۰ ج ۱۳.

که سجل دولت بی علت آنها بتوقیع وقیع - وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ - (۱) مزین و مشرف است، و بمهر خاتم سعادت - فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ - (۲) مختوم گردانیده، لا جرم به یمن این مواهب جلیل المناقب، در مجلس مرافعه امور کائنات، روزنامه عمر هر مدعی و معانید را - كَتَبْتُ السَّيِّئَاتِ لِيُكْتَبَ - (۳) نور دیده اند، و بر صورت دعوی خصم، خطر بطلان کشیده، به رای عدالت پیرای خود، تصدیق هر امری از امورات کلی و جزوی نموده و مینمایند. مگر کار فرمان فرمای هندوستان، با وصف عدالت گستری چگونه قول مدعیان میر صاحب، که تمام سرگذشت نمک حلالی آنها و مدعیان بر تمام عالم هر خاص و عام ظاهر و باهر است، مقرون صدق و اعتبار [داسته] حکم بر طرفی میر صاحب بهادر از عهده ریاست و غضب ملکش بدون ملک موروثی، از دیوان خانه عدالت و انصاف [نافذ] (م) خواهد فرمود ؟

از اینجا که ملکی که سرکار انگریز بهادر، از جناب میر صاحب غضب نموده، داخل ممالک خود کرده، آن ملک موروثه میر صاحب مدوح بود، که درین باب وصیت نامه مرحوم میر صاحب میر سهراب خان والد ماجد، خود میر صاحب

(۱) قرآن، القصص، ۶۸ ج ۲۰.

(۲) قرآن، ص، ۲۶ ج ۲۳.

(۳) قرآن، الانبیاء، ۱۰۳ ج ۱۷.

(۴) این جملات در ک، الف پریشانست، بمدد ج تصحیح شد.

بهادر موجود دارد، و نقلش (۱) بدفتر سرکار انگریز بهادر نیز رسانیده. و قطعه^۱ ملک که باقی سرکار انگریز بهادر بدستش گذاشته جاگیراتی است اندک و بس مختصر، که مرحوم میر سهراب خان پدرش در ایام صغر سن و خورد سالی با میر صاحب بهادر بخشیده بود. سرکار فرمان فرمای هندوستان آن قطعات جاگیرات قلیل پیدایش خورد سالی را هر آینه ارث میر صاحب بهادر دانسته، بتصرف میر ممدوح واگذار ساخته، که در صورت کثرت اخراجات، و کریم طبعی میر صاحب، که همیشه ایادی (۲) کرم و نوالش چون ابر بهار، بر هر خاص و عام ریزان است، از پیدایش قطعه^۱ جاگیرات خورد سالی او چه بندد و چه کشاید؟ چار ناچار باید زیستن!

[و مضمون (۳) وصیت نامه^۱ مرحوم میر سهراب خان علیه الرحمه و الغفران این است که دستار ریاست و ملک متعلقه^۱ آن اول بمیر رستم خان و بعد آن بمیر مبارک خان و از آن بعد بمیر علی مراد خان تعلق خواهد گرفت. نظر بران مطابق وصیت نامه^۱ مرحوم موصوف، دستار ریاست و ملک تعلقه^۱ آن، حق و ارث بمیر صاحب میر علی مراد بهادر میرسد. و در سرکار انگریز بهادر انصاف آن بر عکس [صورت (۳) وقوع یافته].

(۱) ک: نقش [؟]

(۲) ک، الف: آبادی [؟]. ج: ایادی که بمعنی نعمتها ست.

(۳) این کلمات تنها از ج گرفته شد.

بس این چه انصاف، و زهی عدل !!! [بیت]

ازین عدلِ مردم نکریم چرا

بر اوضاع دنیا نخندم چرا

در بیان رفتن لشکر انگریز بهادر به ملک میر
علی مراد خان بهادر ، و گرفتن ملک ازو
که تعلق دستار داشت ، و معزول نمودن از عهده^۱ ریاست و غیره

شب‌دیزِ قلمِ مشکین رقم ، که چابک شتابِ میدانِ سخن
ورِی اسب ، در عرصه^۲ این مدعا چنین ترک بازِ بیان مینماید
که : بعد از مدت احلاس واقعه^۳ سکهر ، که مابین میر صاحب
بهادر و مدعیانش گردیده بود ، در سنه یکهزار و هشت صد و
پنجاه و هشت [۱۸۵۸] عیسوی مطابق ماه ربیع الاول سنه
یکهزار و دو صد و شصت و هشت [۱۲۶۸] هجری مقدسه ،
حکم جناب فریر (۱) صاحب کمشنر صاحب بهادر سنده صادر
گردیده ، که بموجب فرمان فرمان فرمای هندوستان ، آنچه
ملک ها از مرحوم میر سهراب خان ، در لارث^۴ میر صاحب میر
علی مراد خان آمده است ، آن را باو واگذارند ، و دیگر همه
ملک ها همه داخل ممالک محروسه^۵ سرکار انگلیسه^۶ بهادر
نمایند . و هم میر صاحب ممدوح را از عهده^۷ ریاست سنده برطرف
باید نمود ، که در سرکار ریاست خطا^۸ بزرگ نموده است .
چون در صورت اصدار چنین حکم جناب اشتورت (۲) صاحب

(۱) رک : تعلیق ۵۸ .

(۲) ک : استوری .

بهادر کلکتر شکارپور و دیگر صاحبان متعینه^۱ پلاتن واقع شکارپور تدارک تهیه و سامان محاربه گرفته مستعد شدند. جناب جیکب (۱) صاحب بهادر از چهاونی خانگهر معه^۲ عمله^۳ سواران و توپخانه خود فوراً خود را در شکارپور رسانیده، یکشب در شکارپور توقف گرفته، روز دیگر تشریف فرمای سکهر، و در شهر شکارپور های هوی لشکر کشی واقع گردیده. بعضی ها میگفتند که عزیمت لشکر جانب بهاول [پور است] و برخی ها بیان میکردند، که جانب خیرپور بر سر صاحب بهادر میرود. و این خبر محقق معلوم نمی شد.

در آنوقت جناب میر صاحب بهادر در مکان بهورتی، پایام سردی بسیر و نشاط شکار (۲) خود سرگرم و بسبب برودت (۳) ایام زمستان، از گرمی آتش لشکر کشی سرکار انگریز بهادر اطلاع کما هو حقه بداشت. و کلاهی اجلاهی میر صاحب بهادر که از تعداد خارج بودند، بانتهای این حقیقت پی نمی بردند. هر یک از افواه عوام الناس، سخنان بازاری شنیده، از خود تجویزات می تراشیدند. گاهی لشکر را روی طرف بهاولپور میدادند، و گاهی طرف دیگر! و چون بر سخن خیرپور می آمدند، در بحر فکر فرو میرفتند، و سر خیال را

(۱) ک : چیک [؟] این شخص همان جیکب است که شهر معروف جیکب آباد کنونی بنامش معروف است. اینجای قبل^۴ خانگزه نامیده میشد [رک : تعلیق ۵۹]

(۲) ک : شکارپور [؟].

(۳) الف : بردی ایام.

در شورش آورده میگفتند، که آیا نمیدانم این لشکر کجا سر خواهد کشید ؟ و برای میر صاحب بهادر گوناگون احوالات از خود تراشیده مینوشتند .

هرگاه جیکب (۱) صاحب بهادر عبور دریا نموده منزل انداز لوهري گردیده، همانوقت میر صاحب بهادر از عزیمت لشکر انگریز بهادر واقف شده، که چنین صورت دارد، و بیان میفرمود که : من چه گداه و چه تقصیری از سرکار انگلیسه بهادر نموده ام، که بی سبب و بی قصور، چنین جلوه ریزی لشکر بر من اخلاص شعار گردیده است ؟ بر حسن خدمات خود می نازید . تا آنکه کوس لشکر کشی بر سرش نواختند . بعده چشمان عبرت واز نموده، انواع انواع نوست و خواند مراسلات بحضور کمشنر صاحب بهادر و کلکتر صاحب شکارپور نموده، که اخلاص شعار همیشه تابع و فرمان بردار سرکار انگریز بهادر، و در تقدیم (۲) گوناگون خدمات قصوري نکرده ایم . این قدر جلوه ریزی فوج سرکار، بر این تابع دار از چه رواست ؟ از روز اول که رشته تابعداري و صداقت شعاري در جان اخلاص نشان خود انداخته ایم، هرگز از کشاکشی (۳) پیمانی نگسیخته ایم و نخواهیم گسیخت . بدون ناموس هر چه جان مال و ملک ماست همه دولت سرکار است . مارا هرجا که حکم شود در

(۱) ک : چنگب [؟] . ج : جیکم .

(۲) الف، ج : تقدیم . ک : تقاویم [؟] .

(۳) الف، ج : کشاکش پیمای [؟] .

شکارپور و خواه جای دیگر رفته، در آنجا اقامت پذیر می شوم. حاجت این چنین لشکر کشی نیست. منتظر یک اشاره بودم، نوعیکه امر میفرمودند، در بجا آوری آن هیچیک عذری نداشتیم. از این چنین هنگامه آرائی نقص (۱) عزت و اخلاص یکطرف، و خندگی معاندین دگر طرف.

ازین قسم چند در چند مضمونات رنگین شرم انگیز و اخلاص آمیز رقمزده کلک منشیان بلاغت رقم گردیده، لیکن جواب شاف از صاحبان مدوح نمی سنید، و اگر میوشتند هم سوالی دیگر جواب دیگر.

تا آنکه میر صاحب بهادر از مکان بهورتی ترک شکار حیوانات بی زبان نموده، خود مانند نخچیر در دام این هنگامه ناگهانی افتاده، فرار خود را در مکان نائجه (۲) رسانیده، با زنی فلم بلاغت رقم را بر گوناگون نعمات حزین از حسن خدمات و فرمان برداری و جانفسانی در نوا آورده لیکن موثر نیفتاد، مثل است که وقت میوه گوش ناغبان کر میباشد. صاحبان انگریز چونکه جوابی مطلب خود بود، این همه نعمات میر صاحب بهادر، در گوش سماعت نیاوردند.

(۱) ک: نفس [؟]

(۲) ک: نائجه. الف: نائحه. ج: ناچ. جایی در میرپور مربوط پتو عاقل در ضلع سکهر برکنار چپ دریای سندھ موجود است، که دران از زمان قدیم بدی بنام "نائچ بند" برای آبیاری ساخته اند [— تاریخ سندھ ج ۱ ص ۲۸۰].

تا آنکه جناب کمشنر صاحب بهادر و دوسه صاحبان دیگر، معه' قدری لشکر پیادگانِ زاغان ظلمت سرشت، بسواری جهازِ دودی از کراچی بندر داخلِ لوهري شدند. و جیکب صاحب بهادر پیش از ورودِ کمشنر صاحب در مکانِ پُشی متصل لوهري طرف جنوب منزل انداز بوده، و کمشنر صاحب بهادر و دیگر صاحبان از جهازِ دودی فرود آمده رفته، در مکان مذکور فروکش شدند.

روزِ دویم کلکتر صاحب بهادر، معه' صاحبانِ دیگر برای ملاقات میر صاحب بهادر در مکانِ نائحه تشریف بردند. ساعتی بمیر صاحب شمع افروز. بزم خلوت گردیده به رایحه' گلهاي مدعای خود، مشامِ میر صاحب معطر ساخته، و از ماجرای حال واقف کرده، مراجعت فرمایِ خُسامِ خود شدند. چون گلهاي شب بوي کواکب، از [چمن] بوستانِ فلک باننها (۱) رسیده، و گلِ سوری آفتاب متبسم (۲) گردید، میر صاحب بهادر چون گلِ پیراهن از سودا دل چاک، طوطاً و کرهاً بجهتِ گلِ جینی ملاقات کمشنر صاحب، متوجه مکانِ پُشی گردیده صاحبانِ مدوح بسیار به تعظیمات و تکریمات پرداخته، بر چوکی خاص چون گل نشاندند، و از اهتزازِ نسایم گفتگو، گلهاي مدعای خود را در ابْتَسام آورده، باستشمامِ رایحه' آن دماغِ ادراک میر صاحب بهادر را معطر (۳) مینمودند. بعد از ساعتی

(۱) ک: نامنتهاي.

(۲) ک، الف: تبسم.

(۳) الف، ج: معنبر.

گلدسته^۱ رخصت بدستش داده مرخص نمودند .

از آنجا که تا حین ملاقات و مراجعت میر صاحب بهادر از خدمت صاحبان، چندین سخنان افترا انگیز نسبت بمیر صاحب بهادر، از افواه عوام الناس مشتهر گردید، که بیان آن طول طویل می شود. بعد مراجعت میر صاحب بهادر، هماندم اشتهار نامه باین مضمون از سرکار انگریز بهادر بهر طرف جاری گردید :

—

.

اشتهار نامه^۱ سرکار انگریز بهادر

نسبت بمیر صاحب بهادر، در باب عزل ریاست

و غصب ملکش

از مدت‌یست به سرکار فرمان فرمای هندوستان [سببی] ظاهر شده است، که میر صاحب میر علی مراد خان بهادر امیر خیرپور، بعض ملکهای سند که حقیقتاً حقوق سرکار انگریز صاحب بهادر است، بدغا بازی و جعلسازی، از سرکار غصبیده است. چون سواي گواهی معتبر تقصیر میر صاحب موصوف ثابت (۱) داشتن منظور نبود، پس بابت شکایات که بر میر معظم الیه پیش آمده بود، دریافت باریک بینی و ظاهر کنانیدن، در آن مجلس که بجهت آن جمع شده بودند، میر صاحب مدوح خود حاضر مانده، برای اکتشاف (۲) تحقیقات، و رفع آن شکایات جای داشت.

اما میر صاحب مدوح تهمتی که را وعاید شده بود، بهیچ وجه از خود رفع نکرد. و از گواهی صاف و پخته چنان تقصیر ثابت گردید (۳)، که ورق صحیفه^۲ قرآن (م) که بر آن عهدنامه^۳ نونار نوشته شده بود بر آورده، در عوض ورق دیگر

(۱) الف: سابق داشتن . (۲) الف: وا شکاف .

(۳) الف، ج: ثابت شد . (م) الف: فرقان . ج: ورق قرآن .

داخل کرده بود. از جهت آن دغا بازی چند پرگنات بزرگ در عوض دیهات که همان نام میداشتند، در تحت تصرف خود آورده، تقصان سرکار انگریز بهادر که حق اوشان بود گردانید. و نیز آروی و ایمان خود بر باد داد.

سرکار فرمان فرمای هندوستان بجهت دست انداختن در ملک میر صاحب معزی اله هیچ تلاش و بهانه نفرمود، بلکه امید داشت که میر صاحب ممدوح، ممالک خود را با من و امان در تصرف خود دانسته باشد. و نیز چون این چنین شکایات که از آن دهمش (۱) آروی و عمل اوشان افتاده در پیش آمد، آنوقت در باب ثابت و مامور کردن آن شکایت زودی نکرد. اما چون تقصیر میر صاحب معزی اله ثابت گشته است، پس سرکار فرمان فرمای هندوستان را منظور نست که میر صاحب موصوف را همچنان تقصیر معاف گردد، و گماه بزرگ که در کار ریاست شده باشد، بی سزائی ماند.

لهذا از سرکار ممدوح اشتهاار داده میشود که: اکنون حضور، چنان مقرر فرموده، که میر علی مراد خان را از عهده ریاست بر طرف نموده شود. همه ملک سوای آن ملک موروثی که از مرحوم میر سهراب خان [مانده] در تصرف سرکار فرمان فرمای هندوستان داخل نمایند. پس بر همه رعایای ساکنان آن ملک ظاهر باشد که: خودها را رعایای زیر حکم سرکار انگریز بهادر دانسته، موافق حکم و عمل سرکار روشن و کردار

کرده باشند، بهیچ وجه من الوجوه چه بذات و چه اثاث (۱) آسیبی نخواهد رسید، و در هر باب در حفاظت و عدالت سرکار مامون خواهند ماند. فقط مورخه نوزدهم ۱۹ ماه جنوری سنه ۱۸۵۲ (۲) مطابق بیست نهم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۶۸ هجری حسب الحکم نواب مستطاب [معلى] القاب گورنر صاحب بهادر فرمان فرمای هندوستان از پیشگاه کمشنر صاحب بهادر منده .

(۱) الف، ج: اثاث [۹]

(۲) در تمام نسخ ۱۸۵۸ ع است که درست نیست. صحیح آن ۱۸۵۲ ع است. زیرا اول محرم سال ۱۲۶۸ ه مطابق ۲۷ ماه اکتوبر ۱۸۵۱ ع بود، و اواخر ربیع الاول مطابق می آید با ۱۹ جنوری ۱۸۵۲ ع

در بیان مایوس ماندن میر صاحب بهادر از ملک موروثی متعلقه دستار

و عهد ریاست ، و غیره سرگذشت تنخواه داران سپاه

میر صاحب بهادر

معشوقه قلم مشکین رقم ، که یار دلخواه و رفیق همه جا ئی
ارباب معرفت و کمال است ، در اظهار این مدعا چنین کرشمه
ناز و نیاز مینماید که : در سنه فوق بعد اشتهار مذکور ، میر
صاحب بهادر از معشوقه ریاست و حکمرانی و محبوبه حکومت
و کامرانی و ملک های متعلقه دستار سرداری مایوس ، و سوای
قطعات جاگیرات که در ایام خورد سالی از مرحوم میر صاحب
میر سهراب خان علیه الرحمه در وجه میر صاحب میر علی مراد
خان بهادر مقرر بودند ، و دیگر همه ملک های شرقی از ابهه
و بلد که و غربی از نوشهره فیروز (۱) معه توابع و لواحق در
تصرف سرکار انگریز بهادر آمده . و جای بجای کار پردازان
سرکار انگریز بهادر مامور و مقرر شدند . و کار کنان میر صاحب
بهادر همه از ملک ها برخاسته آمدند و صاحبان مدوح چند روز

(۱) ج : و غربی نوشهره و کندپاره .

در مکان پتتی توقف گرفته ، بندوبست ملک های نومقبوضه نموده ، و کاغذهای محاسبه^۱ ملک های نواز دفتر میر صاحب بهادر طلبانیده داخل دفتر سرکار خود نمودند ، و دیدند که میر صاحب بهادر هرگز سر از گریبان شورش بر نیاورده ، سردر دایره^۲ تسلیم نهاده است .

بعده بعض صاحبان انگریز بسواری جهازهای دودی روانه^۳ کراچی شدند . و کمشنر صاحب بهادر بجهت^۴ معاینه^۵ ملک ابیه تشریف فرمای قلعه سبزل ، و اشتورت صاحب بهادر کلکتر شکارپور متوجه حدود ریگستان و ناره ، و جیکب صاحب بهادر معه^۶ فوج خود در مکان پتتی دایر بوده ، تمام اسباب توپخانه از میر صاحب بهادر گرفته و ضبط^۷ در سرکار انگریز بهادر نموده . و جناب میر صاحب بهادر در مکان نائچه (۱) کنار دریا بسیار مدت لنگر انداز ، و از کمال انصاف و عدالت ظلم نمای سرکار انگریز بهادر ، موج صفت در پیچ و تاب ، و چون دیده^۸ حباب حیران ، و مانند خس سرگردان این حادثه بود . علاوه بر آن سپاه میر صاحب بهادر که چند ماه تنخواه و مواجب [بر] میر صاحب طلب داشتند ، که مدار دادن^۹ تنخواه سپاه مذکور ، بر ملکهای مغصوبه بود ، تفنگ های شور شر بر نموده نشانه زن^{۱۰} حصول^{۱۱} تنخواه خود از میر صاحب بهادر گردیدند .

ظهور این معنی علاوه باعث بی آرامی کار پردازان سرکار میر صاحب بهادر گردیده ، دیدند که : سپاه از عدم وصول تنخواه خود

تباه و فتیله ها بر ماشه^۱ تفنگ سوار دارند، هر آینه فساد کلی روی خواهد داد، و چندین اجل رسیده صیدِ تیر تفنگ ها خواهند شد. آخر لا علاجِ بطرفِ اهلایان سرکار انگریز بهادر مراسله رقمزده^۲ قلم سیه رقم منشیان ندرت نگار گردیده که : این چه انصاف و چه عدالت و چه ملت و چه آئین است ؟ بلا تکلف که جای تحسین است ! تنخواه چند ماهه^۳ سپاه در صورت عدم سخن (۱) دیگر، محض برای خدمات سرکار انگریز بهادر در سرکار این اخلاص شعار مامور بودند بر مخلص طلب میباشد، و ادای مطالبه^۴ تنخواه داران، از پیدایش و محاصل این ملکهایی مغضوبه^۵ سرکار واصل می شد. الحال ملک در تصرف سرکار نصفت (۲) مدار آمده، از تنخواه سپاه چه علاج باید کرد ؟ این همه نتیجه گوناگون بجا آوری خدمات است، که ملکه را سرکار ایشان بردند، و سپاه را بر من گماشتند، که متاع عزت را به یغما برند :

از هر چه میرسد سخن دوست خوشتر است

اینجا مقام پر زدن جبرئیل نیست

الحال تجویز تنخواه سپاه از سرکار والا بعمل آید، و الا^۶

سپاهیان سر بفساد کلی خواهد کشید.

درین صورت بعضی سپاهیان که کارکنان میر صاحب

بهادر را سخت کشش نمودند، و نزدیک بود بلوای عام گردد.

(۱) ک : عنی دیگر. الف : غنی. ج : مانند متن .

(۲) ک : نصف. الف، ج : نصفَت که بمعنی عدالت است .

دران اثنا صاحبانِ انگریز، سواران خود جهتِ فهمائشِ سپاهِ میر صاحب بهادر مامور نمودند. هر چند سواران سرکار به سپاهیانِ مذکور فهمایش نمودند، لیکن موثر نشد. آخر آتشِ مقابله مابینِ سوارانِ سرکار و سپاهیانِ مذکور شعله ور گردیده. چند نفر از سپاهیانِ مقتول و مجروح شدند. و دیگران از سپاهیان را سواران سرکار دستگیر نمودند.

چون سپاهِ میر صاحب بهادر چنین حالتِ معاینه نمودند، باری پايِ شرارت و دستِ فساد را کوتاه نمودند. آخر مطابق نوشته، میر صاحب بهادر و معاینه، فسادِ سپاه از سرکار انگریز بهادر، انجامِ دادنِ تنخواه سپاه، از خزانه خود نمودند. چنانچه بموجبِ یادداشتِ مزینِ مهرِ میر صاحب بهادر، تنخواه سپاه و غیره اهلکاران، از سرکارِ انگلیسه بهادر عنایت گردیده، که هر کس از سپاهیانِ مذکور تنخواه از خزانه سرکار وصول نموده، پروانه رهداری از سرکارِ انگریز گرفته، از هر طرفی که آمده بودند همان طرف [مرخص و] روانه شدند. و مبلغ از خزانه سرکار انگریز بهادر به سپاهیانِ میر صاحب بهادر عاید گردید.

و در صورتِ وصولِ تنخواه سپاه، بسیاری کسان از دیگ جود و نوالِ میر صاحب بهادر کفچه ها زدند، خصوصاً دیوانِ ملرای (۱) که در حضورِ کلکتر صاحب بهادر بسببِ رهنمونی و نشاندگی بعضی مدارجات، شرفِ احضار یافته، از بسیاری سپاهیان

سر تراشی نموده، که از بیان بیرون است .

بعد بر طرفی سپاه میر صاحب بهادر، فقط دو کس یکی عالیجاه حافظ حکومت خان، و دیگر دُر محمد خان در ملازمی میر صاحب ممدوح ماندند. و در ملازمی نامبردگان نیز سرکار انگریز بهادر ناراضی، بلکه در باب بر طرفی آنها بسیار به میر صاحب بهادر نوشتند و گفتند. لیکن میر صاحب بهادر تجویز نوشتخواند نموده، ازین خیال بر طرفی عالیجاهان مذکور دست بردار نموده .

از آنجا که امروز در این عصر، مثل میر صاحب بهادر در علو همتی و جوان مردی و در مراسم جُود و نوال و دانش و کمال نظیر ندارد. و کوس همت و نوالش در تمام اکتاف عالم بلند آوازه و در امیران پیشین سبب هم چنین امیر صاحب معرفت و کمال دریا نوال دیده روزگار ندیده از آنجا که :

[بیت]

مردِ حیدرِ صفدر گهی بی زر نمی ماند

اگر ماند شبی ماند، شب دیگر نمی ماند

با این همه اوصاف شجاعت و جوان مردی و اخلاص سخاوت و کرم گستری بمقتضای [مصرعه]: مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدهش - درین مقدمه بسیار تحمل و خویشتن داری نموده، باوجودیکه در عوام الناس مشهور بود، که : میر صاحب بهادر، بسبب علو همتی و جوان مردی که همیشه ملازم رکاب اوست، در این مقدمه پیش آمده، البته کاری خواهد نمود، که در عالم

روزگار یادگار خواهد ماند. چونکه [مصرعه]:

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کارا

عروس ملک کسی تنگ در کنار کشید

که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

زیرا که مردان روزی آمده اند، و بروزی رفته اند.

لیکن میر صاحب بهادر از روی اصابت رای این همه فقرات

نسیاً منسیاً [فراموش] نموده بمقتضای مضمون:

ترک هوا دلیل بمقصد رسیدن است

بگذر ز آرزوی دل و کامیاب شو

عمل کرده هرگز از احکامات سرکار انگریز بهادر انحراف

نورزیده نوعیکه اهلایان سرکار انگریز، بمیر صاحب بهادر میگفتند،

بفرمان برداری آن پرداخت، و بجز اخلاص شعاری دم نمیزد.

بامید اینکه سرکار انگلیسه بهادر هر آینه صاحب عدالت

وانصاف است! اگر بالفعل در نظر اهلایان دولت سرکار

انگریز صورت مقدمه، بر عکس جلوه گر گردیده، مضایقه ندارد،

میدان داد رسی وسیع الفضا است. مقدمه را بوساطت وکلای

خود در محکمه، در ولایت لندن، بحضور صاحبان عدالت

دایر نموده است، دیده شود که: رای عدالت پیرای صاحبان

محدوح، در این مقدمه چه نحو انصاف فرمایند! لیکن معلوم

است که صاحبان عالیشان کورت که در ولایت، بر این عهده

ماسور اند، اکثر قول و فعل صاحبان آن (۱) اضلاع منظور

دارند. باقی یاری^۱ بخت و طالع علحده است. — تَتَوْتِي الْمَلِكُ
 مِّنْ تَشَأْ — (۱) برهانی است ساطع. [مصرعه]
 اوست سلطان هر چه خواهد آن کند

میر صاحب بهادر در این امر از تدبیر فرزانه و مصارف
 ضروریه هیچ صرفه ندارد. باوجود غصب ملکش و قلت پیدایش
 قطعات جاگیرات، دیگی مصارف و نوالش روز بروز در جوش است.
 عجب طبع کریم دارد! که گنجهای روی زمین در نظر
 علو همتش وجود پشیزی ندارد. فقط

(۱) آیت قرآنیست که شرح آن گذشت.

در بیانِ گوهر درجِ معرفت، پیر میانِ علی گوهر
که گوهر بی بهایِ حیات را درین آرزو بخاک سپرد
و شیخ علی حسن نیز در تعاقبش با او در خاک برابر شده و

بکام نه رسید، و از دنیا حسرت برد[ند]

سالکِ مسالکِ معرفت، اعنی خامهٔ مجرد شتاب، که
مرحلهٔ عاکفانِ خانقاهِ آزادگیست، خرقهٔ این مدعا را از
رقعاتِ الوانِ فقرات، بسوزنِ رشتهٔ بیانِ چنین می دوزد که:
جنابِ عرفانِ مآب دُرِ دریایِ معرفت، گوهرِ درجِ حقیقت، پیر
میانِ علی گوهر، بهوایِ نفسانی، تاجِ افتخارِ فقر و درویشی از
سر، و خرقه از بر آورده، و عمامهٔ مدورِ افترا بر سر نهاده،
و تسبیحِ هزار دانهٔ انبساط در دست گرفته، باتفاقِ شیخ
علی حسن درین معرکهٔ لشکر کشی، با صاحبانِ انگریز حاضر
بوده. و هر روز در خلوتِ بصاحبانِ انگریز، آیات و احادیث
افترا، نسبتِ بمیر صاحبِ بهادر، مواعظِ نموده، باز در خلوت
خیمهٔ خود آمده، سر بیالشِ استراحت میگذاشتند، و بوعدهٔ
بی فایدهٔ صاحبانِ انگریز بهادر، نهایتِ محظوظ و خوش دل
بودند.

از روزیکه اشتهارِ عزل ریاست و غضبِ ملکِ موروثهٔ

متعلقه^۱ دستار سرداری میر صاحب بهادر، از سرکار انگلیسه نافذ گردیده، معارف مآب شیخ مذکور، چون گل شگفته دست نشاط بر یکدیگر زده، خوشحالی میکردند. لیکن از کار گذاران قضا و قدر غافل و بی خبر، که تیغ انتقام بدست دارند، و بسیاری کسان، جام از می^۲ آرزو مالا مال نموده خواستند، که جرعه^۳ از آن بنوشند. ساقی^۴ اجل چنان پشت دست زده، که لبی (۱) بکام دل از آن تر نکردند.

روز دوم اشتهار مذکور، بموجب اشاره^۵ بادشاه علی الاطلاق که منتقم حقیقی است، حناب عرفان مآب موصوف را این چنین لشکر مرض مهلک بر حصار وجودش استیلا آورده، که از لشکر گاه انگریزان، بسواری^۶ ڈولی (۲) صورت مردگان فراری مکان^۷ مألوفه^۸ خود شده، هنوز ناماکن خود نرسیده، که در عرض راه، سپه سالار ملک الموت ناو ملاقی شده. معرکه آرای گردیده. آخر یک ضرب نیزه^۹ اجل، سرمایه^{۱۰} حیاتش ربود، و تا رفتن مکان (۳) مألوفه او را امان نداده، همچنین در قتل گاه گورستان او را داخل نمود — إنا لله — و إنا الیه راجعون — (۴).

(۱) ک: که بی کام دل ازان [۹]. الف: که بی بکام دل [۹].
ج: که لبی بکام دل.

(۲) ڈولی = محمل درازیکه بر دوش مردم دران مریضان و زنان وغیره را برند.

(۳) ک، الف: بدگان مألوفه [۹].

(۴) آیت قرآنی اسب که شرح آن در حواشی گذشته گذشت.

از آنجا که حال حیات مستعار دنیای نا پایدار همین است، خلق الله و عوام از چنین مرگ ناگهانی پیر موصوف، عبرت پذیر گردیده .
 بتصرف و کرامات میر صاحب بهادر حمل میکردند، که در طرفه العین (۱) بظهور آمده، فی الواقع: سر دل هر بنده خدا میداند، تو خود را در میان انباز مکن! این کار بدل آگاه است، نه بخرقه و کلاه است .

پیر مذکور در مقدمه^۱ میر صاحب بهادر، چقدر کوشش و سعی نمود، خود بآرزوی دل نرسید . صاحبان انگریز بهادر در چیزیکه از چهارم حصه^۲ ملک منصوبه^۳ میر صاحب بهادر وعده کرده بودند، ازان بی بهره و بی نصیب گردیده، و حسرت آن در گور با خود برد . و شیخ علی حسن بعد وفات پیر ممدوح، حیران و پریشان لب خشک مانده . و در سرکار انگریز بهادر بابت چهارم در عوض غمازی، بسیار تلاش نمود، نیافت . مگر دو صد روپیه مشاھرہ تا دم حیات او را دادنی کردند که نگرفت، و دست افسوس چون مگس ناپاک سائیده، بر روی و سر ندامت خود میزد . آخر از سوز و گداز دل، روانه^۴ بمبئی گردیده، بغیال آنکه در آنجا رفته در محکمه^۵ عدالت فریادی شده، فایز مطلب خود شوم .

هرگاه شیخ مذکور، داخل بمبئی شده، بمطالب خود نارسیده اولاً با ملک الموت ملاقی گردیده، متاع زندگانی خود را پیشکش ملک الموت نمود، و دفتر دعوی اقترا را با اعمال نامه^۶

خود بهمراه برد. در گور با منکر و نکیر، جواب سوال خواهد نمود.

از آنجا که هر که بمقتضای تحصیل اسباب نامستعد دنیای بیوفا، خلل و نقصان بگیری رساند، و در طریق راه و روش [آشنائی] و حقوق نمک خوارگی، مردانه قدم نگذارد، و چنانکه باید، فوائد (۱) خیریت کافه انام مسلمین مرعی ندارد، هر آینه متاع راحتش و زندگانی، پایمال نهیب تاراج حادثات انتقام گشته، مرکب فارغبالی و اعتبارش از تازیانه مد آه دل ریشان بسر در آید، و از هج جهت در عشرتی بروی دلش نکشاید.

چون پیر موصوف و شیخ مدکور، حقوق آشنائی و نمک خوارگی سالهای سال میر صاحب بهادر فراموش نموده، چقدر کوتیدند، و در تنور حرص و آز (۲) جوسیدند، و عمامه های افترا بستند، و در خدمت صاحبان انگریز دویدند، و بر کرسیها نشستند، آخر نتیجه (۳) ندیدند و در طرفه العین بی یکدیگر مردند (۴) و حسرتها بردند، و غم دنیا بر دل گمانستند.

از آنجا که دنیا محل عبرت و نازی گاه کودکان است و عادت و شیوه آن آنست که: همیشه خود را بیاراید، تا مردمان

(۱) الف: قواعد.

(۲) الف، ح: حرص و امل.

(۳) ج: نتیجه آن دیدند. الف: آخر نصیبی ندیدند.

(۴) ک: میروند.

را بیازماید . وای بر کسیکه چراغِ دین و ایمان را کشت ،
و بارِ مظلالم بر پشت ! ملک را از میر صاحب بهادر هر آینه
صاحبانِ انگریز غصبیدند ، و بارِ مظلالم را پیر صاحب و شیخ
مذکور بردند .

از آنجا که (۱) نوا پردازِ قلم را از سرودِ این ترنم مدعا
آنست ، که هر یک گوشه گیران بزم زندگانی را که گوش
هوش ، بر آواز (۲) نغمهٔ بشارت نوای فیوضات درگاه دنیا [و] عقبا
است ، اگر خواهد که از پستی (۳) ذلت ، آهنگِ اوجِ بر حصار
علوِ فطرت نموده ، پیوسته تصانیفِ عزت و اعتبارش در حجاز (۴)
و عراق السنه و افواه کوچک و بزرگ بلند آواز گردیده ،
رخسارِ دولت فراغتش مانندِ دف ، مضرب (۵) طپانچهٔ پنجهٔ
افسوس نشود . و چون نئی ، هر بندِ عضوش جداگانه برنگی (۶)
لبِ شیون ندامت نکشاید . پس به اختیار خاطر ، قدم در
مقام (۷) موافقتِ مخالف نوایان قانون آدمیت ، و خارج آهنگان
سرا پردهٔ [اهلیت] نگذارد . و گردن در دایرهٔ قبول قول

(۱) ک : که منبع نو پرواز قلم را از سرور . الف : از آنجا که به معنی

نوا پرداز قلم را از سرودِ این بزم .

(۲) الف : آوازه . . (۳) الف : پس ذلت .

(۴) الف : درخمار عرق السنه [؟] . (۵) ک : مضرب .

(۶) الف : برنگ لب لبشیون .

(۷) الف : بر مکان .

ناراست آن بی اصولان معرکه^۱ صداقت فرو نیارد ، که هر مساهله اندیش غفلت کیش ، که بنا بر عدم رسائی رشته^۲ اصابت رای (۱) زمام محرمیت در دست اقتدار آن فرقه^۳ طاغیه^۴ مخذول العاقبت بسپارد ، و پشت بر دیوار سست پیمان اعتماد آنها واگذارد ، هرگز در آینه^۵ حصول مدعا ، تمثال خوبی و بهبودی (۲) نخواهد دید . [بیت]

من آنچه شرطِ بلاغست با تو میگویم
تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

چون زلف مشکین سخن ، بدست خیال آوردن ، خالی از هیچ و تاب ادراک نیست ، و نواختن این ساز عبارت آرائی ، بجز اسباب کمالات ناممکن . و حالا که کاسه^۶ طنبور وجود ناتوان ، از نغمهای بلاغت و کمال خالی . ناچار از لحاظ گوشمالی صاحب وقوفان این فن ارجمند ، ترک این ترانهایی هیچ پوچ نموده ، که مبادا گرانی گوش طبع نوازندگان رباب ارباب معنی و کمال و اصحاب دولت و اقبال شود ، و دیگر نعمات از وقوعات انصاف و بی انصافی صاحبان انگریز ، که در ملک سنده از قانون آئین خود جاری داشته در نوا آورده اند ، چنانچه : مطلق العنان ساختن جاریه (۳) از خاندان عظام . و

(۱) ک : اصابت رانی .

(۲) الف : بهبودی . (۳) جاریه = کنیز .

بی پردگی مستورات از خاص و عام، و بنای سرکها و بازارها :
 بنا کرد بازار اشورث گنج

که یابند مردم ازو نفع و رنج
 و منهدم ساختن خانه^۱ غربای رعایا و مساجد و مقابر، که
 زندگان، ازین طایفه در هراس، و مردگان در وسواس ! و شمه
 از عدالت که عین ضلالت است، و قضات که از ارتشاء^(۱)
 [گریزان و آویزان میباشند، و منشیان که روی قلم را از سید
 چاه^۲ مداد^۳ انشاء^(۲) سیاه نموده، همیشه فقرات نویس انشای]
 خانه خرابی اهل^۴ حوایج^(۳) اند. و از هر عمل و فعله که
 لباس هر یک، بعبارات^۵ رنگین دوخته، در تسوید آورده شده،
 اما تحریر آن موقوف بر وقت دیگر گذاشته شد.

بالفعل باتمام این نسخه^۶ موسومه "تازه نوای معارک"
 پرداخته شد، امید از آهنگ نوازان ساز بلندفطرتان^(۴) عالی
 همت، و روشن طبعان اهلیت و فصاحت آن دارم، که به مقتضای
 پاکی نظر و حسن خلق، اگر فقط به تقدیر تحسین و آفرین،
 متاع^۷ هیزم^(۵) را بخرند، عین عطائی بر "عطا"^(۶) است. و الا

(۱) ارتشاء = رشوب ستانی. جملات بین [در الف نیست، در
 ک، ج موجود است.

(۲) ج : مداد ارتشاء.

(۳) حوایج = جمع حاجت بمعنی نیازسندیهاست.

(۴) الف : بلند فطره.

(۵) کذا در الف، ک. ج : هنرم.

(۶) در اینجا اشاره اسب بنام و تخلص مولف کتاب [رک : مقدمه].

بزبان عیب جوئی و نحوت ، نام "عطا" بخطا نبرده ، معاف دارند ، که من از کساد متاعی و [بی] هنری خود معترفم :
یو ددگان (۱) طریقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست
هر گاه از راه لطف و عطا ، بمطالعۀ این نسخه پردازند ،
امید که بدعای خیر یاد خواهد فرمود . زیاده [زیاده] است .
تحریر بتاريخ بیست و پنجم جمادی الثانی سنه ۱۲۷۱ هجری (۲)

بقلم حقییر سراپا تقصیر محمد حسن خلف مولانا میرزا عطا محمد
تحریر رمضان المبارک ۱۳۷۱ .

[تمت]

(۱) الف ، ج : مجردان .

(۲) این تاریخ تالیف کتابست که در ک ، الف آمده ، و بعد ازان در هر چهار نسخه کاتبان نام و تاریخ کتابت را نوشته اند .
[رک : مقدمه]

(۲)

تعلیقات

عبدالحی حبیبی افغانی

بر کتاب

تازه نوای معارک

منشی عطا محمد شکارپوری

ایستویک (EASTWICK)

باین نام دو نفر برادر در سنده و افغانستان کارها کرده اند که پدرشان رابرت ولیم ایستویک Robert William Eastwick (۱۸۶۵-۱۷۷۲) نام داشت. یک فرزند او ایدوارڈ یک هوس ایستویک Edward Backhouse Eastwick است، که در سنه ۱۸۱۳ بدنیا آمده و در کالج چارتر هوس و میرتون اکسفورد درس خواند. و بسال ۱۸۳۶ ع به لشکر بمبئی در آمده، ناموختن السنه شرقی پرداخت، و در دوایر سیاسی کاتھیوار و سند کار میکرد. وی مخصوصاً در تاریخ ایران و سد مطالعاتی داشت. و یک فرهنگ زبان سندهی را نیز تالیف کرد. در سنه ۱۸۴۲ بعلت بیماری از حد برآمد. و در فرانکفورت مطالعات لسانی خود را دوام داده، و گراسر مقایسوی بوب Bopp را ترجمه کرد، تا که در ۱۸۴۵ استاد هندوستانی ایسب اندیا کالج و عضو جمعیت شاهی شرقی گشت. و در سنه ۱۸۵۱ معاون سر دبیر سیاسی دیوان هند، و در ۱۸۶۰ سر دبیر سفارت تهران بود، و تا ۱۸۶۳ به نشر جریده Diplomatist پرداخت. و بعد ازان در هند بعهدہ سکریتري داخلی کار کرد. و مشاغل علمی خود را دوام داده، ترجمه گلستان و انوار سہیلی و باغ و بہار و دیگر کتب شرقی را با انگلیسی انجام نمود. و گراسر هندوستانی و مشاهدات خود را در سند و ایران و قیصر نامہ هند، و چندین مادہ را در دائرۃ المعارف برطانوي نوشت. و فاتهی در ۱۶ جولائی ۱۸۸۳ ع است.

اما پسر دوم کپت رابرت، ولیم جوزف ایستویک William Joseph Eastwick است که در سنه ۱۸۰۸ بدنیا آمد، و در وینچستر - رس خواند. و در لشکر بمبئی ۱۸۲۶ بهند آمد. و در دوائر سیاسی بحیث معاون سر پوتنجر در سند کار میکرد. در سنه ۱۸۳۹ موفق آمد که با میران حیدرآباد معاهده‌ای عقد کند، و بوسیله آن حق حمل و نقل اموال التجاره را در دریای سند بگیرد.

جوزف در جنگ اول افغانان ۱۸۴۱ در قندهار مدیر لوازم جنگی جنرل نات بود و در همین سال به انگلستان رفت و در ۱۸۴۶ مدیر عمومی و در ۱۸۵۸ معاون رئیس کمپانی هند شرقی بود. و بتاريخ ۲۱ ستمبر ۱۸۵۸ عضو کونسل هند گسب نا که در ۱۸۶۸ متقاعد شد، و به ۲۳ فروری ۱۸۸۹ در گنسب. [—بیوگرافی هند ۱۳۱]

— ۲ —

نادر شاه افشار [۱۱۰۰-۱۱۶۰هـ]

نادر شاه بن امام قلی بن نذر قلی از ترکمانان قزلبی افشار خراسان شمالی بود که بتاريخ ۲۸ محرم ۱۱۰۰ (۲۲ اکتوبر ۱۶۸۸) در کوبکان بدنیا آمد، و در جوانی بخدمت شاه طهماسب دوم صفوی رسیده، در جنگهای ترکمانهای نسا و کردهای خبوشان و اوزبک مرو و افشار شهرت کافی بدست آورد. و با ملک محمود سیستانی که مشهد را گرفته بود پیکارها کرد، و آن شهر را بگرفت.

نادر با سر شاه طهماسب دوم، با قوای افغانی غلزنای و ابدالی در ایران و هرات در آویخت، ولی لشکر کشی او در ۱۷۲۸ع مقابل ابدالیان هرات با کامی انجامید. چون بین سران ابدالیان هرات اله یارخان و ذوالفقارخان اختلافی بود، نادر اله یارخان را تقویه نموده، و قبایل خود را بخراسان جایی داد (۱۱۳۱هـ، ۱۷۲۷ع).

بعد ازین نادر، با شاه اشرف غلزنای افغان در آویخته، و در جنگ

مهماندوست ۶ ربیع الاول ۱۱۴۲ (۲۷ نوامبر ۱۷۲۹) او را بشکست و از هر طرف در جنگها فتوحاتی را نایل گشت، و در جنگهای فارس کارنامهای درخشانی نموده، و تبریز را به ۲۷ محرم ۱۱۴۳ (۱۳ آگست ۱۷۲۳) از قوای دولت عثمانی واپس گرفت. چون ابدالیان هرات بر مشهد حمله آورده و با ابراهیم خان برادر نادر برون حصار مشهد دست به نبرد پرده بودند، با بران نادر به خراسان خود را رسانیده و در نوامبر ۱۷۲۳ مشهد را بگرفت، و بعد ازان بفتح هرات نایل آمد (۱ رمضان ۱۱۴۳، ۲۷ - فروری ۱۷۲۳).

چون نادر بعد ازین نیروی زیادی کسب کرد، و با عثمانیان و روسیه نیز معاهداتی نمود، طهماسب دوم شاه صفوی را از سلطنت خلع کرده و یک بچه شیر خوار او را در گهواره بامر شاهی اعلان کرد (۱ ربیع الاول ۱۱۴۵، ۷ جولائی ۱۷۳۲ع).

نادر پس ازین بجنگ عثمان پاشا توپال حکمران عثمانی بغداد رف و ولی در جنگ کنار دحلہ ۶ صفر ۱۱۴۶ = ۱۹ جولائی ۱۷۲۳ شکست یافته به همدان برگشت، و بعد ازان با محش پاشا در آق در بند آویخته و قوای عثمانی را از آذربایجان کشید (نوامبر ۱۷۲۳). چون محمدخان بلوچ (یکی از عمال دولت هوتکیه قندهار) در جنوب فارس شورش کرد، نادر بتاريخ ۲۷ شعبان ۱۱۴۶ (۱ فروری ۱۷۲۴ شیراز را واپس گرفت، و بتاريخ ۱۳ محرم ۱۱۴۷ جون ۱۷۲۴ از اصفهان بر آذربایجان تاخت، و غازی قوموق سرخای را بطرف شمال دوانید. و بتاريخ ۲۱ مارچ ۱۷۳۵ با دولت روسیه معاهده اتحاد را بوجود آورد. و در جنگ ایروان ۱۷ صفر ۱۱۴۷ (۸ جولائی) کوپرولو زاده عثمانی را شکست داده و به ۲۲ ربیع الاول (۱۳ - آگست) همین سال قفقیس را نیز بگرفت.

حين باز گشت به داهستان، نادر شفی هزار خانوار مردم قفلیس را به خراسان انتقال داد و صفحات لزگی و تله را تصفیه نموده، خان کوریما را از دربند عقب نشانید.

اعلان شاهی

به ۱۳ رمضان ۱۱۳۸ - (۲۷ جنوری ۱۷۳۶) نادر به مغان آمد، و سران آن سر زمین را فراهم آورده و اعلان شاهی خود را نموده و تاج شاهی را بر سر گذاشت (سه شنبه ۲۳ شوال ۱۱۳۸).

بعد ازین نادر شاه بطرف افغانستان حرکت نمود، تا دولت هوتکیه قندهار را ازین بر دارد، زیرا برادر ساه محمود که شاه حسین نام داشت هنوز در قندهار حکمرانی داشت. وی در نوروز ۱۱۳۹ هـ (مارچ ۱۷۳۷) قندهار را محاصره کرد، و در شیر سرخ بای شهر نادر آباد را گذاشت. قندهار بعد از محاصره طولانی به ۲ ذوالقعدة ۱۱۵۰ (۲۳ مارچ ۱۷۳۸) بدست نادر شاه افتاد، و بکلی آنرا تخریب نمود.

بعد از فتح قندهار، خانواده شاهی هوتکی و شاه حسین را بمازندران نفی کرد، و خود نادر شاه از راه کابل بر هند تاخت. به ۲۲ صفر ۱۱۵۱ (۱۱ جون ۱۷۳۸) غزنی، و بعد ازان کابل را به ۱۲ ربیع الاول (۳۰ جون) بگرفت. و به ۸ جمادی الاولی (۱۷ ستمبر) جلال آباد را تصرف کرده، و شهزاده رضاقلی را بطور وکیل سلطنت به فارس فرستاد. بعد ازین نادر از خیبر گذشته و ناصر خان حکمران آنجا را گرفته و شهر پشاور را تصرف خود آورد. به ۱۵ رمضان (۲۷ دسمبر) از آنجا کوچ کرده بر لاهور تصرف جست، و حکمران سابق آنجا زکریا خان خراسانی را حاکم آن شهر مقرر نمود، و ناصر خان را هم به پشاور پس فرستاد. و به ۲۶ شوال (۲ فروری ۱۷۳۹) از لاهور روی بدلهلی آورد.

چون محمد شاه دهلی به مقابلهت وی تا کرنال آمده بود، نادر راه لشکر او را از دهلی برید، و به ۱۵ ذوالقعدة ۱۱۵۱ (۲۴ فروری ۱۷۳۹) بر آنها حمله کرد. و خانِ دوران سپه سالار دهلی جراحت شدیدی برداشت و سعادت خان زنده اسیر گردید.

محمد شاه تسلیم شد و با نادر شاه به دهلی آمد. خطبهٔ دهلی بنام نادر شاه خوانده شد، و سکه را هم بنام وی زدند. به ۱۵ ذیحجه (۲۶ مارچ ۱۷۳۹) هنگامیکه بین مردم افواهِ قتلِ نادر شاه افتاد، وی حکم تاراج شهر دهلی را داد.

نادر شاه با خاندان شاهی آل بابر دهلی خویشی کرد، و به ۲۶- ذوالحجه (۶ اپریل) یکی از دوشیزگانِ شهزادگانِ دهلی را با نصرالله میرزا فرزند خویش تزویج نموده، و به ۳ صفر ۱۱۵۲ (۱۲ می ۱۷۳۹) در مجلسِ بزرگی تاجِ شاهی را واپس به محمد شاه داد، و وی هم تمام ولایات شمالی غربی هند را به نادر شاه واگذاشت (۱). و بقول اندرام شهنشاه ملیون رویه نقد و پنجمصد ملیون رویه جواهر و احجار قیمتی را نادر از دهلی به غنیمت برد، که در آن "کوه نور" و تخت طاوس نیز شامل بود. [رک تعلیق نمبر ۱۳]

نادر شاه در سنده

نادر شاه از دهلی بتاريخ ۱ رمضان ۱۱۵۲ (۱۷۳۹ ع) به کابل باز گشت، و از اینجا دفتاً به سیوی سنده روی نهاد، و از راه بنگش و لارکانه و شهداد پور بر سنده حمله کرد. درینوقت میان نور محمد خان کلهوړا در سنده شاهی میکرد. وی برای تهیه لشکر به لارکانه رفت، و پسر خود محمد مرادیاب را به تهته فرستاد (در باب کلهوړه

رجوع شود به آخر تعلیق (۳) .

در اوایل شوال ۱۱۵۲ (۱۷۳۹) محمد مراد یاب از تهته بحضور پدر رسید، که در امر کوت قیام داشت. آنها اقبال و اموال خود را به تلهار فرستادند. و چون نادر شاه بدروازه امر کوت رسید، میان نور محمد از دروازه دیگر برآمد، ولی مقابله نکرده و تسلیم شد. و نادر شاه او را با خود به لارکانه برد. و از آنجا به تهته آمد، و بعد از قبول خراج یک میلیون و دویست هزار روپیه (۱) میان نور محمد مذکور را به لقب شاه قلی خان، واپس به حکمداری سنده گماشته و دو پسر او محمد مراد یاب و غلام شاه را به طور یرغمل گرفت. اما سیوی را به افغانان و شکارپور را به داؤد پوتها سپرد.

بتاریخ ۱۱- محرم ۱۱۵۳ هـ (۱۷۴۰ ع) از لارکانه حرکت کرده، و سپه سالاران او صالح خان بیات و شاه وردی خان کورت با دیگر گماشتگان و عساکر نادری از امر کوت بر تمام سنده قبضه نمودند. چون نادر به تهته رسید، شیخ شکرالله و مستی خان جوپه نیز از روستای افغانان بدو پیوستند. و سران تهته نیز با آقا محمد کریم اصفهانی بحضورش رسیدند. نادر ایشان را به حلعت‌های فاخره نواشت، و آقا محمد کریم را بحیث وکیل رعایا و سلطان سامتیه را حاکم شهر تهته مقرر کرد. و بعد از فتح سنده از راه سیوی و شال (کوئته) بتاریخ ۷ صفر ۱۱۵۳ (۵ می ۱۷۴۰) نقندهار رسید.

نادر شاه بسال ۱۱۵۵ هـ (۱۷۴۲ ع) مظفر علی خان بیات بیگلریگی را برای بردن دسته کشیتها که در بندر سورت فرمایش ساختن آنرا

(۱) گزیتیر سند ص ۳۲ : دوازده لک روپیه. تاریخ سنده ۲ ص ۱۴۹ : یک میلیون روپیه.

داده بود بسنده فرستاد ، چون بیگلربیگی مذکور از کراچی به تهنه آمد ، میان نور محمد ندیدنش به تهنه رفت و دو ماه با او ماند ، تا آنکه بیگلربیگی واپس بایران برگشت .

چون سال ۱۱۵۶ هـ قبایل داؤد پوتره شورش کردند ، نادر شاه ، طهماسب قلی خان را بسنده فرستاد . ولی میان نور محمد خاموش مانده و در کارها مداخله ای نکرد ، تا که اغتشاش در سنده فراوان شد . درینوقت سان نور محمد بحای سلطان سامتیه حاکم تهنه و شیخ شکرالله ، رضا بیگ سعیر نادر شاه را به حکمرانی تهنه گماشت . وی با سورشیان و سران قایل هندو معاهدهای صلح کرده ، و طهماسب قلی خان را با فرزند سوم میان نور محمد که عطر خان نامداشت بحضور نادر شاه بطوریرغمل فرستاد . و سلطان سامتیه و شیخ شکرالله واپس به حکمرانی تهنه قایم شدند (۱) . و نیز نادر شاه ، سلیمان بیگ اسلم را بهیث ناظم سکه و خطبه در سنده گذاشته بود (۲) . تفصیل این اجمال چنین است که :

چون نادرشاه بدلهی رسید ، درانجا میر لطف الله میر متاره وکیل میان نورمحمد بدربار دلهی موجود بود . نادرشاه او را با سفیر خود محمد علی بیگ بدربار سنده گماشت . و به میان نورمحمد پیغام داد که خراج سالانه را قبول نموده فرزند خود را باده هزار لشکر برکاب شاهی بفرست . میان نورمحمد سفیر نادری را با طمطراق استقبال کرده ، ولی جواب منفی داد و گفت : ما را خزائن نیست که بحضور نادر شاه فرستیم ، ولی خزانه ای داریم که عبارت از شمشیر تیز است ! چون سفیر نادری باز گشت و این جواب را باو رسانید برآشت ، و اراده حمله بر سنده

(۱) تاریخ سند انگلیسی ج ۲ ص ۱۳۸ پیوست .

(۲) مقالات الشعراء خطی ۳۵ .

نمود .

این بیان سراینده^۱ نامه^۲ نفز (۱) است ، اما مورخان دیگر گویند که :
نادر شاه به میان نور محمد خان کلهوره امر داده بود ، که در کابل
محضورش بیاید . اما وی چرن نیامد ، و نسبت بحکم شاهي بي اعتنائي
نشان داد ، بنا بران نادر عزم حمله^۳ سنده نمود . چون قبلاً تمام اراضي
ماوراي دريائي سنده را از محمد شاه دهلي گرفته بود ، بنا بران ميخواست
که سنده را داخل اراضي شاهنشاهي^۴ خویش نماید .

نادر تاريخ ۸ رمضان ۱۱۵۲ (نومبر ۱۷۳۹ع) از کابل برآمد ،
و کوهسار سمب جنوبي کابل را از راه گردیز و وادي کرم تا ۲۱
دسمبر ۱۷۳۹ع طی کرد ، و مقاومت قبایل راه را با قهر و خونریزی
درهم شکست ، چنانچه از یک قبیله که هزار نفر داشت صرف دو نفر زنده
باقی ماند . با این شدت و خونریزی نه ۲۵ دسمبر ۱۷۳۹ به دیره^۵
اسماعيل خان رسید (۲) .

چون در سنده بین سران قبایل داؤد پور و کلهوره اختلاف بود ،
رئیس داؤد پورتره صادق محمد خان در دیره^۶ اسماعیل خان مراتب انقیاد
و امداد خود را به نادر ساه تقدیم داشت . حصه^۷ بزرگ لشکر نادر
از دیره^۸ اسماعیل خان بوسیله^۹ کشتی ها بسوي دیره^{۱۰} غازیخان حرکت
کرد و ازینجا باز نادر فرمانی برای جلب میان نور محمد خان فرستاد ،

(۱) نامه^۱ نفز که در عصر میان نور محمد کلهوره در سنده بزبان
فارسي بروزن شاهنامه منظوم شده و نسخ خطي آن موجود است
ناظم این داستان باغ علي خایب سندبست .

(۲) تاريخ سنده انگليسي ج ۲ ص ۱۴۸ بعد .

ولي جواني نيامد (۱). و بقول عبدالکريم راههاي دشوار گذار سرحدات سند با تحمل مشقات فراوان طي گرديد (۲). و فرماني بنام زکريا خان حاکم لاهور و ملتان صدور يافت ، که اگر کسي از سده بآنطرف آيد مانع شوند ، و فراريان را از آب سده بحدود هند نگذارند (۳۱) حمادي الثانيه ۱۱۵۲ هـ ۱۴ ستمبر ۱۹۳۹ (۳)

ازينطرف ميان نور محمد در صدد مقابله برآمده ، احمال و اقبال خود را از خدا آباد به امرکوت ارسال داشت ، که جاي نسبتاً محفوظ تر ، و دورادور آن ريگستان بود . وي امر داد ، که خورا که ناب و علوفه را سوزانند ، و يا زير زمين دفن کنند ، تا عساکر دشمن ازان استفاده نه نمايد (۴).

لشکر نادري به ۱۴ ذيقعد ۱۱۵۲ هـ (۱- فروري ۱۷۷۰ ع) به لارکانه رسيد . و ارانجا با لسکر سوازي بر شهداد پور تاخت . درينجا از طرف ميان نور محمد عريضه اطاع با تعاييف بحضور نادري رسيد ، ولي قبول نيفتاد (۵) و به تعائب او پرداخت و تقريباً نود ميل راه را در يکروز طي کرده به امرکوت فروکشيد . بقول ميرزا مهدي ، نادر شاه بتاريخ ۲۸ ذيقعد ۱۱۵۲ هـ (۱۵ فروري ۱۷۷۰ ع) از شهداد پور حرکت کرده و روز يکشنبه ۲۹ ذيقعد سه ساعت بعد از طلوع آفتاب به امرکوت رسيده بود (۶) در حالیکه ميان نور محمد خزائن و دفاين خود را بزير

(۱) نادر شاه : از لوک هارت ۱۶۰

(۲) بيان واقع ۱۷

(۳) بدايع وقايع : انند رام مخلص

(۴) بيان واقع ۱۷-۱۸

(۵) نادر شاه : لوک هارت ، ۱۶۰

(۶) جهانکشي نادري ۲۱۳

زمین گور کرده و برخی را در کشتیها (۱) به مقامات محفوظ تری فرستاده و صرف ۲۱ لک روپیه باقیمانده بود که وسایل حمل و نقل آنرا نیافته بودند (۲).

در عین همین موقع لشکر نادر شاه و هلتاً اطراف لشکر گاه میان نور محمد را فرا گرفت و بعد از جنگ مختصری (۳) بشرط امان خود و خاندانش تسلیم شد. و چون به حضور نادر شاه رسید، ازو پرسید، که چرا اطاعت نکرده می گریختید؟ میان جواب داد:

”ما از آنا و احداد، نوکر پادشاه هندوستان بودیم. اگر شما موافق میکردیم، شما را هم بر ما اعتماد نمی ماند. این حرف معقول و مقبول افتاد و در همان مجلس سرده بشارت تفویض ملک بدستور سابق داد“ (۴)

گویند که نادر به نور محمد گفت: شیدهام آده شما چاهی پراز طلا دارید؟

جواب داد: بلی، یک چاه نی، بلکه هفت چاه داریم: که کلید آنرا اینک میدهم. و اشاره کرد به هفت یونب انتظامی آن وقت سنده (۵).

درباره ثروتیکه نادر شاه از نور محمد گرفت، اقوال مورخان متفاوتست. ولی اکثر نویسندگان اداره آنرا یک کروور روپیه نقد و مال

(۱) لوک هارت ۱۶۰ و بیان واقع ۱۹

(۲) بدایع وقایع: مخلص

(۳) سنده و صوفیه آن از جیتها مل و نامه نغز

(۴) مائرا لامراء ۱-۸۲۹

(۵) تاریخ بلوچستان از رابرت لیچ

تخمین کرده اند (۱) که بعد ازان همواره مبلغ بیست لک روپیه را سالانه و یک فرزند خود را بدربار شاهي پرغمل داده باشد (۲). خواجه عبدالکریم که هنگام ترتیب فهرست اموال میان نور محمد حاضر بود گوید که اکثر نفایس اموال و استعہٗ گرانبهای پادشاهان صفوی بوسیلهٗ افغانها بسند رسیده و نور محمد خریده بود (۳). و همین مطلب را مؤلف گلدسته که ناظر وقایع بود نیز تأیید میکند (۴).

بهر صورت نادر شاه با نور محمد رفتار نیک و احترام کارانه پیش گرفت (۵) اما سده را به سه حصه بخش کرده، سی و کچھی را که متصل حدود بلوچستان بود، به محب خان بن عبدالله خان بلوچ داد. شکار پور و سند علیا به صادق محمد خان داؤد بوتره، و تنه و دیگر حصص سند را به میان نور محمد گذاشت (۶) و او را "شاه قلی خان" لقب داد، که محسن تتوی در تاریخ آن گفت: (۷)
تا مملکت سند شهشاه داد تاریخ تو شد "شاه قلی خان دایم"

۵۱۱۵۲

(۱) ایاری شرح رک: تاریخ سده از مولانا مهر ۲-۳۳۳ بعد. مبلغ یک کروڑ روپیه قول مؤلفان دیل است: تحفة الکرام ۳- ۱۰۹، و لب تاریخ سده ۱۱۲، و گولدس مد ۱۸، و ایتکن در گزیتیر سده ۱۱۰، تاریخ سده توپن مل ۲۳، و لوک هارت، نادر شاه ۱۶۱، و هیک در اراضی دلتای اندس ۱۱۶، و سینن در تاریخ کلهوره ۹.

(۲) لوک هارت ۱۶۱، معمله انجمن تاریخی سده، اکتوبر ۱۹۳۳ ص ۱۲ مقاله ایدوانی.

(۳) بیان واقع ۲۱ (۴) نسخهٗ خطی گلدسته نورس بهار ص ۷۵

(۵) بیان واقع ۲۰ (۶) جهانگشای نادری ۲۱۳

(۷) دیوان خطی محسن تتوی.

نادر شاه سه فرزند میان نور محمد، مراد یاب خان و غلام شاه و
عطرخان را به ایران برد، که تاهنگام قتل نادر در ایران ماندند.
(۱) و علاوه بر آن کتب خانه نور محمد را هم با خود برد، چنانچه
خودش در وصیت نامه خود می نویسد:

« لاکن از آمدن سفاک ناپاک بر ملک سده، کتب خانه
و رساله ها همگی رفتند » (۲).

تا وقتی که لشکر نادری در لارکانه بود، مهمانداری و مصارف آن را نیز
نور محمد بر عهده داشت. عاشوره محرم سال ۱۱۵۳ هـ گذشت و نادر
جشن فتوحات خود را نیز درینجا گرفت. و از مالیکه ارشد و سند بدست
آورده بود، مبلغ پنجمصد اشرفی را نامرایی درجه اول، و بدیگران هم
یک صد ناسه صد اشرفی بخشیده، و بهر سپاهی هم فی نفر دو اشرفی
داد که هر اشرفی قیمت ۲۴ روبیه داس (۳).

ار کتاب

سهنامه نادری (خطی)

سهنامه نادری در حدود سیزده هزار بیت فارسی، مشتمل بر شرح
فتوح و سفرهای حمگی نادر شاه افشار است که در سنه (۱۱۷۲ هـ)
از طرف شاعر گمنام (یکی از نواسگان قاسمی شاعر شهنشاه نامه
صفوی) در خراسان بامر حسین خان لژکی بام احمد شاه ابدالی نظم
گشته و یک نسخه خطی آن اینک پیش نظر نگارنده است.
این کتاب شرحی راجع به لشکر کشی نادر شاه بر سنده دارد، که

(۱) تاریخ سنده بحواله منشور الوصیت خطی ۱۲

(۲) منشور الوصیت خطی ۱۵

(۳) بیان واقع ۲۴-

ما برای تکمیل مبحث ذیلا می آوریم :
در بیان حرکت موکب همایون بسند و گرفتاری خدا یار خان

چو از کار کابل به پرداخت شاه	فرستاد سوي هري دستگاه
بهي' گوشمال يکي فتنه جوي	ز عباسيان، شد چنين چاره جوي
که چون سيل با آن سپاه گران	سوي سند تابد ز کابل عنان
باهنگِ عباسيِ بد نشان	که مي بود نامش خدا یار خان
زمین دار مطلب بیزمِ سخن	چنين سازد از گفتگو انجمن
که سردار هند آن خدا یار خان	که مي بد نژادش ز عباسيان
بوقتي که دارايِ یزدان پناه	بايران زمین داشتی دستگاه
همیشه بران در هي عرض حال	ر اخلاص مي بود پوزش سگال
درین سال کان رایت افراز کین	سوی هد رو کرد از ایران زمین
خصوصاً ز روزیکه اقصايِ سند	شد اقطاعِ ایران ز دارايِ هند
برو گشت مستولي اؤبس هراس	ر آشوبِ آندولش بود یاس
درینوقت کان خسرو تاجدار	بکابل زد ، آوازه' گیر و دار
دران سرزمینِ طراوت مسیر (۱)	هوا دم زد از سردیِ زمهریر
جهانجو به منزلکه' گرم سیر	سويِ سند چون مهر شد گرمِ سیر
بدان خانِ مشهور شوکت پناه	که در فارس بد صاحبِ دستگاه
تقی خان نظر کرده' لطفِ خاص	کز اخلاص یودش بسی اختصاص
بسرداريِ فارس بُد سرفراز	که تا مسقطش بود دستی دراز
امور بنادر منسق باو	پذیرفته آن ملک رونق باو
چین داد فرمان خدیو جهان	کز اخلاص خانِ ارادت نشان
بسمتِ بنادر قتیل و غراب (۲)	دگر لنگر و کشتیِ کوه تاب

(۱) اصل : تراوت مصیر [؟]
(۲) قتیل' ظاهراً' نوعی از
کشتی بود. و غراب هم قسمی
کشتی دودی (— فرهنگ نظام)

بود آنچه حاضر دران بحر و بر
 ر دریا گذشته دران انقلاب
 نماید برودی ر دریا عبور
 وزان پس باهنگِ سند از شتاب
 ازان راهِ بر جنگلِ پیچ پیچ
 نایلغار افشوده پایِ ثبات
 بهر دیره خانی که شد جایگیر
 بس از آزمایشِ بیارویِ حویش
 و زانجا به نزدِ خدا یار خان
 اگر خود ستاند ر فرمان بری
 اراں به کزین لسكرِ بی کران
 همین حکم را کرده بعویدِ خوش
 که تقصیر او نیست چندان شگرف
 بدان درگاه آمد دگر ره خبر
 چنان روز آورده بروی هراس
 ز آهنگِ شه دارد آن دار و گیر
 تهی سازد آن ملک از بیمِ ساه
 جهانجو بسان و فتیل و کلک (۲)
 ز دریایِ سند آنچنان بر گذش

تمامی همان خانِ صاحب هنر
 برون آرد آن جملگی را ز آب
 بدرگاه رو آرد از راهِ دور
 نایلغار آورد با در رکاب
 فوری بعزم اندر آورده هیچ
 عنان ماب شد جانبِ دیره جات (۱)
 پس از سرکشی گشت فرمان پذیر
 بهادند نائی باخلاص پیش
 چهارجوی فرمود حکمی روان
 بدر بارِ دولت، درین داوری
 سود سد ویران کران تا کران
 بود پایِ همت باخلاص پیش
 که آن سان عنان را نمائیم صرف
 که دروی ندارد نصیحت اثر
 که از شد به شفق ندارد قیام
 که گجرات ازین پس کد جایگیر
 کند سدرِ سورت آرامگاه
 نوعی که شد خیره چشم فلک
 که شامین (۳) نه پر دبا قصابی دشت

(۱) مطلب دیره اسمعیل خان و دیره غازخان است.

(۲) در اصل سال است که صحیح آن سان خواهد بود بمعنی
 سلاح جنگ. اما کلک به فتحین کشتی بار بردار که از چوبها
 و مشکها ساخته شود (— فرهنگ نظام)

(۳) اصل : شاهی [؟]

ز دریا گذشته دران گیر و بست
 چو عباسی آگه شد از انقلاب
 ز جائی که بُد های تختش دران
 تهی کرد جا از طریقِ فرار
 یکی قلعه بودش "عمر کوت" نام
 بروجش بکیوان بر افراشته
 ز آبادی آن قلعه استوار
 گمان کرد کافواج ایران سپاه
 بدان قلعه آرام کرد و نشست
 جهنجو چو آگه شد از مدعا
 فرمود روزی که یکسر سپاه (۲)
 و زان پس بدان دشت ایلغار کرد
 بیکروز و یکشب که ره کرد طی
 خدا یارخان را دران گیر و دار
 ولی طالع خسرو چیره دست
 سحر که که خورشید زوین کلاه
 گرفتند آن لشکر بیکران
 خدا یارخان را دران گیر و دار
 برون آمد از قامه با فوج خویش
 همادم سواران بهرام کین
 نبودش بی جنگ، نیروی دست
 گروهی سوار از همان کرد راه

رهی بُد همه جنگل و چوب بست
 که بگذشت دارایِ ایران ز آب
 دران فتنه سردارِ عباسیان
 نبودش چو در جنگ تاب و قرار
 بدشت تهی مانده زاب و کثام (۱)
 ناذوقه وافر انباشته
 چو بُد دور سی فرسخ از رهگذار
 بر ان در نخواهند پیمود راه
 بخود داری از کین بر آورده دست
 که او را بود در عمر کوت جا
 تدارک نگیرند از بهر راه
 ز گرد آسمان را چو سب تار کرد
 نه نزدیک آن قلعه بردند بی
 ازان قلعه می بود ممکن فرار
 ز کوشش همه دست و پایش بیست
 پیا کرد دور از افق بارگاه
 چو خاتم عمر کوت را در میان
 قضا شد دلیل طریقِ فرار
 گرفته ره سمت گجرات پیش
 گرفتند راهش بشمشیر کین
 بخود دست خود، گردن خویش بست
 رساندند او را بدرگاه شاه

(۱) یکی از معانی کنام چراگاه امت (— فرهنگ نظام).

(۲) اصل: فرمود روزه یکسر سپاه.

تعلیقات

به حبش جهانجو اشارت نمود وزان پس زبان رانچین برکشود
 که گنج و زرو گوهرش هرچه هست به ضبطش امینان برارند دسب
 رسم و ورزش پیشتریک کرور (۱) بضبط اندر آمد دران شر و شور
 دگر هرچه بودش سلیح و دواب در آمد بسر منزل اکتساب (۲)
 خدا یار خان هم دران رهگذر بفرمان شه بود حبس نظر

در بیان وقایع بیچی نیل مطابق ۱۱۵۳ هجری

ز ایام هجرت درین بهن دشب سه و پنجه و الف و صد چون گذشت

 بهم بر زن رونق هر بهار جهانجو شهنشاه ایران مدار
 پس گیر و بست خدا یار خان ز شفقت برو شد بسی مهربان
 بهاجز نوازی جهان شهر یار بر اقراختش پایه اعتبار
 زمین داری سند بار دگر بدو مانع مرحوع آن نامور
 یکی سمت، هم شاه صاحب خروج که از سند بُد سر زمین بلوچ
 بهخان بلوچ آن اراد مآب کز اخلاص بودش محبت خطاب
 سپرد و ازان سرحد بیوجود دل و دست اقبال فارغ نمود
 (ص ۲۲۴ بعد نسخه خطی شهنامه نادری)

اکنون بر گردیم به تقیه احوال نادر شاه :

بعد ازین نادر شاه بطرف ترکستان ستوحه گشت، و از راه هرات
 (۱۰ ربیع الاول = ۵ جون) و بلخ (۷ جمادی الاولی = ۳ جولائی)
 به بخارا رسید (۹ جمادی الثانیه = ۲۲ ستمبر) و با خان آنجا ابوالفیض
 خان معاهده دوستانه بست، و تاج شاهی را بدو بخشید، و دریای آمو را
 با او سرحد مملکت قرار داد، و مقابلتاً خان تعهد کرد، که بیست هزار

(۱) کرور: صد لک

(۲) یعنی نوشتن. این کلمه در اصل اکتساب مع خوانده می شود.

لشکر اوزبک و ترکمان را به نادر شاه بدهد.

نادر شاه به ۱۶ رجب (۷- اکتوبر) خوارزم را مطیع نموده و تا ماه شوال از راه چهار جوی به مشهد رسید. چون قبایل لزگی ابراهیم‌خان برادر نادر شاه را کشته بودند، برای سرکوبی ایشان از مشهد برآمد و لشکر ابدالی را بدان مهم گماشت. درین سفر به ۲۸ صفر ۱۱۵۴ (۱۵ می ۱۷۳۱) نزدیک قلعه اولاد، شخصی از جنگل بر نادر شاه غیر کرد، و او را کمی مجروح ساخت، که بقول مهدی خان یکی از غلامان فرزند دلاور خان تیمنی (۱) بود، ولی درین قضیه نادر شاه بر فرزندش رضا قلی بد گمان گشت.

در جون ۱۷۳۱ نادر شاه دفعه سوم به داغستان رفت و یک و نیم سال آنجا ماند. و برخی از سران معروف آن سرزمین بحضور وی آمدند. درینجا به گمانی نادر شاه بر شهزاده رضا قلی فراوان گردید و او را کور ساخت.

بسال ۱۷۳۲ سفیر سلطان عثمانی از استانبول بحضور نادر شاه آمد، و در باره عدم شناسائی رسمی مذهب جعفری به نادر اطلاعی داد. بنا بران نادر لشکر کشی چهارم خود را بر ترکها آغاز نمود، و به ۲۶ رجب ۱۱۵۵ (۵- اکتوبر ۱۷۳۲) بموصل رسیده به محاصره آن شهر کامیاب نیامد، و با احمد پاشا حکمران عثمانی بغداد مصالحت نموده، بزیارت نجف اشرف مشرف شده، درانجا به ۲۴ شوال ۱۱۵۶ (۱۲ دسمبر ۱۷۳۳) مجلس بزرگی را تشکیل داده و به اتحاد و نزدیکی شیعه و سنی کوشید.

(۱) تیمنی قبیله ایست از افغانان غور منسوب به شعبه کاکړ.

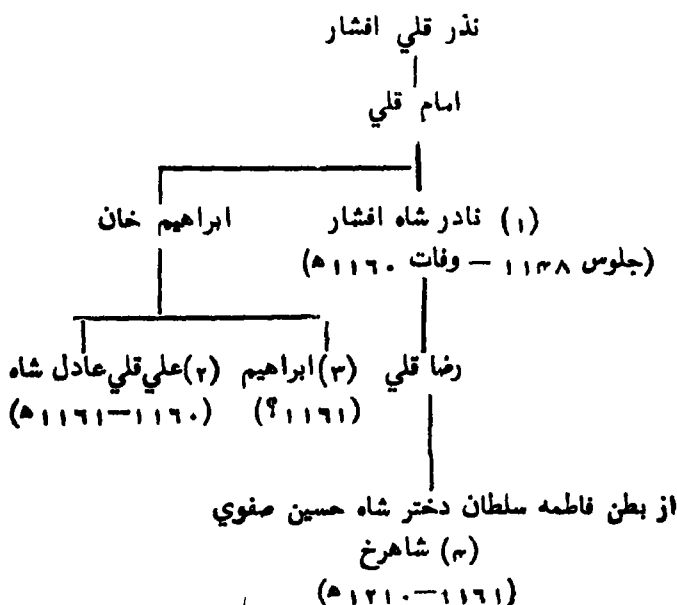
چون نادر شاه در سفر عراق دیر ماند، بیگلر بیگی تقی خان در فارس و عشایر قاجار در استرآباد شورش کردند. نادر شاه برادر زاده خود علی قلی را به خوارزم فرستاد، و لشکر کشی چهارم خود را بسوی ترک آغاز کرد. ولی درین جنگها با وجود فتوحات قشون، نادر شاه متمایل به صلح بود، تا به ۳۰ ستمبر ۱۷۴۶ء با سفیر عثمانی معاهده صلح را امضا کرد، و به ۱۰ محرم ۱۱۶۰هـ (۲۲ جنوری ۱۷۴۷ء) سفیر نادر شاه مصطفی خان شاملو با مهدیحان مورخ به استانبول رفتند، و صلح نامه مذکور را با شناسائی مقام خلافت عثمانی بحضور سلطان عثمانی تقدیم، و سرحدات مملکت عثمانی و نادری را مطابق عصر سلطان مراد رابع مقرر داشتند.

بعد ازین نادر شاه به مشهد برگشت و در مزاج او خللی پدید آمد. و مردم و خدمتگاران از او ترسیدند در یوق شورشا بهر طرف پدید آمد. و اهل سیستان بر خلاف مطالبه سه صد هزار تومان مالیات قیام کردند، و علی قلی برادر زاده نادر در رأس شورشیان قرار گرفت. و طهماسب قلی خان جلایر یکی از هواخواهان بزرگ نادری، خواست که یکی از فرزندان نادر را به سلطنت بر دارد این فتنه بخراسان نیز سرایت کرد. و در رادکان عشایر کرد خموشان، اصطبل شاه را غارت کردند. چون نادر شاه به سر کوبی ایشان متوجه گشت، شب ۱۱ جمادی الاخری ۱۱۶۰هـ (۲۰ جون ۱۷۴۷ء) در قرارگاه فتح آباد بدست محمد خان قنبر، و موسی خان افشار و خوجه بیگ افشار و صالح قرتلوی باتفاق هفتاد نفر درباریان دیگر کشته شد (۱).

(۱) افغانستان بعد از اسلام (خطی) از حبیبی و انسایکلوپدیای

اسلامی ۳-۸۱ بعد.

بعد از قتل نادر شاه خزاین شاهی برپاد رفت ، و مملکت وسیع او متشتت گردید . و برخی از سرانِ خراسان به ۲ جمادی الاخری (۵ جولائی ۱۷۴۷ء) علی قلی میرزا برادر زاده اش را از هرات آورده و به تختِ شاهی نشاندند ، و دیگر شهزادگانِ نادری را ته تیغ کشیدند . نادر شاه یکی از جهانگیران بزرگِ آسیا و شخص دلاور و هوشیار و خونریزی بود . سیاستِ وی آسخته با قهر و نوازش بودی از شرق بغداد تا دهلی بر کشور وسیعی حکم راند . ولی با شاهانِ معاصر در دهلی و بخارا و سنده و سرانِ هر کشور رفتار بدی نکرد . آنها را مطیع گردانید ، اما شاهی و حقوقِ ایشان را نگهداشت . و رجال بزرگی را مانند احمد شاه ابدالی بدربار خود پروراند ، و با وجود پیکارها و رقابتهای سیاسی ، اخیراً با سلاطینِ عثمانی نیز روابط دوستانه قایم داشت . اما در اخلافِ نادر شاه شخصی بهمان لیاقت و کفایت ناقی نماند ، و چند نفر ضعیف ، در خراسان بجایش نشستند ، قرار شجرهٔ ذیل :



مأخذ:

- افغانستان بعد از اسلام تالیف عبدالعزیز حبیبی .
 دول اسلامیہ خلیل اذہم ۱۹۴۷ء طبع استانبول .
 شہنامہ نادری منظوم نسخہ خطی .
 جهانگشای نادری .
 انسائیکلوپیڈیای اسلامی ج ۳ ص ۸۱۰ بعد .
 بدایع وقایع : اند رام مخلص، طبع لاہور .
 گزیتیر سندھ طبع ۱۸۷۶ء .
 تاریخ سندھ از میرزا قليچ بیگ، ج ۲، طبع کراچی ۱۹۰۴ء .
 مقالات الشعراء طبع کراچی ۱۱۵۸ء .
 نامہ نغز باغ علی خائف (خطی) .
 تاریخ سندھ اردو از مولانا سہر، دو جلد، طبع کراچی ۱۹۵۸ء .
 نادر شاہ از لوک هارت .
 بیان واقع از خواجہ عبدالکریم .
 صوفیہ سندھ از حیتھامل .
 مائرا لامرا طبع کلکتہ .
 تاریخ بلوچستان از رابرٹ لیچ .
 تحفۃ الکرام : قانع نتوی .
 لب تاریخ سندھ، از خدا داد خان .
 تاریخ سندھ توہن مل (خطی) .
 دلتای اندلس از ہیگ .
 تاریخ کلہوڑہ از ستین .
 گلستہ نوری بہار (خطی) .
 منشور الوصیت (خطی) .

-

1

,

-

-

,

,

,

,

,

,

,

,

,

,

,

احمد شاه ابدالی و دودسانش

احمد خان بن زمان خان ستدوزائی ابدالی با درانی (از شعبهٔ ستر بن افغان) در حدود ۱۱۳۵ هـ (۱۷۲۲ ع) از بن زرعونه قوم الکوزائی افغان در ملتان بدنیا آمد . چون پدر و خانواده اش در هرات و قندهار و ملتان حکمرانان افغانی بودند ، تربیهٔ ایام طفلی او نیز درین شهرها صورت گرفت .

احمد خان با برادرش ذوالفقار خان بعدود ۱۱۵۰ هـ در قندهار با سر شاه حسین هوتک بن میر ویس خان پادشاه قندهار محبوس بود . چون در سنه ۱۱۵۱ هـ (۱۷۳۸ ع) نادر شاه افشار شهر قندهار را فتح کرد ، به احمد خان در مازندران شمال ایران جاگیر داد و در حدود ۱۱۵۳ هـ (۱۷۴۱ ع) او را از مازندران ، بدربار خود خواسته به قیادت لشکر ابدالی همکاب خود مقرر کرد . و تا شش سال در سفرهای جنگی داغستان و ایروان با نادر شاه بود . و چنان شجاعت و اخلاص نشان داد ، که مورد توجه خاص نادری گردید . و باو نوید داد ، که بعد از من پادشاهی تو خواهد رسید (۱) .

چون نادر شاه شب یکشنبه ۱۱ جمادی الاخری (۱۱۶۰ هـ = ۱۷۴۷ ع) در فتح آباد خبوشان کشته شد ، احمد خان ابدالی حرم نادر شاه را در پناه خود گرفته و از تاخت و تاز حرم شاهی مانع آمد ، که در نتیجهٔ آن حرم نادر شاه الماس معروف " کوه نور " را به احمد خان ابدالی

(۱) افغانستان بعد از اسلام ، سراج ، سلطانی ، حیات

افغانی ، خورشید جهان ، سیر المتأخرین ، تمه البیان .

بطور صله^{*} خدمت داد .

احمد خان نا قوای ابدالی روی قندهار نهاد . و در رجب ۱۱۶۰ هـ (۱۷۴۷ ع) روسای اقوام قندهار در مزار شیر سرخ متصل قلعه نادر آباد (جنوبی شهر کنونی قندهار) فراهم آمدند . سران این جرگه (مجلس مشوره) نور محمد خان میر افغان رئیس غلجی ، و معجت خان رئیس پوپلزائی ، و موسی خان رئیس سهاکزی ، و نصر الله خان رئیس نور زئی ، و حاجی جمال خان رئیس بارکزائی بودند ، که بعد از نه جلسه احمد خان را به سلطنت افغانی انتخاب کردند . درین وقت عمرش ۲۵ سال بود ، و یکنفر فقیر که صابر شاه کابلی نامداشت ، خوشه^{*} گندم را بدستارش نصب کرد ، و او را تبریک شاهی داد ، شوال (۱۱۶۰ هـ = ۱۷۴۷ ع) (۱) .

احمد شاه بجای ابدالی که نام قبیلوی او بود ، خود را " درانی " گفت . این نام قبلاً نیز بر همین قبیله اطلاق میشد (۲) ، و بر سکه خود نیز چنین نوشت :

بر یکطرف : " الحکم لله یا فتاح ، احمد شاه دره درانی " و بر طرف دیگر :

" حکم شد از قادر بیچون به احمد پادشاه "

سکه زن برسیم و زر از پشدر ماهی تا بهام

احمد شاه در افغانستان تشکیلات اداری و لشکری و مالی و مدنی ساخت . وزیران را مقرر نمود ، که بگی خان اشرف الوزرا^{*} بامیزائی مشهور به شاه ولی خان وزیر اعظم او بود . بسال (۱۱۷۳ هـ = ۱۷۶۰ ع) شهر کنونی قندهار را بنام " احمد شاهی " اساس نهاد ، و بسال

(۱) احمد شاه بابا و تاریخ احمدی و کتب سابق الذکر .

(۲) عمل صالح ۲ - ۳ ، پادشاه نامه ۱ - ۳۲۷

۱۱۶۶ هـ حصار جنگی کابل را تعمیر کرد و هم شهر تاشقرغان را در شمال هندو کفی بنا نمود. و در قندهار، مشهد، اتک، دهلی، روهیل کهند، پشاور، تنه، دیره، غازیخان، کشمیر، کابل، ملتان و هرات سکه زد، که بران نشان رسمی دولت احمد شاهی یعنی شمشیر دو دم و خوشه گندم و ستاره هم منقوش بود.

احمد شاه در مملکت خود که بنام خراسان یا افغانستان یاد میشد تا یک لک عسکر آراس. و ارلاهور تا مشهد و از کنار آمو تا بحیره عرب بگرفت، که سالی تا ۳۱ میلیون مالیات داشت. وی سفرهای جنگی دیل را نمود.:

۱- در اواخر سال ۱۱۶۰ هـ (۱۷۷۷ ع) غزنی و کابل و پشاور را فتح کرد و ناصر خان (حاکم نادری) را در کابل و پشاور شکست داد. و عبدالصمد خان مهندس زائی که یکی از سران اشنغر بود، به لشکر احمد شاهی پیوست. و سردار جهانخان - پسر سالار احمد شاهی ناصر خان را به ماورای اتک روانید، و خود احمد شاه به قندهار رفت.

۲- سال ۱۱۶۱ هـ (۱۷۷۹ ع) باسی هزار سوار و پیاده از قندهار برآمده از راه کابل و پشاور بسواحل اتک و جیل رسید. شهنواز خان حکمران لاهور بواسطه وزیر الممالک قمرالدین خان از دهلی امداد طلبید و بر کنار دریای چناب با لشکر احمد شاهی مقابل شد، ولی از میدان جنگ گریخت، و احمد شاه لاهور را بگرفت، و بعد از آن لشکر محمد شاه دهلی را شکستاده به ۱۳ ربیع الاول ۱۱۶۱ هـ داخل سهند (سهند) شد.

چون در جنگ مالو پور روز جمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۱۶۱ هـ وزیر الممالک قمرالدین خان کشته شد، بنا بران محمد شاه گورگانی پادشاه دهلی ولایت لاهور را ۴ میر منو معین الملک خلف او سپرد.

تعلیقات

و احمد شاه با دولتِ دهلي مصالحه کرده و درباري سنده را سرحد مملکتين قرار داد، و از راهِ پشاور و کابل به قندهار مراجعت نمود .

۳- بسال ۱۱۶۲ هـ از راهِ کابل و پشاور به لاهور رسيد، و با ميرمنو معين الملک حکمران لاهور صلح کرده ، مالياتِ سيالکوب و گجرات و اورنگ آبادِ پنجاب و امرتسر را بر عهدهٔ ميرسو گذاشته که هر سال به ديوانِ اعلاي احمد شاهي برساند . حين معاودت به قندهار سرانِ قبایل که بر خلافِ او دسيسه انگيخته بودند مانند نور محمد خان مير افغان غلزائي و گدو خان و محب خان پوپل زائي را نکسب .

۴- بسال ۱۱۶۳ هـ ۱۲۴۹ به هرات سفر نموده ، و آن شهر را از دستِ امير عالم خان بعد از محاصره چهار ماه گرفت ، و پنج هزار سوار را به سالاري سردار جهان خان پوپل زائي به تربِ جام فرستاد . و هرات را به درويش علي خان هزاره سپرده ، به مشهد حرکت کرد . و بعد از چهار ماه محاصره آنرا به شهرخ ميرزا نواسهٔ نادر شاه داد، و خود به طرف نساپور رفت ، ولي چون عباس قلي خانِ بياب حاکم نساپور مقاومت کرد، و موسم شديد زمستان آمد ، احمد شاه از راه هرات به قندهار مراجعت نمود (۱) .

۵- سفر بلوچستان

در وقتِ جلوسِ احمد شاهي مير محب خان فرزندِ بزرگ مير عبدالله خان از طرف نادر شاه حکمدار قلات و خانِ براهوي بود ، ولي چون مردم بلوچ طرفدار برادر کهنتر او مير نصير خان بودند، و بحضور احمد شاهي هم عرض نموده بودند ، بنا بران احمد شاه در ۱۱۶۳ هـ بعد از سفرِ خراسان مستقيماً از قندها روي به قلاتِ بلوچي نهاد ، درينوقت

(۱) مراجع احمد شاه بابا، سلطاني، خورشيد، احمدي، افغانستان

بعد از اسلام وغيره که شرح اين چهار سفر از ان اقتباس شده است.

میر نصیر خان نزد میان نور محمد کلهوره در خداآباد سنده نشسته و مادرش بی بی مریم در قندهار بود، و هر دو امداد شاهی را میخواستند. احمد شاه بعد از ورود مستنگ عزیزمت قلات نمود. میر محبت خان حاجی رحیم خان بابی را با کلام الله نفعی ساخته بحضور احمد شاهی فرستاد. احمد شاه عجالتاً میر محبت خان را به خانی قلات گذاشته بقندهار مراجعت کرد. خانِ بدکور یکی از خواهران خود را که بی بی میر گوهر نامداشت بوسیلهٔ آخوند محمد حیات در غزنی بحضور احمد شاه فرستاد، تا در عقد نکاح شاهی در آمد.

بعد از چند ماه برای تصفیهٔ مسئلهٔ حانی بلوچ، تمام سرداران معتبر آن بلاد بحضور احمد شاهی قندهار جلب شدند، و میر نصیر خان نیز با مادرش در آنجا بود. بالاخر احمد شاه میر محبت خان را بدست طهماسب خان اسپر و مقید گردانیده، و میر نصیر خان را به خانی قلات فرستاد (۱۱۶۳ هـ)

اما میر نصیر خان در قلات علم خود سری افراشت، و برخی از قبایل بلوچ هم بحضور احمد شاهی در قندهار استغاثها نمودند. احمد شاه بمجرد شنیدن این خبر حرکت کرده و قلات را ۱۲ روز محاصره کرد، ولی امر جنگ و خونریزی را نداد، تا که بالاخر نصیر خان بوسیلهٔ آخوند محمد حیات و وزیر شاه ولی خان بحضور شاهی رسیده و عفو گردید و بعد ازین در لشکر کشی های احمد شاهی اشتراک میکرد (۱). (برای شرح خاندان قلات به تعلیق ۲۹ رجوع کنید)

۶- در سنه ۱۱۶۴ هـ پسر احمد شاه، پسر لشکر خویش از راه هرات بر نساپور حمله کرد، قلعهٔ نساپور را بوسیلهٔ توپهای بزرگ شکاف کرده و بگرفت و حکومت آنرا واپس به عباس قلی خان بیات که تسلیم

تعلیقات

شده بود سپرد.

احمد شاه اطراف خراسان را تصفیه کرده و با شاهرخ میرزا حکمران مشهد بدین شرط صلح کرد، که سکه و خطبه بنام وی بخواند، و ولایات جام و باخرز و تربت و خواف و ترسیز را به احمد شاه سپارد، بعد ازین ساهرخ سکه خود را بدین بیب آراست:

یافت از الطاف احمد بادشاه ساهرخ بر تخب شاهی تکیه گاه احمد ساه از مشهد به هراب آمد، و وریر شاه ولی خان را به فتح مرو و میمنه و اندخود و بلخ و نامیان و بدخشان فرستاد، که وزیر مذکور تمام این ولایات شمال افغانسان را ضمیمه مملکت احمد ساهی نمود.

۷- بسال ۱۱۶۵ هـ ۱۲۵۱ ع برای بصفه صحاب پهاب سفری تا لاهور نمود. میر موسی المملک تا چهار ماه مقابله کرده ولی بعد از آن تسلیم شد، و احمد ساه او را بحکومت آنجا شناخت.

درین سفر از حضور احمد ساهی ایشیک آقاسی عبدالله خان مفتاح کشمیر گماشته شد که آن حدود را فتح کرده و حواجه عبدالله خان کوچک را حاکم و سکجیون هندو را مستوفی کشمیر مقرر نمود و قلد خان افغان را سفارت دربار دهلی فرستاد. و احمد ساه گورگانی قبول نمود، که پنجاب و سده و کشمیر جزو مملکت احمد ساهی باشد.

احمد شاه پس از انتظام امور پنجاب و بلتان و کشمیر از سواحل راست دریای سندھ گذشته و به بنون و کابل آمده به قندهار مراجعت نمود.

۸- در اواسط سنه ۱۱۶۷ هـ احمد شاه از قندهار به هراب رفته و بعد از تصفیه صحاب خراسان مشهد را محاصره کرد، و ساهرخ میرزا نواسه نادر شاه اقتیاد نمود، احمد شاه نور محمد خان افغان را بصفت نیابت شاهرخ نایبنا مقرر داشته، جام و باخرز و خواف و تربت و ترشیز را به هراب ملحق ساخت. و شاه پسند خان را به فتح شاهرود و بسطام و سبزوار فرستاد.

بعد ازین احمد شاه عباس قلی خان بیات را در نیشاپور محاصره کرده و مجبور به تسلیم نمود. و هم او را به حکومت نیشاپور گماشت، و طایفه او را به غزنی و کابل انتقال داد، و در سنه ۱۱۶۸ واپس به قندهار برگشت.

۹- میر منو معین الملک در سال ۱۱۶۷ هـ مرد. احمد شاه پسرش میر مؤمن را به حکمرانی لاهور گماشت. چون طفل بود، بدستیاری مادرش مغلانی بیگم حکم میراند. درینوقت بین امرا و مغلانی بیگم اختلاف افتاد و خواجه عبدالله خان بن نواب عبدالصمد خان، بیگم مذکور را بقید انداخت، و از حضور احمد شاهی مقام حکمرانی لاهور را خواست. اما احمد شاه امان خان پوهلزائی برادر جهان خان سپه سالار را به اصلاح امور لاهور فرستاد. ولی مشار الیه کاری را پیش نبرد. و آدینه بیگ در سال ۱۱۷۰ هـ نا لشکر دهلی لاهور را گرفته و سالی ۳ لک رویه به دهلی میداد. درین وقت سکجیون هندو نیز در کشمیر از اطاع احمد شاه سر پیچید، و خواجه کوچک حکمران افغانی را قتل کرد، و از طرف دهلی حکمرانی کشمیر را گرفت. بنا بران احمد شاه ار قندهار به لاهور آمد. و بعد از تصفیه آن صفحات نورالدین خان بامیزائی را به کشمیر فرستاد. وی سکجیون را گرفته و کشمیر را واپس تسخیر نمود.

احمد شاه از لاهور روی به دهلی نهاد، و نواب نجیب الدوله بن اصالت خان یوسفزائی در کرنال به حضورش پیوست، و بتاریخ جمعه ۷ جمادی الاولی ۱۱۷۰ هـ داخل دهلی شد، و عالمگیر ثانی را بتخت سلطنت دهلی نشاند، و دختر شهزاده عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی را برای شهزاده تیمور بزنی گرفت. و امور وزارت دهلی را به نظام الدوله پسر قمرالدین خان سپرد، و نواب نجیب الدوله را سپه سالار هند مقرر کرد. احمد شاه بعد از تصفیه اطراف دهلی و سرکوبی شورشیان، عبدالصمد خان اشغری مهند زائی را به حکومت سرهند و سرفراز خان را به حکومت دوآبه ستلج و بیه، و شجاع خان ابدالی را به حکومت ملتان، و شهزاده تیمور را به حکومت

لاهور تا سند و تته مقرر داشته، سپه سالار جهان خان را بدفع سکه گماشت، و بلند خان سدو زائي را بهکومت کشمير فرستاد. و در اواخر سال ۱۱۷۰ هـ (۱۷۵۶ء) به قندهار مراجعت نمود (۱).

۱- فتح پانی پت

بعد از آنکه احمد شاه در ۱۱۷۰ هـ از هند مراجعت کرد، در پنجاب فتنه‌هاي حديدی افتاد، و غازي الدين بن فيروز جنگ و آدينه بيگ شورش کردند. و فرقه سکه نیز در پنجاب قوت گرفت. و از طرف جنوب نیز قواي عظيم مرهته هندو، سلطنه اسلامي دهلي را تهديد ميکردند، و پنجاب را نیز گرفتند، که شهزاده تيمور و سپه سالار جهان خان از دفاع اين همد قوا و قتها عاجز آمدند. درين وقت رعمای اسلامي هند و ايراي دهلي احمد شاه را دعوت کردند که به پنجاب سلطنه اسلامي هند از قندهار حرکت نمايد. و امام‌الهند شاه ولي الله دهلوي نیز نامه‌اي به حضور احمد شاه مبني بر دعوتش به هند نوشت (۲). بنا بران احمد شاه از قندهار به قلاب بلوچ حرکت کرده، و درانجا نصير خان را که خود سري کرده بود، از راه صلح و خير خواهي مجبور به تسليم نموده با سي هزار لشکر قندهار و ده هزار بلوچ بقومانداني نصير خان و مير عبدالکريم برادر مير عبدالنبي سراوان و جهلاوان (۳) و غيره از دره بولان گذشت (۱۱۷۲ هـ) و به سواحل دريائي سنده تا پشاور رسيد، و ازانجا بسوي لاهور حرکت کرد و به سارنپور رفت. درينجا رؤساي بررگ افغانان هند مانند سپه سالار نجيب الدوله و سعد الله خان روهيله و حافظ الملک رحمب خان و پسرش عنايت خان و دوندي خان و قطب خان با ده هزار لشکر بحضور احمد شاه

(۱) سراج ۱-۱۹، احمد شاه بابا ۲۲۵ يبعد.

(۲) مکتوبات سياسي شاه ولي الله دهلوي طبع هند.

(۳) تاريخ بلوچستان ۱۹۶.

پیوستند. و تمام لشکر احمد شاهي از قندهار و پشاور و بلوچ و افغانان هند تا شصت هزار نفر پیاده و سوار و توپخانه رسید.

لشکریان احمد شاهي بعد از جنگهای متعدد با هندو و سکه و شکست افواج دشمن، جنگ آخرین فیصله کنی را در میدان پانی پت با عساکر متعده ده لک نفر براتنه و هندو نمود. و درین جنگ تا دو لک نفر دشمن را از ته تیغ گذرانید، و بتاریخ ۶ جمادی الاخری ۱۱۷۴ هـ ۱۷۶۰ فتح بزرگی حاصل نمود که غنایم جنگی این جهاد عظیم (۵۰) هزار اسب و ۲ لک گاو و پنجمصد فیل و چندین هزار اشتر بود و ۲۲ هزار اسیر بدست وی افتاد، که جز یکنفر ابراهیم نام دیگران همه بخشیده شدند.

احمد شاه بعد از فتح بررگ پانی پت و نجات مسلمانان هند از تسلط مرهته، شاه عالم پسر عالمگیر ثانی را در دهلی پادشاه ساخته و میرزا جوان بخت پسرش را نایب السلطنه و نواب شجاع الدوله را به لقب فرزند خان و رستم هند، و وزیر اعظم، و نواب نجیب الدوله افغان را سپه سالار مقرر نموده، و حکومت پنجاب را به رین خاں مهند داده بقندهار آمد. و در همین سال ۱۱۷۴ هـ بنای شهر کنونی قندهار را نهاده و شهزاده تیمور را به حکمرانی هرات فرستاد (۱).

۱۱- تنبیه سیکه

چون احمد شاه بعد از فتح پانی پت به قندهار مراجعت کرد، در پنجاب جیسا سنگه علم بغاوت افراشت، و چهرت سنگه جد رنجیت (۲) و الاجات نیز درین شورش دست داشتند، و نایب الحکومه پنجاب زین خان

(۱) سراج، سلطانی، حیات حافظ رحمت خان، سیرالمتاخرین،

مصولت افغانی، خزانه عامره، تاریخ احمدی،

(۲) ظفر نامه رنجیت ۳

را محاصره نمودند .

احمد شاه برای رفع این فتنه در نصف اول سال ۱۱۷۵ هـ (۱۷۶۳ ع) به لاهور رفت، و در مدت ۸ ساعت مسافت ۱۳۵ میل را بطرف امرتسر بلغار نموده، در "روهي" با قوای دوصد هزاري سیکه مواجه گشت. و در جنگ تاریخي ۱۱ رجب ۱۱۷۵ هـ در حدود بیست هزار نفر سیکه را کشته و بشکست. و حکومت پیهاله و سرهند را به امیر سنگه داده و تا ۷ شعبان ۱۱۷۵ هـ فاتحانه به لاهور بازگشت، و نورالدین خان پسر عم شاه ولی خان وزیر اعظم را به کشمیر فرستاد، وی سکه‌یون مستوفي باغي را اسیر گرفته و کشمیر را باز فتح نمود .

احمد شاه برای تنظیم امور پنجاب تا ۱۱۷۷ هـ آنجا ماند (۱) و از راه ملتان و دیره اسمعیل خان بدره گومل و عزنی آمد. ولی درین سفر از شدت گرما مریض شد (۲).

۱۲- سفر بخارا

در سنه ۱۱۸۱ هـ شاه ولی خان وزیر با شش هزار سوار از قندهار به بلخ و بدخشان فرستاده شد. چون شاه مراد بی حکمدار بخارا در صفحات شمالی افغانستان شورشیان را تحریک می نمود، بنا بران خود احمد شاه در همین سال از راه هراب رفته، میمنه و اندخود و بلخ و شیرغان را گرفت. درین وقت شاه بخارا در قرشی شمال آمو لشکر فراهم آورده بود. احمد شاه جنگ و مقابله را با لشکر مسلمانان بخارا شایان شان خود ندیده با پادشاه بخارا صلح نمود، و دریای آمورا سرحد مملکتین قرارداد. درین سفر خرقة شریف نبوی را شاه ولی خان وزیر از فیض آباد بدخشان به قندهار آورد، که تاکنون درین شهر موجود است .

(۱) سیرالمتاخرین ۳-۹۲

(۲) سراج، سلطانی، سیر، خزانه عابره

۱۳. سفر خراسان

قبلاً از طرف احمد شاه، نواسه نادر شاه، شاهرخ میرزای کور به شاهی خراسان مقرر شده و مطیع دربار شاهنشاهی بود. چون در حدود ۱۱۸۳ هـ نصرالله میرزا فرزند نوحوان شاهرخ و علی مردان خان حاکم تون و طمس خیال خود سری داشته و بدو بار کریم خان رند پادشاه فارس نیز رجوع کرده بودند، لهذا احمد شاه در اواخر ۱۱۸۳ هـ از قندهار به هرات و مشهد آمد درین سفر نصیر خان پادشاه بلوچ که مطیع دربار احمد شاهی بود، با ۲ هزار قوای بلوچ همکاب خود در جنگهای خراسان کارنامهای خوبی نمود و علی مردان را در حصار ترسیر مغلوب کرد که به پاداش این خدمات از حضور احمد شاهی سرزمین داخل و هرات مربوط دیره عاریخان و یرغل های بلوچ بیر به وی بخشیده شد. (۱)

اما احمد شاه بعد از محاصره مختصر مشهد، عمر نصرالله میرزا را پذیرفته و گوهر ساد دختر ساهرخ را برای شهنشاده تیمور زنی گرفت، و به نصرالله میرزا لقب "فرزند خانی" داد، و ساهی خراسان را به شاهرخ بخشید، و بتاریخ ۸ صفر ۱۱۸۴ هـ از راه هرات به قندهار آمد (۲)

(۱) تاریخ بلوچستان ۱۹۵-۲۷۱.

(۲) احمد شاه بابا و مجمل التواریخ زندیه و سراج وغیره.

احمد شاه و سنده

چون در سنه ۱۱۶۰ هـ نادر شاه افشار کشته شد و احمد شاه ابدالي در قندهار اعلان شاهی نمود، در سنده میان نور محمد کلهوره شاهی داشت، ولي ماتحت او امر نادري بود. در سنه ۱۱۶۱ هـ (۱۷۴۸ء) احمد شاه به هند سفر کرد، وي شاهی میان نور محمد کلهوره را در سنده برسميت شناخت، و او را لقب "شاه نواز خان" داد، و میان نیز دادن ماليات سالانه را بدربار قندهار متعهد گردید.

چون بعد از آن میان نور محمد در دادن حراج تساهل ورزید، احمد شاه فرمانی فرستاده و ادای ماليات را حواس، که "حایف" سندهي مضمون این فرمان را از زبان احمد شاه در "نامه نمر" درین بیت بسته :

رساندي تو گر گنج در باج ما ندې ايم از تاب تاراج ما
چون این فرمان بدربار سنده رسید، میان نور محمد تحایف گرانها از البسه، حریر و دیبا و اطلس و کهحاب و ترفل و مشک و عود و عنبر با یک هیئت سفارت سه نمری بریاس بهائي خان کلهوره بدربار قندهار گسیل داشت و گفت :

سلامي رسانش بعجز و نیار که اي شاه افغان گردن فراز!
منم بنده تاجدار تو ام به فرمانبري نامدار تو ام
من از لطف تو چشم دارم بهی بر شاه من میکنم آگهي
چون این سفارت به دربار احمد شاهی رسید، روابط دوستانه دو دربار خویتر شد (۱) و شیخ محمد محفوظ سرخوش بن شیخ محمد مرید قانونگو از طرف دربار سنده به قندهار و کابل وکیل مقرر شد، که تا

(۱) نامه نغز خطي و تاريخ سنده ۱-۱۶۵

۱۱۶۸ هـ هم در کابل بود (۱).

اما باوجود آن، مالیات متعهده از سنده دربار قندهار نرسید. بنا بران احمد شاه لشکری بقیادت سردار جهان خان سپه سالار برای سفر هند تریب کرد که در سنه ۱۱۶۶ هـ (۱۷۵۳ ع) آواره آمدن سپه سالار در سنده افتاد، ولی در اواخر همین سال معلوم شد که خود شاه نیز بطرف سنده حرکت کرده است.

تاریخ ۳ محرم ۱۱۶۷ هـ (یکم نومبر ۱۷۵۳ ع) احمد شاه به ریگستان محمد آباد رسیده بود، دربار سده به عجلت تمام دیوان گدومل را بطور سیر بحضورش فرستاد (۲) تا مراتب اطاعت و انقیاد میان نور محمد را ابلاغ داشته و حتی المقدور از پیش آمدنش جلوگیری نماید. گدومل در پل سکر به لشکر گاه ساهی رسید، و ناسه رور بار نیافت. چون موکب شاهی به نوسهره آمد، گدومل باریاب گردیده (۳)، و در ترفیه حضور ساهی کوشید گوید احمد شاه خیلی غضبناک بود، اما گدومل هم شخص هوشیار و سمیر کاردان و زبان آوری بود، که در تسکین قهر شاهی بطائف الحیل کوسید. وی مراتب عقدت احمد شاه را با اولیاء الله بخوبی درک کرده بود، و چندین جوال را از خاک پر نموده با نعیاف دیگر تقدیم داشت، احمد شاه پرسید درین جوالها چیست؟ گدومل گفت: بهترین تحفه سنده، یعنی خاک پاک قبور اولیای گرامی سنده (۴).

(۱) برای شرح حال سرخوش رک: مقالات الشعراء ص ۲۹۱

(۲) برای احوال گدومل رک: تعلیق ۶۱.

(۳) تحفه الکرام ۱۱۱-۳ و تاریخ سنده انگلیسی ۵۱-۲: بعهد.

(۴) تاریخ سنده اردو ۵۳۳-۱ بحواله دیباچه انگلیسی منشور الوصیت

احمد شاه این اربغان را گرامی دانست، و قهرش فرو نشست و با مردم سنده نرمی و ملایمت را مرعی داشت. اما میان نور محمد درینوقت سنده را ترک گفته و به شرق به جیسمیر رفت، و درانجا در سرکهای کوره بهعارضه خناق تاریخ ۱۲ صفر ۱۱۶۷ = ۹ دسمبر ۱۷۵۳ از جهان رفت (۱).

در تذکره مخادیم کهرا فرمان احمد شاه موجود است، که بتاریخ ۲۱ محرم ۱۱۶۷ نوشته شده، (۲) و از آن پدید می آید، که احمد شاه در اوائل همین سال به سنده سفر کرده بود، که قول اکثر مورخان نیز چنین است، و طوریکه گذشت احمد شاه در اواسط همین سال سفری به خراسان کرد، یعنی بعد از بازگشت سنده، روی به سوی خراسان نهاده بود

بعد از وفات میان نور محمد پسرش محمد مراد یاب خان بجای او نشست و وکیل را بحضور احمد شاه فرستاده، دادن مالیات را قبول کرد. احمد شاه هم او را به حکمداری سنده ساخته و لقب "سر بلند خان" داد. (۳) چون شهر شکارپور همواره مورد نزاع حکمرانان کلهوهره و قایل داود پوتره بلوچ بود، بنا بران احمد شاه آرا در ولایت سی شامل ساخته و تحت اداره حاکم افغابی قرارداد، و بدین وسیله تجارت افغانستان تا ماوراءالنهر و خراسان از راه شکارپور جریان گرفت، و این شهر مرکزیت مهم تجارتی را بدست آورد (۴). علاوه برین احمد شاه اسماعیل خان پنی را به بحث نماینده دربار شهنشاهی درسد بعین کرد، و اسماعیل به

(۱) تحفة الکرام ۳-۱۱۱، سند گزیتیر ۱۱۱، لب تاریخ سنده ۱۱۹،

تاریخ کلهوهره انگلیسی ارستن ۱۰

(۲) تاریخ سنده ۱-۵۳۷

(۳) گزیتیر سنده ۳۲ بعد. تاریخ کلهورا ۱۲

(۴) گزیتیر سکر ۵۰

محمد آباد آمده، و چندین نفر عامل را تحتِ ادارهٔ سید شاه محمد به تته و دیگر بلاد فرستاد، که ازانحمله صالح خان به تته رفت، و جایِ حاکمِ سابق، گل محمد خان خراسانی را گرفت، و به فراهم آوری مالیات پرداخت.

درینوقت سفیر احمد شاهی، محمد بیگ شاسلو نیز به تته آمد، وی آقا محمد صالح را حکمران تته مقرر کرد، و اعیانِ شهر را حضور شهریاری برد، چون در بین گماشتگان اسماعیل و شاسلو اختلاف افتاد، بنا بران قاضی محمد محفوظ به حاکمی تته برقرار گشت.

درینوقت محمد مرادیاب خان از طرف احمد شاه، به اسیری سند شناخته و لقب «سر بلند خان» داده شد، در تمام این مدت دیوان گدومل سفیر میان نور محمد مرحوم بدربار شاهی فعالیت میکرد، تا که سرانِ خانواده شاهی کلهورا را با بدربار نزدیکی داده، و احمد شاه آنها را برسمیت شناخت. و محمد عطر خان برادر کوچک محمد مراد یاب خان، را بطور یوغمل بدربار شاهی خویش مهمان نگهداشت (۱). درین مصالحت محمد مراد یاب خان مالیات مقرر شده را بدربار احمد شاهی قدری زیاده قبول کرده بود (۲).

بعد از طی این مراتب، اعیان سنده در امرکوت بهصور امیر جدید خود محمد مراد یاب خان رسیده، و او را به مرکز امیری انتقال دادند (۱۶ صفر ۱۱۶۷ هـ) و شیخ ظفرالله به حاکمی تته گماشته شد. درینوقت دیوان گدومل با فرمانِ احمد شاهی و خلایعِ فاحره از حضور احمد شاهی به امرکوت رسید، و آنرا به امیر جدید تقدیم کرد. و در میدانِ نزدیک نصرپور جشنِ حلوس محمد مراد یاب خان گرفته شد، و در همین

(۱) تاریخ سنده انگلیسی ۱۵۱-۲ به بعد، تحفه الکرام ۳-۱۱۳

(۲) تحفه الکرام ۳-۱۱۲: «قبول اضافه بر پیشکش معمولی»

چا اسامی شهر نوي بنام "مراد آباد" نهادند (محرم ۱۱۷۱ هـ، ستمبر ۱۷۵۷ء) (۱).

محمد مراد یاب خان سه سال به کامرانی حکم راند، ولی برخی از اعیان مخصوصاً سرانِ سرائی با او مخالف شدند (۲)، و تاریخ ۱۳ ذیحجه ۱۱۷۰ هـ (۱۷۵۷ء) او را در قرارگاه خود محاصره و اسیر کردند، و روز دیگر، برادرش میان غلام شاه را بر تغب رساندند. وی به تسلی سران و مردمِ سنده کوسید. بقول فتحنامه مراد یاب خان شخص عیاش و لاهالی بود، و عمری را به لهو و لعب میگذرانید و مردم ارو شاتی بودند بنا بران میر بهرام خان با اعیان دیگر همدم شده، از تحبِ امیریش فرو نشانند (۳)، ولی احمد یار خان برادر عیسی مراد یاب خان که در خدا آباد بود، و مقصوده ققیرین بهار شاه یکی از اعیان، مخالف ماندند.

در وقت که اوضاع داخلی سنده شفته بود، عطر خان برادر دیگر امیران که به دربار شاهی قندهار طور یرعمل رندگی میکرد، درباره حقوق خود، بوسیله سران دربار، بحضور احمد شاه عارض شد، و از حضور شاهی نیز فرمائی صادر و عطر خان را بحیث امیر سنده شناخت. با شنیدن این خبر احمد یار خان در سنده لشکری فراهم آورد، ولی اعیان سرائی چون از صدور فرمان احمد ساهی بنام عطر خان شنیدند، با احتیاط قدم می برداشتند، و میان غلام شاه چون درین میانه چانسی نداشت، با قوای خود به ۲۵ صفر ۱۱۷۱ هـ (۸ نومبر ۱۷۵۷ء) بسوی ریگستان سنده

(۱) تحفة الکرام ۳-۱۱۳

(۲) تحفه ۳-۱۱۲

(۳) تاریخ سنده از مولانا مهر ۲-۵۸۹ بحواله نسخه خطی

فتحنامه و انشای عطارد ۱۷۵

حرکت کرد. و در عین این حال نامه‌های عطر خان به مقصوده فقیر رسید، که بموجب آن محمد مراد یاب خان از قید رهائی یافته، و با جمعی از سران سرائی بدیدن امیر متمین جدید عطر خان رفتند، و میان غلام شاه با راجه ایکهی و سران دیگر طرفدار خویش دور باقی ماندند.

عطر خان چون سنده را خالی دید، بدون مانعی داخل شد. احمد یار خان بشیندن این خبر بسوی نوشهره عقب نشست، و در آغاز ربیع‌الثانی ۱۱۷۱ هـ (دسمبر ۱۷۵۷ء) محمد مراد یاب خان نیز بدو پیوست. اعیان سرائی و این دو برادر تصور میکردند، که عطر خان حقوق کلانسالی آنها را خواهد شناخت و نامارت سند آنها را قبول خواهد کرد. ولی عطر خان از آنها زرنگ‌تر و جاه پسندتر بود، و قبل از دیدن برادران، حکم گرفتاری و بردن ایشان را به خدا آباد داد (۱).

از همین وقت بدگمانی مردم و اعیان نسبت به عطر خان آغاز شد، و وی در فراهمی مالیات و ادای آن به دربار احمد شاهی کوشید، و مردم را بتسک آورد، ولی نتوانست از عهده کار برآید. بنا بران در مدت کمی مردم خواستند که او را از سریر امارت بر اندازند (۲).

درینوقت میان علام شاه که در ادی پور سفی بود، به بهاولپور رسیده و فرزند خود میان سرفراز خان را درانجا گذاشته خود وی به سنده آمد. و در روهری در اواخر رمضان ۱۱۷۱ هـ با عطر خان مقابل شد. بعد از چند جنگ در روز اول شوال، عطر خان و برادرش احمد یار خان با مقصوده شکست حورده گریختند، و میان علام شاه فاتح شد، و با سران سرائی به سیوستان آمد (یکم شوال ۱۱۷۱، ۱۷۵۸ء) (۳).

(۱) تحفه ۳-۱۱۳، تاریخ سنده انگلیسی ۱۵۱-۲ بعد

(۲) جواهر عباسیه ۱۶۳

(۳) تاریخ سنده، مهر ۲-۶۰۰

بعد از کیمی محمد مراد پادشاه خان از جهان رفت، و میان غلام شاه رضای اعیان و مردم را بدست آورده و به کاهرايه امارت میکرد، اما عطر خان و احمد پادشاه بکلات رفتند، و به نصیر خان کلات پناه بردند، و عریضی ذریعه گدومل وکیل سنده در قندهار، بحضور احمد شاه نوشتند. احمد شاه از قندهار لشکری به امداد ایشان فرستاد. احمد پادشاه به دربار شاهی مقیم ماند، و عطر خان با عطائی خان افسر لشکر شاهی برسد باز باخت آورد و بقول مولف فتحنامه فرمانی نیز از حضور احمد شاه به قایل داؤد پوتره صادر گشت، تا با عطر خان مدد نماید، با بران لشکر عظیم داؤد پوتره نیز به قیادت بهادر خان یک گوش برآتاب عطر خان پیوست.

میان غلام شاه بعد از ربیع الثانی ۱۱۷۲ هـ [۱۷۵۹ء] به تربیت لشکر پرداخته و تلامی فریقین در حاکمیکان روی داد. جنگهای صعب واقع شد. و میر بهادر خان تالپور که از طرف غلام شاه می جنگید، در میدان جنگ کشته گردید. و عطر خان بصلح راضی شد و از روی صلح نامه سنده را به سه حصه تقسیم کردند، یک حصه به میان غلام شاه تعلق گرفت، و دو حصه* آن به عطر خان و برادرش داده شد.

اما بین این دو برادر نیز نزاع افتاد، و میان غلام شاه در رمضان ۱۱۷۲ هـ (۱۷۵۹ء) بر عطر خان تلخ، و او را از نوشهره دوانید، و تمام سند را تسخیر کرد، تا در سنه ۱۱۷۵ هـ (۱۷۶۲ء) سعی گدومل سفیر سند در قندهار، فرمانی از دربار احمد شاهی با خلعت های امارت به غلام شاه رسیده و به لقب "شاه وردی خان" هژر جنگ، او را بامارت سده شناخت (۱) و بعد از آن در سنه ۱۱۷۷ هـ (۱۷۶۴ء) بعد از فتوحات کچه از حضور احمد شاهی به وی لقب "صمصام الدوله" نیز داده شد و دو فرمان احمد شاهی ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۷۷ هـ و یکم جمادی الاولی ۱۱۷۷ هـ

(۱) تحفه ۳-۱۱۵، انشای عطار د ۱۷۶ بعد

تازه نوای معارک

۴۸۴

بنامقن صادرگشت (۱) و بسال ۱۱۸۱ هـ (۱۷۶۷) دیره، غازیخان و دیره، اسماعیل خان نیز از طرف احمد شاه به میان غلام شاه سپرده شد. و وی در سنه ۱۱۸۲ هـ حصار حیدرآباد را در نیرون کوت سابقه ساخته و در انجا متمکن گردید. تا که ۳ جمادی الاولی ۱۱۸۶ هـ (۲ اگست ۱۷۷۲) بمرض فالج از جهان رفت (۲).

بقول عبدالحمید جوکیه غلام شاه ناری در جوش حماسه خود گفت که تمام سرداران سپاه من ناید مهیا باشند که شهر احمد شاهی (قندهار) را مسخر خواهیم کرد. در همین گفتگو مرض فالج بر وی حمله آورد، و از سخن راندن نیز عاجز ماند تا بزودی درگذشت (۳).

بعد از وفات میان غلام شاه، اعیان سد فرزند او را که محمد سرفراز خال نامداشت، بتخت امارت نشاندند. چون دو ماه بعد از ان احمد شاه ابدالی در قندهار از جهان رفت، میان سرفراز خان میر بهرام خان تالپر را برای عرض تعزیت و اطاعت به پادشاه جدید افغانستان تیمور شاه بن احمد شاه ارسال داشت. دربار قندهار خلعت و فرمان حکمداری سند نامش ارسال داشته و لقب "خدا یار خان" نیز به وی داد (۴).

وفات احمد شاه و سجایای وی

در عین همین سال بعد از چند ماه شب جمعه ۲۰ رجب ۱۱۸۶ هـ احمد شاه بمرض آکله در کوه توبه جنوب شرق قندهار از جهان در گذشت، و در شهر قندهار در گبیدی که قبلاً خودش ساخته بود مدفون

(۱) انشای عطارد ۲۰۰

(۲) تاریخ سنده انگلیسی ۱۵۱-۲ بعد، تحفه ۳-۱۱۶

(۳) تاریخ کلهورا و استقرار سلطنت تالهران ۱۰-۱۱ نسخه

خطی بحواله تاریخ سنده مولانا مهر.

(۴) تاریخ سنده: مهر ۲-۶۹۲.

گردید. حین وفات عمرش ۵۱ سال و مدت سلطنتش ۲۶ سال بود.
کتیبه گنبد مزارش اینست:

شاه والا جیه احمد شاه درانی که بود
در قوانین امور سلطنت کسری منقش
از نهیبِ تهرمانِ سطوتش در عهد او
شیر آهوا به شیر خویش دادی پرورش
میرسد از هر طرف در گوشِ بد خواهانِ او
از زبانِ خنجرش هر دم هزاران سرزنش
چون روان شد جانبِ دارالبقا تاریخ بود
سال هجری یکهزار و یکصد و هشتاد و شش

احمد شاه مرد متشجع و پایند امور دینی و حنفی مذهب عالم و
با سواد بود. دیوان اشعار پشتوی او در کابل بسال ۱۳۱۹ (ش) از طرف
عبدالحی حبیبی طبع شده، که کلام عشقی و تصوفی و حماسی و اخلاقی دارد،
و دارای تقریباً دو نیم هزار بیت است از قسم غزل و رباعی و قطعه و
مخمس و مریع. در کلامش رنگ تصوف بخوبی آشکار است، و برخی اشعار
اخلاقی و وطنی نیز دارد.

علاوه برین احمد شاه برخی کلمات و ملفوظات منشور نیز داشت، که
ملا محمد غوث بن ترکمان بن تاج خان قاضی پشاور بامر وی شرحی
بران کلمات به زبان فارسی بنام "شرح الشرح" نگاشته است (۱).

اما احمد شاه در سیاست همواره طرفدار ملائمت و دوستی و اخوت
اسلامی بود. در دهلی و بخارا و خراسان و بلوچستان و سنده با امرای
معاصر خود از راه صلح و مسالمت پیش آمد، و با وجود اقتدار عسکری و
عظمت شاهنشاهی همه آنها را مکرراً بجای گذاشت و تاج بخشی نمود،

(۱) لوی احمد شاه بابا ص- ۹۸، برای شرح حال محمد غوث

رک: تعلیق ۱۴.

که حتی مورخان این وسعت نظر و تاج بخشی‌های احمد شاهی را به نظر تعجب دیده‌اند و بقول شاه ولی الله دهلوی این رویه^۱ ابدالی مانند امور این دنیا نبود (۱).

احمد شاه باوجود جهانگیری، از خونریزی خود داری میکرد. در امور جهانداري به عدالت و انصاف رفتار می نمود. مردم را مانند فرزندان خویش پرورش میداد، و ازین روست که افغانان او را «بابا» گویند. البته احمد شاه جنگجو و فاتح بود، ولی از تمام فتوحات و اعمال عسکری او ظاهر است که جهانگیر غارتگر مغرب مسم کیش و مظلوم کشی نبود. و اگر کاری به صلح و مسالمت پیش میرفت، با مسلمانان دست بجنگ نمی برد، و شمشیر بروی برادر نمی کشید.

خاندان کلهوره

کلهوره و داؤد پوتره به عباسی مشهور اند، و ظاهراً از قبایل بلوچ اند، که در ابتداء منصب فقر و درویشی داشتند، و بعد ازان در سنده به شاهی و حکمداری رسیدند. چون درین مبحث ذکر اکثر حکمداران این خاندان آمده ذیلاً^۲ شجره^۳ نسب ایشان داده می شود.

مورث اعلای مشهور این خاندان آدم شاه است (مدفون کوه آدم شاه سکهر حدود ۵۹۵۷، ۱۵۵۰ع) بن میان کجن نور شاه (حدود ۵۹۲۷، ۱۵۲۰ع) بن میان صاحب ڈنه (حدود ۵۸۸۲، ۱۳۷۷ع). بن میان خان (حدود ۵۸۳۸، ۱۳۴۴ع) بن میان طاهر (حدود ۵۸۱۳، ۱۳۱۰ع) بن میان رانه (حدود ۵۷۷۷، ۱۳۷۵ع) بن میان شاهل محمد (حدود ۵۷۴۱، ۱۳۴۰ع) بن میان ابراهیم کلهوره (حدود ۵۷۰۰، ۱۳۰۰ع) بن میان محمد مهدی (حدود ۵۶۵۹، ۱۲۶۰ع) بن جام چین (حدود ۵۶۱۷، ۱۲۲۰ع).

(۱) سیر المتأخرین، تذکره شاه ولی الله از مناظر احسن گیلانی

بارکزائی و سردار پاینده خان و اولادش

بارک زائی قبیله افغاني است از شاخ اندالي سړه بن، که از جنوب قندهار تا فراه سکونت دارند. (برای شجره نسب رک: آخر این مقاله) از همین قبیله در حدود سنه ۱۰۰۰ هـ (۱۵۹۱ء) در ارضان جنوب مشرقی قندهار رئیسی بنام "محمد" زندگی داشت که از تبار بارک بود. اولاد این شخص در قبایل بارکزائی قندهار سمت ریاست داشتند، و مرکز شان ناوه بارکزائی کنار هلمند حویي گرسک بود. طوریکه در شرح حال احمد شاه اندالي (تعلیق ۳) میخوانید، در سنه ۱۱۶۰ در جرگه (مجلس مشوره) شیر سرخ قندهار همگامیکه روسای افغاني برای انتخاب پادشاه فراهم آمده بودند، رئیس بارکزائیان حاجي جمال خان بن حاجي يوسف از اخلاف محمد بیز شامل بود که بعد ازان به دربار احمد شاهي نیز بسیار معزز گشت، و یکی از روسای قندهار بشمار می آمد، وي در سنه ۱۱۸۴ هـ مرد و در جنوب قندهار در قریه ذاکر مدفون شد. بعد از و فرزندش رحيم داد خان، و بار سردار پاینده خان بر ریاست قبایل بارکزائی رسید، و مؤخرالذکر از طرف تیمور شاه به مناصب مهمي سرفراز شد، وی در سرکوبي آزاد خان کشمیر و شورش عبدالخالق سدو زائی و فرار شهزاده عباس پسر تیمور به لالپوره مهند، خدمات خوبی به تیمور شاه نمود. در سنه ۱۱۸۶ هـ لقب "سرفراز خان" یافت، و در سنه ۱۱۹۰ هـ بحیث حاکم بنون و کویت و شال مقرر شد، که پس از تحصیل مالیات آنجا واپس بکابل آمد، و نیز مدتی در هرات و بلخ بود، و مردم آنجا را مطیع حکومت مرکزي نمود (۱).

(۱) حیات افغاني ۳۲۹ و تاریخ حسيني (خطي)، موهن لال :

زندگی امیر دوست محمد خان ۱-۱۳.

چون تیمور شاه روز یکشنبه ۷ شوال ۸۱۲۰ هـ در کابل از جهان رفت، و شاه زمان پسر او بجای نشست، رحمت الله خان بن فتح الله خان کامران خلی سوزائی را بخطاب "معمداالدوله" و لقب وفا دار خان رتبه وزارت داد (۱). و پاینده خان از دربار شاهي دور شد، و از مراقب اعتبار افتاد، در قلعه ادی کنار هلمد متواری گردید، و خفیة در بر انداختن سلطنت زمان شاه کوشید. چون شاه به قندهار آمد، سردار پاینده خان امرای دربار مانند اسلام خان ضبط بیگی و حکمت خان سرکانی و محمد عظیم خان بن میر هزار الکوزائی و امیر اعلان خان و جعفرخان جوان شیر و یوسف خان خواجه سرا و میرزا شریف منشی و نورمحمدخان بابری را با خود متفق ساخت تا وزیر رحمت الله خان را قتل نموده و شاه زمان را دستگیر و بجای شهزاده شجاع الملک را به تخت شاهي نشانند (۲).

ولی میرزا شریف منشی این دیسه را قبلاً به وزیر و شاه خبر داد، و شاه تمام این اشخاص را خواسته و در ارگ قندهار بکشت (۳) رمضان ۸۱۲۱ = ۱۷۹۹ ع. نقش سردار پاینده خان در مقبره پدرش نزدیک ذاکر جنوب قندهار دفن گردید، که فرزندش سردار مهر دل خان مشرقی تاریخ این حادثه را درین دو بیت بسته و بر لوح مزارش منقور نمود:

ز پا فتاد چو بر خاک سرفراز جهان بلند ناله و افغان شد از همه افغان
ز عقل سال وفاتش چو باز پرسیدم جواب داد که قل هم شهادة الرحمن (۳)
سردار پاینده خان بیست پسر جاه طلب و نیرومندی داشت، که بعد

(۱) سراج ۴۶ و تاریخ حسینی (خطی).

(۲) تاریخ سلطانی.

(۳) سراج ۱-۶۰.

از قتل پدر در افغانستان هیا هویِ مدهشی افداختند. گویند این برادران روز عید همان سال ۱۲۱۳ هـ در قلعهٔ ادي کنار هلمند فراهم آمدند، و بانتقام خون پدر تصمیم گرفتند، و "ادي" مادر سردار زادگان بایشان درس جهانگیری داد.

در حقیقت شاه زمان درین حرکت خبط بزرگ سیاسي نمود، و دستخوش اغراض وزیر رحمت الله گردید، و در آخر همین کشتن سردار پاینده خان و سرداران دیگر، علت سقوط سلطنت آن شاه عالی همت شد. باین معنی که فتح خان فرزند بزرگ سردار پاینده خان، از قندهار گریخته و به شهزاده محمود برادر زمان شاه که در ایران فراری بود، پناه برد. زمان شاه درینوقت یک لک لشکر را برای مارش برهند تهیه دیده بود. و نمایندگان سیاسي انگلیس برای ناکاسی این لشکرکشی بهر طرف توطئه میکردند، و سخت میترسیدند که ناپلیون ازین موقع استفاده نکند، و روابط سیاسي را با دربار زمان ساه برقرار نسازد. بنا بران بوسیلهٔ دربار قاجاریهٔ ایران، فتح خان را با شهزاده محمود بافغانستان بر خلاف شاه زمان فرستادند.

مخفی نماند که قبل ازین شاه زمان بطرف پشاور برای فتح دوباره هند با قوای سنگینی حرکت کرده بود (۲۵ اکتوبر ۱۷۹۸ ع = ۱۲۱۳ هـ). وی در لاهور رنجیت سنگھ را مطیع ساخته و لشکر خود را می آراست. لارد ولزلی گورنر جنرل هند یکفر سفیر کپتان جان ملکم را به دربار ایران فرستاد، و معاهده ۱۰ جنوري ۱۸۰۱ را با شاه ایران امضا کرد، و بموجب آن پادشاه قاجار متعهد گردید که اگر شاه افغان بر هند حمله کند، دولت ایران بر افغانستان تجاوز خواهد نمود. و اگر پادشاه افغان با فرانس بر ایران بتازد، و یا در سواحل بحری ایران مداخله ای کند، دولت انگلیس افواج خود را بمدد ایران خواهد فرستاد. علاوه برین معاهده تدافعی و حربی، جان ملکم سفیر برطانیا قبلاً فتح علی شاه جانشین

آقا محمد قاجار را به لشکر کشی خراسان و هرات و ادار ساخته بود، تا بدین وسیله زمان شاه راه از پشت جبهه مواجه به خطر نماید.

این دیسه سیاهی و لزلای کارگر شد، و لشکر بطرف هرات آمد، و شاه زمان مجبور گشت که از راه پشاور و قندهار خود را بهرات رساند. فتح علی شاه چون بمقصد خود که رحمت و انصراف زمان شاه از فتح هند بود کاسیاب گردید، لشکر خود را از خراسان باز خواست.

اما زمان شاه از فکر فتح هند فارغ ننشست، و لشکری عظیم از قوای افغان و بلوچ و غیره آراست، و در پشاور به تجهیزات قوی تر مشغول گشت. زمامداران انگلیس که زمان شاه را رقیب قوی و نیرومند خود می پنداشتند خواستند از رقابت برادران زمان شاه و انتقام طلبی برادران ارکزائی که با غضب و دلهای ریخ بهر طرفی پراکنده بودند کار بگیرند، و بکلی این رقیب مدهش خود را از بین بردارند.

فتح خان فرزند سردار پاینده خان مرد قوی و هوشیار و شخصیت نافذ و برجسته ای بود، که در قبایل درانی ار فراه تا قندهار یگانه مرد میدان و سیاست شمرده می شد. و در مقابلش وزیر و مدار الهام سلطنت، رحمت الله خان نه قبیله داشت نه نمود و وجاهت ملی.

زمامداران زرنگ انگلیسی این رقیب نیرومند و هوشیار شاه زمان را می شناختند، که با حالت رنجیده و آشفته از مملکت برآمده و در خاک ایران پناه بسته بود. بنا بران واقعی فراهم آوردند، که فتح خان با شهزاده محمود ولد صبیح حاکم جمال خان که در حبالة نکاح تیمورشاه بود (یعنی با عمه زاده خود) از خاک ایران برآمده، از راه سیستان و فراه داخل افغانستان شدند.

ایشان بمدد قبایل بارکزائی که از خط سرحد ایران تا قندهار افتاده اند، سیستان و فراه و قندهار را بگرفتند. و بعد از تجهیز قوای نیرومند بقیادت فتح خان بسوی کابل حرکت کردند. شاه زمان که در

پشاور بقصد حمله هند لشکر می آراست، از شنیدن این خبر بکابل آمد، و بدفع برادر و فتح خان از غزنی گذشت. لشکر دو برادر در تازی بین غزنه و قندهار جنگ کردند، که در نتیجه زمان شاه شکست خورد و اسیر گردید، و بلا فاصله از حلیه بصر عاری گشت و در چشم او میل کشیدند. محمود برادرش آمده و بر تخت کابل نشست (۱۲۱۵ هـ ۱۸۰۰ م) و فتح خان را بلقب شاه دوست اشرف الوزراء وزیر و مدار المهمام تمام کشور گردانید و وزیر شاه زمان رحمت الله خان را بکشت. و ازینوقت بعد برادران بارکزائی مالک حقیقی افغانستان گشتند (۱۲۱۶ هـ ۱۸۰۱ م).
 باین حادثه جانکاه عظیم، رقیب خطرناک انگلیس در هند از بین رفت، و هم در افغانستان آتش خانه جنگی تا یک قرن دیگر افروخته شد، و کسی بفکر دیگری نیفتاد (۱).

جای افسوس است که بین شاه زمان و برادران بارکزائی که عناصر فعال و دلاوری بودند، بسبب قتل سردار پاینده خان نفاق افتاد، ورنه اگر دربار شاهي این اشخاص کار آزموده و دلیر و متفکر را بدور خویش فراهم می آورد، یقیناً در مقاصد بزرگ خود کامیاب میشد.
 (راجع به عاقبت وزیر فتح خان: رک: تعلیق ۱۶)

(۱) سراج و سلطانی و افغانستان بعد از اسلام، و افغانستان

در قرن ۱۹ و غیره.

وزیر شیر محمد خان

فرزند اشرف الوزراء شاه ولی خان بامیزائی و پیر اعظم احمد شاه اندالی است. باین شخص از مشاهیر عصر سدوزائی و از اخلاف صالح برادر سدو بود، (رک: تعلیق ۳) که در سنه ۱۱۸۶ هـ بعد از جلوس تیمور شاه بامر وی ر دشت بکوا (بین قندهار و فراه) با شکرالله خان و دوست محمد خان ستاد الدوله احمد شاهی بقتل رسید. زیرا دختر شاه ولی خان در نکاح مهزاده سلیمان فرزند احمد شاه بود، و شاه ولی خان میخواست داماد خود را بتخت شاهی نشاند.

حافظ شیر محمد خان بعد از قتل پدر، نزد نصیر خان بلوچ در قلات پناهنده شد، ولی پس از چندی به قندهار رفته و در دهله شمال قندهار بر حایداد پدری خود سکونت کرد، و با دربار و امور رسمی ربطی نداشت. چون در سنه ۱۲۰۷ هـ شاه زمان بعد از مرگ پدرش تیمور شاه بر تخت مملکت افغانستان نشست، شیر محمد خان را به لقب «مختارالدوله» وزیر گردانید. وی در حوادث عصر شاه زمان و شجاع الملک دست قوی داشت و در سنده و کشمیر و خراسان و کابل کارهای بزرگ را انجام داد (۱).

در باره وزیر شیر محمد خان مورخ معاصرش امام الدین حسینی که «تاریخ حسینی» را در ۱۲۱۱ هـ از روی مشاهدات خود نوشت، در شرح

(۱) در متن این کتاب بارها ذکر وی آمده، و نیز رک:

سراج، سلطانی، تیمور شاه درانی، تاریخ حسینی (خطی)

تاریخ احمد شاهی منشی عبدالکریم.

حالِ امرا و ارکان دربار زمان شاهي چنين مي نويسد :

« اشرف الوزراء مختارالدوله حافظ شير محمد خان بهادر پسر اشرف الوزراء شاه ولي خان بهادر باميزاني مرحوم ست. و در زمان حضرت تيمور شاه مغفور مبرور، بعد كشته شدن پدر خود با احوال غرباء در گوشه بسر مي برد. چون خاقان زمان بر سرير سلطنت جلوس فرمود، شير محمد خان ممدوح را به خطاب «مختارالدوله» به اعلي رتبه وزارت سرفراز ساخته، سردار كل ايالات درانيه فرمودند.

او مرد يست خدا ترس رعيه پرور خوش خلق شيرين گفتار سخني، مردم دور دست با وصف ناديدگي ثنا خوان او هستند. اما از بكر و حيله - الدنيا زور، لا يهملها الا بالزور - عاريست. بنا بران در امور مالي و ملكي چندان دخل ندارد، در انيان بسيار باو رجوع دارند. وفادار خان (وزير رحمت الله خان مقتول ۱۳ ربيع الاول ۱۲۱۶ هـ) نيز بظاهر پياس خاطرش ميكوشد» (۱).

چون در سنه ۱۲۰۸ مير نصير خان پادشاه بلوچ از جهان در گذشت و مير محمود خان پسر خورش پادشاه شد. مير بهرام خان ولد مير محبت خان با او مقابله آغاز نهاد، و سر زمين كچهي را بگرفت. مير محمود خان، محراب خان شهباني و اخوند ملا فتح محمد وزير خود را بدربار شاه زمان براي استمداد فرستاد. درينوقت از حضور شاه زمان، اشرف الوزراء شير محمد خان با دو هزار سوار بطرف بلوچستان فرستاده شد. و بعد از جنگ هاي متعدد مير بهرام خان را شكست داده و مير محمود خان را بر تخت قلات مستقر ساخت، و بعد ازان او را بحضور شاه زمان با خود آورد. ديگر از كارنامه هاي شير محمد خان سرکوبي سكه است در ۱۲۱۱ هـ

که شیخوپوره لاهور را از دست آن مردم گرفت و پنجاب را از ایشان پاک نمود (۱).

و نیز همین اشرف الوزراء در سنه ۱۲۱۲ هـ شهادت گان نادری عباس میرزا و نادر میرزا پسران شاهرخ میرزا نواده نادر شاه را که از جور آقا محمد خان قاجار بدربار افغانی پناه آورده بودند، واپس به مشهد برده و بر سریر حکومت خراسان نشاندند (۲).

چون پادشاهی افغانستان بعد از خانه جنگی های زیاد به شاه شجاع بن تیمور شاه رسید، وی در سنه ۱۲۲۲ هـ مختارالدوله را به حکومت کشمیر فرستاد. و بعد ازان پسر مختارالدوله عطا محمد خان را از کابل بدین کار گماشت و شیر محمد خان را بدربار شاهی خواست، اما وی از آمدن ابا ورزیده و بعد ازان با شهزاده قیصر فرزند شاه زمان همدست شده در پشاور شورش کرد. و چون شاه شجاع با لشکر خویش بدفع ایشان به پشاور آمد، مختارالدوله و برادرش حاجی میر احمد خان در جنگ کوت جعفر خان شمال پشاور کشته شدند (۳). این واقعه بتاريخ ۳ مارچ ۱۸۰۸ (۱۲۲۳ هـ) روی داده است.

اما تفصیل آمدن وزیر شیر محمد خان به سند و مقرری وی بکشمیر و کشته شدنش در فصل اول این کتاب ذکر شده بآن رجوع شود. الفنتون در کتاب سلطنت کابل ص ۵۸۷ راجع به شیر محمد خان و صفات او شرحی دارد که خواندنی است.

(۱) سراج ۱-۳۹، تاریخ بلوچستان ۲۰۲، تاریخ حسینی.

(۲) سراج ۱-۵۵، تاریخ حسینی خطی.

(۳) واقعات ۲۶، سراج ۱-۷۴.

میران تالپوری سندھ

تالپور یکی از قبایل قدیم بلوچ است، که در کوهستان سیاف اف معروف به دیره بیرک علاقه^۱ هژد بین دیره^۲ غازی خان و کچهی با قبایل نوتھانی و سزاری و جھکرائی و گدانی و شنبانی بلوچ سکونت داشتند. بعد از آنکه میر جاکر خان با همایون به هند رفت، قبایل بگتی بلوچ آمده و آن قبایل را از سیاف اف کشیدند که از انجمله تالپوران به سندھ رفته و در خدمت میران کلهوره که حکمرانان سندھ بودند، درآمدند (۱). در عهد حکومت میان غلام شاه کلهوره که وقایع سلطنتش در تعلیق ۳ آمده، میر بهرام تالپور بن نهداد خان از تالپوران شاهوئی یکی از امرای معتمد و مخلص دربار وی بود، که بقول میان غلام شاه در بین امرای دربار به حسن نیت و تدبیر و خلوص او شخصی نبود (۲). چون میان غلام شاه بتاريخ ۳ جمادی الاولی ۱۱۸۶ هـ در گذشت، و میان سرفراز خان فرزندش بعایش نشست، همین میر بهرام خان معتمد خاص وی بود. بعد از آنکه چند ماه پس ازین احمد شاه اندالی نیز در ماه رجب ۱۱۸۶ هـ در قندهار از جهان رفت، از دربار سندھ میر بهرام بطور سفیر خاص بدربار تیمور شاه، برای تعزیت به قندهار فرستاده شد و خلعت حکمرانی سندھ را با خطاب "حدا یار خان" از دربار قندهار برای میان سرفراز خان آورد (۳). اما بسعایت راحه لیکھی که از رجال بزرگ

(۱) تاریخ بلوچستان: هتورام ۱۰۰

(۲) تاریخ کلهوره و استقرار حکومت تالپوران از عبدالمجید جوکیه

۹-۷ (خطی).

(۳) تاریخ سندھ: مهر ۱-۶۹۲.

دربار بود، بین بهرام و سرفراز بد بینی پدید آمد. و چون سرفراز خان دختر میر فتح خان تالپور را بزنی خواست، بهرام انکار کرد، و گفت: که در خاندان ما دختر دادن به اشخاص غیر خاندانی جایز نیست (۱). این اختلاف دربار با امرای تالپوری بعداً شکل عداوت گرفت، که انجام آن خیلی دردناک بود.

از همین خاندان تالپور پدر میر بهرام که میر شهداد خان نامداشت پدربار میر یار محمد خان کلهوره منزلی رفیع یافت، که قصبه شهدادپور بنام او ست و در ۲ رجب ۱۳۷۵ هـ وفات یافته و فرزند هوتک خان بن ککو خان بن شاهو خان بود.

میر بهرام - ر عصر خود سردار بزرگ بلوچ و مدار مهمام دربار گشت. و در حین اختلاف محمد عطر خان و غلام شاه طرفدار جدی مؤخر الذکر بود.

اما راجه لیکھی که بقول میر عظیم تتوی:

به تزویر و مکر و فریب و فساد

در اول بنای خرابی نهاد (۲)

بعضور میان سرفراز خان بنای مفسدت نهاده بود، کار بهرام را بجائی رسانید، که سرفراز خان او را با پسرش میر صوبدار خان بکشت (ربیع الاول ۱۱۸۹ هـ) (۳).

میر سرفراز خان در قتل بهرام و پسرش خطای بزرگی را مرتکب شد، و بعد ازین واقعه بسبب شورش تالپوران، بنای سلطنتش متزلزل گشته. و فتح خان تالپور بن موسی خان در جنگ خدا آباد، سرفراز خان را

(۱) کتاب مذکور بحواله ریکارد رسمی حکومت بمبئی ص ۶۷۷.

(۲) فتح نامه ۶۰ (خطی).

(۳) فتح نامه ۶۶، تاریخ سندھ قلیچ یک ۲-۱۶۷، تاریخ

کلهوره و استقرار تالپوران ۲۳ بعد.

شکست داده و اسیر گردانید و برادر کوچکش محمود خان را بجای او نشاند. چون درین اوقات میر بجار خان تالپور فرزند بهرام خان از سفر حج برگشت، و میر غلام نبی فرزند نور محمد کلهوره بر مسند حکمرانی سنده نشست، تمام بزرگان تالپوری نا میر بجار خان متفق گشته و هم رکوت را بگرفتند. میر غلام نبی به تحریک لیکهی مدار المهام خود برو حمله برد، و در لانیاری مربوط شهادت پور با هم جنگ کردند، که درین پیکار میر غلام نبی از دست لیکهی کشته شد و لیکهی گریخت (۱۱۹۰هـ).

بعد از غلام نبی برادرش عبدالنبی که شخص سفاکی بود بر مسندش نشست. و میر بجار نیز حکومت او را شاحب و در اکثر پیکارهای عصر عبدالنبی حصه گرفت. و چون تیمور ساه ابدالی در سنه ۱۱۹۳هـ به سنده آمد، میر بجار با او صلح کرد، و مصارف لشکر کشی و مالیات را قبول نمود، و تیمور به عبدالنبی لقب "معمدالدوله شاه نواز خان فیروز جنگ" داد (۱).

میر بجار در تنظیم امور حکمت با کمال تدبیر و دور اندیشی کوشید. ولی بزودی در ۱۱۹۴هـ به اثر دسایس داخلی دربار و برخی از تحریکات خود خواهان دیگر کشته شد. و میر عبدالله خان فرزندش را بجای وی به سرداری تالپوران برگزیدند. چون درین موقع میر عبدالنبی کلهوره هم از بین گریخت، میر عبدالله، میان محمد صادق از اخلاف محمد اسلام خان و یار محمد خان کلهوره را به تخت امارت نشاند، و خود به اداره امور کشور و جنگ های متوالی مشغول گشت، و با کمال ارمی و همدردی به پرورش مردم پرداخت، و بدفع فتح خان تالپور و مدد خان افغان کوشید، تا که در آخر میر عبدالله و فتح خان هر دو از طرف میر عبدالنبی

(۱) فتح نامه ۷۷ ببعد، فرئر نامه ۲۲ ببعد، تاریخ کلهوره و

استقرار تالپوران ۳۹ ببعد.

کلهوزه کشته شدند ۱۱۹۶ هـ (۱).

میر عبدالنبي با این اقدام ناروای خود در سنده آتش فتنه و نزاع انگیزت، و سرداران تالپوري بعزم انتقام شمشیر کشیدند، و میر فتح علي خان تالپور برادرزادهٔ بجار خان بعد از فتح هالانی در سنده ۱۱۹۶ هـ عبدالنبي را شکست داده، زمام امور حکومت را بکف گرفت، و در سنه ۱۱۹۸ هـ حیدرآباد را هم فتح کرد. و قمرالدین خان را از طرف خود بسفارت دربار کابل فرستاد. و در سنه ۱۲۰۴ هـ بر احمد خان نورزئي افغانی غالب آمد و چون در سنه ۱۲۲۰ هـ (۱۸۰۵ء) میان عبدالنبي در عین ناکامی در راجن پور مرد، و در افغانستان هم بعد از وفات تیمورشاه خانه جنگی افتاد، بنا بران میر فتح خان تالپور بلا منازع حکمدار سنده گردید. و سلطنت دودمان کلهوزه با مرگ عبدالنبي به خاندان تالپوري انتقال یافت (۲).

اینک شجره حکمرانان تالپوري را برای تکمیل معلومات متن کتاب حاضر در ذیل می آوریم:

(۱) تاریخ سنده مهر ۲-۸۲ بعد بحواله کتب فوق.

(۲) تاریخ سنده: مهر ۲-۸۲ بعد بحواله کتب مذکور.

میر واعظ

خاندان میر واعظ در عصر سدو زائی و آغاز امارت محمد زائی در کابل شهرت بسزائی داشت که از سادات معروف و مورد اعتقاد و احترام اهالی و از اولاد میر سیف الدین ولی بودند، چنانچه غلامی کوهستانی در جنگنامه (ص ۲۴) گوید:

ز اولاد میر سیف الدین ولی سید هست و هم اصل و نسلش جلی
این میر واعظ که درین کتاب ذکرش در وقایع ابتدای جلوس
شاه شجاع می آید، سید احمد نام داشت که لقب خاندانی وی "میر واعظ"
بود. در تسنن تعصب داشت و مخالف شیعه بود، در مسجد جامع بزرگ
پل خشتی کابل امامت میکرد.

سید احمد با مختارالدوله وزیر شیر محمد خان رابطه نزدیکی
داشت، و چون وزیر مذکور میخواست شهزاده شجاع الملک را بجای
شاه محمود بن تیمور شاه به تخت سلطنت نشاند، بنا بران سید احمد نیز
در راه خلع شاه محمود، میکوشید.

در سنه ۱۲۱۹ هـ در شهر کابل بین اهل تشیع و سنیان نزاع افتاد.
و میر واعظ سید احمد در مسجد پل خشتی فتوای قتل عام شیعیان را
داد. مردم جاهل در چند اول بر مسکن شیعیان ریختند، و بازار کشت
و خون گرم شد. شیر محمد خان با سردار احمد خان نور زائی از حضور
شاه محمود بدفع این فتنه گماشته شدند، ولی ایشان ناپره فتنه را تیز تر
کردند (۵ جون ۱۸۰۴). چون شاه محمود درین مورد از شیعیان طرفداری
نمود، بنا بران مردم کابل بلوای عام کرده، و شاه محمود را زندانی

و بجایش شاه شجاع الملک را بتخت کابل نشاندند، که درین وقایع سید احمد میر واعظ نیز دستی قوی داشت (۱) (۱۸۱۹ء تا ۱۸۰۴ء).

طوریکه در کتاب حاضر بنظر می آید، چون سید احمد مذکور بعد ازین وقایع به حدود ۱۲۲۵ هـ در کابل بلسر متعصبان کشته شد بجایش پسر وی میر معصوم معروف به حافظ جی نشسته باشد، زیرا چون در اوایل اگست ۱۸۳۹ هـ اواخر جمادی الاولی ۱۲۵۵ هـ لشکریان انگلیس با شاه شجاع به حدود کابل رسیدند، همین میر معصوم حافظ جی به طرفداری شاه شجاع شورشی کرد، و در کوهستان شمال کابل بر سردار شیر علی خان حاکم آنجا حمله نمود، و او را در چاریکار محاصره داشت، که ازین رو، وضع دفاعی امیر دوست محمد خان در کابل آشفته تر گشته و مجبور به تخلیه کابل و فرار گردید (۲). درین شورش کوهستانیان یقیناً دست اجنبی کار میکرد، و طوریکه موهن لال تصریح کرده غلام محمد خان پهلزائی ۴۰ هزار روبیه را بوسیله "پوکر صراف" کابل از انگلیس گرفته و به همدستی خواجه خانجی ساکن عاشقان و عارفان شهر کابل و خان شیرین خان چندا ولی، مقدمات این شورش را در کوهستان چیدند، که امیر دوست محمد خان بلافاصله کابل را به انگلیس گذاشته، و خودش بطرف دره اونی هندوکش گریخت (۳).

اما ظاهر است که مردم کوهستان طرفدار سلطه انگلیس نبوده،

(۱) مراج ۱-۶۶، بعه، تاریخ سیاسی افغانستان ص ۷۶،

افغانستان در قرن ۱۹ ص ۱۲، عروج بارکزیان

ص ۳۶، تاریخ افغان از فربر ۸۸، سلطنت کابل ۱۳۳،

واقعات شاه شجاع ۹.

(۲) مراج ۱-۱۵۲.

(۳) حیات امیر دوست محمد خان از موهن لال ۲-۲۷۴، بعه.

و امید داشتند که شاه شجاع بعد از فتح کابل به آزادی حکم خواهد راند، و اسیر دست اجنبی نخواهد بود، چنانچه بقول محمد غلام "غلامی" ولد ملا تیمور شاه سراینده، مشوی حماسی "جنگ نامه" سران کوهستان از قبیل میر مسجدي خان مجاهد معروف و علي خان و محمد شاه خان بابکر خیل و غیره درینوقت بمنزل حافظ حی مذکور فراهم آمدند، و او را بحضور شاه شجاع فرستادند، ولی شاه چون اختیاری نداشت، و بکلی آله دست سران لشکر انگلیسی و مکناتن سفیر و اختیار دار امور انگلیسی بود، اظهار یأس نمود، و بنا برین سران کوهستان بعد ازین برخلاف انگلیس اعلان جهاد دادند. اما همین میر معصوم حافظ حی نا شاه شجاع روابط دوستانه داشت و تا مرگ خویش بر همس رویه باقی ماند، و غالباً در حدود ۱۲۵۶ هـ در استالف مسکن خویش از جهان رفته است. اینک ایاتی که در جنگنامه "غلامی" کوهستانی درین باره وارد است:

چو شد نور خور از جهان نا پدید صف آرای، انجم صف اندر کشید
بگردید "حافظ حی" میزبان بی طعمه، شام نام آوران
پس از عذر مهمان مر آن نیکخواه بگردید آنگاه روان سوې شاه (۱)
دران شب بشد جانب شهر یار نوازدش آن شاه والا تبار
ببوسید آن لحظه شه را زمین که ای باد چرخت بزیر نگین!
بزرگان ملک کهستان دیار رسیدند در خدمت شهر یار
بماوای این بنده جا کرده اند بلطف تو امید ها کرده اند
اگر امر باشد ز شاه جهان که در خدمت آیند نام آوران
چو بشنید شاه این سخن سر بسر بدو گفت: کای مرد صاحب هنر!
تو دانی که در کف مرا کام نیست ازین پادشاهی بجز نام نیست
اگر نامداران درین بارگاه بیایند خورسند و دل نیکخواه

بگیرند این قوم ناپاک دین (۱) سراسر پلان را هم از روی کمن
نیابند زین پس درین بارگاه اگر چند من خوانم ای نیکخواه!
کنند هر یکی چاره کار خویش بکوشند در فکر تیمار خویش
ببینم که از دورِ دورانِ دون

ز اندوه و راحت چه آید برون؟^۲

چو "حافظ جی" این نکته از شه شفت بیامد بر نامداران بگفت
همیگفت هر یک که تدبیر چیست؟ بدین خواب آشفته، تعبیر چیست؟ (۲)
چون مردم از شاه شجاع نومید گشتند، بنا بران در مجلس مشوره
ملی قرار دادند، که با لشکر متجاوزان انگلیس جهاد نمایند، "غلامی" گوید:
همیگفت آن مسحدی ... ابا "عبد خالق" که ای هوشمند!
چو بر شه نبا شد سر گیر و دار چرا تن به بیهوده سازیم خوار؟
کزین بعد بر قوم نصرانیان بکوشیم فی الجمله اندر زیان
که این اهل کفر است و ما اهل دین نبینیم شان، دیگر الا^۳ بکین
بمیریم یا کشته سازیم شان بخون غم آغشته سازیم شان
بجز این سخن هیچ دیگر مباد
ستانیم سر، یا رود سر بباد (۳)

باین طور ملتون کوهستان شمال کابل اعلان جهاد دادند، و با
شرحیکه درین کتاب آمده تا دم آخر با انگلیس جنگیدند.
در همین اوقات برنس هیتی را بریاست دا کتر ژرارد و جوزف ولز
برای انکشاف صفحات شمالی کابل فرستاد، این وفد صفحات هندوکش
را ملاحظه کرده و تا بفلان و اشکمش و قندوز رفتند، و بی حین بازگشت

(۱) یعنی انگلیسیان.

(۲) جنگنامه طبع کابل ص ۱۹.

(۳) جنگنامه ص ۲۰.

در پنجشیر گیر آمده، و نتوانستند بکابل رسند، بنا بران شاه شجاع، از میر معصوم حافظ جی خواهش کرد، تا هیئت مذکور را سالمًا بکابل برساند، حافظ جی با سریدان خود به پنجشیر رفت، و وفد مذکور را بحفاظت خویش بکابل رسانید. چون ازین کار فراغ یافت و بمسکن خویش باستالف آمد از جهان رف، "غلامی" گوید:

بدانگونه بگذشت (۱) از نو بهار	بسرحد پنجشیرش آمد گذار
گرفتند منزل دران جای باز	بدل کرد اندیشه های دراز
همین گفت کاین مردم پنجشیر	بحون ریختن همچو شیرند دلیر
میاد که بر ما زیانی رسد	که بر خلق ازین داستانی رسد
بیاید کنون قاصد تیز گام	که بر شاه و پرنس رساند پیام
فرستند کسرا که نبودش بیم	ازین ملک ما را بر آرد سلیم
یکی قاصد تیز رو همچو باد	سوی شهر کابل قدم بر کشاد
چوشه این سخن را ازو بر شنید	دران انجمن هر طرف بنگرید
چنین گفت کای مردم هوشیار!	که باشد درین شهر زیبای کار؟
که در ملک پنجشیر "رو آورد	روان "داکتر" را فرو آورد!
یکی گفت کس را نباند محال	نحز "مر ناپای" (۲) صاحب کمال
که آن مردمان خود مریدند ورا	چو جان در بدن پروریدند ورا
چوشه این سخن را ازو کرد گوش	طلب کرد یک مرد با رای و هوش
بدو گفت کای عاقل هوشیار!	برو جانب میر والا تبار
بگویش که ای عارف کاردان!	ترا در سلوک حقیقت مکان!
چه باشد اگر سر بر افرازم	ز لطف گرانمایه بنوازم
سوی پنجشیر تشریف گر	که آنجا بود منتظر "داکتر"

(۱) مقصد همان دکتر رئیس وفد انگلیسی است.

(۲) مقصد همان میر واعظ میر معصوم است.

چنین گفت آن شاه نیک اختران بشد جانبِ میر، قاصدِ روان
 بدو گفت پیغام شه هر چه بود بگفتا که فرمانِ بدایم زود
 و زانجا کمر بست آن نیکبخت به خیلِ مریدان کشیدند رخت
 بهر جا که میشد گذر های او ببوسید مردم کف های او
 چنان تا رسیدند در پنجشیر و زان پس دل "داکتر" شد دلیر
 برفتند آن مردم دلپذیر بیاورد او را بنزدیکِ میر
 و زانجا سوی شهر کابل خرام
 بکردند و در ره نهادند گام

ز بد کینه چرخ زنگار تن تب آمد مرآن میر را در بدن
 دوا هر چه دادی ورا "داکتر" بجان حزینش نشد کارگر
 چو استالف آمد بماوای خویش به خیل و درو منزل و جای خویش
 کوف چند روزی بدینگونه بود رخ آفتابش به زردی نمود
 بدگر الا! الله زبان برکشاد بفرمان حق آفرمان جان بداد (۱)
 همین میر معصوم مرد دانشمندی بود، بزبان فارسی شعر میگفت و
 "واعظ" تغلص میکرد. بزبان فارسی دیوان اشعار دارد، و رسایل متفرقه
 در تصوف نگاشته که یکی ازان طبع نشده (۲). و اینک ما دو غزل او
 را از یک کتابچه خطی نقل میکنیم، که یک غزلش از طرف قاضی
 علی محمد تتوی شاعر معاصرش در سنده استقبال شده.

خوانندگان محترم اکنون شخصیتِ سیاسی و عرفانی و ادبی این
 مرد معروف را با کار های او در نظر گرفته خود قضاوت کرده میتوانند،
 که چگونه بر دربار شاهی تا حلقهای عامه مردم نفوذ و تسلط داشت؟
 و چگونه به امداد اهل سلطه و اقتدار می رسید؟ و چگونه دو پادشاه

(۱) جنگنامه "غلامی" کوهستانی ۴-۲۵.

(۲) دائرة المعارف افغانستان ۳-۵۸۹.

افغانی شاه محمود و امیر دوس محمد خان بدست همین خانواده^۱ میر واعظ
از تخت شاهي فرو افتادند ؟

غزل میر واعظ کابلی

دیده^۲ یعقوب جان را روشن از رویش کنید
حسن یوسف را فدای^۳ قدر دلجویش کنید
دل همی خواهد که من در کوی^۴ جانان سرد هم
مدفنم ای دوستان الله سر کوی^۵ش کنید
آب کوثر از شما در وقت مردن زینهار
در گلوی^۶ خشک من یکقطره از حوی^۷ش کنید
وقت مردن روی هر کس جانب بطحا کند
من نهید طیبه ام روی^۸ مرا سوی^۹ش کنید
همچو مجنونم جنونم در فغان آورده است
عاقلان در گردنم زنجیر گیسوی^{۱۰}ش کنید
گر نگاه خواحه^{۱۱} کر^{۱۲} و بیان افتد من
جان^{۱۳} "واعظ" صدقه^{۱۴} چشمان آ هویش کنید
شاخ طوبی را خرام قدر^{۱۵} داجوی^{۱۶} تو نیست
بلبل این باغ را لعل^{۱۷} سخنگوی^{۱۸} تو نیست
نسبتی خورشید را با روی^{۱۹} نیکوی^{۲۰} تو نیست
ماه^{۲۱} نو را زینتی چون طاق^{۲۲} ابروی^{۲۳} تو نیست
بیچ و تاب^{۲۴} سنبل^{۲۵} فردوس را هم دیده ام
همچو چین^{۲۶} حلقهای^{۲۷} موی^{۲۸} گیسوی^{۲۹} تو نیست
سلسیل^{۳۰} جنت فردوس را هم دیده ام
در مذاق^{۳۱} عاشقان آب^{۳۲} لب جوی^{۳۳} تو نیست

ایکه میگوئی چه داری آرزو در دل بگو
 آرزوی در دلم جز دیدن روی تو نیست
 این همه دیوانگی ها در دلم از بهر چیست؟
 در مشام جان من یک شمه از بوی تو نیست
 از طبیب شوق پرسیدم علاج درد دل
 گفت جز عناب آن لب، هیچ داروی تو نیست
 رحمت للعالمینا بر مراد ما بین
 چشم امید جهان بالله که جز سوی تو نیست
 عاشقان را نا امید از دیدن رویت مکن
 دست را بر سینه سایل زدن خوی تو نیست

مقصد اقصای حجاج است بستان حرم
 قصد "واعظ" جز طواف کعبه کوی تو نیست

غزل قاضی علی محمد فقیر تتوی
 زینتی فردوس را چون گلشن کوی تو نیست
 رونقی گلهای جنت را بهر بوی تو نیست
 گرچه بر چرخ چهارم می نشیند آفتاب
 در حقیقت ذره ای از حسن دلجوی تو نیست
 پای بند عقل میدانیم گیسوی تو هست
 پای گیری چون کمندر زلف هندوی تو نیست
 خاک پایت طوطیای چشمهای حور عین
 روشنی چشم جز خاک سر کوی تو نیست
 نسبت چشمت با هوی ختن چون میکنند؟
 هیچ چشمی را خمار چشم جادوی تو نیست

پایگاه قابه قوسین است منزل گاهِ تو
 هیچکس را همسری با زورِ بازوی تو نیست
 لال می ماند زبانِ عقل در تعریفِ تو
 هیچ عقلی را خبر از مدحِ یک موی تو نیست
 قطع باد آن سرکه در وی نیست سودایِ رخت
 تیره آن دل کاندرو سودا و هاهوی تو نیست
 کور باد آن دیده کز مهت نریزد خونِ دل
 لال بادا آن زبانی کو ثنا گوئی تو نیست
 بی رخت هرگز نمی بیند "فقیری" در جهان
 آرزو بس جز نگه در طاقِ ابروی تو نیست
 این غزل اندر جوابِ میر واعظ آنکه گفت
 "شاخ طوبی را خرامِ قد" دلجوی تو نیست

وزیر اکرم خان امین‌الملک با میزنی پوپلزنی

وزیر محمد اکرم خان ملقب به امین‌الملک فرزند حاجی کریم داد خان پوپلزنی بامیزنی عرض بیگی دربار احمد شاهي است که بعد از فوت نور محمد خان بانڈی امین‌الملک ناین رتبه رسید، و ناظم دفاتر مالیات بود و سجع مهرش چنین بود (دارد امید سفاع محمد اکرم) (۱).

این امین‌الملک در عصر شاه محمود و شاه شجاع نیز برتبه وزارت و امین‌الملکی باقی ماند، حاندان وی از طرفداران جدی اعلیحضرت شاه زمان بود، چون در سنه ۱۲۱۱ هـ شهزاده محمود برادر زمان شاه در هرات سورش کرد، زمان خان برادر امین‌الملک ارین فتنه به حضور شاه اطلاع داد و بعداً عطا محمد خان سرکرده لشکر محمود را بکشت که غلبه پرا کنندگی آن لشکر و شکست محمود کردند (۲).

بعد ازین ما در سنه ۱۲۱۲ هـ نیز همین زمان خان و برادرش محمد اکرم خان را در هرات می‌یابیم، که بتدبیر ایشان شهزاده محمود هرات را ترک گفته، و به سوی بخارا می‌گریزد، و چون شاه زمان به هرات وارد می‌شود، این هر دو برادر را در ازای همین خدمت نوازش مینماید (۳).

چنین بنظر می‌آید که بعد از کوری شاه زمان، همین امین‌الملک بدربار شاه محمود هم راه داشت، زیرا در سنه ۱۲۱۶ هـ چون شهزاده

(۱) تیمور شاه درانی ص - ۱۲۵.

(۲) سراج ۱-۵۳ بعد.

(۳) سراج ۱-۵۸.

شجاع‌الملک از پشاور برخاسته و شورش کرد، وی با شصت سوار برکاب شهزاده شجاع پیوست (۱) و چون شاه شجاع در سده ۱۲۱۹ هـ بر تخت شاهی نشست، بهمین لقب "امین‌الملکی" وزیر وی بود، و در لشکر کشی که شاه شجاع از کابل و غزنی بدفع شهزاده کامران میکرد، امین‌الملک و غفور خان پوپلزئی پنج هزار سوار شاهی را در منزل قره ناغ قیادت میکردند، که کامران از مقابله آنها بفراغ گریخت، و بعد ازین "امین‌الملک" از شاه شجاع التماس عفو وزیر فتح خان نازک‌زئی را نمود، که درین باره خود ساه شجاع می‌نویسد :

"از آنجا که پاس خاطر "امین‌الملک" و خدمت‌های او بغایت منظور نظر سعادت ظهور سدگان ما ود، بنا بروفور التماس او، عفو تقصیرات فتح خان نموده امین‌الملک برای عرصه چند روز شرف ترحیم حاصل نموده، تا مبرده را با ستیلام عتبه خاقانی مشرف گردانید .." (۲).

چون امین‌الملک در حضور شاه سجاعت قریب تمام یافت، حافظ میر محمد خان مختارالدوله (رک: تعلیق. ۱)، بروحسد برد، و از اطاعت ساه شجاع سرکشید، تا که همدرین راه در جنگی شمال پشاور کشته شد، و درین جنگ نیز امین‌الملک در رکاب شجاع‌الملک می‌جنگید (۳).

چون در سده ۱۲۲۴ هـ شاه شجاع از پشاور دوازده هزار سوار را با شهزاده منصور فرزند خود به کشمیر می‌فرستاد، سرکردگان این لشکر نیز امین‌الملک و سردار مدد خان اسحق‌رئی بودند و در همین وقت وقد اولین سیاسی دولت انگلیس به ریاست مستر الفنتسن در بالا حصار پشاور حضور شاه شجاع رسید، که امین‌الملک ازیشان پذیرائی کرده، و بعد

(۱) سراج ۱-۶۳.

(۲) واقعات ۲۳ و سراج ۱-۷۳.

(۳) واقعات ۲۴، سراج ۱-۷۳ (برای شرح واقعه رک: تعلیق. ۱).

از مذاکرات معاهده ۱۷ جون ۱۸۰۹ء دوم جمادی الاولی ۱۲۲۳ هـ با شاه عقد کردند و خود امین‌الملک به کشمیر روی نهاد، ولی درانج اختلافی بین اکرم و مدد افتاد، بنا بران کاری از پیش نبرده، واپس وارد پشاور شدند (۱).

درینوقت شاه محمود و وزیر فتح خان نارکزائی ارکابن تهیه لشکر دیده و بمقابل شاه شجاع برآمدند، لشکریان شجاع از جلال آباد حرکت کرده در منزل نمله باهم مقابل شدند، ولی مدد خان مذکور که قاید مغرزه چهار هزار سوار شاه بود، از روی بر تافته، و بر کابل شاه محمود پیوست، و امین‌الملک و غمخور خان با پحمصد سوار رکابی خویش د مقابل لشکر محمود و فتح خان ماندند. "امین‌الملک" درین جنگ به شمشیر وزیر فتح خان بقتل رسید، و غفور خان نه رنده دستگیر شد بود، نیز کشته گردید، و شاه شجاع شکست خورده به پشاور گریخت. این بود عاقبت المناک وزیر محمد اکرم خان امین‌الملک، که در سن ۱۲۲۳ هـ کشته شد و شاه شجاع او را "نمک حلال صداقت و فدوید آهنگ" خوانده است (۲).

"امین‌الملک" فرزندی بنام سردار عبدالسلام خان داشت، که به شاه شجاع تا آخر حیاتش همراه بود، چون بعد از صفر ۱۲۵۸ هـ و قتل شاه شجاع فرزندش فتح جنگ در کابل بر تاحی شاهی نشالده شد، و از رکاب فتح جنگ روی بر تافته و با سواران خود به نواب محمد زمان خان بارکزی قاید قوای کابل پیوست، و علت شکست قوای فتح جنگ گردید (۳).

(۱) واقعات ۲۹، سراج ۱-۷۷.

(۲) واقعات ۳۳، سراج ۱-۸۰.

(۳) سراج ۱-۱۸۳.

ناگفته نماند که مؤلف این کتاب آمدن وزیر اکرم خان را به شاه شجاع در سنه (۱۲۲۵هـ) در شکارپور ذکر کرده است (وک: فصل اول در بیان فواختن کوس سلطان الخ ...) ولی این روایت محل تأمل است، زیرا امین الملک مذکور در حکم نامه حدود ۱۲۲۴هـ طوری که گذشت کشته شده بود، و نقول فیض محمد سمر ساه شجاع به سده در سنه ۱۲۲۱هـ واقع گشته، که عید قربان همین سال را در دیره غازیخان گذرانیده بود (۱) و شاه شجاع در واقعات بگانشه خودش شرحی ازین سمر نداده است.

نواب ولی محمد خان لغاری

این شخص یکی از نوابان سیاسی و اداری عصر خود است که در سر زمین سنده همچون او مردی دانشمند و جنگجو و سیاست مدار و مدبر کم گذشته است.

لغاری قبیله ایست از بلوچ، که در سند علیا تا حوالی دیره جات سکونت داشتند، و در تاریخ سنده و پنجاب نامی دارند.

پدرش نواب غلام محمد خان لغاری یکی از درباریان میر بهرام خان جد عالی تالپوران سنده بود، و نیز بدربار میان سرفراز خان کلهوړه جایگاهی داشت، و نا میر بهرام خان مذکور یکجا کشته شد (ربیع الاول ۱۱۸۹ هـ = مئی ۱۷۷۵ ع). (۱). پسرش ولی محمد خان بدربار میر فتح علی خان تالپور پیوست، و در جنگ هالانی که با میان عبدالحی خان حکمران واپسین کلهوړه روی داد، (۱۱۹۶ هـ) ولی محمد خان مردانگیها نمود، چون در نتیجه میر فتح علی خان فاتح آمد، او از مقر بان خاص دربار و مدار المهار امور سنده گشت، چنانچه کارنامه‌های او در شکارپور با امرای بارکزائی و باز کشیدن شاه شجاع از شکارپور و غیره درین کتاب به تفصیل مذکور است. گویا وی در عهد تالپوران، یگانه مرد کار و اداره و تدبیر و سیاست امور ملکی و لشکری بود.

نواب ولی محمد خان ز مام اداره یک حصه مهم حکومت تالپوران (چاندوکه) هم در دست داشت و قصبه تندو ولی محمد نزدیک حیدرآباد بام اوست. طوریکه درین کتاب در شرح وفاتش آمده، بعد از درگذشت

وي رخنهٔ نفاق در خاندان تالپوریان افتاد، و نظم و نسق اسور ملکی و لشکری برهم گردید.

پولین J. Pollen معاون کمشنر سند در کتاب تاریخ مٲلا کی در سندھ شرح مغتبی دربارهٔ این خاندان نوشته که مهمات آن درینجا آورده می شود: لغاری قبیله ایسب از شعبهٔ رند بلوچ، که بقول میجر گولدسمتھ یکی از اجداد سان میر چاکر ایشان را بسبب چو کینی لباس بدین نام خوانده بود، و لیچ آنرا لاغر و بعیف معنی کرده است. مسکن اولین ایشان در چوتی نزدیک دیرهٔ غازیخان بود، که تا حدود ۱۸۴۰ء دو نفر سرداران لغاری جمال خان و جلال حال هنوز درانجا ساکن بودند از شعبهای لغاری حد قبیلهٔ دیل دارای حاگیراند: بزدار، علیانی، برهمی، عیسانی، کچهائی، که بزدار بمعنی دارندگان رندهای پُزاند، و در زمان قدیم ما نک علیانی سردار تمام این قبایل بود، و بعد از و برادرش محمد خان بجایش نشست، که پسرش احمد علی یکی از کارداران حکومت برطانیه گشت.

برنس در کتاب "دربار سندھ" می نویسد: که ولی محمد خان و سید اسماعیل شاه دو نفر و زرای بزرگ امیران سندھ اند، و خود امیران ولی محمد را وزیر خطاب کنند، و قوای بلوچی که یگانه تکیه گاه امیران اند، به وی تعلق دارد، و در تمام اسور مشیر خاص حکومت است، سنش به (۷۰) سالگی میرسد، اما احمد خان پسر جوان سی ساله اش ازین همه صفات تهی است، و لیاقتی ندارد نواب دارای قریحهٔ عالی شعرپست، و اشعار عالمانه دارد، و نویسندهٔ زبردست فارسی است که در طب نیز کتبی را نوشته، و یکی از دانشمندان این عصر در سندھ بشمار می آید، و کتابی را در طب بنام میر مراد علی خان شهزاده سندھ اهدا کرده است. ولی محمد خان در سنه ۱۸۴۳ء غفلتا بر شکارپور حمله آورده و تصرف کرد، و حصار نوشهرو ابرو را بنا نهاد، وی در بین مردم محبوب

و با امیران سخت وفادار بود، و در کمال عزت و احترام بسال ۱۸۳۲ هـ
۱۲۴۷ هـ از جهان رفت (۱).

اکنون باید به صفات ادبی و علمی این شخص بزرگ نیز متوجه
شد، وی در شعر فارسی "ولی" تخلص داشت، و دیوان اشعار و مثنوی
هیر و رانجا و کتابی در طب بنام "معالجای امراض" بیادگار
گذاشته است.

بقول دکتر سدا رنگانی نواب دیوان اشعار خود را در سنه ۱۲۲۲ هـ
(۱۸۰۷) ترتیب داد (۲). اما مثنوی هیر و رانجا و دو ساقی نامه را
بعد از ۱۲۲۷ هـ (۱۸۱۲) سرود. انیک سه بیت از یک غزل او:

در بای غصه را بن و پایان پدید نیست
کار زمانه را سرو سامان پدید نیست
بیش از هزار تیرِ حفا بردل منسب
پنهان چنان که یک سرِ پیکان پدید نیست
گفتم که جان ر حادثه بردیم بر کنار
چند ای عم دل است که خود جان پدید نیست

ولی مثنوی هیر و رانجا که دامتان غرامی سر زمین سنده است،
ب زبان فارسی سروده، که از نظر فن درجه متوسط دارد، و همه اشعار آن
عالی نیست (۳) و بیک مناجات چنین آغاز می شود:

یا الهی ببخش ایمانم از کرم در گذر ز عصیانم
معصیت کیش را گناه ببخش بنده خویش را گناه ببخش
بعد ازین منقبت چهار یار واثمه اهل بیت، و مدح میر کرم علی خان

(۱) تاریخ ملاکی در سنده ۲۰۱-۲۰۲ بعد.

(۲) شعرای فارسی در سنده (انگلیسی).

(۳) مقدمه مثنویات هیر و رانجا ص ۷۸ طبع کراچی.

و میر مراد علی خان و میر محمد می آید، و بذکر لشکر کشی شاه محمود سدوزائی می پردازد، چون باصل داستان هیر و رانجا میر سد در وصف پنجاب گوید:

خانۀ حسن خلد را باب است	رشد کشمیر ملک پنجاب است
سر کشیده چو کوثر رضوان	هر طرف نهر های آب روان
حسن آن کشور است هوش رها	طرفه آن شهر راست آب و هوا
در خرامش چو کبک از هر سو	گلعداران و گلر خان، گلرو
کس ندیده بدور شمس و قمر	حسن آن بهوشان موی کمر
مصرگون مهر خان آن شهر است	خسرو عشق اند راں شهر است
فا توان برد، نا توان سازد	عشق هر پر را حواں سازد
کرسی و عرش زیر پر دارد	عشق از لا مکان خبر دارد
طالب آب و نان نمی باشد	عشق را جسم و جان نمی باند
عشق در نور پاکِ رحمن است	مبدع عشق نور یزدان است
بر سر تختِ دل چو سلطانست (۱)	عشق آرایش دل و جانست

الخ ...

در تکمله مقالات الشعراء ابراهیم خلیل تتوی و حواشی آن از جناب سید حسام الدین راشدی معلومات خوبی درباره برخی از رجال شاعر و فاضل این دود مان فراهم آمده، که ما در سطور ذیل آنرا تلخیص میکنیم، و خوانندگان محترم تفصیل آنرا در خود همان کتاب (طبع الحمن ادبی سندهی - تراجمی) خوانده می توانند:

۱- غلام محمد خان "نگار" بدر نواب ولی محمد خان یک دیوان و یک مثنوی دارد، وی در عهد کلهوهره از دست عبدالنبی والی سندھ در سنه ۱۱۸۹ هـ (اصل ۱۷۹۸؟) کشته شد (۲).

(۱) مثنویات هیر و رانجا ص - ۲۱۸.

(۲) تکمله ص - ۵۵ حواشی سید راسدی.

۲- ولی محمد خاذا، لغاري امير کبير بن علام محمد خان "نگار" تولدش ۱۱۶۵ هـ و وفاتش ذی‌عده ۱۲۴۷ هـ است که مزارش در بين شهر حیدرآباد و مقابر نالپوران موحود است. در عهد تالپوران کارهاي مهم انجام داد، و حکمران سده عليا از سيوان تا حیکب آباد بود، در ساس و حکومت و رزم آرائي نامي کشيد، در طب و شعر و ديگر علوم سر مهارت داشت، آثار علمي وی:

اول: دیوان ولي فارسي که ناین بيب آعار و درسنه ۱۲۲۲ هـ تکمیل شده:

الهي جوهر آرا مار شمسیر ربانم را
حوخورسید درخشان کن در نظم بیانم را

دوم: نره‌الابدان: در طب و معرّبات حود وي.

سوم: دوساقي نامه فارسي.

چهارم: موعظت نامه در اخلاق که انراهم خليل آنرا "حرد نامه"

نامیده است.

پنجم: مشوي هير و رانجا: داراي ۲۰۶۰ بيب فارسي، که برفوق مثنویات هير و رانجا احمد يار خان يکتا (متوفي ۱۱۴۷ هـ) و مير عظيم (۱۲۱۴ هـ) و ضياءالدين ضيا (۱۲۱۵ هـ) و آزاد حکم مير مراد علي خان تالپور سروده است، وي گوید:

کرد فرمان سه مراد علي با رشاد صحيح و حکم جلي
که بکن تازه قصه رانجهن صفت هير کن چومه روشن
پيشتر نيز شاعران گفتند گوهر نظم در سخن سفتد

در اشعار ولي چه در مثنوي چه در غزل وغيره، ايات خوب و بد بطر مي آید، برخي از اشعارش نهايت سليس و روان و جالب است، اما در برخي شکستگيها و تعقيد و ابهام نيز موجود است، که دران شايد تصحيحاف

تعلیقات

کاتبان سندهی که بزبان فارسی آشنا نبودند، نیز دخیل باشد.
 روی هم رفته چنین اشعار و آثار علمی و ادبی، از شخصی که هم‌روش
 در گیر و دار و حرب و ضربِ ریاست و اداره و حمله و دفاع گذشته
 بجای خود مفتهم است. ایک نمونهٔ غزل وی:
 آهوی چشم ترا شیر ژبان میدانند
 نوکِ مژگان ترا، تیرِ کمان میدانند
 از خمار می چشم تو، همه باده کشان
 ساغر چشم ترا، پیر مغان میدانند
 نخل بدان ریاض تو جو قمری بچش
 قدر رعنائی ترا، سرو چمان میدانند
 مو شکافان خرد بیشهٔ پر کار تمیز
 کمر چست ترا، موی میان میدانند
 آهوان ختن و طره کشایانِ خطا
 رلف مشکین ترا، دام جهان میدانند
 من چرا از نظرِ نرخی تو شورې و گم
 نرگسِ مستِ برا، باده کشان میدانند
 طوطی پسته دهانِ تو خُشَموشی دارد
 غمزه و نازِ برا، نطقِ زبان میدانند
 خوبرویانِ خطا و حتی و چین و چگل
 لبِ یاقوبِ ترا، قوتِ روان میدانند
 رازِ طبع تو، نهان چند همانند ز "ولی"
 رانکه فکر تو خردمند عیان میدانند
 از ایبابِ خوب اوسب:
 آهوی چشم ترا صیدِ نظرِ خواهم کرد
 دامِ تسخیر ترا آهِ سحرِ خواهم کرد

عقد بروین بسر چرخ چو تابان دیدم
 رشته گوهَر دندان تو یادم آمد
 دوش صیاد ییغند غزالی به خندنگ
 ناوک غمزه مژگان تو یادم آمد

زهی دولت که یاری دیدم امشب بیاع دل، بهاری دیدم امشب
 ز بلبل نغمه دلکش شنیدم گلی بر شاخساری دیدم امشب
 دل عشاق، حاک درگوش شد بکوی او غباری دیدم امشب
 پس از عمری نکام دل دگر بار نگار کامگاری دیدم امشب
 بحسن و عشوه و ناز و کرشمه تی بر رهگذاری دیدم امشب (۱)

۳- شخص سوم معروف لغاریان نواب علی محمد خان برادر نواب
 ولی محمد خان است، که در سنه ۱۱۶۲ هـ تولد یافت و سال ۱۲۵۰ هـ
 از جهان رفت، وی کتابی فارسی بنام "انیس السالکین" نوشته، و یک
 بیاض اشعار هم دارد. بخلص او "علی" است که در خوش نویسی
 دسترس داشت. نمونه کلام او ست.

عشق پیدا شد ولی، مشتاق دیداری نشد
 تا هنور از خامی ما پخته هر کاری نشد
 از قساوت طبیعت مانده ام اندر حجاب
 چشم خواب آلوده را دیدار غم خواری نشد
 ای "علی" گرمحوسازی خویش را دریاد حق
 زندگی دایم بود و از مرگ آزاری نشد (۲)

۴- دیگر از نوابان خوش قریحه این خاندان نواب غلام محمد خان

(۱) تکمله ص ۶۲۲ ببعد.

(۲) تکمله ص ۴۵۳ ببعد.

تعلیقات

متخلص به «غلام» فرزند نواب علي محمد خان «علي» سابق الذکر است، که تولدش ۱۱ شعبان ۱۲۰۴ هـ و مرگش ۹ جمادی الاخری ۱۲۷۹ هـ بود. وي دربار مير نور محمد خان تالپور مير منده (۱۲۴۹-۱۲۵۶ هـ) منصب امیری داشت. و دیوان حطی اشعارش موجود است که بدین بیست مصدر است :

الهی شوی عشقِ خود بحشیِ جسم و جانم را
بوصفِ خویش جوهر دار کن تیغِ زانم را

ارو ست :

چاک ناد آن سیه کو، چاک ار حدنگ یار بیست
حاک ناد آن جسم، کو خاک در یاری نشد (۱)
۵- نواب الله داد خان متخلص به «صوفي» فرزند نواب ولي محمد خان «ولي» است، که مسرب نقشبندیه داشت و نه تصوف مایل بود. تاریخ ۲۹ نومبر ۱۸۸۲ء (۱۳۰۰ هـ) از جهان رفته، که دیوان حطی اشعار فارسیش موجود است ایک نمونه اشعار وي :

بشنو این قصه معکوس که نا ناز و نیاز
من بدشنام حوشم، او ز دعا مي رنجد

برنگ غنچه عمري سر عجیب خود فرو بردم
گریبانها مهیا کرده از بهر دریدنها

حسن و عشق پاک را، شرم و حیا در کار نیست
پیش مردم، شمع در بر می کشد پروانه را

گر بیالینم نیامد بر مزارم آمده

جان سپاری در رهش آخر بکار آمد مرا (۱)

دو فرزند نواب صوفی یکی نواب حسین علی "حسین" و دیگر نواب محمد علی "علی" نیز بفارسی شعر میگفتند، اما دواوین اشعارشان دیده نشده (۲).

۶- نواب ولی محمد خان دوم متخلص به "ولی" فرزند نواب احمد خان و بواسه "ولی" اول است، متولد ۱۲۹۵ هـ و متوفی ۱۳۳۲ هـ رمضان که شاعر سندهی و فارسی و صاحب دیوان اشعار است (۳).

۰۰۰

(۱) رک: تکمله ۳۵۷ بعد.

(۲) تکمله ۳۶۲.

(۳) تکمله ۳۶۳.

عبدالله خان و عطا محمد خان

این عبدالله خان ملقب به مخلص الدوله ولد جمعه خان درانی الکوزئی از سرداران معتبر و رجال دربار شاه زمان بود. امام الدین حسینی در تاریخ خویش جائیکه ارکان دولت شاه زمان را شرح میدهد، راجع به او مینویسد:

«احوال صویداران و حکام آن پادشاه گیتی ستان (شاه زمان) آنچه باین مؤلف معلوم شده منیگارد: مخلص الدوله عبدالله خان پسر جمعه خان درانی صویدار جنت نظیر کشمیر است، بیست و چهار لک روپیه تمام کشمیر از مال و سایر از حضور انور اجاره گرفته، و تنخواه ملازمان متعینه و نیز در همین مبلغ مذکوره از حضور انور مجرا ست. قریب شش هفت لک روپیه از کشمیر وصول میکند. سردیست خوش همت، بلکه به نسبت دیگر درانیان، رحیم و منصف است. با وفادار خان بهادر (وزیر رحمت الله خان سدوزئی) ارادت دارد، و مبلغ بسیار نذرانه هر سال میفرستد ...» (۱).

عبدالله خان مخلص الدوله از قوم الکوزئی قندهار بود، که در سنه ۱۲۱۲ هجری سن سر شاه زمان برای سرزنش سکهان، از لاهور به حکومت کشمیر مقرر شد (۲). وی تا حدود ۱۲۲۲ هجری در کشمیر ماند، و چون درین سال شاه شجاع به پشاور رسید، عبدالله خان طغیان کرد، شاه شجاع خودش می نویسد:

(۱) نسخه خطی تاریخ امام الدین حسینی تألیف ۱۲۱۲ هجری.

(۲) سراج ۱-۵۷.

«عبدالله خان حاکم کشمیر شیوه انصاف با زیر دستان آن دیار مرعی نداشت، و مالیات چندین ساله بسرکار اشرف نرسانده بود ... فرمان قضا جریان، بانضمام محصلان سرکار، بنام حاکم مذکور شرف اصدار یافت عبدالله بدار و مدار ظاهری پرداخته در رساندن مالیه اہمال و تکاسل ورزید. دران حال عالیجاه مقرب الخاقان شیر محمد خان مختارالدوله (۱) بحضور انور عرض رسا گردید، کہ اگر غلام را امر فرموده شود، البتہ بتائیدات الہی ... ولایت کشمیر را باسہل الوجوہ در حیطہ تصرف بندگان ہمایون آورده، عبدالله خان را دستگیر نموده بحضور ہر نور خواہم آورد» (۲).

چون شیر محمد خان بسرکوبی عبدالله خان گماشته شد، در وادی کشمیر طرفین باہم جنگہا کردند، و بالاخر عبداللہ خان شکست خورده بہ قلاع کوسہار کشمیر پاہنہ شد، و درانجا در ہمین سال ۱۲۲۲ھ بدرجہ گلو از جہان رفت. و شاہ شجاع حکومت کشمیر را بہ سردار عطا محمد خان ہامیزئی فرزند شیر محمد خان مختارالدولہ سپردہ و بدانجا فرستاد (۳).

اما درین کتاب در فصل دوم (کشتہ شدن عطا محمد خان بارکزائی...) با نام سردار عطا محمد خان الکوزئی نوشتہ شدہ کہ ظاہراً سہو است. زیرا ہمین عطا محمد خان فرزند مختارالدولہ و نواسہ وزیر شاہ ولی خان بود، کہ ہامیزئی پوہلڑئی اند، نہ الکوزئی، و خود مؤلف ہم یک صفحہ قبل او را ہامیزئی نوشتہ اسب. ہمین عطا محمد خان در کشمیر سالہا

(۱) درباره این شخص رک: تعلیق ۵.

(۲) واقعات ص ۱۹.

(۳) سراج ۱-۲، واقعات ۲۰.

حاکم بود، و مردم ازو راضی بودند، و به خانواده شاهان سدوزئی نیز مطیع بود. اما چون مختارالدوله در جنگ شمال پشاور مقابل لشکر شاه شجاع کشته شد، عطا محمد نیز با شاه شجاع مخالف گشت. و بعد از سنه ۱۲۲۵ هـ شاه شجاع به مساعی جهانداد خان و سمندر خان برادران عطا محمد در پشاور اسیر گشته، و نزد عطا محمد بطور اسیر به کشمیر فرستاده شد که در بالا حصار کشمیر زندانی گشت. شاه محمود وزیر فتح خان را بنام رهائی برادرش شاه شجاع برای فتح کشمیر و امتیصال عطا محمد فرستاد، و ناشری که درین کتاب آمده، عطا محمد خان را از کشمیر کسیدند، ولی وی نکمال زربگی جواهراب خود را از دست وزیر بیرون برد (۱). وزیر فتح محمد خان بعد از فتح کشمیر برادر خود سردار محمد عظیم خان را حکمران آنجا نموده و شاه شجاع را هم از قید رهائی داد، و درین موقع بود که کشمیریان بپس مشهور را گفته اند:

”عطای محمد“ ز ما برده ای بلای ”عظیمی“ فرستاده ای
اما مؤلف این کتاب در تعیین سه این واقعه که حدود ۱۲۴۶ هـ باشد، سه سده و در عنوان فصل مذکور (۱۲۵۶ هـ) نوشته است، که قطعاً غلط است، و این عصریست که شاه شجاع دفعه دوم بمدد لشکر انگلیس کابل را گرفته و جنگ اول افغان و انگلیس از حدود (۱۲۵۵ هـ) آغاز یافته است. حمید کشمیری ساکن اسلام آباد متوفی ۱۲۶۳ هـ که کتاب اکبر نامه را در سنه ۱۲۶۰ هـ نظم کرده راجع به عطا محمد خان چنین مینویسد:

گهر سنج گنج سخن پروری چنین داد، داد سخن گستری
که در کابلستان چو با «شاه شجاع» شده قوم پاینده خان را نزع

.....

در آخر چو ادبار بروی شتافت زمینان چو اقبال خود روی تافت

دن از شاهي و مملکت برگرفت به آوارگي ره به "خیبر" گرفت
بتدیر هندوي کشمیرني بکشمیر چون شیر زنجیرني
ز روباه بازي کشانش بیرد بدست محمد عطا خان سپرد

.....

عطا از خطاي قصاص پدر بزندان چو زندان نمودش متر
پس از رفتن او بزرگان سحر نشانندند "محمود" بیدار بخت

.....

ببستند در خدمتِ شه کدر همه حاکمان بواحي مگر
محمد عطا خان که بر تاف روي ز کشمیر شد سرکش و رزم جوي
جنگش "فتح خان" حوگر^۱ آن هر بر بیابد حروشان و جوشان چو بر
عطا خان بامیزني همچو شیر نمیدان رزمش برآمد دلیر
و لیکن چو پیکار او کار او نبود و در آمد زنهار او

.....

برادر يکي داشت نامش "عظیم" که عالم ارو بود لرزان ز بیم

بدو صوبه^۲ ملک کشمیر داد

نکابل دگر رف مسرور و شاد (۱)

بهر صوبت خون عطا محمد خان وزیر فتح خان را فریب داده و
با شرحیکه در کتاب حاضر آمده به قندهار رف درانجا بخدش شاه محمود
و شاهزاده کامران رسید، و سالها در هرات و قندهار و کابل ماند.
چنانچه در حمادي الاخري ۱۲۳۲ هـ او را از طرف حاجي فیروزالدین
حکمران هرات، بطور رسالت در ترب شیخ حام بحضور شهزاده حسن علي
میرزاي فاجاری شجاع السلطنه حکمران مشهد مي یابیم (۲) و باز در
اوایل ۱۲۳۴ هـ وقتی که وزیر فتح خان بامر شهزاده کامران در هرات
کور کرده مي شد، همین عطا محمد خان درانجا حاضر بود، و حتي
میگویند که بسبب رقابتي که با وزیر در کشمیر داشب، خود وي در

(۱) اکبر نامه کابل ۱۳۳۰ هـ، ص ۲۰-۲۱.

(۲) سراج ۱-۹۲.

چشم وزیر مذکور میل کشید، و بعد ازان با شهزاده جهانگیر فرزند کامران به حفظ شهر کابل از حمله دوست محمد خان گماشته شد، و وزیر شهزاده بود، تا که در همین سال شرحی که درین کتاب در آخر فصل (بیان آمدن شاهزاده جهانگیر طرف کابل...) آمده، بدست سردار دوست محمد خان و برادرانش افتاده و در کابل بانتقام چشم وزیر فتح خان کور کرده شد (۱) و باین صورت فجیع، درامای این شخص مقدم و فعال دودمان شاه ولی خان نامیزائی پایان رسید. و ان فی دلک عمره لاولی الالباب.

عبدالغفور خان

از قومِ پوهلزئي قندهار و يکي از سران لشکري دربار شاه شجاع و شخصِ معتمد و دلاور و وفادارش بود، که در تمامِ محارباتِ سلطنتِ اولين شاه شجاع از (۱۳۱۸ هـ تا ۱۳۲۴ هـ) در کابل و پشاور و پنجاب و سنده و کشمير شرکت داشت. و با شرحيکه در تعليق نمبر (۸) داده شده، در جنگِ نمله ۱۳۲۴ هـ با امين الملک وزير اکرم خان يکجا کشته گرديد.

مهاراجه رنجیت سنگھ (۱۷۸۰-۱۸۳۹ء)

مؤسس دواب سکھ در پنجاب و یکی از مشاهیر همدامت. پسر و جانشین سردار مهن سنگھ، که در ۲ نوامبر ۱۷۸۰ء بدنیا آمد، و در سنه ۱۷۹۲ء محبت سردار طایفه سوکر حکیمه سکھ بجای پدرش سب. وی در حوردي سبب مرض حیچک بیک چشم کور شده بود، و در سن ۱۷ سالگی مادر خود را رهبر داده و زبامر حکومت بدست گرفت هگامیکه اعلیحضرت شاه رمان بن تهور ساه پادشاه افغانستان به پنجاب آمد، رنجیت بدربار وی رسید، و در سنه ۱۷۹۹ء از حضور شهشاه موصوف بحکمرانی لاهور مقرر گسب.

رنجیت در ۱۸۰۲ء بر امرسر حمله کرد، و آن شهر را ضمیمه حکومت خویش نمود، چون جسوب رای هو لکر در سه ۱۸۰۵ به رنجیت پناه آورد، وی نا ایسب اندیا کمپی معاهده کرده و هو لکر موصوف را بموجب این معاهده از پنجاب احراج کرد، و بعد ازان بر اودهپانه و دیگر ریاستهای آنطرف نیز قبضه نمود. در سنه ۱۸۰۸ء از طرف زبامداران هند برطانوی سر متکاف Metcalfe در رائس هیئی برای مذاکره با رنجیت فرستاده شد، تا از کناره‌های ستلج نگذرد، و مقبوضات خود را بآن سوی ستلج توسیع ندهد. بتاریخ ۲۵ اپریل ۱۸۰۹ بین رنجیت و انگلیس معاهده‌ای امضا شد، که ستلج را سرحد حکومتین شناختند.

بعد ازان رنجیت از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۰ء بر ملتان تاخ و آن شهر را خراج گذار خود نمود، و همدردین سال نکائی و کنهپه را از طوایف

بیکه مطیع خویش ساخته و در سال ۱۸۱۲ء خود را «راجہٴ پنجاب» اعلان نمود، و بعد ازان در ۱۸۱۹ء لقب سهاراجه گرفته و کشمیر را هم بگرفت. در حدود ۱۸۲۰ء بر تمام سر زمین بین ستلج و دریای سندھ حکمران گشت و در ۱۸۲۳ء شهر پشاور و اطراف آنرا هم بگرفت، و چون شاه شجاع بدربارش پناہید، الماس «کوه نور» را ازو بزور گرفت و دیرہ جات را هم در سال ۱۸۳۳ء ضم حکومت خود نمود.

چون در همین سال امیر دوس محمد خان از طرف کابل بر پشاور آمد، او را بہ بازگشت و عقب نشینی مجبور ساخت، و عساکر خود را تعب نظر افسران اروپائی تنظیم داد.

سیاست رنجیت با حکومت ہند برطانوی مسالمت کارانہ بود، و بتاريخ ۲۶ اکتوبر ۱۸۳۱ء در روہر نا لارد بنتک گورنر جنرال ہند ملاقات کرد.

بسال ۱۸۳۸ بین رنجیت و انگلیس و شاه شجاع یک معاہدہٴ مثلی امضا شد، کہ بموجب آن در لشکر کشی انگلیس بر افغانستان با سر ولیم مکتانن، امداد نمود، و در سال ۱۸۳۸ء نا لارد آکلیند گورنر جنرال در لاہور ملاقاتی گشت، و تاریخ ۲۷ جون ۱۸۳۹ء ار جہان در گذشت. رنجیت باوجود بی سواد و استعدادہای کافی داشت، مرد فعال و جاہ طلب و در امور لشکر کشی و ادارہٴ کشوری دارای لیاقت تامی بود. حکمرانی خود را در پنجاب تأسیس و لشکر منظمی را از سکھ آراست، و با حکومت ہند برطانوی تا دم آخر متحد بود. (بیوگرافی ہندی ۳۹۰). رنجیت یکی از عوامل سقوط سلطنت افغانی و خطر بزرگ برای اسرای آزاد سندھ بود، و انگلیسیان نیز او را بہمین سبب تقویہ میکردند، و ہوسیلہٴ او قوای مخالف خود را در شمال غرب ہند کوفتند، و بعد ازان دولت سکھ و حکومت سند و نفوذ افغانی را بکلی از بین برداشتند. در حقیقت تربیہ و تقویہ چنین شخص خطرناک در پنجاب، بین

طایفه 'سلاحشور و خیره سر سکه، از خطایای شاهان سدوزائی افغانی است، که بوسیله او نفوذ خویش و قوای اسلامی را در پنجاب بکلی از بین بردند. چنانچه فاجعه 'بالا کوت و شهادت سید احمد و مولوی اسماعیل شهید و امتیصال مجاهدین اسلامی چند سال بعد بدست اخلاف رنجیت صورت گرفت، و رنجیب و اخلافش تا دره 'خیبر پیش رفتند و حتی کابل را هم مورد تهدید قرار دادند.

اگر رنجیب در جنگ اول افغان ۱۸۳۹ء بدولت انگلیس راه عبور را بافغانستان نمیداد، و به لشکر خود با ایشان کمک نمیکرد، ممکن بود آن فاحشه های هولناک سرِ ملب افغان و سنده نمی آمدند.

در اوقاتکه امرای تالپوری سنده با نمایندگان انگلیس مذاکرات داشتند و زیر بار معاهدات سنگین نمی رفتند، و برای حفظ آزادی خویش مقاومت میکردند، سیاستورِ فرنگی همین رنجیت و نوای خونخوار او را پیش روی کشیده و وسله 'تهدید امرای سده قرار داده بودند، و جلوگیری قوای سکه را از تاراج سنده، به تالپوریان ذکر کرده، و در مقابل آن امضای عهد نامها و قبول شروط سنگین و کمر شکن خود را میخواستند.

الماس کوه نور

داستان این الماس تاریخی، خیلی قدیم است. در کتاب مهابهارت افسانه تاریخی هند وارد است که پنج هزار سال قبل ازین عصر این الماس در دست کارنا پهلوان تاریخی هند بود، و بعد از آن راجه اویه یثن شاه راجپوتانه در حدود سال صدم قبل المسیح مالک آن گشت در قرن هشتم هجری شاهان مالوای هند آنرا در دست داشتند، که بوسیله علاء الدین خلجی به دهلی آورده شد. چون در سنه (۵۹۶۲) همایون پسر بابر دهلی را باز گرفت، این الماس را هم بدست آورد، و تا عصر محمد شاه در خاندان بابری دهلی باقی ماند. چون نادر شاه دهلی را فتح کرد، این الماس را هم در جمله نقایس اموال هند از دودمان شاهی بابری دهلی بهنیمت برد. چون نادر شاه در ۱۱۶۰ ه کشته شد، بانوی حرم نادر شاهی، این الماس و یکدانه فخرآج بی نظیر را در ازای خدمتی که احمد شاه ابدالی در شب قتل نادر شاه، برای حفاظت اهل حرم کرده بود، بدو داد.

این الماس نزد احمد شاه و تیمور شاه و زمان شاه افغان، بطور ارث باقی ماند، چون شاه زمان در سنه ۱۲۱۵ ه بلسر برادرش محمود کور کرده شد، این متاع گرانبها اولاً به محمود شاه و بعد از آن به شاه شجاع تعلق گرفت، و از شاه شجاع هم بشرحی که در متن این کتاب آمده، رنجیت سنگھ در لاهور بزور گرفت، و بعد از آن در خانواده رنجیت ماند، تا در سنه ۱۲۶۳ ه بلسر انگلیسیان فاتح هند افتاد، و در ۲۷ رجب ۱۲۶۶ ه بوسیله لارڈ دلهوزی فرمان فرمای هند، به ملکه ویکتوریا

ارمغان فرستاده شد، و ازان وقت ببعده این الماس به خزانه شاهي انگلیس تعلق دارد. وزن این الماس پیش از تراش $\frac{3}{4}$ 793 قیراط بود، ولي اکنون بعد از تراشهاي مکرر $\frac{1}{4}$ 108 قیراط وزن دارد (۱). میگویند این الماس نحس است، که اکثر مالکان آن کشته شده اند، مثلاً کارنا پهلوان داستاني مہانہارت کشته شد، اویہ یثن راحہ تاج خود را ناخوب، راجہ مالو از تختِ شاهي بر افتاد، ہمایون از نام افتاد، محمد شاه با تیرہ بختي و مغلوبیت آنرا بہ نادرشاه سپرد، نادرشاه کشته شد، شاه زمان دراني مغلوب و کور کرده شد، شاه محمود خلع و حبس گشت، شاه شعاع مغلوع و با مصایب سنگین و فراوان وطن گرفتار آمد، تاکہ بالآخر کشته شد، کرک سنگہ از نوادہای رنجیب مسموم گشت، شیر سنگہ تیر خورد، دلپ سنگہ شکست یافت، و بالآخر این متاعِ گرانیہا را از دست داد. اما این الماس محسوس نا کمال عظمت و بیک شگوني از مدت یک قرن بر تاج ساهي انگلیس مي درخشید! گویا با سرتیاری دشمني داشت !!!

(۱) سراج ۱۰-۸۶ تا ۸۶ نادرشاه فرزند شمشیر ص ۱۶۶ ببعده، اورینتل کالج میگزین.

قاضی خیلان پشاور و قاضی محمد حسن

این خاندان از عصر احمد شاه ابدالی در سیاست و علم و ادب دست قوی داشته و بدربار های شاهان کابل شهرت بسزائی را کسب کرده اند.

در عصر اورنگزیب عالمگیر، مورث اعلائی این خاندان اخوند ترکمان بن تاج خان از غورّه مرغه جنوب شرقی قندهار، بوادی شمال پشاور رفته، و در بین یوسفزئی بموضع اما زئی سکونت کرد، که فرزند وی اخوند محمد غوث بعد از ۱۱۶۰ هـ از طرف احمد شاه ابدالی قاضی پشاور مقرر شد و خانواده قاضی خیلان پشاور از نسل و بند.

ملا محمد غوث در عصر خود به علم و معرفت شهرت داشت، و در علم معقول و منقول استاد، و شاگرد حاجی محمد سعید واعظ بود. از یک مکتوب میان فقیرالله جلال آبادی ثم شکارپوری (۱۲۰۰-۱۲۹۵ هـ) ظاهر است که ملا محمد غوث به طریقت عرفان و تصوف نیز مایل و در سلسله نقشبندیه پیرو آن شیخ نزرگوار بود، که در نامه مذکور بنام "متمکن مسند شریعت" یاد شده که همان منصب قاضی گری باشد (۱).

قاضی محمد غوث یک حاشیه بر میرزای کلان منطق نوشته (۲) و غالباً تا حدود ۱۱۸۰ هـ زندگی داشته و در پشاور بمنصب قضا فایز بوده است. دیگر از آثار او کتاب "شرح الشرح" فارسی در ۳۰۰ صفحه است که بامرو نام احمد شاه ابدالی نوشته است در شرح بعضی اقوال

(۱) مکتوبات میان فقیرالله ۲۷۳ طبع لاهور.

(۲) تاریخ پشاور از گوہالداس طبع لاهور ۱۸۷۰ء ص ۷۰۸.

صوفیانه^۱ عربي احمد شاه ابدالي که نویسنده، نسخه خطي واحد آنرا در سنه ۱۳۱۰ ش در چاریکار کابل پیش مرحوم نجم الدین مجددی دیده ام. که بخط ملا بقا مؤذن بود (۱). وی دو پسر داشت قاضی محمد اکبر شاه و قاضی دادالله، که قاضی عبدالکریم بن قاضی دادالله نیز عالم عصر خود بود و مؤلف کتابی بنام "نصاب التوحید" است (۲).

اما اولاد قاضی محمد اکبر شاه همواره بدربار شاهان افغانی وجود داشته و مردم هنرمند و سیاستمداری بودند، گاهی بر مسند شریعت نشسته، و برخی زمام سیاست بکف گرفته، و بعضی هم کارکنان مخفی استعمار هند برطانوی بوده اند.

قاضی محمد حسن

ولد قاضی اکبر شاه که درین کتاب بارها نام او آمده، مرد علم و سیاست بود، که بدربار شاه شجاع مرتباً بزرگی داشت و محل اعتماد تمام آن پادشاه گشت، و لقب "خان علماء" یاب. وی با خانواده سردار پاینده خان نیز رابطه داس و استاد پسران سردار مذکور بود که شاه شجاع درین باره می نویسد:

"فضایل آگاه قاضی محمد حسن خان علماء که معرفت آشنائی و یا واسطه استادی و شاگردی سابقه باو داشتند" (۳).

و حتی قرار روایت مؤلف کتاب حاضر، وزیر فتح خان در سنه ۱۲۳۱ هـ دختری را ازین خاندان در پشاور به حباله نکاح خود آورد چنانچه گوید:

"دختری جمیله که خورشید خاوری از حسن دلاویزش

اقتباس نور نماید ... از دود مان قاضی خیلان پشاور که از

(۱) لوی احمد شاه بابا، مقدمه بقلم حبیبی طبع کابل ۱۳۱۹ ش.

(۲) تاریخ پشاور ۷۰۸.

(۳) واقعات ۹۲.

قدیم بار باب دول، قرب و منزل دارند، بدست آورده ...» (۱).
 طوریکه از یک تصدیق سفارشی اسکندر برنس معروف بر می آید،
 همین قاضی محمد حسن وقتی در لال پوره^۱ کنار دریای کابل در دهنه^۲
 دره^۳ خیر با وی ملاقات کرده بود، و ازینوقت روابط این خاندان با
 مامورین حکومت هند برطانوی آغاز یافته، و پسران قاضی در خدمت
 ایشان بوده اند، و هم همین مکتوب حاکی است که خود قاضی حسن،
 با شاه شجاع یکجا بهمد فراری شده بود (۲).

چون شاه شجاع به تفصیلی که درین کتاب آمده در رمضان ۱۲۴۷ هـ
 از لودیانه براه سنده و شکارپور بر قندهار لشکر کشی کرد، همین
 قاضی حسن با وی همراه و یکی از اعیان حضرت بود، چنانچه در حین
 مذاکره با رنجیب سنگه از حضور شاه بر سم سفارت گماشته شده، و
 یک لک و بیست هزار روپیه را برای معاوضت شاه از رنجیت گرفته بود،
 شاه شجاع مینویسد:

”قاضی ملا محمد حسن خان علما که از و نور علم و آداب
 و ظهور انواع فضل و حسب، مقرب حضور و برتبه^۴ پیش
 نمازی مشرف و منظور است، والی مذکور (رنجیب) بذریعه^۵
 سفیر مذکور، بر سیل یگانگی، مبلغ یک لک و بیست هزار
 روپیه دست یاری نمود» (۳).

بعد ازین شاه شجاع به سنده میرسد، و در شکارپور بیاغ^۶ شهزاد
 سلیمان نزول میکند، از اینجا باز قاضی محمد حسن خان علماء بر سم سفارت

(۱) کتاب حاضر در بیان فوتیدن بها گل منکوحه^۷ اشرف الوزراء.

(۲) اسناد خانواده^۸ قاضی، (انگلیسی) طبع کوپته مکتوب نهم

و مجله^۹ آریانا شماره (۹۴) طبع کابل مقاله حبیبی.

(۳) واقعات ۷۶.

به میران تالپوری سنده و میر مراد علی خان فرستاده می شود، و بعد از طی مقدمات لازمه در اوایل ذیحجه ۱۲۴۹ هجری بسوی قندهار حرکت میکنند (۱).

چون در اواخر ذیحجه شهر قندهار و سرداران بارکزی برادران امیر دوست محمد خان در حصار قندهار محاصره می شوند، درینجا باز همین قاضی حسن با حصاریان مکاتبت می کند، و مدار المهم حضور شاه شجاع است (۲).

اما چون شاه شجاع درین حگ شکست خورد، و از راه فراه و سیستان و بلوچستان و سنده واپس به لودیانه رفت، قاضی حسن نیز واپس بهند خود را رسانیده، و بحضور شاه فراری زیسته است، زیرا در سنه ۱۲۵۳ هجری = ۱۸۳۸ م. چون معاهده مثلث بین لاردر آکلیند گورنر جنرل هند و رنجیت سنگه حکمدار پنجاب و شاه شجاع الملک امضا می شد، همین قاضی حسن از طرف شاه شجاع معاهده مذکور را امضا کرده بود، که موهن لال این مطلب را تصریح کرده است (۳).

چنین نظر می آید که قاضی حسن بعد ازین از جهان رفته، و یا بعلمی با لشکر اندس به امانستان سفر نکرده باشد، زیرا پس ازین در هیچ یک از وقایع در سنده و افغانستان تا بازگشت لشکر مذکور و قتل شاه شجاع، ذکری از او در کتب تاریخ نظر نمی رسد، و بنا بران نمی توان گفت که قاضی بعد از امضای معاهده ننگین مذکور چه شد؟ اما از افراد خانواده و پسرانش بعد ازین هم سراغی نیست می آید بشرح ذیل:

قاضی غلام قادر

فرزند قاضی حسن که از رجال معروف پشاور در عصر سرداران

(۱) واقعات ۸۶.

(۲) واقعات ۹۲.

(۳) زندگی امیر دوست محمد خان ۱-۳۷۸.

بارکزئی و اوایل و رود انگلیس بود، از یک تصدیق نامه^۱ ایچ، ادواردز کمشنر پشاور مورخ (۱۵) اپریل ۱۸۵۹ پدید می آید که: قاضی غلام قادر مورد اعتماد و رکن دربار سردار سلطان محمد خان طلائی بوده، و در جنگ ۱۸۳۸-۳۹ با سردار موصوف همکاری میکرد، که سر جان لارنس او را مورد نوارش قرار داد، در واقعه انقلاب هند (غدر؟) ۱۸۵۷ خدمات مهمی را به انگلیس نمود، نیم لک روپیه ثروت خود را تقدیم داشت، و در گرفتن قرضه از مردم پشاور اشتراک جست، و با قبایل مهمند مفاهمه کرده و به سفارش کپتان جیمس از طرف کمشنر انعام خوبی گرفت و یقول همین کمشنر در مسایل سرحد و کابل و اقتصادیات پشاور نفوذ داش و از دوستان وفادار برطانیا بود (۱).

همچنین در یک تصدیق نامه نا مضای اسکندر برنس مورخ (۱۸) اپریل ۱۸۳۲ بحضور سردار بارکزئی در پشاور نوشته شده که قاضی غلام قادر و برادرش (فضل قادر) در حین سفر هیئت سیاسی برنس نکابل، در شهر پشاور خدمات مهمی را با ایشان انجام داده بود (۲) و دو نفر پسران غلام قادر قاضی محمد جان و قاضی نصرالله جان (متوفی ۱۸۶۷) نیز با مورین انگلیسی روابط قریبی داشتند که و وارد کارمند انگلیسی در پشاور بایشان تصدیق نامه ۱۵ جنوری ۱۸۶۹ را داده بود (۳).

قاضی طلا محمد

فرزند قاضی حسن نیز از رجال مشهور این دودمان است، که در سیاست نامی او نشنیده ایم، ولی دارای موارث علمی و ادبی و هنری

(۱) خط نمبر (۸) اسناد خاندان قاضی طبع کویته .

(۲) خط نمبر ۹ کتاب مذکور .

(۳) خط نمبر (۱۰) اسناد خاندان قاضی .

اجدادِ خویش بود، که در علوم عربیه و ادب عربی و فارسی و در حسن خط و انشاء و شعر هر دو زبان آیتی بود، و دو دیوان اشعار فارسی و عربی داشت. این شخص تا حدود ۱۲۹۵ هـ زنده بود، و با اکثر علماء و شعرائی معاصر خود مکاتبا داشت، و از دیوان اشعار سردار غلام محمد خان طرزی افغان پدید می آید، که همواره مراسلاتِ وی در کابل و قندهار سردار ادیب و هنرمند مذکور میر سید، و با هم مشاعرا می کردند. وی چون در حدود ۱۲۹۸ هـ طرزی افغان از مملکت فراری شد، و از کراچی به پشاور رفت، و قاضی را دید، او را شاید بنا به وسعت نظریکه در امور مذهبی داشت نپسندید، و هجو او را گفت (۱).

قاضی طلا محمد از شاگردان قاضی عبدالکریم سابق الذکر و متمایل به اهل حدیث بود، و بزبان فارسی و عربی کتب دبل ازو باقی ماند است: (۱) دیوان فارسی (۲) دیوان عربی (۳) جواهرالغفر (۴) سلوة التقرير فی ترجمۃ التحریر (۵) نفحة المسک (۶) تسلیة العقول فی تخطئة الفضول (۷) سلوة الکثیر لمن لا یحصره الحیب (۸) قصیده بانیه عره در عمل با لحدیث.

قاضی طلا محمد چون بر مستند علمی خاندان خود متمکن بود، بامر سیاست مانند پدر و دیگر افرادِ دود مانش دخلی نداشت، و از دره کابل ماهوار (۵۰) رویه تنخواه میگرفت (۲).

از یک نامه بسیار غمناک و فصیح عربی که قاضی طلا محمد به بسیار زیبایی خویش به مولوی شهید عبدالرحیم قندهاری بن مولوی حبیب الله معروف، بقندهار در حدود ۱۲۹۰ هـ نوشته پدید می آید، آ قاضی با همین عالم عصر و استادِ دود مان امیر شیر علی خان و

(۱) دیوان طرزی افغان طبع کراچی ۱۲۹۹ هـ.

(۲) تاریخ پشاور ۶۵۴.

با طرزي افغان، مراتبِ دومتي و مكا نهاي ادبي و علمي داشته است (۱).

قاضي عبدالقادر

فرزند قاضي فضل قادر سابق الذكر و نواسه قاضي حسن است كه دربار امير شير علي خان در كابل مقامِ سكرتر لشكري امير را داشت، وي همواره در جريدهٔ هفتگي شمس النهار كابل در حدود ۱۲۹۰ تا سقوطِ سلطنتِ امير مذكور، مضامين و موعظهاي سياسي مي نوشت، و در افغانستان كتبِ قواعدِ نظامي را از انگليسي به فارسي ترجمه و طبع كرد، و اصطلاحاتِ عسكري را بزبان پشتورواج داد، و از اركان نهضت ادبي آن عصر در كابل، و بزبانهاي پشتو و فارسي و انگليسي و اردو آشنا بود.

قاضي عبدالقادر در كابل به قاضي قادرو شهرت دانش، و از اعيان دربار امير، و مدارسهماءِ سياسي و ادبي بود، و در اين وظائف از طرفِ زمامداران انگليسي گماشته شده بود، كه اطلاعاتِ دربار را بآنها دهد، و هم به سودِ سياستِ انگليس كار نمايد. مخصوصاً در اوقاتي كه سفارت روسيه ترازوي به كابل آمد، و امير شير علي خان روابط خود را با كوفمان حكمران روسي در ممالكِ آسيائي ما و راءالنهر قايم داشت، و جنرال استوليتوف دربار كابل بسفارت دربار ترازوي آمد، و معاهده اي را هم با دربار كابل امضا كرد (۶۱۸۷۸=۵۱۲۹۵).

از تصادفيكيه در كتابچه اسناد فاميل قاضي تحت نمبر ۱ تا ۷ ثبت است چنين پديد مي آيد، كه قاضي قادرو نه تنها در كابل جاسوس مهم انگليس بود، بلكه به ممالكِ آسيائي ماوراءالنهر ترازوي نيز رفته، و كارنامهاي مهمي را انجام داده است.

(۱) نسخه خطي نامه پيش نگارنده حروف موجود است.

تعلقات

در مراسله^۱ نمبر (۱) مورخه ۱ اگست ۱۸۸۲ء لیپل گرفتن نمایند^۲ سیاسی انگلیس در کابل به قاضی مینویسد: شما با شجاعت تمام، وظایفی را که در کابل بشما سپرده بودم انجام داده اید، از غیرت و لیاقت و امدادی که بمن در افغانستان کرده اید خیلی ممنونم، و توجه^۳ مخصوص حکومت هند را بخدمات شما معطوف داشتم ...

در نامه ۱۴ اپریل ۱۸۸۳ء کمشنر پشاور جی، جی کار دري مي نويسد: قاضي عبدالقادر از ملت دراز از طرف حکومت هند در کابل کار میکرد، در ایام جنگ آخرین کابل مصدر کارهای مهمی شده و (۳۰۰) روپیه مدد معاش از اداره^۴ خارجی باز یافت میدارد .

همچنین لیپل گرفتن بتاریخ ۱۵ دسمبر ۱۸۸۴ء می نگارد: در سنه ۱۸۸۰ء هنگامیکه از کابل برگشتم، تصدیق خدمات قاضي عبدالقادر را نمودم، چون من او را در کابل معاون و همکار خود ساختم، خدمات قیمت داری را بجا آورد، و آنقدر محل اعتماد من گشت، که حین باز گشت خود از کابل، او را مشاور مخفی امیر کابل (امیر عبدالرحمن خان) قرار دادم، و تا وقتیکه ریزیدنت محمد افضل خان بدربار امیر می آمد، وی خدمات گرانبهائی را بدولت انگلیس نمود، و به سفارش من مبلغ (۳۰۰) روپیه معاش از حکومت هند گرفت ولی وی مستحق تر از اینست (۱) .

در نامه^۵ مورخه اول اگست ۱۸۸۵ء و اتر فیلد کمشنر پشاور می نویسد: از ملت ۲۰ سال دودمان قاضی خیل که مورد عنایت حکومت بوده اند می شناسم، در سال ۱۸۶۹ء که امیر شیر علی خان بکابل آمد، قاضی عبدالقادر و قاضی محمد جان با او همراه بودند، و همچنان در ۱۸۷۹ء با امیر شیر علی خان تا ترکستان رفتند .

چون بعد از مراجعت ترکستان، امیر یعقوب خان او را از کابل

(۱) تصدیق نامه نمبر (۳) اسناد فامیلی قاضی .

طرد کرد، وی در کنتر نزد یکی از سادات پناهنده گردید، و از آنجا مکاتیب مهمی را که حاوی اطلاعات و قایم آخرین کابل بود، بهکومت هند بوسیله من نوشت.

قاضی بعد ازین با سر لیل گرفتن باز بکابل رفت، و در آنجا با امیر عبدالرحمن باقی ماند، و بسال ۱۸۸۲ (۱۳۰۰ هـ) واپس به پشاور آمد، و اطلاعات مهمی را با نظریات گرانها بمن داد (۱).

در نامه ۴ مارچ ۱۸۸۷ هجین و اتر فیلد کمشنر تصدیق کرده که قاضی مدتها در کابل سکرتر خارجی امیر شیر علی خان و هم از طرف امیر به روسیه جاسوس محفی بوده است (۲).

باین طور قاضی عبدالقادر از طرف ما مورس انگلیسی یک نفر نماینده و کارمند معتمد بوده، که بدربار امیر شیر علی خان و امیر عبدالرحمن خان کار میکرده، ولی مردم افغانستان او را باین حیث نشناخته بودند. علاوه بر اسناد محکم فوق، که راجع سیرت این شخص عجیب در دست است سند دیگری هم داریم، که قاضی عبدالقادر را امیر شیر علی خان بهیث کارمند و جاسوس انگلیس نمی شناخت، بلکه بر او آقدر اعتماد داشت، که بعد از شکست از کابل او را به ترکستان با خود برد (اوایل ۱۲۹۶ = ۱۸۷۹ هـ).

جای تعجب است که امیر مذکور چقدر خوش باور و فاقد معلومات سیاسی بود، وی از لشکر کشی انگلیس و مخالفت آندولت، تخت و تاج خود را از دست داد، و بنا کاسی به مؤار شریف، بامید امداد روس گریخت، و از آنجا هیثی را مرکب از درباریان خود بامید جلب معاونت جنرال کیوئمان حکمران آسیائی روسیه ترازوی فرستاد، که در آن جمله

(۱) تصدیق نامه نمبر ۴.

(۲) تصدیق نامه ۵.

مردار شیر علی قندهاری و قاضی پشاور دو نفر خدمتگاران صادق انگلیسی بودند! امیر عبدالرحمن خان که در آنوقت نفیاً در سمرقند بدگی داشت، و رود این هیئت ایلچیان امیر شیر علی را بسمرقند بکمال رضوح مینویسد (۱).

بهر صورت قاضی عبدالقادر از خدمتگاران صمیمی دولت هند برطانوی بود، که دربار امیر شیر علی نشسته، تمام اطلاعات امور خارجی و عسکری را به هند میداد، و در وقتی که امیر شیر علی از دولت هند برطانوی مأیوس شده و با دولت روسیه تراری ساخت، و با جنرال کوفمان حکمران ترکستان روسیه مکاتبا میکرد (۲)، تمام این مراسلات که عبارت از (۵۸) نامه سیاسی دربار افغان و روسیه تراری است، و ارسال ۱۸۷۰ ع = ۱۲۸۶ هـ بین طرفین نوشته شده، غالباً بوسیله همین قاضی عبدالقادر به دولت هند برطانوی عیان رسیده بود، که بموجب آن دولت انگلیس سرانجامه شده، و در سال ۱۸۷۹ ع بار دوم بر افغانستان حمله برد، و امیر شیر علی حاکم را از آذین رانده، و امیر عبدالرحمن خان را بر تخت سلطنت افغانستان بنیاد (۱۸۸۰ ع، رمضان ۱۲۹۷ هـ).

ناگفته نماند که امیر شیر علی حاکم نامه آخرین خود مورخه ۲ فروری ۱۸۷۹ ع را با حقیقت سیاسی از مرار شریف وقتی فرستاد، که بر بستر مرگ افتاده بود، درین نامه آمدن خود را بدولت روسیه برای ملاقات امیر بطور وعده میدهد و نمایندگان خود را چنین معرفی نماید:

”برادر خود سردار شیر علی حاکم (قندهاری) و شاه محمد خان

و قاضی عبدالقادر خان را به نیابت خود در کمال سرعت به

(۱) هند نامه دنیا و دین امیر عبدالرحمن طبع کابل ص ۲۰۹

(۲) متن ترجمه فارسی این مراسلات در جلد دوم اسناد و وثایق سیاسی (تالیف حبیبی) موجود است.

تاشکند روانه داشتیم ... ایشان وزرای معتمد دولتِ افغان هستند ... (۱) ۹.

این هیئت سیاسی که امیر شیر علی خان تاشکند فرستاده بود، در حقیقت کار مهم تر دیگری داشت، باین معنی که سردار عبدالرحمن خان را که معتمد دولتِ انگلیس بود، بتختِ شاهی افغانستان دعوت نمایند، چنانچه خود امیر عبدالرحمن خان در سمرقند ملاقات خود را با ایشان تصدیق میکند (۲) و هم بعد از همین وقت است که امیر شیر علی خان در مزار شریف می میرد، و سردار عبدالرحمن خان از سمرقند آمده و تختِ کابل از طرفِ گریفن سابق الذکر با و سپرده می شود، و باز طوریکه خود گریس در نامهٔ سابق الذکر تصدیق کرده، همین عبدالقادر مصاحبِ مخفی امیر از طرفِ گریس گماشته می شود، و خود گریفن از کابل می رود.

جای تعجب است که دولتِ هند برطانوی خدماتِ این قاضی فداکار را کماحقه قدر دانی نکرد، و از مطاوی تمام اسنادِ فامیلی قاضی هویدا است که بعد از ترکِ کابل در پشاور و هند حالت خوبی نداشت، و بتلاشِ معاش سرگردان بود و هذا عاقبة الذین حسروا انفسهم...

اواخر زندگی قاضی بمن معلوم نیست ولی بر صفحهٔ اول یک نسخهٔ فتوح البلدان بلا ذری طبع لیدن، که در کتب خانه کالج اسلامیة پشاور به نمبر ۱۵۱۵ موجود است، بخطِ وی چنین نوشته شده: "این کتاب فتوح البلدان ملک حاجی قاضی عبدالقادر است از میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب خریده شد المر قوم ۱۹ ماه دسمبر یوم چهارشنبه سنه ۱۲۹۱ ع ازین نوشته دو نکته بدست می آید: یکی آنکه قاضی نا دسمبر ۱۸۹۱ ع زنده و در همین ماه به بمبئی بود. دوم آنکه: وی بعد از سکونت کابل و ختم خدماتِ صادقانهٔ خویش (۱) به حج نیز رفته و در سنه ۱۲۹۱ ع مرید حاجی متقی ای گشته بود (۱۱۱)

(۱) نامه نمبر (۵۰) اسناد سیاسی.

(۲) پند نامه ۱۰۹.

محمد زائیان شکارپور و

کُزِّي یاسین

مورث اعلايی این حانداں سردار رحیمداد خان بن حاجی جمال خان متوفی ۱۱۸۳ هـ است. که برادر سردار پاینده خان جدِ اعلايی خاندانهای شاهی محمد زائی افغانستان بود (رک: تعلیق ۳ و شجرهٔ بارکزیان). سردار رحیمداد خان بعد از وفات حاجی جمال خان در سنه ۱۱۸۳ هـ برمسند ریاس قبایل ناکزئی قدهار نشست، و چون پسر بزرگ پدر بود، از دربار احمد شاه ابدالی نیز به رتبهٔ سرداری ناکزئی شناخته شد، و تعهدِ اسور شهزاده تیمور در سفر و حضر بعهدهٔ او بود، و یکی از ارکان بزرگ سلطنت احمد شاهی بشمار می آمد.

اما بعد از وفات احمد شاه در سنه ۱۱۸۶ هـ چون تیمور شاه بر تخت سلطنت افغانی نشست، برخی از درباریان شاه، رفعتِ منزلت و اعتبارش را موردِ حسد قرار دادند، و ناثر تحریک قاصی فیض الله دولت شاهی مدارالمهام دربار تیمور شاهی، از درجهٔ رفیع سرداری ناکزئی افتاد، و گویند چون رحیمداد خان با تیمور شاه از آوان کوچکی محشور و مانند مری او بود، در اوقاتِ شاهی نیز آداب دربار را مراعات نمی کرده، و تیمور را بنظر مساویانه می دید، که این اوضاع، نیز عللِ رنجش تیمور و سقوطِ اعتبارش گردید (۱).

موهن لال می نویسد: چون رحیمداد خان مرد خشن و درشت مزاج بود، و با سران قبایل رویهٔ مساوات را مرعی نمی داشت، و هرگز با ایشان

(۱) سراج ۱-۳۷، تاریخ سلطانی.

یک خوان نمی نشست، بنا بران بدربار شاهی شاکي شدند، و شاه خواهش ایشان را پذیرفت، و در عوض او برادر خوردش سردار پاینده خان را بمنصب ریاست قبایل بارکوتی برگزید، و رحیمداد را بحیث حافظِ اسناد سلطنتی مقرر داشت (۱).

چنین بنظر می آید که رحیمداد تا سنه ۱۱۸۹ هـ بدربار تیمور شاهی بهمین رتبه باقی بود، زیرا دران عصر بر پشت فرامین شاهی تمام رجال دربار اسفا و مهر میکردند، و در کابل فرمان تیمور شاهی موجود است که در سنه ۱۱۸۹ هـ بنام وکیل الدوله سردار عبدالله خان بولزنی نوشته شده، و مهر رحیمداد خان نیز دارد. اما بعد ازین سه فرامین شاهی چنین مهري را ندارند (۲).

باید گفت: که رحیمداد خان بعد از سنه ۱۱۹۰ هـ بکلی از دربار را نده شده، که در بهسود حلال آباد فراری بود و زمین زراعتی برای معاش او داده اند، و برخی از احلاف وی تا کنون درانجا سکونت دارند، اما عبدالکریم خان فرزند او در عصر زمانشاه واپس بدربار شاهی آمده و حاکم قندهار هم بوده است (۳).

رحیمداد خان غالباً در ستفای بهسود ار جهان رفته، و فرزندانش در بهسود و شکارپور بامور زمین داری پرداخته اند، چون از همین اوقات بین اولاد و احفاد این دو برادر حسد و هم چشمی موجود بوده، بنا بران اخلاف سردار پاینده خان اولاد و احفاد رحیمداد را بنظر خوب نمی دیدند، چنانچه اسیر عبدالرحمن خان بعد از یک قرن همین نظر داشته، و از محمد زائیان رحیمداد خانی بدگویی نموده است (۴).

(۱) حیات امیر ۱-۱۲ انگلیسی.

(۲) تیمور شاه طبع کابل ۸۳.

(۳) تیمور شاه ۸۱.

(۴) هند نامه دنیا و دین طبع کابل.

بقول موهن لال سردار رحیمداد خان هشت فرزند داشت (۱) (رک : جره* بارکزیان تعلیق م) ازانجمله عبدالمجید خان درین کتاب ذکر شده که در سنه ۱۲۳۴ هـ مرکاب شاه محمود و شهزاده کامران در بزنی وجود داشته و در قتل وربر فتح خان حصه گرفته بود.

این عبدالمجید خان بقول موهن لال عموزاده امیر دوست محمد خان بود که بعد از قتل سردار پاینده خان زوجه بیوه او را که از قوم جوانشیر سیاه منصور بود، به نکاح خویش آورد، و این زن از صلب سردار پاینده خان دو پسر کوچک داشت که یکی دوست محمد خان و دیگر امیر محمد خان باشد. مسکی عبدالمجید خان در یکی از قلاع سر زبسن "معروف" جنوب مشرق قندهار بود، که امیر دوست محمد خان سن ۸-۷ سالگی درانجا با مادر خویش در خانه پدر اندرش میزیست (۲).

این زن بقول چارلس میسون، یکی از نا توان ما سواد و زیبای حرم سردار پاینده خان بود که سردار همواره در اسفار جنگی خویش او را با خود می برد، و سپاهیان سردار نیز او را بدین سبب دوست داشتند، که تنها این زن می توانست، سردار را تا صبح پیش خود نگهدارد، ورنه سردار همواره در اواخر شب امر کوچ کشی میداد و سپاهیان خود را براحات شبانه نمی گذاشت، ولی در اوقاتیکه این بانوی دلکش، سردار را در داخل حرم، تا صبح مشغول میداشت، سپاهیان وی خیلی سرور بوده و براحات می خوانیدند. که این نعمت در حین وجود بانوان دیگر سردار، برای شان میسر نبود (۳).

در تمام نسخ خطی کتاب حاضر، عبدالمجید خان بینی بریده آمده، ولی در نسخه (ب) که بنام تاریخ قندهار شناخته شده و کیفیت آن را

(۱) حیات امیر ۱-۱۲۰.

(۲) حیات امیر دوست محمد خان ۱-۲۶.

(۳) رویداد سفر بلوچستان و افغانستان ۳-۱۷.

در مقدمه کتاب نوشته ام عبدالمجید خان عموزاده^۱ وزیر فتح خان (۱) آمده، که این صحیح است، زیرا سردار رحیمداد خان عم وزیر مذکور بود.

عبدالله خان اول

اما فرزندی دیگر رحیمداد خان که غالباً بعد از فرار و سقوط اعتبار پدر به گژی یاسین (۸) میلی شکارپور آمده و درانجا زمینداری داشته، عبدالله خان در (حدود ۱۲۰۰ هـ) مورث اعلائی خاندان جاگیرداران گژی یاسین شکارپور است (۲)، و ما شرح اولاد او را در شجره^۲ باریکزانیان (تعلیق ۴) داده ایم.

جمعه خان و عبدالله خان دوم

طوریکه درین کتاب به تفصیل آمده، جمعه خان ولد عبدالله خان در عصر عبدالمنصور خان آخرین حاکم افغانی شکارپور بعد از ۱۲۳۹ هـ یکی از سران شکارپور بود، که در کشیدن عبدالمنصور خان از شکارپور نامر نواب ولی محمد خان لغاری، کار میکرد، تا که در همین سال حاکم افغانی را ازان شهر کشیدند، و شکارپور را ضمیمه حکومت میران سنده ساختند (۳) (۱۲۴۰ هـ = ۱۸۲۴ ع) بقول میجرگولڈ سند که مؤلف تاریخ ملا کی سده از و نقل نموده، این جمعه خان با سرداران باریکزنی خاندان امیر دوست محمد خان قرابت داشت، و از طرف حکومت افغانی در شکارپور نمایندگی میکرد، و تا حدود ۱۸۸۰ هـ در جاگیرداری گژی یاسین زنده بود، و برادرش احمد خان بقرار فرمان تاریخی ماه اگست ۱۸۱۰ ع (۱۲۴۵ هـ) در گژی یاسین زمین هائی را به جاگیرداری از حکومت گرفته بود، و با ر همین جاگیر در سنه ۱۸۲۱ ع = ۱۲۳۵ هـ

(۱) نسخه خطی کتاب حاضر بنام تاریخ قندهار و علامه (ب).

(۲) تاریخ ملا کی در سنده ۲-۲۶۷ (انگلیسی).

(۳) کتاب حاضر، بیان رفتن سردار رحیمداد خان از شکارپور.

از طرف سردار محمد عظیم خان و سردار شهر دل خان بنام سردار جمعه خان تصدیق شده که دو ثلث عایدات گزنی یاسین با و تعلق داشت، و میر نصیر خان بقرار سند ۵ اپریل ۱۸۷۲ء مطابق گذشتگان عمل نموده است. در اوایل تصرف انگلیس در شکارپور لیفتننت پوستنز بموجب سند تاریخی ماه اپریل و می ۱۸۷۲ء عبدالله خان (دوم) ولد جمعه خان را مستحق همان جاگیر شمرده، و بعد ازان مستر ایلس در سنه ۱۸۵۸ء نیز عبدالله خان و برادرش خیرالله خان را مالکان همین جاگیر قرار داده است (۱).

از اسناد مذکور پدید می آید، که سردار جمعه خان در ۱۸۷۲ء از جهان رفته و عبدالله خان و خیرالله خان فرزند انان بجای وی نشسته بودند.

عبدالمنصور خان

این شخص که حاکم آخرین شکارپور از طرف افغانستان شمرده می شود، به اسمی نواب ولی محمد خان لغاری در سنه ۱۲۳۰هـ از شکارپور کشیده شد، و آخرین قرار گاه او نیز بعد از سپردن شهر شکارپور به میران سنده، در همین گزنی یاسین بود، و بعد ازان به قندهار رفت.

عبدالمنصور خان اصلاً از بارکزائیان ابا زئی جنوب قندهار بود، که مسکن او تا کنون بنامش (منصور خُندی) نامیده می شود، و مقبره اش هم درانجا مشهور است، و احفاد وی دران قریه سکونت دارند.

منصور خان در اواخر عصر سدوزائی و اوایل دوره بارکزئی بدربار شاهان و سرداران هر دو قبیله قربت داشت، چنانچه در سنه ۱۲۳۴هـ از طرف شهزاده کامران، بدربار فتح علی شاه قاجار از هرات به مشهد فرستاده شد، و ازانجا مکتوب سفارشی را بنام شهزاده کامران آورد، که باید برای اثبات صداقت خویش، وزیر فتح خان را کور سازد (۲).

(۱) تاریخ ملاکی در سنده ۲۸۲-۲ بعد.

(۲) سراج ۱-۹۴.

مؤلف کتاب حاضر نیز گوید: که عبدالمنصور خان بارکزی در رکاب کامران از قندهار بهرات رفته، و در جمع مخالفان وزیر فتح خان شامل بود (۱).

این عبدالمنصور خان با سرداران قندهاری برادران وریر فتح خان خویشی داشت، و خسرواده سردار رحمدل خان بود. چون در سه ۱۲۳۹ هـ سردار مدکور از شکارپور به قندهار رفت، همین عبدالمنصور خان خسرواده خود را به نیابت حکومت شکارپور مقرر کرد (۲)، تا که نواب لغاری او را از شکارپور در سه ۱۲۴۰ هـ کشید، و رهسپار قندهار گردید.

چنین نظر می آید که منصور خان همواره از طرف منطبق افغانی به شکارپور رفت و آمد داشت، و امور حکومتی را در ولایت سده انجام میداد، چنانچه اخوند محمد صدیق در تاریخ بروهي احمد زئی می نویسد: که در سه ۱۲۳۲ هـ چون میر محمود خان قلات مرد، منصور خان درای بارک زئی که بنده خاص پادشاهی بود، و از شکارپور به قندهار سیرف، باتفاق سرداران بلوچ میر محراب خان دوم را به حانی قلات برداشتند (۳). پروایت همین مورخ، منصور خان از طرف شاه محمود حاکم شکارپور بود، چون در رمضان ۱۲۳۲ هـ بی سرداران بلوچ کشت و خون افتاد، و میر مبارک خان بدسب میر فادر بخش قدر رسید، منصور خان از شکارپور به گنجا به آمد، و سرداران بلوچی را با خود برداشته بقندهار برد (۴).

اما از اواخر حیات منصور و تاریخ وفاتش خبری نداریم.

(۱) کتاب حاضر بیان رفتن شاهزاده کامران بهرات.

(۲) کتاب حاضر، بیان رفتن سردار رحمدل خان از شکارپور.

(۳) تاریخ بلوچستان ۴۰۸.

(۴) تاریخ بلوچستان ۲۱۰.

قتل وزیر فتح خان

واقعه کور ساحتی و قتل وزیر فتح خان بن سردار پاینده خان در تاریخ افغانستان بسیار مهم است و باید گفت که این واقعه مجری تاریخ را تدبیل کرد، و افغانستان را تا یک قرن به خانه جنگی های مدهش و حوس مبتلا گردانید، و در عین زمان، سلطنت افغانستان را از خانواده سدوزائی احمد شاه اندالی به خانواده محمد زائی سردار پاینده خان انتقال داد

حاجه درین کتاب میخواهد، و قایم وری و قتل وزیر فتح خان بدست شهزاده آکاسران فرزند عاقب بیدیش شاه محمود سدوزائی انجام گرفت، و اسباب این واقعه مدهش چیست است :

۱- چون شاه محمود دفعه دوم حدود وزیر فتح خان بر بخت سلطنت بست، رستم مملکت اصلاً بدست وزیر بود، که نام شاه محمود بر مملکت حکم میراند، و از لشمر و محاربی دریای سده تا کابل و قندهار برادران خود را گماشت، و بها هرات بدست حاجی فیروزالدین برادر محمود نامی ماند، که وزیر برای بدست آوردن آن هم موقعی رسید.

چون در سنه ۸۱۲۳۳ = ۱۸۱۶ ع فتح علی شاه قاجار لشکری را قیادت شهزاده حس علی میرا به هرات فرستاد، وزیر فتح خان از موقع استفاده کرده، و از شاه محمود احزاب دفاع هرات را گرفت، چون بهراند رسید، حاجی فیروزالدین را گرفته و قندهار فرستاد، و خود وزیر با برادرانش سردار کهندل خان و سردار شیردل خان باده اداره امور هرات پرداخت (۱)

(۱) صراح ۱-۹۶- سلطانی- افغانستان در قرن ۱۹ ص ۲۶.

در به وقت شهراده کامران نفوذ و اقتدار روز افزون وزیر را نا حاکمیتی که بالای پدرش داشت میدید، و او را یگانه رقیب آهین خود در امور جهانداري می شمرد، چون کامران شخص حاه طلب و معروفي بود، و بعد از پدر خود را مالک حقيقي نشور می پنداشت، بنا بران نا وزیر فتح خان و برادر اش نیمه در دل داس و مستطر بود که گدیم اقتدار ایسان را در بوردد.

۲- حون وزیر فتح خان هراب را گرفت، و حاجی فیروز را نا سار بقدهار فرستاد، در به وقت وزیر و برادرانش در مصاحب اموال و حواهر و حراین دودمان فیروزالدین مسافه کردند، و سردار دوست محمد خان نا یک جمعی لشکر حی سگه بحر حاحی فیروز داخل گشته و؛ پیراه و گردن حواهر حاحی، حواهر و ربورما را غارت کرد، و حتی کمر سدر گرا نهای حواهر شان را نه قول عبدالکریم سراری سوب تاریخ احمد شاه درانی پناه هزار توبل نیم داس، و البسه خوب ربه بیگم حواهر - سران ورن سبک داسم بن حاحی فیروز را گرفت، و این نانوي بحیب را نا بدرون حمام تعقیب کرد، و بعد از اخذ این امتعه گرا بها از درس برادر درگش وزیر فتح خان، نه کشمیر گریخت (۱).

(۱) تحفه الحیب بیض محمد هزاره (حظی)، عروج باز نرئی ۶۱،

افغانستان قرن ۱۹ ص ۲۶ بعد میس ۳۲ ج ۳ این واقعه

در بحفه الحیب نه تفصل آمده، ولی در نسخه چاپی همان

کتاب که سراج التواریخ نامیده شده آنرا نامر امیر حبیب الله

خان که خود مصحح کتاب بوده حذف کرده اند، حبیس

آتکسن در کتاب لشکر کشی بر افغانستان طبع لندن ۱۸۴۲

ص ۳۹ بعد نیز نه تفصیل این داستان را آورده است

چون این واقعه بکلی منافی رسوم افغانی بود، بر شاه محمود و کامران نهایت ناگوار آمد، و کامران آنرا در پیشگاه پدر، وسیله بدگمانی بر وزیر قرار داد، تا اعتماد پدر را از سلب کرده باشد.

۳- با این اوصاف شاه محمود بر وزیر و برادرانش خشمگین شد، و کامران که متهم فرصت بود، برین آتش نم زد، و پدر و پسر با لشکر سنگین از کابل قندهار و هرات روی نهادند، درینوقت وزیر با تدبیر از هرات ناسی هزار لشکر اعدائی بدفع لشکر قحار در حدود کتهسان عرب هرات سر می برد (دیعحه ۱۲۳۳ هـ) که شاه محمود و کامران همراه رسیدند، پدر درینجا توقف نمود و کامران بهرات شده، و منصورخان را برای غدر حوایی لشکر کشی وزیر، بدین فتح علی شاه قحار فرستاد، شاه قحار به کامران بیعام داد، که باید برای اثبات صدقت حویش، وزیر فتح خان را بخورسارد، و با اسیر ساخته به مشهد فرستد (۱).

این بود سه عامل مهم اقدام سوم کامران، که به کوری وزیر در هرات پرداخت، و با تفصیلی که درین کتاب آمده در اوایل سنه (۱۲۳۷=۱۸۱۸ ع) در حشم بنای آن وزیر نامور میل کشید، و نزدانش انداخت

این عمل نا پسندیده کامران، وسیله سقوط شاهشاهی سدوزائی گردید، زیرا وزیر نایب برادران بیرومند و فعالی داشت، چون از کوری برادر بزرگ شنیدند، در سر تا سر کشور از کشمیر تا هرات فتنها جوشید، و آتش قهر و غضب رنانه رد، و دوس محمد خان از کشمیر برگشت و کابل را دست آورد، و شاه محمود را بمنزلی را بد.

ارینطرف کامران ناسی هزار لشکر خود در عربی بمدد پدر رسید،

(۱) سراج ۱-۹۷ افغانستان در قرن ۱۹ ص ۲۹، تاریخ سیاسی

و محمد عظیم خان از کشمیر به معاونت دوست محمد خان آمد، چو
لشکر کامران بیس کابل و غزنی به منزل سید آباد و وردگ رسید
کامران وزیر ناپینا را بدست سرداران درانی که همراکش بودند
با سوء عذاب نکشت، و بند از بندش برید، این واقعه الیمه در سنه
۱۲۳۳ = ۱۸۱۸ ع روی داد. و حسد قطعه قطعه شده وزیر را در غزنی
بحسب برادر علی لالا دهن کردند، تاریخ قتلش را شاعری چنین گفت:
بی تحریر تاریخ شهادت ر قتل هاتقم این گشت مشق
سراز مهر حموسی گیر و میگویی "سید آباد سد کشته بناحق"
م. ۳۰ - ۱۱۹۳ = ۱۲۳۳

بر لوح مزارش در غزنی تاریخ قتلش چنین نوشته شده:

سال فوتش هاتمی عیبی بعد آه گف
شد سال اب شهید اکبر آن ولا مقام

آن امیر نادر و ابی نادره تاریخ او

کس ندید و کس نگوید در حها از خاص و عام (۱)

گویند که فلان قتل وزیر ناپینا را محصور شاه محمود آوردند
شاه با و گفت باید نامه ای به برادران خود بنویسد، که از جنگ دست
کشیده و تسلیم شوند، اما وزیر جواب داد که بعد از کوری خود
تمام امور آواره بسته و نمی خواهد که وسیله تکلیف برادران خو
گردد و چنین نامه را نمی تواند بنویسد (۲).

علاوه برین شاه محمود به وزیر ناپینا وعده داد: که اگر برادرانش

(۱) سراج ۱-۱۰۱ آنگنسن در لشکر کشی بر افغانستان ص ۳۳

شرح قتل وزیر را به تفصیل می نویسد.

(۲) عروج بارکزی ۱۰۹.

رام شوند، بآنها وزارت و رتبه های بزرگ خواهد داد، ولی وزیر گفت:
 وعده چیزی را میدهی که اکنون در دست اختیار تو نیست (۱).
 چون شاه محمود از وزیر و برادرانش مأیوس گشت، امر بقتل وی داد.
 (راجع به دست نامه وزیر فتح خان و برادرانش معصوم و جوانمرد).

مجددیان سنده و افغانستان

پیر غلام محی الدین سرهندی و نظام الدین سرهندی

این خانواده فاروقیان سرهندی در هند و افغانستان و ماوراءالنهر شهرت بسیاری داشتند، و اصلاً کابلی آمد، که حدی اعلائی ایشان سحاب الدین فرحشاه در پحتشیر شمال کابل در دره فرحشاه مدفون است. ازین خاندان امام رفیع الدین حد پنجم حصرت مجدد از کابل سر هند رفت

اما شهرت این خاندان بعد از شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندیست. این مولانا عبدالاحد که سلسله شش به (۲۸) واسطه حضرت عمر فاروق رسیده، حصرت مجدد به ۱۰ شوال ۹۷۱ هـ در سهند (سرهند) متولد گردیده، و در طریق تشددیان از حواجه محمد باقی کابلی (متوفی دهلی ۱۰۱۰ هـ) استعاضه نمود، و در آئین چشتیه و قادریه و مهروردیه نیز مبادون گشت، و در رهسای طریق و مؤلف و عالم بزرگست که به عمر ۹۳ سالگی در سرهند روز سه سبه ۲۸ صفر سال ۱۰۳۴ هـ از جهان رفت، و مراسم تا کنون مطاف عامه است.

از همین خانواده پیر غلام محی الدین در سه ۱۷۹۰ ع از پشاور به سنده آمد، و بعد از آن بسبب غلبه سکه پشاور را ترک کرده و در ۱۸۰۶ ع به شکارپور سکونت اختیار کرد، و میوان تالپوری سنده نسبت به عقیدتی که بوی داشتند، تنخواه مستمری و زمین های وسیع رراعتی باو دادند. و شاهان افغانی به مور شاه و زمانشاه و محمود شاه و ایوب شاه مدورائی نیز در ولایت شکارپور همین مراعات را با ایشان نمودند، پیر

غلام محی الدین بروایب "مونس المخلصین" ص ۵۳ متصل شهر حیدرآباد مدفون است، و پیر نظام الدین پسرش بتاريخ ۱۷ رجب شنبه سنه ۵۱۲۷۳ وفات یافته و در شکارپور مدفون او تا کنون رنارتگاه عمومی است، و اولادوي در شکارپور موجودند.

پیر نظام الدین مرد عالم و شاعر و متعدی بود، در فارسي دیوان اشعار داشت، محتومى مناظراتها و مناقب نوي، و "نظام" بحص او بود چوں محدديان در کابل و مدهار و هرات و سندھ شهرت دارند، ما ذیلاً سب نامہ مشاهير ابن دودمان را مي آوريم: (۱)
(براي شرح مريد: رک: تکمله مقالات الشعراء تحت فصل و نامي و عمر و جانان).

(۱) خزينة الاصفياء ۱-۶۰۸، ذکر مجدد، تذکره علماء هند

۱۲، سبحة المرجان ۳۸، تاريخ ملاکي در سندھ ۲-۹۰۷،

تکمله مقالات الشعراء ۳۸۵، ۶۰۰ بعد، افغانستان در عصر

تيموريان هند (حطی) از عبدالحی حبيبي، انساب الامجاد

از محمد حسن محددي طبع لاهور.

۵۱۰۳۳

و غیره

ج ۱۳۰۰ - ر سند
ک: تکمله ۹۸

لعل شهباز قلندر

از مشاهیر صوفیه و اولیای سده است که ناام عثمان بن سید
کبیرالدین احمد بن سید شمس‌الدین است و ناخلافات روایات شجره
نسبی با امام جعفر صادق میرسد (۱).

تاریخ تولد او را مورخان سنه (۵۳۸) نوشته اند (۲) و راجع به
و رود او در سنده ضیاء ربی مورخ گوید: که شیخ عثمان مریدی (۳)
(مرندی) بزرگوار مردی بود، که در عصر سلطان محمد خان شهید
سلطان بلخ در سنه (۶۶۲) به ملتان آمد، و خان مرصوف او را بطور
ازاد و احترام تمام دید، و با شیخ قوه‌صدرا دین سوفی ۶۷۰ فرزد
شیخ بهاء‌الدین زکریا در ملتان محصور گشت (۴).

بعد ازین شیخ عثمان در سنه ۶۷۹ به سیستان (سیون کنونی)
سند آمد که تاریخ و رودش را چنین گفته اند (۵).

خرد تاریخ آن از روی اخلاص "نمود آفتاب دین" بگفتا (۶۷۹)
در تاریخ وفاتش اختلافست که برخی (۷۲۳) و برخی (۷۵۰) و
جمعی (۷۶۳) نوشته اند، چون سن شیخ را (۱۱۲) سال آورده اند، پس
میتوان حدوسط را که (۷۵۰) باشد تاریخ وفاتش بدانیم، زیرا یک

(۱) حیات قلندری، تحفة الکرام، حزینة الاصفیا ۷-۸ و غیره.

(۲) گزیتیر لارکانه . ۸ و حیات قلندری و لب تاریخ سده.

(۳) تاریخ فیروز شاهی ۶۷۰ بعد، تحفة الکرام ۳-۱۳۶.

نزهة الخواطر، ج ۱، معصومی . ۸ فرشته ۱-۱۰۷.

(۴) لب تاریخ سنده.

انسان به مشکل بعد از (۱۱۴) سال زندگی کرده میتواند. اما درینکه شیخ در ماه شعبان از جهان رفته اختلافی نیست (۱).

بقول آزاد بلگرامی شیخ عثمان مریدی مسووست نه مرثد بکی از قرای تریز (۲) که نه سلسله طریقت شیخ جمال محرد پیوسته بود، و در سده بعد شیخ فرید گنج سکر و بهاءالدین رگربا رسید، و در سیوستان رحل اقامت اوگند (۳) و گویند که مستی بغایت داشت و طریقه ملائیه را گرفته بود و نام "سهباز قلندر" اشتها پاف، و هزاران مرید داشت (۴).

بقبره و خانقاه لعن شهباز قلندر در سیون سده مشهور و مرجع خلائق است، هزاران نفر از هند و افغانستان هر سال به مراسم آیند. این بطوطه مرقدش را در سده ۵۳۷ هجری گشتن از سیوستان دیده بود. نعمش سلطان فیروز شاه را که تاریخ ۲۷ محرم ۵۵۲ هجری بدتته وفات یافته بود، به سیوستان آورده، در حوالی خانقاه قلندر دفن کردند، که دو کتبه بران موجود است.

عمارت این خانقاه قرار کتیه موجوده بحکم همین سلطان فیروز شاه از طرف ملک زکن الدین احتیارالدین تاریخ ۷ رجب ۵۵۷ هجری بناشد، و بران نوشته اند:

بعهد دولت فیروز شه سلطان دین پرور
که حاکم درگهش ساربد شاهان جهان افسر

(۱) تاریخ الاولیاء ۲-۳۲۶ و برکات الاولیا (۱۱۵) و حیات

قلندری و لب تاریخ سده و غیره.

(۲) مآثرالکرام ۲۸۵.

(۳) تذکره مشایخ سنده

(۴) تذکره الفقراء ۲۱ برکات الاولیاء ۱۴ و غیره.

عمارت شد مقام شیخ عثمان مرندی، کو
 ولی الله باز اسفید، میر معر بود و بر
 بروز هفتم از ماه رجب مبنی شد این رومه
 بسال هفصد و پنجاه و همت از هجرت مهتر...
 (برای شرح احوال و کتبیهای مزارسهباز قلندر، رک: تعلیقات مقالات الشعراء
 از قلم حناپ سید حسام الدین راسدی که این مضمون تلخیص آنست).

میان قبول محمد

ارخانان معروف روحانی مخدوم عبدالوهاب (حدود ۱۰۹۰ هـ) است، که از احلاف مخدوم ابوالفتح بود و سلسله^{*} نسب میان عبدالوهاب به (۱۳) نسل به حضرت عمر فاروق رص میرسد این شیخ در درازا (خیرپور) خانگاه داشته و احلافش تا کنون موجود اند. ازین حاندان ارباب علم و ذوق و صوف برآمده و مورد عقیدت و ارادت مردم بودند. چنانچه میان محمد حافظ مشهور به صاحب^{*} (۱۱۰۱-۱۱۹۹ هـ) ار شعرای سندهی بود (۱)، و برادر راده اش میان عبدالوهاب مشهور به سچل سرمست بن میان صلاح الدین که در سنه ۱۱۵۲ هـ تولد یافته و در ۱۲۴۲ هـ ار حهان رفته، یکی ار شعرای بزرگ فارسی و سندهی است، که در کلاش رنگر تصوف و یکتا پرستی بحوی آشکار است، و در فارسی تخلص او "آسکار" بود، دیوان آشکار (فارسی) رار نامه و رهبر نامه و قتل نامه و گدار نامه و بار نامه ار آثار اوست (۲).

میان قبول محمد که درین کتاب ذکر نده در حدود (۱۲۴۰ هـ) سجاده نشین این خاندان مشهور بوده و شاه شجاع الملک زیارتی رسیده بود (۳) قراریکه بر حاشیه نسخه الف خطی کتاب حاضر بخط بعد ترار کتابت اصل، نوشته شده، وفات میان قبول محمد ۱۲۴۵ هـ است (۴).

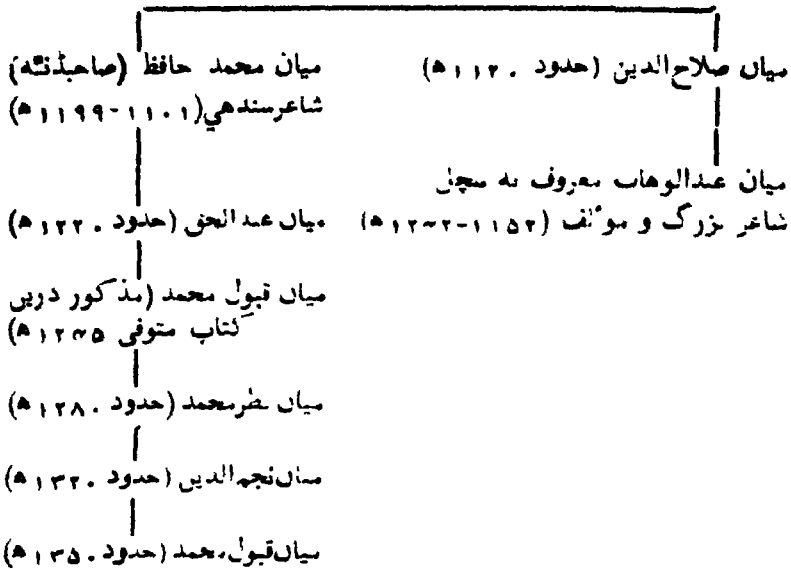
(۱) سندهی ادب طبع کراچی ۶۱ و قدیم سنده ۳۵۶.

(۲) سندهی ادب ۷۳.

(۳) کتاب حاضر و واقعات.

(۴) نسخه^{*} خطی الف کتاب حاضر ص ۱۴۳.

میرزا قلیچ بیگ شجرهٔ این خاندان را چنین داده است: (۱)
محدوم عبدالوهاب (حدود ۱۱۰۹ هـ)



*

*

*

(۱) قدیم سنده ص ۵۶. اما تخمین سنوات از طرف نویسنده است.

تلنگه

(مربوط ص ۱۷۰ کتاب حاضر)

در اثبات طبع این کتاب حاتم محمد حبیب الله رشدي کارمند سندی ادبی بود، راجع به سه کلمه ذیل معلومات مقتضی دادند، که اینک با تشکر آنرا می آورم :

تلنگه بمعنی ساکن سر زمین تلنگانه هد جنوبی است، و اکنون آنرا آندرها گویند، و قبل از آبادی هد تلنگانه جرو ریاس حیدرآباد دکن بود، و حصه کوچکی از آن به مدراس تعلق داشت.

باصطلاح زبان اردوی قدیم "تلنگه" همان سپاهیان سیاه چرده سر زمین تلنگانه را می گفتند، که مانند افواج سفید نام انگلیسی بریه عسکری را دیده بودند چون لارد کلایو از طرف ایست اندیا کمپنی در مدراس دست از امور تحریک کشیده و به سیاست و حکمرانی پرداخت، برای برزید قوای خود، لشکری را از مردم تلنگانه آراست، و ایشان را مانند لشکر انگلیسی، لباس و اسلحه و ترس داد. این لشکر منظم انگلیسی که از مردم بو می تلنگانه تشکیل یافته بود، در هد شمالی بنام "تلنگه" مشهور شد، و چون مانند فوج انگلیسی بیه Band هم داشت، آنرا "باجه تلنگه" گفتند.

گنگا جمنی (ص ۳۶۸) کتاب حاضر

باصطلاح اردو گنگا حمنی ظردف و زیوری را گویند، که مرکب از دو فلز مختلف اللون باشد. مثلاً از تهره و طلا یا مس و روی ساخته باشند. در خانواده های بزرگان هند پاندهان گنگا جمنی، و زیوهای متنوع را از طلا و تهره می ساختند، و در دودمانهای متوسط چلم و ظروف خانگی

را از مسی و روی وغیرہ استعمال میکردند، کہ حصہٴ مسی آن سرخ و حصہٴ روئی آن مانند طلا زرد بنظر میرسید۔ و گاهی تو بہار را ہم چنین می ساختند، کہ بران نقوش روئی و مسی بودہ و با رنگ عمومی آن تفاوتی داشت، کہ ہمہ این گونه چیزها را نصف ”گنگا جمنی“ باد میکردند۔

کھار (ص ۳۲) کتاب حاضر

کھار یکی ارفقہائی پس ہدوان بود، کہ در شہرہا و قصبہا ہالکی و میانہ و دولی و بالکی و جوبان (انواع تخبِ روان) امراء را ہشانہ می بردند، و یا بطور گاری میکشیدند۔ در عصر معلوہ ”میانہ“ یکی از انواع اعزازات حکومتی بود، کہ سررگان اعطا می شد، و آنرا چہار تاشش نفر بدوش می برداشتند، کہ نحوہ ایشاں بیز ار طرف حکومت دادہ می شد، و این مردہ را ”نہار“ می گفتند، و (حوپان) کہ تا ہجاء سال قبل در بین ما رایج بود، و در ہند بامِ ڈولی تا کنون دیدہ می شود، نیز بوسیلہ کھاران حمل و نقل میشد۔ شاعر اردو سعادت یار حان رنگین گوید:

ذرا گھر کو ”رنگین“ کے تحقیق کرلو

یہاں سے ہے نئے ہیسے ڈولی کھارو؟

یعنی: ای کھاراں! ناری حانہ رنگین را تحقیق کند، کہ از ہنجا

تا آنجا چقدر مزد دولی ہس؟

غالب دہلوی مصرعی دارد: ”کندھا بھی کھاروں کو بدلنے نہیں دینے“

جوش ملیح آبادی گوید:

”رکھہ دے اس طوفان میں نموا لے ڈولی کھار“ یعنی ای کھارا

درین طوفان دولی را زیر درخت نیم سہ! (بیم نام یکدرخت ہومی است)۔

در متن کتاب نوائی معارک نیز مقصد از کھار ہماں کسانیاں اند،

کہ نختِ روان شاہ شجاع را بدوش می بردند۔

میرزا احمد خان

میرزا احمد خان یکی از رجال محاسنه و ادب بود، که در حدود ۱۲۳۵ هـ در شهر قندهار بدربار مرداران مدهاری عهده^۱ مختارناری (مستوفیت) داشت، حوال در سنه ۱۲۳۶ هـ بین سردار محمد عظیم خان بارکزائی و امیران منده مصالحه شد، و سردار با لشکر خود از شکارپور واپس بقندهار رفت، مؤلف این کتاب میرزا عطا محمد عطائی شکارپوری حسب خواهش ملا برمن خان حاکم سکاپور قندهار سفر کرد، و درانجا بدربار سردار شیردل خان را ملا موئن خان مد نور بجای میرزا احمد خان بعهده^۲ مختارکاری مقرر گردید.

اما میرزا عطا محمد احلاق حمیده^۳ میرزا احمد خان را درین کتاب چنین ستوده است: "عالیجاه شاه فرد دنوان مروت و اسامی، مطلق قصیده^۴ مرحمت و عنایت، پسندیده احلاق کریم الاشعار میرزا احمد خان، که سابق بعهده^۵ مختارکاری سردار موصوف (شیردل خان) ماسور بود، هرگاه عهده^۶ مختارکاری بواسطه^۷ نایب^۸ بمدوح تعلق بخاکسار گرفت، ازانجا که دنیای بیوفاء محل حسد و حای^۹ حقد میباشد، لیکن عالیجاه میرزا احمد خان از روی نیک دانی و نجات خود گاهی با خاکسار، طریقه^{۱۰} حسد را پیش نوزیده، بلکه طایر دل^{۱۱} خاکسار، فریفته^{۱۲} دانه و دام^{۱۳} مهربانی و شیرین زبانی خود نموده، تا مدت دو سال، در ایام عمل مختارکاری، به استمداد و مراعات و رضا جوئی خاکسار می پرداخت ... آفرین بر میرزای بمدوح و رحمت خدای بر او و پدر بزرگوار او باد!" (۱)

(۱) کتاب حاضر، فصل مصالحه^{۱۴} امیران با سردار محمد عظیم خان.

این میرزا احمد خان اگرچه اصلاً از کابل بود، ولی مدت‌ها در قندهار سکونت داشت، و یکی از درباریان معتبر سرداران قندهار بود، و در محاضر ادبی سردار مهر دل خان "مشرقی" نیز بهره‌ای داشت، تولدش در سنه ۱۱۹۵ هـ و وفاتش ۱۲۸۰ هـ وقوع یافته، وی دیوان اشعار دارد، و تخلص او "احمد" ست (۱).

احمد در سنه ۱۲۷۰ هـ نیز قندهار بود، و همگامیکه حلیم و انیس ادبی وی سردار مهر دل خان "مشرقی" و مت‌یامت، در تاریخ وفاتش رباعی گمت که بر لوح سرازش مر کرده اند:

"احمد" از هر کس تمحص مسمود سال فوت آن سه اقلیم خود
 هاتمی بهاد سر بر پاش گمت: "سر" او باد حیات الخلود
 ۱۲۷۱ هـ

این اشعار هم ازوست:

آنکه در قوس قزح شیوه ایما دارد
 میتواند که کند رنده جهان، جا دارد
 احمد! شاح تکبر بر نمکین ندهد
 طلب روی مه و مهر به زیبا دارد
 به تقلید حاجی در مرار شریف بلخ گفته:
 ای شد سوار بلخ و یا شحۃ النحف!
 در یگانه بی و بهان گشته در صدف
 این آستان پاک تو حای اجاب است
 هر کس کند دعا رسدش تیر بر هدف

- ۲۱ -

عبدالله خان اچکزئی

عبدالله خان ولد حاجي سر بلند خان قوم اچکزئي از سرداران بزرگ و مجاهد افغان است، که در جنگ اول افغان از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ ع با انگلیس متجاوز در کابل همواره قایم معاهدین بوده، و محرک اولین قیام ملی کابل در نوامبر ۱۸۴۱ ع شمرده می شود زیرا وی تمام سرداران کابل را در خانه خود اجتماع داده و نقشه این قیام ملی را ریخته بود، که در نتیجه آن قوای انگلیس افغانستان را بحلیه نردند. عبدالله خان اصلاً از قریه ایست نه عاصه (۵۰) میل در شمال عرب کویتة نداسه کوه کوزک افتاده، و این قریه و ستیش تاکنون بنام همین شخص معروف یاد می شود.

در عصر سلطنت سدورثی این دودمان شهرت و منزلت داشته و افراد آن در کابل و بشاور و غیه حکومت داشتند، و خود عبدالله خان هم بدربار سرداران قندهاری برادران وزیر فتح خان مقرب بود، چنانچه در سه ۱۲۳۸ ه که سرداران مذکور هرات را محاصره کرده بودند، همین عبدالله خان در حمله سران لشکر و مورد مشوره و اعتماد ایشان بود (۱). یکم خبر نگاران انگلیسی میسن که در سه ۱۸۲۷ ع از بلوچستان دیدن کرد، وی را حه نه عبدالله خان میوید:

”عبدالله خان سردار بزرگ قبیله اچکزئی است، که خیلی ثروتمند و بخشنده است، سرداران مدهار نیز سبب اقتدار و

(۱) کتاب حاضر، بیان فریب بازی محمد خان کوهی ... و

سراج وغیره.

بذل وي تحب الشعاع اویند، قوافل سوداگران بر قلعه او
 میگذرند و حراج راه می دارند، وي لشکري بیر دارد (۱)،
 چون سید احمد بریلوی برای امداد جهاد نا مکهای در سه
 ۱۸۲۹ع ارسد به افغانستان میرفت، سه روز مهمان عبدالله خان
 بود، و از همان اوقات نقشه جهاد را برتیب آوردند
 بعد ازین عبدالله خان نکدل آمده، و در تمام ایام جنگ اول رهبر و
 فایده معاهدین ملی بود، به کارنامههای او به تمصین درین کتاب آمده
 است، اما واقعه شهادت وی که در جنگ تپه بی بی مهری شمشد شد
 (۱۳ نومبر ۱۸۴۱ع - ۲۷ رمضان ۱۲۵۷هـ) چنین است که موهن لال
 حاموس لشکر انگلیس، به خان شیرین خان و نایب محمد شریف خان
 پول داده، و او را در میدان سنگ زحمی کردند، و درین جنگ بیر
 دوست خان برادر راده اش به شهید گشت (۲)

حمید ششمی درین باره چنین گوید:

ز جمع احکرائیان دلیر	همان خان عبدالله نره سر
روان بود از حمله لشکر به پیش	پیش پهلوانان همقوم حویش
نحستین در آمد به فوج فرنگ	جو بیلان سرسب پیوست جنگ
چو اندر صف رزم دشمن رسید	ز ابر میان بری روس کشید
چنان دشمنان را سر انداز شد	که از رشته زه گره نار آمد
اچکری خوانان پولاد پوش	به دنبال آن سرور تیز هوش

(۱) سیاحت نامه میسن (انگلیسی) میسن در جلد اول رویداد

سیاحت خود (ص ۳۴۲) خراج راه را که عبدالله خان از

قوافل میگیرفت پنج روپیه از هر خر متعلق به هندوو (۲)

روپیه از مسلمان می شمارد.

(۲) افغانستان در قرن ۱۹ ص ۱۰۲.

به تندی چو شیر ژیاں آمدند
 سپاهِ فرنگی شده مستِ حشک
 همان خانِ عبدالله رزم حوی
 دران تاختِ گواه^۱ ای ساکهای
 مهمانی حوایِ عفران دویبد
 ازان حمله بودد اندر شمار
 بفوجِ عدو در میان آمدند ...
 به شمشیر و تیر و سنان و تفنگ ...
 ر خون دلیران روان کرد جوی
 بخورد از قضا بر قضا داد حال
 طمیلش سه صد شیر مردِ سهد
 ریک خانه اش سی و یک نامدار (۱)
 الح ..

- ۲۲ -

وفات سردار محمد عظیم خان

سردار محمد عظیم خان بن سردار پاینده خان در سنه ۱۲۳۸ هجری قمری و هشت سالگی در شهر کابل در گذشت، و در جنب غربی مزار عاشقان و عارفان کابل مدفون گردید این بیت بر لوح مزارش منقور است که تاریخ وفات اوست:

چو پیرسد از سال فوتش مگو بعد برین ایزدش جا دهاد
۱۲۳۸ هجری قمری

هین مرگ سردار محمد عظیم خان در حواله کابل نه یک روپیه موجود بود، که بتصرف سردار حبیب الله خان فرزند سردار مذکور درآمد، ولی سردار دوست محمد خان که درین وقت حاکم کوهستان شمال کابل بود، عمری رفته بمدد سردار امیر محمد خان برادر سکه خود لشکر آراسته در سید آباد وردگ با سردار حبیب الله خان جنگ کرد، که دران شکست خورد، ولی بروی لشکر خود را باز آراسته و در قرغه غربی کابل با حبیب الله برادر زاده خود در آویخت و کابل را بدست آورد.

درینوقت سایر برادران دیگر برای بدست آوردن خرابه محمد عظیم خان از پشاور و هرات و قندهار روی آوردند، و بعد از حکمهای متعدده با سردار دوست محمد خان صلح کرده و در خانه نواب عبدالجبار خان فراهم آمده، و ترکه محمد عظیم را با اراضی مملکت بین خود و برادران گان خود تقسیم کردند (۱) و این وقایع تا اوایل سال ۱۲۳۹ هجری قمری داد.

-۲۳-

وفات سردار شیر دل خان

راجع به وفات سردار شیر دل خان درین کتاب جز اشاره ای موجود نیست، ولی فیض محمد هزاره در سراج التواریخ شرح این واقعه را چنین نوشته :

”حول درسمه ۱۲۰۱ هـ میران سده راسب خلاف تر افرستد،
ولشکر اسوهی فراهم آورده به سردار رحمدل خان حاکم آنجا
بشوریدند، سردار شیر دل خان حیر یافته، از قندهار با لشکر
بسیار روی ندان - یار بهاد، و سردار رحمدل خان از اردحام
سندیان هراساک گردیده نایب سلطان خان بن الهداد خان
انکی رئی (۱) (نار کزئی) را به نیاب حویش گماسته راه قندهار پیش
گرفت، و در منزل داکتر بشرف ملاقات برادر رسیده مورد عتاب گشت،
که چرا ولایت را گداسته اقامت و ثبات نورزدی ؟ ... از قصای الهی
درین منزل تب سیدی سردار سیر دل خان عارض گشته او را با
تن تب دار در قندهار مراجعت داده، روز جمعه ۲۵ محرم ۱۲۰۲ هـ
۳۱ سالگی وفات یافت، و در مرار حصرت حی صاحب شهر احمد شاهی
مدفون گردید“ (۲).

و فایع دیگر یکه بعد ازین در شکارپور روی داده، در فصل خاص
کتاب حاضر بعنوان (رفق رحمدل خان از سکارپور ...) منشرح است.

(۱) کذا در سراج التواریخ ۱-۱۰۸، ولی نوشته مؤلف این

کتاب اصح خواهد بود، که سردار رحمدل خان، عبدالمنصور
خان را به حکومت شکارپور گذاشته بود (رک : تعلیق ۱۵).

(۲) سراج ۱-۱۰۸.

- ۲۲ -

جنرل وینتورا Ventura

نام این شخص را مورخان شرقی با ملاحی مختلف نوشته و مسح کرده اند، وی اولین مرد اروپائی است که لشکر رنجیت سکه را در بحساب موصول جدید اروپائی ترتیب و تنظیم کرد. وینتورا اصلاً در ایتالیا زاده بود، و در لشکر پیاده ناپلیون رتبه کدمل داشت برخی او را سهواً یهودی نام روین ستورا Reuben - Ben - Toora پنداشته اند. وی اولاً ناپران آمد، و بعد ازان در ماه مارچ ۱۸۴۲ ع لاهور رسید، و قیادت یک غنڈ (بریگد) لشکر رنجیت با و سپرده شد (۱)، و در سنه ۱۸۴۳ ع در جنگ و سکس ابعانان دست داشت، که بمکافات آن از طرف رنجیت به اعطای تحواه کثیر و ریس نواخته شد، و همواره در لشکر کشی های رنجیت شرکت داشت، و در دفع شورش های سکه با افراد دودمان رنجیت کارهای نمایان خود، از سال ۱۸۳۱ تا ۱۸۴۳ ع بمقتل فرستاده شد، و بعد ازان قاضی و حکمران لاهور مقرر گشت، تا که در سنه ۱۸۴۳ ع متقاعد گردید، و بتاریخ ۳ اپریل ۱۸۵۸ ع نزدیک تاولوس Toulouse از جهان رفت. وی در عصر خود مرد محترم و دارای سیرت خوبی بود. (بیوگرافی هند ۴۶)

(۱) مستر میس در رویداد سفر خود (ص ۴۳۱ ج ۱) می نویسد که وینتورا قیادت چهار هزار لشکر منظم رنجیت را داشت که ارانجمله یک رجمنت گورکه و یک رجمنت پیاده خفیف بود.

- ۲۵ -

پیر صبغة الله و خاندانش

درین کتاب دکر چندین نفر این خاندان معروف آمده که مختصراً به شرح حال ایشان اشارت می‌رود: مورث اعلای این دودمان سادات سید محمد مکی است که از حجاز به بغداد و سده آمد و از اهل زهد و تقوی بود، و خاندان او در سده مرع خلاص گشت.

پیر محمد نقا ازین خاندان در قرن دوازدهم هجری حلی شهرت یافت، و از معاصران و همراهان سید فقیرالله حلال آبادی شکارپوری بود، تولدش ۱۱۳۵ غره شمعان است که به "پیر پنه" شهرت داشت، و در شیخ طیب سال ۱۱۹۸ از جهن رف و هجانا مدفون گشت.

بعد از وی سید محمد راشد فرزندش بر مسند هدایت خلق نشست، تولد وی ۱۱۷۰ است، که به "پیر روزی والا" شهرت یافت و تعداد مریدان او به لکها رسید، وی در غره شمعان سه ۱۲۳۳ از جهن رف مدفون "پیر کوٹ" است.

سید صبغة الله فرزند هدین سید محمد راشد است که خاندان "راشدی" نام و مسویند او را پگاژو (دستار سد) و تحر والا گوید، که مورث اهلائی خاندان "پیر پگاژو" و مؤسس تحریک "حاجبازان هر" است، وی هزاران نفر محابدين خانوار و فداکار داشت. و وقتی که سید احمد بریلوی شهید به سده آمد، تاریخ ۱۷ ذیقعد ۱۲۳۱ در پیر کوٹ مهمان سید صبغة الله شد، و درباره تحریک جهاد باهم مذاکره و مقاضیه کردند، و بعد از آن هم باهم مکاتبه داشتند (۱).

سید حمیدالدین راجع باین سید سندهی مینویسد :

”در تمام مملکت سنده همچو او شیخی و مرشدی در زعم مردمان ملک نیست، قریب سه لک مریدانش از قوم بلوچ هستند، و یکمال جاه و جلال و رجوعات خلایق، حدیث میگدراند در جود و کرم و اخلاص و مروت هم شهره آفاق... در حانه سید مذکور کتب خانه عجیب و غریب بنظر آید که هرگز در خانه سلاطین و امراء نبوده باشد، پانزده هزار جلد از کتب معتبره در آن موجود است. از انجمله صد دیوان فارسی بخط ولایت مطلا، و شعب و پنج جلد تفاسیر معتبره، و پنج جلد مکرر از شاه نامه فردوسی سه مع تصاویر و مطلا... (۱).

سید صغفه الله یک برادر بنام سید محمد یاسین داشت، که بعد از وفات پدر هجده (یعنی بیرق و پرچم) را گرفته بجای دیگر رفت، و اولادش به ”پیر جهنمو“ تا نون شهرت دارند، وی نیز کتب خانه بزرگی فراهم آورد، که تا نون شهرت دارد، و از اخلاص پیر رشیدالدین و مرشدالله و ضیاءالدین مشهور اند (۲).

پیر صغفه الله بحر والا بتاریخ ۵ رمضان ۱۲۴۶ هجری وفات یافت و در پیرکوٹ دفن شد. و فرزندش سید علی محمد اول بجای او نشست، وی مرد عالم و شاعر و طیب خوش ذوقی بود، برادر خود سید علی گوهر ”اصغر“ را بر مسند خویش سجاده نشین کرده و خودش بامور علمی و خدمت خلق مشغول گشت، و این همان سید است که درین کتاب ذکرش به تفصیل آمده، و خیلی شهرت داشت. چون در امور سیاسی مخالف میر آخرین تالپوری بود، و مؤلف کتاب غالباً از طرفداران میر مذکور بود، بنا بران ممکن است، با سید ”اصغر“ اختلاف داشب، که در ذکر و قایع، این اختلاف بی تاثیر نبوده باشد.

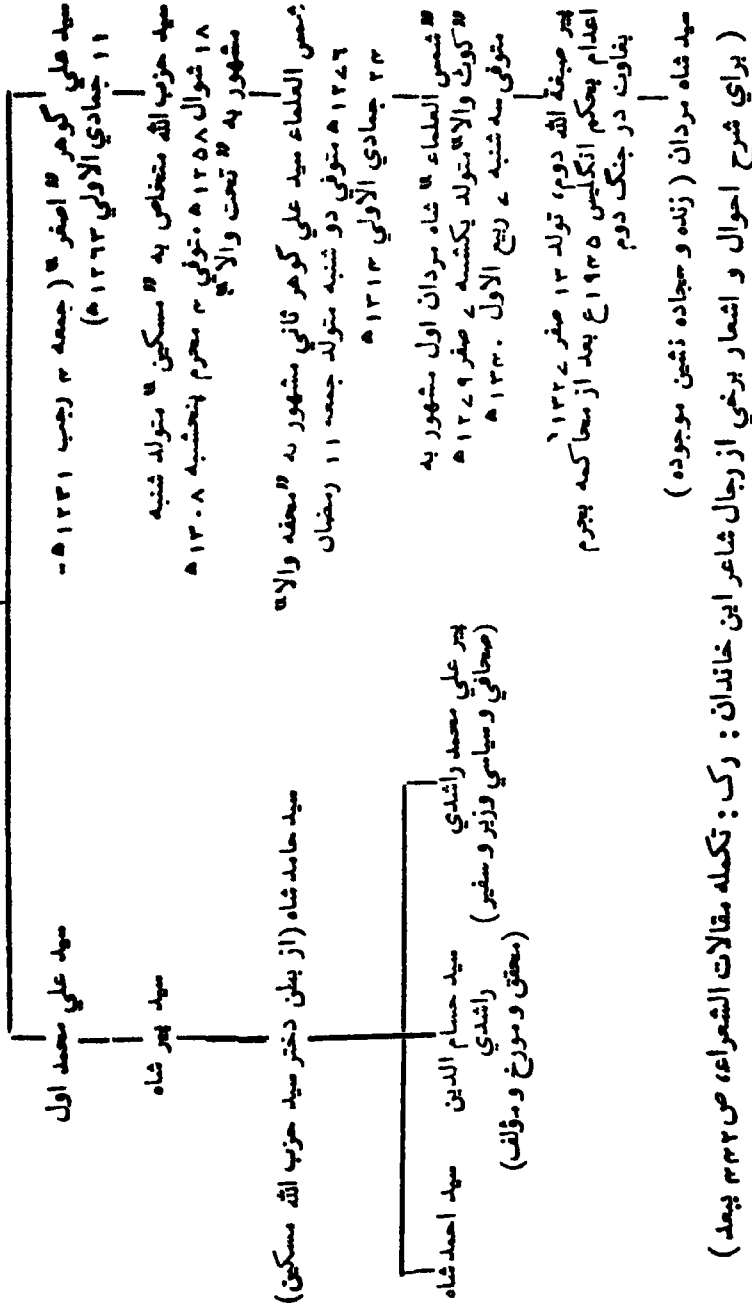
تولد علی گوهر جمعه ۴ ربیع ۱۲۳۱ هجری و وفاتش ۱۱ جمادی الاولی ۱۲۶۳ هجری و مشهور به ”بنگلی والا“ است. وی در سندهی شاعر بلند مرتبه و متخلص به ”اصغر“ است. اینک شجره این خاندان :

(۱) سید احمد شهید ۳۰۳ از مولانا مهر طبع لاهور ۱۹۵۲.

(۲) سید احمد شهید ص ۳۰۸.

سید صیغه الله 'تجر و الا' متوفی ۰ رمضان ۱۲۳۶ هـ "پیر پکاڑو"

تعلیقات



شهادت سید احمد بریلوی

سید احمد بن سید محمد عرفان از اخلاف سید قطب الدین محمد است که در حدود (۵۶۰۷) از عزنی به هندوستان رفته و شیخ الاسلام نهر بدایون بود، و قاضیان آن شهر از اخلاف وی اند (۱) و در سنه ۵۶۲۷ وفات یافت.

سید احمد مجاهد معروف و شهید به ۶ صفر ۱۲۰۱ = ۲۹ نومبر ۱۷۸۶ع در رای بریلی از مضامات اله آباد همد بنیاد آمد، و بعد از گذراندن نشیب و فراز زندگی و سفرهای زیاد در بلاد هند، بدعوت جهاد اسلامی پرداخت، و سریدان و همراهان زیادی بدست آورد، و پس از سفر حج در تمام هندستان بدعوت جهاد سفر نمود، از دهلی به سندھ و شکارپور آمد، (ذیقعد ۱۲۰۱هـ) و بتاریخ ۱۵ محرم ۱۲۰۲هـ از کویت گذشته بقندهار و اراکجا بغزنی و کابل رفت، و در تمام این بلاد بدعوت جهاد فی سبیل الله پرداخت، و در پشاور با سرداران بارکزی جنگها کرد، و بالاخر با دولت سکھ مقابل گشت. (نومبر ۱۸۲۶ع)

در حدود پشاور سالها به جمعیت مجاهدین پرداخت، و اساس حکومت اسلامی را نهاده، عشر و خراج میگرفت، و "امیرالمومنین" لقب یافت، و بعد از جنگهای متعدد به خلع همراه گدست، و درانجا نیز ولوله جهاد انداخت، تا که بالاخر در معرکه "بالا کوٹ" یا همراهان خود بدرجه شهادت رسید.

بالا کوٹ از مانسهره، ضلع هزاره بفاصله ۲۶ میل برکنار دریای

کاغان (کنار) در مدخل دره کاغان واقع است، شهر سنگه سر لشکر دولت سکه در اوایل شوال ۱۲۳۶ هـ تمام ضلع هزاره را از اثر مجاهدین تهی ساخته، و قوای ایشان را درین تنگه محاصره کرد، مجاهدین در رکاب سید احمد و سید اسماعیل به جهاد پرداختند، و (۱) بتاريخ ۲۴ ذیقعد ۱۲۳۶ (۱۰ مئی ۱۸۳۱ ع) روز جمعه یازده بجه صبح تماماً در معرکه بالا کوت از طرف لشکریان سکه شهید شدند.

شهادی این معرکه در حدود (۱۳۵) نفراند، که بعد از شهادت در بالا کوت دفن شدند، ولی در مرار خود سید احمد شهید اختلاف است، و بعضی گویند، سید موصوف غیبت کرده، و پا زنده از معرکه بر آمده بود.

اما اکنون در بالا کوت مرقد او را معمور داشته اند که بعضی سید دران مدفون خواهد بود، و سر او را که دریا برده و بقاصله ده میل در گڑھی حبیب الله از آب کشیده اند، درانجا مدفون است.

قبر موجوده بر کنار دریای کنار در بالا کوت متصل بهل کاغان و مسجد سید واقع است، که بعد از چندین سال در سده ۱۸۹۳ ع از طرف عجب خان زیده در یافت و تعمیر شده است (۲).

بر لوح مزار سید احمد شهید این کتیبه موجود است:

سید احمد بریلوی غازی	هست مدفون اندرین مرقد
مومن و متقی ولی الله	بند مجدد برائس سیزده صد
آمد از هند با گروه کثیر	بهر امداد مردم سرحد
جنگ با سکه نمود گشت شهید	باد راضی از و خدای احد

(۱) این تاریخ در کتاب مولانا مهر ۲۰ ذیقعد و ۶ مئی است،

ولی در کتیبه مرقدش ۲۴ ذیقعد است.

(۲) سید احمد شهید، ص ۴۴۰

بست و چارم بُد از مَدِ ذبقعد سالِ غم ور بدان در ابجد
کاف و حاء را کشیده «یوسف» گو رحمت رب بود باین مرقد

۵۱۲۳۶

این مزار مبارک را نویسنده سطور در گرمای ۱۹۵۵ ع زیارت کرده و کتیبه فوق را ازان یاد داشت گرفته ام، در نزدیکیهای همین مرقد فاصله پنج صد قدم مرقد سید اسماعیل شهید همکار مجاهد سیه احمد و عالم محقق عصر نیز موجود است، و سایر شهدای آن معرکه لیز بدین دره کاغان در دامنه کوهساران آسمان خراش آرمیده اند (رحمة الله علیهم اجمعین)

صدای تیغِ تو آمد به بزم زنده دلان
کدام سرکه درو ذوقِ این سرود لماند

— ۲۷ —

قاضی محمد حسن

رجوع کند به تعلیق نمبر (۱۳) خاندان قاضی خیلان پشاور.

— ۲۸ —

درگاه شاه خیرالدین

در سکهر کهنه زیارتگاه معروفی است، که گنبد آسمانی رنگ دارد، گزیتیر ضلع سکهر تالیف ج، و سمنه طبع بمبئی ۱۹۱۹ ع درین باره چنین می نویسد:

نزد قاضی سکهر کتاب خطی موجود است، و درین کتاب نوشته اند،

که شاه خیرالدین در سنه ۱۰۹۲ ع (۵۸۹۸) تولد یافته، و ایام جوانی خود را به آموختن علوم دینی در بغداد گذرانیده، و بعد ازان به سنده سفلی آمده در بلری سکونت کرد.

بعد از مدتی به سکهر منتقل گشته و تا زمان وفات خود درین شهر ساکن بود. که یک خاندان معروف روحانی از وی درینجا باقی ماند. در سنه ۱۰۶۰ ع (۵۱۱۴۴) یکی از اخلاقیین همین گنبد و بنا را بر مزارش تعمیر کرد، طوریکه در همین کتاب خطی نگاشته شده، این گنبد در داخل به کاشی های ملئون آراسته شده و از طرف بیرون سفید و سبز بود.

از را پورت مامورین آثار عتیقه طاهر است، که حصص بیرونی این گنبد را در ۴۰ سال اخیر با خشب - ای معمولی ترمیم کرده اند (۱). در کتاب قدیم سنده درین ناره چنین وارد است:

شاه خیرالله یا خیرالدین بن احمد شاه به پنج پشت نسبش به شیخ عبدالقادر جیلانی میرسد، در سنه ۵۹۱۱ در بغداد دنیا آمد و در مکه و مدینه به تحصیل علم پرداخت، و بعد ازان در سده به بلری و سکهر آمد، و به هدایت خلق مشغول گشت، و مریدان فراوان داشت، تاریخ ۲۷ رمضان ۵۱۰۳ = ۱۶۱۷ ع از جهان رف که تاریخ وفاتش (مرشد کابل طریقی احمدی) است. یکی از مجاوران درگاهش میان جمال الدین بن غلام محمد در ۵۱۱۴۴ بنای حاضر را بر مزارش ساخت، در (۱۹۲۱ ع) مجاور درگاه و سجاده نشین، سعید محمد است (۲).

اکنون باید هر دو قول مذکور را نظر انتقادی دید. مؤلف قدیم سنده مرحوم قلیچ بیگ حواله کتابی نداده، که شرح مذکور را از کجا

(۱) گزیتیر سکهر ص ۵۹.

(۲) قدیم سنده ۱۷۰.

گرفته است ؟ و قول گزیتیر فی الجملة مستند به یک کتاب خطی است که درانوقت موجود بود.

راجع بتاریخ تولد این شخص از هر دو قول فرق، یکی هم قابل قبول نخواهد بود. زیرا میدانیم که حضرت عبدالقادر جیلانی در سنه ۵۴۰ هـ تولد و در سنه ۵۶۱ هـ وفات یافته (۱) و اگر این شاه خیرالدین نواسه^۲ بهم او باشد پس مطابق قول مسلم مورخین، که سه پشت را یکقرن حساب میکنند، باید بین خیرالدین و عبدالقادر فاصله (۱۶۶) سال باشد، و تولد او از ۵۰۰ تا ۵۵۰ هـ تخمین شود، که درین صورت هر دو قول فوق نقض میشود، اگر برآستی این شخص از احفاد شیخ جیلانی باشد، پس ممکن است، در تعیین پنج پشت و تاریخ تولدش سهو روی داده اس، و این مسئله خواهان تحقیق مزید است.

- ۲۹ -

میر محراب خان بلوچ و دودمان خاندان قلات

(احمد زئی)

بروهی قبیله معروفی است از بلوچ، که میر حسن نام ولد میر گنهرام نواده^۳ پنجم میر قنبر در حدود (۵۰۰ هـ) بامداد قبیله^۴ دهواران (لوڈکی) آمده و بر شهر قلات حاکم شد، و در نسل او حکمرانی قلات و سوراب و وڈ و منگچر باقی ماند، تا که در عصر اورنگزیب (حدود ۱۱۰۰ هـ) میر احمد خان بن میر التاز خان، از همین سلسله قوت یافته و اراضی

(۱) خزینة الاصفیا ۱-۹۹ و تلخیص دائرة المعارف اسلامی ص ۵

باغبانه و خضدار (قزدار تاریخی) و کرخ و چکورا و مستنگ را نیز ضمیمه حکومت خویش ساخت، و در بین سلطنت دهلی^۱ اورنگزیب، و کلهوره^۲ سنده و شاه حسین هوتک افغان که تا شال کوپته حکم میراند، یک امارت کوچکی را تأسیس نمود، که مرکز آن قلات بود.

احمد خان که خانواده^۳ میران قلات بعد ازین بنام وی احمد ژئی نامیده شده، تا سی سال حکم راند، و چون در حدود ۱۱۲۸ هـ از جهان رفت، پسرش میر محراب خان بجایش نشست، در حدود ۱۱۳۰ هـ میان نورمحمد کلهوره و برادرش میان داود از سنده گریختند، شهزاده مغرالدین حکمران ملتان به محراب خان پیغامی فرستاد که ایشان را راه ندهند تا به خراسان گذرند. محراب خان مانع آمد و در حکمی که در دره^۴ موره^۵ کرخ و چکو بین ایشان واقع شد، محراب خان زخم مهلک برداشت و بعد از سه روز در گذشت (۱) چون پسرانش حورد بودند، برادر زاده اش میر سمندر خان بر مسند میری قلات نشست، و بعد از وی احمد خان بن محراب خان زمام حکمرانی بدست گرفت، و این سلسله^۶ امرای برومی احمد ژئی بلوچ تا این اواخر در قلات باقی ماند، که نامورترین امرای این خاندان همان میر نصیر خان معاصر احمد شاه ابدالی است، که ذکرش به تفصیل در تعلیق (۳) آمده است.

چون درین کتاب ذکر اسمای امرای این خاندان معروف بلوچ، بارها آمده بنا بران شجره نسب ایشان را ذیلاً می آوریم:

(۱) تاریخ بلوچستان از هوتورام ۲۶۹ و تاریخ اخوند محمد صدیقی،

تاریخ سنده از مهر ۱-۳۶۰.



و در این کتاب که در دسترس است و در دسترس است

عاشق از خان

عاشق از خان

ماخذ: تاریخ بلوچستان
عصبات لشکر انگلیس در سند و:

کیول

مستر کمپبل Campbell که در تاریخ افغانستان به کیول مشهور است یکفر صاحب منصب انگلیسی بود، که حی، ٹی ویس G.T Vigne در روز نامه 'غزنی' و کابل طبع ۱۸۴۰ ع لندن راجع نا و معلومات خوبی میدهد: وی گوید که من در کابل سال ۱۸۴۰ ع همین شخص را دیدم و داستان خود را من چنین گفت:

"در اواخر سنه ۱۸۳۳ ع نا شاه شجاع الملک از لودیانه حرکت کردم، و نایک دسته لشکر و یک توپ به ملای کولیر آمدم. بعد ازان افسر هفت صد نفر و دو توپ بودم، که از راهی تناسی به مبلغ یکپنجاه روپیه حریله بودیم. چون سنده و اصل شدیم، و کیل امیران حیدرآباد کاظم شاه تا کمپور شش میل فرا آمد، و پنجاه هزار روپیه و شش اسپ و چند شمشیر و دو خیمه را به حضور شاه ارمغان داشت.

پس ازان به شکارپور آمدم و ده ماه در آنجا ماندیم، و در ماه دهم رنجیت سنگه نیز یک لک روپیه امداد به شاه فرستاد، ولی نا امیران حیدرآباد در دوازده میلی شکارپور بیکار افتاد، و دران میر کاظم شاه و دیگر سرداران سنده کشته شدند، و چهار توپ بدست شاه شجاع افتاد.

بعد ازین شاه شجاع با امیران سنده صلح کرد و پس از اخذ امداد خان قلات بقندهار رفت، و بعد از محاصره دو ماه امیر دوسب محمد خان با قوای کابل بمقابلش رسید، که ۲۰ هزار سوار و پنج هزار پیاده و ۱۸ توپ بود.

وزیر اول جنگ محمد اکبر خان ولد امیر دوست محمد خان با ۱۲

هزار لشکر و چهار توپ پیش آمد، و شاه شجاع مستر کیول را با دو بتالیون لشکر و چهار توپ مقابل او فرستاد، چون یک توپ شاه شجاع درین جنگ کمید، شاه لشکر خود را از جنگ باز کشید، روز دیگر امیر دوست محمد خان با تمام قوای خود پیش آمد، و شاه سمندر خان و جهانداد خان را با ۱۲ هزار سوار در مقابل او فرستاد. و مستر کیول نیز با دو بتالیون به مدد او گماشته شد. شاه شجاع خودش بر فیل سوار بود و اوامر "چاو، چاو" را میداد، ولی چون دید که لشکرش شکست خورد، خود را پس کشید و از میدان گریخت (۱۲۴۹ هـ).

مستر کیول درین جنگ زخم برداشت، و (۸۹) نفر دسته لشکرش کشته شدند. یکی از سواران لشکر مهر دل خان که میر اکبر نامداشت او را شناخته و با خود برداشت و بهانه خود برد، و به اندمال جراحاتش پرداخت. چون شد بابت بهمنصور امیر دوست محمد خان و مهر دل خان و بواب حار خان و میرزا عبدالمسیح خان رسیده، و امیر دوست محمد خان او را در ملارست خود گرفته، و سواری فیل بکابل فرستاد، و نامسری توپخانه کابل معاش چهار صد روپیه ماهوار گماشت (۱).

این بود داستان اوایل حال کیول در افغانستان از قول خودش. که فیض محمد هم در همین موقع با سارت او بدست محمد افضل خان

(۱) روزنامه سفر عزنی و کابل در افغانستان ۳۸۸ پیوسته،

آنکنسن هم در رویداد لشکر کشی بر افغانستان ص ۵۴

داستان دلاوری کیول را در جنگ قندهار و زخمی شدن و

گرفتاری او بدست امیر دوست محمد خان مینویسد، و او

را از نسل انگلیسی هندی میداند و موهن لال نیز همین

وقایع را مختصراً می نویسد (حیات امیر ۱-۱۶۲).

بن دوست محمد خان اشاره میکند (۱).

این شخص بعد ازین مسلمان شده و در کابل شهرت یافته و حتی مردم آنوقت مسلمانی او را یکی از کارهای نمایان امیر دوست محمد خان می شمر دند، حمید کشمیری از رمان انگلیسیان گوید:

ر ما خلق دیدند باری بسی نخوردیم نازی ر دستِ کسی
بخرمیرِ ذابل که در رورِ جنگ سبقِ سُرد بر فیسوفِ فرنگ
سپه کشت و رر سُرد و لیلان کرد فرنگی در آفاقِ ندنام کرد
نه نیرنگ و افسون نبود آنچه بود تاراجِ "کیول" مسمان نمود
اگر حواری شد بده در حرفِ عام اهانت برید است نه بر علام (۲)

نامِ اسلامی کیول بعد از قبول اسلام (شیر محمد خان) بوده، و در لشکر امیر دوست محمد خان تنظیمات و اصلاحاتِ حدید را بر اصول اروپائی داخل ساخت، و نزد امیر نظرِ اعصار دیده میشد.

وی مردی بود دارایِ وضعِ سهه ناک: چنانچه در سه ۱۸۳۹ ع چون لشکر انگلیس بر کابل از راه غرنی حمله کرد، این مرد در لشکر امیر دوست محمد خان افسری داشت و امیر او را امر داد که با لشکر خود بمقابل حمله آوران براید. ولی کیول نامیر گفت: "من چون نمک حواری شاه شجاع الملک بودم، نمیتوانم اکنون بر حلاش بجگم، و با او بی احترامی کنم" (۳).

چون در همین سال امیر دوست محمد خان از کابل بطرف بخارا گریخت، و شاه شجاع در کابل بر تختِ سلطنت نشاند، کیمل در خدمتِ او بود، و یک رجمنب خصوصی گارد شاهی را قیادت میکرد،

(۱) سراج ۱-۱۲۳

(۲) اکبر نامه ۷۰

(۳) رویداد لشکر کشی بر افغانستان از آتکینسن ص ۲۹۰ طبع لندن.

چنانچه در شورش ملي ۲ نومبر ۱۸۴۱ع که غازيان افغاني خانه سر الکسندر برنس را محاصره کردند، همين رحمت خاص شاهي به مدد وي فرستاده شد، ولي تمام رحمت از طرف غازيان تلف و سپاهيان آن بتيغ پارچه پارچه گشتند، و اسلحه ايشان به غنيمت گرفته شد (۱).

کيمبل ازين ملحه کبري نيز زنده بر آمد، و چون مسلمان شده بود از تيغ غازيان نجات يافت و در کابل بود، تا که بعد از باز گشت امير دوست محمد خان و جلوس ثابوي او بر تخت سلطنت، کيمبل بار رحمت پو در آمده است.

چنين نظر مي آيد که شير محمد خان کيول از کابل به صفحات شمالي افغانستان رفته و مدت ها امير نظامي لشکر امير در ولايت بلخ بوده و ما شهزاده محمد افضل خان حکمران آندبار خدمت مي نمود، چنانچه امير عبدالرحمن خان مي نويسد:

«در سن نه سالگي بودم در سه ۱۲۶۸ هـ. سرکرده لشکر پدر من شير محمد خان از حانزاده بچگان انگير که در وقت کفر نام او کيول بود، چونکه مسلمان شد نام او را شير محمد خان گذاشتند، و او سيار آدم نظام فهم و ذا کثر خوب بود و بسيار عالي همت بود ... جرنيل کل فوج بلخ که هانزده هزار فوج از رساله و پلشن و توپخانه بود ... جمله فوج ابوي مرحوم سي هزار و پيچصد بود، از جمله اين سي هزار و پيچصد هانزده هزار آن متعلق جرنيل شير محمد خان بود. شير محمد خان مرحوم يکروز ثابوي مرحوم من عرص کرده که من علم سپاهي گري را خوب ميدانم و علم حترامي را خوب ميدانم. اگر مهرباني کسيد، شهزاده (عبدالرحمن) را امر کنيد که تعليم

بدهم ... بعد ازان هر روز دو سه ساعت بجای جرنیل موصوف
میر قتم، تا دو سه سال بهمین طور میر قتم، و از علم جراحی
خوب بهره یاب شدم، و تفنگ سازی را هم یاد گرفتم ...^(۱)

اینست شهادت معاصر امیر عبدالرحمن دوباره شیر محمد که استاد
وی بود. اگر ما این وقت را بتصریح امیر عبدالرحمن ۱۲۶۸ هـ بداییم و
سه سال هم امیر از شیر محمد شاگردی کرده باشد، پس زمان حیات او را
یقین تا ۱۲۷۱ هـ تخمین میکنیم.

باز امیر موصوف مینویسد: که شیر محمد خان مدکور در تخته پل
ار دنیا رحلت کرد، و بعد از او ر حصور پدر به جرنیلی فوج مقرر شدم^(۲)
که ما اربن گفته امیر بار ناین نتیجه میرسیم، که شیر محمد مدکور
باید در حدود (۱۲۷۵ هـ) از جهان رفته باشد. زیرا درین سال امیر (۱۶)
ساله و پس بلوغ رسیده بود، و مطابق رواج آن عصر جوانان بالغ
شهبزادگان را به اداره امور می گماشتند.

این شخص از کارکنان مهمی استعمار بنظر می آید، که اولاً بهد
شاه شجاع و تنظیم قوای او گماشته شده بود، و تا هنگامیکه امیر
دوست محمد خان برخلاف استعمار می جنگید وی به نفع قوم خویش
کار می کرد، و حتی عناً با قوای انگلیس که همکاب شاه شجاع
بودند ننگید، و بعد اراں هم به تنظیم قوای امیر در صفحات شمالی
به مقابل خطر اب احتمالی روسیه تزاری مامور گشت، که این کار نیز
برای حفظ هند معد بود، و پرورش مردی مثل امیر عبدالرحمن خان از
کارهای نمایان اوست، که بعد ازان امارت با و سپرده شد.

(۱) پند نامه ص ۳۴ بعد

(۲) پند نامه ۶-۷

برفس Sir Alexander Burnes

(۱۸۰۵ - ۱۸۴۱)

ولد جیمس برنس به ۱۶ می ۱۸۰۵ ع در دودما نیکه با شاعر انگلیس Burns خویشی داشت بدینا آمد، در اکادمی مانتروس درس خواند و بسن ۱۶ سالگی در خدمات نظامی انگلیسی هند شرقی داخل گشت، و در ۱۸۲۳ به سورت هند آمد، و در ۱۸۲۵ به کچه تبدیل گشت در سنه ۱۸۳۰ ع با ارمغان یک عده اسبیل بدربار رجیت در لاهور فرستاده شد و در ۱۸۳۲ ع برای تحقیقات و مطالعات اراضی سندھ مقرر گشت و به سفارتش حکومت هند، سفر هند شمالی و افغانستان و بخارا و ایران برآمد، و از سال ۱۸۳۳ تا ۳۵ در انگلستان بود، و اشان جمعیت جغرافی شاهی را دریافت، و چون بهند بار آمد نامیران سند درباره سروي درباري سند در حیدرآباد بمذاکره پرداخت و درین باره موفقیت کامل بدست آورد.

برنس در ۱۸۳۶ ع ظاهراً سام رئیس وفد تجارتی و در باطن برای کشف دسایس روس، بدربار امیر دوست محمد خان مکابل فرستاده شد، و ی سفارش کرد، که باید اسیر مذکور را تقویه کنند، ولی این توصیه اش پذیرفته نشد. و خواستند که بوسیله زور باز شاه شجاع را بر تحت کابل نشانند. درینوقت برنس را به سندھ و بلوچستان برای گشایش راه عساکر انگلیسی فرستادند، و پس ازان بحیث نماینده سیاسی انگلیس در کابل پیش سفیر سر مکناتن مقرر گردید و بلقب نائت Knight تا دو سال بعهد لغتنت کلنل در کابل بود، تا که مردم پرو شوریدند، و بتاریخ ۲ نومبر ۱۸۴۱ در کابل کشته شد.

گویند برنس که بهیئت زیر دست مکناتی کار میکرد، در سنه ۱۸۳۹ برخی از حقایق را بحکومت خود نوشته و توضیح داده بود، که مردم افغانستان چگونه مخالف استیلای لشکری انگلیس و خود وی اند، ولی در انوقت این پیغامهای او را تغییر داده بودند، چون در سنه ۱۸۶۱ ع این حقایق کشف گردید، در انگلستان آنرا پیش پارلیمان بردند، تا دران تحقیق بشود. ولی حکومت لارده پالمرسون با این مقصد مخالفت کرد و گفت: مدت مدیدی ازان گذشته و تحقیق آن سودی ندارد.

(سوگرانی همد ۶۳)

برنس در افغانستان و ایران دارای مطالعات وسیعی بود، و چندین کتاب درباره سیاحت و معلومات خود درین کشورها نوشته و ازان پدید می آید، که مشارالیه مرد بصیر و عالم و سیاستمداری بود.

از تالیف او ست:

(۱) سفرنامه بخارا.

(۲) یادداشتهای کیابل، طبع لندن ۱۸۳۲ در ۳۹۸ صفحه با نقشها

و تصاویر که دران شرح سفر و کارنامههای همد خود را از ۱۸۳۶ تا ۳۸ نوشته است. و درباره افغانستان همانوقت معلومات دلچسپی دارد.

- ۳۲ -

رابرت لیچ Robert Leech

این صاحب منصب انگلیسی، یکی از فعالترین کارکنان استعمار است که در سنده و افغانستان و کشاف را هیای دریای سده و درهای بن وادی دریای سده و افغانستان در حدود ۱۸۳۰ ع کارنامه‌های مهمی را انجام داده است.

وی در وفد تجارتی (اما در حقیقت سیاسی) ۱۸۳۶ تا ۱۸۳۸ ع که از طرف ایست اندیا کمپنی افغانستان فرستاده شده بود، با الکسندر برنس و لارد و وڈ همراهی کرد، و طوریکه برنس در یاد داشته‌های کامل (طبع لندن ۱۸۴۲ ع) می‌نویسد (ص ۱۰۱) لغت لیچ قلات اراضی راست دریای سده و درهای آرا سیاحت کرده و معلومات کافی بدست آورده بود. از نصربغ عطا محمد برمی‌آید، که لیچ بعد از ختم مذاکرات هتیب مذکور با امیر دوس محمد خان، بقندهار آمده و با برادران امیر در قندهار مذاکرات داشته، و برخی از سران قندهاری را اغوا کرده است، و بعد از آن نقلات آمده و همین آثارها را بدرار محراب خان انعام داده است.

رابرت لیچ در ایام سکونت خود نقلات کتابی را بنام "تاریخ قلات" نیز نوشته و طبع شده است (۱).

— ۳۳ —

پوتنجر

نام دو نفر در تاریخ سده و افغان گذشته اند، و هر دو برای بسط استعمار انگلیس در حدود ۱۸۳۹ کارهای نمایانی کرده اند.

۱- ایلدرد پوتنجر Eldered Pottinger (۱۸۱۱-۱۸۳۳ع)
میجر ایلدرد پوتنجر والد توماس پوتنجر تاریخ ۱۲- اگست ۱۸۱۱ع دنیا آمد و در ادیسکمب درس خواند، و در لشکر توپخانه بمبی به هند رفت. در سنه ۱۸۴۷ بحیث معاون عم خود سرهبری پوتنجر که ناظر عمومی سیاسی سند بود مقرر گشت، و در سنه ۱۸۳۷ برای کشف اوضاع ممالک آسیای میانه فرستاده شد، و نکابل در لباس یک سوداگر اسپان آمد، و بعد ازان عباي روحاي و ملائي پوشیده و در سنه ۱۸۳۷ بهرات رسید. در بنوب لشکر قاجاریه ایران از ۲۳ نومبر ۱۸۳۷ تا ۹ سپتمبر ۱۸۳۸ شهر هرات را محاصره نمودند، در تمام این مدب پوتنجر محاصرین داخلی شهر را امداد کرد، و کارهای نمایانی را در دفاع هرات نمود، تا که بعداً از طرف حکومت هند بحیث C. B. نماینده سیاسی در هرات مقرر گردید.

در سنه ۱۸۳۱ که جنگ اول افغان در اشتعال بود، پوتنجر در کوهستان شمال کابل فعالیتها داشت، و هنگام شورش مردم به چاریکار و کابل گریح و نجات یافت. چون سران لشکری انگلیس برخلاف مصلحت پوتنجر، به ملیون افغانی سر تسلیم فرو آوردند، پوتنجر در جمله همان سه نفر بود که نزد وزیر محمد اکبر خان بطور یرغمل بودند، و ی نه ماه را در امارت بسر برد تا که در ستمبر ۱۸۳۲ بوسیله

جنرل پالک نجات یافت.

پوتنجر در سنه ۱۸۴۲-۴۴ به محاکمه و هیئت تحقیق سپرده شد، زیرا وی در افغانستان ۱۹ لک روپیه را برای امضای یک معاهده صرف کرده بود. اما درین محاکمه نکلی بری الدمه برامه و بعد ازان چون برای دیدار عم خود به چین رفت، بدرض تب در هانکائنگ بتاریخ ۱۵ نومبر ۱۸۴۳ در گذشت (بیوگرافی هند ۳۴۱).

۲- سر هنری پوتنجر Sir Henry Pottinger (۱۸۵۶-۱۷۸۹) فرزند ایلدر کروین پوتنجر که تولدش ۳- اکتوبر ۱۷۸۹ بود و در مقامات درس خواند و در خدمات بحریه بهمد آمد، و در سنه ۱۸۰۶ در لشکر بمبئی شامل گشت.

در سنه ۱۸۰۸ در هیئتی به سد مرستاده شد، و در ۱۸۱۰ به تغییر لباس سفری را در قلات و نوسکی تا شیراز و اصفهان نموده از راه بغداد و بصره به بمبئی آمد. بعد ازان در کچه و پونا بحیث لغت کلنل بود، تا که در سنه ۱۸۲۹ باز بسد مرستاده شد و در سه ۱۸۳۱ در همالجا نماینده سیاسی مقرر گشت چون در جنگ اول افغان خدمات نمایی نمود، بتاریخ ۲۷- اپریل ۱۸۴۰ رتبه با رویت یافت، و بعد ازان به حیث میجر جنرل ترقی کرد.

در سال ۱۸۴۱ پوتنجر را ار هند به چین بحیث سفیر مرستادند، و معاهده صلح نانکنگ را امضا کرد، در ۱۸۴۲ گورنر جنرال هانکائنگ مقرر گشت، از سه ۱۸۴۳ تا ۴۴ عضو کونسل اعلا، و بعد ازان تا ۱۸۴۷ ع گورنر راس امید، و از ۱۸۴۸ تا ۵۴ گورنر مدراس بود، بتاریخ ۱۸ مارچ ۱۸۵۶ از جهان رفت، وی کتابی بنام سفر در بلوچستان و سند، نوشته بود. (بیوگرافی هند ۳۴۱).

-۳۴-

لارد آکلیند (۱۷۸۴-۱۸۴۹ع)

گورنر حنرال هند اول جارج ایدن آکلیند پسر دوم لارد آکلیند اول بود، که ۲۵ آگست ۱۷۸۴ع بدیا آمد و در کرسٹ چرچ آکسفورد درس خوانده و در ۱۸۰۹ع در جمعیت و کلاسی عدلیه شامل گشت، و بهیث رئیس هیئ مدیره معادن کار کرد، تا در ۱۸۳۴ع لارد بحریه و بتاریخ ۴ اپریل ۱۸۳۶ع گورنر حنرال هندوستان گشت. وی در سنه ۱۸۳۶-۱۸۳۷ع برنس را در رانس هیتی نکابل فرستاد، تا مسایل آمدن سفیر روس ویکویچ Vitkievitch را که در سنه ۱۸۳۷ع بدربار امیر دوست محمد خان بکابل آمده بود تحقیق نماید. بعد ازان آکلیند فشار حکومت انگلیس عزم کرد، تا امیر دوست محمد خان را از تخت کابل محروم سازد، و بجایش شاه شجاع را بشاند، و باین مقصد بتاریخ ۱ اکتوبر ۱۸۳۸ع بر افغانستان اعلان لشکرکشی داد، تا که در آگست ۱۸۳۹ع امیر مذکور گریعب و شاه شجاع باز بر سریر کابل نشست، و تا ۱۸۴۱ع به حمایت آکلیند حکمرانی کرد. ولی شاه و انگلیس به نظر مردم افغانستان مغرور بودند، و شورش شای ملی آغاز گردید، و افغانان در قیام ملی ۲ نومبر ۱۸۴۱ع برنس را کشتند، و هم سفیر و سرکرده قوای انگلیس مکناتن را بتاریخ ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ع از دم شمشیر گذرانیدند، بدینصورت اکثر لشکریان انگلیس در کابل تبه و با وضع فجیع بطرف خیبر پس نشستند.

چون کابل را گرفتند، لارد آکلیند بصله این خدمت در ۱۸۳۹ع بلقب ارل Earl نواخته شد، ولی نه ۱۲ مارچ ۱۸۴۲ع از هند بر آمد،

اکثر ایام حکمرانی وی در هند به مسایل جنگ افغان گذشت وی بتاريخ
۱ جنوري ۱۸۳۹ ع از دنیا رفت (بیوگرافی هـ ۲۰).

جنرال فین (۱۷۷۸-۱۸۳۰ ع)

جنرال سر هنري فین Henry Fane پسر هنري فین به ۲۶ نومبر
۱۷۷۸ ع بدنیا آمد، و نا ۱۷۹۲ ع تآموزش گدرايد، در ۱۷۹۷ ع برتبه
لغتنب کلنلی یا ور حضور جارج سوم پادشاه انگلستان بود، و بعد ازان
بحیث قوماندان نظام سوار مراتب متعددی را پیمود و در لشکر کشی ها
شرک کرد، تا که لیفتنت جنرال شد، و در ۱۸۲۵ ع ماستر جنرال جبه
خانه بود، تا که در سه ۱۸۳۷ ع برتبه حرالی رسید، و از ۱۸۳۵ تا
۱۸۳۹ ع که سپه سالار قوای هند (کماندر ان چیف) بود. هالیسی
حنگ و فشار آکلیند را در حرب اول افغان مورد اعتراض قرار داد، حتی
که از وطیعه خود استعفا بر درد، ولی قبول شد. چون وضع صحی
اواخرتر گشت در ۱۸۳۹ ع نار استعفا داد، و بتاريخ ۲۳ مارچ
۱۸۴۰ ع مرد.

جان کین (۱۷۸۱-۱۸۳۳ ع)

نارون جان کین John Keane پسر دوم سر جان کین تولدش
۶ فروري ۱۷۸۱ ع اسب، در سنه ۱۷۹۹ ع از رجست چهل و چهارم
برتبه یابري لارد کیون در مصر رسید، و در فتح ۱۸۰۹ ع ما رتینق
رحمت ۱۳ را قیادت میکرد، و بعد ازان تا ۱۸۱۳ ع در هند خدمت نمود،
و در ۱۸۱۴ ع ميجر جنرال گشت، و از ۲ جولائي ۱۸۳۳ ع تا ۱۳ فروري
۱۸۳۰ ع سپه سالار (کماندر ان چیف) لشکر بود، و در سنه ۱۸۳۸ ع
زمان لشکر بمبئی را در قشون اندوس بحر قادت جنرال فین در دست داشت،
و بعد از آنکه به سند رسید، سپه سالاري هر دو قشون بنگال و بمبئی که
برافغانستان حمله می بردند به کین سپرده شد، و کوته و قندهار را ابدست

آورده و بتاريخ ۲۳ جولائي ۱۸۳۹ع غزني را گرفت، و بتاريخ ۷ اگست ۱۸۳۹ع بر کابل نصرف کرد، ناکه در اکتوبر ۱۸۳۹ع قشون اندوس منحل گردید، و جنرال کین از راه لا وربه انگلستان برگشت و بصله این خدمات در دسمبر ۱۸۳۹ع "نارون غزني" نامیده شد. موت او در ۲۶ اگست ۱۸۴۴ع است.

(بيوگرافي همد ۲۳۱)

- ۳۵ -

مکناتن (۱۸۳۱-۱۷۹۳)

سر ولیم مکناتن Sir William Hay Macnaghten پسر دوم سر فرانسیس ور کمین مکناتن (قاضی محکمه عالی مدراس و کنکته) بود، که تولدش در ماه اگست ۱۷۹۳ واقع گشت، و در چارتر هوس درس خواند، در سنه ۱۸۰۹ در لشکریان انگلیس بمدراس رفت، و در محافظین خاص گورنر بود، که در زبان شناسی جویزی را گرفت، و مدتها در حیدرآباد و میسور ماند، و بسال ۱۸۱۳ در خدمات ملکی بنگال نیز داخل گشت، چون در زبان سناسی استعداد خاص داشت، در مورت ولیم کالج بحیث مدیر و صدر دیوان عدالت از ۱۸۲۲ تا ۳۰ باقی ماند. و بر قوانین هندوستانی و اسلامی کتابی را نشر کرد، و راهبرنی را دران باره ترتیب نمود. از ۱۸۳۰ تا ۳۳ در هند علیا سفری را کرد و با لارڈ بستنک گورنر حرال در ملاقات رنجیت اشتراک نمود، و از ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۷ سکرتری دیوان خاص و سیاست بود، در ۱۸۳۷ با لارڈ آکلیند سفر ولایت شمال غربی همد آمد، و معاهدات رنجیت و شاه شجاع را در جون ۱۸۳۸ تریب داد، و مانفستوی آکلیند را در جون ۱۸۳۹ امضا کرد.

بعد ازین مکناتن بحیث سفیر دربار شاه شجاع و وزیرش مقرر گردیده، و در اردوی اندوس بقندهار و عزنی و کابل رم، و باوجودیکه در سیاست او بوخی مشکلات لشکری حایل بود، در اگست ۱۸۳۹ شاه شجاع را باز بر تخت کابل نشاند، و بمکافات این خدمات در جنوری ۱۸۴۰ بمقام با رونیت رسید.

مکنتان در افغانستان با شاه شجاع و قبایل افغانی در ترتیب مجدد حکومت بسا دشواریها را دید، تا که در ۳ نومبر ۱۸۴۰ ع امیر دوست محمد خان را مجبور به تسلیم کرده و بهند فرستاد، در ستمبر ۱۸۴۱ ع مکنتان بحیث گورنر بمبئی نامزد گردید، که درین اثنا جنبش ملیون افغانی آغاز شد، و برنس را به ۲ نومبر ۱۸۴۱ ع کشتند، و مقامات نظامی انگلیسی در فرو نشانیدن این قیام ملی ناکام شدند، و لشکر بکلی معطل ماند. درینوقت مکنتان در ۱۱ دسمبر شروط سران ملیون افغانی را پذیرفت، و با اکبر خان ولد امیر دوست محمد خان داخل مذاکره گردید، تا در یک ملاقات ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ ع بدست محمد اکبر خان موصوف کشته شد.

مکنتان دارای سجاایای استوار و استعداد کافی بود، و باوجود بکه سران لشکری همراه وی اختلافات فراوانی داشتند، ولی وی تمام امور را با کفایت اداره میکرد، و شهرت و وجاهت کافی یافته بود، چنانچه بعد از مرگش یادگاری نام وی در کلکته بنا کردند.

(بیوگرافی هندی ۲۶۷)

- ۳۶ -

ویلشائر (۱۷۸۹-۱۸۶۲ ع)

سر توماس ویلشائر Sir Thomas Willshire Baronet مرزدن
 کپتن جان ویلشائر، که در ۲۳ اگست ۱۷۸۹ ع تولد یافت، در کنگس
 لین و کسنگتون درس خواند. بعد ازاں در رحمت ۳۸ برطانوی در
 امریکای جنوبی و برنگال و بیدرلید و غیره خدمت کرد، در ۱۸۱۹ ع
 قوماندان قوای کفراریا بود، و در ۱۸۲۲ ع بهد مرستاده شد، تا که در
 ۱۸۲۳ ع کیتور را فتح کرد، و سال ۱۸۲۷ ع برتبه لفتنانت کلنل رسید،
 و در جنگهای افغان سال ۱۸۳۹ ع یک دویژن اردوی بمبئی را در فتح
 غزنی و کابل قیادت میکرد، و حین مار گشت اراغاء، بتاريخ ۱۳ نوامبر
 ۱۸۳۹ ع قلات بلوچستان را گرفت، و برتبه K.C.B رسید، و لقب
 "بارونیب قلات" یافت. در سنه ۱۸۳۸ ع بوماندان چتهم و از ۱۸۴۱ ع
 تا ۱۸۴۶ ع حنرال و (G.C.B) و در ۱۸۶۱ ع کلنل قشون ۵۱ بود،
 تا بتاريخ ۳۱ مئی ۱۸۶۲ ع در گذشت (بیوگرافی هدی ۴۵۴)

سر جیمز آترم (۱۸۰۳-۱۸۶۳ ع)

لفتنانت جنرال آترم Sir James Autram, Baronet بتاريخ
 ۲۹ جون ۱۸۰۳ ع بدنیا آمد و در مارشال کالج و ابردین درس خواند و
 بسن ۱۶ سالگی در اردوی هند شامل و در رحمت بمبئی در سنه ۱۸۲۰ ع
 اجونت بود، وی ورزش کار ماهری برآمد، و در سنوات ۱۸۲۵ ع تا
 ۱۸۳۴ ع (۱۹۱) عدد شیر را کشت، و بعد از گذراندن مراتب متعدد

لشکری و پولیسی و نمایندگی سیاسی ماهی کشته در سنه ۱۸۳۸ ع به کارسندان جنرال لارد کین پیوست، و در لشکر بمبئی بقندهار و غزنی و کابل رفت و در سنه ۱۸۳۹ ع امیر دوست محمد خان را تا هندوکش تمقیب کرد و بعد ازان در علمیات نظامی جنوب افغانستان سهم مهمی گرفت. تا که در سنه ۱۸۳۹ ع پولینکل ایجنت حیدرآباد سند گشت در ۱۸۴۱ ع به سند علیا فرستاده شد، و با اسرای سند مرانب دوستی را قایم ساخت.

وی با سران انگلیسی سر چارلس نیپر و لارد الن برو در الحاق سند مخالفت ها کرد، و بطرفداری امیران سد در هند و انگلستان کارها نمود، و مقر لشکری حیدرآباد را در ۱۵ فروری ۱۸۴۳ ع از حمله هشت هزار بلوچ بردانگی حفاظت کرد، تا که لفتننت کلنل و C.B گشت، و در سنه ۱۸۴۵ ع بحیث ناظم اعلائی سترا و بعد ازان در ۱۸۴۷ ع بهمان عهده در بروده مقرر گشت، چون به رشوه ستانی متهم بود، بنا بران حکومت بمبئی او را عزل کرد، اما لارد دلهوزی او را باز برقرار داشت، و در سنه ۱۸۵۴ ع او را ناظم اعلائی لکهنو گردانید. چون در ۱۸۵۶ ع ریاست اوده را به سفارش آترم الحاق کردند، وی اولین حاکم اعلائی آن مقرر گردید.

بعد ازیں آترم در جنگهای فارس ۱۸۵۶-۱۸۵۷ ع اشتراک کرده و بمکافات آن لقب G.C.B یافت. در حوادث قیام هند ستمبر ۱۸۵۷ ع در لکهنو کارنامههای عمده نظامی انجام داد، و حاکم اعلائی آنجا بود، و با ۱۲۰ هزار شورشیان مقابله کرده در مارچ ۱۸۵۸ ع باز لکهنو را بپست آورد.

وی از سنه ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۰ ع عضو نظامی کونسل اعلا بود تا که متقاعد گشت. در سنه ۱۸۶۱ ع لقب K.C.S.I و D.E.L. یافته، و بها از فتوحات شورش ملی هند با رویت شده بود. چون بتاريخ ۱۱ مارچ ۱۸۶۳ ع

از جهان رفت، او را احتراماً در کلیسای و بست منستر دفن کردند.
 آترم به سجایای استوار و پسندیده لشکری و مهارت تام در امور
 ملکی شهرت یافته بود، در سنه ۱۸۴۲ ع در یک نزم عمومی سر چارلس
 نیپر او را لقب Bayard of India داد، و وقتی که مُرد، بیاد او در
 کلکته و لندن یادگارها ساختند.

(اندین بیوگرافی ۳۲۵)

جنرال سیل (۱۷۸۲-۱۸۴۵ع)

سر رابرت هنری سیل Sir Robert Henry Sale فرزند کلنل سیل در ۱۹ ستمبر ۱۷۸۲ع تولد یافت و در ایلنگ درس خواند و به سلک لشکر درآمد در سنه ۱۷۹۵ع به مدراس رفت، و در جنگ میسور ۱۷۹۸-۱۷۹۹ع و در جنگهای تیپو سلطان (شهید) و بیچی راجا و تراونکور شرکت کرد، و بعد ازان در جنگهای ۱۸۰۹ع و ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۵ع دست داشت، در سنه ۱۸۱۳ع برتبه میجر رسید، و از ۱۸۲۳ تا ۱۸۲۶ع در معاذ های برما بود، و در لشکر کشی ۱۸۳۸ع بر افغانستان یک بریگد لشکر پیشقدم را قیادت کرده بر قندهار و گر شک و غزنی و کابل در ۱۸۳۹ع تاحب و برتبه میجر جنرال K.C.B. رسید.

وی در جنگهای جلال آباد و کوهستان نیز شامل بود، تا که بتاريخ ۲ نومبر ۱۸۴۰ع امیر دوست محمد خان را در جنگ پروان بشکست، چون قبایل افغانی برخلاف انگلیس قیام کردند، جنرال سیل از دره خورد کابل گذشته و بتاريخ ۱۲ نومبر ۱۸۴۱ع بجلال آباد رسید، و درانجا محصور ماند و به ۷ اپریل ۱۸۴۲ع قوای افغانی را پراکنده ساخت و برتبه G.C.B ارتقا جست، و با جنرال هالک واپس بکابل برگشت و اسرای انگلیسی را که بدست ملیون افغانی افتاده بودند نجات داده، و بعد از ۱۸ ستمبر ۱۸۴۲ع بهند بازگشت، و درانجا کوارتر ماستر جنرال Q.M.G بود، و در سنه ۱۸۴۴ع با سپه سالار کل هند در مودکی بود، و زخمی شدید برداشت، و بتاريخ ۲۱ دسمبر ۱۸۴۵ع در گذشت. (انلین بیوگرافی ۳۷۱)

این جنرال معروف در جنگ اول افغان خانم خود را هم همراه داشت که فلورنتیا Florentia نامداشت دختر جارج وینچ که از سنه ۱۷۹۰

۱۸۵۲ع زندگي کرد، و در ۱۸۰۹ با جنرال سیل از دواج نمود. این خانم در جمله اسرای جنگي انگلیسی بدستِ ملیون افغاني افتاد، و به ۱۷ ستمبر ۱۸۴۲ع نجات یافت. وي روز نامه "مشاهدات خود را" "تذکره مصایب در افغانستان" بسال ۱۸۴۳ع نشر داد، که ترجمه همین آن کتاب در سنه ۱۳۲۹ع ش بنام "شیخون افغان" به زبان فارسي در کابل طبع و نشر شده است.

لیدي سیل بعد از مرگ جنرال سیل در کوهستان هند علیا بسر برده و سالی ۵۰۰ هوند مستمري میگرفت، و در کیپ بتاریخ ۶ جولاني ۱۸۵۳ع در گذشت.

(انڈین یوگرافی)

— — —

- ۳۸ -

ماریوت (۱۸۷۹)

جنرال ولیم فرید ریچ ماریوت William Frederick marriot از انگلستانبعیث یکفر ضابطه‌بهند رفت، و درسنه ۱۸۳۸ حین لشکرکشی به سند و افغانستان آمد، و در حمله بر غزنی در ۱۸۳۹ سهم مهمی گرفت و بعد ازان در دسته انجیرهای اردوی بمبئی کار کرد، و بمراتب مختلفی رسید، گاهمی سکرتر و مدتی عضو تقنینیه بمبئی بود، بعد ازان در مصر مشاغل مهم انجیری داشت و لقب C. S. I. یافته به ۱۷ دسمبر ۱۸۷۹ در گذست.

(اندین بیوگرافی ۲۷۵)

- ۳۹ -

چارلس رابرت کریتن (۱۸۴۸-۱۷۸۹)

بریکدیر جنرال چارلس رابرت کریتن Charles Robert Curreton تولدش ۱۷۸۹ع است، بدو در ملیشیای شروپ شائر داخل گشت، و درسنه ۱۸۰۶ بلباس کشتی بان گریخته در رجمنت اژدها درآمد و در هند و دیگر بسا ممالک خدمتها نمود، در سنه ۱۸۲۲ بهند آمد، و با سر جان کین در جنگ اول افغان شرکت کرد، و درسنه ۱۸۳۹ در فتح غزنی و کابل دست داشت. بعد ازان بمراتب مهمی رسید و در ۱۸۴۶ ایجوونت جنرال قوای ملکه در هند بود. تا که در جنگ دوم سکه در رام نگر به ۲۲ نومبر ۱۸۴۸ کشته گردید.

(اندین بیوگرافی ۱۰۳)

- ۴۰ -

سر ویلویی کاتن (۱۸۸۳-۱۸۹۰)

سر ویلویی کاتن Sir Willoughby Cotton پسر ادمیرال راولیند کاتن در سنه ۱۸۸۳ بدنیا آمد، و بعد از اخذ تعلیم در رگی در ۱۸۹۸ در دسته محافظ شامل گشت و در بسا بلاد دیگر مشاغل لشکری را طی کرده در سنه ۱۸۲۱ بهد آمد و در جنگ اول برما ۱۸۲۵-۲۶ بحیث بریگدیر شرکت کرد، و در سنه ۱۸۳۰ برتبه میجر جنرالی K. C. H. رسید، از ۱۸۲۹ تا ۳۴ در جامیکا بود، بعد ازان در ۱۸۳۹ یک دویژن لشکر سگال را در اردوی اندوس قیادت میکرد، و در جنگهای غزنی و کابل موحود بود، و در ۱۸۴۰ برتبه لفتست جنرالی ارتقاء جست، و در ۱۸۴۱ سپه سالار قوای بمبئی گشت، و نه ۳ می ۱۸۶۰ مرد.
(اندىس بیوگرافی ۹۷)

- ۴۱ -

لارڈ (۱۸۰۸-۱۸۴۰ع)

پرسیول بارتن لارڈ Percival Barton Lord فرزند جان لارڈ در سنه ۱۸۰۸ بدنیا آمد و در دانشگاه دبلن فن طب را بدرجه M. D. تا سال ۱۸۳۲ ع بیایان رسانیده و بحیث معاون جراح بمبئی مقرر گشت. و بعد ازان در ۱۸۳۶ هنگامیکه وفد ارسالی شرکت هند شرقی پسر کردگی الکسندر برنس بکابل می آمد، دکتر لارڈ نیز باو پی بود، و در سنه ۱۸۳۷ تا قندوز افغانستان شمالی رفت، و بعد ازان بحیث پولتیکل ایجنت در سنه ۱۸۳۸ با مکناتن معروف کار میکرد، و در جنگهای خیبر ۱۸۳۹ نیز

شرکت داشت، چون امیر دوست محمد خان به شمال افغانستان گریخت، دکتر لارد باحوال گهریش مامور گشت. و زمستان را در بامیان بسر برد. هنگامیکه امیر دوست محمد خان در پروان با لشکر انگلیس در آویخت، درین جنگ بتاريخ ۲ نومبر ۱۸۴۰ دکتر لارد کشته شد.

(بیوگرافی هندی ۲۵۴)

دکتر لارد در فعالیت های برنس در افغانستان سهم سهمی داشت و برنس در کتاب یاد داشتهای کابل (طبع لندن ۱۸۴۲ع) کارنامهای او را فراوان یاد کرده است.

— ۴۲ —

سردار غلام حیدر خان

سردار غلام حیدر خان بن امیر دوست محمد خان در سنه ۱۲۳۵ هـ در باغ نمله شرقی کابل تولد یافته و علوم عربی و ادب را از ملا محمد اکرم با جوری و قاضی عبدالسلام لوگری فرا گرفت و به مرتبه "ولی عهد" پدر رسید، و در امور جهانشانی بعد از امیر دسب قوی داشت، و مدتها از طرف پدر نایب الحکومه جلال آباد و غزنی بود.

در سنه ۱۸۳۹ع چون لشکر اندوس از طرف دولت هند برطانوی بر افغانستان تاخت، غزنی را بعد از فتح قندهار و جلوس شاه شعاع محاصره کرد، درین وقت شهزاده غلام حیدر از غزنی دفاع میکرد، تا که بالاخر، صبح ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ع بالا حصار غزنی سقوط و شهزاده حیدر بدست فرنگ اسیر شد.

چون در همین سال چند ماه بعد امیر دوست محمد خان نیز خود را به لشکر فرنگ سپرد، و به کلکته و امباله با تمام متعلقان خود نفی

گردید، شهزاده غلام حیدر نیز در هوفای بمبئی اسیر ماند، که در غیاب ایشان مجاهدین ملی افغان دست به جهاد زده و وزیر اکبر خان برادر حیدر و دیگر سران غازیان افغانی، بعد از کشتن مکاتن سفیر و برنس سپهدار انگلیس و قتل خود، شاه شعاع، لشکریان فرنگ را مجبور به بازگشت هند نمودند.

درینوقت امیر دوست محمد خان و شهزاده غلام حیدر و دیگر اشخاص نفی شده واپس به کابل آمدند (۱۸۴۲ع) و دوره نفی و فراق وطن در هند سه سال طول کشید بعد ازین شهزاده غلام حیدر مدتی نایب الحکومه غزنی و حلال آباد بود، و در سه ۱۲۷۱ = ۱۸۵۵ع از طرف پدر به حمروود فرستاده شد، و با سرخان لارنس چیف کمشنر پنجاب ملاقات کرده و معاهده مؤبد و عدم مداخله و تأمین را در حمروود امضا نمود (۳۰ مارچ ۱۸۵۵ع) (۱).

شهزاده غلام حیدر ولیعهد پدر بود، که در غین ایام رشد بتاریخ جمعه ۲۱ ذیقعد ۱۲۷۳ بممر ۳۹ سالگی در کابل از جهان رفت، و در مزار عاشقان و عارفان جوب کابل دفن گردید (۲)

سردار غلام حیدر خان مرد با ذوق و علم دوس و شاعر فارسی بود، بقول مؤلف این کتاب، در غزنی کتانیهای نفیس را در خزینه خود فراهم آورده بود، که بعد از سقوط غزنی به یعمای مرنگ رفت، و مستریلو مورخ و عالم انگلیسی نیز ازین کتب دکری دارد، و گوید سردار غلام حیدر ولیعهد بمن هفت جلد کتب خطی تاریخی پشتو و فارسی را مرحمت کرده بود (۳).

(۱) افغانستان بعد از اسلام (خطی) حبیبی.

(۲) سراج ۲-۲۵۱

(۳) سیاحت نامه بیلو ۵ و نسب نامه افغانه از محمد

عبدالسلام خان طبع رامپور ۱۹۱۳

سردار در شعر فارسی طبع روان داشت، تخلص وي "حيدر" بود،
دېوان اشعارش ديده نشده، ولي غزليات متفرقه او را مردم افغانستان
دارند، که اينک يک غزل وي در پيروي خواجه حافظ:

درچشم هرهه با اين ناتوان کرد	لب لعل تلاني ميتوان کرد
محمدالله که در هايان پيري	مرا مهر رحت از سر حواں کرد
چو شمع آتش گروم اندر رنائش	حديث عشق را هرکس بيان کرد
چه قانون کرد اشب ساز مطرب	که ني در ناله شد، برطافغان کرد
سروشک من ميان مرد مان ريعت	مرا اين طفل رسواي جهان کرد
روان نند سروفت نا ر چشم	رچشم چشمه هاي خون روان کرد

کنم تصميم "حيدر" نظم "حافظ"

"حدا را نا که اين ناري توان کرد؟" (۱)

-۴۳-

لشکر اندس و فتح غزني

آنچه درین کتاب راجع به تشکیلات لشکر متجاوز انگلیس بر افغانستان نوشته شده، خیلی ناقص است، و غالباً مؤلف از کتاب تاریخ افغانستان سید فدا حسین جمعدار ترکسوار که با این لشکر همراه بود، اقتباس کرده است، چون در مآخذ انگلیسی که بقلم جنرالان لشکری اندس نوشته شده، شرح این به تفصیل آمده، ما بران مادرینجا کلیات مطالب را تلخیص می کنیم:

۱- دویژن بنگال فرقہ مشر) قاید عمومی: میجر جنرل (فرقه مشر)

سر ڈبلیو، کاتن Cotton .

بریکڈ (غنڈ) اول: بریکڈ پرسیل Sale

با دستہ ۱۳ و ۱۶ و ۴۸ پیادہ بنگال

بریکڈ دوم: بریکڈیر ناک Nott

با دستہ ۳۱ و ۴۲ و ۴۳ پیادہ بنگال

بریکڈ سوم: (غنڈ سوم) بریکڈیر

(غنڈ مشر) دینای Dennie با دستہ

۲ و ۲۷ پیادہ بنگال .

بریکڈ چهارم سوار: با فسری بریکڈیر

ٹھا کوئل Thackwell با دستہ

۱۶ نیزہ دار و ۲ و ۳ سوار خفیف .

۲- دویژن بمبئی: جملہ ۵۶۰۰ نفر

قاید عمومی: لفتننٹ جنرل (نایب سالار)

سر جان کین J. Keane

بريگډ اول : بريگډير ويلشائر Will Shire

با دسته ۲ ملکه و ۱۷ و ۱۹ پیاده بمبئي .

بريگډ دوم : بريگډير گورډن Gordon

با دسته ۱ و ۲ و ۵ پیاده بمبئي .

بريگډ سوم سوار : بريگډير سکاټ Scott

با دسته ۱۳ سوار خفيف و دسته اول

سوار پونا .

۳- لشکر ريزرو ميچر جنرال دنکن Duncan . . . حمله ۳۲۵۰ نفر

۴- لشکر ايلجاري شاه شعاع حمله ۶۰۰۰ نفر

۵- لشکر ريزرو بمبئي در سنده حمله ۳۰۰۰ نفر

جمع کل (از راه سند) ۲۸۳۵۰ نفر (۱)

۶- قواي شهزاده تيمور (از راه خيبر) ۳۸۰۰ نفر

۷- قواي ايلجاري سکه (از راه خيبر) ۶۰۰۰ " "

۸- قواي امدادي عقبی سکه در پشاور ۱۵۰۰۰ " (۲)

جمله لشکر سوق شده بر افغانستان ۵۳۱۵۰ نفر

این لشکر در حدود هشت هزار ضابط و افسر و در حدود دوازده هزار کارمندان لوازم (کیمپ فالور) و زیاده از سی هزار اشتر همراه داشت (۳) و قواي شهزاده تيمور که بقیادت لفتنت کنتل ويڈ Wade از خیبر سوق میشد عبارت بود از (۱۶) توپ و (۱۳۰) توپچی (۲۰۶۹) سوار

(۱) دي لور آف دي انډس ص ۵۰ و لشکر انډس از ميچر هيوز طبع

لندن ۱۸۴۱ ص ۵۰

(۲) لشکر انډس ص ۶۰

(۳) بريگډ ناټ در افغانستان طبع بمبئي ۱۸۸۰ ص ۳۰

(۸۴۰۰) پیاده و (۲۵۰) مهندس راه (۱) .
اما لشکر یکه از راه سنده گذشته و بر قندهار حمله برد (۵۴) توپ
و (۸۰۰) توپچی پیاده و سوار و (۳۴۰) مهندس راه با خود داشت، و عدد
تمام لشکر اندک در سنده و افغانستان چنین بود :

افراد لشکر و تعلقات آن ۴۰،۱۸۶ نفر

آنچه در افغانستان عملاً جنگ میکرد ۲۰،۶۰۰ "

توپ از ۷۰ تا ۸۰ عراده (۲)

پس عدد تمام لشکر انگلیس و سکه و شاه شجاع و شهزاده تیمور که
از راه سند و خیبر بر افغانستان حمله کرده به (۵۴،۱۵۰) نفر میرسد (۳).

فواصل و تاریخهای وصول

لودیان ۲۰ نومبر ۱۸۳۸ به فیروزپور ۲۹ نومبر ۸۱ میل .

از فیروزپور به بهاولپور فاصله ۲۲۹ میل ۲۹ دسمبر ۱۸۳۸

ار بهاولپور به روهری کنار اندس فاصله ۲۲۴ میل ۲۴ جنوری ۱۸۳۹

از روهری به سند سفلی تا کهدیری و ناز گشت به سکه ۱۴۵ میل

۱۵ فروری ۱۸۳۹ .

از سکه به شکارپور و ڈاڈر فاصله ۱۷۱ میل ۱۰ مارچ ۱۸۳۹ .

از ڈاڈر تا کویته براب بولان و ارتفاع ۷۹۳، ۵۰۰ فاصله ۸۶ میل

۲۶ مارچ ۱۸۳۹ .

از کویته بقندهار از راه کوژک ارتفاع ۷۴۵، ۷۰۰ فاصله ۱۴۷ میل

۲۶ اپریل ۱۸۳۹ .

از قندهار بقلات ارتفاع ۵۷۷، ۵۰۰ فاصله ۷۸ میل ۴ جولائی ۱۸۳۹

(۱) لشکر اندس، مقدمه ۳۳ .

(۲) لشکر اندس، مقدمه ۳۵ .

(۳) لشکر اندس ۶ .

از قلات بغزنی ارتفاع ۷۷۲۶ فـت فاصله ۱۵۰ میل و از قندهار

۲۲۹ میل ۲۱ حولانی ۱۸۳۹ .

از غزنی بکابل ارتفاع ۶۳۹۶ فـت فاصله ۸۸ میل ۶ اگسـت ۱۸۳۹ .

تمام فاصله طی کرده لشکر اندس از کرنال تا کابل ۱۳۸۵ میل (۱)

مصارف و تلفات جنگ

از فروری ۱۸۳۹ تا اکتوبر ۱۸۴۱ عـ حمله ۷۵۰۰ نفر افغان شهید

شده بودند، و بعد ازان هم تا حتم جنگ و تخلیه افغانستان در حدود

(۵) هزار نفر دیگر در جنگهای دفاعی کشته شده اند، که تمام عدد

شهدای جنگ اول با (۱۲۵۰۰) نفر میرسد

اما عدد کشتگان افواج متجاوز انگلیسی تا دسمبر ۱۸۴۲ عـ هزده

هزار نفر و پنجاه اسیر بر برگ بود (۲) که بها یک فرقه پیاده

سیزده هزار نفری شان در جموری ۱۸۴۲ عـ بین کابل و جلال آباد تـباه

سده و قط یکفر دکتر ولیم بریدون Brydon تاریخ ۱۳ حوری ۱۸۴۲

بجلال آباد رنده رسیده بود (۳).

میجر هیوز عدد تلفات حیوانی را (۳۳) هزار و تلفات عمومی را

بقیمت (۲۲۹۲۰۰۰) پوند تخمین میکند (۴) و مصارف عمومی حرب را

هم با فتح کابل بین ۱۷ و ۲۰ ملیون پوند سترلنگ گفته اند (۵) که

بدین حساب تمام مصارف حکمرانی هند را در جنگ بی نتیجه اول

(۱) لشکر اندس ص ۴۴۴ بعد.

(۲) عملیات لشکر انگلیس در سنده و افغانستان نالیف گیو بوس

مدیر تا یمز بمبئی، طبع بمبئی ۱۸۴۳ ص ۲۸۵

(۳) بیوگرافی هندي ۵۸

(۴) لشکر اندس، ص ۸۳ ضمیم

(۵) عملیات لشکر انگلیس در سنده و افغانستان ۲۸۶

افغانستان تا (۳۰) میلیون پوند تخمین باید کرد، و این خساره علاوه بر تلفات انسانی است، که از طرفین باید لا اقل (۳۵) هزار نفر کشته و تلف شده باشد.

با داد این تلفات سنگین و مصارف گراف، هم دولت هند برطانوی نتوانست افغانستان را مستقیماً صمیمه حکومت خویش نماید، زیرا حمله و فتح افغانستان بسبب اختلاف و حانه حکمی داخلی کار آسانی بود، اما اداره و حفظ و استقرار قوا در آن کار بسیار مشکل، که شاید سیاستور انگلیسی در ابتداء آنرا نسجیده بودند، و هنگامیکه ترنس اوصاع داخلی را مطالعه کرده و از روحیات قوی ملت افغان به حکومت خویش خبر داد، آنرا هم نتواندند، و در نتیجه دیدند آنچه دیدند (رک: تعلیق ۳۱)

محاصره و فتح غزنی

در عملیات لشکر اندس محاصره و فتح غزنی اهمیت دارد، و موهن لال که خود داخل این سرکه بود شرح آنرا چنین میدهد:

لشکر اندس بتاريخ ۲۱ جولائی ۱۹۳۹ ع محدود غزنی رسید، و درینوقت یکی از آسایان قدیم من عبدالرسید خان حواهر راده اسیر بن عبدالامین خان توبچی ناشی درون قلعه با شهزاده علام حیدر خان اقامت داشت. من بوسیله یک شخص استالقی خطی فرستادم، و او را بآمدن و شمول به لشکر ما خواندم. قاصد من بعد از رسانیدن این پیام بدست شهزاده افتاد، و عبدالرشید خان برای رسانیدن پیامش طریقه عجیبی اختیار کرد، یعنی یکی از سواران خود را لباس سبز شهادت پوشانید تا یا الله و یا محمد گویان با شمشیر آخته بطرف لشکر ما بتازد، و چنین وانمود کند که عازمی سر باز دلاوریست. این شخص با منظور خود را بما رسانید، و پیام زبانی عبدالرشید را آورد. و خود عبدالرشید هم بعد از مدت کمی بما پیوست، و اطلاعات گرانبهایی را داد. و به میجر

تهاسن الجنیر اعلائی لشکر اندس، دربارهٔ وضع دفاعی قلعه خبر ها و مشورهای مفیدی داد. درینوقت سردار محمد افضل خان با سواران خود بیرون غزنی آمادهٔ دفاع بود، و برادرش سردار غلام حیدر خان بالاحصار را مستحکم کرد و دفاع میکرد. طوریکه سردار مذکور بعد از تسلیم خود به موهن لال گفته، گویا این دو برادر میخواستند، هنگامیکه لشکر انگلیس از غزنی نکابل گذرند، ایشان ازینطرف و پدرشان امیر دوست محمد خان از طرف کابل، ایشان را خواهند کومت. ولی افسران لشکر انگلیس، تا غزنی را بدست نیاوردند، از آنجا قدسی فراتر نسهادند. درینوقت بین این دو برادر نیز اختلاف و رقابتی بود، که محمد افضل با سه هزار سوار خود دور تر از غزنی رفت، و عبدالرشید این اطلاع را بما رسانیده، با میجر تهاسن Thomson راه وصول به قلعه و فتح آنرا منجید، و خریطهٔ پراز باروت را ربر دروازهٔ کابل نهاده و آنرا پرانیدند، و بتاريخ ۲۳ جولائی کماندران چیپ امر حمله را بر قلعه داد.

چون تهاسن و کاپیتان پیت Peat دروازه را پرانیدند، دستهٔ کلنل دینای بر قلعه حمله نموده و سر رابر سیل Sale نیز با و کمک میکرد. این حمله بساعت ۳ صبح آغاز و در مدت (۳۵) دقیقه ختم شده و قلعه را گرفته، و سر دبلوکاتس و جنرال ویلشائر بر بالا حصار برآمدند. و سردار غلام حیدر خان خود را به میجر مکریرگر تسلیم نموده و لاردرکین سه سالار او را باحترام بدریخت، و بعد ازان در یک خیمه با موهن لال بسر می برد (۱)

کار تصفیة کلی غزنی تا ۲۳ جولائی دوام کرد، و در همین روز تمام غزنی بکلی فتح گردید، درین جنگ تلفات لشکر انگلیس (۱۷) کشته و ۱۶۵ زخمی بود، که بریگادییر سیل با ۱۷ افسر دیگر در جمله

محروچین است. از غازیانِ افغانی (۶۱۴) نفر شهید و (۱۶۰۰) نفر اسیر شدند. و یکسزار اسپ و ۳۰۰ اشتر و گدام بزرگِ اغذیه و دیگر امتعه افغانی به عنیمت گرفته شد (۱)

موهن لال میویند: هنگامیکه ما به خانه سردار غلام حیدرخان بعد از فتح قلعه داخل شدیم، در آنجا خانم سردار مذکور را با سی نفر خانواده او در یافتیم. این خانم دختر سردار محمد عظیم خان مرحوم است که من او را در سه ۱۸۴۲ ع بس چهارده ماهگی قلاً دیده بودم، وی در اوقفت به درد چشم مبتلا بود، برد داکتر گراد فقید علاج میکرد من به مسار الیها اطمینان دلی داده و دانیان خان کونولی Conolly که محافظ ایشان بود، به یک خانه داخل شهر انتقال شان داد، و ما وقتی که به هد فرستاده می شدیم، من تمام لوازم زندگانی ایشان را مهیا میکردم (۲).

میجر هیور درباره شهدای افغانی گوید: که درین جنگ تلفات سنگینی به مدافعان عزنه رسید. هشت صد بعش را ما روز دیگر دفن کردیم، و تا چند روز دیگر بعش های فراوان کشتهگان دیگر، از بین خانه ها کشیده می شد (۱۵۰) نفر را سواران سوار کشته بودند، و در حدود (۳۰۰) بعش بیرون عربه افتاده بود. دنا بران عدد شهدا تا (۱۲۰۰) نفر کشته و ۳۰۰ محروح و ۱۵۰۰ نفر اسیر میرسد (۳).

لار دکن سر قوماندان اردوی اندس در نامه ای که بتاريخ ۲۴ جولائی ۱۸۳۹ ع از قرارگاه نظامی عزنه به گورنر جنرال هند لار د آکلیند نوشت چنین رجز خوانی میکند: "لشکر تحت قیادت من بفتح شانداري نایل

(۱) جنگ افغان از میجر جنرال ایب طبع لندن ۱۸۴۸ ع

ص ۱۰۲ (انگلیسی).

(۲) حیات امیر ۲-۲۴۸ (انگلیسی)

(۳) لشکر اندس، ص ۱۸۶

آمد، و حصار متین و محکم غزنی را که در کمال استواری و اهمیت است، دیروز در مدت دو ساعت گرفت، این حصار هم از حیث موقعیت و هم از جهت ساختمان خیلی استوار است، و من در مدت ۴۵ سال خدمات لشکری خود در چهار دانگ کره زمین، چنین فتحی ندیده ام. شهزاده غلام حیدر ۴۵۰۰ نفر سپاهی در داخل حصار با یک عده توپها و اسلحه با خود داشت، ولی اکنون در قرارگاه من اسیر است، تمام کشتگان و زخمیان لشکر ما تا (۲۰۰) رسید، و تا کنون (۵۰۰) نعش گشتگان دشمن را شمرده ایم^۱ .

کاپیتن تهاستن سرانجنیر لشکر اندوس در نامه ۲۵ جولائی ۱۸۳۹ از غزنی می نویسد که: "تنها در شهر غزنی ۵۱۴ نفر افغان کشته و ۱۶۰۰ نفر اسیر گرفتیم، و در شهر غزنه (۹) توپ بدست افغانان بود"^۲.

(۱) لشکر کشی بر افغانستان از جیمس اتکنسن طبع لندن

۱۸۳۲ء - ۴۰۹ء بعد.

(۲) کتاب مذکور، ۴۲۴ء

— ۴۴ —

میجر تال (۱۸۰۸-۱۸۴۵)

میجر دارکی ایلوت تاد Elliott D'Arcy Totld پسر فریرتاد در حوری ۱۸۰۸ متولد گشت، و در لندن و آد سکم درس خواند، و در کلکته به توبخانه بنگال پیوست، و در سه ۱۸۲۰ در فتح بهارت پور شرکب داشت، در حوری ۱۸۲۶ ع بعد از آموختن فارسی بایران فرستاده شد، و در انجا افسر توبخانه عساکر ایران بود. در سال ۱۸۳۳ سکرتر نظامی سر تهیون گشت، و بعد ازان سال ۱۸۳۶ در اردوی ایران که بر هرات حمله آورده بودند، سکرتر سفارت سر جان مکینل John Mcneill بود، در سه ۱۸۳۸ ع از هرات قندهار و کابل و پشاور در مدب. ۹ روز سفری آنرد، و برخی ارماسلات مهم را به سمله رسانید. سال ۱۸۳۸ با سر مکاتس سکرتر نظامی بود، و بهرات برای امضای معاهده با شهزاده کامران فرستاده شد، و هم دران شهر بنام یولیتکل ایختن مقرر گردید، ولی در فروری ۱۸۴۱ شهزاده کامران او را به قندهار عقب کشید، که لارد آکلید در نتیجه این شکسب سیاسی او را از امور سیاست نارداشت، وی واپس به توبخانه منتقل گشت، و در لشکر کشی ستلج و مودکی بهره گرفت، تا که در فیروز شهر تاریخ ۲۱ دسبر ۱۸۴۵ کشته شد. (بیوگرافی هندی ۴۲۵)

— ۴۵ —

سر کلود وید (۱۷۹۴-۱۸۶۱)

سر کلود ماریس وید Sir Clude martin wade پسر لفتنت کلنل جوزف وید بتاریخ ۳ اپریل ۱۷۹۴ در بنگال بدنیا آمد، و در

خدمت لشکری ایست اندیا کمپنی شامل گشت، بسال ۱۸۰۹ در بندل کند بود، در سنه ۱۸۱۲ در لشکر کشی بر سندیا و هالکر حصه گرفت، در ۱۸۱۵ در جنگهای بدری دست داشت، و از ۱۸۱۶ تا ۱۹ در گرفتن چندا خدمات شایانی نمود، تا که بسال ۱۸۲۲ بحیث نماینده سیاسی در لودهیانه مقرر گشت، و نا شاه شعاع می بود، و نیز با رعیت مذاکرها کرد، که در جنگ های برما (۱۸۲۳-۲۶) رنجیب حاموش ماند.

وید در سنه ۱۸۱۷ در مذاکرات سیاسی با حکومتهای سر زمین دریای سد نیز شرکت کرد، و تا حین مرگ رنجیب ۱۸۳۹ با وی باقی ماند. و در نتیجه این خدمات بدرجه نائت رسید. بعد اراں در جنگ اول افغان اشتراک جست، و در ۱۸۳۸ تا ۳۰ در وفد خاص به پشاور رفت، تا یک اردوی سمزوحی را در افغانستان قیادت نماید، و هنگامیکه لشکریان انگلیس از حیدر می گذستند، وید بحیث نعتسب کلل افسری آنها بمعده داشت، و بتاريخ ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ علی مسجد را در خیر گرفت، و پسوی کابل پیش رفت، بعد از سقوط کابل نا لشکر خویش بهند بر گشت، و در ریاست اندور بحیث ناظم اعلا و باز در مالوه تا ۱۸۴۰ نماینده سیاسی انگلیس بود. وی در ۱۸۴۳ متقاعد گشت و بتاريخ ۲۱ اکتوبر ۱۸۶۱ ع از جهان رفت (بیوگرافی هندی ۳۳۸)

- ۴۶ -

شهادت میر محراب خان قلات

میر محراب خان دوم از خاندان احمد زنی بروهي بلوچ در سنه ۱۲۳۲ هـ بر تحت خانی قلات نشست، (برای سلسله نسب او، رک: تعلیق ۲۹) وی مرد با هم و آزادی طلبی بود، که در حین لشکر کشی قشون اندس ۱۸۳۹ ع با مقاصد استعمار پلطان برطانیه موافق نیامد، و با وجودیکه سران لشکری انگلیس نقای حای او را تمهید کردند، وی با ایشان موافقت نکرد و خطوط مواصلات آنها را از دره بولان برید دربارۀ شهادت این مرد دلاور و آزادی طلب آنچه درین کتاب (بیان مراجع افواج انگلیس و مقابله با میر محراب خان ..) آمده، خیلی دلچسپ و خواندنی است، اکنون ببینیم، که دیگران چه میگویند؟

موهن لال که در حقه مقابل حان شهید، جاسوس فعال و زرنکی بود، و با لشکر اندس همراه میر و مینویسد:

”بتاریخ ۱۳ اکتوبر ۱۸۳۹ ع سر توماس ویلشایر (رک: تعلیق ۳۶) و کاپیتان بین پولتیکل ایجنت نکوته رسیدند، و به ۱۲ نومبر ۱۸۳۹ ع در قصبه جریانی هشت میلی قلات فروکش شدند.

ازینجا جنرال ویلشایر پلان حمله قلات را ترتیب داد، و بریگادر بومگارڈ قیادت دستۀ اول حمله آوران را بر عهده گرفت، که قوماندان رجمنت ۲ ملکه انگلستان بود. میر محراب حان بکمال شجاعت مقابله کرد، و در میدان جنگ هنگامی کشته شد که خود وی شمشیر برهنه در دست داشت. این بود عاقبت شخصی که هزاران نفر همراهان و کارمندان لشکر ما باشاره او در بولان کشته شده بودند. اما به عقیده من پاداشیکه به وی داده شد نسبت به جرم او خیلی سنگین بود (۱).“

(۱) حیات امیر ۲۰۰-۲ بعد.

این گل کہ بشہادتِ سجعِ مهرش "گل" از گلشن محمود محراب^۱ بود، در کوهسار قلات پڑ مرد، کہ تاریخ شہادت او ۵ رمضان ۱۲۵۵ است، و علت ناکامی وی نیز نفاقِ سرداران بلوچ است کہ کارکنان مفسد لشکر استعمار بدربار وی قبلاً با وسایل گوناگون انداختہ بودند، و دربنوقت جز دوسہ صد نفر در جنگ با وی ہمراہی نکردند، و چون لشکر متجاوز انگلیس داخل شہر قلات شدند، فقط شصت نفر عملہ^۲ خاص دربار با میر باقی ماندند. کہ ازان جملہ چند نفر مسلمان و ہندو با او در میدان جنگ حاکم دادند (۱).

اخوند محمد صدیق یکی از درباریان وی مینویسد:

"محراب خان شخصی شجاع و عصہ ناک بود، سای مردم کشی را در میان نہاد ... مردم متوہم شدہ نفور گشتند ... پیوستہ در ما بین محراب خان و مردم الوسی براہوی ہمیں معاملہ بود، اگر یکی خاموش می بود، دیگر سر بفتہ می برداشت، تا آنکہ ... بعد از تسخیر نابل و قندہار، فوجِ انگریزی کہ در قندہار مقیم بود معاودت نمودہ، براہ قلات بلوچی آمد، محراب خان اطاعت نمود، برای خوشنودی خدا و رسول بہ محار بہ پرداخت. از سرداران براہوی، نفر از ولی محمد مینگل و چند نفر معتبرین دہگر هیچکس ہمراہ او بہ محار نہ کمر نہ بست ... فوجِ انگریزی در ماہِ رمضان ۱۲۵۵ ہکلات آمد، آتشی کار زار اشتعال یافت، از وقبِ طلوع آفتاب الی نصفِ روز، جنگِ توپ و تفنگ قائم بود، انگریزان توپہا را مقابل دروازہ^۳ مستونگ گذاشتہ، بہ چند گولہ قلمہ را زدہ شکستہ، درون شہر حملہ آوردند، محراب خان معہ چند نفر چنانچہ شا غاسی نور محمد و میر ولی محمد مینگل و عبدالکریم رئیسانی و داد کریم شہوانی و شہباز خان رنجاری و فضل لہری و نبی بخشی جتوئی وغیرہ مردمِ کلات شہر بہ شہادت چشید (۲).

(۱) تاریخ بلوچستان ۲۷۷

(۲) تاریخ براہوی از اخوند محمد صدیق بحوالہ^۴ تاریخ بلوچستان ۲۲۹

- ۴۷ -

ملا محمد حسن و رحیمداد وزرای قلات

(۱) نایب ملا حسن

خاندان نایب حیل از بلوچان براهوی بدوزئی مگل زئی است،
 عشیره ایشان بهکی زئی نامدارد، و علی خان مشهور به آغا علی
 یا میر نصیرخان در قندهار بحکم نادرشاه محسوس بود، حوین میر نصیرخان
 در سنه ۱۱۷۵ هـ در قلات حکمران شد، آغا علی مذکور دربار قرب داشت
 و بعد از نایب عبدالرحمن پسرش در انجمن نایب انجکومه بود، و با
 خاندان اخوند زئی و وزیران دربار قلات رقابت داشت، و در عصر میر
 محراب خان و میر نصیر خان و میر نصیر خان دوم برآمد عبدالرحمن که
 نایب محمد حسن نامداشت وزیر شد، و برادرش محمد امین را در کجی
 به نیابت گماشت. این نایب محمد حسن سرد عالم و شاعر و سیاست
 مداری بود. دو نفر سرداران معروف دربار قلات ملا محمد خان رئیسانی
 و سردار تاج محمد را که زئی داماد او بودند، و نایب مذکور وزیر اعظم
 و مدار الهام قلات گشت (۱).

عهد امارت میر محراب خان دوم بعد ۱۲۳۲ هـ دوره کمال عروج
 نایب است. در اوایل ۱۸۳۹ ع که لشکر اندس به فتح افغانستان در
 حرکت بود، نمایندگان روسیه و ایران دربار سرداران قندهار فعالیت
 داشتند، و نامه هایی از جانب سرداران به میر محراب خان فرستاده شد،
 که مانع عبور قوای انگلیس از راه دره بولان گردد. این نامه ها عیناً
 بوسیله موهن لال از قاصدان سرداران قندهار کشف گردید، پس
 از طرف ولیم مکناتن سفیر انگلیسی همراه شاه شجاع و لشکر اندس،

(۱) تاریخ بلوچستان . . ۳۰۰ بعد.

سر اسکندر برنس در فروری ۱۸۳۹ از شکارپور گماشته شد، تا بدربار میر محراب خان رفته، و او را به امضای یک معاهده^۱ دوستی و عدم مزاحمت^۲ گذشتن لشکر اندس و دار سازد.

برنس با موهی لال به قلات رفت، و میر محمد شریف حاکم گنداوه از طرف خان قلات به دیدار برنس آمد، و همین ملا محمد حسن وریر اعظم قلات در ڈاڈر با برنس ملاقی گشت و حفظ راه بولان را از طرف میر محراب خان بدادن دو لک روپیه سالانه به میر با انعام لایق بخود وزیر منوط و نمود کرد، بعد اراں برنس و موهن لال و کاپیتان پتیسن با دسته ۱۶ بیزه و راز و سمپس بطرف قلات رفتند، و پسر میر محراب خان از بشان پدیرائی کرد.

میر محراب در مذاکرات روی حوسی به وید برطانوی نشان نداد، و نایب محمد حسن و سید محمد شریف که میانجی مذاکرات بودند، نیز موانعی را در قبول مطالب برنس بوجود آوردند و میخواستند حایزه^۳ مهمی را درین راه بگیرند، از طرف دیگر داروچه گل محمد که بدربار قلات دستی قوی داشت نیز میخواست، درین مورد موقف مهمی را ابراز نماید، و میانجی مذاکرات وفد انگلیس با محراب گردد، و بمع آرا خودش برسد. مسوده^۴ عهد نامه تربیب داده شد، و موهن لال آنرا بدربار برد تا محراب خان آنرا مهمور و موثق گرداند. محراب حال توثیق تقوی خود را بر تمام سرداران پراهو می خواست، و بیطرمی خود را در پیشرفت لشکر برطانوی بقندهار و نمود میکرد، که درینصورت گشت و گذار لشکر انگلیس از دره^۵ بولان مشکل می شد، و هم شاید قبایل اچکزئی وادی بشین در راه ایشان از کوتل کوژک به مزاحمت تسجیع می شدند.

لهجه^۶ محراب خان خیلی درشت و رنده بود، موهن لال به او گفت که مقصد حکومت برطانیه ربط^۷ رشته^۸ دوستی و حفظ حقوق سیادت^۹ خان بدون کدام مداخله در امور قلات بوده، و متأسف است، که خانرا چنین

بما بدین ساخته اند. درین وقت موهن لال مسوده عهد نامه را بدست گرفته و زیاده کرد: که اگر خان این عهد نامه را نپذیرد، عنقریب لشکر انگلیسی در افغانستان نفوذ کرده، و هم بلا فاصله برچم ایشان بر مقر خود محراب خان اراشته خواهد شد.

سردار انیکه به‌صورت محراب خان بودند، بزبان بلوچی سخنان حماسه آلود گفتند، و خان و رقه عهد نامه را از موهن لال باز گرفته و گفت: اگرچه ما را از نیروی عسکری خود می‌ترسانید، ولی من این عهد نامه را بدون کدام ترس و بیم مهر می‌سازم و باید همواره خوشنودی ما در نظر شما باشد (۱).

بهر صورت محراب خان معاهده را که محتوی گرفتن دو لک روپیه سالانه و دو هزار روپیه نقد و عدم شساسائی رقیبش شاه‌وازان و حفاظت دره بولان بوده توثیق و مهر کرد و چسب بطر می‌آید که نایب محمد حسن درین مسئله مخالف بود، و با برنس و موهن لال موافقت نکرده است. زیرا بعد ازین بزودی افراد قبایل بلوچی حروح کرده اند، و حتی متن معاهده امضا کرده محراب خان را از بین راه باساره محمد حسن ره‌بونده و بلوچان مسلح بر مسکن وفا و برنس حمله کردند تا که جنرال ویلشایر با قوای خود بر قلات ناخته و محراب خان را کشت، و بتاريخ ۵ رمضان ۱۲۵۵ هـ حین تسخیر قلات نایب محمد حسن و نایب رحیم‌داد را اسیر گرفته و به بهکر زندانی ساخت (۲).

(۱) حیات امیر ۲-۱۸۶ بعد.

(۲) تاریخ بلوچستان ۲۲۹ و کتاب حاضر، در کتاب معاهدات

ج ۲ ص ۷۳ واضح است که محمد حسن مخالف جدی اعضای معاهده بود، و خان را از رفتن بکویت مانع آمد، و این حقایق وقتی روشن شد که بعد از فتح قلات، اسناد تحریری رسمی محمد حسن بلسر انگلیس افتاد، و بنا بران او را به بهکر زندانی ساختند.

ایام حبس نایب یکسال دوام کرد، و در سنه ۱۲۵۶ هـ چون نصیر خان دوم با میجر آترم ساخته و حکومت قلات باو سپرده شد، نایب مذکور نیز از قید فرنگی رهایی یافت و زمام وزارت نصیر خان را بکف گرفت. اخوند محمد صدیق در تاریخ براهوی می نویسد :

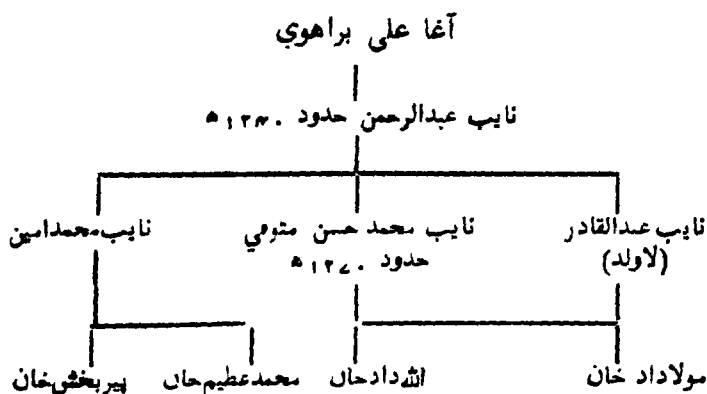
« در ایام حکومتش هیچ فتنه و فسادى در ملک بلوچستان برپا نشد و امراء و ارکان را هیچ نقصان نرسانید الا نایب محمد حسن و محمد امین را سبب او شان این بود، که نایب محمد حسن بر عهده وزارت مقرر بود، بخلاف طبع و مرضی نصیر خان کارها می کرد، در اسورات مالی و ملکی خلل های بسیار همی رسانید. ما سوا ازین نایب مذکور برای ملاقات جیکب صاحب جیکب آباد رفته بود، در خلوت به جیکب صاحب گفته بود، که نصیر خان لایق حکومت بلوچستان نیست، او را معزول نموده، حکومت بلوچستان را بدست من بدهند، همه کارهای ملک بلوچستان را موافق طبع و مرضی سرکار انگریز خواهم کرد، جیکب صاحب همین گفته او را در پروانه خود نوشته، معرفت ملا احمد وکیل که درانجا می بود، بطرف نصیر خان فرستاد. بعد از رسیدن این خبر نصیر خان بغشم و غصه درآمده، نایب محمد حسن و محمد امین را مقید نمود (۱) ۳.

باینطور محمد حسن زندانی شد، و بعد از دو سال در حبس وفات یافت (حدود ۱۲۷۰ هـ) و برادرش محمد امین در عصر حکومت خداداد خان بعد از (۱۲۷۳ هـ) به سفارش سرداران بلوچ رها شد. (۲)

(۱) تاریخ بلوچستان ۲۳۳

(۲) کتاب مذکور ۲۳۵

شجرهٔ نسب خاندان نایب خیل (۱)



قریبه ادبی نایب محمد حسن

این وریر مرد فاضلی بود، در فارسی و بلوچی شعر میگفت، یک شعر بلوچی او مشتمل بر احوالِ شهادت میر سحراب خان در تاریخ بلوچستان (ص ۲۷۷) بعد منقول است.

در زبان فارسی کلیاتِ ضحیمی دارد، که محتوی چهار دیوان اشعار است، که دیوان اول بتاریخ ۱۱ شعبان ۱۲۶۳ هـ بنام میر نصیر خان تکمیل یافته دارای غزلیات و رباعیات و افراد فارسی دیوان دوم در رجب ۱۲۷۵ هـ بقلم قاضی محمد عثمان بعد از وفاتش نگارش یافته، و دیوان سوم و چهارم نیز دارای اشعار خوب فارسی از انواعِ سابق الذکر است که اینک ما نمونه‌های کلام او را در دیل می آوریم (۲).

(۱) کتاب مذکور ۳۰۰

(۲) برای تفصیل رک: مجله سروش کراچی شماره ۲، ۳ ج ۳

جولائی ۱۹۵۸ ع.

حمد

گویا بوصفِ تو شده تیغِ زبانِ ما
 زیبا ست نامِ نامیِ تو در بیانِ ما !
 از شکرِ نعمتِ تو سکر ریز گشته ایم
 سکرِ فشان شده، لبِ شکر فشانِ ما !
 در شیشه دلم جو خیالِ تو بگذرد
 گویا شود چو طوطیِ خوش گودهاںِ ما !
 بیدارکن تو این "حسن" حفته را ز خواب
 بشنو ز ما، ز لطف و کرم داستاںِ ما !

غزل

آن روی نارین که رَوں ار نقاب سد
 مهتاب شد، ستاره شد، و آفتاب شد !
 این سرحی ایکه بر لبِ املش نهاده یار
 یا قوت شد، عَفیق شد، و هم گلاب شد !
 بر کرد برگش میزه استاد صَف زده
 ناوک شد، و سنان شد، و تیرِ سهاب شد !
 بر هر ایّی نه آبِ ز لالِ لبش رسید
 زمزم شد، و حیات شد، و خود شراب شد !
 هر قاستی که دل به قد و قاستِ تو داد
 نی شد، چو خشک شد، همه تارِ رناب شد !
 بلبل چو دید رویِ گلت را به بوستان
 عاشق شد، و حُزین شد، و دل کباب شد !
 گویا چو شد زبانِ "حسن" بهر گلر خان !
 کاغذ شد، و قلم شد، و صاحب کتاب شد !

دیگر

آن سرو قد را در چمن دیدم چمان آهسته کک
 دنبال او آن لحظه من کردم فغان آهسته کک!
 چون رخصت وصلت بمن داد آن بت گل پهرن
 در نزد آن نازک بدن رفتم نهان آهسته کک
 گفتا که ای دل داده ام، بنگر رقیب استاده ام
 از جور رویت را نده ام، مسکین میان آهسته کک
 کردم بیان حال خود، در پیش فرخ فال خود
 گفتم به یی اقبال خود، شکر دهان آهسته کک
 دادم می گلرنگ او، دیدم رخ خوش رنگ او
 پرسیدم از گلرنگ او، لعل لبان آهسته کک
 لب بر لب آن گلبدن، بنهادم و گفتا به من
 بکش لب لعل "حسن"، شمرت بخوان آهسته کک

دیگر

هر تو حسن چون افتاد در گلزارها!
 بلبلان را وصف کل جا کرد در منقارها!
 بوی خوشبوی تو در موی بتان چون جایی کرد
 عاشقانت را سبب بستد در دل تارها!
 چون می گلرنگ، رنگ مستی از رنگ تو یاف
 بی خبر گشتند در میخانه صد هشیارها!
 در بیابان رو خود، چون تو خود رهبر شوی
 گل بود در پای عشاق حزینت خارها!
 گردن داری جایی، داری جایی، در حان جایی تست
 جات شد در سینه ریش و دل انکارها!

زا هلت جوید به مسجد را هب و مغ در کشت
 جستجو دارند بعضی از درِ خمار ها!
 این همه حیران و حیرانی برای روی تست
 جملگی دارند امیدِ وعده‌ی دیدار ها!
 گر "حسن" حسنی ندارد واقفِ حسنِ تو شد!
 بهر و صفِ حسن تو دارد بلب گفتار ها!

دیگر

با من چرا تو جور و جفا می کنی مکن!
 جور و جفا به اهلِ وفا می کنی مکن!
 من جان و دل به حلقه‌ی موی تو بسته‌ام!
 جانم اگر به شانه جدا می کنی مکن!
 بندی پروی ما سر بندِ نقاب را!
 وایش غیر بندِ قبا می کنی مکن!
 از مانهان به مجلسِ اغیار می روی!
 ای آهوی خطا، تو خطا می کنی مکن!
 بهر چه خونِ عاشق بیچاره ریختی!
 دستت بغون اگر چه حنا می کنی مکن!
 پیچیده ایم ما بسرِ پیچِ موی تو!
 وای پیچِ پیچِ زلفِ دو تا می کنی مکن!
 ای پادشاهِ حسن "حسن" گویدت شنو!
 جور و ستم، بهالِ کذا می کنی مکن!

دیگر

جفا هرگز مکن بر من تو ای یارِ جفا کارم!
 وفادارم ، وفادارم ، وفادارم ، وفادارم !

دلم را گیر در دست، تو ای دلبر که اردست!
 دل آزارم، دل آزارم، دل آزارم، دل آزارم!
 چو بلبل از برای گل، ز دردِ دل بدر نارب!
 فغان دارم، فغان دارم، فغان دارم، فغان دارم!
 بهای بوسهٔ لعلِ لب، گر حان شود، جانان!
 خریدارم، خریدارم، خریدارم، خریدارم!
 چو زالِ رشته بر کف نا خریداران تو یک حان!
 سارارم، سارارم، سارارم، سارارم!
 نداری خونِ حمر ناصح! چراسعم کُنی، خون من
 حمر دارم، حمر دارم، حمر دارم، حمر دارم!
 "حس" خود از لبِ جوان، شکر نوشید می گوید
 شکر نارم، شکر نارم، شکر نارم، شکر نارم!

دیگر

ترک جان آسان و ترکِ یار کردن مشکل است
 موسمِ گل، ترک از گلزار کردن مشکل است
 از نصیحت صاف کُنی گردد دلی کونشد سیاه
 چوبِ نا هموار را هموار کردن مشکل است
 هر که شد دلداد و دیوانهٔ حسن بتان
 مردم دیوانه را هشیار کردن مشکل است
 کُنی دلِ بیدرد را دارو کند دستِ طیب
 بسترِ غفلت برده را بیدار کردن مشکل است
 گل باین نازک دلی، با بلبلِ فرزانه گفت
 تکیهٔ خود را بنوکِ خار کردن مشکل است

تا نگردد همچو صنمان هر که عاشق بر بتی
 طوقِ گردن حلقه‌ی ز نار کردن مشکل است
 هر که چون طوطی ننوشت بر لب شکر لبی
 بی شکر لب را شکر گفتار کردن مشکل است
 تا "حس" نگرفته‌ای، جامِ شراب از دست یار
 رو ز سویی حانه خمار کردن مشکل است!

رباعی

فرهاد شد از برای شیرین عمگین
 آن لحظه که حان داده شده زیر رسین
 کردند سوال رو، ر جان کردن او
 من گفتم همین که هست "شیرین شیرین"!

دیگر

چون زندگی تو یک نفس شد نفسی
 -رگز نفسی مکش تو چون نواله‌ومی!
 بنگر نفس تو هست بند قفسی!
 این هم قفس تو هست، در بند کسی!

دیگر

گفتم قد تو؟ گفت که سرو چمن است!
 گفتم لب تو؟ گفت: عقیق یمن است!
 گفتم که کلت؟ گفت: گل یا سمن است!
 گفتم چه کف؟ گفت: کف نیزه زن است!

دیگر

دل را به جهان میند اگر میدانی!
 دل بستن او به تسب سرگردانی!

صد مطلب اگر بدل، تو هم می داری!
رانی، رانی، ولی ز راندن مالی!

دیگر

من تو به شکسته و خجل آمده ام!
ریزنده سر شک، با نگل آمده ام!
شرمدگی ام بین، و سرمنده مکی!
نمای محل محل بحر محل آمده ام!

قطعه

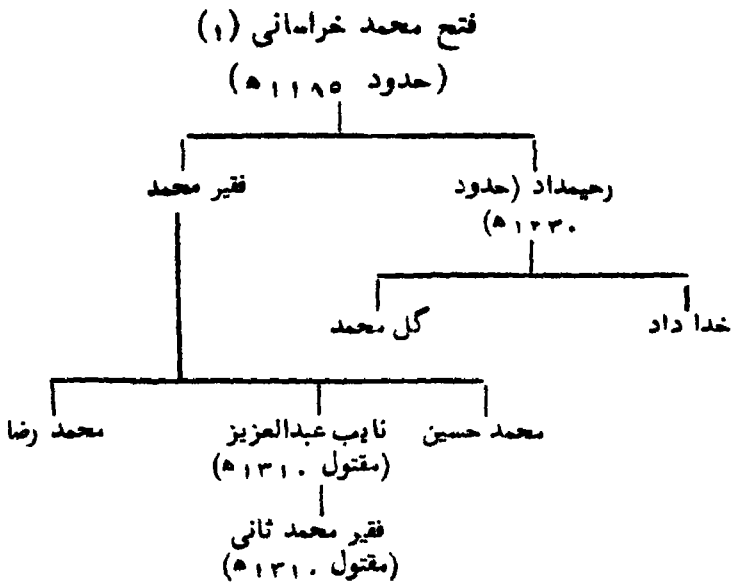
ز مه بهتر بود آن روی ماه
نقاب خود بود زلف سیاهت!
پیا دیدت خرامان سرو گفتا!
قد تُو شد قیامت شد قیامت!

(۲) رحیمداد

ملا رحیمداد از اسرای دربار محراب خان بود، که بعد از تسخیر قلات و شهادت محراب خان با نایب محمد حسن یکجا اسیر گردیده و تا یکسال در بهکر زندانی بود و طوریکه درین کتاب آمده، بعد ازان واپس بقلات فرستاده شد (رک: از روی فهرست اعلام به صفحات مربوطه کتاب حاضر).

وی فرزند فتح محمد خراسانی است که در عهد حکومت میرعبدالله خان (حدود ۱۱۵۰هـ) از خراسان آمده و در ملازمت خان مذکور درآمد. در عصر میر نصیر خان اول (حدود ۱۱۸۵هـ) داروغه حرمسرا و یکی از مقتربان دربار بود. فرزندان فتح محمد خان، رحیمداد و فقیر محمد نیز بدربار قلات بودند، و در عصر محراب خان فقیر محمد مذکور مستوفی و ضابط قلات بود، و با سردار مهرالله خان رئیسانی پیرم بغاوت کشته شد.

بعد از فقیر محمد پسرش عبدالعزیز و فرزند نایب عبدالعزیز فقیر محمد در عهد خداداد خان همدۀ وزارت و نیابت و مسئولیت داشتند، و با سر همین خان در رمضان ۱۳۱۰ هـ کشته شدند. بقایای این خاندان تا ۱۳۲۰ هـ پدر بار قلات بر مناصب مستوفی گری و وکالت و بیاب از سران دربار بودند، و نایب عبدالعزیز مذکور مدتها نایب الحکومه بهاگ بود. (۱)



- ۴۸ -

کلنل دیني (۱۸۸۲-۱۷۸۵)

ولیم هنري دیني William Henry Dennie پسر هنري دیني در حدود ۱۷۸۵ع دنیا آمد، و در آوان شباب در رجمنٹ ۲۲م عساکر برطانیہ شامل شد، در سنہ ۱۸۰۲ در ہند نا لارڈ لیک خدمت می‌کرد، و در سالہای ۱۸۰۸-۵ در گرفتن موریتوس شرکت داشت و بعد ازان نا رجمنٹ سیزدهم بہ جنگ اول برما رف، و لغتننٹ کرنل C. B. شد.

دینی در جنگ اول افغان ۱۸۳۸-۳۹ برقہ عسکری را قیادت می‌کرد، کہ بر غزنی حملہ آور شدہ بودند، و بعد ازان در جنگ کابل و با میان نیز دست داشت، و سنہ ۱۸۴۰ع امیر دوست محمد خان را بشکست، و بسال ۱۸۴۱ با قوای جنرال سیل از کابل بجلال آباد رف. چون جلال آباد از نومبر ۱۸۴۱ تا اپریل ۱۸۴۲ع از طرف قوای ملی افغان محاصره شد، دینی حد از محروح سدن جنرال سیل، قوماندانی لشکر محاصره شدہ انگلیس را بکف گروہ، و خود وي ہم بہ ۶- اپریل ۱۸۴۲ جراحب سختی برداشت و مرد. دینی در نتیجہ خدمات نظامی درجہ یاورى ملکہ انگلستان رسیدہ و کارنامہای اورا مورد تحسین قرار دادہ بودند.

وي مؤلف کتابیست بنام "روزنامہ لشکر کشی بر مند و بلوچستان و افغانستان" کہ در سنہ ۱۸۴۳ از لندن طبع و نشر شد.

(بیوگرافی ہندی - ۱۱)

- ۴۹ -

فیلد مارشل پالک (۱۷۸۶-۱۸۷۲)

سر حارج نا رونیت پالک Sir George Baronet Pollock
پسر داوید پالک در ۴ جون ۱۷۸۶ تولد یافت، و در واکس هال و
ولوپج درس خواند و سال ۱۸۰۳ در توپخانه لشکر ایست اندیا کپنی
شامل گشت، و یکسال بعد در لشکر لاردلیک با هوئکر جنگید، در محاصره
و فتح دیگ شرکب داشت.

بسال ۱۸۰۵ بهار پور را محاصره کرد، و در جنگهای نیپال
۱۸۱۳-۱۵ دستهای توپخانه را قیادت میکرد، و بعد ازان در توپخانه
بنگال تا ۱۸۱۹ بریگد میحر بود. در جنگ برما ۱۸۲۴-۲۶ توپخانههای
اماکن پروم، مالون، واندو تعب افسری او بود، در سه ۱۸۳۸ بریگدیر
جنرال و بعد اران در آگره سجر حرال شد، و در فروری ۱۸۴۲ به پساور
آمد، و برای رهائی لشکر حرال سیل از محاصره جلال آباد از خیبر
گذشته، و بتاريخ ۱۶ اپریل جلال آباد را ندب آورده و جنرال سیل را
با لشکرش از محاصره نجات بخشید.

بعد ازین گورنر جنرال هند لارد الین برو به وی حکم داد، که
لشکر خود را از افغانستان واپس کشد، اما پالک با این مقصد مخالفت
کرد، تا که با اختیار داده شد، و پس اران در ماما حیل و جگد لک
و تیزین با غازیان افغانی در آویخته و بطرف کابل پیش رفت و بتاريخ
۱۶ ستمبر ۱۸۴۲ کابل را باز گرفته و قوای جنرال نات هم از قندهار
و غزنی با و پیوستند. درینوقت اسرای انگلیسی که در بامیان بدست
سردار محمد اکبر خان اسیر بودند، و بتاريخ ۲۲ ستمبر ۱۸۴۲ واپس با
لشکر گاه جنرال پالک رسیدند، وی واریخ ۲۹ ستمبر ۱۸۴۲ قوای ملیوز
افغانی را در امتالاب از هم هاسبده و باز رهای کابل را افتقاساً بتخریب

کرده و به ۱۲- اکتوبر ازان شهر برآمده و روی بطرف هندوستان نهاد ،
ولارد الین پرو گورنر جنرال این قشون ناز گشته را در فیروزپور به
۱۹ دسمبر ۱۸۴۲ استقبال کرد ، و جنرال پالک را بلقب G. C. B
نواخته و در ۱۸۴۳ افسری یک دویژن لشکر و رتبه^۱ ناظم اعلائی لکهنو
را با و داد .

پالک از ۲۰ ستمبر ۱۸۴۴ تا ۳۱ مارچ ۱۸۴۷ عضو نظامی مجلس
اعلا بود ، و هنگامیکه استعفا داد ، کمپنی ایست اندیا با و مستمری
یکهزار پوند سالانه را مقرر داشت . در سه ۱۸۵۱ رتبه^۲ لفتننت جنرال ،
و در ۱۸۵۳ مدیر ایست اندیا کمپنی و حمران بوده ، تا آنکه در سه
۱۸۷۰ بمرتبه فیلد مارشالی رسیده و در ۱۸۷۱ محافظ منار لندن و در
۱۸۷۲ با رونیست خیر گشت و تاریخ ۶ اکتوبر ۱۸۷۲ ع از جهان رفت
و در کلیسای ویست مستر مدمون شد (بیوگرافی هندی ۳۴۰)

- ۵۰ -

قتل شاه شجاع

در اوایل سنه ۱۲۵۸ هـ چون لشکریان انگلیس به تخلیه کابل مجبور شدند، شاه شجاع در بالا حصار کابل با قوای محدود خویش ماند. درینوقت سردار محمد اکبر خان در جلال آباد با لشکر انگلیس به جهاد مشغول بود، در کابل نواب محمد زمان خان ولد نواب اسد خان ولد سردار پاینده خان (رک تعلیق ۳) مدعی امارت شد، و با پسر خود شجاع الدوله خان و دیگر بارکزائیان قتل شاه شجاع کمر بست درینوقت قاید بزرگ قوای ملی نایب امین الله خان لوگری و فرزندش نصرالله خان متمایل به شاه شجاع بودند، و میخواستند شاه و قوای او را جمعیت محاهدین بطرف جلال آباد در مقابل قوی نو وارد حیرال پالک برانند. تصریح فیض محمد مورخ چون شاه شجاع زمان خان را دو لک روپیه عطیه پیشنهاد کرد، و او را به همراهی خود در جهاد حوایدی خواب داد: من داعی امارتم نه ساعی گرفتن رسوب (۱)

چون درینوقت نایب امین الله خان لوگری بدربار شاهی تقریب یافته بود، بنا بران زمان خان با او حسادت و رزیده و درصدد قتل شاه برآمد (۲) و روز یکه شاه شجاع با قوای ملی در شرق کابل به سیاه سنگ برآمد و سان لشکر را میدید، شجاع الدوله فرزند زمان خان نیز درانجا بود، که شاه او را مورد التفات قرار نداد، و شجاع الدوله خیلی خشمگین شده اراده قتل شاه را محکم نمود، علاوه برین درین اوقات مکتوبی نیز از طرف سردار سلطان محمد خان ولد سردار پاینده خان و عم زمان خان

(۱) سراج ۱-۱۷۹

(۲) کتاب حاضر، بیان رفتن سردار محمد اکبر خان جانب جلال آباد

با و از لاهور رسیده و مشار الیه را تنقل شاه شجاع ترغیب کرده بود (۱).

چون در پایان روز مذکور شاه شجاع از لشکر گاه سیاه سنگ واپس به بالا حصار آمد، و در صبح صادی روز دیگر چهار شنه ۲۳ صفر ۸۱۲۵۸ کیسه جواهر خود را (نیم ۵ لک روپیه) با خود برداشته در محمه نشسته بطرف لشکر گاه حرکت کرد، شجاع الدوله با حمفر قزلباش قبلاً منتظر آمدن شاه بوده و بر محفه شاهی فیر تفنگ نمودند، شاه حراحت خفیف برداشت و حاملان محمه گریختند، و شاه که معروح شده بود، در نهري نزدیک ساه سنگ غلطیده و بعد ازان بدست شجاع الدوله و حمفر بقتل رسید. و این شعر او راس آمد:

سهدخنجر قاتل سدم چوشاه شجاع ز من حویر دویسید داستان مرا
در همین روز حسد شاه شجاع را در سهر کابل پهلوی قبر پدرش
تیمور شاه بخاک سپردند، و این شاه ادیب رحمت کش که از لودیانه
تا سیستان نارها تاخته و ناحته و کشته و گریخته و براریکه ساهی
نشسته و ملیونها روپیه از مردم گرفته و صرف کرده بود، با آمال مبرم
و مطول خود از جهان رخت و عالمی آسود.

تاریخ قتل او را غلام محمد درویش شاه جی نواده نافر شاه فقیه چنین گفت:

طرفه تر نقشه ای بکابل شد	خارج از مرکز تعقل شد
سلطنت زیب شه شجاع الملک	متوکل علی التوکل شد
بامدادان بی غزا بیرون	با تن چند بی تاامل شد
در رهش از قضای ربانی	قاتلش با کسان مقابل شد
آن سکندر منش، فلاطون عقل	بند در مطرح تغافل شد

از قضا و قدرِ سمعِ همه چونکه پنهان خطابِ اِقتل شد
 پس چنان دستِ جورِ نکشودند که برون از حدِ تحمل شد
 بن سیمین و جسمِ نازکِ شاه اِردم تیغ، پاره چون گل شد
 رمتِ زینِ ملکِ دُورِ بعلدِ برین صاحبِ حشمت و بَجل شد
 موی سرِ بسکه کنند، اهلِ حرم پُترِ مراسم، سرا زنبیل شد
 از بی جمعِ ماده، تاریخ صورتِ عقل، محو بالکل شد

هاتمم گفت: آه و ناله برار

سمعِ دولتِ بصحدمِ گل نند

(۱۳۵۰-۸۶۶=۱۲۵۸ هـ)

-۵۱-

جنرال میکاسل (۱۸۴۵ م)

سر جان میکاسل Sir John Mecaskill تاریخ تولدش معلوم نیست. در سه ۱۷۹۷ به راجنت پنجاه و سوم عساکر برطانیه شامل گشت و در پورتوریکو و سنت لویسیا خدمت میکرد، بعد از آن در جنگهای مرآتیه هند با سرترو و حوال پرتزله شرکت نمود، و بلاد ستره و سنگهر و غیره را محاصره کرده و گرفت. و در سه ۱۸۱۸ پنج هزار لشکر پیشوا را شکسته و -ولاهور را تصرف کرد.

در جنگ اول افغان یک بریگد لشکر جنرال پالک را قیادت میکرد، و در جنگهای حیر و بیرین و اسالف شرکت داشت تا که بلقب K.C B فایز و برتبه میجر جنرالی رسید.

در جنگ مودنی (هند) جنرال لشکر بهم پیاده بود، و همدین میدان تاریخ ۱۸ دسمبر ۱۸۳۵ کشته شد. (سوگرانی هندی ۲۸۱)

-۵۲-

جنرال نات (۱۸۴۵-۱۷۸۲)

میجر جنرال سر ویلیام نات Sir William Nott پسر چارلس نات بتاريخ ۲۰ جنوری ۱۷۸۲ در دنیا آمد و در نیته و کو بریج دروس ابتدائی را فرا گرفت، در ۱۸۰۰ ع در راجنت اروپائی بنگال درآمد، و در ۱۸۲۵ لشکر بار کپور را قیادت کرده در ۱۸۲۹ کلنل گردید و در ۱۸۳۸ برتبه بریگدیر جنرالی در لشکر اندس رسید و بکوئته فرستاده شد. در سنه ۱۸۳۹ لشکر کشی را بقدهار نموده و غلزائیان را بشکست

و کلات را از آنها خالي کرد. در سنه ۱۸۴۲ قومانداني قواي انگليس را در افغانستان جنوبي دست داشت، و قندهار را از حملات مردم اطراف نگهباني مي کرد. چون مکناتن در کابل کشته شد، حنرل نات بصورت فوري بهند حلب شد. ولي وي از راه عزبي بکابل آمد، و در ۳۰ اگست ۱۸۴۲ ميدان قره ناغ را بين مقر و عزني فتح کرد، و به ۷- ستمبر ۱۸۴۲ در کابل با قواي حرال هالک پيوس، و از راه حلال آباد بهند باز گشت.

بعد ازين با هالک در لکھو ما شاه اوده بحث ناظم اعلا مقرر گرديده و بلقب G. C. B در سنه ۱۸۴۳ نواخته شد، و در ۱۸۴۴ نانگلستان رفته، تاريخ ۱ جنوري ۱۸۴۵ مرد. محمه او را در کرمترين ساخته اند. (بيوگرافي هدي ۳۱۹) کارنامه هاي نات در افغانستان (۸۳۸-۸۳۱) در کتاب عليحه بسال ۱۸۸۰ ع از طرف اداره نائمز بمبئي طبع و نشر شده است.

- ۵۳ -

موهن لال

ذکر موهن لال کشمیری درین کتاب در بیان فتح نمودن غزنی آمده که منشی موهن لال کشمیری رفیق برنس بود، و در حین قید اسیران لشکر انگلیس بدست افغانان در با میال بدادن رشوه و رهائی ایشان فعالیت داشت. همچنین در بیان هزیمت سرداران قندهار و فتح غزنی گوید: چون سردار علام حیدر خان اسیر شد، و او را به لشکرگاه انگلیس آوردند، آب طلب کرد. ساه شعاع امر داد، که در صراحی خاص شاهانه برایش آب آرند، ولی وی از نوشیدن آن آب انا ورزید، و از صراحی مورا قلی کشمیری که از کفر به اسلام آمده بود، آب نوشید

ازین هر دو ذکر پدید می آید، که میرزا قلی کشمیری اولاً هندو بود و بعد از آن مسلمان شده، و نام هندوئی خود موهن لال بیز مشهور بود، و یا این نام مسلمانی او صرف برای مقاصد سیاسی بونه که بلباس اسلامی، خوشر میتواسف در مقاصد جاسوسی خود کامیاب آید.

در کتاب انڈین بیوگرافی شرحی در احوال موهن لال موجود است، که اینک ترجمه آن:

”موهن لال منشی ولد پنڈت بوده سنگھ دهلوی است، که در کالج انگلیسی دهلوی درس خواند و در سن جوانی بصفت منشی فارسی با لفتننت اسکندر برنس و دکتور حے، حی حیراڈ بسفر فارس در سنه ۱۸۳۲ هجری قمری. این سفر را هیئت مذکور بحکم حکومت هند برای انکشاف اوضاع عمومی کشور های غربی دریای سندھ نموده بود.

موهن لال درین سفر با برنس در اخذ اطلاعات فارس معاونت کرد، و مشارالیه در کتاب خود ”سفر بخارا“ از لیاقت و مورد اعتماد بودن موهن لال ذکرها دارد، وی روزنامه مفصل مشاهدات خود را بخواهش

برنس مینوشت، که در سنه ۱۸۳۳ ع بعنوان "روز نامه سفر پنجاب و افغانستان و ترکستان و خوارزم و یکحه" فارس نشر شد.

در جنگ اول افغان موهن لال افاشی نمایندگی انگلیس بود، و بعد ازان اکثر اوقاتش در دهلی گذشت، و در حدود ۱۸۷۰ ع در انجا مرد (۱).
درباره موهن لال، بدایونی مینویسد:

"آغا حسن خان که اجداد وی از دودمان راجه منی رام کشمیری بود، بدین اسلام مشرف شده بودند، پدرش مرزا محمد شکوه نامداشت که ار مریدان مولانا مضر بود، آغا حسن در کالج فارسی و انگلیسی را خوب آموخت، و با برنس بشغل منشی گری پرداخت، در سنه ۱۸۳۲ ع با یران فرستاده شد که سیاحت نامه اش در ۱۸۳۳ ع از کلکته نشر یافت. کتاب حیات امیر دوست محمد خان را در جنگ اول افغان و انگلیس ۱۸۴۰ ع نوشت، و خدمات وی به حکومت هند مورد تقدیر قرار گرفت و اعزاز (آردر آف دی امپایر، نایت آف دی آرڈر آف پرشین لائین) یافت. خانم موهن لال (حیدری بیگم) نیز از زنان دانشمند بود، که روزنامه "اتقلاب دهلی (عذر) را در ۱۸۵۷ ع نوشته بود، و بحکم حکومت هند در سنه ۱۸۸۰ ع ضبط گردید. و بار دوم همین خانم حوادث مذکوره را کوتاه تر از روی روزنامه "مذکور نوشت (۲).

مستر الفنسٹن معروف مینویسد:

"موهن لال کشمیری دهلوی با سر اسکندر برنس تا بخارا رفت، و از راه مشهد و هرات برگشت، که سفر نامه خود را در انگلیسی از کلکته انتشار داد، و بعد ازان هم مواد دیگر جدید و مفتنی را فراهم آورده و نشر کرد" (۳).

(۱) بیوگرافی هند ۲۹۴

(۲) قاموس المشاهیر ۲-۲۳۲ طبع بدایون.

(۳) سلطنت کابل ۱۸۳۹ ع.

موهن لال بعد از سیاحت نخستین خود بار دوم در سال (۱۸۳۷ م) به افغانستان آمد و این وقت بود که لارڈ آکلیند Auckland گورنر جنرال هند بنام توسیع روابط تجارتی مکتوبی را در ۲۲ اگست ۱۸۳۶ م به امیر دوست محمد خان ارسال داشت و متعاقباً یک مسیون تجارتی را در ۱۵ می ۱۸۳۷ م با نامه‌ای به‌صورت امیر فرستاد. رئیس این هیئت سر الکسندر برنس Burns معروف بود، و میجر لیچ Leach و وود Wood و دکتور لارڈ Dr. Lord که اشخاص نظامی بودند، نیز درین هیئت شمول داشتند. (رک: به تعلیق خاص شرح حال همین اشخاص) و موهن لال بحیث منشی و نویسنده آنها بکابل آمد. هیئت انگلیسی چندین ماه در کابل ماند ولی مذاکرات شان با امیر نتیجه‌ای نداد، و به ۲۶-۱۸۳۸ م ناکام پسوی هند باز گشتند، و درین وقت بود که کاپتان و یکویچ از طرف دولت روسیه بدهار آمد، و بعد ازان بکابل شد، و وضع سیاسی افغانستان را تیره و دگرگون ساخت. چنانچه برنس در ۱۵ جنوری ۱۸۳۸ دریعه مکتوبی ورود نماینده رار روس را بکابل، به حکومت انگلیس خبر داد و نگاشت که ایران و روس هر دو برای بدست آوردن تفوی سیاسی در دربار کابل میکوشند.

موهن لال بنا بر بلدیتی که در افغانستان بهم رسانیده بود مرکز فعالیت سیاسی این هیئت بود، و با آنها یکجا به هند باز گشت. ولی فعالیت دیگر وی وقتی آغاز گشت که انگلیس‌ها بفکر حمله بخاک افغانستان افتادند و خواستند که شاه شجاع مخلوع را واپس باریکه سلطنت افغانی برگردانند، و بدریعه وی مقاصد سیاسی خود را به آخر رسانند.

برای این کار قاقمینر سند و بلوچستان از همه اولتر لازم بود بنابراین انگلیس‌ها برنس را گماشتند، تا با رستم خان میر خیرپور معاهداتی را

امضا کند ولی میر به امضای این تعهد تن نداد و برنس مدتی اندرین کار سرگردان بماند.

استعمارطلبان، همواره عادت داشتند و در مواردیکه مستقیماً ناکام می‌مالدند بذریعه جواسیس هندی خود که بعرف و عادات مردم آشنا بودند کارهای مهمی را انجام میدادند، چون رستم از امضای معاهده سر پیچید و برنس ناکام بشکارپور برگشت، انعام این مهم را نیز به موهن لال آن دیو سیرت مردم نما وا گذاشت، ووی بامهارتی که داشت معاهده ۲۴ دسامبر ۱۸۳۸ م = ۶ شوال ۱۲۵۳ هـ را که دارای ده ماده است به نفع دولت انگلیس با رستم خان تالپور عقد کرد، وازان شخص مجبور امضا گرفت. (رک: تعلیق ۵۶)

چون قلعت بکهر بدوران قشون کشی افغانستان اهمیتی داشت، و دولت انگلیس بدان حصار ضرورت شدید خود را حس میکرد درین باره نیز موهن لال با رستم مذاکرها کرد و تمام مقاصد خود را در کمال مهارت بر رستم قبولانید و از وی امضا گرفت.

باین طور موهن لال در تسخیر سند و بلوچستان بدست انگلیس عنصر فعالی بود، چون تائیس این دو کشور پیش از حمله بافغانستان، برای دولت برطانیا اهمیتی داشت، بنا بران فعالیت رجال انگلیس در آنجا دوام کرد، و در سال ۱۸۳۹ که لشکر انگلیس به امداد شاه شجاع از راه شکارپور و دوره بولان بسوی افغانستان حرکت کرد، مکناتن و برنس این قشون را اداره میکردند، و موهن لال شبکه های جاسوس خود را تا قندهار پهن کرده بود.

در همین وقت حکمداران قندهار سردار کهندل خان و برادرانش که تازه با نماینده تزاری در تماس شده بودند، مکاتیبی را در کمال خفا نوشتند، و آنرا بدست پکنفر قزلباش به سیر محراب خان حکمدار کلات

بلوچستان فرستادند، تا میر مشار الیه نگذارد شاه شجاع و لشکر انگلیس از راه دره بولان بسوی قندهار بگذرد. موهن لال که جواسیس خود را قبلاً در قندهار گماشته بود بذریعہ عبدالوہاب مستوفی کہ از مامورین سرداران قندهار بود مکتیب محرمانہ فوہ را بدست آورد و رجال انگلیس را از مکنونات امور و سیاسِ دربار قندهار واقف ساخت، چون سردار کھندل خان و مردم قندهار بمقابلِ لشکر انگلیس تہیہ مقاومت مہدیدند، و خود سردار با چہار ہزار سوار از قندهار بمقابلت ہرآمده بود، درین وقت یکی از جواسیس موهن لال کہ محمد طاهر نامداشت و مدتی بود کہ در قندهار با رجالِ دربار تماس مستقیم یافتہ بود، ملا نسو ہیشکار و وزیر سردار کھندل خان را اغوا کرد، و از طرفِ مکتانن مکتوب تطہیع را بوی رسانید، و ہمین شخص بود کہ در کار سردار کھندل خان و لشکر قندهار خللی را وارد کرد، و کھندل خان را مجبور نمود کہ قندهار را ہدرد گوید، و بسوی ایران برود. درین وقت فعالیت جواسیس موهن لال بحدی بود، کہ سہ از رجالِ دربار مانند حاجی خان و عبدالمحید خان و علام اخوند زادہ و ملا نسو وغیرہ را طرفدارِ خود ساختہ بود، و بنا بران بدون کدام مقاوب طولانی شہر قندهار سقوط نمود، و شاہ شجاع و ولیم مکتانن بتاريخ ۲۵ اپریل ۱۸۳۹ ع فاتحانہ داخل آن شہر شدند. درین وقت بود کہ موهن لال ملا نسو و دیگر جواسیس و کارکنان فعالِ خود را بہ سران لشکر انگلیس، برای جوایز معرفی کرد، و گویا این شخصِ منحوس جرئوسی بود، کہ ہموارہ ہاکیزگان را فاسد میساخت.

سلسلہٴ فعالیت مشہوم موهن لال در افغانستان دوام کرد، و وقتیکہ لشکر انگلیس بر کابل تاخت، فرزند دلاور امیر دوست محمد خان سردار غلام حیدر خان در غزنی بمقابلت پرداخت ولی موهن لال این نقشہٴ مدافعت را نیز بہ مہارت ابلیسی خود از بین برد، چون با عبدالرشید خواہر زادہ

امیر دوست محمد خان از مدت‌ها آشنائی داشت، و همین جوان اکنون داخل حصار غزنی با سردار غلام حیدر بود، بنا بران موهن لال از خارج حصار آن جوان ساده را اغوا کرد و وسایل سقوط غزنی و ناکامی سردار غلام حیدر خان را فراهم آورد، سر جان کبی در باره مهارت اهریمنی موهن لال چنین می نویسد:

”عبدالرشید وقتی با موهن لال آشنا شده بود که هیئت تجارتی انگلیس به رهبار امیر دوست محمد خان آمده بود و اکنون اطلاعات بسیار مهم را به موهن لال میداد.“ چنین بنظر می آید که موهن لال در اعوای مردم دستی قوی داشت، و همین مهارت وی بود، که تا اواخر خنک اول در افغانستان دوام کرد.

لشکر انگلیس بعد از سقوط غزنی بر کابل هجوم آورد و فعالیت جاسوسی موهن لال نیز ناپسند متوجه گشت و در لشکر امیر دوست محمد خان رخنه ها وارد کرد، و سی از سران دربار و حتی میر واعظ را به لطایف الحیل از امیر روی گردان نمود، تا که کابل در ۹ اگست ۱۸۳۹ م سقوط کرد، و شاه شجاع باز بر تخت تاهی نشست.

در دوران جنگ اول موهن لال در کابل فعالیت ها داشت، و آشنایانی درین دیار پیدا کرده بود، که ازان جمله غلام محمد خان اسب و بذریعه این شخص کارهای مهمی را انجام میداد که بعد از استیصال انگلیس همین شخص به لدهیانه پناه برد، و درانجا ادامه زندگانی را غنیمت شمرد، زیرا بعد از تخلیه کابل حیات وی درینجا مشکل شده بود.

موهن لال در دو جلد کتاب خویش که بنام زندگانی امیر دوست محمد خان نوشته معلومات مفصلی از اوضاع دربار و سرداران ملت و مجاهدین و برخی از وطن فروشان و غیره فراهم آورده، و کتاب وی نمودار اوضاع گذشته و اعمال نیکان و بدان قوم است.

خلاصه این مطالب اینست که موهن لال در جنگ اول افغانستان خدمات خیلی مهم به افسران لشکر انگلیسی نمود، وی جاسوسی کرد، اطلاعات نوشت، با سران مهم قبایل داخل مذاکرات کرد، حل مشکلات نمود، بسا رجال مهم عصر را اغوا کرده طرفدار انگلیس ساخت، در صفوف مجاهدین رخنه انداخت، غاری عبدالله خان اچکزائی رئیس بزرگ ملیون مجاهد را کشت، بسا افسران انگلیس را از خطرات مرگ نجات داد، اسرای انگلیس را بوسیله رسوه دادن به صالح محمد خان کشمیری از قید رهاید، باوجودیکه خودش هم اسیر بود، در عالم اسارت هم برای پیشبرد مطالب باداران انگلیسی خود کارهای خارق العاده کرد، وقتی که هنوز باافغانستان رسیده بود، از سده شبکه های جاسوسی او تا قندهار و کابل کشید، و بکشف نامهای اسرار آلود و یکویچ نماینده تزار روس موفق آمد، در عزنی با غوای رسید حواهر راده امیر رحنه بزرگ در صفوف مجاهدین انداخت. امیر دوس محمد خان را بوسیله یک حرکت مردم کوهستان و میر واعظ ار ابل کشید، و تا آخر جنگ و تخلیه کابل کارهایی را انجام داد، که عقل دران بحیرت فرو میرود.

ولی افسوس! که اینهمه خدمات برای بیگانگان بود، و همواره این چنین استعداد های شرقی به ضرر شرقیان استعمال شدند! و در عاقبت کار موهن لال بهند برگشت، و اسناد خدمت خود را در هر کوی و برزن با خود میگردانید، و تا لندن هم رفت. اما طوریکه خود وی گوید در ازای این خدمات مطعون و مردود باداران انگلیسی خود گردید، و هیچکس نبود، که این خدمتگار مهم و فعال استعمار را بعد از جلب مطلب خود، بنوازد و با تحسین دهد!!! موهن لال صفحات فراوان کتابش را وقف توضیح خدمات خود و نشر اسناد مهم کارمندان لشکری و ملکی انگلیسی تا گورنر جنرال هند که او را دران جنگ ستوده بودند

نموده، ولی در آخر خودش گوید که تمام آن خدماتی گرانها فراموش
گردید (۱) و او جز نشر و طبع همین داستانها و فروش نوشتههای
خود سودی نبرد!...

اینست پاداش کسانی که باجانبی خدمت نمایند!
هذا تذکره لمن شاء ذکره

- ۵۴ -

(۱۸۷۱-۱۷۹۰) الین برو

ادوارد لاو ارل الین برو
Edward Law First Earl
Ellenborough.

گورنر جنرال هند و شخص معروفیست پسر قاضی بزرگ انگلیند ادوارد بارون الین برو که در ۸ ستمبر ۱۷۹۰ تولد یافت، و در اپتون و سنت جان کالج کیمبرج درس خواند، و در سنه ۱۸۱۳ لارڈ مهر بردار شاهی، و از ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۵ رئیس هیئت کنترل بود.

وی در سنه ۱۸۳۲ الکسندر برنس (رک: تعلیق ۳۱) را بلاهور و آسیای مرکزی فرستاد، و یکی از طرفداران جدی پالیسی پیش قدمی و انتقال حکومت هند به تاج شاهی انگلیس بود. تا که در اکتوبر ۱۸۴۱ بهیئت گورنر جنرال هند نامزد گشت و از ۲۸ فروری ۱۸۴۲ تا ۱۵ جون ۱۸۴۴ همین عهده داشت.

الین برو پالیسی صلح را توأم با جنگ تعقیب میکرد، و جنگهای چین را با موفقیت خاتمه داد، در افغانستان سیاست وی این بود، که باید لشکریان انگلیس با حفظ پرستیج خود از انجا باز گشت نمایند. بنا بران بهجنرال نات امر داد، تا از راه قندهار و غزنی و کابل و پشاور آید، که قوای جنرال هالک در تصیفه راه با آنها کمک نموده و در اکتوبر و نومبر ۱۸۴۲ ع افغانستان را تخلیه کردند.

درین مرحله چون الین برو باز آوردن دروازه های سومنات را از غزنی با طمطراق اعلان نمود، مردم با استهزاء تلقی کردند، ولی وی باز گشت فاتحانه (!) لشکریان انگلیس را به فیروز پور با کمال افتخار و امی نمود. و بعد ازان در سال ۱۸۴۲ در نتیجه فعالیت های فاتحانه سرچارلس نیپور، سرزمین سنده را به هند الحاق داد، و در امور ریاست های گوالیار

مداخله نموده و در جنگِ مهراج پور حضور داشت، و بتاريخ ۲۸ دسمبر ۱۸۴۳ معاهدهٔ جدیدی را بران ریاست‌ها تحمیل کرد.

چون عملیات الین برو از حد آبرو مندی و کنترل برآمد، در جون ۱۸۴۴ محکمهٔ هیئت مدیره هند او را برخلاف نظر کابینهٔ انگلیس جلب کردند، ولی در نتیجه سال ۱۸۴۶ برتبه ارل و بعد از آن لارد اول و امیرالبحر گردید و از فروری ۱۸۵۸ تا حون باز رئیس هیئت کنترل بود، تا که بالاخر در اثر اختلاف با هیئت وزیران، استعفا داد

الین برو در هند همواره نظامیان را به امور سیاسی گماشتی و ازین رو در بین مردم ملکی بدنام گردید، وی اگرچه دارای صفات برجسته‌ای بود، ولی برخی از سخایای او در ادارهٔ دوایر عالییه دولتی عملاً مفید نرفتاد. و به ۲۲ دسمبر ۱۸۷۱ ع از جهان در گذشت.

(بیوگرافی هندی ۱۳۵)

- ۵۵ -

نیپیر (۱۸۵۳-۱۷۸۲)

سر چارلس جیمس نیپیر Sir Charles James Napier فرزند کننل جارج نیپیر که در ۱۰ اگست ۱۷۸۲ ع بدنيا آمد، و در سلبرج درس خواند، و در سنه ۱۷۹۴ ع در رحمت ۳۳ م عساکر برطانیه شامل شد. در سال ۱۷۹۹ ع یاور حربی سر جیمس دف بود، در سنه ۱۸۰۳ ع تحت قوماندانی مور رجمنب ۵۰ م را در هسپانیا قیادت میکرد، بعد ازان در ۱۸۱۳ ع در جنگهای ممالک متحدہ امریکا و در ۱۸۱۵ ع در معابارت ناپلیون شرکت داشت، و بعد از طی مراتب مختلف لشکری در سنه ۱۸۳۷ ع برتبه میجر جنرالی رسید، و عساکر برطانیه را در یونان قیادت میکرد، و در سال ۱۸۴۱ ع بهد آمد و در سیاست عسکری لارڈ الین برو مشورت میداد، تاکہ در سنه ۱۸۴۲ ع قوماندان لشکری محاذ سندھ مقرر گردید، و با امرای سندھ معاهدات بسبب، در دسمبر ۱۸۴۲ ع حصار امام گڑھ را در مسد نگرفت، و بتاريخ ۱۷ دسمبر ۱۸۴۳ ع جنگ میانی را فتح کرد. درین جنگ با ۲۲۰۰ نفر لشکر خود برخلاف ۲۲ هزار لشکر سندیان جنگید، و بار دوم ۲۴ مارچ ۱۸۴۳ ع در میدان دوبه نزدیک حیدرآباد میر شیر محمد خان شیر میرپور را شکست، و اخیراً در ۱۴ جون ۱۸۴۳ ع در میدان شهاداد پور قوای امرای سندھ را از هم پاشیده، و بطرف کوهستان فراری نمود.

درینوقت بین نیپیر و جنرال آترم درباره مسئله فتح سندھ و رویه با امرای آنجا اختلافی پدید آمد، و نیپیر حکومت جدید تشکیل ولایت سندھ را منتظم نمود، و تمام امرا را مطیع گردانید، و در سالهای بعد ۱۸۴۴-۱۸۴۵ ع قبایل سرحدات شمالی سندھ را سرزنش کرده و بعد از

تشکیل لشکر روهري ۱۸۴۶ع برتبه^۱ لفتننت جنرل رسیده، و از حکمراني سند استعفا داد.

در سنه ۱۸۴۷ع به سیه سالاري کل هند نامزد شد، و باوجودیکه هیئت مدیره هند نا این مقصد مخالفت کردند، اما در آخر تقاضاي عامه پذیرفته شد و از ۷ می ۱۸۴۹ع تا ۶ دسمبر ۱۸۵۰ع کماندران چیف هند بود، تا که بالاخر بسبب مخالفت با لارد دلهوزي گورنر جنرل هند ارین عهده استعفا داده و بغانه^۲ خود رفت، و در ۲۹ اگست ۱۸۵۳ع در گذشت. بر مجسمه^۳ او در کلیساي سنت پال چنین نوشته اند:

”جنرال دورین، حکمران با کفایت، و مرد عادل“.

نیپیر یقیناً مرد مدبر و مدیر زبردست، و لشکري سهمگینی بود، و استعدادِ نابغانه اي داشت، محب و قهر را بهم آمیخته بود، و در سنده کارنامهای بزرگی را انجام داده است که او را ”فاتح سنده“ گویند.

(اندين بيوگرافي ۳۱۲)

— — — — —

- ۵۶ -

معاهدات میران سنده با دولت هند برطانوی

(۱)

معاهده با میر غلام علی خان تالپور

روابط تجارتي کمپني هند شرقي از عهد حکمرانانِ کلهوره بحکم غلام شاه کلهوره در ۱۷۵۸ع قايم شده و چند تجارت خانه انگليسي در تته و شاه بندر موحود بود، و همین روابط را حکمرانان نخستين دودمان تالپوران نیز مستحکم داشتند، و سوداگران کمپني ايست انديا ازان منافع فراوان بدست آوردند. چون توسيع نفوذِ سوداگران انگليسی در سنده تقیض منافع سلطنت شاه رمان ابدالی بود، بنابران شاه زمان بمیران سنده قطع روابطِ مذکوره را امرداد، تا از بسط نفوذ انگليسي در سنده جلوگيري کرده باشد (۱).

چون میر غلام علی خان، تالپور بر مسند حکمراني حیدرآباد نشست، در سنه ۱۸۰۳ع نماینده خود را به بمبئي فرستاد، تا باز سوداگران انگليسي را به سنده بیاورد، ولی حکمران بمبئي تاوان خسارتهای سابقه را خواست. چون درین اوقات فعالیت سياسي انگليس بسبب حمله محتمله ناپليون و روابط او با دربار شاه زمان افغان، در محالک غربي هندوستان براي حفاظت هند ر يادتر گشت، بنابران کپتان دیوت متن را به حیدرآباد بدربار میر غلام علی خان فرسنادند، مشار اليه این معاهده را با میر مذکور نمود:

۱- هر دو حکومت تعهد میکنند که با هم دوست بوده، و دوست يکي را دوست ديگري بشناسند، و محاليف یک طرف را مخالف طرف

(۱) معاهدات انگليسی با روساي هند ج ۲ ص ۲۰

دیگر هم بدانند، و این عهد همواره دوام خواهد داشت.

۲- عندالضروة هر دو حکومت با همدیگر معاونت لشکری هم خواهند نمود.

۳- مخالف یکی از حکومتین در خاک حکومت دیگر، بطور پناهنده قبول نخواهد شد.

۴- اگر یکی از ماسورین حکومت سنده در یکی از بنا در حکومت اوست اندیا کمپنی سامان جنگ را خریدنی باشد، درین راه حکومت کمپنی با او معاونت خواهد کرد، بشرطیکه قیمت اسلحه را نقد ادا کند.

۵- یک نفر کارمند سرکار کمپنی، بدربار سنده برای استحکام روابط دوستی و خیرخواهی خواهد بود.

۶- دعوی تاوان که سابقاً بین حکومتین موجود بود. بکلی منسوخ است.

۷- تنها در شهر تنه یک تجارتخانه انگلیسی مانند عهد کلهوره خواهد بود. و این تعهدنامه همواره بفصل آلهی استوار خواهد ماند (۲۳ جولائی ۱۸۰۸. غره جمادی الثانیه ۱۲۲۳ هـ). (۱)

(ترجمه از اردو)

(۲)

معاهدهٔ میران سنده با ن، ه سمتھ

۲۲ اگست ۱۸۰۹ ع

- ۱- بین حکومت انگلیسی و حکومت میران سنده میر غلام علی، میر کرم علی و میر مراد علی همواره دوستی استوار خواهد بود.
- ۲- بین هر دو حکومت ابداً دشمنی روی نخواهد داد.

(۱) ترجمه از کتاب مذکور ج ۲ ص ۴.

۳- همواره وکلای حکومتین انگلیسی و حکومت سنده بدربار یکدیگر متقابلاً مقرر خواهند شد.

۴- حکومت سنده سکونت و آبادی مردم فرنچ را در خاک خود اجازت نخواهد داد. (۱)

تحریر ۱۰ رجب المرجب ۱۲۲۴ ه مطابق ۲۱ اگست ۱۸۰۹ ع.
(ترجمه متن انگلیسی)

مخفی نماند که معاهده فوق نیز برای دفاع خطرات احتمالی ناپلیون و شاه زمان افغانی با میران سنده منعقد شده است. زیرا در همین اوقات دولت انگلیس متکاف را بدربار رنجیه لاهور، و الفستون را بکابل و مالکم را به تهران فرستاده بود، که شاهان این ممالک را برخلاف اتحادیه (جون ۱۸۰۷ ع) ناپلیون و اسکندر اول امپرا طور روسیه با خود متفق سازند. و برای همین مقصد مستر هانکی سته را بسنده فرستادند و معاهده فوق را امضا نمود (۲).

(۳)

عهد نامه میران سنده با الفستون

۹ نومبر ۱۸۲۰ ع

بفرض استحکام مراتب دوستی و مودت، حکومتین انگلیسی و حکومت سنده موافقت کرده و میر اسمعیل شاه از طرف سرکار سنده و انریل گورنر بمبئی از طرف سرکار انگلیسی با اختیارات تامه گماشته

(۱) سیاست انگلیسی در سنده (انگلیسی) از کهر طبع لاهور

۱۹۳۱ ع ص ۶۶ و معاهدات اردو ص ۳۷ ج ۷

موهن لال ۲-۶۶

(۲) سیاست ص ۵

شدند و بر مواد دیل موافقه نمودند :

۱- بین سرکار انگلیسی و میر کرم علی و میر مراد علی همواره روابط دوستی استوار خواهد بود.

۲- تقرر و کلای حکومتین بدرنار یکدیگر متقارناً برقرار خواهد ماند.

۳- میران سنده در خاکِ خود هیچکي را از اهلِ اروپا و امریکا اجازت قیام نخواهد داد و اگر یکی از رعایای طرف در خاکِ طرفِ مقابل، نا اطاعت و رونه، نیکو سکوت کند معار خواهد بود. ولی اگر شخص مذکور محرم و سر نش نباشد، حکومتِ همان خاک حق دارد، که او را بگیرد، و یا سزا دهد، و یا از خاکِ حویش او را نکشد.

۴- میران سنده همواره از عارتگریهای فیله، نهوسه و غیره در داخل سرحدات خود جلوگیری خواهند کرد، و ایشان را نخواهد گذاشت که بر خاک حکومت انگلیسی تجاوز نماید (۱).

تحریر ۹ نومبر ۱۸۲۰ ع (مهر ایست اندیا کمپنی) امضای : م، الفس (ترجمه از متن انگلیسی)

واصح ناد : که این عهدنامه بین من میر اسمعیل شاه وکیل میر کرم علی خان رن الدوله و سر شاه مراد علی خان امیر الدوله و مستر المستن صاحب گورنر بمبئی برور پنجشنبه ماه صفر ۱۲۳۶ هـ قرار یافت، و انشاء الله تعالی ازان مخالفتی نخواهد شد (مهر اسمعیل شاه).

این معاهده را حکومت عالیله هند تاریخ ۱۰ فروری ۱۸۲۱ توثیق کرده است. (۲)

(۱) معاهدات ۳۸ ج ۷ سیاست ۶۷، موهن لال ۲-۶۷

(۲) معاهدات اردو ۷-۳۸ بعد، سیاست انگلیس در سنده ۶۷

(۴)

معاهدهٔ سودت و صلح با میر خیروپور ۴- اپریل ۱۸۳۲ ع
 این معاهده بین ایست اندیا کمپنی و میر رستم خان تالپور حکمران
 خیروپور بوسیلهٔ لفتنس کرنل هری پاتنجر بتاريخ ۲ ديقعه ۱۲۴۷
 ۴ اپریل ۱۸۳۲ ع منعقد گردیده و تاريخ ۱۹ جون ۱۸۳۲ ع در شمله
 از طرف لارڊ نتنک گورنر جنرال تصدیق شده است:
 ۱- بین حکومتین همواره دوستی خواهد بود.
 ۲- طرفین متعاقدين متقابلاً اقرار میکنند، که نسلًا بعد نسل
 تمامیت و اقتدار یکدیگر را احلال نکند.
 ۳- بخواهش حکومت انگلیس، سرکار خیروپور رف و آمد سوداگران
 هند و استعمال راههای دریای سده و دیگر راههای نثری سده را
 با شرایطیکه سرکار حیدرآباد و میر مراد علیخان تالپور پذیرفته اند
 اجازت میدهد.
 ۴- سرکار خیروپور موافق دارد، که بموجب یک فهرست تحریری،
 محصولات عادلانه را از تمام موادی که بدین خاک آورده می شود، بموجب
 همین معاهده بگیرد، و اعتراف می نماید که باحران را در جریان مبادلات
 تجارتی ابدأ مزاحمتی نماید (۱).
 (مهر کمپنی ایست اندیا و امضای دلبو، سی نتنک و مهر گورنر جنرال).
 (ترجمه از انگلیسی و اردو)

(۵)

معاهده مراد علی خان تالپور با هنری پاتنجر ۲۰ اپریل ۱۸۳۲ ع
 این معاهده در حیدرآباد بتاريخ ۱۸ ديقعه ۱۲۴۷ = ۲۰ اپریل

(۱) معاهدات ۷- ۴، سیاست ۶۸، موهن لال ۲- ۶۸

۱۸۳۲ع بین لفتنت کرنل پاتنجر نماینده انگلیسی و مهر مراد علی خان قالدور امضا شده، و بتاریخ ۱۹ جون ۱۸۳۲ع در شمله از طرف لارد بنتنک گورنر جنرال هند نوثیق شده است:

۱- روابط مؤدت حکومتین که در معاهدات سابقه برقرار گردیده ناهمدیگر همواره دوام خواهد کرد. اما اکنون بوساطت لفتنت کرنل پاتنجر ایلمچی مواد مفیده دیگر نیز دران شامل کرده میشود، تا روابط استوار و یگانگی نزدیک بین حکومتین حوتر دوام کرده و نا خاندان و احلاف میر کرم علی خان نسلاً بعد نسل برقرار ماند.

۲- طرفین متعاقبین به خاک یکدیگر بنظر آرو طمع نخواهند دید.

۳- حکومت انگلیس خواهش دارد، که به سوداگران همد اجازت آمد و رفت و حمل و نقل اموال التجاره از راههای تری و دریائی سنده داده شود، تا از خاک یک حکومت بدیگر رفته توانند، حکومت حیدرآباد این مقصد را بسه شرط ذیل قبول کرد:

شرط اول: هیچکس نمی تواند که از راههای مذکور اسلحه جنگی را بیاورد.

شرط دوم: از راههای مذکور جهاز و کشتی مسلح نخواهد آمد.

شرط سوم: هیچ سوداگر انگلیسی را اجارت قیام دائمی در سنده نیست، البته حسب ضرورت آمده و بعد از انجام کارهای خود واپس بهند خواهند رفت.

۴- هنگامیکه سوداگران هندی برای تجارت سنده می آیند، باید پاسپورت حکومت هند را داشته باشند، و اطلاع آن قبلاً بوسیله ناظم اعلائی انگلیسی مقیم کچه و یا بواسطه مامور دیگر انگلیسی به حکومت حیدرآباد داده شود.

۵- حکومت حیدرآباد محصولات معینه را بر تمام اشهای تجارتی

معین کرده که در آن کمی و بیشی نخواهد شد، و در امور تجارتی
بمراحتی نخواهد بود. تمام کارکنان گمرک و مالیات سده هدایب
داده خواهد شد، و به پناه انتظار صدور احکام جدید، در کار
سوداگران حللی نیندازند. و نیز حکومت حیدرآباد یک فهرست تمام
محصولات گمرکی را که از اموال وارد میگیرند، قبلاً به حکومت هند
خواهد داد.

۶- مواد معاهدات سابقه که بین حکومتی تصدیق شده، بوسیله
این معاهدات جدید ملغی و تغییر پذیر نیست، و نیز معاهده جدید
اشاءاً دائماً بر قرار بوده و تغییری در آن روی نخواهد داد.

۷- همواره ببادنه و کلای طرفین مطابق با بجات روز افروزی دوستی
و مصالح یکدیگر برقرار خواهد بود (۱)

(مهر کمپی و امضای دلیو، سی سسک و مهر گوربر حوال)
(برحه از متن انگلیسی و اردو)

(۶)

ضمائم معاهده نمبر (۵) سابق الذکر

این ضمیمه معاهده در معاهدات اردو (۷ — ۲۲) و سیاست انگلیس
در سنده ص ۶۹ دارد و انگلیسی مندرج است. ولی در کتب خانه
جناب سید حسام الدین راسدی (کراچی) نقل یک بیاض معاهدات فارسی
موجود است که از یک نسخه قدیم مملو که مررا علام رسول ساکن
هندو آغا اسمعیل شاه نقل گرفته اند چون آغا اسمعیل شاه سفیر
میران مذکور بود، متون فارسی مذکور قابل اعتماد است. ولی چون
در حین استنساخ بدست کاتبان مسح شده، ما برای ما نواقص آنرا از

متن انگلیسی و ترجمه اردو تکمیل کرده، و عین آنرا نا نشایِ سروج همان عصر می آوریم، تا عین متون فارسی مذکور محفوظ گردد: "وثیقه" تکمله "عهدنامه" مرقومه بیست و دوم اپریل ۱۸۳۲ فی مابین سرکار عظم مدار کمپنی انگریز بهادر، و سرکار با عز و اقتدار حیدرآباد سده مورخه ۲۲ اپریل سه مد کوره

از آنجا که این وثیقه مشروط صرف برای استكمال بعض مراتب مدرجه "عهدنامه" مشیده مستحکمه مرقومه ستم اپریل ۱۸۳۲ عیسوی فی مابین سرکار گردون وقار کمپنی انگریز بهادر، و سرکار رفیع المقدار معالی حایکگاه میر مراد علی خانصاحب ثلپر، تاریخ ۲۲-اپریل سه "مدکور" مبصص سه افلام بحریر یافته بود، لهذا برسیل دلیل اقبال همان شرایط استكمال، و افلام مشروط انصمام، بلا ریادی و نقصان عبارت فارسی و انگریزی، برین قرطاس و ثاقب بیان، نقش ارتسام یافته، تاریخ نورد هم حو ۱۸۳۲ عیسوی مطابق ۱۹ شهر محرم الحرام ۱۲۴۸ هجری به مهر و دستخط نواب مستطاب معالی العالی مشیر خاص حضور فیض معمر پادشاه کیوان نارگاه انگلستان، ناظم اعظم ممالک محروسه "سرکار" کمپنی انگریز بهادر متعلقه کشور هند لارد ولیم کونڈش بشتک گوربر حرل بهادر بمقام کوه شمله سرب و مکمل گردید:

قلم اول

چونکه در عهدنامه مسداییه در قلم یحتم مذاکره گردید، که فهرست رکات و محصولات عالجه میر صاحب از دسب کار پردازان خود نویسانیده سرکار جهان مدار انگریز بهادر حوا-ند داد، و پس کار پردازان سرکار عالی اقتدار انگریز که در تجارت معاوره میدارند ملاحظه خواهند نمود، اگر موافق قانون درسب و واحی در نظر شان

خواهد آمد، بموجب فهرست مزبوره بعمل آورده خواهد شد، و مدام و مستدام پایدار خواهد ماند. اگر چیزی مضاعف خواهد بود، پس لازم که سرکار ابهت مدار سنده یعنی عالی جناب میر مراد علی خانصاحب بموجب نوشتجات سرکار موصوف، بمعرف عالی جناب هائجر صاحب، دران فهرست تخفیف خواهند فرمود.

قلم دوم

اظهر الشمس است که مدار کب تبیه و گو شمالي و تحویر استیصال و بیخ کبی در دان پارکر و تهل و غیره از یک سرکار نمی سود. چون گوشمالي و تبیه نمودن مدردان مذکور بر سرکاری علین موصوفین جهت امن و آسودگی رعایای ملک خود، و محافظت اوشان لازم و واجب است، ما بران در تحریر می آید: که در هنگام شروع موسم برشگال، چونکه از طرف سرکار میر صاحب آگاهی و اطلاع داده شود، تا سرکار رفیع المقدار انگریز نهادر، و سرکار ابهت مدار سنده و سرکار دونب آثار راحه جوده پور، و هر سه سرکار اب موصوفین باهم متفق گردیده، و در استیصال و بیخ کبی سارقان مذکور حواهد کوشید.

قلم سوم

سرکار گردون وقار عالی اقتدار کمپنی نهادر و سرکار رفیع المقدار یعنی عالیجاه میر رستم خان در عهدنامه این طور بضمون نویسانیده اند، که در باب جاری شدن راه دریا، هر چه که در بلده حیدرآباد خجسته نیاید، در سرکار میر مراد علی خان صاحب قبول خواهند فرمود قبول داریم.

نا بران نقول عهدنامه از طرف سرکار ابهت مدار حیدرآباد، و

سرکار بلند اقدار انگریز بهادر، در پیش عالیجاه میر رستم خان باید فرستاد، که بدل جمعی بر همان نقول نظر کرده بدان موجب بعمل آورند فقط (۱)

ضمیمه دیگر تجارتی

و ثیقه تکمله عهدنامه بنابر آمدورفت تحاران و بیواریان از راه دریای ممالک سندھ در میان سرکار عظمت مدار کمپنی انگریز بهادر و سرکار با عز و وقار حیدرآباد سندھ : (۲)

از آنجا که در عهدنامه ضروریه و ثیقه مشروط مستحکمه مرقومه بستم اپریل ۱۸۳۲ عیسوی مطابق ۱۸ ذیقعدہ ۱۲۴۷ هجری در قلم اول ناین مضمون ثبت است، که چون در عهدنامه مستدامیه در قلم پنجم مذاکره گردیده است، که فهرست زکات و محصولات میر صاحب ار دست کار پردازان خود نویسانیده سرکار جهان مدار انگریز بهادر خواهند داد، پس کار پردازان سرکار عالی اقدار انگریز بهادر که در کار تحارب معاوره دارند ملاحظه خواهد نمود، اگر موافق قانون درست و واجبی در نظر شان خواهد آمد بموجب فهرست مذکور بعمل آورده خواهد شد، و دوام و مستدام پایدار خواهد ماند. اگر چیزی مضاعف خواهد بود، پس لازم که سرکار ابهت تدار سندھ، عالیجاه میر مراد علی خان بموجب نوشتجات سرکار موصوف بمعرفت عالیجاه پاننجر صاحب دران فهرست تخفیف خواهد فرمود. الحال بحسب مشروطه مرقومه و موافق عهد پیمان مسطورہ، سرکار جهان مدار تجسس و تفحص فرانفرموده، همین صلاح صواب نمایی، برای اجرای کار

(۱) برای متن انگلیسی این ضمیمه رک: موهن لال ۲-۳

(۲) برای متن انگلیسی رک: موهن لال ۲-۳

تجارت معین و مصمم فرموده اند که شرح داده می آید:

قلم اول

بنا بر تحصیل رکاب و محصولات، جهت عبور و مرور اموال و احتیاجات، که از دریای سنده آمد و رفت خواهند نمود، در عهد نامه مستدامیه در قلم پنجم مشروط، و الحال در عوض آن قلم، از لب دریای سورتا بروبر (کدا در اصل معاهدات اردو روپور) در عوض محصول بانس مهربی بر کشتی می خروار بهتائی نوده رویه بهتائی مقرر شده اند. اراں مبلغ هشت رویه سرکار یعنی عالیجاه امیران حیدرآباد و میر رستم خان، و مافی نازده رویه اراں سر بازاریکه بعلقه سرحدات دریای می دارند، مانند عالیجاه بهاول خان و مهاراجه رنجیت و سرکار کمپنی انگلیز بهادر بحسب محاسبه بعلقه سرحدات خود سال خواهد گرفت.

قلم دوم

بنا بر آن که هیچ گونه مزاحمت و محن، بحال تاحران و بیوپاریان در ضمن راه کسی اصلاً و هرگز نرساند، و در پیمایش کشتی که چند خروار است، چیزی کشمکش و گفتگو در میان واقع نگردد. لهذا بر کشتی سی خروار بهتائی مهربی مقرر نموده شد. اگر کشتی کوچک خواه کلان خواهد بود، بقانون و آنص کشتی سی خرواری محاسبه ساخته، گرفتن مبالغ مهربیها بعمل خواهد آمد. اگر کشتی پنج خواه صد خرواری باشد، آن را کشتی سی خروار شمرده، مبلغ مهربی گرفته خواهد شد.

قلم سوم

در تمامی سرحدات سرکاران سنده در عوض مهربی، فی کشتی، همگی مبلغ دو صد چهل رویه بحساب می آید تحصیل آن پول برجای

فرضه دریائیکه اسباب از جهاز دریای شور، و در دو ندی یعنی کشتی دریای سنده مرکوب، خواه از دوندی فرود و در جهاز دریای شور مرکوب خواهد گردید بعمل خواهد آمد. و سرکار ابهت مدار حیدرآباد و سرکار دولت مدار خیرپور، مبلغ بهری موجب پسند خاطر یکدیگر خواهند نمود.

قلم چهارم

جهت تحصیل نمود دادن عوض پول در باب مهرهای سرکارات سنده، بنا بر دفع و انفصال کشمکش و گفتگو که در میان تاجران و کشتی مانان درباب مقرر کرایه و غیر ذالک که بالا تفاق واقع گردد، و هم برای پایداری و بحالی و تزیید اتحاد و ضوابط و داد، که از اہام سوابق و لواحق فی مابین سرکارین علین مربوط و منوط می باشد مقرر شد: که کسی که صاحب کلاه پوش نباشد (۱)، متابعه کرنیل هنری پائنجر صاحب وکیل جناب گورنر جنرل یعنی فرمان فرمای هندوستان، دران حا برجای فرضه محل فرود و رکوب اموال سکونت پذیر خواهد گردید. درین باب سرکار کمپنی انگریز بهادر معهود می شود، که گماشته مذکور به هیچ نوع دست درکار تجارت و سوداگری از جانب سرکار کمپنی نه انداخته، مطلق در هیچ امور ملکی و مالی سرکار سنده ملتف و دسب آلود نخواهد گردید. دیگر هر گاه بنا بر انفصال کدام کار، خواه جواب سوال ضروریه متعلقه این عهد نامه در نظر رسیدنت (۲) صاحب بهادر صلاح بیاید که صاحبی از نائبان خود، برجای فرضه روانه شود، پس باینطور خواهند فرمود، که صاحب معهود (۳)

(۱) شاید مطلب از کلاه پوش مردم نظامی و مربوط عسکریت.

(۲) مقصد همان ریزیڈنٹ انگلیسی است.

(۳) اصل: معهود.

درانجا وارد گردیده، کاری خواه جواب سوال به انصراام رسانیده، باز بسبب کچهه مراجعت واپس خواهد کرد.

قلم پنجم

بنابر درست و برحای مشید و مستحکم ماندن اس وثیقه عهد نامه، مقرر، صاف و صریحاً قلمی می گردد: که اگر احدی و فردی از تجاران معبور، از اسوال و احناساب جزوی و کلی آمدی و رفتی دریای سنده، در هیچ حاو هیچ مکان در سرحدات تعلقه سر داراب که سایر فروخت فرود آرند، پس لازم که آن سرکار بحسب قانون و قاعده اصلی ممالک خود محصول بر دستور ازان تجاران احد نماید. چنانچه ار تعیین گردیدن مهری که درین عهد نامه تحریر یافته اس، براسم محصول و رکلوه سرکاراب، مطلق مسوح و مدافع نگردیده و نمی گردد. و مبلغ مهری محص برای اخراجات و پاسانی و محافظت سرحدات جهت عبور و مرور کشتی های تاجران باید بدانش و ازیں قلم بحکم درس و نقین معلوم میگردد که بر اسوال و احناساب آمدی و رفتی، دعوی محصول سرکاراب مطلق مطلق نموده، و فقط مبلغ مهری گرفته خواهد شد. لیکن اگر کسی از ییوهاریان جروی و کلی از اسوال خود پائین آورده بفروخت آرند، پس همان ساعب بموجب دستور آن ملک، محصول و زکات ادا خواهد ساخت.

مورخه دویم جولائی ۱۸۳۴ع مطابق ۲۴ صفر ۱۲۵۰ ه
در ترجمه اردو بعد ازیں چنین نوشته شده (ص ۵۵ ج ۲ معاهدات).
(دستخط ڈبلیو، سی نتنگ. فریدرک اڈم، ڈبلیو مارسن، ایڈ آئی رسایڈ)
این عهد نامه بتاریخ ۲ ستمبر ۱۸۳۴ع مقام اوٹکمانڈ از طرف گورنر جنرل توثیق شد دستخط ڈبلیو، ایچ مگسائین سکرتر گورنمنٹ هند.
همچنان در کتاب معاهدات ترجمه اردو (ص ۴۶) بیحد، همین معاهده یک ضمیمه تشریحی دیگری هم دارد، که محتوی (۱۱) سوال و جواب،

بین پانچر و حکومت حیدرآباد است که بتاريخ ۱۸ شعبان ۱۲۵۲ هـ ۲۸ نومبر ۱۸۳۶ ع در حیدرآباد نوشته شده و درین ضمیمه امور ذیل داخل است :

- ۱- نصب علایم راه و لنگر اندازی کشتی در دریا.
- ۲- تعیین مواقع پناه گاهها کشتی در اویات طوفان و غیره.
- ۳- از هر کشتی علاوه بر محصول نوب بیم رویه دیگر هم گرفته خواهد شد.
- ۴- به سید عظیم الدین حسن ایچت گورنر جنرل ده برای سکونت بدرگاهها مقرر شده سهیلات لازمه داده می شود.
- ۵- بعضی گدامهای احتاس در مواضع ککر و تنه.
- ۶- تشکیل یک میله سالانه در تنه برای نمایش و فروش اجناس تعاریف هند و اروپا و خراسان و ترکستان و کابل.
- ۷- تنبیه قبایل مراری که روت و آمد کشتی ها را در دریای سنده مانع می شوند.
- ۸- مسئولیت تمام حکومت حیدرآباد در امور کشتی رانی.
- ۹- بریدن درختان جنگل در مواضع ضروریه برای سهولت جریان کشتی ها بغیر از شکارگاههای میران.
- ۱۰- تقرر یک نفر مہرٹنڈت انگلیسی بدربار حیدرآباد.
- ۱۱- رفع مشکلات ابتدائی تعمیل این معاهده (۱)

(۷)

معاهده ۲۰ اپریل ۱۹۳۸ ع

بین میر نور محمد خان و میر نصیر خان میران سنده و کرنل هنری پانچر ایچنت گورنر جنرل .

(۱) معاهدات ج ۷-۴۶ بعد .

۱- چون از زمان فدیهم بین میران سنده و حکومت انگلیس مراتب مودت و دوستی موجود است، بنا بران گورنر جنرل هند اراده دارد، که اختلاف بین میران سنده و مهاراجه رنجیت سنگھ را مرتفع سازد، تا بین دو حکومت مذکور صلح و آشتی روی دهد.

۲- برای تحکیم مزید و حفظ روابط مودت و صلح، که از مدت‌ها بین حکومتین موجود است، چنین تعویض می‌شود که یکنفر وزیر مختار از طرف حکومت انگلیس دربار حیدرآباد مقرر گردد، و متقابلاً میران سنده نیز وکیل خود را بدربار حکومت انگلیس نفرستد.

اما وزیر مختار انگلیس حق خواهد داشت، که وقتاً فوقتاً حسب ضرورت مسکن خود را تبدیل دهد و گارد محافظ وزیر مختار نیز از طرف حکومت وی بطور مناسب تعیین خواهد شد. (۱) (ترجمه از انگلیسی) شمله ۲- اپریل ۱۸۳۸، امضای لارڈ آکلینڈ گورنر جنرل.

(۸)

معاهده ۱- جنوری ۸۳۹ ع با میر خیرپور میر رستم خان

۱- بین حکومت ایست اندیا کمپنی و میر رستم خان قالپور و ورثه و جانشینان او همواره مراتب دوستی دائمی نسلان بعد نسل پایدار خواهد بود، و دوسب و دشمن یکطرف دوست و دشمن طرف دیگر شمرده خواهد شد.

۲- حکومت انگلیسی، دارالسلطه و حدود خاک خیرپور را همواره محفوظ خواهد داشت.

۳- میر رستم خان و اخلاف و جانشینان وی همواره مطابق رای حکومت انگریز کار خواهند کرد، و اطاعت کامل خواهند داشت.

(۱) سیاست سنده ص ۱۷ معاهدات ج ۷ ص ۵۱، موهن لال ۲-۵۷

و بجز دولت انگریز با حکومت دیگر و یا سردار دیگری رابطه نخواهند داشت .

۴- امیر مذکور و ورثه و جانشینان او، بدون منظوری و موافقت دولت انگلیس با هیچ حکومت یا سردار دیگری عهد و پیمان کرده نمی توانند، البته با دوستان و اقرباء نوش و خواند خواهند کرد .

۵- سرکار انگلیس عندالضرورت به میر صاحب موصوف امداد نظامی و لشکری خواهد کرد، تا در داخل سنده و یا در کشورهای ماورای سنده امن و امان برقرار باشد . ولی دولت انگلیس ابداً بر خاکهای مقبوضه امیر و جانشینان او و نیز بر قلاع این طرف و آنطرف دریای سنده قبضه نخواهد کرد .

۶- امیر و ورثه و جانشینان او بر هیچکسی ستم نخواهند کرد، و اگر قضیه ای اتفاقاً روی دهد، اتصال آنرا حکومت انگلیس خواهد کرد .

۷- امیر و ورثه و جانشینان وی حاکم مطلق کشور خود خواهند بود، و احکام کارکنان انگلیسی دران رواج نخواهد داشت و مداخلتی نخواهد کرد . و نیز شکوه و استغاثه خدمتگاران و تواع و اقربا و رعایای امیر را به نسبت امیر نخواهند شنید

۸- میر رستم خاں برای ترقی آمدورفت سوداگران از راه دریای سنده وعده میدهد، که برای آسایش سوداگران و توسیع تجارت تسهیلات لازمه را خواهد داد .

۹- برای حفظ و توسیع مراتب مودت و دوستی حکومتین خیبرپور و انگلیس قرار داده شد: که یک نفر وزیر مختار سرکار انگلیس بدربار خیبرپور مقیم خواهد بود . و امیر نیز میتواند که وکیل خود را بدربار حکومت انگلیس بفرستد . اما وزیر مختار انگریزی حق خواهد داشت که وقتاً فوقتاً جای سکونت خود را تبدیل کند، و برای حفاظت او حکومت هند

محافظتانی را بتعداد مناسب، حسب مرضای خود خواهد گماشت.
امضای لفتننت کرنل سر اسکندر برنس ایلچی خارج آکلیند گورنر جنرل
مورخه ۲۴ دسمبر ۱۸۳۸ ع ۶ شوال ۱۲۵۴. توثیق شد بتاریخ ۱۰ جنوری
۱۸۳۹ ع از طرف گورنر جنرل مقام لشکرگاه بهاگا بورانا. دستخط
ایچ ٹارس کفیل سکرٹری گورنمنٹ هند همراه اشکر گورنر جنرل.

ضمیمہ

چون دولت انگلیس عہد کردہ اسب کہ حکومت حیرپور را از سر
ہر گونه دشمنان موحودہ و آئندہ گناہدار، و بر فلعہای این طرف و آن
طرف دریای سندھ تصرفی نہماند. بنا بران میر رستم خان و اخلاف او
اقرار میکنند کہ در اوقات جنگ اگر گورنر جنرل قلعہ بہکر را برای
حفظ اسلحہ و حرانہ بہ تصرف خود آورد، میر حیرپور حیرپو نخواہد
گفت. (۱)

تصدیقی میر رسمخان امیر حیرپور و سر اسکندر برنس ایلچی گورنر جنرل
۲۴ دسمبر ۱۸۳۸ ع ۶ شوال ۱۲۵۴

اقرار نامہ

یک اقرار نامہ نیز از طرف اسکندر برنس ایلچی گورنر جنرل ضمیمہ
این عہدنامہ اسب کہ با سر مبارک خان والی خیرپور امضا شدہ
بدین مضمون:

سرکار ایسٹ اندیا کمپنی اقرار مینماید کہ اراضی مقبوضہ مالگذاری
میر مبارک خان را حق او شمرده و بدان چشم طمع نخواہد دوخت، و
نہ در انتظام آن مداخلہ خواہد کرد.

(۱) عاہدات ۷-۵۴ بعد، سیاست سندھ ۴۷ بعد، موهن لال

و نیز اقرار می شود که سرکار انگلیس با میر مبارک خان و اخلاف او هما نقدر مراتب دوستی را مراعات خواهد کرد، که بموجب عهدنامه با میر رستم خان مرعی میگردد (امضای برنی ۲۸ دسمبر ۱۸۳۸ عره شوال ۱۲۵۴ در خیرپور، و توثیق گورنر جنرال در لشکرگاه ڈنوله ۱۶ جوری ۱۸۲۹) (ترجمه از اردو)

نوب: همین طور مصامین اقرارنامه به میر محمد خان و میر علی دادخان نیز بتاریخ مذکور داده شده است. (۱)

(۹)

عهدنامه تفویض کراچی به حکومت انگلیسی

بتاریخ ۳ فروری ۱۸۳۹ حاصل بن بچه خان گورنر قصبه کراچی و حیر محمد و سینا خان ملازم مر نور محمد خان بر کشتی ویلسلی با سر فریدرک لیوس مٹ لینڈ سپه سالار افواج انگریزی در هند و برگدیر ولیس کمانیر افواج انگریزی مقیم سنده عهدنامه دیل را امضا کردند: ۱- امروز گورنر موصوف قلعه و قصبه کراچی بافواج انگریزی می سپارد.

۲- امروز یا بعد ازین در موقعیکه منظور باشد افواج انگریزی ماتحب بر گردیر و لینت قصبه مذکور را اشغال کرده، و تمام وسایل حمل و نقل از قبیل کشتی و شتر و غیره بعد ازادای کرایه از طرف حکومت سنده مهیا خواهد شد. و لوازم حوراکه و غیره نیز به قیمت مروجه داده خواهد شد. چون شرایط مذکوره مرعی گردد، حکام انگلیسی از طرف کمپنی ایست اندیا تعهد میکنند، که سکنه قلعه و دیگر اسباب نزد ایشان امانت خواهد بود، و باشندگان مذکور مانند سابق مشغول خود ادامه

خواهند داد، و جهازهای تجلرتی ایشان به بندر مذکور رقت و آمد خواهد داشت. ۳ فروری ۱۸۳۹، امضای فریدرک لیوس مثلیند ریر ایند میرل و کماندران چیف. و امضای ٹی ولنٹ برکدیر فوج خاصه مقیم هندوستان. امضاء حاصل بن بچه و سینا خان، خیر محمد و علی رکھی گواه. (۱) (ترجمه از اردو)

(۱۰)

معاهده نظامی بین میران سنده و لارڈ آکلند ۵ فروری ۱۸۳۹ (متن فارسی این معاهده نیز از بیاض نقل معاهدات موجود کتب خانه جناب سید حسام الدین راشدی برداشته شده، که ترجمه اردوی آن تحت نمبر (۱۳) در جلد ۷ ص ۵۹ معاهدات و انگلیسی آن در کتاب سیاست سده ۷۶ بعد موجود است).

”چون قبل ازین چند مرتبه عهد نامحات اخلاص و یگانگت فی مابین سرکار دولت مدار و امیران عالی حاهان سده و ثوق یافته اند. و از باعث رویداد این زمان، ضرورت مرتب عهد نامجات مذکوره بظهور انجامید. و فی الواقع قطع عهد نامه علحده فی مابین سرکار دولت مدار کمپنی انگریزی بهادر و میر رستم خان والی خیرپور قرار یافته است. درینصورت دفعات ذیل فی مابین سرکار دولت مدار و امیران عالیجاهان حیدرآباد صورت ترتیب پذیرفت.

۱- در میان سرکار کمپنی انگریز بهادر و امیران عالیجاهان حیدرآباد میر نور محمد خان و میر نصیر محمد خان و میر محمد خان و میر صوبدار خان دوستی و اتحاد مستقیم خواهد ماند.

۲- قشون از فوج انگریز در دیار سنده قایم کرده خواهد شد، و

(۱) معاهدات ۷ - ۵۷ بعد.

لشکر گاه قشون مذکور، متصل بلعه تهنه و یا در جای دیگر طرف مغرب دریای سده بموجب تجویز گورنر جنرل بهادر فرمان فرمای ممالک هند مقرر کرده خواهد شد. تعداد فوج مذکور که زیاده از پنج هزار نفران جنگی مجوز نیست، تعلق از حکم فرمانفرمای معزیه خواهد بود.

۳- عالیجاهان میر نور محمد خان و میر نصیر محمد خان و میر محمد خان اقرار می نمایند که هر واحد مبلغ یک لک روپیه حواه سکه کمپنی خواه سکه پهاکرو (معاهدات: بکر (۱) یعنی تیموری که جمله آن سه لک روپیه خواهد بود، بنا بر اصراف چیزی از اخراجات قشون مذکور، سال در سال ادا خواهد نمود. چنانچه میر صوبدار خاں از نصرف چیزی برای اخراجات قشون مذکور بری خواهد بود.

۴- سرکار دولت مدار کمپنی انگریز بهادر، امیران حیدرآباد از بعدی یگانه بر ذمه خود خواهند داشت.

۵- امیران عالیجاهان که شریک عهدنامه هذا هستند، مالکان حکومت دیار مقبوضه هر واحد خواهد ماند، و دخل عدالت سرکار انگریز دران نخواهد گردید. و فریاد رعایا بالای آن عالیجاهان، پیش اهلکاران سرکار دولتمدار مسموع پذیر نخواهد شد.

۶- هر یک از امیران عالیجاهان که بموجب شرط دفعه گذشته یعنی پنجم در مقبوضات خود مستحکم گردید، اقرار می نمایند: که در صورتیکه یک امیر استغاثه تعدی بر امیر دیگر داشته باشد، همچو استغاثه پیش صاحب رزیدنت بهادر رجوع خواهد نموده، تا صاحب معزیه الیه در صورت منظوری فرمانفرمای ممالک هند... در فیصله همچو مقدمه سعی و کوشش خواهند نمود.

۷- در صورت وقوع تعدی رعایای یکی امیر در علاقه امیر دیگر و آنکه از رعایای اوشان مرکب همچو حرکت بوده باشد، ناتوانی خود از باعث سرکشی و بی مرتکبان آن در بدارک همچو تعدیات طاهر نماید، صاحب رزدنب، واقعه حال آن بخدش فرمانفرمای ممالک هند گذارش خواهد نمود. فرمانفرمای هند بصورت منظوری آن برای امداد امیر مذکور جهت سزاسانی مرتکبان اجازت خواهد نمود

۸- امیران عالیجاهان میر از بر صبی و اطلاع سرکار انگریز بهادر، سوال و جواب به احدی از سرداران و سرداران نخواهد نمود. مگر سلسله مراسلات دوستانه با دوستان و برادران جاری خواهد ماند.

۹- در امریکه تعلق به حفاظت دارد، امیران عالیجاهان، اطاعت و رفاقت سرکار انگریز خواهد نمود. مشون سه هزار نفر سوار و پیاده عبدالطلب سرکار دولتمدار حاضر خواهد کرد. قشون مد نور بصورت همراهی قشون فوج انگریزی، زیر حکومت سرداران قشون سرکار انگریز بهادر خواهد بود. و بصوریکه مشون از جمعیت امیران عالیجاهان زیر حکومت سرداران فوج انگریزی، بیرون از سرحد ممالک امیران مذکورین، جهت امر ضروری خواهد رفت، سرکار انگریزی بهادر، احراعات معمولی آنها خواهد داد

۱۰- چونکه روپیه سرکار کمپنی و روپیه مهاکرو (معاهدات: نکرو؟ که صحیح آن بکرو است) یعنی تیموری مساوی هستند، در جاری بودن روپیه سکه کمپنی غدیری نسبت. و یکی در صورتیکه اهلکاران سرکار انگریز، دارالضرب ممالک امیران عالیجاهان سربکان این عهدنامه مقرر خواهد ساخت، بعد از اتمام مهمات که بران فوج ظفر موج سرکار انگریز بهادر در سبب افغانستان بهصبت نموده است، سکه مهاکرو یعنی تیموری صرف خواهند گنایند. محصول صرب مطابق دستور العمل آن دیار حق واجب امیران خواهد بود.

۱۱- بر مرکب کشتی تجارت مرسله^{*} ببالا یا پائین دریای سنده، اندر حدود امیران معری^۱ الیها یعنی از دریای شور تاحانی^۲ که بر آناره دریای سده سمت شمال سرحد آنها ناسد، محصول هیچ گونه گرفته نخواهد شد.

۱۲- اگر سوداگری متاع تجارت خود را در اثنای راه از کشتی فرود آورده بفروشد، در یصورت محصول معمولی ارا^۳ گرفته می شود، ولی اگر محل فروش لشکرگاه^۴ انکریری ناسد مستوجب ادای محصول نیست (۱)

۱۳- نأحران و غیرهم مالهای جمیع اقسام در موسم موافق، بدوی دریای سده در کهوره ناری خواهد آورد، و اموال بر طبق برسی مالکان همانجا نگاه داسه خواهد شد، تا وب موسم موافق، از برای فرستادن مالها سر بالای دریای مذکور خواهد رسید. لکن اگر نأحر از مال خود در کهوره ناری یا احدی دیگر بحر چهاونی یا لشکر سرکار انگریزی از کشتی پائین آورده بفروشد، محصول مدبور را قبل فروختنی بموجب دستور العمل ادا خواهد نمود.

۱۴- شرایط این عهدنامه که فی مابین گورنر جنرل بهادر فرمانفرمای ممالک هند از یکطرف و امیران عالیجاهان میر نور محمد خان و میر نصیر محمد خان و میر محمد خان و میر صوبدار خان از طرف دیگر، بر همه گورنر جنرالان فرمانفرمای ممالک هند آئیده و بر وارثان امیران عالیجاهان موصوفین نسلاً بعد نسل مدام فایم و بحال خواهد ماند. و شرایط سدرجه^{*} عهدنامهات سابق فیما بین سرکار دول مذار و امیران موصوفین که از کدام دفعه^{*} از دفعجات عهدنامه^{*} هذا مسوخ و تبدیل نشده اند، بحال و برقرار خواهند ماند.

(۱) این ماده در اصل فارسی نیست از معاهدات اردو ترجمه شد.

هر چار قطعه عهدنامه^۱ هذا محوله^۲ چهارده دفعه جات بتاريخ بازدهم ماه مارچ ۱۸۳۹ عیسوی بمقام سي او جناب معالي العاقب جارج لارد آکلیند جي، سي، بي فرمانفرماي ممالک هند دستخط ثبت گردیده. يکي از همه وثيقه حات عليحدہ عليحدہ بھر يکي امير از اميرانِ عاليجاهان، بر وقفِ تفويض قطعه همین عهدنامه مشته مهر يا دستخط امير مذکور از دست صاحب عاليجاه رزیدن صاحب سند- عايب خواهد گشت. (۱)

(۱۱)

عهدنامه با مير شیر محمد خان ميرپور ۱۸ جون ۱۸۴۱ چون قبلاً معاملات دوستي و مودت بين ايست انديا کمپنی و امراي حيدرآباد انعقاد يافته با بران بهمان مضمون يک معاهده بين سرکار کمپني و مير شیر محمد خان ميرپور منعقد گشت بدفعاتِ دليل :

۱- بين ايست انديا کمپنی و مير شیر محمد خان همواره دوستي و مؤدت دائمی خواهد بود

۲- هر سال تاريخ يکم فروري سرانار مير شیر محمد خان سرکار انگريزی مبلغ سجاه هزار روپيه را برای مصارفِ لشکرِ مقيم سنده بسکه^۳ کمپنی خواهد پرداخت.

۳- سرکار انگريزی متعهد مي شود، که خاک مقبوضه^۴ امير مذکور را از حمله هاي بيرونی حفاظت کند

۴- مير شیر محمد خان حاکمِ مطلق کشور خود خواهد بود، و حکومت انگليسي دران مداخلتي نخواهد کرد، و نه شکوه^۵ رعاياي ميرپور را از امير مذکور خواهند شنف.

(۱) اين معاهده در متن انگليسي موهن لال ۲-۱۰۰ بعد عبارت

از ۲۳ ماده است.

- ۵- مطابق ماده قبل امیر موصوف مالک مطلق کشور خویش است، ولی اگر او را با امرای دیگر اختلافی روی دهد، با اطلاع رزیدنت برطانوی مقیم سنده خواهند رسانید، تا موصوف بعد از منظوری فرمانفرمای هند در رفع اختلاف و تصفیه آن بکوشد.
- ۶- چون میر شیر محمد خان را با امرای حیدرآباد درباره تقسیم اراضی بالفعل نیز نزاعی است، با بران فیصله آنها هم رزیدنت موصوف بقرار ثالث فریقین خواهد کرد.
- ۷- اگر یکی از رعایای امرای مذکور بر رعایای امیر دیگر ستمی نماید، و امیر موصوف بسبب سعی و سرکشی نمیتواند که محرم را سزا رساند، پس باید بوسیله رزیدنت برطانوی به گورنر حرل اطلاع دهد. اگر گورنر مناسب داند درباره گرفتاری مجرم مذکور امداد خواهد کرد.
- ۸- امیر موصوف بدون اطلاع و منظوری سرکار انگریز، نا هیچ حکومت و یا سردار دیگری داخل عهد و پیمان یا نوش و خواند نخواهد شد. البته با دوستان و اقرباء مراسلت خواهد داشت.
- ۹- امیر مذکور به مشروب و صواندید سرکار انگریز همواره به امور امن و امان خواهد کوشید، و اگر ضرورت افتد، برای تأمین امنیت، امداد لشکری هم باو داده می شود، ولی این لشکر تعب امر کمانیر (امسر) انگلیسی خواهد بود. و اگر فوجی از کشور امیر موصوف بخارج خاک امارت او فرستاده می شود، مصارف آن بدوش سرکار انگریز خواهد بود.
- ۱۰- چونکه قیص سکه کمپنی با سکه تکرو (بکرو) یا تیموری مساویست، بنابراین سکه کمپنی در خاک امیر موصوف رایج خواهد بود.
- ۱۱- از کشتی هائیکه از طرف بحر و جانب شمال دریای سنده در آنهایی داخل خاک امیر موصوف میگذرند، محصول گرفته نخواهد شد.

۱۲- اگر در بین راه امتعه^۱ تجارتی از کشتی مرود آورده، و فروخته شوند البته ازان محصول رابع الوف گرفته خواهد شد. اما اگر اموال مذکور در لشکر گاه و جهاونی لشکر انگریز فروخته شوند، محصولی ازان گرفته نخواهد شد.

۱۳- سوداگران حق خواهند داشت، که در موسم مناسب، اموال التجاره^۲ خود را از راه دریای سده بیاورند، و آنها در گدامهای تجارت خانهای خود برای موسم دیگر فروش نگاه دارند. ولی اگر سوداگران مذکور اموال خود را در گوره ناری یا حای دیگر (بدون لشکرگاه انگریز) بفروش رسانند، ازان محصول^۳ معمول گرفته خواهد شد.

۱۴- واضح باد که عهدنامه^۴ هذا را گورنر جنرل هند بکطرف، و میر سیر محمد خان بکطرف دیگر منظور نموده اند، و احلاف^۵ سرکار هند و ورثه و حانشیان امیر مذکور همواره آنها سرعی خواهند داشت (۱).
(ترجمه از اردو)

امضا: آکلسد ۲۷ ربیع الاول ۱۲۵۷ = ۱۸ جون ۱۸۳۱ ع
این عهدنامه بتاريخ ۱۶ اگست ۱۸۳۱ ع در فورت ولیم بمبئی بمنظوری گورنر جنرل رسد.

ثی، ایچ میڈک سکرٹری گورنمنٹ هند

(۱۲)

معاهده ۱۸۴۲ با میران حیدرآباد

۱- امرای حیدرآباد از دادن تمام مصارفیکه از روی معاهدات گذشته می دادند از او جنوری ۱۸۴۳ بعد معاف هستند.

(۱) معاهدات اردو ۷۲-۶۳

۲- بعد از اول جموری ۱۸۳۵، در تمام بلاد امرای حیدرآباد صرف سکه کمپنی رایج خواهد بود.

۳- مسکو کابینه حکومت انگلیسی وقتاً فوقتاً برای امرای حیدرآباد می سازد، بر یکطرف آن شکل شاه انگلید با کتیبه حسب تعویض حکومت انگلیس و بر طرف دیگر آن نوشته امیران حیدرآباد خواهد بود.

۴- مسکو ناته برای امرای مد نور ساخته می شوند در ور و عیارسم، مساوی سکه کمپنی خواهد بود و بعد از تسلیم سیم یا حواله آن چهار ماه بعد، مسکو ناته فرمایشی از طرف مامور مربوط دارالصراف انگلیسی داده خواهد شد و مصارف سکه ساری از امیران مدکور گرفته می شود، و ردس حکومت انگلیس است.

۵- مطابق این معاهده امیران حیدرآباد بعد ازین حق صرف سکه ندارند.

۶- برای رفع احتیاج کشتی های دودی از کتاوهای دریای سده ماصله صد صد گر چوبها بریده خواهد شد، ولی اگر درجائی میران مد نور نخواهد که چوب آن بریده شود، حکومت انگلیس دران مداخلتی نخواهد کرد.

۷- با شرایطیکه سر چارلس نیپیر ضروری بداند، کراچی و تهته حکومت انگلیس سپرده خواهد شد، و نیز افراد دولت انگلیسی حق خواهند داشت که در خاکهای بین کراچی و تهته بدون مانعی گشت و گذار نمایند، و بر تمام سرحداتیکه میجر حرل نیپیر معین میکند، کارکنان انگلیسی حق حکمرانی خواهد داشت.

۸- اراضی سبزل کوب و از سرحدات موجوده بهاولپور تا روهری تماماً به نواب بهاولپور که دوست و خیر خواه قدیم برطانیه است، سپرده می شود.

تعلیقات

۹- به میرصوبدار خاں که همواره خیر خواه دولت برطانیه است ، در عوض کرانچی جاگیر پنج هزار روپیه مالکداری عطا خواهد شد .
 ۱۰- کمشریکه از طرف میجر حرل نیپیر برای تکمیل این معاهده معین میگردد ، بعد از تدقیقات لارمه جاگیر مذکور را تعیین خواهد کرد .
 ۱۱- چون اراضی که از روی این معاهده به امیران داده شده متفرق بوده و مالیه آن هم یکسان نیست ، بنا بران کمشر موصوف معین خواهد کرد ، که چقدر پول نقد یا اراضی دیگر باید به امیران موصوف داده شود . البته امیران موصوف بهای اراضی گران بها ، زمین های کم قیمت را نخواهد گرفت .

۱۲- اگر مالیه زمین با قیمت آن ماسبتی نداشته باشد ، دولت انگلیسی آنرا نیز تصفیه کرده و صرف به نفع خود کوشش نخواهد کرد . شمله
 ۳- نومبر ۱۸۴۲ . (۱) (ترجمه از اردو)

(۱۳)

معاهده ۳- نومبر ۱۸۴۲ با میران خیرپور

۱- پرگه بهونگ بهیره و یک نلت سبرل کوٹ و قریه گوٹکی و ملادرو چونگا و دادوله و عزیزپور و دیگر اراضی که بین سرحدات کنونی بهاولپور و روهری واقع است ، برای همیشه به نواب بهاولپور داده می شود .

۲- شهر سکهر و جزیره بکهر و دیگر جزایر متصله و قصبه روهری بشرانطیکه سر چارلس نیپیر نخواهد ، همواره بسرکار انگلیس تعلق خواهد داشت .

۳- کمشنریکه از طرف میجر جنرال سرچارلس نیپر برای تعمیل این معاهده و دیگر معاهداتی که با امیران حیدرآباد شده مقرر می شود، مالیات رایده را بموجب همان معاهده تنقیص کرده و یا در مقابل آن اراضی دیگر را باندازه مالیات خواهد داد، و نیز با میران خیرپور میر رستم خان و میر نصیر خان بموجب این معاهده در تقسیم اراضی به نفع ایشان رفتار گردیده و تلاقی کمبودی آنها خواهد شد.

۴- چون امرای خیرپور بموجب معاهده ۲۴ دسمبر ۱۸۳۸ درباره آسایش سوداگران و جریان کشتی های تجارتی از راه دریای سندھ و توسع معارت تعهد کرده اند. و نیز امرای حیدرآباد در عهدنامه ۱۸۳۹ بمعهد سده اند، که از اموال تجارتی که از کشتیها در لشکر گاههای انگلیسی فرود آورده می شوند محصول گمرکی نمیگیرند. با بران امرای خیرپور هم همان مراتب مقرر معاهده ۱۸۳۸ را قبول دارند و بدان عمل خواهند کرد.

۵- در خیرپور تنها روپیه مسکوک کمپی یا مسکوک ده بعداً مقرر سود رایج خواهد بود.

۶- دولت برطانیه وقتاً فوقتاً برای خیرپور مسکوک را ضرب خواهد کرد، که بر یکطرف آن صورت شاه انگلید و بر طرف دیگر نوشته ای که امرای خیرپور خواسته باشند نقش خواهد بود.

۷- عیناً مانند ماده (۴) معاهده نمبر ۱۲ سابقه.

۸- عیناً مانند ماده (۵) معاهده نمبر ۱۲ سابقه.

۹- عیناً مانند ماده (۶) " " " " " "

۱۰- دولت انگلیس تمام آن دعاوی را صرف نظر مینماید، که بابت باقیات نذرانه و خراج سالانه شاه سنجاع قنبد بالای میر مبارک خان

متوفی و فرزندش میر نصیر خان و دهگر اخلاف میر مبارک خان مرحوم
وجود داس . (۱)

(۴۰۲ نمبر ۱۸۴۲ شمله) (برحمه از انگلیسی و اردو)

(۱۴)

اسناد سیاسی سنده همگام لسكر كشی ۱۸۳۹ افغانستان

در مه ۱۸۳۸ جون لارد آكلید لسكر اندس را به بسحیر افغانستان
با شاه شجاع ارسال دانب، یک معاهده مثل را در لاغور تاریخ ۲۳
ربیع الثانی ۱۲۵۳ = ۲۶ جون ۱۸۳۸ ع با رعیب سگی و فاسی
محمد حسن از طرف شاه شجاع امضا كرد (راجع بقاصی ر ۱: تعلیق ۲۷)
كه (۱۸) ماده داست، و از جمله دو ماده دیل راجع به سنده است (۲)
و متن فارسی آن چنین است :

ماده ۴: در مقدمه سكاربور و ملك سده این روی دریای ستلج با
سده آمیخته، میماين سرکار حالصه حی و سرکار ساه موصوف (سah شجاع)
مطابق رویه بیه دوستی و یکرنگی قدیمه، و آئین موثقه سرکارین عالیین
یعنی سرکار حالصه حی و سرکار کمپنی انگیر بهادر، آنچه معروف
کپتان کلاد ماربین (۳) وید صاحب بهادر بتیکن احب بهادر، دوس
صمیمی و حواهر سنج میزان دوستی سرکارین عالیین، بموجب آئین موثقه
معهوده قرار خواهد یافت، سرکار دوی الاقتدار ساه موصوف منظور
خواهد بود.

(۱) معاهدات ۷-۶ بعد و سیاست سده ۶ بعد.

(۲) برای تمام معاهده مذکور ر ۱: واعاب ۱۰۵ بعد،

موهن لال ۱-۳۷ بعد.

(۳) ر ۱: تعلیق نمبر ۴۵

ماده ۱۶: آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سنده الحال است، ساه شجاع الملک و سایر خاندان سدورائی را نسل بعد از نسل و بطناً بعد بطن، ثابت فرما سرداری یا نا قیاب معامله مالگراری، در حال و استقبال به آن ممالک هیچ دعوی و سروکاری نیست و نخواهد بود. ملک و مال میران سنده نسل به نسل است و خواهد ماند. بشرطیکه میران موصوف مبلغ سی لک روپیه نانک شاهی امرتسریه یا کلدار، بموجب محوزه سرکار کمپنی نهاد، شاه موصوف ادا نماید و شاه موصوف از جمله آن مبلغ پانزده لک روپیه نقد سرکار والا مقدار خالصه حی رسانیده دهد، و نا قی مبلغ پانزده لک خود نگیرد.

هرگاه مبلغ مذکور همگی و تمامی ادا شده باشد، پس آنوقت دفعه چهارم عهدنامه شاه موصوف مرقوم دوم ماه چیت سه ۱۸۹۰ که شرح آن مطابق اصل در صدر مندر حس است منسوخ خواهد گردید، و مراسم رسل و رسایل و تحایف قاهره عمده اعلی، فی مابین سرکار خالصه حی و میران سنده، بعباد قدیمه جاری خواهد شد (۱).

دو اقرار نامه

چون در اواخر سه ۱۲۳۸ ساه شجاع از پشاور و دیره جات برگشته به شکارپور رسید، نا میر مراد علی خان تالپور اقرار نامه دیل را نمود: "چون بندگان این جانب بحک خراسان میروم، لهذا بنام خدا و مرآن عظیم اقرار مینمایم، که در شهر شکارپور زیاده از پنجاه روزه، قیم نخواهم شد، و در ناغ شاهی فروکش خواهم بود. و بعد از انقضای میعاد مذکور با ملازمان حضور خود عزیمت فرمای قندهار می شوم، و ملک سنده و شکارپور و ممالک مانعب آنرا بشما و جانشینان شما میگذارم، نا در قبضه تان بوده و جابداد شما باشد، و دران

هیچگونه مداخله نخواهم کرد، و همواره رعایتِ خاطر آن عالیجاه را
خواهم نمود. برای خاطر جمعی شما این مصمون اقرار نامه را بر قرآن
شریف نویسم ۷ محرم ۱۲۴۹ هـ (۱). (دستخط و مهر پادشاهی)

این سطر را نیز بقلم خود نوشته :

”واضح باد که این عهدنامه بر قرآن شریف مهر شده و بندگان
پادشاهی ما ملک سده و سکارپور را بهوشی و رضای خود نه میر
مراد علیحان حاکم عطا فرمود.

اقرار نامه دیگر

بنام میر نور محمد خاں و نصیر محمد خان

قرآن عظم و نام خدا اقرار میسایم که ملک سده و سکارپور و
اراضی مانع آن بطور حاکم شما و سل های آینده شما اعلا می
نمایم، تا در آیه ه هم تصرف شما بوده و هیچ گونه مداخله در آن نخواهم
کرد. دوست و دشمن پادشاهی دوست و دشمن شما تصور خواهد شد، و
اگر برای حفاظت سده و سکارپور حاجت بامداد پادشاهی افد، بدرخواست
شما افواج پادشاهی مدد خواهد کرد، و بندگان پادشاهی ما در سده
و سکارپور و اراضی مانع مهبوصه شما دحلی نمیکند و نخواهند کرد.

عهد نامه مانقه که بقلم شاهی قبلآ تا مراد علیحان بر قرآن عظیم
نویسته و مهر کرده بودم، اکنون مجدداً قایم گردیده و سربو اران انحراف
نخواهد شد. و شما یان از تمام بهی خواهان حضور پادشاهی ما مورد

(۱) در اصل معاهدات اردو (۷-۸) این سه ۱۲۰۹ هـ طبع شده

که صحیح ندارد، شاه سجاع در اواخر ۱۲۳۸ هـ به سکارپور

آمده، و در محرم ۱۲۴۹ هـ اقرار نامه مذکور را داده است.

عنایت و شفقت بدگان شاهانه خواهید بود. (اصصای پادشاهی بخط سرخ) (۱).

نوب: این عهد نامها از انگلیسی وارد و اقتباس شده. در متون ناقص فارسی وارد و تمام اعلام را مسخ کرده اند. و ترجمه اردو هم نهایت ناقص و پیچیده و ممسوخ است، آنچه ممکن بود، از روی متون انگلیسی اصلاح شد. باز هم اگر بقصی دیده سود، تماسست معاف فرمایند.

نقل یادداشت مرسله کرنل هنری پاڈنجر صاحب

این یاد داس از طرف وریدنب سده کرنل هنری پاڈنجر بعد از انعقاد معاهده مثک لاهور (نمبر ۱۳) راجع به لشکر کشی اندس از راه سده به میران سده داده شده، که متن فارسی آن (ناقصی بواقص) در ضاف حطی نقل معاهدات کتب خانه جناب حسام الدین راشدی موجود است. و از آن در اینجا نقل شد:

”یاد داشت علیحدہ کہ مخلص در باب مرضی تریف و اداره جناب فرمانفرمای گورنر حرل صاحب بهادر به همراهی مهاراجہ رفعت سنگھ و شاه شجاع الملک، قلم آورده، از ان عالیجاه میر نور محمد خان و نصر محمد خان بوجه خوب مطلع گردیده باشند. لیکن خیلی نا خوشی مخلص (اسب) باین ظاهر کردن آن عالیجاه میر صاحبان، که آن احکام، قبل

(۱) این اقرار نامه در اصل تاریخ ندارد، ولی ظاهر است که

بعد از مراد علی خان با میر نور محمد خان و نصیر محمد خان شده، که بعد از ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۵ حکومت را نده است. در اصل اردو (۹-۷) نام نصیر محمد خان سهواً نظر محمد خان طبع شده است.

از اطلاع و دریافت مضمون مثبتِ دلیلِ این یاد داس، از حضور جناب معظم المہام بعضِ ایراد آورده بود ..

چنانچہ بمدرِ نظرِ عہد نامہٗ مسطورِ این سرکارِ جہان مد ار لشکری جہتِ مدد و ہمگیِ اِحرَاحاتِ ضروریہٗ لشکرِ کشی نہ شاہ دادہ، کہ ہادشاہِ موصوف (شاہ شجاع) نہ مع آن عساکرِ ار راہِ بہاولپور و شکارپور، عازمِ افغانستان شوند. علاوہ آن افواج از جانبِ مہاراجہ صاحب رنجیت سگھ ہمراہ شاہزادہٗ کلان، برابر از راہِ پشاور عازمِ کابل خواہد گردید

افواجِ ساہی و عساکرِ این سرکارِ جہان مدار، ار راہِ سندھ عازم خواہد گردید. یعنی ہر دو افواج در اوایلِ ماہِ شوال در بہکر و گرد و نواحیِ آن ناہم ملحق گردیدہ، از شکارپور نقدہار خواہد رمب. و جانبِ فرمانبرایِ ہندوستان اعتماد و بوعِ بدوستیِ آن میر صاحبان دارند، کہ اعانہ در بہم رسانیدہ دادنِ سفایی، جہتِ مرور بہ دریا و شتران و غیرہ مرکوب (کردہ)، و قیمبِ آذوقہ بحسابِ واجبی بموجبِ قاعدہٗ سرکارِ جہان مدار، بطریقِ دوسانِ خوشِ معاملہ ادا خواہد شد

و جناب فرمانبرمایِ ہندوستان، توقعِ کلی دارند، کہ میر صاحبان خواہند دید، کہ حہ قدرِ مبالغہٗ بررگِ اربن (مبالغہ حاصل خواہد شد از قبیل) نماندنِ دعویِ حراجِ ہر سالہ کہ از کابل بر سندھ مقرر بودہ، و بدسبِ مانندنِ شکارپوریِ دعوی، ہمہ تکالیف و مالِ دہی (رفع) خواہد شد .. فرمانبرمایِ ہندوستان می دانند: کہ عالیجاہ میر صاحبان دوست (ما) اند و نکمالِ خوشی، صدورِ این (فرمان) و بدارکِ آن باعثِ منفعتِ خود دانستہ و معاونتِ خواہند نمود ... و مدد و معاونتِ سرکارِ جہان مدار کہ لشکرِ مہاراجہ صاحب را از میانجیِ گریِ خود، از تسخیر (سندھ باز داشتہ، ہموارہ در نظرِ میر صاحبان) خواہد بود. و بالفعلِ نیز تمامی

(فوائد) و مطالب آن عالیه‌ها در بدوستان این مقدمه از مضمون عهدنامه صدر حالی و هوید است و عالیجایان البته به ضمیر سر خواهند سجید که این امر (مفید) است، در فکر و تصور آن دقیقه از دقایق فرو گذاشت نشده و محسوز تساهل به کردند. و هم در آن به تخیل و تقصیر راه باب به شوند چنانچه یواب محمد بهاول خان دوستی و خیر اندیشی سرکار جهان مدار، و ببادساز (ساز سحاح) بموجب اشاره و درخواست این سرکار جهان مدار نمودار کرده، در مدد دهی (سیکوشد) چنانچه بعد روانگی این محلص از قلعه بهوج، مکانه از طرف کپتان میکس صاحب بهادر باین مضمون رسیده، که نواب صاحب موصوف در اعاب این مقدمه قبول دار و راضی است

این محلص هرگز در تصور خود آوردن نمی تواند، که آن عالیجه سر صاحبان در انقیاد و احاطه این بدوستان مترک، دیر و تهاون در عمل آرند لیکن لازم است که بلا شبهه مطلع سازند، که (اگر) حدانخواست آن عالیجه‌ها از میانجی گری این سرکار جهان مدار در ادای مبلغ بموجب تعداد معینه فرمانفرمای هندوسان راضی و قبول دار شوند، پس آینده تدارک این مقدمه از ضمانت سرکار جهان مدار بعید باید تصورید.

لهذا بهر طور صلاح همین است: که قانونی خود دیده، بمعرفه این سرکار بدوستان پخته نمایند... آن عالیجه‌ها بمر صاحبان بوجه احسن مطلع شوند، که مطالب مدرجه مثبت این فهرست اصلاً جای تبدیل ندارد. بلکه به اصلاح حاجب ندارد. زیرا مضمون سنجیده ضروری و مقرر گردیده داخل (آنسب) اگر چیزی در آن درنگ و تعلل ازان جانب خواه از طرف دیگری واقع خواهد گردید، مقرر غیر احاطی و انقیادی از آن طرف متصور خواهد شد. و تدارک آن هر چه رود بر طلبیدن عساکر است. به هر دو جای که در دار الامارت ننگاله و دارالحکومت

بمبائی حاضر و مستعد هستند، ظاهراً بعمل خواهد آمد.

عرض جناب فرمان روی هندوستان، جهت مطلع و سنجیر ساختن آن عالیجاهان، باین محصل ارشاد فیض رساد صادر فرمودند: که خواهش خاطر مافی الضمیر درباب ار دیار دوستی، فیما بین دولتمن علین ظاهر سازد. و هم جناب معزی الیه اعتماد کلی دارند: که آن عالیجاهان هم برین منوال مایل و ملتفت بجانب این سرکار جهان مدار خواهد بود، و حیرخواهی و صاف دلی خودشان در احاط و قبول کردن مطالبت مندرجه این فهرس به عرصه شهود رسانند، و درین باب برضی شریف جناب معزی الیه از طرف این محصل حالی و هویدا گردانیده شد.

(یاد دهانی خاص)

سابقاً در عهدنامه مستدامیه درباب نیل آوردن اسباب محاربه از راه دریای سده مندرج و مشب (سده بود) بالفعل آن مصمون چند روز مهمل و معطل نماند، اگر درین یاد داس کد ام ناس پرسش و شک باشد، مخلص در جواب دادن و فهمانیدن آن حاضر. لیکن محصل بتاکید مطلع می گرداند: که امواج تهاهی و عسا کر این سرکار جهان مدار، در عرصه پانزده روز از لودیانه روانه این طرف خواهد گردید. لهذا مطلقاً حای تهاون و تملل درین باب نمانده فقط.

* * * *

اکنون که خوانندگان محترم معاهدات اخیر و مکتوب اخطاریه فوق را خواندند، و لهجه تهدید آمیز آنها شنیدند، مکتوب ذیل را نیز بخوانند، که هفت سال قبل لارڈ بتتک بعنوان مراد علی خان تالپر نوشته بود.

نامه لارد بنتنک به میر مراد علی خان

میر صاحب سیار مهربانِ دوستان، نظام الملک اسر الدوله شاه
مراد علی خان ثالثر نهادر سلمه الله تعالی .

اسبابِ بعثت و شادمانی و انواب انهب و امانی بر روی روزگار
مسرت آثار میر صاحب سیار مهربانِ دوستان، مفتوح و مهیا باد !

بعد مرفوعِ رایِ محبت پیرای گردانیده می آید : درین ولاشعاع
و تهتور دستگاه، فراس و کیسب همراه کرنیل پائنتحر صاحبِ نهاده
احوالِ فایز گردیدنِ خود در حیدرآباد، و مراسبِ بهمان نوازی
و پاسداری ها و مدارجِ اخلاق و حوییهای آن مهربان، نکمالِ تکلف
و پیاس سر رشته تودد و توالف، که عبدالورود سبب نکرینل صاحب
موصوف مرعی و سلوک داشته بودند، با لوائب و ملخصات تقریرات
و تقریباتی که دربارهٔ عرص و علت عائی این بهض و حرکتِ اوشان
نزدِ آن مهربان، و هم دربارهٔ مطالب و مقاصد مندرجهٔ مکاتبهٔ اتحاد
دوستی نهادِ محولهٔ ایشان که آن مهربان و معتمدان و اهلکارانِ آن
مهربان بعمل آورده اند، یک یک پیشِ مودت اندیش را پورب نموده
بودند. چنانچه دوستداران به ادراک و استنباطِ این معنی (رسید)
که کرنیل صاحب موصوف، محل اعتماد و اطمینان آن مهربان شدند،
و فوائدِ عظیمهٔ تحویزاتِ مندرجهٔ مکاتبه سابق البیان و منافع جزیه
مراتبات محولهٔ اظهار زبانی ایشان، قسمی که نسبت بکاروبار هر دو
سرکار بلند مقدار مصور متبادر خواطر بود، همگنان به نهج شایانان
مهربان به تیقن انجامید، از س حورم و خورسند گردید .

و نیز مرضی و مقصود آن مهربان به نهجیکه اندرین خصوص بوده اس
از تحریر صاحب موصوف بخوبی باین مودت مالوف هویدا و مکشوف گردید.

هما نا دوستدار هم تمامی رای و رضای خود او طوری که درین

تعلقات

ماده منظور و منظور گردیده، شرح و مفصل، بکرنیل صاحب معزی‌الیه، بیش از پیش و بدون مضایقه و حجاب، بلا مغایرت و نقاب، باظهار و اشعار آن و سوال و جواب لازمه آن خواهد پرداخت.

آن مهربان اظهار و بیان صاحب موصوف را که بموجب ایمانی دوستی انتما بعمل خواهد آورد، قرین اعتماد و یقین دارند و تحویزات و تقریبات پیش کرده و هر رویکار آورده^۱ شان، و تحریرات و مطارحاتی که به تجویرات و مکالمات آن مهربان بعمل آرند، بعینه از دست و زبان دوستی بنیان تصور دارند

مهربانان! کرنیل صاحب موصوف، برای اطلاع مودت ما^۲ اوف، به پایه اظهار در آورده اند، که بعض غرض گویان هرزه دراء مصدر شکوک و اوهام بیجا، سبب به بعض مردمان سکه^۳ سده گردیده، و بر زبان بی صره گوی خودها دارند: که سر داری حق شعار (!!!) انگریزی چشم طمع و آرز، بر مثل شکاربور و غیره علاقتجات و اصلاع محروسه و موروثه^۴ خاندان با عروشان آن مهربان دوخته، و با اصمار این ارده^۵ دور از کار، محذور نقل و حرکت کرنیل صاحب دران ناحیت گردیده اند.

هر چند که این صاحب را از فهم و فراست و عقل و کیاست مصلحت بین و دور اندیش آن مهربان یقین کلی است، که این قسم تشکیک و تعخیل باطل انشای غرض، هرگز مبرور قیاس صفوب و درایت اساس آن مهربان نمی تواند بود، و عار این گونه وهم و شک بر صفحه^۶ باصفای خاطر تودد ذخایر رو نمی تواند نمود.

مع هذا احتیاطاً و هم بجهت طمانینت و تشفی کلی آن مهربان صاف و صریح، بقلم صداقت رقم می در آید، که این خیال باطل از دل دوستی منزل، بفراسخ دور تر بوده، و هیچ گاه بوهم و گمان دوستی هم نرسیده.

فاما از صفوت و صفای باطن حلت سواطن آن مهربان رحای واثق و چشم داشت مستوثق است، که اگر از اتفاقات، پر تو این وهم و خیال ناطل، بر صفحه^{*} باصفای خاطر بودد ذخایر رو داده باشد، آنرا معو و حک فرمایند، و به همایش صریح، و به رویه^{*} کردار صفوت اطوار خود، خیالات با طله^{*} متابعان و منتسبان خود دور سازند.

حقا که صاف و صریح، بدون شایبه^{*} تردد و نا امل ازین طرف اقرار و اعتراف می‌رود، که قیام و دوام و بهالی قبضه و دحل روسای مملک سنده، بر علاقات آنان، و بقای حکومت و تسلط های معموله^{*} آنان، بدستور و به آئین مبین، همواره ملحوظ و مطمح نظر حق بین (!) سرکار دول مدار انگریزی خواهد بود. و بوعی دران فرق و تفاوت نمی تواند نمود (۱).

مهربانا! برای اثبات و انکشاف حقیقت حال، تحریراتی که در باب اظهار غرض و مطلب اصلی متعین و مامور گردیدن کرنیل موصوف بطرف حیدرآباد، نا بهاراجه صاحب سیار مهربان شعیق دوستان ناستظهار مخلصان بهاراجه رنجیب سکه بهادر رئیس لاهور آمده بود، بحسن بصاحب موصوف مرسل است، عبدالوصول کیفی حال، قرار واقعی لایح خواهد گردید. تر صد که دوستدار را حواهان خیر و خوشوقتی خود انگاشته، نا رقام مکاتبات مودت علامات، خورم و خورسند خواهند ساخت. زیاده چه طرازد.

(۱) باوجود این گونه مواعید و اطمینان دهی، چند سال بعد

تمام معاهدات فراموش شد. و همین پاتنجر اولتیماتوم

دخول لشکر انگلیس را بسنده داد، و دو سال بعد جنرال

نیپیر بکلی بساط حکومت محلی سده را در نورددید! خطوط

و معاهدات اجباری سابقه دیده شود.

- ۵۷ -

میان علی گوهر

دریارهٔ این شخص به تعلیق (۲۵) رجوع کنید

- ۵۸ -

سر هنری فریر (۱۸۱۵-۱۸۸۴ع)

سر هنری بارتل ادوارد فریر Sir Henry Bartle Edward Frere فرزند نهم ادوارد فریر به ۲۹ مارچ ۱۸۱۵ع تولد یافت، و در ناتیه و هیلز بری درس خواند، و در سنه ۱۸۳۳ع بهند آمد، و درین سر ملاد مختلف شرقی را از قبیل قاهره، حده، مکه، بمبئی دید، و چندین سال معاون کمشر مالیات بود، و بعد ازاں در ۱۸۴۲ع سکرتر خصوصی سر جی آرتھر گورنر بمبئی مقرر گردید.

فریر بسال ۱۸۴۶ع ناظم اعلائی ریاست ستره بود، و چون این ریاست بحکومت هند برطانوی ضم گردید در ۱۸۴۸-۱۸۴۹ع حاکم آن مقرر شد، و بعد ازاں از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۹ع حاکم اعلائی سندھ بود، و این ولایت را خیلی ترقی داد. دس امرا را کوتاه کرد، و نندر کراچی را ترقی بخشید، و دوایر حکومتی را تنظیم کرد، سرحدات و قبایل را تماماً در تحت اقتدار حکومت آورد، و در وقایع انقلاب هند (غدر؟) قبایل و سران سندھ را مطیع نگهداشته، از شرکب در انقلاب باز داشت، چنانچه

خدمات وی درین مورد در انگلستان و هند بنظر تحسین دیده شد، و در سنه ۱۸۵۹ بلقب K.C.B او را نواختند.

فریر از دسمبر ۱۸۵۹ ع تا اپریل ۱۸۶۲ ع عضو مجلس اعلای گورنر جنرال بود، و در تأسیس مؤسسات مالی حصه بررگی گرفت، و مجلس قانون گذاری را ترتیب داد. حد ازان از اپریل ۱۸۶۲ ع تا مارچ ۱۸۶۷ ع گورنر بمبئی بود، و در پیشرفت دانش و معارف کوشید، و بسا مدارس عالی را کشود، و راههای آهن را ساخت، و نلدیه بمبئی را تأسیس کرد. حصص فرسوده شهر را از بین برد، و تعلیم سوان را رواج بخشید. چون در امریکا صلح و آرامش برقرار گردید، در تجارت بنه بحرانی روی داد، و نانک بمبئی از انرو محل گردید، ولی فریر این بحران را بخوبی بسر رسانید، و از ۱۸۶۷ ع تا ۱۸۷۷ ع با لقب G.C.S.I و D.C.L. عضو مجلس هند و رئیس جمعیت جغرافی و آسیائی بود. در سنه ۱۸۷۳ ع بزننگبار افریقه برای مذاکره لغو تحاربِ علماان فرستاده شد.

چون شهزاده ویلر به سیاحت هند آمد از ۱۸۷۵ ع تا ۱۸۷۶ ع ناوی همراه بود، و بدرجه نا رویت و G.C.B رسید، تا سال ۱۸۸۷ ع گورنر کیپ و حاکم اعلای افریقای جنوبی مقرر گردید، و در اسجا تا ۱۸۷۹ ع جنگهای متعددی را نمود.

حکومت انگلیس در سنه ۱۸۸۰ ع فریر را نانگلستان حواس، تا که به ۲۹ ماه می ۱۸۸۳ ع مرد، و در کلیسای سنت پال مدفون شد.

فریر دارای سجایای قوی و عالی بود، در مسئله امعانستان پالیسی پیشرفت را عملی داشت، و راه پوردهای مفصلی را بر مسایل هند نوشت. و نیز از تالیفات او کتابی اس عبارت از بهاد داشتهای کاکای او، حان هوکم فریر.

(بیوگرافی هدی ۱۵۶)

جنرال جیکب (۱۸۱۲-۱۸۵۸)

جان جیکب John Jacob مرزند رپورت ستفی لانگ جیکب تاریخ

۱۱ جنوري ۱۸۱۲ بدنيا آمد، و در آدس کمب درس خواند، و در دسته^۱ توپخانه^۲ بمبئی لشکر ایسب اندیا کمپنی سال ۱۸۲۸ شامل گشت. در جنگ اول افغان ۱۸۳۸ در سند با سر حاکمین عضو لشکر اندس بود، و در ۱۸۳۹ ع لشکری را بر کچهی سو داد، سال ۱۸۴۱ از طرف جنرال آترم به قیادت سواران غیر منظم سده گمانته شد، و وظایف نمایندگی سیاسی را در غرب کچهی داشت، و در جنگ میان ۱۷ فروري ۱۸۴۳ و میدانهای شهدادپور و امرکوت با کمال سعاع شامل بود، تا که در ۱۸۴۷ مستطم سند علیا گردید، و لقب C. B. یافت. در حدود ۱۸۵۰ با قبایل کوهستانی سند در آویخت، و در ۱۸۵۱ شهر جیکب آباد را (بجای خانگهر سابقه) نام خویش آناد کرد.

در سه ۱۸۵۴ با خان قلات معاهده ای را مذاکره کرد، در ۱۸۵۶ صیث کمشر سنده بقر یافت. بسال ۱۸۵۷ او را برتبه^۳ کلل رتبه یاورى ملکه انگلستان دادند. و در جنگ ایران قیادت دستهای سواری انگلیسی را می نمود، و دسته^۴ لشکر جیکب رانفل را تشکیل داد. و بتاريخ ۵ دسمبر ۱۸۵۸ عرض دماغی برد.

جیکب لیاقت تام عسکری و اداری و نیروی کافی برای کار کردن داشت، و در سند رژیم انگلیسی را تقویه کرد، و آثار زیادی را بر مسئله سند و دفاع کارنامههای جنرال آترم نوشت.

(بیوگرافی هندی ۲۱۹)

-۶۰-

اسماعیل شاه، و کاظم شاه و غیره

این خانواده در علم و طب و سیاست سده شهرت کاملی دارند، اشخاص ادیب و طبیب و سیاست مدار ازین دودمان برآمده اند که درین کتاب مکرراً اسمای میر اسماعیل ساه وکیل سده و سید کاظم شاه وکیل و حاکم سده و سید ابراهیم و سید تقی و غیره آمده است.

(ر: به فهرست کتاب)

مورث اعلای این خاندان سید عبدالهادی از سادات اصفهان است که تاریخ ۷ سوال ۵۱۱۵۰ از اصفهان برآمده و حیی لسكر كشي هاي نادر شاه به مدراس هـ آمده و بدربار راجه آنجا به حیب حکیم و طبیب سر می برد. چون راجه مذکور نا میان نور محمد خان کلهوڑه امیر سنده روابط دوستانه داشت، سید را برای علاج بدربارش فرستاد، که درینجا با احترام می زیست، و چون بعد از میان نور محمد پسرش میان سر فرار خان بر مسند حکومت نشست سید عبدالهادی بعمر ۷۰ سالگی روز یکشنبه ۲ شعبان سنه ۱۱۹۳ هـ وفات یافت و بجایش سید ابراهیم شاه (متولد اصفهان ۱۱۵۵ هـ) بر مسند پدر نشست و در امور سیاست نیز معتمد بود و بارها بدربار کابل بحیث وکیل سنده رف.

چون شاهی سنده به خانواده نالپوران مستقل گشت، میر ابراهیم شاه (متوفی لارکانه جمعه ۲ ذیقعد ۱۲۲۲ هـ) درین دربار نیز محترم بود، و آغا اسماعیل شاه پسرش از طرف میران تالپور بدربار کابل وکیل و مدتها هم حاکم شکارپور بود، و آغازین العابدین و آغا تقی شاه نیرار همین خاندان منصب یوایی داشتند، و آغا کاظم شاه بشرحیکه درین کتاب آمده در جنگ با شاه شجاع کشته شد. شهر کوچک نمده اسماعیل شاه

در سنده نام یکی از اسخاص معروف این خاندان سسمی شده و اخلافش تا کون درانعا سا کنند (۱).

آغا اسماعیل شاه یکی از دوستان مؤلف کتاب بود که در زمستان سنه ۱۲۳۱ هجری در سمرسده محمود و وزیر فتح خان به پشاور از طرف میران حدراآناد بدربار افغانی رتبه و کاتب (سعارب) دائب و پیسکش های گرابها را به وزیر در پشاور برده بود و در همین سفر سید مد نور بر لطیعی رفاصه عاشق سده، و مؤلف کتاب نامه ای از طرف سید به معشوقه اش نوشته بود، که در فصل تماشا نمودن و کلای امیران سده مدرجست و مؤلف کتاب صفا او را چنین بیان کرده است :

”میر اسماعیل شاه لباس رنگین حسن دانش و جمال آراستگی تمام داشب“ (۲) چون بعد ازیں وزیر فتح خان به فتح هرات رفت، همین سید اسماعیل شاه وکیل (سفیر) میران حدراآناد و حاجی سیر محمد خان وکیل امیران خیریور (حالیوی مؤلف این کتاب) بحیث سمیران امرای نالپوری، با وزیر بهرات رفتند و آنقدر مورد اعتماد بودند، که چون وزیر بوصوف بدفع لشکر ایران برآمد، تلیده های قلعه هرات را بایشان سپرد، و سفرای مذکور حین نارگشت وزیر در بـ حصار هرات بروی او کشودند، و نهر هرات را از عارت براکمه بحاج دادید (۳) و این وقایع در سنده ۱۲۳۴ هجری بوده است.

چنین بظرسی آید که آغا اسماعیل شاه بعد از گرفتاری و کوری وزیر فتح خان از هرات به سنده برگشته و بامور سیاسی دربار سنده

(۱) قدیم سنده ص ۲۷۵ بعد.

(۲) به کتاب حاضر از روی فهرس رجوع کنید.

(۳) کتاب حاضر، بیان رفتن وزیر فتح خان بجنگ عباس میرزا.

برداخته است. زیرا در سنه ۱۲۳۶ هـ از طرف میر کرم علی خان و میر مراد علی خان حیدرآباد بهیثِ سفیر بدربار گورنر بمبئی بوده و معاهدهٔ ۹ نومبر ۱۸۲۰ ع را با الفستین امضا کرده است (رک: تعلیق ۵۶ نمبر ۳).

بعد ازین سید مذکور در لارکانه مختارکار بود، و در سنه ۱۲۳۹ هـ هنگامیکه شاه شجاع از قندهار شکست خورده و به سده برگشت، او را در لارکانه دریافت (۱) و شاید بعد از ۱۲۵۰ هـ از جهان رفته باشد.

میسن در رویداد سفر خود راجع به سید اسماعیل شاه مینویسد که وی از سادات شیمه شیرازست که در نزدیکیهای حیدرآباد سکنی دارد، و بدربار میر مراد علی خان و پسرانش مورد اعتماد اسب و همواره و طایف مهم سفارت و نمایندگی های سیاسی با و سپرده می شود، و بدربار وزیر فتح خان بخراسان و هم بسفارت حکومت بمبئی فرستاده شده و بلیاقب شهرت دارد. سید اسماعیل شاه در حین سفارت بمبئی با کمال احتشام و طمطراق در قصر مجللی میزیست و ماهواره ۵ هزار روبیه میگرفت، وی شخص بسیار چالاک و زورنگ بی نظیرست، که در حین سفارت بمبئی بسیار کوشید، تا حکومت بمبئی وفدی را به حیدرآباد بفرستد، چون موافق به پیشنهاد او وفدی بریاسب سترهنکی سمت *Hankey Smith* به منده ارسال شد، وی در تته بهیث مهماندار شاهی ازان پذیرائی کرد، ولی بامیران حیدرآباد نوشت که باید این فریگیان مغرور را پست و حقیر ساخت، و پرچم برطانوی را از تته پائین آورد. امیران این پیشنهادش را نه پسندیدند و گفتند اگر چنین کاری کنیم، ممکن است وفد برطانوی برگردد. ولی چون سید بر امیران مذکور بکلی مسلط بود، ولی محمد خان لغاری را با سواران بلوچ به تته بر قرارگاه وفد فرستادند، و پرچم برطانیه را فرود آوردند، و چندین نفر را کشتند. اما سید، وفد برطانوی را گفت:

(۱) کتاب حاضر، بیان رسیدن اولیای دولت در لارکانه.

که این کار یکدمسته غارتگران وحشی خنکَل بود، و امیران را دوان-دحلی نیست باینصورت از یکطرف خود را نجات دهنده^۱ و فد قرار داد، و از طرف دیگر مورد نوازش میران قرار گرفت که چنین کار مهمی را بکمال چالاکی انجام داده است! (۱)

میس همگام مسافرت خود در حدود ۱۸۳۰ ع سید کاظم شاه پسر سید اسماعیل شاه را که در سکارپور حا کم بود هم ذکر میکند و گوید که در حاگن نا قافله^۲ ما بر خورد و به کمال شرافت و مهربانی پیش آمد، و محصول گمرک را به نهایت انصاف و نرمی گرفت (۲).

باوحدیکه مؤلف کتاب دوسب این خاندان بود، ولی در کتاب خود اشاره های لطیفی به محل و امساک ایشان دارد، و از شرحیکه دکتر ترس در همین اوقاب بدربار سده نوشته است نیز پدید می آید، که امیران سده را بر ایشان اعتماد کلی نمود، ترس شرحی درباره رقابت اسماعیل شاه با نواب ولی محمد خان لغاری وزیر بزرگ تالپوران سده می نویسد و گوید این هر دو ارکان دول سده طیب و شاعر و مؤلف بودند، ولی در سیرت ایشان تفاوت نمایانی موهود است. میران سده در تشخیص سیرت این دو نفر رقیب یکدیگر، فکر درستی کرده اند، که سید را بر درآمد و مداخل گماشته اند، ولی عزت و اعتبار حقیقی با نواب است. زیر امیران مذکور بر نواب اعتماد کلی مطلق دارند، ولی سید را اینقدر مورد عنایت و اعتماد نمی شمردند. چنانچه میر مراد علی خان تالپور در وصیب نامه به اخلاف خود می نویسد: که بر مشورت ولی محمد خان لغاری اعتماد تمام کنید، و از سید محتاط و متحذر باشید، زیرا ولی محمد شخص درست کار و حیر خواه است، اما سید مغرور و خسیس است.

(۱) رویداد سفر میسن - ۳۶۴ بیعد ج ۱ (انگلیسی).

(۲) کتاب مذکور - ۳۵۲ ج ۱

برنس گوید که سید موصوف بر اهمیت و جایگاه نسلی و خاندانی خود اتکاء دارد، در حالیکه نواب زندگانی طولی را به لیاقت در خدمت سنده گذرانیده است (۱).

چون اسمای اخلاف سید اسماعیل مکرراً درین کتاب آمده و هم مدت‌ها در سده حکومت و کارداری داشتند، و بارها به سفارت دربار کابل رفته اند، و یا پیش ساهان و سرداران افغانی نمایندگی حکومت سده را میکردند، با نواب شجره نسب ایشان را می آوریم، تا خوانندگان را سهولت باشد:

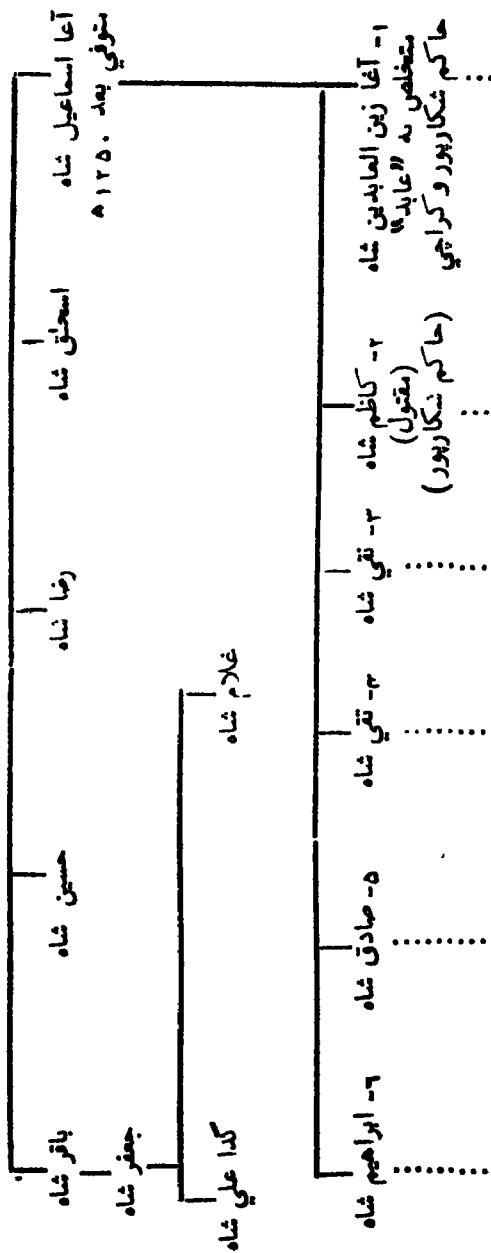
(برای شرح مزید و اشعار افراد این خاندان رک: تکمله مقالات الشعراء طبع کراچی ص ۳۱۲ بعد).

—————

(۱) تاریخ ملاکی سنده ۲-۲۰۷ بحواله سفر بدربار سنده
نالیف برنس.

میر عبدالهادی ستوفی ۱۹۳۳ھ (۱)

آغا ابراهیم شاہ (حدود ۱۲۳۰ھ)



- ۶۱ -

دیوان گدو مل

دیوان گدومل که مدتها بدربار احمد شاه ابدالی وکیل (سفیر) اسرای کلهوڑه سند بوده، از خاندان معروف ادیومل شاهوایی است ولد بیلومل ولد کتومل که اشخاص معروفی مانند جسیت رای و دلپت رای و افراد دیگر ازین خانواده در سند معروف بودند.

ادیومل از حاجی پور به سکه‌ر نزد میان آدم شاه حد کلهوریان آمد، و در شکارپور تجارت میکرد و ساهوکار معروف بود، و بدربار حیدرآباد راه داس، و گدومل بواسطه اش به صلاح کاری (مشاوریت) دربار کلهوڑه رسید، و مورد اعتماد تمام گشت، و بارها بدربار دهلی و قندهار سفارت رفت (رک: تعلیق ۳) و در حین آمدن احمد شاه ابدالی سنده، خدمات نمایانی انجام داد. در سده تدو گدومل آباد کرده اوس، و در حیدرآباد خاندان گدهاایی با و منسوبند، که تا اواخر عهد قالیبوری بدربار و امور حکومت دخیل بودند (۱).

کتب خانہ اسلامیہ

تصحیح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۴	۱۷	۷
۱۹	۱۹	عود الضحی	عیداضحی
۴۴	۶	حلاء	خلاء
۵۹	۹	انفال	انفعال
۱۱۰	۹	لِغْفُور	لَتَغْفُور
۱۱۰	۱۲	نشا	نشاط،
۱۱۴	۳	كلهاي	كلها
۱۴۶	۲	آمده آمده	آمده
۱۷۱	۱۰	بساتین	ساتن
۶۵۶	۱۹	مُدَد	شُرر
۷۱۰	۱۱	مجلدیت	معجزیت
۷۱۳	۱	گوسفندان	گوسفندان
۷۴۶	۳	روزندگان	روندگان
۷۵۳	۱۹	سیوی سنده	سوی سنده
۷۵۴	۱۶	نواشت	نواخت
۷۶۸	۱۸	نحفۃ الکرام	تحفۃ الکرام
۷۸۰	۱۰	نفر	نفز
۷۸۴	۱۳	شفته بود	آشفته بود
۷۹۳	۱۲	نو بکلی	و بکلی

صحیح	غلط	سطر	صحف
خرشبون	خوشبون	شجره بارکزانسان	۷۹۴
		شجره اولاد سردار باینده خان	۷۹۴
ش در	درش	سطر آخر	
در سه	در سنده	۳	۸۰۱
ربان	زیان	۳	۸۱۰
همدرین	همدرین	۲۲	۸۳۱
فاروقیان	فاروقان	۳	۸۵۰
بیز	بیر	۱۳	۸۵۷
الانجاب	الامجاد	۱۴	۸۵۸
بعد ازین سیخ عثمان "عذارین" زاید است		۱۲	۸۵۹
نارنامه	نارنامه	۱۴	۸۶۲
که ماند	ده ماند	۱۰	۸۶۳
ظروف	ظردف	۱۹	۸۶۴
تقلید جامی	تقلید حاجی	۱۶	۸۶۷
متولد جمعه	محفه والا ۱۲۷۶ هـ	شجره	۸۷۶
۱۱ رمضان ۱۲۷۶ هـ	متوفی الخ		
متوفی دو شنبه ۲۴			
جمادی الاولی ۱۳۱۳ هـ			
نویسنده	نویسنده	۳	۸۷۹
کنید	کند	۱۳	۸۷۹
دهلی و کلهوره	دهلی اورنگزیب	۲	۸۸۲
سندھ و هوتک	الخ		

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۸۲	۸	مغزالدین	معزالدین
۸۸۲	۱۱	چکو	چکورا
۸۸۲	شجره	زینب	زینب
۸۸۳	۱۳	عبدالمسیح	عبدالسمیع
۸۹۲	۸	برامه	برامد
۸۹۳	۲۳	را ایدست	را بدست
۸۹۸	۱۳	کلل	هومانندان
۹۰۳	۱	داین	کاتن
۹۰۷	۴	در چشم	دو چشم
۹۱۳-۹۱۸	۹-۱۳	کاپتیان	کاپتان
۹۱۶	۲	Totid	Todd
۹۲۶	۱۵	بر تو حس چهل	بر تو حسن تو چو
۹۲۸	۱۱	نونیید	نوتنیده
۹۲۹	۱۱	من گفت	می گفت
۹۳۳	۲۳	نازرهای	نازارهای
۹۳۶	۱	بقتل	بقتل
۹۳۶	۱۱	ز من خون	ز خون من
۹۳۹	۱۰	معجمه	معجمه
۹۳۹	۱۱	۸۳۸-۸۲۱	۱۸۳۸-۱۸۳۲ ع
۹۴۲	۲	وقن	وقتی
۹۴۳	۲۰	جاسوس	جاسوسی

تازه نواي معارک

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۳۵	۲۵	و اعم	و اعمال
۹۳۷	۵	هدا	هذه
۹۳۸	۱۶	تصنفه	تصفیه
۹۶۵	۱۷	عمر	غیر
۹۶۶	۱۳	۸۳۹	۱۸۳۹
۹۶۹	۶	علی داد خان	علی مراد خان
۹۷۳	۱۶	عهدنامه که فی مابین	عهدنامه فی مابین
۹۷۶	۲۱	از او سموری	از اول جنوری
۹۷۷	۳۱	مسکوکا سه	مسکوکا سه
۹۷۷	۶۱	"	"
۹۸۵	۱۲۱	سرگ	سترگ
۹۸۵	۲۱	اصلاء	اصلاح
۹۸۷	۲۳	خود او	خود را
۹۸۸	۱	معزی الیه بیض	معزی الیه گفته ام
۹۹۲	۱	جنرال جیکب	جان جیکب

کشف

- ۱- بعد از هر نام عدد صفحات کتاب آمده است، اما اعدادیکه در بین قلابین [] نوشته ایم عدد همان صفحه است که در تعلیق عللعه آخر کتاب، شرح حال همان شخص داده شده است.
- ۲- اعدادیکه در بین قوسین () آمده، مقصد ازان صفحات مقدمه کتابست.
- ۳- اگر بعد از عددی علامت (ح) آید، مقصد ازان حاشیه همان صفحه است.

۱- فهرس اسمای رجال

الف محدودہ	آرتھر، بی (گورنر بمبئی) ۹۹۰
آتکنسن، جیمس ۸۵۳ح-۸۵۵ح-	آزاد بلگرامی ۸۶۰
۸۸۴ح-۸۸۵ح- (نیز رک آتکنسن، جیمس)	آزاد خان ۷۹۰
آترم، جنرل جیمس (ایجنٹ سندھ)	آزاد (سندھی) ۸۱۹
۳۷۷-۳۷۸ح-۳۸۰-۳۸۰ح-	«آشکار» (میان صلاح الدین) ۸۶۲
۳۱۵ح-۳۳۳-۶۲۲-۶۲۹-	آصف الدوله (یار محمد خان وزیر)
۶۳۰-۶۵۸-۶۵۹-۸۹۸-	۶۰۶- (نیز رک یار محمد خان)
۸۹۹-۹۰۰-۹۲۳-۹۵۰-	آغا جان، ۵۹۵
۹۹۲	آغا خیل ۶۶۲
آدم شاه (کلهوڑه) ۲۷۲ح-۳۰۱ح-	آغا علی براهوی (علی خان جد" اعلی خاندان نائب خیل)
۷۸۹-۹۹۹	۹۲۳-۹۲۰
آدینه بیگ ۷۷۵-۷۷۶	

- آکلیند، لارد (ارل جارج ابدن
آکلیند، گورنر جنرال هند)
۳۶۱-ج-۳۶۶-۸۳۱-۸۳۸-
۸۹۳-۸۹۴-۹۱۴-۹۱۶-
۹۴۲-۹۶۶-۹۶۸-۹۷۰-
۹۷۴-۹۷۶-۹۸۰
- الف مقصوره**
- ابراهیم (برادر زاده نادر شاه
افشار؟) ۷۷۷
ابراهیم (گاردی) ۷۷۷
ابراهیم خان (برادر نادر شاه افشار)
۷۵۱-۷۶۵-۷۷۷
ابراهیم خلیل تنوی ۸۱۸-۸۱۹
ابراهیم شاه، آغا (پدر آغا اسماعیل
شاه) ۹۹۳-۹۹۸
ابراهیم شاه، سید (پسر آغا اسماعیل
شاه) ۳۵۲-۶۳۵-۹۹۳-۹۹۸
ابراهیم کلهوڑه، میان ۷۸۹
ابن بطوطه ۸۶۰
ابن سعود ۶۱۶-ج
ابن عساکر ۶۱۶-ج-۶۹۳-ج
ابن مسعود ۶۹۳-ج
ابوالحسن شاه، سید میر ۳۱-۳۳-۹۳
- ابوالفتح، مخدوم ۸۶۷
ابوالفیض خان ۷۶۴
ابوالقاسم، شاهزاده ۵۴
ابوالقاسم دهلوی ۳۶۷-ج
ابوالقاسم خان، میرزا ۱۷۸-۲۲۱
ابو داؤد ۳۰۰-ج
ابو هریر ۱۵۰-ج-۳۴۷
ابر، میجر ۴۶۳
اتکنسن، جیمس (مصنف "لشکر
کشی بر افغانستان")
۳۳۹-ج-۳۸۵۳-ج-۸۵۵-ج
۸۸۴-ج-۸۸۵-ج-۹۱۵-ج
احمد مجتبی (صلی الله علیه وسلم)
۶-۵
احمد مختار (صلی الله علیه وسلم)
۶-۶-ج
احمد (صاحب "مسند") ۳۰۰-ج
"احمد" (میرزا احمد خان) ۸۶۷
احمد، ملا (وکیل) ۹۲۳
احمد پاشا ۷۶۵
احمد خان (احمد شاه درانی ابدالی)
۷۶۹-۷۷۰-ج
(نیز رک احمد شاه ابدالی)
احمد خان (برادر جمعه خان) ۸۴۹

احمد خان خلف بیک ۴۴۴
 احمد خان، حاجی میر (نامیزنی،
 برادر وزیر مختارالدوله حافظ
 شیر محمد خان) ۷۹۷
 احمد خان، سردار (ابن امیر دوس محمد
 خان) ۵۸۰
 احمد خان، میر (بن میر التاز خان)
 ۸۸۱-۸۸۲
 احمد خان، میر (تالپور، جد)
 شیر محمد خان) ۶۹۶
 احمد خان، میرزا (نائب و مختار کار
 سردار شیر دل خان) ۸-۱۷۲-
 ۱۷۷- [۸۶۶]- ۸۶۷
 احمد خان لغاری، نواب (بن ولی
 محمد خان) ۳۰۸-۶۶۱-۶۷۲ ح
 ۶۸۶-۶۸۸ ح- ۶۹۲-۸۱۶
 ۸۲۳
 احمد خان لنگ، میر ۶۷۲
 احمد خان مکھی ۴۳۷-۴۳۹
 احمد خان نور زائی ۸۰۲
 احمد شاه (پدر شاه خیر الله یا
 خیرالدین- سکھر کہنہ) ۸۸۰
 احمد شاه، سید (بن سید حامد شاه)
 ۸۷۶
 احمد شاه ابدالی درانی (احمد
 خان بن زمان خان سدوزنی)
 ۴-۱۶-۱۶ ح- ۲۰ ح ۵۲ ح-
 ۷۳ ح- ۱۱۱ ح- ۳۲۳ ح
 ۳۵۵ ح- ۷۰۰ ح- ۷۰ ح- ۷۷ ح-
 [۷۶۹]- ۷۰ ح- ۷۱ ح- ۷۲ ح-
 ۷۳ ح- ۷۴ ح- ۷۵ ح- ۷۶ ح-
 ۷۷ ح- ۷۸ ح- ۷۹ ح- ۸۰ ح-
 ۸۱ ح- ۸۲ ح- ۸۳ ح- ۸۶ ح-
 ۸۷ ح- ۸۸ ح- ۸۹ ح- ۹۰ ح-
 ۹۵ ح- ۹۸ ح- ۱۳۳ ح- ۱۳۵ ح-
 ۱۳۶ ح- ۱۳۷ ح- ۱۵۲ ح- ۱۵۳ ح-
 ۸۸۲-۹۹۹
 احمد شاه غازی، میان میر (سید)
 احمد بریلوی شہید) ۲۴۲-
 ۲۴۳- ۲۴۶- ۲۴۷- ۲۴۸ ح-
 ۲۵۰- ۲۵۱ ح- ۲۵۱ ح- ۲۵۲ ح-
 ۲۵۴- ۲۵۵- ۲۵۶- ۲۵۷ ح-
 ۲۵۹- ۲۶۰- ۲۶۳ ح- ۲۶۵ ح-
 ۳۹۷ ح- ۸۶۹- ۸۷۳- [۸۷۷]-
 ۸۷۸-۸۷۹
 احمد شاه گورگانی (بادشاہ دہلی)
 ۷۷۴
 احمد علی، مولوی ۲۵۶-۲۵۷
 ۲۵۸

۴۴۴
 ۵۸۰
 ۷۹۷
 ۵۸۱
 ۶۹۶
 ۸-۱۷۲-
 ۸۶۶-۸۶۷
 ۳۰۸-۶۶۱-۶۷۲ ح
 ۶۸۶-۶۸۸ ح- ۶۹۲-۸۱۶
 ۸۲۳
 ۶۷۲
 ۴۳۷-۴۳۹
 ۸۰۲
 ۸۸۰
 ۸۷۶

تازه نواي معارك

۱۰۰۴

اسحق شاه (پسر آغا ابراهيم شاه)	احمد يار خان (خلف وزير وفادار
۹۹۸	خان) ۳۹۸-۳۹۸ ح
اسد خان ، سردار (برادر وزير	احمد يار خان يراهوي (پدر
فتح خان) ۸۹-۸۹ ح-۹۳۵	شهنواز خان) ۴۱۵ ح
اسکندر اول (امپراطور روسيه) ۹۵۴	احمد يار خان (کلهوڑه برادر
اسکندر خان باميزنی ۳۸۵	مراد باب خان) ۴۸۳-۴۸۵
اسکندر خان خاکواني ۷۰۹	۷۸۶
اسکوت صاحب (اسکوتب صاحب)	احمد يار خان "يکتا" ۸۱۹
۶۷۵-۶۷۵ ح	اختيارالدين (ملک رکن الدين) ۸۶۰
اسلام خان ضبط بيگي ۷۹۱	اخوند ترکمان ۸۳۵
اسلم، سليمان بيگ ۷۵۵	ادم، فريدوک ،
اسماعيل، سيد (شهيد) ۸۷۸-۸۷۹	ادواردز، ايچ (کمشنر پشاور)
اسماعيل خان بنی ۷۸۲	۸۳۹
اسماعيل شاه، سيد (وکيل اميران	"ادي" ۷۹۲
حيدرآباد) (۶)- (۱۰)- ۳۴-	ادوئل شاهواني ۹۹۹
۳۵- ۳۷- ۵۰- ۶۲- ۱۶۳-	ارسطو ۳۷۲
۸۱۶- ۹۵۴- ۹۵۵- ۹۵۸-	ارصلاح خان (ارصلاح خان) ۶۳۶-
[۹۹۳]- ۹۹۴- ۹۹۵- ۹۹۶-	۶۳۶ ح
۹۹۸-۹۹۷	استوليتوف، جنرال ۸۳۱
اسماعيل شاه، مير ۳۵۱-۳۵۲	استويک، (رابرٹ وليم جوزف)
اشتورت (کلکتر شکار پور)	(۱۳)- (رک ايستويک)
۷۲۳-۷۲۳	اسحق، خواجه (پدر مير مسجدي
	خان) ۳۵۴ ح

الاجات ۷۷۷	اشرف الوزرا* (شاه ولي خان باميزني، وزير اعظم احمد شاه ابدالي)
التاز خان، مير ۸۸۱	۷۹۵
الدلمي (مولف "مسند الفردوس")	اشرف الوزرا* (وزير فتح خان)
ح ۱۱	(۶) - (۷ج) - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ -
الف خان ترين ۳۲۰ - ۳۲۶ - ۶۷۳	۵۶ج - ۶۱ - ۵۸ - ۵۷ - ۶۳ -
الفستون (الفستن) ۷۹۷ - ۸۱۲	۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۹۳ -
۹۳۱ - ۹۵۳ - ۹۵۵	(نيز ر ك فتح خان)
ان برو، لارد (ادوارد لاو ازل الين برو)	اشرف علي، مير (باني "مجمع الاخبار"
گورنر جنرال هند ۵۶۲ - ۵۶۲ج	و مرتقب تاريخ افغانستان،
۵۶۳ - ۵۷۱ - ۵۷۱ج - ۵۷۲	اردو) ۳۶۷ج - ۳۷۵ج
۵۷۲ج - ۵۷۳ - ۸۹۹ - ۹۳۳	اصالت خان يوسف زائي ۷۷۵
۹۳۴ - [۹۳۸] - ۹۳۹ - ۹۵۰	اعتبار خان كهري ۳۲۱ - ۳۲۲ -
الله داد خان (نائب خيل) ۹۲۳	۳۳۲
الله داد خان "موفي"، (فرزند	اعتماد الدوله (دوست محمد خان)
نواب ولي محمد خان "ولي")	۷۹۵
۸۲۲ - ۸۴۳	افضل خان اسحاق زئي، مير ۱۱۵
الهداد خان انكي زئي ۸۷۲	افضل خان، سردار مير ۶۸۷ج -
اله يار خان ۷۵۰	۶۸۸ج
الين برو، ادوارد بارون (پدر لارد	افلاطون ۲۷۹ - ۲۷۹ج - ۳۷۲ -
الين برو) ۹۳۸	۶۰۸
اسام الدين حسيني (مولف "تاريخ	اكبر خان، وزير ۳۶۷ج - ۹۰۶ -
حسيني") ۷۹۵ - ۸۲۳	اكرم خان، امين الملك، باميزني
اسام قلي (پدر نادر شاه افشار)	پوپلزني، وزير ۲۰ - ۲۲ - [۸۱۱] -
۷۵۰	۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۲۹
اسان خان پوپلزني ۷۷۵	
"اساني دولت" (ر ك - شاه شجاع)	
اسيد علي (پسر محمد خان) ۸۱۶	

اندرسين ۳۶۹-۳۹۰-۳۹۰ ح-

۳۵۳-۳۹۱

اندرام "مخلص" ۴۵۳-۴۵۴ ح-

۴۶۸

اود، کرنیل (کرنل اوڈ) ۴۰۴ ح-

۴۰۴ ح

اورنگ زیب عالمگیر ۸۴۵ ح-

۸۸۲-۸۸۱

اوربا، خواجه ۱۸۴

اولياي دولت (ارک - شاه شجاع)

اوليوريجت (اوليو لعب، کپتان؟)

۶۴۵-۶۴۵ ح

اويه بئن، راحه ۸۳۳

اياز ۲۹-۳۶

ايت، جنرال ۴۰۲ ح- ۵۳۳ ح-

۹۱۳ ح

ايدواني ۴۵۹ ح

ايدورد لاو، ارل آف الين برو

گورنر جنرل هند ۵۶۲ ح

(نيز رک الين برو)

ايتويک، رابرٹ وليم (پدرايتويک)

برادران ۴۹۹ ح

ايتويک، کپتن رابرٹ، وليم جوزف

(۱۳) ۱۳-۱۳ ج- ۳۱۷ ح-

۳۱۸-۳۱۸ ح- ۳۱۹-۳۳۶ ح-

۴۳۷-۴۳۹ ح- ۴۵۰ ح-

اميد علي خان (زهري موسيائي)

بلوچ، پسر بوهر خان) ۴۴۰ ح

امير اعلان خان ۴۹۱ ح

امير الدوله، مير مراد علي خان

۹۵۵- (نيز رک، راد علي خان)

امير المومنين (لقب سيد احمد

بريلوي) ۸۷۷ ح

(نيز رک احمد شاه غازي،

سيد احمد بريلوي شهيد)

امير بي نظير (رک - امير

دوست محمد خان)

امير سنگھ ۷۷۸ ح

امير شاه، سيد ۴۲۶ ح

امير عالم خان ۷۷۲ ح

امير محمد خان، سردار ۸۷۱ ح

امير نصرت نظير (رک - امير

دوست محمد خان)

امين الله خان لوگري، ۳۸۰-۳۸۵ ح-

۳۸۷-۳۹۱-۳۹۳-۳۹۵ ح-

۳۹۸-۵۲۸-۵۳۱-۵۳۳ ح-

۵۳۴-۵۳۷-۵۴۱-۵۴۳ ح-

۵۹۵-۹۳۵ ح

امين الملك (وزير اکرم خان

باميزئي پولزئي) [۸۱۱]-

۸۱۲-۸۱۳-۸۱۳-۸۲۹ ح-

۳۱۱ ح

باغ علي "خايف"	اېستويڪ، اېډوارډ بيڪ هوس
(مصنف "نامه" نفز)	(برادر خرد ڪپتن رابرٽ وليم)
۷۵۶ ح- ۷۶۸- ۷۸۰	جوئف اېستويڪ (۷۴۹)
باقر شاه (پسر آغا ابراهيم شاه)	ايلس، مسٽر ۸۵۰
۹۹۸	ايميل، ڪپتان ۴۱۷- ۴۲۰
باقر شاه فقيه ۹۳۶	۴۲۰ ح- ۴۲۱- ۴۲۲- ۴۲۳
"باقي" ۸۵۸	۴۲۶- ۴۲۷- ۴۲۸- ۴۳۰
بتهيون، سر ۹۱۶	۴۳۱- ۴۳۷
بجار خان قالپور، مير ۸۰۰- ۸۰۱	ايوب شاه سدوزائي ۸۵۷
بجار خان ڏومبڪي (تومبڪي)	ب
۳۸۲- ۳۸۲ ح- ۳۹۷ ح- ۴۱۸	"بابا" (احمد شاه ابدالي، دراني)
۴۱۸ ح- ۴۲۳- ۴۲۶- ۴۲۷	۷۸۹ (نيزرڪ احمد شاه ابدالي)
۷۹۰- ۷۹۲	باپر (بادشاه) ۲۶۸ ح- ۸۳۳
بجل عطار، اخوند ۶۳۱	بارڪ (جد" بارڪزائيان) ۷۹۰
بچه خان ۹۶۹- ۹۷۰	"بارون خيبر" (سر جارج هالڪ)
بخاري (محدث) ۳۰۰ ح-	۹۳۴
بختيار لغاري ۶۵۴- ۶۶۱	(نيزرڪ هالڪ، سر جارج)
برڪت الله خان غلزئي،	"دارون غزني" (جنرال جان ڪين)
۵۹۵	۸۹۵
برنس، جيمس (پدر سر اليڪساندر)	(نيزرڪ ڪين، جنرال جان)
برنس (۸۸۸)	"دارون قلات" (سرتوماس ويلشائر)
برنس، (رابرٽ، "شاعر انگليس")	۸۹۸
۸۸۸	(نيزرڪ ويلشائر، سرتوماس)

بلین، سلطان ۸۵۹	برنس، سر الکساندر (اسکندر برنس)
بلمور، میجر (میجر بلیمان)	سکندر برنس
۳۲۳-۳۲۴ ح	۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱ ح-۳۶۱
بلند خان سدوزائی ۷۷۶	۳۶۲-۳۶۵-۳۶۶ ح-۳۶۶
بلوچ خان ۳۸۲	۳۷۱-۳۷۹-۳۸۰ ح-۳۸۳
بلوچ خان اچکرنی ۱۱۵	۳۹۸-۳۹۰ ح-۳۱۱-۳۵۵
بلوچ خان دوبکي ۳۲۳-۳۲۴	۳۵۵ ح-۳۷۳-۳۷۹-۳۸۰
بنتنک، لارد ولیم کوندش	۳۸۱-۳۸۲-۳۸۶-۳۸۸-۳۸۹
(گورنر جنرال هد)	۳۹۰-۵۵۷-۸۰۵-۸۰۶-۸۱۶
۸۳۱-۸۹۶-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸	۸۳۷-۸۳۹-۸۸۶-[۸۸۸]
۹۵۹-۹۶۳-۹۸۶-۹۸۷	۸۸۹-۸۹۰-۸۹۳-۸۹۷
بنزول صاحب ۳۳۹-۳۴۰ ح	۹۰۳-۹۰۵-۹۰۶-۹۱۲-۹۲۱
«ننگلی والا» (پدر سید علی گوهر	۹۲۲-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳
«اصغر» ۸۷۵	۹۳۸-۹۶۸-۹۶۹-۹۹۶
(نیز رک علی گوهر «اصغر»)	۹۹۷ ح
بنیاد بیگ هزاره ۶۳-۶۴ ح-۱۹۱	برود فوت، لغتت ۳۶۳ ح-
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۸-۱۹۹	بروس، کپتان ۶۷۵-۶۷۵ ح-
۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲	برون، کپتان اندرمنده جان
بوپ ۷۴۹	۳۲۵-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۳-۳۳۴
بوده خان، میر ۶۵۵	بروی صاحب ۳۸۱ ح
بوده سنگه (لوده سنگه — برادر	بریدون، ولیم ۹۱۱
هم زاد خالصه رنجیت سنگه)	بقا، ملا (مؤذن) ۸۳۶
۲۴۹-۲۴۹ ح-۲۵۰	بگی خان (اشرف الوزراء بامیزائی،
	شاه ولی خان وزیر اعظم)
	۷۷ (نیز رک شاه ولی خان)

بهرام خان، مير (تالهور) ۷۸۳-

۷۸۷-۷۹۶-۷۹۸-۷۹۹-۸۱۵

بهرام گور ۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳

بي بي گنجانہ ۴۱۶

بي بي مير گوهر ۷۷۳

بيبرک خان ۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵ ح

بيلو، مستر (مصنف سياحت نامه بيلو)

۳۹۸ ح-۹۰۶-۹۰۹ ح

بيلو مل (پدر ديوان گدومل)

۹۹۹

بين، کاپيتان (کپتان) ۹۱۸

پ

پاتنجر (رک پوننجر)

پاتيسن، (پتيسن) کاپيتان ۳۶۶ ح-

۳۸۳ ح

پالک، داويد (پدر فيلڈ مارشل

سر جارج پالک) ۹۳۳

پالک، فيلڈ مارشل سر جارج،

بارونيت ۵۲۲-۵۳۸-۵۳۹

۵۴۰-۵۵۳-۵۵۵-۵۵۹

۵۶۰-۵۶۳-۵۶۴

۵۷۱-۵۷۱ ح-۸۹۲-۹۰۱

[۹۳۳]-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۸

۹۳۹-۹۳۸

بوده سنگه دهلوي، پنتل

(مرزا محمد شکوه، پدر

موهن لال) ۹۴۰-۹۴۱

بومگارڈ، بريگڈير ۹۱۸

بوهر خان (مير بوهر سردار موسياني)

۴۴۰-۴۴۱ ح-۴۴۱

بهادر خان تالهور، مير ۷۸۶

بهادر خان کهوکر ۲۷۲-۲۷۳

۲۹۶-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۲

بهار شاه ۷۸۳

بهاگل (کنچني، منکوحه

اشرف الورا وزير فتح خان،

و مادر سر بلند خان و شاه

پسند خان)

(۷ ح) - [۴۲] - ۸۳۷ ح

بهاول خان، نواب (داؤد هوتره)

۳۷۰-۳۷۰ ح-۶۹۲-۹۶۲

۹۸۵

بهاء الدين زکريا، شيخ

۸۵۹-۸۶۰

بهاء الحق ۲۹۰ ح-۳۰۲

بھائي خان کلھوڑ ۷۸۰

پوتنجر، ایلدر کروین (پدر سرهنری پوتنجر) ۸۹۲	۵۲۲-۵۲۱ ح- ۵۲۲
پوتنجر، ایلدر (میجر) [۸۹۱]-	۵۲۳-۵۲۳
۸۹۲	۸۸۹ پالمستون، لارد
پوتنجر، توماس (پدر ایلدر پوتنجر)	پائنده خان، سردار ۱۷-۵۵۷ ح-
[۸۹۱]	۷۲۷ ح- [۷۹۰]-۷۹۱-۷۹۲
پوستین، کپتن طامس (تامس)	۷۹۳-۷۹۳-۸۲۶-۸۳۶
۳۳۹۹ ح- ۳۳۸۱-۳۳۸۱ ح- ۳۳۱۸	۸۳۶-۸۳۷-۸۵۲-۸۷۱
۳۳۱۸ ح- ۳۳۲۶-۳۳۲۶ ح- ۳۳۲۷	۹۳۵
۳۳۲۷ ح- ۳۳۲۷ ح- ۳۳۲۷	پرت، کپتان (بریتصاحب) ۳۹۸ ح-
پوکر (صراف کابل) ۸۰۳	۳۹۸ ح
پولین ۸۱۶	پرتاب رای سیستانی (۱۷)
پیت، کپتان ۳۹۸ ح- ۹۱۳	پرتزلر، جنرال ۹۳۸
پیتر نکولسن ۳۶۸ ح	پردل خان، سردار ۵۷-۶۷-۷۰
پیچی راجا ۹۰۱	۷۱-۷۳-۸۲-۸۹-۱۷۷
پیر بخش خان ۹۲۳	۱۷۸-۱۷۹-۱۸۵ ح- ۲۰۶
پیر پشه ۸۷۳	۲۰۸-۲۲۵-۲۲۶
"پیر پگاژو" ۸۷۳-۸۷۶	پرنگل، مستر Pringle ۷۱۶
"پیر جهنڈو" ۸۷۵	پوتنجر، سرهنری (عم) ایلدر
پیر دوست خان ۸۶۹	پوتنجر (۳۶۳-۵۱۳-۵۱۵)
پیر شاه، سید ۸۷۶	۵۱۷-۶۰۵-۷۵۰ ح- [۸۹۱]-
پیر محمد خان بارکزی ۲۳-۷۳	۸۹۲-۹۵۶-۹۵۷-۹۶۰
۷۹-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۷	۹۶۱-۹۶۳-۹۶۵-۹۸۳
پن ۳۳۵-۳۳۵ ح	۹۸۷-۹۸۹ ح

ت

تاج خان قاضی پشاور (پدر اخوند

ترکمان) ۸۸۸-۸۳۵

تاج محمد، سردار ۹۲۰

تاج محمد خان ۹۰-۹۳

تاج محمد خان (حاجی خان کاکری،

نصیرالدوله) ۳۸۹ ح

(نیر رک حاجی خان کاکری)

تاج محمد خان نارکزئی ۱۷۷

تاد، دارائی ایلوت (کپتان،

میجر ٹاڈ)

۳۸۹ ح-۶۰۷-۶۰۷-۹۱۶]

تاد، فریر (پدر میجر دارکی

ایلوت تاد) ۹۱۶

تاسن، کپتان ۳۷۲ ح

تاہلر ۳۰۷ ح

ترمذی ۳۰۰ ح

تروپ ۳۰۷ ح

تقی خان ۷۶۱-۷۶۶

تقی شاہ، سید (برادر آغا سید کاظم

شاہ) (۱۰)-۹۹۳-۹۹۸

(نیر رک محمد تقی شاہ)

تکرنصاحب، کپتان ۵۵۸

تندن مل، سیتھ ۹۱-۱۲۱-۱۳۳

تناسی، رائی ۸۸۳

تنو، سر ۹۳۸

توہن مل ۷۵۹ ح-۷۶۸

توماس ویلشایر، سر [۸۹۸]-۹۱۸

(نیر رک ویلشائر)

تھامسن (انجنیر اعلیٰ لشکر

اندس) ۹۱۳-۹۱۵

تیو سلطان (شہید) ۹۰۱

تیور شاہ (بن احمد شاہ اہدالی

درانی) (۱۱)-(۱۵)-(۱۶-

۵۲ ح-۷۳ ح-۷۴ ح-۷۵ ح-

۷۷ ح-۷۸ ح-۷۹ ح-۸۰ ح-

۸۱ ح-۸۲ ح-۸۳ ح-

۸۴ ح-۸۵ ح-۸۶ ح-

۸۷ ح-۸۸ ح-۸۹ ح-

۹۰ ح-۹۱ ح-۹۲ ح-

تیور شاہ، شہزادہ محمد (بن

شاہ شجاع)

رک محمد تیور شاہ

تیور شاہ، مثلاً (پدر محمد غلام

غلامی) ۸۰۳

ٹ

ٹاڈ، میجر

(رک تاد، دارکی ایلوت)

ٹارنس، ایچ ۹۶۸

ج

جارج سوم پادشاه انگلستان ۸۹۴

جام چینه ۷۸۹

"جامی"، مولانا ۶۱۰

جان سین، بخشی ۴۸۹

جان محمد خان، میر

۶۶۰-۶۵۵-ج-۶۶۰

"جانان" ۸۵۸

جانی جگهرانی ۴۲۸-۴۲۷-۴۲۶

جبارخان (عبدالجبار خان برادر

امیر دوست محمد خان) ۴۴۸-

۴۴۹-ج-۴۵۰-۴۶۳-۸۸۳

جسیت رای ۹۹۹

جسونت رای هولکر ۸۳۰

جعفر صادق، امام ۸۵۹

جعفر خان جوان شیر ۷۹۱

جعفر شاه ۹۹۸

جعفر قزلباش ۹۳۶

جلال خان لغاری ۸۱۶

جلال خان مری ۲۹۴

جمال خان بارکزائی، حاجی

۷۷۰-۷۹۳-۸۴۶

جمال خان لغاری ۸۱۶

جمال مجرد، شیخ ۸۶۰

جمشید ۴۰

جمعه خان بارکزائی

۹۱-۹۲-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳

۱۰۴-۱۲۳-۲۳۳-۲۳۵

۲۳۷-۸۳۹-۸۵۰

جمعه خان درانی الکوزئی (پدر

عبدالله خان، مخلص الدوله)

۸۲۴

جمعه خان فوفلزئی ۱۲۲

جنگی خان، میر ۳۰۸-۳۰۶

جوان بخت، میرزا ۷۷۷

"جوش" ملیح آبادی ۸۶۵

جهان خان پوپل زائی ۷۷۲

جهان خان، سردار (سپه سالار

احمد شاه ابدالی)

۷۷۱-۷۷۵-۷۷۶-۷۸۱

جهان خان مری ۲۹۰-۲۹۱

۲۹۳-۳۰۳-۳۰۵-۳۰۶

جهان خان، میر ۲۷۵-۲۷۴

جهان داد خان بامیزئی

۲۴-۲۳-ج-۲۵-۲۶-۲۱۵

۲۱۵-ج-۸۲۶-۸۸۴

ج

چاگر، مير ۸۱۶
چاگر خان، مير ۷۹۸
چمن (هندو) ۶۳۲ ح
چندا ۹۱۷
چهرت سنگه ۷۷۷

ح

حاتم (۱۷-۳۷)
حاجي خان ڪاڪري (تاج محمد خان،
نصير الدوله، حاجي ڪاڪر)
۱۹۳-۲۱۰-۳۶۳-۳۸۸-۳۸۷
۳۸۹ ح-۳۹۰-۳۰۷-۳۱۲
۵۷۲-۹۴۴
حاصل بن بچه خان ۹۶۹-۹۷۰
حافظ الملڪ رحمت خان ۷۷۶
"حافظ جي" (مير معصوم پسر
سيد احمد "مير واعظ")
۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵
حافظ شيرازي ۹۷۸-۹۰۷
حامد شاه، سيد ۸۷۶
حبيب الله خان (امير افغانستان)
۸۵۳ ح-۸۶۷
حبيب الله خان (خلف سردار
محمد عظيم خان) ۲۲۳-۲۲۴
۲۲۷-۲۲۸ ح-۸۷۱

جھانگير، شهزاده (پسر شهزاده

ڪامران) ۷۳-۷۴-۷۵-۷۶
۷۷-۷۹-۸۰-۸۲-۱۷۶
۱۸۱-۱۸۲-۸۲۸

جي سنگه ۸۵۳

جي، سي صاحب، ڪپتان (جي
ماسي؟) ۵۵۹

جيت مل، ديوان (جهت مل،

جيتها مل)

۳۷۹-۳۷۹ ح-۶۳۵-۶۳۵
۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹
۶۳۹ ح-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲
۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶
۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۷۵۸ ح-
۷۶۸

جيتھ سنگه (چيٽ سنگه)

۳۱۸-۳۱۸ ح

جيرالڊ، جے-جي ۹۳۰

جيسا سنگه ۷۷۷

جيڪب، جنرال جان (جيڪم)

۷۲۳-۷۲۳ ح-۷۲۵-۷۲۵ ح-
۷۲۷-۷۳۳-۹۲۳- [۹۹۲]

جيڪب، رپورٽ سٽيفن لانگ

(پدر جنرل جان جيڪب) ۹۹۲

جيڪي، ڪپتان ۸۳۹-۷۱۵ ح-

حسن علي "حسن" ۸۲۳
 حسن علي، مير ۶۳۱
 حسين علي خان، مير ۶۵۲-۶۶۳ ح
 حنمت راي (۱۷)
 حکمت خان سرکاني ۷۹۱
 حکومت خان، حافظ

۶۳۵-۶۳۶-۷۳۶

حمزه خان تالپر ۹۳-۱۲۳
 حميد کشميري ۸۲۶-۸۸۵
 حميدالدين، سيد ۸۷۵
 حميد بخش حواله دار ۶۶۱
 حيات خان، ري ۶۵۸

حيدر ۷۳۶

حيدر توره ۵۰۳ ح

حيدري بيگم (خانم موهن لال)

۹۳۱

خ

"خالصه سنگه" (سهاراجه)

رنجيت سنگه)

(رک رنجيت سنگه)

خالو خان الکوژي ۱۵۱

خان دوران (سپه سالار دهلي)

۷۵۳

حبيب الله "رشدی" محمد ۸۶۴

حبيب الله "قندهاري" مولوي ۸۴۰

"حبیبی" (عبدالحي، افغاني)

(۱۹) - ۷۶۶ ح - ۸۳۶ ح -

۸۳۷ ح - ۸۴۴ ح - ۹۰۶ ح

(مير رک عبدالحي حبیبی)

حجاج بن يوسف ۲۱۴

حرب الله "مسکين"، سيد ۸۷۶

حسام الدين راشدي، سيد

(۲) - (۱۸) - (۱۹ ح) - ۸۱۸ -

۸۱۸ ح - ۸۶۱ - ۸۷۶ - ۹۵۸ -

۹۸۳-۹۷۰

حسن ناظر باشي ۹۳

حسن، قاضي ۸۳۹-۸۴۱

حسن، نايب "مثلا" ۹۲۰

حسن خان، آغا (موهن لال، ميرزا

قلي کشميري) [۹۳۰]-۹۴۱

(نيز رک موهن لال)

حسن خان نوتهاني، مير

۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵

حسن علي ميرزا قاجاري، شهزاده

(شجاع السلطنه) ۸۷۷-۸۵۲

حسين (رضي الله عنه) ۲۰-۳۱۱

حسين خان لوكي ۷۶۰

حسين شاه ۹۹۸

خدا یار خان (میان محمد سرفراز	خان علما (لقب قاضی محمد حسن)
خان کلہوڑہ) ۷۸۷-۷۹۸	۸۳۶ (نیز رک محمد حسن)
خدا یار خان درانی بامیزئی	خان محمد (پسر میر غلام علی
۶۳۴-۶۴۴-ج-۶۳۵-۶۳۶	تالپر) ۶۷۲
خسرو پرویز ۲۱۳ ح	خان محمد عمرانی ۳۸۱
خسرو میرزا ۳۳۳ ح	خانم سیل (لیدی سیل) رک فلورنٹیا
خلعت خان میمنڈی ۵۹۵	خانم غلام حیدر خان (دختر سردار
خلیل ادھم ۷۶۸	محمد عظیم خان) ۹۱۴
خواجہ اوربا ۱۸۷	خانم موہن لال (حیدری بیگم)
خوجہ بیگ افشار ۷۶۶	۹۴۱
خوجہ محمد خان (برادر وزیر	خانم "سندھی (باغ علی خائف،
شیر محمد خان) ۲۲	مصنف "نامہ نغز" ۷۶۸-۷۸۰
خوشی رام ۱۳۸-۱۳۸ ح	(نیز رک باغ علی)
حیر اللہ خان فوغلزئی	خدا بخش، حاجی ۶۶۰
۹۱-۱۰۵-۱۲۲-۸۵۰	خدا داد خان (حکمران قلات)
حیر اللہ، شاہ (شاہ خیرالدین) ۸۸۰	۹۲۳-۹۳۱
خیرالدین (علیہ الرحمہ) شاہ	خدا داد خان (مولف "لب تاریخ
۲۹۵-۲۹۵ ح-۸۷۹-۸۸۰	سندھ" ۷۶۸
۸۸۱	خدا نظر خان ۱۷۵-۲۰۲-۲۰۴
خیر محمد (ملازم میر نور محمد خان)	۲۰۵-۲۱۴-۲۲۳-۲۲۷
۹۷۹-۹۷۰	خدا یار خان (میان نور محمد
	خان کلہوڑہ)
د	۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴
داد اللہ، قاضی ۸۳۶	
داد کریم شہوانی ۹۱۹	

دوست محمد خان ابدال زئي	دارا ۵۵۱
۱۹۱-۱۸۲	دارسي صاحب ۳۰۷
دوست محمد خان اسحاق زئي، حاجي	دارکي، تاد، کپتان ۳۸۹ ح
۳۸۹ ح	(نيز رک تاد، دارکي ايليوت)
دوست محمد خان، اعتماد الدوله	داؤد، ميان ۸۸۲
(احمد شاهي) ۷۹۵	در محمد خان (ملازم علي مراد خان)
دوست محمد خان، سردار	۷۳۶
(" امير بي نظير " " امير	درويش علي خان هزاره ۷۷۲
نصرت نظير ")	درپا خان جکهواني ۳۲۶
۲۲۹ ح- ۵۱- ۵۹- ۶۶- ۶۷ ح-	درپا خان نظاماني ۳۰۳
۷۳- ۷۴ ح- ۷۳- ۷۵- ۷۶-	دف، سر جيمس ۹۵۰
۷۷- ۷۸- ۷۹- ۸۰- ۸۱-	دلاور (خدمت گار) ۲۳۶-۲۳۵
۸۲- ۸۳- ۸۴- ۸۵- ۸۶-	دلاور خان ۹۳
۹۰- ۹۱- ۹۲- ۹۳- ۹۴-	دلاور خان تيمني ۷۶۵
۹۵- ۹۶- ۹۷- ۹۸- ۹۹-	دلپ سنگه ۸۳۳
۱۰۰- ۱۰۱- ۱۰۲- ۱۰۳- ۱۰۴-	دلپت راي، ديوان ۹۹۹-۹۳
۱۰۵- ۱۰۶- ۱۰۷- ۱۰۸- ۱۰۹-	دل مراد خان کوسه ۶۹۰
۱۱۰- ۱۱۱- ۱۱۲- ۱۱۳- ۱۱۴-	دلهوزي، لارد (فرمان فرماي هند)
۱۱۵- ۱۱۶- ۱۱۷- ۱۱۸- ۱۱۹-	۹۵۱-۸۹۹-۸۳۳
۱۲۰- ۱۲۱- ۱۲۲- ۱۲۳- ۱۲۴-	دکن، ميچر جنرال ۹۰۹
۱۲۵- ۱۲۶- ۱۲۷- ۱۲۸- ۱۲۹-	دوده خان مري ۳۹۷ ح- ۳۲۵
۱۳۰- ۱۳۱- ۱۳۲- ۱۳۳- ۱۳۴-	۳۲۶- ۳۲۷- ۳۲۸- ۳۲۹ ح- ۳۳۰
۱۳۵- ۱۳۶- ۱۳۷- ۱۳۸- ۱۳۹-	۳۳۳
۱۴۰- ۱۴۱- ۱۴۲- ۱۴۳- ۱۴۴-	دوست علي ۳۳۳-۳۲۷
۱۴۵- ۱۴۶- ۱۴۷- ۱۴۸- ۱۴۹-	دوست محمد (خدمت گار) ۶۵۹
۱۵۰- ۱۵۱- ۱۵۲- ۱۵۳- ۱۵۴-	
۱۵۵- ۱۵۶- ۱۵۷- ۱۵۸- ۱۵۹-	
۱۶۰- ۱۶۱- ۱۶۲- ۱۶۳- ۱۶۴-	

دېځ، کپتان ۴۰۷ ج	۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴ ج
دين محمد خان (پسر دوده خان)	۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶ ج-۴۶۶
۴۲۹ ج	۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹ ج-۴۶۹
دېځ، کلنل (کرنل ولیم هنري	۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳
لېږني) ۴۵۲-۴۵۳ ج-۴۵۳	۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶ ج-۴۷۴
۹۰۸-۹۱۳-۹۲۲ [۹۲۲]	۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹ ج-۴۷۷
دېځ، هنري (پدرولیم هنري	۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲ ج-۴۸۰
دېځ) ۹۳۲	۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵ ج-۴۸۳
دېا رام، دیوان ۱۷	۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸ ج-۴۸۶
ذ	۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱ ج-۴۸۹
ذوالفقارالدین سجونپوري، شیخ	۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴ ج-۴۹۲
۴۵۲ ج-۴۶۷	۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷ ج-۴۹۵
ذوالفقار خان ۷۵۰-۷۶۹	۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰ ج-۴۹۸
ر	۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳ ج-۵۰۱
رايت، جنرال (جنرال رابرت سیل)	۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶ ج-۵۰۴
۳۹۳-۳۹۴ ج-۳۹۸-۴۵۳	۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹ ج-۵۰۷
[۹۰۱] (نیز رک سیل،	۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲ ج-۵۱۰
جنرال سر رابرت هنري)	۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵ ج-۵۱۳
راس بیل (ایجنٹ سندھ)	۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸ ج-۵۱۶
۳۱۶-۳۲۰-۳۲۳-۳۲۸	۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱ ج-۵۱۹
۳۲۹-۳۳۱-۳۳۳	۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴ ج-۵۲۲
راشد، سید محمد (پیر روزی والا)	۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷ ج-۵۲۵
۸۷۳	۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰ ج-۵۲۸
راشدی، سید حسام الدین ۲-۱۸	۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳ ج-۵۳۱
۱۹-۸۱۸-۸۱۸ ج-۸۶۱	۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶ ج-۵۳۴
۸۷۶-۹۵۸-۹۷۰-۹۸۳	۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹ ج-۵۳۷
	دو نصاب، کپتان ۴۲۷
	دو ندي خان ۷۷۶
	دهگانه خان سري ۲۹۴
	دهيان سنگو، راجا ۵۷۷

۳۷ رستم	راشدی، علی محمد ۸۷۶-۸۸۱ ح
رستم خان، میر	رانہ، میان ۷۸۹
۹۰-۱۰۹-۱۳۵-۱۶۵	رانی تناسی ۸۸۳
۲۶۸-۲۷۱-۲۹۳-۲۹۷	رحمت اللہ خان سدوزئی (معتد الدولہ
۳۰۵-۳۷۱-۳۷۳-۳۷۶	وفادار خان وزیر شاہ زمان)
۳۱۸-۳۳۹-۶۱۲-۶۲۰	۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴
۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶	۷۹۶-۸۲۳
۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۴	رحمت خان، حافظ الملک ۷۷۶
۶۳۷-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵	رحمدل خان، سردار
۶۵۹-۶۷۶-۶۷۸-۶۹۷	(۶)-(۷)-(۸)-(۹)-۸۷۷-۸۱۶ ح-
۷۱۳-۷۲۱-۹۳۲-۹۳۳	۱۶۸-۱۶۹-۱۷۷-۲۳۰
۹۵۶-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲	۳۲۳-۳۳۵-۳۴۰-۳۴۱
۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹	۳۴۲-۳۹۰-۸۳۹ ح-۸۵۱
۹۷۰-۹۷۹	۸۵۱ ح-۸۷۲-۸۷۲ ح
رستم علی خان، میر ۶۷۴	رحیم خان ۴۴۷
رستم ہند (شجاع الدولہ، فرزند خان	رحیم خان تالپر ۶۷۱
وزیر اعظم ہندوستان) ۷۷۷	رحیم خان کوسہ ۲۸۶
رسول (صلی اللہ علیہ وسلم) ۹ ح	رحیم داد خان، سردار (برادر
رشدی، محمد حبیب اللہ ۸۶۴	ہائندہ خان) ۷۹۰- [۸۳۶]-
رشید الدین، پیر ۸۷۵	۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹
رضا بیگ ۷۵۵	رحیم داد خان، ملا (نائب قلات)
رضا شاہ ۹۹۸	۳۱۲ ح-۳۱۳-۳۱۶-۳۳۹
رضا قلی، شہزادہ ۷۵۲-۷۶۵	[۹۲۰]-[۹۲۲]-[۹۳۰]-۹۳۱
رفیع الدین، امام ۸۵۷	رفیق ۷ ح-۱۵۰

روین بتورا (جنرل ویتورا) ۸۷۳
 زوری والا، پیر (روضہ والا ؟)
 سید محمد راشد ۸۷۳
 ریت، کپتان ۸۲۱-۸۲۵-۸۲۳

ز

زار روس ۹۴۶-۹۴۲
 زرغونہ ۷۶۹
 زکریا خان حراسانی ۷۵۷-۷۵۲
 زمان خان سدورائی ابدالی، درانی
 (پدر احمد شاہ ابدالی) ۷۶۹
 زمان شاہ درانی ابدالی ۱۷-۳۵۳
 ۷۷۳-۷۹۲-۷۹۱-۷۷۳-۷۷۳
 ۸۱۱-۷۹۷-۷۹۶-۷۹۵-۷۹۳
 ۸۳۷-۸۳۳-۸۳۳-۸۳۰-۸۲۳
 ۹۵۳-۹۵۲-۸۵۷
 زنکی خان، میر ۷۷۵-۷۷۳
 ۷۷۳-۷۸۹

زہرا ۸

زین العابدین، میر ۷۵۲
 زین العابدین شاہ، آغا ۹۹۸-۹۹۳
 زین خان مہمند ۷۷۷

ژ

ژرارد، داکٹر ۸۰۵

زبہ بیگم (خواہر شہزادہ کامران)
 ۸۵۳-۸۶۷
 رکن الدولہ، میر کرم علی خان
 ۹۵۵

(نیز رک کرم علی خان تالپر)
 وکی الدین احتیاردین، ملک ۸۶۰
 رمضان خان هوتکی ۱۷۷-۱۷۰
 رنجیت سنگھ، مہاراجہ ("خالصہ
 مسکو" حکمدار پنجاب)

۲۲-۲۳-۲۷-۳۰-۳۱
 ۳۲-۳۳-۳۴-۳۹-۱۰۰
 ۱۲۱-۱۲۳-۱۲۸-۱۲۸-۱۲۸
 ۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۳
 ۲۵۲-۲۵۲-۲۵۰-۲۵۲
 ۲۵۹-۲۸۰-۳۲۱-۳۲۲
 ۳۶۱-۳۶۷-۳۶۲-۳۷۰
 ۳۷۶-۳۷۹-۳۰۵-۳۷۹
 ۷۷۷-۷۸۰-۷۹۲-۸۳۰-۸۳۱
 ۸۳۲-۸۳۳-۸۳۳-۸۳۷
 ۸۳۸-۸۷۳-۸۷۳-۸۸۳
 ۹۶۶-۹۶۷-۹۵۳-۹۶۲
 ۹۸۳-۹۸۳-۹۸۰-۹۸۳
 ۹۸۹

رتگین (سعادت یار خان) ۸۶۳

لازمه نوابي معارف

سرفراز خان کلهوره، میان
 ۴۴۵ - ۴۸۵ - ۴۸۷ - ۴۹۰
 ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۸۱۵ - ۹۹۳
 " سرکار اشرف " (شاه شجاع)
 (رک - شاه شجاع)
 سعادت خان (صوبه دار اوده)
 ۵۵۳
 سعادت محمد خان (سعادت مند خان)
 ۹۱
 سعادت مند خان الکوزئی (سعادت)
 محمد خان
 ۹۱ - ۹۱ - ۱۱۹ - ۱۲۰
 سعادت یار خان " رنگین " ۸۹۵
 سعد الله خان روهيله ۷۷۶
 سعدي (شیرازی) ۱۱ - ۳۸
 سعید بن مسیب ۷
 سعید خان، سردار ۳۰۹
 سعید محمد، (مجاور درگاه و
 سجاده نشین درگاه شامخیرالدین،
 سکهر) [۸۸۰]
 سعید محمد خان ۲۳ - ۷۳
 سکاٹ، بریگڈیر ۹۰۹
 سکجیون (هندو) ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۸
 سکندره کرنیل ۳۰۳

س

ساگو، جنرال (ساگو، ساکوت،
 ساکول)
 ۳۹۳ - ۳۹۳ - ۳۱۲ - ۳۱۲ ح
 سالتز، کلنل ۳۶۰ - ۳۶۰ ح
 سالو خان ۱۹۵ ح - ۱۹۸ - ۲۰۱
 ۲۰۲ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲
 ۲۱۳ - ۲۳۳ - ۲۳۳ ح - ۳۳۸
 ۳۳۹
 ساندروس، کپتان ۵۳۱
 ستنی، کپتان دیوت ۹۵۲
 سچل سرمست (میان عبدالوهاب)
 ۸۶۲
 سچیدنہ، مفتی (۱۷)
 سدا رنگانی، دکتر ۸۱۷
 سدوره (وکول میر علی مراد خان)
 ۶۳۳ - ۶۳۳ ح
 سر بلند خان (سر وزیر فتح خان
 و مسسات بهاگل) ۳۲
 سر بلند خان (مراد باب خان
 کلهوره) ۷۸۲ - ۷۸۳
 سر بلند خان اچکزئی، حاجی ۸۶۸
 " سرخوش " (شیخ محمد محفوظ)
 ۷۸۱ ح
 (رک محمد محفوظ)

۳۱۲ - ۳۱۸ - ۳۲۲ - ۳۳۳

۳۳۳ ح- ۳۶۰ - ۳۶۹ - ۳۷۶

۸۸۲

سوس مارگو جونجه ۶۳۵

سهراب خان، میر (والی خیرپور)

۹۰ - ۱۰۹ - ۱۱۳ - ۱۳۵

۲۶۶ - ۲۶۷ - ۶۱۱ - ۶۱۱ ح

۶۱۲ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۳

۶۳۰ - ۶۳۲

سیتن ۷۵۹ ح- ۷۶۸ - ۷۸۲ ح

سید احمد بریلوی شهید ۸۶۹

۸۷۳ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹

(نیز رک، احمد شاه هازي،

میان میر)

سید احمد (میر واعظ) ۸۰۲ - ۸۰۳

سید حبیب ۲۵۳ ح

سیف الدین ولی، میر ۸۰۲

سید، جنرال سر رابرت هنری

(جنرال وایت)

۳۹۳ - ۳۹۳ ح- ۳۹۸ - ۴۰۷

۴۰۷ ح- ۴۵۳ - ۴۵۳ ح- ۴۵۷

۴۶۰ - ۴۶۷ - ۴۹۴ - ۴۹۵

۴۹۶ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰

۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۳۹

[۹۰۱] - ۹۰۲ - ۹۰۸ - ۹۱۳

۹۳۲ - ۹۳۳

سلطان خان (بن الهداد خان

الکی زئی) ۸۷۲

سلطان خان بابری ۹۱

سلطان سامتیه ۷۵۴ - ۷۵۵

سلطان علی، شهزاده

۷۴ - ۷۴ ح- ۷۴ - ۷۷ - ۷۷

۷۸ - ۱۷۹ - ۱۷۹ - ۲۱۳

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸

۲۱۹ - ۲۳۹

سلطان محمد خان (طلانی، برادر

وزیر فتح خان)

۲۴ - ۲۴ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۷

۳۷۱ - ۳۷۳ - ۸۵۹ - ۹۳۵

سلطان (علیه السلام) ۴۵۳ - ۷۰۰

سلیمان، شهزاده ۷۹۵

سلیمان بیگ اسلم ۷۵۵

سپین ۳۶۶ ح- ۳۸۴

سنت، هنگی ۸۷۹ - ۹۵۳ - ۹۹۵

سمندر خان بامیژی، سردار

۱۱ ح- ۲۴ - ۲۴ ح- ۲۵ - ۲۶

۸۸ - ۲۱۱ - ۲۱۱ ح- ۲۲۰

۲۷۳ - ۲۷۳ ح- ۲۷۶ - ۲۷۷

۲۸۵ - ۲۹۳ - ۳۰۰ - ۳۰۱

۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۱۱

شاه رجب (پیش خدمت شاه شجاع)

۲۳

شاه رخ میرزا ۷۶۷-۷۷۳-۷۷۹

۷۹۷

شاه زمان درآنی، اندالی
(رک زمان شاه درآنی)

شاه سمندر خان ۸۸۳

شاه شجاع ("اولیای دولت"
"سرکار اشرف" "شاه بابا")

(۵) - (ح ۵) - (۷) - (۱۰)

(۱۳) - (۱۳) - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰

۲۰-ح ۲۳-۲۳-۲۲-۲۱-ح ۲۰

۲۵-۲۶-۲۹-۳۰-۳۱-۳۳

۳۳-۳۴-ح ۳۴-۳۵-۳۶

۸۸-۸۹-۹۳-۹۵-۹۵-ح ۹۵

۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۱

۱۰۲-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۶-ح ۱۰۶

۱۰۷-۱۰۸-۱۰۸-ح ۱۰۹

۱۱۰-۱۱۰-ح ۱۱۱-۱۱۲

۱۱۳-۱۱۳-۱۱۵-۱۱۶

۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱

۱۲۱-ح ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۳

۱۲۵-۱۲۵-ح ۱۲۶-۱۲۷

۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱

۱۳۲-۱۳۳-۱۳۳-۱۳۵

۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۳

۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷

۱۴۸-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۲

سیل، لیدی (فلورنتیا) ۹۰۱-۹۰۲

مینا خان (ملازم میر نور محمد خان)

۹۶۹-۹۷۰

سپهوا سنگه ۹۱-۱۳۳

ش

شاه محمد زرک زئی ۳۳۰

شاهناسی نور محمد ۹۱۹

شاه اشرف علزئی ۷۵۰

شاه انگلیند ۹۷۷-۹۷۹

"شاه بابا" (شاه شجاع) ۳۲۵

(رک شاه شجاع)

شاه پسند باموزئی ۱۷۷

شاه پسند خان (احمد شاهي) ۷۷۳

شاه پسند خان الکوزئی ۶۶

شاه پسند خان (پسر وزیر فتح خان و

مسمات بهاگل) ۳۲

شاه جهان (بادشاه هندوستان)

۵۵۱-۵۵۰

شاه حسین صفوی ۷۶۷

شاه حسین هوتک افغان (برادر

شاه محمود هوتکی)

۸۵۲-۷۶۹-۸۸۲

شاه درآنی ۷۰۰

(رک احمد شاه درآنی)

"شاه دوست" (وزیر فتح خان)

(نیز رک فتح خان) ۷۹۳

-۳۵۰ -۳۴۳ -۳۴۴ -۳۴۶-ج
 -۳۴۸ -۳۸۰ -ج۳۸۲ -۳۸۸
 -۳۸۹-ج -۳۹۱ -۳۹۲ -۳۹۴
 -۳۹۹ -۴۰۰ -۴۰۲-ج
 -۴۰۴ -۴۱۲ -۴۴۹-ج
 -۴۵۰ -۴۵۱ -۴۵۲ -۴۶۴
 -۴۶۷ -۴۶۹ -۴۷۲-ج
 -۴۷۶ -۴۷۸ -۴۷۹
 -۴۸۰ -۴۸۱ -۴۸۲ -۴۸۴
 -۴۸۵ -۴۸۶ -۴۸۸
 -۴۸۹ -۴۹۰ -۴۹۱ -۴۹۳
 -۴۹۵ -۴۹۹ -۵۰۰ -۵۰۳
 -۵۰۵ -۵۰۶ -۵۰۷-ج
 -۵۰۸ -۵۰۹ -۵۱۰ -۵۱۲
 -۵۱۳ -۵۱۴ -۵۱۵
 -۵۱۶ -۵۱۷ -۵۱۸
 -۵۱۹ -۵۲۰ -۵۲۱ -۵۲۲
 -۵۲۳ -۵۲۴ -۵۲۵
 -۵۲۶ -۵۲۷-ج -۵۲۹
 -۵۳۰ -۵۳۱ -۵۳۲-ج
 -۵۳۳ -۵۳۴ -۵۳۵
 -۵۳۶ -۵۳۷-ج -۵۳۹
 -۵۴۰ -۵۴۱ -۵۴۲-ج
 -۵۴۳ -۵۴۴ -۵۴۵
 -۵۴۶ -۵۴۷-ج -۵۴۹
 -۵۵۰ -۵۵۱ -۵۵۲-ج
 -۵۵۳ -۵۵۴ -۵۵۵-ج
 -۵۵۶ -۵۵۷ -۵۵۸-ج
 -۵۵۹ -۵۶۰ -۵۶۱-ج
 -۵۶۲ -۵۶۳ -۵۶۴-ج
 -۵۶۵ -۵۶۶ -۵۶۷-ج
 -۵۶۸ -۵۶۹ -۵۷۰-ج
 -۵۷۱ -۵۷۲ -۵۷۳-ج
 -۵۷۴ -۵۷۵ -۵۷۶-ج
 -۵۷۷ -۵۷۸ -۵۷۹-ج
 -۵۸۰ -۵۸۱ -۵۸۲-ج
 -۵۸۳ -۵۸۴ -۵۸۵-ج
 -۵۸۶ -۵۸۷ -۵۸۸-ج
 -۵۸۹ -۵۹۰ -۵۹۱-ج
 -۵۹۲ -۵۹۳ -۵۹۴-ج
 -۵۹۵ -۵۹۶ -۵۹۷-ج
 -۵۹۸ -۵۹۹ -۶۰۰-ج
 -۶۰۱ -۶۰۲ -۶۰۳-ج
 -۶۰۴ -۶۰۵ -۶۰۶-ج
 -۶۰۷ -۶۰۸ -۶۰۹-ج
 -۶۱۰ -۶۱۱ -۶۱۲-ج
 -۶۱۳ -۶۱۴ -۶۱۵-ج
 -۶۱۶ -۶۱۷ -۶۱۸-ج
 -۶۱۹ -۶۲۰ -۶۲۱-ج
 -۶۲۲ -۶۲۳ -۶۲۴-ج
 -۶۲۵ -۶۲۶ -۶۲۷-ج
 -۶۲۸ -۶۲۹ -۶۳۰-ج
 -۶۳۱ -۶۳۲ -۶۳۳-ج
 -۶۳۴ -۶۳۵ -۶۳۶-ج
 -۶۳۷ -۶۳۸ -۶۳۹-ج
 -۶۴۰ -۶۴۱ -۶۴۲-ج
 -۶۴۳ -۶۴۴ -۶۴۵-ج
 -۶۴۶ -۶۴۷ -۶۴۸-ج
 -۶۴۹ -۶۵۰ -۶۵۱-ج
 -۶۵۲ -۶۵۳ -۶۵۴-ج
 -۶۵۵ -۶۵۶ -۶۵۷-ج
 -۶۵۸ -۶۵۹ -۶۶۰-ج
 -۶۶۱ -۶۶۲ -۶۶۳-ج
 -۶۶۴ -۶۶۵ -۶۶۶-ج
 -۶۶۷ -۶۶۸ -۶۶۹-ج
 -۶۷۰ -۶۷۱ -۶۷۲-ج
 -۶۷۳ -۶۷۴ -۶۷۵-ج
 -۶۷۶ -۶۷۷ -۶۷۸-ج
 -۶۷۹ -۶۸۰ -۶۸۱-ج
 -۶۸۲ -۶۸۳ -۶۸۴-ج
 -۶۸۵ -۶۸۶ -۶۸۷-ج
 -۶۸۸ -۶۸۹ -۶۹۰-ج
 -۶۹۱ -۶۹۲ -۶۹۳-ج
 -۶۹۴ -۶۹۵ -۶۹۶-ج
 -۶۹۷ -۶۹۸ -۶۹۹-ج
 -۷۰۰ -۷۰۱ -۷۰۲-ج
 -۷۰۳ -۷۰۴ -۷۰۵-ج
 -۷۰۶ -۷۰۷ -۷۰۸-ج
 -۷۰۹ -۷۱۰ -۷۱۱-ج
 -۷۱۲ -۷۱۳ -۷۱۴-ج
 -۷۱۵ -۷۱۶ -۷۱۷-ج
 -۷۱۸ -۷۱۹ -۷۲۰-ج
 -۷۲۱ -۷۲۲ -۷۲۳-ج
 -۷۲۴ -۷۲۵ -۷۲۶-ج
 -۷۲۷ -۷۲۸ -۷۲۹-ج
 -۷۳۰ -۷۳۱ -۷۳۲-ج
 -۷۳۳ -۷۳۴ -۷۳۵-ج
 -۷۳۶ -۷۳۷ -۷۳۸-ج
 -۷۳۹ -۷۴۰ -۷۴۱-ج
 -۷۴۲ -۷۴۳ -۷۴۴-ج
 -۷۴۵ -۷۴۶ -۷۴۷-ج
 -۷۴۸ -۷۴۹ -۷۵۰-ج
 -۷۵۱ -۷۵۲ -۷۵۳-ج
 -۷۵۴ -۷۵۵ -۷۵۶-ج
 -۷۵۷ -۷۵۸ -۷۵۹-ج
 -۷۶۰ -۷۶۱ -۷۶۲-ج
 -۷۶۳ -۷۶۴ -۷۶۵-ج
 -۷۶۶ -۷۶۷ -۷۶۸-ج
 -۷۶۹ -۷۷۰ -۷۷۱-ج
 -۷۷۲ -۷۷۳ -۷۷۴-ج
 -۷۷۵ -۷۷۶ -۷۷۷-ج
 -۷۷۸ -۷۷۹ -۷۸۰-ج
 -۷۸۱ -۷۸۲ -۷۸۳-ج
 -۷۸۴ -۷۸۵ -۷۸۶-ج
 -۷۸۷ -۷۸۸ -۷۸۹-ج
 -۷۹۰ -۷۹۱ -۷۹۲-ج
 -۷۹۳ -۷۹۴ -۷۹۵-ج
 -۷۹۶ -۷۹۷ -۷۹۸-ج
 -۷۹۹ -۸۰۰ -۸۰۱-ج
 -۸۰۲ -۸۰۳ -۸۰۴-ج
 -۸۰۵ -۸۰۶ -۸۰۷-ج
 -۸۰۸ -۸۰۹ -۸۱۰-ج
 -۸۱۱ -۸۱۲ -۸۱۳-ج
 -۸۱۴ -۸۱۵ -۸۱۶-ج
 -۸۱۷ -۸۱۸ -۸۱۹-ج
 -۸۲۰ -۸۲۱ -۸۲۲-ج
 -۸۲۳ -۸۲۴ -۸۲۵-ج
 -۸۲۶ -۸۲۷ -۸۲۸-ج
 -۸۲۹ -۸۳۰ -۸۳۱-ج
 -۸۳۲ -۸۳۳ -۸۳۴-ج
 -۸۳۵ -۸۳۶ -۸۳۷-ج
 -۸۳۸ -۸۳۹ -۸۴۰-ج
 -۸۴۱ -۸۴۲ -۸۴۳-ج
 -۸۴۴ -۸۴۵ -۸۴۶-ج
 -۸۴۷ -۸۴۸ -۸۴۹-ج
 -۸۵۰ -۸۵۱ -۸۵۲-ج
 -۸۵۳ -۸۵۴ -۸۵۵-ج
 -۸۵۶ -۸۵۷ -۸۵۸-ج
 -۸۵۹ -۸۶۰ -۸۶۱-ج
 -۸۶۲ -۸۶۳ -۸۶۴-ج
 -۸۶۵ -۸۶۶ -۸۶۷-ج
 -۸۶۸ -۸۶۹ -۸۷۰-ج
 -۸۷۱ -۸۷۲ -۸۷۳-ج
 -۸۷۴ -۸۷۵ -۸۷۶-ج
 -۸۷۷ -۸۷۸ -۸۷۹-ج
 -۸۸۰ -۸۸۱ -۸۸۲-ج
 -۸۸۳ -۸۸۴ -۸۸۵-ج
 -۸۸۶ -۸۸۷ -۸۸۸-ج
 -۸۸۹ -۸۹۰ -۸۹۱-ج
 -۸۹۲ -۸۹۳ -۸۹۴-ج
 -۸۹۵ -۸۹۶ -۸۹۷-ج
 -۸۹۸ -۸۹۹ -۹۰۰-ج
 -۹۰۱ -۹۰۲ -۹۰۳-ج
 -۹۰۴ -۹۰۵ -۹۰۶-ج
 -۹۰۷ -۹۰۸ -۹۰۹-ج
 -۹۱۰ -۹۱۱ -۹۱۲-ج
 -۹۱۳ -۹۱۴ -۹۱۵-ج
 -۹۱۶ -۹۱۷ -۹۱۸-ج
 -۹۱۹ -۹۲۰ -۹۲۱-ج
 -۹۲۲ -۹۲۳ -۹۲۴-ج
 -۹۲۵ -۹۲۶ -۹۲۷-ج
 -۹۲۸ -۹۲۹ -۹۳۰-ج
 -۹۳۱ -۹۳۲ -۹۳۳-ج
 -۹۳۴ -۹۳۵ -۹۳۶-ج
 -۹۳۷ -۹۳۸ -۹۳۹-ج
 -۹۴۰ -۹۴۱ -۹۴۲-ج
 -۹۴۳ -۹۴۴ -۹۴۵-ج
 -۹۴۶ -۹۴۷ -۹۴۸-ج
 -۹۴۹ -۹۵۰ -۹۵۱-ج
 -۹۵۲ -۹۵۳ -۹۵۴-ج
 -۹۵۵ -۹۵۶ -۹۵۷-ج
 -۹۵۸ -۹۵۹ -۹۶۰-ج
 -۹۶۱ -۹۶۲ -۹۶۳-ج
 -۹۶۴ -۹۶۵ -۹۶۶-ج
 -۹۶۷ -۹۶۸ -۹۶۹-ج
 -۹۷۰ -۹۷۱ -۹۷۲-ج
 -۹۷۳ -۹۷۴ -۹۷۵-ج
 -۹۷۶ -۹۷۷ -۹۷۸-ج
 -۹۷۹ -۹۸۰ -۹۸۱-ج
 -۹۸۲ -۹۸۳ -۹۸۴-ج
 -۹۸۵ -۹۸۶ -۹۸۷-ج
 -۹۸۸ -۹۸۹ -۹۹۰-ج
 -۹۹۱ -۹۹۲ -۹۹۳-ج
 -۹۹۴ -۹۹۵ -۹۹۶-ج
 -۹۹۷ -۹۹۸ -۹۹۹-ج
 -۱۰۰۰

-۱۵۳ -۱۵۴ -۱۵۵ -۱۵۶
 -۱۵۸ -۱۵۹ -۱۶۰ -۱۶۱
 -۱۶۳ -۱۶۴-ج -۱۶۵-ج
 -۱۶۷ -۱۶۸-ج -۱۶۹-ج
 -۱۷۰ -۱۷۱-ج -۱۷۲-ج
 -۱۷۳ -۱۷۴-ج -۱۷۵-ج
 -۱۷۶ -۱۷۷-ج -۱۷۸-ج
 -۱۷۹ -۱۸۰-ج -۱۸۱-ج
 -۱۸۲ -۱۸۳-ج -۱۸۴-ج
 -۱۸۵ -۱۸۶-ج -۱۸۷-ج
 -۱۸۸ -۱۸۹-ج -۱۹۰-ج
 -۱۹۱ -۱۹۲-ج -۱۹۳-ج
 -۱۹۴ -۱۹۵-ج -۱۹۶-ج
 -۱۹۷ -۱۹۸-ج -۱۹۹-ج
 -۲۰۰ -۲۰۱-ج -۲۰۲-ج
 -۲۰۳ -۲۰۴-ج -۲۰۵-ج
 -۲۰۶ -۲۰۷-ج -۲۰۸-ج
 -۲۰۹ -۲۱۰-ج -۲۱۱-ج
 -۲۱۲ -۲۱۳-ج -۲۱۴-ج
 -۲۱۵ -۲۱۶-ج -۲۱۷-ج
 -۲۱۸ -۲۱۹-ج -۲۲۰-ج
 -۲۲۱ -۲۲۲-ج -۲۲۳-ج
 -۲۲۴ -۲۲۵-ج -۲۲۶-ج
 -۲۲۷ -۲۲۸-ج -۲۲۹-ج
 -۲۳۰ -۲۳۱-ج -۲۳۲-ج
 -۲۳۳ -۲۳۴-ج -۲۳۵-ج
 -۲۳۶ -۲۳۷-ج -۲۳۸-ج
 -۲۳۹ -۲۴۰-ج -۲۴۱-ج
 -۲۴۲ -۲۴۳-ج -۲۴۴-ج
 -۲۴۵ -۲۴۶-ج -۲۴۷-ج
 -۲۴۸ -۲۴۹-ج -۲۵۰-ج
 -۲۵۱ -۲۵۲-ج -۲۵۳-ج
 -۲۵۴ -۲۵۵-ج -۲۵۶-ج
 -۲۵۷ -۲۵۸-ج -۲۵۹-ج
 -۲۶۰ -۲۶۱-ج -۲۶۲-ج
 -۲۶۳ -۲۶۴-ج -۲۶۵-ج
 -۲۶۶ -۲۶۷-ج -۲۶۸-ج
 -۲۶۹ -۲۷۰-ج -۲۷۱-ج
 -۲۷۲ -۲۷۳-ج -۲۷۴-ج
 -۲۷۵ -۲۷۶-ج -۲۷۷-ج
 -۲۷۸ -۲۷۹-ج -۲۸۰-ج
 -۲۸۱ -۲۸۲-ج -۲۸۳-ج
 -۲۸۴ -۲۸۵-ج -۲۸۶-ج
 -۲۸۷ -۲۸۸-ج -۲۸۹-ج
 -۲۹۰ -۲۹۱-ج -۲۹۲-ج
 -۲۹۳ -۲۹۴-ج -۲۹۵-ج
 -۲۹۶ -۲۹۷-ج -۲۹۸-ج
 -۲۹۹ -۳۰۰-ج -۳۰۱-ج
 -۳۰۲ -۳۰۳-ج -۳۰۴-ج
 -۳۰۵ -۳۰۶-ج -۳۰۷-ج
 -۳۰۸ -۳۰۹-ج -۳۱۰-ج
 -۳۱۱ -۳۱۲-ج -۳۱۳-ج
 -۳۱۴ -۳۱۵-ج -۳۱۶-ج
 -۳۱۷ -۳۱۸-ج -۳۱۹-ج
 -۳۲۰ -۳۲۱-ج -۳۲۲-ج
 -۳۲۳ -۳۲۴-ج -۳۲۵-ج
 -۳۲۶ -۳۲۷-ج -۳۲۸-ج
 -۳۲۹ -۳۳۰-ج -۳۳۱-ج
 -۳۳۲ -۳۳۳-ج -۳۳۴-ج
 -۳۳۵ -۳۳۶-ج -۳۳۷-ج
 -۳۳۸ -۳۳۹-ج -۳۴۰-ج
 -۳۴۱ -۳۴۲-ج -۳۴۳-ج
 -۳۴۴ -۳۴۵-ج -۳۴۶-ج
 -۳۴۷ -۳۴۸-ج -۳۴۹-ج
 -۳۵۰ -۳۵۱-ج -۳۵۲-ج
 -۳۵۳ -۳۵۴-ج -۳۵۵-ج
 -۳۵۶ -۳۵۷-ج -۳۵۸-ج
 -۳۵۹ -۳۶۰-ج -۳۶۱-ج
 -۳۶۲ -۳۶۳-ج -۳۶۴-ج
 -۳۶۵ -۳۶۶-ج -۳۶۷-ج
 -۳۶۸ -۳۶۹-ج -۳۷۰-ج
 -۳۷۱ -۳۷۲-ج -۳۷۳-ج
 -۳۷۴ -۳۷۵-ج -۳۷۶-ج
 -۳۷۷ -۳۷۸-ج -۳۷۹-ج
 -۳۸۰ -۳۸۱-ج -۳۸۲-ج
 -۳۸۳ -۳۸۴-ج -۳۸۵-ج
 -۳۸۶ -۳۸۷-ج -۳۸۸-ج
 -۳۸۹ -۳۹۰-ج -۳۹۱-ج
 -۳۹۲ -۳۹۳-ج -۳۹۴-ج
 -۳۹۵ -۳۹۶-ج -۳۹۷-ج
 -۳۹۸ -۳۹۹-ج -۴۰۰-ج
 -۴۰۱ -۴۰۲-ج -۴۰۳-ج
 -۴۰۴ -۴۰۵-ج -۴۰۶-ج
 -۴۰۷ -۴۰۸-ج -۴۰۹-ج
 -۴۱۰ -۴۱۱-ج -۴۱۲-ج
 -۴۱۳ -۴۱۴-ج -۴۱۵-ج
 -۴۱۶ -۴۱۷-ج -۴۱۸-ج
 -۴۱۹ -۴۲۰-ج -۴۲۱-ج
 -۴۲۲ -۴۲۳-ج -۴۲۴-ج
 -۴۲۵ -۴۲۶-ج -۴۲۷-ج
 -۴۲۸ -۴۲۹-ج -۴۳۰-ج
 -۴۳۱ -۴۳۲-ج -۴۳۳-ج
 -۴۳۴ -۴۳۵-ج -۴۳۶-ج
 -۴۳۷ -۴۳۸-ج -۴۳۹-ج
 -۴۴۰ -۴۴۱-ج -۴۴۲-ج
 -۴۴۳ -۴۴۴-ج -۴۴۵-ج
 -۴۴۶ -۴۴۷-ج -۴۴۸-ج
 -۴۴۹ -۴۵۰-ج -۴۵۱-ج
 -۴۵۲ -۴۵۳-ج -۴۵۴-ج
 -۴۵۵ -۴۵۶-ج -۴۵۷-ج
 -۴۵۸ -۴۵۹-ج -۴۶۰-ج
 -۴۶۱ -۴۶۲-ج -۴۶۳-ج
 -۴۶۴ -۴۶۵-ج -۴۶۶-ج
 -۴۶۷ -۴۶۸-ج -۴۶۹-ج
 -۴۷۰ -۴۷۱-ج -۴۷۲-ج
 -۴۷۳ -۴۷۴-ج -۴۷۵-ج
 -۴۷۶ -۴۷۷-ج -۴۷۸-ج
 -۴۷۹ -۴۸۰-ج -۴۸۱-ج
 -۴۸۲ -۴۸۳-ج -۴۸۴-ج
 -۴۸۵ -۴۸۶-ج -۴۸۷-ج
 -۴۸۸ -۴۸۹-ج -۴۹۰-ج
 -۴۹۱ -۴۹۲-ج -۴۹۳-ج
 -۴۹۴ -۴۹۵-ج -۴۹۶-ج
 -۴۹۷ -۴۹۸-ج -۴۹۹-ج
 -۵۰۰

تازہ نوابی معارف

۱۰۲۲

شاہ مردان اول، شمس العلماء	۸۹۷-۹۰۵-۹۰۹-۹۱۰
(«کوٹ والا») ۸۷۶-۸۸۷	۹۱۷-۹۲۰-۹۳۵-۹۳۶
شاہ مردان، (ثانی) سید ۸۷۶	۹۴۰-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴
شاہ نواز خان (نور محمد خان	۹۴۵-۹۴۹-۹۸۰-۹۸۱
کلمہور) ۷۸۰	۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵
(نیزرگ نور محمد خان کلمہور)	۹۹۳-۹۹۵-۹۹۷
شاہ نواز خان براہوی (بن احمد	
ہار خان) ۸۱۵-۸۱۵-ج	شاہ عالم ۷۷۷
۹۲۲-۹۳۳	شاہ عباس ۷۷۳
شاہ نواز خان (معتد الدولہ، فیروز	شاہ قلی خان ۷۵۳-۷۵۹
جنگ، میان عبدالنبی کلمہور)	شاہ محمد، سید ۷۸۳
۸۰۰	شاہ محمد خان ۸۴۴
شاہ وردی خان (ہزیر جنگ،	شاہ محمد خان، میر ۶۷۳
میان غلام شاہ کلمہور) ۸۷۶	شاہ محمود (بن تیمور شاہ
شاہ وردی خان کورت ۷۵۴	بن احمد شاہ ابدالی)
شاہ ولی اللہ دہلوی، امام الہند	(۶) - (ج۶) - ۱۷-۱۸-۲۲
۷۷۶-۷۸۹-۷۸۹-ج	۲۹-۲۹-ج-۳۶-۳۳-۵۲
شاہ ولی خان بامیزئی، اشرف الوزرا	۵۲-ج-۵۳-۶۷-۷۳-۷۴
(وزیر احمد شاہ ابدالی)	۱۸۱-۱۸۲-۱۸۸-۱۸۹
۷۷۰-۲۱۱-ج-۲۱۵-۷۷۰	۳۳۰-ج-۵۳۸-۷۵۲-۷۹۲
۷۷۳-۷۷۳-۷۷۸-۷۹۵-ج	۷۹۳-۷۹۳-۸۰۲-۸۰۸
۷۹۷-۷۹۷	۸۱۱-۸۱۳-۸۱۸-۸۲۶
شاہل محمد، میان ۷۸۹	۸۲۷-۸۳۳-۸۳۳-۸۳۸
شاہو خان ۷۹۹	۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۵
	۸۵۶-۸۵۷-۹۹۳
	شاہ مراد بی ۷۷۸

شهباز خان رنجاری ۹۱۹	شجاع الدوله، نواب (فرزند خان،
شهداد خان، میر ۶۵۳-۶۵۳	رستم همد، وزیر اعظم هندوستان)
۶۵۳-ج-۶۶۳-۶۵۹	۷۷۷
۶۷۹-۷۹۸-۷۹۹	شجاع الدوله (خلف محمد زمان خان)
شهرخ میرزا ۷۷۲	۵۲۷-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۳
شهباز خان ۷۷۱-۷۷۱	۵۳۷-۵۶۷-۹۳۵-۹۳۶
شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندی	شجاع السلطنه، سپهسالار حسن علی
۸۵۷	میرزای قاجاری ۸۵۲-۸۵۲
شیخ شاعسی ۳۳۱-۳۳۱	شجاع خان ابدالی ۷۷۵
شیخ فرید شکر گنج ۸۶۰	شریف، میرزا ۷۹۱
شیر دل خان، سردار (۵)-(۸)	شکرالله، شیخ ۷۵۳-۷۵۵
۷۷۱-۷۷۱-ج-۶۶۳-۶۶۳	شکرالله خان ۷۹۵
۸۷۱-۱۳۲-۱۵۵-۱۶۷	شمان احمد زاده ۱۸۵-۱۸۵-ج-۱۸۵
۱۶۷-ج-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳	۱۸۸-۱۸۸-۱۸۸
۱۷۳-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹	شمس الدین، سید (جد لعل شهباز
۱۸۰-ج-۱۸۵-۱۹۷-۲۰۰	قلندر) ۸۵۹
۲۰۱-۲۰۲-۲۰۶-۲۰۷	شمس الدین خان بارکزی (برادر
۲۰۸-۲۱۶-۲۱۷-۲۲۳	زاده، امیر دوست محمد خان
۲۲۳-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۸	و پدر امیر محمد خان) ۳۸۰-
۲۲۸-ج-۲۳۰-۲۵۰-۸۵۲	۳۸۵-۵۰۰-۵۰۱-۵۲۰
۸۷۲-۸۶۶	۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۶
شیر سنگه، مهاراجه ۲۵۹-۳۶۹	۵۳۸-۵۳۵-۵۳۷-۵۵۲
۳۶۹-ج-۴۰۰-۵۷۱-۵۷۳	۵۶۸
۵۷۳-۵۷۶-۵۷۷-ج-۵۹۱	شهاب الدین فرخ شاه ۸۵۷
۸۷۸-۸۳۳	

۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۸۵

۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹

۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۶ - ۶۹۷

۹۵۰ - ۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۷۶

شیرین خان ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹

۸۰۳ - ۸۶۹

ص

صابر شاه کابلی ۷۷۰

صاحب داد رزق رنهی ۳۳۰

صاحب دله، میان ۷۸۹

صاحب دله (میان محمد حافظ) ۸۶۲

صادق شاه ۹۹۸

صادق محمد خان دایه پوره

۷۵۶ - ۷۵۹

صالح (برادر صدو، حد" سدوزائی)

۷۹۵

صالح خان ۷۸۳

صالح خان بیات ۷۵۴

صالح قرتلوی ۷۶۶

صالح محمد سردار ذایان ۳۳۰

صالح محمد خان کشمیری ۹۳۶

صبغة الله، پیر میان سید، تاجر والا،

" پیر یگازو " ۲۳۵ - ۶۴۷

۸۷۳ [۸۷۴] - ۸۷۵ - ۸۷۶

شیر شاه صوری ۱۸۲ ح

شیر علی قندهاری، سردار ۸۳۴

شیر علی خان، امیر (حلف امیر

دوست محمد خان) ۴۶۲ - ۸۰۳

۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳

۸۴۴ - ۸۴۵

شیر محمد خان (شیر محمد بلیدی)

۳۱۸ - ۴۱۸ ح

شیر محمد خان، حافی، وکیل امیران

حیرپور، خالوی میرزا عطا محمد

مصطفی تازه نوای معارک (

(۶) - ۴۴ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ ح - ۹۹۳

شیر محمد خان، حافظ، مختار الدوله

(وزیر شاه زمان، پسر شاه ولی خان

نامیزنی وزیر اعظم احمد شاه

اهدائی (۱۸ - ۱۹ - ۱۹ ح - ۲۱ -

۲۲ - ۲۱۵ ح - [۷۹۵] - ۷۹۶ -

۷۹۷ - ۸۰۲ - ۸۱۲ - ۸۲۵

شیر محمد خان (کیول) [۸۸۳] -

۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷

(بزرگ کیول)

شیر محمد خان، میر (والی میرپور)

۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۶۴۵

۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲

”طرزي“ (غلام محمد خان افغان)

۸۳۰-۸۳۱

طره باز خان (برادر راده) نائب

ملا“ مومن) (۸)-۱۷۳

طره نار خان (مردار طابعه“ خسروان)

۳۶۹

طلا محمد، قاضي (مريد قاضي حسن)

۸۳۰-۸۳۹

طهماسب دوم صفوي ۷۵۰-۷۵۱

طهماسب خان ۷۷۳

طهماسب قلي خان حلاير ۷۶۶

ظ

ظفرالله، شيخ ۷۸۳

ع

”عابد“ (آغازين العادين شاه) ۹۹۸

عالمگير ثاني ۷۷۵-۷۷۷

عاس قلي خان بيات ۷۷۲-۷۷۳

۷۷۵

عباس، شهزاده (پسر تيمور؟) ۷۹۰

عباس ميرزا (پسر شاه رخ ميرزا)

۷۹۷

عباس ميرزا، شاهزاده (بن فتح علي

صمعة الله دوم، پير (خلف شاه مردان

اول) ۸۷۶

صدرالدين، شيخ مدوه ۸۵۹

صعدر جنگ، ساهزاده ۵۹۸-۶۰۱

۶۰۲

صلاح خان حوندار ۳۶۱

صلاح الدين، ميان ۸۶۲-۸۶۳

صمصام الدوله ۷۸۶

صوبدار خان، پير ۳۷۸ ۶۲۲-

۶۳۱-۶۵۳-۶۵۷-۶۵۹

۶۶۳-۶۶۵-۶۶۶-۶۷۳

۶۷۸-۷۹۹-۹۷۰-۹۷۳

۹۷۸

”صوفي“ (نواب الله داد خان)

۸۲۲-۸۲۳

ض

ضياء الدين ”ضيا“ ۸۱۹

ضياء الدين ۸۷۵

ضياء برني ۸۵۹

ط

طاهر، ميان ۷۸۹

طبراني ۲۸۲ ح

عبدالله خان مخلص الدوله - ۸۲۳ -

AYD

عبدالله خان، میر (ابن میر بجار خان

تالپر (۸۰۰)

عبدالله خاں، میر (براہوی) ۷۷۲۔

92.

عبدالله خان نظامانی ۶۶۱

عبدالغفار خان (برادر امیر دوست

محمد خان) ۹۵-۹۹-۴۴۸-

94-211A

عبدالحق، میان ۸۶۳

عبد الحكيم ٦٩١ ح

عبدالحی حبیبی افغانی (۲) - (۱۹) -

157-794-4444

- 2826 - 2827 - 2828

2906-2858

عبدالخالق سدوزائي ۸۰۵-۷۹۰

عبدالرحمن، (ہدو نائب محمد حسن)

97W-92.

عبدالرحمن خان، امیر (شاہ کابل)

-A-P-P -A-P-P -A-P-P -C-Y-Y

-AAG -AAL -AAB -ZAAA

AAA

شاہ قاجار (ع)۔ (عج)۔ ۵۲۔

251-61-62-63-64-65

۷۹۹۴

عبدالاحد، مولانا ۸۵۷

عبدالامین خان، توبہچی باشی ۹۱۲

عبدالله خان، آقامی ۷۷۴

عبدالله خان اچکزني ۱۷۷-۲۱۰-

-PAP -PA. -PAP -PAP

-PAA -PAL -PAG -PAD

-۴۹۵ -۴۹۴ -۴۹۱ -۴۹۰

-0.2 -0.1 -0.0 -0.9A

-20-878-879-879

987 -A-C-

عبدالله خان الكوزئي ٢١ - ٢١ ح

عبداللہ خان اول ۸۴۹

عبداللہ خان بلوچ ۷۵۹

عبداللہ خان پوہلزئی، سردار (وکیل)

الدولة (٨٣٤)

عبد اللہ خان قالیگر ۶۷۱

عبدالغنی خان دوم ۸۳۹-۸۵۰

عبداللہ خان کوچک، خواجہ ۱۷۷۷ء۔

440

عبدالرحمن خان اچکزنی ۱۷۷ ح	عبدالعلی خان ۳۰۶ ح
عبدالرحیم ۵-۳	عبدالغفور خان ۸۲۹
عبدالرحیم قدهاری، مولوی ۸۳۰	عبدالقادر جیلانی، شیخ ۸۸۰-۸۸۱
عبدالرسول منشی ۱۷	عبدالقادر، قاضی [۸۴۱]-۸۴۲
عبدالرشید خان (خواهر زاده امیر دوست محمد خان) ۹۱۲	۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵
۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶	عبدالقادر، نایب ۹۲۳
عبدالسبعان خان ۳۰۶ ح-۳۵۷	عبدالکریم (مواف بیان واقع) ۷۵۷
۳۵۸	۷۶۸-۷۵۹
عبدالسلام خان نوفرلنی ۳۸۵	عبدالکریم رئیسانی ۹۱۹
عبدالسلام، خان سردار (بن امین الملک محمد اکرم خان) ۸۱۳	عبدالکریم شهبازی ۸۵۳
عبدالسلام لوگری، قاضی ۹۰۵	عبدالکریم، قاضی ۸۳۶-۸۳۰
عبدالشکور (حضرت صاحب بت خاک) ۵۰۳ ح	عبدالکریم، منشی ۷۹۵
عبدالصمد خان (پیش خدمت) ۱۷۰	عبدالکریم، مهر ۷۷۶
عبدالصمد خان مهندزائی (اشغری) ۷۷۱-۷۷۵	عبدالکریم خان ۸۳۷
عبدالعزیز ۳۸۵	عبدالمجید جوکیه ۷۸۷-۷۹۸ ح
عبدالعزیز، لایب (بن قهر محمد) ۹۳۱	عبدالمجید خان نازکزنی (بن رحیم داد خان) ۸۳-۸۳ ح
عبدالعزیز خان (نائب سعادت مند خان الکوزنی) ۱۲۰	۸۳۸-۸۳۹-۱۱۵
	عبدالمجید خان ۹۳۴
	عبدالسمیع خان، میرزا ۸۸۴
	عبدالمنصور خان نازکزنی ۶۶-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳
	۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۸۴۹
	۸۵۰-۸۵۱-۸۷۲ ح

علي خان بلوچ ۳۳۳ ح	عطائي خان ۵۸۶
علي خان نالهر ۶۷۱	عطر خان کلهوره (بن میان نور محمد
علي داد خان، مير ۹۶۹	خان) ۴۵۵-۴۶۰-۴۸۳-
علي رکهي ۹۷۰	۴۸۳-۴۸۶-۴۹۹
علي قلي عادل شاه (برادر زاده*	"عظيم" تتوي، (مير عظيم الدين)
نادر ساه افشار) ۷۶۷	۴۹۹-۵۱۹
علي گوهر "اصغر" پير سيد "هنگلي	عظيم الله شاه، سيد میان (۱۶)
والا" ۶۲۳-۶۳۱-۶۳۱ ح-	عظيم الدين حسين سيد، (ايحسث
۶۳۷-۶۹۰-۷۰۹-۷۱۳-	گورنر جبرل) ۹۶۵
۷۱۵-۷۱۷-۷۳۹-۷۴۰-	علاء الدين خلعي ۸۳۳
۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۸۷۵-	علي (رصه) (۱۸)- ح۹
۸۷۶	"سني" (نواب علي محمد خان لغاري)
علي گوهر ثاني "محفه والا"	۸۲۱
شمس العلماء ۸۷۶	علي جهکرائي، ترک ۳۱۷-۳۲۳-
علي محمد اول، سيد (حامر سيد	۳۲۶-۳۲۸
صبعه الله "پير پگاژو" اول)	علي حسن، شيخ (هندوستانی مختار کار
۸۷۶-۸۷۷	علي مراد خان) ۶۲۸ ح-۶۳۳-
علي محمد راشدي، پير ۸۷۱ ح ۸۷۶-	۶۹۷-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-
علي محمد "فقير" تتوي، قاضي	۷۰۹-۷۱۰-۷۱۳-۷۱۵-
۸۰۹-۸۰۷	۷۱۷-۷۱۸-۷۳۹-۷۴۰-
علي محمد خان "علي" نواب (لغاري)	۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳
۸۲۱-۸۲۲	علي خان ۸۰۳
علي محمد خان، مير ۲۶۸	علي حان (مشهور به آغا علي راهوي)
	۹۲۰-۹۲۳

علي مراد خان قاليور، مير (والي)	عيسي خان بنگل ژني ۴۴۷
خبرپور (۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰)	عيسي خان کوهي ۶۴-۱۹۱
۲۷۱-۲۹۳-۶۱۲-۶۱۸	عوسي خان، وزير ۶۱۰
۶۲۰-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-ح	غ
۶۲۵-۶۲۶-۶۲۸-۶۲۹	غازي الدين ۷۷۹
۶۳۲-۶۳۳-۶۳۶-۶۳۹	غازي قوموق سرخاي ۷۵۱
۶۵۱-۶۶۹-۶۷۲-۶۷۳	«غالب» دهلوي ۸۶۵
۶۶۳-۶۹۵-۶۹۸-۶۹۹	غفور خان موغلزئي (پولزئي)
۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲	۲۲-ح-۸۱۲-۸۱۳
۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶	«غلام» (نواب غلام محمد خان)
۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰	۸۲۲
۷۱۱-۷۱۳-۷۱۵-۷۱۶	غلام اخوند زاده ۹۳۴
۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰	غلام امام، مولوي ۳۹۶-ح
۷۲۱-۷۲۳-۷۲۵-۷۲۶	غلام باقر فقير تالپر، مير ۸
۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰	غلام حيدر خان، شيخ ۶۳۴
۷۳۱-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵	۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸
۷۳۶-۷۳۸-۷۳۹	۶۳۹-۶۴۱-۶۴۲-ح
۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳	۶۴۶
علي مردان خان ۷۷۹	غلام حيدر خان، سردار (ابن امير)
علي نبي شکارپوري ۳۹۶-ح	دوست محمد خان (۳۹۰-۳۹۲-ح)
عمر فاروق (رضه) ۸۵۷-ح-۸۶۲	۳۹۶-ح-۳۹۸-۳۹۹-ح
«عمر» ۸۵۸	۳۹۹-ح-۴۰۱-۴۰۲-ح
عنايت خان ۷۷۶	۵۷۲-۵۸۰-۹۰۵-۹۰۶
عنايت شاه، سيد ۴۲۷-۴۲۷-ح	۹۰۷-۹۱۳-۹۱۲-۹۱۳
	۹۱۵-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۵

غلام محمد خان لغاري "نگار" نواب

۸۱۵-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۱

غلام محمد درویش، شاه جي ۹۳۶

غلام محمد کهتران ۶۶۱-۶۶۱ ح

غلام محي الدين سرهدي، پير

۱۳۶-۳۱۷- [۸۵۷]-۸۵۸

غلام مصطفی، ميرزا ۱۲

غلام نبي، مير ۸۰۰

"علامي" کوهستاني ۸۰۲-۸۰۳

۸۰۵-۸۰۶

عبيي خان کوهي ۶۴ ح

ف

فاطمه سلطان ۷۷۷

فتح الله خان ۷۹۱

فتح جنگ، شهزاده ۳۹۰-۵۲۹-

۸۱۳

فتح خان تالپور، مير ۷۹۹-۸۰۰

فتح خان بارکزي، سردار

("اشرف الوزرا" - "شاه دوست")

وزير شاه محمود ۷-۹-۱۷-

۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۵-۲۶-

۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-

۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-

غلام حيدر کهوکر ۶۶۱-۶۶۱ ح

غلام رسول، ميرزا ۹۵۸

غلام رسول خان ولد سالو خان

۳۳۳ ح

غلام شاه کلهوره، ميان (هزر جنگ،

شاه وردي خان) ۳۶۸ ح-

۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-

۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-

۹۹۸-۹۵۲

غلام شاه، مير (پس محراب خان تالپور)

۶۶۰

غلام علي خان، مير (پس عبدالله خان

تالپور) ۶۷۱

غلام علي خان تالپور، مير (والی

حيدرآباد) ۹۵۲-۹۵۳

غلام قادر، قاضي ۸۳۸-۸۳۹

غلام محمد خان پوهلزي ۸۰۳

غلام محمد خان تالپور، حامي ۶۶۰

غلام محمد خان طرزي افغان، سردار

۸۳۰

غلام محمد خان لغاري، کوهلي والا

۶۷۲-۶۶۱-۶۵۵-۶۵۴

غلام محمد خان ۹۳۵

فدا حسين، سيد (هرف لبي بخش	۵۷۷-ج-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-ج
بخاری حیدري جمدار ترک	۶۶-۶۷-۷۰-۷۲-۷۳-۷۴
سواران موج انگلیس، مولف	۷۵-۷۶-۷۷-۸۰-۸۲-۸۳
پک، حصہ "تاریخ افغانستان"	۸۳-ج-۸۴-۸۵-ج-۸۸-۸۹-ج
۳۶۷-ج-۳۶۹-ج-۳۷۰-ج	۱۲۷-۱۲۹-۱۳۰-۱۵۹
۳۷۱-ج-۳۷۶-ج-۳۸۱-ج	۱۶۱-۱۶۸-ج-۱۸۰-۱۸۸
۳۹۰-ج-۳۹۴-ج-۳۹۶-ج	۱۹۱-۲۹۲-ج-۳۴۰-۳۵۵
۳۹۸-ج-۳۹۹-ج-۴۰۰-ج	۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۸۱۲
۴۰۶-ج-۴۰۷-ج-۴۱۲-ج	۸۱۳-۸۱۶-۸۲۷-۸۲۷-۸۲۸
۳۶۸-۳۷۱-۹۰۸	۸۳۶-۸۳۸-۸۳۹-۸۵۰
"فرزند خان" (نصرالله میرا بن	۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴
شاه رخ میرا) ۷۷۹	۸۵۵-۸۶۸-۹۹۴-۹۹۴-ج
فرزند خان (شجاع الدوله، رستم هد،	۹۹۵
وزیر اعظم هندوستان) ۷۷۷	فتح علي خان تالپور، میر ۷۷۷-۶۵۷
فرنج، کپتان ۴۴۳	۶۵۹-۸۰۱-۸۱۵
فرید بخش، کپتان ۶۴۴	فتح علي شاه قاجار ۳۵۴-ج-۷۹۲-۷۹۲
فریدرک اڈم ۹۶۴	۷۹۳-۸۵۰-۸۵۲-۸۵۴
فریدرک لیوس مٹ لینڈ، سر	فتح محمد، اخوند ملا (وزیر میر
۹۷۰-۹۶۹	محمود خان قلات) ۷۹۶
فریر، ادوارد (پدوسر هنری فریر)	فتح محمد خراسانی ۹۳۰-۹۳۱
۹۹۰	فتح محمد خان عوری (گوری)
فریر، جان هوکم (کاکای سرهنری	۲۳۹-۲۴۲-۳۰۹-۳۷۳
فریر) ۹۹۱	۳۷۶-۳۳۸-۶۲۶-۶۲۸-ج
	فخر، مولانا ۹۴۱

فلورنتیا (لیدی سیل، دختر جارج ونیچ،
مصنفه "تذکار مصائب در
افغانستان" (۹۰۱-۹۰۲)
فوی خان (مہولی خان) ۱۷۶
فہیم خان مری ۶۵۸
ہرورالدین شاہ، شہزادہ حاجی (برادر
شاہ محمود) ۵۲-۵۲-۵۳-
۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-
۶۰-۶۱-۶۲-۶۶-۶۷-
۶۷-۶۸-۷۲-۷۱-۱۸۱-۱۸۲-
۳۳۰-۶۱۰-۸۲۷-۸۵۲-
۸۵۳
فیروز جنگ (معمد الدولہ، شاہ نوار خان
سان عبدالنسی کلہورہ) ۸۰۰
فیروز جنگ (پدر عاری الدین) ۷۷۶
فیروز شاہ، سلطان ۸۶۰
فیض اللہ دول شاہی، قاضی ۸۳۶
فیض اللہ خان ۲۵۳-۲۵۸
فیض محمد ہزارہ (مصنف
"تحفۃ العیب") ۶۷-۸۱۳-
۸۵۳-۸۷۲-۸۸۳-۹۳۵
فین، جنرل سر ہنری (کماندر چیف)
۳۶۶-۳۶۶-۳۶۶ [۸۹۳]

فریر، سر ہنری بارتل ادوارد (کمشنر
سندھ) (۴)-(۵)-(۱۱)-۷۱۶-
۷۲۳-۸۰۳-[۹۹۰]-۹۹۱
فریزر، کپتان ۳۵۳-۳۵۳-ح-۳۶۰-
۳۶۰-ح-۳۶۱-۳۶۳-ح
"فضل" ۸۵۸
فضل قادری، قاضی ۸۳۹-۸۴۱
فضل لہری ۹۱۹
فضل محمد خان، میر (پسر میر
مارک خان) ۲۶۸
فضل محمد خان مری ۲۹۳
"فقر" تنوی (قاضی علی محمد)
۸۰۹-۸۰۷
فقیر اللہ جلال آبادی شکارپوری، سید
۸۳۵-۸۷۳
فقیر عالم خان مری ۲۳۹-۲۴۱-
۲۴۱-ح-۲۹۰-۲۹۳-۲۹۶-
۲۹۷-۲۹۸-۳۰۶
فقیر محمد ۹۳۰-۹۳۱
فقیر محمد ثانی ۹۳۱
"فقیری" ۸۱۰
فلٹن، میجر (فلسن، میجر) ۳۰۷-
۳۰۰-ح

فین، هنری (پدر جنرل فین) ۸۹۴

قنبر، میر ۸۸۱

ق

قادر بخش، میر ۸۵۱

قادرو، قاضی (قاضی عبدالقادر) ۸۴۱

قاسم، ملک ۸۵۳

قاسمی (شاعر) ۷۶۰

قاسو ۴۱۵ ح

"قانع" تتوی ۷۶۸

قبول محمد، میان ۱۶۵- [۸۶۲]-

۸۶۳

قبول محمد دوم، میان ۸۶۳

قطب الدین محمد، سید ۸۷۷

قطب خان ۷۷۶

قلندر خان افغان ۷۷۴

قلیچ بیگ، میرزا ۷۶۸-۷۹۹ ح-

۸۸۰

قمرالدین خان (برادر شمس الدین

خان) ۵۴۷

قمرالدین خان (وکیل میر فتح علی

خان قالهر) ۸۰۱

قمرالدین خان، وزیر الممالک ۷۷۱-

۷۷۵

قبصر، شهبزاده ۷۹۷

قبصر خان ۴۴۰ ح

قیمت رای (هندو) ۶۴۲

ک

کاتن، ادمیرال راولپند (پدر حنرال

کاتن) ۹۰۴

کاتن، حنرال سر ویلوی ۳۶۹ ح-

۳۹۴- [۹۰۴]- ۹۰۸- ۹۱۰

کاردری، حی- حی ۸۴۲

کارنا (پهلوان) ۸۳۳- ۸۳۴

کالس، میجر ۳۹۴

کاظم شاه الحسینی، سید (پسر سید

اسماعیل شاه وکیل امیر

حیدرآباد) (۱۰)- ۱۲۶- ۱۳۱-

۱۳۷- ۲۳۹- ۲۴۱- ۲۴۵-

۲۷۲- ۲۷۳- ۲۷۴- ۲۷۶-

۲۷۷- ۲۸۰- ۲۸۳- ۲۸۵-

۲۸۶- ۲۹۵- ۲۹۶- ۲۹۷-

۳۰۳- ۳۰۶- ۳۰۸- ۳۴۵-

۳۴۹- ۳۵۱- ۳۸۳- [۹۹۳]-

۹۹۸- ۹۹۹

۳۹۴-۳۹۳

(رک کرین)

کرک سنگه (کھڑک سنگه)

۳۶۸-۸۳۳

کرم علي خان تالپور، مير

(رکن الدوله والی حیدرآباد)

۹۰-۱۱۰-۱۳۵-۱۳۸

۲۶۶-۲۶۷-۲۶۹-۸۱۷

۹۵۳-۹۵۵-۹۵۷-۹۹۵

کرنيلي صاحب ۴۰۷-۴۰۷

کرین، بریگدیر جنرال چارلس

رابوت (کرشین، کرشین؟)

۳۶۹-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۴ [۹۰۳]

کریم خان زند ۷۷۹

کریم داد خان پهلواني باميزني

۸۱۱

۱۱

ککو خان ۷۹۹

کلارک، کپتان ۴۲۴-۴۲۹

کلايو، لارډ ۸۶۳

کمال خان مري ۶۷۱

کوهرولو راده عثمانی ۷۵۱

کاله خان، میرزا ۶۴۶

کامران، شهزاده (بن شاه محمود)

(۷)-(۹)-۵۲-۵۲-۵۲-۵۳

۶۱-۶۲-۶۶-۶۷-۶۸

۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴

۷۵-۷۶-۸۲-۸۳-۸۴

۸۵-۸۶-۸۹-۱۷۵-۱۷۶

۱۷۸-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۲

۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۷

۱۸۸-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵

۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴

۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۹

۶۰۵-۶۰۶-۶۰۸-۶۰۹

۸۱۲-۸۲۷-۸۲۸-۸۵۰

۸۵۱-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳

۸۵۴-۸۵۵-۹۱۶

کبير الدين احمد، سيد ۸۵۹

کتومل ۹۹۹

کجن نور شاه، میان ۷۸۹

کرشین، ایډجوننت ۴۶۲-۴۶۲

۴۶۳

کرستی ۴۰۷

کرشین، لعنت (کرشین) ۳۶۹

[۸۹۳]-۸۹۵-۸۹۹-۹۰۳-

۹۰۸-۹۱۳-۹۱۴-۹۹۲

کهول (کیمپل، شیر محمد خان)

-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۶-[۸۸۳]-

۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷

کهول، لارد ۸۹۴

گ

گدا علی شاه ۹۹۸-

گدو خان ۷۷۲

گدو مل، دیوان (وکیل سد)

-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۶-

[۹۹۹]

گریمن، سر لیل ۸۳۲-۸۳۳-

۸۳۵

گلاب رائے، سینہ ۹۱-۱۲۱-

۱۳۳

گلاب سنگھ صوبدار ۴۰۷

گلرون (میجر گلهرین) ۴۳۱-

۴۳۲-۴۳۱

گلزار خان بامیزنی ۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸

-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۲۱۳-

۲۱۴-۲۲۲

کوٹ والا (شاه مردان اول)

۷۸۶

(نیز رک شاه مردان)

کوفمان، جنرال (حکمران آسیای)

۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳

کونولی، کپتان حان ۳۹۹-ج-

۹۱۴

کهندل خان، سردار ۵۷-۶۷-

-۷۰-۷۱-۸۷-۱۷۷-۱۷۸-

-۱۷۹-۱۸۹-۱۹۳-۲۰۳-

-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۷-۳۲۴-

-۳۸۷-۳۸۸-۳۹۰-۶۸۹-

۶۹۰-۸۵۲-۹۴۳-۹۴۴

کهرا ۹۵۴-ج-

کی، سر جان ۹۴۵

کیمپل، مسٹر (کیول) [۸۸۳]-

۸۸۵-۸۸۶

(نیز رک کیول)

کین، سر جان (پدر بارون)

۸۹۴ سر جان کین)

کین، لفتننت جنرال بارون سر جان

-۳۶۶-۳۶۹-۳۶۹-ج-۳۷۷-

-۳۷۷-۳۸۰-۳۸۰-ج-

۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴
 ۳۹۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷
 ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - [۹۰۳]
 ۹۳۲ - ۹۰۵
 لارسی، سرخان (کپتان، چیف کمشنر
 پنجاب) ۳۰۴ - ۳۶۹ - ۳۶۸
 ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۸۳۹ - ۹۰۶
 لبدین صاحب (لبدین) ۳۱۵ -
 ۳۱۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۸
 لعل شهباز ولددر، محدود ۱۰۸ -
 ۳۵۳ - ۳۴۳ - ۸۵۹ - ۸۶۰
 ۸۶۱
 لطف‌الله میر متاره، میر ۷۵۵
 لطیفی کچیسی (لطیفی حان) ۳۵ -
 ۹۹۳ - ۳۵
 لقمان ۷۱۰
 لقمان خان قالیبر ۲۹۶ - ۶۵۵
 لوده سنگه (بوده سنگه؟ عم زاده
 خالصه رنجیت سنگه) ۲۰۹ - ۲۰۸
 ۲۵۰ - ۲۳۹
 لوک هارت ۷۵۰ - ۷۵۸
 ۷۶۸ - ۷۵۹

گلغزارخان (گلزارخان) ۱۷۶
 گل محمد (بن ملا رحیم داد)
 ۹۳۱
 گل محمد خان، نائب ۱۷۷ -
 ۲۱۱ - ۲۱۱ - ۲۲۰ - ۳۱۶
 ۳۸۵
 گل محمد خان خراسانی (حاکم
 تنه) ۷۸۳
 گوپالداس ۸۳۵
 گولد سخته، میجر (گولدس مد)
 ۸۱۶ - ۷۵۹
 گورڈن، بریگڈیر ۹۰۹
 گوله شاه، سید میان ۶۱۱
 گوهر شاد (دختر شاهرخ) ۷۷۹
 گهرام، مهر ۸۸۱
 گیراد، دکتر ۹۱۳
 کیو پوست (مدیر تایمز بمبئی)
 ۹۱۱
 ل
 لارد، جان (پدر پرسبول بارتن لارد)
 ۹۰۳
 لارد، دکتور پرسبول بارتن (ایم-ڈی)

منہ خان ۳۴۲	لیج، رابرت (انجنیر لشکر بمبئی، مولف
مٹ لینڈ، سر فریدرک لیوس	"تاریخ قلات" ۳۶۰-۳۶۱-ج
۹۷۰-۹۶۹	۳۶۱-ج-۳۶۲-۳۵۸-ج
محبت خان بلوچ، میر ۷۵۹	۷۶۸-۸۱۶-[۸۹۰]-۹۳۲
۷۹۶-۷۹۳	لیڈی میل (فلورنٹیا) ۹۰۲-
محبت خان پوہل زائی ۷۷۲-۷۷۰	(بیزرک فلورنٹیا)
محبت خان عوری ۳۰۵	لیک، لارڈ ۹۳۳
محبت خان مری ۳۹۷-۳۰۵	لیکھی، راجہ ۷۹۹-۷۹۸-۷۸۵
۳۰۹	۸۰۰
محراب خان بروہی، میر ۳۲۳	لیوکس ۷۱۵ ج
۳۸۲-۳۶۳-۳۴۱-۳۴۰-ج	م
۳۸۳-ج-۳۱۲-۳۱۱-۳۱۰-ج	مارسن، ڈبلیو ۹۶۳
۳۱۴-۳۱۳-۳۱۲-ج-۳۱۵	ماربوت، جنرال ولیم فریدریک ۹۰۳
۳۴۹-۳۳۵-۳۳۳-۳۱۶	مالو، راجہ ۸۳۷
۹۱۸-۸۹۰-۸۸۲-۸۸۱	مالیت، روزینت کپتان ۷۱۸
۹۲۲-۹۲۱-۹۲۰-۹۱۹	مانک علیانی ۸۱۶
۹۳۳-۹۳۰-۹۲۳	مالی ۳۷
محراب خان تالپر ۶۶۰	مبارک خان، میر (والی خیبرپور)
محراب خان دوم، میر ۸۵۱	۲۷۰-۲۶۸-۱۰۹-۹۰
۹۲۰-۹۱۸	۳۰۸-۳۰۶-۲۸۹-۲۷۱
محراب خان شہوانی ۷۹۶	۷۵۱-۷۲۱-۶۶۰-۶۱۲
محسن تتوی ۷۵۹-۷۵۹-ج	۹۸۰-۹۷۹-۹۶۹-۹۶۸
"محفہ والا" (شمس العلماء سید	متاڑ، میر (میر لطف اللہ) ۷۵۵
علی گوہر ثانی) ۸۷۶	متکاف، سر ۹۵۳-۸۳۰

۵۸۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۹

۶۰۰-۸۸۳-۸۹۱-۸۹۷

۹۳۳-۹۳۵-۹۳۵

محمد اکبر خان، وزیر ۸۹۱

محمد اکبر شاه، قاضی ۸۳۶

محمد اکرم باجوری، ملا ۹۰۵

محمد امین خان (ناظم ہندی) ۸۷۰

محمد امین، (نائب کچھی) ۹۲۰

۹۲۳-۹۲۳

محمد باقی کالپی، خواجہ ۸۵۷

محمد بقاء پیر ۸۷۳

محمد بہاول خان، نواب ۹۸۵

(نیز رک بہاول خان)

محمد بیگ شاملو ۷۸۳

محمد تقی شاه، سید (برادر آغا سید

محمد کاظم شاه) (۱۰۰)-۲۸۵

۲۸۶-۲۹۷-۲۹۸-۳۳۵

۶۳۱-۶۸۰-۹۹۳-۹۹۸

محمد تیمور شاه، شہزادہ (بن

شاه شجاع) ۱۸-۳۰-۸۸

۸۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳

۱۰۱-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵

۱۳۱-۳۷۰-۳۰۵-۳۶۳

۹۱۰

محمد (مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم)

۵-۶-۷-۹-۱۰-۳۸۷-۷۰۱

محمد (رئیس ارغسان) ۷۹۰

محمد بن عبدالوہاب ۲۴۴

محمد اسلام خان ۸۰۰

محمد اسماعیل دہلوی، مولوی

۲۵۹-۲۶۰

محمد اعظم خان ۳۱۳-۳۱۵

۳۳۵

محمد افضل خان، سردار ۳۹۳

۳۹۴-۳۶۲-۸۸۲-۸۸۳

۸۸۶-۹۱۳

محمد اکبر خان، سردار ۳۰۳

۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۸

۳۰۹-۳۴۷-۳۴۷-۵۰۳

۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۷

۵۰۸-۵۰۹-۵۱۱-۵۱۲

۵۱۳-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷

۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۷

۵۲۸-۵۲۹-۵۳۷-۵۴۱

۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۵۶

۵۶۴-۵۶۶-۵۶۹-۵۷۱

۵۷۳-۵۷۷-۵۷۷-۵۷۸

۵۸۰-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲

۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰

محمد حسین خان، داروغہ، (محمد

حسن خان؟) ۸۳۶-۸۳۷

محمد حیات، اخوند ۸۴۳

محمد حیات، مولوی (؟) ۸۵۶-۸۵۷

محمد خان، امیر ۸۳۸

محمد خان بلوچ ۸۵۱

محمد خان تھورہ ۸۴۱-۸۴۲

محمد خان دوسکی ۸۲۸

محمد خان رئیسانی، ملا ۹۲۰

محمد خان شہوانی ۸۱۵-۸۱۶

محمد خان قاجار، آقا ۸۹۷

محمد خان قنبر (قاتل نادرشاہ افشار)

۸۶۶

محمد خان کوهی (بن عیسیٰ خان

کوهی) ۱۹۱-۱۹۷-۱۹۹

۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳

۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷

۲۱۰-۲۱۲-۲۱۵-۲۲۲

۸۶۸

محمد راشد، سید (جد اعلیٰ خاندان

راشدی) ۸۷۳

محمد رحیم خان باری ۹۳۶

محمد رضا ۹۳۱

محمد جان، قاضی ۸۳۹-۸۴۰

محمد حافظ، میان (صاحبزادہ، شاعر

سندھی) ۸۶۲-۸۶۳

محمد خان، میر ۹۶۹-۹۷۰

۹۷۱-۹۷۲

محمد حسن (خلف میرزا عطا محمد)

۳-۱۲-۱۶-۸۳۶

محمد حسن، قاضی، "خان علما"

(پشاور) ۲۸۰-۲۸۱-۸۳۷

۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲

۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰

محمد حسن، نائب ملا (قلات)

۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶

۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹

۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵

۹۳۰

محمد حسن خان، میر ۶۲۳-۶۲۵

۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳

محمد حسن مجددی ۸۵۸

محمد حسین (بن فقیر محمد خراسانی)

۹۳۱

محمد حسین هروی (مولف دفتر سوم

"واقعات شاہ نوحاع") ۳۵۳-۳۵۴

محمد شیرازی، میرزا (ملک‌الکتاب)	محمد زبان خان (بن اسد خان)
۸۳۵	برادر وزیر فتح خان) ۸۹-
محمد صادق، بیان ۸۰۰	۱۰۷- ۵۲۰- ۸۲۸- ۵۳۱-
محمد صالح خان، عالیجاه ۵۴۱-	۵۳۲- ۵۳۳- ۵۳۷- ۵۹۴-
۵۵۲- ۵۵۳- ۵۵۶- ح	۸۱۳- ۹۳۵
۵۵۷- ۵۵۸- ۵۵۹- ۵۶۹	محمد سعید واعظ، حاهی ۸۳۵
محمد صدیقی، اخوند ۸۵۱- ۸۸۲-	محمد سعید خان (برادر عبدالسبحان
۹۱۹- ۹۱۹- ح ۹۲۳	خان) ۳۵۷- ۳۵۸- ۳۵۹
محمد صدیقی خان ۶۹۰	محمد شاه (نادرشاه دهلی) ۷۵۳-
محمد طاهر ۹۴۴	۷۵۶- ۷۷۱- ۸۳۳- ۸۳۴
محمد طولیه، ملا ۶۴۹	محمد شاه قاجار، مرزا ۶۰۶
محمد عبدالسلام خان (مولف	محمد شاه خان بانکر حیل ۸۰۴
"نسب نامه افغانه" ۹۰۶ ح	محمد شاه خان سلیمان حیلی ۴۸۵
محمد عثمان، قاضی ۹۲۴	محمد شاه خان غلرئی ۵۴۱- ۵۴۲
محمد عرفان، حید ۸۷۷	محمد شاهل ۱۳۵- ح- ۱۴۰- ۱۴۰- ح-
محمد علی "علی" ۸۲۳	۱۴۷- ۱۴۷- ح- ۱۵۹- ۱۵۹ ح
محمد علی بیگ ۷۵۵	محمد شریف خان (ضبط بیگی)
محمد علی خان، میر ۲۶۸- ۶۲۳	۳۱۸- ۳۹۱
محمد عطر خان کلهوره (بن میان	محمد شریف خان (نائب) ۸۶۹
نور محمد خان) ۷۸۳- ۷۹۹	محمد شریف، سید (عامل کچهی،
(نیز رک عطر خان)	حاکم گداوه) ۴۸۴- ح- ۴۳۶
محمد عظیم خان، سردار ۵- ح- ۶	۹۲۱
۸- ح- ۵۱- ۶۷- ۷۴- ۸۹-	محمد شکوه، میرزا (پندت بوده سنگه
	دهلوی؟ پدر آغا حسن خان
	اعنی موهن لال) ۹۴۱

محمد کریم اصفہانی، آقا ۷۵۴	۹۰-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹
محمد گهنور (محمد گور) ۶۳۹ ح	۱۰۰-۱۰۶-۱۱۸-۱۲۵
محمد محفوظ "سرخوش" قاضی شیخ ۷۸۰-۷۸۱ ح-۷۸۳	۱۲۵ ح-۱۲۶-۱۲۸-۱۲۹
محمد مراد باب خان کلہوڑہ، میان ۷۵۳-۷۵۴-۷۶۰-۷۸۲	۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳
۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶	۱۳۵-۱۳۸-۱۳۹
محمد سرید قانونگو، شیخ ۷۸۰	۱۴۰-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶
محمد مکی، سید ۸۷۳	۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱
محمد مہدی، میان ۷۸۹	۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۸
محمد نصیر خان براہوی (والی قلات) ۶۳۶-۶۳۷ ح-۶۶۹	۱۵۹-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳
(نیز رک نصیر خان براہوی دوم)	۱۶۴-۱۶۶-۱۶۷-۲۲۱
محمد نصیر خان، میر (بن میر مراد علی خان والی حیدرآباد) ۲۸۰-۲۸۱-۳۲۲ ح-۶۳۷	۲۲۳-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸
۶۵۳-۶۵۴ ح-۶۵۵-۶۵۶	۳۲۰-۳۲۹ ح-۷۹۱-۸۲۶
۶۵۷-۶۵۹-۶۶۳ ح-۶۷۳	۸۵۰-۸۵۵-۸۶۶ ح-۸۶۶
۶۷۷-۶۷۸	[۸۷۱]-۹۲۴
(نیز رک نصیر خان، میر (بن میر مراد علی خان والی حیدرآباد)	محمد علی خان، میر (بن میر مبارک خان) ۲۶۸
۶۷۷-۶۷۸	محمد غلام "غلامی" ۸۰۴
	محمد غوث، اخوند (جد قاضی خیلان پشاور) ۷۸۸-۷۸۹ ح-۸۸۸
	[۸۳۵]
	محمد قاسم ۶۹۱ ح
	محمد قدیر خان ۱۲۱
	محمد کاظم شاہ، سید
	رک کاظم شاہ
محمد نصیر خان، میر (بن میر مبارک خان، خیرپور) ۶۶۳-۶۶۸	

۱۰۵-۹۱-۱۰۵	۶۲۴-۶۵۳-۶۳۴-۶۳۱-۶۲۵
۱۲۲	(نيز رک نصير خان بن مير
مدد خان افغان ۸۰۰	مبارک خان، خيرپور)
مدد خان اسحق زئي، مردار	محمد نعيم خان، سيد ۶۱۰
۸۱۳-۸۱۲	محمد ياسين، سيد ۸۴۵
مراد رابع، سلطان ۷۶۶	محمد يوسف (خدمتگار) ۶۶۷
مراد بيگ، مرزا ۴۰۸	محمود خان (برادر ميان سرفراز خان)
مراد خان ۴۴۰-۴۴۰-۴۴۱	۸۰۰
مراد علي خان تالپور، مير (امير الدوله،	محمود خان، مير (بن مير نصير خان،
نظام الملک والي حيدرآباد)	قلات) ۷۹۶-۸۵۱
۹۰-۱۱۰-۱۳۵-۱۳۸-۲۶۶	محمود شاه (بن تيمور شاه بن احمد
۲۶۶-۲۶۷-۲۶۷-۲۶۷	شاه ابدالي دراني) ۸۳۳-
۲۸۰-۲۷۷-۲۷۷-۲۸۰	۸۵۷-۸۳۳
۳۲۲-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳	(نيز رک شاه محمود شاه)
۳۱۹-۳۱۸-۳۱۶-۳۱۱	محمود سيستاني، ملک ۷۵۰
۳۳۸-۳۵۳-۳۵۵-۳۵۶	مختار الدوله، حافظ شهر محمد خان
۳۵۷-۳۶۰-۳۶۱-۳۸۱	باميزئي ۲۱۵-۷۹۵-۷۹۶-
۳۸۲-۳۸۳-۳۸۶	۸۲۶-۸۲۵-۸۰۲-۷۹۷
مراد علي خان چانک ۶۶۰	(نيز رک شهر محمد خان، حافظ)
مرتضي شاه، سيد ميان شلام ۲۹۴	"مخلص" (انند رام) ۷۵۸
۳۰۳-۳۰۴-۳۰۶-۳۰۸	(نيز رک انند رام)
مرشد الله ۸۷۵	مخلص الدوله (عبدالله خان)
مرکن، لفتننت ۴۳۱	۸۲۴-۸۲۵
مستي خان جويه ۷۵۴	

مکاتن، سرولیم جي ۱۵-۳۴۳	مسجدي خان، مير ۳۵۴-۳۵۹
۳۴۳-۳۴۸-۳۴۹-۳۸۰	۸۰۳
۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۵-ج	مسلم ۳۰۰ ج
۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹	مصطفي خان زوري ۱۸۲-۱۹۱
۳۸۰-۳۸۷-۳۸۵-۳۸۹	۲۰۵
۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۵	مصطفي خان شاملو ۴۶۶
۳۹۶-۳۹۸-۳۹۹-۵۰۱	مظفر علي خان بيات بيگلر بيگي
۵۰۳-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۸	۴۵۳-۴۵۵
۵۰۸-۵۰۹-۵۱۱-۵۱۲	معمدالدوله، وفادار خان (رحمت الله
۵۱۳-۵۳۱-۵۳۳-۵۶۵	خان سدورني) ۴۹۱
۸۰۳-۸۳۱-۸۸۸-۸۸۹	(نيز رک رحم الله خان)
۸۹۳-۸۹۶-۸۹۷-۹۰۳	معمدالدوله (فيروز هنگ، شاه نواز
۹۰۶-۹۱۶-۹۲۰-۹۳۹	خان ميان عبدالنبي کلهوره) ۸۰۰
۹۳۳-۹۳۴-۹۶۳	(نيز رک عبدالنبي خان)
مکاتن، سر فرانسيس ورکمين (پدر	معزالدين، شهزاده ۸۸۲
سر ولیم مکاتن) ۸۹۶	معين الملک (ميرمنو) ۴۴۱-۴۴۲
مکنيل، سر جان ۹۱۶	۴۴۳-۴۴۵
ملار، کپتان ۴۰۴	مغلاني بيگم ۴۴۵
ملانسو (پيشکار) ۹۳۳	مقصود خان ۹۰-۹۳-۱۰۲
ملراي، ديوان ۴۳۵	۱۰۳-۱۲۳
ملک قاسم شهزاده ۶۶۷ ج	مقصوده فقير ۴۸۳-۴۸۵
ملکم، کپتان جان ۷۹۲-۹۵۳	مقصودي ۳۲۳ ج
ممن پاشا ۴۵۱	مکريگور، ميجر ۳۹۹-۹۱۳
مناظر احسن گيلاني ۴۸۹ ج	جنرل سر جارج مکمن ۳۶۹ ج

لازه نواي معارك

۱۰۴۷

۳۶۵-۳۸۷-ج-۵۴۴-ج-۵۵۲-ج

۵۵۷-۵۵۸-ج-۷۰-ج-۸۰۳

۸۰۳-ج-۸۳۸-۸۳۶-۸۴۸

۸۶۹-۸۸۳-ج-۹۱۲-۹۱۳

۹۱۳-ج-۹۱۸-۹۱۴-۹۲۰

۹۲۱-۹۲۲-[۹۳۰]-۹۳۱

۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵

۹۳۶

مهدي آخرازمان، امام ۳۵۳

مهدي خان مورخ، ميرزا ۷۵۷

۷۶۶-۷۶۷

"مهر" (غلام رسول) ۳۶۸-ج

۷۵۹-ج-۷۶۸-۷۸۷-ج-۷۹۸-ج

۸۰۱-ج-۸۱۵-ج-۸۷۵-ج

۸۷۸-ج-۸۸۲-ج-۸۹۰

مهرالله خان رئيساني ۹۳۰

مهردل خان مشرقي، سردار (۹)-

۸۷-۱۷۷-۲۱۱-۲۲۰

۳۲۴-۳۹۰-۷۹۱-۸۶۷

مهر علي خان ۹۸-۹۹

مهن سنگه، سردار ۸۳۰

مهولي خان ۱۷۶-۱۸۱-۱۸۲

ميا رام شاهو (سيته ميا رام)

۷۳۵-۷۳۵

منبئي صاحب (بتي) ۴۶۲

منصور، شهزاده ۸۱۲

منصور خان دراني بارک زني

۸۵۱-۸۵۴

منگي زرک زني ۴۴۰-ج

مي رام کشميري ۹۳۱

مورا، کپتان ۴۳۱

موسي خان افشار ۷۶۶

موسي خان تالپور (پدر فتح خان

تالپور) ۷۹۹

موسلي خان رئيس سهاکزي ۷۷۰

مولا داد خان فوغلزني ۹۱-۱۰۵

۱۲۲-۹۲۴

مول چند، ديوان ۶۵۱

مومن خان غلزاني، ملا (غلجي)

(۶)-(۷)-(۸)-(۹)-۱۶۷

۱۷۱-۱۷۷-۲۱۰-۳۸۵

۳۸۷-۸۶۶

موهن لال کشميري (ميرزا قلي،

آغا حسن خان) ۳۶۱-ج

۳۶۶-۳۸۳-ج-۳۸۹-ج-۳۹۹-ج

۳۰۰-ج-۳۰۲-ج-۳۰۷-ج

۳۱۲-ج-۳۳۷-۳۶۲-ج-۳۶۳-ج

تازه نواي معارک

ميرزا قلي کشميري عرف موهن لال

۳۰۰-۳۰۰-ج- [۹۳۰]

(نيز رک موهن لال)

ميسن (چارلس ميسون، مصنف

"سياحت نامه ميسن") ۸۴۸-

۸۵۳-ج- ۸۶۸-۸۶۹-ج- ۸۷۳-ج-

۹۹۵-۹۹۶

ميکاسل، جبرال (سر جان ميکاسکل)

۵۴۳-۵۴۴- [۹۳۸]

ميکائيل، جنرل ۵۶۱

ميکس، کهتان ۹۸۵

ن

ناپليون ۷۹۲-۸۷۳-۹۵۲-۹۵۳

نات، جبرل سر ولیم ۵۴۵-۵۴۵-ج-

۵۴۷-۵۴۸-۵۵۲-۵۵۳

۵۵۸-۵۵۹-۵۶۳-۵۶۳

۵۷۱-۵۷۱-ج- ۷۵۰-۹۰۸

۹۳۳- [۹۳۸]-۹۳۹-۹۳۸

نات، چارلس (پدر سر ولیم نات)

۹۳۸

نادر شاه افشار ۱۶-۳۲۳-ج- ۵۹۰-

۷۰۰-ج- [۷۵۰]-۷۵۱-۷۵۲-

۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-

ميان خان ۷۸۹

ميگد ک، ٹي- ايچ (سکريٹري

گورنمنٹ هند) ۹۷۶

مير اکبر ۸۸۳

مير چاکر ۸۱۶

مير حسن ۸۸۱

مير علي خان (مير آخور) ۱۰۱

مير محمد خان تالپور (بن مير علام

علي خان) ۳۷۸-۳۷۸-ج-

۶۵۳-۶۵۴-ج- ۶۷۳-

۸۱۸

مير محمد خان کهوکر ۶۳۰-۶۳۱

مير معصوم (مولف تاريخ معصومي)

۲۶۸-ج

مير معصوم معروف بد حافظ جي

(پسر سيد احمد "مير واعظ")

۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-

۸۰۷-ج- ۸۰۶

مير منو، معين الملک ۷۷۱-۷۷۲-

۷۷۳-۷۷۵

مير مومن (بن مير منو، معين الملک)

۷۷۵

مير هزار الکوزئي ۷۹۱

ميرزا خان نظاماني ۶۶۱

نصيرالله مهرزا ۴۵۳-۴۴۹	۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰
نصيرالله جان، قاضي ۸۳۹	۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷
نصيرالله خان (بن نائب امين الله خان لوگري) ۹۳۵	۴۶۹-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۹
نصيرالله حان رئيس نورثي ۴۷۰	۴۸۰-۴۹۷-۸۳۳-۸۳۴
نصيرالدوله (حاجي خان کاکوري، تاج محمد حان) ۳۸۹ ح	۹۹۳
(نيز رک حاجي حان کا کري)	نادر مهرزا ۴۹۷
نصيرالدين، مولوی ۳۹۷ ح	ناراین (هندو) ۶۴۲ ح
نصير خان (برادر بنياد خان هزاره) ۶۴ ح	ناصر خان ۴۵۲-۴۷۱
نصير خان چانک ۶۶۰	نایب سلطان (حديثگار امير دوست محمد خاں) ۳۶۵ ح-
نصير خان براهوي اول، مير، خان- قلات (بن مير عبدالله خان)	نبي بخش بخاري حيدري (سيد فدا حسين) ۳۶۷ ح
۴۷۲-۴۷۳-۴۷۶-۴۷۹	(نيز رک فدا حسين، سيد)
۴۹۵-۴۹۶-۸۸۲-۹۲۰	نبي بخش جتوئي ۹۱۹
۹۳۰	نبي بخش مري ۶۷۱
نصير خان براهوي دوم، مير، والي قلات (بن مير محراب خان)	نتول صاحب ۴۷۰
۳۱۵ ح-۳۱۶-۳۳۳-۳۳۵	نجم الدين، ميان ۸۶۳
۳۳۸-۳۳۹-۳۴۱-۳۴۳	نجم الدين مجددي ۸۳۶
۶۳۶ ح-۶۶۹-۹۲۰	نقيب الدوله، نواب ۴۷۵-۴۷۶
۹۲۳-۹۲۴	۴۷۷
	نذر علي ۴۵۰
	نذر قلي افشار ۴۷۷
	نشکڑ صاحب (؟) ۵۴۳
	نصيرالله، (امير بخارا) ۵۰۳-
	۴۵۰ ح

نظرو محمد، میان ۸۶۳	نصیر خان، میر۔ والی حیدرآباد
نقی شاہ ۹۹۸	(بن میر مراد علی خان) (۴۰)
نل، کپتان ۴۰۷	۲۸۰-۲۸۱-۳۲۲-۶۱۲
نوالہ ونطورہ فرانسس، موسیو ۲۳۱	۶۳۷-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵
۲۳۱-ح- [۸۷۳]-۸۷۳	۶۵۶-۶۵۷-۶۵۹-۶۶۳-ح
(رک وینتورا، جنرل)	۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۷-۸۵۰
نوتن داس ۶۳۷	۹۶۵-۹۶۷-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۳
نورالدین خان بامیزائی ۷۷۸ ۷۷۵	۹۸۲-۹۸۳-۹۸۳-ح
نور محمد بن بوہر ۴۴۴	نصیر خان، میر (بن میر مبارک
نور محمد خان، میر (بن میر مراد	خان، خیبرپور) ۲۶۸-۶۲۳
علی خان والی حیدرآباد	۶۲۵-۶۳۱-۶۳۴-۶۳۶
(۴۰)- ۲۸۰-۲۸۱-۳۲۲-ح	۶۵۳-۶۷۴-۹۷۹-۹۸۰
۳۷۸-ح- ۳۷۹-۶۱۲-۶۱۳	نصیر محمد خان، میر، والی حیدرآباد،
۶۱۸-۹۶۵-۹۷۰-۹۷۱	بن میر مراد علی خان) ۹۷۰
۹۷۳-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۳-ح	۹۷۱-۹۷۳-۹۸۲-۹۸۳
نور محمد خان افغان ۷۷۳	۹۸۳-ح
نور محمد خان الکوزئی ۱۱۵	(نیز رک نصیر خان، میر۔
۱۵۶	والی حیدرآباد)
نور محمد خان باہری (باہری)	نظام الدولہ ۷۷۵
۷۹۱-۸۱۱	نظام الدین سرہندی، میان ۳۱۷
نور محمد کلہوڑہ، میان (شاہ نواز	۶۴۶-۸۵۷-۸۵۸
خان) ۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵	نظام الملک امیر الدولہ شاہ مراد علی
۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-ح	خان قالیہر (والی حیدرآباد)
۷۵۹-۷۶۰-۷۷۳-۷۸۰	۳۲۲-ح- ۹۸۷
	(نیز رک مراد علی خان قالیہر)

والس صاحب ۴۴۴-۴۳۹	۸۰۰-۷۸۳-۷۸۲-۷۸۱
والي صاحب (ولي صاحب)	۹۹۳-۸۸۲
۶۷۵-۶۷۵ ج	نور محمد خان مہر افغان رئیس غلجی
وڈ، لفتنت ۳۶۱	۷۷۲-۷۷۰
وڈ وارد ۸۳۹	نوشیروان ۱۷
وزیر خان (بن بجاردوبکي) ۶۹۰	نیپہر، سرچارلس جیمس (۱۸)-۶۲۲
وفادار خاں، وزیر (پدر احمد یارخان)	۶۲۲-۶۲۹-۶۳۱-۶۵۸
۳۹۸	۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۷۰
وفادار خان (معتدالدولہ، رحمت اللہ)	۶۷۱-۶۷۴-۶۷۷-۷۰۲
حان سدوزئی وریر شاہ زمان	۷۰۲-۸۹۹-۹۰۰-۹۳۸
۸۲۴-۷۹۶-۷۹۱	[۹۵۰]-۹۵۱-۹۷۷-۹۷۸
(نیز رک: رحمت اللہ خان)	۹۷۹-۹۸۹ ج
وکیل الدولہ (سردار عبد اللہ خان)	نیپہر، کرنل جارج (پدر سرچارلس
۸۴۷ پوہلزی)	جیمس نیپہر) ۹۵۰
وکیل خان ۱۸۱-۱۷۶	نیکو خان خواجہ ۱۲۲
ولزلی، لارڈ (گورنر جنرل ہند)	
۷۹۳-۷۹۲	و
ولف، جوزف ۸۰۵	واتر فیلڈ (کمشنر ہشاور) ۸۴۲
”ولي“ (ولي محمد خان لغاری) ۸۱۷	۸۴۳
(نیز رک: ولي محمد خان)	واعظ میر، زبدۃ العلماء (سید احمد)
ولي اللہ، شاہ (امام الہند) ۷۷۶	۱۹-۲۰-۲۱-۵۳۵-۵۹۳
۷۷۹-۷۸۹ ج	[۸۰۲]-۸۰۳-۸۰۷-۸۰۸
ولي شاہ، سید (ساکن شکارپور)	۸۱۰-۹۳۵-۹۳۶
۱۰۷-۹۵	وال پول کلارک، لفتنت ۴۲۹ ج

ویکویچ، کاپیتان (سفر روس)	ولی محمد خان چاندکه ۶۹۸ ح
۳۶۱ ح-۸۹۳-۹۴۲-۹۴۶	ولی محمد خان چاندیه ۶۹۸-۶۵۰
ویلاز، کپتان ۳۰۷ ح	ولی محمد خان لداري "ولی" (اول)
ویلز، شهزاده ۹۹۱	۲۰-۱۲۳-۲۳۱-۲۳۳-۲۳۷
ویلسائتر، سر توماس ۳۷۷-۳۷۷ ح	۲۳۸-۲۴۲-۲۴۳-۲۶۱
۳۸۰-۳۱۲-۸۹۸-۹۰۹	۶۹۸ ح-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۸
۹۱۳-۹۲۲	۸۱۹-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۹
ویلسائتر، کپتن خان (پدر سر توماس)	۸۵۰-۸۵۱-۹۹۵-۹۹۶
ویلسائتر (۸۹۸)	ولی محمد خان دوم "ولی" (نواسه)
ووڈ، لارد ۸۹۰	ولی محمد خان اول ۸۲۳
وین، جی-ئی- ۸۸۳	ولی محمد مینگل، میر ۹۱۹
وینتورا، جنرل (نوائیه ونطوره فرانسس)	ولینت، برگدیر ئی- ۹۶۹-۹۷۰
۲۳۱-۲۳۱ ح-۸۷۳-۸۷۳ ح	ون توره ۲۳۱ ح
وینچ، جارج (پدر فلورنتیا، لیدی سیل)	(رک: وینتورا، جنرل)
۹۰۱	وید، سر کلود مارتن ۳۶۹ ح-
۵	۳۰۵-۳۰۵ ح-۹۰۹-۹۱۶-
هاگ ۳۰۷ ح	۹۱۷-۹۱۷
هانکی سمتو، مستر ۹۵۴	وید، لفتننت کلنل جورک وید (پدر)
هتورام ۷۸۲ ح-۹۸ ح	سر کلود مارتن وید ۹۱۶
هدایب الله خان، حاجی ۲۹۳-۲۹۰	ویس خان، میر (رئیس قندهار)
هزبر هنگ (شاه وردی خان میان)	۷۶۹
غلام شاه کلهورو ۸۷۹	ویکتوریا (ویرکتوریا، ملکه انگلستان)
هنگفند؟ (لیوکس) ۷۱۹-۷۱۹ ح	۳۶۷-۳۷۶-۳۷۸-۳۷۹
	۸۳۳-۹۳۲-۹۹۲

۲۴ - ۶۶ - ۴۴ - ۸۲ - ۲۵۲ -

۲۵۹ - ۲۵۴ - ۲۵۲ ح

بار محمد خان کلهوره، میر

۸۰۰ - ۴۹۹

بار محمد خان، وزیر (آصف الدوله)

۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ -

۶۰۹ - ۶۰۹ ح

باقوت، آغا ۶۵۱

یزید ۲۰

بمقوت خان ۴۴۲ ح

«پکتا» احمد بار خان ۸۱۹

«یوسف» ۸۷۹

یوسف، شهزاده (نواده حاجی

فیروزالدین سدورثی) ۶۱۰

یوسف، حاجی ۷۹۰

یوسف خان خواجه سرا ۷۹۱

یونس خان بارکزنی ۱۷۷

همایون (بن بادشاه بابر) ۲۶۸ ح -

۷۹۸ - ۸۳۳ - ۸۳۴

همای ۴۳۵ ح

هوپی خان (مهولی خان) ۱۷۶ ح

هوت خان غلزنی ۱۷۷

هوتک خان ۷۹۹

هوش مند (خدمتگار) ۶۷۰

هولکر ۹۳۳

هیگ ۷۵۹ ح - ۷۶۸

هیوز، سجر ۹۹ ح - ۹۱۰ - ۹۱۴

ی

«بارسکه» (بارمحمدخان بارکزنی)

۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۹

(لیزرک؛ بارمحمدخان بارکزنی)

بار محمد خان (رئیس بیات) ۴۰۶ ح

بارمحمد خان بارکزنی («بارسکه»)

۴- اسمای اماکن جغرافی

۲۱- ۲۲- ۵۲- ۵۲- ح- ۵۳-

۵۳- ۵۴- ۸۲- ۸۵- ۱۳۲-

۸۴۲- ۷۸۷- ۷۷۱- ۷۷۰-

ادی پور ۷۸۵

ادیسک ۸۹

ارغسان ۷۹۰

ارگ شاهی (ارگ قلدهار)

۷۹۱- ح- ۷۲۲۶

اروپا ۹۶۵- ۹۶۵

ازرو (حضرو) ۷۲۵۰ ح

اسهلجی ۸۳۷ ح

استالف ۸۰۳- ۸۰۵- ۸۰۶- ۹۳۳-

۹۳۸

استالبول ۷۵۰۳- ح- ۷۶۵- ۷۶۶-

۷۶۸

استر آباد ۷۶۶

اسلام آباد ۸۲۶

اشورث گنج ۷۴۵

اشکمشی ۸۰۵

اشنفر ۷۳۸ ح

(رک- اشنگر)

الف محدود

آپ سندھ ۷۵۷

آتش ۸۰۱

آدسکم (آدس کمب) ۹۱۶- ۹۱۲

آذربائيجان ۷۵۱

آسیای مرکزی (آسیای مماله)

۸۹۱- ۹۳۸

آق دربند ۷۵۱

آگره ۹۳۳

آمو ۷۷۱

آندھرا ۸۶۳

آویہ ۲۱۱- ۲۱۱ ح

الف مقصوره

اوردین ۸۹۸

آبھہ (اوبھہ) ۶۹۷- ۶۹۷ ح-

۷۳۳- ۷۳۲

اتک ۲۳۹ ح- ۲۵۰ ح- ۷۷۱

احمد آباد ۶۲۴- ۶۲۴- ۷۷۰

احمد پور ۳۷۰- ۳۷۰ ح

احمد شاهی (قلدهار) ۲۰- ۲۰ ح

۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۸ - ۹۴۲	اشنگر ۲۳۸ - ۸ - ۲ - ح ۱۰۱
۹۸۰ - ۹۸۳ - ۹۹۱	اصفهان ۴۵۱ - ۸۹۲
افغانستان جنوبي ۹۳۹	افريقاي جنوبي ۹۹۱
افغانستان شمالي ۹۰۴	افغانستان ۱ - ۳۵ - ح ۵۲ - ح ۶۴
اکوړه ۲۳۹ - ۲۴۹ ح	۸۶ - ح ۱۸۳ - ح ۲۴۰ - ح ۲۶۰
الروز ۱۴۵ ح	۲۶۱ - ح ۲۶۶ - ح ۲۶۷
اله آباد ۸۷۷	۲۷۸ - ح ۳۱۰ - ح ۳۱۸
امازني (سوغ) ۸۳۵	۳۵۳ - ح ۳۶۰ - ح ۳۶۳
امام گهر ۶۲۹ - ۶۳۰	۵۱ - ح ۶۲۱ - ۶۳۹ - ۵۵۲
امباله ۹۰۵	۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۳ - ۷۷۸
امرت سر ۱۲۱ - ۱۲۱ ح - ۷۷۲	۷۸۲ - ۷۸۷ - ۷۹۲ - ۷۹۳
۸۳۰ - ۷۷۸	۷۹۳ - ۷۹۵ - ۷۹۷ - ۸۰۱
امر کوت ۷۵۴ - ۷۵۷ - ۷۸۳	۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۸
۹۹۲	۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴
امريکا ۹۵۰ - ۹۵۵ - ۹۹۱	۸۴۸ - ح ۸۵۰ - ۸۵۲ - ۸۵۵ ح
امريکاي جنوبي ۸۹۸	۸۵۷ - ۸۶۰ - ح ۸۶۷ - ۸۶۸
ابوت سر (امرت سر) ۱۲۱ ح	۸۶۹ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۶
(نيز رک امرت سر)	۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۲
انډو ۹۳۳	۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۷ - ۸۹۹
اند خود ۷۷۳ - ۷۷۸	۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۷
انلس ۹۱۰	۹۰۷ - ح ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۰۹ ح
اندور، رياست ۹۱۷	۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۱ ح - ۹۱۲
انگلستان ۱۲۹ - ۱۳۹ - ۳۶۱	۹۱۷ - ۹۲۰ - ۹۲۲ - ۹۳۳
۳۶۷ - ۳۷۱ - ۳۷۹ - ۵۶۷	۹۳۹ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴

اېروان ۵۶۹-۵۵۱	۵۵۱-۵۹۰-۵۹۹-۶۷۴
اېلنگ ۹۰۱	۶۷۵-۶۷۸-۸۸۸-۸۸۹
ب	۸۹۳-۸۹۵-۸۹۹-۹۰۳
اېوژ ۱۸۳	۹۱۸-۹۳۲-۹۳۹-۹۵۹
باخړ ۷۷۴	۹۹۱
بادغيس ۱۸۲ ح- ۲۰ ح	انگلند ۳۵-۹۴۸
بارکهور ۹۳۸	(نيز رک انگلستان)
بارار هرات ۵۷	اوڼکا منډ ۹۶۴
باغ'ن (باغبانان؟) ۳۶۱-۳۶۱ ح	اوده (رياست) ۸۹۹-۹۳۹
باغشاه ۸۸۲	آور گنج ۲۰۱-۲۰۱ ح- ۲۰۲-۲۱۰
باغ بدل خان ۲۰	اورنگ آباد (پنجاب) ۹۳-۹۳ ح
باغ حضوري ۵۷۶-۵۷۷	۷۷۲-۱۰۳
باغ شالامار ۵۷	اوريا ۱۸۷-۱۸۷ ح
باغ شاهي (شکارپور) ۱۶۶-۲۳۴	اوزبک (ملک) ۴۰۸-۴۰۸ ح
۲۳۷-۳۱۷-۹۸۱	اېتاليا ۸۷۳
باغ شاهي (کابل) ۴۵۱	اېتون ۹۴۸
باغ شاهي (هرات) ۱۸۳-۱۸۳	ايران ۱۷-۲۲۶-۲۲۶ ح- ۳۵۴ ح
۱۹۷	۳۶۱ ح- ۳۸۸ ح- ۳۹۱-۵۹۸
باغ شهزاده ابوالقاسم ۵۴	۵۹۹-۶۰۰-۶۰۰ ح- ۷۴۹
باغ شهزاده سليمان (شکارپور)	۷۵۰-۷۵۵-۷۶۰-۷۶۱
۱۸-۲۷۵-۳۱۷-۸۳۷	۷۶۳-۷۶۹-۷۹۲
باغ مير زين العابدين ۳۵۳ ح	۸۷۳-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۱
باغ نمله (شرقي کابل) ۹۰۵	۹۱۶-۹۲۰-۹۳۱-۹۴۲
باغچه سردار ۲۳۵	۹۹۴

لازمه نواي معارك

۱۰۵۷

برطانيه ۳- ۱۹- ۷۹۲- ۸۱۶-	بالا حصار (پشاور) ۹۸- ۲۵۳-
۸۳۹- ۹۱۸- ۹۲۱- ۹۳۲-	۲۵۸
۹۹۵- ۹۷۷-	بالا حصار (غزني) ۹۰۵- ۹۱۳-
برما ۱۰۱-	بالا حصار (کابل) ۷۹- ۸۰-
بروهر ۹۶۲-	۹۳۶- ۹۳۵-
بروده ۸۹۹-	بالا حصار (کشمير) ۲۶- ۲۷-
بريلي ۲۳۳- ۲۳۴ ح	۸۲۶- ۲۲۹ ح
بسطام ۷۷۳-	بالا کوت ۸۳۲- ۸۷۷- ۸۷۸-
بسي ۹۷۳-	باسيان ۳۰۸- ۳۱۰ ح- ۳۵۰-
بصره ۸۹۲-	۳۵۰ ح- ۵۵۶- ۵۵۶ ح-
بغداد ۶۸۳- ۷۵۱- ۷۶۵- ۷۶۷-	۷۷۳- ۹۰۵- ۹۳۲- ۹۳۳-
۸۹۲- ۸۸۰- ۸۷۷-	۹۳۰-
بغلان ۸۰۵-	برنو، موضع (بيرلوي) ۲۶۸- ۲۶۸ ح-
بکوا ۷۹۵-	۷۰۶- ۳۷۳-
بکهر ۱۰۹ ح- ۹۳۳- ۹۷۸- ۹۸۳-	بتل ۶۹۱-
(رک- بکهر)	بحيره، عرب ۷۷۱-
بلال ۶۷۳-	بخارا ۳۶۰ ح- ۳۰۳- ۳۰۸- ۳۰۹-
بلبل ۶۹۱ ح	۳۱۰- ۳۱۶- ۳۳۷- ۳۳۸-
بلخ ۳۰۳- ۳۰۶- ۳۰۸- ۳۱۰ ح-	۵۰۳- ۵۰۵- ۵۶۶- ۵۸۱-
۳۳۸- ۳۵۰- ۷۷۳- ۷۷۸-	۷۶۳- ۷۶۷- ۷۷۸- ۷۸۸-
۷۹۰- ۸۶۷- ۸۸۶-	۸۱۱- ۸۸۵- ۸۸۸- ۹۳۰-
بلدک ۶۳۶- ۶۳۶ ح- ۷۴۲-	۹۳۱-
بلري ۸۸۰-	بدايون ۸۷۷- ۹۳۱ ح
بلغاست ۸۹۲-	بدخشان ۷۷۳- ۷۷۸-

تازه نوای معارک

بدر کواچی ۶۱۲-۶۱۴-ج-۶۲۰-۶۲۰	بلوچستان ۲۹۸-ج-۲۴۸-۲۴۸
۹۹۰-۶۲۱	۲۳۸۲-ج-۲۴۱۴-ج-۲۴۲۴
بدل کند ۹۱۴	۴۵۹-۴۴۲-۴۸۸-۴۹۶
بگانه (بگال) ۳۴۲-۳۹۶-۳۰۳	۸۳۸-۸۶۸-ج-۸۸۸
۳۱۱-۳۴۳-۵۰۶-۵۵۶-ج	۸۹۸-۹۲۳-۹۳۲-۹۴۲
۹۱۶-۹۰۸-۸۹۶-۸۹۸	۹۴۴-۹۴۴
۹۸۵-۹۳۸-۹۳۳	نسبی (ن) ۳۶۰-ج-۳۶۴-۳۴۲
دکتر ۴۵۳	۳۴۲-ج-۳۸۰-۳۴۴-۳۸۳
دول اصبح ۱۸-۱۱-ج-۴۴۴	۴۰۳-۴۱۱-۴۱۲-ج
۴۹۰	۴۱۶-۴۴۳-۴۸۰-۵۴۲
دوزی ۲۱-۲۱-ج	۶۱۴-ج-۶۲۲-۶۴۴-۶۴۵
دوشن سرائی ۲۲۶-ج	۶۹۲-۴۴۱-۴۴۹-۴۵۰
دولان ۴۱۲-ج-۹۱۰	۴۹۹-ج-۸۴۵-۸۴۹-۸۹۱
دوهاک ۱۳۲-۱۳۴-ج-۳۴۴	۸۹۲-۸۹۴-۸۹۴-۹۰۳
۹۳۱-۴۴۴-۴۴۶	۹۰۴-۹۰۶-۹۰۸-۹۰۹
دوهاکا بورانا ۹۶۸	۹۰۹-ج-۹۱۱-ج-۹۱۵-۹۳۹
دواولهور ۳۶-ج-۹۰-ج-۳۶۹-۳۴۰	۹۵۲-۹۸۶-۹۹۰-۹۹۱
۴۴۰-ج-۶۹۲-۴۴۴-۴۸۵	۹۹۵
۹۸۴-۹۴۸-۹۴۴-۹۱۰	بندر بربر ۴۱۰-۴۱۰-ج
دوروز ۱۶۳-۱۶۳-ج-۲۴۰	بندر ذاکر ۳۲۴-ج
۴۰۳	بندر بمبئی ۶۱۴-ج
دوسود (جلال آباد) ۸۴۴	بندر پالوی ۶۴۵
دوکر ۱۰۹-ج-۲۶۸-ج-۳۰۸-۴۱۲	بندر سورت ۴۵۴-۴۶۲
۴۴۰-۹۲۲-۹۲۲-ج-۹۳۰	بندر فیروزپور ۶۱۴-۶۱۴-ج
۹۸۴-۹۴۸-۹۴۳	

کازہ نواي معارک

۱۰۵۹

۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۶ - ۷۷۷
 ۷۸۸ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴
 ۷۹۷ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۲۴
 ۸۲۶ - ۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۵
 ۸۳۶ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰
 ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۵ - ۸۵۷
 ۸۶۸ - ۸۷۱ - ۸۷۷ - ۹۰۹
 ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۳۳ - ۹۳۸
 ۹۸۱ - ۹۸۴ - ۹۹۴

پشک ۶۸۹

پشن ۶۸۸ ح- ۶۸۹

پل درهاي سده ۳۷۲ ح

پل سکر ۷۸۱

پل کاهان ۸۷۸

پل مالان ۱۹۳ - ۱۹۴ ح- ۲۰۴

پنجاب ۲۲ ح- ۲۷ ح- ۲۴۲ ح-

۷۷۴ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۹۷

۸۱۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۴۱

۸۳۲ - ۸۷۳ - ۹۰۶

پجشير ۸۰۶ - ۸۵۷

پنو عاقل ۷۲۶ ح

پورنو ريکو ۹۳۸

پوشنگ ۶۸۹ ح

پولجي ۶۹۰ - ۶۹۱

پونا ۶۷۶ - ۸۹۲ - ۹۰۶

پهورتي (پهورتي) ۶۰۵ - ۷۲۴

۷۲۶

پهونک بهيره، پرگه ۹۷۸

پيجانجي، مربه ۱۲۲ - ۱۲۲ ح

پيکانير ۳۳۷ ح- ۳۵۴ ح

پيي نادام ۸۳

پ

پارکر ۹۶۰

پانی بہ ۷۷۷ - ۷۷۷

پتی (پتي) ۷۲۷ - ۷۳۳

پتيالہ ۷۷۸

پروان ۳۶۵ ح- ۹۰۵

پشاور (۶) - (۷) - (۸) - (۹) - (۱۰) ح- ۱۰۰

۲۱ - ۲۲ - ۲۲ ح- ۲۴ - ۲۵

۲۶ - ۲۷ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ ح-

۳۵ - ۵۱ - ۵۳ - ۷۴ - ۸۸

۹۰ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۸ ح- ۲۴۸

۲۴۸ ح- ۲۴۹ ح- ۲۵۱ ح-

۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ ح- ۲۵۵

۲۵۵ ح- ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۳۶۱

۳۶۲ - ۳۶۸ ح- ۳۶۹ - ۴۷۰

۴۷۸ - ۵۲۸ - ۵۶۰ - ۵۷۳

۵۷۴ - ۵۷۶ - ۵۹۱ ح- ۷۵۲

تازه نوای معاویہ

نرگستان ۲۵۸-۲۶۳-۸۴۲	پهلجي (فلیجی) ۳۳۶-۳۳۶-ج
۹۶۵-۸۴۲	۳۳۲
نرگستان روسیه ۸۴۴	پیر کوٹ ۸۴۵-۸۴۴
قزلباش ۴۵۱-۴۵۲	ت
تلنگانه ۸۶۴	تاجین، موضع ۵۵۶-۵۵۶-ج ۴۵۴
تله ۴۵۲	تازی ۴۶۴
تنبو (طبو) ۳۸۰ ج	تاشقرغان ۴۴۱
تندو آدم ۶۶۴ ج	تاشکند ۸۳۵
تندو آغا اسماعیل شاه ۹۵۸-۹۹۳	تانویری (تانویری) ۶۹۱ ج
تندو الهیار (تندو انہیار) ۶۵۳-	تاولوس (Toulouse) ۸۴۳
۶۶۴ ج	تبریز ۴۵۱-۸۶۰
تندو گدومل ۹۹۹	تہہ بی بی ماہ رو ۵۰۲-ج ۳۹۹
تندو لقمان خان ۲۹۶-۲۹۶-ج	۸۶۹
۲۹۴-۶۶۴ ج	تندو (وادی پروان) ۳۶۳ ج
تندو مستی ۶۶۴ ج	تند ۳۴۴-ج ۶۴۳-۴۵۳-۴۵۴
تندو موسیٰ خان کھتران ۶۵۰	۴۵۵-۴۵۹-۴۴۱-۴۴۶
تندو ولی محمد ۸۱۵	۴۸۳-۸۶۰-۹۵۲-۹۵۳
تون ۴۴۹	۹۶۵-۹۶۱-۹۴۴-۹۹۵
تھو ۳۴۴ ج	تخت صفر ۲۰۶-۲۰۴-۲۰۸
تھتہ ۳۴۴-ج ۶۴۳-۴۵۳-۴۵۴	۲۱۰
۴۴۴-۹۴۱-۹۴۵	تختہ ول ۸۸۴
(رک-تہ)	تراونکور ۹۰۱
تھتہ لکر ۳۴۴	تربت جام ۴۴۲-۴۴۴-۸۲۴
	ترشیز ۴۴۴-۴۴۹

جلال پور ۶۹۱-۶۹۱ ح
جمروڈ ۴۶۹-۹۰۶
جوان شیران، محلہ موغالہ (کابل) ۶۰۶
جودہ پور ۹۶۰
جوین ۴۴۳-۴۴۷ ح
جہل احمد خان مگسی ۳۸۰-
۴۳۷-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۰ ح
حیرک ۶۲۱ ح
جیسل میر ۱۶۵-۱۶۵-۳۵۴ ح-
۴۳۵ ح-۶۳۰-۶۳۰-۴۶۳ ح-۷۸۲
حیکب آباد ۱۰۷-۱۰۸-۱۱۲ ح-
۱۶۷ ح-۱۴۶ ح-۳۸۱ ح-
۳۸۲ ح-۴۱۸ ح-۴۴۳ ح-
۴۲۴ ح-۸۱۹-۹۲۳ ح-
۹۹۲
جیلم ۷۷۱

८

چارتر هوس ۸۹۶
چار چنه (چهار سطح بازار کابل)
۵۵۴۳-۵۵۴۴-۵۶۵
چاري ۳۸۵-۳۸۵
چاربیکار (کابل) ۴۵۳-۴۵۳
۴۵۴-۴۵۴-۸۰۳-۸۳۶
۸۹۱

گهران ۶۴۹-۹۵۴
 تھکال ۲۲-۶۲۲
 تھل ۶۹۱-۹۶۰
 تھل چوتالي ۴۴۲
 تيزين ۵۱۸-۵۱۸ ح-۹۳۳

८

[illegible]

تازه نواي مهارک

جھري (چھري) ۳۱۹-۳۱۹-ح-

۶۱۴-۶۱۴ ح

چين ۳۴-۳۳۶-۸۲۰-۸۹۲-

۹۳۸

ح

حاجي پور ۹۹۹

حجاز ۸۴۳

حسن ابدال ۱۴۰-ح-۳۰۳ ح

حصار امام گڑھ ۳۵۰

حصار پشاور ۸۱۲

حصار لغري ۹۱۵-۹۰۵

حصار قندهار ۸۳۸

حصار گجرات ۳۴۰ ح

حصار هرات ۹۹۳

حصرو، قره (ارو) ۲۵۰-۲۵۰ ح

حيدرآباد (سده) (۶-)(۱۵-)(۲۰-)

۳۳ ۶۲-۹۰-۱۱۰-۱۱۰-ح-

۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۳

۱۱۵-۱۲۳-۱۲۹-۱۳۵-

۱۳۸-۱۶۳-۲۳۹-۲۶۶-

۲۶۴-۲۶۲-۲۴۳-۲۴۳-

۲۴۶-۲۸۳-۲۹۵-۳۰۳-

۳۱۰-۳۱۶-۳۱۹-۳۵۱-

چاکیکان (چاچکان؟) ۴۸۶

چاندوکه (چندوکه) ۲۴۲-۲۴۲-ح-

۲۴۳-۳۰۱-ح-۶۹۸-۷۱۵-

۸۱۵-ح-

چکورا ۸۸۲

چگل ۸۲۰

چمن زار (هرات) ۲۱۰-۲۱۰-ح-

۲۱۱

چناب ۴۴۱

چندول ۳۰۶ ح

چونگا ۹۴۸

چوتی ۸۱۶

چهار باغ ببرلو ۲۶۸ ح

چهارجوي ۴۶۵

چهار سطح بازار کابل ۵۱۰-

۵۱۲-۵۳۳-۵۳۳-ح-۵۳۳-

۵۳۳-ح-۵۳۹-۵۶۵-۵۶۸

چهارسوق کابل ۳۰۶

چهاوني خانکهر (حانگڑه) ۴۲۳

چهاوني سکهر ۳۳۰-۶۳۹-۴۰۳-

۴۰۶

چهاوني کابل ۵۵۸

چهر (جیکب آباد) ۳۲۱-۳۲۳-

۳۲۳-ح-۳۳۶-۳۳۶-ح-۳۳۴-

۳۳۳-۶۹۰-۶۹۱

خانکهر (خان گڑھ، حیکب آباد) ۳۸۱-

۳۸۱ ح ۱۹۰-۴۲۴ ح- ۹۹۲

خوشان ۴۵۰-۴۶۶

حتن ۸۲۰

حدا آباد ۴۵۴-۴۴۳-۴۸۴-

۴۸۵-۴۹۹

خراسان (۱۵)- ۱۴-۲۹-۳۵-۳۶-

۴۲ ح ۸۴-۹۰-۹۳-۱۱۵-

۱۱۶-۱۱۷-۱۲۵-۱۲۶-

۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۳-

۱۳۰-۱۳۸-۱۳۹-۱۵۱-

۱۵۲-۱۵۴-۱۶۰-۱۶۲ ح-

۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۱-

۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۷-

۲۳۸-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-

۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-

۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۳۱-

۳۵۵ ح- ۳۵۶-۳۵۹-۳۶۰-

۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۵-

۳۷۶-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-

۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰ ح-

۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-

۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۵۰۸-

۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۲۵-

۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۷-

۳۵۸-۳۶۳-۳۶۴ ح-۳۷۸ ح-

۳۷۹-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۸-

۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴ ح-۴۳۱-

۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-

۴۳۶-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-

۴۵۴-۴۵۸-۴۵۹-

۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶ ح-۴۶۷ ح-

۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱ ح-

۴۷۲ ح-۴۷۳-۴۷۴-۴۸۴-

۴۹۸-۵۰۰-۴۸۷-۸۰۱-

۸۱۵-۸۱۹-۸۵۸-۸۸۳-

۸۸۸-۸۹۶-۸۹۹-۹۵۰-

۹۵۲-۹۵۶-۹۵۷-۹۶۰-

۹۶۵-۹۶۶-۹۷۰-۹۷۱-

۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-

۹۷۹-۹۸۷-۹۸۹-۹۹۴-

۹۹۵-۹۹۹

حیدرآباد (دکن) ۷۸۹-۸۶۴

خ

خاف ۷۷۴

خاک سفید ۱۸۶-۱۸۶ ح

خان پور ۶۲۴

۵۴۸-۵۴۵-۵۴۴-۵۴۰	۸۹۳-۸۹۲-۸۵۲-۸۱۸ ح
۵۶۳-۵۶۲-۵۵۰-۵۴۹	۹۰۹-۹۱۰-۹۱۷-۹۳۳
۵۶۵-۵۶۶-۵۷۱-۵۷۱ ح	۹۳۸-۹۳۴
۵۷۲-۵۷۳-۵۸۱-۵۹۰	خیرپور (۶)-۸۴-۶۲-۹۰-۹۲
۵۹۱-۵۹۲-۵۹۴-۵۹۵	۹۳-۱۰۱ ح-۷۰ ح-۱۰۹
۵۹۸-۵۹۸ ح-۵۹۹ ح-۵۹۹ ح	۱۱۲-۱۱۳-۱۱۳ ح-۱۱۴
۶۱۲-۶۱۴-۷۱۵-۶۱۶	۱۱۵-۱۲۳-۱۳۵-۱۶۴
۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۷۷	۱۶۵-۱۷۳ ح-۲۳۹-۲۶۶
۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳	۲۶۸ ح-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۷ ح
۶۸۷ ح-۶۹۴-۷۵۰-۷۵۱	۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶
۷۵۲-۷۶۰-۷۶۶-۷۶۷	۲۸۸-۲۸۹-۲۹۳-۲۹۴
۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۹	۲۹۵-۲۹۶-۲۹۶ ح-۳۰۰
۷۸۲-۷۸۴-۷۸۶-۷۹۳	۳۱۱-۳۱۲-۳۱۶-۳۱۹
۷۹۵-۷۹۵	۳۲۰-۳۵۲-۳۷۱-۳۷۲
	۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۸۸
	۴۳۹-۴۴۲-۴۴۳-۴۶۰
	۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵ ح-۴۶۸ ح
	۴۶۹-۴۷۳-۴۷۷-۴۷۹
	۴۸۴-۴۸۶-۴۸۶ ح-۴۸۸
	۷۰۲-۷۲۳-۷۲۹-۸۶۲
	۹۴۲-۹۵۹-۹۶۶-۹۶۷
	۹۶۸-۹۶۹-۹۷۹-۹۹۴
	خیشکی، موضع ۲۴۸-۲۴۸ ح
خراسان شمالی ۷۵۰	
خرمالک ۱۷۷-۱۷۷ ح	
خضدار (قزدار) ۸۸۲	
خطا ۸۲۰	
خلم ۵۵۶-۵۵۶ ح	
خواجہ خضری ۴۴۴ ح	
خوارزم ۷۶۶	
خوارزم قدیم ۲۰۱ ح	
خواف ۷۷۴	
خورد کابل ۵۱۷-۵۱۷ ح-۵۱۸ ح	
خورده ریزه ۲۰۰-۲۰۰ ح	

دوه بولان ۲۳۶-ج-۲۳۸۲-۲۳۸۲-
 ۲۳۸۲-ج-۲۳۸۲-۳۱۲-ج-۲۵۰-
 ۲۴۶-۹۱۸-۹۲۰-۹۲۱-
 ۹۲۲-۹۴۳-۹۴۳-
 دره خورده کابل ۹۰۱
 دره حصار ۹۵-۹۹-۳۷۰-۳۰۵-
 ۴۴۶-۴۶۹-۵۶۰-۵۶۱-
 ۵۴۳-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-
 ۵۴۸-۸۳۲-۸۳۷-
 دره فرخشاہ ۸۵۷
 دره کاغان ۸۷۸-۸۷۹
 دره کُشتر ۱۸۳
 دره گومل ۷۷۸
 دره موره ۸۸۲
 دریای ابا سین ۲۵۰-۲۵۰-ج
 دریای آتسک ۲۲-۲۲-ج
 دریای آمو ۷۶۳-۷۷۸
 دریای ستلج ۶۱۷-ج-۹۸۰
 دریای سندھ ۲۲-ج-۱۰۹-ج-
 ۱۳۵-ج-۱۳۵-ج-۱۶۲-ج-
 ۱۶۳-ج-۲۵۰-ج-۲۴۳-ج-
 ۳۶۰-ج-۳۷۲-ج-۲۴۳-ج-
 ۶۲۱-ج-۶۷۳-ج-۷۲۶-ج-
 ۷۵۰-۷۵۶-۷۶۲-۷۷۲-
 ۷۷۳-۷۷۶-۸۵۲-۸۸۸-

د

داخل ۳۴۲-۳۴۲-ج-۷۷۹
 دادوله ۹۷۸
 دادهر (گادھر) ۱۳۲-۱۳۲-ج-
 ۱۳۷-ج-۳۴۳-ج-۲۶۲-۲۳۸۲-
 ۳۳۸-۳۳۷-۳۸۳-ج-۳۳۸-
 ۳۴۳-ج-۶۸۸-ج-۹۱۰-
 ۹۱۲
 داغستان ۷۵۲-۷۶۵-۷۶۹
 دجله ۷۵۱
 درازه (خیرپور) ۱۶۳-۱۶۳-ج-
 ۸۶۲
 دربند ۷۵۲
 درگاه شاه خیرالدین ۸۷۹
 دروازه شکارپور ۱۶۸
 دروازه غزنین ۵۶۳
 دروازه قلعه عید السبحان خان ۳۵۹
 دروازه قلعه غزنین ۵۶۹
 دروازه کابل ۹۱۳
 دروازه لکھی ۲۷۵-۲۷۵-ج
 دروازه مشهد ۱۹۳
 دروازه هاتی (شکارپور) ۳۷۳-۳۷۳-ج
 دروازه هرات ۱۹۳-۱۹۵
 دروازه هزاره (شکارپور) ۱۱۶-
 ۳۷۳-۳۷۳-ج
 دره اوئی (هندوکش) ۸۰۳

دہلی ج ۲۲۴ - ج ۲۶۵ - ۷۵۲ -	۸۹۰ - ۹۱۷ - ۹۴۰ - ۹۶۲ -
۷۵۳ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۶۷ -	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۷ -
۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۵ -	۹۶۸ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۵ -
۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۸۸ - ۸۳۳ -	۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۹ -
۸۵۷ - ۸۸۲ - ۹۴۱ - ۹۹۹ -	دریای' فراه ۲۲۰
دیرہ اسماعیل خان ۱۸ - ج ۱۸ -	دریای' کابل ۶ - ج ۲۴۸ - ج ۲۴۹ -
۲۶ - ج ۳۴۲ - ج ۷۶۲ - ج ۷۶۲ -	۸۳۷ - ج ۲۵۰ -
۷۷۸ - ۷۸۷ - ۸۱۵ - ۸۳۱ -	دریای' کرؤی ۳۰۸ - ج ۳۰۸ -
۹۸۱ -	دریای' لنڈی ۲۴۹ - ج ۲۴۹ -
دیرہ پیرک ۴۱۷ - ج ۴۲۳ - ج ۴۲۳ -	دریای' مظفر آباد ۲۷۷ - ج ۲۷۷ -
۷۹۸ - ۸۲۵ - ج ۸۲۴ - ج ۸۲۴ -	دریای' ہرات ۲۱۱ -
دیرہ غازی خان ۱۸ - ج ۱۸ - ج ۲۱ -	دریای' ہریرود ۱۹۳ - ج ۱۹۳ -
۲۱ - ج ۳۶ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۵ -	دریای' ہیرسد ۳۳۳ - ج ۳۳۳ -
۹۵ - ج ۱۰۷ - ۲۳۱ - ۲۳۳ -	دلٹای سند ۶۲۱ - ج ۶۲۱ -
۳۴۲ - ج ۴۲۳ - ج ۵۳۲ - ۷۵۶ -	دمدسی (دمدہ، کلکتہ) ۷۷۶ -
۷۶۲ - ج ۷۶۲ - ۷۷۱ - ۷۸۷ -	۷۷۷ -
۷۹۸ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ -	دوآبہ ستلج و بیاس ۷۷۵ -
۸۳۱ - ۹۸۱ -	دودہ ۱۰۹ -
دہک ۹۳۳ -	دوڑ ۱۸ - ج ۱۸ -
دبہ میان صاحب عبدالحکیم ۶۹۱ - ج ۶۹۱ -	دوسنگ، موضع ۳۳۳ - ج ۳۳۳ -
ڈ	دہ افغانان ۲۲۶ -
ڈاڈر (ڈاڈر) ۳۸۲ - ج ۹۱۰ - ۹۲۱ -	دہ جونہ ۶۳۷ - ج ۶۳۷ -
(رک دادھر)	دہ درودگران ۶۴۲ - ج ۶۴۲ -
ڈولہ ۹۶۹ -	دہ کھوسہ ۹۳۶ -
	دہ مدھی ۳۱۶ - ج ۳۱۶ - ۳۱۷ -

تازه نوای معارف

۱۰۶۴

۲۴۷۲-ح-۷۸۵-۹۱۰-۹۵۱-

۹۷۸-۹۷۷

رومیل کهند ۷۷۱

ریگستان سندھ ۷۸۳

ز

زندان حضرت سلیمان علیه السلام

۳۵۳

زنگبار ۹۹۱

زبارت ۳۳۲ ح

ژ

ژوب ۱۹۳ ح

س

سارتاپ (سارتاف، سرتاف) ۳۲۹-

۳۲۲-ح-۳۲۹

سارنهور ۷۷۶

ساسو ۷۷۶

سبزل کوت ۹۰-ح-۹۷۷-۹۷۸

سبزوار ۱۸۷-ح-۱۹۱-۲۱۵-

۲۱۵-ح-۲۱۶-۲۱۹-۲۲۰-

۷۷۳

سبی ۱۳۲-ح-۱۶۷-ح-۲۳۲-

۲۳۲-ح-۲۸۲-۲۸۲-ح-۲۸۲-

ذ

ذاکر، قرید ۷۹۰-۷۹۱-۸۷۲

ر

راجپوتانه ۱۶۵-ح-۸۳۳

راحن پور ۸۰۱

رادکان ۷۶۶

رامپور ۲۳۳-ح-۹۰۶

راولپنڈی ۳۷۰

راه بولان ۹۲۱

راس امید ۸۹۲

رای بریلی ۸۷۷

رسول نگر ۳۵

روپور ۸۳۱-۹۶۲

روجهان ۱۰۷-۱۰۷-ح-۳۳۳-

۳۳۳-ح-۳۳۶-۳۳۵-۶۹۷

رود لیلی ۳۵۳ ح

روس (روسیه) ۳۶۱-۳۶۱ ح ۵۳۹-

۶۰۵-۸۳۳-۸۳۳-۸۸۸-

۹۲۰-۹۳۲

روسیه قزاقی ۸۸۷

رو ۳۰۳ ح

روہری ۹۰-ح-۹۲-ح-۱۳۵-

۱۶۴-ح-۱۶۵-ح-۲۷۱-

لازمه نوای مطارک

سند سفلی ۹۱۰	۴۴۲-۴۴۳-۴۵۳-۴۵۴
سند علیا ۲۸۶ح-۲۹۴ح-۴۵۹	۴۵۹-۴۸۲
۸۱۵-۸۱۹-۸۹۹-۹۹۲	۱ (ستره) ۸۹۹-۹۳۸-۹۹۰
سده (۱)-(۴)-(۵)-(۶ح)-	ج ۸۳۰-۹۱۶
(۷)-(۸ح)-(۱۰)-(۱۱)-	ی نواب امین الملک ۴۱۱
(۱۴)-(۱۸)-(۱۹)-(۱۹ح)-	کهاات کورهره ۴۸۲
۱۸-۱۹-۲۱-۲۶-۴۵-۶۲	
۶۴-۹۰-۹۰ح-۹۲-۹۳	سند ۴۴۱-۴۴۵-۴۴۸-۸۵۴
۱۰۱-۱۰۳-۱۰۳-۱۰۵	۱ بور (سید بور) ۳۴۴-۳۴۴ح
۱۰۴-۱۰۸-۱۰۸ح-۱۰۹	هر ۱۰-۱۰۸ح-۱۰۹ح-۱۴۵ح-
۱۱۰ح-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷	۱۶۲ح-۲۳۹ح-۲۴۶ح-
۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۵ح	۲۸۸-۲۸۸ح-۲۸۹-۲۹۰
۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹	۲۹۰ح-۲۹۳-۲۹۵-۲۹۷
۱۳۱-۱۳۲-۱۳۲ح-۱۳۴	۲۹۸-۳۰۰ح-۳۰۱-۳۰۱ح-
۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱	۳۰۵ح-۳۰۷-۳۱۳ح-
۱۴۱ح-۱۴۴-۱۴۴-۱۴۶	۳۱۲-۳۱۷-۳۲۲-۳۴۱
۱۴۷-۱۴۸ح-۱۴۸-۱۵۱	۳۴۴-۳۴۴-۳۴۴
۱۵۲-۱۵۸-۱۵۸ح-۱۶۲	۳۴۹-۳۶۰-۳۶۱-۴۱۵
۱۶۲ح-۱۶۶-۱۷۱-۲۳۱	۴۱۵ح-۴۱۷-۴۱۹-۴۲۳
۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۷	۴۲۴ح-۴۸۹-۸۷۹
۲۴۴-۲۴۴ح-۲۴۴-۲۶۷	۸۸۰-۹۴۸-۹۹۹
۲۷۱-۲۷۳ح-۲۷۴-۲۷۵	
۲۷۷-۲۸۸-۲۸۳-۲۸۹	لهر کهند ۲۹۵ح-۸۷۹
۳۰۱ح-۳۰۶-۳۰۶ح-۳۰۷ح-	توقند ۸۴۴ح-۸۴۴-۸۴۵
۳۱۱-۳۱۲-۳۱۴-۳۱۹	ت لوسیا ۹۳۸
۳۲۰-۳۲۴-۳۲۴-۳۲۴	

-۷۷۴ -۷۷۳ -۷۹۷ -۷۶۴
 -۷۸۲ -۷۸۱ -۷۸۰ -۷۷۶
 -۷۸۶ -۷۸۵ -۷۸۴ -۷۸۳
 -۷۹۵ -۷۸۹ -۷۸۸ -۷۸۷
 -۸۰۱ -۸۰۰ -۷۹۸ -۷۹۷
 -۸۱۶ -۸۱۵ -۸۱۴ -۸۰۷
 -۸۳۷ -۸۳۲ -۸۲۹ -۸۱۸
 -۸۵۱ -۸۵۰ -۸۴۹ -۸۳۸
 -۸۶۰ -۸۵۹ -۸۵۸ -۸۵۷
 -۸۷۴ -۸۷۳ -۸۶۹ -۸۶۶
 -۸۸۲ -۸۸۰ -۸۷۷ -۸۷۵
 -۸۹۱ -۸۹۰ -۸۸۸ -۸۸۳
 -۹۰۳ -۸۹۹ -۸۹۴ -۸۹۲
 -۹۴۳ -۹۴۲ -۹۱۰ -۹۰۹
 -۹۵۱ -۹۵۰ -۹۴۸ -۹۴۶
 -۹۵۵ -۹۵۴ -۹۵۳ -۹۵۲
 -۹۶۱ -۹۶۰ -۹۵۸ -۹۵۷
 -۹۶۶ -۹۶۵ -۹۶۴ -۹۶۲
 -۹۷۴ -۹۷۰ -۹۶۹ -۹۶۷
 -۹۸۲ -۹۸۱ -۹۸۰ -۹۷۵
 -۹۸۹ -۹۸۸ -۹۸۴ -۹۸۳
 -۹۹۳ -۹۹۲ -۹۹۰ -۹۸۹
 -۹۹۷ -۹۹۶ -۹۹۵ -۹۹۴
 ۹۹۹ -۹۹۷

-۳۴۹ -۳۴۴ -۳۴۳ -۳۴۷
 -۳۵۶ -۳۵۴ -۳۵۳ -۳۵۰
 -۳۶۰ -۳۵۹ -۳۵۸ -۳۵۷
 -۳۷۰ -۳۶۸ -۳۶۷ -۳۶۴
 -۳۸۲ -۳۷۹ -۳۷۸ -۳۷۶
 -۳۹۷ -۳۹۶ -۳۹۵ -۳۹۴
 -۴۰۰ -۴۱۹ -۴۱۸ -۴۱۷
 -۴۲۰ -۴۲۱ -۴۲۰ -۴۲۱
 -۴۳۴ -۴۳۳ -۴۳۲ -۴۳۱
 -۴۴۴ -۴۴۳ -۴۴۲ -۴۴۱
 -۴۵۴ -۴۵۳ -۴۵۲ -۴۵۱
 -۴۶۴ -۴۶۳ -۴۶۲ -۴۶۱
 -۴۷۴ -۴۷۳ -۴۷۲ -۴۷۱
 -۴۸۴ -۴۸۳ -۴۸۲ -۴۸۱
 -۴۹۴ -۴۹۳ -۴۹۲ -۴۹۱
 -۵۰۴ -۵۰۳ -۵۰۲ -۵۰۱
 -۵۱۴ -۵۱۳ -۵۱۲ -۵۱۱
 -۵۲۴ -۵۲۳ -۵۲۲ -۵۲۱
 -۵۳۴ -۵۳۳ -۵۳۲ -۵۳۱
 -۵۴۴ -۵۴۳ -۵۴۲ -۵۴۱
 -۵۵۴ -۵۵۳ -۵۵۲ -۵۵۱
 -۵۶۴ -۵۶۳ -۵۶۲ -۵۶۱
 -۵۷۴ -۵۷۳ -۵۷۲ -۵۷۱

[illegible]

علاقه (۲) (علامه) ۶۹۱ ح
 علی مسجد (خیبر) ۹۱۷
 عمر کوت ۷۶۳-۸۰۰
 عیدگاه شکارپور ۱۴۵-۱۴۵ ح-
 ۱۴۶

غ

غزله ۲۹ ح-۷۹۳-۹۱۴
 غزنی ۵۳ ح-۸۶ ح-۳۹۸ ح-
 ۳۹۹ ح-۴۰۲-۴۰۳-۴۱۱
 ۴۳۳-۴۳۹-۴۴۹ ح-۵۷۲
 ۷۵۲-۷۷۳-۷۷۵-۷۷۸
 ۷۹۴-۸۱۲-۸۴۸-۸۵۴
 ۸۵۵-۸۷۱-۸۷۷-۸۸۳
 ۸۸۵-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۸
 ۸۹۹-۹۰۱-۹۰۳-۹۰۴
 ۹۰۵-۹۰۶-۹۱۱-۹۱۲
 ۹۱۳-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۹
 ۹۴۰-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۸
 غزنین ۵۲۱-۵۲۲-۵۲۵-۵۲۷
 ۵۴۵-۵۴۸-۵۴۹
 ۵۵۴-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶
 ۵۶۷-۶۰۰-۶۰۵-۶۰۷
 ۶۰۷

شهداد پور ۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱
 ۶۷۲-۷۵۳-۷۵۷-۷۹۹
 ۸۰۰-۹۵۰-۹۹۲
 شهر سبز ۴۴۷-۴۴۷ ح-۴۴۸
 شیخوپور ۷۹۷
 شیراز ۴۸-۲۲۶-۷۵۱-۸۹۲
 ۹۹۵

شیرانی (محلہ) ۴۰۶ ح
 شیر سرخ (قندھار) ۷۵۲-۷۹۰

ص

صدر بازار (سکھر) ۴۱۹-۷۱۴

ط

طیس ۷۷۹
 طبو (تنبو) ۴۸۰-۴۸۰ ح

ع

عاشقان و عارفان کابل ۸۰۳
 عجم ۷۱۱
 عراق ۷۶۶
 عرب ۲۷۸-۴۳۶ ح
 عربستان ۴۴۴ ح
 عزیز پور ۹۷۸

قازه لواي مھارک

۱۰۷۳

فيض الله خان، موضع ۲۵۴-۲۵۵

۲۵۶

ق

قاهره ۹۹۰

قبة محمد شاهل عباسي ۱۳۵-۱۳۰

۱۶۰-۱۵۹-۱۵۹-ح-۱۳۰

قرار گاه نظامي غربي ۹۱۳

قرعه، غربي کاهل ۸۷۱

قره باغ ۸۱۲-۹۳۹

قریه آباد ۲۹۰

قصر سينه بيا رام ۲۳۵

قصور (کاشور، کاسور) ۴۷۱

قلات ۲۴۶-۲۴۳-۲۴۳-۲۴۳

۳۳۷-۳۳۱-۳۳۰-۳۳۷

۳۶۳-۳۶۶-ح-۳۶۳-ح-۳۶۳

۴۱۱-۴۱۲-۴۱۲-ح-۴۱۳

۴۱۴-ح-۴۱۵-۴۱۵-ح-۴۱۶

۴۳۳-۴۳۳-۴۳۳-۴۳۳

۶۳۶-ح-۶۳۶-۶۶۹-۷۷۲

۷۷۳-۷۷۶-۷۷۶-۷۷۶

۸۸۱-۸۸۲-۸۸۲-۸۸۳

۸۹۰-۸۹۲-۸۹۸-۹۱۰

۹۱۱-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰

۹۲۱-۹۲۲-ح-۹۲۲-۹۲۳

۹۳۰-۹۳۱

غلامه ۶۹۱

غور ۱۸۲ ح

غوڑه مرغه ۸۳۵

ف

فارس ۷۵۱-۷۵۲-۷۶۱-۷۶۶

۷۷۹-۹۳۰

فتح آباد (حوشان) ۷۶۶-۷۶۹

فراس ۷۹۲

فرانکهورب ۷۴۹

فراه ۹-۱۸۶-۱۸۶-ح-۱۸۷

۱۸۸-ح-۱۸۹-۷۹۰-۷۹۳

۷۹۵-۸۳۸-۸۵۴

فريک ۷۸۷-۵۰۷-۵۲۸-۵۶۶

۵۷۱-۵۸۰-۵۸۱-۶۹۲

۷۰۱-۸۸۵-۹۰۵-۹۰۶

فليجي ۳۸۲-۳۸۲-ح-۴۲۳

فلسلی ۶۷۰-۶۷۰ ح

فورز ولیم معني ۹۷۶

فیروز پور ۳۶۵-۳۶۷-ح-۳۶۷

۳۶۸-ح-۴۷۳-۵۶۳

۵۷۲-۵۷۷-ح-۶۱۰-۹۱۰

۹۱۶-۹۳۳-۹۳۸

فیروز کوه ۱۹۷ ح

فيض آباد، بلخشان ۷۷۸

قلعہ جیزل ۹۰ - ۹۰ ح ۹۰ - ۲۴۳	نلات بلوچ ۴۳۷ - ۷۷۲
۷۲۲ - ۶۱۳	قلعہ احمد آباد ۶۲۶ - ۶۲۵ - ۶۷۱
قلعہ سندھین ۲۱ ح	قلعہ ادی ۷۹۲ - ۷۹۱
قلعہ صورت ۶۷۶	قلعہ ارگ (ہرات) ۵۹ - ۲۰۵
قلعہ سیوی ۴۴۲ - ۴۴۲	قلعہ اسام کھر ۶۳۰
قلعہ شاہی (کابل) ۴۹۵	قلعہ اولاد ۷۶۵
قلعہ شکارپور ۲۲۱	قلعہ بالا حصار غزنین ۵۲۳ - ۵۲۱
قلعہ خالو خان ۳۳۷ - ۳۳۴ - ۳۳۷	قلعہ بالا حصار کابل ۴۹۱ - ۴۵۲
۳۴۰ - ۳۳۹	۴۹۵ - ۵۲۰ - ۵۲۳ - ۵۲۵
قلعہ عبدالصبغان خان ۴۵۸ - ۴۵۷	۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۲ - ۵۳۳
قلعہ عمر کوت ۶۷۲	۵۳۵ - ۵۳۷ - ۵۳۹ - ۵۴۱
قلعہ عزنی ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳	للعہ ہامیان ۲۰۲ - ۲۰۲ - ۴۵۰
۳۰۷ - ۳۰۱ - ۳۰۰ ح ۳۹۷	۵۰۴ - ۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۴۸
۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۴۹ - ۳۵۰	۵۵۲ - ۵۶۸ - ۵۶۹
۴۶۸	للعہ بکھر ۱۰۹ - ۳۰۸ - ۳۵۰
قلعہ غزنین ۵۲۰ - ۵۲۲ - ۵۲۳	۳۵۲ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸
۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۸ - ۵۳۵	۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۵ - ۳۷۶
۵۳۸ - ۵۵۲ - ۵۴۸ - ۵۴۷	۴۲۷ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۶۱۷
۵۶۹	۶۶۸ - ۶۶۰
للعہ نراء ۱۷۵ - ۱۷۵ ح ۱۷۶	قلعہ بھوج ۹۸۵
۱۷۷ - ۱۷۷ ح ۱۷۸ - ۱۷۹	قلعہ حیدر آباد ۶۵۳ - ۶۶۳ - ۶۶۴
۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳	۶۶۷
۱۸۵ - ۲۲۰ - ۲۲۱	قلعہ دیچی ۶۲۹
قلعہ قاضی ۷۴ - ۴۰۳ - ۴۰۳ ح	قلعہ روجھان ۶۳۶ - ۶۳۷
۴۰۸ - ۴۰۴ ح	قلعہ روطاس (رہتاس) ۴۷۰ - ۴۷۰ ح

قازہ نوای معارک

۱۰۷۵

۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۶
۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳
۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۷
۱۹۸-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴
۲۰۵-۲۰۸-۲۱۰-۲۱۲
۲۸۹-۲۹۰-۲۹۶-۲۹۷
۲۰۸
قندھار (۶)-(۷)-(۸)-(۹)-(۱۰)
(۱۲)-(۱۵)-(۱۷)-(۱۳)-۲۰
۲۰-۲۱-۲۶-۵۲-۵۲-ج
۵۳-۵۶-۶۱-۶۶-ج
۷۳-۷۴-۸۲-۸۷-۸۷-ج
۱۵۳-۱۶۸-۱۷۰-۱۷۲-ج
۱۷۳-۱۷۵-۱۷۷-ج
۱۷۷-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۳
۱۸۴-۱۸۵-۱۸۵-ج
۱۹۱-۱۹۳-۱۹۴-ج
۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-ج
۲۱۵-۲۱۶-۲۲۰-۲۲۱
۲۲۲-۲۲۳-۲۲۵-۲۲۶
۲۳۰-۲۳۲-۲۳۶-ج
۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-ج
۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-ج
۲۴۲-۲۴۳-۲۴۵-ج
۲۴۶-۲۴۸-۲۴۹-ج
۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-ج

قلعہ قلات ۳۳۵

قلعہ قندھار ۲۲۴-۲۲۶-۲۳۰-۲۹۰

قلعہ کرن ۱۱۲

قلعہ کھان ۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷
۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲

۶۹۰-۶۸۸-ج

قلعہ گری ۷۱-۷۱-ج-۳۹۰
۳۹۱-۶۰۱

قلعہ لاش ۱۸۸-۱۸۸-ج-۲۱۳
۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-ج-۲۳۷

قلعہ لاہور ۳۲-۳۳

قلعہ مبارک پور ۶۳۴

قلعہ معروف ۸۷-۸۷-ج

قلعہ میر داؤد ۱۸۳

قلعہ میر مسجدی خان ۳۵۴-ج

قلعہ میری قلات ۱۲۴

قلعہ لادر آباد ۷۷۰

قلعہ قادری ۳۲۴-ج

قلعہ نشاپور ۷۷۳

قلعہ لوہ بادغیس ۱۹۷-ج

قلعہ لوہ بہکر ۳۷۷-ج

قلعہ لوہ ہرات ۱۹۹-ج

قلعہ ہرات ۵۶-۵۷-۵۸-۶۳-۶۴

۶۷-۷۰-۷۱-۷۵-۷۵-ج-۱۷۹

تازه نوای معارک

۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲	۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲
۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱	۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰
۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷	۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸
۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴	۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶
قندھار کله ۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷	۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲
۲۲۰	۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰
قندھار نو ۲۳۰	۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸
قندھار ۸۰۵	۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶
ک	۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲
کابل (۶)-(۱۱)-(۱۲)-(۱۳)	۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰
(۱۵)-(۱۶)-(۱۷)-(۱۸)-(۱۹)-(۲۰)	۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸
۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷	۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶
۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴	۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴
۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷	۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲
۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷	۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰
۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴	۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸
۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱	۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶
۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸	۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴
۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶	۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲
۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳	۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰
۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰	۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶
۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷	۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴
۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴	۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰
۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱	۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸
۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸	۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶
۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶	۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴
۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳	۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲
۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰	۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰
۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷	۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸
۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴	۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶
۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱	۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴
۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸	۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲
۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴	۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰

-۵۹۹ -۶۰۰ -۶۰۵ -۶۰۷
 -۷۵۲ -۷۵۳ -۷۵۶ -۷۶۱
 -۷۷۱ -۷۷۲ -۷۷۳ -۷۷۵
 -۷۸۰ -۷۸۱ -۷۸۸ -۷۹۰
 -۷۹۳ -۷۹۴ -۷۹۵ -۷۹۷
 -۸۰۱ -۸۰۲ -۸۰۳ -۸۰۴
 -۸۰۵ -۸۰۶ -۸۰۷ -۸۰۸
 -۸۱۲ -۸۱۳ -۸۱۶ -۸۱۷
 -۸۲۹ -۸۳۰ -۸۳۱ -۸۳۲
 -۸۳۳ -۸۳۴ -۸۳۵ -۸۳۶
 -۸۳۷ -۸۳۸ -۸۳۹ -۸۴۰
 -۸۴۱ -۸۴۲ -۸۴۳ -۸۴۴
 -۸۴۵ -۸۴۶ -۸۴۷ -۸۴۸
 -۸۴۹ -۸۵۰ -۸۵۱ -۸۵۲
 -۸۵۳ -۸۵۴ -۸۵۵ -۸۵۶
 -۸۵۷ -۸۵۸ -۸۵۹ -۸۶۰
 -۸۶۱ -۸۶۲ -۸۶۳ -۸۶۴
 -۸۶۵ -۸۶۶ -۸۶۷ -۸۶۸
 -۸۶۹ -۸۷۰ -۸۷۱ -۸۷۲
 -۸۷۳ -۸۷۴ -۸۷۵ -۸۷۶
 -۸۷۷ -۸۷۸ -۸۷۹ -۸۸۰
 -۸۸۱ -۸۸۲ -۸۸۳ -۸۸۴
 -۸۸۵ -۸۸۶ -۸۸۷ -۸۸۸
 -۸۸۹ -۸۹۰ -۸۹۱ -۸۹۲
 -۸۹۳ -۸۹۴ -۸۹۵ -۸۹۶
 -۸۹۷ -۸۹۸ -۸۹۹ -۹۰۰
 -۹۰۱ -۹۰۲ -۹۰۳ -۹۰۴
 -۹۰۵ -۹۰۶ -۹۰۷ -۹۰۸
 -۹۰۹ -۹۱۰ -۹۱۱ -۹۱۲
 -۹۱۳ -۹۱۴ -۹۱۵ -۹۱۶
 -۹۱۷ -۹۱۸ -۹۱۹ -۹۲۰
 -۹۲۱ -۹۲۲ -۹۲۳ -۹۲۴
 -۹۲۵ -۹۲۶ -۹۲۷ -۹۲۸
 -۹۲۹ -۹۳۰ -۹۳۱ -۹۳۲
 -۹۳۳ -۹۳۴ -۹۳۵ -۹۳۶
 -۹۳۷ -۹۳۸ -۹۳۹ -۹۴۰
 -۹۴۱ -۹۴۲ -۹۴۳ -۹۴۴
 -۹۴۵ -۹۴۶ -۹۴۷ -۹۴۸
 -۹۴۹ -۹۵۰ -۹۵۱ -۹۵۲
 -۹۵۳ -۹۵۴ -۹۵۵ -۹۵۶
 -۹۵۷ -۹۵۸ -۹۵۹ -۹۶۰
 -۹۶۱ -۹۶۲ -۹۶۳ -۹۶۴
 -۹۶۵ -۹۶۶ -۹۶۷ -۹۶۸
 -۹۶۹ -۹۷۰ -۹۷۱ -۹۷۲
 -۹۷۳ -۹۷۴ -۹۷۵ -۹۷۶
 -۹۷۷ -۹۷۸ -۹۷۹ -۹۸۰
 -۹۸۱ -۹۸۲ -۹۸۳ -۹۸۴
 -۹۸۵ -۹۸۶ -۹۸۷ -۹۸۸
 -۹۸۹ -۹۹۰ -۹۹۱ -۹۹۲
 -۹۹۳ -۹۹۴ -۹۹۵ -۹۹۶
 -۹۹۷ -۹۹۸ -۹۹۹ -۱۰۰۰

-۱۰۰۱ -۱۰۰۲ -۱۰۰۳ -۱۰۰۴
 -۱۰۰۵ -۱۰۰۶ -۱۰۰۷ -۱۰۰۸
 -۱۰۰۹ -۱۰۱۰ -۱۰۱۱ -۱۰۱۲
 -۱۰۱۳ -۱۰۱۴ -۱۰۱۵ -۱۰۱۶
 -۱۰۱۷ -۱۰۱۸ -۱۰۱۹ -۱۰۲۰
 -۱۰۲۱ -۱۰۲۲ -۱۰۲۳ -۱۰۲۴
 -۱۰۲۵ -۱۰۲۶ -۱۰۲۷ -۱۰۲۸
 -۱۰۲۹ -۱۰۳۰ -۱۰۳۱ -۱۰۳۲
 -۱۰۳۳ -۱۰۳۴ -۱۰۳۵ -۱۰۳۶
 -۱۰۳۷ -۱۰۳۸ -۱۰۳۹ -۱۰۴۰
 -۱۰۴۱ -۱۰۴۲ -۱۰۴۳ -۱۰۴۴
 -۱۰۴۵ -۱۰۴۶ -۱۰۴۷ -۱۰۴۸
 -۱۰۴۹ -۱۰۵۰ -۱۰۵۱ -۱۰۵۲
 -۱۰۵۳ -۱۰۵۴ -۱۰۵۵ -۱۰۵۶
 -۱۰۵۷ -۱۰۵۸ -۱۰۵۹ -۱۰۶۰
 -۱۰۶۱ -۱۰۶۲ -۱۰۶۳ -۱۰۶۴
 -۱۰۶۵ -۱۰۶۶ -۱۰۶۷ -۱۰۶۸
 -۱۰۶۹ -۱۰۷۰ -۱۰۷۱ -۱۰۷۲
 -۱۰۷۳ -۱۰۷۴ -۱۰۷۵ -۱۰۷۶
 -۱۰۷۷ -۱۰۷۸ -۱۰۷۹ -۱۰۸۰
 -۱۰۸۱ -۱۰۸۲ -۱۰۸۳ -۱۰۸۴
 -۱۰۸۵ -۱۰۸۶ -۱۰۸۷ -۱۰۸۸
 -۱۰۸۹ -۱۰۹۰ -۱۰۹۱ -۱۰۹۲
 -۱۰۹۳ -۱۰۹۴ -۱۰۹۵ -۱۰۹۶
 -۱۰۹۷ -۱۰۹۸ -۱۰۹۹ -۱۱۰۰
 -۱۱۰۱ -۱۱۰۲ -۱۱۰۳ -۱۱۰۴
 -۱۱۰۵ -۱۱۰۶ -۱۱۰۷ -۱۱۰۸
 -۱۱۰۹ -۱۱۱۰ -۱۱۱۱ -۱۱۱۲
 -۱۱۱۳ -۱۱۱۴ -۱۱۱۵ -۱۱۱۶
 -۱۱۱۷ -۱۱۱۸ -۱۱۱۹ -۱۱۲۰
 -۱۱۲۱ -۱۱۲۲ -۱۱۲۳ -۱۱۲۴
 -۱۱۲۵ -۱۱۲۶ -۱۱۲۷ -۱۱۲۸
 -۱۱۲۹ -۱۱۳۰ -۱۱۳۱ -۱۱۳۲
 -۱۱۳۳ -۱۱۳۴ -۱۱۳۵ -۱۱۳۶
 -۱۱۳۷ -۱۱۳۸ -۱۱۳۹ -۱۱۴۰
 -۱۱۴۱ -۱۱۴۲ -۱۱۴۳ -۱۱۴۴
 -۱۱۴۵ -۱۱۴۶ -۱۱۴۷ -۱۱۴۸
 -۱۱۴۹ -۱۱۵۰ -۱۱۵۱ -۱۱۵۲
 -۱۱۵۳ -۱۱۵۴ -۱۱۵۵ -۱۱۵۶
 -۱۱۵۷ -۱۱۵۸ -۱۱۵۹ -۱۱۶۰
 -۱۱۶۱ -۱۱۶۲ -۱۱۶۳ -۱۱۶۴
 -۱۱۶۵ -۱۱۶۶ -۱۱۶۷ -۱۱۶۸
 -۱۱۶۹ -۱۱۷۰ -۱۱۷۱ -۱۱۷۲
 -۱۱۷۳ -۱۱۷۴ -۱۱۷۵ -۱۱۷۶
 -۱۱۷۷ -۱۱۷۸ -۱۱۷۹ -۱۱۸۰
 -۱۱۸۱ -۱۱۸۲ -۱۱۸۳ -۱۱۸۴
 -۱۱۸۵ -۱۱۸۶ -۱۱۸۷ -۱۱۸۸
 -۱۱۸۹ -۱۱۹۰ -۱۱۹۱ -۱۱۹۲
 -۱۱۹۳ -۱۱۹۴ -۱۱۹۵ -۱۱۹۶
 -۱۱۹۷ -۱۱۹۸ -۱۱۹۹ -۱۲۰۰

کوه شمله ۳۳۱-۹۵۹	کنگستون ۸۹۸
کوه کوژک ۶۸۹-ج-۸۶۸	کنگس لین ۸۹۸
کوه گندمک ۵۴۰	کوبریج ۹۳۸
کوهستان چانده ۶۸۸ ج	کوبکان ۷۵۰
کوهستان خیبر ۹۹-۱۰۱	کوهلي ۶۵۴-۶۹۱
کوهستان مري ۶۹۲	کوت پیچی ۲۷۰
کوهستان هند علیا ۹۰۲	کوت جعفر خان ۷۹۷
کهان ۶۹۲	کوت دیچی ۶۲۴-۶۲۹
کھستان غرب هرات ۸۵۴	کوتل (کوژک) ۴۸۴-ج-۴۸۴
کهند پري ۹۱۰	۴۸۵-۴۸۵-ج-۵۶۰-۹۲۱
کھولي (کوهلي) ۶۷۲-ج-۶۷۲	کوتل کهندک ۴۴۱ ج
کهوره باري ۹۷۳	کوتله ۴۴۷-ج-۴۴۷-۴۴۹-۶۱۳
کوبته (شال کوت) ۴۲۲-ج-	کوتلیر ۸۸۳
۴۳۲-ج-۳۶۶-ج-۴۸۳-ج-	کورار ۶۹۱-ج-۶۹۱
۳۸۴-ج-۴۱۶-ج-	کوژک ۸۳۴-ج-۹۱۰
۴۳۵-ج-۴۳۶-ج-۴۴۲-ج-	کوه آدم شاه (سکهر) ۳۰۱-۳۰۲-ج-
۶۸۹-ج-۷۵۴-ج-۸۴۷-ج-	۷۸۹
۸۶۸-ج-۸۷۷-ج-۸۹۴-ج-۹۱۰-	کوه الوند ۳۰۳-۳۲۴-ج-۴۵۹-
۹۱۸-ج-۹۲۲-ج-۹۳۸-	۵۴۶
کویل ۳۹۶ ج	کوه بابا ۲۰۲ ج
کپ ۹۰۲	کوه توبه ۷۸۷
کتور ۸۹۸	کوه جگدلي ۵۹۸ ج
کتبه ۶۲۰	کوه سليمان ۲۱ ج
کتی ۶۲۱ ج	کوه متور ۳۴۲ ج

تازه نواي معارك

۱۰۸۱

۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹

۷۲۷-۷۲۸

لندن ۳۲۲-۳۲۵

م

مالوای هند (مالوه) ۸۲۳-۹۱۷

مالوور ۷۷۱

مالون ۹۳۳

ماری ۶۳۵-۶۳۸-۶۳۹

مازندران ۵۹۰-۷۵۲-۷۶۹

ماماخیل ۹۳۳

مانسهره (ضلع هزاره) ۸۷۷

ماوراءالنهر ۷۸۲-۸۳۱-۸۵۷

ماورای اتک ۷۷۱

ماه رو ۳۹۹-۵۰۰

ماهی کنته ۸۹۹

مبارک پور ۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵

محال روپاه ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴

محال کوسرجی ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴

۱۲۲

محمد آباد ۷۸۱-۷۸۳

مدراس ۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸

۸۹۲-۸۹۶-۹۰۱-۹۹۳

مدینه ۸۸۰

مراد آباد ۷۸۳

لژگی ۷۵۲

لس بیلہ ۳۱۴

لنگ (کوئل کھنڈک) ۳۳۱-۳۳۲

۳۳۲

لک لک خانہ ۱۹۹-۱۹۹-۲۰۲

لکھنو ۸۹۹-۹۳۳-۹۳۹

لندن ۷۷۷-۷۷۷-۸۵۳

۸۸۳-۸۸۵-۹۰۰

۹۰۵-۹۰۹-۹۱۱-۹۱۶

۹۳۲-۹۳۶

لودیانہ (لودھیانہ) ۳۰-۳۱-۳۵

۳۵-۳۵-۸۸-۸۹-۱۳۱-۱۶۵

۱۶۵-۱۶۶-۲۷۳-۲۷۴

۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹

۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵

۳۶۲-۳۶۵-۳۶۸-۳۶۸

۳۷۳-۳۷۴-۵۷۳-۶۵۱

۸۳۰-۸۳۷-۸۳۸-۹۱۰

۹۱۷-۹۳۶-۹۳۷

لورلانی ۳۳۲

لوہری ۱۳۵-۱۳۵-۲۸۹

۲۹۵-۲۹۸-۳۰۷

۳۷۰-۳۷۱-۳۷۳

۳۸۰-۳۸۰-۳۸۲

مشهد خورد ریزہ ۲۰۲	مردان ۲۴۸ ح
مصر ۸۹۳-۹۰۳	موند ۸۶۰
مضلا (مضلائی) ۱۹۲-۱۹۲ ح	مرو ۷۵۰-۷۷۳
معروف ۸۳۸	مزار جامی (هرات) ۶۱۰
مغان ۷۵۲	مزار حضرت حی (احمد شاہی) ۸۷۲
مقابر تالپوران (حیدرآباد) ۸۱۹	مزار شریف ۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵
مقبرہ امیر عبدالرحمن ۲۲۶ ح	۸۶۷
مقر لشکری حیدرآباد ۸۹۹	مزار شیر - رخ ۷۷۰
مکہ ۸۸۰-۹۹۰	مزار عاشقان و عارفان (جوب کابل)
ملادر ۹۷۸	۸۷۱-۹۰۶
ملبرج ۹۵۰	مزار علی لالا ۸۵۵
ملتان ۳۶-۳۰۱ ح-۶۵۱-۶۹۲	مزار مبارک ۸۷۹
۷۱۳-۷۵۷-۷۶۹-۷۷۱	مستنگ (مستونگ) ۳۱۳ ح-۳۳۶
۷۷۳-۷۷۵-۷۷۸-۸۳۰	۳۳۶ ح-۳۳۷ ح-۷۷۳-۸۸۲
۸۵۹-۸۷۳-۸۸۲	۹۱۹
ممنی ۶۱۷ ح	مسجد جامع بررگ ہل خشتی کابل
(رک - بمنی)	۸۰۲
مملکت عربیہ سعودیہ ۲۴۴ ح	مسجد سید (متصل ہل کاغان)
منار لندن ۹۳۴	۸۷۸
منزل بادام ۸۳ ح	مسقط ۷۶۱
منصور غنڈی ۸۵۰	مشهد (۷-۵۲-۶۲-۱۹۳ ح-)
منگچر ۸۸۱	۳۳۳ ح-۷۵۰-۷۵۱-۷۶۵
مودکی (ہند) ۹۰۱-۹۱۶-۹۳۸	۷۶۶-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳
موریتوس ۹۳۲	۷۷۹-۷۹۷-۸۲۷-۸۵۰
موصل ۷۶۵	۸۵۳-۹۳۱

فانکنگ ۸۹۲	موغله ۴۰۶
ناوه' بارکزنی ۵۹۰	موهنجو دپرو ۶۶۲۴
ناج بند ۴۲۶ ح	مهرج پور ۹۴۹
ناجوه ۴۲۶-۴۲۷-۴۳۳	مهد ندوس ۷۵۱
نشاپور ۴۷۲-۴۷۳	میانی ۷۱۵ ح
نجد ۲۴۴ ح	مدان دونه (دنه) ۹۵۰
نجد ۸۶۷	میدان لاهڑی ۴۱۷ ح
نصرپور ۶۷۲-۷۸۳	میدان میر مسجد (۹ قلعه میر
نصیر آباد (متصل جیکب آباد)	مسجدی حان) ۴۵۴-۴۵۴ ح
۴۱۰۷-۴۱۱۸ ح	میرپور ۶۷۰-۷۲۶ ح-۹۵۰-۹۷۴
نملہ ۲۲-۲۲۲ ح-۸۱۳-۸۱۴	میر داؤد ۱۹۳-۲۱۱
۸۲۹	میسور ۸۹۶-۹۰۱
نہال ۶۹۱ ح	میسورہ ۵۷۲
نوت خانہ امام مہدی ۴۵۳	میمہ ۲۰۱-۲۰۲-۲۱۰-۲۰۹ ح-
نوسکھر ۴۱۹ ح	۷۷۸-۷۷۴
نوشکی ۸۹۲	ن
نوشهر، موضع ۲۴۹-۲۴۹ ح-	نادر آباد ۴۲۴ ح
۷۸۶-۷۸۵-۷۸۱ ح-۳۱۶	نارہ ۷۳۳
نوشهرہ ابرو ۸۱۶	نالہ تانوری ۶۹۱
نوشهرہ فیروز ۷۳۲-۷۳۲ ح	نالہ راپس واہ ۳۷۳-۳۷۳ ح
نونار ۶۲۳-۷۲۹	نالہ' مند ۱۰۹-۱۲۱-۱۲۲
نونہر ۷۱۵ ح	۲۴۴-۲۴۶
نہر چوتا یگاری ۳۷۳ ح	نالہ' لالہ واہ (لالہ واہ) ۳۰۱-۳۰۱
نہر گار ۳۱۶ ح	۳۰۵-۳۰۵ ح-۳۰۹
نیال ۹۳۴	

-۷۹۴ -۷۹۳ -۷۹۲ -۷۸۱
 -۸۲۳ -۸۲۱ -۸۲۰ -۷۹۸
 -۸۶۰ -۸۵۷ -۸۴۴ -۸۳۷
 -۸۹۲ -۸۹۱ -۸۸۸ -۸۸۷
 -۸۹۸ -۸۹۷ -۸۹۴ -۸۹۳
 -۹۰۶ -۹۰۳ -۹۰۱ -۸۹۹
 -۹۳۳ -۹۳۲ -۹۱۷ -۹۱۴
 -۹۴۸ -۹۴۶ -۹۴۲ -۹۳۹
 -۹۵۲ -۹۵۱ -۹۵۰ -۹۴۹
 -۹۶۶ -۹۶۵ -۹۵۹ -۹۵۷
 -۹۷۳ -۹۷۲ -۹۷۱ -۹۶۹
 -۹۹۰ -۹۷۶ -۹۷۵ -۹۷۴
 ۹۹۳ -۹۹۱
 هند برطانوی -۸۳۶ -۸۳۱ -۸۳۰
 ۸۳۷
 هند جنوبی ۸۶۴
 هند شمالی ۸۶۴
 هند علیا ۸۹۶
 هند غربی ۸۱۶
 هندوستان ۱۱۷ -۱۵۲ -۱۸۲-ح
 -۳۹۵ -۳۷۲ -۳۲۸ -۳۴۴
 -۴۴۶ -۴۱۲ -۴۱۱ -۴۰۵
 -۴۷۷ -۴۷۶ -۴۶۴ -۴۵۶

-۷۷۷ -۷۷۴ -۷۷۳ -۷۷۲
 -۷۹۳ -۷۹۰ -۷۷۹ -۷۷۸
 -۸۵۱ -۸۵۰ -۸۲۷ -۸۱۱
 -۸۵۴ -۸۵۳ -۸۵۲ -ح۸۵۱
 -۸۹۱ -۸۷۱ -۸۶۸ -۸۵۸
 ۹۹۴ -۹۴۱
 هرنائی ۳۴۲ -۳۴۲ ح
 هرد (دیره غازیکان) ۳۲۳ ح
 هری ۷۶۱
 هریرود ۲۰۳ ح -۲۱۱ ح
 هژند ۷۹۸ -۷۷۹ -ح۳۴۲
 هزاره، ضلع ۸۶ -ح۸۶ -۸۷۷
 ۸۷۸
 هشت نگر (اشنکر) ۲۴۸ ح
 هلمند ۷۹۲ -۷۹۱ -۷۹۰ -ح۷۷۱
 همدان ۷۵۱
 هند ۲۲۶ -ح۲۴۴ -ح۲۰۴
 -ح۳۵۵ -ح۳۶۰ -ح۳۶۱
 -ح۳۱۲ -ح۳۶۸ -ح۵۵۲
 -ح۵۶۲ -ح۵۷۲ -ح۶۵۰
 -۷۴۹ -۷۵۰ -۷۵۲ -۷۵۳
 -۷۷۵ -۷۶۱ -۷۶۰ -۷۵۷
 -۷۸۰ -۷۷۷ -ح۷۷۶ -۷۷۶

تازه لوای معارک

۸۷۷-۷۵۸-۷۳۱-۷۲۰	۵۰۰-۳۸۲-۳۸۰-۳۷۸
۹۷۰-۹۵۲-۹۳۴-۸۹۳	۵۲۱-۵۱۲-۵۱۰-۵۰۳
۹۸۶-۹۸۵-۹۸۴	۵۳۸-۵۳۲-۵۲۸-۵۲۳
هندوکش ۳۳۹-۳۵۲-۷۷۱	۵۶۲-۵۵۱-۵۵۰-۵۴۹
۸۹۹-۸۰۵-۸۰۳	۵۷۱-۵۶۹-۵۶۵-۵۶۴
ی	۵۷۱-۵۹۰-۵۸۱-۵۷۱
	۶۰۱-۶۰۰-۵۹۹-۵۹۳
یزد ۲۳۶ ح	۷۱۹-۷۰۹-۷۰۳-۶۶۹
یونان ۹۵	۷۲۹-۷۲۳-۷۲۱-۷۲۰

۳- فاسهای کتب

ح ۸۵۲ - ح ۸۵۳ - ح ۸۵۴

ح ۸۶۹

اکر نامه ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰

ح ۸۸۵

الجامع الصغير ۶۶۴ ح

المنجد ۶۲ ح - ۱۸۳ ح - ۲۲۶ ح

ح ۴۰۵

اندين بيوگرافي ۹۰۰ - ۹۰۱

۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۳۹

۹۴۰ - ۹۵۱

(نيز رک بيوگرافي هندي)

اسباب الانجاب ۸۵۸ ح

انسايکلو پيڊيای اسلامي ۴۵۳ ح

۴۶۶ ح - ۴۶۸

انشای عطارد ۴۸۶ ح - ۴۸۷ ح

انوار سهيلي ۴۹

انيس السالکين ۸۲۱

اورپتل کالج ميگزین ۸۳۴ ح

ب

باغ و بهار ۴۹

بدائع وقائع ۴۵۷ ح - ۴۵۸ ح - ۴۹۸

الف

آريانا، محله ۸۳۷ ح

احسن التقاسيم ۳۲۳ ح

احمد شاه بابا ۴۴۰ ح - ۴۴۲ ح

۴۴۳ ح - ۴۴۶ ح - ۴۴۹

اراضي دلتای اندس (از هيگ)

۴۵۹ ح - ۴۶۸

اساد خانوادہ قاضي (انگليسي)

۸۳۷ ح - ۸۳۹ ح - ۸۴۱ ح - ۸۴۲ ح

اسناد و وثائق سياسي

(تأليف حبيبي)

۸۴۴ ح - ۸۴۵ ح

افغانستان بعد از اسلام (حبيبي)

۳۶۱ ح - ۴۶۶ ح - ۴۶۸

۴۶۹ ح - ۴۷۲ ح - ۴۹۳ ح

۹۰۶ ح

افغانستان در عصر تيموريان هند،

خطي (حبيبي) ۸۵۸ ح

افغانستان در قرن نوزدهم

۴۳ ح - ۴۵۳ ح - ۴۵۴ ح - ۴۶۰ ح

۴۶۸ ح - ۵۷۱ ح - ۶۹۳ ح - ۸۰۳

تاریخ افغانستان (سید لدا حسین

جمعدار قمرک سواران) ح-۳۶۷-

ح-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-ح-۳۸۱-

ح-۳۰۳-ح-۳۰۵-ح-۳۰۶-

ح-۳۰۷-ح-۳۱۰-ح-۳۱۲-

ح-۳۵۸-ح-۳۵۹-ح-۳۶۰-

ح-۳۶۲-ح-۳۶۳-ح-۳۶۸-

ح-۳۷۱-۸۵۲-۹۰۸-

تاریخ افغانستان، ربع ثانی

(ذوالفقار الدین سحرپوری)

ح-۳۶۷-ح-۳۵۲-ح-۳۵۶-

ح-۳۵۷-

تاریخ افغانستان، نصف آخر (سید

اشرف علی) ح-۳۶۷-۶۷۵-

تاریخ الاولیا ح-۸۶۰-

تاریخ امام الدین حسینی (نسخه)

خطی) ح-۸۲۴-

تاریخ بروہی احمد زئی (تاریخ

براہوی، از اخوند محمد صدیقی)

۸۵۱-۹۱۹-ح-۹۲۳-

تاریخ بلوچستان ح-۹۵-ح-۱۰۸-

ح-۳۸۰-ح-۳۸۲-ح-۳۱۴-

ح-۳۱۵-ح-۳۱۷-ح-۳۱۸-

ح-۳۲۳-ح-۳۲۴-ح-۳۲۹-

برکات الاولیا ح-۸۶۰-

برهان (قاطع) ح-۲-ح-۴۴-ح-۳۱۴-

بیان واقع ح-۷۵۷-ح-۷۵۸-ح-۷۵۹-

ح-۷۶۰-ح-۷۶۸-

یوگرانی ہندی ح-۱۲-ح-۳۵۰-

۷۵۰-۸۲۱-۸۷۳-۸۸۹-

۸۹۲-۸۹۳-۸۹۵-۸۹۷-

۸۹۸-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-

۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۱۱-ح-

۹۱۶-۹۱۷-۹۳۲-۹۳۴-

۹۳۸-۹۴۱-ح-۹۴۹-۹۹۲-

پ

پادشاہ نامہ ح-۷۷۰-

پند نامہ دنیا و دین ح-۸۴۴-

ح-۸۴۵-ح-۸۴۷-ح-۸۸۷-

ت

تاریخ احمدی ح-۷۷۰-ح-۷۷۲-

ح-۷۷۷-

تاریخ احمد شاہی ح-۷۹۵-

تاریخ احمد شاہ درانی ح-۸۵۳-

تاریخ اخوند محمد صدیقی ح-۸۸۲-

تاریخ افغان (فرید) ح-۸۰۳-

۷۶۸-۷۸۲-ج-۷۹۹	۳۴۱-۳۴۵-ج-۳۴۷
تاریخ سند و افغانستان [تازه نوای	۳۴۰-ج-۳۴۲-ج-۳۵۸
معارک] ۳-۱۷	۷۶۸-۷۶۳-ج-۷۷۹-ج-۷۷۹
(ر ک- تازه نوای معارک)	۷۹۷-ج-۷۹۸-ج-۸۵۱
تاریخ سیاسی افغانستان ۸۰۴-ج-	۸۸۲-ج-۹۱۱-ج-۹۲۰
۸۵۴	۹۲۲-ج-۹۲۳-ج-۹۲۴-ج-۹۲۴
تاریخ لدا حسین	۹۳۱
ر ک- تاریخ افغانستان (مید	تاریخ پشاور (کوهاں داس)
لدا حسین)	۸۳۵-ج-۸۳۶-ج-۸۴۰
تاریخ فرشته ۱۷۰-ج-۳۰۴-ج-	تاریخ حسینی ۷۹۰-ج-۷۹۱-ج-
۸۵۹	۷۹۵-ج-۷۹۵-ج-۷۹۶-ج-۷۹۷
تاریخ فیروز شاهی ۸۵۹-ج-۸۷۷-ج-	تاریخ سلطانی ۷۹۱-ج-۷۹۴-ج-
تاریخ قلات ۸۹۰	۸۴۶-ج-۸۵۲
تاریخ قندهار؟ [تازه نوای معارک]	تاریخ هند (انگلیسی) ۷۵۵-ج-
(۱۷)- ۸۴۸-۸۴۹-ج-	۷۵۶-ج-۷۸۱-ج-۷۸۳-ج-
(ر ک- تازه نوای معارک)	۷۸۵-ج-۷۸۷
تاریخ کلهوره انگلیسی (میتن)	تاریخ سنده (توبین مل) ۷۵۹-ج-
۷۵۹-ج-۷۶۸-ج-۷۸۲-ج-	۷۶۸-ج-۷۸۰
تاریخ کلهوره و استقرار حکومت	۳۶۸-ج-۷۵۹-ج-۷۶۸-ج-۷۸۱-ج-
تالهران ۷۸۷-ج-۷۹۸-ج-	۷۸۴-ج-۷۸۵-ج-۷۸۷-ج-
۷۹۹-ج-۸۰۰	۷۹۸-ج-۸۰۱-ج-۸۱۵-ج-
تاریخ معصومی ۷۶۸-ج-۳۴۲-ج-	۸۸۲-ج-۸۹۰
۷۶۴-ج-۸۵۹-ج-	تاریخ سنده (قلیچ بیگ) ۷۱۶-ج-
	۷۲۶-ج-۷۵۴-ج-۷۶۰-ج-

تذکره مصائب در افغانستان
(انگلیسی: لیڈی سیل-مارسی :
شبهون افغان) ۹۰۲
تسلية العقول في تحطئة الفضول

۸۴۰

تصدیق نامہ ۸۴۴ ح

تفیظ ۵۵۷ ح

تکملة مقالات الشعراء ۸۱۸ ح

۸۱۸ ح- ۸۲۱ ح- ۸۲۲ ح-

۸۲۳ ح- ۸۵۸ ح- ۸۷۶ ح

تلخیص دائره المعارف اسلامی

۸۸۱ ح

تواریخ عجیبه ۸۷۴ ح

تیسیر الوصول ۷۷ ح- ۱۵۰ ح

تسمو رهاہ درانی ۲۱۵ ح- ۲۹۵ ح-

۸۱۱ ح- ۸۴۷ ح

تیموریان ہند ۸۵۸ ح

ج

جامع الصغير ۳۰۰ ح- ۶۱۶ ح

حریدہ (دپلوماتسٹ Diplomatist)

۷۴۹

جنگ افغان (انگلیسی، میجر جنرل

ایب) ۹۱۳ ح

تاریخ ملائکہ در سندھ

(History of Alienation
in Sind)

(۳)- ۳- ۴- ۸۱۶- ۸۱۷- ۸۱۷ ح-

۸۴۹- ۸۴۹ ح- ۸۵۰ ح- ۸۵۸ ح-

۹۹۷ ح

تاریخ ہرات (سینی) ۱۹۹ ح

تازہ نوای معارک (کتاب حاضر)

(۱)- (۲)- (۱۷)- (۱۸)- ۷۳۵ ح-

۸۲۶ ح- ۸۲۸ ح- ۸۳۶ ح- ۸۳۷ ح-

۸۴۸ ح- ۸۴۹ ح- ۸۵۱ ح- ۸۶۲ ح-

۸۶۲ ح- ۸۶۳ ح- ۸۶۵ ح- ۸۶۶ ح-

۸۶۶ ح- ۸۶۸ ح- ۸۷۲ ح- ۹۲۲ ح-

۹۳۵ ح- ۹۹۴ ح- ۹۹۵ ح

تتمة البیان ۷۶۹ ح

تحفة الحبيب (فیض محمد ہزارہ)

۸۵۳ ح

تحفة الکرام ۷۵۹ ح- ۷۶۸ ح- ۷۸۱ ح-

۷۸۲ ح- ۷۸۴ ح- ۷۸۴ ح-

۷۸۵ ح- ۷۸۶ ح- ۸۵۹ ح

تذکرۃ الفقراء ۸۶۰ ح

تذکرہ شاہ ولی اللہ ۷۸۹ ح

تذکرہ علماء ہند ۸۵۸ ح

تذکرہ مخادیم کھرا ۷۸۲ ح

تذکرہ مشائخ سندھ ۸۶۰ ح

جیات حافظ رحمت خان ۷۷۷	جنگنامه هلاسی کوهستانی ۸۰۲
جیات قلندری ۸۵۹-۸۶۰	۸۰۳ ۸۰۵-۸۰۷
خ	حواهر النفر ۸۳۰
خرد نامه ۸۱۹	حواهر عنایه ۷۸۵
خزانه عامره ۷۷۷-۷۷۸	جهانکشی نادری ۷۵۷-۷۵۹
خزاین تاریخ ۱۸	۷۶۸
خزینة الاصمياء ۸۵۸-۸۵۹	ح
۸۸۱	حیات الفانی ۷۵۰-۷۶۹
خورشید جهان ۷۶۹-۷۷۲	۷۷۰
د	حیات ابرار دوست محمد خان (ار
دائرة المعارف اسلامی	مومن لال) ۷۶۱-۷۶۶
(Encyclopaedia of Islam)	۷۸۷-۷۸۹-۷۹۳
۷۲۳	۷۹۸-۷۹۹-۸۰۲
دائرة المعارف افغانستان ۸۰۷	۸۰۳-۸۰۶-۸۰۷
۸۶۷-۸۰۷	۸۱۲-۸۶۰-۸۶۳
دائرة المعارف برطانوی	۸۶۵-۸۸۷-۸۵۳
(Encyclopaedia	۸۵۸-۸۹۰-۸۰۳
Britannica)	۸۳۸-۸۳۷-۸۳۸
۷۳۹	۸۸۳-۸۸۶-۹۱۳
دربار سنده (مؤلفه برنس) ۸۱۶	۹۱۳-۹۱۸-۹۲۲
دلتای اندس (هیگ) ۷۶۸	۹۳۱-۹۳۵-۹۳۷
(رک اراضی دلتای اندس)	۹۵۵-۹۵۶-۹۵۸
دول اسلامی ۷۰۳-۷۶۸	۹۶۱-۹۶۶-۹۶۸
	۹۷۱-۹۷۴-۹۸۰

روزنامه غزني و کابل
(جي-ئي-وين
G. T. Vigne، طبع لندن)
۱۸۸۳ع (۸۸۳)

روزنامه لشکر کشي بر هند و
بلوچستان و افغانستان
(وليم هنري ديبی، طبع لندن
۱۸۸۳ع) ۹۳۲
رویداد سفر بلوچستان و افغانستان
(از چارلس ميسن) ۸۳۸ح-

۸۴۳ح-۹۹۶
رویداد لشکر کشي بر افغانستان
(آنگنسن) ۸۸۴ح-۸۸۵ح
رهبر نامه ۸۶۲
رياض (ماهنامه) ۱۹-
ريکارد رسمي حکومت بمبئي
۹۹۹ح

ز

زندگي امير دوست محمد خان
(موهن لال) ۹۰ح-۸۴۸ح
(نيز رک حيات امير دوست محمد
خان)

ديوان آشکار (فارسي) ۸۶۲
ديوان اشعار پشتوي
(احمد شاه ابدالي) ۴۸۸
ديوان محسن تتوي (خطي)
۴۵۹ح

ديوان طرزي افغان ۸۴۰ح
ديوان عربي (قاضي طلا محمد) ۸۴۰
ديوان فارسي (قاضي طلا محمد) ۸۴۰
ديوان ولي فارسي ۸۱۹
ديوس راپورت ۱۸۴ح

ر

راپورت سامورين آثار عتيقه ۸۸۰
راز نامه ۸۶۲
روزنامه انقلاب دهلي
[عذر سنه ۱۸۵۷ع]
(حيدري بيگم، خانم موهن لال)
۹۴۱

روزنامه جنرال ايت ۵۴۴ح
روزنامه سفر پنجاب و افغانستان
و ترکستان و خوارزم و بک
حصه فارسي (موهن لال،
کلکته ۱۸۳۴ع) ۴۰۲ح-

مفرد نامہ (مرداد غلام حیدر خان)	ص
۳۴۹۸ ح	صافی نامہ فارسی (ولی محمد خان
مفرد نامہ بغاوا (برنس) ۸۸۹-	لعاری) ۸۱۹
۹۳۰	سبحۃ المرجان ۸۵۸ ح
سلطانی ۷۶۹ ح- ۷۷۲ ح- ۷۷۷ ح	سراج التواریخ ۱۷ ح- ۱۹ ح-
۷۷۸ ح- ۷۹۵ ح	۲۰ ح- ۲۷ ح- ۶۰ ح- ۶۳ ح-
سلطنت کابل ۷۷۷ ح- ۸۰۳ ح-	۶۵ ح- ۱۵۳ ح- ۱۶۷ ح- ۲۳۱ ح-
۹۳۱ ح	۳۳۷ ح- ۳۳۹ ح- ۳۵۰ ح-
ملوۃ القویہ فی ترجمۃ التحریر	۳۵۳ ح- ۵۰۳ ح- ۵۹۳ ح-
۸۳۰	۷۹ ح- ۷۷۲ ح- ۷۷۶ ح-
ملوۃ الکتیب لمن لا یحضرہ العیب	۷۷۷ ح- ۷۷۸ ح- ۷۷۹ ح-
۸۳۰	۹۱ ح- ۹۴ ح- ۹۵ ح-
سندھ و صولیہ آن ۷۵۸ ح	۹۷ ح- ۸۰۳ ح- ۸۱۱ ح-
سندی ادب ۸۶۲ ح	۸۱۲ ح- ۸۱۳ ح- ۸۲۳ ح-
سیاحت نامہ ییلو ۹۰۶ ح	۸۲۵ ح- ۸۲۶ ح- ۸۲۷ ح-
سیاحت نامہ میسن (انگلیسی)	۸۲۸ ح- ۸۳۳ ح- ۸۳۶ ح-
۸۶۹ ح	۸۵۰ ح- ۸۵۲ ح- ۸۵۳ ح-
سیاحت انگلیسی در سندھ (انگلیسی)	۸۵۴ ح- ۸۵۵ ح- ۸۶۸ ح-
۹۵۴ ح- ۹۵۵ ح- ۹۵۶ ح	۸۷۱ ح- ۸۷۲ ح- ۸۷۳ ح-
۹۵۸ ح- ۹۵۸ ح- ۹۶۶ ح	۸۸۵ ح- ۹۰۶ ح- ۹۳۵ ح- ۹۳۶ ح
۹۶۸ ح- ۹۷۰ ح- ۹۸۰ ح	سروش (مجلہ، کراچی) ۹۲۳ ح
سید احمد شہید ۸۷۵ ح- ۸۷۸ ح	سفر بہ شمال ہند ۸۵۶ ح
سیر المتاخرین ۷۶۹ ح- ۷۷۷ ح	سفر در بلوچستان و سند ۸۹۲
۷۷۸ ح- ۷۸۹ ح	سفر غزنی و کابل در افغانستان
	۸۸۳ ح

لازه لړاي معارک

عملیات لشکر الکلیس در سنده و
افغانستان ۱۱۱۰ ح

غ

غیاث (اللغات) ۹۰ ح- ۷۰ ح- ۵ ح-
۱۹ ح- ۳۰ ح- ۵۳ ح- ۷۸ ح-
۱۱۷ ح- ۱۹۹ ح- ۲۱۳ ح-
۲۶۲ ح- ۲۸۲ ح- ۳۰۱ ح-
۳۱۳ ح- ۳۱۵ ح- ۳۲۸ ح-
۳۳۴ ح- ۳۳۷ ح- ۳۳۹ ح-
۳۴۶ ح- ۳۹۵ ح

ف

فتح نامه ۸۸۳-۷۸۶-۷۹۹ ح-
۸
فتح الملکان (بلاذري: طع ليدن)
۸۴۵

فرقان ۷۲۹ ح
(نیر رک- قرآن)

فرهنگ زبان سنڌي ۷۴۹
فرهنگ نظام ۵۴ ح- ۳۲۴ ح-
۳۴۱ ح- ۳۶۸ ح- ۵۵۲ ح-
۵۸۲ ح- ۶۳۲ ح- ۶۶۶ ح-
۷۱ ح- ۷۶۲ ح- ۷۹۳ ح
فرهنگ هندي ۶۵۴ ح

ش

شاه نامه فردوسي ۷۵۶ ح- ۸۷۵
شرح الشرح ۷۸۸-۸۳۵
شمراي فارسي در سنده (انگليسي)
۸۱۷ ح
شمس النهار (جريدة هفتگي) ۸۴۱
شهنامه نادری منظوم (خطي)
۷۶۰-۷۶۳-۷۶۸
شهنشاه نامه (صدوی) ۷۶۰

ص

صحيفه قرآن ۷۲۹
صراط مستقيم (فارسي) ۲۶۰ ح
صوليه سده ۷۶۸
صولت افغاني ۷۷ ح- ۷۷

ظ

ظفر نامه ابوالقاسم دهلوي ۳۶۷ ح
ظفر نامه رنجيت ۷۷۷ ح

ع

عروج بارکزائي (بارکزائيان)
۳۷۲ ح- ۳۸۹ ح- ۳۶۸ ح-
۷۵۷ ح- ۸۰۳ ح- ۸۵۵ ح
صل صالح ۷۷۰ ح

قازه نواي معارك

۱۰۹۵

مربّر نامه ۸۰۰ ح

فهرست موزه برطانيه ۱۹

ق

قاموس المشاهير ۹۴۱

قاموس جغرافي افغانستان ۱۸۷ ح

۵۵۶ ح

قاموس هدي ۳۰ ح- ۳۱۹ ح

۵۷۲ ح

قتل نامه ۸۶۲

قديم سند ۸۶۲ ح- ۸۶۳ ح- ۸۸۰ ح

۸۸۰ ح ۹۹۳ ح- ۹۹۸ ح

۶۹۹ ح

قرآن (شريف) ۷۰۷ ح- ۷۳۸ ح

۷۴۰ ح- ۷۷۳ ح- ۹۸۱ ح- ۹۸۲ ح

۳ ح- ۴ ح- ۱۳ ح- ۳۶ ح

۵۷ ح- ۱۴۲ ح- ۱۸۶ ح

۶۱۱ ح- ۱۲۵ ح- ۷۷۲ ح- ۷۷۳ ح

۸۵ ح- ۲۶۲ ح- ۲۷۷ ح

۳۰۲ ح- ۳۰۴ ح- ۳۱۷ ح

۳۹۷ ح- ۵۰۲ ح- ۵۳۴ ح

۶۶۳ ح- ۲۶۳ ح- ۳۵ ح

۱۰۰ ح- ۲۵۳ ح- ۲۰۸ ح

۳۷۳ ح- ۲۵۹ ح- ۲۶۲ ح

۶۳۷ ح- ۲۶۳ ح- ۲۵ ح- ۲۳۳ ح

۲۶۰ ح- ۳۸۷ ح- ۵۲۸ ح

۷۷ ح- ۱۴۲ ح- ۳۰۶ ح- ۷۷۲ ح

۱۶۳ ح- ۱۸۶ ح- ۲۳۵ ح

۲۶۲ ح- ۲۹۷ ح- ۶۶۱ ح- ۱۰ ح

۲۵۲ ح- ۸ ح- ۷۱۹ ح- ۱۵ ح

۲۶۹ ح- ۲۵۸ ح- ۲۶۳ ح

۳۱۷ ح- ۱۰ ح- ۲۵۳ ح

۸۰ ح- ۷۷۲ ح- ۲۶۳ ح

۲۶۲ ح- ۳۱۹ ح- ۲۶۳ ح

قصيده بائيه عربي در عمل بالحديث

۸۴۰

قصر نامه هند ۷۷۹

ک

کتابچه اسناد فاميل قاضي ۸۴۱ ح

۸۴۲ ح

(نيز رک- اسناد خانواده قاضي)

کتاب خطي (مملوکه قاضي سکهر)

۸۸۰- ۸۸۱ ح

کتاب معاهدات ۹۷۲ ح

کتاب سوهي لال (حيات امير)

دوست محمد خان (۵۳۴ ح

ل

لب تاريخ سنده ۸۱۵-ج- ۸۵۹-ج-
۸۶۸-ج- ۸۸۲-ج- ۸۵۹-ج- ۸۶۰-ج-
لشکر اندس (ميجر هيوز) ۹۰۹-ج-
۹۱۰-ج- ۹۱۱-ج- ۹۱۴-ج-
لشکر کشي بر افغانستان ۳۳۹-ج-
۸۵۳-ج- ۸۵۵-ج- ۹۱۵-ج-
لور آف دي اندوس ۳۶۹-ج- ۵۳۳-ج-
۹۰۹-ج-
لوي احمد شاه بابا ۸۸-ج-

م

مائر الامرا ۵۵۸-ج- ۶۸-ج-
مائر الکرام ۸۶۰-ج-
مآخذ تاريخ سنده (مضمون
حسام الدين راشدي) (۱۹)
مثنوي [معنوي] ۶۳۸-ج-
مثنوي حمامي "جنگ نامه" ۸۰۳-ج-
مشويات هير و رانجا (احمد يارخان
"پکتا") ۸۱۷-ج- ۸۱۷-ج-
۸۱۹-ج- ۸۱۸-ج-
مجمع الاخبار ۳۶۷-ج-
مجلد التواريخ زنده ۷۷۹-ج-
مغزن افغاني ۶۵۰-ج-

کلام الله ۷۰۷-ج- ۷۷۳-ج-

(نيز رک- قرآن)

کنوز الحقایق ۱۱-ج- ۲۸۲-ج-

گ

گداز نامه ۸۶۲-ج-
گرامر مقابسوی ۷۷۹-ج- ۷۳۹-ج-
گرامر همدستاني ۷۳۹-ج-
گزيتير سکر ۱۱۲-ج- ۲۷۲-ج-
۳۶۶-ج- ۳۱۸-ج- ۷۸۲-ج-
۸۸۱-ج- ۸۸۰-ج- ۸۷۹-ج-
گزيتير سند ۹۲-ج- ۱۰۸-ج- ۱۱۲-ج-
۱۲۲-ج- ۱۳۵-ج- ۱۶۳-ج-
۲۳۹-ج- ۲۷۲-ج- ۲۹۳-ج-
۲۹۶-ج- ۳۰۱-ج- ۳۱۶-ج-
۳۳۶-ج- ۳۷۳-ج- ۳۷۷-ج-
۳۷۸-ج- ۳۸۲-ج- ۴۱۸-ج-
۶۲۱-ج- ۶۲۳-ج- ۶۲۹-ج-
۶۳۳-ج- ۶۵۸-ج- ۷۵۳-ج-
۷۵۹-ج- ۷۶۸-ج- ۷۸۲-ج-
گزيتير لارکانه ۸۵۹-ج-
گلسته نورس بهار ۷۵۹-ج- ۷۶۸-ج-
گلستان ۷۳۹-ج-

ن

- نادر شاه ۴۵۴-۴۶۸
 نادر شاه فرزند شمشیر ۸۳۳ ح
 نادر نامه ۸۶۲
 نامهٔ نفر ۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸ ح
 ۴۶۸-۴۸۰-۴۸۰ ح
 نزهة الابدان ۸۱۹
 نزهة الخواطر ۸۵۹ ح
 نسب نامه افغانه ۹۰۶ ح
 نصاب ۲۴۰ ح
 نصاب التوحید ۸۳۹
 نفحة المسک ۸۴۰
 نوای معارک ۸۶۵
 (رک - تازه نوای معارک)

و

- واقعات (شاه شجاع) ۹۵-۱۶۳ ح
 ۴۴۳ ح- ۴۸۰ ح- ۴۲۲ ح
 ۳۲۳ ح- ۳۲۴ ح- ۳۳۲ ح
 ۳۳۳ ح- ۳۳۴ ح- ۳۵۳ ح
 ۳۵۴ ح- ۳۵۵ ح- ۳۶۹ ح
 ۳۴۴ ح- ۳۴۶ ح- ۳۸۹ ح
 ۳۹۳ ح- ۳۹۴ ح- ۳۹۸ ح

مسند الفردوس ۱۱ ح- ۳۰۰ ح

مشاهدات در سند و ایران (ای-ای-)

ایستوبک) ۴۴۹

معالجات امراض ۸۱۴

معاهدات (اردو) ۹۵۴ ح- ۹۵۵ ح

۹۵۶ ح- ۹۵۸ ح- ۹۵۸ ح- ۹۶۴ ح

۹۶۵ ح- ۹۶۶ ح- ۹۶۸ ح

۹۶۹ ح- ۹۷۰ ح- ۹۷۶ ح

۹۷۸ ح- ۹۸۰ ح- ۹۸۲ ح

معاهدات انگلیسی با رؤسای هد

۹۵۲ ح- ۹۵۳ ح- ۹۷۰ ح

مقالات الشعرا ۴۴۲ ح- ۴۵۵ ح

۴۶۸ ح- ۴۸۱ ح- ۸۶۱ ح

مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی

۴۷۶ ح

مکتوبات میان فقیر الله ۸۳۵ ح

منتخب (اللغات) ۷ ح- ۲۵۶ ح

۲۶۳ ح

منجد (رک - المنجد)

منشور الوصیت ۴۶۰ ح- ۴۶۸ ح

۴۸۱ ح

موعظت نامه در اخلاق ۸۱۹

مونس المخلصین ۸۵۸

مها بهارت ۸۳۳-۸۳۴

تازه لوای معارک

واقعات (شاه شجاع) دفتر سوم	۳۹۹ح- ۴۰۰ح- ۴۴۹ح-
۳۸۴ح- ۳۵۴ح	۴۵۴ح- ۴۵۸ح- ۴۹۴ح-
واقعہ مابلہ ۳۰۲ح	۸۰۳ح- ۸۱۲ح- ۸۱۳ح-
ورق صحیفہ قرآن (ورق مصحف	۸۲۵ح- ۸۲۶ح- ۸۴۶ح-
عہد نامہ نونار) ۴۰۴ح-	۸۳۴ح- ۸۳۸ح- ۸۶۲ح-
۴۲۹ح- ۴۲۹ح	۹۸۰ح- ۹۸۱ح
ي	واقعات (شاه شجاع) دفتر دوم
یادداشتہای کامل ۳۶۰ح- ۸۸۹ح-	۳۵۴ح
۸۹۰	

۴۔ اسماء قبائل و اقوام

۱۸۳ح- ۲۳۱- ۲۳۲- ۲۸۲-

۳۲۴- ۳۴۵- ۴۲۰- ۴۷۱-

۴۹۳- ۴۹۴- ۵۳۹- ۵۴۰-

۵۴۳- ۵۵۳- ۵۵۶- ۵۵۷-

۵۶۰- ۵۶۱- ۵۶۲- ۵۶۸-

۵۷۸- ۵۷۸ح- ۵۹۴- ۵۹۵ح-

۵۹۸- ۵۹۸ح- ۵۹۹- ۶۰۱-

۶۲۱- ۶۲۷- ۶۵۰ح- ۷۰۰ح-

۷۰۹خ- ۷۵۳- ۷۵۹- ۷۷۵-

۷۷۶- ۷۷۷- ۷۹۰- ۷۹۲-

۷۹۳- ۸۰۱ح- ۸۲۶- ۸۳۲-

۸۵۱- ۸۶۸- ۸۷۳- ۸۸۶-

۸۹۱- ۸۹۳- ۸۹۷- ۹۰۱-

۹۰۲- ۹۰۶- ۹۱۱- ۹۱۲-

۹۱۴- ۹۱۵- ۹۳۲-

افغانان خجک ۴۴۲ح

(رک- خجک)

افغانان خیر ۴۴۶

افغانان غور ۷۶۵ح

آل بابر ۵۵۳

الکوزئی (افغان) ۲۱- ۲۱ح- ۲۵-

۶۷- ۷۳- ۷۵- ۸۳- ۹۱-

الف

ابا زئی ۸۵۰

ابدال زئی ۱۸۲- ۱۹۱

ابدالی ۵۳ح- ۷۵۰- ۷۵۱- ۷۶۰-

۷۶۷- ۷۶۹- ۷۷۰- ۷۷۵-

۷۸۹- ۷۹۰- ۸۰۰-

ابدالی سڑین ۷۹۰

اچکزئی ۵۳ح- ۱۱۵- ۱۷۷-

۱۷۷ح- ۲۱۰- ۲۱۶- ۳۷۵-

۳۸۰- ۳۸۲- ۳۸۵- ۳۸۶-

۳۹۱- ۳۹۵- ۳۹۸- ۵۰۲ح-

۸۶۸- ۸۶۹

احمد زئی (بروهی بلوچ) ۸۵۱-

۸۸۱- ۸۸۲- ۹۱۸

اخوند زئی ۹۲۰

اسحق زئی ۱۱۵- ۳۸۹ح- ۸۱۲

اشغری ۷۷۵

افغانه ۶۴۲

افشار ۷۰۰ح- ۷۵۰- ۷۶۰- ۷۶۶-

۷۶۷- ۷۶۷

افغان ۱۴- ۱۸- ۱۳۴- ۱۷۰ح-

-۶۶۹ -۶۶۸ -۶۶۷ -۶۶۶

-۶۸۱ -۶۸۲ -۶۸۳ -۶۸۴

-۶۹۸ -۶۹۹ -۶۹۷ -۶۹۶ ح-۶۸۷

-۶۹۵ -۶۹۶ -۶۹۷ -۶۹۸

-۷۰۲ -۷۰۳ -۷۰۴ -۷۰۵

-۷۰۷ -۷۰۸ -۷۰۹ -۷۱۰ ح-۷۱۱

-۷۱۵ -۷۱۶ -۷۱۷ -۷۱۸

-۷۲۱ -۷۲۲ -۷۲۳ -۷۲۴

-۷۲۶ -۷۲۷ -۷۲۸ -۷۲۹

-۷۳۲ -۷۳۳ -۷۳۴ -۷۳۵

-۷۳۶ -۷۳۷ -۷۳۸ -۷۳۹

-۷۴۱ -۷۴۲ -۷۴۳ -۷۴۴

-۷۹۲ -۷۹۳ -۷۹۴ -۸۰۳

-۸۰۴ -۸۰۵ -۸۰۶ -۸۰۷ ح-۸۱۲

-۸۲۶ -۸۲۷ -۸۲۸ -۸۲۹

-۸۳۲ -۸۳۳ -۸۳۴ -۸۳۵

-۸۴۲ -۸۴۳ -۸۴۴ -۸۵۰

-۸۶۸ -۸۶۹ -۸۷۰ -۸۸۶

-۸۸۷ -۸۸۸ -۸۸۹ -۸۹۳

-۸۹۷ -۸۹۸ -۸۹۹ -۹۰۶

-۹۱۲ -۹۱۳ -۹۱۴ -۹۲۰

-۹۲۱ -۹۲۲ ح-۹۲۳

اوزبک -۶۸۰ ح-۸۰۹ -۶۰۹ -۷۵۰

-۱۱۵ -۱۱۶ -۱۱۷ -۱۲۰ -۱۵۱

-۱۵۶ -۱۵۷ -۱۵۸ -۱۶۹ -۱۹۱

-۸۲۴ -۸۲۵

اندري ۵۳-۵۴ ح

انكي زئي (باركزئي) ۸۷۲

انگريز (انگليس) -۳۴۵ -۳۷۱

-۳۷۷ -۳۸۲ -۳۸۳ -۳۸۴

-۳۸۵ -۳۸۶ ح-۳۸۷ -۳۸۸

-۳۸۹ -۳۹۰ -۳۹۱ -۳۹۲

-۴۹۹ -۵۰۰ -۵۰۱ -۵۱۲

-۵۱۵ -۵۱۶ -۵۱۷ -۵۲۱

-۵۲۲ -۵۲۳ -۵۲۴ -۵۲۵

-۵۲۷ -۵۲۸ -۵۲۹ -۵۳۲

-۵۳۵ -۵۳۶ -۵۳۷ -۵۴۱

-۵۴۸ -۵۴۹ -۵۵۰ -۵۵۶

-۵۵۹ -۵۶۰ -۵۶۱ -۵۶۵

-۵۶۶ -۵۶۷ -۵۶۸ -۵۷۰

-۵۸۱ -۵۸۲ -۵۸۳ -۵۹۵

-۵۹۸ -۵۹۹ -۶۰۰ -۶۱۱

-۶۱۲ -۶۱۳ -۶۱۴ -۶۱۵

-۶۱۶ -۶۱۷ -۶۱۸ -۶۲۰

-۶۲۱ -۶۲۲ -۶۲۳ -۶۳۷

-۶۳۹ -۶۴۰ -۶۴۱ -۶۵۶

-۶۵۷ -۶۵۸ -۶۵۹ -۶۶۶

ب

۶۴۴ - ۴۴۵ - ۴۹۵ - ۴۹۶

۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۲۴ - ۸۲۸

بلوژني ۹۲۰

براهوي بلوچ ۳۲۳ - ۳۳۰ - ۳۴۴ - ۳۴۸

۳۴۱ - ۳۶۳ - ۳۸۳ - ۳۸۴

۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۲۴ - ۴۲۶

۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۶۶

۴۷۲ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۹۱۹

۹۲۰ - ۹۲۱

بربر ۴۱۰ ح

برداني (بادراني) ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ ح

بروهي ۳۲۳ - ۳۳۰ - ۳۴۴ - ۳۴۸ ح

۳۴۱ - ۳۶۳ - ۳۸۱ - ۸۸۲

(ليزرک براهوي)

برهنئي ۸۱۶

بزدار ۸۱۶

بلوچ ۱۴ - ۱۸ - ۹۵ - ۱۰۸ - ۱۰۹ ح

۱۴۱ - ۱۵۴ - ۱۶۵ - ۲۳۹ ح

۲۷۲ - ۲۸۴ - ۲۸۶ - ۲۸۷ ح

۲۸۹ - ۲۹۴ - ۲۹۶ - ۲۹۸ ح

۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ ح

۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۶ ح

۳۳۳ - ۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۸۱ ح

۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ ح

۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۸ ح

بابري ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ ح - ۹۱ - ۶۴۶

۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۲۴

بابز (قوم) ۲۱ ح

بابزي ۸۱۱

بابکر خيل ۸۰۴

بادراني ۱۸۳ ح

بارکزي ۲۴ - ۲۶ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ ح

۶۶ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ ح

۷۵ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۱۰۱ ح

۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۵ ح

۱۲۴ - ۲۳۴ - ۲۵۲ - ۳۵۵ ح

۶۱۰ - ۷۴۰ - ۷۹۰ - ۷۹۳ ح

۷۹۴ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۵ ح

۸۲۸ - ۸۳۹ - ۸۴۶ - ۸۴۷ ح

۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ ح

۸۵۲ - ۸۶۶ - ۸۵۵ - ۸۷۲ ح

۸۷۷ - ۹۳۵

باروزني (بني افغان) ۴۴۲ ح

باکراني ۲۹۴ - ۲۹۵ ح

باميزني ۲۴ - ۲۵ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ ح

۸۹ - ۱۷۶ - ۲۱۱ - ۲۱۵ ح

۲۷۳ - ۳۴۳ - ۳۸۵ - ۶۰۱ ح

لازه لواي معارگ

بنگل زني (منگل زني) - ۴۴۷

۴۴۷-ج-۹۲۰

بني سينان تيمبي ۲۴۴ ج

سي هاشم ۵۹۴

بيات ۱۱۶-۴۰۶-۷۷۵

بيبرک ۴۱۷-۴۱۷ ج

پ

پشتون ۲۴۸ ج

پي افغان ۴۴۲-ج-۷۸۲

پوپلزني ۲۲ ج-۷۷۰-۷۷۲

۷۷۵-۸۰۳-۸۱۱-۸۱۲

۸۲۹-۸۳۷

ت

تاهک ۱۱۶

تالپور (تالپر) ۱۳-۹۳-۱۳۱-ج-

۲۶۶-۶۷۲-۷۹۸-۷۹۹

۸۰۱-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۹

۸۳۲-۸۳۸-۸۵۷-۹۵۲

۹۵۷-۹۶۶

ترک ۶۹۹ ج

ترکمانان قرقشوي (قرا توپون لو)

۷۵۰

ترکمالهاي لسا ۷۵۰

۴۴۰-۴۴۱-۴۴۴-ج-۴۴۶

۴۴۷-۴۴۰-۴۴۱-ج-۴۴۷

۴۴۰-۴۴۰-ج-۵۹۹-۶۲۰

۶۲۱-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۷

۶۳۹-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷

۶۵۷-ج-۶۵۸-۶۶۰-۶۶۱

۶۶۲-۶۶۳-۶۶۹-۶۷۱

۶۸۴-۶۹۰-ج-۶۹۰-۶۹۵

۶۹۸-۶۹۹-۷۰۲-ج-۷۰۹

۷۵۱-۷۵۹-۷۶۳-ج-۷۷۲

۷۷۳-۷۷۶-۷۷۷-ج-۷۷۹

۷۷۹-۷۹۳-۷۹۶-ج-۷۹۸

۷۹۹-۸۱۵-۸۵۱-ج-۸۷۵

۸۸۱-۸۸۲-۸۹۹-ج-۹۱۹

۹۲۲-۹۲۳-۹۹۵

بلوچ مگسي ۳۸۰ ج

بلوچ نوحاني ۶۷۱

بلوچان بگني ۴۱۷ ج

بلوچان جهکرايي ۷۰۲

بلوچان دوسبکي ۴۲۳-ج-۷۰۲

بلوچان کوهستان ۴۲۰-ج-۴۲۱

۴۲۶

بلوچان مری ۴۴۲-ج-۶۸۶

بلدي ۴۱۸-۴۱۸ ج

بنگشي بلوچ (بگني بلوچ) ۴۱۷-ج

۴۱۷-ج-۴۲۴-۴۲۴-ج-۷۹۸

ترکمن (ترکمان) ۷۶۵-۶۴	خټک (قبيله) ۷۲۴۹
ترين ۴۲۰-۴۲۰	خجک ۴۴۲-۴۴۲-۴۴۲
تلنگه ۸۶۴-۴۰۷-۱۷۷-۱۷۰	خويشکي ۷۲۴۸
نمن بگني ۴۴۲-۴۴۲-۴۴۲	خيبرهان ۴۶۹-۴۶۹
نيمي ۷۶۵-۷۶۵	خيلي ۷۹۱-۴۸۵
ج	د
جنوني ۹۱۹	داؤد پوتره بلوچ (داؤد پوتها)
جلباني ۷۹۴-۷۹۴	۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۹
جمالي بلوچ ۱۰۸	۷۸۹-۷۸۶-۷۸۲
حواشهر سپاه منصور (قوم) ۸۴۸	دُراني (دوراني) ۷۲۱-۷۲۱-۷۲۱
جونيجه ۷۶۲۵	۵۳-۷۵۳-۷۱۸-۷۱۸
جهکرائي ۴۱۷-۴۱۷-۴۱۸	۲۷۶-۷۲۷-۴۱۲-۴۴۴
۴۲۲-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸	۷۷۰-۷۹۳-۷۹۵-۷۹۶
۷۹۸-۷۰۲	۸۲۴-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۵
جهلوان (جهالوان) ۴۱۴-۴۱۴-۴۱۴	دَوَر ۱۸-۱۸-۱۸
۷۷۶-۴۲۴	دهواران (ډوډکي) ۸۸۱
جهود ۷۰۴	دومبکي (ډومبکي) ۴۸۲-۴۱۷-۴۱۷
چ	۴۱۸-۴۱۸-۴۲۲-۴۲۲
چانده ۶۹۸-۶۵۰	۷۰۲-۷۶۹۰-۶۹۰-۴۲۸
چنداول ۴۰۶	د
خ	راک ژني ۹۲۰
خاکواني (خوگياني) ۷۷۰-۷۷۰	رحيمداد خاني ۸۴۷
	رنجاري ۹۱۹

۸۹۶-۸۲۴-۸۳۰-۸۳۱

۸۳۲-۸۵۴-۸۶۹-۸۴۳

۸۴۴-۸۴۸-۹۰۳-۹۱۰

موري ۱۸۲ ح

موکر چکبه سکه ۸۳۰

سهاکزي ۴۰

سهاک غلجي ۲۲۷ ح

سيال ۲۱۸-۲۱۸ ح

ش

شبناني بلوچ ۴۹۸

شهبواني (شاهوالي) ۴۱۵ ح-۴۹۶

۴۹۸-۹۱۹

شيرواني ۴۰۶

ص

صفوي ۴۵۹

ع

عباسي ۴۶۱-۴۶۳-۴۸۹

عثماني ۴۵۱

عرب ۱۱۶

عليالي ۸۱۶

عمراني بلوچ ۳۸۰ ح-۳۸۱ ح

عيساني ۸۱۶

ولند بلوچ ۸۱۶

روهيله ۱۴۰-۱۴۰ ح-۱۴۴

۳۰۴-۳۰۶ ح-۳۲۵

رئيساني ۹۱۹

ز

زرک زئي ۴۴۰ ح

زوري ۱۸۲-۱۸۲ ح-۱۹۱-۲۰۵

زهري موساني بلوچ ۴۴۰ ح

س

سادات ۱۴-۲۵۰

سادات پگازو ۲۴۵ ح

سادات شيعه شيرازي ۹۹۵

سدوزاني ۱۱-۴۳ ح-۱۸۸-۳۵۵

۶۱۰-۴۴۶ ح-۴۹۱-۴۹۵

۸۰۲-۸۲۴-۸۲۶-۸۳۲

۸۵۰-۸۵۲-۸۵۴-۸۵۴

۸۶۸-۹۸۱

سرايان (سراوان) ۴۱۴-۴۱۴ ح-

۴۴۴-۴۴۶

سرائي ۴۸۴-۴۸۵

سؤين افغان ۴۶۹

سکه ۳۴۲ ح-۳۹۴ ح-۵۴۳

۵۴۴-۴۴۶-۴۴۴-۴۴۸

غ

غلبی ۲۴۲-ح-۴۰
غلزانی (غلزنی) ۵۳-۵۲-ح-۵۳
۱۶۴-۱۴۴-ح-۲۱۰
۳۸۵-۳۸۴-۵۳۰-۵۴۱
۵۹۵-۴۵۰-۴۴۲-۹۳۸
غوری (غوریان) ۱۸۲-ح-۳۰۵
۳۰۹-۶۲۶-۶۲۸-ح

ف

فاروقی ۸۵۴
فولزی (بولزنی) ۲۲-۵۳-۵۳-ح
۹۱-۱۲۲-۳۸۵
فروز کوهی ۱۹۴-ح-۷۰۰

ق

قاجار (قاجاری) ۶۳-۴۶۶-۴۹۴
قاضي خیلان پشاور ۴۲-۴۳-۴۳-ح
۸۳۵-۸۳۶-۸۳۲-۸۴۹
قرقلوی (قرا قویون لئو) ۴۵۰
قزلباش ۱۱۶-۴۰۶-ح-۵۵۲

ک

کاکری ۱۹۳-۲۱۰-۲۶۳
کاکڑ (کاکری) ۲۱-ح-۱۹۳-ح
۴۶۵-ح
کجهانی ۸۱۶
کرد (کردهای) ۴۵۰-۴۶۶
کلهوره (کلهوڑه) ۱۵۹-ح-۳۰۱-ح
۴۵۳-۴۵۶-۴۵۹-ح-۴۸۲
۴۸۳-۴۸۹-۸۱۵-۸۱۸-ح
۸۸۲-۹۵۲-۹۹۹

کنیه ۸۳۰

کهنران ۶۶۱-۶۶۱-ح-۶۵۰
کهری ۳۲۰-۳۲۱-۳۲۱-ح
کهلیر ۳۱۴-۳۱۴-ح
کهگر (کهوکهو) ۲۴۲-ح
کهوسه، قبيله ۲۸۶-۲۸۶-ح
۹۵۵

کهوکر ۲۴۲-۲۴۲-ح-۲۴۲
۲۹۶-۳۱۸-۳۲۲-۶۶۱-ح
۶۶۱-ح

گ

گبر ۴۰۳

۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴

۴۴۲ ح-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶

مزاری، قایل ۹۵-۹۶ ح-۹۸-۹۷

۹۶۵

مکسی ۴۳۷-۴۳۹

مهند زائی ۱۸۳ ح-۲۵۴ ح-

۵۹۵-۵۹۶ ح-۶۰۱-۶۰۲

۸۳۹

میگل ۹۱۹

ن

ناصری (قبیله علوی المعان) ۲۳۲ ح

نایب حیل ۹۲۰-۹۲۱

نظامانی ۲۹۳-۲۹۴ ح-۳۰۴

۶۶۱

نکائی ۸۳۰

لوتفانی ۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶

نورزائی ۵۳-۵۴ ح-۷۷۰

نوهانی (نوحانی) ۶۵۰ ح

نهنکی زئی ۹۲۰

ه

هزاره ۶۴-۶۵ ح-۶۶ ح-۸۶ ح-

گدانی ۷۹۸

گوری ۲۳۹-۲۴۰ ح

ل

لزکی (لزکی) ۷۶۰-۷۶۵

لغاری ۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷

۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵

لوانی اعلان ۶۵۰-۶۵۱ ح

لوگری ۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳

۴۹۵-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰

۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹

لهری ۹۱۹

م

محمد زائی ۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴

۸۵۲

مراد خانی ۸۰۶

مرسته (مراسته) ۷۷۷-۷۷۸

میری بلوچ ۲۳۹-۲۴۰ ح-۲۹۰

۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴ ح

۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸

۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹

ي	۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۸
يوسف زني ۱۸۳ح-۲۳۸-۲۳۸ح-	۱۹۹-۱۹۹ح- ۲۰۰- ۲۰۲-
۲۵۱ح- ۲۵۲- ۲۵۶- ۲۵۷-	۲۰۲ح- ۳۱۰ح- ۷۷۲
۲۶۵- ۷۷۵- ۸۲۵	۶۰۲- ۷۰۰- ۷۵۵- ۷۷۶-
يهود ۷۰۳	۷۷۷- ۸۶۵- ۸۶۹ح- ۹۱۹
يهودان خيرى ۶۹۹	۵۲-۵۳ح- ۲۱۰- ۷۵۱- ۷۵۲

۵۔ مصطلحات خاص

افواج متجاوز انگليسي ۹۱۹-۹۱۱
(ر ک۔ لشکر انگريز)

اڪاڏيمي مانتروس ۸۸۸

انجمن ادبي منڊهي ڪراچي (منڊهي

ادبي بورڊ) (۱) - (۱۸) - ۸۶۳-۸۱۸

اتقلاب هڊ (لحد رسته ۱۸۵۷ ع)

۸۳۹-۹۹۰

انگليسي هندي (Anglo Indian)

ج۸۸۳

ايسٽ انڊيا ڪمپني ج۳۸۸-ج۵۹۶

۸۳۰-۸۶۳-۸۹۰-۷۴۹

۹۱۷-۹۳۳-۹۴۴

(نيز ر ک۔ ڪمپاني هند شرقي)

ب

بانڪ بمبئي ۹۹۱

بريڪڊ اول (ويلشائر) ۹۰۹

بريڪڊ (غند) اول (سيل) ۹۰۸

بريڪڊ دوم (گورڊن) ۹۰۹

بريڪڊ دوم (ٿاٺ) ۹۰۸

بريڪڊ سوم (غند سوم) ۹۰۸

الف

آرڊر آف دي امپاير ۹۴۱

ابواب قلعه غزنين (دروازه هونناٽ)

۵۶۲-۵۶۳-۵۶۹-۹۳۸

اداره قائم بمبئي ۹۳۹

اداره ماليات (حڪومت انگليسي هند)

(۳)

اردوي اندوس ۸۹۶-۹۰۴-۹۱۴

(ر ک۔ لشکر اندس)

اردوي ايران ۹۱۶

اردوي بمبئي ۸۹۸-۹۰۳

(ر ک۔ لشکر بمبئي)

اردوي هند ۸۹۸

(ر ک۔ لشکر انگريز)

اسناد رسمي حڪومت بمبئي (۳)

افواج انگريز (افواج انگريزي)

۳۵۱-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵

۳۵۶-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۶

۳۷۰-۳۷۳-۳۷۸-۳۹۳

۳۹۴-۳۹۸-۳۹۹-۵۰۰

۵۰۱-۵۰۳-۵۰۴-۹۶۹

۹۷۰-۹۷۲

(ليز ر ک۔ لشکر انگريز)

جمعیت جغرافیائی و آسیائی ۹۹۱
 جمعیت شاهي شرقي (Royal Asiatic Society)
 ۷۴۹
 جمعیت مجاهدین ۸۷۷
 جنگ آخرین کابل ۸۳۲
 جنگ اول افغان ۸۶۸-۸۹۱
 ۹۳۱-۹۳۵-۹۳۶-۹۹۲

جنگ ایران ۹۹۲
 جنگ خراسان ۹۸۱
 جنگ قندهار ۸۸۳
 جنگ بهراج ۹۴۹
 جنگ میانې ۹۵۰-۹۹۲
 جنگهای خیبر ۹۳۸
 جنگهای ممالک متحده امریکا ۹۵۰

ج

چشتیه (طریقت) ۸۵۷
 چهاونی لشکر انگریز ۹۷۶
 (نیز رک. لشکر گاه انگریز)

ح

حُر ۸۷۴
 حسینی بلتن ۳۹۵-۳۹۶-۳۰۳
 ۳۰۳

بریکڈ سوم سوار (سکاٹ) ۹۰۹
 بریکڈ چهارم سوار ۹۰۸
 بریکڈ ناٹ ۹۰۹
 بلدیہ بمبئی ۹۹۱
 بورڈ ادبی سندھ (انجمن ادبی سندھي)
 (۱)-(۱۸)

پ

پرچم برطانوی ۹۹۵
 پلاتن واقع شکارپور ۷۲۴
 پلتن بست و سوم ۴۶۸
 پلتن گورده کلاک ۴۶۸-۴۶۸
 پلتن لعل کورتی ۴۵۲
 پیاده بنگال ۹۰۸

ت

تجارت خانه انگلیسی ۹۵۲
 تخت طاووس ۷۵۳
 توپ خانه بمبئی ۹۹۲
 توپخانه عساکر ایران ۹۱۶

ج

جمعیت جغرافیائی شاهي (Royal Geographical Society)

د

دارالصرى انگليسي ۹۷۷
دارالمدالت عاليه (هندوستان) ۷۱۹
داشگاه دلی ۹۰۳
دربار افغان ۸۴۴
دربار حيدرآباد ۹۶۶
دروازه‌هاي سومات ۹۳۸
(نيز رک - ابواب مخزنين)
دسته اول سوار پونا ۹۰۹
دسته ۲ ملکه ۹۰۹
دسته ۱۳ سوار حفيظ ۹۰۹
دول افغان ۸۴۵
دول انگريز (انگليس، انگليسي)
-۸۴۴ -۸۴۵ -۹۴۳ -۹۵۴
-۹۶۷ -۹۶۸ -۹۷۷ -۹۷۸
۹۷۹
دولت برطانيا (برطانيه) ۹۴۴
۹۷۸-۹۷۹
دولت روميه (تزاری) ۸۴۴-۹۴۴
دولت هند برطانوي ۸۴۴-۸۴۵
۹۵۲
دویژن بمبئي ۹۰۸
دویژن بنگال ۹۰۸

حکومت انگليسي (انگليس) ۹۵۳-
۹۵۴ -۹۵۵ -۹۵۶ -۹۵۷
۹۶۶ -۹۶۷ -۹۶۸ -۹۶۹
۹۷۷-۹۷۸
حکومت ايست انديا کمپني ۹۶۶
(مير رک - سرکار ايست
انديا کمپني)

حکومت بمبئي ۹۹۵
حکومت حيدرآباد ۹۵۷-۹۵۸
۹۶۵
حکومت خيبرپور ۹۶۸
حکومت سندھ ۹۵۳-۹۵۴-۹۶۹
حکومت کمپني ۹۵۳
حکومت هند (برطانوي) ۸۴۴-
۸۴۳ -۸۹۱ -۹۴۰ -۹۴۱
۹۳۸ -۹۵۵ -۹۵۷ -۹۵۸
۹۶۷-۹۹۰

خ

خاندان راشدي ۸۷۳
خاندان گدوالي ۹۹۹
خانواده تالپوران ۹۹۳
خزانہ عامرہ سرکار (انگريز)
۷۱۹-۷۳۵

۹۴۳ - ۹۴۵ - ۹۴۸ - ۹۸۸ -
 ۹۸۹
 سرڪار ايسٽ انڊيا ڪمپني ۹۶۸ -
 ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۳
 سرڪار حيدرآباد (سندھ) ۹۵۶ -
 ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳
 سرڪار خالصه حي ۹۸۰ - ۹۸۱
 سرڪار حيدرپور ۹۵۶ - ۹۶۳
 سرڪار سندھ ۹۶۰ - ۹۶۳
 (نير رڪ - سرڪار حيدرآباد)
 سرڪار شاه (شجاع) ۹۸۰
 سرڪار هند ۹۴۶
 سلطنت افغاني ۸۳۱
 سنت خان ڪاليج (ڪيمبرج) ۹۳۸
 سدي ادبي بورڊ ۸۶۳
 (نيز رڪڊ انجمن ادبي سدهي)
 سنڊها (مهاراجھ گواليار) ۹۱۷
 ستي (سنيه) ۱۹ - ۱۹ - ح- ۲۰
 سهرورديه (طريقت) ۸۵۷

ش

شيعه (شيعيان، تشيعه، اهل تشيع)
 (۱۸) - ۱۹ - ۱۹ - ح- ۲۰ - ۲۱

ط

طايفه خيبريان ۳۶۹

دي آرڊر آف پيرشين لائن ۹۳۱
 ديوان هند (وزير هند) ۷۳۹

ر

رحمت اروپائي بنگال ۹۳۸
 رحمت امبئي ۸۹۸
 رحمت ۲، لنڪه انگلستان ۹۱۸
 رحمت ۲۲ م عساڪر برطانيه ۹۳۲
 رحمت ۳۳ م عساڪر برطانيه ۹۵۰
 رحمت بهاء وسوم عساڪر برطانيه
 ۹۳۸

رحمت ۵۰ م ۹۵۰

رحمت گورڪه ۸۷۳ ح

رساله ترك سواران ۳۵۲ - ۳۶۰ -
 ۳۶۸

روپه ڪلدار ۹۸۱

روپه نانڪ شاهي امرتسره ۹۸۱

روسه (تزازي) ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۹۳۲

س

سپاه مير صاحب ۷۳۶

سرڪار انگليس (انگليس، انگريز،

انگريزي) ۵۵۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹

۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۶۰ - ۹۶۱

۹۶۷ - ۹۶۹ - ۹۷۱ - ۹۷۲

نئون نادر شاه ۷۶۶

نئون ۵۱ ۸۹۸

قواي افغاني ۹۰۱

قواي امدادي عقيبي سکه ۹۰۹

قواي اندوس ۳۶۹ ح

(نيز رک - لشکر اندس)

قواي ابلهاري سکه ۹۰۹

قواي بسني ۹۰۳

قواي جنرال نات ۹۳۳

قواي شهزاده قيمور ۹۰۹

قواي ملکه در هند ۹۰۳

ک

کالچ انگليسي دهلوي ۹۳۰

کالچ چارتر هوس ۷۳۹

کتب خانه حسام الدين راشدي

(کراچي) ۹۵۸-۹۷۰-۹۸۳

کتب خانه کالچ اسلاميه پشاور

۸۳۵

کتب خانه نور محمد ۷۶۰

کچهري ناظم (شکارپور) ۳۳۶-

۳۵۰

کرست چرچ (کالچ) آکسفورد

۸۹۳

کشتي' وليسلي ۹۶۹

ع

عساکر برطانيه ۵۷۱-ح-۹۵۰

(نيز رک - لشکر انگريز)

عساکر قاجار ۶۰۵

غ

غازيان افغاني ۹۳۳

ف

فرنچ ۹۵۳

فرنکي ۷۰۰-۷۰۳

فوج انگليس ۵۱۳-۵۱۷-ح-۵۱۸-ح

۵۲۱ ح

(نيز رک - لشکر انگريز)

فوج بلخ ۸۸۶

فوج بنگاله ۳۹۶

فوج سکه ۵۷۷

فوج فرنک ۸۶۹

فورت ولیم کالچ ۸۹۶

ق

قادريه (طريقت) ۸۵۷

نئون اندوس ۵۵۷-ح-۸۹۳-

۸۹۵-۹۱۸

(نيز رک - لشکر اندس)

نئون بنگال ۸۹۳

۹۱۵ - ۹۱۸ - ۹۲۰ - ۹۲۱

۹۳۸ - ۹۴۰ - ۹۹۲

لشکر انگريز (لشکر انگريزي، فوج

انگريز، فوج انگليس، لشکر

انگليس، لشکر انگليسي، لشکر

ايت انديا کمپني، لشکر

سرکار انگريزي وغيره) ۴۴۶-

۴۵۰ - ۴۶۲ - ۵۰۱ - ۵۰۸

۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷

۵۱۷-ج-۵۱۸-ج-۵۲۰

۵۲۱-ج-۵۲۵-۵۲۷

۵۲۸ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵

۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۴

۵۴۴ - ۵۴۶ - ۵۴۵ - ۵۴۷

۵۴۸ - ۵۴۹-ج-۵۵۲

۵۵۷ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۴

۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۸۱ - ۵۹۶

۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱

۶۰۲ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۵۶

۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰

۶۶۱ - ۶۶۳ - ۶۷۰ - ۶۷۲

۶۷۳ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲

۷۲۳ - ۷۲۵ - ۸۰۳ - ۸۰۴

۸۲۶ - ۸۶۴ - ۸۶۹ - ۸۸۵

۸۸۹ - ۸۹۱ - ۸۹۳ - ۸۹۶

کمپني هندشترقي (کمپني ايت انديا)

(East India Company)

۷۵۰ - ۸۸۸ - ۹۵۲ - ۹۵۳

۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۸ - ۹۵۹

۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳

۹۶۹ - ۹۷۴ - ۹۷۷ - ۹۸۰

۹۸۱

(نيز رکد ايت انديا کمپني)

کونسل هند ۷۵۰

کوه نور ۷۵۳-۷۶۹-۸۳۱-۸۳۴

ک

گورنمت هند ۹۶۴-۹۶۸

(نيز رک - حکومت هند،

حکومت انگليسي و سرکار

انگليس)

ل

لشکر ابدالي ۷۶۵-۷۶۹

لشکر احمد شاهي ۷۷۱-۷۷۷

لشکر افغاني ۸۵۴

لشکر اندوس ۲۳۶۶-ج-۲۳۶۷-ج

۳۷۲-ج-۳۷۱۲-ج-۳۷۱۸-ج

۸۳۸ - ۹۰۵ - ۹۰۸ - ۹۰۹

۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳

لشکر کاسران ۸۵۵	۸۹۸-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۸
لشکر گورنر جنرل ۹۶۸	۹۱۰-۹۱۱-۹۱۳-۹۱۷
لشکر متجاوز انگلیس ۹۰۸-۹۱۱	۹۱۸-۹۱۹-۹۲۱-۹۲۲
۹۱۹	۹۳۵-۹۴۰-۹۴۳-۹۴۴
لشکر محمد شاه ۷۷۱	۹۴۵-۹۴۶-۹۴۸-۹۷۳
لشکر محمود ۸۱۱	۹۸۹ ح-۹۹۲
لشکر نادر (لشکر لادری) ۷۵۶	لشکر اوزبک ۷۶۵
۷۶۰-۷۵۸-۷۷۷	لشکر ایست اندیا ۹۳۳
لشکر نهم پیاده ۹۳۸	لشکر ایلجاری شاه شجاع ۹۰۹
لشکر نیپر ۶۵۹ ح	لشکر بارکپور ۹۳۸
لشکر گاه انگریز ۹۷۶-۹۷۹	لشکر بلوچ ۳۷۸-۶۶۰-۶۷۲
لشکریان سکه ۸۷۸	۶۹۰-۶۹۶-۶۹۸
لشکریان (شاه) شجاع ۸۱۳	لشکر بمبئی ۸۹۲-۸۹۴-۸۹۹
م	لشکر بنگال ۹۰۳
ماجوج ۶۹۹	لشکر پیشوا ۹۳۸
مارشال کالج (ایرلین) ۸۹۸	لشکر جنرال پالک ۹۳۸
مانفستوی آکلید ۸۹۶	لشکر جیکب ۹۹۲
محدودیان سده و افغانستان	لشکر جبرال سبل ۹۳۳
۸۵۸-[۸۵۷]	لشکر حراسان ۵۴۴-۵۷۷
مجلس اعلاي گورنر جنرال ۹۹۱	لشکر رنجیت سنگھ ۸۷۳
مجلس هند ۹۹۱	لشکر روهري ۹۵۱
معارفات لاهلیون ۹۵۰	لشکر ریزرو بمبئی دوسنده ۹۰۹
محکمہ ہیئت مدیرہ هند ۹۴۹	لشکر قاجار (قاجاریه) ۶۰۶-۸۵۳
مدرسه سندهی لارکانه ۱۲	۸۹۱
	لشکر قندهار ۷۷۶-۹۴۴

نیزه وران (نیزه دار Lancers)

۹۰۸-۹۲۱

و

وفد برطانوی ۹۹۵

وہابی ۲۶۳

۵

ہولکر (ہالکر) (سہاراجہ اندور)

۸۳۰-۹۱۷

ہیئت کنترول ۹۳۸-۹۳۹

ہیئت مدیرہ ہند ۹۵۱

ی

یاجوج ۳۲۰-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۰ ح

معاهدہٴ مثلث لاہور ۹۸۳

ملاستہ (طریقہ) ۸۶۰

ملیشیای شروپ ہائر ۹۰۳

موزہٴ برطانیہ ۱۹

میرتوں اکسفورد ۷۳۹

میسینون تعارفی ۹۳۲

ن

نایت آف دی آرڈر آف پرشین لائین

۹۳۱

نصرانی (نصارا) ۳۸۳-۵۰۲

۵۲۸-۵۹۱-۶۱۵-۶۶۲

۸۰۵

نقشبندی (طریقہ) ۸۳۵-۸۵۷

